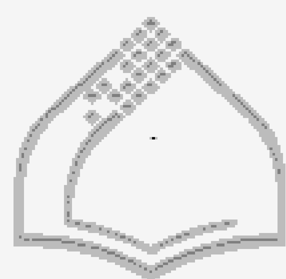
اُصول کافی

تالیف

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

جلد دوم



اصول کافی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصول کافی

تالیف

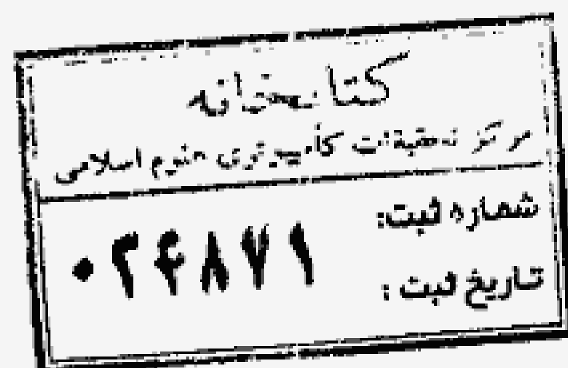
مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

آیة الله شیخ محمد باقر کمره ای

جلد سوم

کتاب حجت (۲)





شرکت چاپ و انتشارات اسوه

نام کتاب : اصول کافی (ج ۳)

مؤلف : ثقة الاسلام کلینی رحمه‌الله

مترجم : آیة الله محمدباقر کمره‌ای

ناشر : انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)

لیتوگرافی : تیزهوش

چـاپ : اسـوه

نوبت چـاپ : سوم

سال نشر : ۱۳۷۵ هـ . ش

تیـراژ : ۵۰۰۰ دوره

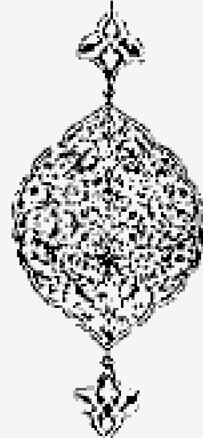
بهای دوره : ۶۵۰۰ تومان

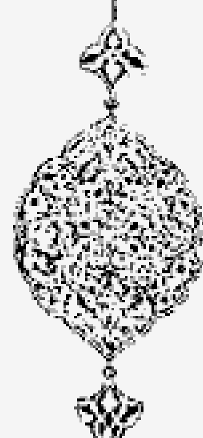
تهران ، ص . پ ۶۸۴ـ ۱۳۱۴۵ ، تلفن ۶۴۱۸۲۹۹ و ۶۴۱۸۰۹۹ ، فاکس ۶۴۱۸۰۲۲

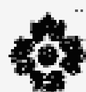
قم ، ص . پ ۳۹۹۹ ـ ۳۷۱۸۵ ، تلفن ۵۲۲۱۲ و ۵۵۰۸۰ ، فاکس ۶۱۷۷۵۷

بسم الله الرحمن الرحیم



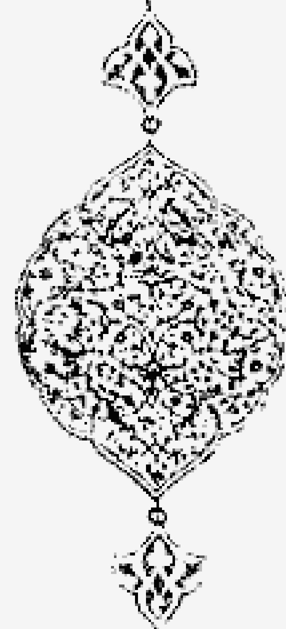


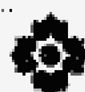




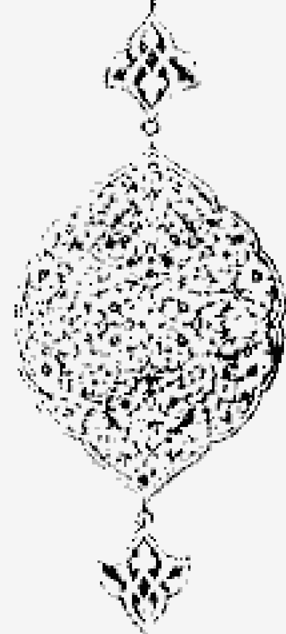


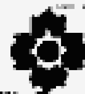
فهرست مطالب





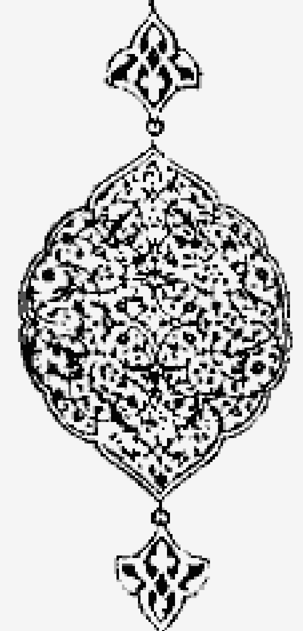
اصول کافی







أبواب التاريخ

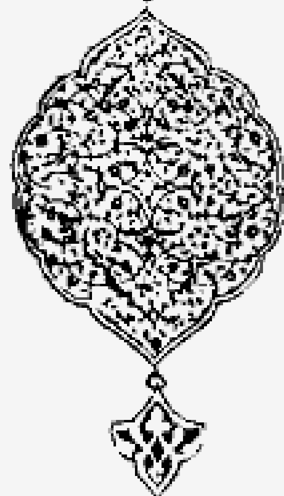




بابُ كَراهِيَةِ التَّوْقِيتِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: يا ثابِتُ، إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ قَدْ كانَ وَقَّتَ هٰذَا الأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ تَعالىٰ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ، فَأَخَّرَهُ إِلىٰ أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ، فَحَدَّثْناكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِناعَ السَّتْرِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ وَقْتاً عِنْدَنا وَيَمْحُو اللّٰهُ مايَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.

قالَ أَبُو حَمْزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذٰلِكَ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: قَدْ كانَ كَذٰلِكَ.





باب کراهت وقت گذاری نسبت به ظهور امام عصر(ع)

۱ ـ ابی حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: ای ثابت به راستی خدا تبارک و تعالی وقت این امر را در هفتاد گذاشته بود و چون حسین(ع) کشته شد خشم خدا تعالی بر اهل زمین سخت شد و آن را برای صد و چهل پس انداخت، ما برای شما باز گفتیم و شما فاش کردید حدیث را و پرده از راز برداشتید و خدا پس از آن وقتی به ما اعلام نکرده، و خداست که هر چه را خواهد محو کند و هر چه را خواهد ثبت کند، ابو حمزه گوید: همین را برای امام صادق(ع) باز گفتم.

فرمود: همچنین بوده است. [1]

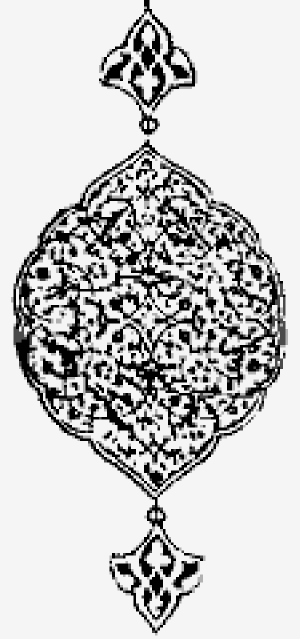


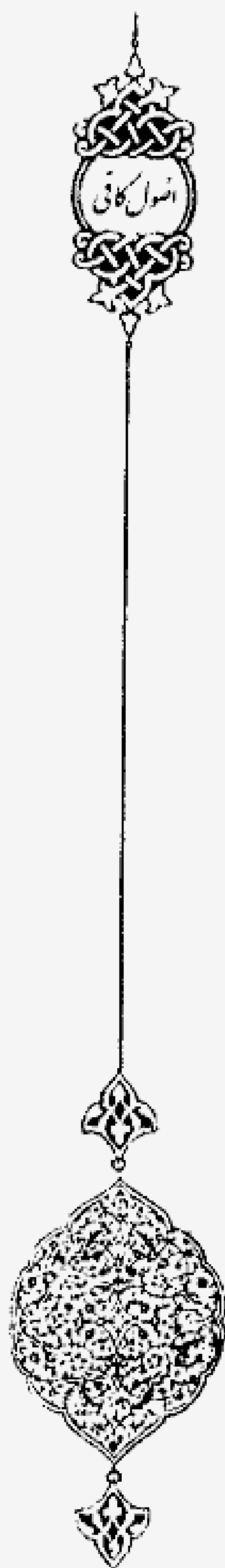
٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ، فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذا الأَمْرِ الَّذي نَنْتَظِرُهُ مَتىٰ هُوَ؟ فَقالَ: يا مِهْزَم، كَذَبَ الْوَقّاتُونَ وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَنَجا الْمُسَلِّمُونَ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقائِمِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: كَذَبَ الْوَقّاتُونَ، إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ لا نُوَقِّتُ.

٤ ـ أَحْمَدُ بِإِسْنادِهِ قالَ: قالَ: أَبَى اللّٰهُ إِلّا أَنْ يُخالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزّازِ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: لِهٰذا الأَمْرِ وَقْتٌ؟ فَقالَ: كَذَبَ الْوَقّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقّاتُونَ، إِنَّ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا خَرَجَ وافِداً إِلىٰ رَبِّهِ، واعَدَهُمْ ثَلاثِينَ يَوْماً، فَلَمّا زادَهُ اللّٰهُ عَلَى الثَّلاثِينَ عَشْراً قالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفَنا مُوسىٰ فَصَنَعُوا ما صَنَعُوا فَإِذا حَدَّثْناكُمُ الْحَدِيثَ فَجاءَ عَلىٰ ما حَدَّثْناكُمْ [بِهِ] فَقُولُوا: صَدَقَ اللّٰهُ، وَإِذا حَدَّثْناكُمُ الْحَدِيثَ فَجاءَ عَلىٰ خِلافِ ما حَدَّثْناكُمْ بِهِ





۲ ـ عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مهزم وارد شد و گفت: قربانت، به من خبر ده از این امر که انتظارش را داریم، چه وقتی هست؟ فرمود: ای مهزم، وقت گزاران دروغ زنند و شتابداران هلاک شوند و پذیرندگان نجات یابند. [۲]

۳ ـ ابی بصیر از امام صادق (ع) گوید: از او پرسیدم از قائم (ع)، فرمود: وقت گزاران دروغ گفته اند، ما خاندانی هستیم که وقت گزار نیستیم.

۴ ـ احمد به سند خود گوید: فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقت گزاران مخالفت کند.

۵ ـ فضیل بن یسار از امام باقر (ع) گوید: گفتم: برای این امر وقتی است؟

فرمود: دروغ گفته‌اند وقت گزاران، دروغ گفته‌اند وقت گزاران، دروغ گفته‌اند وقت گزاران، به راستی چون موسی به آستان پروردگار خود ورود کرد، سی روز وعده گذارد و چون خدا بر این سی روز ده روز افزود، قومش گفتند: موسی باما خلف وعده کرد، وکردند آنچه کردند، چون ما به شما حدیثی گوئیم و طبق آنچه گوئیم در آید بگوئید: صدق الله و وقتی به شما حدیثی گفتیم مخالف آن چه به نظر شما آمده باز هم بگوئید: صدق الله تا دو بار

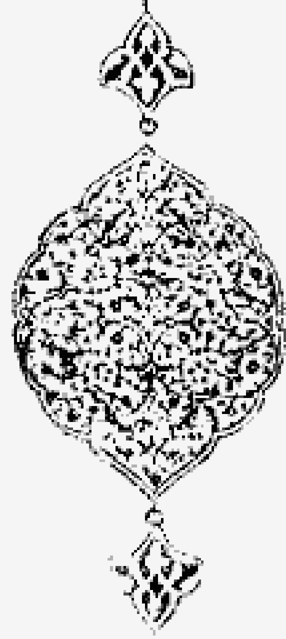


فَقُولُوا: صَدَقَ اللّٰهُ، تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينَ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قالَ: قالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: الشِّيعَةُ تُرَبّىٰ بِالأَمانِيِّ مُنْذُ مِائَتَي سَنَةٍ، قالَ: وَقالَ يَقْطِينُ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ:

ما بالُنا قِيلَ لَنا فَكانَ وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قالَ: فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ:

إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنا وَلَكُمْ كانَ مِنْ مَخْرَجٍ واحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ، فَأُعْطِيتُمْ مَحْضَهُ، فَكانَ كَما قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ أَمْرَنا لَمْ يَحْضُرْ، فَعُلِّلْنا بِالأَمانِيِّ، فَلَوْ قِيلَ لَنا: إِنَّ هٰذا الأَمْرَ لايَكُونُ إِلّا إِلىٰ مِائَتَي سَنَةٍ أَوْ ثَلاثِمِائَةِ سَنَةٍ لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَ عامَّةُ النّاسِ عَنِ الإِسْلامِ وَلٰكِنْ قالُوا: ما أَسْرَعَهُ وَما أَقْرَبَهُ تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ النّاسِ وَتَقْرِيباً لِلْفَرَجِ.



٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ إِسْماعِيلَ الأَنْبارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ذَكَرْنا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلانٍ فَقالَ: إِنَّما هَلَكَ النّاسُ مِنِ اسْتِعْجالِهِمْ لِهٰذا الأَمْرِ، إِنَّ اللّٰهَ لايَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبادِ، إِنَّ لِهٰذا الأَمْرِ غايَةً يَنْتَهِي إِلَيْها، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوها لَمْ

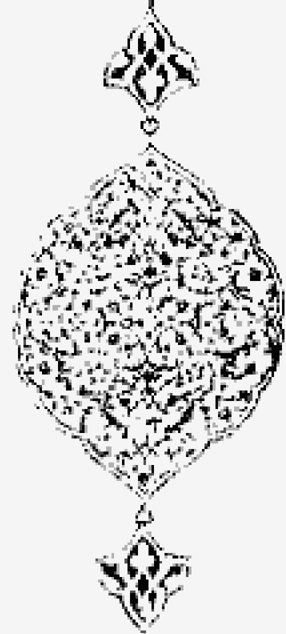


مزد بگیرید. [۳]

۶ ـ حسین از پدرش علی بن یقطین، گوید: ابو الحسن (ع) به من فرمود: از ۲۰۰ سال پیش شیعه به آرزومندی‌های خود پرورش یافته‌اند، گوید: یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت: ما را چه شده است که نسبت به ما چیزها گفته شده است (یعنی نسبت به ترقی و پیشرفت حکومت بنی عباس) و واقع شده و نسبت به شما شیعه‌ها هم چیزها گفته شد و واقع نشده؟

گوید: علی در پاسخ او گفت: آنچه در بارهٔ ما و دولت حقه گفته شده و آنچه در بارهٔ شما و ظهور و غلبهٔ دولت بنی عباس گفته شده از یک منبع است جز این که امر حکومت شما در وقت حاضر است و بی پیرایه به شما داده شده و همچنان است که برای شما گفته‌اند ولی امر دولت ما ساخته و آماده نشده و ما به آروزمندی‌ها سر گرم شدیم، به راستی اگر به ما بگویند این امر محققاً بعد از دویست یا سیصد سال است دلها سخت و سرد شوند و عموم مردم از اسلام بر گردند ولی گفته‌اند، وه چه بسیار زودرس است و چه بسیار نزدیک است برای دل گرمی مردم و برای نزدیک ساختن فَرَج. [۴]

۷ ـ ابراهیم بن مهزم از امام صادق (ع) گوید: نزد او ملوک آل فلان را نام بردیم، فرمود: همانا مردم از شتابزدگی برای این امر به هلاکت رسیدند، خدا به خاطر شتاب مردم شتاب نمی کند، برای این امر موعد و غایتی است که بدان میرسد، اگر مردم به آن برسند، یک ساعت جلو و عقب ندارد. [۵]



يَسْتَقْدِمُوا ساعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا.

بابُ التَّمْحِيصِ وَالإِمْتِحانِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرّاجِ وَعَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا بُويِعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمانَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ ـ ذَكَرَها ـ يَقُولُ فِيها: أَلا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عادَتْ كَهَيْئَتِها يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً، حَتّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلاكُمْ وَأَعْلاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَبّاقُونَ كانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبّاقُونَ كانُوا سَبَقُوا، وَاللّٰهِ ما كَتَمْتُ وَسْمَةً وَلا كَذَبْتُ كِذْبَةً وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهٰذَا الْمَقامِ وَهٰذَا الْيَوْمِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ إِسْماعِيلَ الْأَنْبارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: وَيْلٌ لِطُغاةِ الْعَرَبِ، مِنْ أَمْرٍ قَدِ اقْتَرَبَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، كَمْ مَعَ الْقائِمِ مِنَ الْعَرَبِ؟ قالَ: نَفَرٌ يَسِيرٌ، قُلْتُ: وَاللّٰهِ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هٰذا



باب بازرسی و آزمایش

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: چون پس از کشتن عثمان با امیرالمؤمنین (ع) بیعت شد، آن حضرت بر منبر بر آمد و خطبه‌ای ایراد کرد که در آن می فرمود: هلا به راستی گرفتاری شما بر گشته به مانند همان روزی که خداوند پیغمبر خود را بر انگیخت، سوگند بدان که او را برانگیخت، شما مانند گندمی که غربال زنند زیر و رو خواهید شد تا پَست‌ترین شماها بر فراز آید و فرازترین شماها به پستی گراید، باید پیشتازانی برآیند که کوتاهی کرده بودند و به دنبال مانند پیشتازانی که سبقت گرفته بودند، به خدا به اندازهٔ خالی از من نهان نشده و کوچکترین دروغی نگفته‌ام (و یا از پیغمبر نشنفته ام) و محققاً این مقام و این روز به من آگهی شده. [۹]

۲ ـ ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: وای بر سرکشان عرب، از امری که محققاً نزدیک است، گفتم: قربانت، چند نفر از عرب با قائم هستند؟ فرمود: اندکی. گفتم: به خدا آنها که اظهار علاقه به این امر می کنند از عربها بسیارند.

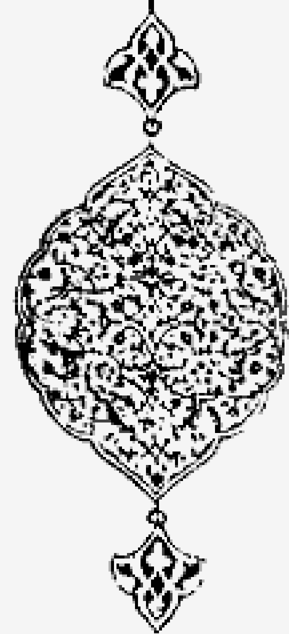


الأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قالَ: لا بُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُغَرْبَلُوا وَيُسْتَخْرَجُ فِي الْغِرْبالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَنْصُورٍ قالَ: قالَ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا مَنْصُورُ، إِنَّ هٰذَا الأَمْرَ لا يَأْتِيكُمْ إِلّا بَعْدَ إِياسٍ وَلا وَاللّٰهِ حَتّىٰ تُمَيَّزُوا، وَلا وَاللّٰهِ حَتّىٰ تُمَحَّصُوا، وَلا وَاللّٰهِ حَتّىٰ يَشْقىٰ مَنْ يَشْقىٰ وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: ((الم * أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ)) ثُمَّ قالَ لِي: مَا الْفِتْنَةُ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، الَّذِي عِنْدَنا: الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ، فَقالَ: يُفْتَنُونَ كَما يُفْتَنُ الذَّهَبُ، ثُمَّ قالَ: يُخْلَصُونَ كَما يُخْلَصُ الذَّهَبُ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ صالِحٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: إِنَّ حَدِيثَكُمْ هٰذا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجالِ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ، إِنَّهُ لا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيها كُلُّ بِطانَةٍ وَوَلِيجَةٍ حَتّىٰ يَسْقُطَ فِيها مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتّىٰ لا يَبْقىٰ إِلّا نَحْنُ وَشِيعَتُنا.



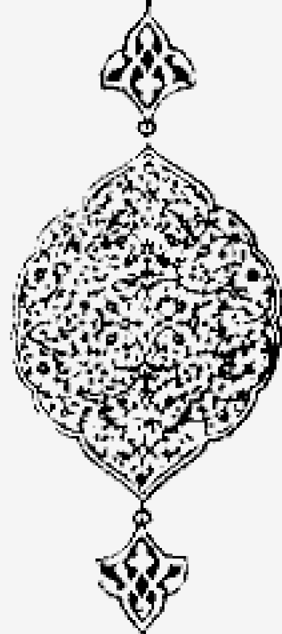


فرمود: باید مردم بازرسی شوند و آزمایش گردند و غربال شوند و از ته غربال خلق بسیاری بیرون ریزند.

۳ ـ از منصور که امام صادق (ع) به او فرمود: ای منصور، به راستی این امر برای شما پیش نیاید مگر پس از نومیدی و نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا بازرسی کامل گردید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شاید سعادتمند گردد.

٤ ـ معمر بن خلاد گوید: شنیدم امام صادق (ع) می گفت (۱ ـ ۲ سوره عنکبوت): «الم ٭ آیا گمان برند که به مجرد اظهار ایمان واگذار شوند و آزمایش نگردند؟» سپس به من فرمود: آزمایش چیست؟ گفتم: قربانت، آنکه ما می دانیم آزمایش در دین است، فرمود: آزمایش شوند چنانچه طلا آزمایش شود و پاک گردند چونانکه طلا پاک گردد.

۵ ـ امام باقر (ع) گفت: به راستی حدیث شما (شیعه) برای این مردها دلهره دارد، هر که آن را بپذیرد بیشتر برای او بگوئید و هر که منکِر شود دست از او بدارید، حقیقت این است که به ناچار آزمایشی باشد که هر ظاهر ساز وابسته به دیگران و هر جاسوسی بیگانه سقوط کند تا برسد به آنجا که کسی که تار مو را دو تار مو کند باز سقوط کند (یعنی دو روئی و نفاق او به این باشد که نیم تار مو را به جای یک تار مو جلوه دهد) و تا آنکه به جا نماند جز خود ما و شیعه‌های ما.





٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: كُنْتُ أَنا وَالْحارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَجَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِنا جُلُوساً وَأَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْمَعُ كَلامَنا، فَقالَ لَنا: فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهاتَ هَيْهاتَ!! لا وَاللّٰهِ لايَكُونُ ما تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُغَرْبَلُوا، لا وَاللّٰهِ لا يَكُونُ ما تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَحَّصُوا، لا وَاللّٰهِ لايَكُونُ ماتَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَيَّزُوا، لا وَاللّٰهِ مايَكُونُ ما تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلاّ بَعْدَ إِياسٍ، لا وَاللّٰهِ لايَكُونُ ما تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ يَشْقىٰ مَنْ يَشْقىٰ وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

بابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هٰذا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِعْرِفْ إِمامَكَ، فَإِنَّكَ إِذا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هٰذا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ

۶ ـ محمد بن منصور از پدرش بازگوید که: من و حارث بن مغیره و جمعی از اصحاب ما جلسه‌ای داشتیم و امام صادق (ع) سخن ما را می شنید (گویا در بارهٔ دولت حقه گفتگو می کردند)، امام صادق (ع) فرمود: شما در چه موضوعی وارد شدید؟ پر دور است و پر دور است، نه به خدا آنچه شما چشم بدان دارید پدید نشود تا بازرسی شوید، نه به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود تا ممتاز شوید، نه به خدا آنچه شما چشم بدان دارید پدید نشود جز پس از نومیدی نه به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود تا هر که باید بدبخت شود و هر که شاید سعادتمند گردد.



باب در اینکه هر که امامش را شناخت پیش بودن و پس افتادن این امر به او زیانی ندارد

۱ ـ زراره گوید: امام صادق (ع) فرمود: تو امام خود را بشناس، زیرا چون او را شناختی زیانت ندارد که این امر پیش افتد یا پس افتد.

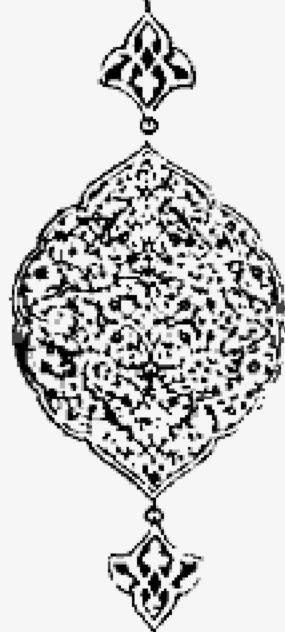
۲ ـ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی (۷۱ سوره اسراء): «روزی که هر مردمی را با



بْنِ يَسارٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)) فَقالَ: يافُضَيْلُ، إِعْرِفْ إِمامَكَ، فَإِنَّكَ إِذا عَرَفْتَ إِمامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هٰذا الأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَمَنْ عَرَفَ إِمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صاحِبُ هٰذا الأَمْرِ، كانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كانَ قاعِداً فِي عَسْكَرِهِ، لا بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوائِهِ، قالَ: وَقالَ بَعْضُ أَصْحابِهِ: بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ، مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقالَ: يا أَبا بَصِيرٍ، وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيا؟ مَنْ عَرَفَ هٰذا الأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لانْتِظارِهِ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزاعِيِّ قالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَنا أَسْمَعُ، فَقالَ: تَرانِي أُدْرِكُ الْقائِمَ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ فَقالَ: يا أَبا بَصِيرٍ، أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمامَكَ؟ فَقالَ: إِي وَاللّٰهِ وَأَنْتَ هُوَ ـ وَتَناوَلَ يَدَهُ ـ فَقالَ: وَاللّٰهِ ماتُبالِي يا أَبا بَصِيرٍ، أَلا تَكُونُ مُحْتَبِياً بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رُواقِ الْقائِمِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ.



٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا

امامشان بخوانیم» فرمود: ای فضیل تو امامت را بشناس زیرا چون امامت را شناختی به تو زیان ندارد که این امر پیش افتد یا پس افتد، هر که امامش را شناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد چون کسی باشد که در قشون او است، نه، چون کسی که زیر پرچم او است.

گوید: یکی از اصحابش گفت: به مانند کسی است که با رسول خدا(ص) شهید شده. [۷]

۳ ـ ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: فَرَج کی باشد؟ فرمود: ای ابو بصیر تو هم دنیا را می خواهی، هر که معتقد به این امر شد فَرَج او رسیده زیرا در انتظار به سر می برد (و در نتیجه سعادتمند است).

۴ ـ اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: ابو بصیر از امام صادق (ع) پرسید و من هم می شنیدم، گفت: به نظر شما من امام قائم را به چشم خود می بینم؟ فرمود: ای ابو بصیر تو نیستی که امام خود را می شناسی؟ گفت: چرا به خدا او تو هستی، و دست آن حضرت را گرفت، فرمود: به خدا باکت نیست ای ابو بصیر که در سایهٔ آستانهٔ امام قائم تکیه به شمشیر خود نکرده‌ای.

۵ ـ فضیل بن یسار گوید: من از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود:



جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جاهِلِيَّةٍ، وَمَنْ ماتَ وَهُوَ عارِفٌ لِإِمامِهِ، لَمْ يَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ ماتَ وَهُوَ عارِفٌ لِإِمامِهِ، كانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقائِمِ فِي فُسْطاطِهِ.

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ما ضَرَّ مَنْ ماتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسَطِ فُسْطاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِعْرِفِ الْعَلامَةَ، فَإِذا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ((يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)) فَمَنْ عَرَفَ إِمامَهُ كانَ كَمَنْ كانَ فِي فُسْطاطِ الْمُنْتَظَرِ.

بابُ مَنِ ادَّعَى الْإِمامَةَ وَلَيْسَ لَها بِأَهْلٍ وَمَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَمَنْ أَثْبَتَ الْإِمامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَها بِأَهْلٍ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

هر که بمیرد و امامی برای خود ندارد چون مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و عارف به امامش باشد به او زیان ندارد که این امر پیش افتد یا پس افتد و هر که عارف به امام خود بمیرد چون کسی است که با امام قائم در زیر چادر او باشد.

۶ ـ زیان ندارد برای کسی که در انتظار امر بوده و مرده که میان چادر امام مهدی و در میان قشون او نمرده است.

۷ ـ عمر بن ابان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: تو نشانه را (امام را) بشناس چون او را شناختی به تو زیان ندارد که این امر پیش افتد، زیرا خدای عز و جل می فرماید (۷۱ سوره اسراء): «روزی که بخوانیم هر مردمی را با امام و پیشوای آنها» هر که امامش را شناخت چون کسی است که در میان چادر امام منتظر باشد.

باب در بیان حال
۱ ـ کسی که به نا حق دعوی امامت کند.
۲ ـ کسی که همهٔ امامان بر حق یا برخی را انکار کند.
۳ ـ کسی که امامت را برای نا اهل اثبات کند.

۱ ـ سورة بن کلیب گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قول خدا

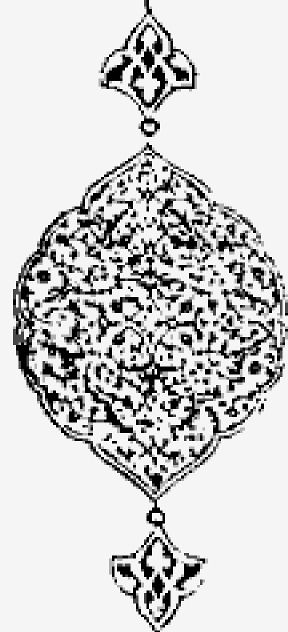


سِنانٍ، عَنْ أَبِي سَلام، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَيَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ))، قالَ: مَنْ قالَ: إِنِّي إِمامٌ وَلَيْسَ بِإِمام، قالَ: قُلْتُ: وَإِنْ كانَ عَلَوِيّاً؟ قالَ: وَإِنْ كانَ عَلَوِيّاً، قُلْتُ: وَإِنْ كانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ قالَ: وَإِنْ كانَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبانٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مَنِ ادَّعَى الإِمامَةَ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِها فَهُوَ كافِرٌ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ ((وَيَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ)) قالَ: كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمامٌ وَلَيْسَ بِإِمامٍ، قُلْتُ: وَإِنْ كانَ فاطِمِيّاً عَلَوِيّاً؟ قالَ: وَإِنْ كانَ فاطِمِيّاً عَلَوِيّاً.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ داوُدَ الْحَمّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ثَلاثَةٌ لايُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: مَنِ ادَّعىٰ إِمامَةً مِنَ اللّٰهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَمَنْ جَحَدَ إِماماً مِنَ اللّٰهِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُما فِي الإِسْلامِ نَصِيباً.



٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ

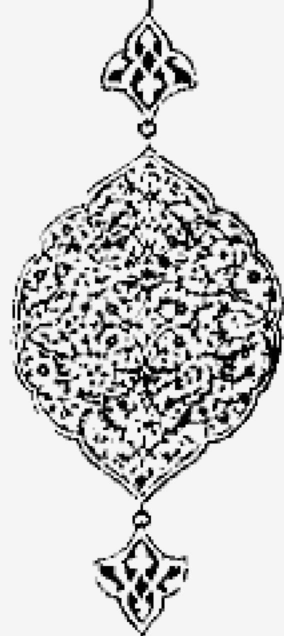


عز و جل (۶۰ سوره زمر): «در روز قیامت ببینی کسانی را که بر خدا دروغ بستند روی‌شان سیاه است» فرمود: مقصود کسی است که گوید: من امام هستم و امام نباشد، گفتم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی باشد، گفتم: اگر چه از اولاد علی بن ابی طالب(ع) باشد؟ فرمود: اگر چه باشد. [۸]

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: هر که مدّعی امامت گردد و اهل آن نباشد کافر است.

۳ ـ حسین بن مختار گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قربانت، (۶۰ سوره زمر): «در روز قیامت ببینی که آن کسانی که بر خدا دروغ بستند»، فرمود: هر کسی است که خود را امام داند و امام نباشد، گفتم: اگر چه از اولاد فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از اولاد فاطمه و علی باشد.

۴ ـ ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: خدا روز قیامت با سه طائفه سخن نکند و آنها را تبرئه نکند و عذاب دردناک از آن آنها باشد: هر که به نا حق از طرف خدا مدّعی امامت باشد، و هر که امام بر حق و از طرف خدا منکر شود، و هر که معتقد باشد که این دو از اسلام بهره‌ای دارند.



۵ ـ ولید بن صبیح گوید: از امام صادق (ع) شنیدم



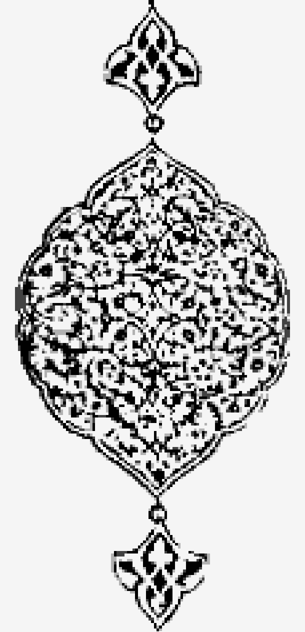
يَحْيىٰ أَخِي أُدَيْم، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيح قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ هٰذا الأَمْرَ لا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صاحِبِهِ إِلّا تَبَرَ اللّٰهُ عُمْرَهُ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنان، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمامٍ إِمامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمامَتُهُ مِنَ اللّٰهِ، كانَ مُشْرِكاً بِاللّٰهِ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِم قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: رَجُلٌ قالَ لِي: إِعْرِفِ الآخِرَ مِنَ الأَئِمَّةِ وَلا يَضُرَّكَ أَنْ لاتَعْرِفَ الأَوَّلَ، قالَ: فَقالَ: لَعَنَ اللّٰهُ هٰذا فَإِنِّي أُبْغِضُهُ وَلا أَعْرِفُهُ وَهَلْ عُرِفَ الآخِرُ إِلّا بِالأَوَّلِ.

٨ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ قالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، قالَ: مَنْ أَنْكَرَ واحِداً مِنَ الأَحْياءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الأَمْواتَ.

٩ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَإِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَاللّٰهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّٰهَ لايَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مالا تَعْلَمُونَ)) قالَ:





می‌فرمود: این امر را جز صاحبش کسی دعوی نکند جز آنکه خداوند رشتهٔ عمرش را ببرد.

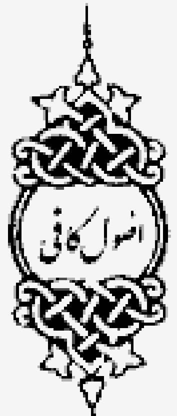
۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: هر که با امام بر حق کسی را که امام بر حق نیست شریک داند، به خدا مشرک است (زیرا نصب امام خاص به خدا است و عقیده به امام غیر منصوب از طرف خدا شرکت در کار مخصوص به خدا است).

۷ ـ محمد بن مسلم گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مردی به من گفت:

آخرین امام را که بشناسی، زیانت ندهد که اولی را نشناسی گوید: فرمود: خدا این را لعنت کند که من نشناخته دشمنِ اویم، آیا می توان امام آخر را شناخت جز به وسیلهٔ امام اول.

۸ ـ ابن مسکان گوید: از شیخ (یعنی امام و تعبیر بدان از راه تقیه است و مقصود از آن مقتدای عظیم الشأن است و منظور امام کاظم «ع» است ـ از مجلسی ره)، پرسیدم از ائمه (ع) فرمود: هر که یکی از زنده‌ها را منکر شود، محققاً منکر گذشته‌ها است.

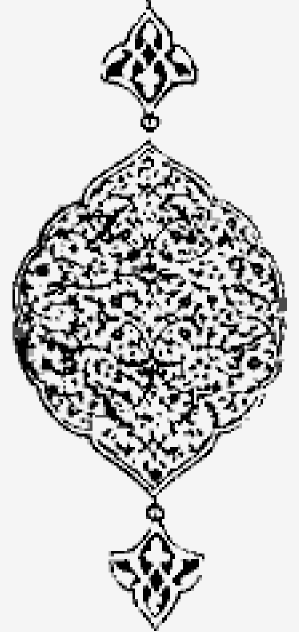
۹ ـ محمد بن منصور گوید: از آن حضرت پرسیدم از قول خدا عز و جل (۲۸ سوره اعراف): «وقتی یک هرزگی کنند گویند پدران خود را مرتکب آن دیدیم و خدا ما را بدان دستور داده. بگو خدا دستور به هرزگی نمی دهد. آیا نسبت به خدا چیزی که ندانید می گوئید»؟ گوید: فرمود: آیا کسی را دیدی که معتقد باشد خدا دستور داده به



فَقالَ: هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَ بِالزِّنا ءِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْمَحارِمِ؟ فَقُلْتُ: لا، فَقالَ: ما هٰذِهِ الْفاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِها؟ قُلْتُ: اَللّٰهُ أَعْلَمُ وَوَلِيُّهُ، قالَ: فَإِنَّ هٰذا فِي أَئِمَّةِ الْجَوْرِ؛ إِدَّعَوا أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِالإِئْتِمامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللّٰهُ بِالإِئْتِمامِ بِهِمْ، فَرَدَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ وَسَمّىٰ ذٰلِكَ مِنْهُمْ فاحِشَةً.

١٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قالَ: سَأَلْتُ عَبْداً صالِحاً عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ)) قالَ: فَقالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، فَجَمِيعُ ما حَرَّمَ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظّاهِرُ، وَالْباطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ وَجَمِيعُ ما أَحَلَّ اللّٰهُ تَعالىٰ فِي الْكِتابِ هُوَ الظّاهِرُ، وَالْباطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ.

١١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثابِتٍ، عَنْ جابِرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ)) قالَ: هُمْ وَاللّٰهِ أَوْلِياءُ فُلانٍ وَفُلانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الإِمامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنّاسِ إِماماً، فَلِذٰلِكَ قالَ:

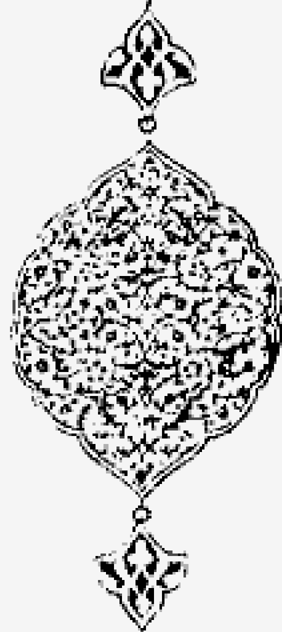




زنا و می خواری یا چیزی از این گونه محرمات؟ گفتم: نه، فرمود: پس این هرزگی چیست که دعوی می کنند خدا بدان دستور داده؟ گفتم: خدا داناتر است و وَلیّش، فرمود: این در بارهٔ پیشوایان جور است که دعوی کنند خدا آنها را مأمور کرده اقتداء به مردمی کنند که خدا به پیروی از آنان دستور نداده، خدا این اظهار را از آنها مردود دانسته و خبر داده که آنها از دروغ این را نسبت به او دادند و آن را هم فاحشه و هرزگی نامیده.

۱۰ ـ محمد بن منصور گوید: من از یک بندهٔ شایسته (مقصود امام کاظم « ع » است) از قول خدا عز و جل (۳۱ سوره اعراف): «بگو (ای محمد) همانا پروردگار من حرام کرده است همهٔ هرزگیها را آنچه عیان باشد و آنچه نهان»، گوید: فرمود: به راستی، قرآن ظاهر و باطن دارد، همهٔ آنچه را قرآن حرام کرده ظاهرش مقصود است و باطن آن همان ائمه و پیشوایان جور و ستم هستند، و هر چه را خدا در قرآن حلال شمرده ظاهرش مقصود است و منظور از باطن آن امامان و پیشوایان بر حقّند. [۹]

۱۱ ـ جابر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از قول خدا عز وجل (۱۶۰ سوره بقره): «و برخی مردم کسانیند که در برابر خدا همتاها بگیرند و چون خدا آنها را دوست دارند»، فرمود: آنان به خدا اولیاء فلان و فلانند که آنها را امام خود دانند در برابر امامی که خدا او را برای مردم امام ساخته است و از این جهت خدا فرموده است: (در دنبال آن) «اگر ببینی آن کسانی را که ستم کردند گاهی که عذاب بینند و دانند که همهٔ توانائی از خدا است و به راستی خدا سخت شکنجه است

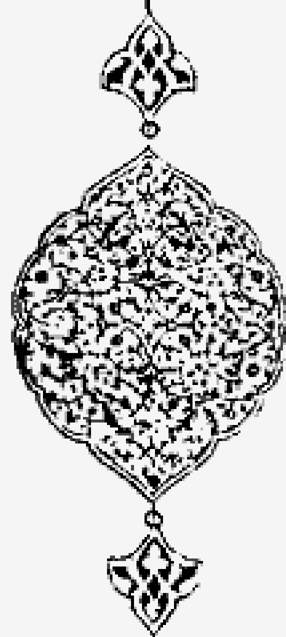




((وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ * وَقالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّأُوا مِنّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَماهُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ)) ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: هُمْ وَاللّٰهِ يا جابِرُ، أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ وَأَشْياعِهِمْ.

١٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي داوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللّٰهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: مَنِ ادَّعىٰ إِمامَةً مِنَ اللّٰهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَمَنْ جَحَدَ إِماماً مِنَ اللّٰهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُما فِي الْإِسْلامِ نَصِيباً.

بابٌ فِيمَنْ دانَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ إِمامٍ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلالُهُ



١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، [عَنْ ا] بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّٰهِ)) قالَ: يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ، بِغَيْرِ

(۱۶۱) آنگاه که پیشوایانی متبوع از کسانی که پیروی آنها کرده‌اند بیزاری جویند و عذاب را به چشم خود بینند و وسائل ارتباط میان آنها بگسلد (۱۶۲) و آنها که پیرو بودند بگویند ای کاش ما را برگشتی بود (به دنیا) تا از آنها بیزاری می جستیم چنانچه از ما بیزاری جستند، همچنین خدا کردارشان را مایهٔ افسوس آنان به آنها بنماید و آنها از آتش بیرون نشوند» سپس امام باقر(ع) فرمود: ای جابر، به خدا آنها پیشوایان ستمکار و پیروان آنها باشند. [۱۰]

۱۲ ـ ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: خدا در روز قیامت به سه کس نظر نکند و آنها را تبرئه ننماید و عذاب دردناک از آن آنهاست، کسی که دعوی امامت از طرف خدا کند به نا حق و کَسی که انکار امام گماشته از طرف خدا را بکند و کسی که گمان کند این دو بهره‌ای از اسلام دارند.



باب در حال کسی که بی امام برای خدا دینداری کند



۱ ـ از ابی الحسن (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۵۰ سوره قصص): **«کیست گمراه‌تر باشد از آن که پیرو هوس خود است بی رهبری از طرف خدا»** فرمود: مقصود کسی است که دینش رأی او

إمام مِنْ أَئِمَّةِ الْهدىٰ.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَلاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ:

كُلُّ مَنْ دانَ اللّٰهَ بِعِبادَةٍ يَجْهَدُ فِيها نَفْسَهُ وَلا إمامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ، وَهُوَ ضالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللّٰهُ شانِيءٌ لأَعْمالِهِ وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ شاةٍ ضَلَّتْ عَنْ راعِيها وَقَطِيعِها، فَهَجَمَتْ ذاهِبَةً وَجائِيَةً يَوْمَها، فَلَمّا جَنَّها اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مِنْ غَيْرِ راعِيها فَحَنَّتْ إلَيْها وَاغْتَرَّتْ بِها، فَباتَتْ مَعَها فِي رَبَضَتِها، فَلَمّا أَنْ ساقَ الرّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ راعِيها وقَطِيعَها، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ راعِيَها وَقَطِيعَها، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ راعِيها، فَحَنَّتْ إلَيْها وَاغْتَرَّتْ بِها، فَصاحَ بِها الرّاعِي: إلْحَقِي بِراعِيكِ وَقَطِيعِكِ، فَإنَّكِ تائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ راعِيكِ وَقَطِيعِكِ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً نادَّةً لا راعِيَ لَها يُرْشِدُها إلىٰ مَرْعاها أَوْ يَرُدُّها. فَبَيْنا هِيَ كَذٰلِكَ إذِ اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَها فَأَكَلَها؛ وَكَذٰلِكَ وَاللّٰهِ يا مُحَمَّدُ، مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ لا إمامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ ظاهِراً عادِلاً أَصْبَحَ ضالاً تائِهاً وَإنْ ماتَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحالِ ماتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَنِفاقٍ.

وَاعْلَمْ يا مُحَمَّدُ أَنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَأَتْباعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا، فَأَعْمالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَها كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ

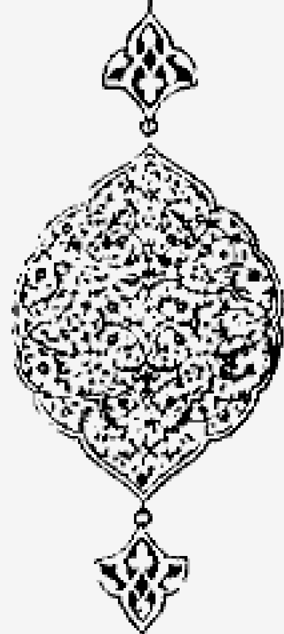


است بی یک امامی از ائمهٔ هدی.

۲ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود: هر که برای خدا دین داری کند با عبادتی که خود را در آن به رنج اندازد و بکوشد و امامی از طرف خدا برای او نباشد کوشش او پذیرفته نیست و او گمراه و سرگردان است و خدا کردار او را بد می‌شمارد، او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گلّهٔ خود گم شده و شب و روز می‌جهد ومی‌دود ومی‌رود ومی‌آید و شب هنگام گلّهٔ غریبی بیند و بدان دل نهد و فریب آن را بخورد و با آن در آغلش شب را بگذراند و چون چوپان گلّهٔ خود را راند، آن چوپان و آن گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گلّهٔ خود را بطلبد و گله‌ای با چوپانش بیند و بدان دل نهد و فریفته گردد و چوپان به او بانگ زند که تو به چوپان و گله خودت پیوند، زیرا تو گم و سرگردانی و از چوپانت و گله‌ات برکناری و آن گوسفند گمشده هراسان و سرگردان و تک برجهد و چوپانی ندارد که به چراگاه خودش رهبری کند و یا او را برگرداند.

در این میان که چنین است به ناگاه گرگ از گمشدنش فرصت جوئی کند و آن را بخورد، ای محمد سوگند به خدا چنین است حال کسی که در این امت دست به دامن امام منصوب از طرف خدا نباشد، امامی که امامت او روشن است و عادل است، او گمراه و گم است و اگر بر این حال بمیرد، در کفر و نفاق مرده است.

ای محمد، بدان که رهبران جَور وپیروانشان از دین خدا برکنارند، محققاً گمراهند وگمراه کنند وهمهٔ کارهایشان چون خاکستری است در برابر گردباد در روز طوفانی، به هیچ وجه بر



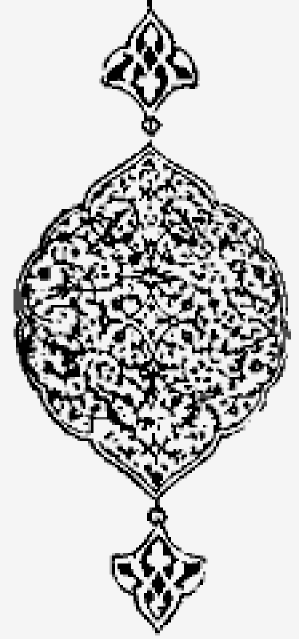


الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ، لا يَقْدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي أُخالِطُ النّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوامٍ لا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فُلاناً وَفُلاناً، لَهُمْ أَمانَةٌ وَصِدْقٌ وَوَفاءٌ، وَأَقْوامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الأَمانَةُ وَلا الْوَفاءُ وَالصِّدْقُ؟

قالَ: فَاسْتَوىٰ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جالِساً فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبانِ، ثُمَّ قالَ: لا دِينَ لِمَنْ دانَ اللّٰهَ بِوِلايَةِ إِمامٍ جائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ وَلا عَتَبَ عَلىٰ مَنْ دانَ بِوِلايَةِ إِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللّٰهِ، قُلْتُ: لا دِينَ لأُولٰئِكَ وَلا عَتَبَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ؟! قالَ: نَعَمْ، لا دِينَ لأُولٰئِكَ وَلا عَتَبَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ.

ثُمَّ قالَ: أَلا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ)) يَعْنِي [مِنْ] ظُلُماتِ الذُّنُوبِ إِلىٰ نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لِوِلايَتِهِمْ كُلَّ إِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللّٰهِ وَقالَ: ((وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ)) إِنَّما عَنىٰ بِهٰذا أَنَّهُمْ كانُوا عَلىٰ نُورِ الإِسْلامِ فَلَمّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمامٍ جائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوِلايَتِهِمْ [إِيّاهُ] مِنْ نُورِ الإِسْلامِ إِلىٰ ظُلُماتِ الْكُفْرِ، فَأَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُمُ النّارَ مَعَ الْكُفّارِ، فَ



آنچه کسب کرده اند دسترسی ندارند، این است آن گمراهی پرت وپلا.

۳ ـ ابن ابی یعفور گوید: به امام صادق (ع) گفتم: من با مردم آمیزش کنم و بسیار شگفتم از مردمانی که پیرو و دوست شما نباشند و به دنبال فلان، و فلان افتند، با این که خود امانت دار و راستگو و با وفایند و در شگفتم از مردمی که پیرو و دوست شمایند و آن درجه از امانت و راستی و وفاداری را ندارند، گوید: امام آماده نشست و به من رو کرد مانند مرد خشم آلود و سپس فرمود: کسی که به وسیلهٔ پیروی امام جائر که از طرف خدا نیست برای خدا دینداری کند، اصلاً دین ندارد و کسی که پیرو و دوست امام عادل از طرف خدا باشد گله‌ای از او نشاید.

من گفتم: نه آنان دین دارند و نه اینان گله را شایند؟، فرمود: آری نه آنان دین دارند و نه اینان گله را شایند. سپس فرمود:

مگر گوش نمی دهی به قول خدا عز و جل (۲۵۷ سوره بقره): «خدا ولیّ آن کسانی است که گرویدند، از تیرگیها آنها را برآرد و در روشنی درآرد» یعنی از تیرگی گناهان به روشنی توبه و باز گشت و آمرزش، برای پیروی شان از هر امام عادل منصوب از طرف خدا، و فرمود: «و آن کسانی که کافرند، دوستانشان شیطان سرکش هستند و از روشنی برآرندشان و در تیرگیها درآرندشان» همانا مقصود این است که در پرتو نور اسلام بودند و چون به امامان جائر و ستمکار گرائیدند که از طرف خدا عز و جل نبودند به وسیلهٔ پیروی آنان از نور مسلمانی بیرون شدند و به درون تیرگیهای کفر و خدا آنها را مستحق دوزخ ساخت به همراه کفّار و «آنان یاران



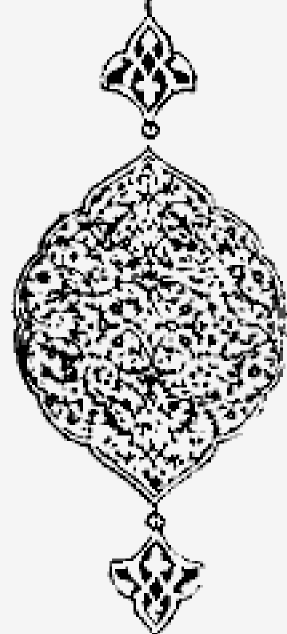
((أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ)).

٤ ـ وَعَنْهُ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلامِ دانَتْ بِوِلايَةِ كُلِّ إِمامٍ جائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ وَإِنْ كانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمالِها بَرَّةً تَقِيَّةً؛ وَلَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلامِ دانَتْ بِوِلايَةِ كُلِّ إِمامٍ عادِلٍ مِنَ اللّٰهِ وَإِنْ كانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِها ظالِمَةً مُسِيئَةً.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: إِنَّ اللّٰهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دانَتْ بِإِمامٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ وَإِنْ كانَتْ فِي أَعْمالِها بَرَّةً تَقِيَّةً وَإِنَّ اللّٰهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دانَتْ بِإِمامٍ مِنَ اللّٰهِ وَإِنْ كانَتْ فِي أَعْمالِها ظالِمَةً مُسِيئَةً.

بابُ مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ

وَهُوَ مِنَ الْبابِ الْأَوَّلِ



١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ

دوزخند و هم در آن جاوید بمانند». [۱۱]

٤ ـ امام باقر(ع) فرمود: خدا تبارک و تعالی فرماید (حدیث قدسی است) محققاً من عذاب کنم هر فرد رعیتی را در اسلام که گردن نهد به ولایت و حکومت هر پیشوای جائر و خلاف کار و ستمکاری که از طرف خدا نیست و اگر چه رعیت در کردار خودش نیکوکار و با تقوی باشد و محققاً بگذرم از هر رعیتی که در عالم مسلمانی گردن نهد به ولایت و حکومت امام عادل منصوب از طرف خدا و اگر چه خود آن فرد رعیت نسبت به خودش ستمکار و بد کردار باشد.

۵ ـ امام صادق (ع)فرمود: به راستی خدا دریغ ندارد از این که عذاب کند امتی را که گردن نهد به فرمان پیشوا و رهبری که از طرف خدا نباشد، اگر چه در کردار خود نیکوروش و با تقوی باشد و به راستی خدا شرم دارد از عذاب کردن امتی که گردن به فرمان امام عادل منصوب از طرف خدا نهد و اگر چه در کردار خود ستم کننده و بد کردار باشد. [۱۲]

باب کسی که مرده و برای او رهبر و پیشوائی از ائمهٔ هدی نبوده و این از باب اول محسوب است [۱۳]

۱ ـ فضیل بن یسار گوید: یک روز امام صادق با ما آغاز سخن کرد و فرمود: رسول خدا(ص) فرموده: هر که بمیرد و زیر



يَسارٍ قالَ: ابْتَدَأَنا أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً وَقالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جاهِلِيَّةٌ، فَقُلْتُ: قالَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقالَ: إِي وَاللّٰهِ قَدْ قالَ، قُلْتُ: فَكُلُّ مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جاهِلِيَّةٌ؟! قالَ: نَعَمْ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ: ((مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جاهِلِيَّةٌ)) قالَ: فَقُلْتُ: مِيتَةُ كُفْرٍ؟ قالَ: مِيتَةُ ضَلالٍ، قُلْتُ: فَمَنْ ماتَ الْيَوْمَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جاهِلِيَّةٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ((مَنْ ماتَ لا يَعْرِفُ إِمامَهُ، ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً))؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: جاهِلِيَّةَ جَهْلاءَ، أَوْ جاهِلِيَّةً لا يَعْرِفُ إِمامَهُ؟ قالَ: جاهِلِيَّةَ كُفْرٍ وَنِفاقٍ وَضَلالٍ.

٤ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مالِكِ بْنِ عامِرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زائِدَةَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ:



سرپرستی امامی نباشد به مردن جاهلیت مرده است، من گفتم: رسول خدا(ص) این را فرموده است؟ فرمود: آری به خدا محققاً فرموده، گفتم:

پس هر که بی امام بمیرد به مردن جاهلیت مرده است؟

فرمود: آری.

۲ ـ ابن ابی یعفور گوید: من از امام صادق از معنی قول رسول خدا(ص) پرسیدم که فرموده هر که بمیرد و برای او امام و پیشوائی نباشد، مردنش مردن جاهلیت است، عرض کردم: مردن کفر است؟ فرمود: مردن به گمراهی است، گفتم: امروز هم هر که بمیرد و زیر سرپرستی امام نباشد مردنش مردن جاهلیت است؟ فرمود: آری.

۳ ـ حارث بن مغیره گوید: به امام صادق گفتم رسول خدا(ص) فرموده: هر که امام خود را نشناخته بمیرد به مردن جاهلیت مرده؟ فرمود: آری، گفتم: جاهلیت محض و لادینی یا جاهلیت نسبت به شناختن امام خود؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی. [١٤]

٤ ـ مفضل بن عمر گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا بی شنیدن و اخذ دستور مذهبی از امام بر حق و راست

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ دانَ اللّٰهَ بِغَيْرِ سَماعٍ عَنْ صادِقٍ أَلْزَمَهُ اللّٰهُ اَلْبَتَّةَ إِلَى الْعَناءِ وَمَنِ ادَّعىٰ سَماعاً مِنْ غَيْرِ الْبابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللّٰهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَذٰلِكَ الْبابُ الْمَأْمُونُ عَلىٰ سِرِّ اللّٰهِ الْمَكْنُونِ.

بابٌ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ أَنْكَرَ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ: سَمِعْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَامْرَأَتَهُ وَبَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ قالَ: مَنْ عَرَفَ هٰذا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفاطِمَةَ عَلَيْهِما السَّلامُ لَمْ يَكُنْ كَالنّاسِ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي الْوَشّاءُ قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلّالِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عانَدَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ هُوَ وَسائِرُ النّاسِ سَواءٌ فِي الْعِقابِ؟ فَقالَ: كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ يَقُولُ: عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقابِ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ راشِدٍ قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ إِسْماعِيلَ الْمِيثَمِيِّ قالَ: حَدَّثَنا رِبْعِيُّ بْنُ

گفتار دینداری کرده باشد خدا داغ رنج و مشقت بر پیشانی او زند (سرگردانی را به او بچسباند خ ل) و هر که مدعی شنیدن احکام باشد از جز بابی که خدا باز کرده است مشرک است و آن باب همان است که امین بر سِرّ نهفتهٔ خدا است. [۱۵]

باب در عارف و منکر امامت ائمه (ع) از سادات و بنی الزهراء

۱ ـ سلیمان بن جعفر گوید: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود:

علی بن عبدالله بن حسین بن علی (زین العابدین) و زنش و پسرانش از اهل بهشتند، سپس فرمود: هر که از اولاد علی و فاطمه (ع) عارف به امر امامت باشد، چون مردم دیگر نباشد. [۱۶]

۲ ـ احمد بن عمر حلاّل گوید: به ابو الحسن (ع) گفتم: به من خبر ده از اولاد فاطمه (ع) که با تو عناد ورزد و حق تو را نشناسد، آیا با مردم دیگر در عقاب برابر است؟ فرمود: علی بن الحسین (ع) آنها دو بار دو چندان عقاب دارند. [۱۷]

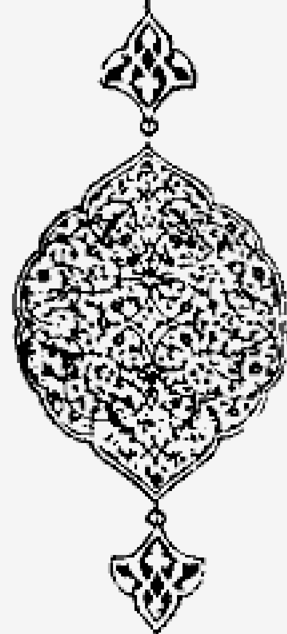
۳ ـ عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: به امام صادق (ع) گفتم:



عَبْدِاللّٰهِ قالَ: قالَ لِي عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْمُنْكِرُ لِهٰذا الأَمْرِ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ سَواءٌ؟ فَقالَ لِي: لا تَقُلْ: الْمُنْكِرُ، وَلٰكِنْ قُلْ: الْجاحِدُ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ، قالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَتَفَكَّرْتُ [فِيهِ] فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ: ((فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ)).

٤ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قُلْتُ لَهُ: الْجاحِدُ مِنْكُمْ وَمِنْ غَيْرِكُمْ سَواءٌ؟ فَقالَ: الْجاحِدُ مِنّا لَهُ ذَنْبانِ وَالْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتانِ.

بابُ ما يَجِبُ عَلَى النّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ



١ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذا حَدَثَ عَلَى الإِمامِ حَدَثٌ، كَيْفَ يَصْنَعُ النّاسُ؟ قالَ: أَيْنَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)) قالَ: هُمْ فِي عُذْرٍ ما دامُوا فِي الطَّلَبِ، وَهٰؤُلاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُذْرٍ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحابُهُمْ.

منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران با هم برابرند؟ به من فرمود: مگو منکر ولی بگو جاحد از بنی هاشم و دیگران، ابوالحسن گوید: من در آن اندیشه کردم و به یاد قول خدا عز و جل افتادم که دربارهٔ برادران یوسف(ع) فرماید (۵۸ سوره یوسف): «پس شناخت آنها را و آنان برای او منکر و ناشناس بودند». [۱۸]

۴ ـ ابن ابی نصر گوید: از امام رضا(ع) پرسیدم که جاحد امامت از تیرهٔ شما و از دیگران برابرند؟ فرمود: جاحد از ما دو گناه دارد و محسن از ما هم دو ثواب دارد. [۱۹]



باب وظیفهٔ واجب مردم در صورت درگذشت امام(ع)

۱ ـ یعقوب بن شعیب گوید: به امام صادق (ع) گفتم: وقتی برای امام پیش آمدی شد(و از دست رفت) مردم چه کنند؟، فرمود: قول خدا عز و جل کجا است (۱۲۲ سوره توبه): «باید بکوچد از هر فرقه‌شان یک طائفه تا بینا شوند در دین و بیم دهند قوم خود را چون به سوی آنها برگردند تا شاید بر حذر شوند» فرمود: آنها که درجستجویند معذورند و آنان که در انتظار نماینده های خودند معذورند تا رفقای آنها نزد آنها برگردند.



٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ قالَ: حَدَّثَنا حَمّادُ عَنْ عَبْدِ الأَعْلىٰ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ الْعامَّةِ:

إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ:

مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ، ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً.

فَقالَ: الْحَقُّ وَاللّٰهِ.

قُلْتُ: فَإِنَّ إِماماً هَلَكَ وَرَجُلٌ بِخُراسانَ لا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسَعْهُ ذٰلِكَ؟

قالَ: لا يَسَعُهُ إِنَّ الإِمامَ إِذا هَلَكَ وَقَعَتْ حُجَّةُ وَصِيِّهِ عَلىٰ مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَحَقُّ النَّفْرِ عَلىٰ مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذا بَلَغَهُمْ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

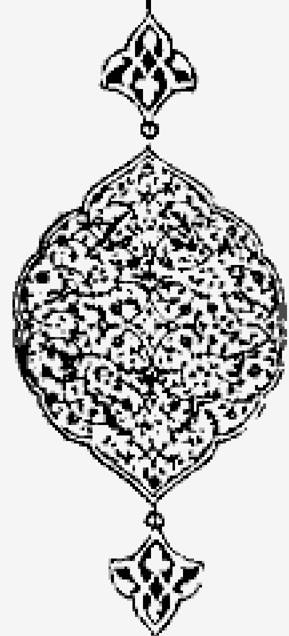
((فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)).

قُلْتُ: فَنَفَرَ قَوْمٌ فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ فَيَعْلَمَ؟

قالَ: إِنَّ اللّٰهَ جَلَّ وَعَزَّ يَقُولُ:

((وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ))

قُلْتُ: فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقاً عَلَيْكَ بابُكَ وَمُرْخىً عَلَيْكَ سِتْرُكَ، لا تَدْعُوهُمْ إِلىٰ نَفْسِكَ وَلا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ فَبِما





۲ ـ عبدالأعلی گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول عامه که گویند رسول خدا (ص) فرموده: هر که بمیرد و امامی ندارد به مردن اهل جاهلیت مرده است؟ فرمود: سوگند به خدا که درست است، گفتم: امامی از دست برود و مردی در خراسان باشد و نداند وصيّ او کیست همین دوری و بی اطلاعی برای او عذر نیست؟

فرمود: این عذر او نیست به راستی چون امام از دست برود دلیل وصی او بر اُهل بلدی که در آن است تسلیم شود و چون خبر وفات امام به مردم دور از او برسد لازم است که کوچ کنند زیراً خدا عز وجل می فرماید(۱۲۲ سوره توبه): «**پس چرا نکوچد از هر فرقه‌شان یک طائفه تا در دین بینا شوند و بیم دهند قوم خود را وقتی نزد آنها برگردند، شاید که بر حذر شوند**».

گفتم: مردمی کوچیدند و برخی از آنها پیش از آن که به شهر امام برسند و بدانند مردند.

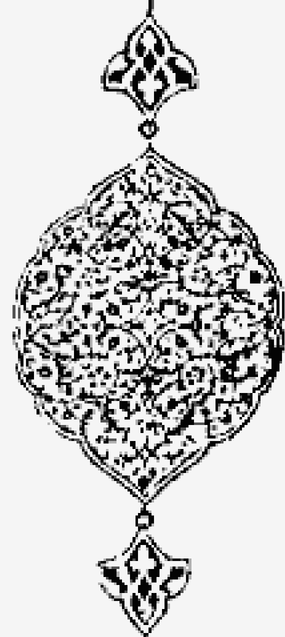
فرمود: خدا عز و جل می فرماید(۱۰۰ سوره نساء): «**هر که از خانه‌اش بیرون آید برای مهاجرت به سوی خدا ورسولش وسپس مرگش فرا رسد محققاً مزدِ او بر خدا است**». [۲۰]

گفتم: برخی امام رسیدند و دیدند در خانه به روی شما بسته است و پردهٔ استتار شما هم بر آن اویخته است ، نه خودت آنها را به سوی خویش می خوانی و نه کسی است که آنها را به شما رهنمائی کند پس به چه وسیله این موضوع را بفهمند؟

امام فرمود: به وسیلهٔ کتاب خدا که نازل شده است.

من گفتم: خدا جل و عز در این موضوع به بیانی می فرماید که شخص امام از آن شناخته شود؟

امام فرمود: به نظرم می آید که تو پیش از این هم در بارهٔ این



يَعرِفُونَ ذٰلِكَ.

قالَ: بِكِتابِ اللّٰهِ الْمُنْزَلِ.

قُلْتُ: فَيَقُولُ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ كَيْفَ؟

قالَ: أراكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هٰذا قَبْلَ الْيَوْمِ.

قُلْتُ: أَجَلْ.

قالَ: فَذَكِّرْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَما قالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ عَلَيْهِما السَّلامُ وَما خَصَّ اللّٰهُ بِهِ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ وَما قالَ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَنَصْبِهِ إِيّاهُ وَما يُصِيبُهُمْ وَإِقْرارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِذٰلِكَ وَوَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَتَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ بِقَوْلِ اللّٰهِ:

((النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّٰهِ)).

قُلْتُ: فَإِنَّ النّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَيَقُولُونَ: كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَقَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ.

فَقالَ: يُعْرَفُ صاحِبُ هٰذا الْأَمْرِ بِثَلاثِ خِصالٍ لا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ:

هُوَ أَوْلَى النّاسِ بِالَّذِي هُوَ قَبْلَهُ، وَهُوَ وَصِيُّهُ، وَعِنْدَهُ سِلاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَصِيَّتُهُ وَذٰلِكَ عِنْدِي، لا أُنازَعُ فِيهِ.

موضوع سخن کردی و پرسش نمودی؟

من گفتم: آری، راوی گوید: امام(ع) در اینجا:

۱ - یادآور آیاتی شد که خدا در بارهٔ علی(ع) فرو فرستاده است. ۲ - یادآور شد آنچه را رسول خدا(ص) به علی(ع) در بارهٔ حسن و حسین(ع) فرموده: و آنچه را در بارهٔ علی(ع) به خصوص فرموده است.

۳ - یادآور شد آنچه را رسول خدا(ص) در بارهٔ علی(ع) راجع به وصیت به وی و نصب او به خلافت فرموده و آنچه به آنها می رسد از گرفتاری و مصیبت.

٤ - یادآور شد اقرار و اعتراف حسن و حسین(ع) را نسبت بدان. ۵ - یادآور شد وصیت کردن علی(ع) را به حسن و تسلیم شدن حسین(ع) را به امامت او به وسیلهٔ قول خدا(۶ سوره احزاب): «پیغمبر اُولیٰ و اُحقّ است به مؤمنین از خودشان(یعنی اختیار امور آنها را دارد) وزنانِ او مادران آنهایند و اُولو الارحام بر یکدیگر مقدم و صاحب اختیارند در کتاب خدا». [۲۱]

من گفتم: بی تردید مردم دربارهٔ امام باقر(ع) سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همهٔ اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که درخویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند(چون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید(یا مراد این است که دربارهٔ امام باقر اعتراض کردند راجع به این که امام صادق را وصی خود نمود با این که زید برادر بزرگترش زنده بود و عبدالله پسر بزرگترش هم زنده بود (با اندکی تصحیح از مجلسی ره).

امام(ع) فرمود: امام به سه خصلت شناخته شود که در

قُلْتُ: إِنَّ ذٰلِكَ مَسْتُورٌ مَخافَةَ السُّلْطانِ؟

قالَ: لا يَكُونُ فِي سِتْرٍ إِلاّ وَلَهُ حُجَّةٌ ظاهِرَةٌ، إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي ماهُناكَ.

فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ قالَ: ادْعُ لِي شُهُوداً.

فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فِيهِمْ نافِعٌ مَوْلىٰ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ؛ قالَ: اُكْتُبْ:

هٰذا ماأَوْصىٰ بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: ((يا بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)) وَأَوْصىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمَعَ وَأَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمامَتِهِ وَأَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصابِعَ، ثُمَّ يُخَلِّيَ عَنْهُ، فَقالَ: اطْوُوهُ.

ثُمَّ قالَ لِلشُّهُودِ:

انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ.

فَقُلْتُ بَعْدَما انْصَرَفُوا: ماكانَ فِي هٰذا يا أَبَتِ أَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ؟

فَقالَ: إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصِ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ؛ فَهُوَ الَّذِي إِذا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قالَ: مَنْ وَصِيُّ فُلانٍ؟ قِيلَ: فُلانٌ.

قُلْتُ: فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ؟

قالَ: تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَكُمْ.



دیگری نباشد:

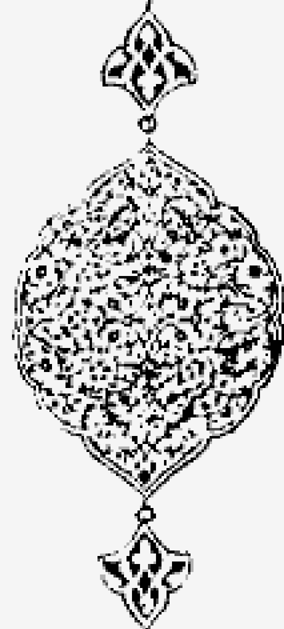
۱ ـ نسبت به امام سابق از همهٔ مردم نزدیکتر و منسوبتر باشد و وصی او هم باشد.

۲ ـ سلاح رسول خدا(ص) نزد او باشد.

۳ ـ وصیتنامهٔ رسول خدا(ص) هم نزد او باشد.

و اینها نزد من است و کسی دربارهٔ آن با من نزاعی ندارد، من گفتم: این نشانه ها از ترس سلطان مستور و نهان است.

فرمود: نهان نیست جز اینکه دلیل روشنی دارد پدرم در زمان خود هرچه آنجا بود به من سپرد وچون مرگش دررسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن، من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع وابسته عبدالله بن عمر با آنها بود و فرمود: بنویس این است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد (۱۲۲ سوره بقره): «ای پسران من به راستی خدا برای شما دینی را برگزیده مبادا بمیرید جز این که مسلمان باشید» ووصیت کرد محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد و به او دستور داد او را در بُردی که هنگام نماز جمعه می پوشید کفن کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهار گوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و او را واگذارد، پس فرمود: آن وصیتنامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند، برگردید ؛ و چون گواهان رفتند من گفتم: پدر جان در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: من بد داشتم که تو مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده، خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او درآیند و پرسند وصی فلان امام کیست؟ گویند فلانی، من گفتم: اگر شریک در وصیت داشته باشد؟فرمود:از شخص امام‌بپرسید که‌او محققاً برای‌شما بیان‌می‌شود.

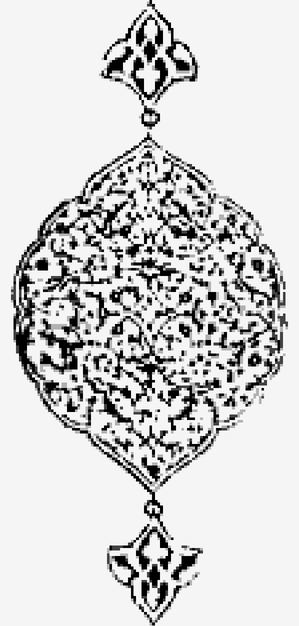




٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ بَلَغَنا شَكْواكَ وَأَشْفَقْنا، فَلَوْ أَعْلَمْتَنا أَوْ عَلَّمْتَنا مَنْ؟ قالَ:

إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ عالِماً وَالْعِلْمُ يُتَوارَثُ، فَلا يَهْلِكُ عالِمٌ إِلّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ ماشاءَ اللّٰهُ، قُلْتُ: أَفَيَسَعُ النّاسَ إِذا ماتَ الْعالِمُ أَلّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقالَ: أَمّا أَهْلُ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ فَلا ـ يَعْنِي الْمَدِينَةَ ـ وَأَمّا غَيْرُها مِنَ الْبُلْدانِ فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِمْ، إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: ((وَما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)) قالَ: قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ ماتَ فِي ذٰلِكَ؟ فَقالَ: هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ، قالَ: قُلْتُ: فَإِذا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صاحِبَهُمْ؟

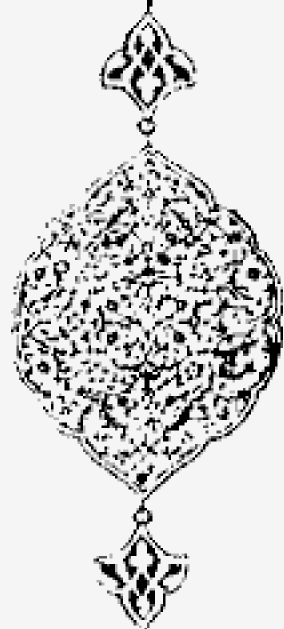
قالَ: يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَقارَ وَالْهَيْبَةَ.





۳ ـ محمد بن مسلم گوید: من به امام صادق (ع) گفتم: اصلحک الله خبر بیماری شما به ما رسید و نگران شدیم، کاش به ما اعلام می کردی یا می آموختی که امام آینده کیست؟ فرمود: به راستی علی(ع) عالم و امام بود و علم امامت به ارث می رود وعالمی نمیرد جز آن که به جای بماند کسی که چون او یا آنچه را خدا خواهد بداند، گفتم: برای مردم رواست که چون عالمی بمیرد آن که بعد از او است نشناسند؟.

فرمود: نسبت به اهل این شهر (که محل امام است) یعنی مدینه، نه، امّا شهرهای دیگر به اندازه‌ای که خود را به مدینه رسانند (یعنی به محل امام) زیرا خدا می فرماید (۱۲۲ سوره توبه): «و نباشند مؤمنان که همه و همه بکوچند پس چرا نکوچد از هر فرقه‌ای طائفه‌ای از آنها تا دین را بفهمند و بیم دهند قوم و تبار خود را وقتی به آنها برگردند و شاید که آنها برحذر گردند» گفتم: بفرمائید اگر کسی در این ضمن مُرد، فرمود: او به منزلهٔ کسی است که از خانه‌اش مهاجرت کرده به سوی خدا و رسولش و سپس مرگش رسیده محققاً اجرش بر خدا است، گوید: گفتم: چون بیایند به چه نشانه‌ای صاحب الامر را بشناسند؟ فرمود: به او سکینه و وقار و هیبت عطا شود.





بابٌ فِي أَنَّ الإِمامَ مَتىٰ يَعْلَمُ أَنَّ الأَمْرَ قَدْ صارَ إِلَيْهِ

١ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّيِّ قالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطاعِي إِلىٰ أَبِيكَ ثُمَّ إِلَيْكَ، ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ ـ وَحَقِّ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحَقِّ فُلانٍ وَفُلانٍ حَتّىٰ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ـ بِأَنَّهُ لا يَخْرُجُ مِنِّي ما تُخْبِرُنِي بِهِ إِلىٰ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ أَحَيٌّ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ؟

فَقالَ: قَدْ وَاللّٰهِ ماتَ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، إِنَّ شِيعَتَكَ يَرْوُونَ أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِياءَ.

قالَ: قَدْ وَاللّٰهِ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ هَلَكَ.

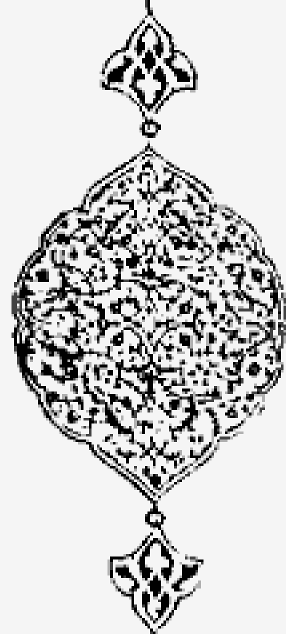
قُلْتُ: هَلاكَ غَيْبَةٍ أَوْ هَلاكَ مَوْتٍ؟

قالَ: هَلاكَ مَوْتٍ.

فَقُلْتُ: لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ؟

فَقالَ: سُبْحانَ اللّٰهِ.

قُلْتُ: فَأَوْصىٰ إِلَيْكَ؟



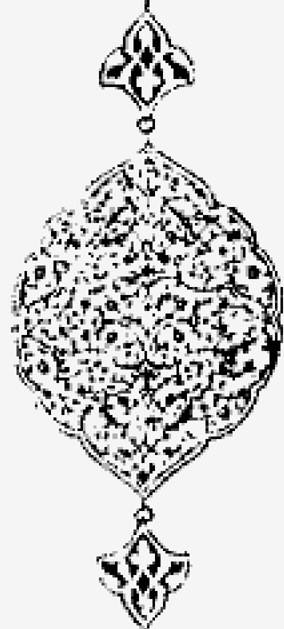


باب در اینکه امام چه وقت می داند که امامت به او رسیده است

۱ ـ ابو جریر قمی گوید: به ابو الحسن گفتم: قربانت(ظاهراً ابو جریر زکریا بن ادریس است و ابو الحسن امام رضا " ع " ـ از مجلسی ره) شما می دانید دلباختگی و عقیدهٔ مرا نسبت به امامت پدرت و سپس نسبت به خودت سپس برای او سوگند یاد کردم ـ به حق رسول‌الله(ص) و حق فلان و فلان تا به خود آن حضرت رسیدم ـ بر این که هر چه به من خبر دهی از من به دیگری اظهار نشود و از او پرسیدم پدرش زنده است یا مرده؟ فرمود: به خدا محققاً مرده است.

گفتم: قربانت شیعیان تو روایت کنند که در او بوده است سنّت چهار پیغمبر(ع)(گویا اشاره باشد به روایت صدوق در اکمال الدین از ابو بصیر از امام باقر(ع) که در صاحب الامر چهار سنّت است، سنّتی از موسی و سنّتی از عیسی و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمد(ص) ؛از موسی ترسان و نگران است، واز یوسف زندان و غیبت، و از عیسی گویند مرده است و نمرده، و از محمد شمشیر) و چون واقفیه مدعی شدند قائم، امام کاظم است اینها را برای او ثابت کردند ـ از مجلسی (ره).

امام (ع) فرمود: سوگند بدان خدائی که جز او شایسته پرستش نیست محققاً هلاک شده است، گفتم: به هلاکت مرگ رسیده یا هلاکت غیبت؟ فرمود: هلاکت مرگ، گفتم: شاید شما از

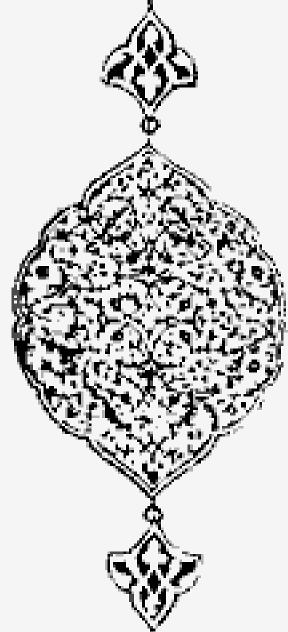




قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيها أَحَداً؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمامٌ؟ قالَ: لا، قُلْتُ: فَأَنْتَ الإِمامُ؟ قالَ: نَعَمْ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيْهِ‌السَّلامُ: إِنَّ رَجُلاً عَنىٰ أَخاكَ إِبْراهِيمَ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَباكَ فِي الْحَياةِ وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذٰلِكَ ما يَعْلَمُ، فَقالَ: سُبْحانَ اللّٰهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلا يَمُوتُ مُوسىٰ!! قَدْ وَاللّٰهِ مَضىٰ كَما مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلُمَّ جَرّاً يَمُنُّ بِهٰذَا الدِّينِ عَلىٰ أَوْلادِ الأَعاجِمِ وَيَصْرِفُهُ عَنْ قَرابَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَلُمَّ جَرّاً فَيُعْطِي هٰؤُلاءِ وَيَمْنَعُ هٰؤُلاءِ، لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفىٰ عَلىٰ طَلاقِ نِسائِهِ وَعِتْقِ مَمالِيكِهِ وَلٰكِنْ قَدْ سَمِعْتَ ما لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ أَنَّ رَجُلاً قالَ لَكَ: عَلِمْتَ ذٰلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ؟ فَقالَ: جاءَ سَعِيدٌ بَعْدَما عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ، قالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتِ إِسْحاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ بِيَوْمٍ،



من تقیّه می کنی؟ فرمود: سبحان‌الله.. گفتم: به شما وصیت کرده؟ فرمود: آری، گفتم: احدی را با شما در آن شریک کرده؟ فرمود: نه، گفتم: از برادرانت بر تو امامی است؟ فرمود: نه، گفتم: تو امامی؟ فرمود: آری.

۲ ـ علی بن اسباط گوید: به امام رضا(ع) گفتم: مردی متوجه برادرت ابراهیم شده(ابراهیم را در رنج انداخته ـ گول زده و به او گفته خ ل)و(ابراهیم) به او گفته که پدرت زنده است و تو هم مانند او از حالش خبر داری، فرمود: سبحان‌الله رسول‌الله(ص) می‌میرد و موسی نمی میرد؟ به خدا سوگند محققاً مرده‌است چنانچه رسول خدا(ص) مرد ولی خدا تبارک و تعالی از آنگاه که پیغمبر خود را قبض روح کرد هلم جراً در توفیق برای این دیانت به عجم‌زادگان منت می نهد و آن را همیشه از ابل و تبار نزدیک پیغمبر دریغ می دارد و از آنها سلب توفیق می کند و همیشه دین حق را به آنان می دهد و از اینان دریغ می دارد من از طرف همین ابراهیم در هلال ذی الحجه هزار اشرفی بدهی و وام او را پرداختم بعد از آنکه در پرتگاه طلاق زنان و آزاد کردن ممالیک خود افتاده بود ولی تو شنیده‌ای آنچه را یوسف(ع) از دست برادرانش کشید. **[۲۲]**

۳ ـ وشّاء گوید: به ابی الحسن(ع) گفتم که آنها از تو روایت کرده‌اند که مردی به شما گفته است تو مرگ آن حضرت را از گفتهٔ سعید دانستی، فرمود: سعید خبر او را آورد ولی من پیش از آمدنش آن را دانسته بودم، گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: من ام فروه دختر اسحاق را یک روز بعد از مردن ابوالحسن(امام کاظم)در ماه رجب طلاق دادم، گفتم: با این که مردن ابوالحسن را

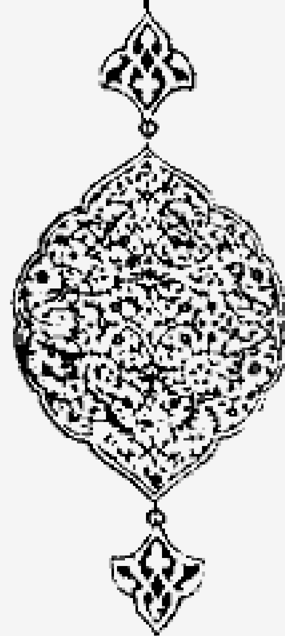


قُلْتُ: طَلَّقْتَها وَقَدْ عَلِمْتُ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: قَبْلَ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ؟ قالَ: نَعَمْ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيهِ السَّلامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الإمامِ مَتىٰ يَعْلَمُ أَنَّهُ إمامٌ؟ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صاحِبَهُ قَدْ مَضىٰ أَوْ حِينَ يَمْضِي؟ مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قُبِضَ بِبَغْدادَ وَأَنْتَ هٰهُنا؟ قالَ: يَعْلَمُ ذٰلِكَ حِينَ يَمْضِي صاحِبُهُ، قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قالَ: يُلْهِمُهُ اللّٰهُ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبانِيِّ، عَنْ هارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قالَ: رَأَيْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ: إنّا لِلّٰهِ وَإنّا إلَيْهِ راجِعُونَ، مَضىٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ، فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ عَرَفْتَ؟ قالَ: لأَنَّهُ تُداخِلُنِي ذِلَّةٌ لِلّٰهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُها.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُسافِرٍ قالَ: أَمَرَ أَبُو إبْراهِيمَ عَلَيهِ السَّلامُ ـ حِينَ أُخْرِجَ بِهِ ـ أَبا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ أَنْ يَنامَ عَلىٰ بابِهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَداً ما كانَ حَيّاً إلىٰ أَنْ يَأْتِيَهِ خَبَرُهُ، قالَ: فَكُنّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لأَبِي الْحَسَنِ فِي الدِّهْلِيزِ، ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشاءِ فَيَنامُ، فَإذا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إلىٰ مَنْزِلِهِ، قالَ: فَمَكَثَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحالِ أَرْبَعَ سِنِينَ، فَلَمّا كانَ لَيْلَةٌ مِنَ اللَّيالِي أَبْطَأَ عَنّا وَفُرِشَ لَهُ فَلَمْ يَأْتِ كَما كانَ يَأْتِي، فَاسْتَوْحَشَ الْعِيالُ وَذُعِرُوا وَدَخَلَنا أَمْرٌ عَظِيمٌ

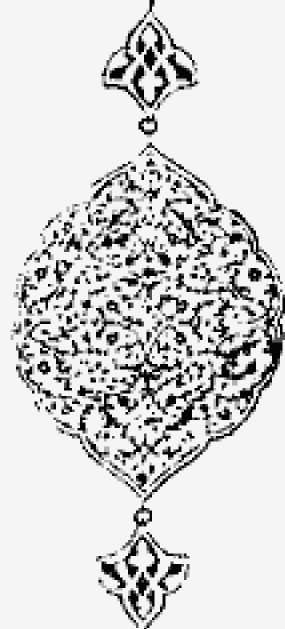




فهمیدی او را طلاق دادی؟ فرمود: آری، گفتم: پیش از آنکه سعید به شما وارد شود؟ فرمود: آری. [۲۳]

۴ ـ صفوان گوید: به امام رضا (ع) گفتم: به من بفرما که امام کی می داند که امام است؟ آن وقت که به او خبر رسد که امام سابق او درگذشته یا از همان حین در گذشت او؟ مثل این که امام کاظم در بغداد فوت کرد و شما درمدینه بودید؟ فرمود: همان گاه که او بمیرد وی بداند که امام است و او مرده است، گفتم: با چه وسیله‌ای؟ فرمود: خدا به او الهام می کند.

۵ ـ هارون بن فضل گوید: من ابوالحسن علی بن محمد (ع) را در روز وفات ابوجعفر (امام محمد تقی) دیدم گفت: انّا لله و انّا الیه راجعون، ابو جعفر درگذشت؛ به او عرض شد: از چه راه فهمیدی؟ فرمود: یک خضوع و ذلّتی برای خدا در دلم افتاد که پیش از آن درک نمی کردم. [۲۴]



۶ ـ مسافر گوید: وقتی امام کاظم را گرفتند که ببرند به فرزند خود ابوالحسن (امام رضا ع) دستور داد که تا او زنده است هر شب درب اطاق بخوابد تا خبر او برسد.

گوید: ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز می انداختیم و پس از شام می آمد و در آن می‌خوابید و صبح به منزلش بر می‌گشت. گوید: چهار سال بر این وضع پائید و سپس در یکی از شبها بستر او را انداختیم و دیر کرد و به شیوهٔ همیشه نیامد بخوابد و اهل خانه به هراس افتادند و ترسیدند و غم فراوانی از نیامدن آن حضرت ما را فرا گرفت و فردای آن شب به خانه آمد و نزد خانوادهٔ



مِنْ إِبْطائِهِ، فَلَمّا كانَ مِنَ الْغَدِ أَتَى الدّارَ وَدَخَلَ إِلَى الْعِيالِ وَقَصَدَ إِلىٰ أُمِّ أَحْمَدَ فَقالَ لَها: هاتِ الَّتِي أَوْدَعَكِ أَبِي، فَصَرَخَتْ وَلَطَمَتْ وَجْهَها وَشَقَّتْ جَيْبَها وَقالَتْ: ماتَ وَاللّٰهِ سَيِّدِي فَكَفَّها وَقالَ لَها: لا تُكَلِّمِي بِشَيْءٍ وَلا تُظْهِرِيهِ، حَتّىٰ يَجِيءُ الْخَبَرُ إِلَى الْوالِي، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَفَطاً وَأَلْفَيْ دِينارٍ أَوْ أَرْبَعَةَ آلافِ دِينارٍ، فَدَفَعَتْ ذٰلِكَ أَجْمَعَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ، وَقالَتْ: إِنَّهُ قالَ لِي فِيما بَيْنِي وَبَيْنَهُ ـ وَكانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ ـ: إِحْتَفِظِي بِهٰذِهِ الْوَدِيعَةِ عِنْدَكِ، لا تُطْلِعِي عَلَيْها أَحَداً حَتّىٰ أَمُوتَ، فَإِذا مَضَيْتُ فَمَنْ أَتاكِ مِنْ وُلْدِي فَطَلَبَها مِنْكِ فَادْفَعِيها إِلَيْهِ، وَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ مِتُّ؛ وَقَدْ جاءَنِي وَاللّٰهِ عَلامَةُ سَيِّدِي، فَقَبَضَ ذٰلِكَ مِنْها وَأَمَرَهُمْ بِالإِمْساكِ جَمِيعاً إِلىٰ أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ، وَانْصَرَفَ فَلَمْ يَعُدْ لِشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ كَما كانَ يَفْعَلُ.

فَما لَبِثْنا إِلّا أَيّاماً يَسِيرَةً حَتّىٰ جاءَتِ الْخَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ فَعَدَدْنا الأَيّامَ وَتَفَقَّدْنا الْوَقْتَ فَإِذا هُوَ قَدْ ماتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ما فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَقَبْضِهِ لِما قَبَضَ.

بابُ حالاتِ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فِي السِّنِّ

١ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ

ما رفت و ام احمد را خواست و به او گفت: آن امانتی که پدرم به تو سپرده بیاور، ام احمد به مجرد شنیدن این سخن شیون کرد و سیلی به چهره زد و گریبان درید و گفت: به خدا آقای من مرده است، امام رضا جلو او را گرفت و فرمود: سخنی در این باره مگو و اظهاری مکن، تا خبر به والی رسد و او سبدی با دو هزار یا چهار هزار اشرفی درآورد و همهٔ آنها را به امام رضا داد نه دیگران و ام احمد گفت: امام کاظم محرمانه به من فرمود (ام احمد بانوئی راستگو و مورد اعتماد بود نزد امام) این امانت را نگهدار نزد خودت احدی را تا من بمیرم بدان مطلع مکن و چون مُردم هر کدام از پسرانم آمد و آن را درخواست کرد از تو آن را به او بده و بدان که من مُرده‌ام، به خدا سوگند نشانه‌ای که آقایم به من داده بود ظاهر شد، امام رضا آنها را از او دریافت کرد و به همه دستور خودداری داد تا خبر رسید، و برگشت و دیگر به آن خوابگاه معهود برنگشت به رسم گذشته و چند روزی بر ما نگذشت که طومار خبر مرگ آن حضرت رسید و ما روز شماری کردیم و وارسیدیم در همان وقتی وفات کرده بود که ابوالحسن (الرضا « ع ») همان اقدام را کرد و خوابگاه سفارشی را ترک کرد و امانت معهوده را دریافت نمود.

باب حالات ائمه (ع) در سن و سال

۱ ـ یزید کناسی گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم: آیا عیسی



مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ يَزِيدَ الْكُناسِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَكانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ حينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ حُجَّةَ [ا] للّٰهِ عَلىٰ أَهْلِ زَمانِهِ؟ فَقالَ: كانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيّاً حُجَّةَ [ا] للّٰهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ أَما تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قالَ: ((إِنِّي عَبْدُاللّٰهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً وَجَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَما كُنْتُ وَأَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَالزَّكاةِ مادُمْتُ حَيّاً)) قُلْتُ: فَكانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلىٰ زَكَرِيّا فِي تِلْكَ الْحالِ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ؟ فَقالَ: كانَ عِيسىٰ فِي تِلْكَ الْحالِ آيَةً لِلنّاسِ وَرَحْمَةً مِنَ اللّٰهِ لِمَرْيَمَ حينَ تَكَلَّمَ فَعَبَّرَ عَنْها وَكانَ نَبِيّاً حُجَّةً عَلىٰ مَنْ سَمِعَ كَلامَهُ فِي تِلْكَ الْحالِ، ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتّىٰ مَضَتْ لَهُ سَنَتانِ وَكانَ زَكَرِيّا الْحُجَّةَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى النّاسِ بَعْدَ صَمْتِ عِيسىٰ بِسَنَتَيْنِ ثُمَّ ماتَ زَكَرِيّا فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ، أَما تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يا يَحْيىٰ خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً)) فَلَمّا بَلَغَ عِيسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ سَبْعَ سِنِينَ تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسالَةِ حِينَ أَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ، فَكانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلىٰ يَحْيىٰ وَعَلَى النّاسِ أَجْمَعِينَ؛ وَلَيْسَ تَبْقَى الأَرْضُ يا أَبا خالِدٍ يَوْماً واحِداً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَى النّاسِ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَسْكَنَهُ الأَرْضَ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، أَكانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ حُجَّةً مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ فِي حَياةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقالَ: نَعَمْ،

بن مریم وقتی در گهواره سخن گفت حجت خدا بود بر اهل زمانش؟ فرمود: در آن روز پیغمبر بود و حجت خدا بود ولی مرسَل نبود، آیا گفتهٔ او را نشنیدی که فرموده(۳۱ سوره مریم): **«به راستی من بنده خدایم به من کتاب داده و مرا پیغمبر ساخته و با برکت نموده هر جا باشم و به من سفارش به نماز و روزه کرده تا زنده هستم»**

گفتم:در آن‌روز که‌در گهواره‌بود بر زکریا هم‌حجّت‌بود؟ فرمود: عیسی(ع) در آن حال آیتی بود برای مردم و رحمتی بود برای مریم وقتی سخن گفت و از طرف مریم دفاع کرد و حجت و پیغمبر بود برای هر که در آن حال سخن او را شنید و سپس خموشی گزید و دیگر سخن نگفت تا دو سالش شد و زکریا پس از خموشی او حجت خدا بود بر مردم تا دو سال و پس از آن زکریا مُرد و پسرش یحیی کتاب و حکمت را از او به ارث بُرد در حالی که کودک خرد سالی بود آیا نشنوی قول خدا عز و جل را(۱۲ سوره مریم): **«ای یحیی بگیر کتاب را و ما به او حکم نبوت دادیم وهنوز او کودک بود»**.

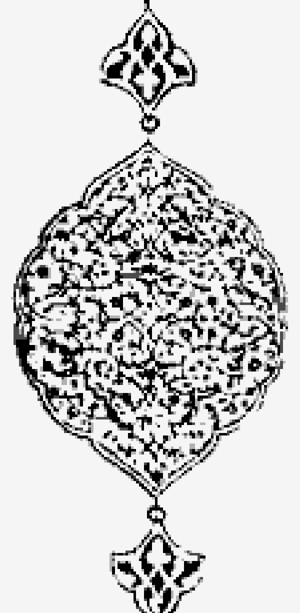
و چون عیسی(ع) هفت ساله شد نبوت و رسالت خود را طبق وحی خدا تعالی به وی اظهار داشت و عیسی حجت بر یحیی شد و بر همهٔ مردم، و زمین یک روز هم بی حجت بر مردم نماند ای ابا خالد از روزی که خدا آدم را خلق کرده و در زمین جا داده.

من گفتم: قربانت، آیا علی(ع) در زمان حیات رسول خدا(ص) از طرف خدا و رسولش حجت بر مردم بود؟ فرمود:



يَوْمَ أَقامَهُ لِلنّاسِ وَنَصَبَهُ عَلَماً وَدَعاهُمْ إِلىٰ وِلايَتِهِ وَأَمَرَهُمْ بِطاعَتِهِ، قُلْتُ: وَكانَتْ طاعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ واجِبَةً عَلَى النّاسِ فِي حَياةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَعْدَ وَفاتِهِ؟ فَقالَ: نَعَمْ، وَلٰكِنَّهُ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكانَتِ الطّاعَةُ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلىٰ أُمَّتِهِ وَعَلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَياةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكانَتِ الطّاعَةُ مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ رَسُولِهِ عَلَى النّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَ وَفاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ حَكِيماً عالِماً.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ كُنّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّٰهُ لَكَ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَكُنْتَ تَقُولُ: يَهَبُ اللّٰهُ لِي غُلاماً، فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَكَ فَقَرَّ عُيُونَنا، فَلا أَرانا اللّٰهُ يَوْمَكَ، فَإِنْ كانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ فَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ قائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، هٰذا ابْنُ ثَلاثِ سِنِينَ!! قالَ: وَما يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ، قَدْ قامَ عِيسىٰ [بْنُ مَرْيَمَ] عَلَيْهِ السَّلامُ بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ [أَقَلَّ مِنْ] ثَلاثِ سِنِينَ.



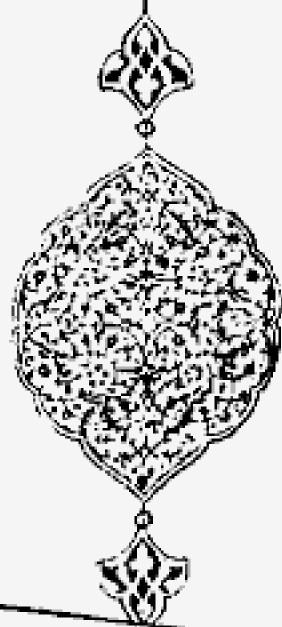
٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَداثَةِ سِنِّكَ، فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ



آری، از روزی که او را برای مردم بر پا داشت و به خلافت نصب کرد و مردم را به ولایت او دعوت کرد و به طاعت او فرمان داد، گفتم: اطاعت علی(ع) در زمان رسول خدا(ص) هم بر مردم واجب بود و هم پس از وفاتش؟

فرمود: آری ولی او خاموش بود، تا رسول خدا(ص) بود دستور مستقلی صادر نمی کرد حق اطاعت از رسول خدا(ص) بر عهدهٔ امت و علی(ع) در زمان رسول خدا ثابت بود و حق اطاعت از طرف خدا و رسولش به عهدهٔ همهٔ مردم بود نسبت به علی(ع) بعد از وفات رسول خدا(ص) و علی(ع) حکیم و دانشمند بود(بردبار و دانا بود خ ل). [۲۵]

۲ ـ صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا(ع) گفتم: ما پیش از آنکه ابوجعفر را به شما ببخشد از شما پرسش می کردیم(یعنی راجع به امام آینده) و شما می فرمودید: خدا به من پسری خواهد داد، اکنون خدا به شما پسری بخشیده، چشم ما را روشن کن(یعنی به مژدهٔ امامت او) خدا روز مرگ تو را به ما ننماید، اگر پیشامد ناگواری شد به سوی چه کسی گرائیم؟ به دست خود اشاره به ابوجعفر(امام محمد تقی ع) کرد که برابرش ایستاده بود، گفتم: قربانت، این سه سال دارد؟ فرمود: این خرد سالی به امامت او هیچ زیانی ندارد، حضرت عیسی هم(در سنّی کمتر از خ) سه ساله بود که قیام به رسالت کرد. [۲۶]



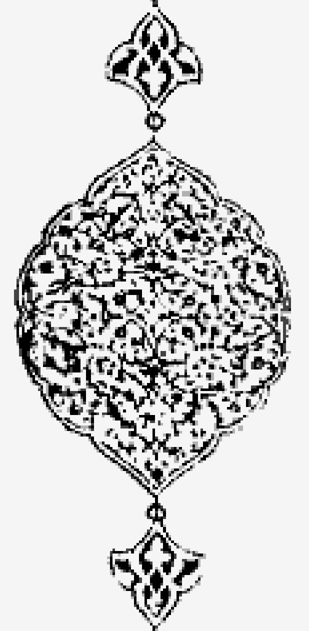
۳ ـ یکی از اصحاب ما گوید: به ابی جعفر(امام محمد تقی ع) گفتم: مردم دربارهٔ کمی سن شما اعتراض دارند، فرمود: خدا به داود(ع) وحی کرد که سلیمان را خلیفهٔ خود سازد با این که



داوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمانَ وَهُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ، فَأَنْكَرَ ذٰلِكَ عُبّادُ بَنِي إِسْرائِيلَ وَعُلَماؤُهُمْ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ داوُدَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ خُذْ عِصِيَّ الْمُتَكَلِّمِينَ وَعَصا سُلَيْمانَ وَاجْعَلْها فِي بَيْتٍ وَاخْتُمْ عَلَيْها بِخَواتِيمِ الْقَوْمِ فَإِذا كانَ مِنَ الْغَدِ، فَمَنْ كانَتْ عَصاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَأَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ، فَأَخْبَرَهُمْ داوُدُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالُوا: قَدْ رَضِينا وَسَلَّمْنا.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُصْعَبٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ أَبُو بَصِيرٍ: دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَمَعِي غُلامٌ يَقُودُنِي خُماسِيٌّ لَمْ يَبْلُغْ، فَقالَ لِي: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ. [أَو قالَ: سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ].

٥ ـ سَهْلُ بْنُ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قالَ: سَأَلْتُهُ ـ يَعْنِي أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الإِمامِ، فَقُلْتُ: يَكُونُ الإِمامُ ابْنَ أَقَلَّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ؟ فَقالَ: نَعَمْ وَأَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ، فَقالَ سَهْلٌ: فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيارَ بِهٰذا فِي سَنَةِ إِحْدىٰ وَعِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ.



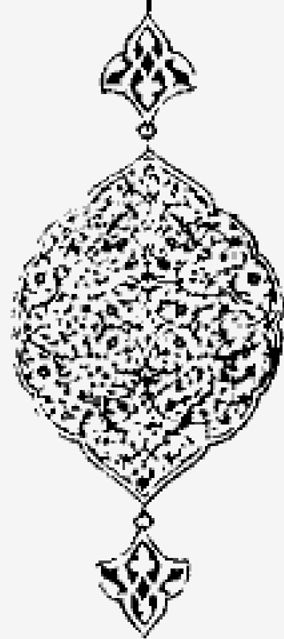
٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: كُنْتُ واقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخُراسانَ، فَقالَ لَهُ قائِلٌ: يا سَيِّدِي، إِنْ كانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ قالَ: إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي، فَكَأَنَّ



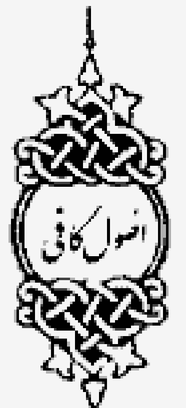
سلیمان کودکی بود و گوسفند می چرانید و علماء و عُبّاد بنی اسرائیل منکر آن شدند و اعتراض کردند، خدا به داود(ع) وحی کرد عصاهای معترضین را بگیر و عصای سلیمان را هم بگیر و همه را در خانه‌ای بنه و در آن را با مهر همهٔ مردم مهر و موم کن و چون فردا شود عصای هر کس سبز شد و برگ و بار داد او خلیفه است و داود به آنها خبر داد و گفتند ما راضی هستیم و قبول کردیم.

٤ ـ ابو بصیر گوید: خدمت امام ششم رسیدم و پسر بچه‌ای ۵ ساله(۵ وجب قامت خ ل) دست مرا می کشید(ابو بصیر نابینا بوده) که هنوز بالغ نشده بود امام به من فرمود: چگونه باشید شما وقتی امام شما در سن و سال این پسر بچه باشد؟(یا فرمود محققاً بر شما امامت کند هم سال این پسر بچه). [۲۷]

۵ ـ محمد بن اسمعیل بن بزیع گوید از او یعنی از امام محمد تقی راجع به بعضی از امور امام پرسیدم، گفتم: ممکن است امام کمتر از ۷ سال داشته باشد؟ فرمود: آری، سهل راوی حدیث گفته این حدیث را علی بن مهزیار در سال ۲۲۱ برای من باز گفت. [۲۸]



٦ ـ خیرانی از پدرش گوید: من برابر ابی الحسن ایستاده بودم در خراسان که شخصی به آن حضرت گفت: ای آقای من اگر پیشامدی شد به سوی چه کسی گرایم؟ فرمود: به ابی جعفر پسرم،

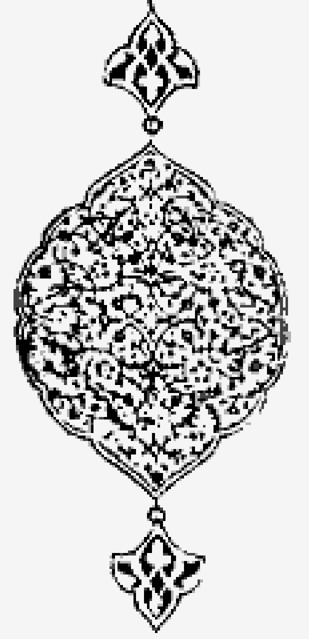


الْقائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ رَسُولاً، نَبِيّاً، صاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ.

٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ قالَ: رَأَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلىٰ رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ، لِأَصِفَ قامَتَهُ لِأَصْحابِنا بِمِصْرَ.

فَبَيْنا أَنا كَذٰلِكَ حَتّىٰ قَعَدَ، فَقالَ: يا عَلِيُّ! إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَّ فِي الْإِمامَةِ بِمِثْلِ ما احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ فَقالَ: ((وَآتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً)) ((وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ)) ((وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ وَيَجُوزُ أَنْ يُؤْتاها وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: قالَ عَلِيُّ بْنُ حَسّانٍ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا سَيِّدِي إِنَّ النّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَداثَةَ سِنِّكَ، فَقالَ: وَما يُنْكِرُونَ مِنْ ذٰلِكَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، لَقَدْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ((قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)) فَوَاللّٰهِ ما تَبِعَهُ إِلّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَأَنا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ.

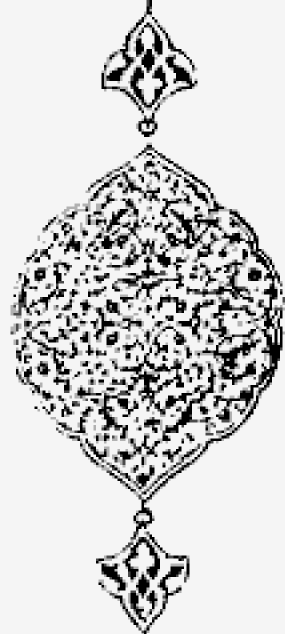




و مثل این که سؤال کننده سال ابی جعفر را کم شمرد، ابوالحسن(ع) فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی عیسی بن مریم(ع) را رسول و پیغمبر و صاحب شریعت تازه ساخت در سنّی کوچکتر از سنّی که ابوجعفر دارد.

۷ ـ علی بن اسباط گوید: من امام جواد(ع) را دیدم که برای من بیرون آمده بود و شروع کردم به او نگاه کردن و سراپای او را برانداز کردم تا اندام او را برای شیعیان مصر وصف کنم در این میان که من در این فکر بودم نشست، و فرمود: ای علی به راستی خدا در امامت ما حجتی آورده به مانند آنچه در نبوت آورده و فرموده(۱۳ سوره مریم): «و به او دادیم نبوت را در کودکی» (این در بارهٔ یحیی است) و فرموده(۱۵ سوره احقاف): «و چون به بلوغ رسید» «و چهل ساله شد» رواست که به او نبوت داده شود و کودکی باشد، و رواست در سن چهل سالگی به او داده شود.

۸ ـ علی بن حسان گوید: به امام جواد عرض کردم ای آقایم مردم به خرد سالی شما اعتراض دارند، فرمود: چه اعتراضی دارند، قول خدا عز و جل است محققاً خدا عز و جل به پیغمبرش فرموده(۱۰۸ سوره یوسف): «بگو این راه من است به خدا از روی بینائی دعوت می کنم با هر که پیرو من باشد» به خدا کسی از او پیروی نکرد جز علی(ع) که نه سال داشت و من هم نه سال دارم. [۲۹]





بابُ أَنَّ الإمامَ لا يُغَسِّلُهُ إلاّ إمامٌ مِنَ الأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلاّلِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يُحاجُّونا، يَقُولُونَ: إِنَّ الإمامَ لا يُغَسِّلُهُ إِلاَّ الإمامُ، قالَ: فَقالَ: ما يُدْرِيهِمْ مَنْ غَسَّلَهُ، فَما قُلْتَ لَهُمْ؟ قالَ: فَقُلْتُ:

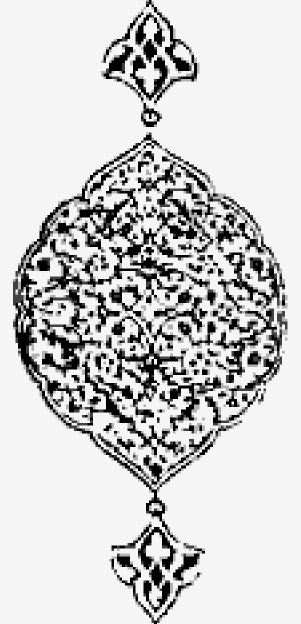
جُعِلْتُ فِداكَ قُلْتُ لَهُمْ: إِنْ قالَ مَوْلايَ إِنَّهُ غَسَّلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقَدْ صَدَقَ وَإِنْ قالَ: غَسَّلَهُ فِي تُخُومِ الأَرْضِ فَقَدْ صَدَقَ، قالَ: لا هٰكَذا [قالَ] فَقُلْتُ: فَما أَقُولُ لَهُمْ؟ قالَ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي غَسَّلْتُهُ، فَقُلْتُ:

أَقُولُ لَهُمْ إِنَّكَ غَسَّلْتَهُ؟ فَقالَ: نَعَمْ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو مُعَمَّرٍ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيهِ السَّلامُ عَنِ الإمامِ يُغَسِّلُهُ الإمامُ؟

قالَ: سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ عَلَيهِ السَّلامُ.

٣ ـ وَعَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ

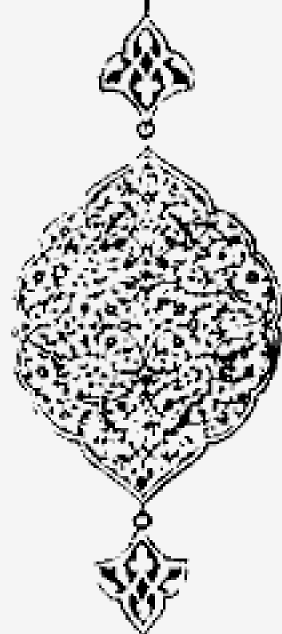




باب در اینکه امام را جز امام غسل ندهد

۱ ـ احمد بن عمر حلال یاد دیگری از امام رضا(ع) گوید: به آن حضرت گفتم: که آنها(یعنی واقفیه که منکر امامت امام رضا بودند و منکر مرگ امام کاظم ع) با ما محاکمه می‌کنند و می‌گویند امام را جز امام غسل ندهد(یعنی امام کاظم که مرده است امام رضا در مدینه بوده و از کجا او را غسل داده) گوید: به من فرمود: آنها چه می دانند که چه کسی او را غسل داده است، تو در جواب آنها چه گفتی؟ گوید: گفتم: قربانت به آنها گفتم که اگر مولای من گوید او را زیر عرش پروردگار غسل داده محققاً راست گفته و اگر بگوید او را در دل زمین غسل داده محققاً راست گفته، فرمود: این چنین نه.(گوید) من گفتم: پس چه جوابی به آنه بگویم؟ فرمود: صریح بگو که من او را غسل دادم، گفتم: بگویم که شما او را غسل دادید؟ فرمود: آری.

۲ ـ ابو معمر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که امام را امام غسل می دهد؟ فرمود: سنّتی است که موسی بن عمران نهاده است(چون وصي او در بیابان تیه حاضر شد و او را غسل داد ـ از مجلسی ره).



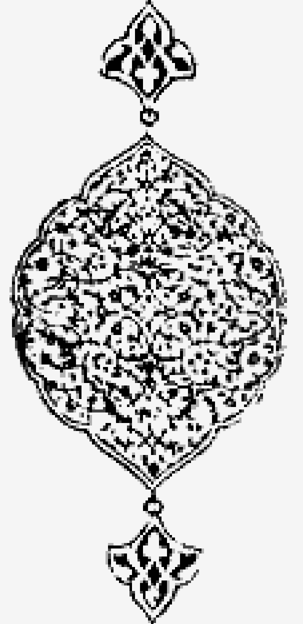
۳ ـ از طلحه گوید: به امام رضا(ع) گفتم: به راستی امام را



يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيهِ السَّلامُ: إِنَّ الإِمامَ لا يُغَسِّلُهُ إِلَّا الإِمامُ؟ فَقالَ: أَما تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ لِغُسْلِهِ؟ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غابَ عَنْهُ، الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غابَ عَنْهُ أَبَواهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ.

بابُ مَوالِيدِ الأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِسْحاقَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرِّزامِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: حَجَجْنا مَعَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيها ابْنُهُ مُوسىٰ عَلَيهِ السَّلامُ، فَلَمَّا نَزَلْنا الأَبْواءَ وَضَعَ لَنا الْغَداءَ وَكانَ إِذا وَضَعَ الطَّعامَ لأَصْحابِهِ أَكْثَرَ وَأَطابَ، قالَ: فَبَيْنا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذا أَتاهُ رَسُولُ حُمَيْدَةَ فَقالَ لَهُ: إِنَّ حُمَيْدَةَ تَقُولُ: قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي وَقَدْ وَجَدْتُ ما كُنْتُ أَجِدُ إِذا حَضَرَتْ وِلادَتِي وَقَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لا أَسْتَبِقَكَ بِابْنِكَ هٰذا، فَقامَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قالَ لَهُ أَصْحابُهُ: سَرَّكَ اللّٰهُ وَجَعَلَنا فِداكَ فَما أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حُمَيْدَةَ؟ قالَ: سَلَّمَها اللّٰهُ وَقَدْ وَهَبَ لِي غُلاماً وَهُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللّٰهُ فِي خَلْقِهِ وَلَقَدْ أَخْبَرَتْنِي



جز امام غسل ندهد؟ فرمود: آیا شما نمی دانید چه کسی بر سر جنازه او حاضر شد؟ شاید کسی که در غسل او حاضر بود بهتر از آن کسی بود که غائب بود از او، آن کسانی که گرد یوسف حاضر شدند در تهِ چاه تاریک، هنگامی که پدر و مادر و خاندانش از او نهان بودند. [۳۰]

باب موالید ائمه علیهم السلام
یعنی وضع آنها در حال تولد

۱ ـ ابو بصیر گوید: ما حج را خدمت امام صادق (ع) انجام دادیم در همان سالی که پسرش موسی(ع) متولد شد و چون در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) نزول کردیم، برای ما سفرهٔ چاشت انداخت و شیوهٔ او بود که چون به اصحابش مهمانی می داد، فراوان و خوب آماده می کرد، گوید: در این میان که ما چاشت می‌خوردیم، فرستادهٔ حمیده آمد و به آن حضرت گفت: حمیده عرض می کند من خود را از دست داده‌ام و مثل حال زائیدن در خود احساس می کنم و تو به من دستور دادی که این پسرت را پیش از خودت ضبط نکنم، امام(ع) برخواست و با آن فرستاده رفت و چون برگشت اصحابش به او عرض کردند: خدا چشمت را روشن کند ومارا قربانت کند، با حمیده چه کردی؟ فرمود: خدا او را حفظ کرد وبه من پسری داد که بهترین کسی است که خدا در خلق خود آفریده و حمیده در بارهٔ او به من گفت: گزارشی داد که گمان می‌کرد من آن را نمی‌دانم و حال آنکه محققاً آن را می‌دانستم.



حُمَيْدَةُ عَنْهُ بِأَمْرٍ ظَنَّتْ أَنِّي لاأَعْرِفُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ بِهِ مِنْها، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، وَما الَّذِي أَخْبَرَتْكَ بِهِ حُمَيْدَةُ عَنْهُ؟ قالَ: ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِها حِينَ سَقَطَ واضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الأَرْضِ، رافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ، فَأَخْبَرْتُها أَنَّ ذٰلِكَ أَمارَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ.

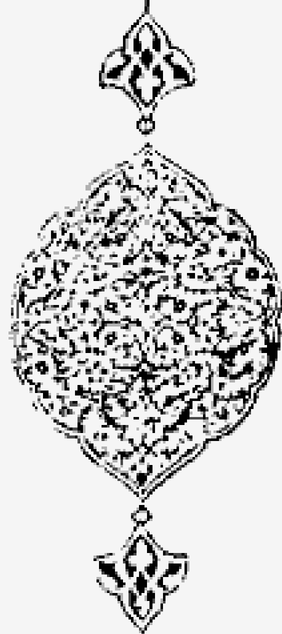
فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، وَما هٰذا مِنْ أَمارَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقالَ لِي: إِنَّهُ لَمّا كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيها بِجَدِّي أَتىٰ آتٍ جَدَّ أَبِي بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْماءِ وَأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَحْلىٰ مِنَ الشَّهْدِ وَأَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، فَسَقاهُ إِيّاهُ وَأَمَرَهُ بِالْجِماعِ، فَقامَ فَجامَعَ، فَعُلِقَ بِجَدِّي، وَلَمّا أَنْ كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيها بِأَبِي أَتىٰ آتٍ جَدِّي فَسَقاهُ كَما سَقىٰ جَدَّ أَبِي وَأَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ فَقامَ فَجامَعَ، فَعُلِقَ بِأَبِي، وَلَما أَنْ كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيها بِي، أَتىٰ آتٍ أَبِي فَسَقاهُ بِما سَقاهُمْ وَأَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ، فَقامَ فَجامَعَ فَعُلِقَ بِي، وَلَمّا أَنْ كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيها بِابْنِي أَتانِي آتٍ كَما أَتاهُمْ، فَفَعَلَ بِي كَما فَعَلَ بِهِمْ فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَإِنِّي مَسْرُورٌ بِما يَهَبُ اللّٰهُ لِي، فَجامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هٰذا الْمَوْلُودِ فَدُونَكُمْ، فَهُوَ وَاللّٰهِ صاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

إِنَّ نُطْفَةَ الإِمامِ مِمّا أَخْبَرْتُكَ، وَإِذا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ



گفتم: قربانت، چه گزارشی حمیده از او به شما داد؟ فرمود: به من خبر داد که چون از شکم او به زمین آمد، دو دست به زمین نهاد و سر به آسمان برداشت، من به او گفتم: این نشانهٔ ولادت رسول خدا(ص) است و نشانهٔ ولادت هر وصیّ پس از او.

من گفتم: قربانت، حقیقت این نشانه در بارهٔ رسول خدا(ص) و در بارهٔ وصي بعد از آن حضرت چیست؟ به من فرمود: آن شبی که نطفهٔ جدّم (علی بن الحسین " ع ") در آن بسته شد یک آورندهٔ غیبی جامی برای پدر او آورد که در آن نوشابه‌ای بود روان‌تر از آب و نرمتر از کَره و شیرین‌تر از عسل و خنک‌تر از برف و سفیدتر از شیر و به او نوشانید و به او دستور داد جماع کند، او برخاست و جماع کرد و نطفهٔ جدّم بسته شد و چون شبی آمد که باید نطفهٔ پدرم بسته شود، یک آورندهٔ غیبی نزد جدم آمد به او همان جام را نوشانید و دستوری به مانند دستور او به وی داد، او هم برخاست و جماع کرد و نطفهٔ‌پدرم بسته شد و چون شبی رسید که باید نطفهٔ من بسته شود باز یک آورنده نزد پدرم آمد و به او مانند همان جام نوشابه را نوشانید و دستوری که به آنها داده بود به او داد و او برخاست و جماع کرد و نطفهٔ من بسته شد و چون شبی رسید که باید نطفهٔ پسرم بسته شود آورنده برای من آورد چنانچه برای آنها آورد و به من همان رفتار کرد که با آنها کرد.

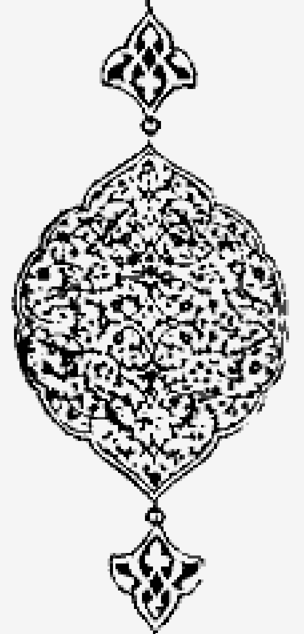


من به علم خدا برخاستم و شادمان بودم از آنچه خدا به من موهبت کرد و جماع کردم و نطفهٔ این پسرم بسته شد همین نوزاد، او را باشید، او به‌خدا بعد از من صاحب‌الأمر شماست. به‌راستی نطفهٔ امام از همانی است که به تو خبر دادم و چون در رحم چهار ماه بماند و روح در آن پدیدار گردد، خدای تبارک و تعالی فرشته‌ای فرستد



أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَأَنْشِيءَ فِيها الرُّوحُ بَعَثَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ مَلَكاً يُقالُ لَهُ (حَيَوانُ) فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الأَيْمَنِ: ((وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ)) وَإِذا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ واضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الأَرْضِ رافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ، فَأَمّا وَضْعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الأَرْضِ فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ لِلّٰهِ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، وَأَمّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ فَإِنَّ مُنادِياً يُنادِي بِهِ مِنْ بُطْنانِ العَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ العِزَّةِ مِنَ الأُفُقِ الأَعْلىٰ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ: يافُلانُ بْنُ فُلانٍ! اثْبُتْ تُثْبَتْ، فَلِعَظِيمِ ما خَلَقْتُكَ، أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَعَيْبَةُ عِلْمِي وَأَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي وَخَلِيفَتِي فِي أَرْضِي، لَكَ وَلِمَنْ تَوَلاّكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي وَمَنَحْتُ جِنانِي وَأَحْلَلْتُ جِوارِي، ثُمَّ وَعِزَّتِي وَجَلالِي لأُصْلِيَنَّ مَنْ عاداكَ أَشَدَّ عَذابِي وَإِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي دُنْيايَ مِنْ سِعَةِ رِزْقِي.

فَإِذا انْقَضَى الصَّوْتُ ـ صَوْتُ المُنادِي ـ أَجابَهُ هُوَ واضِعاً يَدَيْهِ رافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ يَقُولُ: ((شَهِدَ اللهُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ وَالمَلائِكَةُ وَأُولُو العِلْمِ قائِماً بِالقِسْطِ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ)) قالَ: فَإِذا قالَ ذٰلِكَ أَعْطاهُ اللهُ العِلْمَ الأَوَّلَ وَالعِلْمَ الآخِرَ وَاسْتَحَقَّ زِيارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ القَدْرِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ؟ قالَ: الرُّوحُ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ المَلائِكَةِ وَإِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ المَلائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، أَلَيْسَ

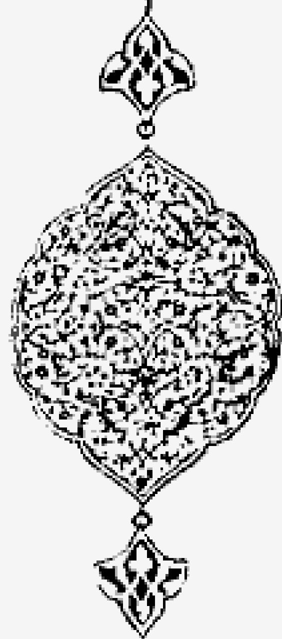




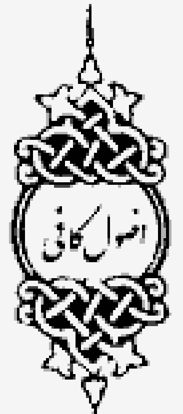
که او را حیوان نامند و بر بازوی راست او بنویسد: **«تمام شد کلمهٔ پروردگار تو به راستی و عدالت، دیگرگون کننده‌ای برای کلمات او نیست و او است شنوا و دانا».**

و چون از شکم مادر بیفتد با دو دست بر زمین آید و سَر به آسمان بلند دارد و سِرّ این که دو دست بر زمین دارد این است که هر دانشی را که خدا از آسمان به زمین نازل کرده قبضه کند و این که سَرْ به آسمان دارد برای این است که یک منادی از درون عرش از طرف ربّ العزة و از افق اعلی به نام او و نام پدرش فریاد کند، گوید: ای فلان پسر فلان، ثابت باش تا بر جا بمانی، برای عظمت آفرینشی که از تو کردم، تو بر گزیدهٔ خلق منی و راز دار و گنجینهٔ دانش من هستی، تو امین بر وحی و خلیفهٔ من هستی در زمین من، به تو و کسانی که رشته ولایت تو دارند رحمت خود را بایست کردم و بهشت خود را بخشیدم و همه را در جوار خود پذیرفتم و پس از آن به عزت و جلال خود سوگند که بر هر که با تو دشمنی ورزد سخت‌ترین عذاب خود را بر افروزم و اگر چه در دنیا به او وسعت رزق دهم، و چون آواز منادی حق به پایان رسد آن امام نوزاد در حالی که دو دست بر زمین نهاده و سر به آسمان برداشته می گوید:

«خدا خود گواهست که جز او شایستهٔ پرستشی نیست و ملائکه و دانشمندان هم گواهند، بر پا است به داد و عدالت، نیست شایستهٔ پرستش جز او که عزیز و حکیم است». فرمود: چون چنین گوید: خدا به او علم اول و علم آخر دهد و مستحق آن شود که روح در شب قدر از او دیدن کند.



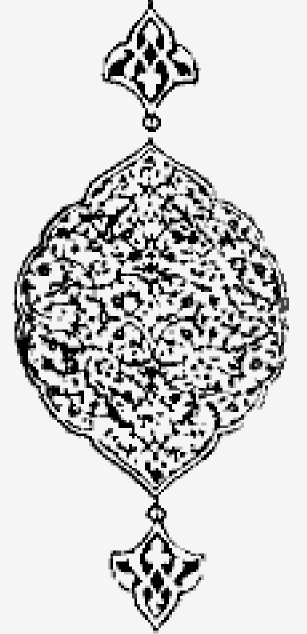
من گفتم: قربانت، روح همان جبرئیل نیست؟ در جواب فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است، همانا جبرئیل از فرشته‌ها است



يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ)).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْمُخْتارِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ مِثْلَهُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ راشِدٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِذا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الإِمامَ أَمَرَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ ماءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيَسْقِيها أَباهُ، فَمِنْ ذٰلِكَ يَخْلُقُ الإِمامَ، فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَلَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لا يَسْمَعُ الصَّوْتَ، ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْكَلامَ، فَإِذا وُلِدَ بَعَثَ ذٰلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: ((وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)) فَإِذا مَضَى الإِمامُ الَّذِي كانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهٰذا مَنارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلىٰ أَعْمالِ الْخَلائِقِ، فَبِهٰذا يَحْتَجُّ اللّٰهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.



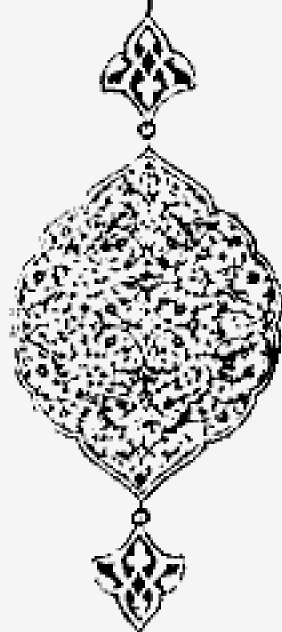
٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذا أَرادَ أَنْ يَخْلُقَ الإِمامَ مِنَ الإِمامِ بَعَثَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ ماءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ أَوْقَعَها أَوْ دَفَعَها إِلَى الإِمامِ، فَشَرِبَها فَيَمْكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لا يَسْمَعُ الْكَلامَ،

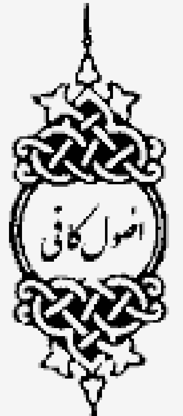


و روح خلق بزرگوارتری است از فرشته‌ها عَلَيهِمُ السَّلامُ آیا نیست که خدا تبارک و تعالی می فرماید (۵ سوره قدر): «همهٔ فرشته‌ها نازل شوند و روح هم نازل شود» [۳۱]

۲ ـ حسن بن راشد گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی چون خواهد امام را بیآفریند، به فرشته‌ای دستور دهد تا شربت آبی از زیر عرش برگیرد و آن را به پدر آن امام بنوشاند و امام از آن خلق شود و چهل روز در شکم مادرش درنگ کند که سخنی نیوشد، سپس سخن نیوشد و چون متولد شود، همان فرشته‌ای که آن نوشابه را بر گرفته مبعوث شود تا میان دو دیدهٔ او بنویسد: «به کمال رسید کلمات پروردگارت به راستی و عدالت، دیگرگون کنی برای کلمات او نیست» و چون امام پیش از او در گذرد خدا در هر شهری برای او منارهٔ چنان بلند بر آرد که به وسیلهٔ آن به کردار بندگان بنگرد و بدان خدا بر خلق خود حجت آورد. [۳۲]

۳ ـ یونس بن ظبیان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی چون خدا عز و جل خواهد از امامی، امامی بیافریند،فرشته‌ای فرستد تا نوشابه از زیر عرش برگیرد وآن‌را به‌امام دهد تا بنوشد و چهل روز در رحم بماند که سخنی نشنود و سپس سخن بشنود و چون مادرش او را بنهد، خدا آن فرشتهٔ که نوشابه را برگرفته بفرستد تا در بازوی راستش بنویسد: «و به کمال رسید کلمهٔ

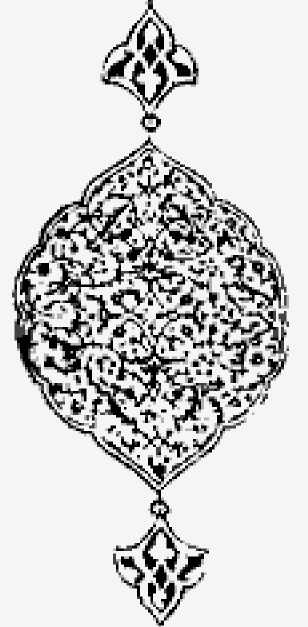




ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلامَ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَإِذا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ بَعَثَ اللّٰهُ إِلَيْهِ ذٰلِكَ الْمَلَكُ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ، فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الأَيْمَنِ: ((وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ)) فَإِذا قامَ بِهٰذا الأَمْرِ رَفَعَ اللّٰهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَناراً يَنْظُرُ بِهِ إِلىٰ أَعْمالِ الْعِبادِ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ الإِمامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ: ((وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)) فَإِذا صارَ الأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ، يُبْصِرُ بِهِ مايَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَةٍ.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: سَمِعْتُ إِسْحاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: الأَوْصِياءُ إِذا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهاتُهُمْ أَصابَها فَتْرَةٌ شِبْهُ الْغَشْيَةِ، فَأَقامَتْ فِي ذٰلِكَ يَوْمَها ذٰلِكَ إِنْ كانَ نَهاراً أَوْ لَيْلَتَها إِنْ كانَ لَيْلاً، ثُمَّ تَرىٰ فِي مَنامِها رَجُلاً يُبَشِّرُها بِغُلامٍ عَلِيمٍ حَلِيمٍ، فَتَفْرَحُ لِذٰلِكَ، ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِها، فَتَسْمَعُ مِنْ جانِبِها الأَيْمَنِ فِي جانِبِ الْبَيْتِ صَوْتاً يَقُولُ: حَمَلْتِ بِخَيْرٍ وَتَصِيرِينَ إِلىٰ خَيْرٍ وَجِئْتِ بِخَيْرٍ، أَبْشِرِي بِغُلامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ، وَتَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِها ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذٰلِكَ امْتِناعاً

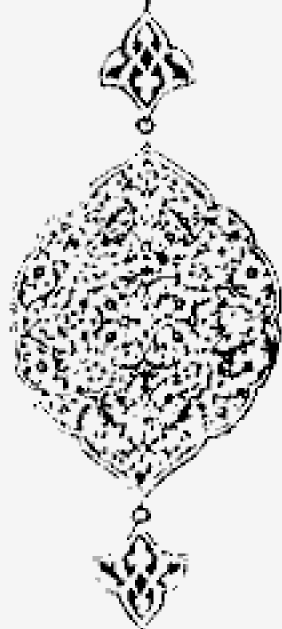




پروردگارت به راستی وعدالت تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست» و چون به امر امامت قیام کند، خدا در هر شهری مناره‌ای برای او بر آورد که کردار بندگان را از آن بنگرد.

۴ ـ محمد بن مروان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: به راستی امام در شکم مادر می شنود و چون متولد شود میان دو کتفش نوشته شود: **«و به کمال رسید کلمهٔ پروردگارت به راستی و عدالت تبدیل کننده‌ای برای کلماتش نیست و او است شنوا و دانا»** و چون امر امامت بدو رسد، خدا برایش عمودی از نور بسازد که به وسیلهٔ آن هرچه در هر شهری بکنند ببیند.

۵ ـ اسحق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق " ع ") می‌فرمود: چون اوصیاء در شکم مادر قرار گیرند تا مدت یک روز به مادر آنها یک سستی دست دهد به مانند بیهوشی یا اگر شب باشد تا مدت یک شب و سپس در خواب بیند که یک مژده بخشی او را به پسری بردبار، مژده می دهد و از آن شاد گردد و از خواب بیدار شود و از سمت راست خود در خانه‌ای که هست آوازی شنود که می‌گوید: به خیر آبستن شدی، سَرانجام خیر داری و خیر آوردی، مژده‌ات باد به پسری بردبار دانشمند، و در تن خود یک حال سبکی درک کند و سپس از آن دیگر فشاری (اتساعی خ ل) در پهلوها وشکم خود درک نکند و چون نه ماه او بگذرد در خانه حس وجنجال سختی بشنود و چون شبی آید که در آن بزاید، در خانه

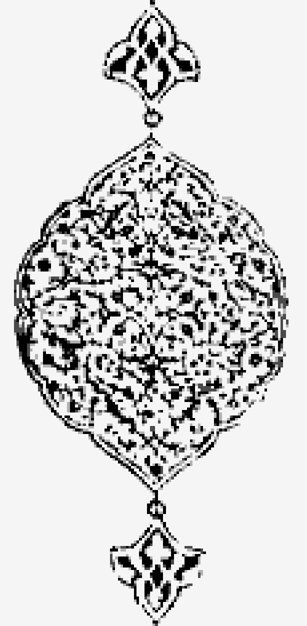




مِنْ جَنْبَيْها وَبَطْنِها فَإِذا كانَ لِتِسْعٍ مِنْ شَهْرِها سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً، فَإِذا كانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلِدُ فِيها ظَهَرَ لَها فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَراهُ لا يَراهُ غَيْرُها إِلّا أَبُوهُ، فَإِذا وَلَدَتْهُ، وَلَدَتْهُ قاعِداً وَتَفَتَّحَتْ لَهُ حَتّىٰ يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وُقُوعِهِ إِلَى الأَرْضِ، فَلا يُخْطِيءُ الْقِبْلَةَ حَيْثُ كانَتْ بِوَجْهِهِ، ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلاثاً يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ وَيَقَعُ مَسْرُوراً مَخْتُوناً وَرُباعِيَّتاهُ مِنْ فَوقٍ وَأَسْفَلَ وَ نابـاهُ وَ ضاحِكاهُ، وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ وَيُقِيمُ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَداهُ ذَهَباً وَكَذٰلِكَ الأَنْبِياءُ إِذا وُلِدُوا وَإِنَّما الأَوْصِياءُ أَعْلاقٌ مِنَ الأَنْبِياءِ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرّاجٍ قالَ: رَوىٰ غَيْرُ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا أَنَّهُ قالَ: لا تَتَكَلَّمُوا فِي الإِمامِ فَإِنَّ الإِمامَ يَسْمَعُ الْكَلامَ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذا وَضَعَتْهُ كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ((وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)) فَإِذا قامَ بِالأَمْرِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلىٰ أَعْمالِ الْعِبادِ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قالَ: كُنْتُ أَنا وَابْنُ فَضّالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ فَقالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، قَدْ أَكْثَرَ النّاسُ فِي الْعَمُودِ، قالَ: فَقالَ لِي يا يُونُسُ! ما تَراهُ؟ أَتَراهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ



نوری برای او عیان شود که آن را ببیند ودیگری جز پدر امام آن را نبیند و چون او را بزاید نشسته باشد و برایش گشایشی شود که چهار زانو بیرون آید وبچرخد روی زمین تا برابر قبله گردد هر سو که باشد، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت برای حمد خدا اشارت نماید، شاد و ختنه شده به دنیا آید، دندانهای چهارمین او (که پهلوی جفت دندان‌های پیشین است) از بالا و پائین و دندان‌های نیش او و دو دندان دنبال آنها که ضواحک خوانند (زیرا هنگام خنده ظاهر شوند) بر آمده باشد و جلوی او نوری باشد که چون شمش طلا بدرخشد و تا یک شب و روز از دو دستش سیل طلا روان است، و انبیاء همچنین باشند چون زائیده شوند و همانا اوصیاء آویزه‌های انبیاء باشند. [۳۲]

۶ ـ جمیل بن درّاج از چند تن اصحاب ما روایت کرده است که آن حضرت فرموده: در بارهٔ امام سخن نکنید، زیرا امام از وقتی در شکم مادر است سخن را می‌شنود و چون مادر او را به زمین نهد، فرشته میان دو دیدهٔ او می نویسد: «و به کمال رسید کلمهٔ پروردگارت به راستی وعدالت تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست واو است شنوا و دانا» و چون به امر امامت قیام کند برای او در هر شهری مناره‌ای افراشته گردد که به وسیلهٔ آن، کردار مردم را بنگرد.

۷ ـ محمد بن عیسی بن عبید گفت: من و ابن فضّال نشسته بودیم که یونس آمد وگفت: من خدمت امام رضا(ع) رسیدم و به او گفتم: قربانت، مردم در بارهٔ عمود، سخن بسیار گفته‌اند، گوید: به من فرمود: ای یونس رأی تو در بارهٔ آن چیست؟ نظرت این است که یک عمود آهنی است که برای صاحب تو برافرازند؟ عرض

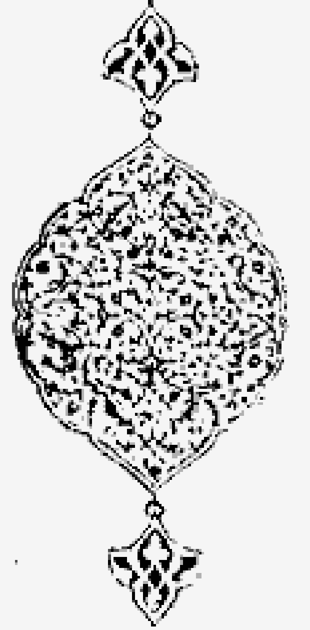


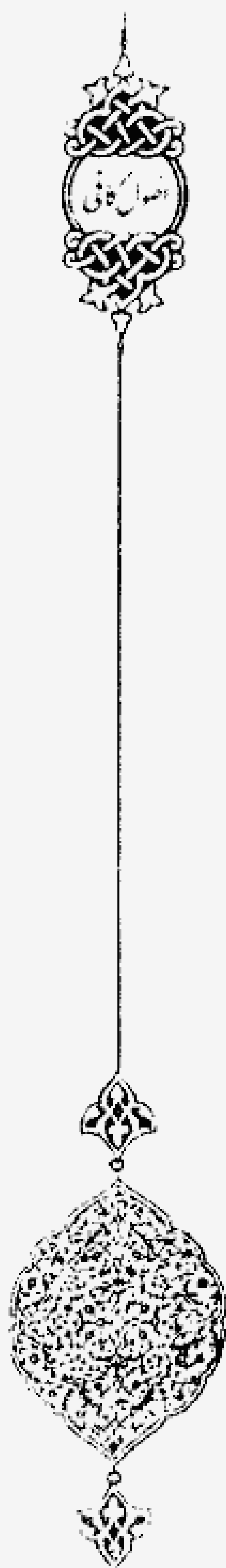
لِصاحِبِكَ؟ قالَ: قُلْتُ: ما أَدْرِي، قالَ: لٰكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلْدَةٍ يَرْفَعُ اللّٰهُ بِهِ أَعْمالَ تِلْكَ الْبَلْدَةِ، قالَ: فَقامَ ابْنُ فَضّالٍ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ يا أَبا مُحَمَّدٍ، لا تَزالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ الَّذِي يُفَرِّجُ اللّٰهُ بِهِ عَنّا.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

لِلإِمامِ عَشْرُ عَلاماتٍ:

يُولَدُ مُطَهَّراً: مَخْتُوناً، وَإِذا وَقَعَ عَلَى الأَرْضِ وَقَعَ عَلىٰ راحَتِهِ رافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهادَتَيْنِ، وَلا يَجْنِبُ، وَتَنامُ عَيْنُهُ وَلا يَنامُ قَلْبُهُ، وَلا يَتَثاءَبُ وَلا يَتَمَطّىٰ، وَيَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَما يَرىٰ مِنْ أَمامِهِ، وَنَجْوُهُ كَرائِحَةِ الْمِسْكِ، وَالأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَابْتِلاعِهِ وَإِذا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كانَتْ عَلَيْهِ وِفْقاً وَإِذا لَبِسَها غَيْرُهُ مِنَ النّاسِ طَوِيلُهُمْ وَقَصِيرُهُمْ زادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً، وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيّامُهُ.





کردم: نمی‌دانم، فرمود: عمود فرشته‌ای است وخدا به وسیلهٔ او کردار آن شهر را به امام می‌رساند.

گوید: ابن فضال بر خاست و سر او را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدایت رحمت کناد تو همیشه برای ما حدیث درستی می‌آوری که به وسیلهٔ آن مشکل ما را می گشائی.

۸ ـ زراره از امام باقر(ع) که فرمود: برای امام ده نشانه است:

۱ ـ پاک و ختنه شده متولد گردد.

۲ ـ به کف دست بر زمین آید و آواز خود را در وقتی که نوزاد است به ادای شهادتین بلند کند.

۳ ـ جنب نشود (یعنی به احتلام)

٤ ـ دیده‌اش بخوابد و دلش بیدار باشد.

۵ ـ دهن یاوه نکند کشکوار نکند.

٦ ـ از پشت سر خود ببیند چنانچه از پیش رو بیند.

۷ ـ فضله‌اش بوی مشک دهد.

۸ ـ زمین آن را ببلعد و موکّل نهان کردنش باشد.

۹ ـ چون زره رسول خدا(ص) را در بر کند به اندام او رسا باشد و چون دیگری از مردم آن را بپوشد چه دراز قدّ چه کوتاه قدّ، یک وجب بر قامت بلند باشد.

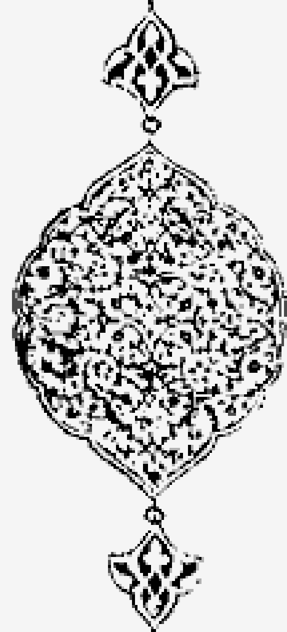
۱۰ ـ و امام تا بمیرد محدّث باشد (یعنی با فرشته‌های نامرئی مربوط ودر گفتگو است واخبار غیب را از آنها دریافت کند). [۳٤]



بابُ خَلقِ أَبدانِ الأَئِمَّةِ وَأَرواحِهِمْ وَقُلوبِهِمْ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْواسِطِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنا مِنْ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ أَرْواحَنا مِنْ فَوْقِ ذٰلِكَ وَخَلَقَ أَرْواحَ شِيعَتِنا مِنْ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ أَجْسادَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ الْقَرابَةُ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ وَقُلوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنا.

٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ إِسْحاقَ الزَّعْفَرانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ، مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنّا نَحْنُ خَلْقاً وَبَشَراً نُورانِيِّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنا مِنْهُ نَصِيباً وَخَلَقَ أَرْواحَ شِيعَتِنا مِنْ طِينَتِنا وَأَبْدانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ، أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلأَنْبِياءِ وَلِذٰلِكَ صِرْنا نَحْنُ وَهُمُ النّاسُ،



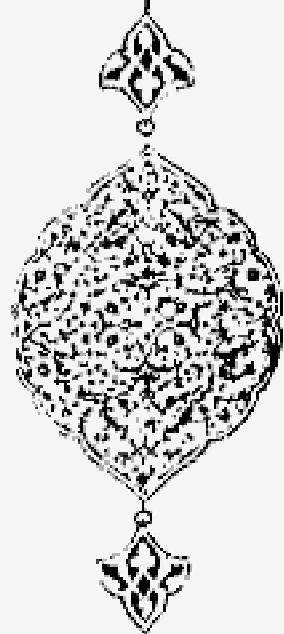


باب خلق بدنهای ائمه و ارواح ائمه و قلوب آنان (ع)

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا مارا از عِلّیین آفریده وارواح مارا از بالای آن آفریده وارواح شیعیان ما را از عِلّیین آفریده وپیکر آنها را از پائین آن آفریده، از این جهت میان ما وآنان خویشی ونزدیکی است ودلهای آنها به سوی ما مشتاقند. [۳۵]

۲ ـ محمد بن مروان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

به راستی خدا ما را از نور عظمت خود آفرید و سپس خلق ما را مجسّم کرد از گِلی مخزون و نهفته در زیر عرش وآن نور را در این کالبد نهاد و ما خلقی شدیم در جلوهٔ بشریت فروزان و درخشنده وکسی را در این خلقت ما، بهره نیست، و جان شیعیان ما را از گِل ما آفرید و پیکر آنها را از گِلی مخزون ونهفته در رتبهٔ پائین‌تر از آن گِلی که روحشان را از آن آفرید، و احدی را در آن خلقت مخصوص آنها بهره‌ای نیست جز پیامبران، واز این رو ما وآنها آدمی شدیم و مردم دیگر جانوران دم آتش شدند و به سوی دوزخ



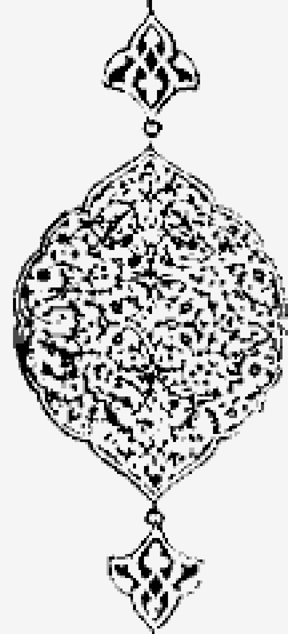


وَصارَ سائِرُ النّاسِ هَمَجاً لِلنّارِ وَإِلَى النّارِ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ وَغَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ رَفَعَهُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ لِلّٰهِ نَهَراً دُونَ عَرْشِهِ وَدُونَ النَّهَرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوَّرَهُ وَإِنَّ فِي حافَّتَيِ النَّهَرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ: رُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ، وَإِنَّ لِلّٰهِ عَشْرَ طِيناتٍ: خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَخَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَسَّرَ الْجِنانَ وَفَسَّرَ الْأَرْضَ، ثُمَّ قالَ: ما مِنْ نَبِيٍّ وَلا مَلَكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ إِلّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ وَجَعَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ ـ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَا الْجَبْلُ؟ فَقالَ: الْخَلْقُ ـ غَيْرَنا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنا مِنَ الْعَشْرِ طِيناتٍ وَنَفَخَ فِينا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً فَأَطْيِبْ بِها طِيباً.

وَرَوىٰ غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصّامِتِ قالَ: طِينُ الْجِنانِ: جَنَّةُ عَدْنٍ وَجَنَّةُ الْمَأْوىٰ وَجَنَّةُ النَّعِيمِ وَالْفِرْدَوْسِ وَالْخُلْدِ؛ وَطِينُ الْأَرْضِ: مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْكُوفَةُ وَبَيْتُ الْمَقْدِسِ وَالْحائِرُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنا





میروند. [۳۶]

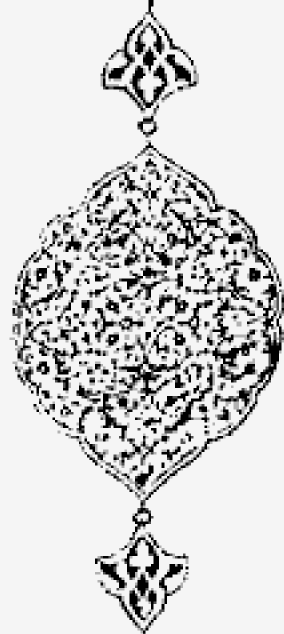
۳ ـ علی بن رئاب حدیث را تا علی(ع) رسانیده که فرمود: برای خدا نهری است نشیب عرش خود و نشیب‌تر از آن نهر نوری است فروزان و در دو کنارهٔ آن نهر دو روح آفریده یکی روح القدس و دیگری، روح من امره، و به راستی برای خدا ده طینت باشد که پنج از آنها بهشتی هستند و پنج دیگر از زمین، و دو بخش بهشتی و زمینی را شرح داد و سپس فرمود: هیچ پیمبر و فرشته‌ای (امامی خ ل) پس از او را خدا نسرشته جز آنکه در او یکی از این دو روح را دمید، و پیغمبر را از یکی از این دو طینت ساخته.

گوید: به ابوالحسن اول (امام کاظم «ع») گفتم: سرشتن چیست؟ فرمود: آفرینش است، به جز ما خاندان که خدا ما را از همهٔ ده طینت بهشتی و زمینی آفریده و از هر دو روح در ما دمیده با هم، وه چه پاکیزه است. و دیگری از ابی الصلت روایت کرده که فرمود: گِل بهشت پنجگانه:

۱ ـ بهشت عدن ۲ ـ جنّةالمأوی ۳ ـ جنّة النعیم
۴ ـ فردوس ۵ ـ بهشت خلد.

و گِل پنجگانهٔ زمین:

۱ ـ مکه ۲ ـ مدینه ۳ ـ کوفه
۴ ـ بیت المقدس ۵ ـ حائر امام حسین(ع). [۳۷]



۴ ـ ابی حمزه ثمالی گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: به راستی خدا ما را از اعلا علیین آفریده و دل شیعیان ما را از مایهٔ خلقت ما آفریده و تنشان را از فروتر آفریده، پس دلشان در هوای ما است زیرا از همان آفریده شدند که ما آفریده شدیم.

مِنْ أَعْلىٰ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنا مِمّا خَلَقَنا وَخَلَقَ أَبْدانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنا، لأَنَّها خُلِقَتْ مِمّا خُلِقْنا [مِنْهُ]، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((كَلّا إِنَّ كِتابَ الأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)) وَخَلَقَ عَدُوَّنا مِنْ سِجِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَأَبْدانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ، لأَنَّها خُلِقَتْ مِمّا خُلِقُوا مِنْهُ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((كَلّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينَ * وَما أَدْراكَ ما سِجِّينَ * كِتابٌ مَرْقُومٌ)).

بابُ التَّسْليمِ وَفَضْلِ الْمُسَلِّمينَ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ سَدِيرٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي تَرَكْتُ مَوالِيَكَ مُخْتَلِفِينَ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، قالَ: فَقالَ: وَما أَنْتَ وَذاكَ؟ إِنَّما كُلِّفَ النّاسُ ثَلاثَةً: مَعْرِفَةَ الأَئِمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيما وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ الْكاهِلِيِّ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّٰهَ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ

سپس این آیه‌ها را خواند (۱۸ ـ ۲۱ سوره مطففین): «نه هرگز، به راستی کتاب نیکان در علیین است، تو ندانی که علیین چیست؟ کتابی است نوشته که مقربان بر آن گواهند» ودشمن مارا از سجّین خلق کرده و دل پیروانشان را هم از همان مادهٔ سجّین خلق کرده و تنشان را از مادهٔ فروتر و دل آنها هوای آنان را دارد برای آنکه از آن آفریده شدند. سپس این آیه را خواند (۷ ـ ۹ مطففین): «نه هرگز، به راستی کتاب فُجّار در سجّین است وتو ندانی سجّین چیست؟ کتابی‌است نوشته». [۳۸]

باب تسلیم و فضیلت تسلیم شوندگان

۱ ـ سدیر گوید: به امام باقر(ع) گفتم: من دوستان و پیروان تو را (در کوفه) واگذاردم در حال اختلاف شدیدی (در فتوی) که از همدیگر بیزاری می جستند، گوید: فرمود: تو را با این چه کار است؟ مردم سه وظیفه دارند: ۱ ـ شناختن امامها.

۲ ـ تسلیم و پذیرش از آنها.

۳ ـ مراجعه به آنها در مورد اختلاف.

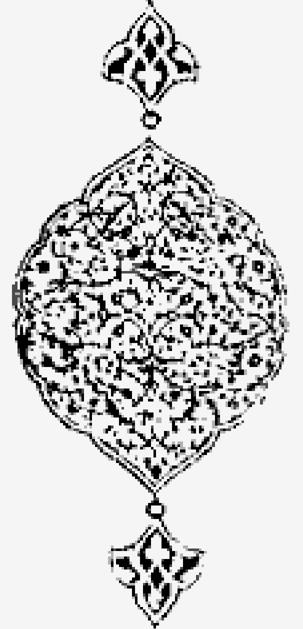
۲ ـ عبدالله کاهلی گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر مردمی خدای یگانه و بی شریک را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زکوة را بپردازند و به حجّ خانهٔ کعبه روند و ماه رمضان را روزه دارند و



لَهُ وَأَقامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصامُوا شَهْرَ رَمَضانَ ثُمَّ قالُوا لِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللّٰهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَلا صَنَعَ خِلافَ الَّذِي صَنَعَ؟ أَوْ وَجَدُوا ذٰلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكانُوا بِذٰلِكَ مُشْرِكِينَ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً)) ثُمَّ قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحّامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنا رَجُلاً يُقالُ لَهُ (كُلَيْبٌ) فَلا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلّا قالَ: أَنا أُسَلِّمُ، فَسَمَّيْناهُ كُلَيْبَ تَسْلِيمٍ، قالَ: فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قالَ: أَتَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ؟ فَسَكَتْنا، فَقالَ: هُوَ وَاللّٰهِ الإِخْباتُ، قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَأَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ)).

٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَبانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً)) قالَ: الإِقْتِرافُ التَّسْلِيمُ لَنا وَالصِّدْقُ عَلَيْنا وَأَلّا يَكْذِبَ عَلَيْنا.



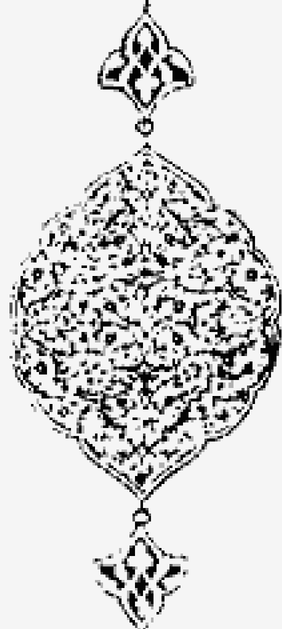
٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ



سپس در بارهٔ چیزی که خدا کند یا رسول خدا(ص) کند بگویند خوب بود خلاف آنرا کرده باشند یا این را در دل خود بگذرانند به واسطهٔ آن مشرک گردند و سپس این آیه را خواند (۶۵ سوره نساء): **«نه، سوگند بپروردگارت ایمان ندارند تا تو را در بارهٔ آنچه در آن ستیزه دارند حَکَم سازند ودر دل خود گرفتگی ونگرانی از آنچه حکم کنی نداشته باشند و به خوبی تسلیم شوند»** سپس امام صادق (ع) فرمود: بر شما باد به تسلیم.

۳ ـ زید شحام گوید: به امام صادق (ع) گفتم: در نزد ما مردی است به نام کُلَیْب، هیچ دستوری از شما نرسد جز آنکه گوید: من پذیرایم وما او را (کلیب پذیرا) نام نهادیم، گوید: آن حضرت به او رحمت فرستاد وسپس فرمود: میدانید، تسلیم چیست؟ ما خموش ماندیم وخود او فرمود: به خدا آن دل دادن است، قول خدا عز و جل است (۲۳ سوره هود): **«آن کسانی که گرویدند و کار خوب کردند و دل نهادند به آستان پروردگارشان»**.

۴ ـ محمد بن مسلم از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا تبارک و تعالی (۲۳ سوره شوری): **«هر که حسنه‌ای به دست آرَد در آن برایش حُسنی افزائیم»** فرمود: اقتراف حسنه تسلیم شدن به ما و باور از ما و دروغ نشمردن بر ما است. [۳۹]



۵ ـ کامل تمّار گوید: امام باقر(ع) فرمود: به تحقیق رستگار شدند مؤمنان، میدانی آنان کیانند؟ من گفتم: تو داناتری، فرمود: به

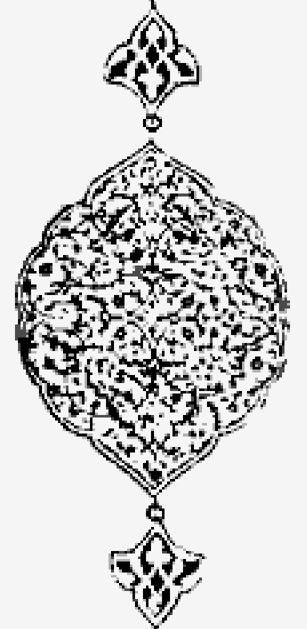


بَشِيرِ الدَّهَّانِ، عَنْ كامِلِ التَّمارِ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)) أَتَدْرِي مَنْ هُمْ؟ قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ، قالَ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسَلِّمُونَ، إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَباءُ، فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ فَطُوبىٰ لِلْغُرَباءِ.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ الْخَشّابِ، عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ رَبِيعٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا الأَنْصارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الإِيمانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الأَشْياءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ، فِيما أَسَرُّوا وَما أَعْلَنُوا وَفِيما بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَفِيما لَمْ يَبْلُغْنِي.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: لَقَدْ خاطَبَ اللّٰهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي كِتابِهِ، قالَ: قُلْتُ: فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟

قالَ: فِي قَوْلِهِ: ((وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحِيماً * فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ)) (فِيما تَعاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَماتَ اللّٰهُ مُحَمَّداً أَلّا يَرُدُّوا هٰذا الأَمْرَ فِي بَنِي هاشِمٍ) ((ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ)) (عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ) ((وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً)).



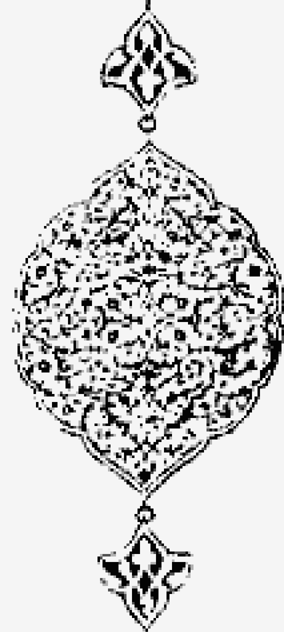


تحقیق رستگار شدند مؤمنان و پذیرندگان، به راستی آنها که بپذیرند هم آنها نُجَبایند، مؤمن، غریب است و خوشا بر غریبان. [٤٠]

٦ ـ یحیی بن زکریا انصاری گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

هرکه را خوش آید که همهٔ درجات ایمان را کامل نماید باید بگوید: قول و عقیدهٔ من در همه چیز قول و عقیدهٔ آل محمد است در آنچه نهان دارند و در آنچه آشکار کنند، در آنچه از آنها به من رسیده و در آنچه به من نرسیده.

٧ ـ زراره یا بُرید از امام باقر (ع) که فرمود: محققاً خدا به امیرالمؤمنین در قرآن خود خطابی دارد، گوید: گفتم: در کجای قرآن؟ فرمود: در قول خود (٦٤ سوره نساء): «و اگر چنانچه آنها وقتی به خود ستم می کردند نزد تو میآمدند و از خدا آمرزش می خواستند و رسول خدا(ص) هم برای آنها آمرزش می خواست هر آینه خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند (٦٥): «نه به خدای تو، ایمان ندارد تا تو را در آنچه در آن ستیزه دارند حکم کنند» یعنی نسبت بدانچه در آن هم پیمان شده‌اند که اگر خدا محمد را میرانید امر امامت را نگذارند در بنی هاشم باشد، «سپس در دل خود گرفتگی و نا گواری درک نکنند نسبت به حکمی که تو صادر کنی» در بارهٔ آنها از قتل یا عفو «وبه خوبی تسلیم باشند». [٤١]





٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)) إِلىٰ آخِرِ الْآيَةِ، قالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ إِذا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ، جاؤُوا بِهِ كَما سَمِعُوهُ.

بابُ أَنَّ الْواجِبَ عَلَى النّاسِ بَعْدَما يَقْضُونَ مَناسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعالِمِ دِينِهِمْ وَيُعْلِمُونَهُ وِلايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ لَهُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَظَرَ إِلَى النّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، فَقالَ: هٰكَذا كانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجاهِلِيَّةِ! إِنَّما أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِها ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنا، فَيُعْلِمُونا وِلايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنا نُصْرَتَهُمْ، ثُمَّ قَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ: ((وَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)).

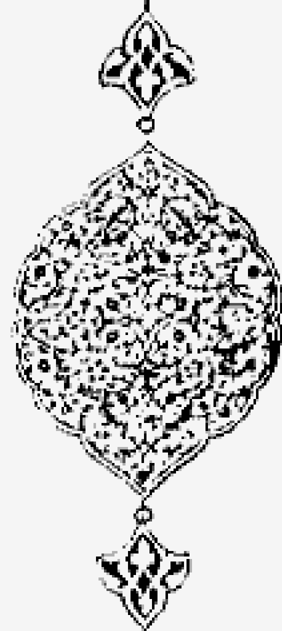
٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ



۸ ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۱۸ سوره زمر): «کسانی که گفتاری بشنوند و بهترش را پیروی کنند (تا آخر آیه) آنانند که خدا آنها را رهبری کرده و آنانند همان خردمندان» فرمود: آنها تسلیم شده‌های به آل محمدند آن کسانی که چون حدیث را بشنوند بر آن نیفزایند و از آن نکاهند، و چنانچه شنیدند آن را بیاورند. [۴۲]

باب در اینکه لازم است بر مردم، پس از انجام حج، خدمت امام آیند و از معالم دین بپرسند و ولایت و دوستی خود را به امام اعلام کنند

۱ ـ فضیل از امام باقر (ع) گوید: نگاهی به مردم کرد که دور کعبه طواف می کردند، فرمود: در زمان جاهلیت هم به همین وضع طواف می کردند همانا دستور دارند که بدان طواف کنند و سپس نزد ما بکوچند و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و یاری خود را در اختیار ما گذارند، سپس این آیه را خواند (۳۶ سوره ابراهیم): «و بگردان دلهای مردم را هواه خواه آنان». [۴۳]

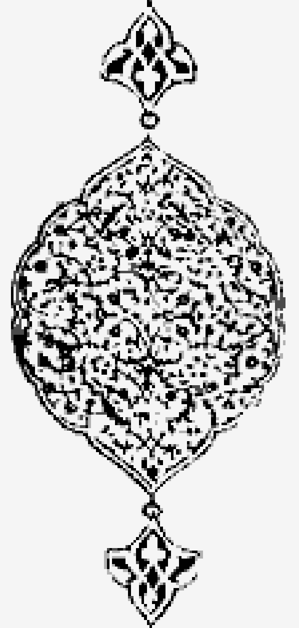


۲ ـ ابی عبیده گوید: شنیدم امام باقر (ع) وقتی مردم را در



أَسْباطٍ، عَنْ داوُدَ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَرَأَى النّاسَ بِمَكَّةَ وَما يَعْمَلُونَ، قالَ ـ : فَقالَ: فِعالٌ كَفِعالِ الْجاهِلِيَّةِ، أَما وَاللّٰهِ ما أُمِرُوا بِهٰذا وَما أُمِرُوا إِلّا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمُرُّوا بِنا فَيُخْبِرُونا بِوِلايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنا نُصْرَتَهُمْ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ خالِدِ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ سَدِيرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ داخِلٌ وَأَنا خارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقالَ: يا سَدِيرُ إِنَّما أُمِرَ النّاسُ أَنْ يَأْتُوا هٰذِهِ الأَحْجارَ فَيَطُوفُوا بِها ثُمَّ يَأْتُونا فَيُعْلِمُونا وِلايَتَهُمْ لَنا وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ: ((وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ)) ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ: إِلىٰ وِلايَتِنا، ثُمَّ قالَ: يا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الصّادِّينَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلىٰ أَبِي حَنِيفَةَ وَسُفْيانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذٰلِكَ الزَّمانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقالَ: هٰؤُلاءِ الصّادُّونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ بِلا هُدىً مِنَ اللّٰهِ وَلا كِتابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هٰؤُلاءِ الأَخابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجالَ النّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَعَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتّىٰ يَأْتُونا فَنُخْبِرُهُمْ عَنِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

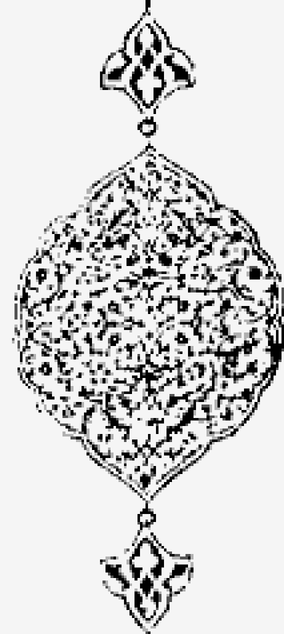




مکه دید و کارهای آنها را ملاحظه کرد، فرمود: این کارها به مانند کارهای دوران جاهلیت است. هلا به خدا مأمور بدان نیستند، آنچه دستور دارند این است که حج را انجام دهند و به نذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را به ما اظهار کنند و نصرت خود را در اختیار ما گذارند. [٤٤]

۳ ـ سدیر گوید: از امام باقر(ع) شنیدم در حالی که او وارد مسجد الحرام می شد و من خارج می شدم، دست مرا گرفت و برابر کعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر، همانا به مردم دستور داده شده که بیایند به این سنگها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را به ما اعلام دارند و این است قول خدا (۸۲ سوره طه): «و به راستی من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که باز گردد وبگرود وکار خوب کند وسپس رهبری شود».

پس از آن اشاره به سینهٔ خود کرد و گفت: به سوی ولایت ما رهبری شود. سپس فرمود: ای سدیر، من کسانی را که از دین خدا جلو گیرند به تو می نمایم و نگاهی به ابی حنیفه و سفیان ثوری انداخت که در آن روز حلقه‌هائی در میان مسجد الحرام تشکیل داده بودند و فرمود: آنانند که سد راه دین خدایند بی رهبری از طرف خدا و بی دلیل روشن بر پیشوائی و گفتار خود، اگر این خبیثها در خانهٔ خود نشینند، مردم بگردند و کسی را نیابند که به آنها از طرف خدا و رسولش خبر دهد آن وقت نزد ما آیند و از طرف خدا تبارک و تعالی و رسولش به آنها خبر دهیم.



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَتَطَأُ بُسُطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ بِالأَخْبارِ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينَ الْبَصْرِيِّ قالَ:

كُنْتُ لا أَزِيدُ عَلىٰ أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ، فَرُبَّما اسْتَأْذَنْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ وَأَجِدُ الْمائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ، لَعَلِّي لا أَراها بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِذا دَخَلْتُ دَعا بِها فَأُصِيبُ مَعَهُ مِنَ الطَّعامِ وَلا أَتَأَذّىٰ بِذٰلِكَ وَإِذا عَقَّبْتُ بِالطَّعامِ عِنْدَ غَيْرِهِ لَمْ أَقْدِرْ أَنْ أَقِرَّ وَلَمْ أَنَمْ مِنَ النَّفْخَةِ.

فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَيْهِ وَأَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي إِذا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ.

فَقالَ: يا أَبا سَيّارٍ، إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعامَ قَوْمٍ صالِحِينَ، تُصافِحُهُمُ الْمَلائِكَةُ عَلىٰ فُرُشِهِمْ.

قالَ: قُلْتُ: وَيَظْهَرُونَ لَكُمْ؟

قالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلىٰ بَعْضِ صِبْيانِهِ.

فَقالَ: هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيانِنا مِنّا بِهِمْ.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ، عَنْ أَبِي



باب در اینکه ائمه (ع) مقامی دارند که فرشته‌ها به خانهٔ آنها در آیند و گام بر فرش آنها نهند و اخبار برای آنها آورند

۱ ـ مِسْمَع کِرْدین بصری گوید: شیوهٔ من این بود که به روز و شب یک بار بیشتر نمی خوردم و بسا که به حساب این که سفرهٔ خانهٔ امام صادق (ع) را بر چیده‌اند و من سر سفره به آن حضرت وارد نمی شوم، اجازهٔ ورود به آن حضرت را می خواستم و چون خدمتش می رسیدم می فرمود: غذا بیاورند و من با آن حضرت غذا (روی غذا می خوردم) و هیچ آزاری نداشت برای من واگر نزد دیگری غذا روی غذا می خوردم آسایش من سلب می شد و از نفخ شکم خوابم نمی برد.

من این حالت را نزد امام شکایت کردم و به او گزارش دادم که اگر خدمت او روی غذا بخورم آزاری نبینم، فرمود: ای ابا سیّار، تو (در خانهٔ ما) غذای مردم خوبی را می خوری که فرشته‌ها بالای فرش آنها به آنها دست می دهند و مصافحه می کنند، گوید: گفتم: برای شما آشکار هم می شوند؟ گوید: دست به سر یکی از کودکانش کشید و فرمود: آنها نسبت به کودکان ما از خودمان مهربان‌ترند. [۴۵]

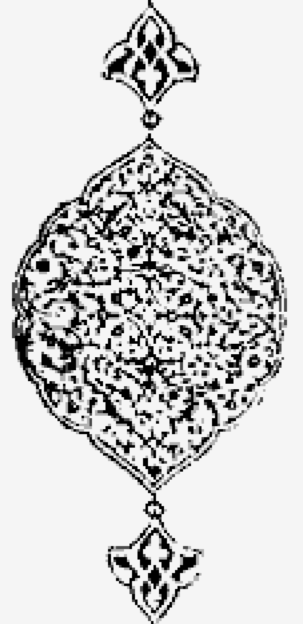
۲ ـ حسین بن ابی‌العلاء از امام صادق (ع) گوید: فرمود: ای حسین ـ و دست به پشتی‌هائی زد که در اطاق بود ـ دیر زمانی‌است



عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ: يا حُسَيْنُ ـ وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مَساوِرَ فِي الْبَيْتِ ـ مَساوِرُ طالَ ما اتَّكَتْ عَلَيْها الْمَلائِكَةُ وَرُبَّما الْتَقَطْنا مِنْ زَغَبِها.

٣ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قالَ: حَدَّثَنِي مالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ فَاحْتُبِسْتُ فِي الدّارِ ساعَةً، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَهُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئاً وَأَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَراءِ السِّتْرِ فَناوَلَهُ مَنْ كانَ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، هٰذا الَّذِي أَراكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقالَ: فَضْلَةٌ مِنْ زَغَبِ الْمَلائِكَةِ نَجْمَعُهُ إِذا خَلَّوْنا، نَجْعَلُهُ سَيْحاً لِأَوْلادِنا، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكُمْ؟ فَقالَ: يا أَبا حَمْزَةَ إِنَّهُمْ لَيُزاحِمُونا عَلىٰ تُكَأَتِنا.

٤ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ما مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللّٰهُ فِي أَمْرٍ ما يُهْبِطُهُ إِلاّ بَدَأَ بِالإِمامِ، فَعَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ إِلىٰ صاحِبِ هٰذا الأَمْرِ.



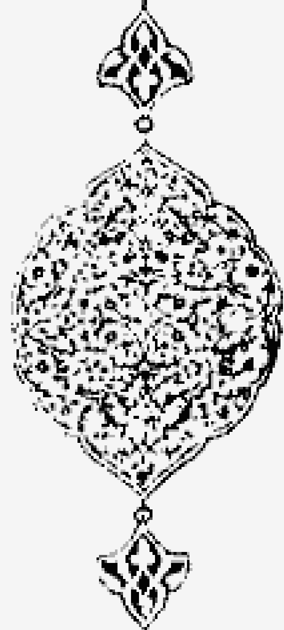


که فرشته‌ها بر اینها تکیه زدند وبسا که ما از پَر آنان برچیدیم. [٤٦]

۳ ـ ابی حمزه ثمالی گوید: خدمت امام علی بن الحسین (ع) رسیدم و ساعتی در حیاط متوقف شدم و سپس وارد اطاق گردیدم، دیدم امام چیزی جمع کرد و دست پشت پرده دراز کرد و آنرا به کسی که پشت پرده بود داد.

گفتم: قربانت، این‌ها که جمع می‌کردی چه بود؟ فرمود: مقداری از زیادی پرهای فرشته‌ها است که وقتی می روند و ما را تنها می گذارند جمع می کنیم و آن را برای کودکان خود رولباسی (تسبیح خ ل) می‌کنیم، من گفتم: قربانت، آنها نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای ابا حمزه، آنها بر پشتهای ما باما مزاحمت می کنند. [٤٧]

٤ ـ علی بن أبی حمزه گوید: شنیدم ابو الحسن (ع) می‌فرمود: هیچ فرشته‌ای نیست که برای امری از طرف خدا مأمور شود و فرود آید، جز اینکه نخست نزد امام آید و آن دستور را به او عرضه کند، ومحل رفت و آمد فرشته‌ها از طرف خدا حضور صاحب امر امامت است.



بابُ أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ

١ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُساوِرٍ، عَنْ سَعْدٍ الإِسْكافِ قالَ: أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي بَعْضِ ما أَتَيْتُهُ فَجَعَلَ يَقُولُ: لا تَعْجَلْ حَتّى حَمِيَتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ وَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ الأَفْياءَ، فَما لَبِثَ أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ قَوْمٌ كَأَنَّهُمُ الْجَرادُ الصُّفْرُ، عَلَيْهِمُ الْبُتُوتُ قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبادَةُ، قالَ: فَوَاللّٰهِ لأَنْسانِي ما كُنْتُ فِيهِ مِنْ حُسْنِ هَيْئَةِ الْقَوْمِ، فَلَمّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قالَ لِي: أَرانِي قَدْ شَقَقْتُ عَلَيْكَ.

قُلْتُ: أَجَلْ وَاللّٰهِ لَقَدْ أَنْسانِي ما كُنْتُ فِيهِ، قَوْمٌ مَرُّوا بِي لَمْ أَرَ قَوْماً أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فِي زِيِّ رَجُلٍ واحِدٍ، كَأَنَّ أَلْوانَهُمُ الْجَرادُ الصُّفْرُ، قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبادَةُ فَقالَ: يا سَعْدُ، رَأَيْتَهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: أُولٰئِكَ إِخْوانُكَ مِنَ الْجِنِّ، قالَ: فَقُلْتُ: يَأْتُونَكَ؟ قالَ: نَعَمْ، يَأْتُونَنا يَسْأَلُونَنا عَنْ مَعالِمِ دِينِهِمْ وَحَلالِهِمْ وَحَرامِهِمْ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنِ ابْنِ جَبَلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ



باب در اینکه جن نزد ائمه (ع) آیند و مسائل دین خود را بپرسند و به کارهای آنها رسند

۱ ـ سعد اسکاف گوید: برای کارهای معمولی خدمت امام باقر(ع) رفتم، فرمود: شتاب مکن (من پشت در زیر آفتاب) ماندم تا آفتاب مرا سوخت و به دنبال سایه‌ها می گشتم و طولی نکشید که جمعی بر من خارج شدند به مانند ملخهای زرد و در بر آنها جبه‌های وسیع خز مانندی بود و عبادت آنها را نزار کرده بود.

به خدا از بس خوش سیما بودند من وضع خود را فراموش کردم، و چون خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: من شما را در رنج انداختم؟ عرض کردم: آری به خدا مرا نسبت به وضع خود به فراموشی کشید مردمی که به من بر گذشتند که تا کنون به خوش سیمائی آنان ندیده بودم، همه جست یک مرد را داشتند، گویا رنگ آنها رنگ ملخ زرد بود، عبادت آنها را نزار کرده بود.

فرمود: ای سعد، آنها را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آنها برادران جن تو اند، گوید: گفتم: خدمت شما می رسند؟ فرمود: آری، نزد ما آیند و از ما معالم دین خود را پرسند و از حلال و حرام سئوال کنند.

۲ ـ ابن جبل از امام صادق(ع) گوید: بر در خانهٔ آن حضرت بودیم و قومی بر ما بیرون آمدند به مانندهای زُطّ (جنسی

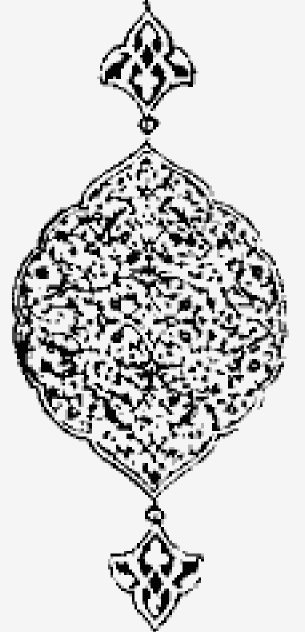


قالَ: كُنّا بِبابِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنا قَوْمٌ أَشْباهُ الزُّطِّ، عَلَيْهِمْ أُزُرٌ وَأَكْسِيَةٌ، فَسَأَلْنا أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْهُمْ، فَقالَ:

هٰؤُلاءِ إِخْوانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكافِ قالَ: أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ، فَإِذاً رِحالُ إِبِلٍ عَلَى الْبابِ مَصْفُوفَةٌ، وَإِذاً الْأَصْواتُ قَدِ ارْتَفَعَتْ، ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمائِمِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ، قالَ: فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ وَرَأَيْتُ قَوْماً خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ، فَقالَ: أَوَ تَدْرِي مَنْ أُولٰئِكَ يا سَعْدُ؟ قالَ: قُلْتُ: لا، قالَ: فَقالَ: أُولٰئِكَ إِخْوانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَنا فَيَسْأَلُونَنا عَنْ حَلالِهِمْ وَحَرامِهِمْ وَمَعالِمِ دِينِهِمْ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلادِ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: أَوْصانِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ بِحَوائِجَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ فَخَرَجْتُ، فَبَيْنا أَنا بَيْنَ فَجِّ الرَّوْحاءِ عَلىٰ راحِلَتِي إِذاً إِنْسانٌ يَلْوِي ثَوْبَهُ، قالَ: فَمِلْتُ إِلَيْهِ وَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشانُ فَناوَلْتُهُ الْأَداوَةَ فَقالَ لِي: لا حاجَةَ لِي بِها، وَناوَلَنِي كِتاباً طِينُهُ رَطْبٌ، قالَ: فَلَمّا نَظَرْتُ إِلَى الْخاتَمِ إِذاً خاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقُلْتُ: مَتىٰ عَهْدُكَ بِصاحِبِ الْكِتابِ؟ قالَ: السّاعَةَ، وَإِذاً



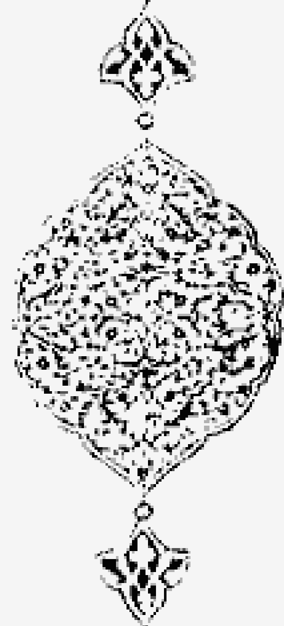


از اهل سودان و هنود) که لُنگ و پوششی در برداشتند، ما از امام صادق (ع) در بارهٔ آنها پرسش کردیم، فرمود: آنان برادران شیعه مذهب شمایند از جن.

۳ ـ سعد اسکاف گوید: می رفتم خدمت امام باقر(ع) ومی‌خواستم اجازهٔ ورود بگیرم و خدمت او برسم، به ناگاه دیدم شتران با جهازی بر در خانه صف کشیده و ناگهان آوازها بر خاست وسپس مردمی عمامه بر سر مانند زُطها (سودانی‌ها و هندی‌ها) از در خانه بیرون شدند، من خدمت امام رسیدم و گفتم: قربانت، امروز دیر به من اجازهٔ ورود دادید ومردمی دیدم عمامه بر سر از خانه بر من بیرون شدند، من آنها را نشناختم.

فرمود: ای سعد، می دانی اینها کیانند؟ گوید: گفتم: نه، فرمود: اینها برادران جن شمایند نزد ما می آیند و از حلال و حرام ومعالم دین خود پرسش می کنند.

٤ ـ سدیر صیرفی گوید: امام باقر (ع) نیازمندیهائی را در مدینه به من سفارش داد و من از مدینه (به سوی مکه) روانه شدم و در تنگهٔ روحاء (در سی میلی یا چهل میلی میان مکه و مدینه) بر شتر خود سوار بودم که یک انسانی پر و پا پیچیده به نظر آوردم و بدو رو کردم به گمانم رسید که تشنه است آفتابه را به او دادم، گفت: نیازی بدان ندارم و او نامه‌ای به من داد که مهر او هنوز تر بود، چون نگاه کردم، مهر امام باقر(ع) بود، گفتم: چه وقتی این نامه را از آقایت گرفتی؟ گفت: هم اکنون و به ناگاه در نامه مطالبی بود که



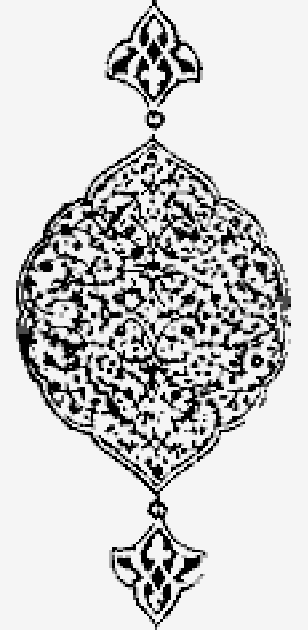


فِي الْكِتابِ أَشياءُ يَأْمُرُني بِها، ثُمَّ الْتَفَتُّ فَإِذاً لَيسَ عِنْدِي أَحَدٌ.

قالَ: ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ‌السَّلامُ فَلَقِيتُهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، رَجُلٌ أَتانِي بِكِتابِكَ وَطِينُهُ رَطْبٌ، فَقالَ: يا سَدِيرُ! إِنَّ لَنا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ فَإِذا أَرَدْنا السُّرْعَةَ بَعَثْناهُمْ.

وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ قالَ: إِنَّ لَنا أَتْباعاً مِنَ الْجِنِّ، كَما أَنَّ لَنا أَتْباعاً مِنَ الإِنْسِ، فَإِذا أَرَدْنا أَمْراً بَعَثْناهُمْ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ قالَ: حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسىٰ عَلَيهِ‌السَّلامُ قالَتْ: رَأَيْتُ الرِّضا عَلَيهِ‌السَّلامُ واقِفاً عَلىٰ بابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَهُوَ يُناجِي وَلَسْتُ أَرىٰ أَحَداً، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي لِمَنْ تُناجِي؟ فَقالَ: هٰذا عامِرٌ الزَّهْرائِيُّ أَتانِي يَسْأَلُنِي وَيَشْكُو إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلامَهُ، فَقالَ لِي: إِنَّكِ إِنْ سَمِعْتِ بِهِ حُمِمْتِ سَنَةً، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ، فَقالَ لِي: إِسْمَعِي، فَاسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ وَرَكِبَتْنِي الْحُمّىٰ فَحُمِمْتُ سَنَةً.



٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمانَ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ‌السَّلامُ قالَ: بَيْنا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ‌السَّلامُ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبانٌ مِنْ ناحِيَةِ بابٍ مِنْ

اصول کافی

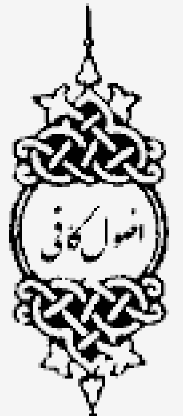
به من دستور داده بود و رو برگردانیدم و احدی را نزد خود ندیدم، گوید: سپس امام باقر(ع) آمد و خدمتش رسیدم و گفتم: قربانت، مردی نامهٔ شما را که هنوز مهرش تر بود برای من آورد، فرمود: ای سدیر، ما خدمت کارانی از جن داریم که هر وقت شتاب داشته باشیم آنها را می فرستیم.

در روایت دیگر فرمود: ما را پیروانی است از جن چنانچه پیروانی است از انس و چون کاری را بخواهیم آنها را می فرستیم.

۵ ـ حکیمه دختر موسی (امام کاظم «ع») گوید: امام رضا(ع) را دیدم در انبار هیزم ایستاده و راز می گوید و من دیگری را نمی بینم.

گفتم: ای آقایم، با که راز می گوئی؟ فرمود: این عامر زهرائی است آمده از من پرسش کند و به من شکایتی دارد، گفتم: ای آقایم، می خواهم کلام او را بشنوم به من فرمود: اگر سخن او را بشنوی یک سال دچار تب می شوی. گفتم: ای آقایم، دوست دارم کلامش را بشنوم، به من فرمود: گوش بده. گوش دادم و چیزی به مانند صوت زدن شنیدم و تا یک سال دچار تب شدم.

۶ ـ جابر از امام باقر(ع) فرمود: در این میان که امیرالمؤمنین بر منبر بود، اژدهائی از طرف یکی از درهای مسجد پیش آمد ومردم آهنگ کشتن او را کردند، امیر مؤمنان(ع) کس فرستاد که دست باز دارید و آنها دست باز داشتند آن اژدها سینه سایان آمد تا به منبر



أَبْوابِ الْمَسْجِدِ، فَهَمَّ النّاسُ أَنْ يَقْتُلوهُ، فَأَرْسَلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ كُفُّوا، فَكَفُّوا وَأَقْبَلَ الثُّعْبانُ يَنْسابُ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلَى الْمِنْبَرِ فَتَطاوَلَ، فَسَلَّمَ عَلىٰ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَشارَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتّىٰ يَفْرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَلَمّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقالَ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقالَ: عَمْرُو بْنُ عُثْمانَ خَليفَتُكَ عَلَى الْجِنِّ وَإِنَّ أَبي ماتَ وَأَوْصاني أَنْ آتِيَكَ فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ وَقَدْ أَتَيْتُكَ يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ فَما تَأْمُرُني بِهِ وَما تَرىٰ؟ فَقالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أُوصيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَأَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقامَ أَبيكَ فِي الْجِنِّ، فَإِنَّكَ خَليفَتي عَلَيْهِمْ، قالَ: فَوَدَّعَ عَمْرٌو أَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَانْصَرَفَ، فَهُوَ خَليفَتُهُ عَلَى الْجِنِّ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، فَيَأْتيكَ عَمْرٌو وَذاكَ الْواجِبُ عَلَيْهِ؟ قالَ: نَعَمْ.

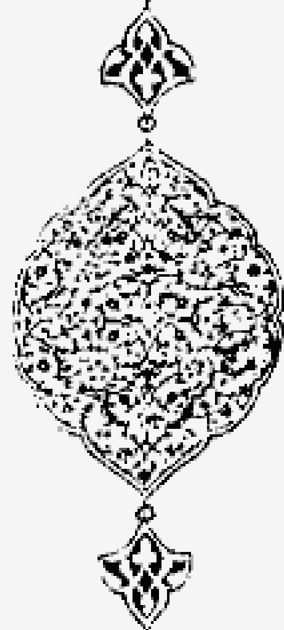
٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ أَبي حَمّادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ النُّعْمانِ بْنِ بَشيرٍ قالَ: كُنْتُ مُزامِلاً لِجابِرِ بْنِ يَزيدَ الْجُعْفِيِّ، فَلَمّا أَنْ كُنّا بِالْمَدينَةِ دَخَلَ عَلىٰ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَوَدَّعَهُ وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ مَسْرُورٌ حَتّىٰ وَرَدْنا الْأُخَيْرِجَةَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ فَيْدٍ إِلَى الْمَدينَةِ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَصَلَّيْنا الزَّوالَ، فَلَمّا نَهَضَ بِنا الْبَعيرُ إِذاً أَنا بِرَجُلٍ طُوالٍ آدَمَ مَعَهُ كِتابٌ، فَناوَلَهُ جابِراً، فَتَناوَلَهُ فَقَبَّلَهُ وَوَضَعَهُ عَلىٰ عَيْنَيْهِ وَإِذا هُوَ: ((مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلىٰ جابِرِ بْنِ يَزيدَ)) وَعَلَيْهِ طينٌ أَسْوَدُ رَطْبٌ، فَقالَ:



رسید و بر آن دراز کشید وبه امیرالمؤمنین(ع) درود گفت و آن حضرت بدو اشارت کرد بایستد تا سخنرانی خود را به پایان رساند وچون سخنرانی خود را به پایان رساند رو بدو کرد وفرمود: تو کیستی؟ گفت: من عمرو پسر عثمانم که کارگزار شما بود بر جن وپدرم مرده ووصیت کرده خدمت شما برسم ونظر شما را بخواهم ومن نزد شما آمدم، یا امیرالمؤمنین به من چه فرمائی و چه رأی دهی؟ امیرالمؤمنین(ع) به او فرمود: من تو را سفارش دهم به تقوای از خدا و این که برگردی به جای پدرت در میان جن کارگزار باشی که تو بر جنیان از طرف من نیابت داری.

گوید: عمرو با امیرالمؤمنین(ع) وداع کرد و او نائب وی است بر جنیان، من به او گفتم: قربانت، عمرو به واجب خود عمل می کند و خدمت شما می رسد؟ فرمود: آری. [۴۸]

۷ ـ نعمان بن بشیر گوید: من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودم وچون به مدینه رسیدیم، خدمت امام باقر(ع) رسید وبا آن حضرت وداع کرد و از نزد او شاد بیرون شد تا رسیدیم به اخیرجه (به وزن مصغر) و آن اول منزلی است که از آن به سوی مدینه عدول می کنیم، روز جمعه بود و چون نماز ظهر را خواندیم وشترهای ما از جا برخاستند به ناگاه من مرد دراز قد و گندم گونی را دیدم که با او نامه‌ای بود و آن را به جابر داد، آن را گرفت و بوسید وبه دیده‌های خود کشید وبه ناگاه بر آن نوشته بود: از طرف محمد بن علی به جابر بن یزید، مداد سیاهی داشت که هنوز تر



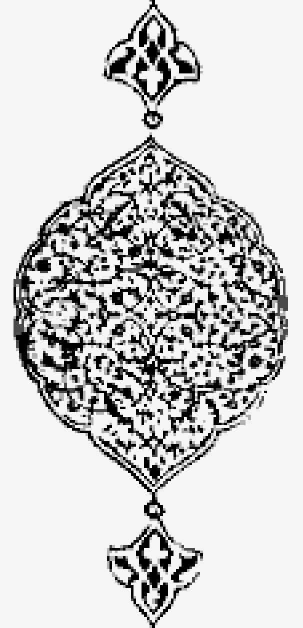


مَتىٰ عَهْدُكَ بِسَيِّدِي ؟ فَقالَ: السّاعَةَ، فَقالَ لَهُ: قَبْلَ الصَّلاةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلاةِ ؟

فَقالَ: بَعْدَ الصَّلاةِ.

فَفَكَّ الْخاتَمَ وَأَقْبَلَ يَقْرَأُهُ وَيَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتّىٰ أَتىٰ عَلىٰ آخِرِهِ، ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتابَ فَما رَأَيْتُهُ ضاحِكاً وَلا مَسْرُوراً حَتّىٰ وافَى الْكُوفَةَ، فَلَمّا وافَيْنا الْكُوفَةَ لَيْلاً بِتُّ لَيْلَتِي، فَلَمّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ إِعْظاماً لَهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَفِي عُنُقِهِ كِعابٌ، قَدْ عَلَّقَها وَقَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَهُوَ يَقُولُ: ((أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جُمْهُورٍ أَمِيراً غَيْرَ مَأْمُورٍ)) وَأَبْياتاً مِنْ نَحْوِ هٰذا فَنَظَرَ فِي وَجْهِي وَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً وَلَمْ أَقُلْ لَهُ وَأَقْبَلْتُ أَبْكِي لِما رَأَيْتُهُ، وَاجْتَمَعَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِ الصِّبْيانُ وَالنّاسُ وَجاءَ حَتّىٰ دَخَلَ الرَّحْبَةَ وَأَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصِّبْيانِ وَالنّاسُ يَقُولُونَ: جُنَّ جابِرُ بْنُ يَزِيدَ، جُنَّ.

فَوَاللّٰهِ ما مَضَتِ الأَيّامُ حَتّىٰ وَرَدَ كِتابُ هِشامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلىٰ والِيهِ أَنِ انْظُرْ رَجُلاً يُقالُ لَهُ جابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ، فَالْتَفَتَ إِلىٰ جُلَسائِهِ فَقالَ لَهُمْ: مَنْ جابِرُ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيُّ ؟ قالُوا: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ كانَ رَجُلاً لَهُ عِلْمٌ وَفَضْلٌ وَحَدِيثٌ وَحَجَّ فَجُنَّ وَهُوَذا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصِّبْيانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ، قالَ: فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ فَإِذا هُوَ مَعَ الصِّبْيانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ، فَقالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عافانِي مِنْ قَتْلِهِ، قالَ: وَلَمْ تَمْضِ





بود، جابر به او گفت: از چه وقت آقای مرا دیدی؟

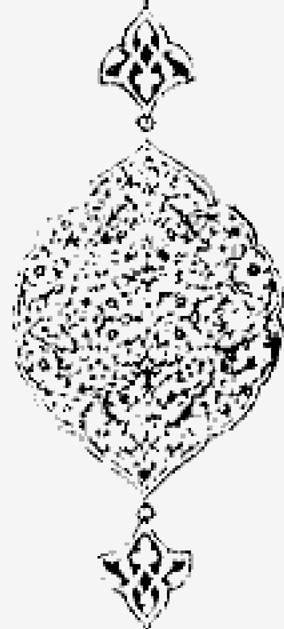
جواب داد: هم اکنون، گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز، مهر نامه را برداشت و شروع به خواندن آن کرد تا آن را به پایان رسانید و سپس نامه را بست و من دیگر او را شاد و خندان ندیدم تا به کوفه رسید و چون وارد کوفه شدیم و من شب را گذراندم و با مداد برای احترام وی به دیدار او شتافتم، دیدم از در خانه بر من بیرون شد و گلوبندی از قاب استخوان به گردن دارد و بر یک نی سوار شده و می گوید:

أجد منصور بن جمهور أميراً غير مأمور، و شعرهائی از این قبیل می خواند، او به روی من نگاه کرد ومن به روی او نگاه کردم چیزی به من نگفت وچیزی هم به او نگفتم وچون حال او را دیدم گریستم وکودکان ومردم به گرد من واو فراهم شدند و او هم آمد تا وارد رحبه شد (میدان پهناوری بوده در کوفه) وبا کودکان می‌چرخید ومردم هم می گفتند: جابر بن یزید دیوانه شده، به خدا روزی نگذشت که نامهٔ هشام بن عبدالملک به والی کوفه رسید و در آن نوشته بود:

بررسی کن مردی را که جابر بن یزید جعفی گویند ؛ گردن بزن وسرش را برای من بفرست، او به همنشینان خود رو کرد و گفت:

جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: أصلحک الله، مردِ دانشمند و فاضل و حدیث دانی بود وبه حج رفت و دیوانه شد و او اکنون در میدان بزرگ سوار نی است و با کودکان بازی می کند.

گوید: والی، خود به دیدار او رفت و دید با کودکان بر نی سوار است و بازی می‌کند، گفت: حمد خدا را که مرا از کشتن او



الأَيّامُ حَتّىٰ دَخَلَ مَنصُورُ بْنُ جُمْهُورٍ الْكُوفَةَ وَصَنَعَ ما كانَ يَقُولُ جابِرٌ.

بابٌ فِي الأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ أَنَّهُمْ إِذا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ داوُدَ وَآلِ داوُدَ وَلا يَسأَلُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَالرَّحْمَةُ وَالرِّضْوانُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ فَضْلِ الأَعْوَرِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذّاءِ قالَ: كُنّا زَمانَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْغَنَمِ لا راعِيَ لَها، فَلَقِينا سالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ، فَقالَ لِي: يا أَبا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمامُكَ؟ فَقُلْتُ: أَئِمَّتِي آلُ مُحَمَّدٍ.

فَقالَ: هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ، أَما سَمِعْتُ أَنا وَأَنْتَ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: مَنْ ماتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمامٌ ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً؟ فَقُلْتُ: بَلىٰ لَعَمْرِي وَلَقَدْ كانَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِثَلاثٍ أَوْ نَحْوِها دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَرَزَقَ اللهُ الْمَعْرِفَةَ، فَقُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ سالِماً قالَ لِي كَذا وَكَذا، قالَ: فَقالَ: يا أَبا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لا يَمُوتُ مِنّا مَيِّتٌ حَتّىٰ يُخَلِّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ، وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ،

معاف داشت، گوید: چندی نگذشت که منصور بن جمهور به کوفه آمد و آنچه جابر می‌گفت به‌جا آورد. [۴۹]



باب در اینکه ائمهٔ أطهار (ع) چون بر سر کار آیند به حکم داود و خاندان داود قضاوت کنند و گواه نخواهند



۱ ـ ابی عبیده حذاء گوید: در دوران امام باقر هنگامی که وفات کرد ما شیعه چون گله بی چوپان سرگردان بودیم و به سالم بن ابی حفصه (زیدی متعصب بود که امام صادق او را لعن و تکفیر کرد) بر خوردیم، او به من گفت: ای ابی عبیده امامت کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند، گفت هلاکی و هلاک می کنی، آیا من و تو از امام باقر (ع) نشنیدیم که می فرمود: هر که بمیرد و بالای سرش امامی نباشد به مردن جاهلیت مرده است.

گفتم: آری به جان خودم و من خودم درحدود سه روز پیش از این خدمت امام صادق رفته بودم و معرفت آن حضرت به امامت به من روزی شده بود از طرف خدا، و من به امام صادق (ع) گزارش دادم که سالم به من چنین و چنان گفت فرمود: ای ابا عبیده امامی از ما نمیرد تا به جای خود گذارد کسی که مانند او کار کند و به روش او برود و بدانچه او مردم را می خواند بخواند ای ابا عبیده به راستی مطلب این است که آنچه به داود (ع) داده شد جلو

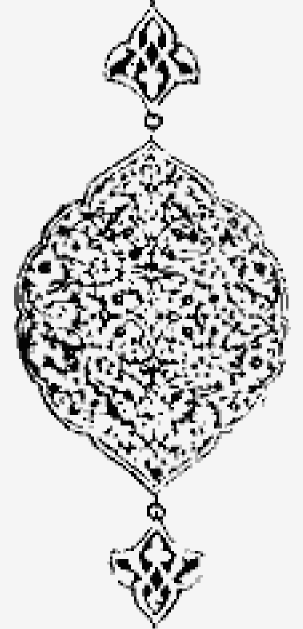


وَيَدْعُو إِلىٰ ما دَعا إِلَيْهِ، يا أَبا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْ ما أُعْطِيَ داوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمانَ. ثُمَّ قالَ: يا أَبا عُبَيْدَةَ إِذا قامَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حَكَمَ بِحُكْمِ داوُدَ وَسُلَيْمانَ [وَ] لا يَسْأَلُ بَيِّنَةً.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبانٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لا تَذْهَبُ الدُّنْيا حَتّىٰ يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنّي يَحْكُمُ بِحُكُومَةِ آلِ داوُدَ وَلا يَسْأَلُ بَيِّنَةً، يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّها.

٣ ـ مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: بِما تَحْكُمُونَ إِذا حَكَمْتُمْ؟ قالَ: بِحُكْمِ اللّٰهِ وَحُكْمِ داوُدَ فَإِذا وَرَدَ عَلَيْنا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنا، تَلَقّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ جُعَيْدٍ الْهَمْدانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ؟ قالَ: حُكْمِ آلِ داوُدَ، فَإِنْ أَعْيانا شَيْءٌ تَلَقّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.



٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما مَنْزِلَةُ الْأَئِمَّةِ؟ قالَ: كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ



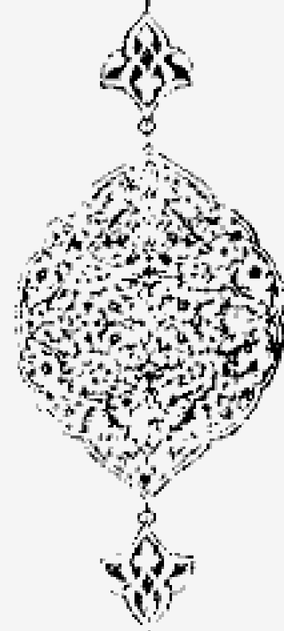
گیر نشد از آنچه به سلیمان دادند.

سپس فرمود: ای ابا عبیده چون قائم آل محمد (ع) قیام کند، به حکم داود و سلیمان قضاوت کند و گواه نخواهد. [۵۰]

۲ ـ ابان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: دنیا به پایان نرسد تا از نژاد من مردی بر آید که به روش حکمت آل داود قضاوت کند و گواه نخواهد، به هر کس حق واقعی او را بدهد.

۳ ـ عمار ساباطی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: شما اگر حکمروا شُدید چه حکمی می کنید؟ فرمود: به حکم خدا و حکم داود چون موضوعی به ما مراجعه شود که حکم آن نزد ما حاضر نباشد روح القدس آن را به ما القاء می کند.

۴ ـ جعید همدانی گوید: به علی بن الحسین (ع) گفتم: به چه روشی شما قضاوت می کنید؟ فرمود: به روش قضاوت آل داود و اگر از چیزی درماندیم روح القدس به ما می رساند.



۵ ـ عمار ساباطی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مقام ائمه چیست؟ فرمود: چون مقام ذی القرنین و چون مقام یوشع و چون مقام آصف یار سلیمان، گفت: به چه حکم می کند؟ فرمود: به

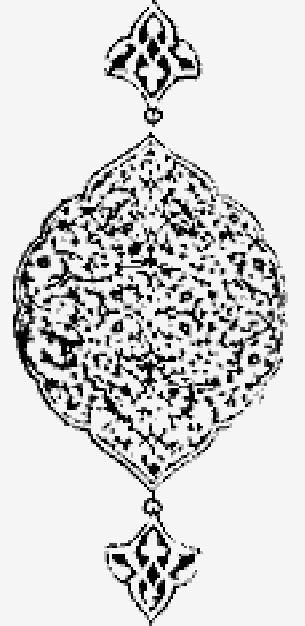


وَكَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ وَكَمَنْزِلَةِ آصَفَ صاحِبَ سُلَيْمانَ، قالَ: فَبِما تَحْكُمُونَ؟ قالَ: بِحُكْمِ اللّٰهِ وَحُكْمِ آلِ داوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيَتَلَقّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.

بابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قالَ: حَدَّثَنا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللّٰهِ أَبِي الْحَسَنِ صاحِبِ الدَّيْلَمِ قالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ ـ وَعِنْدَهُ أُناسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ـ : عَجَباً لِلنّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدَوا، وَيَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنازِلِنا نَزَلَ الْوَحْيُ وَمِنْ عِنْدِنا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ، أَفَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا وَجَهِلْنا نَحْنُ وَضَلَلْنا، إِنَّ هٰذا لَمُحالٌ.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ حَمّادٍ، عَنْ صَبّاحٍ الْمُزَنِيِّ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ حُصَيْرَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قالَ: لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ



حکم خدا وحکم آل داود وحکم آل محمد (ص) و روح القدس آن را به‌ما القاء می‌کند و می‌رساند. [۵۱]

باب در اینکه سرچشمهٔ علم از خاندان آل محمد (ص) است

۱ ـ یحیی بن عبدالله ابی الحسن صاحب الدیلم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم، در برابر جمعی از اهل کوفه که نزد او بودند می فرمود:

شگفت از این مردم است که دانش خود را همه از رسول خدا(ص) گرفته اند و بدان عمل کرده‌اند و خود را رهبری شده دانند و معتقدند که خاندان او از علم او برنگرفتند، ما خاندانِ او هستیم و ذریّهٔ او، در خانه‌های ما وحی نازل شده واز نزد ما علم به آنها رسیده، آیا نظر دارند که آنها می دانند وهدایت شده‌اند وما می‌دانیم و گمراه هستیم؟ به راستی که این محال است. [۵۲]

۲ ـ حکم بن عتیبه گوید: مردی در ثعلبیه حسین بن علی(ع) را ملاقات کرد و آن حضرت به سوی کربلا می رفت؛ خدمت آن حضرت رسید و بر او سلام داد، حسین(ع) به او فرمود: تو از کدام

عَلَيهما السّلامُ بِالثَّعْلَبِيَّةِ وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلاءَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السّلامُ: مِنْ أَيِّ الْبِلادِ أَنْتَ؟ قالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قالَ: أَما وَاللّٰهِ يا أَخا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَئِيلَ عَلَيهِ السّلامُ مِنْ دارِنا وَنُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلىٰ جَدِّي، يا أَخا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمُسْتَقَى النّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنا، فَعَلِمُوا وَجَهِلْنا؟! هٰذا ما لا يَكُونُ.

بابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النّاسِ إِلّا ما خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السّلامُ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ باطِلٌ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السّلامُ يَقُولُ: لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌّ وَلا صَوابٌ وَلا أَحَدٌ مِنَ النّاسِ يَقْضِي بِقَضاءِ حَقٍّ إِلّا ما خَرَجَ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِذا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الأُمُورُ كانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَالصَّوابُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيهِ السّلامُ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُثَنّىٰ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السّلامُ فَقالَ لَهُ

شهری؟ گفت: از اهل کوفه هستم، فرمود: ای برادرِ اهل کوفه به خدا سوگند اگر در مدینه تو را می دیدم، اثر جبرئیل (جای پای او) را در خانهٔ خود ونزول او را برای وحی به جدّم به تو می‌نمودم، ای برادر اهل کوفه! مردم از نزد ما دانش را برگرفتند واز سرچشمهٔ علم خاندان ما شربت علم نوشیدند، آیا آنها دانستند وما ندانستیم؟ این چیزی است که شدنی نیست. [۵۳]

باب در اینکه چیز حقّی در دست مردم نیست جز آنچه از نزد ائمه(ع) بیرون آمده وهرچه از نزد آنها نباشد، باطل است

۱ ـ محمد بن مسلم گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می‌فرمود: در نزد هیچ کس حق ودرستی نیست وهیچ کس به درستی قضاوت نکند جز آنچه از ما خاندان بیرون شده است وچون کارها بر آنها پریشان می‌شد خطاء از آنها بود ودرست از علی(ع) بود. [۵٤]

۲ ـ زراره گوید: من نزد امام باقر(ع) بودم، مردی از اهل کوفه از آن حضرت راجع به قول امیر المؤمنین(ع) پرسید که:



رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ، قالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ إِلّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَلْيَذْهَبِ النّاسُ حَيْثُ شاؤُوا، فَوَاللّٰهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلّا مِنْ هٰهُنا، وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَيْتِهِ.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ: شَرِّقا وَ غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنا أَهْلِ الْبَيْتِ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قالَ لِي: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قالَ اللّٰهُ: ((وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ)) فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَلْيُغَرِّبْ، أَما وَاللّٰهِ لا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ شَهادَةِ وَلَدِ الزِّنا تَجُوزُ؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّها تَجُوزُ، فَقالَ: اللّٰهُمَّ لا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ، ما قالَ اللّٰهُ لِلْحَكَمِ



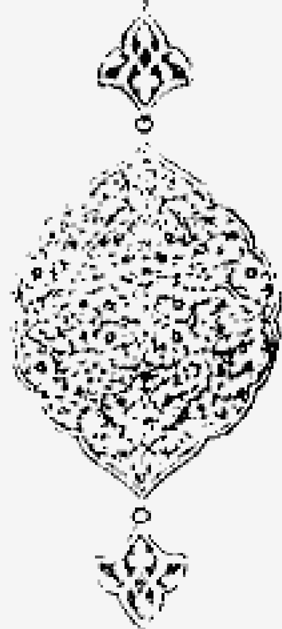
«بپرسید از من هرچه خواهید وچیزی از من نپرسید جز آنکه شما را از آن خبر دهم».

امام باقر(ع) فرمود: به راستی مطلب این است که هیچ کس علمی ندارد جز آن که از نزد علی(ع) بیرون آمده، مردم هر جا خواهند بروند، به خدا سوگند که علم حق ودرست نیست جز از اینجا(با دست اشاره به خانهٔ خود کرد). [۵۵]

۳ ـ امام باقر(ع) به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: به مشرق بروید یا مغرب، علمِ درست به دست نیاورید جز آنچه از نزد ما خاندان بیرون آمده است.

۴ ـ ابی بصیر گوید: امام(ع) به من فرمود: به راستی که حکم بن عتیبه از آنها است که خدا در بارهٔ آنها فرموده است (۸ سوره بقره): «و برخی مردمند که می گویند گرویدیم به خدا و روز قیامت ونیستند معتقد بدان».

به مشرق رود حَکَم یا مغرب، هلا به‌خدا دست او به علم نرسد جز از خاندانی که جبرئیل بر آنها نازل شده است. [۵۶]



۵ ـ ابی بصیر گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم که گواهی زنازاده رواست؟ فرمود: نه، گفتم: حکم بن عتیبه آن را روا ونافذ می داند فرمود: بارخدایا گناه او را نیامرز، خدا به حکم نفرموده است که (٤٤ سوره زخرف): «به راستی که آن قرآن یاد آوری برای تو



((إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ)) فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَميناً وَشِمالاً، فَوَاللّٰهِ لا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه السلام.

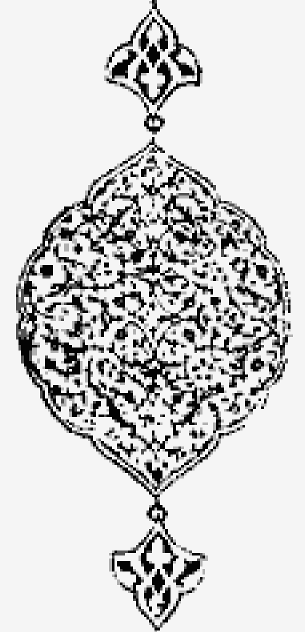
٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ بَدْرٍ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: حَدَّثَنِي سَلامٌ أَبُو عَلِيٍّ الْخُراسانِيُّ، عَنْ سَلامِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَخْزُومِيِّ قالَ:

بَيْنا أَنا جالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبّادُ بْنُ كَثِيرٍ عابِدُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَابْنُ شُرَيْحٍ فَقِيهُ أَهْلِ مَكَّةَ وَعِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام مَيْمُونٌ الْقَدّاحُ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَسَأَلَهُ عَبّادُ بْنُ كَثِيرٍ فَقالَ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ، فِي كَمْ ثَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالَ: فِي ثَلاثَةِ أَثْوابٍ: ثَوْبَيْنِ صُحارِيَّيْنِ وَثَوْبٍ حِبَرَةٍ؟ وَكانَ فِي الْبُرْدِ قِلَّةٌ فَكَأَنَّما ازْوَرَّ عَبّادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذٰلِكَ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام: إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ عليها السلام إِنَّما كانَتْ عَجْوَةً وَنَزَلَتْ مِنَ السَّماءِ، فَما نَبَتَ مِنْ أَصْلِها كانَ عَجْوَةً وَما كانَ مِنْ لُقاطِ[ـها] ، فَهُوَ لَوْنٌ، فَلَمّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قالَ عَبّادُ بْنُ كَثِيرٍ لابْنِ شُرَيْحٍ: وَاللّٰهِ ما أَدْرِي ما هٰذا الْمَثَلُ الَّذِي ضَرَبَهُ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ.

فَقالَ ابْنُ شُرَيْحٍ:

هٰذا الْغُلامُ يُخْبِرُكَ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ـ يَعْنِي مَيْمُوناً ـ.

فَسَأَلَهُ، فَقالَ مَيْمُونٌ: أَما تَعْلَمُ ماقالَ لَكَ؟ قالَ:





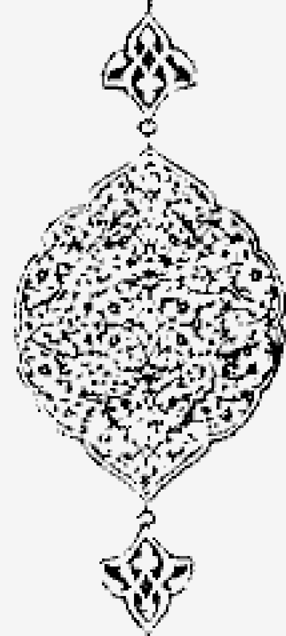
و قومِ تو است» برود حَکَم به راست یا چپ، به‌خدا علم اخذ نشود جز از خاندان رسول (ص) که جبرئیل بر آنها نازل شده است.

۶ ـ سلام بن سعید مخزومی گوید: در این میان که من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم عبّاد بن کثیر عابد بصریان، و ابن شریح فقیه و مفتی اهل مکه خدمت آن حضرت آمدند و میمون قداح آزاد کردهٔ امام باقر(ع) هم نزد آن حضرت بود، عبّاد بن کثیر به امام صادق عرض کرد: یا ابا عبدالله رسول خدا(ص) را در چند جامه کفن کردند؟

فرمود: در سه جامه دو بُرد صُحاری بافت(صُحار ـ به ضم ـ قریه‌ای است در یمن که بُرد یمن را بدان نسبت می دادند) و یک جامه حبره از بُردهای یمن و بُرد کم یاب بود، گویا عبّاد بن کثیر از این جواب روی در هم کشید و آن را نپسندید.

امام صادق (ع) فرمود: به راستی نخلهٔ مریم (که عیسی را در سایهٔ آن زائید و خطاب رسید از آن بتکاند و بخورد) خرمای عجوه بود و از آسمان آمده بود و هر چه از ریشه آن روئیده بود عجوه بود(عجوه یکی از بهترین انواع خرمای مدینه است و پیغمبر نخلهٔ آن را کاشته) و آنچه هستهٔ آن را از اینجا و آنجا جمع کرده کاشتند نوع دیگر بود و خرمای دقل بود.

و چون از حضور امام بیرون شدند عبّاد بن کثیر به ابن شریح گفت: به خدا این مثلی که امام صادق (ع) برای من زد نفهمیدم، ابن شریح گفت: این غلام(یعنی میمون قداح) به تو خبر می دهد زیرا او هم پروردهٔ آنها است، عبّاد از میمون قداح پرسید، میمون گفت: نفهمیدی به تو چه گفت، گفت: نه به خدا، گفت: او برای خود مثلی زد و به تو خبر داد که او از فرزندان رسول خدا(ص) است و علم





لا وَاللّٰهِ، قالَ: إنّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلَ نَفْسِهِ فَأَخْبَرَكَ أَنّهُ وَلَدٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِلْمُ رَسُولِ اللّٰهِ عِنْدَهُمْ، فَما جاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ صَوابٌ وَما جاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ فَهُوَ لُقاطٌ.

بابٌ فِيما جاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ جابِرٍ قالَ: قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا يُؤْمِنُ بِهِ إلاّ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ إمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلإيمانِ، فَما وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلانَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ، وَما اشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إلَى اللّٰهِ وَإلَى الرَّسُولِ وَإلَى الْعالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإنَّما الْهالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لا يَحْتَمِلُهُ، فَيَقُولُ: وَاللّٰهِ ما كانَ هٰذا، وَاللّٰهِ ما كانَ هٰذا، وَالإنْكارُ هُوَ الْكُفْرُ.

٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ إدْرِيسَ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ هارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ذُكِرَتِ

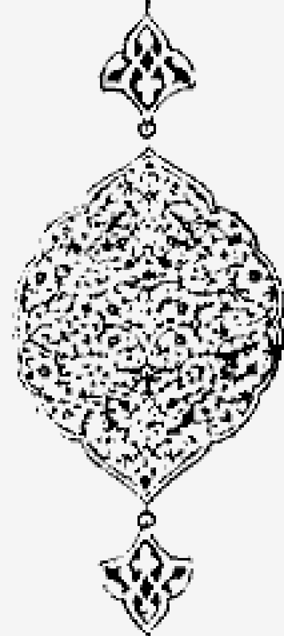


رسول خدا(ص) نزد اولاد او است، هر چه از نزد اولاد او بیرون آید درست است و هر چه از نزد دیگران باشد از اینجا آنجا از سر خاشاک‌ها جمع شده. [۵۷]

باب در آنچه وارد است که حدیث آنان سخت است و سختگیر

۱ ـ امام باقر(ع) فرموده: رسول خدا(ص) فرموده: به راستی حدیث آل محمد صعب است و مستصعب بدان ایمان نیاورد جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده.

آنچه از حدیث آل محمد(ص) به شما رسید و دلنشین شما گردید و آن را فهمیدید آن را پذیرا شوید، آنچه را دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید آن را به خدا و رسولش و به عالم از آل محمد(ص) برگردانید، هلاکت در اینجا است که برای یکی از شما آنچه را تحمل ندارد و نمی تواند بفهمد بازگویند و او بگوید به خدا این نمی شود، به خدا این نمی شود، انکار همان کفر است.



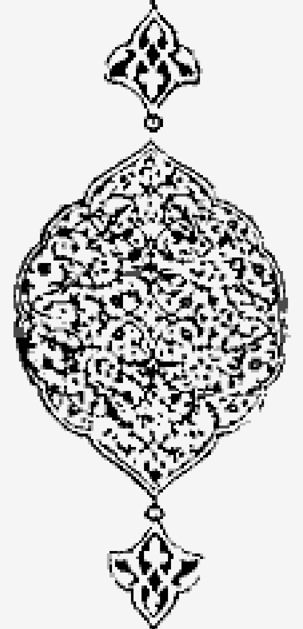
۲ ـ امام صادق(ع) فرمود: یک روز نزد علی بن الحسین(ع) تقیه یاد آور شد، فرمود: به خدا اگر ابوذر آنچه را در



التَقِيَّةَ يَوْماً عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلامُ فَقالَ: وَاللّٰهِ لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍ مافي قَلْبِ سَلْمانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُما، فَما ظَنُّكُمْ بِسائِرِ الْخَلْقِ، إِنَّ عِلْمَ الْعُلَماءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلإِيمانِ، فَقالَ: وَإِنَّما صارَ سَلْمانُ مِنَ الْعُلَماءِ لأَنَّهُ امْرُؤٌ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلِذٰلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَماءِ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ حَدِيثَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، أَوْ أَخْلاقٌ حَسَنَةٌ، إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنا الْمِيثاقَ كَما أَخَذَ عَلىٰ بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفىٰ لَنا وَفَى اللّٰهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنا حَقَّنا فَفِي النّارِ خالِداً مُخَلَّداً.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ، ما مَعْنىٰ قَوْلِ الصّادِقِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((حَدِيثُنا لا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلإِيمانِ)) فَجاءَ الْجَوابُ: إِنَّما مَعْنىٰ قَوْلِ الصّادِقِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ أَي لا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَلا نَبِيٌّ وَلا مُؤْمِنٌ ـ: إِنَّ الْمَلَكَ لا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ إِلىٰ مَلَكٍ غَيْرِهِ وَالنَّبِيُّ لا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ إِلىٰ نَبِيٍّ غَيْرِهِ وَالْمُؤْمِنُ





دل سلمان بود می دانست او را می کشت با اینکه رسول خدا(ص) آن دو را باهم برادر کرده بود، پس دربارهٔ مردم دیگر چه گمانی می‌برید، به راستی علم و علماء دشوار و سختگیر است تحمل آن را ندارد جز پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب یا بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است.

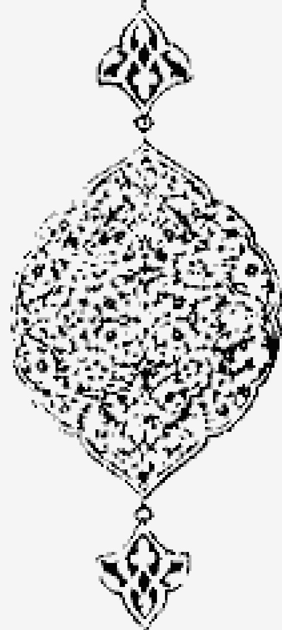
پس فرمود: همانا سلمان از علماء است چون مردی است از ما خاندان و از این رو او را در ردیف علماء یاد کردم.

۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی حدیث ما دشوار است وسخت گیر تحمل آن را ندارد جز سینه‌های روشن یا دلهای پاک وسالم یا اخلاق خوب، به راستی خدا از شیعه‌های ما پیمان ولایت گرفته است چنانچه از بنی آدم پیمان ربوبیت خود را گرفته و فرموده: «آیا من پروردگار شما نیستم» هر که برای ما وفا کند، خدا به او بهشت ایفاء کند و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را نپردازد در دوزخ باشد همیشه و جاویدان.

۴ ـ یکی از اصحاب ما گوید: به صاحب عسکر(ع) نوشتم: قربانت، چیست معنی قول امام صادق (ع) که فرموده:

«حدیث ما دشوار است و متحمل آن نشود فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده است».

جواب آمد که همانا معنی قول صادق (ع) این که«فرشته و پیغمبر و مؤمن حدیث ما را تحمل نمی کنند» اینست که فرشته آن را تحمل نمی کند تا این که آن را به فرشتهٔ دیگر(ما فوق خود) عرض کند و پیغمبر آن را تحمل نمی کند تا آن را به پیغمبر دیگر(ما فوق خود)



لا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخرِجَهُ إِلىٰ مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ، فَهٰذا مَعْنىٰ قَوْلِ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلامُ.

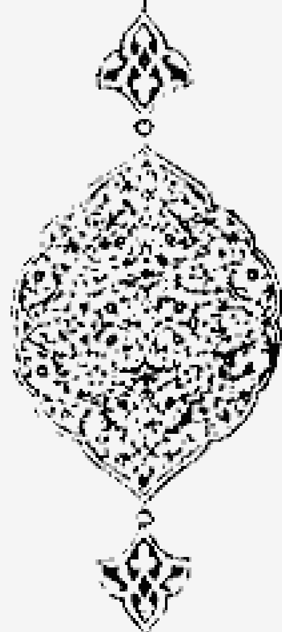
۵ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبّاسِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْكانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْخالِقِ وَأَبِي بَصِيرٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا أَبا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عِنْدَنا وَاللّٰهِ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّٰهِ وَعِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ، وَاللّٰهِ ما يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلا مُؤْمِنٌ إِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلإيمانِ، وَاللّٰهِ ما كَلَّفَ اللّٰهُ ذٰلِكَ أَحَداً غَيْرَنا وَلا اسْتَعْبَدَ بِذٰلِكَ أَحَداً غَيْرَنا وَإِنَّ عِنْدَنا سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّٰهِ وَعِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ، أَمَرَنا اللّٰهُ بِتَبْلِيغِهِ، فَبَلَّغْنا عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ما أَمَرَنا بِتَبْلِيغِهِ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً وَلا أَهْلاً وَلا حَمّالَةً يَحْتَمِلُونَهُ حَتّىٰ خَلَقَ اللّٰهُ لِذٰلِكَ أَقْواماً خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ خُلِقَ مِنْها مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتُهُ، وَمِنْ نُورٍ خَلَقَ اللّٰهُ مِنْهُ مُحَمَّداً وَذُرِّيَّتَهُ، وَصَنَعَهُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْها مُحَمَّداً وَذُرِّيَّتَهُ، فَبَلَغْنا عَنِ اللّٰهِ ما أَمَرَنا بِتَبْلِيغِهِ، فَقَبِلُوهُ وَاحْتَمَلُوا ذٰلِكَ [فَبَلَغَهُمْ ذٰلِكَ عَنّا فَقَبِلُوهُ وَاحْتَمَلُوهُ] وَبَلَغَهُمْ ذِكْرُنا فَمالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ مَعْرِفَتِنا وَحَدِيثِنا، فَلَوْلا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هٰذا، لَما كانُوا كَذٰلِكَ، لا وَاللّٰهِ ما احْتَمَلُوهُ.

ثُمَّ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ أَقْواماً لِجَهَنَّمَ وَالنّارِ، فَأَمَرَنا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَما بَلَّغْناهُمْ وَاشْمَأَزُّوا مِنْ ذٰلِكَ وَنَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ وَرَدُّوهُ عَلَيْنا وَلَمْ



بنماید و مؤمن آن را تحمل نمی کند تا آن را به مؤمن دیگری (ما فوق خود) بنماید، این است معنی قول جدّ من.

۵ ـ ابی بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای ابا محمد به راستی نزد ما به خدا سرّی است از خدا و علمی است از علم خدا که به خدا سوگند هیچ فرشتهٔ مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده متحمل آن نتواند شد، به خدا موظف نکرده است بدان خداوند احدی را جز ما و به بندگی خود نگرفته است بدان احدی را جز ما و نزد ما بعضی اسرار وبعضی از علم خدا است که به ما دستور داده آن را به دیگران تبلیغ کنیم از طرف خدا وما آن را از طرف خدا عز وجل تبلیغ می کنیم و برای آن محلی و اهلی و حاملی دریافت نمی کنیم که آن را تحمل کنند و بفهمند تا خدا برای آن مردمانی را بیافریند از همان گلی که محمد و خاندان و ذریّهٔ او را آفریده و آنها را از فضل و رحمت خود چنان بسازد که محمد و ذریّهٔ او را ساخته و ما به آنها آنچه را دستور داشتیم تبلیغ کردیم و آن را پذیرفتند و تحمل کردند و فهمیدند و آن اسرار علم الهی از ما بدانها رسید و پذیرفتند و فهمیدند ونام مارا شنیدند و دل به معرفت و حدیث ما دادند و گرنه نبود که از آن آفریده شده بودند مسلماً چنان نبودند، نه به خدا آن را تحمل نمی کردند و نمی‌فهمیدند.



سپس فرمود: به راستی خدا مردمانی را برای دوزخ آفریده وبرای آتش و ما دستور داشتیم به آنها تبلیغ کنیم و تبلیغ کردیم به آنها و به دل آنها نچسبید و دلشان از آن نفرت کرد و آن را به ما برگردانیدند و متحمل آن نشدند و آن را دروغ شمردند و گفتند

يَحْتَمِلُوهُ وَكَذَّبُوا بِهِ وَقالُوا: ساحِرٌ كَذّابٌ، فَطَبَعَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَأَنْساهُمْ ذٰلِكَ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللّٰهُ لِسانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَقُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ، لِيَكُونَ ذٰلِكَ دَفْعاً عَنْ أَوْلِيائِهِ وَأَهْلِ طاعَتِهِ، وَلَوْلا ذٰلِكَ ما عُبِدَ اللّٰهُ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَرَنا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَالسَّتْرِ وَالْكِتْمانِ، فَاكْتُمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّٰهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ وَاسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّٰهُ بِالسَّتْرِ وَالْكِتْمانِ عَنْهُ.

قالَ: ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَبَكىٰ وَقالَ: اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحْيانا مَحْياهُمْ وَمَماتَنا مَماتَهُمْ وَلا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوّاً لَكَ فَتَفْجَعَنا بِهِمْ، فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنا بِهِمْ لَمْ تُعْبَدْ أَبَداً فِي أَرْضِكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً.

بابُ ما أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومِ لِجَماعَتِهِمْ وَمَنْ هُمْ؟

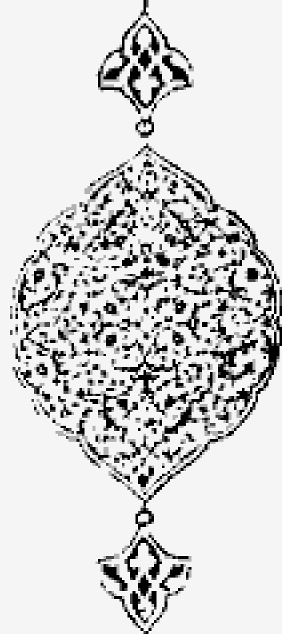
١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَطَبَ النّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقالَ: نَضَّرَ اللّٰهُ عَبْداً سَمِعَ مَقالَتِي



جادوگر و دروغگو، و خدا مهر بر دل آنها نهاد و آن را از یادشان برد. و سپس زبانشان را به بعضی از بیان حق باز کرد و آن را به زبان می گویند ولی از دل باور ندارند تا بدین وسیله از اولیای خدا وأهل طاعتش دفاع شود واگر چنین نبود خدا در زمین خود پرستش نمی شد و ما دستور یافتیم که از آنها نهان داریم و کتمان کنیم، شما هم نهان کنید از آنها که خدا دستور داده به صرف نظر از آن وپنهان کنید از آنها که خدا دستور داده به ستر و کتمان از او.

گوید: سپس دست برداشت و گریست و فرمود: بار خدایا اینان جمعی اندکند آنها را در زندگی و مرگ ما شریک گردان و دشمن خود را بر آنها مسلط مکن تا مارا به مرگ آنان داغدار کنی زیرا اگر داغ آنها را به دل ما گذاری تو هرگز در زمین خود پرستیده نشوی ورحمت ودرود فراوان بر محمد وآلش. [۵۸]

باب آنچه پیغمبر دربارهٔ خیر اندیشی نسبت به ائمهٔ مسلمین و ملازمت جمعیت آنان فرمان داده است



۱ ـ رسول خدا(ص) در مسجد خیف برای مسلمانان سخنرانی کرد، فرمود:

خُرّم کند خدا بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و نگهدارد وبه کسی که نشنیده برساند چه‌بسا کسی که دستور بینائی وفهم با خود دارد وخود بینا و بافهم نیست وچه‌بسا



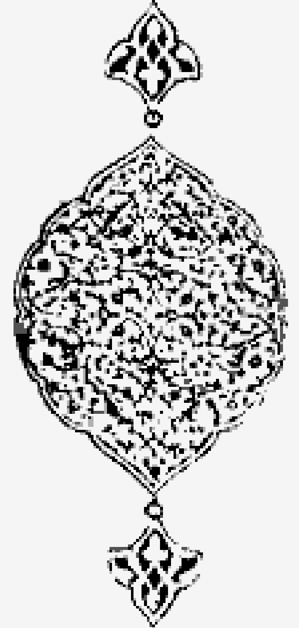
فَوَعاها وَحَفِظَها وَبَلَّغَها مَنْ لَمْ يَسْمَعْها، فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلاثٌ لا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِيءٍ مُسْلِمٍ:

إِخْلاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مَنْ وَرائَهُمْ، اَلْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكافَأُ دِماؤُهُمْ وَيَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْناهُمْ.

وَرَواهُ أَيْضاً عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبانٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ مِثْلَهُ وَزادَ فِيهِ:

وَهُمْ يَدٌ عَلىٰ مَنْ سِواهُمْ. وَذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَداعِ بِمِنىٰ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قالَ: قالَ سُفْيانُ الثَّوْرِيُّ: إِذْهَبْ بِنا إِلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْناهُ قَدْ رَكِبَ دابَّتَهُ، فَقالَ لَهُ سُفْيانُ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ حَدِّثْنا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، قالَ: دَعْنِي حَتّىٰ أَذْهَبَ فِي حاجَتِي فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ فَإِذا جِئْتُ حَدَّثْتُكَ، فَقالَ: أَسْأَلُكَ بِقَرابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمّا حَدَّثْتَنِي، قالَ: فَنَزَلَ، فَقالَ لَهُ سُفْيانُ: مُرْ لِي بِدَواةٍ وَقِرْطاسٍ حَتّىٰ أُثْبِتَهُ، فَدَعا بِهِ ثُمَّ قالَ: أُكْتُبْ:



کسی که چنین دستوری را به بافهمتر از خود نقل می کند سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها دغلی روا نمی دارد،(کینه ورزی نمی کند خ ل) (شر انگیزی نمی کند خ ل):

۱ - کردار پاک و بی غرض برای خدا.

۲ - خیر اندیشی برای پیشوایان و رهبران مسلمین.

۳ - پیوست و پایداری در جماعت مسلمانان، زیرا دعوت جامعهٔ مسلمانان فراگیرنده است هر آنکه را در دنبال آنان باشد (دعای ائمه فراگیرد هر که را در دنبال آنان باشد خ ل) (دعای پیغمبر فراگیرد مسلمانان را وهر که دنبال آنان باشد خ ل). [۵۹]

مسلمانان همه برادرند و خونشان با هم برابر است، کوچکترین فرد مسلمان برای اجرای پیمان امان جامعهٔ مسلمانان کوشا است(پیمان امان کوچکترین فرد مسلمان بر همهٔ مسلمانان مجری است و باید برای اجرای آن شتاب شود خ ل). [۶۰]

۲ - یکی از مردان قرشی ساکن مکه گوید: سفیان ثوری گفت: بیا ما را ببر خدمت جعفر بن محمد (ع)، گوید: من با او خدمت آن حضرت رفتیم و وقتی رسیدیم که سوار مرکب خود شده بود، سفیان به آن حضرت عرض کرد: یا ابا عبدالله حدیث خطبهٔ رسول خدا(ص) را در مسجد خیف برای ما باز گو، فرمود: اکنون بگذار دنبال کار خود بروم چون سوار شدم، و چون برگشتم برای تو باز می گویم، عرض کرد: تو را به قرابت رسول خدا(ص) سوگند که این حدیث را بفرمائید برای من، آن حضرت پیاده شد وسفیان عرض کرد: دستور بدهید تا دوات و کاغذ برای من بیاورند وآن را از زبان شما بنویسم، دوات و کاغذ خواست و سپس فرمود: بنویس:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

خُطْبَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخِيفِ

((نَضَّرَ اللّٰهُ عَبْداً سَمِعَ مَقالَتِي فَوَعاها وَبَلَّغَها مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ.

يا أَيُّها النّاسُ لِيُبَلِّغَ الشّاهِدُ الغائِبَ، فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

ثَلاثٌ لا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِيءٍ مُسْلِم:

إِخْلاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَالنَّصِيحَةُ لأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مَنْ وَرائَهُمْ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكافَأُ دِماؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلىٰ مَنْ سِواهُمْ يَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْناهُمْ)).

فَكَتَبَهُ سُفْيانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَرَكِبَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَجِئْتُ أَنا وَسُفْيانُ.

فَلَمّا كُنّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قالَ لِي:

كَما أَنْتَ حَتّىٰ أَنْظُرَ فِي هٰذا الْحَدِيثِ، فَقُلْتُ لَهُ:

قَدْ وَاللّٰهِ أَلْزَمَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ رَقَبَتَكَ شَيْئاً لا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبداً.

فَقالَ: وَأَيُّ شَيْءٍ ذٰلِكَ؟

فَقُلْتُ لَهُ: ثَلاثٌ لا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِيءٍ مُسْلِم:

إِخْلاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ قَدْ عَرَفْناهُ.

وَالنَّصِيحَةُ لأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، مَنْ هٰؤُلاءِ الأَئِمَّةُ الَّذِينَ تَجِبُ

بسم الله الرحمن الرحیم، این خطبهٔ رسول خدا در مسجد خیف، خُرَّم باد بنده‌ای که بشنود گفتار مرا و آن را در دل جای دهد و حفظ کند و به هر کس نشنیده برساند، أیا مردم باید حاضران به غائبان برسانند بسا کسی که دستور بینائی و فهم با خود دارد وبینا و بافهم نیست(یعنی بدان معتقد نیست مانند مستشرقان خارجی که اسلام و تاریخ آن را می دانند ولی بدان عقیده ندارند) و بسا کسی که دستور فقه را به با فهمتر از خود نقل می کند، سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی روا ندارد:

۱ ـ اخلاص در کردار برای خدا.

۲ ـ خیر اندیشی برای ائمهٔ مسلمین.

۳ ـ ملازمت در جماعت مسلمانان، زیرا دعوتشان فرا گیرد هرکس را که در پشت سر آنها است، مؤمنان برادرند و خونشان برابرند و آنان هم دستند بر همه دیگران، می کوشد برای اجرای پیمان آنها کوچکترشان.

سفیان آن را نوشت و بر آن حضرت باز خواند و امام صادق سوار شد، من و سفیان آمدیم تا آن که در میان راه به من گفت: تو با خود باش و بایست تا من در این حدیث نگاهی و اندیشه‌ای کنم، و من به او گفتم: به خدا اباعبدالله‌الصادق با ذکر این حدیث به گردن تو حقی انداخته که هرگز از گردنت نرود، گفت: کدام حق؟ گفتم: در این جمله که:

سه چیز است که دل مسلمان در آن خیانت و دغلی روا ندارد، یکی اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم ولی دومی که خیر اندیشی برای ائمه مسلمین است، این ائمه‌ای که خیر اندیشی آنها بر ما لازم است چه کسانند؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن



عَلَيْنا نَصِيحَتُهُمْ؟ مُعاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيانَ وَيَزِيدُ بْنُ مُعاوِيَةَ وَمَرْوانُ بْنُ الْحَكَمِ وَكُلُّ مَنْ لا تَجُوزُ شَهادَتُهُ عِنْدَنا وَلا تَجُوزُ الصَّلاةُ خَلْفَهُمْ؟

وَقَوْلُهُ: وَاللُّزُومِ لِجَماعَتِهِمْ، فَأَيُّ الْجَماعَةِ؟

مُرْجِيءٌ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنابَةٍ وَهَدَمَ الْكَعْبَةَ وَنَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلىٰ إِيمانِ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ؟

أَوْ قَدَرِيٌّ يَقُولُ: لا يَكُونُ ماشاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَكُونُ ماشاءَ إِبْلِيسُ؟

أَوْ حَرُورِيٌّ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ؟

أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ: إِنَّما هِيَ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ وَحْدَهُ لَيْسَ الإِيمانُ شَيْءٌ غَيْرُها؟

قالَ: وَيْحَكَ وَأَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟

فَقُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَاللّٰهِ الإِمامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنا نَصِيحَتُهُ وَلُزُومُ جَماعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ.

قالَ: فَأَخَذَ الْكِتابَ فَخَرَقَهُ ثُمَّ قالَ: لا تُخْبِرْ بِها أَحَداً.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ



معاویه و مروان بن حکم و همهٔ آن کسانیند که گواهی آنان را در دست نداریم و نماز دنبال آنها نخوانیم؟ و سومی که ملازمت با جماعت آنها است مقصود کدام جماعت است؟

مقصود جماعت مرجئه است که می گویند هر که نماز هم نخواند و روزه هم نگیرد و غسل جنابت هم نکند و خانهٔ کعبه را هم خراب کند و مادرش را هم بگاید به محض نام مسلمانی که بر خود نهاده است در ایمان هم درجه جبرئیل و میکائیل است؟

مقصود جماعت قدری ها است؟ که می گویند: آنچه خدا خواست نشد و آنچه ابلیس خواست می شود؟

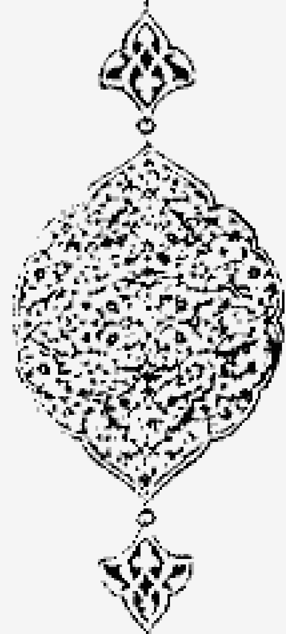
مقصود جماعت حروری‌ها و خوارج است؟ که از علی بن ابی طالب(ع) بیزارند و او را کافر می دانند؟

مقصود پیروان جهم است؟ که می گوید: ایمان همان خدا شناسی است و دیگر چیزی جز آن نیست؟

سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله حدیث چه می گویند؟

گفتم: می گویند مقصود از امامی که خیر اندیشی برای او واجب است بر ما، علی بن ابی طالب(ع) است.

و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجب است خاندان او است. گوید: آن نامه را گرفت و درید و سپس به من گفت: از آن به احدی خبر مده. [۶۱]



۳ ـ امام باقر(ع) فرمود که رسول خدا(ص) فرموده است: خدا عز و جل به دوستداری از خود نگاه نکند که در طاعت و خیر اندیشی امام خویش کوشا است جز آن که او همراه ما است در رفیق

وَسَلَّمَ: ما نَظَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إلىٰ وَلِيٍّ لَهُ يَجْهَدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإمامِهِ وَالنَّصِيحَةِ إلّا كانَ مَعَنا فِي الرَّفِيقِ الأَعْلىٰ.

٤ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مَنْ فارَقَ جَماعَةَ الْمُسْلِمِينَ قِيْدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإِسْلامِ مِنْ عُنُقِهِ.

٥ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: مَنْ فارَقَ جَماعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَنَكَثَ صَفْقَةَ الإِمامِ جاءَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَجْذَمَ.

بابُ ما يَجِبُ مِنْ حَقِّ الإِمامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما حَقُّ الإِمامِ عَلَى النّاسِ؟ قالَ: حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيُطِيعُوا.

قُلْتُ: فَما حَقُّهُمْ عَلَيْهِ؟ قالَ: يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلُ

اعلی. [۶۲]

۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: هر کس به فاصله یک وجب از جماعت مسلمانان جدائی کند رشته اسلام را از گردن خود بر کنده.

۵ ـ فرمود: هر که از جماعت مسلمانان جدائی گزیند و بیعت امام را بشکند و بگسلد نزد خدا عز و جل دست بریده آید.

باب در حقوق واجب امام بر رعیت وحق واجب رعیت بر امام (ع)

۱ ـ ابی حمزه گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم: امام چه حقّی بر مردم دارد؟ فرمود: حق وی این است که از او بشنوند و فرمان برند.

گفتم: حق رعایا بر امام چیست؟ فرمود: میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار کند و اگر این دو اصل میان رعایا عملی باشد باکی ندارد هر کس اینجا و آنجا بزند (این سو و آن سو

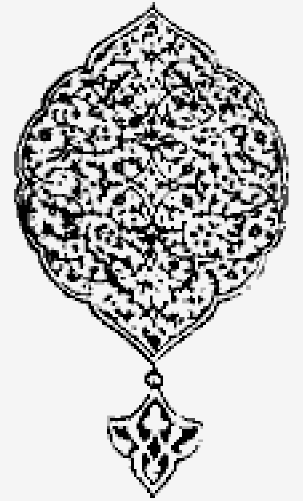


فِي الرَّعِيَّةِ، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فِي النّاسِ فَلا يُبالِي مِنْ أَخْذِ هٰهُنا وَهٰهُنا.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنَ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ إِلاّ أَنَّهُ قالَ: هٰكَذا وَهٰكَذا وَهٰكَذا وَهٰكَذا يَعْنِي [مِنْ] بَيْنِ يَدَيْهِ وَخَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطّارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ هارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ لا تَخْتانُوا وُلاتَكُمْ وَلا تَغُشُّوا هُداتَكُمْ وَلا تَجْهَلُوا أَئِمَّتَكُمْ وَلا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَعَلىٰ هٰذا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ وَالْزَمُوا هٰذِهِ الطَّرِيقَةَ، فَإِنَّكُمْ لَوْ عايَنْتُمْ ما عايَنَ مَنْ قَدْ ماتَ مِنْكُمْ مِمَّنْ خالَفَ ما قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَيْهِ لَبَدَرْتُمْ وَخَرَجْتُمْ وَلَسَمِعْتُمْ وَلٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ ما قَدْ عايَنُوا وَقَرِيباً ما يُطْرَحُ الْحِجابُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ حَمّادٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نُعِيَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَفْسُهُ وَهُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ ـ قالَ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ ـ قالَ: فَنادىٰ الصَّلاةُ جامِعَةً وَأَمَرَ الْمُهاجِرِينَ وَالأَنْصارَ بِالسِّلاحِ وَاجْتَمَعَ





برود خ ل ـ نیازی به موافقت دیگران ندارد و از مذهب‌های مختلفهٔ مردم باکی ندارد خ ل ـ از استرآبادی).

۲ ـ محمد بن یحیی به سند خود از ابی حمزه از امام باقر (ع) همین حدیث را روایت کرده جز این که در آخر آن گوید: همچنین و همچنین و همچنین و همچنین یعنی از برابر خود و پشت سر خود و از سمت راست و از سمت چپش. [۶۳]

۳ ـ از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود: به والیان خود خیانت مورزید و به رهبران خود دغلی مکنید و به پیشوایانتان نادانی منمائید، از رشته دست مبرید تا سست شوید و اعتبار حکومت خود را از دست بدهید پایه کارهای خود را بر این دستور نهید و این روش را ملازمت کنید، زیرا اگر شما به چشم خود ببینید آنچه را دیده‌اند مرده‌های شما که خلاف کردند نسبت بدانچه شما مدعی آنید، هر آینه می شتافید و بیرون می دویدید و می شنیدید ولی میان شما و آنچه آنها دیده‌اند پرده‌ایست و به زودی آن پرده به کناری افتد.

٤ ـ حنان بن سدیر صیرفی گوید: من از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: خبر مرگ پیغمبر را به او دادند و او تندرست بود و هیچ دردی نداشت، فرمود: روح الامین آن خبر را آورد، فرمود: که پیغمبر جار زد «الصلاة جامعه» و دستور داد همهٔ مهاجر و انصار سلاح برگرفتند و گرد آمدند و پیمبر بر منبر برآمد و خبر مرگ خود را بدانها داد وسپس فرمود:



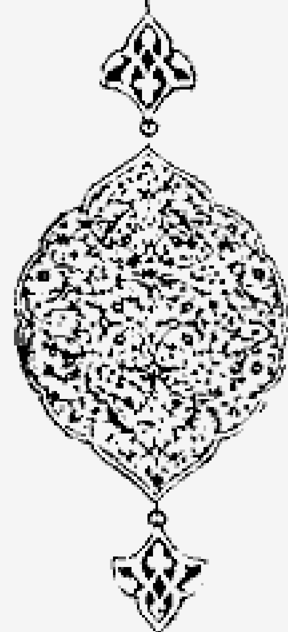
النّاسُ، فَصَعَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمِنْبَرَ فَنَعىٰ إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ قالَ:

((أُذَكِّرُ اللّٰهَ الْوالِيَ مِنْ بَعْدِي عَلىٰ أُمَّتِي أَلّا يَرْحَمَ عَلىٰ جَماعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَأَجَلَّ كَبِيرَهُمْ وَرَحِمَ ضَعِيفَهُمْ وَ وَقَّرَ عالِمَهُمْ وَلَمْ يُضِرَّ بِهِمْ فَيَذِلَّهُمْ وَلَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرَهُمْ وَلَمْ يُغْلِقْ بابَهُ دُونَهُمْ فَيَأْكُلَ قَوِيُّهُمْ ضَعِيفَهُمْ وَلَمْ يَخْبِزْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِي، ثُمَّ قالَ:

[قَدْ] بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ فَاشْهَدُوا)).

وَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: هٰذا آخِرُ ما تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلىٰ مِنْبَرِهِ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثابِتٍ قالَ: جاءَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَسَلٌ وَ تِينٌ مِنْ هَمَدانَ وَحُلْوانَ، فَأَمَرَ الْعُرَفاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتامىٰ، فَأَمْكَنَهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَزْقاقِ يَلْعَقُونَها وَهُوَ يَقْسِمُها لِلنّاسِ قَدَحاً، قَدَحاً، فَقِيلَ لَهُ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مالَهُمْ يَلْعَقُونَها؟ فَقالَ: إِنَّ الْإِمامَ أَبُو الْيَتامىٰ وَإِنَّما أَلْعَقْتُهُمْ هٰذا بِرِعايَةِ الْآباءِ.



٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، جَمِيعاً عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِصْبَهانِيِّ، عَنْ

خدا را به یاد آن کس آورم که پس از من والی بر مسلمانان است، که مبادا رحم نکند بر جماعت مسلمانان (مگر آن که مهرمان باشد بر جمع مسلمانان خ‌ل) باید سالخوردگان و بزرگان امت را احترام گذارد به ناتوانان مهر ورزد و از دانشمند آنان احترام کند وبدانها زیان نرساند تا آنها را خوار کند و آنها را به تهی دستی نیندازد تا از دین به در کند و در خانه خود را به روی آنها نبندد تا توانای آنان ناتوانشان را ببلعد و آنان را در قشون کشی‌ها به سختی نراند (بسیج عمومی نکند خ‌ل) (همه را در مرزها ساخلو نکند و در آنجا نگهدارد خ‌ل) تا نسل امتم را قطع کند.

سپس فرمود: من تبلیغ کردم و اندرز دادم گواه باشید، امام صادق (ع) فرمود: این آخرین سخنی بود که رسول خدا(ص) بر منبر فرمود. [٦٤]

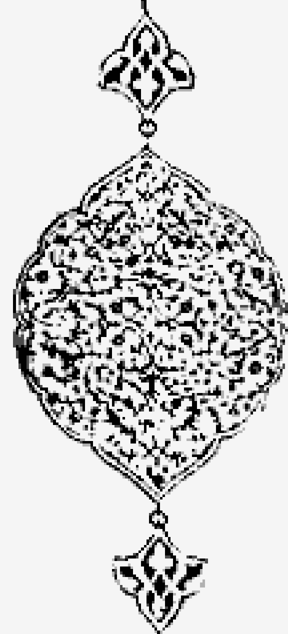
۵ ـ حبیب بن ابی ثابت گوید: خدمت امیر المؤمنین عسل و انجیر از همدان و حلوان (شهری در کردستان بوده است در حدود خانقین) آوردند، آن حضرت به کدخدایان دستور داد یتیمان را حاضر کردند و آنها را بر سر خیکهای عسل نشانید تا بخورند و او با قدح آنها را میان مردم تقسیم می کرد. به او عرض شد: یا امیر المؤمنین برای چه یتیمان را مأمور لیسیدن در مشکها کردید؟ فرمود: امام پدر یتیمان است و من به حساب پدرها آنها را به لیسیدن در خیکهای عسل واداشتم.

٦ ـ از امام صادق (ع) که پیغمبر (ص) فرمود: من از هر مؤمنی به‌خودِ او اولی‌هستم وعلی بعد از من بدو اولی‌وأحق است.



سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ: أَنا أَوْلىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَعَلِيٌّ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ بَعْدِي. فَقِيلَ لَهُ: ما مَعْنىٰ ذٰلِكَ؟ فَقالَ: قَوْلُ النَّبِيِّ: مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضِياعاً فَعَلَيَّ وَمَنْ تَرَكَ مالاً فَلِوَرَثَتِهِ، فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلىٰ نَفْسِهِ وِلايَةٌ إِذا لَمْ يَكُنْ لَهُ مالٌ وَلَيْسَ لَهُ عَلىٰ عِيالِهِ أَمْرٌ وَلا نَهْيٌ إِذا لَمْ يُجْرِ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ وَالنَّبِيُّ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِما السَّلامُ وَمَنْ بَعْدَهُما أَلْزَمَهُمْ هٰذا، فَمِنْ هُناكَ صارُوا أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَما كانَ سَبَبُ إِسْلامِ عامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّهُمْ أَمِنُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَعَلىٰ عِيالاتِهِمْ.

٧ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ صَبّاحِ بْنِ سَيابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَيُّما مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ ماتَ وَتَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ فِي فَسادٍ وَلا إِسْرافٍ فَعَلَى الإِمامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذٰلِكَ، إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ: ((إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَالْمَساكِينِ)) الآيَة، فَهُوَ مِنَ الْغارِمِينَ وَلَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الإِمامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ.



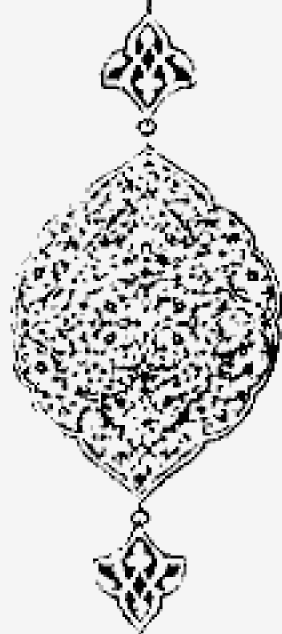
٨ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حَنانٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ



به امام صادق عرض شد: این چه معنی دارد؟ فرمود: تفسیر آن قول خود پیغمبر است که فرموده است:

هر که وامی یا زن و کودک بی سرپرستی (یا آب و ملک بی سرپرستی خ ل) بجهاند بر عهدهٔ من است و هر که مالی به جای خود وانهد از آن ورثه او است، مردی که مالی ندارد بر خود تسلط و اختیاری ندارد (صاحب اختیار خود نیست خ ل) و اختیار امر و نهی عیال خود را هم ندارد در صورتی که نفقه و خرجی به آنها ندهد، پیغمبر و امیر المؤمنین و امامان بعد از او را خدا ملزم ساخته است بدان و از این رو نسبت به مردم از خودشان اولی و احق گردیدند، سبب اسلام عامهٔ یهود نبود مگر اعلام این موضوع از رسول خدا (ص) و آنها به سبب این تعهد نسبت به خودشان و عیالاتشان آسوده خاطر شدند. [۶۵]

۷ ـ امام صادق (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده: هر آن مؤمن و مسلمانی که بمیرد و وامی به جا گذارد که در اسراف وفساد نبوده باشد بر امام است که آن را بپردازد و اگر نپرداخت گناهش بر او است، زیرا خدا تبارک و تعالی می فرماید (۶۰ سوره توبه): «همانا صدقات برای فقیران و گدایان است» (تا آخر آیه) «وکارمندان آن و برای تألیف قلوب و آزاد کردن بنده‌ها و قرضداران و در راه خدا و برای ابن سبیل، قراری است قطعی از طرف خدا و خدا دانا و حکیم است» و او از قرضداران است و نزد امام سهمی دارد و اگر امام آن را نگهدارد گناهش بر او است. [۶۶]



۸ ـ امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: امامت نشاید جز برای مردی که در او سه خصلت باشد:



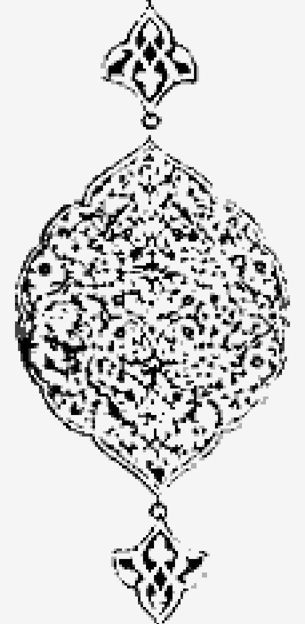
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لا تَصْلُحُ الإمامَةُ إلّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلاثُ خِصالٍ: وَرَعٌ يَحْجِزُهُ عَنْ مَعاصِي اللّٰهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوِلايَةِ عَلىٰ مَنْ يَلِي حَتّىٰ يَكُونَ لَهُمْ كَالْوالِدِ الرَّحِيمِ؛ وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: حَتّىٰ يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالأَبِ الرَّحِيمِ.

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتانَ يُقالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ ـ قالَ: قالَ مُعاوِيَةُ: وَلَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذٰلِكَ فَأَخْبَرَنِي ـ قالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الْمُغْرَمُ إذا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدانَ فِي حَقٍّ ـ الْوَهْمُ مِنْ مُعاوِيَةَ ـ أُجِّلَ سَنَةً فَإنِ اتَّسَعَ وَإلّا قَضىٰ عَنْهُ الإمامُ مِنْ بَيْتِ الْمالِ.

بابُ أَنَّ الأَرْضَ كُلَّها لِلإمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي خالِدٍ الْكابُلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

وَجَدْنا فِي كِتابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((أَنَّ الأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)) أَنا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ



۱ ـ ورعی که او را از هر نافرمانی نسبت به خدا باز دارد.

۲ ـ بردباری تا آنجا که بر خشم خود مسلط باشد.

۳ ـ سرپرستی خوب نسبت به هر که بر او سرپرست است تاآنجا که برای آنها پدری مهربان باشد، و در روایت دیگر تا برای رعیت چون پدری مهربان باشد.

۹ ـ معاویة بن حکیم از محمد بن اسلم از مردی طبرستانی به نام محمد (راوی حدیث) گوید: معاویه گفت: من خود پس از آن خود محمد طبری را هم دیدم و به من خبر داد که از علی بن موسی (ع) شنیدم می فرمود: بدهکار که در راه حق و درستی وام گرفته تا یک سال به او مهلت دهند، اگر وسعت یافت (که خود می‌پردازد) وگر نه امام بدهی او را از خزانهٔ عمومی پرداخت می کند.

باب در اینکه زمین همه از امام (ع) است

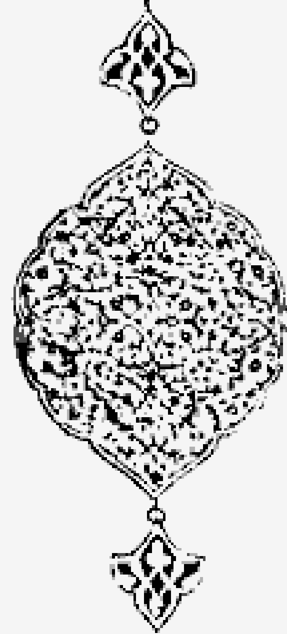
۱ ـ امام باقر (ع) فرمود: ما در کتاب علی یافتیم که زمین از آن خدا است و آن را به بندگان خود که خواهد به ارث دهد وسرانجام از آن پرهیزکاران است، من و خاندان من هستیم آن کسانی که خدا زمین را به ما ارث داده (یعنی از گذشتگان) و ما هستیم پرهیزکاران و همهٔ زمین از آن ما است، هر که از مسلمانان زمینی را احیاء کند باید آن را آباد دارد و خراج آن را به امام از



أَوْرَثَنا اللّٰهُ الأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالأَرْضُ كُلُّها لَنا، فَمَنْ أَحْيىٰ أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْها وَلْيُؤَدِّ خَراجَها إِلَى الإِمامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ ما أَكَلَ مِنْها فَإِنْ تَرَكَها أَوْ أَخْرَبَها وَأَخَذَها رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَها وَأَحْياها فَهُوَ أَحَقُّ بِها مِنَ الَّذِي تَرَكَها، يُؤَدِّي خَراجَها إِلَى الإِمامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ ما أَكَلَ مِنْها حَتّىٰ يَظْهَرَ الْقائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ، فَيَحْوِيها وَيَمْنَعُها وَيُخْرِجُهُمْ مِنْها، كَما حَواها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَنَعَها إِلّا ما كانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنا فَإِنَّهُ يُقاطِعُهُمْ عَلىٰ ما فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرُكُ الأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَمَّنْ رَواهُ قالَ: الدُّنْيا وَما فِيها لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَلِرَسُولِهِ وَلَنا، فَمَنْ غَلَبَ عَلىٰ شَيْءٍ مِنْها فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَلْيَبِرَّ إِخْوانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُراءُ مِنْهُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قالَ: رَأَيْتُ مِسْمَعاً بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كانَ حَمَلَ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ تِلْكَ السَّنَةِ مالاً فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ الْمالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟ قالَ: فَقالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمالَ: إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ



خاندان من بپردازد و هر چه از آن خرج خود کند حق او است و اگر از آن دست کشید و یا آن را بائر و خراب کرد و مرد مسلمان دیگری پس از وی آن را به دست گرفت و آباد کرد و زنده نمود او بدان احق است از آن که دست از آن کشیده و آن را رها کرده، و او باید خراج آن را به امام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن خرج بخورد حق او است تا امام قائم از اهل بیت من با شمشیر و قدرت عیان شود و آن را تصرف کند و از خود دارد و آنها را از آن بیرون کند چنانچه رسول خدا(ص) آنها را تصرف کرد و برای خود داشت، جز آنچه در دست شیعیان ما باشد که امام با آنها قراردادی بندد نسبت بدانچه در دست آنها است و زمین را در دست آنها واگذارد. [۶۷]

۲ ـ فرمود: دنیا و هر آنچه در آن است از خدا تبارک وتعالی است و از رسول او و از ما، هر که بر چیزی از آن دست یافت از خدا بپرهیزد و حق خدا را بدهد و به برادران خود احسان کند واگر چنین نکند خدا و رسولش و ماها از او بیزاریم. [۶۸]

۳ ـ عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدینه دیدار کردم، در آن سال وجهی برای امام صادق (ع) آورده بود و آن حضرت به او پس داده بود، به او گفتم: چرا امام صادق وجهی را که برایش آورده بودی به تو پس داد؟

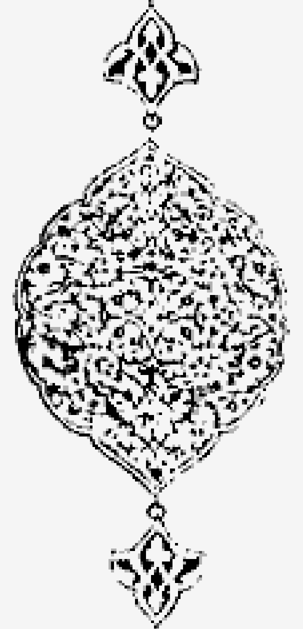
گوید: به من در جواب گفت: من وقتی آن وجه را خدمت آن حضرت دادم به او گزارش دادم که: من متصدی



الْبَحْرَيْنَ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعمِائَةَ أَلْفَ دِرْهَم وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِها: بِثَمانِينَ أَلْفَ دِرْهَم، وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَها عَنْكَ وَأَنْ أَعْرِضَ لَها وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فِي أَمْوالِنا، فَقالَ:

أَوَمالَنا مِنَ الأَرْضِ وَما أَخْرَجَ اللّٰهُ مِنْها إلَا الْخُمُسُ؟ يا أَبا سَيّارٍ إِنَّ الأَرْضَ كُلَّها لَنا، فَما أَخْرَجَ اللّٰهُ مِنْها مِنْ شَيءٍ فَهُوَ لَنا، فَقُلْتُ لَهُ: وَأَنا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمالَ كُلَّهُ؟ فَقالَ: يا أَبا سَيّارٍ! قَدْ طَيَّبْناهُ لَكَ وَأَحْلَلْناكَ مِنْهُ فَضُمَّ إِلَيْكَ مالَكَ، وَكُلُّ مافِي أَيْدِي شِيعَتِنا مِنَ الأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتّىٰ يَقُومَ قائِمُنا فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقَ ما كانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرُكَ الأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَأَمّا ما كانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الأَرْضِ حَرامٌ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَقُومَ قائِمُنا، فَيَأْخُذَ الأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً.

قالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقالَ لِي أَبُو سَيّارٍ: ما أَرىٰ أَحَداً مِنْ أَصْحابِ الضِّياعِ وَلا مِمَّنْ يَلِيَ الأَعْمالَ يَأْكُلُ حَلالاً غَيْرِي إِلّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذٰلِكَ.



٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الرّازِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَما عَلَى الإِمامِ زَكاةٌ؟ فَقالَ: أَحَلْتَ يا أَبا مُحَمَّدٍ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيا وَالآخِرَةَ

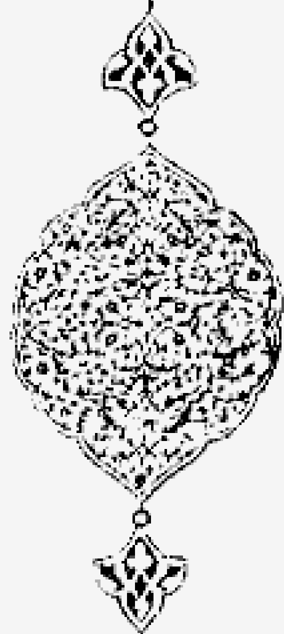


غوص (مروارید گیری) از دریای بحرین شدم و چهار صد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم و نخواستم آن را که از آن شما است نگهدارم، این حقی است که خدا تبارک و تعالی برای شما در اموال ما مقرر ساخته.

امام فرمود: یعنی برای ما از محیط زمین و آنچه خدا از آن برآرد جز خمس نباشد؟ ای ابا سیار به راستی همهٔ زمین از ما است وهرچه خدا از آن برآرد همه از ما است، من گفتم: پس همهٔ آن مال را برای شما می آورم.

فرمود: ای ابا سیار، ما محققاً آن را به تو حلال کردیم و تو را از آن بهل نمودیم همین مال خود را با خود برگیر، هر آنچه از زمین در دست شیعیان ما است بر آنها حلال است تا قائم ما قیام کند و مالیات آن را از آنها بگیرد و زمین را به دست آنها واگذارد ولی آنچه در دست دیگران است هر آنچه از آن سودی برند بر آنها حرام است تا آن که قائم ما قیام کند و زمین را از دست آنها بگیرد و آنها را خوار و تهی دست از آن به در کند.

عمر بن یزید گوید: ابو سیار به من گفت: به نظر من احدی از صاحبان املاک و کارمندان جز من حلال نخورد مگر آنان که ائمه به آنها حلال کرده باشند.

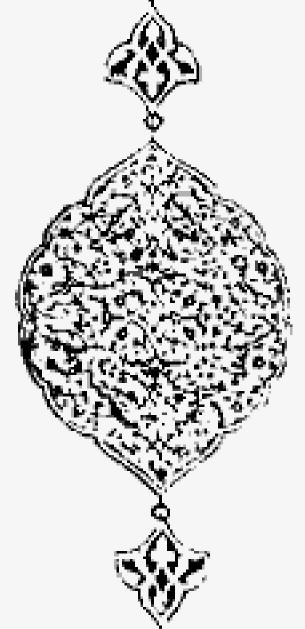


۴ ـ از ابی بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: آیا زکوة بر امام نیست؟ در پاسخ فرمود: سخن محالی گفتی ای ابامحمد تو نمی دانی که همهٔ دنیا و آخرت از آن امام است به هر جا خواهد صرف کند و به هر که خواهد بدهد، از طرف خدا این عمل برای او



لِلإمام يَضَعُها حَيْثُ يَشاءُ وَيَدْفَعُها إِلىٰ مَنْ يَشاءُ، جائِزٌ لَهُ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ، إِنَّ الإمامَ يا أَبا مُحَمَّدٍ لا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَداً وَلِلّٰهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ صالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبانِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ أَوِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما لَكُمْ مِنْ هٰذِهِ الأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهامِهِ ثَمانِيَةَ أَنْهارٍ فِي الأَرْضِ، مِنْها سَيْحانُ وَ جَيْحانُ وَهُوَ نَهْرُ بَلْخٍ وَالْخشوعُ وَهُوَ نَهْرُ الشّاشِ وَ مَهْرانُ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَ نِيلُ مِصْرَ وَدِجْلَةُ وَالْفُراتُ، فَما سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنا وَما كانَ لَنا فَهُوَ لِشِيعَتِنا وَلَيْسَ لِعَدُوِّنا مِنْهُ شَيْءٌ إِلاّ ما غَصَبَ عَلَيْهِ وَإِنَّ وَلِيَّنا لَفِي أَوْسَعَ فِيما بَيْنَ ذِهْ إِلىٰ ذِهْ ـ يَعْنِي بَيْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ ـ ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا (الْمَغْصُوبِينَ عَلَيْها) خالِصَةً (لَهُمْ) يَوْمَ الْقِيامَةِ)) بِلا غَصْبٍ.



٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيّانِ قالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداكَ، رُوِيَ لَنا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدُّنْيا إِلاَّ الْخُمْسُ، فَجاءَ الْجَوابُ: إِنَّ الدُّنْيا وَما عَلَيْها لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.



رواست، ای ابامحمد امام شبی را هرگز نگذراند که برای خدا در گردن او حقی مانده باشد که خدایش مسئول آن داند. [۶۹]

۵ ـ یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس گوید: به امام صادق (ع) گفتم: شما از این زمین چه دارید؟ لبخندی زد و فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی جبرئیلش را فرستاد و به او فرمان داد تا با انگشت بزرگ خود هشت نهر در زمین ببرد که از آنها است سیحان و جیحان (جیحون خ ل) که نهر بلخ است و خشوع وآن نهر شوش است (شاش است) و مهران وآن نهر هند است ونیل مصر ودجله وفرات، آنچه آب خورد یا آب داده شود همه از ما است وهرچه از ما است از آن شیعیان ما است و دشمن ما از آن بهره‌ای ندارد جز آنچه به زور رباید و دوست ما در وسعتی پهن‌بر از این و این است یعنی میان آسمان و زمین سپس این آیه را خواند (۳۲ سوره اعراف): «بگو از آن کسانی است که گرویدند در زندگانی دنیا (ولی از آنها به زور گرفته شده) و خالص است (برای آنها) در روز قیامت (بی زور بردن و غصب از آنها)». [۷۰]

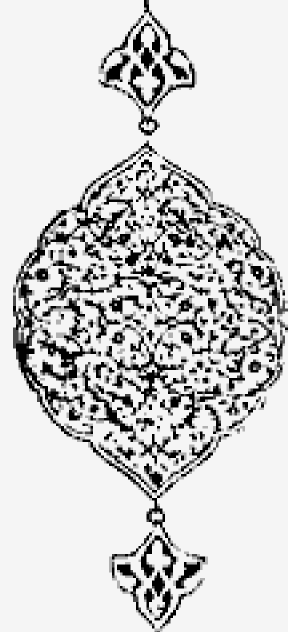
۶ ـ محمد بن ریان گوید: به امام عسکری (ع) نوشتم: قربانت روایت شده که رسول خدا(ص) از دنیا جز خمس ندارد؟ جواب رسید که دنیا و آنچه بر آن می گردد از رسول خدا است.



۷ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ وَأَقْطَعَهُ الدُّنْيا قَطِيعَةً، فَما كانَ لآدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَما كانَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ لِلأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

۸ ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذانَ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ كَرىٰ بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهارٍ وَلِسانُ الْماءِ يَتْبَعُهُ: الْفُراتَ وَدِجْلَةَ وَنِيلَ مِصْرَ وَمَهْرانَ وَنَهْرَ بَلْخَ فَما سَقَتْ أَوْ سُقِيَ مِنْها فَلِلإِمامِ وَالْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيا [لِلإِمامِ].

* عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ قالَ: لَمْ يَكُنِ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهِشامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً وَكانَ لا يَغِبُّ إِتْيانَهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَخالَفَهُ وَكانَ سَبَبُ ذٰلِكَ أَنَّ أَبا مالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كانَ أَحَدَ رِجالِ هِشامٍ وَوَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُلاحاةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الإِمامَةِ، قالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: الدُّنْيا كُلُّها لِلإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ جِهَةِ الْمِلْكِ وَأَنَّهُ أَوْلىٰ بِها مِنَ الَّذِينَ هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ وَقالَ أَبُو مالِكٍ: [لَيْسَ] كَذٰلِكَ، أَمْلاكُ النّاسِ لَهُمْ إِلاّ ما حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ لِلإِمامِ مِنَ الْفَيْءِ وَالْخُمْسِ وَالْمَغْنَمِ فَذٰلِكَ لَهُ وَذٰلِكَ أَيْضاً قَدْ بَيَّنَ اللّٰهُ



۷ ـ از امام باقر(ع) که رسول خدا(ص) فرمود که خدا آدم(ع) را آفرید و دنیا را به او واگذارد و هر چه از آن آدم بوده از آن رسول خدا(ص) است و هر چه از آن رسول خدااست(ص) همان از آن ائمه آل محمد است(ع).

۸ ـ امام صادق(ع) فرمود: به راستی جبرئیل با پای خود پنج نهر را درمی‌آورد و زبانهٔ آب به دنبال او بود:

۱ ـ فرات ۲ ـ دجله ۳ ـ نیل مصر ٤ ـ مهران ۵ ـ نهر بلخ

هرچه را آب دهند یا از آن آب داده شود از آن امام(ع) است با دریای گرد دنیا.

سری بن ربیع گوید: ابن ابی عمیر چیزی را با هشام برابر نمی دانست و از رفتن نزد از روزی خودداری نمی کرد و سپس از او قطع رابطه کرد و با او مخالفت نمود و سببش این بود که ابی مالک حضرمی یکی از یاوران هشام بود و میان او و ابن ابی عمیر دربارهٔ مسئله‌ای از امامت ستیزه‌ای شد.

ابن ابی عمیر گفت: همهٔ دنیا از امام است یعنی ملک او است و او بدان از آنها که آن را در تصرف دارند اولی است.

ابو مالک گفت: چنین نیست، املاک مردم از خود آنها است جز آنچه را خدا حکم کرده از امام باشد از فيء وخمس وغنیمت که از امام است و آن را هم نیز خدا خود بیان کرده که در کجا صرف کند و با آن چه کند.



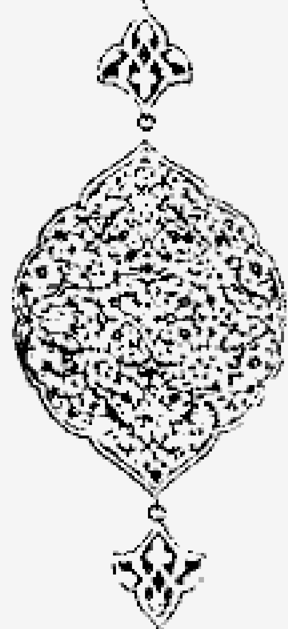
لِلإمامِ أَيْنَ يَضَعُهُ؟ وَكَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ؟ فَتَراضَيا بِهِشامِ بْنِ الْحَكَمِ وَصارا إِلَيْهِ، فَحَكَمَ هِشامُ لأَبِي مالِكٍ عَلَى ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، فَغَضِبَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَهَجَرَ هِشاماً بَعْدَ ذٰلِكَ.

بابُ سِيرَةِ الإِمامِ فِي نَفْسِهِ وَفِي الْمَطْعَمِ وَالْمَلْبَسِ إِذا وَلِيَ الأَمْرَ

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ حُمَيْدٍ وَجابِرٍ الْعَبْدِيِّ قالَ: قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَنِي إِماماً لِخَلْقِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضُعَفاءِ النّاسِ، كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَلا يُطْغِيَ الْغَنِيَّ غِناهُ.

٢ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً:

جُعِلْتُ فِداكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلانٍ وَما هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ، فَقُلْتُ: لَوْ كانَ هٰذا إِلَيْكُمْ لَعِشْنا مَعَكُمْ، فَقالَ: هَيْهاتَ يا مُعَلّىٰ، أَما وَاللّٰهِ أَنْ لَوْ كانَ ذاكَ ما كانَ إِلاّ سِياسَةَ اللَّيْلِ وَسِياحَةَ النَّهارِ وَلُبْسَ

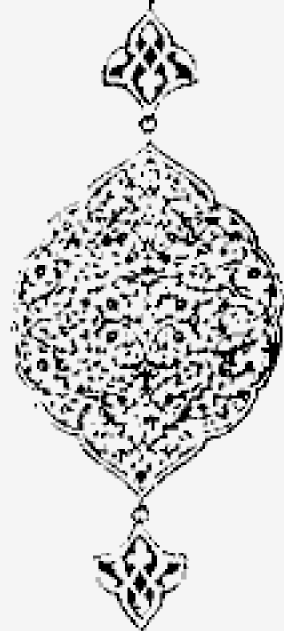




در این باره به نظر هشام بن حکم رضایت دادند و هشام به سود ابی مالک بر علیه ابن ابی عمیر قضاوت کرد، ابن ابی عمیر خشم کرد و پس از آن ترک هشام نمود. [۷۱]

باب روشِ امام دربارهٔ خودش و در خوراک و لباسش وقتی متصدی امر باشد

۱ ـ جابر عبدی گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: خدا مرا پیشوای خلقش کرده و بر من لازم کرده که بر خود تنگ بگیرم ودر خوردن و نوشیدن و لباس مانند مستمندان باشم تا فقیران به فقر من اقتداء کنند و تسلی یابند و توانگران با ثروت خود سرکشی نکنند.



۲ ـ معلی بن خنیس گوید: روزی به امام صادق (ع) گفتم: قربانت، من آل فلان (یعنی بنی عباس) را به یاد آوردم و آن نعمتی که دارند و با خود گفتم اگر این ریاست با شما بود ما به همراه شما در نعمت بودیم و زندگی خوبی داشتیم.

فرمود: ای معلّی، بسیار دور افتادی، به خدا اگر وضع چنین بود برای ما جز شبگردی و بی خوابی و بلوک گردی و تلاش روزانه و پوشش جامهٔ زبر و خوراک سخت چیزی نبود، این امر از ما



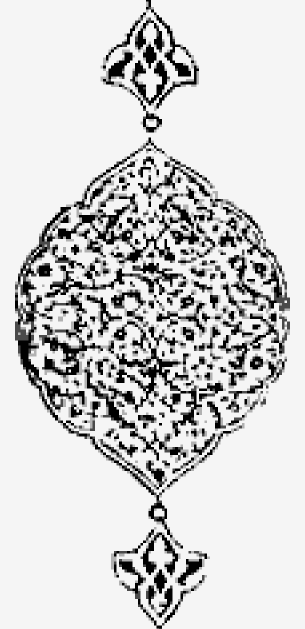
الْخَشِنِ وَأَكْلَ الْجَشِبِ، فَزُوِيَ ذٰلِكَ عَنّا، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلامَةً قَطُّ صَيَّرَها اللّٰهُ تَعالىٰ نِعْمَةً إِلّا هٰذِهِ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ أَبِي حَمّادٍ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَغَيْرُهُما بِأَسانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ فِي احْتِجاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ عاصِمِ بْنِ زِيادٍ حِينَ لَبِسَ الْعَباءَ وَتَرَكَ الْمُلاءَ وَشَكاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيادٍ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ وَأَحْزَنَ وَلَدَهُ بِذٰلِكَ، فَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: عَلَيَّ بِعاصِمِ بْنِ زِيادٍ، فَجِيءَ بِهِ فَلَمّا رَآهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ.

فَقالَ لَهُ: أَما اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ أَما رَحِمْتَ وُلْدَكَ؟ أَتَرَى اللّٰهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّباتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْها، أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ، أَوَ لَيْسَ اللّٰهُ يَقُولُ: ((وَالْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ * فِيها فاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذاتُ الْأَكْمامِ)) أَوَلَيْسَ [اللّٰهُ] يَقُولُ: ((مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ * بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ (إِلىٰ قَوْلِهِ) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ)) فَبِاللّٰهِ لَابْتِذالُ نِعَمِ اللّٰهِ بِالْفِعالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ ابْتِذالِها بِالْمَقالِ.

وَقَدْ قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَأَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ))؟

فَقالَ عاصِمٌ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَعَلىٰ مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ وَفِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ؟ فَقالَ: وَيْحَكَ إِنَّ اللّٰهَ





کنار شد و هرگز دیدی که بردن حقی را خدا تعالی نعمت سازد جز این. [۷۲]

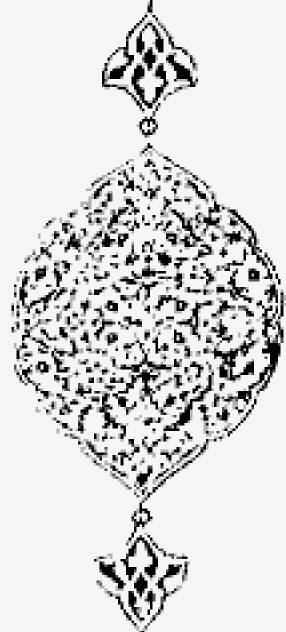
۳ ـ به چند سند از امیر المؤمنین(ع) راجع به احتجاج آن حضرت بر عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامهٔ نرم را از تن دور کرده روایت شده که برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیر المؤمنین نمود و گفت: با این روش خاندان خود را غمنده و فرزندان خود را اندوهناک ساخته.

امیر المؤمنین فرمود: عاصم بن زیاد را نزد من بیاورید، او را آوردند چون او را دید روی بدو ترش کرد و به او فرمود: از خانوادهٔ خود شرم نکردی و به فرزندانت رحم نکردی، تو معتقدی که خدا طیبات را برای تو حلال کرده و نخواسته تو از آنها بری بگیری، تو در پیش خدا از این زبونتری.

آیا خدا نیست که فرموده(۱۰-۱۱ سوره رحمن): «زمین را برای مردم برنهادیم، در آن میوه است و نخل صاحب غنچه‌ها» آیا خدا نیست که می فرماید(۱۹ سوره رحمن): «آمیختند دو دریا و به هم برخوردند، میانشان برزخی است که به هم برنیایند» تا آنجا که می فرماید: «از آنها لؤلؤ و مرجان بر آید» به خدا سوگند پذیرش نعمت‌های خدا به کردار نزد او دوست تر است از پذیرش آنها به گفتار (یعنی به ذکر و دعا) و خدا عز و جل فرموده(۱۱ سوره ضحی): «و امّا به نعمت پروردگارت باز گو کن».

عاصم عرض کرد: یا امیر المؤمنین پس چرا خود در خوراکت به طعام ناگوار و درشت اکتفاء کردی و در لباست به جامهٔ زبر و درشت؟

فرمود: وای بر تو به راستی خدا بر امامان عادل لازم کرده



عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلىٰ إِئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النّاسِ، كَيْلا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ، فَأَلْقىٰ عاصِمُ بْنُ زِيادٍ الْعَباءَ وَلَبِسَ الْمَلاءَ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزّازِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ قالَ: حَضَرْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَراهِمَ وَما أَشْبَهَ ذٰلِكَ وَنَرىٰ عَلَيْكَ اللِّباسَ الْجَدِيدَ، فَقالَ لَهُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ يَلْبَسُ ذٰلِكَ فِي زَمانٍ لا يُنْكَرُ [عَلَيْهِ] وَلَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ، فَخَيْرُ لِباسِ كُلِّ زَمانٍ لِباسُ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قائِمَنا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ إِذا قامَ لَبِسَ ثِيابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَسارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

بابٌ نادِرٌ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قالَ: عَطَسَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً وَأَنا عِنْدَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، ما يُقالُ لِلإِمامِ إِذا عَطَسَ؟ قالَ:

خود را با مردم مستمند و ناتوان اندازه گیرند تا فقر بر درویش بی نوا چیره نگردد. عاصم بن زیاد عبای موئین را افکند و جامهٔ نرم در بر کرد. [۷۳]

٤ ـ حماد بن عثمان گوید: حضور امام صادق (ع) بودم که مردی به آن حضرت گفت: اصلحک الله فرمودی که علی بن ابی طالب را شیوه بود که جامه زبر و زبون در بر می کرد، پیراهن به بهای ٤ درهم و مانند آن و ما بر تن شما جامه های نو و برازنده و پُر ارزش می بینیم؟ در پاسخ او فرمود: به راستی علی بن ابی طالب آن جامهٔ ژنده را در زمانی می پوشد که بر او زشت نمی شمردند واگر امروز مانند آن جامه را پوشند انگشت نما شوند، بهتر جامهٔ هر زمانی همان است که جامهٔ معمول اهل آن زمان است جز این که چون قائم ما ظهور کند همان جامهٔ علی را پوشد و به روش علی (ع) باشد.

باب نادر

۱ ـ ایوب بن نوح گوید: روزی من خدمت او بودم که عطسه کرد، گفتم: قربانت امام که عطسه کند به او چه باید گفت؟ فرمود:

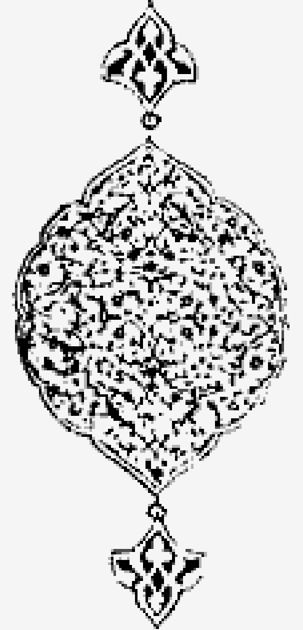


يَقُولُونَ: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي إِسْحاقُ بْنُ إِبْراهِيمَ الدِّينَوَرِيُّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ زاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: لا، ذاكَ اسْمٌ سَمَّى اللّٰهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلا يَتَسَمّىٰ بِهِ بَعْدَهُ إِلّا كافِرٌ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ؟ قالَ: يَقُولُونَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللّٰهِ، ثُمَّ قَرَأَ: ((بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)).

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ، أَما سَمِعْتَ فِي كِتابِ اللّٰهِ ((وَنَمِيرُ أَهْلَنا)). وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ قالَ: لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزّازِ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: اللّٰهُ سَمّاهُ، وَهٰكَذا أَنْزَلَ فِي كِتابِهِ: ((وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ)) وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.



می گویند: صلی الله علیک (خدایت رحمت کند).

۲ ـ عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید که به امام قائم گویند: در بر تو ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: نه، این نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (ع) نموده، پیش از او کسی بدان نامیده نشده و پس از او هم جز کافر خود را بدان ننامد، گفتم: قربانت، چگونه به او درود گویند؟ فرمود: می گویند: (السلام علیک یا بقیةَ الله)، سپس این آیه را خواند (۸٦ سوره هود): **«بقیة الله بهتر است برای شما اگر بوده باشید مؤمن».**

۳ ـ احمد بن عمر گوید: از ابوالحسن (ع) پرسیدم چرا او را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: برای آنکه خوراک دانش به آنها می‌رسانید، فرمود: نشنیدی در قرآن است که (٦٤ سوره یوسف): **«ما خواروبار برای خاندانِ خود می‌آوریم».**

در روایت دیگر است که برای آنکه آذوقهٔ مؤمنین از نزد او فراهم شده به آنها آذوقهٔ علم ودانش می‌داد.

٤ ـ جابر گوید: به امام باقر (ع) گفتم: چرا او را أمیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: خدا او را نامیده و در قرآنش چنین نازل است (۱۷۲ سوره اعراف): **«و چون خدا نژاد بنی آدم را از پشت آنها بر گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که: من پروردگار شما نیستم؟ محمد رسول من نیست؟ و علی امیرالمؤمنین نیست؟»** [۷٤]

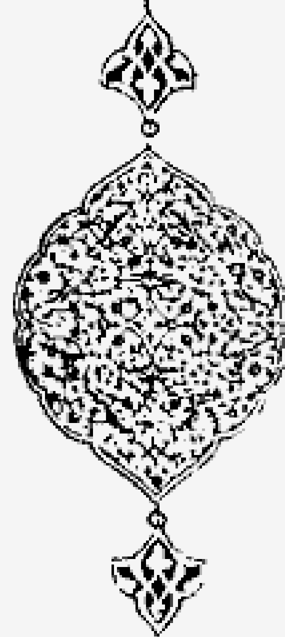


بابٌ فِيهِ نُكَتٌ وَنُتَفٌ مِنَ التَّنزِيلِ فِي الْوَلايَةِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ سالِمٍ الْحَنّاطِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ * عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ)) قالَ: هِيَ الْوَلايَةُ لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِنّا عَرَضْنا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَها الإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً)) قالَ: هِيَ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ)) قالَ: بِما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَلايَةِ وَلَمْ يَخْلِطُوها بِوَلايَةِ فُلانٍ وَفُلانٍ، فَهُوَ الْمُلَبَّسُ بِالظُّلْمِ.



باب در آن گلچینهائی است از قرآن در بارهٔ ولایت

۱ ـ سالم حنّاط گوید: به امام باقر (ع) گفتم: به من خبر بده از قول خدا تبارک و تعالی (۱۹۳ و ۱۹٤ سوره شعراء): «فرود آورد آن را روح الامین بر دل تو تا از بیم دهنده‌ها باشی ۱۹۵ با زبان عربی روشن» فرمود:

آن ولایت امیرالمؤمنین است (ع). [۷۵]

۲ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۷۲ سوره سباء): «به راستی ما عرضه کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها و از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را تحمل کرد برای آن که بسیار ستم کار و نادان است» فرمود: مقصود از امانت، ولایت امیرالمؤمنین (ع) است. [۷۶]

۳ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۸۱ سوره انعام): «آن کسانی که گرویدند و ایمان خود را به ستم نیندودند» (دنبالش: هم آنان آسوده‌اند و هم آنان رهبری شدند) فرمود: مقصود ایمان به آن است که محمد آورده‌است از ولایت و نیامیخته باشند آن را بپذیرش ولایت فلان و فلان، (و گر نه) او است که ایمان خود را به ظلم و ستم اندوه و تیره کرده است.

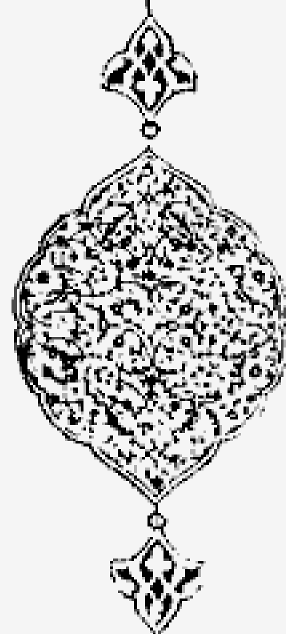


٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحّافِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَمِنكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنكُمْ كافِرٌ)) فَقالَ: عَرَفَ اللّٰهُ إيمانَهُمْ بِوَلايَتِنا وَكُفْرَهُمْ بِها، يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ عَلَيهِ السَّلامُ وَهُمْ ذَرٌّ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يُوفُونَ بِالنَّذْرِ)) قالَ: يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وِلايَتِنا.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذانَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَالإِنْجِيلَ وَما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ)) قالَ: الْوَلايَةُ.

٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَجْلانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ.



٨ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ

۴ ـ حسین بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (آیه در سوره تغابن چنین است که: هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن الآیة) «برخی شما مؤمن باشید و برخی کافر» فرمود: خدا ایمان آنها را به ولایت و دوستی و کفر آنها را هم به محک ولایت ما شناخته است از روزی که میثاق از آنها بر گرفت و آنها ذره‌ای بودند در پشت آدم ابو البشر.

۵ ـ محمد بن فضیل از ابی الحسن (ع) در قول خدا عز و جل (۶ سوره انسان): «وفا می کنند به نذر» فرمود: وفا می کنند بنذر و پیمانی که از آنها گرفته شده در ولایت ماها.

۶ ـ امام باقر (ع) در قول خدا عز و جل (۶۶ سوره مائده): «و اگر به راستی آنها تورات و انجیل و آنچه برای آنها از طرف پروردگارشان فرود آمده بود بر پا می داشتند» فرمود: مقصود، ولایت است. [۷۷]

۷ ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۲۳ سوره شوری): «بگو (ای محمد) از شماها مزدی نخواهم جز دوستی با ذوی القربی» فرمود: مقصود از آنها ائمه هستند.

۸ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۷۱ سوره احزاب): «و هر که خدا را اطاعت کند و رسولش را (در بارهٔ ولایت



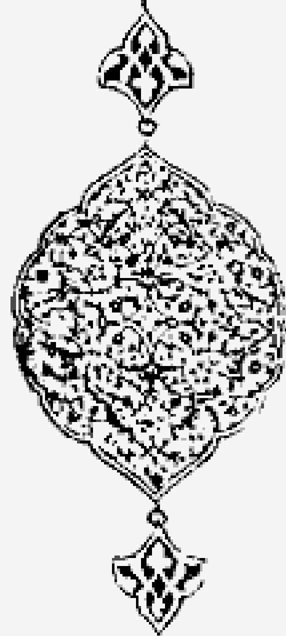
السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ (في وَلايَةِ عَلِيّ وَوَلايَةِ الأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ) فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً)) هٰكَذا نَزَلَتْ.

٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوانَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ في قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ)) في عَلِيّ وَالأَئِمَّةِ ((كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمّا قالُوا)).

١٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ السَّيّارِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((فَمَنِ اتَّبَعَ هُدايَ فَلا يَضِلُّ وَلا يَشْقىٰ)) قالَ: مَنْ قالَ بِالأَئِمَّةِ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَلَمْ يَجُزْ طاعَتَهُمْ.

١١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ رَفَعَهُ في قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((لا أُقْسِمُ بِهٰذا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهٰذا الْبَلَدِ * وَوالِدٍ وَما وَلَدَ)) قالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَما وَلَدَ مِنَ الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

١٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ في قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ)) قالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.



علی و ولایت امامان پس از او) پس هر آینه به تحقیق به فوز بزرگی رسیده» چنین نازل شده است. [۷۸]

۹ ـ محمد بن مروان از معصومین عَلَیهِمُ السَّلامُ در قول خدا عز وجل (۵۳ سوره احزاب): «شما را نرسد که رسول خدا را آزار کنید» فرمود: یعنی در بارهٔ علی(ع) وائمه(ع) مانند آیهٔ (۶۹ سوره احزاب) که می‌فرماید: «چون کسانی نباشید که موسی(ع) را آزردند و خدا او را از آنچه به وی نسبت دادند تبرئه کرد». [۷۹]

۱۰ ـ علی بن عبدالله گوید: مردی از او پرسید از قول خدا تعالی (۱۲۳ سوره طه): «هر که پیروی از هدایت من کند گمراه نشود و بدبخت نگردد» فرمود: مقصود این است که هر که معتقد به ائمه باشد و از آنها پیروی کند و از اطاعت آنها بیرون نرود.

۱۱ ـ در تفسیر قول خدا تعالی: «نه سوگند به این شهر، و توئی وارد در این شهر، و سوگند به پدر و فرزند» فرمود: مقصود از والد و ولد امیرالمؤمنین(ع) است و ائمه‌ای که فرزندانش بودند. [۸۰]

۱۲ ـ امام صادق(ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۴۰ سوره انفال):

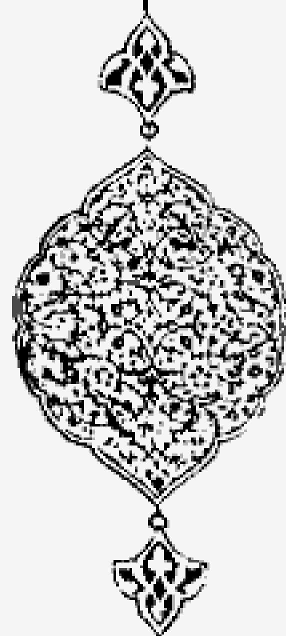
«و بدانید که آنچه بهره و غنیمت برگرفتید، خُمسِ آن از آنِ خدا است و از رسول و از خویشان رسول» فرمود: خویشان رسول امیرالمؤمنین و ائمه‌اند(ع).



١٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ.

١٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ)) قالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةُ ((وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ)) قالَ: فُلانٌ وَفُلانٌ ((فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ)) أَصْحابُهُمْ وَأَهْلُ وَلايَتِهِمْ ((فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

١٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَجْلانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلا رَسُولِهِ وَلا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً)) يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلائِجَ مِنْ دُونِهِمْ.



١٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي

۱۳ ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۱۸۰ سوره اعراف): «و از آنها که آفریدیم امتی باشند که به حق رهبری کنند وبه حق داد ورزند وعدالت کنند» فرمود: آنان ائمه (ع) هستند.

۱٤ ـ عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق (ع) در قول خدا تعالی: «او است که نازل کرده بر تو کتاب را از آن است آیاتی محکمه که آنها أُمّ الکتابند» فرمود: مقصود، امیرالمؤمنین و ائمه (ع) هستند «وآیات دیگری متشابهه» فرمود: مقصود فلان و فلان هستند «اما کسانی که در دل کجی دارند» پیروان آن فلان و فلان و دوستداران آنها «پیروی کنند آنچه را که از آن متشابه باشد برای فتنه‌جوئی و جستجوی از تأویل آن» یعنی به امید سود آینده پیروی آنان «و نمی داند تأویلش را جز خدا و راسخان در علم» امیرالمؤمنین و ائمه (ع). [۸۱]

۱۵ ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا تعالی: (۱۷ سوره توبه): «بلکه گمان کردید دست از شما بدارند و خدا نداند آنها را که از میان شما جهاد کردند و دیگری را جز خدا و رسولش و مؤمنان پناهگاه خود نگرفتند» فرمود: مقصود او از مؤمنان همان ائمه هستند، یعنی آنها که جز ائمه (ع) پناهگاه و دوستی در نهان ندارند.

۱٦ ـ حلبی از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (٦٤ سوره انفال): «اگر میل به صلح و آشتی کردند، تو هم

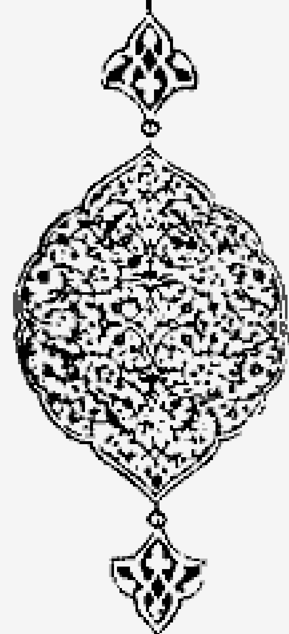


عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها)) [قالَ] قُلْتُ: مَا السَّلْمُ؟ قالَ: الدُّخُولُ فِي أَمْرِنا.

١٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ)) قالَ: يا زُرارَةُ، أَوَلَمْ تَرْكَبْ هٰذِهِ الأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّها طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُلانٍ وَفُلانٍ وَفُلانٍ.

١٨ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)) قالَ: إمامٌ إِلىٰ إِمامٍ.

١٩ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ سَلامٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((قُولُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَما أُنْزِلَ إِلَيْنا)) قالَ: إِنَّما عَنىٰ بِذٰلِكَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَجَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللّٰهِ فِي النّاسِ فَقالَ: ((فَإِنْ آمَنُوا (يَعْنِي النّاسَ) بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ (يَعْنِي عَلِيّاً وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ) فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ)).



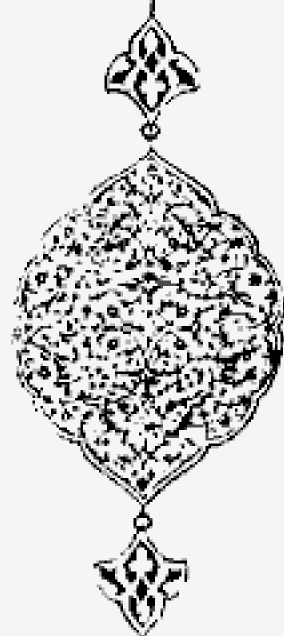


بدان میل کن» گوید: گفتم: سلم و صلح و آشتی چیست؟ فرمود: دخول در امر ما است. [۸۲]

۱۷ ـ زراره از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۲۰ سوره انشقاق): «برهم برائید طبقه‌ای پس از طبقه‌ای» فرمود: آیا برهم نیامدند این امت پس از پیغمبر(ص) خود طبقه بعد از طبقه در کار فلان و فلان و فلان. [۸۳]

۱۸ ـ عبدالله بن جندب گوید: از ابوالحسن(ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۵۲ سوره قصص): «هرآینه به تحقیق پیوستیم گفتار حق را برای آنان شاید یاد آور شوند» فرمود: یعنی پیوستیم امامی را به امامی و دنبال یکدیگر قیام به امامت کردند برای ارشاد و هدایت مردم ـ مقصود این است که در امر امامت فترتی نیست و زمین بی حجت نماند. [۸٤]

۱۹ ـ سلام، از امام باقر(ع) در قول خدا تعالی: (۱۳۱ سوره بقره): «بگوئید ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است به سوی ما» که فرمود: همانا مقصود از این خطاب علی است وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام و پس از ایشان این خطاب جاری است در بارهٔ ائمه(ع) سپس گفتار از طرف خدا بر می گردد به وضع حال مردم که فرموده: «اگر ایمان آورند» یعنی مردم «به مانند آنچه شما بدان ایمان آوردید» مقصود: علی وفاطمه وحسن وحسین وائمه علیهم السلام هستند:



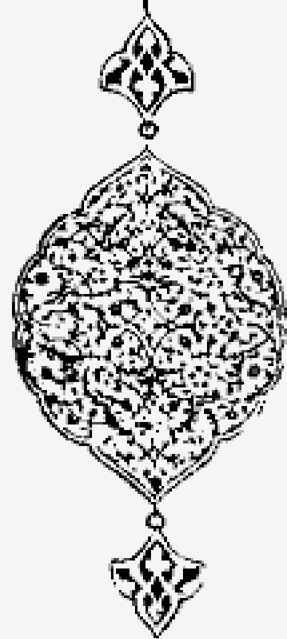
«پس محققاً هدایت یافتند و اگر رو برتافتند پس همانا آنان در خلافِ راهِ حقّند».[۸۵]



۲۰ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ مُثَنّى، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْعَجْلانِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا)) قالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَمَنِ اتَّبَعَهُمْ.

۲۱ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مالِكٍ الْجُهَنِيِّ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ)) قالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِماماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَهُوَ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَما أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۲۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً)) قالَ: عَهِدْنا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هٰكَذا وَإِنَّما سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُولِي الْعَزْمِ لأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ وَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلىٰ أَنَّ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ وَالإِقْرارِ بِهِ.



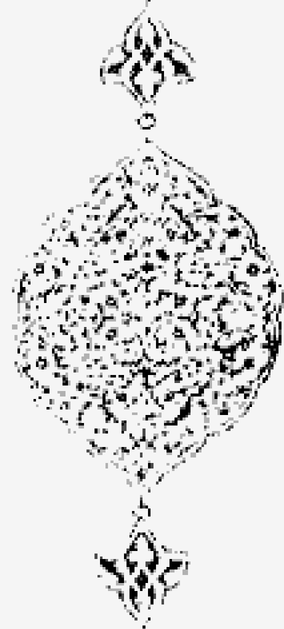
۲۳ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ:



۲۰ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا تعالی: (۶۲ سوره آل‌عمران): «به راستی چسبنده‌ترین مردم به ابراهیم هر آینه آن کسانی‌اند که پیرو او بودند و این پیغمبر است و آن کسانی که گرویدند» فرمود: مقصود: ائمه(ع) هستند و کسانی که پیرو آنهایند.

۲۱ ـ مالک جهنی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قول خدا عز و جل (۲۰ سوره انعام): «به من وحی شده است این قرآن تا شما را با آن انذار کنم و هر که بدو برسد» فرمود: به هر که نوبت رسد که امامی از آل محمد(ص) باشد او به قرآن بیم دهد چنانچه رسول خدا(ص) بدان بیم داده است. [۸۶]

۲۲ ـ امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱۵ سوره طه): «و هر آینه پیش از این با آدم سفارش کردیم و آن را فراموش کرد وتصمیمی در او ندیدیم» فرمود: به او سفارش کردیم در بارهٔ محمد(ص) و امامان پس از وی و آن را ترک کرد و تصمیمی نداشت که آنان چنین باشند و همانا اولو العزم را اولو العزم نامیدند برای آنکه به آنها در بارهٔ محمد(ص) و اوصیاء پس از وی وخصوص در بارهٔ مهدی(ع) و روش او سفارش داده شده و آنها تصمیم یافتند که مطلب همین است و بدان اقرار کرده‌اند. [۸۷]



۲۳ ـ امام صادق (ع) در این آیه فرموده است: «و هر آینه به تحقیق پیش از این به آدم سفارش کردیم» سخنانی در بارهٔ محمد(ص) وعلی وفاطمه وحسن وحسین وائمه علیهم السلام از ذریّهٔ آنان «پس

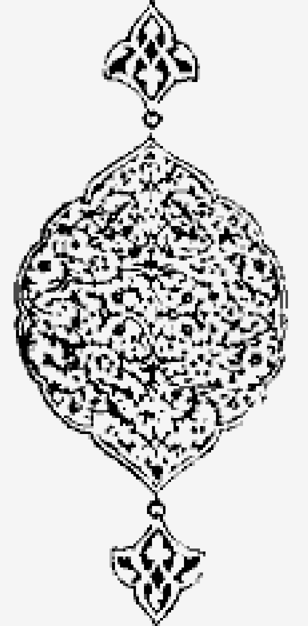


((وَلَقَدْ عَهِدْنا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ (كَلِماتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ) فَنَسِيَ)) هٰكَذا وَاللّٰهِ نَزَلَتْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۲۴ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ خالِدِ بْنِ ماذٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الثُّمالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: أَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ((فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ)) قالَ: إِنَّكَ عَلىٰ وَلايَةِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّراطُ الْمُسْتَقِيمُ.

۲۵ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيهِ السَّلامُ بِهٰذِهِ الآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هٰكَذا: ((بِئْسَما اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْياً)).

۲۶ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ جابِرٍ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيهِ السَّلامُ بِهٰذِهِ الآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ هٰكَذا: ((وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا (فِي عَلِيٍّ) فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ)).



۲۷ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ:

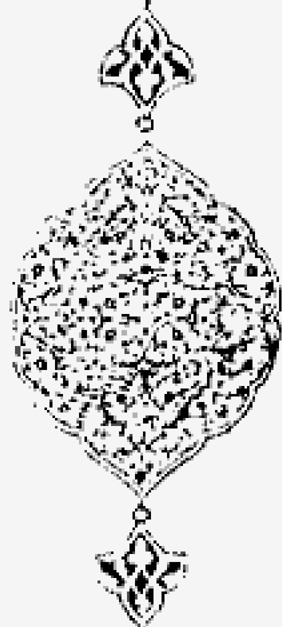


فراموش کرد» به خدا همچنین بر محمد (ص) نازل شده.

۲۴ ـ ثمالی از امام باقر (ع) که خدا به پیغمبرش وحی کرد (۴۳ سوره زخرف): «بچسب بدانچه به تو وحی شده است زیرا تو به راه راست هستی» فرمود: یعنی تو به ولایت علی هستی و علی همان راه راست است. [۸۸]

۲۵ ـ جابر، از امام باقر (ع) فرمود: این آیه را جبریل بر محمد (ص) چنین نازل فرمود (۹۰ سوره بقره): «چه بد است آنچه خود را بدان فروختند که کفر ورزند از راه ستم بدانچه خدا (در بارهٔ علی ع) نازل کرده است». [۸۹]

۲۶ ـ از جابر که گفت: این آیه را (۲۳ سوره بقره): جبرئیل چنین نازل نموده است بر محمد که: «اگر شما در تردید باشید نسبت بدانچه ما فرو فرستادیم، بر بندهٔ خود (در بارهٔ علی) بیاورید یک سوره از مانند آن» (سوره‌ای مانند آن خ ل). [۹۰]



۲۷ ـ از امام صادق (ع) که فرمود: جبرئیل این آیه را (صدر آن در آیه ۴۷ سوره نساء است: «یا ایها الذین اوتو الکتاب آمنوا بما نزّلنا



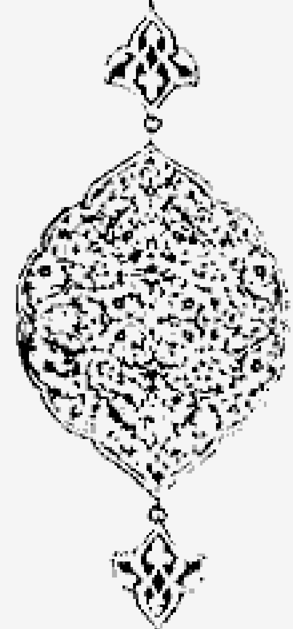
نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الآيَةِ هٰكَذا:

((يا أَيُّها الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا)) (فِي عَلِيٍّ) ((نُوراً مُبِيناً)).

٢٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي طالِبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكّارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكانَ خَيْراً لَهُمْ)).

٢٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشّاءِ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنّاطِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَجْلانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ: ((يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كافَّةً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)) قالَ: فِي وَلايَتِنا.

٣٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ: ((بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا)) قالَ: وَلايَتَهُمْ ((وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقىٰ)) قالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ((إِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ الأُولىٰ * صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ)).



٣١ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

مصدقاً لما معکم» یعنی: «ای اهل کتاب بگروید بدانچه فرو فروستادیم که مصدق همانی است که با شما است». و نوراً مبیناً، در آخر آیه ۱۷٤ سوره نساء است که: «وأنزلنا الیکم نوراً مبیناً» بر محمد چنین نازل کرده است: «ایا کسانی که کتاب به شما داده‌اند بگروید بدانچه فرو فرستادیم ما (در بارهٔ علی) نور آشکار».[۹۱]

۲۸ ـ جابر از امام باقر(ع) در (٦٦ سوره نساء): «و اگر به راستی آنها عمل کنند بدانچه پند داده شوند بدان (در بارهٔ علی) هر آینه بهتر باشد برایشان».[۹۲]

۲۹ ـ از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۰۸ سوره بقره): «اُیا کسانی که گرویدید همه و همه وارد صلح و سازش شوید واز گامهای شیطان پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکاری است» فرمود: مقصود ورود در ولایت و دوستی ما است. [۹۳]

۳۰ ـ مفضل بن عمر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قول خدا عز و جل: (١٦ سوره اعلی): «بلکه برگزینید زندگی دنیا را» فرمود: مقصود، ولایت و دوستداری آنها است (یعنی حاکمان جور) (١٧) «و آخرت بهتر و پاینده تر است» فرمود: مقصود، ولایت ودوستداری امیرالمؤمنین(ع) است (١٨ و ١٩) «به راستی که این در صحف نخستین ثبت است، صحف ابراهیم و موسی».[۹٤]

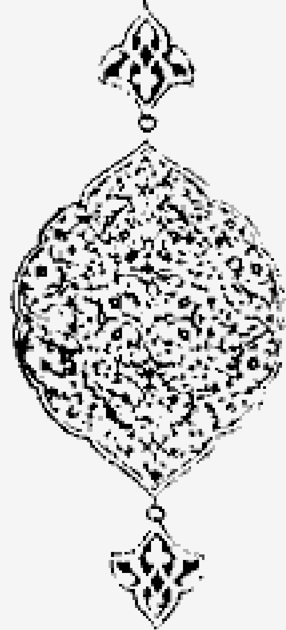
۳۱ ـ جابر از امام باقر(ع) فرمود که: می فرماید (۸۷ سوره



عَلِيٍّ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ((أَفَكُلَّما جاءَكُمْ (مُحَمَّدٌ) بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُكُمْ (بِمُوالاةِ عَلِيٍّ) فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً (مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ)).

٣٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ)) بِوَلايَةِ عَلِيٍّ ((ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ)) يا مُحَمَّدُ مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ، هٰكَذا فِي الْكِتابِ مَخْطُوطَةٌ.

٣٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ هِلالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي السَّفاتِجِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ: ((اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا لِهٰذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانا اللّٰهُ)) فَقالَ: إِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ دُعِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فَيُنْصَبُونَ لِلنّاسِ فَإِذا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ قالُوا: ((اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا لِهٰذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانا اللّٰهُ)) يَعْنِي هَدانا اللّٰهُ فِي وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.



٣٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((عَمَّ يَتَساءَلُونَ ۞ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ)) قالَ: النَّبَأُ الْعَظِيمُ: الْوَلايَةُ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: ((هُنالِكَ

بقره): «آیا پس هر آنگاه بیاورد (محمد " ص ") برای شما آنچه دلخواه شما نیست (از مولات و دوستی علی " ع ") شما سر بزرگی کنید و یک دسته (از آل محمد) را تکذیب کنید و یک دسته را بکشید.[۹۵]

۳۲ ـ امام رضا(ع) در بیان قول خدا عز و جل فرمود (۱۳ سوره شوری): «گران آید بر مشرکین (به ولایت و دوستی علی) آنچه بخوانی آنها را بدان (ای محمد از ولایت علی " ع ") در کتاب چنین رقم شده است». [۹۶]

۳۳ ـ ابی بصیر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۴۳ سوره اعراف): «سپاس از آن خدا است که ما را به این رهنمود و ما راه نمی بردیم اگر خدا ما را راه نمی نمود» فرمود: چون روز قیامت شود پیغمبر(ص) را خوانند به همراه امیرالمؤمنین و ائمه (ع) از فرزندانش و آنها را برای مردم بر پای دارند و چون شیعیان آنها به بینندشان گویند: «سپاس از آن خدا است که ما را به این رهنمود و ما راه نمی بردیم اگر خدا به ما راه نمی نمود» یعنی ما را راهنمائی کرد به ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان او که امام بودند.

۳۴ ـ عبدالله بن کثیر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی: «از چه یک دیگر را پرسند، از خبری بزرگ» فرمود: خبر بزرگ ولایت است و پرسیدم از آن حضرت از قول خدا (۴۴ سوره کهف): «در آنجا است ولایت برای خدا بر حق» فرمود: ولایت



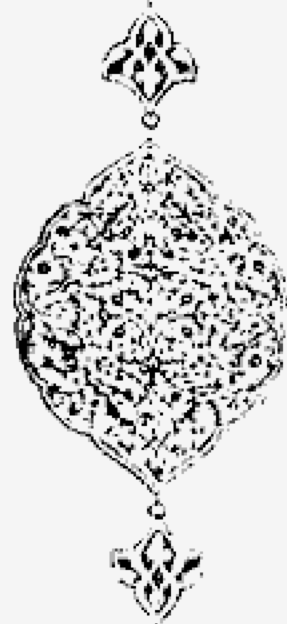
الْوَلايَةُ لِلّٰهِ الحَقِّ)) قالَ: وَلايَةُ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٣٥ - عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً)) قالَ: هِيَ الْوَلايَةُ.

٣٦ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ الْهَمَدانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ)) قالَ: الأَنْبِياءُ وَالأَوْصِياءُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٣٧ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذا أَوْ بَدِّلْهُ)) قالَ: قالُوا: أَوْ بَدِّلْ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ.

٣٨ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مِهْرانَ، عَنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هٰذِهِ الآيَةِ: ((ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)) قالَ: عَنىٰ بِها: لَمْ نَكُ مِنْ أَتْباعِ الأَئِمَّةِ الَّذِينَ قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فِيهِمْ: ((وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)) أَما تَرَى النّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِي السّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّياً، فَذٰلِكَ الَّذِي عَنىٰ حَيْثُ قالَ: ((لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ))



امیرالمؤمنین (ع). [۹۷]

۳۵ ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۳۰ سوره روم): «روی خود را به سوی دین بدار در حالی که خدا را یگانه‌دانی و بر آن ثابت بمانی» فرمود: مقصود از آن، ولایت است. [۹۸]

۳۶ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۴۷ سوره انبیاء): «ترازوهای عدل را در روز قیامت در میان می گذاریم» فرمود: مقصود از ترازوهای عدل پیغمبران و اوصیاء هستند.

۳۷ ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا تعالی (۱۵ سوره یونس): «بیاور قرآنی جز این یا آن را عوض کن» فرمود:

گفتند: یا علی را عوض کن. [۹۹]

۳۸ ـ از ادریس بن عبدالله، گوید: از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم (۴۲ سوره مدثر): «چه چیز شما را به دوزخ برد؟» (۴۳) «گفتند: نبودیم ما از نمازگذاران».

فرمود: مقصود این است که از پیروان آن امامانی نبودیم که خدا در بارهٔ آنها گفته (۱۰ـ۱۱ سوره واقعه): «و پیشروان پیشرو، آنانند مقربان» تو نبینی مردم را که در مسابقه، آن که دنبال اسبی است که مسابقه را برده مصلّی می نامند. در اینجا هم از مصلّی همان معنی مقصود است که فرموده: «نبودیم از مصلّین» یعنی نبودیم دنبال

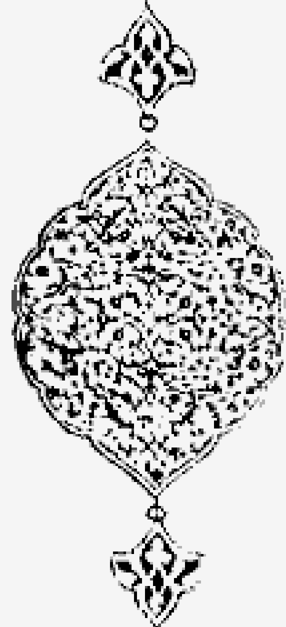


لَمْ نَكُ مِنْ أَتْباعِ السّابِقِينَ.

٣٩ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً)) يَقُولُ: لَأَشْرَبْنا قُلُوبَهُمُ الإِيمانَ، وَالطَّرِيقَةُ هِيَ وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَالأَوْصِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

٤٠ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا)) فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: اسْتَقامُوا عَلَى الأَئِمَّةِ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ ((تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلّا تَخافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ)).

٤١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ)) فَقالَ: إِنَّما أَعِظُكُمْ بِوَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ هِيَ الْواحِدَةُ الَّتِي قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: ((إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ)).



٤٢ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ؛ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ

پیش روان از ائمه (ع). [۱۰۰]

۳۹ ـ از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۶ سوره جن): «و حقیقت مطلب این است که اگر بر روش حق استوار و پا بر جا بودند هرآینه آب گوارا به آنها می نوشانیدیم» فرمود که می فرماید دل آنها را ازایمان سرشار می کردیم و آن روش حق ولایت ودوستی علی بن ابی طالب (ع) و اوصیاء است.

۴۰ ـ از محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۳۰ سوره فصلت): «آن کسانی که گفتند پرودگار ما خداست، سپس استقامت کردند» امام صادق فرمود: یعنی استقامت کردند به پیروی ائمه یکی بعد از دیگری: «فرود شوند بر آنها فرشته‌ها که نترسید و اندوه نکنید و مژده گیرید به بهشتی که به شما وعده دادند».

۴۱ ـ از ابی حمزه گوید: پرسیدم از امام باقر (ع) از قول خدا تعالی (۴۶ سوره سبأ): «بگو (ای محمد) همانا یگانه پند را به شما می دهم» فرمود: همانا به شما پند می دهم به ولایت علی (ع) این است همان پند یگانه که خدا تبارک و تعالی فرماید: «همانا یگانه پند را به شما می دهم».

۴۲ ـ از امام صادق (ع) در قول خدا عز و جل (۱۳۷ سوره نساء): «به راستی کسانی که ایمان آوردند و سپس کافر شدند، سپس ایمان



كثير، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: ((إنّ الذين آمنوا ثمّ كفروا ثمّ آمنوا ثمّ كفروا ثمّ ازدادوا كفراً)) ((لن تقبل توبتهم)) قال: نزلت في فلان وفلان وفلان، آمنوا بالنبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم في أوّل الأمر وكفروا حيث عرضت عليهم الولاية حين قال النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، ثمّ آمنوا بالبيعة لأمير المؤمنين عليه السلام ثمّ كفروا حيث مضى رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، فلم يقرّوا بالبيعة، ثمّ ازدادوا كفراً بأخذهم من بايعه بالبيعة لهم فهؤلاء لم يبق فيهم من الإيمان شيء.

٤٣ ـ وبهذا الإسناد، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى:

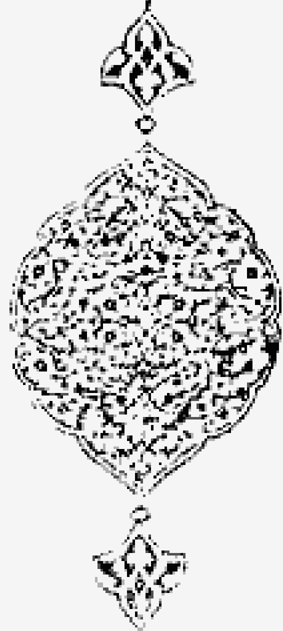
((إنّ الذين ارتدّوا على أدبارهم من بعد ما تبيّن لهم الهدى)) فلان وفلان وفلان، ارتدّوا عن الإيمان في ترك ولاية أمير المؤمنين عليه السلام قلت: قوله تعالى: ((ذلك بأنّهم قالوا للذين كرهوا ما نزّل الله (في عليّ عليه السلام) سنطيعكم في بعض الأمر)) قال: نزلت والله فيهما وفي أتباعهما وهو قول الله عزّ وجلّ الذي نزل به جبرئيل عليه السلام على محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم: ((ذلك بأنّهم قالوا للذين كرهوا ما نزّل الله (في عليّ عليه السلام) سنطيعكم في بعض الأمر)) قال:

دعوا بني أميّة إلى ميثاقهم ألّا يصيّروا الأمر فينا بعد النبيّ



آوردند و باز هم کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند، خدا توبه پذیر آنها نیست و آنها را نیامرزد» فرمود: در بارهٔ فلان و فلان و فلان نازل شده که در آغاز کار اسلام به پیغمبر ایمان آوردند و چون ولایت علی بر آنها پیشنهاد شد و پیغمبر فرمود: هر که را من آقا و مولایم این علی آقا و مولا است کافر شدند و سپس به بیعت با علی(ع) ایمان آوردند و چون پیغمبر(ص) وفات کرد باز هم بدان بیعت کافر شدند و به وسیلهٔ اخذ بیعت برای خود از کسانی که با علی(ع) بیعت کرده بودند به کفر خود افزودند، آنانند که هیچ چیزی از ایمان در آنها نماند. [۱۰۱]

۴۳ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۲۵ سوره محمد): **«به راستی کسانی که به عقب برگشتند پس از آن که راه حق بر ایشان روشن شد»** یعنی فلان و فلان و فلان از ایمان برگشتند از نظر ترک ولایت و پیروی از علی(ع) (راوی گوید) گفتم قول خدا تعالی (بعد از آن) که می فرماید: «این برای آنست که گفتند به آنها که بد داشتند آنچه را خدا فرو فرستاده محققاً ما شما را در پاره‌ای امور فرمان بریم» یعنی چه؟ فرمود: به خدا دربارهٔ همان دو کس و پیروانشان نازل شده و آن گفتار خدا است عز و جل که جبرئیل بر محمد فرود آورده است: **«این برای آنست که گفتند به آنها که بد دارند آنچه را (دربارهٔ علی ع) نازل شده محققاً ما شما را در پارهٔ امور فرمان بریم»** فرمود: بنی امیه را در پیمان خود دعوت کردند که نگذارند امر امامت پس از پیغمبر(ص) در ما خاندان باشد و چیزی از خمس را به ما ندهند و گفتند اگر خمس را به آنها بدهیم نیاز به چیزی ندارند و باکی ندارند که امامت در آنها نباشد بنی امیه گفتند



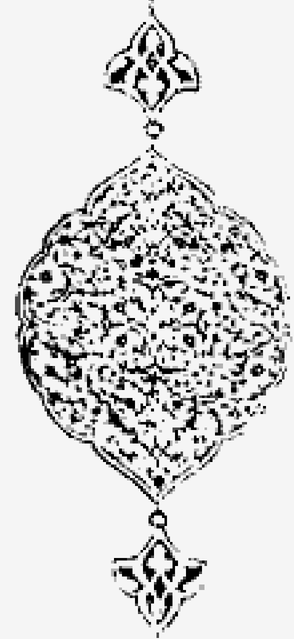


صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلا يُعْطُونا مِنَ الْخُمْسِ شَيْئاً وَقالُوا: إِنْ أَعْطَيْناهُمْ إِيّاهُ، لَمْ يَحْتاجُوا إِلىٰ شَيْءٍ وَلَمْ يُبالُوا أَنْ لا يَكُونَ الأَمْرُ فِيهِمْ، فَقالُوا: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمْسُ أَلّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَقَوْلُهُ: ((كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللّٰهُ)) وَالَّذِي نَزَّلَ اللّٰهُ ما افْتَرَضَ عَلىٰ خَلْقِهِ مِنْ وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَكانَ كاتِبَهُمْ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ ((أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْواهُمْ... الآيَة)).

٤٤ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ)) قالَ: نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَتَعاهَدُوا وَتَعاقَدُوا عَلىٰ كُفْرِهِمْ وَجُحُودِهِمْ بِما نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَوَلِيَّهُ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ.

٤٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ)) يا مَعْشَرَ الْمُكَذِّبِينَ حَيْثُ أَنْبَأْتُكُمْ رِسالَةَ رَبِّي فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مِنْ بَعْدِهِ ((مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ)) كَذا أُنْزِلَتْ، وَفِي قَوْلِهِ تَعالىٰ:

((إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا))



ما در بعضی از امور که ندادن خمس به آل محمد باشد با شما همراه هستیم و از شما اطاعت می کنیم و این که فرموده: بد داشتند آنچه را خدا نازل کرده مقصود از آنچه خدا نازل کرده همان فرض ولایت امیر المؤمنین است بر خلقش، ابو عبیده با آنها بود و نویسنده آنها بود و خدا این آیه ها را فرستاد (۷۹ و ۸۰ سوره زخرف):

«بلکه کاری را محکم و قطعی کردند، ما هم محکم و قطعی کنیم، یا بلکه گمان بردند ما نهان و رازشان را نمی شنویم، آری رسولان ما نزد آنها است وخواهند نوشت».

۴۴ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۵ سوره حج): **«و هر که وارد شود در آن به الحاد، به ستم».**

فرمود: در حق آنان نازل شده چون در خانۀ کعبه رفتند و پیمان و عهد بستند بر کفر خود و انکار آنچه را خدا دربارۀ امیر المؤمنین نازل کرده ودر خانۀ خدا ملحد شدند به ستم کردن به رسول و ولیّش، دور باشند مردم ستمکار. [۱۰۲]

۴۵ ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۹ سوره ملک): **«به زودی می دانید که کیست در گمراهی آشکار»** فرمود: مقصود این است که خطاب کرده و گفته: ای گروه مکذبان در خبری که از طرف پروردگارم به شما دادم دربارۀ ولایت و امامت علی(ع) و امامان پس از او به زودی می دانید کیست در گمراهی آشکار، همچنین نازل شده است.

و در تفسیر قول خدای تعالی (۱۳۵ سوره نساء): **«واگر دهن کجی کنید یا رو برگردانید»** فرمود: مقصود این است که اگر کج



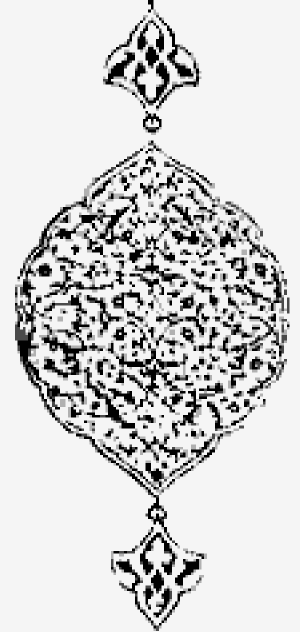
فَقالَ: إِنْ تَلْوُوا الأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمّا أُمِرْتُمْ بِهِ ((فَإِنَّ اللّٰهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً))

وَفِي قَوْلِهِ:

((فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بِتَرْكِهِمْ وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ) عَذاباً شَدِيداً (فِي الدُّنْيا) وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ)).

٤٦ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ((ذٰلِكَ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ (وَأَهْلُ الْوَلايَةِ) كَفَرْتُمْ)).

٤٧ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْكافِرِينَ (بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) لَيْسَ لَهُ دافِعٌ)) ثُمَّ قالَ: هٰكَذا وَاللّٰهِ نَزَلَ بِها جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.



٤٨ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فِي أَمْرِ الْوَلايَةِ) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ)) قالَ: مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ.

کنید کار امت را و رو گردانید از آنچه بدان دستور دارید: «به راستی خدا بدانچه می کنید آگاه است».

و در تفسیر قول خدا (۲۷ سوره فصلت): «هر آینه بچشانیم به آن کسانی که کافر شدند (به سبب ترک ولایت امیر المؤمنین ع) عذاب سختی (در دنیا) و هر آینه به آنها سزا دهیم به بدترین کرداری که از آنها سر زده».

۴۶ ـ ولید بن صبیح از امام صادق (ع): «آن به این است که چون خدا یگانه خوانده می شد (و اهل ولایت نامبرده می شدند) شما کفر می ورزیدید». [۱۰۳]

۴۷ ـ از امام صادق (ع) در قول خدا تعالی (۱ سوره معارج):

«پرسید سائلی از عذاب واقع(۲) بر کفّار (به ولایت علی ع) که دفاع ندارند» سپس فرمود: به خدا چنین نازل کرده است آن را جبرئیل بر محمد (ص).

۴۸ ـ امام باقر (ع) در قول خدا تعالی (۸ سوره ذاریات): «به راستی شما گفتار مختلفی دارید (در امر ولایت و امامت) منصرف شود از او هر که باید منصرف شود» فرمود: هر که از ولایت منصرف شد از بهشت منصرف شده است. [۱۰۴]



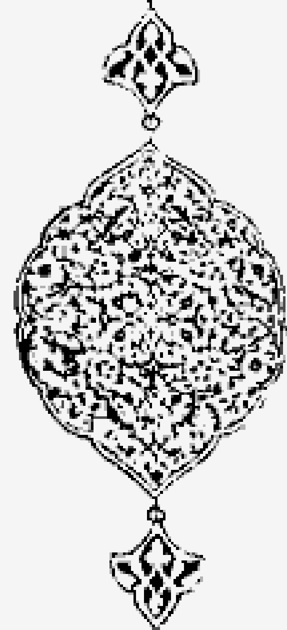
۴۹ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ يُونُسَ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ)) يَعْنِي بِقَوْلِهِ: ((فَكُّ رَقَبَةٍ)) وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَإِنَّ ذٰلِكَ فَكُّ رَقَبَةٍ.

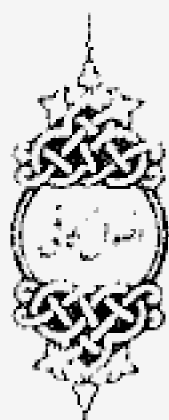
۵۰ ـ وَبِهٰذَا الإِسْنادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ)) قالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

۵۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا (بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ)).

۵۲ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ)) قالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

۵۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً)) قالَ: صَبَغَ



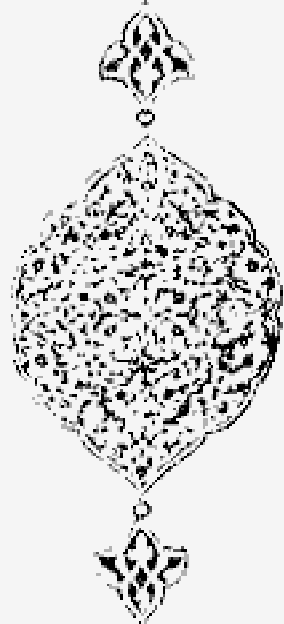


۴۹ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱-۱۳ سوره بلد):
خود را به گردنه نینداخته، چه می‌داتی گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده است» مقصود از «آزاد کردن بنده» ولایت امیرالمؤمنین (ع) است، زیرا آن است آزاد کردن بنده. [۱۰۵]

۵۰ ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا (۲ سوره یونس): «مژده بده کسانی را که گرویدند که پایگاه درستی نزد پروردگار خود دارند» فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین (ع) است. [۱۰۶]

۵۱ ـ از امام باقر (ع) در قول (ع) خدا تعالی (۱۹ سوره حج): «این دو خصم باشند که در بارهٔ پروردگار خود ستیزه کردند پس آن کسانی که کافر شدند (به ولایت علی "ع") جامه‌هائی از آتش به اندامشان بریده شود».[۱۰۷]

۵۲ ـ عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی (۴۴ سوره کهف): «در آنجا ولایت و پیوند از آن خدا است بر حق».
فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین (ع) است. [۱۰۸]



۵۳ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۳۸ سوره بقره): «رنگ آمیزی خدا را باش، کیست بهتر از خدا رنگ آمیزی کند» فرمود:

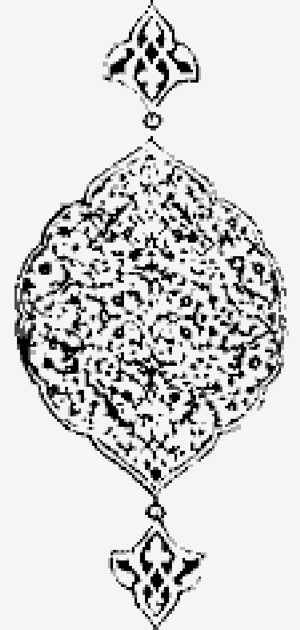


الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلايَةِ فِي الْمِيثاقِ.

٥٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ: ((رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً)) يَعْنِي الْوَلايَةَ، مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَقَوْلُهُ: ((إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)) يَعْنِي الأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَوَلايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيها دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٥٥ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: ((قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ)) قالَ: بِوَلايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُ هٰؤُلاءِ مِنْ دُنْياهُمْ.

٥٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحّامِ قالَ: قالَ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ ـ إِقْرَأْ فَإِنَّها لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآناً، فَقَرَأْتُ: ((إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ (كانَ) مِيقاتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ * إِلاّ مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ)) فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَحْنُ وَاللّٰهِ الَّذِي رَحِمَ اللّٰهُ وَنَحْنُ وَاللّٰهِ الَّذِي اسْتَثْنَى اللّٰهُ وَلٰكِنّا نُغْنِي عَنْهُمْ.





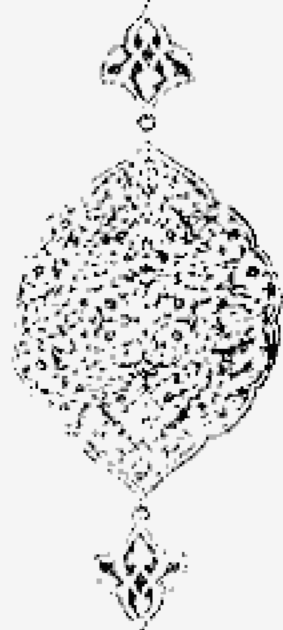
مقصود رنگ آمیزی مؤمنان است با ولایت در میثاق.

۵۴ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۸ سوره نوح): «پروردگار بیامرزد مرا و پدر و مادرم را و هر که در خانهٔ من در آید با ایمان» فرمود: مقصود، ولایت است، هر که در ولایت در آید، در خانهٔ پیمبران در آمده است، و قول خدا (۲۳ سوره احزاب): «همانا خدا می خواهد ببرد از شما پلیدی را که اهل بیت هستید و شما را به خوبی پاکیزه کند» مقصود، ائمه هستند (ع) و ولایت آنان، هر که در آن در آید در خانهٔ پیغمبر (ص) در آمده است. [۱۰۹]

۵۵ ـ از محمد بن فضیل، گوید: به امام رضا (ع) گفتم: (۵۸ سوره یونس): «بگو (ای محمد) به فضل ورحمت او باید شاد باشند آن بهتر از آن است که جمع می‌کنند».

فرمود: مقصود به ولایت محمد و آل محمد است که بهتر است از این دنیا که اینان جمع می کنند. [۱۱۰]

۵۶ ـ زید شحام گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ما با هم در راه بودیم و شب جمعه بود که فرمود: قدری قرآن بخوان، من خواندم (۴۰ سوره دخان): «به راستی روز قیامت میقات همه است (۴۱) روزی که دوست به حال دوست هیچ فائده ندارد و آنان یاری نشوند (۴۲) جز آنکه خدایش ترحم کند». امام فرمود: به خدا ما هستیم که خدا به ما ترحم کند و به خدا ما هستیم که خدا استثناء کرد ولی ما فائده به حال آن دوستان خود داریم. [۱۱۱]

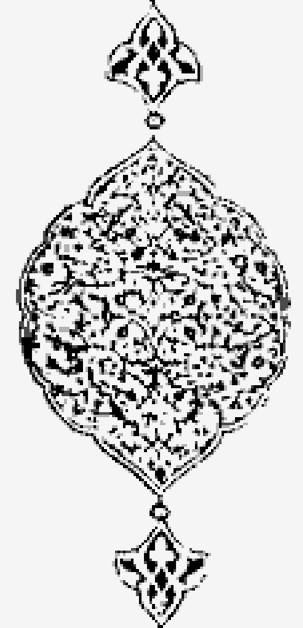




٥٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا نَزَلَتْ: ((وَتَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ)) قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هِيَ أُذُنُكَ يا عَلِيُّ.

٥٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِهٰذِهِ الآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هٰكَذا: ((فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ)).

٥٩ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِهٰذِهِ الآيَةِ هٰكَذا: ((إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَكانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً)) ثُمَّ قالَ: ((يا أَيُّها النّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ) فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لِلّٰهِ مافِي السَّماواتِ وَمافِي الأَرْضِ)).



٦٠ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ، عَنْ بَكّارٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: هٰكَذا نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: ((وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكانَ خَيْراً لَهُمْ)).



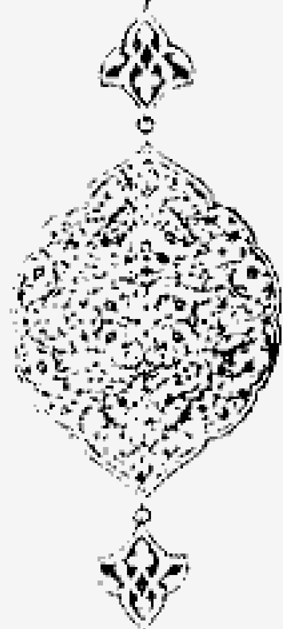
۵۷ ـ از امام صادق (ع) که فرمود: چون نازل شد (۱۲ سوره حاقه): «وحفظ کند آن را گوش شنوا» رسول خدا(ص) فرمود: ای علی این گوش تو است. [۱۱۲]

۵۸ ـ از امام باقر(ع) فرمود: جبرئیل این آیه را (۵۹ سوره بقره) بر محمد چنین نازل کرده است: «دگرگون ساختند ستم کاران (بر آل محمد " ص ") گفتاری را جز آن که به آنها گفته شده بود و ما فرو فرستادیم بر آنها که ستم کردند (بر آل محمد " ص ") عذابی از آسمان بدانچه بودند که فسق می کردند». [۱۱۳]

۵۹ ـ امام باقر(ع) فرمود: این آیه را جبرئیل چنین آورده (۱۶۸ سوره نساء): «به راستی آن کسانی که (کفر ورزیدند و) ستم کردند (بر آل محمد حق آنها را) نباشد خدا که بیامرزدشان و نه این که رهنمایدشان به راهی جز دوزخ، جاویدان تا همیشه در آن به مانند و این بر خدا آسان باشد».

و پس از آن فرموده (۱۶۹): «ایا مردم آمده است برای شما آن فرستادهٔ بر حق از سوی پروردگارتان (در بارهٔ ولایت علی " ع ") به او بگروید، خوب است برای شما و اگر نگروید (به ولایت علی) به راستی از آن خدا است هرچه در آسمانها و زمین». [۱۱٤]

۶۰ ـ از جابر از امام باقر(ع) فرمود: این آیه (۶۶ سوره نساء) چنین نازل شده است: «و اگر آنها عمل کنند بدانچه پند داده شوند بدان (دربارهٔ علی) برای آنها بهتر است». [۱۱۵]



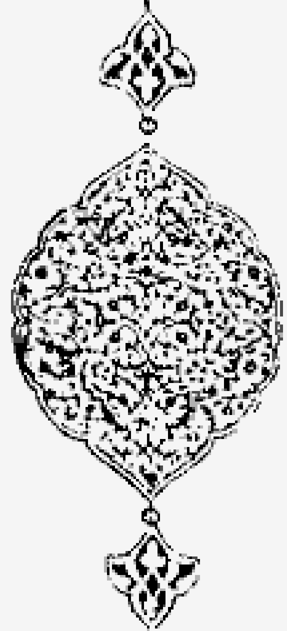


٦١ ـ أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مالِكٍ الْجُهَنِيِّ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذا الْقُرآنُ لأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ)) قالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إماماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَما يُنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٦٢ ـ أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيّاحٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ((قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) فَقالَ: لَيْسَ هٰكَذا هِيَ، إِنَّما هِيَ: وَالْمَأْمُونُونَ، فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ.

٦٣ ـ أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ هِشامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: ((هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ)).

٦٤ ـ أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الآيَةِ هٰكَذا: ((فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ (بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) إِلّا كُفُوراً)) قالَ: وَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِهٰذِهِ الآيَةِ هٰكَذا: ((وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ (آلَ مُحَمَّدٍ) ناراً)).



٦٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ: ((وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً)) قالَ: هُمُ الأَوْصِياءُ.



۶۱ ـ مالک جهنی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: (۲۰ سوره انعام): «این قرآن به من وحی شده تا من بدان بیم دهم و هر که برسد» فرمود: هر که را نوبت رسد که امام باشد از آل محمد (ص) باقرآن بیم دهد چنانچه رسول خدا (ص) بیم می داد. [۱۱۶]

۶۲ ـ راوی گوید: مردی نزد امام صادق (ع) خواند (۱۰۵ سوره توبه): «بگو (ای محمد) کار کنید محققاً می بیند خدا کار شما را و رسولش و مؤمنان» آن حضرت فرمود: این آیه چنین نیست، همانا آیه والمَأمونون است، و مائیم آن مَأمونان. [۱۱۷]

۶۳ ـ از امام صادق (ع) فرمود که (۴۱ سوره حجر): این راه علی (ع) است راست می باشد. [۱۱۸]

۶۴ ـ از امام باقر (ع) که جبرئیل این آیه (۸۹ سوره اسراء) را چنین آورده است: «ابا کردند بیشتر مردم نسبت به ولایت علی (ع) جز کفران و ناسپاسی» و جبرئیل این آیه را (۲۹ سوره کهف) چنین نازل کرده است: «وبگو ای محمد حق از پروردگار شما است در بارهٔ ولایت علی (ع) پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود به راستی ما برای ستمکاران بر آل محمد دوزخ آماده کردیم».

۶۵ ـ ابوالحسن (ع) در قول خدا تعالی (۱۸ سوره جن): «وبه راستی مساجد از آن خدا است پس نخوانید با خدا أحدی را» فرمود: آنها ائمه هستند. [۱۱۹]



٦٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الأَحْوَلِ، عَنْ سَلامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)) قالَ: ذاكَ رَسُولُ اللّٰهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَوْصِياءُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

٦٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ حَنانٍ، عَنْ سالِمٍ الْحَنّاطِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)) فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيها غَيْرُهُمْ.

٦٨ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِي السَّفاتِجِ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ)) قالَ: هٰذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَصْحابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا ما عَمِلُوا يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي أَغْبَطِ الأَماكِنِ لَهُمْ، فَيَسِيءُ وُجُوهُهُمْ وَيُقالُ لَهُمْ: ((هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ)) الَّذِي انْتَحَلْتُمُ اسْمَهُ.

٦٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ



۶۶ ـ از امام باقر(ع) در قول خدا تعالی(۱۰۸ سوره یوسف):

بگو (ای محمد) این راه من است می خوانم به سوی خدا از روی بصیرت و بینائی، من خودم و هر که پیرو من است. فرمود: این رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین واوصیاء بعد از آنها است(ع). [۱۲۰]

۶۷ ـ از سالم حناط گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۳۴ و ۳۵ سوره ذاریات): «بیرون کردیم هر که از مؤمنان در آن بود و نیافتیم در آن جز یک خاندان مسلمان».

امام باقر در پاسخ فرمود: مقصود آل محمد است که جز آنها در آن نماند. [۱۲۱]

۶۸ ـ از زراره از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا تعالی(۲۷ سوره ملک): «چون او را مقرّب دیدند، سیاه و زشت شد روی آن کسانی که کافر شدند، وگفته شد این است آنچه شما بودید که آن را می خواستید» فرمود: این آیه دربارهٔ امیر المؤمنین و اصحابش نازل شده، آنها که کردند آنچه کردند(از غصب خلافت و ستم) و امیر المؤمنین را در رشک آورترین جایگاهها بینند و رویشان سیاه شود و به آنها گفته شود این است که شما بدان ادعا داشتید یا آن که نام او را بر خود به ناروا گذاشتید. [۱۲۲]

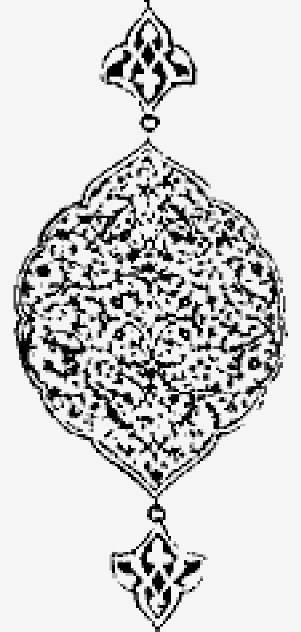
۶۹ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی(۳ سوره



حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَشاهِدٍ وَمَشْهُودٍ)) قالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٧٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلّالِ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ)) قالَ: الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٧١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَمِيدِ)) قالَ: ذاكَ حَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعُبَيْدَةُ وَسَلْمانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدادُ بْنُ الأَسْوَدِ وَعَمّارٌ هُدُوا إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَقَوْلُهُ: ((حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ)) الأَوَّلُ وَالثّانِي وَالثّالِثُ.



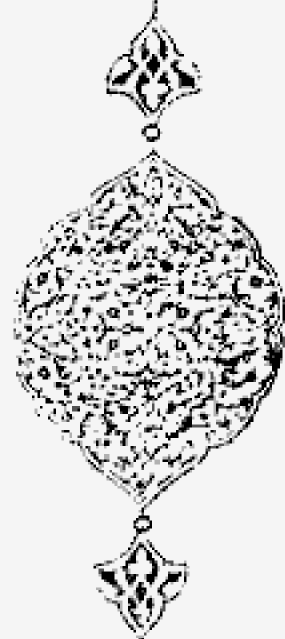
٧٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((إِئْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ)) قالَ: عَنىٰ بِالْكِتابِ التَّوْراةَ وَالإِنْجِيلَ، وَأَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ فَإِنَّما عَنىٰ بِذٰلِكَ عِلْمَ أَوْصِياءِ الأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.



بروج): «وشاهد و مشهود» فرمود: مقصود پیغمبر است و امیر المؤمنین(ع). [۱۲۳]

۷۰ ـ احمد بن عمر حلال گوید: از ابوالحسن(ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی(٤٤ سوره اعراف): «پس جار کشد جارچی میان آنها که لعنت خدا بر ستمکاران» فرمود: این جارچی امیرالمؤمنین(ع) است. [۱۲٤]

۷۱ ـ از امام صادق(ع) در تفسیر قول خدا تعالی(۲٤ سوره حج): «و رهنمائی شدند به گفتار خوش و رهنمائی شدند به راه پسندیده» فرمود: اینان حمزه وجعفر وعبیده وسلمان وابوذر ومقداد بن اسود و عمّارند که رهنمائی شدند به امیرالمؤمنین(ع). ودر تفسیر قول خدا (۷ سوره حجرات): «دوست‌داشتنی کرد برای شما ایمان‌را وآن را در دل شما آراست (مقصود امیرالمؤمنین است) و بد داشت به نظر شما کفر وفسق ونافرمانی را» مقصود اُولی و دومی و سومی است. [۱۲۵]



۷۲ ـ از ابی عبیده که از امام باقر(ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی (٤ سوره احقاف): «برای من بیاورید کتابی پیش از این یا باقیمانده از علم اگر شما راست می گوئید» فرمود: مقصود از کتاب تورات وانجیل است ومقصود از باقیماندهٔ علم همانا علم اوصیاء وانبیاء است. [۱۲٦]



۷۳ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا رَأَىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَيْماً وَ عَدِيّاً وَبَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْظَعَهُ.

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ قُرْآناً يَتَأَسّىٰ بِهِ: ((وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ أَبىٰ)) ثُمَّ أَوْحىٰ إِلَيْهِ: يا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أُطَعْ، فَلا تَجْزَعْ أَنْتَ إِذا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِي وَصِيِّكَ.

۷۴ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحافِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ:

((فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ)) فَقالَ: عَرَفَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِيمانَهُمْ بِمُوالاتِنا وَكُفْرَهُمْ بِها يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثاقَ وَهُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلىٰ رَسُولِنا الْبَلاغُ الْمُبِينُ)) فَقالَ: أَما وَاللّٰهِ ما هَلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ وَما هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتّىٰ يَقُومَ قائِمُنا عَلَيْهِ السَّلامُ إِلاّ فِي تَرْكِ وَلايَتِنا وَجُحُودِ حَقِّنا وَما خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدُّنْيا حَتّىٰ أَلْزَمَ رِقابَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ حَقَّنا وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.

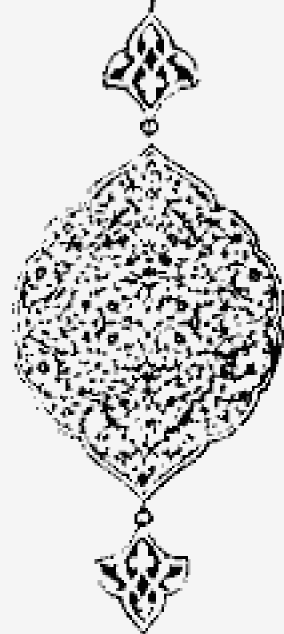
۷۵ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ،



۷۳ - از علی بن جعفر، گوید: شنیدم از ابوالحسن(ع) می‌فرمود: چون رسول خدا(ص) در خواب دید که: تَیم(ابوبکر) و عَدی(عمر) و بنو امیه به منبر او برمی‌آیند، غمنده شد، پس خدا تبارک و تعالی قرآنی به او فرو فرستاد تا بدان تسلیت جوید(۱۱۶ سوره طه): «وگاهی که به فرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد» سپس خدا به او وحی کرد ای محمد من فرمان دادم و فرمانم نبردند، تو بی تابی مکن که فرمان دهی و فرمانت نبردند دربارهٔ وصیت. [۱۲۷]

۷۴ - از حسین بن نعیم صحاف گوید: پرسیدم از امام صادق(ع) از تفسیر قول خدا(۲ سوره تغابن): «برخی از شما کافر باشند و برخی از شما مؤمن باشند» فرمود: خدا ایمان آنها را به موالات ودوستی ما شناخت وکفر آنها را با آن هم سنجید، روزی که از آنها پیمان گرفت وآنها ذره‌ای بودند در پشت آدم واز آن حضرت پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل(۱۲ سوره تغابن): «فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول خدا را، اگر رو گردانید پس همانا آنچه به عهدهٔ رسول ما است ابلاغ هویدا است».

در پاسخ فرمود: هلا، به خدا کسانی‌که پیش از شما بودند هلاک نشدند وهیچ هالکی به هلاکت نرسیده پیش از قیام قائم ما(ع) جز برای ترک ولایت ما وانکار حق او، رسول خدا(ص) از این دنیا بیرون نرفت تا حق ما را به گردن این مردم بار کرد و ثابت نمود و خدا هر که را خواهد به راه راست رهنماید. [۱۲۸]



۷۵ - از علی بن جعفر از برادر خود موسی(ع) در تفسیر قول

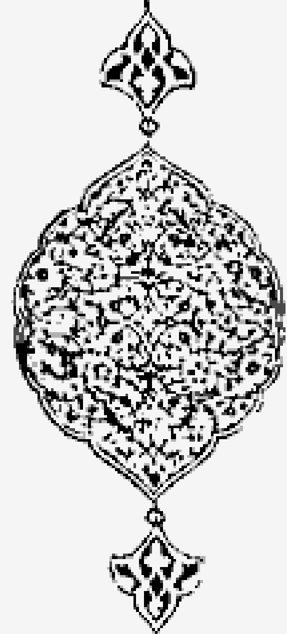


عَنْ مُوسَى بْنِ القاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ)) قالَ: الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ: الإمامُ الصامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمُشَيَّدُ: الإمامُ النّاطِقُ.

وَ رَواهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِثْلَهُ.

٧٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ)) قالَ: يَعْنِي إِنْ أَشْرَكْتَ فِي الْوَلايَةِ غَيْرَهُ ((بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ)) يَعْنِي: بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ بِالطّاعَةِ وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ أَنْ عَضَدْتُكَ بِأَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ.

٧٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهاشِمِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسىٰ قالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها)) قالَ: لَمّا نَزَلَتْ: ((إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ)) إِجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَقالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: ما تَقُولُونَ فِي هٰذِهِ الآيَةِ؟ فَقالَ بَعْضُهُمْ: إِنْ كَفَرْنا بِهٰذِهِ الآيَةِ نَكْفُرُ





خدا تعالی(٤٥ سوره حج): «و چاه تعطیل شده و کاخ برافراشته» فرمود:

چاه تعطیل شده امام خاموش(در حال) تقیه است و کاخ افراشته امام گویا(مبسوط الید) است. [١٢٩]

٧٦ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی(٦٥ سوره زمر): «محققاً به تو و آنها که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت سرنگون‌شود» فرمود: یعنی اگر در ولایت شریک بیاوری جز او را(علی ع) «بلکه خدا را بپرست و باش از شاکران» یعنی خدا را اطاعت کن و از شاکران باش که تو را به برادرت و پسر عمت کمک دادم. [١٣٠]

٧٧ ـ احمد بن عیسی گوید: امام صادق (ع) از پدرش از جدش برایم نقل کرد در تفسیر قول خدا عز و جل (٨٣ سوره نحل): «می شناسند نعمت خدا را سپس آن را انکار می کنند» فرمود: چون آیه(٥٥ سوره مائده): «همانا ولی و سرپرست شما خدا است و رسولش و آن کسانی که گرویدند، آنها که نماز را بر پا دارند و زکوة را بپردازند در حالی که در رکوعند» جمعی از اصحاب رسول خدا(ص) در مسجد مدینه گرد آمدند و به یک دیگر گفتند: شما دربارهٔ این آیه چه می گوئید؟ یکی گفت: اگر به این آیه کافر شویم به آیات دیگر هم کافر شدیم و اگر بدان ایمان آوردیم و بپذیریم خوار شویم،

بِسائِرِها وَإِنْ آمَنّا فَإِنَّ هٰذا ذُلٌّ حِينَ يُسَلِّطُ عَلَيْنا ابْنَ أَبِي طالِبٍ، فَقالُوا: قَدْ عَلِمْنا أَنَّ مُحَمَّداً صادِقٌ فِيما يَقُولُ وَلٰكِنّا نَتَوَلّاهُ وَلا نُطِيعُ عَلِيّاً فِيما أَمَرَنا، قالَ: فَنَزَلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ: ((يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها)) يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَأَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ بِالْوَلايَةِ.

٧٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ سَلام قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْناً)) قالَ: هُمُ الأَوْصِياءُ مِنْ مَخافَةِ عَدُوِّهِمْ.

٧٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطامِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ حَسّانٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ واقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدٍ الإِسْكافِ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ)) فَقالَ: الْوالِدانِ اللَّذانِ أَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُما الشُّكْرَ، هُمَا اللَّذانِ وَلَدا الْعِلْمَ وَوَرِثا الْحُكْمَ وَأُمِرَ النّاسُ بِطاعَتِهِما، ثُمَّ قالَ اللّٰهُ: ((إِلَيَّ الْمَصِيرُ)) فَمَصِيرُ الْعِبادِ إِلَى اللّٰهِ وَالدَّلِيلُ عَلىٰ ذٰلِكَ: الْوالِدانِ، ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَصاحِبِهِ، فَقالَ فِي الْخاصِّ وَالْعامِّ: ((وَإِنْ جاهَداكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي)) يَقُولُ:



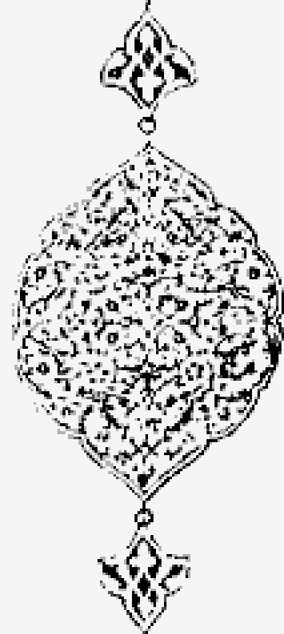
چون که پسر ابی طالب بر ما مسلط گردد، همه گفتند ما می دانیم محمد در هر چه گوید راست گوید ولی ما از او پیروی کنیم ودر بارهٔ علی دستور او را اطاعت نکنیم.

فرمود: پس از آن این آیه نازل شد که: «می شناسند نعمت خدا را و سپس آن را انکار می کنند (یعنی ولایت علی بن ابی طالب را می‌شناسند) و بیشتر آنها کافر به ولایتند». [۱۳۱]

۷۸ ـ سلام گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی(۶۳ سوره فرقان): «آن کسانی که روی زمین آرام و آهسته و با وقار راه می روند» فرمود: آنها اوصیاء هستند که برای ترس از دشمن آهسته راه می‌روند. [۱۳۲]

۷۹ ـ از اصبغ بن نباته که از امیر المؤمنین(ع) پرسید: از قول خدا تعالی(۱٤ سوره لقمان): «که شکر کن برای من و برای پدر و مادرت، سر انجام به سوی من است».

در پاسخ فرمود: آن والدینی که خدا شکر آنان را واجب کرده است آنهایند که دانش را زایند وحکومت را به ارث برند ومردم به طاعتشان دستور دارند، سپس خدا فرموده: «سر انجام به سوی من است» سر انجام بنده‌ها به آستان خدا است و دلیل بر آن همین دو والدند و سپس خدا روی سخن را با زادهٔ حنتمه(نام مادر عمر بن خطاب و دختر ذی الرمحین)کرده و با رفیق او و فرموده است به مقصد خاص و لفظ عام «اگر آن دو (عمر و ابی بکر) با تو ستیزه کردند که به من شرک آوری» و در وصیت افتراء بندی و از آن که به تو دستور اطاعتش را دادم عدول کنی «فرمانش را مبر و

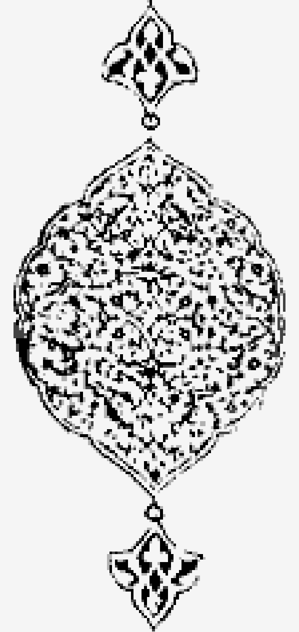




فِي الْوَصِيَّةِ وَتَعْدِلُ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطاعَتِهِ فَلا تُطِعْهُما وَلا تَسْمَعْ قَوْلَهُما ، ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوالِدَيْنِ فَقالَ: ((وَصاحِبْهُما فِي الدُّنيا مَعْرُوفاً)) يَقُولُ: عَرِّفِ النّاسَ فَضْلَهُما وَادْعُ إِلىٰ سَبِيلِهِما وَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ((وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ)) فَقالَ: إِلَى اللّٰهِ ثُمَّ إِلَيْنا ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلا تَعْصُوا الْوالِدَيْنِ فَإِنَّ رِضاهُما رِضَى اللّٰهِ وَسُخْطُهُما سُخْطُ اللّٰهِ.

٨٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِي السَّماءِ)) قالَ: فَقالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْلُها وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَرْعُها وَالأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما أَغْصانُها وَعِلْمُ الأَئِمَّةِ ثَمَرَتُها وَشِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُها ، هَلْ فِيها فَضْلٌ ؟ قالَ: قُلْتُ: لا وَاللّٰهِ ، قالَ: وَاللّٰهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورَقُ وَرَقَةٌ فِيها وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْها.

٨١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ حَمْدانَ بْنِ سُلَيْمانَ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمانِيِّ ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجّاجِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (يَعْنِي فِي الْمِيثاقِ) أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً)) قالَ: الإِقْرارُ بِالأَنْبِياءِ وَالأَوْصِياءِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ



گفتارشان را مشنو» سپس باز روی سخن را به والدین کرده و فرموده: «در دنیا با آنها به خوشی مصاحبت کن» می فرماید: فضل آنها را به مردم معرفی کن و به روش آنها دعوت کن و این قول او است که: «و پیروی کن روش کسی را که به من باز گردد و سپس برگشت شما همه به من باشد». پس امام فرمود: در درجهٔ اول به سوی خدا و سپس به سوی ما است، از خدا بپرهیزید و نافرمانی والدین نکنید، زیرا خشنودیشان خشنودی خدا و خشمشان خشم خدا است. [۱۳۳]

۸۰ ـ از عمرو بن حریث گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا (۲٤ سوره ابراهیم): «مانند درخت خوبی که ریشه‌اش بر جا است و شاخه‌اش در سما است» گوید: در پاسخ فرمود: رسول خدا(ص) اصل آن است و امیر المؤمنین(ع) شاخه و فرعش امامان از نژادشان شاخه‌هایش و جوانه‌هایش و دانش ائمه میوه‌اش و شیعیان با ایمان برگهایش، آیا در این درخت چیز زیادی هست؟
گوید: گفتم: نه، به خدا، فرمود: به راستی چون مؤمنی متولد شود برگی در آن درخت بروید و چون مؤمنی بمیرد برگی از آن بیفتد. [۱۳٤]

۸۱ ـ هشام بن حکم از امام صادق (ع) در قول خدا عز وجل (۱۵۸ سوره انعام): «سود ندهد کسی را ایمانش در صورتی که پیش از آن ایمان نداشته (یعنی در میثاق) یا در دوران ایمانش کار خیر نکرده است».
فرمود: مقصود اقرار به انبیاء و اوصیاء است و امیر المؤمنین بالخصوص، فرمود: ایمانش سود ندهد برای آن که سلب شود

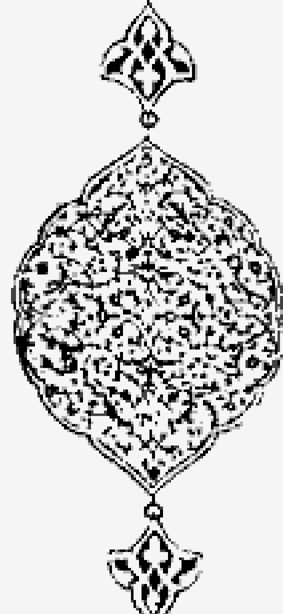


عَلَيهِمُ السّلامُ خاصّةً، قالَ: لا يَنْفَعُ إيمانُها لأنَّها سُلِبَتْ.

٨٢ ـ وَبِهٰذا الإسْنادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ صَباحِ الْمُزَنِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ: ((بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ)) قالَ: إذا جَحَدَ إمامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السّلامُ ((فَأُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ)).

٨٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذّاءِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السّلامُ عَنِ الإسْتِطاعَةِ وَقَوْلِ النّاسِ، فَقالَ: وَتَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ((وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ)) يا أَبا عُبَيْدَةَ، النّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إصابَةِ الْقَوْلِ وَكُلُّهُمْ هالِكٌ، قالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((إلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ)).

قالَ: هُمْ شِيعَتُنا وَلِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ، وَهُوَ قَوْلُهُ: ((وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ)) يَقُولُ: لِطاعَةِ الإمامِ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ: ((وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)) يَقُولُ: عِلْمُ الإمامِ، وَوَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنا ثُمَّ قالَ: ((فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ)) يَعْنِي وَلايَةَ غَيْرِ الإمامِ وَطاعَتَهُ، ثُمَّ قالَ: ((يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالإنْجِيلِ)) يَعْنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْوَصِيَّ وَالْقائِمَ ((يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ (إذا قامَ) وَيَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ)) وَالْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الإمامِ وَجَحَدَهُ ((وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ)) أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ ((وَيُحَرِّمُ



وبی‌ایمان از دنیا برود. [۱۳۵]

۸۲ ـ در تفسیر قول خدا جل و عز (۸۱ سوره بقره): «آری هر که بد کرداری کند و گناهش او را فرا گیرد» فرمود: وقتی انکار کند امامت امیرالمؤمنین (ع) را «پس آنان اصحاب دوزخند و هم در آن جاوید بمانند». [۱۳۶]

۸۳ ـ ابو عبیده حذاء گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از استطاعت و گفتار مردم دربارهٔ آن شروع به پاسخ کرد واین آیه را خواند (۱۱۸ سوره هود) «همیشه اختلاف دارند جز آنکه خدایش ترحم کند و برای آن، آنها را آفریده» ای ابا عبیده، مردم در رسیدن به حق مختلفند و همه هلاکند، گوید: گفتم: قول او: «جز آنکه ترحم کند».

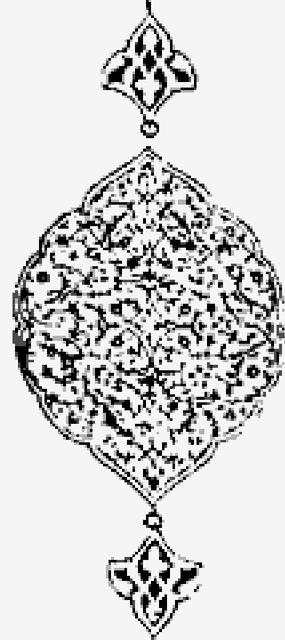
فرمود: آنان شیعه‌های ما باشند که برای رحمت خود آفریده و همین معنی قول او است که: «برای آن، آنها را آفریدستشان» می فرماید: آنها را آفرید برای فرمانبری از امام رحمت که می‌فرماید (۱۵۶ سوره‌اعراف): «ورحمت من فراگرفته هر چیزی‌را» می‌فرماید: علم امام است که چون از علم او است هر چیزی را فراگرفته است که آنان شیعهٔ ما هستند. [۱۳۷]

سپس خدا فرموده است: «محققاً بنویسیم آن رحمت خود را برای آن کسانی که پرهیز کنند» یعنی از ولایت وپیروی غیر امام حق واز طاعت او سپس فرموده است (۱۵۷ سوره اعراف): «دربابند او را نوشته در نزد خودشان در کتاب تورات و انجیل (مقصود پیغمبر (ص) است و وصی او و قائم ع) فرمان دهد آنها را به معروف (وقتی ظهور کرد) و نهی کند آنها را از منکر (منکر انکار فضل امام است و دانسته آن را رد کردن) و حلال کند بر ایشان طیبات را (یعنی فراگرفتن علم را



عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ)) وَالْخَبائِثُ قَوْلُ مَنْ خالَفَ ((وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ)) وَهِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كانُوا فِيها قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الإِمامِ ((وَالأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ)) وَالأَغْلالُ ما كانُوا يَقُولُونَ مِمّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الإِمامِ، فَلَمّا عَرَفُوا فَضْلَ الإِمامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ، وَالإِصْرُ: الذَّنْبُ وَهِيَ الآصارُ، ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقالَ:

((الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يَعْنِي بِالإِمامِ) وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)) يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَالطّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها، وَالْجِبْتُ وَالطّاغُوتُ فُلانٌ وَفُلانٌ وَفُلانٌ وَالْعِبادَةُ طاعَةُ النّاسِ لَهُمْ، ثُمَّ قالَ: ((أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ)) ثُمَّ جَزاهُمْ فَقالَ: ((لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الآخِرَةِ)) وَالإِمامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيامِ الْقائِمِ وَبِظُهُورِهِ وَبِقَتْلِ أَعْدائِهِمْ وَبِالنَّجاةِ فِي الآخِرَةِ وَالْوُرُودِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصّادِقِينَ ـ عَلَى الْحَوْضِ.

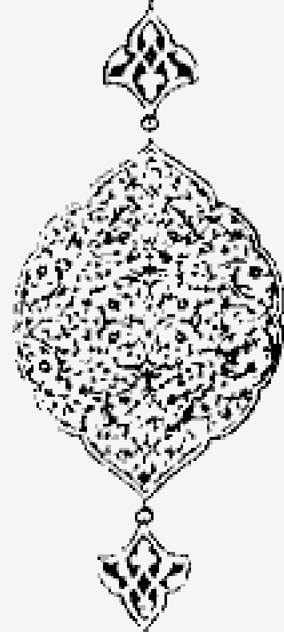


٨٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللّٰهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ وَمَأْواهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ)) فَقالَ: الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللّٰهِ هُمُ الأَئِمَّةُ وَهُمْ وَاللّٰهِ يا عَمّارُ دَرَجاتٌ



از اهلش) و حرام کند بر آنها خبائث را (گفتهٔ مخالف را) و بنهد از دوش آنها بارِ سنگین را که به دوش دارند (واین بار سنگین گناهانی است که قبل از معرفت فضل امام مرتکب بودند) وزنجیرهای گرانی که بر دوش داشتند (وآن همان گفتارشان بود نسبت به ترک فضل امام که مأمور بدان نبودند، وچون فضل امام را شناختند وفهمیدند خداوند بار سنگین را از دوش آنها بنهاد که همان گناهانشان بود، سپس نسبت آنها را بیان کرده وآنها را معرفی نموده وفرموده):«آن کسانی که ایمان آوردند (یعنی به امام) واو را تأیید کردند وباری نمودند وپیروی کردند نوری را که همراه او فرود آمده است، آنان همان رستگارانند». [۱۳۸]

یعنی آن کسانی که از پرستش جبت و طاغوت اجتناب کردند، جبت و طاغوت فلان است و فلان و فلان و عبادت پیروی مردم است نسبت به آنها، باز خدا فرموده است (۵٤ سوره زمر): «بازگردید به سوی پروردگار خود وتسلیم او شوید» و سپس به آنها پاداش داده و فرموده است (٦٤ سوره یونس): «برای آنها است مژده در زندگی دنیا و آخرت» و امام به آنها مژده دهد به قیام قائم و ظهور او و کشتن دشمنانشان و به نجات در آخرت و ورود بر محمد (ص) و خاندان راست گویش بر سر حوض.



۸٤ ـ از عمار ساباطی گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) از قول خدا عز و جل (۱٦۲ سوره آل عمران): «آیا پس کسی که پیروی کرد از رضوان خدا چون کسی که به خشم خدا گرفتار شد و جایش دوزخ است و چه بد سر انجامی است (۱٦۳) آنان درجاتی دارند نزد خدا» فرمود:

آنها که پیرو رضوان خدایند همان ائمه اند و هم آنها میزان



لِلْمُؤْمِنِينَ وَبِوَلايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِيّانا يُضاعِفُ اللّٰهُ لَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَيَرْفَعُ [اللّٰهُ] الدَّرَجاتِ الْعُلىٰ.

٨٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيادٍ الْقَنْدِيِّ، عَنْ عَمّارٍ الأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ)) وَلايَتُنا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَأَهْوىٰ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ ـ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنا لَمْ يَرْفَعِ اللّٰهُ لَهُ عَمَلاً.

٨٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ سَماعَةَ بْنِ مِهْرانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ)) قالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِما السَّلامُ ((وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ)) قالَ: إِمامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ.

٨٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: ((وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ)) قالَ: ماتَقُولُ فِي عَلِيٍّ ((قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ)).

٨٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

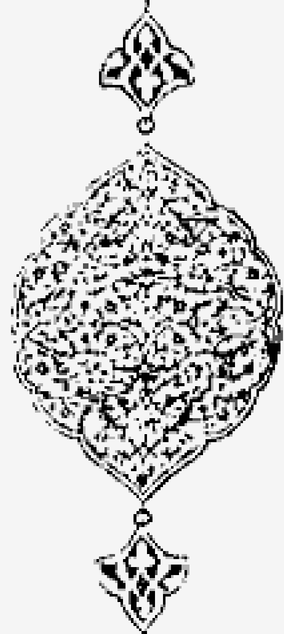


درجات مؤمنانند، و به وسیلهٔ ولایت و شناسائی آنها از ما خدا اعمالشان را مضاعف کند و درجات بلندی برای آنها بالا برد.

۸۵ ـ عمار اسدی از امام صادق (ع) فرمود در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۰ سوره فاطر): «**به سوی او بالا می رود سخن خوب وکردار شایسته که آن را بالا برد**» ولایت ما اهل بیت است، و به دست خود اشاره به سینه‌اش نموده و فرمود: هر که ما را دوست ندارد خدا عملی از او بالا نبرد. [۱۳۹]

۸۶ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۸ سوره حدید): «**به شما دهد دو بهره از رحمت خود**» فرمود: حسن وحسین باشد «**و نوری برای شما مقرر سازد که در پرتو آن راه بروید**» فرمود:

امام و رهبری که بدو اقتداء کنید.



۸۷ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۵۳ سوره یونس): «**از تو آگاهی خواهند که آیا او حق است یعنی آنچه دربارهٔ علی (ع) می گوئی بگو آری سوگند به پروردگارم به راستی که او حق است و شما درمانده کننده نیستید به هیچ وجه**».

۸۸ ـ از ابان بن تغلب گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قربانت قول خدا (۱۱ سوره بلد): «**خود را بر گردنه نیفکنده است**» یعنی چه؟ فرمود: هر که را خدا به ولایت و دوستی ما گرامی دارد

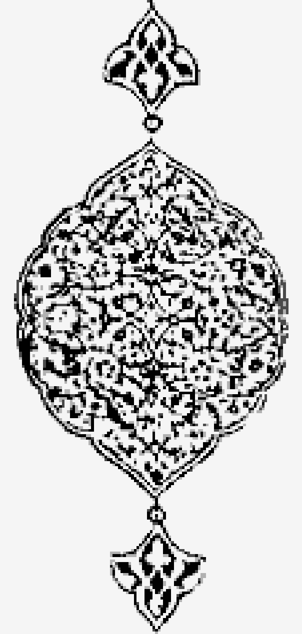


قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، قَوْلُهُ: ((فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ))؟ فَقالَ: مَنْ أَكْرَمَهُ اللّٰهُ بِوِلايَتِنا فَقَدْ جازَ الْعَقَبَةَ، وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَها نَجا، قالَ: فَسَكَتَ فَقالَ لِي: فَهَلّا أُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيا وَما فِيها؟ قُلْتُ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِداكَ، قالَ: قَوْلُهُ: ((فَكُّ رَقَبَةٍ)) ثُمَّ قالَ:

النّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النّارِ غَيْرَكَ وَأَصْحابِكَ فَإِنَّ اللّٰهَ فَكَّ رِقابَكُمْ مِنَ النّارِ بِوِلايَتِنا أَهْلَ الْبَيْتِ.

٨٩ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَماعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ: ((وَأَوْفُوا بِعَهْدِي)) قالَ: بِوِلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ((أُوفِ بِعَهْدِكُمْ)) أُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ.

٩٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَإِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً)) قالَ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعا قُرَيْشاً إِلىٰ وِلايَتِنا فَنَفَرُوا وَأَنْكَرُوا، فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا ـ الَّذِينَ أَقَرُّوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَنا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ ((أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً)) تَعْيِيراً مِنْهُمْ.



او از گردنه گذشته است، ما هستیم آن گردنه‌ای که هر که خود را از آن کشاند، نجات یابد، گوید: پس خموشی گرفت (گرفتم) پس از آن فرمود به من: آیا سخنی افاده نکنم که بهتر از دنیا وما فیها است؟ گفتم: چرا، قربانت بفرمائید، فرمود: قول خدا (۱۳ سوره بلد): «فک رقبه ـ آزاد کردن بنده» سپس فرمود: همهٔ مردم بندگان دوزخند، جز تو و یاران و هم مذهبانت که خدا به برکت ولایت ما، شما را از دوزخ آزاد کرده است.

تذکر: در حدیث چهل و نهمِ این باب شرح و تفسیر این آیه گذشت.

۸۹ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا جل وعز (۴۰ سوره بقره): «به عهد من وفا کنید» فرمود: یعنی به ولایت امیر المؤمنین (ع) «تا من به عهد شما وفا کنم» یعنی بهشت را به شما بپردازم. [۱۴۰]

۹۰ ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۷۳ سوره مریم): «وقتی خوانده شود بر آنها آیات ما روشن وصریح بگویند کفار به کسانی که مؤمن شدند کدام از دو دسته ما و شما مقام بهتری دارد و محفل آراسته‌تری» فرمود: رسول خدا (ص) قریش را به ولایت و امامت خواند و رمیدند و منکر شدند و آن کسانی از قریش که کافر شدند به ولایت به آنان که ایمان به امیرالمؤمنین آوردند ـ واقرار به ولایت او کردند وهم به ولایت ما خاندان ـ گفتند: کدام دسته از ما و شما مقام بهتر و محفل آراسته‌تری دارد؟ برای سرزنش به آنها، خدا در جواب آنها فرمود (۷۴ سوره مریم): «چه بسیار قرنها پیش از آنها بود که هلاک کردیم از امّتهای گذشته که



فَقالَ اللّٰهُ رَدّاً عَلَيْهِمْ:

((وَكَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ (مِنَ الأُمَمِ السّالِفَةِ) هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَرِءْياً)).

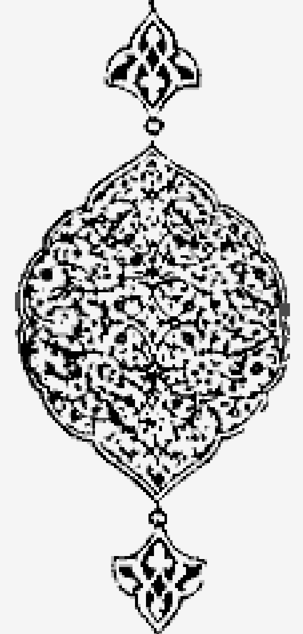
قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدّاً)) قالَ: كُلُّهُمْ كانُوا فِي الضَّلالَةِ لا يُؤْمِنُونَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلا بِوَلايَتِنا فَكانُوا ضالِّينَ مُضِلِّينَ، فَيَمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلالَتِهِمْ وَطُغْيانِهِمْ حَتّىٰ يَمُوتُوا فَيُصَيِّرُهُمُ اللّٰهُ شَرّاً مَكاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((حَتّىٰ إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمّا الْعَذابَ وَإِمّا السّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً)) ؟ قالَ: أَمّا قَوْلُهُ: ((حَتّىٰ إِذا رَأَوْا مايُوعَدُونَ)) فَهُوَ خُرُوجُ الْقائِمِ وَهُوَ السّاعَةُ، فَسَيَعْلَمُونَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ وَما نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللّٰهِ عَلىٰ يَدَيْ قائِمِهِ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ((مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً (يَعْنِي عِنْدَ الْقائِمِ) وَأَضْعَفُ جُنْداً)).

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((وَيَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً)) ؟ قالَ: يَزِيدُهُمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ هُدىً عَلىٰ هُدىً بِاتِّباعِهِمُ الْقائِمَ حَيْثُ لا يَجْحَدُونَهُ وَلا يُنْكِرُونَهُ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً)) قالَ:

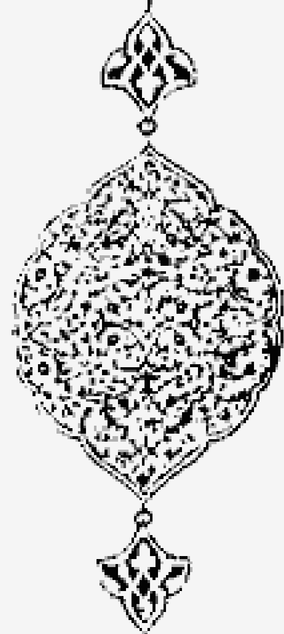
إِلّا مَنْ دانَ اللّٰهَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللّٰهِ.





آنها اثاث و نمود بهتری در زندگی خود داشتند».

من گفتم قول خدا (۷۵): «هر که در گمراهی باشد خدای بخشاینده به او مدد خوبی در زندگی می دهد» یعنی چه؟ فرمود: همهٔ آنها در گمراهی بودند، ایمان به ولایت امیرالمؤمنین و ولایت ما نداشتند و گمراه و گمراه کننده بودند و به این ضلالت و سرکشی آنها می‌رسید تا می‌مردند وخدا «آنها را به بدترین جایگاه و سست‌ترین وضع قشون می کشانید» گوید: گفتم قول خدا(۷۶): «تا آنگاه که‌ببینند آنچه به آنها وعده شده است به خوبی بدانند کیست آن که جایگاه بدتر و لشکرناتوان‌تری دارد» (یعنی چه؟) فرمود: اما این که می فرماید تا ببینند آنچه به آنها وعده شده است، مقصود خروج و ظهور امام قائم است که به ساعت از آن تعبیر شده به خوبی آن روز را بدانند و بفهمند آنچه را از طرف خدا به دست امام قائم بر آنها فرود آید و این است قول خدا که: «کیست که جایگاه بدتری دارد یعنی نزد امام قائم و لشکر ناتوان‌تری دارد» گفتم: قول خدا(۷۶): «و بیفزاید خدا به راهنمائی هدایت یافتگان» فرمود: خدا در آن روز رهنمائی به رهنمائی آنها بیفزاید برای پیروی از امام قائم چون او را رد نکنند و منکر نشوند. گفتم قول خدا(۸۷): «اختیار شفاعت ندارد مگر کسی که نزد خدای رحمن عهدی بسته» فرمود: یعنی مگر آن کسی که به وسیلهٔ ولایت امیرالمؤمنین(ع) و ائمه(ع) برای خدا دین‌داری کرده است، این عهد معتبر نزد خدا، گوید: گفتم قول خدا(۹۶): «به راستی کسانی که گرویدند و کار شایسته کردند خدا به زودی برایشان دوستی مقرر سازد» فرمود: ولایت امیرالمؤمنین است آن(وُدّی) که خدا تعالی فرموده است، گفتم قول خدا (۹۷): «پس همانا آن را به زبانت آسان کردیم تا بدان مژده بدهی پرهیزکاران را و بیم دهی مردمی لجباز و سرسخت



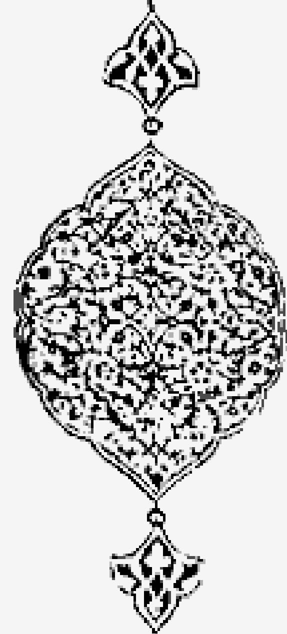


قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً))؟ قالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ.

قُلْتُ: ((فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً))؟ قالَ: إِنَّما يَسَّرَهُ اللّٰهُ عَلىٰ لِسانِهِ حِينَ أَقامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَماً، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْذَرَ بِهِ الْكافِرِينَ وَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتابِهِ، لُدّاً أَيْ كُفّاراً.

قالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ: ((لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ)).

قالَ: لِتُنْذِرَ الْقَوْمَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ كَما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ عَنِ اللّٰهِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ وَعِيدِهِ ((لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ (مِمَّنْ لا يُقِرُّونَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ) فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ)) بِإِمامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَلَمّا لَمْ يُقِرُّوا كانَتْ عُقُوبَتُهُمْ ما ذَكَرَ اللّٰهُ ((إِنّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِيَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ)) فِي نارِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ قالَ: ((وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ)) عُقُوبَةً مِنْهُ لَهُمْ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، هٰذا فِي الدُّنْيا وَفِي الآخِرَةِ فِي نارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ، ثُمَّ قالَ: يا مُحَمَّدُ ((وَسَواءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ)) بِاللّٰهِ وَبِوَلايَةِ



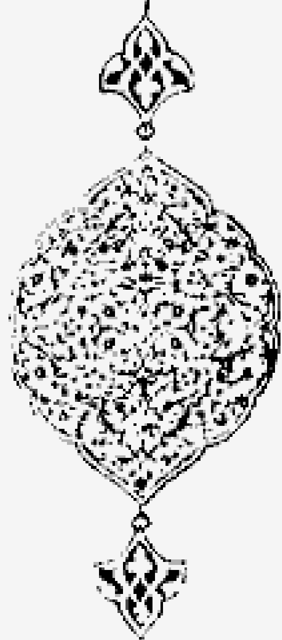


را» فرمود: همانا آن را به زبان وی آسان کرد وقتی امیرالمؤمنین را به امامت نصب کرد و مؤمنان را بدان مژده داد و کافران را بدان بیم داد و آنهایند که خدایشان در کتاب خود قرآن لجباز و سرسخت خوانده است یعنی کفارند. [۱۴۱]

گوید: پرسیدم اورا از قول خدا (۶ سوره یس): «تا بیم دهی مردمی را که بیم داده نشده است پدرانشان وآنان غافلند» فرمود: تا بیم دهی مردمی را که تو در میان آنها هستی چنانچه بیم داده شدند پدرانشان وآنان در غفلت به سر بردند از خدا ورسول خدا واز تهدید خدا. [۱۴۲]

(۷ سوره یس): «هر آینه ثابت شد آن گفته (که فرمود: هر آینه دوزخ را از آنها پُر کنم) بر بیشتر آنان (از کسانی که اعتراف نکنند به ولایت امیرالمؤمنین (ع) و ائمهٔ بعد از او) پس آنها ایمان ندارند (به امامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او چون اقرار نکردند به ولایت کیفر آنها همان است که خدا یاد کرده است) ».

(۸ سوره یس): «به راستی بگذاریم در گردنشان غُلهائی که تا بزنخ آنها برسد (ونتوانند سر خود را به زیر اندازند) و آنان سر به هوا و چشم بسته بمانند (در آتش دوزخ) » سپس خدا فرمود (۹): «و بسازیم جلوی آنها سدّی و در پشت سر آنها سدّ دیگر (بلند) و آنان را در میان (دو سد) فرو گیریم که جائی را نبینند» برای کیفرشان در مجازات اینکه انکار کردند ولایت امیرالمؤمنین (ع) وامامان بعد از او را، این در دنیا است وآخرت در آتش دوزخ سر به هوا و چشم‌بسته باشند)».



سپس فرمود: ای محمد (۱۰) «برابر است برای آنها که بیمشان بدهی یا بیمشان ندهی ؛ آنها ایمان نیاورند (به خدا و به ولایت علی و امامانی که بعد از او خواهند بود) ».



عَلِيّ وَمَنْ بَعْدَهُ، ثُمَّ قالَ: ((إِنَّما تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ) وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ (يا مُحَمَّدُ) بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ)).

٩١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْماضِي عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ:

((يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ))

قالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِأَفْواهِهِمْ.

قُلْتُ:

((وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ)).

قالَ: وَاللّٰهُ مُتِمُّ الإِمامَةِ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

((الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا)) فَالنُّورُ هُوَ الإِمامُ.

قُلْتُ:

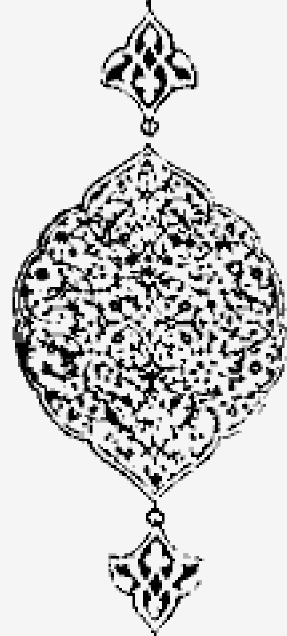
((هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَدِينِ الْحَقِّ)).

قالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلايَةِ لِوَصِيِّهِ، وَالْوَلايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ.

قُلْتُ: ((لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)).

قالَ: يُظْهِرَهُ عَلىٰ جَمِيعِ الأَدْيانِ عِنْدَ قِيامِ الْقائِمِ.

قالَ: يَقُولُ اللّٰهُ: ((وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ)) وَلايَةِ الْقائِمِ ((وَلَوْ كَرِهَ



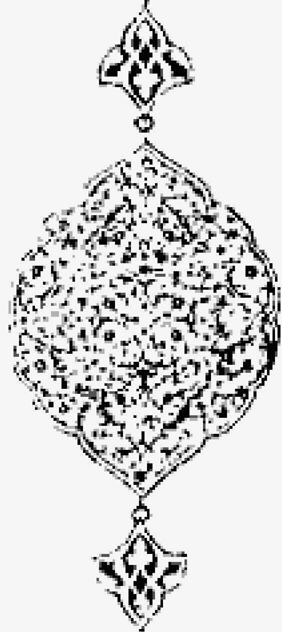


سپس فرمود (۱۱): «همانا تو بیم مؤثر دهی کسانی را که پیروی کنند از ذکر (یعنی امیرالمؤمنین) و بترسند از خدای رحمن در نهانی، مژده ده به آنها (ای محمد) به آمرزش و مزد گرامی و ارجمند». [۱٤۳]

۹۱ ـ محمد بن فضل گوید: از ابوالحسن الماضی(ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۸ سوره صف): «می خواهند نور خدا را با پف دهان خود خاموش کنند» در جواب فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با پف دهان خود خاموش کنند، گفتم: «و خدا اتمام کنندهٔ نور خود است» فرمود: خدا امامت را به اتمام رساند.

برای قول او عز و جل (۸ سوره تغابن): «آن کسانی که گرویدند به خدا و رسولش و نوری که فرو فرستادیم» نور، همان امام است،(۹ سوره تغابن): «او است آن که فرستاده رسول خود را به رهبری و کیش درست» فرمود: یعنی او است که به رسول خود فرمان داده برای ولایت و امامت وصی او، و ولایت همان کیش حق است، گفتم: «تا او را بر همهٔ دین‌ها پیروز کند» فرمود: در وقت ظهور امام قائم او را بر همهٔ دین‌ها پیروز کند، فرمود: خدا می فرماید: «وخدا اتمام کنندهٔ نورِ خود است (که ولایت امام قائم باشد) و گرچه کافران را بد آید (از ولایت علی ع) » گفتم: این نازل شده است؟ فرمود: آری، این حرف نازل است و امّا آن دیگری تأویل است. [۱٤٤]

من گفتم (۳ سوره منافقون): «این برای آن است که ایمان آوردند وسپس کافر شدند» فرمود: خدا تبارک و تعالی هر کس را که در ولایت وصی از پیغمبرش پیروی نکرده منافق نامیده و هر که امامت وصی او را انکار کرده چون منکر خود محمد مقرر کرده و دربارهٔ آن قرآن نازل کرده و فرموده: ای محمد «وقتی منافقان





الْكافِرُونَ)) بِوَلايَةِ عَلِيَ.

قُلْتُ: هٰذا تَنْزِيلٌ؟

قالَ: نَعَمْ، أَمّا هٰذا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَأَمّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ.

قُلْتُ:

((ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا)).

قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ سَمّىٰ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلايَةِ وَصِيِّهِ مُنافِقِينَ وَجَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّتَهُ وَإِمامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً وَأَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً فَقالَ:

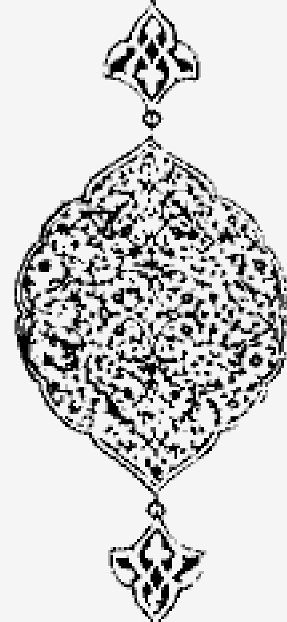
((يامُحَمَّدُ إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ (بِوَلايَةِ وَصِيِّكَ) قالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ (بِوَلايَةِ عَلِيٍّ) لَكاذِبُونَ * إِتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ (وَالسَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ * ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسالَتِكَ) وَكَفَرُوا (بِوَلايَةِ وَصِيِّكَ) فَطَبَعَ (اللّٰهُ) عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ)).

قُلْتُ:

ما مَعْنىٰ: ((لا يَفْقَهُونَ))؟

قالَ: يَقُولُ: لا يَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِكَ.

قُلْتُ:



((وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ)). قالَ: وَإِذا قِيلَ لَهُمْ ارْجِعُوا إِلىٰ وَلايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمُ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ ((لَوَّوْا

(نسبت به ولایت وصیت) نزد تو آمدند و گفتند (ما گواهیم که تو به راستی رسول خدائی) و خدا می داند تو محققاً رسول اونی و هم خدا گواه است که منافقان (به ولایت علی هر آینه دروغگویند) » - آیه ۲: «برگرفتند سوگند دروغین خود را (روپوش بر نفاق خود) و جلوگیری کردند از راه خدا، (راه خدا همان وصی بود) به راستی که آنان بدرفتاری کردند در آنچه به عمل می‌آوردند» - آیه ۳: «این برای آن است که آنها گرویدند (به رسالت تو) وکافر شدند (به ولایت وصیت وخدا) مهر نهاد بر دلشان وآنها نمی فهمند» گفتم: معنی لایفقهون چیست؟ فرمود: یعنی حقیقت نبوت تو را تعقُّل نمی کنند، گفتم(۵ سوره منافقون): «و چون به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما آمرزش خواهد (فرمود: یعنی وقتی به آنها گفته شود برگردید به اعتراف به ولایت علی(ع) تا پیغمبر برای شما آمرزش خواهد از گناهانتان) سر بر گردانند خدا فرموده و باز بینی که جلو گیری می کنند (از ولایت علی) و آنان سر بزرگی کنند» بر آن حضرت، سپس خدا رشتهٔ سخن را به معرفی آنان کشانده و فرموده - آیه ۶: «برای آنها برابر است که تو (ای پیغمبر) آمرزش خواهی برایشان یا آمرزش نخواهی برایشان، هرگز خدا آنها را نیامرزد زیرا خدا مردم فاسق را رهنمائی نکند» می فرماید: آنها که به وصیت ستم کردند. [۱٤۵]

من گفتم(۲۲ سوره ملک): «آیا پس کسی که به رو درافتاده راه می رود برتر است یا کسی که درست بر سر پا راه می رود ودر راه راست است» فرمود: خدا در اینجا مَثَل زده است برای هر که از ولایت علی روگردان است به کسی که به رو درافتاده وبه کار خود گم است، وقرار داده هر که پیروی علی کند چون کسی است که برپا ایستاده ودر راه راست است، راه راست همان امیرالمؤمنین است. [۱٤٦]



رُؤُوسَهُمْ)) قالَ اللّٰهُ: ((وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ (عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ) وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)) عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ القَوْلَ مِنَ اللّٰهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ فَقالَ: ((سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي القَوْمَ الفاسِقِينَ)) يَقُولُ: الظّالِمِينَ لِوَصِيِّكَ.

قُلْتُ:

((أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ)).

قالَ: إِنَّ اللّٰهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حادَ عَنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلىٰ وَجْهِهِ لا يَهْتَدِي لأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَالصِّراطُ المُسْتَقِيمُ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قالَ: قُلْتُ:

قَوْلُهُ: ((إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ))؟

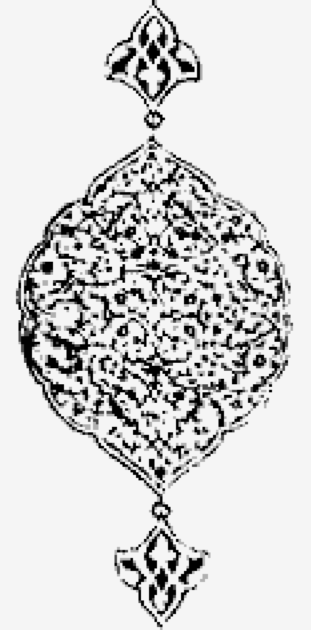
قالَ: يَعْنِي جَبْرَئِيلَ عَنِ اللّٰهِ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قالَ: قُلْتُ:

((وَما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلاً ما تُؤْمِنُونَ)).

قالَ: قالُوا: إِنَّ مُحَمَّدٌ كَذّابٌ عَلىٰ رَبِّهِ وَما أَمَرَهُ اللّٰهُ بِهٰذا فِي عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ بِذٰلِكَ قُرْآناً فَقالَ:

((إِنَّ (وَلايَةَ عَلِيٍّ) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ العالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا (مُحَمَّدٌ) بَعْضَ الأَقاوِيلِ * لأَخَذْنا مِنْهُ بِاليَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتِينَ)).



گوید: گفتم(٤٠ سوره حاقه): «به راستی که آن گفتار رسول ارجمندی است» فرمود: یعنی گفتهٔ جبرئیل است از طرف خدا دربارهٔ ولایت علی(ع).

گوید: گفتم(٤١): «نیست آن گفتهٔ شاعر چه بسیار کم از شما ایمان می آورید» در پاسخ فرمود که: گفتند محمد دروغ بندد به پروردگارش، خدا او را بدین حکم دربارهٔ علی دستور نداده است وخدا در این باره قرآنی فرستاد و فرمود: به راستی ولایت علی (٤٣): «نزول حکمی است از طرف پروردگار عالمیان» (٤٤): «اگر به ما بندد (محمد) یکی از گفته‌ها را» (٤٥): «هر آینه دست راستش را محکم بگیریم» (٤٦): «وهر آینه رگ وتینش را ببریم» سپس رشته سخن را برگردانید وفرمود(٤٧): «به راستی (ولایت علی) هر آینه یادگاری است برای متقیان» (برای جهانیان ـ دانشمندان خ ل) (٤٨): «به راستی ما می‌دانیم که از شما است مکذبان پیغمبر» (٤٩): «و به راستی که (علی ع) مایهٔ افسوس است بر کافران» (٥٠): «وبه راستی که (ولایت او) هر آینه حق الیقین است» (٥١): «پس تسبیح بگو (ای محمد) به نام پروردگارت که بزرگ است» می فرماید: شکر کن برای پروردگارت که این فضل را به تو داده. [١٤٧]

گفتم: قول خدا(١٣ سوره جن): «چون فریاد رهنمائی را شنیدیم بدان گرویدیم» فرمود: رهنمائی همان ولایت است، یعنی ایمان آوردیم به مولای خود و هر که به مولای خود ایمان آرد «پس نترسد از کاستی و زبونی» (میان دو جملهٔ مذکوره از آیهٔ «فمن یؤمن بربّه» در قرآن وارد است که امام آن را به ولایت تفسیر کرده با تغییر عبارت برای آنکه هر که به ولایت معتقد نیست به خدا معتقد نیست چون ولایت شرط ایمان است و ممکن است منظور از کلمهٔ رب اعم از خدا



ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ فَقالَ:

«إِنَّ (وَلايَةَ عَلِيٍّ) لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * (لِلْعالَمِينَ) وَإِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَإِنَّ (عَلِيّاً) لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ * وَإِنَّ (وَلايَتَهُ) لَحَقُّ الْيَقِينُ * فَسَبِّحْ (يامُحَمَّدُ) بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» يَقُولُ اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذي أَعْطاكَ هٰذَا الْفَضْلَ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ:

«لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ».

قالَ: الْهُدىٰ: الْوَلايَةُ، آمَنّا بِمَوْلانا فَمَنْ آمَنَ بِوَلايَةِ مَوْلاهُ «فَلا يَخافُ بَخْساً وَلا رَهَقاً».

قُلْتُ: تَنْزِيلٌ؟

قالَ: لا، تَأْوِيلٌ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ:

«لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً».

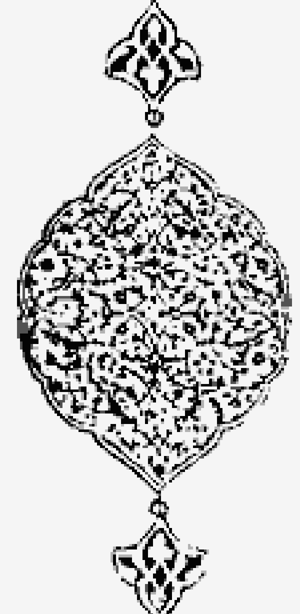
قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا النّاسَ إِلىٰ وَلايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَقالُوا:

يامُحَمَّدُ، أَعْفِنا مِنْ هٰذا.

فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

هٰذا إِلَى اللّٰهِ لَيْسَ إِلَيَّ.

فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ:



ورسول وامام باشد چون همه مراتب پرورندهٔ بشرند) من گفتم: این عبارت نازل شده؟ فرمود: نه، این تأویل است.

گفتم: قول خدا(۲۱ سوره جن): «در اختیار ندارم برای شما نه زیان را و نه رهبری را» فرمود: رسول خدا(ص) مردم را به ولایت علی(ع) دعوت کرد، قریش گرد او فراهم شدند و گفتند: یا محمد، مارا از آن معاف دار، رسول خدا(ص) فرمود: این کار با خدا است، با من نیست، او را متهم ساختند و بیرون تاختند و خدا این آیه را نازل کرد که:

«به راستی من برای شما نه اختیار زیان و نه رهبری به دلخواه ندارم» (۲۲): «بگو به راستی هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نتواند داد (اگر نا فرمانی او کنم) و هرگز در برابر او ملجأی نیابم جز این که باید برسانم از طرف او و پیغامهایش را بگویم» در بارهٔ علی(ع)، گفتم: این نازل شده؟ فرمود: آری، سپس برای تأکید، خدا فرمود: «هر که نافرمانی کند خدا و رسول را (دربارهٔ ولایت علی) به راستی از آن او است دوزخ که در آن جاوید بمانند تا همیشه».

گفتم(۲٤): «تا وقتی ببینند آنچه را وعده شده است به خوبی بدانند کیست که یاورش ناتوان‌تر است و شمارهٔ لشکرش کمتر» فرمود: مقصود از آن امام قائم است و انصارش.

گفتم(۹ سوره مزمل): «شکیبا باش بر آنچه می گویند (فرمود: یعنی آنچه دربارهٔ تو می گویند) و به خوبی آنها را ترک کن و از آنها جدا شو».

آیه ۱۰: «و واگذار مرا (ای محمد) با مکذّبان (به وصیت) که نعمت باره‌اند واندکی به آنها فرصت بده» گفتم: این نازل شده؟ فرمود: آری. [۱٤۸]

((قُلْ إِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللّٰهِ (إِنْ عَصَيْتُهُ) أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً إِلاّ بَلاغاً مِنَ اللّٰهِ وَرِسالاتِهِ)) (فِي عَلِيٍّ).

قُلْتُ: هٰذا تَنْزِيلٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

ثُمَّ قالَ تَوْكِيداً:

((وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ (فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً)).

قُلْتُ: ((حَتّٰى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً)) يَعْنِي بِذٰلِكَ الْقائِمَ وَأَنْصارَهُ.

قُلْتُ:

((فَاصْبِرْ عَلىٰ ما يَقُولُونَ))؟

قالَ: يَقُولُونَ فِيكَ: ((وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَذَرْنِي (يا مُحَمَّدُ) وَالْمُكَذِّبِينَ (بِوَصِيِّكَ) أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلاً)).

قُلْتُ: إِنَّ هٰذا تَنْزِيلٌ؟

قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: ((لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ))؟

قالَ: يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَوَصِيَّهُ حَقٌّ.

قُلْتُ: ((وَيَزْدادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً)).



من گفتم (۳۱ سوره مدثر): «تا یقین جویند آن کسانی که به آنها کتاب داده شده» فرمود: یعنی یقین کنند که خدا و رسولش و وصیّ او حق است.

گفتم: «و بیفزاید آن کسانی که ایمان دارند به ایمان خودشان» فرمود: ایمانشان به ولایت وصی بیفزاید.

گفتم: «و تردید به خود راه ندهند آن کسانی که اهل کتابند و مؤمنین» فرمود: یعنی نسبت به ولایت علی (ع).

گفتم: این تردید و شک چیست؟

فرمود: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنان است که خدا آنها را یاد کرده، پس فرمود: برای آن که در ولایت شک نکنند.

گفتم: «و نیست (آن دوزخ یا شماره خازنان آن یا این سوره - از بیضاوی) جز یادآوری برای بشر».

فرمود: آری مقصود از آن ولایت علی (ع) است.

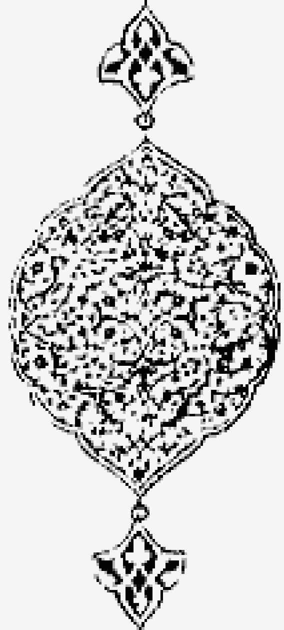
گفتم (۳۵): «به راستی آن یکی از گرفتاری‌های بزرگ است».

فرمود: مقصود ولایت است (که بزرگترین مشکل و گرفتاری در اسلام بوده و تا کنون هم هست).

گفتم (۳۷): «برای هر کدام از شماها که بخواهد پیش آید یا پس رود» فرمود: یعنی هر که به سوی ولایت ما پیش آمد از دوزخ پس افتاد و هر که از ولایت ما پس افتاد به دوزخ پیش افتاد.

گفتم (۳۹): «جز اصحاب یمین» فرمود: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند.

گفتم (۴۳): «نبودیم ما از نماز گزاران» فرمود: یعنی ما دوستدار وصی محمد نبودیم و نه اوصیاء بعد از او و به آنها صلوات نمی‌فرستادند.





قالَ: وَيَزْدادُونَ بِوَلايَةِ الْوَصِيِّ إيماناً.

قُلْتُ: ((وَلا يَرْتابُ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَالْمُؤْمِنُونَ)).

قالَ: بِوَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، قُلْتُ: ما هٰذا الإرْتِيابُ؟ قالَ: يَعْنِي بِذٰلِكَ أَهْلَ الْكِتابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللّٰهُ فَقالَ: وَلا يَرْتابُونَ فِي الْوَلايَةِ.

قُلْتُ: ((وَماهِيَ إِلّا ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ)) قالَ: نَعَمْ، وَلايَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، قُلْتُ: ((إِنَّها لإحْدَى الْكُبَرِ)) قالَ: الْوَلايَةُ، قُلْتُ: ((لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ))، قالَ: مَنْ تَقَدَّمَ إِلىٰ وَلايَتِنا أُخِّرَ عَنْ سَقَرَ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنّا تَقَدَّمَ إِلىٰ سَقَرَ ((إِلّا أَصْحابَ الْيَمِينِ)) قالَ: هُمْ وَاللّٰهِ شِيعَتُنا.

قُلْتُ: ((لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)) قالَ: إِنّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَالأَوْصِياءَ مِنْ بَعْدِهِ، وَلا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ.

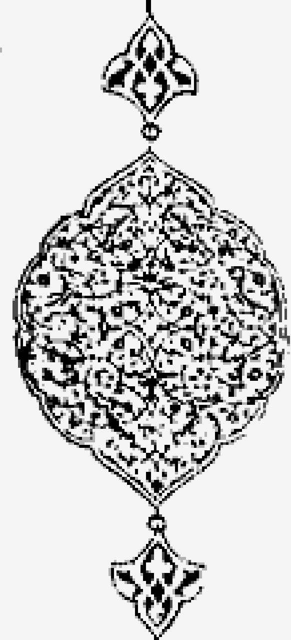
قُلْتُ: ((فَما لَهُمْ عَنِ الذِّكْرِ مُعْرِضِينَ)) قالَ: عَنِ الْوَلايَةِ مُعْرِضِينَ.

قُلْتُ: ((كَلّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ)) قالَ: الْوَلايَةُ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ((يُوفُونَ بِالنَّذْرِ)) قالَ: يُوفُونَ لِلّٰهِ بِالنَّذْرِ الَّذي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثاقِ مِنْ وَلايَتِنا.

قُلْتُ: ((إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً)) قالَ: بِوَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ تَنْزِيلاً، قُلْتُ: هٰذا تَنْزِيلٌ قالَ: نَعَمْ ذا تَأْوِيلٌ.

قُلْتُ: ((إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ)) قالَ: الْوَلايَةُ.





گفتم (۴۹): «چه شده است که آنها از یادآوری به حق رو گردانند» فرمود: یعنی از ولایت رو گردانند.

گفتم (۵۴): «نه، هرگز، به راستی آن یادآوری است» فرمود: یعنی ولایت.

گفتم (۷ سوره انسان): «به نذر وفا می کنند» فرمود: یعنی وفا می کنند برای خدا به پیمانی که در میثاق از آنها دربارهٔ ولایت ما گرفته است.

گفتم (۲۳ سوره انسان): «به راستی ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی» فرمود: یعنی فرو فرستادنی نسبت به ولایت علی(ع).

گفتم: این نازل شده است؟ فرمود: آری از روی تأویل و علم به باطن قرآن.

گفتم (۲۹): «به راستی این یاد آوری است» فرمود: مقصود ولایت است.

گفتم (۳۱): «در آورد هر که را خواهد در رحمت خود» فرمود: یعنی درآورد او را در ولایت ما (که وسیلهٔ دریافت همهٔ رحمتهای ظاهره و باطنه است) فرمود: «و برای ستمکاران عذاب دردناکی آماده سازد» ندانی که خدا می فرماید (۵۴ سوره بقره): «به ما ستم نکردند ولی به خودشان ستم کردند»

فرمود: خدا عزیزتر و منیع‌تر است از اینکه ستم شود یا به خود ستم نسبت دهد ولی خدا ما را به خود آویخت و ستم بر ما را ستم به خود دانست و ولایت ما را ولایت خود شناخت و سپس در این باره به پیغمبرش قرآنی هم فرو فرستاد وفرمود (۱۱۸ سوره نحل): «و ما بدانها ستم نکردیم ولی خودشان بودند که به خودشان ستم

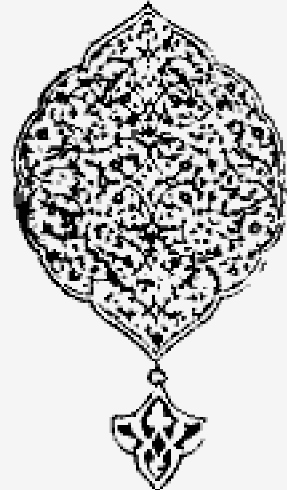


قُلْتُ: ((يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ)) قالَ: فِي وَلايَتِنا، قالَ: ((وَالظّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً)) أَلا تَرىٰ أَنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: ((وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)) قالَ: إِنَّ اللّٰهَ أَعَزُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ أَوْ يَنْسِبَ نَفْسَهُ إِلىٰ ظُلْمٍ ولٰكِنَّ اللّٰهَ خَلَطَنا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنا ظُلْمَهُ وَ وَلايَتَنا وَلايَتَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً عَلىٰ نَبِيِّهِ فَقالَ: ((وَما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)) قُلْتُ: هٰذا تَنْزِيلٌ؟ قالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: ((وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ)) قالَ: يَقُولُ: وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يامُحَمَّدُ بِما أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ [بْنِ أَبِي طالِبٍ] عَلَيْهِ السَّلامُ ((أَلَمْ نُهْلِكِ الأَوَّلِينَ * ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الآخِرِينَ)) قالَ: الأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِي طاعَةِ الأَوْصِياءِ ((كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ)) قالَ: مَنْ أَجْرَمَ إِلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ وَرَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ ما رَكِبَ.

قُلْتُ: ((إِنَّ الْمُتَّقِينَ)) قالَ: نَحْنُ وَاللّٰهِ وَشِيعَتُنا لَيْسَ عَلىٰ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ غَيْرُنا وَسائِرُ النّاسِ مِنْها بَراءٌ.

قُلْتُ: ((يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لا يَتَكَلَّمُونَ...)) الآيَة، قالَ: نَحْنُ وَاللّٰهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالْقائِلُونَ صَواباً، قُلْتُ: ماتَقُولُونَ إِذا تَكَلَّمْتُمْ؟ قالَ: نُمَجِّدُ رَبَّنا وَنُصَلِّي عَلىٰ نَبِيِّنا وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنا، فَلا يَرُدُّنا رَبُّنا.



قُلْتُ: ((كَلّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ)) قالَ: هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الأَئِمَّةِ وَاعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ.



کردند» گفتم: این نازل شده است؟ فرمود: آری.

گفتم (۱۵ سوره مرسلات): «وای در آن روز بر مکذّبان» فرمود: خدا فرماید وای بر مکذبان ای محمد نسبت بدانچه به تو وحی کردم از ولایت علی بن ابی طالب.

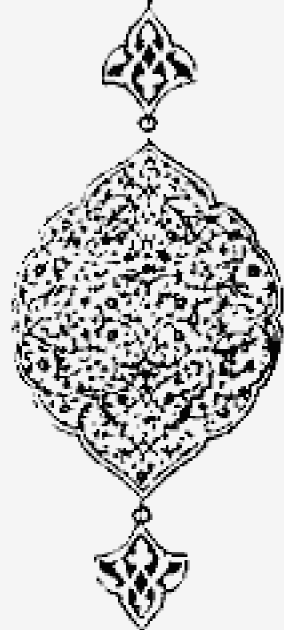
آیه ۱۶: «آیا هلاک نکردیم اولین را» - آیه ۱۷: «سپس به دنبال آنها آوردیم آخرین را» فرمود: اولین آن کسانیند که تکذیب کردند رسولان را دربارهٔ طاعت از اوصیاء.

آیه ۱۸: «همچنین عمل کنیم با مجرمان» فرمود: کسی که جرمی مرتکب شود نسبت به آل محمد و نسبت به وصیّ او مرتکب شود آنچه را مرتکب شد.

گفتم (آیه ٤١): «به راستی پرهیزکاران» (در زیر سایه و کنار چشمه‌ها باشند)، فرمود: مقصود ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی بر کیش ابراهیم نباشد، و مردم دیگر از آن بیزارند.

گفتم (۳۸ سوره نبأ): «روزی که بپاخیزد روح و فرشته‌ها در یک صف و دم نزنند» (جز کسی که خدا به او اجازه دهد و او هم سخن درست بگوید) فرمود: ما هستیم که در روز قیامت به آنان اجازهٔ سخن گفتن داده شود و ما درست گوئیم.

گفتم: چون لب به سخن گشائید چه می فرمائید؟ فرمود: پروردگار خود را تمجید کنیم و بر پیغمبر خود صلوات فرستیم وبرای شیعیان خود شفاعت کنیم و خدا ما را رد نکند.



گفتم (۷ سوره مطففین): «نه هرگز، به راستی کتاب فاجران در سجین است» فرمود: مقصود آن کسانی باشند که در حق ائمه نابکاری کردند و به آنان تجاوز نمودند.

من گفتم (۱٦ سوره مطففین): «سپس به آنها گفته شود این است

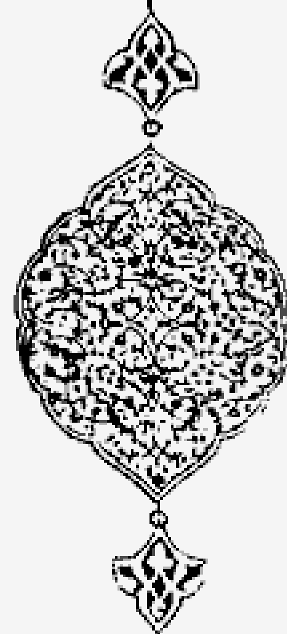


قُلْتُ: ((ثُمَّ يُقالُ هٰذا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ)) ؟ قالَ: يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ، قُلْتُ: تَنْزِيلٌ ؟ قالَ: نَعَمْ.

٩٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً)) قالَ: يَعْنِي بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ.

قُلْتُ: ((وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعمىٰ)) قالَ: يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيا عَنْ وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ، قالَ:

وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيامَةِ يَقُولُ: ((لِمَ حَشَرْتَنِي أَعمىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً قالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها)) قالَ: الآياتُ الأَئِمَّةُ عَلَيهِمُ السَّلامُ ((فَنَسِيتَها وَكَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسىٰ)) يَعْنِي تَرَكْتَها وَكَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النّارِ كَما تَرَكْتَ الأَئِمَّةَ عَلَيهِمُ السَّلامُ، فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ وَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ.



قُلْتُ: ((وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآياتِ رَبِّهِ وَلَعَذابُ الآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقىٰ)) قالَ: يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ غَيْرَهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآياتِ رَبِّهِ وَتَرَكَ الأَئِمَّةَ مُعانَدَةً فَلَمْ يَتَّبِعْ آثارَهُمْ وَلَمْ يَتَوَلَّهُمْ.

قُلْتُ: ((اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ)) قالَ: وَلايَةُ أَمِيرِ



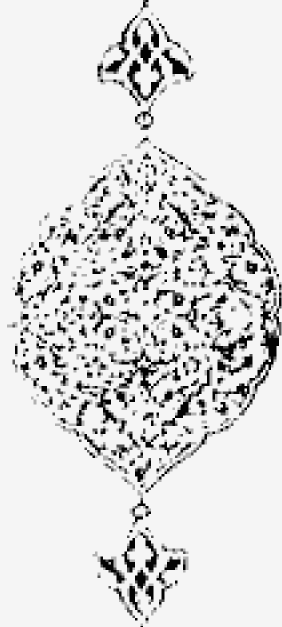
که شما نسبت بدان تکذیب کردید» فرمود: یعنی امیرالمؤمنین (ع)، گفتم: این نازل شده است؟ فرمود: آری [۱۴۹]

۹۲ ـ از أبی بصیر از امام صادق (ع) در قول خدا عز وجل (۱۲۴ سوره طه): «و هرکه رو برگرداند از ذکر من پس به راستی از آن او است تنگی معیشت» فرمود: مقصود از ذکر ولایت امیرالمؤمنین (ع) است.

گفتم (۱۲۴): «و محشور کنیم او را در روز قیامت کور».

فرمود: یعنی در آخرت نابینا است و در دنیا کور دل و نفهم است نسبت به ولایت امیرالمؤمنین، فرمود: او در قیامت سر گردان است و می گوید (۱۲۵): «چرا مرا نابینا محشور کردی با این که من بینا بودم» در جواب فرماید (۱۲۶): «همچنین آیات ما برای تو آمدند و آنها را به دست فراموشی سپردی» فرمود: مقصود از آیات ائمه (ع) هستند، «آنها را فراموش کردی و همچنان امروز تو فراموش شدی» یعنی تو آیات را ترک گفتی و امروز در دوزخ واگذار شوی چنانچه واگذاردی ائمه (ع) را و فرمان آنها را نبردی و به گفتارشان گوش نکردی.

گفتم (۱۲۷): «و همچنین به سزا رسانیم کسی را که از حد به در شده و نگرویده است به آیات پروردگارش و هر آینه عذاب آخرت سخت‌تر وپاینده‌تر است» فرمود: یعنی هر که دیگری را در ولایت به امیرالمؤمنین (ع) شریک کرده است و نگرویده به آیات پروردگارش، و ائمه (ع) را از راه عناد ترک کرده و از آثار و اخبارشان پیروی نکرده و آنها را دوست نداشته است.



گفتم (۱۹ سوره شوری): «خدا لطف دارد به بندگانش، روزی دهد هر که را خواهد» فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین است.



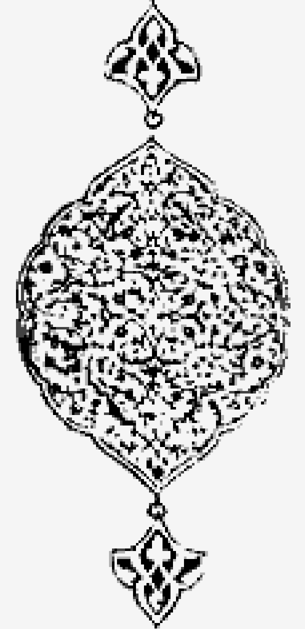
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قُلْتُ: ((مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الآخِرَةِ)) قالَ: مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالأَئِمَّةِ، ((نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ)) قالَ: نَزِيدُهُ مِنْها، قالَ: يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ ((وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ)) قالَ: لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقائِمِ نَصِيبٌ.

بابٌ فِيهِ نُتَفٌ وَجَوامِعُ مِنَ الرِّوايَةِ فِي الْوَلايَةِ

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: كانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِيثاقَ شِيعَتِنا بِالْوَلايَةِ وَهُمْ ذَرٌّ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثاقَ عَلَى الذَّرِّ وَالإِقْرارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؛ وَعَنْ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ ما أَحَبَّ مِمّا أَحَبَّ وَكانَ ما أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَخَلَقَ ما أَبْغَضَ مِمّا أَبْغَضَ، وَكانَ ما أَبْغَضَ أَنْ





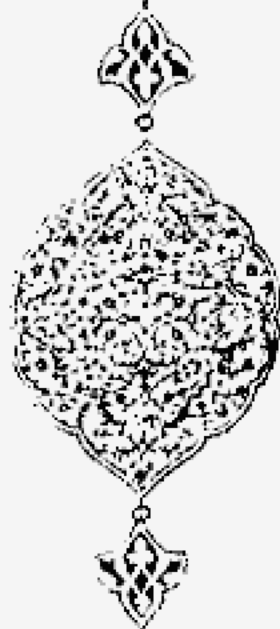
گفتم (۲۰): «هر که خواهد کشت و کار آخرت را (فرمود: یعنی امیرالمؤمنین (ع) و ائمهٔ بعد از او را) بیفزائیم برایش در کشت او (فرمود: در معرفت او بیفزائیم، و فرمود: بهرهٔ خود را از دولت ائمه دریافت کند) و هر که کشت و کار دنیا را خواهد به او از آن بدهیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست» فرمود: یعنی برای او در دولت حق با امام قائم (ع) بهره‌ای نیست. [۱۵۰]



باب گلچینها و کلیاتی از روایات در بارهٔ ولایت



۱ ـ از بُکَیْر بن أعین، گفت: امام باقر (ع) بارها می فرمود: که خدا پیمان ولایت ما را از شیعه‌های ما در روزی گرفته که در آن روز از ذره‌ها پیمان گرفته است و از آنها اقرار برای خود گرفته به پروردگاری و برای محمد (ص) به پیغمبری. [۱۵۱]



۲ ـ از عقبه از امام باقر (ع) به راستی خدا خلق را آفرید، هر کدام را دوست داشت از ماده‌ای که دوست داشت آفرید و آنچه را دوست می داشت از گِل بهشت آفرید، و آنچه را بد داشت از ماده‌ای آفرید که بد می داشت و آنچه را بد می داشت از گِل دوزخ آفرید سپس آنها را در یک سایه‌ای بر انگیخت، من گفتم: سایه چیست؟ فرمود: نمی بینی که در برابر آفتاب سایه‌ای داری و آن



خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلالِ.

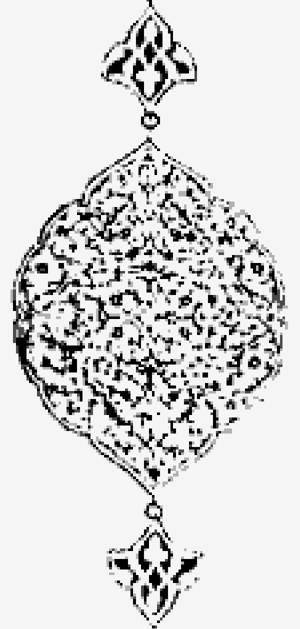
فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ الظِّلالُ؟

قالَ: أَلَمْ تَرَ إِلىٰ ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ اللّٰهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الإِقْرارِ بِاللّٰهِ وَهُوَ قَوْلُهُ: ((وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ)) ثُمَّ دَعاهُمْ إِلىٰ وَلايَتِنا فَأَقَرَّ بِها وَاللّٰهِ مَنْ أَحَبَّ وَأَنْكَرَها مَنْ أَبْغَضَ وَهُوَ قَوْلُهُ: ((فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ))

ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: كانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: وَلايَتُنا وَلايَةُ اللّٰهِ الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلّا بِها.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الأَعْلىٰ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: ما مِنْ نَبِيٍّ جاءَ قَطُّ إِلّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا وَتَفْضِيلِنا عَلىٰ مَنْ سِوانا.



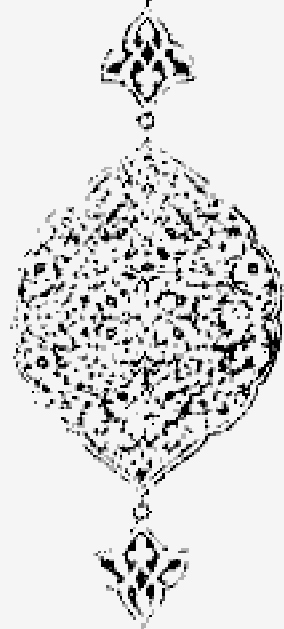
٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ الْكِنانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللّٰهِ



چیزی نیست، سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث کرد تا آنها را دعوت کنند به اقرار به خدا و این است مقصود از قول خدا (۸۷ سوره زخرف): «و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است؟ هر آینه بگویند: خدا» سپس آنها را دعوت کرد که اقرار کنند به پیغمبران، برخی اقرار کردند و برخی انکار کردند، سپس آنها را دعوت کرد برای اقرار به ولایت ما، سوگند به خدا که هر که را دوست می داشت بدان اقرار کرد و هر که را دشمن می داشت آن را انکار کرد و این است معنی قول خدا (۷٤ سوره یونس): «پس نبودند که ایمان آورند بدانچه پیش از آن تکذیب کرده بودند»، سپس امام باقر (ع) فرمود: تکذیب در آنجا بوده است. [۱۵۲]

۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: ولایت ما ولایت خدا است که مبعوث نشده هیچ پیغمبری جز برای آن.

۴ ـ از عبدالاعلی گفت: شنیدم از امام صادق (ع) می فرمود: هرگز هیچ پیغمبری نیامده جز به معرفت حق ما و تفضیل ما بر دیگران.



۵ ـ از ابی الصباح کنانی از امام باقر (ع) گوید: شنیدم که می فرمود:

به خدا در آسمان هفتاد صف از فرشتگان است که اگر



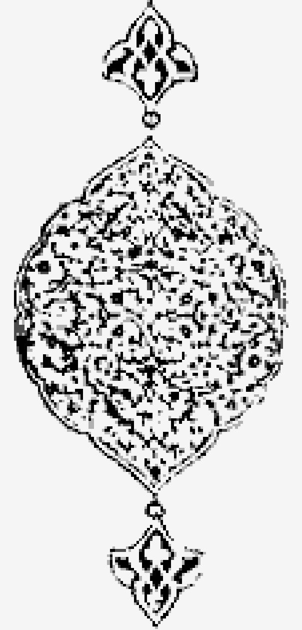
إِنَّ فِي السَّماءِ لَسَبْعِينَ صَفّاً مِنَ الْمَلائِكَةِ، لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ ما أَحْصَوْهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلايَتِنا.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: وَلايَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الأَنْبِياءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً إِلاّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَصِيَّةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٧ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قالَ: حَدَّثَنا يُونُسُ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَماً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كانَ مُؤْمِناً وَمَنْ أَنْكَرَهُ كانَ كافِراً وَمَنْ جَهِلَهُ كانَ ضالاًّ وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً كانَ مُشْرِكاً وَمَنْ جاءَ بِوَلايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

٨ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ بابٌ فَتَحَهُ اللّٰهُ، فَمَنْ دَخَلَهُ كانَ مُؤْمِناً وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كانَ كافِراً وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: لِي فِيهِمُ الْمَشِيَّةُ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،

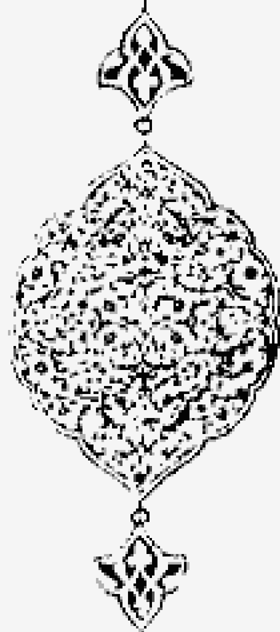




همهٔ مردم روی زمین جمع شوند تا یک صف آنها را بشمارند نتوانند شمرد و به راستی همهٔ آنها دین داری کنند به ولایت ما.

۶ ـ از محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) فرمود: ولایت علی(ع) نوشته است در همهٔ صحف پیغمبران، و خدا هیچ پیغمبری مبعوث نکرده مگر با عقیده به نبوت محمد (ص) و امامت علی(ع).

۷ ـ امام باقر(ع) فرمود: به راستی خدا عز و جل علی(ع) را نشانه‌ای میان خود و خلقش گماشته، هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را منکر باشد کافراست و هر که به او نادان ماند گمراه است وهرکه با او دیگری را به امامت منصوب داند مشرک است وهرکه به ولایت او در آید به بهشت رود.



۸ ـ از ابی حمزه، گوید: شنیدم از امام باقر(ع) می فرمود: به راستی علی(ع) دری است که خدا آن را گشوده است هر که در آن آید مؤمن است وهرکه از آن بر آید و کنار رود کافر است وهرکه نسبت بدان بی‌طرف ماند نه در آن درآید و نه از آن برآید از آن طبقه باشد که خدای تبارک و تعالی در بارهٔ آنها به خواست خود عمل کند.

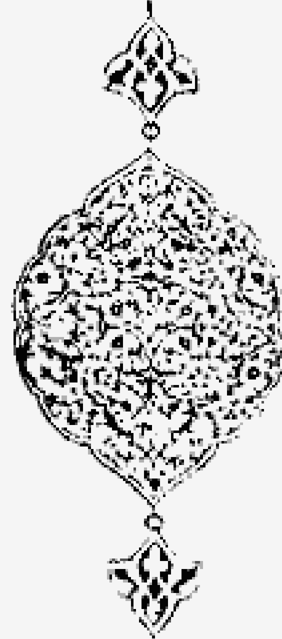
۹ ـ بُکَیْر بن اعین گفت: امام باقر(ع) بارها می فرمود: به



عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قالَ: كانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِيثاقَ شِيعَتِنا بِالْوَلايَةِ لَنا وَهُمْ ذَرٌّ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثاقَ عَلَى الذَّرِّ بِالإِقْرارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَعَرَضَ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظِلَّةٌ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْها آدَمُ وَخَلَقَ اللّٰهُ أَرْواحَ شِيعَتِنا قَبْلَ أَبْدانِهِمْ بِأَلْفَي عامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَرَّفَهُمْ عَلِيّاً وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ.

بابٌ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِياءَهُمْ وَالتَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ رَجُلاً جاءَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ مَعَ أَصْحابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ لَهُ: أَنا وَاللّٰهِ أُحِبُّكَ وَأَتَوَلّاكَ، فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: كَذَبْتَ، قالَ:



بَلىٰ وَاللّٰهِ إِنِّي أُحِبُّكَ وَأَتَوَلّاكَ، فَكَرَّرَ ثَلاثاً، فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: كَذَبْتَ، ما أَنْتَ كَما قُلْتَ، إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

راستی خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفته است در حالی که ذَرّ بودند، در روزی که در آن روز پیمان بر ذرها ستد برای اقرار به ربوبیت خود و به نبوت محمد (ص)، و خدا امت محمد (ص) را بر آن حضرت عرضه کرد در عالم طینت و آنان سایه‌ای بودند و آنها را از همان گِل آفرید که آدم(ع) را از آن آفرید و خدا ارواح شیعه‌های ما را دو هزار سال پیش از بدن‌های آنها آفرید و بر آن حضرت عرضه کرد و رسول خدا(ص) را به آنها شناسانید وعلی(ع) را به آنها شناسانید و ما هم آنها را از سیاق گفتار وگوشه وکنایهٔ آن می شناسیم. [۱۵۳]

باب در شناسائی ائمه دوستان و پیروان خود را و تفویض به ائمه(ع)

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین(ع) آمد وآن حضرت با اصحاب خود بود، آن مرد به آن حضرت سلام کرد و عرض کرد: به خدا من ترا دوست دارم، و پیرو توأم، امیرالمؤمنین(ع) به او فرمود: دروغ می گوئی. گفت: آری به خدا به راستی من دوستت دارم و پیرو توأم، تا سه بار تکرار کرد وامیرالمؤمنین(ع) فرمود: تو دروغ می گوئی، تو چنان که می گوئی نیستی، به راستی خدا ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفریده و سپس دوستان ما را به ما عرضه داشته، به خدا من روح تو را در میان



الأَرْواحَ قَبْلَ الأَبْدانِ بِأَلْفَي عامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنا الْمُحِبَّ لَنا، فَوَاللهِ مارَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عُرِضَ، فَأَيْنَ كُنْتَ؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذٰلِكَ وَلَمْ يُراجِعْهُ.

وَفي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: كانَ فِي النّارِ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذا رَأَيْناهُ بِحَقِيقَةِ الإِيمانِ وَحَقِيقَةِ النِّفاقِ.

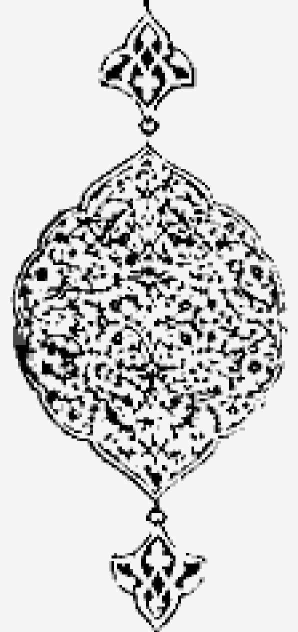
٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشامٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

سَأَلْتُهُ عَنِ الإِمامِ: فَوَّضَ اللهُ إِلَيْهِ كَما فَوَّضَ إِلىٰ سُلَيْمانَ بْنِ داوُدَ؟

فَقالَ: نَعَمْ، وَذٰلِكَ أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجابَهُ بِغَيْرِ جَوابِ الأَوَّلِينَ.

ثُمَّ قالَ: ((هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسابٍ)) وَهٰكَذا هِيَ فِي قِراءَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

قالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ فَحِينَ أَجابَهُمْ بِهٰذا الْجَوابِ يَعْرِفُهُمُ الإِمامُ؟



کسانی که عرضه شدند ندیدم، تو کجا بودی؟ آن مرد در این هنگام خاموش شد و به آن حضرت مراجعه نکرد، در روایت دیگر است که امام ششم فرمود: او در دوزخ بود. [۱۵٤]

۲ ـ از امام باقر (ع) فرمود: ما چون مردمی را دیدیم خوب او را می شناسیم که دارای حقیقت ایمان است یا واقعاً منافق است.

۳ ـ عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که به امام هم اختیاراتی داده شده چنانچه به سلیمان بن داود (ع) داده شده بود؟ فرمود: آری، و این برای آن بود که مردی از آن حضرت مسئله‌ای پرسید، به او پاسخی داد و دیگری از آن حضرت همین مسئله را پرسید و پاسخی جز پاسخ اولی به او داد و مرد سومی همان مسئله را پرسید و امام جواب سومی به او داد جز جوابهائی که به دوتای اولی داده بود، سپس فرمود (۳۹ سوره ص): «این است عطای ما بده یا ببخش بدون حساب» و چنین است این آیه در قرائت علی (ع) (در قرائت مشهوره به جای اعط ـ امسک است).

گوید: من گفتم: اصلحک الله وقتی این جوابها را به آنها می‌دهد آنها را می شناسد؟ فرمود: سبحان الله آیا نمی شنوی که خدا می فرماید (۷۵ سوره حجر): «به راستی در این آیاتی است برای متوسمین و آنها ائمه هستند (۷٦) و به راستی که آن در راهی مقیم است» که هرگز از آن بیرون نرود.

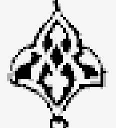


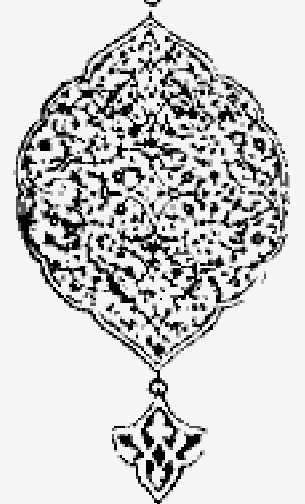
قالَ: سُبْحانَ اللّٰهِ أما تَسْمَعُ اللّٰهَ يَقُولُ: ((إِنَّ فِي ذٰلِكَ لآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ)) وَهُمُ الأَئِمَّةُ ((وَإِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيم)) لا يَخْرُجُ مِنْها أَبَداً.

ثُمَّ قالَ لِي: نَعَمْ إِنَّ الإِمامَ إِذا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَعَرَفَ لَوْنَهُ وَإِنْ سَمِعَ كَلامَهُ مِنْ خَلْفِ حائِطٍ عَرَفَهُ وَعَرَفَ ما هُوَ، إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ:

((وَمِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لآياتٍ لِلْعالَمِينَ)) وَهُمُ الْعُلَماءُ، فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلاّ عَرَفَهُ، ناجٍ أَوْ هالِكٍ، فَلِذٰلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ.







سپس به من فرمود: آری به راستی امام وقتی دیده به مردی افکند او را می شناسد و رنگ او تشخیص می دهد (یعنی نوع او را می فهمد یا از رنگ رخساره راز درونش را درک می کند) و اگر سخن او را از پشت دیوار هم بشنود او را می شناسد و می فهمد چه کاره است؟ به درستی که خدا می فرماید (۲۱ سوره روم): «از آیات او است خلق آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما، به راستی که در آن آیاتی است برای دانشمندان» و آنان علماء هستند (یعنی ائمه « ع »)، چیزی نباشد که بدو سخن گوید جز آنکه او را بشناسد، که آیا اهل نجات است یا در هلاکت است، و از این رو بدانها پاسخ دهد بدانچه پاسخ دهد. [۱۵۵]





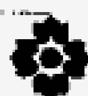


ابواب التاريخ

باب مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَفاتِهِ

وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الأَوَّلِ فِي عامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوالِ، وَرُوِيَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً. وَحَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطىٰ وَكانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَوَلَدَتْهُ فِي شِعْبِ أَبِي طالِبٍ فِي دارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزّاوِيَةِ الْقُصْوىٰ عَنْ يَسارِكَ وَأَنْتَ داخِلٌ فِي الدّارِ، وَقَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْزَرانُ ذٰلِكَ الْبَيْتَ فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً، يُصَلِّي النّاسُ فِيهِ. وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ هاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَثَ بِها عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ قُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ لاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الأَوَّلِ يَوْمَ الإِثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً وَتُوُفِّيَ أَبُوهُ

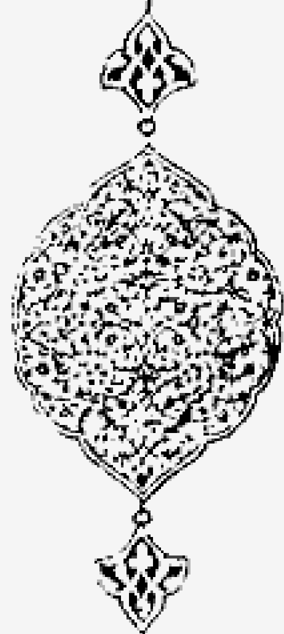




ابواب تاریخ

باب مولد پیغمبر(ص) و وفاتش

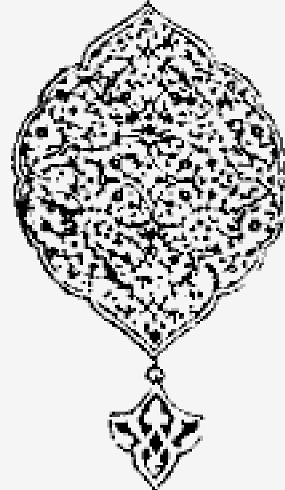
پیغمبر(ص) هنگام زوال روز جمعه ۱۲ ماه ربیع الاول در عام الفیل متولد شد، روایتی نیز دارد که تولدش هنگام سپیده‌دم بوده و چهل سال پیش از بعثت خودش بوده‌است، مادرش در ایام تشریق (۱۱ ـ ۱۳ ذی حجه) در کنار جمره وسطی به او آبستن شد و در منزل عبدالمطلب بود و او را در شعب ابو طالب در خانهٔ محمد بن یوسف در دورترین گوشه سمت چپ تو که وارد خانه می شوی زائیده است، خیزران (مادر هادی و رشید عباسی) آن خانه را از کاخ محمد بن یوسف جدا کرد و مسجدش نمود که مردم در آن نماز می خوانند (زیرا آن خانه را پیغمبر به عقیل بخشیده بود و اولاد عقیل آن را به محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و محمد آن را ضمیمهٔ کاخ خود کرده بود)، پیغمبر بعد از بعثت خود سیزده سال در مکه ماند سپس به مدینه هجرت کرد و ده سال در آن زیست،





عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَماتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِمَنافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غالِبٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَماتَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَحْوُ ثَمانِ سِنِينَ وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَهُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، فَوُلِدَ لَهُ مِنْها قَبْلَ مَبْعَثِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْقاسِمُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَالطّاهِرُ وَفاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلاّ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ وَأَنَّ الطَّيِّبَ وَالطّاهِرَ وُلِدا قَبْلَ مَبْعَثِهِ، وَماتَتْ خَدِيجَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الشِّعْبِ وَكانَ ذٰلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ. وَماتَ أَبُو طالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ، فَلَمّا فَقَدَهُما رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَنَأَ الْمُقامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكىٰ ذٰلِكَ إِلىٰ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ إِلَيْهِ:

أُخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظّالِمِ أَهْلُها، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ ناصِرٌ بَعْدَ أَبِي طالِبٍ وَأَمَرَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْهِجْرَةِ.

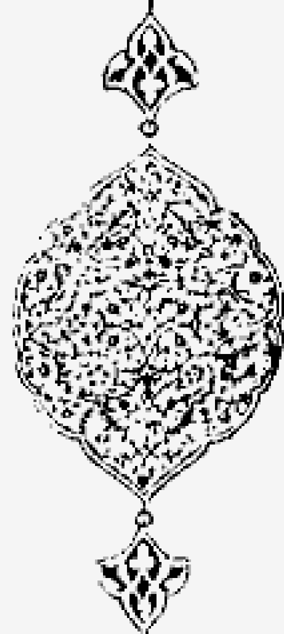


١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَخِي حَمّادٍ الْكاتِبِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ؟ فَقالَ: كانَ وَاللّٰهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ، وَما بَرَأَ اللّٰهُ



سپس در ۱۲ ربیع الاول روز دوشنبه در سن شصت و سه سالگی در گذشت.

دو ماه بیشتر نداشت که پدرش عبدالله در شهر مدینه نزد دائیهای آن حضرت مُرد، و چون چهار ساله شد، مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب،مُرد، و سن آن حضرت هشت سال بود که عبدالمطلب از دنیا رفت. بیست وچند ساله بود که باخدیجه ازدواج کرد وپیش از بعثت برای او قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم را زائید وبعد از بعثت برای آن حضرت،طیب و طاهر و فاطمه(ع) زاده شدند ونیز در روایتی است که بعد از بعثت جز فاطمه(ع) برای او فرزندی نیاورده است، و طیب و طاهر هم پیش از بعثت او زائیده شدند، وقتی رسول خدا از شعب بیرون آمد (در محاصرهٔ چند سالهای که از طرف قریش نسبت به بنی‌هاشم ویاران پیغمبر به وجود آمد) خدیجه(ع) وفات کرد وآن، یک سال پیش از هجرت بود وپس از یک سال از درگذشت خدیجه، ابو طالب(ع) درگذشت و چون پیغمبر این هر دو را از دست داد از ماندن در مکه بدش آمد واندوه فراوان او را گرفت واز این موضوع به جبرئیل شکایت کرد وخدا به او وحی کرد که از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون رو که در مکه پس از ابی‌طالب یاوری نداری وبه آن حضرت فرمان هجرت داد. [۱۵۶]



۱ ـ از حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق (ع) گفتم: رسول خدا(ص) سید اولاد آدم بود؟

فرمود: به خدا سید همهٔ خلق بوده، خدا نفس کشی بهتر از محمد(ص) نیافریده است.

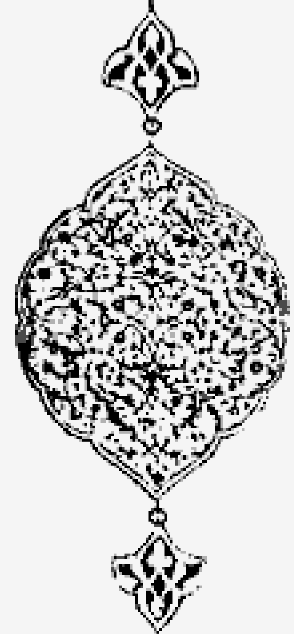


بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجّالِ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَذَكَرَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما بَرَأَ اللّٰهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ: يا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيّاً نُوراً يَعْنِي رُوحاً بِلا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَماواتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَتُمَجِّدُنِي، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُما فَجَعَلْتُهُما واحِدَةً فَكانَتْ تُمَجِّدُنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي، ثُمَّ قَسَمْتُها ثِنْتَيْنِ وَقَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصارَتْ أَرْبَعَةً: مُحَمَّدٌ واحِدٌ وَعَلِيٌّ واحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِنْتانِ، ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ فاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَها رُوحاً بِلا بَدَنٍ، ثُمَّ مَسَحَنا بِيَمِينِهِ فَأَفْضىٰ نُورَهُ فِينا.

٤ ـ أَحْمَدُ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: أَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً وَنَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِها حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطّاعَةَ عَلىٰ خَلْقِي جَمِيعاً، فَمَنْ أَطاعَكَ فَقَدْ





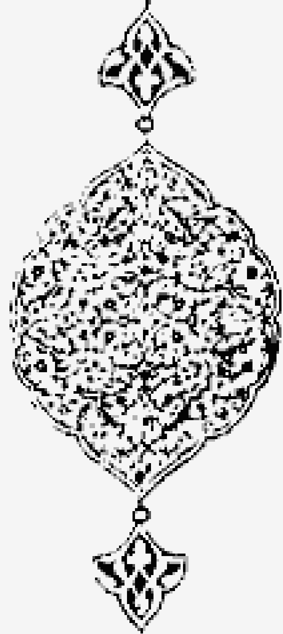
۲ ـ از امام صادق (ص)، رسول خدا(ص) را یاد کرد و فرمود:

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: نیافریده خدا نفس کشی بهتر از محمد (ص).

۳ ـ از امام صادق (ع)، فرمود: خدا تبارک و تعالی فرمود: ای محمد، به راستی من تو را و علی را یک روح بی تن آفریدم پیش از آنکه بیافرینم آسمانم و زمینم و عرشم و دریایم را و تو همیشه مرا تمجید می کردی و به یگانگی ستایش می نمودی،

و سپس هر دو روح شما را گرد آوردم و آنها را یکی کردم و او مرا تمجید می کرد و تقدیس می کرد و به یگانگی می ستود، سپس شما را دو نیم کردم و هر نیمی را هم دو نیم کردم، چهار شد، محمد یکی و علی یکی و حسن و حسین دو تا و سپس فاطمه را از روحی آفرید که بی تن آن را آغاز نمود، سپس با دست خود ما را مسح کرد و نور خود را در ما روان ساخت. **[۱۵۷]**

۴ ـ از ابی حمزه، گوید: شنیدم از امام باقر (ع) که می‌فرمود: خدا به محمد (ص) وحی کرد، ای محمد، به راستی من تو را آفریدم، تو چیزی نبودی و از روح خود در تو دمیدم و بدان تو را گرامی وارجمند داشتم، برای آنکه فرمانبری تو را بر همهٔ آفریده‌های خودم بایست نمودم، هر که تو را فرمانبرد، مرا فرمان برده است و هر که تو را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و این را در بارهٔ علی و نژادش هم

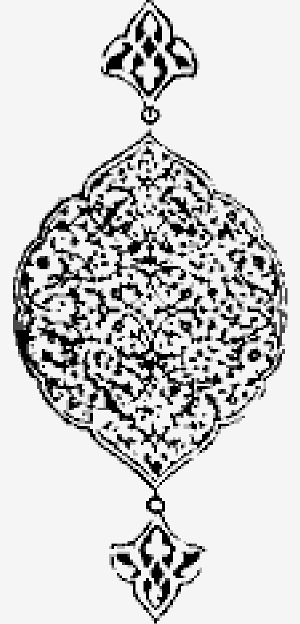




أطاعَني وَمَنْ عَصاكَ فَقَدْ عَصاني وَأَوْجَبْتُ ذٰلِكَ في عَلِيٍّ وَفي نَسْلِهِ، مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسي.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبي جَعْفَرٍ الثّاني عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلافَ الشّيعَةِ، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفاطِمَةَ، فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَميعَ الأَشْياءِ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَها وَأَجْرىٰ طاعَتَهُمْ عَلَيْها وَفَوَّضَ أُمُورَها إِلَيْهِمْ، فَهُمْ يُحِلُّونَ ما يَشاؤُونَ وَيُحَرِّمُونَ ما يَشاؤُونَ وَلَنْ يَشاؤُوا إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ، ثُمَّ قالَ: يا مُحَمَّدُ هٰذِهِ الدِّيانَةُ الَّتي مَنْ تَقَدَّمَها مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها مَحَقَ وَمَنْ لَزِمَها لَحِقَ، خُذْها إِلَيْكَ يا مُحَمَّدُ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الأَنْبِياءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخاتِمَهُمْ؟ قالَ: إِنّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجابَ حينَ أَخَذَ اللّٰهُ ميثاقَ النَّبِيّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا: بَلىٰ، فَكُنْتُ أَنا أَوَّلَ نَبِيٍّ قالَ بَلىٰ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالإِقْرارِ بِاللّٰهِ.

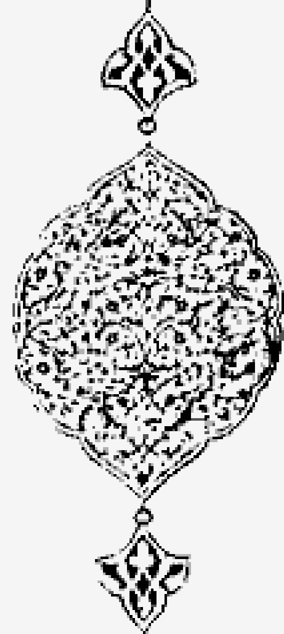




بایست نمودم، آنها را که به خود مخصوص نمودم (یعنی امامان معصوم).

۵ ـ از محمد بن سنان، گوید: من نزد امام محمد تقی(ع) بودم و از اختلاف شیعه سخن گفتم، فرمود: ای محمد، به راستی خدا تبارک و تعالی همیشه یگانه و تنها بود، سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید و هزار دهر درنگ کردند، سپس همه چیز را آفرید و آنان را گواه آفرینش همه چیز ساخت و فرمانبری آنان را بر همه چیز مجری نمود و امورشان را بدانها وا گذاشت، پس آنانند که حلال کنند هر چه را خواهند و حرام کنند هر چه را خواهند و هرگز نخواهند جز آنچه را تبارک و تعالی خواهد، سپس فرمود: ای محمد، این است آن دینی که هرکه از آن پیش افتد، بیرون جهد وهرکه از آن پس افتد نابود گردد و هر که بدان چسبد به مقصد رسد، بگیر آن را برای خود، ای محمد. [۱۵۸]

۶ ـ از امام صادق (ع)، که یکی از قریش بر رسول خدا(ص) عرض کرد به چه چیز از همهٔ پیغمبران پیش افتادی با این که پس از همه مبعوث شدی و پایان آنهائی؟ فرمود: من نخستین کس بودم که به پروردگارم گرویدم و نخستین کس بودم که پاسخ دادم به خدا، چون پیمان از پیمبران گرفت و آنان را بر خویش گواه ساخت که: آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند: چرا، من اول پیغمبر بودم که گفتم: چرا و از همه در اقرار پیش افتادم.

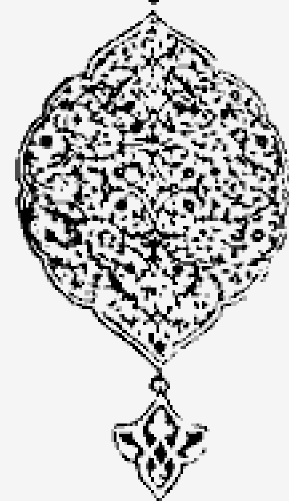




٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إبْراهِيمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمّادٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الأَظِلَّةِ؟ فَقالَ: يامُفَضَّلُ كُنّا عِنْدَ رَبِّنا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنا، فِي ظِلَّةٍ خَضْراءَ، نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَنُمَجِّدُهُ وَما مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلا ذِي رُوحٍ غَيْرُنا حَتّىٰ بَدا لَهُ فِي خَلْقِ الأَشْياءِ فَخَلَقَ ماشاءَ كَيْفَ شاءَ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ، ثُمَّ أَنْهىٰ عِلْمَ ذٰلِكَ إلَيْنا.

٨ ـ سَهْلُ بْنُ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ قالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، عَنْ سِنانِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: قالَ: إنّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللّٰهُ بِأَسْمائِنا إنَّهُ لَمّا خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ أَمَرَ مُنادِياً فَنادىٰ: أَشْهَدُ أَنْ لاإِلٰـهَ إلاَّ اللّٰـهُ ـ ثَلاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ ـ ثَلاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ـ ثَلاثاً ـ.

٩ ـ أَحْمَدُ بْنُ إدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ إبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ اللّٰهَ كانَ إذْ لا كانَ، فَخَلَقَ الْكانَ وَالْمَكانَ، وَخَلَقَ نُورَ الأَنْوارِ، الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الأَنْوارُ وَأَجْرىٰ فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الأَنْوارُ وَهُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً، فَلَمْ



۷ ـ مفضل گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چگونه بودید آنگاه که شما در اظله می زیستید؟ فرمود: ای مفضل، نزد پروردگار خود بودیم، نبود نزد او کسی جز ما، در یک سایهٔ سبز رنگ، او را تسبیح می گفتیم و تقدیس می کردیم و به یگانگی می ستودیم و به بزرگواری یاد می نمودیم، جز ما نه فرشتهٔ مقربی بود و نه صاحب روحی تا آنکه برای او آفرینش همه چیز پیش آمد و آفرید هر چه را خواست چنانچه خواست از فرشته‌ها و دیگران و سپس علم آن را به ما داد.

۸ ـ از امام صادق (ع)، که می فرمود: به راستی ما نخستین خاندانیم که خدا نام ما را بلند کرد، به راستی مطلب این است که چون خدا آفرید آسمانها وزمین را به یک جارچی فرمان داد تا سه بار جار زد، گواهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا ـ سه بار ـ گواهم که محمد رسول خدا است ـ سه بار ـ گواهم که علی امیرالمؤمنین است به راستی ـ سه بار ـ.

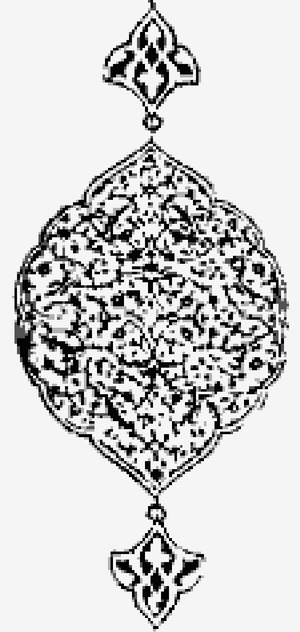
۹ ـ از امام صادق (ع)، فرمود: به راستی خدا بود و هیچ نبود، پس آفرید پدیدش و مکان را و آفرید نور الانوار را که از آن هر نوری را آفرید و بر او روانه کرد از نور خود که از آن همه نورها نورانی شوند و آن نوری بود که از آن محمد و علی را آفرید وهمیشه این دو، نورهای نخستین بودند، زیرا چیزی پیش از آنها پدید نشده بود، پس پیوسته روانه شدند، دو هستی پاک و پاکیزه در



يَزالا نورَيْنِ، أَوَّلَيْنِ، إذْ لا شَيْءَ كُوِّنَ قَبْلَهُما، فَلَمْ يَزالا يَجْرِيانِ طاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الأَصْلابِ الطّاهِرَةِ حَتّى افْتَرَقا فِي أَطْهَرِ طاهِرَيْنِ فِي عَبْدِاللّٰهِ وَأَبِي طالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

١٠ـ الْحُسَيْنُ [عَنْ مُحَمَّدٍ] بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ جابِرِ بْنِ يَزِيدَ قالَ: قالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا جابِرُ إنَّ اللّٰهَ أَوَّلَ ما خَلَقَ، خَلَقَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِتْرَتَهُ الْهُداةُ الْمُهْتَدِينَ، فَكانُوا أَشْباحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَي اللّٰهِ، قُلْتُ: وَما الأَشْباحُ؟ قالَ: ظِلُّ النُّورِ أَبْدانٌ نُورانِيَّةٌ بِلا أَرْواحٍ وَكانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ واحِدَةٍ وَهِيَ رُوحُ الْقُدُسِ، فِيهِ كانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ وَعِتْرَتَهُ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَماءَ، عُلَماءَ، بَرَرَةً، أَصْفِياءَ، يَعْبُدُونَ اللّٰهَ بِالصَّلاةِ وَالصَّوْمِ وَالسُّجُودِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَيُصَلُّونَ الصَّلَواتِ وَيَحِجُّونَ وَيَصُومُونَ.

١١ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ مالِكِ بْنِ إسْماعِيلَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِالسَّلامِ بْنِ حارِثٍ، عَنْ سالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ فِي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثَلاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ: لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيْءٌ وَكانَ لا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيُمَرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ إلّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطِيبِ عُرْفِهِ وَكانَ لا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَلا بِشَجَرٍ إلّا سَجَدَ لَهُ.





اصلاب پاک (یگانه پرست) تا در دو پاک‌تر پاکان، در عبدالله وابی‌طالب(ع) از هم جدا شدند. [۱۵۹]

۱۰ - از جابر بن یزید، گوید: امام باقر(ع) فرمود: ای جابر، به راستی که خدا نخست چیزی که آفرید، محمد(ص) را آفرید وخاندان رهبر و رهیاب او را و همه نمونه‌های روشنی بودند در برابر خدا، گفتم: نمونه‌ها و اشباح چیستند؟ فرمود: سایهٔ نور، پیکره‌های درخشان بی روح، و همه از یک روح کمک می گرفتند که روح القدس است، به او و خاندانش بود که خدا پرستیده شد و از این رو خدا آنها را بُردبار، دانشمند، نیک و پاک آفرید، خدا را به نماز وروزه وسجده وتسبیح وتهلیل می پرستیدند و نمازها را می خواندند و حج می کردند و روزه می داشتند. [۱۶۰]

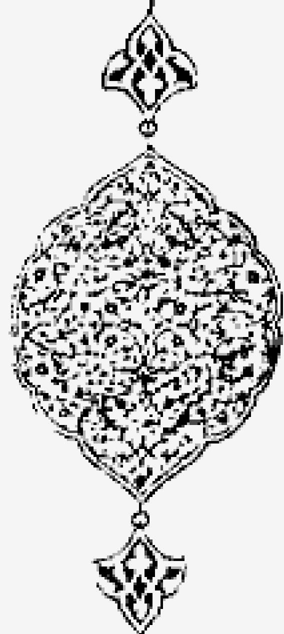
در معجزات پیغمبر(ص)

۱۱ - از امام باقر(ع)، فرمود: در رسول خدا(ص) سه کرامت بود که در دیگری نبود:

۱ - برای او سایه نبود.

۲ - براهی نمی گذشت جز این که هر که پس از وی تا دو روز یا سه روز از راه می گذشت می دانست که پیغمبر از آن راه گذشته است برای بوی خوشی که از او به جا می ماند.

۳ - به هیچ سنگ و درختی نمی گذشت جز آنکه برای آن حضرت سجده می کرد (تواضع می نمود). [۱۶۱]



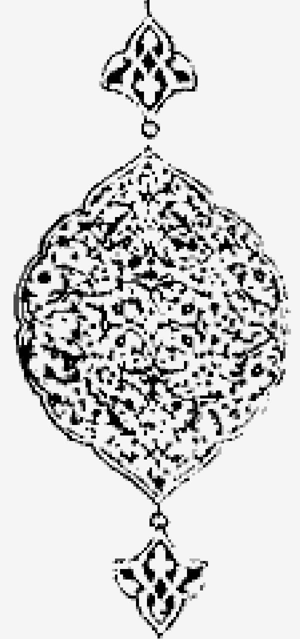


١٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انْتَهىٰ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ مَكانٍ فَخَلّىٰ عَنْهُ، فَقالَ لَهُ: يا جَبْرَئِيلُ تُخَلِّينِي عَلىٰ هٰذِهِ الْحالَةِ؟ فَقالَ: امْضِهِ فَوَاللّٰهِ لَقَدْ وَطِئْتَ مَكاناً ما وَطِئَهُ بَشَرٌ وَما مَشىٰ فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ.

١٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قالَ:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَنا حاضِرٌ فَقالَ: جُعِلْتُ فِداكَ كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً فَقالَ لَهُ: مَكانَكَ يا مُحَمَّدُ، فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً ما وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلا نَبِيٌّ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقالَ: يا جَبْرَئِيلُ وَكَيْفَ يُصَلِّي؟ قالَ:

يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنا رَبُّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَقالَ: اللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ، قالَ: وَكانَ كَما قالَ اللّٰهُ ((قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ)) فَقالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِداكَ ما قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ؟ قالَ: ما بَيْنَ سِيَتِها إِلىٰ رَأْسِها، فَقالَ: كانَ بَيْنَهُما حِجابٌ يَتَلَأْلَأُ يَخْفِقُ وَلا أَعْلَمُهُ إِلّا وَقَدْ قالَ: زَبَرْجَدٌ، فَنَظَرَ



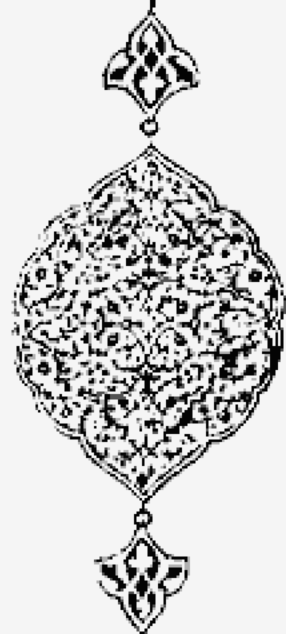


۱۲ ـ از امام صادق (ع)، فرمود: چون رسول خدا(ص) را به معراج بردند، جبرئیل او را به جائی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود: ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می گذاری؟ در پاسخ گفت:

برو، به‌خدا در جائی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن جا راه نرفته است.

۱۳ ـ از علی بن ابی حمزه گوید: در حضور من، ابی بصیر از امام صادق (ع) پرسشی کرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خدا(ص) را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد: ای محمد، در جای خود باش، هر آینه به پایگاهی بر آمدی که پیش از تو نه فرشته‌ای و نه پیمبری بدان راه نیافته، به راستی پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می گذارد؟ عرض کرد: می فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشته‌ها و روح، مهرم بر خشمم پیش است، آن حضرت عرض کرد: بار خدایا، عفوک عفوک، امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر چنانچه خدا فرموده (۹ سوره نجم): «به مقام قاب قوسین او ادنی رسید»، ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد: قربانت، قاب قوسین أو ادنی چیست؟

فرمود: از سردسته کمان تا سر آن، فرمود: میان آنها حجابی می درخشید (و می لرزید و پائین و بالا می شد و موج می زد)، به نظرم که فرمود: زبرجد بود، و پیغمبر از مانند سوراخ سوزنی نگریست و تا آنجا که‌خدا می‌خواست پرتو بزرگواری حق را دریافت.



فِي مِثْلِ سَمِّ الإِبْرَةِ إِلىٰ ماشاءَ اللّٰهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ، فَقالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ:

يا مُحَمَّدُ! قالَ: لَبَّيْكَ رَبِّي، قالَ: مَنْ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قالَ: اللّٰهُ أَعْلَمُ، قالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

قالَ: ثُمَّ قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لِأَبِي بَصِيرٍ: يا أَبا مُحَمَّدٍ، وَاللّٰهِ ما جاءَتْ وَلايَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الأَرْضِ وَلٰكِنْ جاءَتْ مِنَ السَّماءِ مُشافَهَةً.

۱۴ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: صِفْ لِي نَبِيَّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قالَ: كانَ نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبْيَضَ مُشْرَبٍ حُمْرَةً، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، مَقْرُونَ الْحاجِبَيْنِ، شَثْنَ الأَطْرافِ كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلىٰ بَراثِنِهِ، عَظِيمَ مُشاشَةِ الْمَنْكِبَيْنِ، إِذَا الْتَفَتَ يَلْتَفِتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسالِهِ، سُرْبَتُهُ سائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ كَأَنَّها وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفّاةِ وَكَأَنَّ عُنُقَهُ إِلىٰ كاهِلِهِ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ، يَكادُ أَنْفُهُ إِذا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْماءَ وَإِذا مَشىٰ تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ، لَمْ يُرَ مِثْلُ نَبِيِّ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَهُ وَلا بَعْدَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

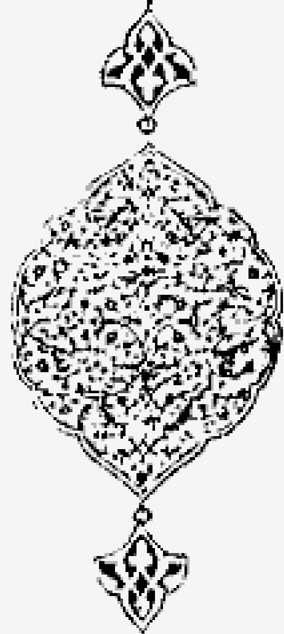


ـ خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد
ـ لبیک پروردگارم
ـ چه کسی بعد از تو برای امت (سرپرست و پیشوا است)؟
ـ خدا، داناتر است
ـ علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان

ابو بصیر گفت: سپس امام صادق (ع) فرمود: ای ابا محمد به خدا ولایت علی(ع) از زمین نیامد بلکه زبانی از آسمان آمد. [۱۶۲]

در شمائل جسمانی

۱۴ ـ جابر گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: پیغمبر خدا را برایم وصف کن، فرمود: پیغمبر خدا رنگ سپید سرخ نمودی داشت، چشمانش سیاه و درشت بود، ابروانش پیوسته بود، دستهای سطبری داشت و کف و انگشتانش محکم و درخشان و طلائی بود، استخوان دو شانه‌اش بزرگ بود، چون رو به کسی می کرد با همهٔ تن به او متوجه می شد از بس خوش انس و مهربان بود(و چون بزرگان گوشه چشم و ابرو به مردم تحویل نمی داد) یک رشته مو از گودی گلویش تا نافش روئیده بود و نموداری بود میان یک صفحه سیم خام و نقرهٔ آب شده، گردن او تا دو شانه چون ابریق می درخشید، بینی کشیده‌ای داشت که هنگام نوشیدن آب نزدیک بود آب را عقب زند، چون راه می رفت محکم گام بر می داشت که گویا به سرازیری فرود می آید، مانند پیغمبر خدا(ص) دیده نشد نه پیش از او و نه بعد از او(ص).



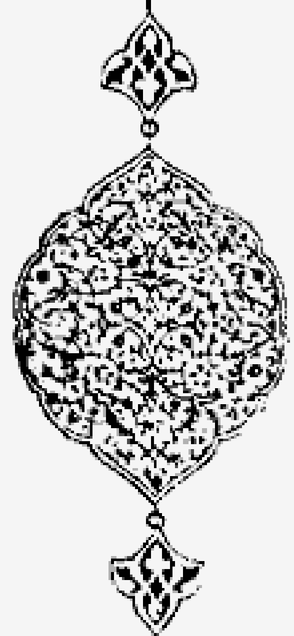


١٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ مَثَّلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَعَلَّمَنِي أَسْماءَهُمْ كَما عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها، فَمَرَّ بِي أَصْحابُ الرّاياتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ، إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خِصْلَةً، قِيلَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ وَماهِيَ؟ قالَ: الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَأَنْ لا يُغادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً وَلَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئاتُ حَسَناتٍ.

١٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ النّاسَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنىٰ قابِضاً عَلىٰ كَفِّهِ ثُمَّ قالَ: أَتَدْرُونَ أَيُّها النّاسُ ما فِي كَفِّي؟ قالُوا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقالَ:

فِيها أَسْماءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْماءُ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشِّمالَ فَقالَ: أَيُّها النّاسُ أَتَدْرُونَ ما فِي كَفِّي؟

قالُوا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقالَ: أَسْماءُ أَهْلِ النّارِ وَأَسْماءُ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، ثُمَّ قالَ: حَكَمَ اللّٰهُ وَعَدَلَ، حَكَمَ اللّٰهُ وَعَدَلَ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.



اطلاعات عمیق پیغمبر

۱۵ ـ از امام صادق (ع)، که فرمود: به راستی رسول خدا(ص) فرموده است: خدا امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد و نام آنها را به من آموخت، چنانچه نامها همه را به آدم(ع) آموخت، پرچمداران به من گذر کردند و من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم به راستی پروردگارم در بارهٔ شیعهٔ علی(ع) به من یک وعده داد، عرض شد: یا رسول الله آن چیست؟ فرمود: آمرزش برای هر کس از آنها که ایمان دارد و هیچ گناه صغیره و کبیره از آنها به جا نگذارد و از آنِ آنها است که گناهان به حسنه تبدیل شوند. [۱۶۳]

۱۶ ـ از امام صادق (ع) که رسول خدا(ص) برای مردم سخنرانی کرد سپس دست راست خود را با مشت گره فراز کرد و فرمود:

ایا مردم می دانید در میان مشت من چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، خود فرمود: در میان آن نام شایستگان بهشت ونام پدرانشان وتبارشان است(نام فامیلی) تا به روز رستاخیز، سپس دست چپش را فراز کرد و فرمود: ای مردم، می دانید در این مشت من چیست؟ گفتند: خدا و فرستادهٔ او داناترند، فرمود: نام سزامندان دوزخ و نام پدران و تیره و تبارشان تا روز رستاخیز.

سپس فرمود: خدا حکم کرده و دادگر است، خدا حکم کرده و دادگر است (۷ سوره شوری): «دسته‌ای در بهشت و دسته‌ای در دوزخ فروزان». [۱٦٤]

١٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ غالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ خاصَّة يَذْكُرُ فِيها حالَ النَّبِيِّ وَالأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَصِفاتِهِمْ:

فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنا لِحِلْمِهِ وَأَناتِهِ وَعَطْفِهِ ما كانَ مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَقَبِيحِ أَفْعالِهِمْ، أَنِ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيائِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ وَفِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتِدُهُ، غَيْرَ مَشُوبٍ حَسَبُهُ وَلا مَمْزُوجٍ نَسَبُهُ وَلا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ، بَشَّرَتْ بِهِ الأَنْبِياءُ فِي كُتُبِها وَنَطَقَتْ بِهِ الْعُلَماءُ بِنَعْتِها وَتَأَمَّلَتْهُ الْحُكَماءُ بِوَصْفِها، مُهَذَّبٌ لا يُدانىٰ هاشِمِيٌّ لا يُوازىٰ، أَبْطَحِيٌّ لا يُسامىٰ، شِيمَتُهُ الْحَياءُ وَطَبِيعَتُهُ السَّخاءُ.

مَجْبُولٌ عَلىٰ أَوْقارِ النُّبُوَّةِ وَأَخْلاقِها، مَطْبُوعٌ عَلىٰ أَوْصافِ الرِّسالَةِ وَأَحْلامِها إِلىٰ أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبابُ مَقادِيرِ اللّٰهِ إِلىٰ أَوْقاتِها وَجَرىٰ بِأَمْرِ اللّٰهِ الْقَضاءُ فِيهِ إِلىٰ نِهاياتِها، أَدّاهُ مَحْتُومُ قَضاءِ اللّٰهِ إِلىٰ غاياتِها، تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مَنْ بَعْدَها وَيَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلىٰ أَبٍ مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ، لَمْ يَخْلِطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سِفاحٌ وَلَمْ يُنَجِّسْهُ فِي وَلادَتِهِ نِكاحٌ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَبِيهِ عَبْدِاللّٰهِ، فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَأَكْرَمِ سِبْطٍ وَأَمْنَعِ رَهْطٍ وَأَكْلأِ حَمْلٍ وَأَوْدَعِ حِجْرٍ،

خطبهٔ جامع امام صادق(ع) در بارهٔ پیغمبر(ص)

۱۷ ـ از امام صادق (ع) در یک سخنرانی مخصوص خود در بارهٔ بیان حال پیغمبر و ائمه و صفاتشان (علیهم السلام):

مانع نشد پروردگار ما را برای بردباری و فرصت بخشی و مهری که دارد. جرم و زشت کرداری مردم از این که انتخاب کند برای آنان محبوب‌ترین پیغمبران و ارجمندترین آنها را نزد خود که محمد بن عبدالله (ص) است، او در جایگاه عزیزی متولد شده و از خاندان کریمی بر خواسته، حسبش آمیخته نیست و نسبش آلوده نه.

در نزد دانشمندان صفات او مجهول نیست، پیمبران در کتب خود بدو مژده دادند و دانشمندان در وصفش زبان گشادند و حکیمان در حالش اندیشه کردند، پاکزادی است بی نظیر، هاشمی نسبی است بی همطراز، بطحاء وطنی است بی همتا، سرشتش آزرم است و منشش بخشش، وقار و خلق پیغمبری خمیر مایهٔ او است، رسالت و آرمان‌های آن نقش ستایش نامهٔ او، تا آنگاه که اسباب تقدیرات خدا در بارهٔ او به پایان رسیدند و قضای الهی در بارهٔ او جاری شد و امر او به نهایت رسید و قضای حتمی خدا، او را به سرانجام رسانید (از آغاز بشریت)، هر امتی به امت آینده از وجود او مژده می داد و هر پدری او را به پدر آینده می سپرد و از پشتی به پشتی نقل مکان می کرد، در اصل وی، زنا راه نیافت و در زایش پی در پی او پلیدی رخ نداد که از آمیزش نا مشروع باشد، از دوران آدم ابو البشر (ع) تا پدرش عبدالله، در بهترین دسته بود و ارجمندترین اسباط و والاترین قبیله و محفوظ ترین حمل و امانت دارترین دامن پرورش، خدایش بر گزید و پسندید و انتخاب کرد و کلیدهای دانش را به او داد و سرچشمه‌های حکمت را به وی عطا

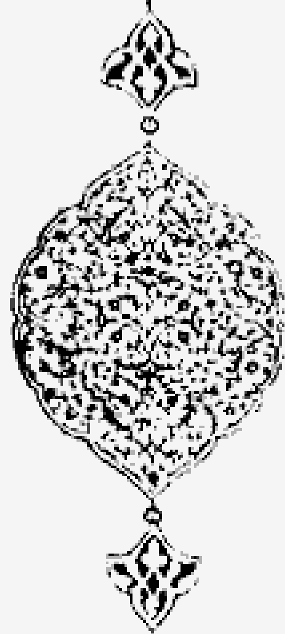


إصْطَفاهُ اللّٰهُ وَارْتَضاهُ وَاجْتَباهُ وَآتاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفاتِيحَهُ وَمِنَ الْحِكَمِ يَنابِيعَهُ.

إبْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبادِ وَرَبِيعاً لِلْبِلادِ وَأنْزَلَ اللّٰهُ إلَيْهِ الْكِتابَ فِيهِ الْبَيانُ وَالتِّبْيانُ قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، قَدْ بَيَّنَهُ لِلنّاسِ وَنَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ، وَدِينٍ قَدْ أوْضَحَهُ وَفَرائِضَ قَدْ أوْجَبَها وَحُدُودٍ حَدَّها لِلنّاسِ وَبَيَّنَها وَأُمُورٍ قَدْ كَشَفَها لِخَلْقِهِ وَأعْلَنَها، فِيها دَلالَةٌ إلَى النَّجاةِ وَمَعالِمُ تَدْعُو إلىٰ هُداهُ، فَبَلَّغَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما أُرْسِلَ بِهِ وَصَدَعَ بِما أُمِرَ وَأدّىٰ ما حُمِّلَ مِنْ أثْقالِ النُّبُوَّةِ وَصَبَرَ لِرَبِّهِ وَجاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَنَصَحَ لأُمَّتِهِ وَدَعاهُمْ إلَى النَّجاةِ وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَدَلَّهُمْ عَلىٰ سَبِيلِ الْهُدىٰ، بِمَناهِجَ وَدَواعٍ.

أسَّسَ لِلْعِبادِ أساسَها وَمَنارٍ رَفَعَ لَهُمْ أعْلامَها، كَيْلا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَكانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً.

١٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ جَماعَةٍ مِنْ أصْحابِنا، عَنْ أحْمَدَ بْنِ هِلالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أبِي مَنْصُورٍ أنَّهُ سَألَ أبا الْحَسَنِ الأوَّلِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أكانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَحْجُوجاً بِأبِي طالِبٍ؟ فَقالَ: لا، وَلٰكِنَّهُ كانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصايا فَدَفَعَها إلَيْهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ:



کرد، او را بر انگیخت تا رحمت بر بندگان باشد و بهار برای جهان، به او قرآنی فرو فرستاد که در آن بیان و توضیح کافی است، قرآنی به زبان عربی برکنار از کجی تا شاید پرهیزکار شوند، آن را برای مردم بیان کرد و برنامهٔ آنان ساخت با دانشی که آن را منظم نمود و کیشی که توضیح داد و واجباتی که لازم دانست و حدود و مقرراتی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که برای مردم کشف کرد و اعلان کرد. [۱۶۵]

برای رهنمائی به نجات و نشانه‌های دعوت به هدایت، رسول خدا آنچه را برای آن فرستاده شده تبلیغ کرد و آشکارا بیان کرد آنچه دستور داشت و بار نبوت را که بر دوش داشت به مردم رسانید و برای پروردگار خود شکیبائی کرد و در راه او جهاد نمود و برای امت خود خیر خواهی کرد و آنها را به نجات دعوت کرد و بیاد آوری تشویق نمود و به راه حق رهنمود با برنامه‌ها و انگیزه‌هائی که برای بندگان بنیاد نهاد و پی ریزی کرد و چراغ فروزان هدایتی که نشانه‌های آن را بر افراشت تا آنکه پس از او گمراه نشوند و به آنان بسیار مهرورز و مهربان بود. [۱٦٦]

در مقام معنوی ابوطالب(ع)

۱۸ ـ درست بن ابی منصور، باز گفت: که از ابوالحسن اول (امام هفتم) پرسید: آیا رسول خدا(ص) مأمور پیروی از ابوطالب بود؟ و ابوطالب از طرف خدا بر او حجت بود؟ فرمود: نه، ولی ابوطالب نگهدار ودائع نبوت بود و وصایا نزد وی سپرده بود و آنها را به آن حضرت داد.

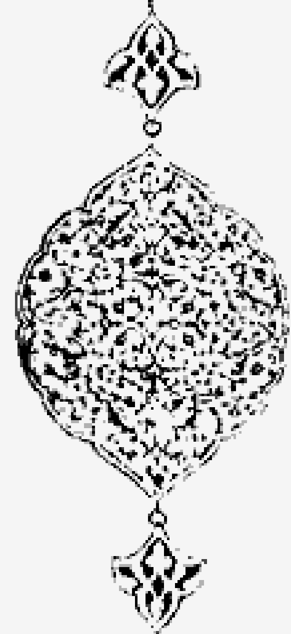
گوید: گفتم: وصایا را به او داد به حساب این که پیغمبر



قُلتُ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصايا عَلىٰ أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ؟ فَقالَ: لَوْ كانَ مَحْجُوجاً بِهِ ما دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ، قالَ: فَقُلْتُ: فَما كانَ حالُ أَبِي طالِبٍ؟

قالَ: أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَبِما جاءَ بِهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصايا وَماتَ مِنْ يَوْمِهِ.

١٩ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبّاسِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سالِمٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باتَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتّىٰ ظَنُّوا أَنْ لا سَماءَ تُظِلُّهُمْ وَلا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ لأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَرَ الأَقْرَبِينَ وَالأَبْعَدِينَ فِي اللّٰهِ، فَبَيْنا هُمْ كَذٰلِكَ إِذْ أَتاهُمْ آتٍ لا يَرَوْنَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلامَهُ.



فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ، إِنَّ فِي اللّٰهِ عَزاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَنَجاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ وَدَرَكاً لِما فاتَ ((كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ)) إِنَّ اللّٰهَ اخْتارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَاسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ وَأَوْرَثَكُمْ كِتابَهُ وَجَعَلَكُمْ تابُوتَ عِلْمِهِ وَعَصا عِزِّهِ وَضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ نُورِهِ وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ

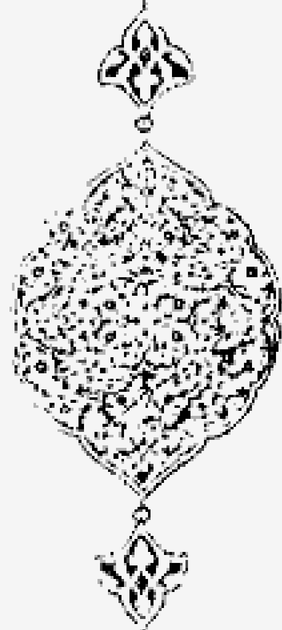


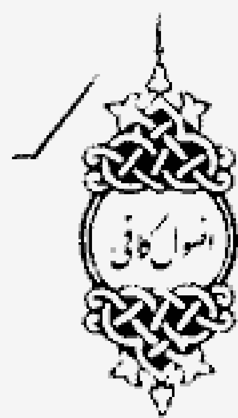
حجت بر او بود؟ (به حساب این که او حجت بر پیغمبر بود خ ل) فرمود: اگر حجت بر او بود وصیت را به او نمی داد. گفتم: پس ابوطالب از نظر کیش اسلام چه وضعی دارد؟ فرمود: به پیغمبر وهرچه آورده بود اقرار کرد و وصایا را به او داد و همان روز در گذشت. [۱۶۷]

تعزیت نامهٔ خدا در وفات پیغمبر(ص)

۱۹ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون پیغمبر(ص) از دنیا رفت، خاندان محمد(ص) درازترین شب را گذراندند، تا آنکه پنداشتند نه آسمانی است که بر آنها سایه اندازد و نه زمینی که آنها را بردارد، زیرا رسول خدا(ص) در راه خداوند نزدیکان و دوران را خون خواه خود کرده بود(وبیم آن می رفت که همه بر خاندان او بشورند) در این میان که چنین بودند به ناگاه کسی بر آنها در آمد که او را به چشم نمی دیدند ولی سخنش را می شنیدند. او گفت: درود بر شما خاندان پیغمبر و رحمت و برکات خدا، به راستی در سایهٔ نگهداری خداوند از هر مصیبتی دلخوشی است و از هر وسیلهٔ هلاکتی نجات فراهم است و آنچه از دست رفته جبران می شود (۱۸۵ سوره آل عمران): **«هر نفس کشی مرگ می چشد و همانا مزدهای شما دریافت شود در روز رستاخیز و هر که از دوزخ به کنار افتد و در بهشت در آید کامیاب شود و زندگی دنیا نباشد جز کالای فریب».**

به راستی خدا شما را برگزید و برتری نهاد و خاندان پیغمبر خود ساخت و دانشش را به شما سپرد و کتابش را به شما ارث داد، شما را صندوق دانش خود ساخت و عصای عزت خویش، و از نور خود برای شما مثلی زد(اشاره به آیه نور است که گذشت) شما را از



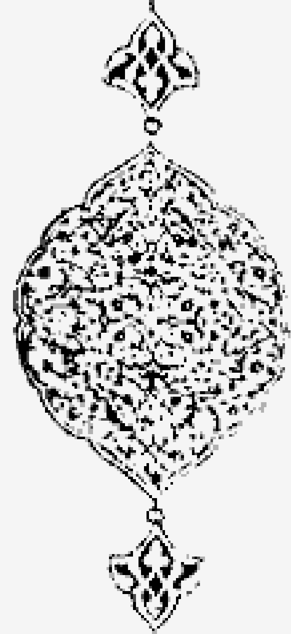


وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَزَّوْا بِعَزاءِ اللّٰهِ، فَإِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَنْزَعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ وَلَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَاجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ وَائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَأَنْتُمْ أَوْلِياؤُهُ، فَمَنْ تَوَلّاكُمْ فازَ وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ، مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللّٰهِ واجِبَةٌ فِي كِتابِهِ عَلىٰ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللّٰهُ عَلىٰ نَصْرِكُمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ فَاصْبِرُوا لِعَواقِبِ الأُمُورِ، فَإِنَّها إِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ.

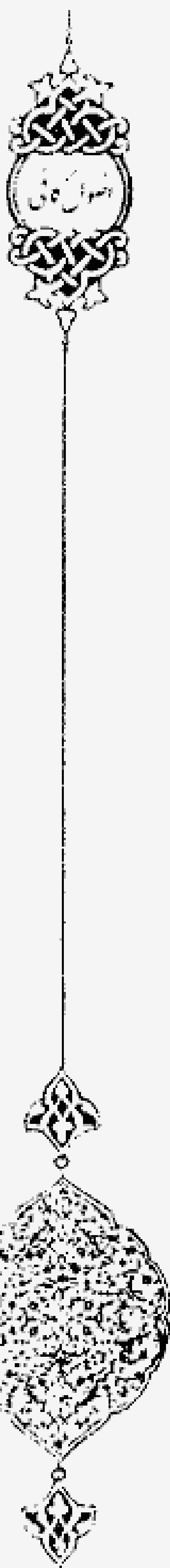
قَدْ قَبِلَكُمُ اللّٰهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً وَاسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِياءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الأَرْضِ فَمَنْ أَدّىٰ أَمانَتَهُ آتاهُ اللّٰهُ صِدْقَهُ، فَأَنْتُمُ الأَمانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ وَلَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ وَالطّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ وَبَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجاهِلٍ حُجَّةً.

فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَناسىٰ فَعَلَى اللّٰهِ حِسابُهُ وَاللّٰهُ مِنْ وَراءِ حَوائِجِكُمْ، وَ أَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ.

فَسَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِمَّنْ أَتاهُمُ التَّعْزِيَةُ، فَقالَ: مِنَ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ.



٢٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ



لغزش در پناه گرفت و از برگشت از دین آسوده نمود، به تعزیت و سر سلامتي از طرف خدا دلخوش دارید، زیرا خدا مهر خود را از شما نبریده و نعمتش را از شما باز نگرفته، شمائید اهل خدا عز و جل آنان که بدان‌ها نعمت را تمام کرده و دسته‌ها را فراهم آورده و سخن را یکی کرده، شمائید دوستان او، هر که به شما پوید کامجو است و هر که حق شما را به ستم رباید نابود است، دوستی شما از طرف خدا لازم شده در قرآن او به عهدهٔ بندگان مؤمنش، پس از این خدا هر وقت خواهد به یاری شما توانا است برای انجام کارها شکیبا باشید که سر انجام آنها به سوی خدا است، خدا شما را سپرده‌ای از پیغمبر خود پذیرفته و شما را به دوستان با ایمانش سپرده در روی زمین، هر که امانت خدا را بپردازد، خدا راستی او را پاداش دهد، شمائید سپرده‌ای که به ودیعه نهاده شده است و از آن شما است دوستی لازم و طاعت واجب، رسول خدا(ص) جان داد در حالی که دین را برای شما کامل کرد و راه بیرون شدن (از هر شبهه و مشکلی را) برای شما روشن ساخت، و برای هیچ نادانی عذری وا نگذاشت.

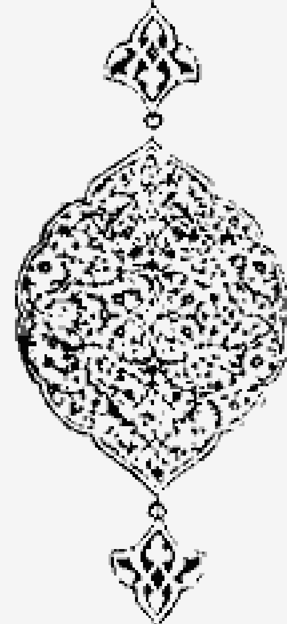
هر که نادانی کند یا خود را به نادانی زند یا منکر شود یا فراموش کند یا خود را به فراموشی زند حسابش بر خدا، خدا پشتیبان نیازمندیهای شما است و من شما را به خدا می سپارم، درود بر شما. من از امام باقر (ع) پرسیدم، این سرسلامتی وتعزیت از طرف چه‌کسی برای آنها آمد؟ فرمود: از طرف خدا تبارک وتعالی.

۲۰ ـ از امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا(ص) چنان بود که هر گاه در شب تاریک دیدار می شد تابشی از او به چشم می‌خورد که گویا ماه پاره‌ای بود.



وَسَلَّمَ إذا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ.

۲۱ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إبْراهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ بَعْضِ رِجالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، إنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النّارَ عَلىٰ صُلْبٍ أَنْزَلَكَ وَبَطْنٍ حَمَلَكَ وَحِجْرٍ كَفَلَكَ، فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَالْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَآمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ، وَأَمّا حِجْرٌ كَفَلَكَ فَحِجْرُ أَبِي طالِبٍ ـ وَفِي رِوايَةِ ابْنِ فَضّالٍ ـ وَفاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ.



۲۲ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرّاجٍ، عَنْ زُرارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: يُحْشَرُ عَبْدُالْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيامَةِ أُمَّةً واحِدَةً، عَلَيْهِ سِيماءُ الأَنْبِياءِ وَهَيْبَةُ الْمُلُوكِ.

۲۳ـ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الأَصَمِّ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ واقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إنَّ عَبْدَالْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قالَ بِالْبَداءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أُمَّةً



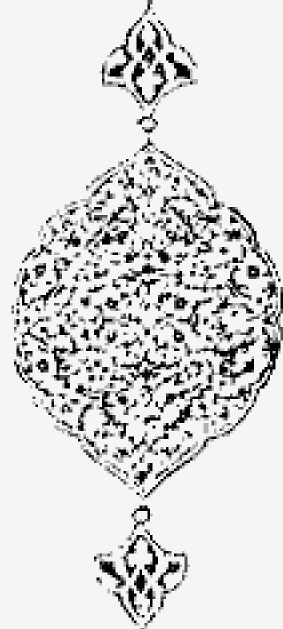
در فضائل پدر و مادر و عمّ پیغمبر (ابوطالب)

۲۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: جبرئیل بر پیغمبر(ص) نازل شد و عرض کرد: ای محمد، خدایت درود می فرستد و می فرماید: به راستی من حرام کردم دوزخ را بر پشتی که تو را فرود آورد وشکمی که تو را به آبستنی برداشت و دامانی که تو را پرورید، پشت، مقصود، پشت پدرش عبدالله بن عبدالمطلب است، و شکمی که او را به آبستنی برداشت، آمنه دختر وهب است، و اما دامانی که او را پرورش داد، دامان ابی طالب است ـ و در روایت ابن فضال ـ ودامن فاطمه بنت اسد.



در فضائل عبدالمطلب

۲۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: عبدالمطلب در روز قیامت خود یک امت محشور شود که رخساره پیغمبران دارد و هیبت ملوک (امت، مرد جامع خیر و دیانت را گویند).



۲۳ ـ امام صادق (ع) فرمود: عبدالمطلب نخست کسی است که معتقد بداء بود و در قیامت، امتی محشور شود تنها که خرمی ملوک دارد و رخسارهٔ پیمبران.

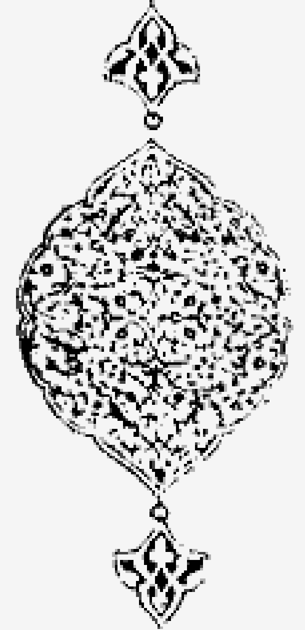


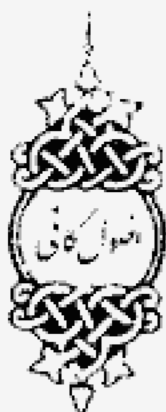
وَحْدَهُ عَلَيْهِ بَهاءُ الْمُلُوكِ وَسِيماءُ الأَنْبِياءِ.

٢٤ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجّاجِ، [وَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: يُبْعَثُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحْدَهُ، عَلَيْهِ بَهاءُ الْمُلُوكِ وَسِيماءُ الأَنْبِياءِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قالَ بِالْبَداءِ، قالَ: وَكانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلىٰ رُعاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ، فَجَمَعَها فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بابِ الْكَعْبَةِ وَجَعَلَ يَقُولُ: ((يا رَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ؟ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ ما بَدا لَكَ)) فَجاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالإِبِلِ وَقَدْ وَجَّهَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ وَفِي كُلِّ شِعْبٍ فِي طَلَبِهِ وَجَعَلَ يَصِيحُ: ((يا رَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ؟ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ ما بَدا لَكَ)).

وَلَمّا رَأىٰ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ وَقالَ: يا بُنَيَّ لا وَجَّهْتُكَ بَعْدَ هٰذا فِي شَيْءٍ فَإِنِّي أَخافُ أَنْ تُغْتالَ فَتُقْتَلَ.

٢٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرانَ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَمّا أَنْ وَجَّهَ صاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ وَمَعَهُمُ الْفِيلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِالْمُطَّلِبِ فَساقُوها، فَبَلَغَ ذٰلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ فَأَتىٰ صاحِبَ الْحَبَشَةِ فَدَخَلَ الآذِنُ، فَقالَ: هٰذا عَبْدُ



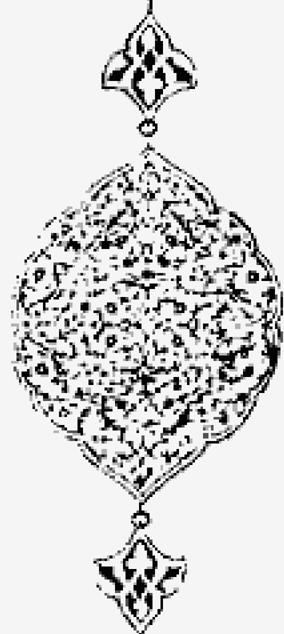


۲۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: عبدالمطلب امتی تنها محشور شود که بر او است خرمی ملوک و رخسارهٔ پیغمبران و این برای آن است که اول کس بود که بداء را قائل شد، فرمود: عبدالمطلب رسول خدا را به سوی شبانهای خود فرستاد که شترها از جلوشان پراکنده شده بودند و تا آنها را فراهم ساخت دیر آمد نزد او، عبدالمطلب حلقهٔ در خانهٔ کعبه را گرفت و می گفت: پروردگارا آل خود را هلاک می کنی؟ اگر بکنی یک موضوعی برایت رخ داده است.

رسول خدا شترها را آورد در حالی که عبدالمطلب به هر سو و هر دره و راهی به جستجوی او فرستاده بود و خود فریاد می زد: پروردگارا آیا اهل خود را هلاک کنی، اگر بکنی موضوعی برایت رخ داده است، و چون رسول خدا را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: من دیگر هرگز تو را پس از این به کاری نمی فرستم، زیرا می‌ترسم ربوده شوی و کشته گردی. [۱۶۸]

داستان اصحاب فیل و اقدام عبدالمطلب

۲۵ ـ امام صادق (ع) فرمود: چون صاحب حبشه، لشکری را به همراه فیل فرستاد تا خانهٔ کعبه را ویران کند، در راه، به یک گله شتر از عبدالمطلب بر خوردند و آن را بردند، خبر به عبدالمطلب رسید و نزد صاحب حبشه آمد، دربان نزد او رفت و گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است، پرسید چه می خواهد؟ مترجم گفت: دنبال شتران خود آمده که لشکر ما آنها را برده‌اند و از تو

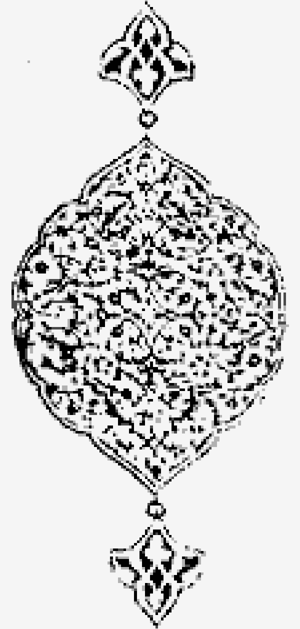




الْمُطَّلِبِ بْنِ هاشِمٍ، قالَ: وَما يَشاءُ؟ قالَ التَّرْجُمانُ: جاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ ساقُوها، يَسْأَلُكَ رَدَّها، فَقالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لأَصْحابِهِ: هٰذا رَئِيسُ قَوْمٍ وَزَعِيمُهُمْ، جِئْتُ إِلىٰ بَيْتِهِ الَّذِي يَعْبُدُهُ لأَهْدِمَهُ وَهُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلاقَ إِبِلِهِ، أَما لَوْ سَأَلَنِي الإِمْساكَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ، رُدُّوا عَلَيْهِ إِبِلَهُ.

فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمانِهِ: ما قالَ لَكَ الْمَلِكُ؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَنا رَبُّ الإِبِلِ وَلِهٰذا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ، فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ وَانْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ، فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِي مُنْصَرَفِهِ، فَقالَ لِلْفِيلِ: يا مَحْمُودُ! فَحَرَّكَ الْفِيلُ رَأْسَهُ، فَقالَ لَهُ: أَتَدْرِي لِمَ جاؤُوا بِكَ؟ فَقالَ الْفِيلُ بِرَأْسِهِ: لا، فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: جاؤُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ أَفَتُراكَ فاعِلٌ ذٰلِكَ؟ فَقالَ بِرَأْسِهِ: لا.

فَانْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَلَمّا أَصْبَحُوا غَدَوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ فَأَبىٰ وَامْتَنَعَ عَلَيْهِمْ، فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوالِيهِ عِنْدَ ذٰلِكَ: أَعْلِ الْجَبَلَ فَانْظُرْ تَرىٰ شَيْئاً، فَقالَ: أَرىٰ سَواداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ، فَقالَ لَهُ: يُصِيبُهُ بَصَرُكَ أَجْمَعَ؟ فَقالَ لَهُ: لا وَلأَوْشَكَ أَنْ يُصِيبَ، فَلَمّا أَنْ قَرُبَ، قالَ: هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَلا أَعْرِفُهُ يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مِنْقارِهِ حَصاةً مِثْلَ حَصاةِ الْخَذْفِ أَوْ دُونَ حَصاةِ الْخَذْفِ، فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: وَرَبِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ما تُرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ، حَتّىٰ لَمّا صارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعَ أَلْقَتِ الْحَصاةَ



درخواست برگردانیدن آنها را دارند.

ملک حبشه به یاران خود گفت: این سرور و پیشوای مردمی است که من آمده‌ام خانه‌ای که معبد آنها است ویران کنم و او از من خواهش می کند شتران او را رها سازم! اگر از من خواسته بود که دست از ویران کردن خانهٔ کعبه بردارم می‌پذیرفتم، شترانش را به او پس بدهید عبدالمطلب از مترجمش پرسید، شاه به تو چه گفت؟ به او گزارش داد، عبدالمطلب گفت: من خداوند شترم، و آن خانه هم خداوندی دارد که جلوش را می گیرد، شترانش را به او دادند و عبدالمطلب به خانهٔ خود برگشت، در برگشت خود به فیل برخورد و او گفت: ای محمود، فیل سر را جنبانید، به او گفت: می‌دانی تو را برای چه آوردند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه، فرمود: تو را آوردند تا خانهٔ پروردگارت را ویران کنی، این کار را می کنی؟ با سر گفت: نه.

عبدالمطلب به خانه‌اش برگشت، صبحی آن فیل را آوردند که در حرم درآورند، سر باز زد و از آنها اطاعت نکرد، عبدالمطلب در این وقت به یکی از بستگانش گفت: برو بالای کوه و بنگر تا چه می بینی؟ گفت: من یک سیاهی از طرف دریا می بینم، به او فرمود: دیدهٔ تو به همهٔ آن می رسد؟ گفت: نه، و نزدیک است که برسد وچون نزدیک آمد، دیده‌بان عبدالمطلب گفت: پرندهٔ بسیاری است که من آن را نمی شناسم و هر پرنده، سنگی به اندازهٔ سنگی که باپشت ناخن می‌پرانند یا کوچک‌تر به منقار دارد، فرمود: سوگند به پروردگار کعبه، جز قوم حبشه را نخواهند، تا چون این پرنده‌ها بالای سر همهٔ آن لشکر رسیدند، سنگ ریزه‌ها را انداختند و هر سنگریزه به مغز سر مردی خورد و از دُبُرش بیرون شد و او را

فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصاةٍ عَلىٰ هامَةِ رَجُلٍ فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ فَقَتَلَتْهُ، فَما انْفَلَتَ مِنْهُمْ إلاّ رَجُلٌ واحِدٌ يُخْبِرُ النّاسَ، فَلَمّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصاةٌ فَقَتَلَتْهُ.

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ رِفاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفِناءِ الْكَعْبَةِ لا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَكانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلىٰ رَأْسِهِ فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنا مِنْهُ، فَجاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ طِفْلٌ يَدْرِجُ حَتّىٰ جَلَسَ عَلىٰ فَخِذَيْهِ، فَأَهْوىٰ بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّيَهُ عَنْهُ.

فَقالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: دَعِ ابْنِي فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتاهُ.

٢٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلّىٰ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَثَ أَيّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ، فَأَلْقاهُ أَبُو طالِبٍ عَلىٰ ثَدْيِ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ لَبَناً فَرَضَعَ مِنْهُ أَيّاماً حَتّىٰ وَقَعَ أَبُو طالِبٍ عَلىٰ حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ فَدَفَعَهُ إِلَيْها.

٢٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ مَثَلَ أَبِي طالِبٍ مَثَلُ



کُشت، و از آنان جان بدر نبرد جز یک مرد که رفت و به مردم خود خبر داد و آن یکی هم چون به مردم خبر داد سنگ ریزه‌ای بر او افتاد و او را کشت. [۱۶۹]

۲۶ ـ امام صادق (ع) فرمود:

در سایهٔ خانهٔ کعبه برای عبدالمطلب بستری می‌گستردند، برای دیگری بستر گسترده نمی‌شد، فرزندانی داشت که بالای سرش می‌ایستادند واز هجوم واردان بر او جلوگیری می‌کردند، رسول خدا(ص) که کودکی بود تاتی کرد تاآمد وبر زانوی او نشست، یکی از پسرها دست برد او را دور کند.

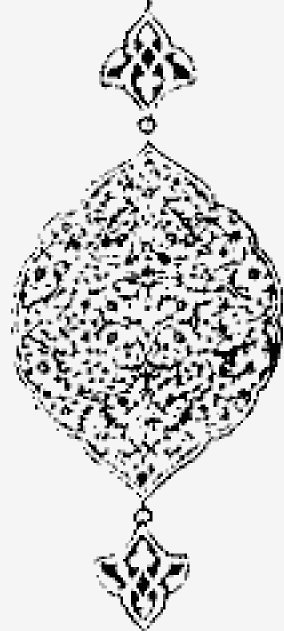
عبد المطلب گفت:

واگذار پسرِ عزیزم را که فرشته بر او نازل شده(فرشته او را آورده‌خ‌ل، ملک وسلطنت او را نصیب باشد،خ‌ل).[۱۷۰]

در فضائل ابو طالب

۲۷ ـ امام صادق (ع) فرمود:

چون پیغمبر(ص) متولد شد، چند روز بی شیر به سر برد و ابو طالب او را به پستان خود افکند وخدا بدان شیری فرستاد و از آن چند روزی نوشید تا ابو طالب حلیمهٔ سعدیه را در یافت و آن حضرت را به وی تسلیم کرد.



۲۸ ـ امام صادق (ع) فرمود:

مَثَلِ ابو طالب مَثَلِ اصحاب کهف است که ایمان را نهان



أَصْحابِ الْكَهْفِ، أَسَرُّوا الإيمانَ، وَأَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتاهُمُ اللّٰهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.

٢٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الأَزْدِيِّ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبا طالِبٍ كانَ كافِراً، فَقالَ: كَذَبُوا، كَيْفَ يَكُونُ كافِراً وَهُوَ يَقُولُ:

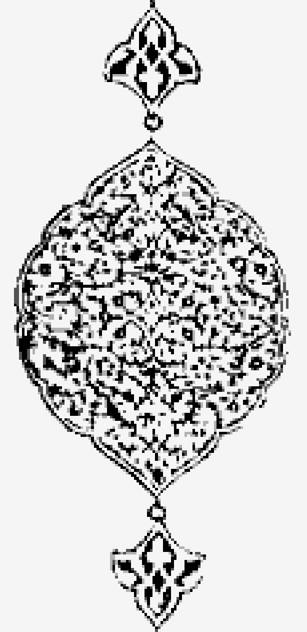
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنّا وَجَدْنا مُحَمَّداً
نَبِيّاً كَمُوسىٰ خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طالِبٍ كافِراً وَهُوَ يَقُولُ:

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنا لامُكَذَّبٌ
لَدَيْنا وَلا يُعْنىٰ بِقِيلِ الأَباطِلِ

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمامُ بِوَجْهِهِ
ثِمالُ الْيَتامىٰ عِصْمَةٌ لِلأَرامِلِ

٣٠ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَعَلَيْهِ ثِيابٌ لَهُ جُدُدٌ فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلا ناقَةٍ فَمَلأُوا ثِيابَهُ بِها، فَدَخَلَهُ مِنْ ذٰلِكَ ماشاءَ اللّٰهُ فَذَهَبَ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ فَقالَ لَهُ: ياعَمِّ كَيْفَ تَرىٰ حَسَبِي فِيكُمْ؟ فَقالَ لَهُ: وَما ذاكَ ياأَخِي؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَدَعا أَبُو طالِبٍ حَمْزَةَ وَأَخَذَ



کردند و شرک را عیان داشتند و خود دو بار به آنها مزد داد.

۲۹ ـ اسحاق بن جعفر از پدرش امام صادق (ع) گوید: به آن حضرت عرض شد: آنها پندارند که ابو طالب کافر بوده است، فرمود: دروغ می گویند، چه گونه کافر بوده با این که می گوید:

آیا می دانید شما که ما در یافتیم محمد را هلا

پیغمبری چنان که بود موسی نوشته در سر کتابها

در حدیث دیگر است که چگونه ابو طالب کافر بود و می گفت:

دانسته‌اند همه به‌یقین،فرزند ما به دروغ

منسوب نیست در بر ما،بیهوده‌را نسزد

ابر از رخش طلبد باران که هست سپید

باشد پناه یتیم، عصمت به بیوه دهد[۱۷۱]

۳۰ ـ امام صادق (ع) فرمود: در این میان که پیغمبر (ص) در مسجد الحرام بود و جامه‌های نوی در برداشت مشرکین بر او بچه‌دان ماده شتری افکندند و جامهٔ او را سراسر آلوده کردند، از این بدکرداری تا خدا می خواست دل آزرده شد و نزد ابو طالب رفت و به او فرمود: ای عمو حَسَب من در میان شما هاشمیان چگونه است؟

فرمود: برادر زاده‌ام مگر چه شده است؟ مطلب را به او گزارش داد، ابو طالب حمزه را خواست و شمشیر برداشت و آن



السَّيْفَ وَقالَ لِحَمْزَةَ: خُذِ السَّلا، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَالنَّبِيُّ مَعَهُ فَأَتىٰ قُرَيْشاً وَهُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، فَلَمّا رَأَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قالَ لِحَمْزَةَ: أَمِرَّ السَّلا عَلىٰ سِبالِهِمْ، فَفَعَلَ ذٰلِكَ حَتّىٰ أَتىٰ عَلىٰ آخِرِهِمَ، ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو طالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: يَا ابْنَ أَخِي، هٰذا حَسَبُكَ فِينا.

٣١ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا تُوُفِّيَ أَبُو طالِبٍ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، اُخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ، فَلَيْسَ لَكَ فِيها ناصِرٌ؛ وَثارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ هارِباً حَتّىٰ جاءَ إِلىٰ جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقالُ لَهُ «الْحَجُونُ» فَصارَ إِلَيْهِ.

٣٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ أَبا طالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسابِ الْجُمَّلِ، قالَ بِكُلِّ لِسانٍ.

٣٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِاللّٰهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِما، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَسْلَمَ أَبُو طالِبٍ بِحِسابِ الْجُمَّلِ وَعَقَدَ بِيَدِهِ ثَلاثاً وَسِتِّينَ.

٣٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ،

بچه‌دان شتر را به حمزه داد و به همراه پیغمبر رو بدان مردم نهاد و نزد قریش آمد که گرد کعبه بودند، چون او را دیدند از چهره‌اش بدی را دانستند. سپس به حمزه فرمود: این بچه‌دان شتر را به سِبیل همه بکش و حمزه چنان کرد تا همه را به پایان رساند. سپس رو به پیغمبر (ص) نمود و گفت: ای برادر زاده‌ام این است حَسَب و آبروی تو در میان ما بنی هاشم.

۳۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: چون ابو طالب در گذشت جبرئیل بر رسول خدا(ص) فرود آمد و به او گفت: ای محمد، از مکه بیرون شو زیرا در آن یاوری نداری و قریش به پیغمبر شوریدند و آن حضرت گریخت تا به کوهی رسید که آن را حجون می نامیدند و بدان کوه پناهنده شد.

۳۲ ـ امام صادق (ع) فرمود:

به راستی ابوطالب اسلام آورد به حساب جمل، فرمود: یعنی به هر زبان.

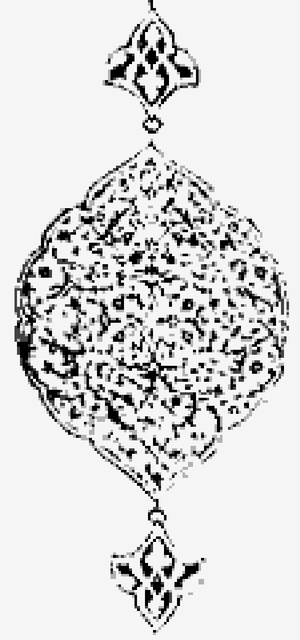
۳۳ ـ فرمود: ابوطالب اسلام آورد به حساب جمل و به دستش عدد شصت و سه را متشکل کرد. [۱۷۲]

۳٤ ـ از اصبغ بن نباته حنظلی گوید: امیرالمؤمنین را روز



عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ الْغَنَوِيِّ، عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُباتَةَ الْحَنْظَلِيِّ قالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ وَرَكِبَ بَغْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [ثُمَّ] قالَ: أَيُّها النّاسُ أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ، فَقامَ إِلَيْهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصارِيُّ فَقالَ: بَلىٰ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنا فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَنَغِيبُ، فَقالَ: إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلّا كافِرٌ وَلا يَجْحَدُ بِهِ إِلّا جاحِدٌ.

فَقامَ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ ـ رَحِمَهُ اللَّهُ ـ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِّهِمْ لَنا لِنَعْرِفَهُمْ، فَقالَ: إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرُّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّها وَصِيُّ نَبِيِّها، حَتّىٰ يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ، أَلا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِياءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ، أَلا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِياءِ الشُّهَداءُ، أَلا وَإِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَداءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طالِبٍ، لَهُ جَناحانِ خَضِيبانِ يَطِيرُ بِهِما فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جَناحانِ غَيْرُهُ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَرَّفَهُ وَالسِّبْطانِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، يَجْعَلُهُ اللَّهُ مَنْ شاءَ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الْآيَةَ: ((وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً * ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفىٰ



فتح بصره دیدم بر استر رسول خدا(ص) سوار شد و سپس فرمود: ای مردم شما را آگاه نکنم از بهترین مردم در روزی که خدا همه را گرد آورد؛ ابو أیوب انصاری نزد او برخاست و گفت: چرا یا امیرالمؤمنین برای ما بازگو شما حاضر بودی و ما غائب می شدیم؛ فرمود: به راستی بهترین مردم روزی که خدا همه را گرد آورد هفت کسند از فرزندان عبدالمطلب که فضل آنان را جز کافر منکر نباشد و آن را جز رو گردان از حق نادیده نگیرد، عمّار بن یاسر رحمه الله برخواست و گفت: یا امیرالمؤمنین نام آنها را ببر تا ما آنها را بشناسیم، فرمود:

۱ ـ به راستی بهترین مردم روزی که خدا آنان را گرد آورد رسولان باشند و افضل رسولان محمد است(ص).

۲ ـ برتران هر امتی پس از پیغمبرشان وصی پیغمبر آنها است تا آنکه پیغمبری دنبال او آید، هلا بهترین اوصیاء وصی محمد(ص) باشد.

۳ و ٤ ـ هلا افضل خلق پس از اوصیاء شهدایند، هلا افضل شهداء حمزة بن عبدالمطلب وجعفر بن أبی‌طالبند که او را دو بال تازه باشد که با آنها در بهشت پرواز کند به احدی از این امت جز او دو بال داده نشده است و این چیزی است که خدا بدان محمد را ارجمند داشته و شرافت بخشیده.

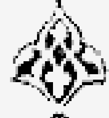
۵ و ٦ و ۷ ـ دو سبط که حسن و حسین باشند و مهدی(ع) که خدا هر کدام از ما خاندان را خواهد او را مهدی سازد، سپس این آیه را خواند(٦۹ سوره نساء): «هرکه فرمان برد از خدا و رسول، آنان با کسانی باشند که خدا بدانها نعمت داده از پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و نیکان و آنان چه خوب رفیقانی باشند» (۷۰): «این است فضل خدا و بس

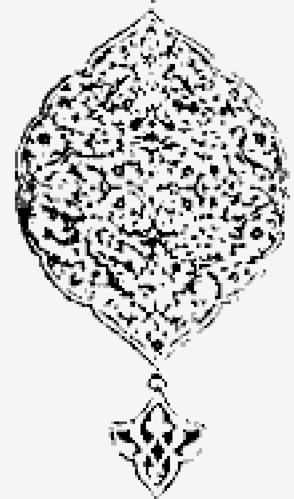


بِاللّٰهِ عَلِيماً)).

۳۵ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ كانَتِ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قالَ: لَمّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكَفَّنَهُ سَجّاهُ ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً فَدارُوا حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي وَسَطِهِمْ فَقالَ: ((إِنَّ اللّٰهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً)) فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَما يَقُولُ حَتّى صَلّىٰ عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ الْعَوالِي.

۳۶ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا عَلِيُّ ادْفِنِّي فِي هٰذَا الْمَكانِ وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصابِعَ وَرُشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْماءِ.





۳۷ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: أَتَى الْعَبّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا عَلِيُّ، إِنَّ النّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَقِيعِ الْمُصَلّىٰ وَأَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى النّاسِ فَقالَ: يا أَيُّها



است که خدا دانا است».

کیفیت تجهیز پیغمبر(ص)

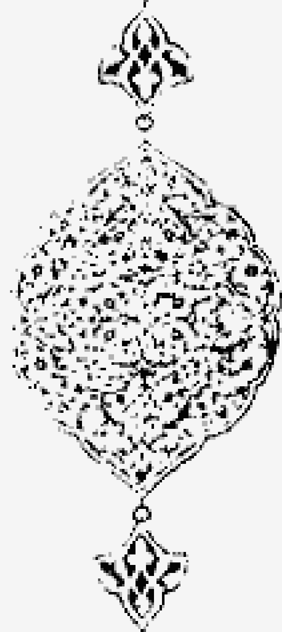
۳۵ـ أبی مریم انصاری گوید: به امام باقر(ع) گفتم: چگونه نماز بر جنازهٔ پیغمبر(ص) برگزار شد؟

فرمود: چون امیر المؤمنین(ع) او را غسل داد و کفن کرد، روپوشی بر او افکند و ۱۰ کس را اجازهٔ ورود دادند و گردش حلقه زدند و علی(ع) در وسط آنها ایستاد و گفت: «انّ اللّٰه وملائکته یصلّون علیٰ النبیّ یاأیها الذین آمنوا صلّوا علیه وسلّموا تسلیماً» وآن مردم هم چنان می‌گفتند.

به همین روش تمام مردم مدینه و عوالی حومهٔ آن بر آن حضرت نماز خواندند. [۱۷۳]

۳۶ـ امام باقر(ع) فرمود که: پیغمبر(ص) به علی(ع) فرمود:

ای علی، مرا در این جا به خاک سپار و قبر مرا چهار انگشت بلند کن و بر آن آب بپاش.



۳۷ـ امام صادق (ع) فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین(ع) آمد و گفت: ای علی مردم جمع شدند که پیغمبر(ص) را در بقیع مصلّی(آنجا که رسول خدا(ص) نمازهای عید را می خواندند) دفن کنند و یکی از آنها در نماز بر او امامت کند.

امیرالمؤمنین(ع) نزد مردم آمد وفرمود: ای مردم، رسول خدا خودش در زندگی و مرگ امام است و خودش هم فرموده من در



النّاسُ إنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إمامٌ حَيّاً وَمَيِّتاً وَقالَ: إنّي أُدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيها، ثُمَّ قامَ عَلَى الْبابِ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ النّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ.

٣٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ وَالْمُهاجِرُونَ وَالأَنْصارُ فَوْجاً فَوْجاً، قالَ: وَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَسَلامَتِهِ: إِنَّما أُنْزِلَتْ هٰذِهِ الآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللّٰهِ لِي: ((إِنَّ اللّٰهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً)).

٣٩ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ داوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما مَعْنَى السَّلامُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ؟

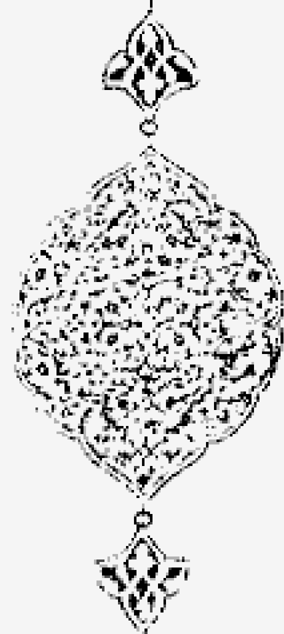
فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصابِرُوا وَيُرابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللّٰهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الأَرْضَ الْمُبارَكَةَ وَالْحَرَمَ الآمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ،



همان بقعه به خاک روم که در آنجا جان دهم؛ و خود آن حضرت بر در ایستاد و بر او نماز گذارد، سپس دستور داد ده ده بر او نماز خواندند و بیرون رفتند.

۳۸ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون پیغمبر(ص) وفات کرد، فرشته‌ها و مهاجر و انصار فوج فوج بر او نماز خواندند، فرمود: امیرالمؤمنین(ع) فرمود: از رسول خدا(ص) در حال تندرستی و سلامتش شنیدم می فرمود: این آیه برای دستور نماز بر من(صلوات بر من خ ل) پس از مردنم، نازل شده است(۵۶ سوره احزاب): «ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً».

۳۹ ـ داود بن کثیر رقي گوید: به امام صادق(ع) گفتم: درود بر رسول خدا(ص) چه معنی دارد؟ در پاسخ فرمود: به راستی چون خدا تبارک وتعالی پیغمبر خود را با وصی او و دخترش وپسرش وهمهٔ ائمه را آفرید وشیعیان آنهارا هم آفرید، از آنها پیمان گرفت واینکه باید شکیبا باشند ودر برابر دشمنان ایستادگی کنند و مرز داری نمایند و این که پرهیزکار باشند نسبت به خدا و به آنها وعده داد که سرزمین پر برکت را با حرم امن به آنها تسلیم کند و بیت المعمور را برای آنها فرود آورد و سقف افراشته را برای آنها عیان کند و آنها را از دشمنان آسوده سازد، و برای آنها پدید کند زمینی را که بجای این زمین گذارد با صلح و سلامتی و سالم دارد





وَالأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُها اللّٰهُ مِنَ السَّلامِ وَيُسَلِّمَ مافِيها لَهُمْ، لاشِيَةَ فِيها - قالَ:

لا خُصُومَةَ فِيها - لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيها مايُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلىٰ جَمِيعِ الأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثاقَ بِذٰلِكَ؛ وَإِنَّما السَّلامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللّٰهِ، لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مافِيهِ.

٤٠ - اِبْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ، وَخَلِيلِكَ وَنَجِيِّكَ، الْمُدَبِّرِ لأَمْرِكَ.

بابُ النَّهْيِ عَنِ الإِشْرافِ عَلىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

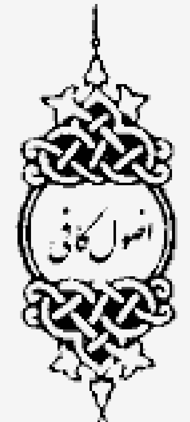
١ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ قالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَالْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَيَنْزِلُونَ وَنَحْنُ جَماعَةٌ، فَقُلْتُ لأَصْحابِنا: مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اللَّيْلَةَ؟ فَقالَ مِهْرانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنا، وَقالَ

آنچه در آن است برای آنها، هیچ لکهٔ سیاهی در آن نباشد. فرمود: یعنی ستیزه‌ای از دشمن در آن نماند و این که در آن باشد هرچه را بخواهند و دوست دارند ورسول خدا(ص) از همهٔ ائمه و شیعنانشان پیمان برای این موضوع گرفت(از همهٔ امت و شیعه‌های ما پیمان بر این موضوع گرفت خ‌ل) و همانا درود و سلام بر آن حضرت یادآوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند تا شاید خدا عزوجل در انجام آن تعجیل کند و بشتابد به آماده کردن صلح وسلامت برای شما نسبت به همهٔ آنچه در جهان است. [۱۷٤]

٤٠ ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: بار خدایا رحمت فرست بر محمد بر گزیدهٔ تو، دوست تو و همراز تو، که تدبیر کنندهٔ امر تو است. [۱۷۵]

باب نهی از سر کشیدن بر قبر پیغمبر (ص)

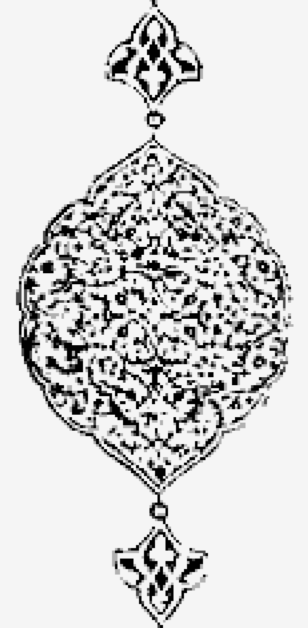
۱ ـ جعفر بن مثنی خطیب گفت: من در مدینه بودم که مقداری از سقف مسجد که به قبر پیغمبر(ص) مشرف بود فرو ریخت و کارگرها بالا می رفتند و پائین می آمدند، ما جمعی بودیم، من به اصحاب و هم مذهبان خودمان گفتم: کدام از شما وعده دارید و وقت گرفتید که امشب خدمت امام صادق (ع) بروید؟ مهران بن ابی نصر گفت من، اسماعیل بن عمار صیرفی هم گفت من، ما به آن



إِسْماعِيلُ بْنِ عَمّارٍ الصَّيْرَفِي: أَنا، فَقُلْنا لَهُما: سَلاهُ لَنا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمّا كانَ مِنَ الْغَدِ لَقِيناهُما، فَاجْتَمَعْنا جَمِيعاً، فَقالَ إِسْماعِيلُ: قَدْ سَأَلْناهُ لَكُمْ عَمّا ذَكَرْتُمْ، فَقالَ: ما أُحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ وَلا آمَنُهُ أَنْ يَرىٰ شَيْئاً يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ أَوْ يَراهُ قائِماً يُصَلِّي أَوْ يَراهُ مَعَ بَعْضِ أَزْواجِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

بابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعْدَ عامِ الْفِيلِ بِثَلاثِينَ سَنَةً وَقُتِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً، بَقِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثَلاثِينَ سَنَةً وَأُمُّهُ فاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافٍ وَهُوَ أَوَّلُ هاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هاشِمٌ مَرَّتَيْنِ.



١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفارِسِيِّ، عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جاءَتْ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

دو گفتیم: از آن حضرت بپرسید از حکم بالا رفتن بر سر بام مسجد برای سرکشی بر قبر پیغمبر(ص) چون فردا شد و آنها را دیدار کردیم و همه با هم گرد آمدیم، اسماعیل گفت: ما از آنچه یادآور شدید از آن حضرت پرسش کردیم برای شما در پاسخ فرمود: من برای احدی از شما دوست ندارم که بالای او بر آید واورا تأمین ندهم که چیزی بیند که کور شود یا بیند که پیغمبر ایستاده نماز می‌خواند یا آن حضرت را با یکی از زوجاتش همنشین بیند. [۱۷۶]

باب تولد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

امیر المؤمنین(ع) سی سال پس از عام الفیل متولد شد و ۲۱ ماه رمضان سال چهلم هجرت کشته شد و ۶۳ سال داشت. سی سال پس از وفات پیغمبر(ص) زنده بود، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است و علی (ع) نخست هاشمی بود که هاشم دو بار او را زاده بود(یعنی پدر و مادر هر دو از بنی هاشم بودند) و شاید مقصود اعم از او و برادرانش باشد.

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابی طالب آمد تا مژدهٔ ولادت پیغمبر را به او رساند، ابو طالب گفت: سبتی صبر کن من تو را به مانند او جز مقام نبوت مژده می دهم، فرمود: سبت سی سال است و میان ولادت رسول خدا(ص) و ولادت

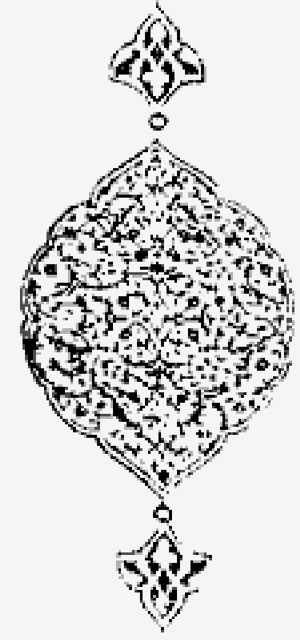


عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ أَبُو طالِبٍ: إِصْبِري سَبْتاً أُبَشِّرْكِ بِمِثْلِهِ إِلاّ النُّبُوَّةَ، وَقالَ: السَّبْتُ ثَلاثُونَ سَنَةً وَكانَ بَيْنَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ ثَلاثُونَ سَنَةً.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنِ السَّيّارِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هاجَرَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلىٰ قَدَمَيْها وَكانَتْ مِنْ أَبَرِّ النّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ النّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عُراةً كَما وُلِدُوا، فَقالَتْ: وَاسَوْأَتاهُ، فَقالَ لَها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

فَإِنِّي أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كاسِيَةً، وَسَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقالَتْ: وَاضَعْفاهُ! فَقالَ لَها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذٰلِكَ.

وَقالَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْماً: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جارِيَتِي هٰذِهِ، فَقالَ لَها: إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللّٰهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْها عُضْواً مِنْكِ مِنَ النّارِ، فَلَمّا مَرِضَتْ أَوْصَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خادِمَها، وَاعْتُقِلَ لِسانُها فَجَعَلَتْ تُومِي إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ إِيماءً، فَقَبِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَصِيَّتَها،



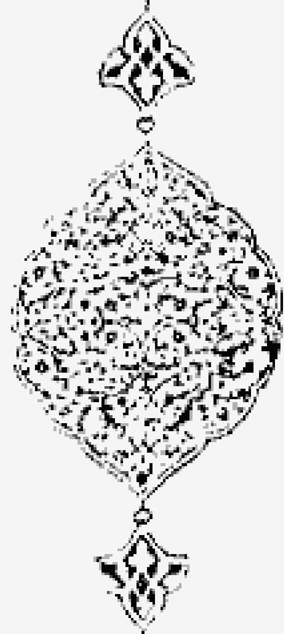


امیرالمؤمنین(ع) سی سال فاصله بود(بنا بر این ۳۳ سال پس از پیغمبر(ص) زنده باشد ـ مترجم).

۲ ـ امام صادق (ع) فرمود: به راستی فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین(ع) نخستین زنی بود که به سوی رسول خدا(ص) هجرت کرد و از مکه به مدینه با پای پیاده آمد و از خوشرفتارترین مردم بود نسبت به رسول خدا(ص) شنید که رسول خدا(ص) می‌فرماید:

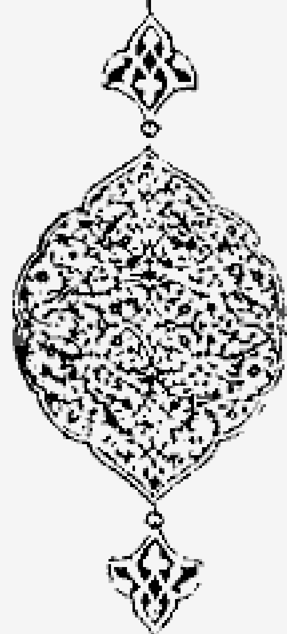
به راستی مردم روز رستاخیز برهنه محشور شوند چون روزی که از مادر زایند گفت: وای از این رسوائی، رسول خدا(ص) فرمود: من از خدا می خواهم که تو را با جامه محشور کند، و از آن حضرت شنید که از فشار قبر یاد می فرمود، فریاد زد: وای از ناتوانی من رسول خدا(ص) به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را کفایت کند و از فشار قبر آسوده کند.

روزی بر رسول خدا(ص) گفت: من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم، در پاسخش فرمود: اگر چنین کنی خدا به هر عضوی از او عضوی از تو را از دوزخ آزاد کند، و چون بیمار شد بر رسول خدا(ص) وصیت کرد و سفارش کرد که خادم او را آزاد کند، زبانش بند آمده بود به اشاره با رسول خدا(ص) سخن می کرد و رسول خدا(ص) وصیتش را پذیرفت، در این میان که روزی رسول خدا(ص) نشسته بود، امیرالمؤمنین(ع) گریان نزد او آمد، رسول خدا(ص) فرمود: برای چه گریه می کنی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه مرد، رسول خدا(ص) فرمود: به خدا ومادر من هم، و





فَبَيْنَما هُوَ ذاتَ يَوْمٍ قاعِدٌ إذا أَتاهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ يَبْكِي فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ما يُبْكِيكَ؟ فَقالَ: ماتَتْ أُمِّي فاطِمَةُ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَأُمِّي وَاللّٰهِ، وَقامَ مُسْرِعاً حَتّىٰ دَخَلَ فَنَظَرَ إلَيْها وَبَكىٰ، ثُمَّ أَمَرَ النِّساءَ أَنْ يُغَسِّلْنَها وَقالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إذا فَرَغْتُنَّ فَلا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتّىٰ تُعْلِمْنَنِي، فَلَمّا فَرَغْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذٰلِكَ، فَأَعْطاهُنَّ أَحَدَ قَميصَيْهِ الَّذي يَلِي جَسَدَهُ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَّها فيهِ وَقالَ لِلْمُسْلِمِينَ: إذا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذٰلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ، فَلَمّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِها وَكَفْنِها دَخَلَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَحَمَلَ جِنازَتَها عَلىٰ عاتِقِهِ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جِنازَتِها حَتّىٰ أَوْرَدَها قَبْرَها، ثُمَّ وَضَعَها وَدَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فيهِ، ثُمَّ قامَ فَأَخَذَها عَلىٰ يَدَيْهِ حَتّىٰ وَضَعَها فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْها طَويلاً يُناجِيها وَيَقُولُ لَها: ابْنُكِ، إبْنُكِ [إبْنُكِ] ثُمَّ خَرَجَ وَسَوّىٰ عَلَيْها، ثُمَّ انْكَبَّ عَلىٰ قَبْرِها فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: لا إلٰهَ إلّا اللّٰهُ، اَللّٰهُمَّ إنِّي أَسْتَوْدِعُها إيّاكَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَقالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: إنّا رَأَيْناكَ فَعَلْتَ أَشْياءَ لَمْ تَفْعَلْها قَبْلَ الْيَوْمِ، فَقالَ: الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طالِبٍ، إنْ كانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَها الشَّيْءُ فَتُؤْثِرُني بِهِ عَلىٰ نَفْسِها وَوُلْدِها وَإنِّي ذَكَرْتُ الْقِيامَةَ وَأَنَّ النّاسَ يُحْشَرُونَ عُراةً، فَقالَتْ: واسَوْأَتاهُ، فَضَمِنْتُ لَها أَنْ يَبْعَثَها اللّٰهُ كاسِيَةً وَذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقالَتْ: واضَعْفاهُ، فَضَمِنْتُ لَها أَنْ

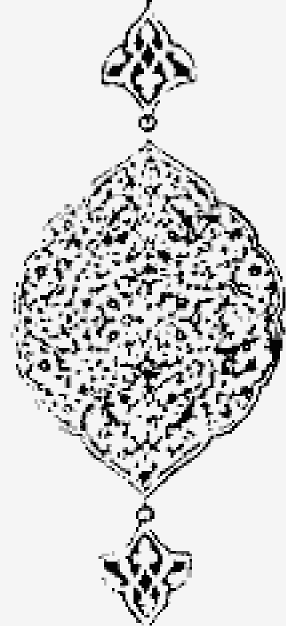




شتابان برخاست تا وارد بر او شد و نگاهی به او کرد و گریست وسپس به زنها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: چون از غسل او فارغ شدید کاری نکنید تا به من اعلام کنید، چون فارغ شدند به او اعلام کردند و آن حضرت یکی از پیراهنهای خود را که به تن می‌پوشید داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: چون در کار فاطمه دیدید من کاری می کنم که پیش از آن با مرده‌ای نکردم سبب آن را از من بپرسید.

چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند، رسول خدا(ص) آمد و جنازهٔ او را بر دوش گرفت و زیر جنازهٔ او بود تا او را به قبرش رسانید و او را در کنار قبرش نهاد و خود وارد قبرش شد و در آن خوابید و سپس برخاست و با دست خود او را گرفت و در قبرش نهاد و بر او سرازیر شد و مدتی طولانی با او راز می گفت: و به او می گفت: پسرت، پسرت، (پسرت).

سپس از قبرش بر آمد و خشت بر آن چید و آن را ساخت سپس روی قبرش افتاد و شنیدند که می فرمود: لا اله الا الله، بار خدایا من او را به تو می سپارم، سپس برگشت و مسلمانان به آن حضرت گفتند: ما دیدیم شما کارهائی کردید که پیش از امروز نکرده بودید، فرمود: امروز آخرین قسمت احسان ابی طالب را از دست دادم، مطلب این است که اگر نزد این فاطمه چیزی بود، مرا نسبت بدان برخود و فرزندانش مقدم می داشت.



من روزی از قیامت یاد کردم و از این که مردم در آن برهنه محشور می شوند، گفت: وای از این رسوائی من، من ضمانت کردم که خدا او را با تن پوشیده محشور سازد، من از فشار قبر یاد کردم، گفت: وای از ناتوانی من، و من ضمانت کردم که خدا او را آسوده

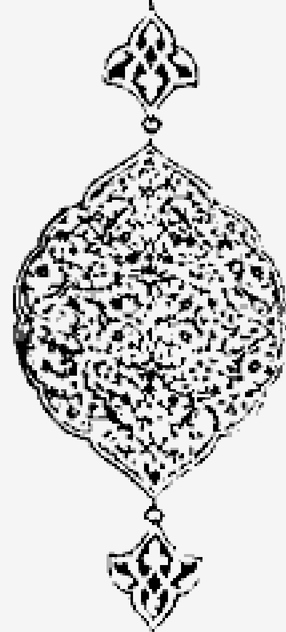


يَكْفِيها اللّٰهُ ذٰلِكَ، فَكَفَّنْتُها بِقَمِيصِي وَاضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِها لِذٰلِكَ وَانْكَبَبْتُ عَلَيْها، فَلَقَّنْتُها ماتُسْأَلُ عَنْهُ، فَإِنَّها سُئِلَتْ عَنْ رَبِّها فَقالَتْ، وَسُئِلَتْ عَنْ رَسُولِها فَأَجابَتْ، وَسُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّها وَإِمامِها فَارْتُجَّ عَلَيْها، فَقُلْتُ: إِبْنُكِ إِبْنُكِ[إِبْنُكِ].

٣ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبانٍ الْكَلْبِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا وُلِدَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فُتِحَ لآمِنَةَ بَياضُ فارِسَ وَقُصُورُ الشّامِ، فَجاءَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلىٰ أَبِي طالِبٍ ضاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، فَأَعْلَمَتْهُ ما قالَتْ آمِنَةُ، فَقالَ لَها أَبُو طالِبٍ: وَتَتَعَجَّبِينَ مِنْ هٰذا؟ إِنَّكِ تَحْبِلِينَ وَتَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَوَزِيرِهِ.

٤ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسابُورِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْراهِيمَ الْهاشِمِيِّ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أُسِيدِ بْنِ صَفْوانَ صاحِبِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ: لَمّا كانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِرْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكاءِ وَدَهِشَ النّاسُ كَيَوْمِ قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجاءَ رَجُلٌ باكِياً وَهُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَهُوَ يَقُولُ:

الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلافَةُ النُّبُوَّةِ حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ بابِ الْبَيْتِ الَّذِي



سازد، من او را در پیراهنم کفن کردم و در گورش خوابیدم برای این، و بر او سرازیر شدم و به او تلقین کردم آنچه از او پرسش می‌شد، زیرا از او پرسش شد از پروردگارش و پاسخ گفت: و پرسش شد از ولی و امامش، و زبانش بند شد، من به او گفتم: پسرت، پسرت، (پسرت).

۳ ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: چون رسول خدا(ص) متولد شد برای آمنه(مادرش) سپیدی (کاخهای) فارس و کاخهای شام عیان شد، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین(ع) خندان و مژده بخش نزد ابی طالب آمد و او را از مکاشفهٔ آمنه خبر دار کرد، ابو طالب در پاسخش گفت: تو از این موضوع در شگفتی، تو خود آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزائی. [۱۷۷]

٤ ـ از اسید بن صفوان، یکی از صحابهٔ رسول خدا(ص)، گوید: چون روزی رسید که امیرالمؤمنین(ع) وفات کرد، گریه، شهر را به لرزه درآورد ؤمردم چون روزی که پیغمبر(ص) وفات کرده بود در هراس افتادند، مردی گریان و شتابان و انا لله و انا الیه راجعون گویان آمد و می گفت: امروز خلافت نبوت بریده شد تا بر در خانه‌ای که امیرالمؤمنین(ع) در آن بود ایستاد و گفت:

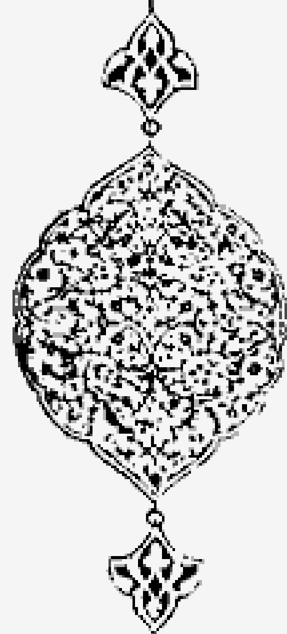
ای ابو الحسن، خدایت رحمت کناد، تو در اسلام بر این مردم پیش‌تر و در ایمان از آنها خالص‌تر و در یقین کاملتر و از خدا ترسان‌تر و از همه رنج کش‌تر و نسبت به رسول خدا(ص) نگهدارتر و نسبت به اصحابش امین‌تر بودی، در مناقب بر همه برتر ودر سوابق



فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ:

رَحِمَكَ اللّٰهُ يا أَبا الْحَسَنِ، كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلاماً وَأَخْلَصَهُمْ إِيماناً وَأَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَأَخْوَفَهُمْ لِلّٰهِ وَأَعْظَمَهُمْ عَناءً وَأَحْوَطَهُمْ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآمَنَهُمْ عَلىٰ أَصْحابِهِ وَأَفْضَلَهُمْ مَناقِبَ وَأَكْرَمَهُمْ سَوابِقَ وَأَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَخَلْقاً وَسَمْتاً وَفِعْلاً وَأَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزاكَ اللّٰهُ عَنِ الإِسْلامِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً، قَوِيتَ حِينَ ضَعُفَ أَصْحابُهُ وَبَرَزْتَ حِينَ اسْتَكانُوا وَنَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا وَلَزِمْتَ مِنْهاجَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذْ هَمَّ أَصْحابُهُ، [و] كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً لَمْ تُنازَعْ وَلَمْ تَضْرَعْ بِرَغْمِ الْمُنافِقِينَ وَغَيْظِ الْكافِرِينَ وَكُرْهِ الْحاسِدِينَ وَصِغَرِ الْفاسِقِينَ.

فَقُمْتَ بِالأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَنَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا وَمَضَيْتَ بِنُورِ اللّٰهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبَعُوكَ فَهُدُوا وَكُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً وَأَعْلاهُمْ قُنُوتاً وَأَقَلَّهُمْ كَلاماً وَأَصْوَبَهُمْ نُطْقاً وَأَكْبَرَهُمْ رَأْياً وَأَشْجَعَهُمْ قَلْباً وَأَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلاً وَأَعْرَفَهُمْ بِالأُمُورِ.



كُنْتَ وَاللّٰهِ يَعْسُوباً لِلدِّينِ أَوَّلاً وَآخِراً: الأَوَّلُ حِينَ تَفَرَّقَ النّاسُ وَالآخِرُ حِينَ فَشِلُوا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَباً رَحِيماً، إِذْ صارُوا عَلَيْكَ عِيالاً، فَحَمَلْتَ أَثْقالَ ما عَنْهُ ضَعُفُوا وَحَفِظْتَ ما أَضاعُوا



نیک از همه ارجمندتر و در پایه از همه بالاتر و نسبت به رسول خدا نزدیک‌تر و در روش و اخلاق و سیما و کردار از همه به آن حضرت ماندتر و مقامت شریف‌تر و از همه در نزد او گرامی‌تر بودی.

خدایت از اسلام و از طرف رسولش و از همهٔ مسلمین پاداش خیر دهد، هر وقت اصحابش نا توانی کردند، تو توانا بودی و هر گاه زبونی کردند، تو دلیرانه نبرد کردی و چون سستی نمودند، تو قیام کردی و چون اصحابش قصد خلاف کردند، تو به روش رسول خدا(ص) چسبیدی، تو خلیفهٔ بر حق او بودی، بی گفتگو، و هم طراز به رغم منافقان و خشم کافران و بد آمد حسودان و به کوری چشم فاسقان، وقتی در مسلمانی سست شدند تو بودی که برای مسلمانی قیام کردی و وقتی به پت پت افتادند و از سخن در ماندند تو به سخنرانی پرداختی، آنجا که ماندند تو بودی که به نور خدا پیش رفتی و از تو پیروی کردند و رهنمائی شدند.

تو از همه نرم‌گو تر و در عبادت فرازتری (بلند پروازتر وخوش‌سخن‌تر و درست‌گوتری خ ل) و کم‌گو تر و درست‌گوتری، رأیت از همه بزرگواتر و دلت از همه دلیرتر و یقینت از همه محکم‌تر و کردارت از همه بهتر و نسبت به امور داناتری.

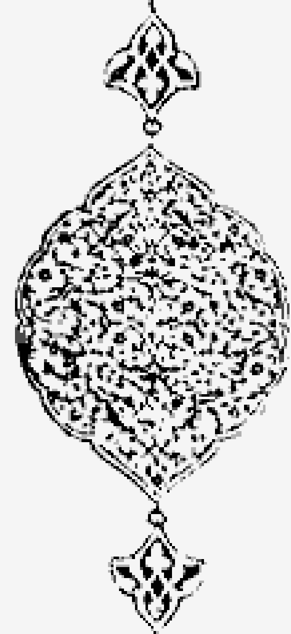
تو به خدا سَرْوَر بزرگ دینی در آغاز و انجام، در آغاز که مردم متفرق شدند و در انجام که سست شدند، وقتی مؤمنین در سرپرستی تو در آمدند برای آنها پدری مهربان بودی و باری را به دوش کشیدی که آنها ناتوان بودند از حمل آن، و حفظ کردی آنچه را از دست دادند و رعایت کردی آنچه را رها کردند و دامن به کمر زدی و اقدام کردی وقتی گرد آمدند (یعنی دل به پیروی تو دادند) و تو فراز گرفتی وقتی آنها بی تاب و درمانده شدند.



وَرَعَيْتَ ما أَهْمَلُوا وَشَمَّرْتَ إِذا اجْتَمَعُوا وَعَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا وَصَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا وَأَدْرَكْتَ أَوْتارَ ما طَلَبُوا وَنالُوا بِكَ ما لَمْ يَحْتَسِبُوا، كُنْتَ عَلَى الْكافِرِينَ عَذاباً صَبّاً وَنَهْباً وَلِلْمُؤْمِنِينَ عَمَداً وَحِصْناً، فَطِرْتَ وَاللّٰهِ بِنَعْمائِها وَفُزْتَ بِحِبائِها وَأَحْرَزْتَ سَوابِقَها وَذَهَبْتَ بِفَضائِلِها.

لَمْ تُفْلَلْ حُجَّتُكَ وَلَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ وَلَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُكَ وَلَمْ تَجْبُنْ نَفْسُكَ وَلَمْ تَخِرَّ، كُنْتَ كَالْجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ الْعَواصِفُ وَكُنْتَ كَما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

آمَنَ النّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَذاتِ يَدِكَ وَكُنْتَ كَما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: ضَعِيفاً فِي بَدَنِكَ، قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللّٰهِ، مُتَواضِعاً فِي نَفْسِكَ، عَظِيماً عِنْدَ اللّٰهِ، كَبِيراً فِي الْأَرْضِ، جَلِيلاً عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَلا لِقائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ [وَلا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ] وَلا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوادَةٌ، الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتّىٰ تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ، وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتّىٰ تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذٰلِكَ سَواءٌ، شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيما فَعَلْتَ.

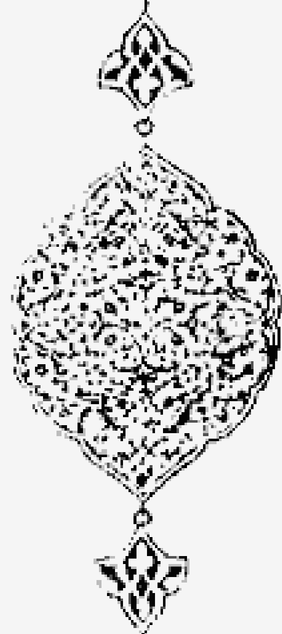


وَقَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ وَسَهُلَ الْعَسِيرُ وَأُطْفِئَتِ النِّيرانُ وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلامُ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللّٰهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ وَثَبَتَ



تو شکیبا بودی وقتی آنها شتاب زدگی کردند و تو بودی که هر خونی را می خواستند گرفتی و به وسیلهٔ تو رسیدند به آرمانهائی که نمی پنداشتند، تو بر کفار عذابی کوبنده و چپاولگر بودی وبرای مؤمنان پشتیبان و دژ.

تو آفریده شدی اندر نعمت خلافت الهیه (اندر گرفتاری خلافت خ ل) و کامیاب شدی از این عطیهٔ الهیه و سوابق آنها را که شرط آن است محرز کردی و فضائل آنها را به در بردی، دلیل تو رخنهٔ اعتراضی نداشت و دلت کج نشد و به بینائیت سست نگردید و به خود ترس راه ندادی و سقوط نکردی (خیانت نورزیدی، سرگران نشدی خ ل) تو چون کوهی بودی که طوفانش نجنباند و تو چنان بودی که (رسول خدا "ص") فرمود: امین‌تر مردم در یاری من و در آنچه خودداری، وهمچنان که فرمود(ص): در تن خود ناتوانی ودر کار خدا توانا، در پیش خود فروتنی ودر نزد خدا بزرگوار، در روی زمین بزرگی و در نزد مؤمنین والا، کسی را در بارهٔ تو عیب‌جوئی نرسد و بدگوئی از تو از هیچ گوینده نسزد(وکسی را در تو طمعی برای نا حق نیست) با احدی روی دربایستی وملاحظه نداشتی، ناتوان و زبون نزد تو نیرومند بود و عزیز، تا حقش را بستانی و نیرومند و عزیز نزد تو خوار وناتوان بود تا حق را از او بستانی (و به صاحبش برسانی)، خویش وبیگانه از نظر عدالت در برابرت یکی بودند، کار تو درستی وراستی ونرمش بود وگفتارت حکم حق وقاطع ودستورات بردباری و دوراندیشی، و رأیت دانش و تصمیم در آنچه کردی، وهرآینه راه حق صاف گشت ودشواری هموار شد وآتش فتنه خاموش گردید، ودین به وسیلهٔ تو راست شد، واسلام به وجودت نیرومند گردید، وامر خدا





بِكَ الإِسْلامُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً وَأَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً.

فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكاءِ وَعَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّماءِ وَهَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الأَنامَ، فَإِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، رَضِينا عَنِ اللّٰهِ قَضاءَهُ وَسَلَّمْنا لِلّٰهِ أَمْرَهُ، فَوَاللّٰهِ لَنْ يُصابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَداً، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَحِصْناً وَقُنَّةً راسِياً وَعَلَى الْكافِرِينَ غِلْظَةً وَغَيْظاً، فَأَلْحَقَكَ اللّٰهُ بِنَبِيِّهِ وَلا أَحْرَمَنا أَجْرَكَ وَلا أَضَلَّنا بَعْدَكَ.

وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتّىٰ انْقَضىٰ كَلامُهُ وَبَكىٰ، وَبَكىٰ أَصْحابُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصادِفُوهُ.

۵ ــ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَفْوانَ الْجَمّالِ قالَ:

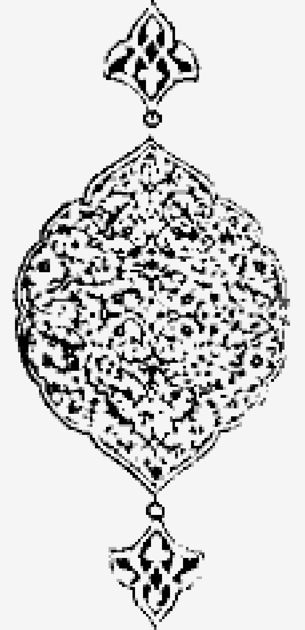
كُنْتُ أَنا وَعامِرٌ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنِ جذاعَةَ الأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: فَقالَ لَهُ عامِرٌ:

جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ النّاسَ يَزْعَمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ؟

قالَ: لا.

قالَ: فَأَيْنَ دُفِنَ؟

قالَ: إِنَّهُ لَمّا ماتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَتىٰ بِهِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يُسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ يُمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ





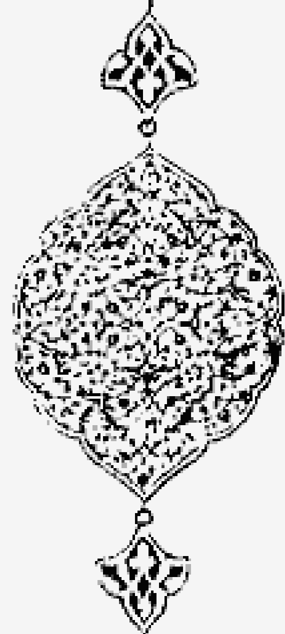
غالب شد و گرچه کافران را بد آمد، واسلام ومؤمنان به تو پابرجا شدند، بسیار بسیار پیش رفتی جانشینان خود را به رنج افکندی، گریهٔ تو را جبران نکنند، و مرگت در آسمان پیش آمد بزرگی به حساب است وغمت همهٔ مردم را خُرد کرده فانا للّٰه و انا الیه راجعون، به قضای خدا رضا دهم و کار او را به وی باز گزاریم، به خدا هرگز مسلمانان چون توئی را از دست ندهند.

تو برای مؤمنان پناه بودی و دژ بودی و کوه بلندی بودی و نسبت به کفار سخت گیر و خشم آفرین بودی، خدا تو را به پیغمبرت برساناد و از اجر سوگواریت ما را محروم مکناد و ما را پس از تو گمراه نسازد و گریست و اصحاب رسول خدا(ص) همه گریستند، سپس او را جستند و نیافتند.

در محل دفن امیرالمؤمنین(ع)

۵ ـ صفوان جمّال گوید: من و عامر و عبدالله بن جداعهٔ ازدی خدمت امام صادق (ع) بودیم، گوید: عامر به آن حضرت گفت: قربانت، مردم پندارند که امیرالمؤمنین (ع) در رحبه (در میدان کوفه یا جلو خان مسجد کوفه) به خاک سپرده شده، فرمود: نه، گفت: پس کجا به خَاک سپرده شده؟

فرمود: چون وفات کرد، امام حسن (ع) او را برداشت و برد در پشت شهر کوفه، نزدیک نجف(تپه یا سدّی که جلو آب بندند) سمت چپ غری (قبر دو ندیم جذیمة الأبرش) وسمت راست حیره(کاخ نعمان بن منذر که در یک میلی کوفه بوده است) و او را میان تپه‌های کوچکی که ریگهای سفید ودر نما داشت و می‌درخشیدند به خاک سپرد.



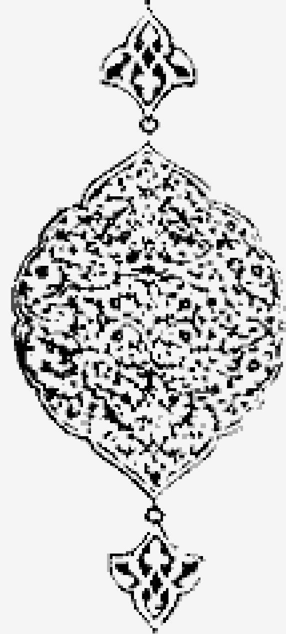
راوی گوید: پس از آن من به همان جا رفتم و یک جا را در



ذَكَواتٍ بِيضٍ. قالَ: فَلَمّا كانَ بَعْدُ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ، فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقالَ لِي: أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ.

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ قالَ: أَتانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقالَ لِي: إِرْكَبْ، فَرَكِبْتُ مَعَهُ، فَمَضَيْنا حَتّىٰ أَتَيْنا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُناسِيِّ فَاسْتَخْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنا، ثُمَّ مَضَيْنا حَتّىٰ أَتَيْنا الْغَرِيَّ فَانْتَهَيْنا إِلىٰ قَبْرٍ، فَقالَ: انزِلُوا، هٰذا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقُلْنا: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ فَقالَ: أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ حَيْثُ كانَ بِالْحِيرَةِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَخَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنْ عِيسىٰ شَلَقانَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَهُ خُؤُولَةٌ فِي بَنِي مَخْزُومٍ وَإِنَّ شاباً مِنْهُمْ أَتاهُ فَقالَ: يا خالِي إِنَّ أَخِي ماتَ وَقَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً، قالَ: فَقالَ لَهُ: تَشْتَهِي أَنْ تَراهُ؟ قالَ: بَلىٰ، قالَ: فَأَرِنِي قَبْرَهُ، قالَ: فَخَرَجَ وَمَعَهُ بُرْدَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتَّزِراً بِها، فَلَمّا انْتَهىٰ إِلَى الْقَبْرِ تَلَمْلَمَتْ شَفَتاهُ ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ بِلِسانِ الْفُرْسِ، فَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَلَمْ تَمُتْ وَأَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ؟! قالَ: بَلىٰ



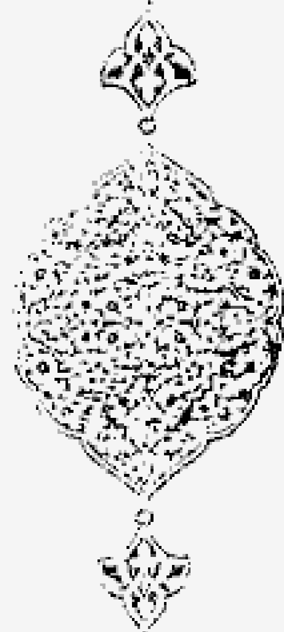


نظر آوردم که قبر آن حضرت است، و سپس خدمت امام صادق (ع) آمدم و به او گزارش دادم، به من فرمود: درست فهمیدی، خدایت رحمت کند ـ سه بار ـ.

۶ ـ عبدالله بن سنان گوید: عمر بن یزید نزد من آمد و گفت: سوار شو، من با او سوار شدم، رفتیم به در منزل حفص کناسی، و من او را هم بیرون آوردم و به همراه ما سوار شد، سپس رفتیم تا به (غري) ورسیدیم به قبری، عبدالله گفت: پیاده شوید، این قبر امیرالمؤمنین (ع) است، گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: من چند بار باامام صادق (ع) وقتی در حیره بود، سر این قبر آمدم و آن حضرت به من خبر داد که این قبر او است.

۷ ـ از عیسی شلقان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: که امیرالمؤمنین (ع) در بنی مخزوم چند دائی داشت، یک جوانی از آنها آمد خدمت او گفت: دائی جان، برادرم مرده ومن سخت بر او اندوه می خورم.

گوید: علی (ع) به او فرمود: می خواهی او را زنده ببینی؟ گفت: آری، فرمود: قبرش را به من به نما گوید: بُردِ رسول خدا(ص) را به بر کرد و ازار خود ساخت و چون به سر آن قبر رسید، دو لبش جنبیدند و سر پائی به آن گور زد و آن مرده، از آن بر آمد و به زبان فرس سخن می گفت، امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: مگر تو عرب نمردی؟ گفت: چرا ولی پیرو روش فلان و





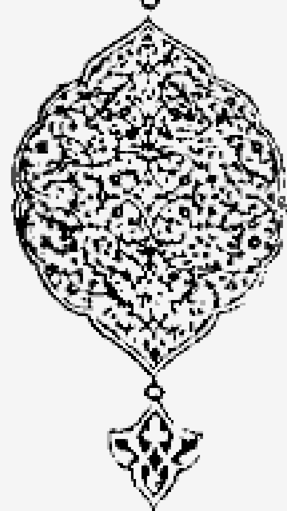
وَلٰكِنا مِتْنا عَلىٰ سُنَّةِ فُلانٍ وَفُلانٍ فَانْقَلَبَتْ أَلْسِنَتُنا.

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ وَصَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قالَ: أَيُّها النّاس إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ ماسَبَقَهُ الأَوَّلُونَ وَلا يُدْرِكُهُ الآخِرُونَ، إِنَّهُ كانَ لَصاحِبُ رايَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ وَعَنْ يَسارِهِ مِيكائِيلُ، لا يَنْثَنِي حَتّىٰ يَفْتَحَ اللّٰهُ لَهُ، وَاللّٰهِ ما تَرَكَ بَيْضاءَ وَلا حَمْراءَ إِلّا سَبْعَمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطائِهِ، أَرادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِها خادِماً لِأَهْلِهِ.

وَاللّٰهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيها قُبِضَ وَصِيُّ مُوسىٰ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَاللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيها بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَاللَّيْلَةِ الَّتِي نُزِّلَ فِيها الْقُرْآنُ.

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَمّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ نُودُوا مِنْ جانِبِ الْبَيْتِ: إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَإِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ.

١٠ ـ عَبْدُاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، جَمِيعاً عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ



فلان مردیم و زبان ما برگشت.

۸ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون امیرالمؤمنین(ع) از دنیا رفت، حسن بن علی(ع) در مسجد کوفه به پا خاست، و سپاس خدا کرد وبر او ستایش نمود و سپس فرمود:

أیا مردم، به راستی، امشب مردی در گذشت که اولین از او پیش نباشند و آخرین به او نرسند، او پرچمدار رسول خدا(ص) بود، جبرئیل در سمت راستش بود و میکائیل در سمت چپش از میدان بر نمی گشت تا خدا به او پیروزی می داد، به خدا سپید وسرخی (نقره وطلا) به جای نگذاشته، جز هفتصد درهم که از عطای او فزون از هزینه بوده و می خواست با آن یک خدمتکاری برای خانوادهٔ خود بخرد.

به خدا در شبی وفات کرد که وصی موسی یوشع بن نون در آن وفات کرد و در همان شبی که عیسی بن مریم را به آسمان بر آورند و در شبی که قرآن در آن فرود آمد.

۹ ـ از امام صادق(ع)، که چون امیرالمؤمنین(ع) را غسل دادند از گوشهٔ خانه فریادی شنیدند که: اگر جلو تابوت را بردارید دنبالش را بردارند و اگر دنبالش را بگیرید جلوش را بردارند.

۱۰ ـ از حبیب سجستانی، گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می‌فرمود:

هِشام بْنِ سالِمٍ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتانِيِّ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: وُلِدَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلَيْها السَّلامُ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللّٰهِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوُفِّيَتْ وَلَها ثَمانَ عَشَرَةَ سَنَةً وَخَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ يَوْماً.

١١ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: لَمّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرَجُلانِ آخَرانِ حَتّىٰ إِذا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكُوها عَنْ أَيْمانِهِمْ ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبّانَةِ حَتّىٰ مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغَرِيِّ فَدَفَنُوهُ وَسَوُّوا قَبْرَهُ فَانْصَرَفُوا.

بابُ مَوْلِدِ الزَّهْراءِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ

وُلِدَتْ فاطِمَةُ عَلَيْها وَعَلىٰ بَعْلِها السَّلامُ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوُفِّيَتْ عَلَيْها السَّلامُ وَلَها ثَمانَ عَشَرَةَ سَنَةً وَخَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ يَوْماً وَبَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيها صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ،

فاطمه دختر محمد (ص) ۵ سال پس از بعثت متولّد شد و ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت که وفات کرد. [۱۷۸]

۱۱ - یکی از اصحاب ما از امام صادق (ع) شنیده که می فرمود: چون امیرالمؤمنین (ع) وفات کرد، حسن و حسین و دو مرد دیگر جنازه‌اش را بردند تا از شهر کوفه خارج شدند و کوفه را به سمت راست خود گذاشتند و به سوی جبانه (گورستان عمومی) رفتند تا او را به غری گذر دادند و به خاکش سپردند و قبرش را هموار ساختند و برگشتند.

باب ولادت زهراء - فاطمه (ع)

فاطمه (ع) پنج سال پس از بعثت رسول خدا (ص) متولد شد و ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت که وفات کرد و پس از پدرش ۷۵ روز زنده بود.

۱ - امام صادق (ع) فرمود: به راستی فاطمه (ع) پس از

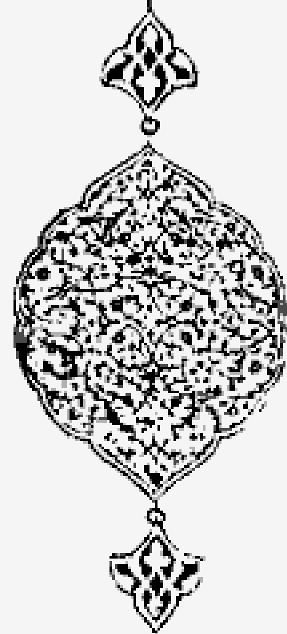


عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَكانَ دَخَلَها حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلىٰ أَبِيها وَكانَ يَأْتِيها جَبْرَئِيلُ فَيُحَسِّنُ عَزاءَها عَلىٰ أَبِيها وَيُطَيِّبُ نَفْسَها وَيُخْبِرُها عَنْ أَبِيها وَمَكانِهِ وَيُخْبِرُها بِما يَكُونُ بَعْدَها فِي ذُرِّيَّتِها، وَكانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ يَكْتُبُ ذٰلِكَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ: أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ وَإِنَّ بَناتِ الأَنْبِياءِ لا يَطْمِثْنَ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، رَفَعَهُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبّارِ الشَّيْبانِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي الْقاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرّازِيُّ قالَ:

حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزانِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ: لَمّا قُبِضَتْ فاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ دَفَنَها أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً وَعَفا عَلىٰ مَوْضِعِ قَبْرِها، ثُمَّ قامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللّٰهِ عَنِّي وَالسَّلامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَزائِرَتِكَ وَالْبائِتَةِ فِي الثَّرىٰ بِبُقْعَتِكَ وَالْمُخْتارِ اللّٰهِ لَها سُرْعَةَ اللَّحاقِ بِكَ. قَلَّ يا رَسُولَ اللّٰهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَعَفا عَنْ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمِينَ تَجَلُّدِي، إِلّا أَنَّ لِي





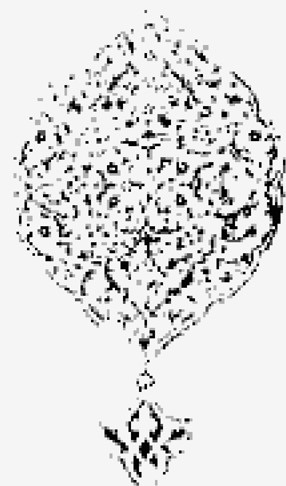
پدرش هفتاد و پنج روز زنده ماند، اندوه سختی از مرگ پدرش در دل او در آمد، جبرئیل نزد او می آمد و نسبت به پدرش به او سر سلامتی خوبی می داد و او را خوش دل می کرد و از حال پدرش و جای او به او گزارش می داد و آنچه در آینده به نژاد او پیش می آید به او گزارش می داد و علی(ع) آنها را می نوشت.

۲ ـ از ابی‌الحسن(ع)، فرمود:

به‌راستی فاطمه(ع) صدّیقه بود و شهید شد و به‌راستی دختران پیغمبران خونِ‌حیض نبینند. [۱۷۹]

۳ ـ حسین بن علی(ع) فرمود: چون فاطمه(ع) وفات کرد، امیرالمؤمنین(ع) او را نهانی به خاک سپرد و جای قبرش را نا پدید کرد و سپس ایستاد و رو به قبر رسول خدا(ص) کرد و گفت:

درود بر تو ای رسول خدا(ص)، از طرف من و از طرف دخترت و دیدار کنت و آنکه در بقعهٔ تو زیر خاک خوابید و خدا برای او خواست که هر چه زودتر به تو رسد، یا رسول الله از برگزیدهٔ تو شکیبائی من کم، و از سیدهٔ زنان عالمیان خود داری من نابود است، جز این که همدردی در روش جدائی از تو مرا تسلیت بخشد (رو به فاطمه کرد و فرمود:) من تو را به دست خود در لحد قبرت روی خاک خوابانیدم و سرت روی سینه‌ام بود که جان دادی. آری در کتاب خدا بهترین پذیرائی ثبت است که انا لله و انا الیه راجعون. سپرده، برگشت و گروی، دریافت شد و زهراء ربوده گردید. یا رسول الله، دیگر در نظرم آسمان سبز فام و زمین تیره، چه





فِي التَّأَسِّي بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍ، فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَفاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي، بَلىٰ وَفِي كِتابِ اللّٰهِ [لِي] أَنْعَمُ الْقَبُولِ، إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَأُخْلِسَتِ الزَّهْراءُ، فَما أَقْبَحَ الْخَضْراءَ وَالْغَبْراءَ يا رَسُولَ اللّٰهِ، أَمّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَهَمٌّ لا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتارَ اللّٰهُ لِي دارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيها مُقِيمٌ، كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَهَمٌّ مُهَيِّجٌ سَرْعانَ مافَرَّقَ بَيْنَنا وَإِلَى اللّٰهِ أَشْكُو وَسَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظافُرِ أُمَّتِكَ عَلىٰ هَضْمِها، فَأَحْفِها السُّؤالَ وَاسْتَخْبِرْها الحالَ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِها لَمْ تَجِدْ إِلىٰ بَثِّهِ سَبِيلاً وَسَتَقُولُ:

وَيَحْكُمُ اللّٰهُ وَهُوَ خَيْرُ الحاكِمِينَ سَلامَ مُوَدِّعٍ لا قالٍ وَلا سَئِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلا عَنْ مَلالَةٍ، وَإِنْ أُقِمْ فَلا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَ اللّٰهُ الصّابِرِينَ، واهَ واهاً وَالصَّبْرُ أَيْمَنُ وَأَجْمَلُ وَلَوْلا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمُقامَ وَاللَّبْثَ لِزاماً مَعْكُوفاً، وَلأَعْوَلْتُ إِعْوالَ الثَّكْلىٰ عَلىٰ جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ، فَبِعَيْنِ اللّٰهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً وَتُهْضَمُ حَقَّها وَتُمْنَعُ إِرْثَها وَلَمْ يَتَباعَدِ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَإِلَى اللّٰهِ يارَسُولَ اللّٰهِ الْمُشْتَكىٰ وَفِيكَ يارَسُولَ اللّٰهِ أُحْسِنُ الْعَزاءَ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْها السَّلامُ وَالرِّضْوانُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ



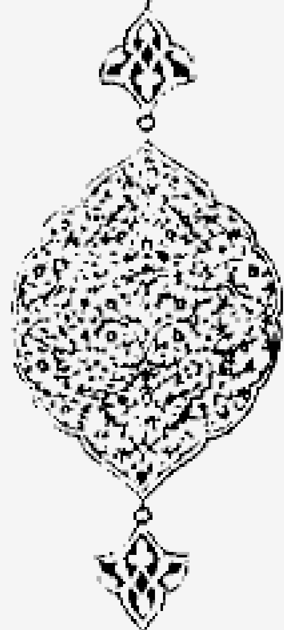
اندازه زشت است، اندوه من پایان پذیر نیست و شبم همه در بی خوابی گذرد و غمی دارم که از دل نرود مگر این که خدا برایم همان خانهٔ بقائی را برگزیند که تو در آن جای داری، غصه‌ای دلخون کن و اندوهی هیجان خیز و غم انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد.

من به خدا شکایت برم، (یا رسول الله) دخترت به تو گزارش دهد که امّتت برای بردن خلافت همدست شدند، خوب از او پرسش کن وگزارش وضع را از او بخواه، چه بسا دل سوخته‌ای که دلش چون دریا می‌جوشد ومی‌خروشد وراهی برای پراکندن در دل خود ندارد، و محققاً فاطمه در دل، مرا می‌گوید، وخدا در بارهٔ آن، قضاوت می‌کند و او بهترین قضاوت کننده‌ها است.

درود وداع کننده‌ای که نه دل باز گرفته و نه خسته شده، اگر برگردم از ملال وخسته شدن نیست واگر در اینجا بمانم از بد گمانی به وعده‌ای که خدا به صابران داده نیست.

وای، وای شکیبائی خوش نماتر و زیباتر است، اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود و بیم سرزنش آنان نمی رفت و ترس از غلبهٔ آنها بر قبرت نداشتم، اقامت بر سر قبرت را چون معتکفان ملازمت می کردم و چون زن بچه مرده بر مرگ جانگداز تو شیون می‌نمودم.

(یا رسول اللهَ) در برابر دیدار خدا، دخترت نهانی دفن شود و حق او را ببرند و ارث او را ندهند با این که عهد تو با مردم دیر نشده و یادت کهنه نگردیده، به سوی خدا یا رسول الله شکوه باید و در بارهٔ حضرت تو تسلیت نیک شاید، رحمت خدا بر تو، و بر فاطمه درود ورضوان. [۱۸۰]



۴ ـ مفضل گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چه کس

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ سالِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ غَسَّلَ فاطِمَةَ؟ قالَ: ذاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ـ وَكَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِهِ ـ فَقالَ: كَأَنَّكَ ضِقْتَ بِما أَخْبَرْتُكَ بِهِ؟ قالَ: فَقُلْتُ: قَدْ كانَ ذاكَ جُعِلْتُ فِداكَ، قالَ: فَقالَ: لا تَضِيقَنَّ فَإِنَّها صِدِّيقَةٌ وَلَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُها إِلاَّ الصِّدِّيقُ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلْها إِلاَّ عِيسىٰ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِما السَّلامُ قالا: إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ لَمّا أَنْ كانَ مِنْ أَمْرِهِمْ ما كانَ أَخَذَتْ بِتَلابِيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْها ثُمَّ قالَتْ: أَما وَاللّٰهِ يَا ابْنَ الْخَطّابِ لَوْلا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلاءُ مَنْ لا ذَنْبَ لَهُ لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللّٰهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجابَةِ.

٦ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنادِ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا وُلِدَتْ فاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ أَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ مَلَكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَمّاها فاطِمَةَ، ثُمَّ قالَ: إِنِّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَفَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ، ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَاللّٰهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللّٰهُ بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثاقِ.

٧ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنادِ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ،

فاطمه(ع) را غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین بود، و من مثل این که این گفتهٔ حضرت را بزرگ شمردم، به من فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم تنگدل شدی؟ گفتم: گویا چنین باشد، قربانت گردم.

گوید: فرمود: تنگدل مباش، زیرا فاطمه صدّیقه بود و او را نباید غسل دهد، جز صدّیق، آیا نمی دانی که مریم(ع) را جز خود حضرت عیسی(ع) غسل نداد.

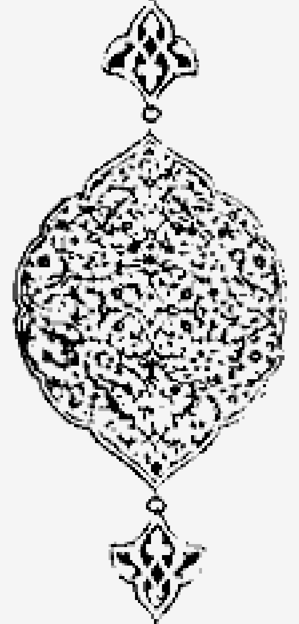
۵ ـ امام باقر(ع) و امام صادق(ع) فرمودند: به راستی فاطمه(ع) ـ چون آن مردم کردند آنچه کردند ـ (یعنی بی اذن وارد خانهٔ او شدند و علی(ع) را به مسجد بردند) گریبان عمر را گرفت وبه سوی خود کشید وفرمود: هلا به خدا ای پسر خطاب، اگر به من ناخوش نبود که بلاء به بی گناه برسد، می دانستی که خدا را قسم می دادم و می فهمیدی که زود مستجاب می کند.

۶ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون فاطمه(ع) متولد شد، خدا به فرشته‌ای وحی کرد و به وسیلهٔ آن زبان محمد(ص) را گشود تا او را فاطمه نامید، سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر باز گرفتم و تو را از حیض بریدم؛ سپس امام باقر(ع) فرمود: به خدا که خداوند او را به علم ودانش از شیر باز گرفت وهم او را از حیض برکنار داشت از روز میثاق.

۷ ـ امام باقر(ع) فرمود که: پیغمبر(ص) به فاطمه(ع)



عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِفاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ: يا فاطِمَةُ! قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيها ثَرِيدٌ وَعُراقٌ يَفُورُ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ وَفاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَلاثَةَ عَشَرَ يَوْماً، ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقالَتْ لَهُ: مِنْ أَيْنَ لَكَ هٰذا؟ قالَ: إِنّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيّامٍ، فَأَتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فاطِمَةَ، فَقالَتْ: يا فاطِمَةُ إِذا كانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَإِنَّما هُوَ لِفاطِمَةَ وَوَلَدِها وَإِذا كانَ عِنْدَ فاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ فَأَخْرَجَتْ لَها مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَنَفِدَتِ الصَّحْفَةُ، فَقالَ لَها النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَما لَوْلا أَنَّكِ أَطْعَمْتِيها لَأَكَلْتِ مِنْها أَنْتِ وَذُرِّيَّتُكِ إِلىٰ أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ، ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَالصَّحْفَةُ عِنْدَنا يَخْرُجُ بِها قائِمُنا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي زَمانِهِ.



۸ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: بَيْنا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهاً فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هٰذِهِ الصُّورَةِ، قالَ الْمَلَكُ: لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ يا مُحَمَّدُ، بَعَثَنِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ: قالَ: مَنْ مِمَّنْ؟ قالَ: فاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، قالَ: فَلَمّا وَلَّى الْمَلَكُ إِذا بَيْنَ

فرمود: ای فاطمه برخیز و آن سینی را بیاور، برخاست و سینی را برآورد ودر آن ترید و قطعهٔ گوشت با استخوانی بود که می جوشید و پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین تا ۱۳ روز از آن می‌خوردند.

سپس ام ایمن حسین(ع) را دید که چیزی دارد، به او گفت: این را از کجا آوردی؟ گفت: ما چند روز است که از این می‌خوریم، امّ‌ایمن نزد فاطمه(ع) آمد و گفت: ای فاطمه، امّ‌ایمن هر چه دارد از آن فاطمه و اولاد او است و چون فاطمه چیزی یابد امّ‌ایمن بهره‌ای از آن ندارد؟ فاطمه چیزی از آن سینی برای امّ‌ایمن آورد تا از آن خورد و فوراً آن سینی ناپدید شد، پیغمبر(ص) به او فرمود:

اگر نبود که از آن به امّ‌ایمن خوراندی تو و نژادت تا قیامت از آن می خوردید، سپس امام باقر(ع) فرمود: آن سینی نزد ماست وقائم ما(ع) در زمان خود آن را بیرون می‌آورد.

۸ ـ علی بن جعفر گوید: شنیدم ابوالحسن(ع) می فرمود: در این میان که رسول خدا(ص) نشسته‌بود به ناگاه فرشته‌ای بر او درآمد که بیست و چهار رو داشت، رسول خدا(ص) به او فرمود: ای دوستم جبرئیل من تو را در این صورت ندیده بودم، آن فرشته گفت: ای محمد(ص) من جبرئیل نیستم، خدا مرا فرستاده که نور را به نور تزویج کنم.

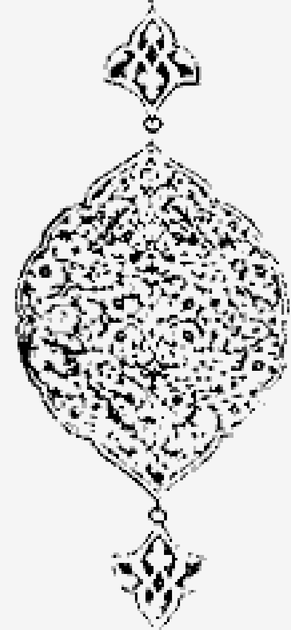
فرمود: چه کسی را با چه کسی؟ گفت: فاطمه را به علی، فرمود: چون آن فرشته پشت کرد به ناگاه میان دو شانه‌اش نقش



كِتفَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هٰذا بَيْنَ كِتفَيْكَ؟ فَقالَ: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللّٰهُ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عام.

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: سَأَلْتُ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَبْرِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ فَقالَ: دُفِنَتْ فِي بَيْتِها فَلَمّا زادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

١٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْلا أَنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفاطِمَةَ عَلَيْهِما السَّلامُ ما كانَ لَها كُفْوٌ عَلىٰ ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ.



باب مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ، سَنَةِ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ. وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلاثٍ، وَمَضىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ. وَمَضىٰ وَهُوَ

بود محمد رسول خدا، علی وصی او است، رسول خدا(ص) فرمود: از چه زمانی این میان دو شانه‌ات نوشته است؟ فرمود: بیست و در هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافرینند. [۱۸۱]

۹ ـ احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا(ع) پرسیدم از قبر فاطمه(ع)، در پاسخ فرمود که: در خانهٔ خودش دفن شد و چون بنی امیه به مسجد مدینه افزودند جزء مسجد شد. [۱۸۲]

۱۰ ـ یونس بن ظبیان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

اگر نبود که خدا تبارک وتعالی امیر المؤمنین(ع) را آفرید برای همسری فاطمه(ع) همسری برای او نبود در روی زمین از آدم(ع) تا هر بشری که پس از وی باشد. [۱۸۳]

باب ولادت حسن بن علی (ع)

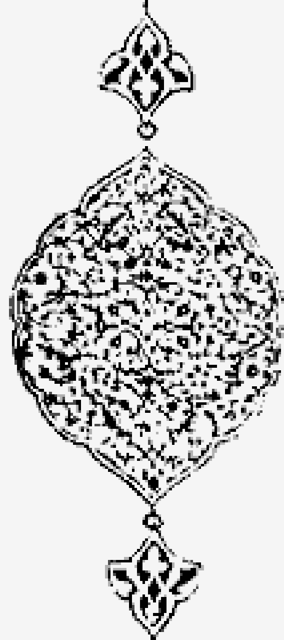
حسن بن علی(ع) در ماه رمضان سال بدر سنهٔ دوم هجرت متولد شد و روایتی است که در سال سوم هجرت متولد شده و در آخر ماه صفر سال ٤۹ هجرت وفات کرد، ٤۷ سال و ٦ ماه داشت



ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَشْهُرٍ. وَأُمُّهُ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ الْوَفاةُ بَكىٰ، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ تَبْكِي وَمَكانُكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ، وَقَدْ قالَ فِيكَ ما قالَ، وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً ماشِياً وَقَدْ قاسَمْتَ مالَكَ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ بِالنَّعْلِ؟ فَقالَ: إِنَّما أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِراقِ الأَحِبَّةِ.

٢ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ [بْنِ مَهْزِيارَ] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً فِي عامِ خَمْسِينَ، عاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعِينَ سَنَةً.



٣ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ: إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ أَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِما

ومادرش فاطمه دختر رسول خدا(ص) بود.

۱ ـ از قول کسی که از امام باقر(ع) شنیده که می فرمود: چون مرگ حسن(ع) در رسید گریست،به او عرض شد: یابن رسول‌الله، تو با این مقامی که نسبت به رسول خدا(ص) داری گریه می کنی؟ با آنچه رسول خدا(ص) دربارهٔ تو گفته وبااینکه بیست بار پیاده به مکه رفتی و سه بار هر چه داشتی در راه خدا دو نیمه کردی تا برسد به کفش پا، فرمود: من از دو خصلت می گریم:
۱ ـ از هراس موقف روز قیامت(از هراس آنچه پس از من به امت گذرد، از هراس حادثهٔ ناگوار کربلا خ ل).
۲ ـ از جدائی دوستان.

۲ ـ امام صادق(ع) فرمود: حسن بن علی(ع) وفات کرد و ٤٧ سال داشت در سال پنجاهم از هجرت، پس از رسول خدا(ص) چهل سال زنده بود.

۳ ـ از ابی بکر حضرمی گفت: جعده بنت اشعث بن قیس کندی بود که حسن بن علی(ع) را با کنیزک وی زهر داد، آن کنیزک زهر را قی کرد ولی زهر امام حسن(ع) در شکمش ماند

السَّلامُ وَسَمَّتْ مَوْلاةً لَهُ، فَأَمّا مَوْلاتُهُ فَقاءَتِ السَّمَّ وَأَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ ثُمَّ انْتَقَطَ بِهِ فَماتَ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْقاسِمِ النَّهْدِيِّ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مِهْرانَ، عَنِ الْكُناسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ فِي بَعْضِ عُمْرِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ، كانَ يَقُولُ بِإِمامَتِهِ، فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَناهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يابِسٍ، قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ، فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ تَحْتَ نَخْلَةٍ وَفُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرىٰ، قالَ: فَقالَ الزُّبَيْرِيُّ ـ وَرَفَعَ رَأْسَهُ ـ : لَوْ كانَ فِي هٰذا النَّخْلِ رُطَبٌ لَأَكَلْنا مِنْهُ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ: وَإِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطَبَ؟ فَقالَ الزُّبَيْرِيُّ: نَعَمْ، قالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّماءِ فَدَعا بِكَلامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صارَتْ إِلىٰ حالِها فَأَوْرَقَتْ وَحَمَلَتْ رُطَباً، فَقالَ الْجَمّالُ الَّذِي اكْتَرَوا مِنْهُ: سِحْرٌ وَاللّٰهِ، قالَ: فَقالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: وَيْلَكَ، لَيْسَ بِسِحْرٍ وَلٰكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيٍّ مُسْتَجابَةٌ، قالَ: فَصَعَدُوا إِلَى النَّخْلَةِ فَصَرَمُوا ما كانَ فِيهِ فَكَفاهُمْ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ رِجالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ لِلّٰهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْداهُما بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرىٰ بِالْمَغْرِبِ، عَلَيْهِما سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ

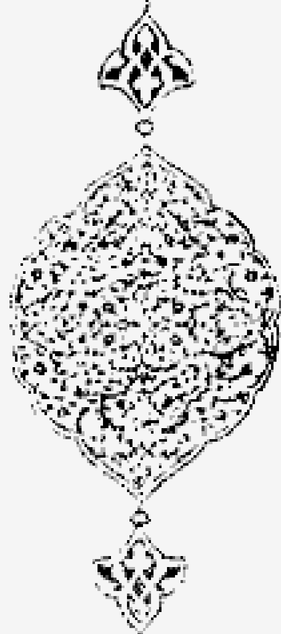


وباد کرد(جوش آمد ـ و جگر را انداخت خ ل) و آن حضرت وفات کرد.

۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: حسن بن علی(ع) در یک سالی برای عمره با مردی از فرزندان زبیر که عقیده به امامتش داشت به سفری بیرون شد و در آبگاهی زیر نخلهٔ خشکی بار انداختند، آن نخله از بی آبی خشک شده بود، برای امام حسن زیر آن نخلهٔ خشک فرش انداختند و برای آن زبیری زیر نخلهٔ دیگری برابر آن حضرت.

امام صادق (ع) فرمود: آن زبیری سر برداشت و گفت: اگر این نخله رطبی داشت ما از آن می خوردیم، امام حسن به او فرمود: تو میل رطب داری؟ زبیری گفت: آری، زبیری گفت: آن حضرت دست به آسمان برداشت و سخنی گفت که من آن را نفهمیدم آن نخله سبز شد و به حال آمد و برگ کرد و رطب آورد، جمّالی که شتر از او کرایه کرده بودند گفت: به خدا جادو است.

امام حسن(ع) به او فرمود: وای بر تو جادو نیست ولی دعای مستجاب پسر پیغمبر است، گوید: به نخله برآمدند و آنچه در آن بود چیدند و برای آنها بس بود. [۱۸٤]

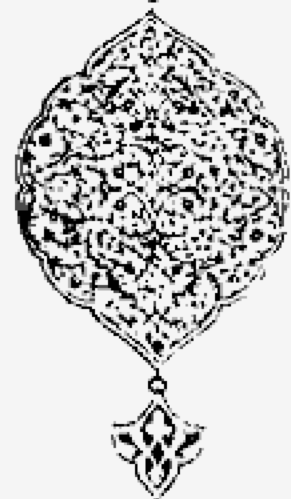


۵ ـ از امام صادق (ع) که امام حسن(ع) فرمود: به راستی برای خدا دو شهر است یکی در مشرق ودیگری در مغرب، بر گرد هر دو باروئی است آهنین و بر هرکدام هزار هزار در است ودر آنها هفتاد هزار هزار زبان است که زبان هر دسته جز زبان همشهری دیگر



وَعَلىٰ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُما أَلْفُ مِصْراعٍ وَفِيهِما سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلافِ لُغَةِ صاحِبِها وَأَنا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغاتِ وَما فِيهِما وَما بَيْنَهُما، وَما عَلَيْهِما حُجَّةٌ غَيْرِي وَغَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي.

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ، عَنْ صَنْدَلٍ، عَنْ أَبِي أُسامَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ إِلىٰ مَكَّةَ سَنَةً ماشِياً، فَوَرِمَتْ قَدَماهُ، فَقالَ لَهُ بَعْضُ مَوالِيهِ: لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هٰذا الْوَرَمُ، فَقالَ: كَلَّا، إِذا أَتَيْنا هٰذا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِ مِنْهُ وَلا تُماكِسْهُ، فَقالَ لَهُ مَوْلاهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، ما قَدِمْنا مَنْزِلاً فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هٰذا الدَّواءَ، فَقالَ لَهُ: بَلىٰ، إِنَّهُ أَمامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ، فَسارا مِيلاً فَإِذا هُوَ بِالْأَسْوَدِ، فَقالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ لِمَوْلاهُ، دُونَكَ الرَّجُلَ، فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ وَأَعْطِهِ الثَّمَنَ، فَقالَ الْأَسْوَدُ: يا غُلامُ! لِمَنْ أَرَدْتَ هٰذا الدُّهْنَ؟ فَقالَ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ، فَقالَ: إِنْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ، فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَقالَ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتاجُ إِلىٰ هٰذا أَوْ تَرىٰ ذٰلِكَ وَلَسْتُ آخِذاً لَهُ ثَمَناً، إِنَّما أَنا مَوْلاكَ وَلٰكِنِ ادْعُ اللّٰهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَراً سَوِيّاً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنِّي خَلَّفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ، فَقالَ: انْطَلِقْ إِلىٰ مَنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً وَهُوَ مِنْ شِيعَتِنا.

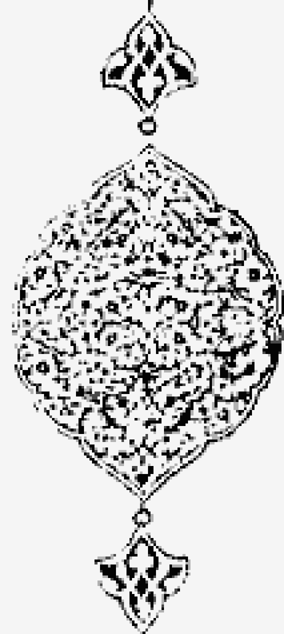




است من همهٔ این زبانها و آنچه در این دو شهر است و در میان آنها می دانم و در این دو شهر حجتی وامامی جز من و جز برادرم حسین نیست. [۱۸۵]

۶ ـ از امام صادق (ع): حسن بن علی(ع) یک سال پیاده به مکه می رفت و دو پایش ورم برداشت یکی از وابسته‌هایش عرض کرد:

اگر سوار شوید، این ورم فرو نشیند، فرمود: نه هرگز، وقتی به این منزل برسیم مرد سیاهی جلوت آید که روغنی با خود دارد، آن را بخر و در بهای آن با او چانه نزن، وابستهٔ آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربانت ما به هیچ منزلی نرسیدیم که کسی باشد و چنین دوائی بفروشد، به او فرمود: چرا، آن مرد در پیش تو است اندکی به این منزل مانده، یک میل راه طی کردند بناگاه آن سیاه پیدا شد، امام حسن(ع) فرمود: برو نزد این مرد و دارو را از او بگیر و بهایش را به او بده، آن سیاه گفت: ای غلام این روغن را برای کی می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی(ع)، گفت: مرا نزد آن حضرت ببر، او را آورد خدمت آن حضرت رسانید، سیاه به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت من نمی دانستم شما نیاز به این دارو دارید، تو خودت این را می دانی؟ من در برابر آن بهائی نمی گیرم همانا من غلام شما هستم ولی نزد خدا دعا کن که یک پسر درستی به من بدهد ودوستدار شما خانواده باشد، زیرا من خانوادهٔ خود را در حال درد زائیدن گذاشتم و آمدم، امام حسن(ع) فرمود: به منزلت برو که خدا به تو پسر درستی بخشیده و او از شیعیان ما است.

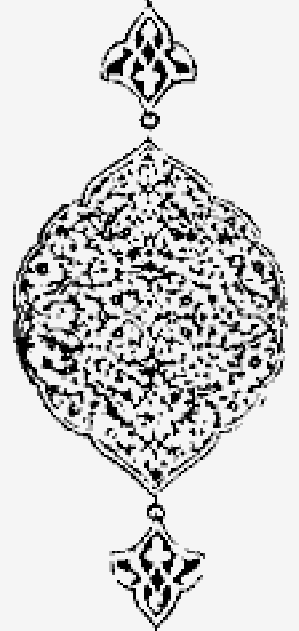




بابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ فِي سَنَةِ ثَلاثٍ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدىٰ وَسِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَأَشْهُرٌ، قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ زِيادٍ (لَعَنَهُ اللّٰهُ) فِي خِلافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللّٰهُ) وَهُوَ عَلَى الْكُوفَةِ وَكانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي حارَبَتْهُ وَقَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (لَعَنَهُ اللّٰهُ) بِكَرْبَلاءَ يَوْمَ الإِثْنَيْنِ، لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَأُمُّهُ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

١ـ سَعْدٌ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ يَوْمَ عاشُورا وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً.



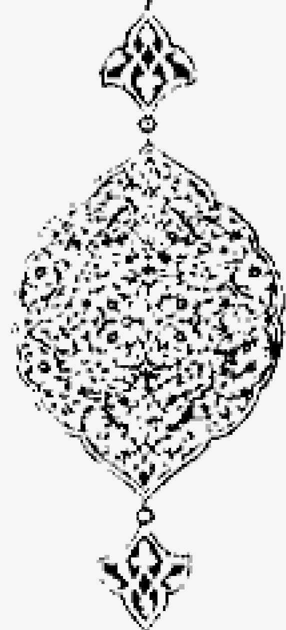
٢ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَرْزَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ طُهْرٌ وَكانَ بَيْنَهُما فِي



باب ولادت حسین بن علی (ع)

حسین بن علی(ع) سال سوم هجرت متولد شد و در ماه محرم سال ٦١ از هجرت در ٥٧ سالگی در گذشت، عبیدالله بن زیاد لعنه الله در دوران خلافت یزید بن معاویه لعنه الله وقتی حاکم بر کوفه بود آن حضرت را شهید کرد، و فرماندهٔ قشونی که با آن حضرت جنگید و او را کشت عمر بن سعد لعنه الله بود، این واقعه روز دوشنبه دهم محرم اتفاق افتاد، مادرش فاطمه(ع) دختر رسول خدا(ص) بود.

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود:
حسین بن علی(ع) روز عاشوراء در سن پنجاه و هفت سالگی جان داد.



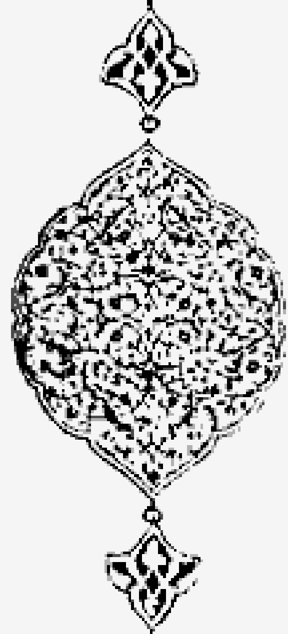
۲ ـ فرمود:
میان حسن و حسین(ع) یک طُهر (کمترش ده روز است) فاصله بود و فاصلهٔ ولادت آنها ٦ ماه و ۲ روز بود.



الْمِيلادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَعَشْراً.

٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ؛ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا حَمَلَتْ فاطِمَةُ عَلَيها السَّلامُ بِالْحُسَيْنِ جاءَ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقالَ: إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيها السَّلامُ سَتَلِدُ غُلاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَلَمّا حَمَلَتْ فاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ كَرِهَتْ حَمْلَهُ وَحِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ، ثُمَّ قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: لَمْ تُرَ فِي الدُّنْيا أُمٌّ تَلِدُ غُلاماً تَكْرَهُهُ وَلٰكِنَّها كَرِهَتْهُ لِما عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ، قالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ((وَوَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً)).

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيّاتِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيهِ السَّلامُ نَزَلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ لَهُ: يا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فاطِمَةَ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقالَ: يا جَبْرَئِيلُ! وَعَلىٰ رَبِّي السَّلامُ، لا حاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فاطِمَةَ، تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ، فَقالَ: يا جَبْرَئِيلُ! وَعَلىٰ رَبِّي السَّلامُ، لا حاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ عَلَيهِ السَّلامُ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ





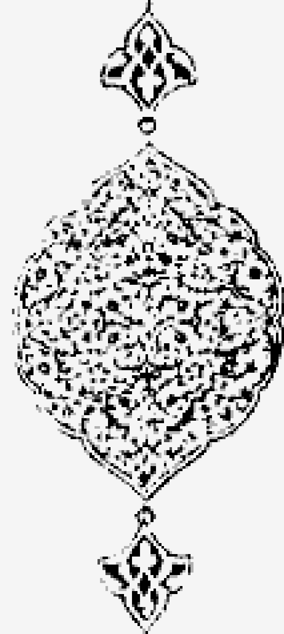
۳ ـ فرمود: چون فاطمه(ع) به حسین آبستن شد جبرئیل نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: به راستی فاطمه(ع) به زودی پسری آورد که پس از تو امتت او را بکشند، پس چون فاطمه به حسین آبستن شد دربارهٔ او نگرانی داشت و چون او را هم زائید دربارهٔ او نگرانی و بد دلی داشت سپس امام صادق (ع) فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسر زاید و بدش آید ولی نگرانی فاطمه از این راه بود که می دانست کشته می شود.

فرمود: دربارهٔ او این آیه نازل شد (۱۵ سوره احقاف): «**ما وصیت کردیم انسان را به والدینش نیکی کند، مادرش اورا به ناخوشی باردار شد وبه ناخوشی زائید، وآبستنی واز شیر بریدنش روی هم سی‌ماه است**».

[۱۸۶]

۴ ـ امام صادق (ع) فرمود که: جبرئیل بر محمد (ص) نازل شد و به او گفت: ای محمد به راستی خدا تو را به نوزادی مژده دهد که فاطمه آن را زاید و امتت پس از تو او را بکشند، فرمود: ای جبرئیل بر پروردگارم درود، مرا نیازی نیست به نوزادی که فاطمه آورد و امتم پس از من او را بکشد پس بالا رفت و سپس فرود آمد باز مانند آن را به پیغمبر گفت.

پیغمبر در پاسخ فرمود: ای جبرئیل به پروردگارم درود، نیازی نیست مرا به نوزادی که امتم پس از من او را می کشند، پس جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس فرود شد و گفت: ای محمد





هَبَطَ فَقالَ: يامُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الإِمامَةَ وَالوِلايَةَ وَالوَصِيَّةَ، فَقالَ: قَدْ رَضِيتُ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلىٰ فاطِمَةَ: أَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكِ، تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: لا حاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ [مِنِّي]، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْها أَنَّ اللّٰهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الإِمامَةَ وَالوِلايَةَ وَالوَصِيَّةَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: أَنِّي قَدْ رَضِيتُ، ((فَحَمَلَتْهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتّىٰ إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلىٰ والِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي)) فَلَوْلا أَنَّهُ قالَ: أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً، وَلَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ وَلا مِنْ أُنْثىٰ، كانَ يُؤْتىٰ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَضَعُ إِبْهامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْها مايَكْفِيها الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلاثَ، فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّٰهِ وَدَمِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلاّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلامُ.

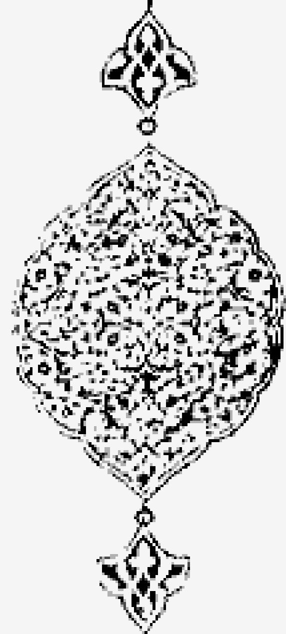
وَفِي رِوايَةٍ أُخْرىٰ: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كانَ يُؤْتىٰ بِهِ الْحُسَيْنُ فَيُلْقِمُهُ لِسانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَزِيءُ بِهِ وَلَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْثىٰ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ



پروردگارت سلامت رساند و مژده‌ات دهد که او امامت و ولایت و وصیت را در نژاد این شهید نهد، پیغمبر گفت: من راضی شدم، سپس پیغمبر فرستاد نزد فاطمه که خدا مرا به نوزادی از تو مژده داده که امتم پس از من او را می کشند، فاطمه(ع) پاسخ فرستاد که مرا نیازی نیست به نوزادی که امتت پس از تو او را می کشند.

پیغمبر به او پیغام فرستاد که به راستی خدا در نژاد او است که امامت و ولایت و وصیت را نهاده است، فاطمه پاسخ فرستاد که من راضی شدم (۱۵ سوره احقاف): «و به او از روی نگرانی و بد دلی آبستن شد و او را با نگرانی و بد دلی زائید و آبستنی و شیر خوارگی او سی ماه بود، تا چون به نیرومندی رسید و چهل ساله شد، گفت پروردگارا به من روزی کن که شکر گزاری کنم از نعمتی که تو به من انعام کردی و بر پدر و مادرم و برای این که کردار شایسته‌ای کنم که تو آن را بپسندی و نژاد مرا اصلاح فرما». اگر نمی‌گفت نژادم را اصلاح کن برایم، هر آینه همهٔ نژادش امام بودند. حسین از فاطمه(ع) واز هیچ زنی شیر نخورد، او را نزد پیغمبر(ص) می آوردند و ابهام خودرا در دهانش می‌نهاد واز آن به اندازهٔ کفایت دو تا سه روزش می‌مکید پس گوشت حسین از گوشت رسول خدا(ص) روئید واز خون او وکودک ۶ ماه نزائیدند (که زنده ماند) جز عیسی بن مریم و حسین بن علی(ع). [۱۸۷]



در روایت دیگر است از امام رضا(ع) که: پیغمبر(ص) را شیوه بود که حسین را نزد او می آوردند و زبانش را در دهان او می‌گذاشت و آن را می‌مکید و به همان اکتفاء می کرد و از هیچ زنی شیر نخورده است.

۵ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۸۸ سوره

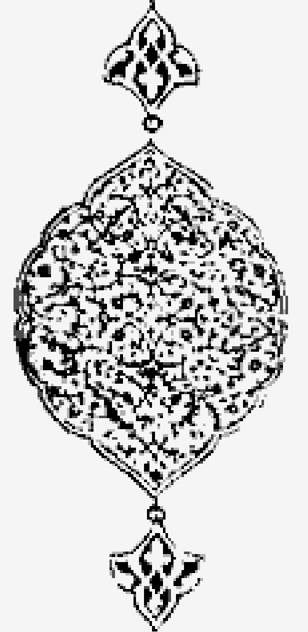


عَزَّ وَجَلَّ: ((فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ)) قالَ: حَسِبَ فَرَأىٰ مايَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ: إِنِّي سَقِيمٌ لِما يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ.

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرانَ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: لَمّا كانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ ما كانَ ضَجَّتِ الْمَلائِكَةُ إِلَى اللّٰهِ بِالْبُكاءِ وَقالَتْ: يُفْعَلُ هٰذا بِالْحُسَيْنِ صَفِيِّكَ وَابْنِ نَبِيِّكَ؟ قالَ: فَأَقامَ اللّٰهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقائِمِ عَلَيهِ السَّلامُ وَقالَ: بِهٰذا أَنْتَقِمُ لِهٰذا.

٧ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتّىٰ كانَ بَيْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقاءَ اللّٰهِ فَاخْتارَ لِقاءَ اللّٰهِ.

(*) ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَأَبُو سَعِيدٍ الأَشَجُّ قالَ: حَدَّثَنا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الأَوْدِيِّ قالَ: لَمّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ أَرادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوَطِّؤُوهُ الْخَيْلَ، فَقالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ: ياسَيِّدَتِي! إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ فَخَرَجَ إِلىٰ جَزِيرَةٍ فَإِذا هُوَ بِأَسَدٍ، فَقالَ: يا أَبَا الْحارِثِ، أَنا مَوْلىٰ





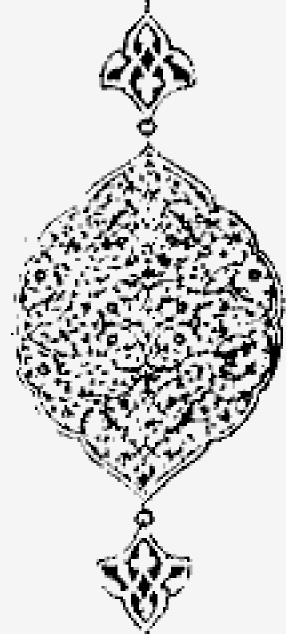
صافات): «یک نظری در ستاره‌ها انداخت (۸۹): پس گفت من بیمارم» فرمود: حساب کرد ودید آنچه را به حسین(ع) وارد می‌شود، پس گفت: من بیمارم از آنچه به حسین(ع) وارد می‌شود. [۱۸۸]

۶ ـ امام صادق(ع) فرمود: چون کار حسین چنان شد که شد، فرشته‌ها به درگاه خدا شیون به گریه بلند کردند و عرض کردند:

با حسین، برگزیده و زادهٔ پیغمبرت چنین رفتار می‌شود؟ فرمود: خدا نمونهٔ قائم(ع) را به آنها نمود و فرمود با این من از آنها انتقام می ستانم برای این شهید.

۷ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون نصرت و پیروزی به حسین بن علی(ع) فرود آمد تا میان آسمان و زمین رسید و مخیّر شد میان پیروز شدن یا ملاقات خداوند، آن حضرت ملاقات خدا را برگزید (و شربت شهادت نوشید).

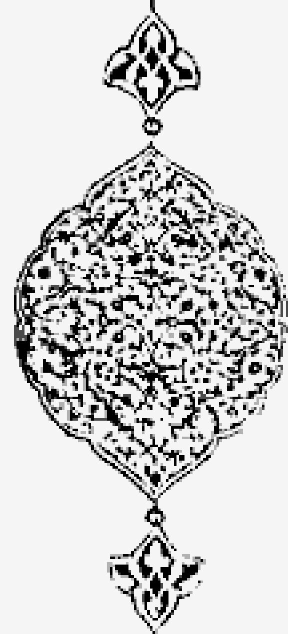
(*) ـ ادریس بن عبدالله اودی (ازدی خ‌ل) گوید: چون حسین(ع) شهید شد و آن لشکر خواستند اسب بر بدنش بتازند، فضه (از کنیزان فاطمه زهرا ع) به زینب(ع) گفت: ای بانوی من سفینه (آزاد کردهٔ رسول خدا ص) کشتیش در دریا شکست و به جزیره‌ای افتاد و به شیری بر خورد، به آن شیر گفت: ای اباالحارث من آزاد کردهٔ رسول خدایم، آن شیر در برابرش زمزمه کرد تا او را به راه آورد، در این گوشه هم شیری خوابیده است، بگذار من بروم





رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّىٰ وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالأَسَدُ رابِضٌ فِي ناحِيَةٍ، فَدَعِينِي أَمْضِ إِلَيْهِ وَأُعْلِمَهُ ماهُمْ صانِعُونَ غداً، قالَ: فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقالَتْ: يا أَبا الْحارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قالَتْ: أَتَدْرِي ما يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غداً بِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوَطِّؤُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ، قالَ: فَمَشىٰ حَتّىٰ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلىٰ جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ فَلَمّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (لَعَنَهُ اللّٰهُ): فِتْنَةٌ لا تُثِيرُوها، إِنْصَرِفُوا، فَانْصَرَفُوا.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحّانِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: لَمّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ أَقامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَماً وَبَكَتْ وَبَكَيْنَ النِّساءُ وَالْخَدَمُ حَتّىٰ جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ، فَبَيْنا هِيَ كَذٰلِكَ إِذا رَأَتْ جارِيَةً مِنْ جَوارِيها تَبْكِي وَدُمُوعُها تَسِيلُ فَدَعَتْها فَقالَتْ لَها: مالَكِ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنا تَسِيلُ دُمُوعُكِ؟ قالَتْ: إِنِّي لَمّا أَصابَنِي الْجُهْدُ شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيقٍ.



قالَ: فَأَمَرَتْ بِالطَّعامِ وَالأَسْوِقَةِ، فَأَكَلَتْ وَشَرِبَتْ وَأَطْعَمَتْ وَسَقَتْ وَقالَتْ: إِنَّما نُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ نَتَقَوّىٰ عَلَى الْبُكاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ. قالَ: وَأُهْدِيَ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُوَناً لِتَسْتَعِينَ بِها عَلىٰ مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلَمّا رَأَتِ الْجُوَنَ قالَتْ: ماهٰذِهِ؟ قالُوا: هَدِيَّةٌ



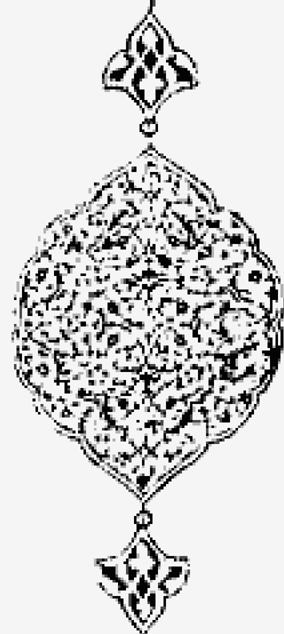
وبه او آگاهی دهم که این مردم فردا چه خواهند کرد.

گوید: فضه نزد آن شیر رفت و گفت: ای اباالحارث، آن شیر سر بلند کرد و فضه به او گفت: می دانی فردا می خواهند با امام حسین(ع) چه کار کنند، می خواهند اسب بر پشتش بتازند.

گوید: آن شیر آمد تا دو دست خود را روی جسد حسین(ع) نهاد، لشکر پیش آمدند و چون آن شیر را دیدند عمر بن سعد به آنها گفت: این فتنه‌ای است مبادا آن را بر انگیزید، برگردید، آنها هم برگشتند. [۱۸۹]

۸ ـ مصقلهٔ طحان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: چون حسین(ع) کشته شد، زوجهٔ او که از بنی کلب بود(دختر امرء القیس کلبی مادر سکینه بنت الحسین) برایش مجلس مأتمی برپا کرد، او گریست و زنهای دیگر و همهٔ خادمان گریستند تا اشکشان خشک شد و تمام شد، در این میان دید یکی از کنیزانش گریه می کند و اشک او روان است، او را نزد خود خواست و به او گفت: تو را چه شده است که در میان ما همه اشکت روان است؟ گفت: چون من بی‌تاب شدم یک شربتی از قاووت نوش کردم.

راوی گوید: آن بانو دستور داد تا خوراک و قاووتهای چندی آوردند، خود خورد و نوشید و به دیگران هم خوراند و نوشاند و گفت: مقصود ما این است که بدین وسیله برای گریه بر حسین(ع) تجدید نیرو کنیم، گوید: چند گلدان(عطر دان خ‌ل) به آن بانوی کلبی هدیه کردند تا از آنها در مجلس سوگواری بر حسین(ع) استفاده کند، چون نگاهش به آنها افتاد گفت: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلانی تقدیم کرده تا در مجلس



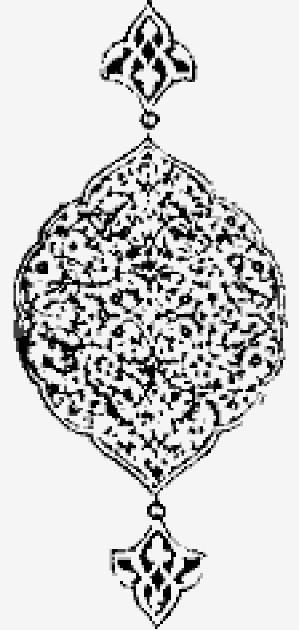


أَهْداها فُلانٌ لِتَسْتَعِينِي عَلىٰ مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَتْ: لَسْنا فِي عُرْسٍ، فَما نَصْنَعُ بِها ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدّارِ فَلَمّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدّارِ لَمْ يُحَسَّ لَها حِسٌّ كَأَنَّما طِرْنَ بَيْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلَمْ يُرَ لَهُنَّ بِها بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدّارِ أَثَرٌ.

بابُ مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ فِي سَنَةِ ثَمانٍ وَثَلاثِينَ وَقُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً. وَأُمُّهُ سَلامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِيارَ بْنِ شِيرَوَيْهِ بْنِ كِسْرىٰ أَبْرَوِيزَ وَكانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ.

١ - الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَحِمَهُ اللهُ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، جَمِيعاً عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْخُزاعِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزاحِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلىٰ عُمَرَ أَشْرَفَ لَها عَذارَى الْمَدِينَةِ وَأَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِها لَمّا دَخَلَتْهُ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْها عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَها وَقالَتْ: «أُف بِيرُوج بادا هُرْمُزْ» فَقالَ عُمَرُ: أَتَشْتِمُنِي هٰذِهِ؟ وَهَمَّ بِها، فَقالَ لَهُ أَمِيرُ





ماتم امام حسین(ع) از آن استفاده کنیم، گفت: ما مجلس عروسی نداریم، با اینها چه کار داریم، و دستور داد آنها را از خانه بیرون راندند. چون آن زنان از خانه به در شدند، دیگر اثری از آنها دیده نشد گویا یک بار پریدند و نابود شدند و پس از بیرون رفتن آنها از خانه جای پائی از آنها دیده نشد. [۱۹۰]



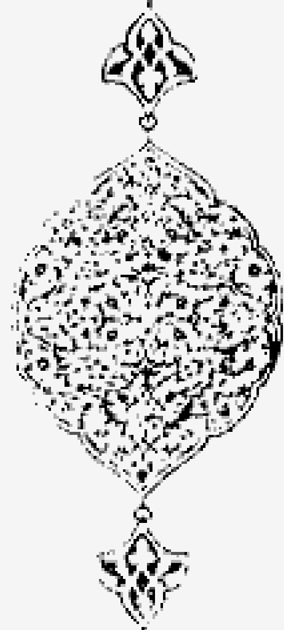
باب ولادت علی بن الحسین (ع)



علی بن الحسین(ع) در سال ۳۸ هجری متولد شد و در سال ۹۵ که ۵۷ ساله بود وفات کرد، مادرش سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار بن شیرویه زاد خسرو پرویز بود، یزدگرد نامبرده آخرین پادشاهان فُرس است.

۱ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون دختر یزدگرد را برای عمر آوردند، دوشیزه‌های مدینه به تماشای او آمدند و چون او را درآوردند مسجد مدینه از پرتو او درخشان شد چون عمر به او نگاه کرد روی خود را پوشید و گفت: «اف بیروج بادا هرمز»، یعنی سیاه باد روزگار هرمز، عمر گفت: مرا دشنام می دهد این دخترک؟ ونسبت به او سوء قصد کرد.

امیر المؤمنین(ع) فرمود: تو اختیار دار او نیستی، او را اختیار بده تا یک مرد مسلمانی را برای خود انتخاب کند و او را در سهم

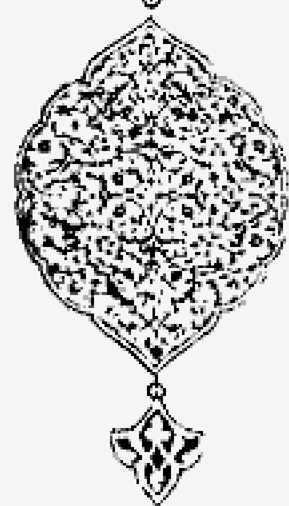




الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَيْسَ ذٰلِكَ لَكَ، خَيِّرْها رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاحْسِبْها بِفَيْئِهِ، فَخَيَّرَها فَجاءَتْ حَتّىٰ وَضَعَتْ حَتّىٰ وَضَعَتْ يَدَها عَلىٰ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَها أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَا اسْمُكِ؟ فَقالَتْ: جَهانشاه، فَقالَ لَها أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: بَلْ شَهْرَبانُويَهْ، ثُمَّ قالَ لِلْحُسَيْنِ: يا أَبا عَبْدِاللّٰهِ لَيَلِدَنَّ لَكَ مِنْها خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ، وَكانَ يُقالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ: ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ، فَخِيَرَةُ اللّٰهِ مِنَ الْعَرَبِ هاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فارِسٌ. وَرُوِيَ أَنَّ أَبا الأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ قالَ فِيهِ:

وَإِنَّ غُلاماً بَيْنَ كِسْرىٰ وَهاشِمٍ
لأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمائِمُ

۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: كانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ ناقَةٌ، حَجَّ عَلَيْها اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ حَجَّةً، ما قَرَعَها قَرْعَةً قَطُّ، قالَ: فَجاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَما شَعَرْنا بِها إِلاّ وَقَدْ جاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنا أَوْ بَعْضُ الْمَوالِي فَقالَ: إِنَّ النّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ، فَدَلَكَتْ بِجِرانِها الْقَبْرَ وَهِيَ تَرْغُو، فَقُلْتُ: أَدْرِكُوها، أَدْرِكُوها وَجِيئُونِي بِها قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِها أَوْ يَرَوْها، قالَ: وَما كانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ.



۳ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ،

غنیمت او حساب کن، او را مخیّر کرد و او هم آمد و دست خود را بر سر حسین(ع) گذاشت، امیرالمؤمنین به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: جهانشاه، امیرالمؤمنین فرمود: بلکه باید شهربانویه باشد، سپس رو به حسین(ع) کرد و فرمود: ای اباعبداللّٰه برای تو بهترین اهل زمین از این بانو متولد می شود، وعلی بن الحسین(ع) را زائید وبه علی بن الحسین(ع) ابن الخیرتین می گفتند که هاشم مختار خدا بود در عرب وفارس در عجم و روایت شده که ابوالاسود دؤلی دربارهٔ آن حضرت سروده است:

آن پسری که بود میان خسرو وهاشم   هست گرامی ترین قرین تمائم

(تمائم جمع تمیمه وآن آویزه‌ای است که برای دفع چشم زخم به کودکان عزیز می‌بندند). [۱۹۱]

۲ ـ زراره گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می فرمود: علی بن الحسین(ع) ماده شتری داشت که بیست و دو بار باآن حج رفته بود وهرگز چوبی به او نزده بود، فرمود: پس از وفات آن حضرت بی اطلاع ما آمده بود، ما اطلاعی نداشتیم تا یکی از خدمت کاران یا غلامان به ما خبر دادند که آن ماده شتر خود را به سر قبر علی بن الحسین(ع) رسانیده و خوابیده و لوچهٔ خود را درآورده و به قبر می‌مالید ومی‌نالید، من گفتم: زود، زود به او برسید و پیش از آنکه مخالفین بدانند یا آن را ببینند آن را بیاورید، فرمود: آن ماده شتر قبر را ندیده بود.

۳ ـ امام باقر(ع) فرمود: چون پدرم علی بن الحسین(ع)



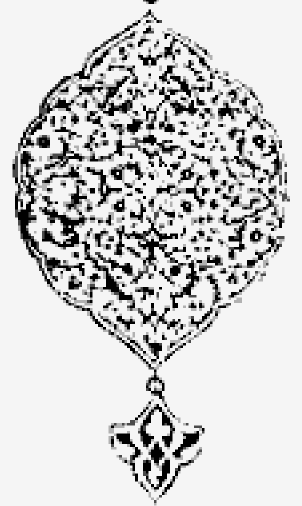
عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا ماتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ جاءَتْ ناقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ حَتّىٰ ضَرَبَتْ بِجِرانِها عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ، فَأَمَرْتُ بِها فَرُدَّتْ إِلىٰ مَرْعاها وَإِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ يَحِجُّ عَلَيْها وَيَعْتَمِرُ وَلَمْ يَقْرَعْها قَرْعَةً قَطُّ.

ابن بابويه:

٤ــ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عِمارَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: لَمّا كانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُعِدَ فِيها عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا بُنَيَّ ابْغِنِي وَضُوءً، قالَ: فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ، قالَ: لا أَبْغِي هٰذا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيِّتاً، قالَ: فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْباحِ فَإِذا فِيهِ فَأْرَةٌ مَيِّتَةٌ، فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ، فَقالَ:

يا بُنَيَّ! هٰذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُها، فَأَوْصىٰ بِناقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَها حِظارٌ وَأَنْ يُقامَ لَها عَلَفٌ، فَجُعِلْتُ فِيهِ.

قالَ: فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ خَرَجَتْ حَتّىٰ أَتَتِ الْقَبْرَ فَضَرَبَتْ بِجِرانِها وَرَغَتْ وَهَمَلَتْ عَيْناها، فَأُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتاها فَقالَ: صَهْ، الْآنَ قُومِي بارَكَ اللّٰهُ فِيكِ، فَلَمْ تَفْعَلْ. فَقالَ: وَإِنْ كانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْها إِلىٰ مَكَّةَ فَيُعَلِّقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ



وفات کرد یک شتری از او از چراگاه خود آمد تا لوچهٔ خود را به قبر زد و بر آن غلطید، من فرمان دادم تا آن شتر را به چراگاهش برگردانیدند، پدرم سوار آن شتر به حج و عمره می رفت و هرگز چوبی به او نزده بود. [۱۹۲]

۴ ـ امام صادق (ع) فرمود: چون شبی رسید که در آن به علی بن الحسین(ع) وعدهٔ ملاقات حق داده شده بود، فرمود به محمد (الباقر): ای پسر، برایم آب وضوء بیاور، گفته است که: من برخاستم و آب وضوء برایش آوردم، فرمود: این را نمی خواهم زیرا مرداری در آن است.

گوید: رفتم وچراغ آوردم ودیدم در آن موش مرده‌ای است وآب وضوی دیگری برایش آوردم، فرمود: ای پسر جانم امشب آن شبی است که به من وعده شده. و سفارش کرد برای ماده شترش آغلی بسازند و به او علوفه دهند و من آن را ساختم.

فرمود: درنگی نکرد که بیرون شد تا به سر قبر آمد و لوچهٔ خود را بر آن زد و نالید و اشک از دیده‌اش روان شد و نزد محمد بن علی(ع) رفتند و به او گفتند که ماده شتر بیرون رفته، آن حضرت نزد او آمد و فرمود: اکنون خاموش باش، برخیز خدایت مبارک کند، ناقه عمل نکرد.

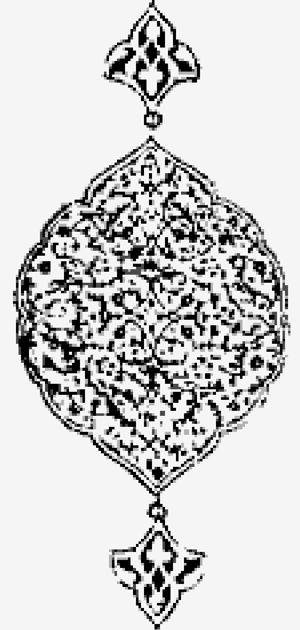
به راستی مطلب این بود که امام زین العابدین سوار بر آن شتر به مکه می رفت و تازیانه را بر بار او می آویخت و به آن یک تازیانه نمی زد تا به مدینه بر می‌گشت. فرمود: شیوهٔ علی بن



فَما يَفْرَغُها حَتّىٰ يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ. قالَ: وَكانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلامُ يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ فَيَحْمِلُ الْجِرابَ فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنانِيرِ وَالدَّراهِمَ حَتّىٰ يَأْتِيَ باباً باباً، فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ، فَلَمّا ماتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ فَقَدُوا ذاكَ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلامُ كانَ يَفْعَلُهُ.

٥ - مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِنْتِ إِلْياسَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلامُ لَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ أُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ: إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ وَإِنّا فَتَحْنا لَكَ، وَقالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ، فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ ساعَتِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً.

٦ - سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، فِي عامِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ، عاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْساً وَثَلاثِينَ سَنَةً.



الحسین(ع) این بود که در شبهای تار انبانی پر از کیسه‌های اشرفی طلا و پول و نقره به دوش می گرفت و در هر خانه‌ای را می‌زد و به هر که بیرون می آمد بخشش می کرد و چون علی بن الحسین(ع) درگذشت صاحب خانه‌ها دیگر آن وجه را از دست دادند و دانستند که علی بن الحسین(ع) بوده است که این کار را می کرده است.

۵ ـ از حسن بن علی پسر دختر الیاس از ابی الحسن(ع) گوید: شنیدمش می فرمود: به راستی که چون مرگ علی بن الحسین(ع) در رسید از هوش رفت و سپس دیده باز کرد و سورهٔ (اذا وقعت الواقعة) و (انّا فتحنا لك) را خواند و فرمود: سپاس از آن خدا است که وعدهٔ خود را نسبت به ما عمل کرد وزمین را به ارث ما داد به هر جای از بهشت بخواهیم جای کنیم وچه خوب است مزد کارگران، سپس همان هنگام جان داد وچیزی نگفت.

۶ ـ امام صادق(ع) فرمود: علی بن الحسین(ع) پنجاه و هفت سال داشت که وفات کرد و آن در سال ۹۵ هجرت بود، پس از حسین(ع) سی و پنج سال زنده بود.



بابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ ـ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً. وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَكانَتْ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِاللّٰهِ بِنْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَعَلىٰ ذُرِّيَّتِهِمُ الْهادِيَةِ.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ صالِحِ بْنِ مَزْيَدٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كانَتْ أُمِّي قاعِدَةً عِنْدَ جِدارٍ فَتَصَدَّعَ الْجِدارُ وَسَمِعْنا هِدَّةً شَدِيدَةً، فَقالَتْ بِيَدِها: لا وَحَقِّ الْمُصْطَفىٰ ما أَذِنَ اللّٰهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ، فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوِّ حَتّىٰ جازَتْهُ فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْها بِمِائَةِ دِينارٍ، قالَ أَبُو الصَّبّاحِ: وَذَكَرَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جَدَّتَهُ أُمَّ أَبِيهِ يَوْماً فَقالَ: كانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرَكْ فِي آلِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ امْرَأَةٌ مِثْلُها.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

باب ولادت ابی جعفر محمد بن علی (ع)

ابو جعفر امام باقر(ع) سال پنجاه و هفت متولد شد و سال ۱۱۴ که پنجاه و هفت سال داشت، وفات کرد، در قبرستان بقیع مدینه کنار قبر پدرش علی بن الحسین(ع) به خاک سپرده شد، مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب بود علیهم السلام و علی ذریتهم الهادیه.

۱ ـ ابی الصباح از امام باقر(ع) فرمود: مادرم زیر دیواری نشسته بود، آن دیوار شکست، ما آوار نگونساری سختی را شنیدیم، مادرم با دست خود اشاره کرد و گفت: نه، به حق مصطفی، خدا به تو اجازه نداده که بر من فرود آئی، آن دیوار میان جَوّ آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت، و پدرم صد اشرفی از طرف او صدقه داد.

ابو الصباح گوید: امام صادق(ع) روزی جدهٔ خود، مادرش پدرش را یاد کرد و فرمود: صدّیقه بود و در خاندان امام حسن(ع) زنی چون او دیده نشد.

۲ ـ امام صادق(ع) فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخر

سِنانٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ جابِرَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ الأَنْصارِيَّ كانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكانَ رَجُلاً مُنْقَطِعاً إِلَيْنا أَهْلَ الْبَيْتِ وَكانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمامَةٍ سَوْداءَ وَكانَ يُنادِي: يا باقِرَ الْعِلْمِ، يا باقِرَ الْعِلْمِ، فَكانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: جابِرٌ يَهْجُرُ، فَكانَ يَقُولُ: لا وَاللّٰهِ ما أَهْجُرُ وَلٰكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنِّي اسْمُهُ إِسْمِي وَشَمائِلُهُ شَمائِلِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً، فَذاكَ الَّذِي دَعانِي إِلىٰ ما أَقُولُ، قالَ: فَبَيْنا جابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ، فِي ذاكَ الطَّرِيقِ كُتّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ قالَ: يا غُلامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قالَ: شَمائِلُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، يا غُلامُ مَا اسْمُكَ؟ قالَ: اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَيَقُولُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، أَبُوكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ ذٰلِكَ، قالَ: فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلىٰ أَبِيهِ وَهُوَ ذَعِرٌ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقالَ لَهُ: يا بُنَيَّ وَقَدْ فَعَلَها جابِرٌ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: إِلْزَمْ بَيْتَكَ يا بُنَيَّ، فَكانَ جابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفَيِ النَّهارِ وَكانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: واعَجَباهُ لِجابِرٍ يَأْتِي هٰذَا الْغُلامَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَهُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَضىٰ عَلِيُّ بْنُ

فردی‌بود که‌از اصحاب‌رسول‌خدا(ص)زنده‌بود واو مردی بود که تنها، دل به ما خانواده داشت، و در مسجد رسول خدا(ص) می‌نشست و عمامه سیاهی روی سر می انداخت و فریاد می زد یا باقر العلم، یا باقر العلم، مردم مدینه می گفتند: جابر هذیان می گوید، می‌گفت: نه به خدا من هذیان نمی گویم ولی از رسول خدا(ص) شنیدم، می فرمود به من که: تو درک می کنی مردی از خاندان مرا، که نامش نام من است، وشمائل او شمائل من است، می‌شکافد دانش را شکافتنی، این است که مرا وادار می‌کند بدانچه می گویم.

فرمود: در این میانه یک روز جابر در یکی از راههای مدینه می رفت و به گذر گاهی گذشت که در آن، مکتب خانه‌ای بود ودر آن محمد بن علی(ع) حاضر بود، چون او را دید، گفت: ای پسر، پیش آی و رو به من کن، به او رو کرد و سپس گفت: به من پشت کن، به او پشت کرد، سپس جابر گفت: سوگند بدان که جانم به دست او است، این شمائل، شمائل رسول خدا(ص) است. ای پسر، چه نام داری؟ گفت: نامم محمد بن علی بن الحسین است، جابر به او رو کرد و سرش را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم به قربانت، رسول خدا(ص) به تو سلام می رساند و این را می گفت، فرمود: محمد بن علی(ع) هراسان نزد پدرش برگشت و به او گزارش داد، پدرش فرمود: راستی جابر این کار را کرد؟ گفت: آری، فرمود: پسر جانم، در خانهٔ خود بنشین و پای بند به آن باش، و جابر هر بامداد و پسین نزد او می رفت و اهل مدینه می گفتند: واعجبا، جابر که تنها باقیماندهٔ اصحاب رسول خدا(ص) است، هر روز صبح و پسین نزد این پسر بچه می آید.

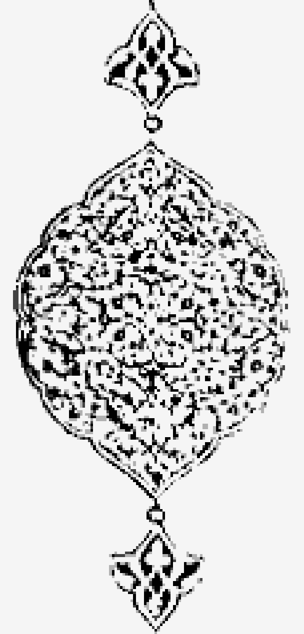
طولی نکشید که علی بن الحسین(ع) درگذشت ومحمد بن



الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَكانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلىٰ وَجْهِ الْكَرامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قالَ: فَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ، فَقالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: ما رَأَيْنا أَحَداً أَجْرَأَ مِنْ هٰذا، فَلَمّا رَأىٰ مايَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: ما رَأَيْنا أَحَداً قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هٰذا، يُحَدِّثُنا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ، فَلَمّا رَأىٰ مايَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، قالَ: فَصَدَّقُوهُ وَكانَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ يَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ.

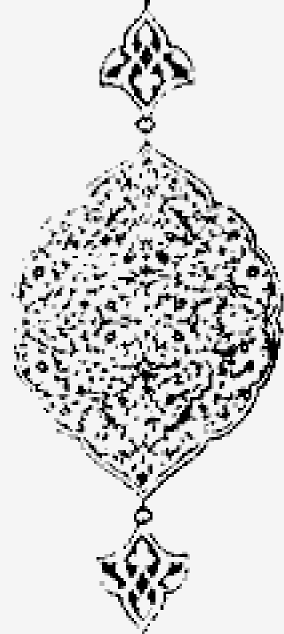
٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنّاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: رَسُولُ اللّٰهِ وارِثُ الأَنْبِياءِ، عَلِمَ كُلَّما عَلِمُوا؟ قالَ لِي: نَعَمْ، قُلْتُ: فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلىٰ أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتىٰ وَتُبْرِئُوا الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ؟ قالَ: نَعَمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ، ثُمَّ قالَ لِي: اُدْنُ مِنِّي يا أَبا مُحَمَّدٍ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلىٰ وَجْهِي وَعَلىٰ عَيْنِي فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَالسَّماءَ وَالأَرْضَ وَالْبُيُوتَ وَكُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ، ثُمَّ قالَ لِي: أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هٰكَذا وَلَكَ ما لِلنّاسِ وَعَلَيْكَ ما عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَوْ تَعُودَ كَما كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ خالِصاً؟ قُلْتُ: أَعُودُ كَما كُنْتُ، فَمَسَحَ عَلىٰ عَيْنِي فَعُدْتُ كَما كُنْتُ، قالَ: فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي





علی برای احترام صحبت پیغمبر، نزد جابر می‌رفت، فرمود: آن حضرت به مسند تعلیم نشست واز طرف خدا تبارک وتعالی برای مردم حدیث می گفت، مردم مدینه گفتند: ما جري تری از این ندیدیم، چون دید چنین می گویند، از رسول خدا(ص) برای آنها باز می گفت، مردم مدینه گفتند: ما هرگز دروغگوتر از این ندیدیم برای ما از کسی که او را ندیده باز می گوید، چون دانست که چه می گویند، از جابر بن عبدالله برای آنان بازگو می کرد و اورا تصدیق می کردند، با اینکه خود جابر نزد او می آمد و از او می آموخت. [۱۹۳]

۳ ـ از ابی بصیر گوید: خدمت امام باقر(ع) رسیده و گفتم به او: شما وارثان رسول خدائید(ص)؟ فرمود: آری، گفتم: رسول خدا(ص) وارث همهٔ پیمبران بود و هرچه را می دانستند، می‌دانست؟ به من فرمود: آری، گفتم: شما می توانید مرده‌ها را زنده کنید و کور مادر زاد و پیس را درمان کنید؟ فرمود: آری به اذن خدا، سپس به من فرمود: نزدیک من بیا ای ابا محمد، نزدیکش رفتم ودستی به روی من کشید و بر دو چشمم مالید، من خورشید و آسمان وزمین وخانه‌ها وهرچه در شهر بود دیدم، فرمود: می‌خواهی چنین باشی و مانند مردم دیگر در روز قیامت مسئول باشی؟ یا می خواهی به حال نابینائی برگردی و یکسر به بهشت روی؟ گفتم: برمی گردم به حالی که بودم، دستی به چشمم کشید و برگشتم بدانچه بودم، پس این را برای ابن ابی عمیر بازگفتم، گفت: من گواهم که این سخن



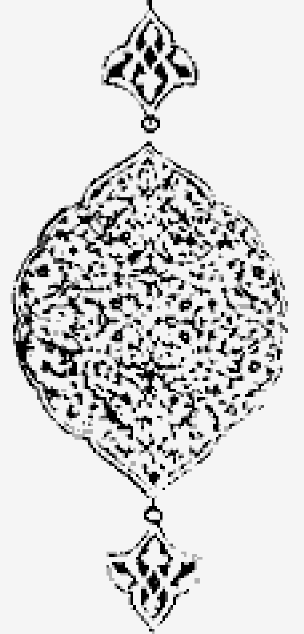


عُمَيْرٍ بِهٰذا، فَقالَ: أَشْهَدُ أَنَّ هٰذا حَقّ كَما أَنَّ النَّهارَ حَقٌّ.

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْماً إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرَشانَ عَلَى الْحائِطِ وَهَدَلا هَدِيلَهُما، فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَيْهِما كَلامَهُما ساعَةً، ثُمَّ نَهَضا، فَلَمّا طارا عَلَى الْحائِطِ هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الأُنْثىٰ ساعَةً، ثُمَّ نَهَضا فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ ماهٰذا الطَّيْرُ؟

قالَ: يَا ابْنَ مُسْلِمٍ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللّٰهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنا وَأَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ، إِنَّ هٰذا الْوَرَشانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ فَحَلَفَتْ لَهُ: مافَعَلْتُ، فَقالَتْ: تَرضىٰ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، فَرَضِيا بِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَها ظالِمٌ فَصَدَّقَها.

٥ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ:



لَمّا حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلَى الشّامِ إِلىٰ هِشامِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ وَصارَ بِبابِهِ قالَ لأَصْحابِهِ وَمَنْ كانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ: إِذا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُّ فَلْيُقْبِلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فَلْيُوَبِّخْهُ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ، فَلَمّا دَخَلَ

درست است چنانچه این روز روشن درست است.

۴ ـ از محمد بن مسلم، گوید: روزی خدمت امام باقر(ع) بودم به ناگاه یک جفت ورشان (نوعی کبوتر) بر دیوار نشستند (بر آن حضرت نشستند خ ل) و بغ بغو کردند. امام باقر(ع) تا یک ساعت به سخن آنها پاسخ می داد، سپس به هوا برخاستند و چون بر دیوار پریدند، آن کبوتر نر ساعتی گرد ماده بغ بغو کرد وسپس پرواز کردند.

پس من گفتم: قربانت، این پرنده چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم، هر چه خدا آفریده، از پرنده و جاندار یا هر چه روح دارد از آدمی زاده برای ما شنواتر و فرمانبرترند، این کبوتر نر به ماده خود بد گمان شده بود و ماده، سوگند خورده بود که خلافی نکرده وگفته بود رضایت به حکم محمد بن علی(ع) داری؟ به حکم من تراضی کرده بودند، من به این کبوتر گفتم: تو ستمکاری در این تهمت نسبت به او، و او هم مادهٔ خود را تصدیق کرد.

۵ ـ از ابو بکر حضرمی: که چون امام باقر(ع) را به شام بردند نزد هشام بن عبدالملک و به دربار او رسید، هشام به اصحاب خود و حاضران از بنی امیه سفارش کرد که چون دیدید، من محمد بن علی را سرزنش کردم و دیدید دم بستم، شما هر کدام به او رو کنید و او را سرزنش کنید و سپس اجازه داد وارد شود.

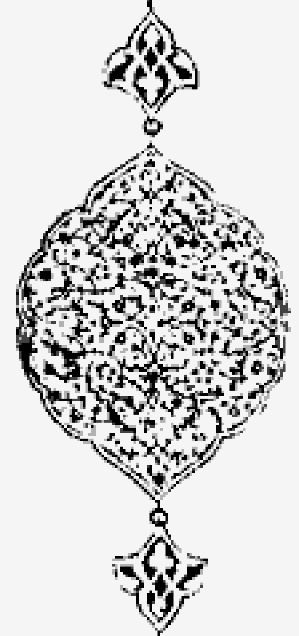
و چون حضرت بر او وارد شد، با دست به همه اشاره کرد وبه همه درود فرستاد و همه را در سلام خود شریک کرد و سپس نشست و هشام بیشتر بر او خشمگین شد که به او سلام خلافت نداد



عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ بِيَدِهِ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً بِالسَّلامِ ثُمَّ جَلَسَ، فَازْدادَ هِشامٌ عَلَيْهِ حَنَقاً بِتَرْكِهِ السَّلامَ عَلَيْهِ بِالْخِلافَةِ وَجُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَأَقْبَلَ يُوَبِّخُهُ وَيَقُولُ فِيما يَقُولُ لَهُ: يامُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ، لا يَزالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصا الْمُسْلِمِينَ وَدَعا إِلىٰ نَفْسِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ الإِمامَ سَفَهاً وَقِلَّةَ عِلْمٍ، وَوَبَّخَهُ بِما أَرادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ.

فَلَمّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوَبِّخُهُ حَتَّى انْقَضىٰ آخِرُهُمْ، فَلَمّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ عَلَيْهِ السَّلامُ قائِماً ثُمَّ قالَ: أَيُّها النّاسُ، أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَيْنَ يُرادُ بِكُمْ، بِنا هَدَى اللّٰهُ أَوَّلَكُمْ وَبِنا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنا مُلْكاً مُؤَجَّلاً وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنا مُلْكٌ لأَنّا أَهْلُ الْعاقِبَةِ، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)).

فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَلَمّا صارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلّا تَرَشَّفَهُ وَحَنَّ إِلَيْهِ، فَجاءَ صاحِبُ الْحَبْسِ إِلىٰ هِشامٍ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَجْلِسِكَ هٰذا، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ، فَأَمَرَ بِهِ فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَأَصْحابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَرَ أَنْ لا يُخْرَجَ لَهُمُ الأَسْواقُ وَحالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّعامِ وَالشَّرابِ فَسارُوا ثَلاثاً لا يَجِدُونَ طَعاماً وَلا شَراباً حَتّىٰ انْتَهَوا إِلىٰ مَدْيَنَ، فَأُغْلِقَ بابُ

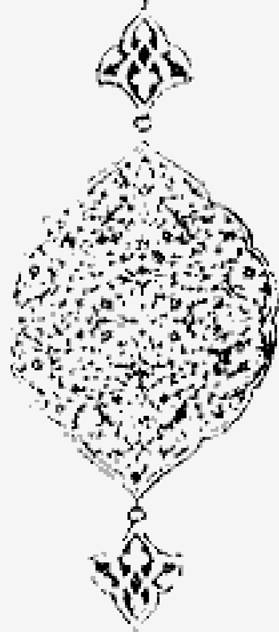




و بی اجازهٔ او نشست و به او رو کرد و او را به باد سرزنش گرفت و در ضمن به او می گفت: ای محمد بن علی، همیشه یک مردی از شما، جامعهٔ مسلمانان را برهم می زند و مردم را به خود می خواند وگمان دارد که پیشوا و امام مسلمانان است از روی سفاهت و کم‌فهمی، وهرچه خواست به او بد گفت و او را سرزنش کرد و چون خاموش شد، آن جمع حاضر، یکی یکی رو به آن حضرت کردند و او را سرزنش کردند تا نفر آخرشان، و چون همه دم بستند، امام برخاست و فرمود:

أیا مردم به کجا می روید، شما را کجا می برند، خدا اول شماها را به وسیلهٔ ما رهبری کرده و آخر شما را هم به وسیلهٔ ما به پایان می رساند، اگر شما یک سلطنت گذری و شتابان دارید ما هم یک سلطنت موعود داریم که پس از آن سلطنتی نیست زیرا ما اهل انجامیم که خدا عز و جل می فرماید (۱۲۵ سوره اعراف): «و سر انجام از آن متقیان است».

دستور دادند، آن حضرت را به زندان بردند، چون به زندان رفت سخنی گفت که: مردی در زندان نماند جز آنکه سخن او را از دهانش ربود و به او دل بست، زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، من از اهل شام بر تو نگرانم که مبادا بر تو بشورند و تو را از این مقامی که داری، جلوگیرند و گزارش آن حضرت را به او داد.



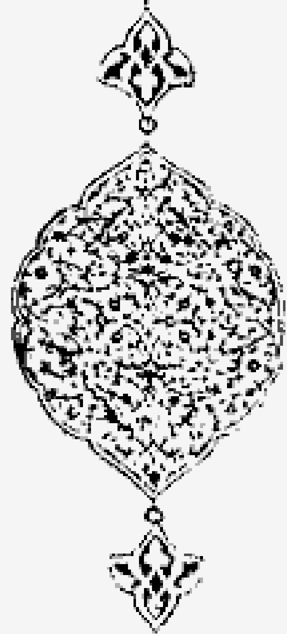
هشام دستور داد او را با یارانش به همراه پُست به مدینه برگردانند و فرمان داد که بازارهای میان راه را به روی آنها ببندند و خوراک و خواربار به آنها ندهند، سه شبانه روز راه رفتند و طعامی و آبی نیافتند تا به مَدْیَنْ رسیدند، در شهر را به روی آنها بستند،



الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ فَشَكىٰ أَصْحابُهُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، قالَ: فَصَعِدَ جَبَلاً يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَقالَ بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ: يا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظّالِمِ أَهْلُها، أَنَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ، يَقُولُ اللّٰهُ: ((بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ)).

قالَ: وَكانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَتاهُمْ فَقالَ لَهُمْ: يا قَوْمِ هٰذِهِ وَاللّٰهِ دَعْوَةُ شُعَيْبٍ النَّبِيِّ، وَاللّٰهِ لَئِنْ لَمْ تَخْرُجُوا إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْواقِ لَتُؤْخَذُنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ فَصَدِّقُونِي فِي هٰذِهِ الْمَرَّةِ وَأَطِيعُونِي وَكَذِّبُونِي فِيما تَسْتَأْنِفُونَ فَإِنِّي لَكُمْ ناصِحٌ، قالَ:

فَبادَرُوا فَأَخْرَجُوا إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَصْحابِهِ بِالْأَسْواقِ، فَبَلَغَ هِشامَ بْنَ عَبْدِالْمَلِكِ خَبَرُ الشَّيْخِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَحَمَلَهُ فَلَمْ يُدْرَ ما صَنَعَ بِهِ.



٦ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَالْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْباقِرُ وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، فِي عامِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ، عاشَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ.



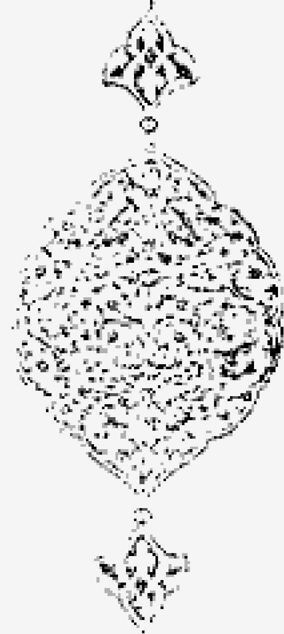
یاران آن حضرت به وی شکایت کردند از گرسنگی و تشنگی.

گوید: آن حضرت به کوهی بر آمد که بالاسر شهر بود و به اهل شهر رو کرد و به آواز بلند فرمود: ای اهل شهری که مردمش ستمکارند، من همان بقیة اللّهم که خدا می فرماید (۸۶ سوره هود): «بقیة الله برای شما بهتر است اگر باشید مؤمن و نیستم من نسبت به شما خشمگین».

گوید: در میان آنها پیره‌مرد سالخورده‌ای بود، نزد مردم شهر آمد و به آنها گفت: ای مردم، این ندا به خدا همان دعوت شعیب است که به خداوند سوگند، اگر در بازار را به روی این مرد نگشائید شما از بالای سر و از زیر پای خود گرفتار شوید، این بار مرا تصدیق کنید و در آینده مرا دروغگو شمارید زیرا من برای شما خیر خواهم.

گوید: شتافتند و برای محمد بن علی و یارانش خوار و بار بردند و خبر آن، شیخ به هشام پسر عبدالملک رسید و فرستاد و او را خواست و به شام برد و کس ندانست که چه بر سرش آوردند.

۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: محمد بن علی(ع) پنجاه و هفت سال داشت که وفات کرد، وفاتش در سال یکصد و چهارده هجرت بود، پس از پدرش علی بن الحسین(ع) نوزده سال و دو ماه زنده بود.

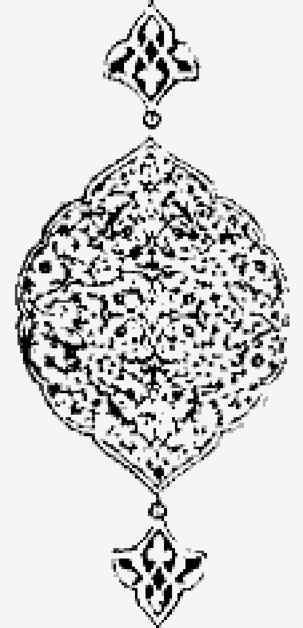




بابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ سَنَةَ ثَلاثٍ وَثَمانِينَ وَمَضىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَوّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمانٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَلَهُ خَمْسٌ وَسِتُّونَ سَنَةً وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَأُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأُمُّها أَسْماءُ بِنْتُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قالَ: حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ جَرِيرٍ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: كانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خالِدٍ الْكابُلِيُّ مِنْ ثِقاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ: وَكانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَأَحْسَنَتْ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، قالَ: وَقالَتْ أُمِّي: قالَ أَبِي: يا أُمَّ فَرْوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللهَ لِمُذْنِبِي شِيعَتِنا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنّا نَحْنُ فِيما يَنُوبُنا مِنَ الرَّزايا نَصْبِرُ عَلىٰ مانَعْلَمُ مِنَ الثَّوابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلىٰ ما لايَعْلَمُونَ.



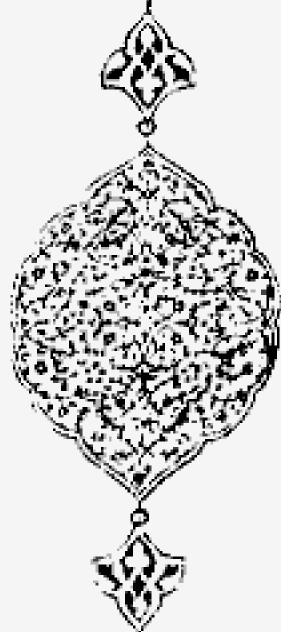
٢ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُلَيْمانَ



باب ولادت ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع)

امام جعفر صادق (ع) در سال ۸۳ هجری متولد شد و در ماه شوال سال ۱٤۸ وفات کرد و ٦۵ سال داشت، در قبرستان بقیع در مقبره‌ای که پدرش و جدش و حسن بن علی (ع) در آن به خاک سپرده شده بودند، به خاک سپرده شد، مادرش اُمّ‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر اُمّ‌فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود.

۱ ـ از اسحق بن جریر: که امام صادق (ع) به او فرمود: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقه‌های اصحاب علی بن الحسین(ع) بودند، فرمود: مادر من از کسانی بود که ایمان داشت و با تقوی و خوش کردار و خدا خوش کرداران را دوست می دارد فرمود: مادرم گفت: که پدرم فرموده: ای ام فروه، به راستی من هر آینه نزد خدا دعا می کنم برای گناهکاران از شیعیان ما در هر روز و شب هزار بار، زیرا ما به مصیبت‌ها صبر می کنیم و می دانیم چه ثوابی دارد و آنها ندانسته صبر می کنند.



۲ ـ از مفضل بن عمر، گوید: ابو جعفر منصور (عباسی)

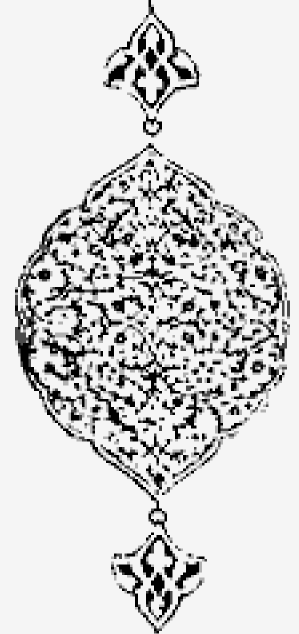


بْنِ سَماعَةَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ والِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أَحْرِقْ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دارَهُ، فَأَلْقَى النّارَ فِي دارِ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَخَذَتِ النّارُ فِي الْبابِ وَالدِّهْلِيزِ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَتَخَطَّى النّارَ وَيَمْشِي فِيها وَيَقُولُ: أَنَا ابْنُ أَعْراقِ الثَّرىٰ، أَنَا ابْنُ إِبْراهِيمَ خَلِيلِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلىٰ يَزِيدَ بْنِ عَمْرِو بْنِ هُبَيْرَةَ قالَ: سَخَطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَحَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِي، فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَعُذْتُ بِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِي، فَقالَ لِي: إِنْصَرِفْ وَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلامَ وَقُلْ لَهُ: إِنِّي قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلاكَ رُفَيْداً فَلا تَهِجْهُ بِسُوءٍ.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ شامِيٌّ خَبِيثُ الرَّأْيِ، فَقالَ: إِذْهَبْ إِلَيْهِ كَما أَقُولُ لَكَ.

فَأَقْبَلْتُ فَلَمّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوادِي اسْتَقْبَلَنِي أَعْرابِيٌّ فَقالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ إِنِّي أَرىٰ وَجْهَ مَقْتُولٍ. ثُمَّ قالَ لِي: أَخْرِجْ يَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقالَ:



يَدُ مَقْتُولٍ، ثُمَّ قالَ لِي: أَبْرِزْ رِجْلَكَ، فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي، فَقالَ: رِجْلُ مَقْتُولٍ، ثُمَّ قالَ لِي: أَبْرِزْ جَسَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقالَ: جَسَدُ مَقْتُولٍ،

فرمانی به والی خود بر حرمین حسن بن زید (پسر امام حسن مجتبی(ع) که معلوم می شود طرفدار بنی عباس و منحرف از امام صادق (ع) بوده) گسیل داشت که خانهٔ جعفر بن محمد (ع) را بر سر او آتش بزن، او هم آتش به خانهٔ امام صادق (ع) زد و آتش بر در خانه و آستانهٔ آن بر افروخت و امام صادق (ع) بیرون شد و در میان آن آتش افروخته، گام می زد و می فرمود: منم پسر اعراق الثری (لقب اسماعیل بوده) منم پسر ابراهیم خلیل خدا(ع).

۳ ـ از رُفَیْد: آزاد کرده یزید بن عمرو بن هبیره (والی عراق بوده از طرف مروان بن محمد) که گفت: ابن هبیره بر من خشمگین شد و سوگند یاد کرد که مرا بکشد، من از او گریختم و به امام صادق (ع) پناهنده شدم و به او گزارش حال خود را دادم.

در پاسخ فرمود: نزد او برگرد و سلام مرا به او برسان وبه او بگو که من مولای تو رفید را از خشم تو در پناه گرفتم، مبادا به او بدی برسانی، من به او عرض کردم: قربانت، او یک شامی بد عقیده است، فرمود: همچنان که به تو می گویم نزد او برو، من به سوی او برگشتم و در یک بادیه می رفتم و یک عرب بیابانی به من رسید و به من رو کرد و گفت: کجا می روی؟ من چهرهٔ آدم کشته شدنی در تو می بینم. سپس گفت: دستت را بر آور، بر آوردم، گفت: دست آدمی است که کشته می شود، سپس گفت: پایت را به من بنما، پایم را بر آوردم، گفت: پای آدم کشته شدنی است، سپس گفت: همهٔ تنت را بر آور، من تنم را بر آوردم، گفت: تن کشته شدنی است، سپس گفت: زبانت را بر آور، زبانم را در آوردم، به من گفت: برو بر تو باکی نیست زیرا در زبانت یک پیغامی است که

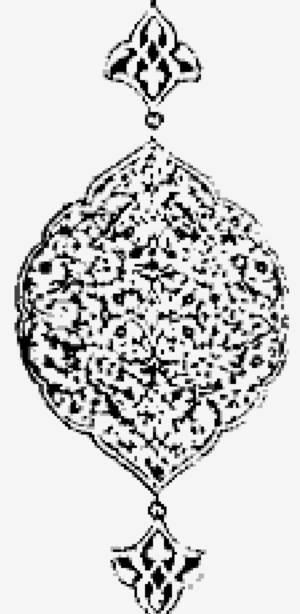


ثُمَّ قالَ لِي: أَخْرِجْ لِسانَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقالَ لِي: إِمْضِ فَلا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسانِكَ رِسالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِها الْجِبالَ الرَّواسِيَ لَانْقادَتْ لَكَ.

قالَ: فَجِئْتُ حَتّىٰ وَقَفْتُ عَلىٰ بابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ، فَاسْتَأْذَنْتُ، فَلَمّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قالَ: أَتَتْكَ بِخائِنٍ رِجْلاهُ، يا غُلامُ! النَّطْعَ وَالسَّيْفَ، ثُمَّ أَمَرَ بِي فَكُتِّفْتُ وَشُدَّ رَأْسِي وَقامَ عَلَيَّ السَّيّافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي فَقُلْتُ: أَيُّها الأَمِيرُ! لَمْ تَظْفَرْ بِي عُنْوَةً وَإِنَّما جِئْتُكَ مِنْ ذاتِ نَفْسِي وَهٰهُنا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ ثُمَّ أَنْتَ وَشَأْنُكَ، فَقالَ: قُلْ، فَقُلْتُ:

أَخْلِنِي، فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ فَخَرَجُوا، فَقُلْتُ لَهُ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ: قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلاكَ رُفَيْداً فَلا تَهِجْهُ بِسُوءٍ، فَقالَ: [وَ] اللّٰهِ لَقَدْ قالَ لَكَ جَعْفَرُ [بْنُ مُحَمَّدٍ] هٰذِهِ الْمَقالَةَ وَأَقْرَأَنِي السَّلامَ؟! فَحَلَفْتُ لَهُ فَرَدَّها عَلَيَّ ثَلاثاً ثُمَّ حَلَّ أَكْتافِي، ثُمَّ قالَ:

لا يُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتّىٰ تَفْعَلَ بِي ما فَعَلْتُ بِكَ، قُلْتُ: ما تَنْطَلِقُ يَدِي بِذاكَ وَلا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي، فَقالَ: وَاللّٰهِ ما يُقْنِعُنِي إِلّا ذاكَ، فَفَعَلْتُ بِهِ كَما فَعَلَ بِي، وَأَطْلَقْتُهُ فَناوَلَنِي خاتَمَهُ وَقالَ: أُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبِّرْ فِيها ما شِئْتَ.



٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ وَمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَأَبِي



اگر برای کوههای بلند ببری سر فرود آورند برای تو.

آمدم تا بر در خانهٔ ابن هبیره ایستادم و اجازهٔ ورود گرفتم و چون در آمدم بر او، گفت: اجل گشته را دو پایش نزد تو آورده است(این یک مثل عربی است) ای غلام سفرهٔ چرمین را با شمشیر حاضر کن و سپس دستور داد کتفهای مرا بستند و سرم را بستند وجلّاد بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزند.

من گفتم: ای امیر تو به زور بر من دست نیافتی، من به پای خود آمدم و در این میان مطلبی دارم به تو بگویم و بعد از آن خود دانی، گفت: بگو، گفتم: مطلب محرمانه است، خلوت کن برای من، دستور داد تا همهٔ حاضران بیرون رفتند و پس از آن گفتم: جعفر بن محمد به تو سلام می رساند و به تو می فرماید: من مولای تو رفید را بر تو پناه دادم، او را به بدی میازار.

پس گفت: خدایا محققاً جعفر بن محمد این را به تو گفته و به من سلام رسانده؟ من برای او سوگند یاد گرفتم و تا سه بار آن را باز گفت، و سپس دست مرا گشود و گفت: همین مرا قانع نمی کند تا تو هم همان کاری را که من با تو کردم، با من بکنی.

گفتم: دست من به این کار نمی رود و دلم بدان راه نمی دهد، گفت: به خدا جز آن مرا قانع نسازد، من هم با او همان کار را کردم که او با من کرده بود و سپس او را رها کردم، خاتم خود را به من داد و گفت: همهٔ کارهای من به تو سپرده است و هر گونه می خواهی آنها را اداره کن.

۴ ـ از یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابی سلمهٔ سراج وحسین بن ثویر بن أبی‌فاخته گفتند: ما خدمت امام صادق (ع)

سَلَمَةَ السَّرّاجِ وَالْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فاخِتَةَ قالُوا: كُنّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: عِنْدَنا خَزائِنُ الأَرْضِ وَمَفاتِيحُها وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيَّ: أَخْرِجِي مافِيكِ مِنَ الذَّهَبِ لأَخْرَجَتْ، قالَ: ثُمَّ قالَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيْهِ فَخَطَّها فِي الأَرْضِ خَطّاً فَانْفَجَرَتِ الأَرْضُ ثُمَّ قالَ بِيَدِهِ: فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ ثُمَّ قالَ: أُنْظُرُوا حُسْناً، فَنَظَرْنا فَإِذا سَبائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُها عَلىٰ بَعْضٍ يَتَلأْلأُ، فَقالَ لَهُ بَعْضُنا: جُعِلْتُ فِداكَ، أُعْطِيتُمْ ما أُعْطِيتُمْ وَشِيعَتُكُمْ مُحْتاجُونَ؟ قالَ: فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ سَيَجْمَعُ لَنا وَلِشِيعَتِنا الدُّنْيا وَالآخِرَةَ وَيُدْخِلُهُمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ و يُدْخِلُ عَدُوَّنا الْجَحِيمَ.

٥ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: كانَ لِي جارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطانَ فَأَصابَ مالاً، فَأَعَدَّ قِياناً وَكانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَيَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَيُؤْذِينِي، فَشَكَوْتُهُ إِلىٰ نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ، فَلَمْ يَنْتَهِ، فَلَمّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ قالَ لِي: ياهٰذا أَنا رَجُلٌ مُبْتَلىً وَأَنْتَ رَجُلٌ مُعافىً، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِيَ اللّٰهُ بِكَ، فَوَقَعَ ذٰلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي، فَلَمّا صِرْتُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ ذَكَرْتُ لَهُ حالَهُ، فَقالَ لِي: ((إِذا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ ماأَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّٰهِ الْجَنَّةَ)).

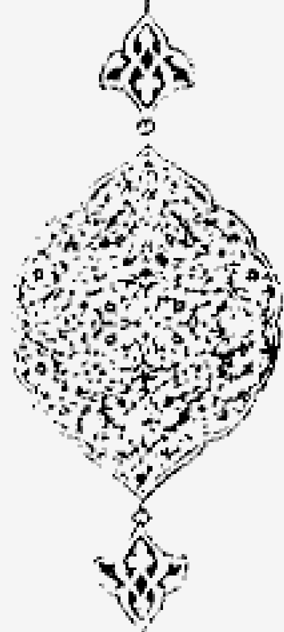
فَلَمّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتانِي فِيمَنْ أَتىٰ، فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي



بودیم که فرمود: نزد ما است گنجینه‌های زمین و کلیدهایش و اگر بخواهم به یکی از دو پایم گویم: بر آور آنچه طلا در تو است، بر آورد.

گوید: سپس با یک پایش خطی بر زمین کشید و زمین شکافت، سپس دست برد یک شمش طلا به اندازهٔ یک وجب بر آورد، سپس فرمود: خوب نگاه کنید، ما نگاه کردیم، دیدیم شمشهای طلای بسیاری است روی هم ریخته و می درخشد، یکی از ماها به آن حضرت گفت: قربانت، به شما داده شده است آنچه داده شده و شیعهٔ شما نیازمندند؟ فرمود: به راستی خدا به زودی برای ما و شیعهٔ ما، دنیا و آخرت را فراهم آورد و آنها را به بهشت پر نعمت برد و دشمنان ما را به دوزخ اندازد.

۵ ـ از ابی بصیر که گوید: مرا همسایه‌ای بود از کارمندان شاه وتنخواه بسیاری به دستش افتاد و رامشگرانی زنانه آماده ساخت و آنها را گرد هم فراهم می‌کرد وجشن می گرفت و مَی مینوشید و مرا می‌آزرد، من چند بار نزد خود او گله کردم و باز نایستاد و چون بر او بسیار باز گفتم: به من گفت: ای گوینده، من مردی گرفتار و بدبختم و تو مردی درستکار و بر کنار، اگر مرا نزد یار ورهبر خود یاد می‌کردی، امید داشتم که خدا به کمک تو مرا دریابد در دلم افتاد که برای او این کار را بکنم و چون نزد امام صادق (ع) آمدم و حال اورا یادآور شدم. به من فرمود: چون برگشتی به کوفه به دیدن تو می آید و به او بگو جعفر بن محمد به تو می گوید آنچه را اندر آن گرفتاری وانه و من برای تو ضامن بهشتم در نزد خدا، چون من به کوفه برگشتم با دیگران به دیدن من آمد، او را بازداشتم تا خانه تهی شد. سپس به او گفتم: ای دوست من، به راستی من تو را نزد

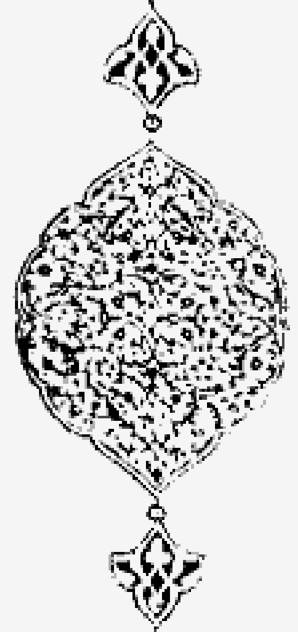




حَتّىٰ خَلا مَنْزِلِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: ياهٰذا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عَلَيهِما السَّلامُ فَقالَ لِي: ((إِذا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعْ ما أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّٰهِ الْجَنَّةَ)) قالَ: فَبَكىٰ ثُمَّ قالَ لِي: اَللّٰهُ، لَقَدْ قالَ لَكَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ هٰذا؟ قالَ: فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قالَ لِي ماقُلْتُ، فَقالَ لِي: حَسْبُكَ، وَمَضىٰ.

فَلَمّا كانَ بَعْدَ أَيّام بَعَثَ إِلَيَّ فَدَعانِي وَإِذا هُوَ خَلْفَ دارِهِ عُرْيانٌ، فَقالَ لِي: يا أَبا بَصِيرٍ، لا وَاللّٰهِ مابَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلّا وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ وَأَنا كَما تَرىٰ، قالَ: فَمَضَيْتُ إِلىٰ إِخْوانِنا فَجَمَعْتُ لَهُ ما كَسَوْتُهُ بِهِ، ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيّامٌ يَسِيرَةٌ حَتّىٰ بَعَثَ إِلَيَّ إِنِّي عَلِيلٌ فَأْتِنِي، فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَأُعالِجُهُ حَتّىٰ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ، فَكُنْتُ عِنْدَهُ جالِساً وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشْيَةً ثُمَّ أَفاقَ، فَقالَ لِي: يا أَبا بَصِيرٍ، قَدْ وَفىٰ صاحِبُكَ لَنا، ثُمَّ قُبِضَ ـ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ فَلَمّا حَجَجْتُ أَتَيْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمّا دَخَلْتُ قالَ لِي ابْتِداءً مِنْ داخِلِ الْبَيْتِ وَإِحْدىٰ رِجْلَيَّ فِي الصَّحْنِ وَالأُخْرىٰ فِي دِهْلِيزِ دارِهِ: يا أَبا بَصِيرٍ! قَدْ وَفَيْنا لِصاحِبِكَ.

٦ ـ أَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّارِ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الأَشْعَثِ قالَ: قالَ لِي: أَتَدْرِي ما كانَ سَبَبُ دُخُولِنا فِي هٰذا الأَمْرِ وَمَعْرِفَتِنا بِهِ وَما كانَ عِنْدَنا مِنْهُ



امام صادق (ع) یاد آور شدم، به من فرمود: چون به کوفه برگشتی به دیدن تو می آید و به او بگو: جعفر بن محمد به تو می گوید آنچه را در آن گرفتاری وانه و من نزد خدا برای تو ضامن بهشتم.

گوید: پس از شنیدن این پیغام گریست، سپس به من گفت: راستی امام صادق این سخن را به تو گفت؟ من برای او سوگند یاد کردم که او چنین فرمود، به من گفت: تو را بس است و رفت، چون چند روزی گذشت نزد من فرستاد و مرا خواست و چون رفتم دیدم پشت خانهٔ خود (در خانهٔ خود خ ل) برهنه است، به من گفت: ای ابا بصیر نه به خدا چیزی دیگر در خانه‌ام نمانده جز آن که همه را بیرون انداختم و اکنون چنانچه بینی برهنه‌ام.

گوید: من نزد همکیشان خود رفتم و برای او جامه‌ای فراهم کردیم و چند روزی بیش نگذشت که به دنبالم فرستاد و پیغام داد من بیمارم نزد من بیا، من نزد او رفت و آمد می کردم و او را درمان می نمودم تا مرگش رسید و کنار او نشسته بودم که جان می داد، از هوش رفت و به هوش آمد و به من گفت: ای أبابصیر به خدا سرور تو برای من وفا کرد ـ رحمة الله علیه.

چون به حج رفتم نزد امام صادق (ع) رفتم و از او اجازه خواستم و چون وارد شدم از درون خانه آغاز سخن کرد با من ـ یک پایم در صحن خانه و پای دیگرم در آستانه بود که ـ فرمود: ای ابا بصیر ما برای رفیق تو وفا داری کردیم.

۶ ـ از صفوان بن یحیی از جعفر بن محمد بن اشعث گوید: برای من گفت: تو می دانی برای چه ما در مذهب شیعه درآمدیم و بدان شناسا شدیم با این که هیچ چیز از آن به یاد ما نبود و چیزی از



ذِكْرٌ وَلا مَعْرِفَةُ شَيءٍ مِمّا عِنْدَ النّاسِ؟ قالَ: قُلْتُ لَهُ: ما ذاكَ؟ قالَ: إنَّ أَبا جَعْفَرٍ يَعْنِي أَبا الدَّوانِيقِ قالَ لأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الأَشْعَثِ: يامُحَمَّدُ ابْغِ لِي رَجُلاً لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي فَقالَ لَهُ أَبِي: قَدْ أَصَبْتُهُ لَكَ هٰذا فُلانُ بْنُ مُهاجِرٍ خالِي.

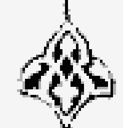
قالَ: فَأْتِنِي بِهِ.

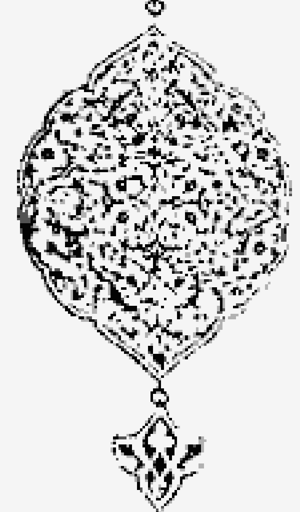
قالَ: فَأَتَيْتُهُ بِخالِي.

فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ:

يَا ابْنَ مُهاجِرٍ، خُذْ هٰذا الْمالَ وَأْتِ الْمَدِينَةَ وَأْتِ عَبْدَاللهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَعِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُمْ: إنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُراسانَ وَبِها شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ وَجَّهُوا إلَيْكُمْ بِهٰذا الْمالِ، وَادْفَعْ إلىٰ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ عَلىٰ شَرْطِ كَذا وَكَذا، فَإذا قَبَضُوا الْمالَ فَقُلْ: إنِّي رَسُولٌ وَأُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِي خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ ما قَبَضْتُمْ.

فَأَخَذَ المالَ وَأَتَى الْمَدِينَةَ فَرَجَعَ إلىٰ أَبِي الدَّوانِيقِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الأَشْعَثِ عِنْدَهُ، فَقالَ لَهُ أَبُو الدَّوانِيقِ: ما وَراءَكَ؟ قالَ: أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَهٰذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمُ الْمالَ خَلا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَإنِّي أَتَيْتُهُ وَهُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ وَقُلْتُ حَتّىٰ يَنْصَرِفَ فَأَذْكُرُ لَهُ ماذَكَرْتُ لأَصْحابِهِ، فَعَجَّلَ وَانْصَرَفَ، ثُمَّ الْتَفَتَ إلَيَّ فَقالَ: ياهٰذا اتَّقِ اللّٰهَ وَلا تَغُرَّ أَهْلَ بَيْتِ



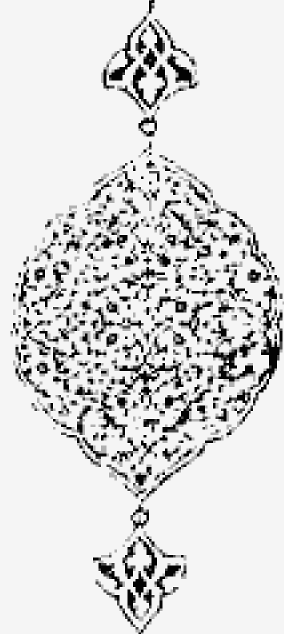




آنچه مردم دربارهٔ آن می دانستند نزد ما نبود؟ گوید: من به او گفتم: آن انگیزه چه بوده؟ در پاسخ گفت که: ابا جعفر یعنی ابو الدوانیق (کنیه‌ای است که مردم به منصور عباسی داده‌اند برای آنکه چون می خواست نهر کوفه را بسازد از هر سری یک دانک پول نقره گرفت یا برای آنکه بر خلاف دیگران از پادشاهان حساب دانک و نیم دانک را از ناظر آشپزخانهٔ خود می کشید) به پدرم محمد بن اشعث گفت: ای محمد یک مرد زیرکی و باهوشی برایم بجو که بتواند از طرف من انجام کار کند، پدرم به او گفت: من او را برای تو جسته‌ام این فلان بن مهاجر است که دائی من است، گفت: او را نزد من بیاور، گفت: دائی خود را نزد او بردم.

ابو جعفر به او گفت: ای پسر مهاجر، این پولها را بگیر و به مدینه برو و نزد عبدالله بن الحسن بن الحسن و شماره از خاندانش که جعفر بن محمد(ع) هم در میان آنها بود برو و به آنها بگو من مردی غریب از اهل خراسانم که جمعی شیعیان شما در آنجا هستند و این پول را برای شما فرستادند وبه‌هرکدام وجهی بده با شرط چنین و چنان (مقصود این است که به خلیفه بشورند و چون پیروز شدند صاحبان این پول را هم در دولت خود منظور دارند) و چون پولها را گرفتند بگو: من فرستادهٔ مردمم و دوست دارم برگ رسیدی به خط شما با من باشد.

آن مرد پول را گرفت و به مدینه رفت و نزد ابو الدوانیق برگشت در حضور محمد بن اشعث، ابو الدوانیق به او گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: نزد آن قوم رفتم و اینها برگ رسید مال است به آنها، به خط خودشان جز جعفر بن محمد(ع) که من در مسجد نزد آن حضرت رفتم و او نماز می خواند در مسجد پیغمبر پشت



مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُوا الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوانَ وَكُلُّهُمْ مُحْتاجٌ، فَقُلْتُ:

وَما ذاكَ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ؟

قالَ: فَأَدْنىٰ رَأْسَهُ مِنّي وَأَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ ماجَرىٰ بَيْنِي وَبَيْنَكَ حَتّىٰ كَأَنَّهُ كانَ ثالِثَنا.

قالَ: فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا ابْنَ مُهاجِرٍ! إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةٍ إِلاّ وَفِيهِ مُحَدَّثٌ وَإِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُنا الْيَوْمَ وَكانَتْ هٰذِهِ الدَّلالَةُ سَبَبَ قَوْلِنا بِهٰذِهِ الْمَقالَةِ.

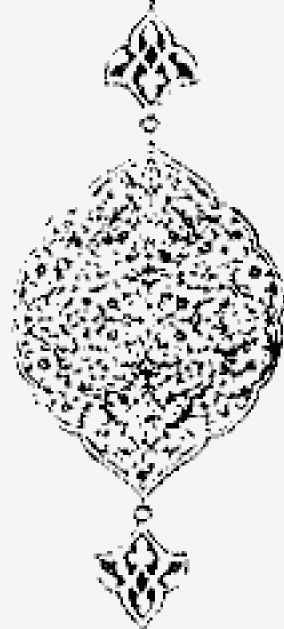
٧ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قُبِضَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ سَنَةً، فِي عامِ ثَمانٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَعاشَ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَرْبَعاً وَثَلاثِينَ سَنَةً.

٨ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَنا كَفَّنْتُ أَبِي فِي ثَوْبَيْنِ شَطَوِيَّيْنِ، كانَ يُحْرِمُ فِيهِما وَفِي قَمِيصٍ مِنْ قُمُصِهِ وَفِي عِمامَةٍ كانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَفِي بُرْدٍ اشْتَراهُ بِأَرْبَعِينَ دِيناراً.



سرش نشستم و گفتم می مانم تا نمازش را تمام کند، او هم شتاب کرد و نماز را تمام کرد و رو به من کرد و گفت: ای فلانی از خدا بترس و خاندان محمد را فریب مده که به دوران دولت مروانیان نزدیکند و همه نیازمند و بینوایند، گفتم: أصلحک اللّٰه برای چه؟ گوید: سرش را نزدیک من آورد و هر چه میان من و تو گذشته بود بی کم و بیش به من گزارش داد تا گویا سومی ما بوده است، گوید: ابو جعفر (منصور) به او گفت: ای پسر مهاجر بدان که هیچ خاندان نبوّتی نیست جز آن که در میان آنها یک محدثی هست و امروزه محدث ما (که با عالم غیب مربوط است) جعفر بن محمد است، این دلیل بود که سبب عقیدهٔ ما به مذهب شیعه شد.

۷ ـ از أبی بصیر که گفت: ابو عبد الله جعفر بن محمد ۶۵ سال داشت که در سال ۱۴۸ وفات کرد و پس از امام باقر(ع) سی و چهار سال زنده بود.



۸ ـ یونس بن یعقوب گوید: شنیدم ابو الحسن اول می فرمود: من پدرم را در دو پارچهٔ شطوی (شطا نام دهی است در ناحیه مصر که این پارچه بدان منسوب بوده است) کفن کردم که در آنها محرم می‌شد و در یکی از پیراهنهایش و در عمامه‌ای هم از علی بن الحسین(ع) و در یک بُرد که آن را به چهل اشرفی خریده بود.

بابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

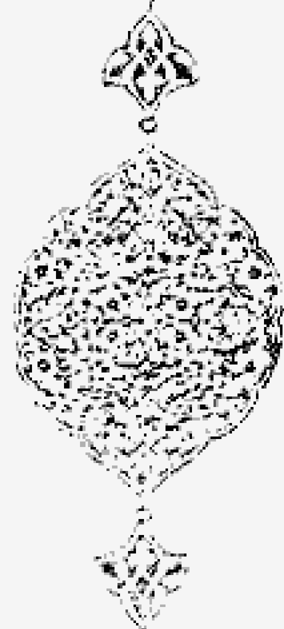
وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالأَبْواءِ سَنَةَ ثَمانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ، وَقالَ بَعْضُهُمْ: تِسْعٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ، وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَةِ ثَلاثٍ وَثَمانِينَ وَمِائَةٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِبَغْدادَ فِي حَبْسِ السِّنْدِيِّ بْنِ شاهَكَ وَكانَ هارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعَشْرِ لَيالٍ بَقِينَ مِنْ شَوّالٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَسَبْعِينَ وَمِائَةٍ وَقَدْ قَدِمَ هارُونُ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضانَ، ثُمَّ شَخَصَ هارُونُ إِلَى الْحَجِّ وَحَمَلَهُ مَعَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ، ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلىٰ بَغْدادَ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِيِّ بْنِ شاهَكَ فَتُوُفِّيَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي حَبْسِهِ وَدُفِنَ بِبَغْدادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها: حُمَيْدَةُ.

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قالَ: حَدَّثَنا عِيسَى بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: دَخَلَ ابْنُ عُكَاشَةَ بْنِ مُحْصِنٍ الأَسَدِيِّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ وَكانَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قائِماً عِنْدَهُ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَباً فَقالَ: حَبَّةً



باب ولادت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع)

ابو الحسن (امام کاظم) در ابواء(منزلی میان مکه ومدینه) به سال ۱۲۸ متولد شد و برخی گفته‌اند سال ۱۲۹ و در ششم ماه رجب سال ۱۸۲ که پنجاه و پنج یا چهار سال داشت وفات کرد، در زندان سندی بن شاهک در شهر بغداد وفات کرد، هارون او را در بیستم ماه شوال سال ۱۷۹ از مدینه به بغداد آورد، هارون در ماه رمضان از سفر عمرهٔ خود به مدینه برگشت و آهنگ حج نمود و آن حضرت را با خود برد و از بصره برگشت و او را نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد و سپس او را به بغداد روانه کرد و نزد سندی بن شاهک زندانی ساخت و در زندان او وفات کرد و در مقبرهٔ قریش در بغداد به خاک سپرده شد، مادرش ام ولد است و به او حمیده می‌گفتند.



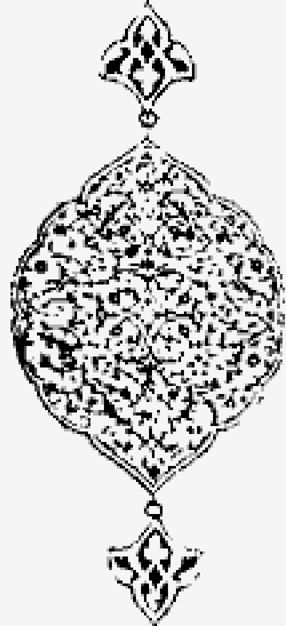
۱ ـ عیسی بن عبد الرحمن از پدرش که ابن عکاشه بن محصن اسدی به امام باقر(ع) وارد شد و امام صادق(ع) نزد آن حضرت ایستاده بود و انگوری پیش او گذاشتند، امام فرمود: پیره مرد آن را دانه دانه می خورد و کودک خرد سال، و کسی که حرص دارد و می ترسد سیر نشود سه و چهار دانه می خورد، و شما آن را



حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلاثَةٌ وَأَرْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لا يَشْبَعُ وَ كُلْهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ، فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ، فَقالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: لِأَيِّ شَيْءٍ لا تُزَوِّجُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ، فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ؟ قالَ ـ وَبَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ ـ فَقالَ: أَما إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ فَيَنْزِلُ دارَ مَيْمُونٍ، فَنَشْتَرِي لَهُ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ جارِيَةً، قالَ: فَأَتىٰ لِذٰلِكَ ما أَتىٰ.

فَدَخَلْنا يَوْماً عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: أَلا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّخّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُهُ لَكُمْ؟ قَدْ قَدِمَ، فَاذْهَبُوا فَاشْتَرُوا بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جارِيَةً، قالَ: فَأَتَيْنا النَّخّاسَ فَقالَ: قَدْ بِعْتُ ما كانَ عِنْدِي إِلاَّ جارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ: إِحْدٰيهُما أَمْثَلُ مِنَ الأُخْرىٰ، قُلْنا: فَأَخْرِجْهُما حَتّىٰ نَنْظُرَ إِلَيْهِما فَأَخْرَجَهُما فَقُلْنا: بِكَمْ تَبِيعُنا هٰذِهِ الْمُتَماثِلَةَ؟ قالَ:

بِسَبْعِينَ دِيناراً، قُلْنا: أَحْسِنْ، قالَ: لا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِيناراً، قُلْنا لَهُ: نَشْتَرِيها مِنْكَ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ ما بَلَغَتْ وَلا نَدْرِي ما فِيها، وَكانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ، قالَ: فُكُّوا وَ زِنُوا، فَقالَ النَّخّاسُ: لا تَفُكُّوا فَإِنَّها إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِيناراً لَمْ أُبايِعْكُمْ، فَقالَ الشَّيْخُ: اُدْنُوا، فَدَنَوْنا وَفَكَكْنا الْخاتَمَ وَ وَزَنَّا الدَّنانِيرَ فَإِذا هِيَ سَبْعُونَ دِيناراً لا تَزِيدُ وَلا تَنْقُصُ فَأَخَذْنا الْجارِيَةَ فَأَدْخَلْناها عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَجَعْفَرٌ قائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنا أَبا



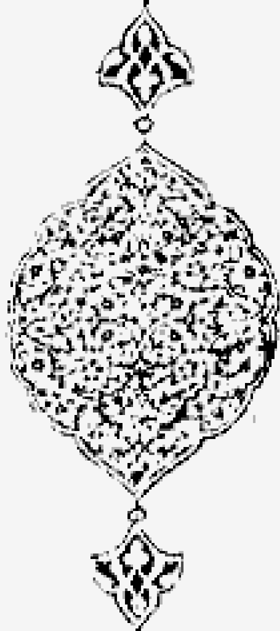


دو دانه دو دانه بخورید، زیرا این روش مستحب است.

ابن عکاشه به آن حضرت گفت: چرا برای جعفر زن نمی‌گیری، او به عمر ازدواج رسیده، گوید: برابر آن حضرت یک کیسهٔ پول سر بمهری بود، فرمود: به زودی یک بنده‌فروشی از بربر می آید ودر دار میمون منزل می‌کند و با این کیسهٔ پول برای او یک دختری می خریم، از این موضوع مدتی گذشت و یک روز ما خدمت امام باقر(ع) رسیدیم، فرمود: به شما گزارش آن بنده فروشی را که گفتم ندهم ؟ او آمده است بروید با این کیسهٔ پول یک دختری از او بخرید.

گوید: ما نزد آن بنده فروش آمدیم، گفت: هر چه داشتم فروختم جز دو دخترک بیمار که یکی از آنها از دیگری بهتر است، گفتیم: آنها را بیاور تا ببینیم، آنها را بیرون آورد، گفتیم: این خوش اندامتر را به چند می فروشی؟ گفت: به ۷۰ اشرفی، گفتیم: احسان کن، گفت: از ۷۰ اشرفی کم نمی کنم، به او گفتیم: ما آن را به این کیسهٔ سر بسته می خریم هر چه باشد ما نمی دانیم در میان آن چند اشرفی است.

مردی که سر و ریش سپیدی داشت نزد او بود، گفت: کیسه را باز کنید و بکشید، بنده فروش گفت: باز نکنید که اگر یک نخود از ۷۰ اشرفی کم باشد من آن را به شما نفروشم، آن پیر مرد گفت: جلو بیائید، جلو رفتیم و مهر برداشتیم و اشرفی‌ها را کشیدیم، به ناگاه آن ۷۰ دینار بود نه کم و نه بیش و آن دخترک را گرفتیم و آوردیم خدمت امام باقر(ع)، و جعفر نزد آن حضرت ایستاده بود، و به امام از آنچه شده بود گزارش دادیم.



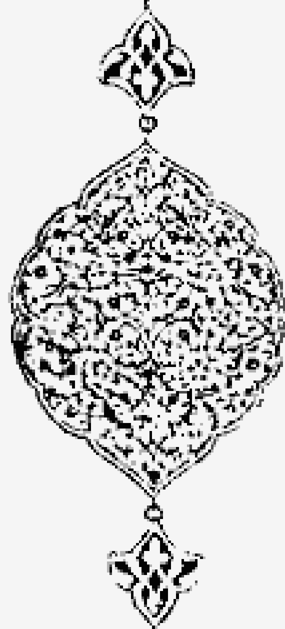
خدا را سپاس گفت و ستایش کرد، سپس به آن دخترک



جَعْفَرٍ بِما كانَ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ لَها: ما اسْمُكِ؟ قالَتْ: حُمَيْدَةُ، فَقالَ: حُمَيْدَةُ فِي الدُّنْيا، مَحْمُودَةٌ فِي الآخِرَةِ، أَخْبِرِيني عَنْكِ: أَبِكْرٌ أَنْتِ أَمْ ثَيِّبٌ؟ قالَتْ: بِكْرٌ، قالَ: وَكَيْفَ؟ وَلا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخّاسِينَ شَيْءٌ إِلّا أَفْسَدُوهُ؟ فَقالَتْ: قَدْ كانَ يَجِيئُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ فَيُسَلِّطُ اللّٰهُ عَلَيْهِ رَجُلاً أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ فَلا يَزالُ يَلْطِمُهُ حَتّىٰ يَقُومَ عَنِّي؛ فَفَعَلَ بِي مِراراً وَفَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِراراً، فَقالَ: يا جَعْفَرُ خُذْها إِلَيْكَ. فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الأَرْضِ مُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلامُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ، عَنْ سابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ قالَ: حُمَيْدَةُ مُصَفّاةٌ مِنَ الأَدْناسِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ، ما زالَتِ الأَمْلاكُ تَحْرُسُها حَتّىٰ أُدِّيَتْ إِلَيَّ كَرامَةً مِنَ اللّٰهِ لِي وَالْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي.

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي قَتادَةَ الْقُمِّي، عَنْ أَبِي خالِدٍ الزُّبالِي قالَ: لَمّا أُقْدِمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيهِ السَّلامُ عَلَى الْمَهْدِي الْقَدْمَةَ الأُولىٰ نَزَلَ زُبالَةَ فَكُنْتُ أُحَدِّثُهُ، فَرَآنِي مَغْمُوماً فَقالَ لِي: يا أَبا خالِدٍ، ما لِي أَراكَ مَغْمُوماً؟ فَقُلْتُ: وَكَيْفَ لا أَغْتَمُّ وَأَنْتَ تُحْمَلُ إِلىٰ هٰذِهِ الطّاغِيَةِ وَلا أَدْرِي ما يُحْدَثُ فِيكَ، فَقالَ: لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ،



فرمود: چه نام داری؟ گفت: حمیده، فرمود: در دنیا و آخرت پسندیده‌ای، به من بگو دوشیزه‌ای یا بیوه؟ گفت: دوشیزه، فرمود: چطور با آنکه هیچ چیز به دست بنده‌فروشها نمی رسد جز اینکه او را تباه می کنند؟ گفت: بسا که نزد من می‌آمد و به حال درآمیختن با من می‌نشست، و خدا مرد سر وریش سپیدی را بر او مسلط می کرد و پیا پی به او سیلی می زد تا از نزد من بر می خواست و می‌رفت، چند بار با من این کار را کرد و آن شیخ هم با او همان کار را کرد، امام فرمود: ای جعفر او را برای خود برگیر و آن دخترک بهترین اهل زمین، موسی بن جعفر را زائید.

۲ ـ معلی بن خنیس گوید: امام صادق (ع) می فرمود: حمیده از چرکینها پاک است مانند شمش طلا، همیشه فرشته‌ها او را نگهداری کرده‌اند تا به دست من رسیده برای لطفی که خدا به من وبه حجت پس از من داشته است.

۳ ـ ابی خالد زبالی گوید: چون دربار نخست امام کاظم(ع) را نزد مهدی عباسی آوردند در زباله منزل کرد، و من با آن حضرت گفتگو می کردم و غمنده بودم، به من فرمود: ای ابا خالد چرا غمنده‌ات بینم؟ گفتم: چگونه غمنده نباشم و شما را نزد این سرکش می‌برند ونمی‌دانم چه بر سر شما می‌آید؟ فرمود: در این باره بر من باکی نیست، در فلان ماه در فلان روز در اول میل (که علامت منزل بوده) مرا دیدار کن، من همّتی نداشتم جز شمارهٔ ماهها و



إذا كانَ شَهرُ كَذا وَيَوْمُ كَذا فَوافِنِي فِي أَوَّلِ الْمِيلِ، فَما كانَ لِي هَمٌّ إلّا إحْصاءَ الشُّهورِ وَالأَيّامِ حَتّىٰ كانَ ذٰلِكَ الْيَوْمُ، فَوافَيْتُ الْمِيلَ فَما زِلْتُ عِنْدَهُ حَتّىٰ كادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ وَوَسْوَسَ الشَّيْطانُ فِي صَدْرِي وَتَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُكَّ فِيما قالَ، فَبَيْنا أَنا كَذٰلِكَ إذا نَظَرْتُ إلَىٰ سَوادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ ناحِيَةِ الْعِراقِ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ فَإذا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلامُ أَمامَ الْقِطارِ عَلىٰ بَغْلَةٍ، فَقالَ: إيهٍ يا أَبا خالِدٍ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، فَقالَ: لا تَشُكَّنَّ، وَدَّ الشَّيْطانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ، فَقالَ: إنَّ لِي إلَيْهِمْ عَوْدَةً لا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ.

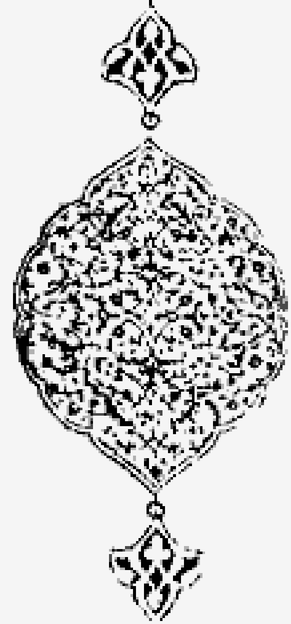
٤ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ وَعَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ، جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ راشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إبْراهِيمَ قالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيهِ السَّلامُ إذْ أَتاهُ رَجُلٌ نَصْرانِيٌّ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَيْضِ فَقالَ لَهُ النَّصْرانِيُّ:

أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ وَسَفَرٍ شاقٍّ وَسَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلاثِينَ سَنَةً أَنْ يُرْشِدَنِي إلَىٰ خَيْرِ الأَدْيانِ وَإلَىٰ خَيْرِ الْعِبادِ وَأَعْلَمِهِمْ وَأَتانِي آتٍ فِي النَّوْمِ فَوَصَفَ لِي رَجُلاً بِعُلْياءِ دِمَشْقَ، فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ أَتَيْتُهُ فَكَلَّمْتُهُ.

فَقالَ: أَنا أَعْلَمُ أَهْلِ دِينِي وَغَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي.

فَقُلْتُ: أَرْشِدْنِي إلَىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَإنِّي لا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ وَلا تَبْعُدُ عَلَيَّ الشُّقَّةُ وَلَقَدْ قَرَأْتُ الإنْجِيلَ كُلَّها وَمَزامِيرَ داوُدَ وَقَرَأْتُ



روزها تا آن روز رسید و من نزد آن میل رفتم و پای آن به سر بردم تا نزدیک غروب آفتاب و شیطان در سینه‌ام وسوسه کرد و ترسیدم که به شک افتم در آنچه امام فرموده بود.

در این میان دیدم یک سیاهی از سوی عراق می آید و من پیشواز آنها رفتم و دیدم ابوالحسن جلو قافله سوار استری است، فرمود: آهای ابا خالد، گفتم: لبیک یا ابن رسول الله، فرمود: مبادا شک کنی، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، گفتم: حمد خدا را که تو را از دست آنها رها کرد، فرمود: مرا به آنها بازگشتی است که از آنها رها نشوم.

مصاحبهٔ نصرانی با موسی بن جعفر (ع)

۴ ـ از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم، گفت: من خدمت امام کاظم (ع) بودم، مردی نصرانی در عریض (مزرعه‌ای نزدیک مدینه است) خدمت او رسید و ما به همراه آن حضرت بودیم، آن مرد نصرانی گفت: من از شهر دوری و با سفر پر رنجی نزد شما آمدم و از سی سال پیش از خدایم درخواست کردم که مرا به بهترین دینها رهنمائی کند و بهترین بندگان و داناترین آنان، و کسی در خواب من آمد و مردی را در بالای دمشق به من معرفی کرد، نزد او رفتم و با او سخن گفتم، گفت: من داناترین همکیشان خود هستم و دیگری هست که از من داناتر است، گفتم: مرا به آن داناتر رهنمائی کن زیرا مسافرت نزد من آسان است و رنج سفرهای دور بر من گوار است، من همهٔ انجیل را خواندم، مزامیر داود را خواندم و چهار سفر از تورات را خواندم و ظاهر قرآن را هم خواندم تا همهٔ آن را به پایان



أَرْبَعَةَ أَسْفارٍ مِنَ التَّوْراةِ وَقَرَأْتُ ظاهِرَ الْقُرْآنِ حَتّى اسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ.

فَقالَ لِيَ الْعالِمُ:

إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ النَّصْرانِيَّةِ فَأَنا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ بِها.

وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ فباطِي بْنُ شُرَحْبِيلٍ السّامِرِيِّ أَعْلَمُ النّاسِ بِهَا الْيَوْمَ.

وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الإِسْلامِ وَعِلْمَ التَّوْراةِ وَعِلْمَ الإِنْجِيلِ وَعِلْمَ الزَّبُورِ وَكِتابَ هُودٍ وَكُلَّما أُنْزِلَ عَلىٰ نَبِيٍّ مِنَ الأَنْبِياءِ فِي دَهْرِكَ وَدَهْرِ غَيْرِكَ وَما أُنْزِلَ مِنَ السَّماءِ مِنْ خَبَرٍ ـ فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ ـ فِيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ وَشِفاءٌ لِلْعالَمِينَ وَرَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ وَبَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرادَ اللّٰهُ بِهِ خَيْراً وَأَنِسَ إِلَى الْحَقِّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ، فَأْتِهِ وَلَوْ مَشْياً عَلىٰ رِجْلَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبْواً عَلىٰ رُكْبَتَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحْفاً عَلىٰ إِسْتِكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلىٰ وَجْهِكَ.

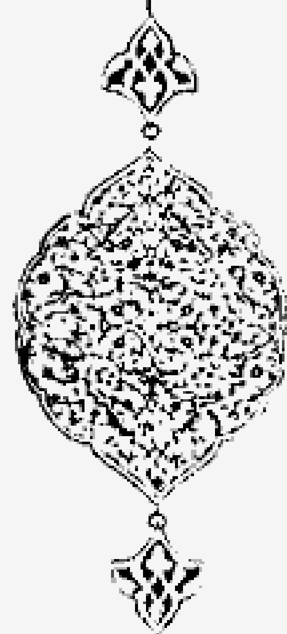
فَقُلْتُ: لا، بَلْ أَنا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَالْمالِ.

قالَ: فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِكَ حَتّىٰ تَأْتِيَ يَثْرِبَ.

فَقُلْتُ: لا أَعْرِفُ يَثْرِبَ.

قالَ: فَانْطَلِقْ حَتّىٰ تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَهُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهاشِمِيُّ.

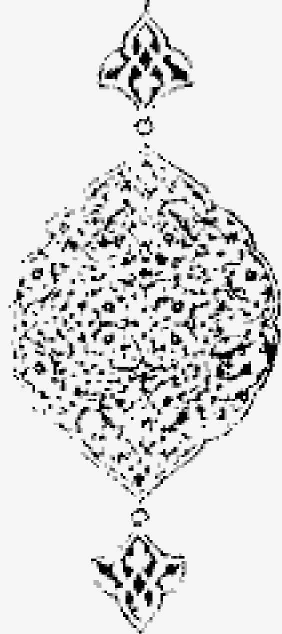
فَإِذا دَخَلْتَها فَسَلْ عَنْ بَنِي غَنْمِ بْنِ مالِكِ بْنِ النَّجّارِ وَهُوَ عِنْدَ بابِ مَسْجِدِها وَأَظْهِرْ بِزَّةَ النَّصْرانِيَّةِ وَحِلْيَتَها فَإِنَّ والِيَها يَتَشَدَّدُ





رساندم. آن دانشمند به من گفت: اگر تو علم نصرانیت را می خواهی، من داناتر عرب و عجمم در آن و اگر علم یهودی را می خواهی، باطی بن شرحبیل سامری امروز بدان از همهٔ مردم داناتر است و اگر علم اسلام و علم تورات و علم زبور و کتاب هود و هر آنچه بر پیغمبری از پیغمبران فرود آمده در این روزگار تو یا روزگار دیگران و آنچه از آسمان فرود آمده از هر گزارشی و آن را کسی دانسته یا کسی ندانسته، می خواهی آنچه در آن بیان هر چیز است و درمان جهانیان است و جان است برای هر که جان خواهد و بینائی است برای هر که خدا برایش خیر خواهد و اُنس با حق است، من تو را بدان رهنمائی کنم دنبال آن برو گر چه با پای پیاده، و اگر نتوانی با سر زانو، و اگر نتوانی با کشیدن پائین تنه، و اگر نتوانی با کشیدن چهرهٔ خود.

گفتم: نه، من برای رفتن توانایم هم در تن و هم در داشتن، گفت: پس فوری برو تا برسی به یثرب، گفتم: من یثرب را نمی‌شناسم، گفت: برو تا به مدینهٔ پیغمبری که در عرب مبعوث شده و او است پیغمبر عربی هاشمی، چون در آن درآمدی از کوی بنی غنم بن مالک بن نجار پرسش کن که نزدیک در مسجد مدینه است و خود را در وضع نصرانیان بنما و زیور آنان را در بر کن، زیرا والی مدینه نسبت به آنها سختگیر است و خلیفه سختگیرتر است(شاید برای این بوده که مورد نفرت مردم باشد تا مزاحم کار او نباشند) سپس نشانهٔ بنی عمرو بن مبذول را بگیر که در بقیع زبیرند و سپس آنجا از موسی بن جعفر پرسش کن که در کجا منزل دارد و خودش کجا است، مسافر است یا حاضر، و اگر مسافر باشد خود را به او برسان زیرا هر جا در سفر باشد نزدیکتر از این مسافتی است که به سوی او طی کردی و سپس به او بگو که مطران علیای غوطهٔ



عَلَيْهِمْ وَالْخَلِيفَةُ أَشَدُّ.

ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ وَهُوَ بِبَقِيعِ الزُّبَيْرِ.

ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَأَيْنَ مَنْزِلُهُ وَأَيْنَ هُوَ؟ مُسافِرٌ أَمْ حاضِرٌ؟

فَإِنْ كانَ مُسافِراً فَالْحَقْهُ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمّا ضَرَبْتَ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرانَ عُلْيا الْغُوطَةِ غُوطَةِ دِمَشْقَ هُوَ الَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ كَثِيراً وَيَقُولُ لَكَ:

إِنِّي لأُكْثِرُ مُناجاةَ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلامِي عَلىٰ يَدَيْكَ.

فَقَصَّ هٰذِهِ الْقِصَّةَ وَهُوَ قائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلىٰ عَصاهُ، ثُمَّ قالَ:

إِنْ أَذِنْتَ لِي يا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَجَلَسْتُ.

فَقالَ: آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَلا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ.

فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقىٰ عَنْهُ بُرْنُسَهُ.

ثُمَّ قالَ: جُعِلْتُ فِداكَ تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلامِ؟

قالَ: نَعَمْ ما جِئْتَ إِلّا لَهُ.

فَقالَ لَهُ النَّصْرانِيُّ: أُرْدُدْ عَلىٰ صاحِبِي السَّلامَ، أَوَما تَرُدُّ السَّلامَ؟

فَقالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: عَلىٰ صاحِبِكَ أَنْ هَداهُ اللّٰهُ، فَأَمَّا التَّسْلِيمُ فَذاكَ إِذا صارَ فِي دِينِنا.

فَقالَ النَّصْرانِيُّ:



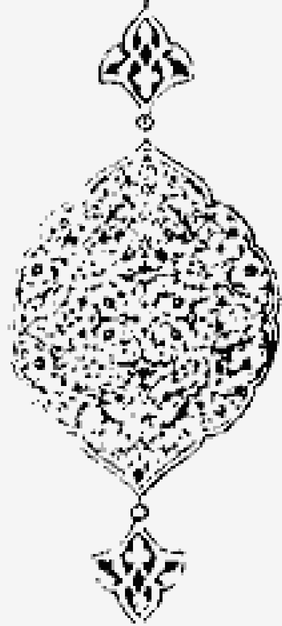
دمشق همان کسی است که مرا به تو رهنمائی کرده است و به تو سلام بسیاری می رساند و می گوید: من بیشتر مناجات خود را با پروردگارم این نمودم که اسلام مرا به دست شما مقرر سازد.

این نصرانی همهٔ این داستان را به امام کاظم(ع) گفت در حالی که ایستاده بود و به عصای خود تکیه زده بود و سپس عرض کرد: ای آقای من اگر اجازه فرمائید من دست به سینه نهم و نزد شما بنشینم. امام(ع) فرمود: به تو اجازه دهم که بنشینی ولی اجازه نمی‌دهم که دست به سینه باشی.

آن نصرانی نشست و کلاه خود را برداشت و بر زمین گذاشت و عرض کرد: قربانت، اجازه می فرمائید سخن بگویم؟ امام(ع) فرمود: آری تو نیامده‌ای جز برای آن.

نصرانی گفت: به رفیق من جواب سلام بده، آیا جواب سلام او را نمی‌دهی؟ امام(ع) فرمود: بر رفیق تو همین است که خدایش هدایت کناد، امّا جواب سلام آن وقتی است که به دین ما درآید.

نصرانی گفت: من از شما پرسش دارم، أُصلحک الله. امام(ع) فرمود: بپرس. نصرانی گفت: به من خبر بده از کتاب خدا تعالی که بر محمد(ص) نازل کرده و او بدان سخن گفته و سپس خدایش ستوده بدانچه ستوده و فرموده است:



«حم * سوگند به کتاب مبین * به راستی ما آن را نازل کردیم در شب با برکت * به راستی ما بیم دهنده‌ایم * در آن شب ممتاز شود هر امر محکمی» تفسیر آن از نظر حقیقت چیست؟

امام(ع) فرمود: امّا (حم) همان محمد است(ص) و او است که در کتاب هود ثبت شده است آن کتابی که به او نازل شد، نام محمد با نقص حروف آمده است(که میم اول و دال باشد)، و امّا



إِنِّي أَسْأَلُكَ ـ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ ـ.

قالَ: سَلْ.

قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ كِتابِ اللّٰهِ تَعالىٰ الَّذِي أُنْزِلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَنَطَقَ بِهِ، ثُمَّ وَصَفَهُ بِما وَصَفَهُ بِهِ فَقالَ:

((حٰم * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ * فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ)) ما تَفْسِيرُها فِي الْباطِنِ؟

فَقالَ: أَمّا حٰم فَهُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي كِتابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ.

وَأَمّا ((الْكِتابُ الْمُبِينُ)) فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

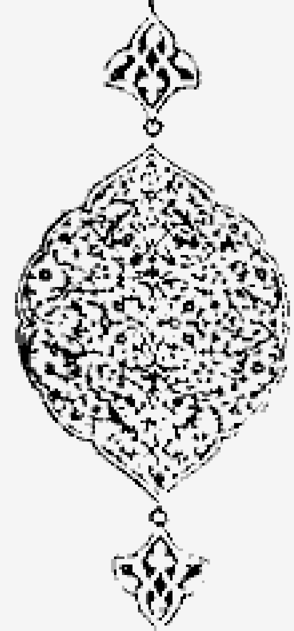
وَأَمّا اللَّيْلَةُ فَفاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ.

وَأَمّا قَوْلُهُ: ((فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ)) يَقُولُ: يَخْرُجُ مِنْها خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ.

فَقالَ الرَّجُلُ: صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنْ هٰؤُلاءِ الرِّجالِ.

فَقالَ: إِنَّ الصِّفاتِ تَشْتَبِهُ وَلٰكِنَّ الثّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ ما يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَإِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ، إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَتُحَرِّفُوا وَتُكَفِّرُوا وَقَدِيماً ما فَعَلْتُمْ.

قالَ لَهُ النَّصْرانِيُّ: إِنِّي لا أَسْتُرُ عَنْكَ ما عَلِمْتُ وَلا أُكَذِّبُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ ما أَقُولُ فِي صِدْقِ ما أَقُولُ وَكِذْبِهِ، وَاللّٰهِ لَقَدْ أَعْطاكَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَقَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ ما لا يَخْطُرُهُ الْخاطِرُونَ وَلا يَسْتُرُهُ





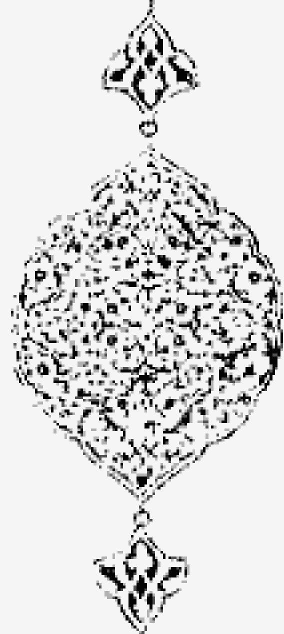
کتاب مبین پس آن امیرالمؤمنین(ع) است، و امّا لیلهٔ مقصود فاطمه(ع) است، و امّا قول خدا: در آن ممتاز شود هر امر محکمی، یعنی بر آید از آن فاطمه خیر بسیاری مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم. [۱۹٤]

نصرانی: برای من اول و آخر این رجال را توصیف کن.

امام(ع): به راستی هر وصفی گفته شود مورد اشتباه می شود، ولی سومین این مردم را برای تو می ستایم، و بیان می کنم آنچه از نسل او برآید، و بیان می کنم که او در نزد شما است در کتابهائی که به شما نازل شده، اگر بد تفسیر نکنید و تحریف ننمائید و کفر نورزیده و از قدیم چنین کردید.

نصرانی: به راستی من از شما آنچه را بدانم نهان نکنم و به شما دروغ نگویم و تو خود می دانی آنچه را می گویم که راست گفته‌ام یا دروغ، به خدا که خداوند از فضل خود به تو عطا کرده است و از نعمتش به تو بخشی داده است که به پندار صاحب پنداران در نیاید و کسی نتواند آن را زیر پرده کند و هر که هم دروغگو باشد دربارهٔ او نتواند دروغ بگوید، و آنچه من در این باره بگویم درست باشد چنانچه یاد کردم و آن چنان است که شما فرمودید.

امام(ع): من شتاب کنم و به تو خبری دهم که نداند آن را جز اندکی از کسانی که کتابها را خوانده‌اند، به من بگو که نام مادر مریم (مادر عیسی) چیست، و در چه روزی به مریم دمیده شده و او آبستن گردیده است؟ و در چه ساعتی از روز بوده است؟ و در چه روزی مریم عیسی را زائیده است؟ و در چه ساعتی از روز بوده است؟



نصرانی: من نمی دانم پاسخ این پرسشها را.



السَّائِرُونَ وَلا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ، فَقَوْلِي لَكَ فِي ذٰلِكَ الْحَقُّ كَما ذَكَرْتُ، فَهُوَ كَما ذَكَرْتُ.

فَقالَ لَهُ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أُعَجِّلُكَ أَيْضاً خَبَراً لا يَعْرِفُهُ إِلاّ قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ؛ أَخْبِرْنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ وَأَيُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ وَلِكَمْ مِنْ ساعَةٍ مِنَ النَّهارِ، وَأَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلِكَمْ مِنْ ساعَةٍ مِنَ النَّهارِ؟

فَقالَ النَّصْرانِيُّ: لا أَدْرِي.

فَقالَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

أَمّا أُمُّ مَرْيَمَ فَاسْمُها مَرْثا وَهِيَ وَهِيبَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

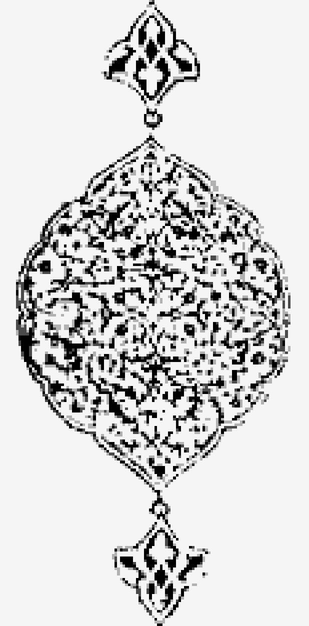
وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوالِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَلَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كانَ أَوْلىٰ مِنْهُ، عَظَّمَهُ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَعَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ.

وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الثُّلٰثاءِ لِأَرْبَعِ ساعاتٍ وَنِصْفٍ مِنَ النَّهارِ.

وَالنَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ هَلْ تَعْرِفُهُ؟

قالَ: لا.

قالَ: هُوَ الْفُراتُ وَعَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَالْكَرْمِ وَلَيْسَ يُساوىٰ بِالْفُراتِ شَيْءٌ لِلْكُرُومِ وَالنَّخِيلِ.



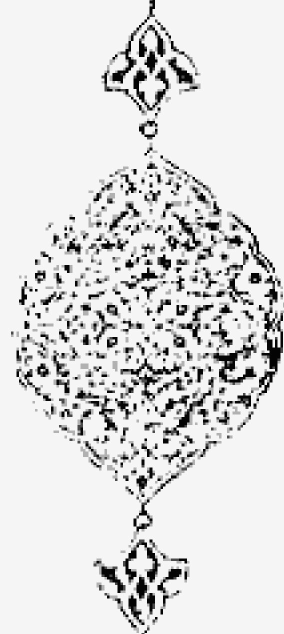


امام(ع): امّا نام مادر مریم (مرثا) است و آن به لفظ عربی (وهیبه) است، و امّا روزی که مریم در آن آبستن شد روز جمعه بود و هنگام ظهر، و آن روزی بود که در آن روح الامین به زمین فرود آمد و برای مسلمانان عیدی بهتر از آن نیست، خدا تبارک و تعالی آن را بزرگ نمود و محمد(ص) آن را تعظیم کرد و دستور داد آن را عید گیرد و آن روز جمعه است. و امّا روزی که مریم در آن زائید، آن روز سه شنبه چهار ساعت و نیم از روز گذشته است، آیا آن نهری که مریم عیسی(ع) را در آن زائید می شناسید؟

نصرانی گفت: نه من آن را نمی شناسم. امام(ع) فرمود: آن نهر فرات است که بر کنارهٔ آن درخت نخل خرما و درخت انگور است و چیزی با فرات برابر نیست به خاطر همان درخت های نخل خرما و موهای انگور، امّا آن روزی که زبان مریم در آن به کام شد و قیدوس و فرزندان و پیروان خود را آواز داد تا او را یاری کنند و آل عمران را در آوردند تا به مریم بنگرند و به او گفتند آنچه را خدا بر تو در کتابت نقل کرده و بر ما در کتاب خودمان(قرآن) بیان کرده است، آیا آن را فهمیدی؟

نصرانی گفت: آری من در تازه ترین روز خودم آن را خوانده ام. امام(ع) فرمود: در این صورت از جای خود برنخیزی تا خدا تو را هدایت کند.

نصرانی گفت: نام مادرم به سریانی و عربی چیست؟ امام(ع) فرمود: نام مادرت در زبان سریانی (عنقالیه) است و (عنقوره) نام جدّهٔ مادریت بوده است، و امّا نام مادرت در زبان عربی (میه) است، و امّا نام پدرت (عبدالمسیح) است که در عربی (عبدالله) باشد، زیرا مسیح را بنده نیست.





فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسانَها وَنادىٰ قَيْدُوسُ وُلْدَهُ وَأَشْياعَهُ فَأَعانُوهُ وَأَخْرَجُوا آلَ عِمْرانَ لِيَنْظُرُوا إِلىٰ مَرْيَمَ، فَقالُوا لَها: ماقَصَّ اللهُ عَلَيْكَ فِي كِتابِهِ وَعَلَيْنا فِي كِتابِهِ، فَهَلْ فَهِمْتَهُ؟ قالَ: نَعَمْ وَقَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الأَحْدَثَ، قالَ: إِذَنْ لا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتّىٰ يَهْدِيَكَ اللهُ.

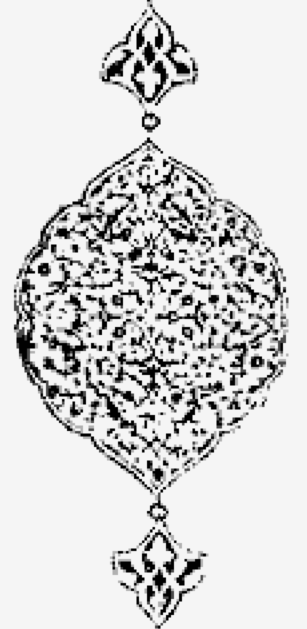
قالَ النَّصْرانِيُّ: ما كانَ اسْمُ أُمِّي بِالسِّرْيانِيَّةِ وَبِالْعَرَبِيَّةِ؟

فَقالَ: كانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسِّرْيانِيَّةِ «عَنْقالِيَةَ»، وَ «عَنْقُورَةُ» كانَ اسْمُ جَدَّتِكَ لأَبِيكَ، وَأَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَهُوَ مَيَّةُ، وَأَمَّا اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ وَهُوَ عَبْدُاللهِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَلَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ.

قالَ: صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ، فَما كانَ اسْمُ جَدِّي؟ قالَ: كانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرَئِيلُ وَهُوَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هٰذا.

قالَ: أَما إِنَّهُ كانَ مُسْلِماً؟

قالَ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَعَمْ وَقُتِلَ شَهِيداً، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنادٌ فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَةً وَالأَجْنادُ مِنْ أَهْلِ الشّامِ، قالَ: فَما كانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي؟ قالَ: كانَ اسْمُكَ عَبْدُ الصَّلِيبِ، قالَ: فَما تُسَمِّينِي؟ قالَ: أُسَمِّيكَ عَبْدَاللهِ، قالَ: فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللهِ الْعَظِيمِ وَشَهِدْتُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، فَرْداً صَمَداً، لَيْسَ كَما تَصِفُهُ النَّصارىٰ وَلَيْسَ كَما تَصِفُهُ الْيَهُودُ وَلا جِنْسٌ مِنْ أَجْناسِ الشِّرْكِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ فَأَبانَ بِهِ لأَهْلِهِ وَعَمِيَ





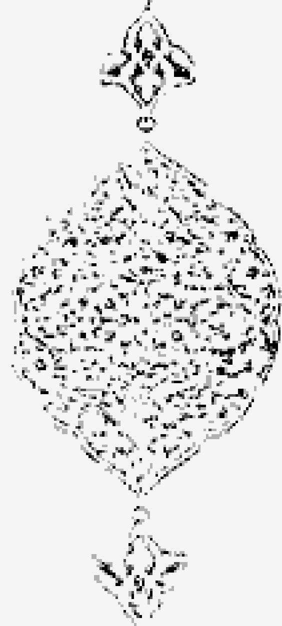
نصرانی گفت: درست فرمودی و نیکو گفتی، بفرمائید نام جدّم چیست؟ امام(ع) فرمود: نام جدّت (جبرئیل) است و او باید (عبدالرحمن) باشد، من در همین مجلس او را به این نام نامیدم.

نصرانی گفت: او مسلمان بود؟ امام(ع) فرمود: آری، مسلمان بود و شهید کشته شد، قشونی بر او یورش بردند و او را در خانه‌اش به ناگهانی کشتند و آن قشون از اهل شام بودند.

نصرانی گفت: نام من پیش از آن که کنیه به خودم گیرم چه بوده است؟ امام(ع) فرمود: نام تو عبدالصلیب بوده.

نصرانی گفت: اکنون نام مرا چه می گذاری؟ امام(ع): من نام تو را عبدالله می گذارم.

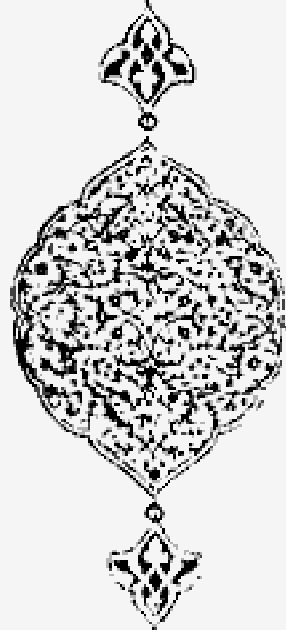
نصرانی گفت: من به راستی به خدای بزرگ ایمان دارم و گواهی می دهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است شریک ندارد، تنهااست، بی نیاز است، آن چنان است که نصاری او را ستایند، و آن چنان نیست که یهود او را ستایند، و هیچ نوع شرکی دربارهٔ او نیست، و گواهم که محمد(ص) بنده و رسول او است، او را به درستی فرستاده و برای حق را به او آشکار ساخته ولی بیهوده طلبان کورند، و به راستی که او فرستادهٔ او است بر همهٔ مردم، و همه از سرخ و سیاه همه نسبت به او یکسانند هر که بینا شد، شد و هر که رهنمائی شد، شد و بیهوده جویان کورند، ورفت از دستشان آنچه ادعا می کردند، و من گواهی می دهم که ولی و جانشین او به حکمت او گویا است و به این که هر که از پیمبران پیش از او بوده است به حکمت رسا گویا بوده است و همه همدست و همدستان بودند در فرمانبری خدا و کناره گیری از باطل و از اهل باطل و از پلیدی و شرک و اهل آن و همه راه بیراههٔ گمراهی را





الْمُبْطِلُونَ وَأَنَّهُ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ إِلَى النّاسِ كافَّةً: إِلَى الأَحْمَرِ وَالأَسْوَدِ كُلٌّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَاهْتَدىٰ مَنِ اهْتَدىٰ وَعَمِيَ الْمُبْطِلُونَ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ وَأَنَّ مَنْ كانَ قَبْلَهُ مِنَ الأَنْبِياءِ نَطَقُوا بِالْحِكْمَةِ الْبالِغَةِ وَتَوازَرُوا عَلَى الطّاعَةِ لِلّٰهِ وَفارَقُوا الْباطِلَ وَأَهْلَهُ وَالرِّجْسَ وَأَهْلَهُ وَهَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلالَةِ وَنَصَرَهُمُ اللّٰهُ بِالطّاعَةِ لَهُ وَعَصَمَهُمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، فَهُمْ لِلّٰهِ أَوْلِياءُ وَلِلدِّينِ أَنْصارٌ، يَحُثُّونَ عَلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِهِ، آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَالْكَبِيرِ وَمَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ أَذْكُرْ وَآمَنْتُ بِاللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ رَبِّ الْعالَمِينَ.

ثُمَّ قَطَعَ زُنّارَهُ وَقَطَعَ صَلِيباً كانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ، ثُمَّ قالَ: مُرْنِي حَتّىٰ أَضَعَ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرُنِي فَقالَ: هٰهُنا أَخٌ لَكَ كانَ عَلىٰ مِثْلِ دِينِكَ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِكَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَهُوَ فِي نِعْمَةٍ كَنِعْمَتِكَ فَتَواسَيا وَتَجاوَرا وَلَسْتُ أَدَعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُما حَقَّكُما فِي الإِسْلامِ فَقالَ: وَاللّٰهِ ـ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ ـ إِنِّي لَغَنِيٌّ وَلَقَدْ تَرَكْتُ ثَلاثَمِائَةِ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَفَرَسَةٍ وَتَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ، فَحَقُّكَ فِيها أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي.



فَقالَ لَهُ: أَنْتَ مَوْلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلىٰ حالِكَ، فَحَسُنَ إِسْلامُهُ وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فِهْرٍ وَأَصْدَقَها أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ خَمْسِينَ دِيناراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ

ترک کردند و خدا آنان را به فرمانبری خود یاری کرد و از گناه نگهداشت، همهٔ آنها دوستان خدا بودند و یاوران دین به خوبی تشویق می کردند و بدان فرمان می دادند.

من به خرد و بزرگ آنان ایمان دارم و به هر کدام که یادآور شدم و یادآور نشدم و ایمان دارم به خدا تبارک و تعالی پروردگار جهانیان.

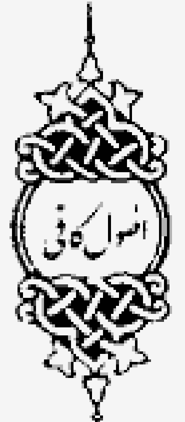
سپس زنّار خود را برید و صلیب طلائی که به گردن داشت برید و سپس گفت: به من دستور بده که زکاة خود را به جائی مصرف کنم که دستور فرمائی.

امام(ع) فرمود: در اینجا برادری داری که همکیش تو است و او مردی است از تبار تو از قیس بن ثعلبه و او هم در نعمتی است چون نعمتی که تو داری با هم همدردی کنید و خوش همسایه باشید، و من از حقی که شما در عالم مسلمانی دارید دریغ نخواهم کرد.

تازه مسلمان: خدا شما را بهی دهد، به خدا من توانگرم و سیصد سر اسب، در میان گله اسبی که مادیان و نریانند در محل خود دارم و هزار شتر دارم، حق شما در دارائی من بیشتر است از حق من نسبت به شما.

امام(ع): تو اکنون دوست و پیوستهٔ خدا و رسولی و آزاد کردهٔ آنهائی و در نژاد و خاندان خود به حال خود باقی هستی و از حقوق خانوادگی خود بهره‌مندی.

او از روی عقیده مسلمانی گرفت و زنی از بنی فهر خواست و امام کاظم(ع) پنجاه اشرفی مهر به او داد از اوقاف علی بن ابی طالب(ع) و خادمی به او داد و منزلی به او داد و او در مدینه ماند تا



السَّلامُ وَأَخْدَمَهُ وَبَوَّأَهُ وَأَقامَ حَتّىٰ أُخرِجَ أَبُو إبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَماتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِثَمانٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً.

٥ - عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ وَأَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ راشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَتاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبانِ وَمَعَهُ راهِبَةٌ، فَاسْتَأْذَنَ لَهُما الْفَضْلُ بْنُ سَوّارٍ.

فَقالَ لَهُ:

إذا كانَ غَداً فَأْتِ بِهِما عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ.

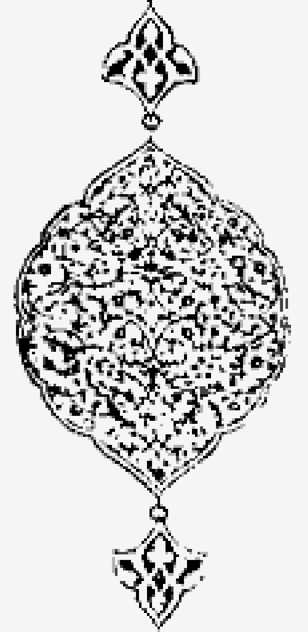
قالَ: فَوافَيْنا مِنَ الْغَدِ فَوَجَدْنا الْقَوْمَ قَدْ وافَوْا فَأَمَرَ بِخَصَفَةِ بَوارِيٍّ.

ثُمَّ جَلَسَ وَجَلَسُوا فَبَدَأَتِ الرّاهِبَةُ بِالْمَسائِلِ فَسَأَلَتْ عَنْ مَسائِلَ كَثِيرَةٍ.

كُلُّ ذٰلِكَ يُجِيبُها وَسَأَلَها أَبُو إبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ أَشْياءَ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَها فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ.

ثُمَّ أَقْبَلَ الرّاهِبُ يَسْأَلُهُ فَكانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ ما يَسْأَلُهُ.

فَقالَ الرّاهِبُ: قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلىٰ دِينِي وَما خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصارىٰ فِي الأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ، إذا شاءَ حَجَّ إلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، ثُمَّ يَرْجِعُ إلىٰ مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ؟



امام کاظم(ع) را از آن بیرون بردند و بیست و هشت شب پس از آن وفات کرد.

۵ ـ از یعقوب بن جعفر، گوید: من نزد امام کاظم(ع) بودم که مردی از اهل نجران یمن(شهری است در یمن که سال دهم هجرت فتح شد) خدمت آن حضرت آمد، این مرد راهب بود (تارک دنیا از نصاری) و یک زن راهبه هم به همراه داشت، فضل بن سوار برای آنها اجازهٔ حضور و شرفیابی خدمت امام را در خواست کرد، فرمود: فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور.

گوید: ما فردا سر موعد به آن مکان رفتیم و دیدیم آنها هم سر موعد حاضر شدند، امام دستور داد یک قطعه بوریا از برگ خرما بود انداختند و روی آن نشست و آنها هم نشستند، آن زن راهبه آغاز پرسش نمود و مسائل بسیاری طرح کرد و امام از همه جواب می داد و امام(ع) پرسشهائی از او کرد که جوابی نداشت بدهد، و سپس آن زن راهبه، مسلمان شد و آن مرد راهب شروع به پرسش کرد و هرچه می پرسید، امام پاسخ می گفت.

آن مرد راهب گفت: من در کیش خود نیرومند و توانا بودم، و احدی از نصاری را در روی زمین به جا نگذاشتم که در دانش به پایهٔ من برسد و شنیدم در هند مردی است که هر گاه خواهد در مدت یک شبانه روز به حج بیت المقدس می آید و به خانه‌اش بر می گردد که در زمین هند است، من پرسیدم او در چه سر زمینی است؟ گفتند: در سبذان است (سندان خ ل) و از کسی که گزارش او را به من داده بود پرسیدم، گفت: او نامی را که آصف وزیر سلیمان به دست آورده می داند که با آن تخت بلقیس، ملکهٔ سبا را حاضر کرد و آن همانی است که خدا برای شما در قرآنتان یادآور



فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بِسِبْذانَ وَسَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي فَقالَ: هُوَ عَلِمَ الإِسْمَ الَّذِي ظَفَرَ بِهِ «آصِفُ» صاحِبُ سُلَيْمانَ لَمّا أَتىٰ بِعَرْشِ سَبا وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ لَكُمْ فِي كِتابِكُمْ وَلَنا مَعْشَرَ الأَدْيانِ فِي كُتُبِنا.

فَقالَ لَهُ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

فَكَمْ لِلّٰهِ مِن اسْمٍ لا يُرَدُّ؟

فَقالَ الرّاهِبُ: الأَسْماءُ كَثِيرَةٌ، فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْها الَّذِي لا يُرَدُّ سائِلُهُ فَسَبْعَةٌ.

فَقالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَأَخْبِرْنِي عَمّا تَحْفَظُ مِنْها.

قالَ الرّاهِبُ: لا وَاللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْراةَ عَلىٰ مُوسىٰ وَجَعَلَ عِيسىٰ عِبْرَةً لِلْعالَمِينَ وَفِتْنَةً لِشُكْرِ أُولِي الأَلْبابِ وَجَعَلَ مُحَمَّداً بَرَكَةً وَرَحْمَةً وَجَعَلَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ عِبْرَةً وَبَصِيرَةً وَجَعَلَ الأَوْصِياءَ مِنْ نَسْلِهِ وَنَسْلِ مُحَمَّدٍ، ما أَدْرِي، وَلَوْ دَرَيْتُ ما احْتَجْتُ فِيهِ إِلىٰ كَلامِكَ وَلا جِئْتُكَ وَلا سَأَلْتُكَ.

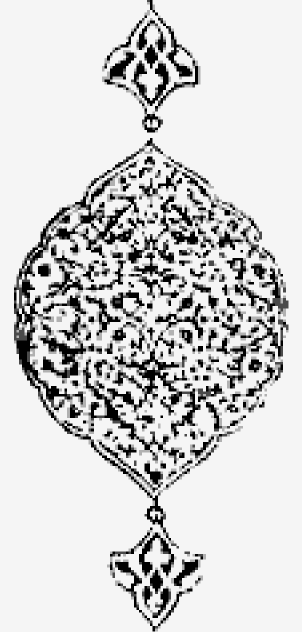
فَقالَ لَهُ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

عُدْ إِلىٰ حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ.

فَقالَ لَهُ الرّاهِبُ: سَمِعْتُ بِهٰذِهِ الأَسْماءِ وَلا أَدْرِي ما بِطانَتُها وَلا شَرايِحُها وَلا أَدْرِي ما هِيَ وَلا كَيْفَ هِيَ وَلا بِدُعائِها.

فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ قَدِمْتُ سِبْذانَ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ.

فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بَنىٰ دَيْراً فِي جَبَلٍ فَصارَ لا يَخْرُجُ وَلا يُرىٰ إِلّا فِي



شده است و هم برای ما گروه دینداران در کتاب‌های خودمان.

امام(ع) ـ خدا را چند نام است که رد ندارد (یعنی دعا به آنها حتماً اجابت می شود).

راهب ـ نامهای خدا بسیار است ولی آنچه که حتمی است و ردّ ندارد هفت است.

امام (ع) ـ به من خبر ده از آنچه که از آنها یاد داری.

راهب ـ نه، به خدائی که تورات را بر موسی نازل کرده وعیسی را عبرت جهانیان نموده و وسیلهٔ آزمایش و شکر و قدردانی خردمندان ساخته، و محمد(ص) را برکت و رحمت مقرر کرده، وعلی(ع) را عبرت و بینائی، و اوصیاء را از نسل او ونسل محمد(ص) معین نموده است که من هیچ کدام را نمی دانم، و اگر می دانستم در بارهٔ آن به سخن شما نیاز نداشتم و نزد شما نمی آمدم و از شما پرسشی نمی کردم.

امام(ع) ـ اکنون برگرد به داستان آن مرد هندی.

راهب ـ من این نامها را شنیده بودم ولی نمی دانستم سِرّ آنها چیست؟ و شرح آنها کدام است و نمی دانستم خود آنها چه هستند؟ و چگونه‌اند؟ و اطلاعی به وضع خواندن آنها نداشتم ورفتم تا رسیدم به سبذان هند و از آن مرد پرسش کردم، به من گفتند: او در کوه، دیری ساخته و در آن جا گرفته و از آن دیر بیرون نیاید و دیده نشود مگر سالی دو بار، و هندیها معتقد بودند که خدا برای او در دیرش چشمه‌ای گشوده و بی زارع برای او زراعتی می شود و بی تخم افشانی محصول برداشت می کند، من پشت در دیر او رفتم و سه روز در آنجا ماندم، نه در را زدم و نه به آن تکانی دادم و چون روز چهارم شد از لطف خدا در باز شد، گاوی که بار هیزم بر او



كُلَّ سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللّٰهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْناً فِي دَيْرِهِ وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ وَيُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ.

فَانْتَهَيْتُ إِلىٰ بابِهِ فَأَقَمْتُ ثَلاثاً، لا أَدُقُّ الْبابَ وَلا أُعالِجُ الْبابَ.

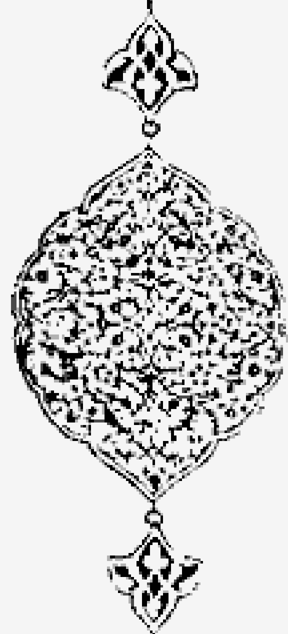
فَلَمّا كانَ الْيَوْمُ الرّابِعُ فَتَحَ اللّٰهُ البابَ وَجاءَتْ بَقَرَةٌ عَلَيْها حَطَبٌ تَجُرُّ ضَرْعَها، يَكادُ يَخْرُجُ مافِي ضَرْعِها مِنَ اللَّبَنِ، فَدَفَعَتِ الْبابَ فَانْفَتَحَ.

فَتَبِعْتُها وَدَخَلْتُ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قائِماً يَنْظُرُ إِلَى السَّماءِ فَيَبْكِي وَيَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي وَيَنْظُرُ إِلَى الْجِبالِ فَيَبْكِي.

فَقُلْتُ: سُبْحانَ اللّٰهِ ما أَقَلَّ ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنا هٰذا.

فَقالَ لِي: وَاللّٰهِ ما أَنا إِلّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَناتِ رَجُلٍ خَلَّفْتَهُ وَراءَ ظَهْرِكَ.

فَقُلْتُ لَهُ: أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْماً مِنْ أَسْماءِ اللّٰهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَتَرْجِعُ إِلىٰ بَيْتِكَ.



فَقالَ لِي: وَهَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ؟

فَقُلْتُ: لا أَعْرِفُ إِلّا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِي بِالشّامِ.

قالَ: لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَلٰكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَهُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ.

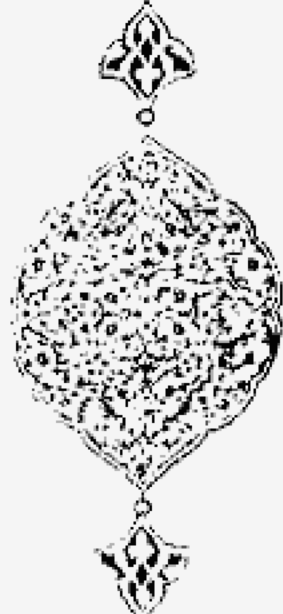


بود و پستان شیر خود را می کشید پشت در آمد، نزدیک بود شیر از پستان او روان شود.

آن گاو فشاری به در آورد و باز شد و من هم دنبال او وارد شدم و دیدم آن مرد ایستاده، به آسمان نگاه می کند و می گرید، به زمین نگاه می کند و می گرید، به کوهها نگاه می کند و می گرید، من گفتم: سبحان الله، چه اندازه مانند تو در این روزگارِ ما کمیاب است.

در پاسخ من گفت: به خدا من نیستم جز یک حسنه از حسنات مردی که او را پشت سر خود گذاشتی و گذشتی، به او گفتم: به من خبر رسیده که در نزد تو نامی است از نامهای خدا که به وسیلهٔ آن در یک شبانه روز به بیت المقدس می روی و بر می‌گردی به خانهٔ خودت؟ به من گفت: تو به بیت المقدس را می‌شناسی؟ گفتم: من نشناسم جز همان بیت المقدس که در شام است.

به من گفت: مقصودم، بیت المقدس خاکی نیست ولی بیت المقدس معنوی که آن خاندان آل محمد است(ص)، من به او گفتم: آنچه تا کنون شنیده‌ام همان ساختمان بیت المقدس است، به من گفت: آن ساختمان، محراب‌های پیغمبران است و به آن آغل محراب‌ها می گفتند: تا دوران فترت میان محمد و عیسی شد (صلی‌الله‌علیهما)، و بلا به مشرکان نزدیک گردید و آسیب به خانهٔ شیاطین، راه یافت پس دیگرگون کردند و آن نام‌ها را تغییر دادند، واین است مقصود قول خدا تبارک و تعالی ـ بطن آیه راجع به آل محمد است و ظاهرش یک مثلی است ـ (۲۳ سوره نجم): «نیستند آنها جز نامهائی که به زبان آوردید برای آنان، شما وپدران شما،





فَقُلْتُ لَهُ: أمّا ماسَمِعْتُ بِهِ إلىٰ يَوْمِي هٰذا فَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ.

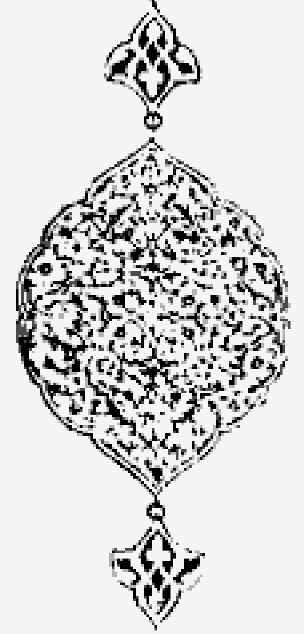
فَقالَ لِي: تِلْكَ مَحارِيبُ الأَنْبِياءِ وَإنّما كانَ يُقالُ لَها: حَظِيرَةُ الْمَحارِيبِ حَتّىٰ جاءَتِ الْفَتْرَةُ الَّتِي كانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَعِيسىٰ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِما وَقَرُبَ الْبَلاءُ مِنْ أهْلِ الشِّرْكِ وَحَلَّتِ النَّقِماتُ فِي دُورِ الشَّياطِينِ فَحَوَّلُوا وَبَدَّلُوا وَنَقَلُوا تِلْكَ الأَسْماءَ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ الْبَطْنُ لآلِ مُحَمَّدٍ وَالظَّهْرُ مَثَلٌ ـ :

((إنْ هِيَ إلّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ)).

فَقُلْتُ لَهُ: إنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، تَعَرَّضْتُ إلَيْكَ بِحاراً وَغُمُوماً وَهُمُوماً وَخَوْفاً وَأَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ مُؤْيَساً أَلّا أَكُونَ ظَفِرْتُ بِحاجَتِي.

فَقالَ لِي: ما أرىٰ أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إلّا وَقَدْ حَضَرَها مَلَكٌ كَرِيمٌ وَلا أَعْلَمُ أَنَّ أَباكَ حِينَ أرادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إلّا وَقَدِ اغْتَسَلَ وَجاءَها عَلىٰ طُهْرٍ وَلا أَزْعَمُ إلّا أَنَّهُ قَدْ كانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرّابِعَ مِنْ سَهَرِهِ ذٰلِكَ، فَخُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ.

إرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ، فَانْطَلِقْ حَتّىٰ تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّتِي يُقالُ لَها (طَيْبَةُ) وَقَدْ كانَ اسْمُها فِي الْجاهِلِيَّةِ (يَثْرِبَ).



ثُمَّ اعْمَدْ إلىٰ مَوْضِعٍ مِنْها يُقالُ لَهُ (الْبَقِيعُ) ثُمَّ سَلْ عَنْ دارٍ يُقالُ

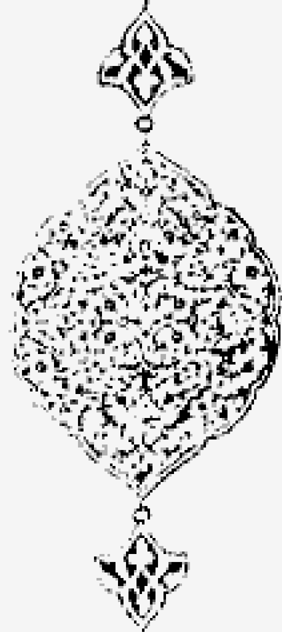
خدا برای این نامگذاری هیچ دلیل و آیه‌ای نازل نکرده است». [۱۹۵]

من گفتم به او که: از شهر دوری برای حضور تو راه پیمائی کرده‌ام و در راه درک خدمتت به دریاها اندر شدم و غمها و نگرانیها و ترسها کشیده‌ام و هر شام و بام، اندوه نومیدی کشیده‌ام که مبادا به حاجت خود نرسم.

در پاسخ من گفت: به عقیدهٔ من، مادرت گاهی به تو آبستن شده که فرشتهٔ ارجمندی بر او بال سعادت گشاده وهمانا می دانم پدرت هنگامی که خواسته به مادرت درآید غسل کرده واو را در حال پاکی وطهارت در آغوش گرفته است وگویا در همان شب سِفْر چهارم تورات را در شب زنده داری خود به خوبی خوانده است و سرانجام نیکی یافته، تو از همان راهی که آمدی بر گرد و برو و تا برسی به مدینهٔ محمد(ص) که آن را طیبه خوانند و در دوران جاهلیت نام آن یثرب بوده است و موضعی از آن را که بقیع گویند، مورد توجه ساز و در آنجا از خانه‌ای که آن را خانهٔ مروان گویند، پرسش کن و در آنجا سه روز بمان و سپس از آن پیره مردی که بر در آن خانه بوریا بافی می کند(در بلد آنها آن را خصف گویند) پرسش کن، با آن پیره مرد نرمی و مهربانی کن، به او بگو: مرا همان هم‌منزل تو که در گوشهٔ خانه‌ای که در آن چوبکهای چهارگانه بود منزل می کرد، نزد تو فرستاده، سپس از او بپرس از فلان پسر فلان فلانی. [۱۹۶]

از او بپرس که مجلس پذیرائی او کجا است، بپرس در چه ساعتی بدان گذر می کند او یا شخص خود او به تو می نماید یا او را چنان ستاید که تو او را بشناسی و من هم او را برای تو می ستایم.

من گفتم: چون او را دیدار کردم، پس از آن چه کار کنم؟





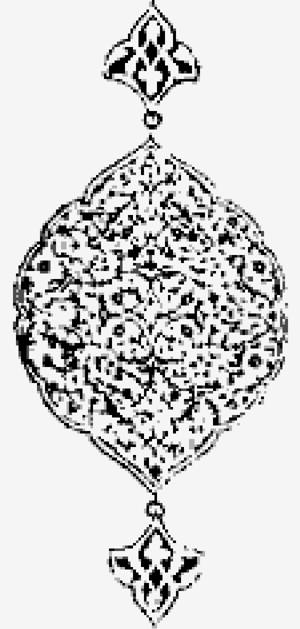
لَها دارُ مَرْوانَ، فَانْزِلْها وَأَقِمْ ثَلاثاً.

ثُمَّ سَلْ [عَنِ] الشَّيْخِ الأَسْوَدِ الَّذي يَكُونُ عَلىٰ بابِها يَعْمَلُ الْبَوارِيَ وَهِيَ في بِلادِهِمْ اسْمُها الْخَصَفُ، فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ وَقُلْ لَهُ: بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزيلُكَ الَّذي كانَ فِي الزّاوِيَةِ فِي الْبَيْتِ الَّذي فِيهِ الْخُشَيْباتُ الأَرْبَعُ، ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلانِ بْنِ فُلانٍ الْفُلانِيِّ وَسَلْهُ أَيْنَ نادِيهِ وَسَلْهُ أَيُّ ساعَةٍ يَمُرُّ فِيها فَلْيُرِيكاهُ أَوْ يَصِفُهُ لَكَ، فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَسَأَصِفُهُ لَكَ.

قُلْتُ: فَإِذا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ ماذا؟

قالَ: سَلْهُ عَمّا كانَ وَعَمّا هُوَ كائِنٌ وَسَلْهُ عَنْ مَعالِمِ دِينِ مَنْ مَضىٰ وَمَنْ بَقِيَ.

فَقالَ لَهُ أَبُو إِبْراهِيمَ عليه السلام: قَدْ نَصَحَكَ صاحِبُكَ الَّذي لَقِيتَ، فَقالَ الرّاهِبُ: مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزَ وَهُوَ مِنْ أَبْناءِ الْفُرْسِ وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَعَبَدَهُ بِالإِخْلاصِ وَالإِيقانِ وَفَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمّا خافَهُمْ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً وَهَداهُ لِسَبِيلِ الرَّشادِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَعَرَّفَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبادِهِ الْمُخْلَصِينَ وَما مِنْ سَنَةٍ إِلّا وَهُوَ يَزُورُ فِيها مَكَّةَ حاجّاً وَيَعْتَمِرُ في رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَيَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلىٰ مَكَّةَ، فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَعَوْناً وَكَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الشّاكِرِينَ، ثُمَّ سَأَلَهُ الرّاهِبُ عَنْ مَسائِلَ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذٰلِكَ يُجِيبُهُ فِيها وَسَأَلَ الرّاهِبَ عَنْ





گفت: از او بپرس از هرچه بوده و از هرچه خواهد بود و از دستورات دین هر کس گذاشته است و هر کسی از بشر به جا مانده.

امام(ع) ـ محققاً این رفیقی که او را دیدار کردی، تو را اندرز داده و برای تو خیر خواهی کرده است.

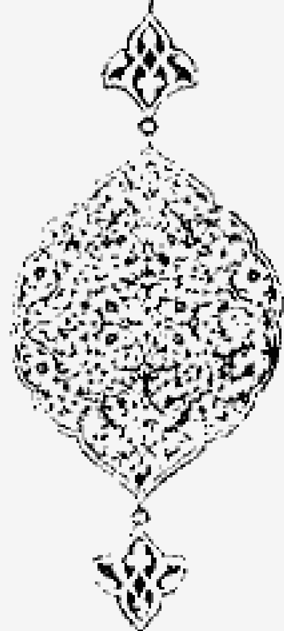
راهب ـ قربانت، نامش چیست؟

امام(ع) ـ او متمم بن فیروز، نام دارد و از نژاد فارسیان است و او از کسانی که ایمان دارد به خدای یگانه، بی شریک و از روی خلوص و یقین او را پرستیده است، و چون از قوم خود بیم داشته گریخته، و پروردگارش به او حکمتی آموخته و به زاه راستش هدایت کرده و او را از متقیان ساخته و میان او و بندگان مخلص خود، شناسائی انداخته، سالی نیست جز این که او به حج آید وماهی نگذرد جز این که در آغاز آن عمره انجام دهد و از جایگاه خودش که در هند است به فضل و به کمک خداوند به مکه آید و همچنین خداوند به شاکران پاداش دهد. سپس آن راهب مسائل بسیاری از امام(ع) پرسید و آن حضرت همه را پاسخ داد و آن حضرت از راهب چیزهائی سئوال کرد که هیچ جوانی نمی دانست.

راهب ـ به من خبر بده از هشت حرف که نازل شده و چهار از آن در زمین آشکار گردیده و چهار دیگر در هوا مانده است، این چهاری که در هوا مانده برای چه کسی نازل شده و کی آنها را تفسیر می کند؟ [۱۹۷]

امام(ع) ـ او همان قائم ما خاندان است که خدا آنها را بر او نازل کند و او تفسیرشان کند، و بر او نازل شود آنچه بر صدّیقان ورسولان و رهبران دیگر نازل نشده.

راهب ـ پس به من خبر بده از این دو حرفی که در ضمن



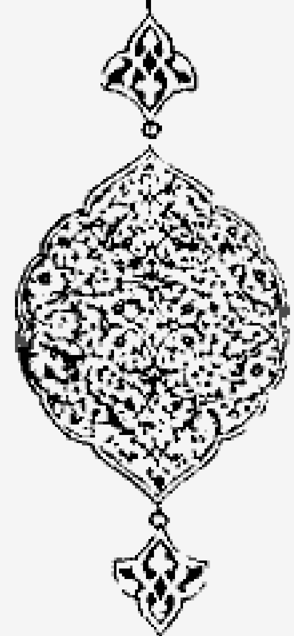


أَشياءَ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرّاهِبِ فِيها شَيْءٌ، فَأَخْبَرَهُ بِها.

ثُمَّ إِنَّ الرّاهِبَ قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمانِيَةِ أَحْرُفٍ نَزَلَتْ فَتَبَيَّنَ فِي الأَرْضِ مِنْها أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي الْهَواءِ مِنْها أَرْبَعَةٌ، عَلىٰ مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَواءِ؟ وَمَنْ يُفَسِّرُها؟ قالَ: ذاكَ قائِمُنا، يُنْزِلُهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ.

ثُمَّ قالَ الرّاهِبُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الإِثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الأَرْبَعَةِ الأَحْرُفِ الَّتِي فِي الأَرْضِ ماهِيَ؟ قالَ: أُخْبِرُكَ بِالأَرْبَعَةِ كُلِّها، أَمّا أَوَّلُهُنَّ فَلا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ باقِياً، وَالثّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُخْلِصاً، وَالثّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، وَالرّابِعَةُ شِيعَتُنا مِنّا وَنَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَسُولُ اللّٰهِ مِنَ اللّٰهِ بِسَبَبٍ.

فَقالَ لَهُ الرّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَّ ما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ حَقٌّ وَأَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَلَهُمْ عاقِبَةُ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.



فَدَعا أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِجُبَّةِ خَزٍّ وَقَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَطَيْلَسانٍ وَخُفٍّ وَقَلَنْسُوَةٍ، فَأَعْطاها إِيّاها وَصَلَّى الظُّهْرَ وَقالَ لَهُ: اخْتَتِنْ، فَقالَ: قَدِ اخْتَتَنْتُ فِي سابِعِي.



چهار حرف به زمین نازل شده است که آنها چیستند؟

امام(ع) ـ من از هر چهار آنها به تو خبر می دهم به این شرح:

۱ ـ لا اله الا الله: نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، همیشه است.

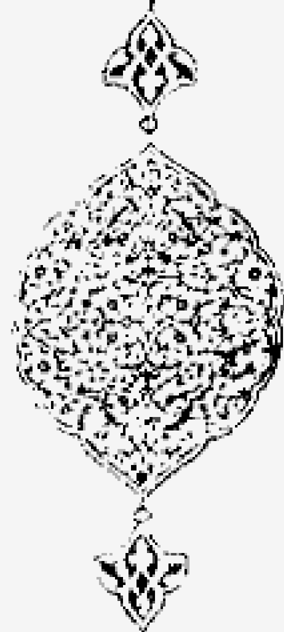
۲ ـ محمد رسول خدا است از روی اخلاص.

۳ ـ ما ائمهٔ اهل بیت هستیم.

٤ ـ شیعیان ما، از ما هستند، و ما از رسول خدا هستیم، ورسول خدا(ص) از خدا است به وسیله. [۱۹۸]

راهب رو به امام کرد و گفت: من گواهم که شایستهٔ پرستشی نیست جز خدا، و گواهم که محمد رسول خدا است(ص) و آنچه را آورده است از نزد خدا درست است و گواهم که شما برگزیده‌های خدائید از خلقش و گواهم که شیعیان شما پاکیزه شده‌اند و بدل متمردانند (اهل منطق و دلیلند خ ل خوار شده‌اند خ ل) و سر انجام خدائی از آن آنها است و سپاس از آن خدا پروردگار جهانیان است.

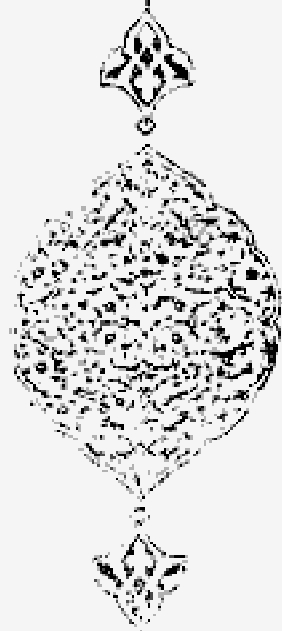
امام کاظم(ع) جبهٔ خزی خواست با یک پیراهن فاخر قوهی (جامهٔ سپیدی بوده ساخت قوهستان که شهرستانی است میان نیشابور و هرات و قصبهٔ آن قائن و طبس است) با یک روپوش که طیلسان می‌گفتند: با یک جفت کفش ویک کلاه وبه او عطا کرد ونماز ظهر را خواند وامام به او فرمود: ختنه کن، در پاسخ گفت: من در روز هفتم خود، ختنه کردم (دستور تورات است که نوزاد را در هفتم، ختنه می کنند).



٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قالَ: مَرَّ الْعَبْدُ الصّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمِنىٰ وَهِيَ تَبْكِي وَصِبْيانُها حَوْلَها يَبْكُونَ، وَقَدْ ماتَتْ لَها بَقَرَةٌ، فَدَنا مِنْها ثُمَّ قالَ لَها: ما يُبْكِيكِ يا أَمَةَ اللّٰهِ؟ قالَتْ: يا عَبْدَاللّٰهِ! إِنَّ لَنا صِبْياناً يَتامىٰ وَكانَتْ لِي بَقَرَةٌ، مَعِيشَتِي وَمَعِيشَةُ صِبْيانِي كانَ مِنْها وَقَدْ ماتَتْ وَبَقِيتُ مُنْقَطِعاً بِي وَبِوُلْدِي لا حِيلَةَ لَنا، فَقالَ: يا أَمَةَ اللّٰهِ! هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَها لَكِ، فَأُلْهِمَتْ أَنْ قالَتْ: نَعَمْ يا عَبْدَاللّٰهِ، فَتَنَحّىٰ وَصَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً وَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، ثُمَّ قامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَةِ فَنَخَسَها نَخْسَةً أَوْ ضَرَبَها بِرِجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قائِمَةً، فَلَمّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقَرَةِ صاحَتْ وَقالَتْ: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، فَخالَطَ النّاسَ وَصارَ بَيْنَهُمْ وَمَضىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصّالِحَ يَنْعىٰ إِلىٰ رَجُلٍ نَفْسَهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتىٰ يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ؟! فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ، فَقالَ: يا إِسْحاقُ قَدْ كانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنايا وَالْبَلايا وَالْإِمامُ أَوْلىٰ بِعِلْمِ ذٰلِكَ، ثُمَّ قالَ: يا إِسْحاقُ! إِصْنَعْ ما أَنْتَ صانِعٌ، فَإِنَّ عُمْرَكَ قَدْ فَنِيَ وَأَنَّكَ تَمُوتُ إِلىٰ سَنَتَيْنِ وَإِخْوَتُكَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ لا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلّا يَسِيراً





۶ ـ از عبدالله بن مغیره، گوید: امام کاظم(ع) در منی به زنی بر خورد که می گریست و کودکانش دور او می گریستند، ماده گاوش مرده بود، نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ ای کنیزک خدا، گفت: ای بندهٔ خدا ما کودکان بی پدری داریم و من یک مادهٔ گاوی داشتم که معیشت من و معیشت کودکانم از آن می گذشت و این ماده گاو مرده است ومن وکودکانم دستمان از همه چیز بریده وچاره هم نداریم.

امام فرمود: ای کنیز،از خدا می‌خواهی آن مادهٔ‌گاو را برای‌تو زنده کنم؟ در دلش افتاد که گفت: آری ای بنده خدا، امام کناری رفت و دو رکعت نماز خواند نو اندکی دست بلند کرد و لبانش را جنبانید و سپس بر خواست و آن مادهٔ گاو را آواز داد و او را سُکی داد یا سر پائی به او زد و آن مادهٔ گاو مرده بر خواست و سر پا ایستاد و چون آن زن به گاو خود نگاه کرد، فریاد کشید: عیسی بن مریم است، سوگند به پروردگار کعبه. مردم درهم شدند و امام خود را به میان آنها انداخت و رفت.

۷ ـ از اسحاق بن عمار، گوید: شنیدم امام کاظم(ع) به مردی خبر مرگ او را می‌دهد، در دل خود گفتم: راستی او می‌داند که مردی از شیعیانش چه وقت می‌میرد؟ امام، خشمناک به من رو کرد وفرمود: ای اسحاق، رشید هجری (یکی از یاران معروف علی ع) مرگ و میر و گرفتاری‌های آینده را می‌دانست، امام که به دانستن آن شایسته‌تر است.

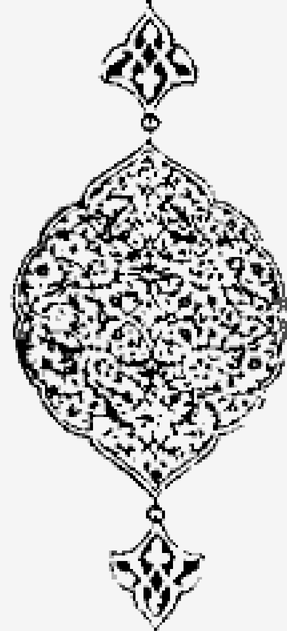
سپس فرمود: ای اسحاق، تو هر کار می خواهی بکن، زیرا عمرت رفته است، و تو تا دو سال دیگر خواهی مرد وبرادران وخاندان تو هم پس از تو جز اندکی نمانند، که با هم ستیزه کنند و



حَتّىٰ تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ وَيَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَتّىٰ يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ، فكانَ هٰذا فِي نَفْسِكَ؟ فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بِما عَرَضَ فِي صَدْرِي، فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحاقُ بَعْدَ هٰذَا الْمَجْلِسِ إِلّا يَسِيراً حَتّىٰ ماتَ، فَما أَتىٰ عَلَيْهِمْ إِلّا قَلِيلٌ حَتّىٰ قامَ بَنُو عَمّارٍ بِأَمْوالِ النّاسِ فَأَفْلَسُوا.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قالَ: جاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ وَقَدِ اعْتَمَرْنا عُمْرَةَ رَجَبٍ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقالَ: يا عَمِّ إِنِّي أُرِيدُ بَغْدادَ وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُوَدِّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ ـ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِي إِلَيْهِ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ وَذٰلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ، فَضَرَبْتُ الْبابَ فَأَجابَنِي أَخِي فَقالَ: مَنْ هٰذا؟ فَقُلْتُ: عَلِيٌّ، فَقالَ: هُوَ ذا أَخْرُجُ، وَكانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، فَقُلْتُ: الْعَجَلَ، قالَ: وَأَعْجَلُ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ إِزارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتّىٰ قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبابِ.

فَقالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَواباً فَاللّٰهُ وَفَّقَ لَهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذٰلِكَ فَما أَكْثَرَ ما نُخْطِي.



قالَ: وَما هُوَ؟



به همدیگر خیانت ورزند، تا دشمن آنها را سرزنش کند و تو اینها را در دل می گیری و تعجب می کنی که امام مرگ کسی را بداند.

من گفتم: از خدا آمرزش می خواهم برای آنچه در دلم گذشت، اسحق پس از این مجلس، اندکی بیش زنده نماند و دیری نپائید که پسران عمار مال مردم را گرفتند و هدر کردند و مفلس شدند.

۸ ـ از علی بن جعفر که گوید: محمد بن اسماعیل (ابن امام صادق « ع ») نزد من آمد و قتی که عمرهٔ رجب را انجام داده، در مکه بودیم به من گفت: ای عموجان، من آهنگ رفتن بغداد دارم ودلم می‌خواهد با عمویم ابو الحسن، یعنی موسی بن جعفر(ع) وداع کنم، دوست دارم شما مرا نزد او ببرید، من با او نزد برادرم رفتیم، او در خانه‌ای بود که در (حوبه) داشت و اندکی پس از مغرب بود که وارد شدیم، من در را زدم، خود برادرم پاسخ داد و در را باز کرد وفرمود: این کیست؟ گفتم: علی است، فرمود: همین الساعه بیرون می آیم، آن حضرت به کندی وضوء می ساخت، من گفتم: شتاب کنید، فرمود: شتاب می کنم، بیرون آمد و ازار سرخگونی پوشیده و آن را به گردن خود گره کرده بود و زیر آستانهٔ در نشست.

علی بن جعفر گوید: من خم شدم و سر او را بوسیدم و گفتم: برای کاری خدمت شما رسیدم، اگر تصویب فرمائید، خدا توفیق خیر داده، و اگر جز آن باشد که خطای ما بسیار است، فرمود: آن چه کاری است؟ گفتم: این برادر زاده است، می خواهد با شما وداع کند و به بغداد رود، فرمود: او را بخوان، من او را خواندم. او دور ایستاده بود، نزدیک آن حضرت آمد و سر او را بوسید و عرض کرد: قربانت، به من سفارش کنید و دستور دهید، فرمود: سفارش



قُلْتُ: هٰذا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ وَيَخْرُجَ إِلىٰ بَغْدادَ.

فَقالَ لِي:

ادْعُهُ فَدَعَوْتُهُ وَكانَ مُتَنَحِّياً، فَدَنا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقالَ:

جُعِلْتُ فِداكَ أَوْصِنِي.

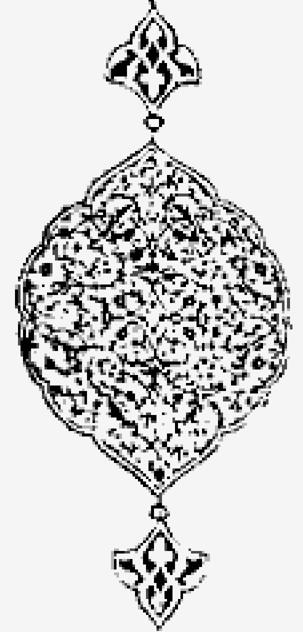
فَقالَ: أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي.

فَقالَ مُجِيباً لَهُ: مَنْ أَرادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ وَجَعَلَ يَدْعُو عَلىٰ مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ عادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ فَقالَ: يا عَمِّ أَوْصِنِي، فَقالَ:

أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي، فَقالَ: مَنْ أَرادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ وَفَعَلَ، ثُمَّ عادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قالَ: يا عَمِّ أَوْصِنِي، فَقالَ: أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي، فَدَعا عَلىٰ مَنْ أَرادَهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ تَنَحّىٰ عَنْهُ وَمَضَيْتُ مَعَهُ.

فَقالَ لِي أَخِي: يا عَلِيُّ مَكانَكَ، فَقُمْتُ مَكانِي، فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ثُمَّ دَعانِي فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَتَناوَلَ صُرَّةً فِيها مِائَةُ دِينارٍ فَأَعْطانِيها وَقالَ: قُلْ لابْنِ أَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِها عَلىٰ سَفَرِهِ.

قالَ عَلِيٌّ: فَأَخَذْتُها فَأَدْرَجْتُها فِي حاشِيَةِ رِدائِي، ثُمَّ ناوَلَنِي صُرَّةً أُخْرىٰ وَقالَ: أَعْطِهِ أَيْضاً، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، إِذا كُنْتَ تَخافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ، فَلِمَ تُعِينُهُ عَلىٰ نَفْسِكَ؟ فَقالَ: إِذا وَصَلْتُهُ وَقَطَعَنِي قَطَعَ اللّٰهُ أَجَلَهُ، ثُمَّ تَناوَلَ مِخَدَّةَ أُدْمٍ، فِيها ثَلاثَةُ

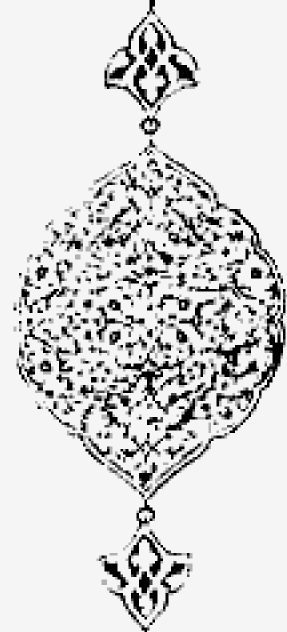




می کنم به تو، که از خدا بترسی در بارهٔ خون من.

در پاسخ آن حضرت گفت: هر که سوء قصدی در بارهٔ شما دارد، خدایش چنین و چنان کند و شروع کرد به نفرین در بارهٔ کسی که نسبت به آن حضرت سوء قصد داشته باشد، و بر گشت باز، سر آن حضرت را بوسه داد و گفت: ای عموجان، به من سفارش کنید و دستور دهید، و آن حضرت فرمود: من تو را سفارش می کنم که از خدا بپرهیزی در بارهٔ خون من.

در پاسخ گفت: هر که به شما سوء قصد کند، خدا به او سوء قصد کند و خواهد کرد، سپس باز سر آن حضرت را بوسه داد و باز هم گفت: ای عموجان، به من سفارش کنید و باز هم امام در جواب فرمود: من به تو سفارش می کنم که از خدا بپرهیز در بارهٔ خون من، و او هم باز نفرین کرد در بارهٔ کسی که به آن حضرت قصد بد دارد، وسپس از او دور شد و من هم با او رفتم، و امام فرمود: برادرم، به جای خود باش، من در جای خود ایستادم و آن حضرت وارد منزلش شد و مرا خواست و یک کیسه‌ای که صد اشرفی در آن بود به من داد و فرمود: به برادر زاده‌ات بگو: آن را هزینهٔ سفر خود کند. علی بن جعفر گوید: من آن را گرفتم، در گوشهٔ عبای خود جای دادم، و آن حضرت صد اشرفی دیگر به من داد و فرمود: این را هم به او بده و باز هم صد اشرفی دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده، من گفتم: قربانت، در صورتی که شما از او بیم دارید بطوری که فرمودید، چرا او را بر ضرر خود کمک می کنید؟ فرمود: چون من نسبت به او خوبی و صله رحم کنم و او قطع رحم کند، خدا عمرش را قطع می کند و سپس یک مخده را به دست گرفت که سه هزار درهم پاک در آن بود، و فرمود: این را هم به او بده.



آلافِ دِرْهَم وَضح وَقالَ: أَعْطِهِ هٰذِهِ أَيْضاً.

قالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الأُولىٰ فَفَرِحَ بِها فَرَحاً شَدِيداً وَدَعا لِعَمِّهِ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثّانِيَةَ وَالثّالِثَةَ فَفَرِحَ بِها حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَلا يَخْرُجُ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلاثَةَ آلافِ دِرْهَم فَمَضىٰ عَلىٰ وَجْهِهِ حَتّىٰ دَخَلَ عَلىٰ هارُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلافَةِ وَقالَ: ما ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتّىٰ رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلافَةِ، فَأَرْسَلَ هارُونُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَم فَرَماهُ اللّٰهُ بِالذَّبْحَةِ فَما نَظَرَ مِنْها إِلىٰ دِرْهَم وَلا مَسَّهُ.

٩ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، جَمِيعاً عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ: قُبِضَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِما السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عامِ ثَلاثٍ وَثَمانِينَ وَمِائَةٍ، وَعاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ خَمْساً وَثَلاثِينَ سَنَةً.

بابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ سَنَةَ ثَمانٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلاثٍ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ

گوید: من خود را به او رسانیدم و صد اشرفی نخست را به او دادم بسیار شاد شد وبرای عموی خود دعا کرد وسپس، دومی وسومی را به او دادم، چنان شاد شد که گمان بردم برمی‌گردد و به بغداد نمی رود و سپس به او سه هزار درهم را دادم ولی او به همان راه بغداد رفت تا نزد هارون الرشید بار یافت و سلام خلافت را به او کرد و گفت: من گمان نمی کردم در زمین، دو خلیفه باشد تا دیدم به عمویم موسی بن جعفر سلام به خلافت می دهند. هارون صد هزار درهم برای او فرستاد و خدا او را به مرض (ذبحه) یعنی گلو درد یا خونریزی گلو، دچار کرد و نتوانست به یک درهم آن، نگاه کند یا دست بزند.

۹ ـ از ابی بصیر، گفت:

امام کاظم(ع) در سال ۱۸۳ که ۵٤ سال داشت وفات کرد، و پس از امام صادق (ع) ۳۵ سال زنده بود.

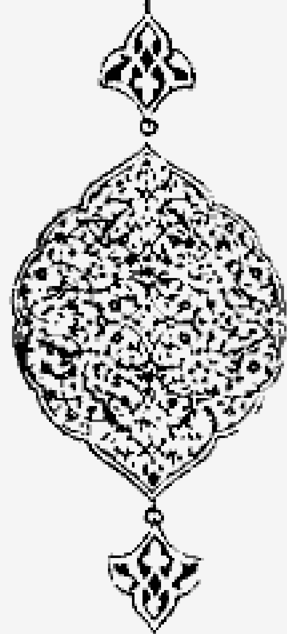
باب ولادت أبي الحسن الرضا (ع)

امام رضا(ع) در سال ١٤٨ هجری متولد شد و در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در سن ۵۵ سالگی وفات کرد، در تاریخ آن



وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَقَدِ اخْتُلِفَ فِي تارِيخِهِ إِلاّ أَنَّ هٰذا التّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شاءَ اللّٰهُ. وَتُوُفِّيَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقالُ لَها «سَناباذُ» مِنْ «نُوقانَ» عَلىٰ دَعْوَةٍ، وَدُفِنَ بِها. وَكانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ مَرْوٍ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَفارِسَ، فَلَمّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَشَخَصَ إِلىٰ بَغْدادَ أَشْخَصَهُ مَعَهُ، فَتُوُفِّيَ فِي هٰذِهِ الْقَرْيَةِ، وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها «أُمُّ الْبَنِينِ».

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ أَحْمَرَ قالَ: قالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلِ: هَلْ عَلِمْتَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ؟ قُلْتُ: لا، قالَ: بَلىٰ قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ فَانْطَلِقْ بِنا، فَرَكِبَ وَرَكِبْتُ مَعَهُ حَتّىٰ انْتَهَيْنا إِلَى الرَّجُلِ فَإِذا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقُلْتُ لَهُ: إِعْرِضْ عَلَيْنا، فَعَرَضَ عَلَيْنا سَبْعَ جَوارٍ، كُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ: لا حاجَةَ لِي فِيها، ثُمَّ قالَ: إِعْرِضْ عَلَيْنا، ما عِنْدِي إِلاّ جارِيَةٌ مَرِيضَةٌ، فَقالَ لَهُ: ما عَلَيْكَ أَنْ تَعْرِضَها، فَأَبىٰ عَلَيْهِ فَانْصَرَفَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي مِنَ الْغَدِ، فَقالَ: قُلْ لَهُ: كَمْ كانَ غايَتُكَ فِيها، فَإِذا قالَ كَذا وَكَذا، فَقُلْ: قَدْ أَخَذْتُها. فَأَتَيْتُهُ فَقالَ: ما كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أُنْقِصَها مِنْ كَذا وَكَذا، فَقُلْتُ: قَدْ أَخَذْتُها، فَقالَ: هِيَ لَكَ وَلٰكِنْ أَخْبِرْنِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي كانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي هاشِمٍ، قالَ: مِنْ أَيِّ بَنِي هاشِمٍ؟ فَقُلْتُ:



حضرت اختلاف است جز این که این تاریخ درست‌تر است انشاء الله، آن حضرت در طوس وفات کرد، در دهی که آن را سناباد می گفتند، و تا نوقان به اندازهٔ آواز رسی، فاصله داشت و در همان جا به خاک سپرده شد. مأمون، آن حضرت را از مدینه از راه بصره و شیراز به مرو برد و چون از مرو بیرون آمد که به بغداد برود، آن حضرت را همراه خود حرکت داد و در این ده وفات کرد، مادر آن حضرت، کنیزکی است ام الولد که او را ام البنین می گفتند.

۱ ـ از هشام بن أحمر، گوید: امام کاظم (ع) به من فرمود: میدانی کسی از اهالی مغرب آمده باشد؟ گفتم: نه، فرمود: چرا، مردی آمده، بیا برویم، آن حضرت سوار شد و من هم به همراه او سوار شدم تا به آن مرد رسیدیم، مردی بود از اهل مدینه و با خود مملوکاتی داشت، من گفتم: آنها را به ما عرضه کن، هفت دخترک آورد و همهٔ آنان را امام رد کرد و فرمود: نیازی به آنها نداریم.

سپس فرمود: بازهم بیاور، گفت: من جز یک دخترک دیگر ندارم که بیمار است، فرمود: بر تو باکی نیست اورا بیاوری، امتناع ورزید وامام برگشت، فردا که شد مرا به دنبال او فرستاد، فرمود: بگو: آخر چه بهائی می خواهی در برابر آن کنیزک بگیری، هرچه گفت: بگو: من به همان بها آن را پذیرفتم. من نزد او رفتم و گفت: من نمی خواهم از چنین وچنان در بهای آن کمتر بگیرم، من گفتم: قبول دارم، گفت: از تو باشد، ولی به من بگو آن مردی که دیروز باتو بود چه کسی بود؟

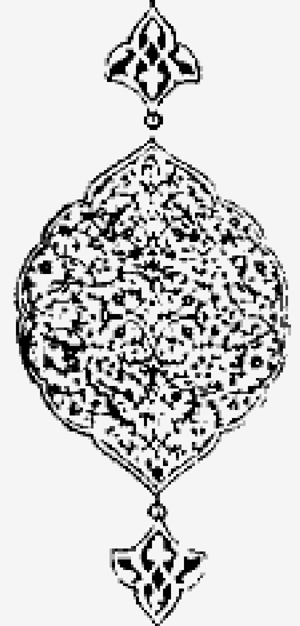
گفتم: مردی بود از بنی هاشم، گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: من پیش از این چیزی ندارم به تو بگویم، گفت: من به تو از



ما عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هٰذا، فَقالَ: أُخْبِرُكَ عَنْ هٰذِهِ الْوَصِيفَةِ إِنِّي اشْتَرَيْتُها مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ فَلَقِيَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ فَقالَتْ: ماهٰذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ؟ قُلْتُ: اشْتَرَيْتُها لِنَفْسِي، فَقالَتْ: ما يَكُونُ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هٰذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ، إِنَّ هٰذِهِ الْجارِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَلا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلّا قَلِيلاً حَتّىٰ تَلِدَ مِنْهُ غُلاماً ما يُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَلا غَرْبِها مِثْلُهُ، قالَ: فَأَتَيْتُهُ بِها فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلّا قَلِيلاً حَتّىٰ وَلَدَتِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ قالَ: لَمّا مَضىٰ أَبُو إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ خِفْنا عَلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْراً عَظِيماً وَإِنّا نَخافُ عَلَيْكَ هٰذِهِ الطّاغِيَةَ، قالَ: فَقالَ: فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لِيَجْهَدْ جُهْدَهُ، فَلا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ.

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ أَخِيهِ قالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي بَيْتٍ داخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلاً، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَكانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشَرَةَ مَصابِيحَ وَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلّىٰ يَدَهُ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ.



٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنِ الْغِفارِيِّ قالَ: كانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي رافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ يُقالُ لَهُ طَيْسٌ ـ عَلَيَّ حَقٌّ،



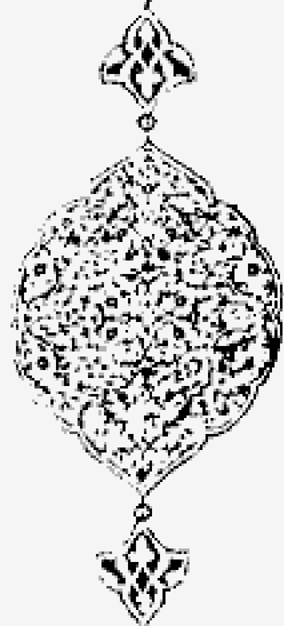
بابت این کنیزک خبری بدهم، من او را از دورترین نقاط مغرب زمین (افریقا) خریداری کردم و زنی از اهل کتاب به من برخورد و گفت: این کنیزک چیست که با تو است؟ گفتم: آن را برای خودم خریدم، گفت: سزا نیست که این دخترک همسر چون توئی باشد، باید این کنیزک با بهترین مردم روی زمین باشد و نزد او چندی نماند جز این که از او پسری زاید که در شرق و غرب زمین مانندش نباشد، راوی گوید: من او را نزد امام آوردم، کمی نگذشت که امام رضا(ع) از او متولد شد.

۲ ـ از صفوان بن یحیی، که گفت: چون امام کاظم(ع) وفات کرد و امام رضا(ع) به سخن آمد (یعنی اظهار امامت کرد)، ما از این اظهار بر آن حضرت بیمناک شدیم، به او عرض شد، تو امر بزرگی اظهار کردی وما از این (هارون) سرکش بر تو بیمناکیم.

گوید: فرمود: هر چه خواهد تلاش کند او را بر من راهی نیست.

۳ ـ از حسن بن منصور، از برادرش، که گفت:

من شب در پستوخانه‌ای خدمت امام رضا(ع) رسیدم و آن حضرت دست خود را بالا برد و گویا در خانه ده چراغ است (از هر انگشتی یک چراغ)، مرد دیگری اجازهٔ ورود از آن حضرت خواست، دستهای خود را پائین کشید و سپس به او اجازه داد.



۴ ـ از غفاری، گوید: مردی از خاندان اُبی رافع، آزاد کردهٔ پیغمبر(ص) به نام طیس، بر من وامی داشت، از من وامخواهی کرد و مرا سخت دنبال کرد و مردم هم به او کمک کردند، چون چنین

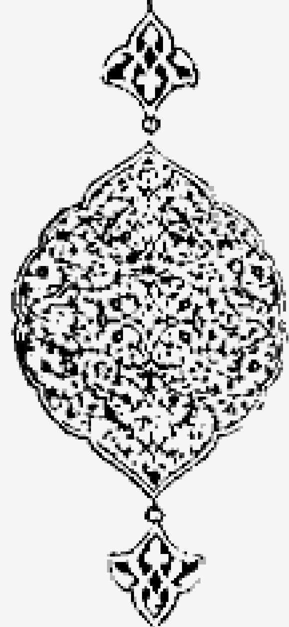


فَتَقاضاني وَأَلَحَّ عَلَيَّ وَأَعانَهُ النّاسُ، فَلَمّا رَأَيْتُ ذٰلِكَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ، فَلَمّا قَرُبْتُ مِنْ بابِهِ إذا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلىٰ حِمارٍ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَرِداءٌ، فَلَمّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ.

فَلَمّا لَحِقَنِي وَقَفَ وَنَظَرَ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ــ وَكانَ شَهْرُ رَمَضانَ ــ فَقُلْتُ:

جَعَلَنِي اللّٰهُ فِداكَ، إِنَّ لِمَوْلاكَ طَيْس عَلَيَّ حَقّاً وَقَدْ وَاللّٰهِ شَهَرَنِي وَأَنا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي وَوَاللّٰهِ ماقُلْتُ لَهُ كَمْ لَهُ عَلَيَّ وَلا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئاً، فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ إِلىٰ رُجُوعِهِ.

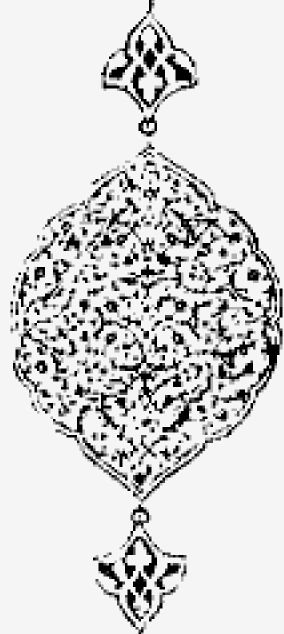
فَلَمْ أَزَلْ حَتّىٰ صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَأَنا صائِمٌ، فَضاقَ صَدْرِي وَأَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ فَإِذا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَحَوْلَهُ النّاسُ وَقَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤّالُ وَهُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ، فَمَضىٰ وَدَخَلَ بَيْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ وَدَعانِي فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ مَعَهُ، فَجَلَسَ وَجَلَسْتُ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَكانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ وَكانَ كَثِيراً ما أُحَدِّثُهُ عَنْهُ، فَلَمّا فَرَغْتُ قالَ: لا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ؟ فَقُلْتُ: لا، فَدَعا لِي بِطَعامٍ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيَّ وَأَمَرَ الْغُلامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِي فَأَصَبْتُ وَالْغُلامُ مِنَ الطَّعامِ.





دیدم نماز بامداد را در مسجد رسول خدا(ص) گزاردم و رفتم خدمت امام رضا(ع) که آن روز در عریض (مزرعه‌ای یک فرسخی مدینه) تشریف داشت، چون نزدیک در خانهٔ آن حضرت رسیدم، دیدم آن حضرت از خانه بیرون آمده است بر الاغی سوار بود و یک پیراهن و رداء در بر داشت و چون به او نگاه کردم شرمم آمد از آن حضرت که اظهار حاجت کنم و چون آن حضرت به من رسید ایستاد و به من نگاهی کرد و من به او سلام دادم، ماه رمضان بود به او عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، وابستهٔ تو (طیس) از من طلبی دارد و به خدا که مرا رسوا کرده، من در دل خود گرفته بودم که آن حضرت دستور می دهد از طلب خواهی خود دست بردارد، و به خدا به او نگفتم: چند از من می خواهد و نامی هم نبردم، او به من دستور داد بنشینم تا بر گردد و من آنجا نشستم تا نماز مغرب را هم در آنجا خواندم و روزه هم بودم و دلم تنگ شد وخواستم برگردم.

به ناگاه، آن حضرت رسید و بر من نمایان شد و مردمی هم در گرد او بودند و گدایان هم بر سر راه او نشسته بودند و او به آنها صدقه می داد، رفت و وارد خانهٔ خود شد و برگشت و مرا خواست و من برخاستم و خدمتش رفتم و نشست و من هم نشستم و با آن حضرت از ابن المسیب امیر مدینه، صحبت می کردم و بسیار وقت می شد که از او برای آن حضرت صحبت می کردم، و چون فارغ شدم، فرمود: گمانم هنوز افطار نکردی؟ گفتم: نه، برای من خوراکی خواست، و آوردند نزد من گزاردند و به غلام دستور داد که با من هم‌غذا شود، من و غلام از آن طعام خوردیم.

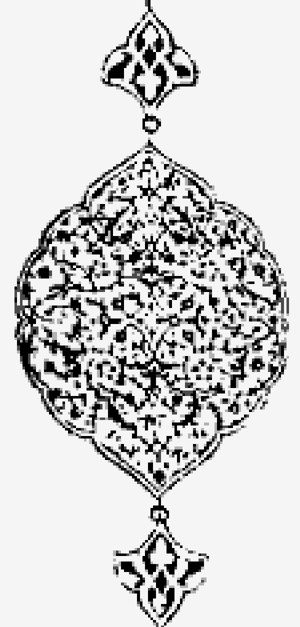


چون فارغ شدیم، به من فرمود: آن پشتی را بلند کن و آنچه زیر آن است بردار، آن را بلند کردم و دیدم زیر آن یک مشت



فَلَمّا فَرَغنا قالَ لِي: إِرْفَعِ الْوِسادَةَ وَخُذْ ماتَحْتَها فَرَفَعْتُها وَإِذاً دَنانِيرُ فَأَخَذْتُها وَوَضَعْتُها فِي كُمِّي وَأَمَرَ أَرْبَعَةً مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِي حَتّىٰ يُبَلِّغُونِي مَنْزِلِي، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ طائِفَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ وَأَكْرَهُ أَنْ يَلْقانِي وَمَعِي عَبِيدُكَ، فَقالَ لِي: أَصَبْتَ أَصابَ اللهُ بِكَ الرَّشادَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذا رَدَدْتُهُمْ فَلَمّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَآنَسْتُ رَدَدْتُهُمْ فَصِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي وَدَعَوْتُ بِالسِّراجِ وَنَظَرْتُ إِلَى الدَّنانِيرِ وَإِذا هِيَ ثَمانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِيناراً وَكانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمانِيَةٌ وَعِشْرِينَ دِيناراً وَكانَ فِيها دِينارٌ يَلُوحُ فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ فَأَخَذْتُهُ وَقَرَّبْتُهُ مِنَ السِّراجِ فَإِذا عَلَيْهِ نَقْشٌ واضِحٌ:

حَقُّ الرَّجُلِ ثَمانِيَةٌ وَعِشْرُونَ دِيناراً وَمابَقِيَ فَهُوَ لَكَ؛ وَلا وَاللهِ ماعَرَفْتُ مالَهُ عَلَيَّ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الَّذِي أَعَزَّ وَلِيَّهُ.



٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيها هارُونُ يُرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهىٰ إِلىٰ جَبَلٍ ـ عَنْ يَسارِ الطَّرِيقِ وَأَنْتَ ذاهِبٌ إِلىٰ مَكَّةَ ـ يُقالُ لَهُ (فارِعٌ) فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ قالَ:

بانِي فارِعٍ وَهادِمُهُ يُقَطَّعُ إِرْباً إِرْباً، فَلَمْ نَدْرِ ما مَعْنىٰ ذٰلِكَ، فَلَمّا وَلّىٰ وافىٰ هارُونُ وَنَزَلَ بِذٰلِكَ الْمَوْضِعِ صَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيىٰ

اشرفی طلا است، آنها را برداشتم و در آستین گذاشتم و فرمود: چهار تن از غلامانش با من باشند تا مرا به منزلم برسانند، من گفتم: قربانت، شبگرد ابن المسیب در گردش است و من خوش ندارم که مرا با غلامان شما بر خورد کنند.

به من فرمود: درست گفتی، خدا تو را به راستی رهنماید و به آنها دستور داد از هر جا، من آنها را برگردانیدم برگردند وچون نزدیک خانه‌ام رسیدم و دلم آرام شد، آنها را برگردانیدم و به منزل خود رفتم وچراغ خواستم واشرفی‌ها را شمردم، چهل وهشت اشرفی بود، وبستانکاری آن مرد از من بیست وهشت اشرفی بود، در میان آن یک اشرفی می درخشید و من از زیبائی آن در شگفت شدم وآن را نزدیک چراغ بردم ودیدم در آن روشن، نقش شده است که (حق آن مرد بیست و هشت اشرفی است و مابقی از آن تو است) وبه خدا من خودم نمی‌دانستم که(به او نگفته بودم خ ل) او چند اشرفی از من می خواهد، حمد از آن خدا، پروردگار جهانیان است که ولی خود را عزیز نموده است.

۵ ـ از یکی از اصحابش از امام رضا(ع) که آن حضرت در سالی که هارون به قصد حج رفته بود از مدینه برای انجام حج بیرون شد و چون به کوهی رسید که در سمت چپ راه است نسبت به کسی که به سوی مکه می رود و آن را فارع (قارع خ ل) می‌خوانند، نگاهی به آن انداخت و فرمود: آن کسی که در فارع ساختمان می سازد و آن را به دست خود ویران می کند تیکه تیکه خواهد شد.

ما معنی این سخن امام را نفهمیدیم و چون امام از آنجا رفت هارون آمد و در همان موضع منزل گرفت، جعفر بن یحیی بدان

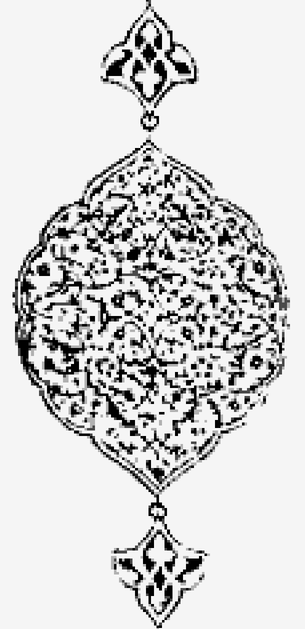


ذٰلِكَ الْجَبَلَ وَأَمَرَ أَنْ يُبْنىٰ لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ فَلَمّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ.

فَلَمّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِراقِ قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً.

٦ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقاسِمِ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مُوسىٰ قالَ: أَلْحَحْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ، فَكانَ يَعِدُنِي، فَخَرَجَ ذاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ والِيَ الْمَدِينَةِ وَكُنْتُ مَعَهُ فَجاءَ إِلىٰ قُرْبِ قَصْرِ فُلانٍ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَراتٍ وَنَزَلْتُ مَعَهُ أَنا وَلَيْسَ مَعَنا ثالِثٌ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، هٰذا الْعِيدُ قَدْ أَظَلَّنا وَلا وَاللّٰهِ ما أَمْلِكُ دِرْهَماً فَما سِواهُ فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الأَرْضَ حَكّاً شَدِيداً، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَناوَلَ مِنْهُ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ، ثُمَّ قالَ: إِنْتَفِعْ بِها وَاكْتُمْ ما رَأَيْتَ.

٧ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ ياسِرٍ الْخادِمِ وَالرَّيّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً قالَ: لَمّا انْقَضىٰ أَمْرُ الْمَخْلُوعِ وَاسْتَوَى الأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ كَتَبَ إِلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْتَقْدِمُهُ إِلىٰ خُراسانَ، فَاعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِعِلَلٍ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكاتِبُهُ فِي ذٰلِكَ حَتّىٰ عَلِمَ أَنَّهُ لا مَحِيصَ لَهُ وَأَنَّهُ لا يَكُفُّ عَنْهُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ سَبْعُ سِنِينَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: لا تَأْخُذْ عَلىٰ طَرِيقِ الْجَبَلِ وَقُمْ، وَخُذْ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَالأَهْوازِ وَفارِسَ؛ حَتّىٰ وافىٰ مَرْوَ،

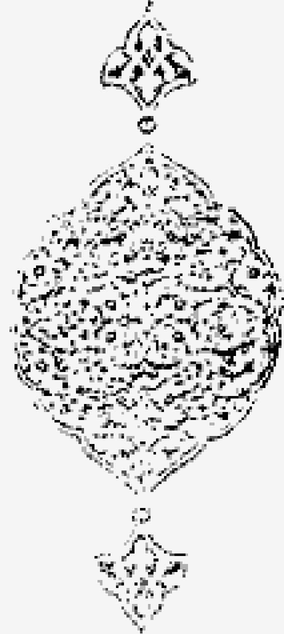




کوه بر آمد و فرمان داد نشیمنگاهی برای او در آنجا بسازند و چون جعفر از مکه برگشت بر آن بالا رفت و فرمان داد تا آن را ویران کردند و چون به عراق برگشت تیکه تیکه شد. [۱۹۹]

۶ ـ ابراهیم بن موسی گوید: من راجع به موضوعی که از امام رضا(ع) درخواست کرده بودم اصرار ورزیدم واو به من وعده می‌داد یک روز برای پیشواز والی مدینه بیرون شد ومن همراه او بودم، آمد نزدیک کاخ فلان و زیر چند درخت پیاده شد ومن هم با او پیاده شدم وسومی همراه نبود.

به او گفتم: قربانت، این عید مارا فرا گرفت وبه خدا من درهم و بیش از آنی ندارم، آن حضرت با تازیانهٔ خود زمین را به سختی خاراند وبا دست خود بدان زد و شمش طلائی از آن بر آورد و سپس به من فرمود: از این سود بر و آنچه دیدی نهان ساز.



۷ ـ از یاسر خادم وریان بن صلت هر دو گفتند: چون کار مخلوع (امین) گذشت و مأمون بر کار خلافت استوار شد، به امام رضا(ع) نامه‌ای نوشت واو را به خراسان خواند وامام(ع) عذر آورد ومأمون پی در هم نامه نوشت به آن حضرت در این باره تا دانست که چاره ندارد ومأمون دست از او بر نمی دارد، از مدینه بیرون شد وأبی جعفر(امام محمد تقی ع) هفت سال داشت.

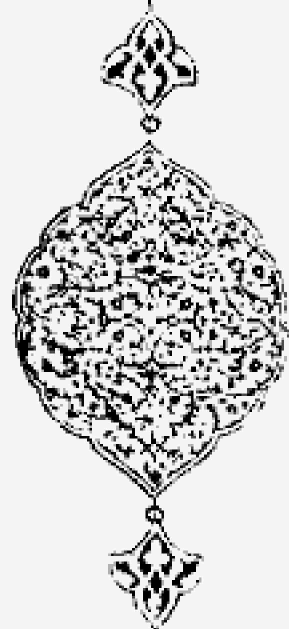
مأمون به آن حضرت نوشت از راه کوهستان و قم سفر نکن و از راه بصره و اهواز و فارس بیا، آن حضرت آمد تا به مرو رسید،



فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ يَتَقَلَّدَ الأَمْرَ وَالْخِلافَةَ، فَأَبىٰ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ: فَوِلايَةَ الْعَهْدِ؟ فَقالَ: عَلىٰ شُرُوطٍ أَسْأَلُكَها، قالَ الْمَأْمُونُ لَهُ: سَلْ ما شِئْتَ.

فَكَتَبَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي داخِلٌ فِي وِلايَةِ الْعَهْدِ، عَلىٰ أَنْ لا آمُرَ وَلا أَنْهىٰ وَلا أُفْتِيَ وَلا أَقْضِيَ وَلا أُوَلِّيَ وَلا أَعْزِلَ وَلا أُغَيِّرَ شَيْئاً مِمّا هُوَ قائِمٌ وَتُعْفِيَنِي مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ. فَأَجابَهُ الْمَأْمُونُ إِلىٰ ذٰلِكَ كُلِّهِ.

قالَ: فَحَدَّثَنِي ياسِرٌ قالَ: فَلَمّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَيَحْضُرَ الْعِيدَ وَيُصَلِّيَ وَيَخْطِبَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ عَلِمْتَ ما كانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هٰذَا الأَمْرِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: إِنَّما أُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ النّاسِ وَيَعْرِفُوا فَضْلَكَ، فَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلامُ يُرادُّهُ الْكَلامَ فِي ذٰلِكَ فَأَلَحَّ عَلَيْهِ، فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذٰلِكَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَإِنْ لَمْ تُعْفِنِي خَرَجْتُ كَما خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِما السَّلامُ.



فَقالَ الْمَأْمُونُ: أُخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ، وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوّادَ وَالنّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلىٰ بابِ أَبِي الْحَسَنِ قالَ: فَحَدَّثَنِي ياسِرٌ الْخادِمُ أَنَّهُ قَعَدَ النّاسُ لأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي الطُّرُقاتِ وَالسُّطُوحِ: الرِّجالُ وَالنِّساءُ وَالصِّبْيانُ وَاجْتَمَعَ الْقُوّادُ وَالْجُنْدُ



مأمون به او پیشنهاد کرد که زمام امور را بد دست گیرد و متصدی خلافت گردد، امام رضا(ع) سر باز زد و نپذیرفت.

مأمون گفت: پس ولایت عهد را بپذیر، فرمود: به چند شرط که از تو خواستارم، مأمون گفت: هر شرطی خواهی بکن، امام رضا(ع) نوشت من در ولایت عهد در آیم به شرط آن که نه امری کنم و نه نهی، نه فتوی دهم و نه قضاوت کنم، نه منصب دهم و نه عزل کنم و نه در آنچه جریان دارد تغییری بدهم و باید مرا از همهٔ اینها معاف داری، مأمون همهٔ این شرایط را از آن حضرت پذیرفت.

راوی گوید: یاسر برای من باز گفت که: چون عید رسید مأمون کس به حضرت رضا(ع) فرستاد و از او خواست که سوار شود و در اجتماع عید شرکت کند و نماز عید و خطبهٔ آن را بخواند، امام رضا(ع) در پاسخ پیغام فرستاد که: تو می دانی چه شروطی میان من و تو است در این که من وارد این امر شدم، مأمون جواب داد که: من می خواهم دل مردم آرام شود و فضل شما را بدانند، وپی در هم در این باره با او رد و ایراد کرد و اصرار ورزید و آن حضرت فرمود: اگر مرا از این کار معاف داری برای من دلخواه‌تر است و اگر معاف نداری من برای عید بیرون آیم چنانچه رسول خدا(ص) بیرون می آید و امیرالمؤمنین(ع) بیرون می آمد.

مأمون گفت: هر طور دلت می خواهد بیرون بیا، و مأمون به افسران و مردم دستور داد به در خانهٔ امام(ع) سوار شوند(اول وقت حاضر شوند خ ل).

راوی گوید: یاسر خادم برای من باز گفت که: مردم در انتظار امام میان راهها و بر سر بامها نشسته بودند و از مرد و زن وکودک وافسران ونظامی‌ها همه بر در خانهٔ امام گرد آمده بودند،

عَلىٰ بابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلَمّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قامَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَاغْتَسَلَ وَتَعَمَّمَ بِعِمامَةٍ بَيْضاءَ مِنْ قُطْنٍ، أَلْقىٰ طَرَفاً مِنْها عَلىٰ صَدْرِهِ وَطَرَفاً بَيْنَ كِتْفَيْهِ وَتَشَمَّرَ، ثُمَّ قالَ لِجَمِيعِ مَوالِيهِ: إِفْعَلُوا مِثْلَ مافَعَلْتُ.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكّازاً، ثُمَّ خَرَجَ وَنَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ حافٍ قَدْ شَمَّرَ سَراوِيلَهُ إِلىٰ نِصْفِ السّاقِ وَعَلَيْهِ ثِيابٌ مُشَمَّرَةٌ، فَلَمّا مَشىٰ وَمَشَيْنا بَيْنَ يَدَيْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ وَكَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيراتٍ، فَخُيِّلَ إِلَيْنا أَنَّ السَّماءَ وَالْحِيطانَ تُجاوِبُهُ وَالْقُوّادُ وَالنّاسُ عَلَى الْبابِ قَدْ تَهَيَّأُوا وَلَبِسُوا السِّلاحَ وَتَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّينَةِ.

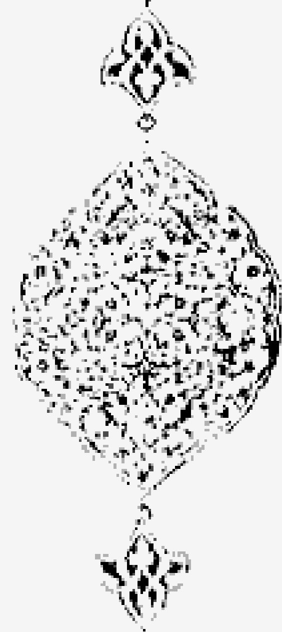
فَلَمّا طَلَعْنا عَلَيْهِمْ بِهٰذِهِ الصُّورَةِ وَطَلَعَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَفَ عَلَى الْبابِ وَقْفَةً، ثُمَّ قالَ: اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ [اللّٰهُ أَكْبَرُ] عَلىٰ ماهَدانا، اللّٰهُ أَكْبَرُ عَلىٰ ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَةِ الأَنْعامِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلىٰ ماأَبْلانا، نَرْفَعُ بِها أَصْواتَنا، قالَ ياسِرٌ: فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوٌ بِالْبُكاءِ وَالضَّجِيجِ وَالصِّياحِ لَمّا نَظَرُوا إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَسَقَطَ الْقُوّادُ عَنْ دَوابِّهِمْ وَرَمَوْا بِخِفافِهِمْ لَمّا رَأَوْا أَبا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ حافِياً وَكانَ يَمْشِي وَيَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطُواتٍ وَيُكَبِّرُ ثَلاثَ مَرّاتٍ، قالَ ياسِرٌ: فَتَخَيَّلَ إِلَيْنا أَنَّ السَّماءَ وَالأَرْضَ وَالْجِبالَ تُجاوِبُهُ وَصارَتْ مَرْوٌ ضَجَّةً واحِدَةً مِنَ الْبُكاءِ وَبَلَغَ الْمَأْمُونَ ذٰلِكَ فَقالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّياسَتَيْنِ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ



چون آفتاب بر آمد امام غسل کرد و عمامهٔ سپیدی از پنبه بر سر بست و دو سر آن را یکی به سینه آویخت ودیگری را به میان دو شانهٔ خود انداخت و دامن به کمر زد و به همهٔ کسان خود دستور داد چنان کردند وسپس عصای پیکانداری به دست گرفت و بیرون شد و همه جلو او بودیم و او پابرهنه بود ودامن پیراهن را تا نیمهٔ ساق پا بالا زده بود وجامه‌های دیگر را هم به کمر زده بود، چون به راه افتاد و ما جلوی او به راه افتادیم، سر به آسمان برداشت و چهار تکبیر گفت و به پندار ما رسید که آسمان و در ودیوار همه به او هم‌آواز پاسخ می‌دهند وافسران ومردم دیگر بر در ایستاده بودند وآماده بودند وسلاح در بر داشتند وخود را به نیکوترین زیور وجامه آراسته بودند وما بر آنها نمایان شدیم، بااین وضع امام رضا(ع) از در بیرون آمد و اندک ایستی کرد و گفت: اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر علی ما هدانا، اللّٰه اکبر علیٰ ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد للّٰه علی ما أبلانا، و ما به آواز بلند آن را می گفتیم.

یاسر گوید: چون نگاه مردم به امام رضا(ع) افتاد شهر مرو را گریه و ناله و شیون از جا برداشت و افسران از روی چهار پایان خود به زمین افتادند و کفشهای خود را به دور انداختند چون دیدند امام با پای برهنه پیاده می رود، آن حضرت در سر هر ده گام ایست می‌کرد و سه بار تکبیر می‌گفت.

یاسر گوید: در خیال ما می‌افتاد که گویا آسمان و زمین باآن حضرت هم‌آواز می‌شوند و شهر مرو یک پارچه شیون وگریه شد وخبر به مأمون رسید وفضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: یا امیرالمؤمنین اگر امام رضا بااین روش تا مصلّی برود، مردم فریفتهٔ او می‌شوند وکار از دست تو بیرون می‌رود ونظر من این است که به او

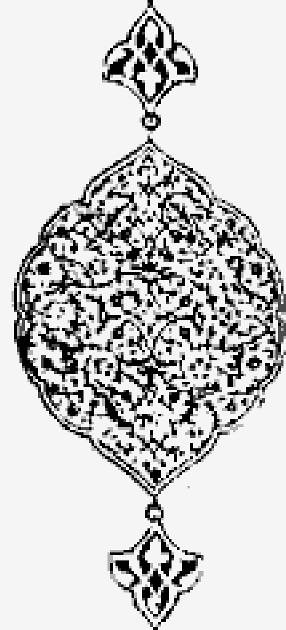




الرِّضا الْمُصَلّىٰ عَلىٰ هٰذا السَّبِيلِ افْتَتَنَ بِهِ النّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ فَدَعا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخُفِّهِ فَلَبِسَهُ وَرَكِبَ وَرَجَعَ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ ياسِرٍ قالَ: لَمّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُراسانَ يُرِيدُ بَغْدادَ، وَخَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّياسَتَيْنِ وَخَرَجْنا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَرَدَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي الرِّياسَتَيْنِ كِتابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَنَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنازِلِ: أَنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسابِ النُّجُومِ فَوَجَدْتُ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذا وَكَذا يَوْمَ الْأَرْبَعاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَحَرَّ النّارِ وَأَرىٰ أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالرِّضا الْحَمّامَ فِي هٰذا الْيَوْمِ وَتَحْتَجِمَ فِيهِ وَتَصُبَّ عَلىٰ يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ، فَكَتَبَ ذُو الرِّياسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذٰلِكَ وَسَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ذٰلِكَ، فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ يَسْأَلُهُ ذٰلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ: لَسْتُ بِداخِلِ الْحَمّامِ غَداً وَلا أَرىٰ لَكَ وَلا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلا الْحَمّامَ غَداً فَأَعادَ عَلَيْهِ الرُّقْعَةَ مَرَّتَيْنِ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَسْتُ بِداخِلٍ غَداً الْحَمّامَ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ فَقالَ لِي: يا عَلِيُّ لا تَدْخُلِ الْحَمّامَ غَداً وَلا أَرىٰ لَكَ وَلا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلا الْحَمّامَ غَداً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: صَدَقْتَ

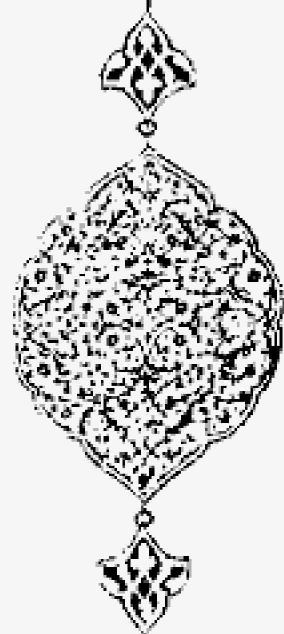




پیغام دهی برگردد، و مأمون کس نزد آن حضرت فرستاد و خواهش کرد که برگردد و آن حضرت کفش خود را خواست و پوشید وسوار شد وبرگشت. [۲۰۰]

۸ ـ از یاسر خادم گوید: چون مأمون از خراسان بیرون شد وآهنگ بغداد داشت و فضل ذوالریاستین با او بیرون آمد و ما هم باامام رضا(ع) بیرون شدیم نامه‌ای به فضل بن سهل ذوالریاستین از برادرش حسن بن سهل رسید و ما در یکی از منزلهای میان راه بودیم، حسن به برادر خود نوشته بود: من در تحویل سال از نظر حساب نجومی نگاه کردم و از آنجا دریافتم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه گرمی آهن و آتش خواهی چشید و رأی من این است که در آن روز به همراه امیرالمؤمنین و امام رضا به حمام بروی وحجامت کنی و از خون آن به دست خود بریزی تا نحوست آن از تو برود.

ذوالریاستین آن را به مأمون نوشت و از او خواست که از امام رضا(ع) این را درخواست کند، و مأمون به امام رضا(ع) نوشت و از آن حضرت این را درخوست کرد، و امام رضا(ع) در پاسخ نوشت من فردا به حمام نمی روم و برای تو و فضل هم صلاح نمی‌دانم که فردا به حمام روید، دو باره نامه به او نوشت و امام رضا(ع) باز در جواب نوشت: یا امیرالمؤمنین من فردا به حمام نمی روم زیرا رسول خدا(ص) را امشب در خواب دیدم و به من فرمود: ای علی فردا به حمام مرو، من برای تو و سهل هم صلاح نمی دانم که فردا به حمام بروید، مأمون در پاسخ حضرت نوشت: ای آقای من تو راست فرمودی و رسول خدا(ص) هم راست گفته است، من

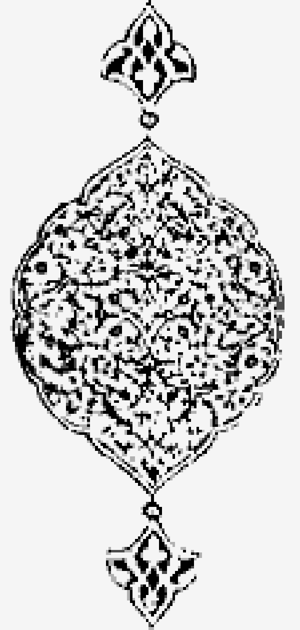




ياسَيِّدِي وَصَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَسْتُ بِداخِلِ الْحَمّامَ غَداً وَالْفَضْلُ أَعْلَمُ.

قالَ: فَقالَ ياسِرٌ: فَلَمّا أَمْسَيْنا وَغابَتِ الشَّمْسُ قالَ لَنَا الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: قُولُوا ((نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ مايَنْزِلُ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ)) فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذٰلِكَ، فَلَمّا صَلَّى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ الصُّبْحَ قالَ لِيَ: اصْعَدْ [عَلَى] السَّطْحِ فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئاً، فَلَمّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَ التَحَمَتْ وَكَثُرَتْ فَإِذا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبابِ الَّذِي كانَ إِلىٰ دارِهِ مِنْ دارِ أَبِي الْحَسَنِ وَهُوَ يَقُولُ: ياسَيِّدِي يا أَبَا الْحَسَنِ! آجَرَكَ اللّٰهُ فِي الْفَضْلِ فَإِنَّهُ قَدْ أَبىٰ وَكانَ دَخَلَ الْحَمّامَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ فَقَتَلُوهُ وَأُخِذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلاثُ نَفَرٍ كانَ أَحَدُهُمُ ابْنَ خالَةِ الْفَضْلِ ابْنَ ذِي الْقَلَمَيْنِ.

قالَ: فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقُوّادُ وَمَنْ كانَ مِنْ رِجالِ الْفَضْلِ عَلىٰ بابِ الْمَأْمُونِ فَقالُوا: هٰذا اغْتالَهُ وَقَتَلَهُ ـ يَعْنُونَ الْمَأْمُونَ ـ وَلَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ، وَجاؤُوا بِالنِّيرانِ لِيُحْرِقُوا الْبابَ، فَقالَ الْمَأْمُونُ لأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا سَيِّدِي، تَرىٰ أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَتُفَرِّقَهُمْ ؟ قالَ: فَقالَ ياسِرٌ: فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَقالَ لِي: إِرْكَبْ، فَرَكِبْتُ فَلَمّا خَرَجْنا مِنْ بابِ الدّارِ نَظَرَ إِلَى النّاسِ وَقَدْ تَزاحَمُوا، فَقالَ لَهُمْ بِيَدِهِ: تَفَرَّقُوا، تَفَرَّقُوا، قالَ ياسِرٌ: فَأَقْبَلَ النّاسُ ـ وَاللّٰهِ ـ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَما أَشارَ إِلىٰ أَحَدٍ إِلّا رَكَضَ وَمَرَّ.



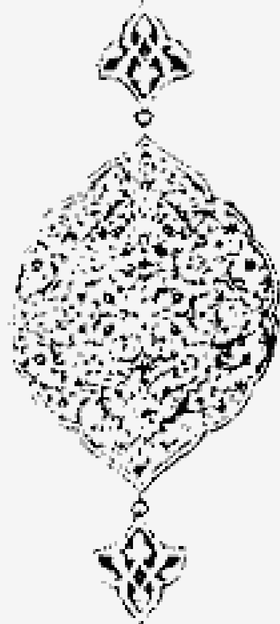


خود که فردا به حمام نمی روم و فضل به حال خود داناتر است.

راوی گفت که یاسر گفت: چون شب رسید و خورشید نهان شد امام رضا(ع) فرمود که: بگوئید: «به خدا پناه بریم از شر آنچه امشب نازل می شود»، ما پی در هم آن را می گفتیم و چون امام رضا(ع) نماز بامداد را خواند به من گفت: برو بالای بام ببین چیزی میشنوی، و چون بالای بام رفتم یک شیونی را شنیدم که در هم شد و بالا گرفت و به ناگاه دیدیم مأمون از دری که از خانهٔ او به خانهٔ امام رضا(ع) داشت در آمد و می گفت: ای آقای من ای اباالحسن خدا تو را دربارهٔ فضل اجر دهد، زیرا او دستور شما را نپذیرفت و به حمام رفت و جمعی با شمشیر بر او تاختند و او را کشتند و از آنها سه تن دستگیر شده‌اند که یکی از آنها خاله زادهٔ او فضل بن ذی‌القلمین است.

گوید: قشون و افسران طرفدار فضل به در خانهٔ مأمون فراهم آمدند و گفتند: مأمون او را غافلگیر کرده و کشته و ما خون او را می خواهیم، و آتش آوردند که در خانهٔ مأمون آتش بزنند، مأمون به امام رضا(ع) فرمود: ای آقای من به نظرت می آید که شما بیرون روید و این لشکر را متفرق کنید؟

یاسر گوید: امام رضا(ع) سوار شد وبه من هم گفت: سوار شو، من سوار شدم وچون از درِ خانه بیرون آمدیم به مردم نگاهی کرد که از دوشِ هم بالا می‌رفتند و بادست خود به آنها اشاره کرد که پراکنده شوید، پراکنده شوید، یاسر گوید: مردم به آن حضرت رو آوردند و به روی هم می‌افتادند وبه هرکس اشاره کرد دوید وگذشت. [۲۰۱]

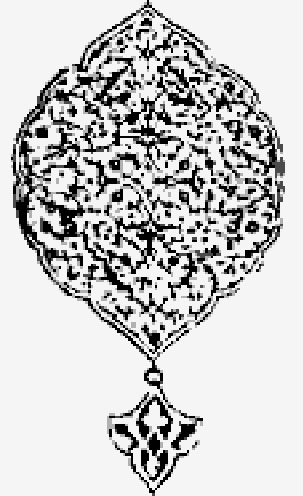




٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُسافِرٍ. وَعَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ مُسافِرٍ قالَ: لَمّا أَرادَ هارُونُ بْنُ الْمُسَيِّبِ أَنْ يُواقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ قالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذْهَبْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ: لا تَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَداً هُزِمْتَ وَقُتِلَ أَصْحابُكَ فَإِنْ سَأَلَكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذا، فَقُلْ: رَأَيْتُ فِي الْمَنامِ، قالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، لا تَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ وَقُتِلَ أَصْحابُكَ، فَقالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنامِ، فَقالَ: نامَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَغْسِلْ إِسْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَقُتِلَ أَصْحابُهُ.

قالَ: وَحَدَّثَنِي مُسافِرٌ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ بِمِنىً فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خالِدٍ فَغَطّىٰ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبارِ فَقالَ: مَساكِينُ لا يَدْرُونَ ما يَحِلُّ بِهِمْ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ، ثُمَّ قالَ: فَأَعْجَبُ مِنْ هٰذا، هارُونُ وَأَنا كَهاتَيْنِ ـ وَضَمَّ إِصْبَعَيْهِ ـ، قالَ مُسافِرٌ: فَوَاللّٰهِ ما عَرَفْتُ مَعْنىٰ حَدِيثِهِ حَتّىٰ دَفَنّاهُ مَعَهُ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقاسانِيِّ قالَ: أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحابِنا أَنَّهُ حَمَلَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ مالاً لَهُ خَطَرٌ، فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ قالَ: فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ حَمَلْتُ هٰذا الْمالَ وَلَمْ يُسَرَّ بِهِ، فَقالَ: يا غُلامُ: الطَّشْتَ وَالْماءَ، قالَ: فَقَعَدَ عَلىٰ كُرْسِيٍّ وَقالَ بِيَدِهِ [وَقالَ] لِلْغُلامِ:



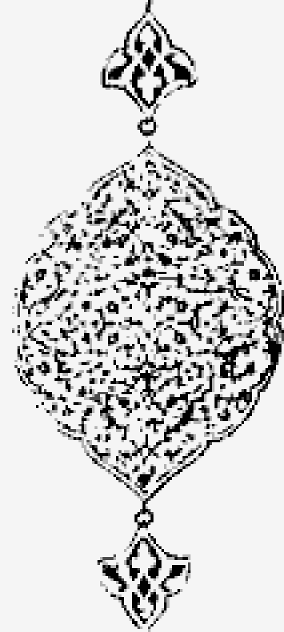


۹ ـ وشّاء از مسافر گوید: چون هارون بن مسیب می خواست با محمد بن جعفر بجنگد امام رضا(ع) به من گفت: برو و به او بگو فردا حمله نکن که اگر فردا حمله کنی شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، و اگر از تو پرسید این را از کجا دانستی بگو در خواب دیدم، گوید: نزد او آمدم وبه او گفتم: قربانت، فردا به میدان نبرد نرو زیر اگر فردا به میدان بروی شکست می خوری و یارانت کشته می‌شوند، به من گفت: این را از کجا دانستی، گفتم: در خواب دیدم، گفت: این بنده با کون نشسته خوابیده، وسپس به نبرد بیرون شد و شکست خورد و یارانش کشته شدند.

گوید: مسافر برای من باز گفت که من با امام رضا(ع) در منی بودم، یحیی بن خالد گذر کرد و برای خاطر گرد و غُبار سر خود را پوشانده بود، امام فرمود: این بیچاره‌ها نمی‌دانند که امسال چه به سر آنها می آید؟ سپس فرمود: شگفت‌تر از این، من با هارون هستم مانند این دو، دو انگشت خود را به هم چسباند، مسافر گوید: به خدا معنی حدیث او را نفهمیدیم تا وقتی آن حضرت را در کنار هارون به خاک سپردیم. [۲۰۲]

۱۰ ـ علی بن محمد کاشانی گوید: یکی از اصحاب به من خبر داد که: مال بسیاری برای امام رضا بردم و آن حضرت از دریافت آن شاد نشد، غمنده شدم و با خود گفتم، این همه پول برای او آوردم و او شاد نشد.

آن حضرت فرمود: ای غلام یک طشت با آب برای من بیاور، روی کرسی نشست و دست فراداشت و به غلام گفت: آب



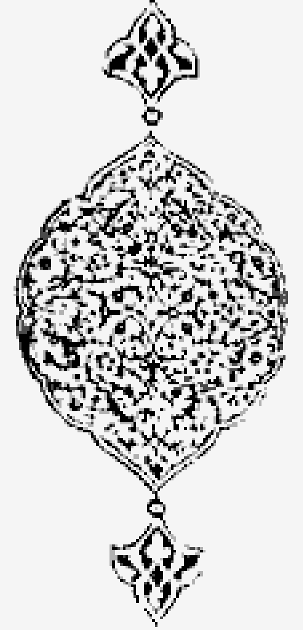


صُبَّ عَلَيَّ الْماءَ، قالَ: فَجَعَلَ يَسِيلُ مِنْ بَيْنِ أَصابِعِهِ فِي الطَّسْتِ ذَهَبٌ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ لِي: مَنْ كانَ هٰكَذا [لا] يُبالِي بِالَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ.

١١ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ، جَمِيعاً عَنْ إِبْراهِيمَ بْنَ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ قالَ: قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ عَلَيهِما السَّلامُ وَهُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَشْهُرٍ، فِي عامِ اثْنَيْنِ وَمِائَتَيْنِ. عاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلاثَةً.

بابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَةٍ، وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقِعْدَةِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ وَثَمانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً وَدُفِنَ بِبَغْدادَ فِي مَقابِرِ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ كانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلىٰ بَغْدادَ فِي أَوَّلِ هٰذِهِ السَّنَةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيها عَلَيْهِ السَّلامُ. وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها: سَبِيكَةُ نُوبِيَّةٌ وَقِيلَ أَيْضاً: إِنَّ اسْمَها كانَ خَيْزُرانَ، وَرُوِيَ أَنَّها كانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مارِيَةَ أُمِّ إِبْراهِيمَ ابْنِ



بریز، گوید: از انگشتانش طلا میان طشت روان شد، وسپس به من رو کرد و فرمود: کسی که چنین است اعتنائی به پولی که تو آوردی ندارد.

۱۱ ـ از محمد بن سنان که گفت:
علی بن موسی(ع) در سن چهل و نه سال و شش ماه در سال دویست و دو فوت کرد و بیست سال جز ۲ تا ۳ ماه پس از امام کاظم(ع) زنده بود.

باب ولادت ابی جعفر محمد بن علی ثانی (ع)

امام محمد تقی در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعدهٔ سال ۲۲۰ که ۲۵ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز داشت وفات کرد و در بغداد در مقابر قریش کنار قبر جدّش موسی(ع) به خاک سپرده شد و معتصم در اول همان سالی که وفات کرد او را به بغداد گسیل داشته بود.

مادرش کنیزکی بود به نام سبیکه نوبیه و نیز گفته شده که نامش خیزران بود و راویت شده که از خاندان ماریه مادر ابراهیم

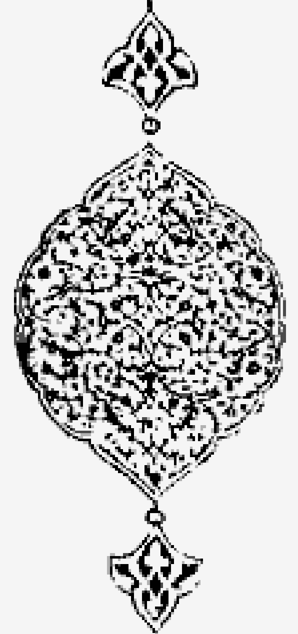


رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خالِدٍ ـ قالَ مُحَمَّدٌ: وَكانَ زَيْدِيّاً ـ قالَ: كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ فَبَلَغَنِي أَنَّ هُناكَ رَجُلاً مَحْبُوساً أُتِيَ بِهِ مِنْ ناحِيَةِ الشّامِ مَكْبُولاً وَقالُوا:

إِنَّهُ تَنَبَّأَ، قالَ عَلِيُّ بْنُ خالِدٍ: فَأَتَيْتُ الْبابَ وَدارَيْتُ الْبَوّابِينَ وَالْحَجَبَةَ حَتّىٰ وَصَلْتُ إِلَيْهِ فَإِذا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ، فَقُلْتُ: ياهٰذا ما قِصَّتُكَ وَما أَمْرُكَ؟ قالَ: إِنِّي كُنْتُ رَجُلاً بِالشّامِ أَعْبُدُ اللّٰهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقالُ لَهُ: مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَبَيْنا أَنا فِي عِبادَتِي إِذْ أَتانِي شَخْصٌ فَقالَ لِي: قُمْ بِنا، فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذْ أَنا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقالَ لِي: تَعْرِفُ هٰذا الْمَسْجِدَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، هٰذا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ.

قالَ: فَصَلّىٰ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ، فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذْ أَنا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ، فَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَسَلَّمْتُ وَصَلّىٰ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ وَصَلّىٰ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذا أَنا بِمَكَّةَ، فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتّىٰ قَضىٰ مَناسِكَهُ وَقَضَيْتُ مَناسِكِي مَعَهُ، فَبَيْنا أَنَا مَعَهُ إِذا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ أَعْبُدُ اللّٰهَ فِيهِ بِالشّامِ وَمَضَى الرَّجُلُ.



فَلَمّا كانَ الْعامُ الْقابِلُ إِذا أَنا بِهِ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُولىٰ، فَلَمّا

زادهٔ رسول خدا(ص) بوده است.

۱ ـ از محمد بن حسان از علی بن خالد (محمد گفته زیدی مذهب بوده است) گوید: من در عسکر بودم (قاموس گفته: عسکر نام سامره است و عسکریین، علی بن محمد الرضا و پسرش حسن بدان منسوبند) و به من خبر رسید که در اینجا مردی زندانی است که او را کت بسته از سوی شام آورده‌اند و گفتند او دعوی پیغمبری کرده‌است. علی‌بن‌خالد گوید: من به‌درِ زندانِ او آمدم وبا دربانان ونگهبانان سازش کردم تا خود را به او رسانیدم ودیدم مردی است با فهم، به او گفتم: ای مرد داستان تو چیست؟ گفت: من مردی بودم در شام و خدا را در جائی به نام محل رأس الحسین(ع) عبادت می‌کردم، در این میان که مشغول عبادت خود بودم بناگاه شخصی آمد و به من گفت: با ما برخیز، من با او برخاستم، در این میان که با او بودم بناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم، به من گفت: این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است.

گوید: نماز خواند و من با او نماز خواندم، در همین میان که با او بودم بناگاه در مسجد رسول اندر شدم که در مدینه است و او بر رسول خدا(ص) سلام داد و من هم سلام دادم و نماز خواند و من هم با او نماز خواندم و صلوات به رسول خدا(ص) فرستاد، در این میان که من با او بودم بناگاه خود را در مکه دیدم و با او بودم تا مناسک را انجام داد ومن هم با او مناسک خود را انجام دادم ودر این میان که با او بودم بناگاه به همانجا رسیدم که در آن خدا را عبادت می‌کردم که در شام است وآن مرد رفت، وچون سال دیگر رسید بناگاه من او را دیدم که همان کار سال اول را کرد وچون از مناسک خود فارغ شدیم ومرا به شام برگردانید وقصد جدا شدن از



فَرَغْنا مِنْ مَناسِكِنا وَرَدَّنِي إِلَى الشّام وَهَمَّ بِمُفارَقَتِي قُلْتُ لَهُ: سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلىٰ ما رَأَيْتُ إِلّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟ فَقالَ:

أَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ.

قالَ: فَتَراقَى الْخَبَرُ حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ الزَّيّاتِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ وَأَخَذَنِي وَكَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ وَحَمَلَنِي إِلَى الْعِراقِ.

قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَارْفَعِ الْقِصَّةَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، فَفَعَلَ وَذَكَرَ فِي قِصَّتِهِ ما كانَ فَوَقَّعَ فِي قِصَّتِهِ: قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشّامِ فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَمِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ مَكَّةَ وَرَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشّامِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هٰذا.

قالَ عَلِيُّ بْنُ خالِدٍ: فَغَمَّنِي ذٰلِكَ مِنْ أَمْرِهِ وَرَقَقْتُ لَهُ وَأَمَرْتُهُ بِالْعَزاءِ وَالصَّبْرِ قالَ: ثُمَّ بَكَّرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَصاحِبُ الْحَرَسِ وَصاحِبُ السِّجْنِ وَخَلْقُ اللهِ، فَقُلْتُ: ما هٰذا؟ فَقالُوا: الْمَحْمُولُ مِنَ الشّامِ الَّذِي تَنَبَّأَ افْتَقَدَ الْبارِحَةَ فَلا يُدْرىٰ أَخَسَفَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوِ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ قالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحابِنا يُقالُ لَهُ عَبْدُاللهِ بْنُ رَزِينٍ قالَ: كُنْتُ مُجاوِراً بِالْمَدِينَةِ ـ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ وَكانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَجِيءُ

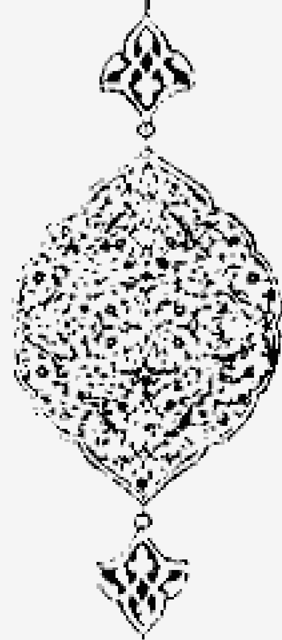


من کرد، به او گفتم: من از تو به حق کسی که تو را بر آنچه دیدم توانا کرده است خواهش دارم وسوگند می‌دهم که به من خبر دهی چه کسی هستی؟

در پاسخ گفت: من محمد بن علی بن موسی هستم ؛ گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمد بن عبدالملک زیّات رسید (وزیر معتصم بوده وپس از وی وزیر پسرش واثق، پدر او در بغداد زیت فروش بوده است) واو به دنبال من فرستاد ومرا گرفت ودر آهن کند کرد وبه عراق آورد.

گوید: من به او گفتم: تو داستان خود را به محمد بن عبدالملک بنویس، این کار را کرد وآنچه شده بود برای او نوشت. محمد بن عبدالملک در زیر داستانش نگارش کرد که به آن که تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه واز مدینه به مکه برده و از مکه به شام برگردانده بگو از این زندانت بیرون آورد.

علی بن خالد گوید: من از این پیشامد او غمنده شدم وبرای او دلم سوخت و او را دستور به تحمل و صبر دادم، گوید: سپس بامداد نزد او رفتم ودیدم لشکریان و رئیس شهربانی و زندانیان و خلق خدا گرد هم فراهم شده‌اند، گفتم: این وضع چیست؟ گفتند: آنکه از شام آورده بودند وبه خود پیغمبری بسته بود دیشب ناپدید شده است و کسی نداند که به زمین فرو رفته ویا پرنده‌ای او را ربوده است. [۲۰۳]

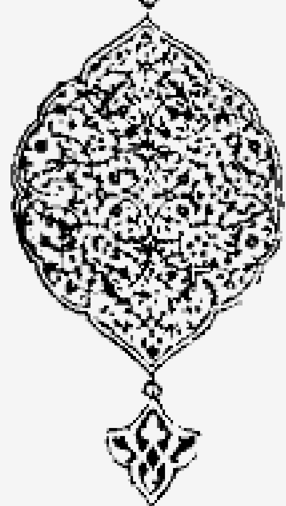


۲ ـ عبدالله بن رزین گوید: من مجاور مدینهٔ پیغمبر(ص) بودم، هر روز امام جواد(ع) هنگام ظهر به مسجد می‌آمد ودر صحن فرود می‌شد واز آنجا سرِ قبر پیغمبر(ص) می‌رفت و بر او سلام



فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي الصَّحْنِ وَيَصِيرُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيَرْجِعُ إِلىٰ بَيْتِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ، فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ وَيَقُومُ فَيُصَلِّي فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطانُ، فَقالَ: إِذا نَزَلَ فَاذْهَبْ حَتّىٰ تَأْخُذَ مِنَ التُّرابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَجَلَسْتُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لأَفْعَلَ هٰذا، فَلَمّا أَنْ كانَ وَقْتُ الزَّوالِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ حِمارٍ لَهُ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَجاءَ حَتّىٰ نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي عَلىٰ بابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قالَ: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكانِ الَّذِي كانَ يُصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ هٰذا أَيّاماً، فَقُلْتُ: إِذا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصا الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ، فَلَمّا أَنْ كانَ مِنَ الْغَدِ جاءَ عِنْدَ الزَّوالِ فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ جاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلّىٰ فِي نَعْلَيْهِ وَلَمْ يَخْلَعْهُما حَتّىٰ فَعَلَ ذٰلِكَ أَيّاماً، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي هٰهُنا وَلٰكِنْ أَذْهَبُ إِلىٰ بابِ الْحَمّامِ فَإِذا هُوَ دَخَلَ إِلَى الْحَمّامِ أَخَذْتُ مِنَ التُّرابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمّاماً بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمّامَ وَصِرْتُ إِلىٰ بابِ الْحَمّامِ وَجَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أُحَدِّثُهُ وَأَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ





می‌داد وبه خانهٔ فاطمه(ع) بر می‌گشت وکفش خود را می‌کند و می ایستاد و نماز می خواند، شیطان به دل من انداخت که: چون فرود می‌آید برو واز خاکی که بر آن گام می‌نهد برگیر، آن روز من در انتظار او بودم وچون ظهر شد سوار الاغ خود آمد ولی در آنجا که فرود می‌آمد پیاده نشد وآمد تا کنار سنگی که بر در مسجد بود، پیاده شد روی سنگ، وسپس به مسجد درآمد و بر رسول خدا(ص) سلام داد وبرگشت به همانجا که در آن نماز می‌خواند و چند روز همین کار را کرد، و من با خود گفتم: چون کفش خود را کند می‌روم و از سنگریزه‌هائی که بر آن گام نهد بر می‌گیرم.

چون فردا شد، هنگام ظهر آمد و بر سنگ پیاده شد وبه مسجد درآمد و بر رسول خدا(ص) سلام داد وآمد آنجا که نماز می‌خواند وبا نعلین خود نماز خواند وآنها را در نیاورد وچند روز هم چنین کرد، با خود گفتم: در اینجا هم برای من آماده نشده که کاری بکنم ولی می‌روم در حمام وچون وارد حمام شد از خاک زیر پایش بر می‌دارم واز حمامی که آن حضرت بدان می رفت پرسیدم، به من گفتند که او به حمامی می‌رود که در بقیع است واز آن مردی از اولاد طلحه است، و روزی که در آن به حمام می‌رفت دانستم ورفتم در حمام وبا آن مرد طلحی نشستم وگفتگو کردم ودر انتظار آمدن آن حضرت بودم، آن مرد طلحی به من گفت: اگر می‌خواهی به حمام بروی پاشو برو زیرا پس از ساعت دیگر نمی توانی به حمام رفت، گفتم: برای چه؟ گفت: چون ابن الرضا می خواهد به حمام برود.

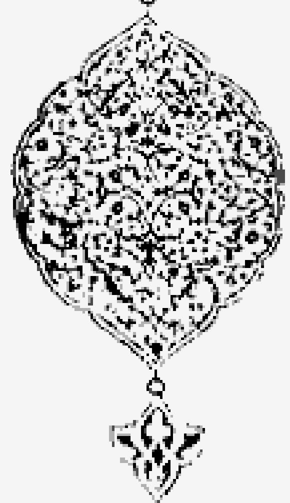
گوید: گفتم: ابن الرضا کیست؟ گفت: مردی است از خاندان محمد(ص) که صلاح و ورع دارد، من به او گفتم: روا



الْحَمّام فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذٰلِكَ بَعْدَ ساعَةٍ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قالَ:

لأَنَّ ابْنَ الرِّضا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمّامِ، قالَ: قُلْتُ: وَمَنِ ابْنُ الرِّضا؟ قالَ: رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صَلاحٌ وَوَرَعٌ، قُلْتُ لَهُ: وَلا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمّامَ غَيْرُهُ؟ قالَ: نُخَلّي لَهُ الْحَمّامَ إِذا جاءَ.

قالَ: فَبَيْنا أَنا كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَمَعَهُ غِلْمانٌ لَهُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ غُلامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتّىٰ أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ فَبَسَطَهُ وَوافىٰ فَسَلَّمَ وَدَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلىٰ حِمارِهِ وَدَخَلَ الْمَسْلَخَ وَنَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ، فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ: هٰذا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِما وَصَفْتَ مِنَ الصَّلاحِ وَالْوَرَعِ؟! فَقالَ: يا هٰذا، لا وَاللّٰهِ ما فَعَلَ هٰذا قَطُّ إِلّا فِي هٰذا الْيَوْمِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هٰذا مِنْ عَمَلِي أَنا جَنَيْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَظِرُهُ حَتّىٰ يَخْرُجَ فَلَعَلّي أَنالُ ما أَرَدْتُ إِذا خَرَجَ، فَلَمّا خَرَجَ وَتَلَبَّسَ بِالْحِمارِ فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَرَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ، وَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ وَاللّٰهِ آذَيْتُهُ وَلا أَعُودُ وَلا أَرُومُ ما رُمْتُ مِنْهُ أَبَداً وَصَحَّ عَزْمِي عَلىٰ ذٰلِكَ، فَلَمّا كانَ وَقْتُ الزَّوالِ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلىٰ حِمارِهِ حَتّىٰ نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ فَدَخَلَ وَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كانَ يُصَلّي فِيهِ فِي بَيْتِ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ وَقامَ يُصَلّي.



نیست که دیگری با او به حمام برود؟ گفت: هر وقت او به حمام می آید حمام را برای او خلوت می کنیم، گوید: در این میان که من چنین بودم بناگاه آن حضرت آمد و چند غلام به همراه او بودند و جلو او غلامی بود که حصیری با خود داشت تا وارد رختکن شد و آن حصیر را برای او پهن کرد و(آن حضرت) آمد و سلام داد و سوار بر الاغ وارد حجره شد و به رختکن رفت و از بالای الاغ روی آن حصیر پیاده شد، من به آن طلحی گفتم: این بود که تو او را به صلاح و ورع وصف می کردی؟ گفت: نه به خدا او هرگز چنین کاری نکرده بود مگر در امروز، در دل خودم گفتم: این هم از کردار من است من او را به این کار خلاف عرف واداشتم وتقصیر با من است.

گفتم: من انتظارش را می‌برم تا بیرون آید وشاید به مقصد خود برسم، وچون بیرون آمد وجامه پوشید الاغ را خواست و آن را به رختکن آوردند واز روی حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، ومن با خود گفتم: به خدا من او را آزردم وبه این عمل باز نگردم و آنچه را می خواستم نمی خواهم هرگز و بر آن تصمیم قطعی گرفتم، و چون هنگام ظهر آن روز شد بر الاغ خود آمد تا در همان جای از صحن مسجد که سابقاً پیاده می شد، پیاده شد و در آمد و سلام بر رسول خدا(ص) داد وآمد به همانجا از حجرهٔ فاطمه(ع) که در آن نماز می‌خواند وکفش خود را در آورد و ایستاد ونمازش را خواند.



٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ قالَ:

خَرَجَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَيَّ، فَنَظَرْتُ إِلىٰ رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ لأَصِفَ قامَتَهُ لأَصْحابِنا بِمِصْرَ فَبَيْنا أَنا كَذٰلِكَ حَتّىٰ قَعَدَ وَقالَ: يا عَلِيُّ إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَّ فِي الإِمامَةِ بِمِثْلِ ما احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ، فَقالَ: ((وَآتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً)) قالَ:

((وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ)) ((وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيّاً وَيَجُوزُ أَنْ يُعْطاها وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةٍ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيّانِ قالَ:

احْتالَ الْمَأْمُونُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ بِكُلِّ حِيلَةٍ، فَلَمْ يُمَكِّنْهُ فِيهِ شَيْءٌ، فَلَمّا اعْتَلَّ وَأَرادَ أَنْ يَبْنِي عَلَيْهِ ابْنَتَهُ دَفَعَ إِلىٰ مِائَتَي وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ ما يَكُونُ، إِلىٰ كُلِّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ جاماً فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلْنَ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذا قَعَدَ فِي مَوْضِعِ الأَخْيارِ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ وَكانَ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ «مُخارِقٌ» صاحِبُ صَوْتٍ وَعُودٍ وَضَرْبٍ، طَوِيلُ اللِّحْيَةِ، فَدَعاهُ الْمَأْمُونُ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنْ كانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيا فَأَنا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَشَهِقَ مُخارِقُ شَهْقَةً إِجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدّارِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَيُغَنِّي، فَلَمّا فَعَلَ ساعَةً وَإِذا أَبُو جَعْفَرٍ لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ

۳ ـ از علی بن اسباط ، گوید: آن حضرت (امام جواد " ع ") بیرون آمد و من از سر تا پایش را نگاه کردم تا اندام او را برای هم مذهبان مصری خودمان وصف کنم، در این میان بودم که نشست وفرمود: ای علی، به راستی، خدا در امامت همان حجتی را اقامه کرده است که در نبوت اقامه کرده و فرموده است (۱۳ سوره مریم): «وحکم نبوت را در کودکی بدو عطا کردیم» و فرموده: (۱۵ سوره احقاف): «وچون به نیرومندی رسید وچهل ساله شد» روا باشد که حکم را به کودکی عطا کند و روا باشد که به او داده شود در سن چهل سالگی.

٤ ـ از محمد بن الریان، گوید: مأمون در بارهٔ ابی جعفر (امام جواد) هر نیرنگی زد که خرده‌ای از او بگیرد، برای او ممکن نشد وچون درمانده شد و خواست دخترش را به او تزویج کند و عروس او سازد، به من ۲۰۰ کنیزک از زیباترین کنیزان داد که به دست هر کدام جامی از جواهر بود، برای اینکه از امام جواد پیشوا کنند وقتی که در محل عبادت می آید (در سر تخت دامادی می آید (خ ل) از مجلسی که آن را از مناقب نقل کرده و صحیح دانسته) ولی امام جواد به آنها اعتنائی نکرد، مردی بود به نام (مخارق) آواز می‌خواند و تار می‌زد وضرب می‌گرفت وریش درازی داشت، مأمون او را خواست، گفت: یا امیر المؤمنین، اگر امام جواد در چیزی از امور دنیا وارد باشد، من برای کفایت، کار تو را می‌کنم و اورا به دنیا داری می‌کشانم، برابر امام جواد نشست ویک فریاد عجیبی از خودش در آورد که همهٔ اهل خانه، گرد او فراهم شدند وبا تار خود می‌زد و می‌خواند.



لا يَميناً وَلا شِمالاً.

ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ وَقالَ:

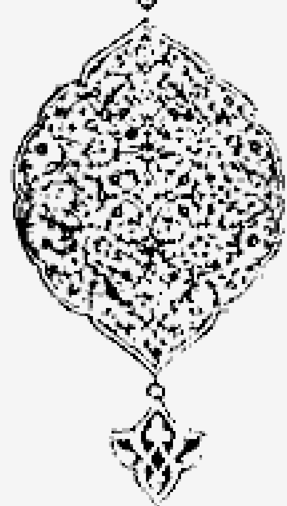
إِتَّقِ اللّٰهَ يا ذَا الْعُثْنُونِ، قالَ:

فَسَقَطَ الْمِضْرابُ مِنْ يَدِهِ وَالْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلىٰ أَنْ ماتَ، قالَ:

فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حالِهِ فَقالَ: لَمّا صاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَزِعْتُ فَزْعَةً لا أُفِيقُ مِنْها أَبَداً.

٥ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ داوُدَ بْنِ الْقاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَمَعِي ثَلاثُ رِقاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَةٍ وَاشْتَبَهَتْ عَلَيَّ فَاغْتَمَمْتُ فَتَناوَلَ إِحْديٰهُما وَقالَ: هٰذِهِ رُقْعَةُ زِيادِ بْنِ شَبِيبٍ، ثُمَّ تَناوَلَ الثّانِيَةَ، فَقالَ: هٰذِهِ رُقْعَةُ فُلانٍ، فَبُهِتُّ أَنا فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، قالَ: وَأَعْطانِي ثَلاثَمِائَةِ دِينارٍ وَأَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَها إِلىٰ بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ وَقالَ: أَما أَنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: دُلَّنِي عَلىٰ حِرِّيفٍ يَشْتَرِي لِي بِها مَتاعاً، فَدُلَّهُ عَلَيْهِ.

قالَ: فَأَتَيْتُهُ بِالدَّنانِيرِ فَقالَ لِي: يا أَبا هاشِمٍ! دُلَّنِي عَلىٰ حِرِّيفٍ يَشْتَرِي لِي بِها مَتاعاً، فَقُلْتُ: نَعَمْ. قالَ: وَكَلَّمَنِي جَمّالٌ أَنْ أُكَلِّمَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ لَهُ يُدْخِلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَمَعَهُ جَماعَةٌ وَلَمْ يُمْكِنِّي كَلامُهُ، فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا أَبا هاشِمٍ! كُلْ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ، ثُمَّ قالَ ـ ابْتِداءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ ـ: يا





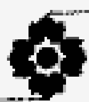
چون ساعتی چنین کرد، امام جواد هیچ توجهی به او نکرد، نه از سمت راست و از چپ، وسپس سر خود را بلند کرد وفرمود به او که: ای ریش دراز، از خدا بترس.

گوید: ابزار زدن و تار، از دست او افتادند ودیگر از دستهای خود سودی نبرد (یعنی شل شدند) تا مُرد.

گوید: مأمون از (مخارق) حالش را پرسید، در پاسخ گفت: چون امام جواد بر من فریاد زد، یک هراسی در دلم افتاد که هرگز از آن به خود نمی آیم.

۵ ـ از داود بن قاسم جعفری که گفت: خدمت امام جواد رسیدم و سه نامهٔ بی نشانی داشتم و بر من اشتباه شده بود وغمنده بودم، یکی از آنها را برداشت وفرمود: این از زیاد بن شبیب است، ودوّمی را برداشت و فرمود: این از فلانی است، من مات شدم، به من نگاهی کرد ولبخندی زد. گوید: سیصد اشرفی به من داد که آن را برای یکی از عموزادگانش برم، وبه من فرمود: او محققاً به تو می‌گوید مرا به یک هم‌پیشه (دلالی خ) رهنمائی کن تا بدانها برایم کالائی بخرد، او را رهنمائی کن، گوید: اشرفیها را برای او آوردم واو به من گفت: ای ابا هاشم، مرا به یک هم‌پیشه (دلالی خ) رهنمائی کن تا باآنها برایم کالائی بخرد، گفتم: به چشم.

گوید: شتربانی به من گفت که: به آن حضرت بگویم او را در یکی از کارهایش بپذیرد، من نزد آن حضرت رفتم تا با او در این باره سخن گویم، دیدم خوراک می خورد و گروهی با او هستند و نمی توانم با او در این باره گفتگو کنم، فرمود: ای ابا هاشم، بفرما بخور و خوراکی جلو من نهاد، سپس او آغاز سخن کرد و بی پرسش



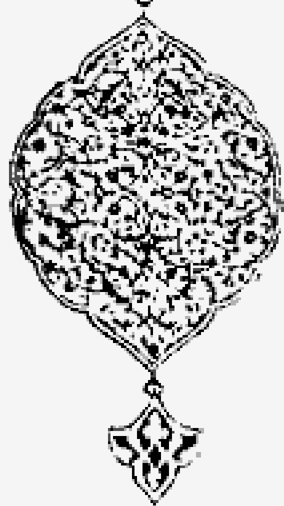


غُلامُ! أُنْظُرْ إِلَى الْجَمَالِ الَّذِي أَتانا بِهِ أَبُو هاشِمٍ فَضُمَّهُ إِلَيْكَ.

قالَ: وَدَخَلْتُ مَعَهُ ذاتَ يَوْمٍ بُسْتاناً فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي لَمُولَعٌ بِأَكْلِ الطِّينِ، فَادْعُ اللّٰهَ لِي، فَسَكَتَ ثُمَّ قالَ [لِي] بَعْدَ [ثَلاثَةِ] أَيّامٍ ابْتِداءً مِنْهُ: يا أَبا هاشِمٍ! قَدْ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْكَ أَكْلَ الطِّينِ، قالَ أَبُو هاشِمٍ:

فَما شَيْءٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ.

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْهاشِمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهاشِمِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ صَبِيحَةَ عُرْسِهِ حَيْثُ بَنىٰ بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ وَكُنْتُ تَناوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَواءً فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنا، وَقَدْ أَصابَنِي الْعَطَشُ وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْماءِ، فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي وَجْهِي وَقالَ: أَظُنُّكَ عَطْشاناً، فَقُلْتُ: أَجَلْ، فَقالَ: يا غُلامُ أَوْ جارِيَةُ! اسْقِنا ماءً، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: السّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِماءٍ يَسُمُّونَهُ بِهِ فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ الْغُلامُ وَمَعَهُ الْماءُ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي ثُمَّ قالَ: يا غُلامُ! ناوِلْنِي الْماءَ فَتَناوَلَ الْماءَ، فَشَرِبَ ثُمَّ ناوَلَنِي فَشَرِبْتُ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْماءِ، فَفَعَلَ ما فَعَلَ فِي الْأُولىٰ، فَلَمّا جاءَ الْغُلامُ وَمَعَهُ الْقَدَحُ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ ما قُلْتُ فِي الْأُولىٰ، فَتَناوَلَ الْقَدَحَ، ثُمَّ شَرِبَ فَناوَلَنِي وَتَبَسَّمَ.

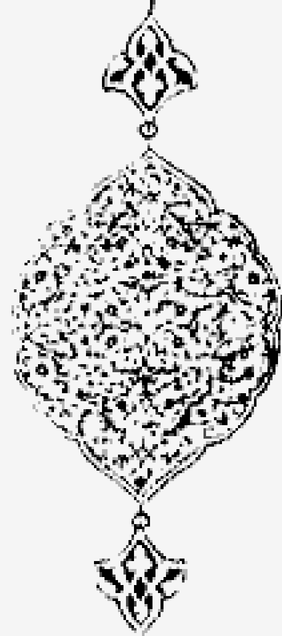




فرمود: ای غلام، آن شتربانی را که ابا هاشم با خود آورده، بنگر و او را با خود داشته باش.

گوید: یک روز با آن حضرت به بستانی رفتم و به او گفتم: قربانت، من به گِل خوردن آزمندم، برای من دعائی بکن، پاسخی نداد و پس از سه روز، آغاز سخن کرد و فرمود: ای ابا هاشم، به تحقیق که خدا، خوردن گِل را از تو برداشت، ابا هاشم گفت: امروز چیزی نزد من از آن کار دشمن‌تر نیست.

۶ ـ از علی بن محمد، یا محمد بن علی هاشمی، که گفت: بامداد روزی که امام جواد(ع) با دختر مأمون عروسی کرده بود، خدمت آن حضرت رسیدم و شب، دواء خورده بودم و من هم نخستین کسی بودم که بامداد آن روز نزد آن حضرت آمده بودم وتشنه بودم و نمی‌خواستم آب طلب کنم، امام جواد(ع) به رویم نگاهی کرد و فرمود: به گمانم تشنه‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ای غلام یا ای کنیزک، آب برای ما بیاور، من با خود گفتم: اکنون آبی بیاورند که اورا زهر خورانند واز این بدبینی خود، غمنده شدم، غلامی آمد و آب آورد، آن حضرت به روی من لبخندی زد و سپس فرمود: ای غلام، آب را به من بده، آن حضرت آب را گرفت و از آن نوشید و سپس به من داد و نوشیدم و باز هم تشنه شدم ونخواستم آب بطلبم، و همان کار اولی را انجام داد و این بار چون غلام، قدح را آورد باز در دلم همان گمان سابق گذشت و حضرت قدح را گرفت و از آن نوشید وبه من داد و لبخندی زد. محمد بن حمزه(راوی خبر از او) گوید: به من گفت: این مرد هاشمی که: من





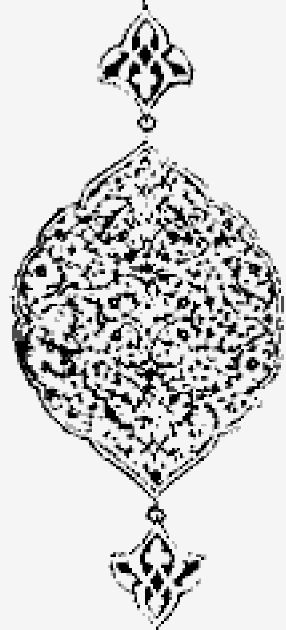
قالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ: فَقالَ لِي هٰذَا الْهاشِمِيُّ: وَأَنا أَظُنُّهُ كَما يَقُولُونَ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: اسْتَأْذَنَ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّواحِي مِنَ الشِّيعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ واحِدٍ عَنْ ثَلاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، فَأَجابَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ دَخَلَ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَلَمْ يَحْمَدِ اللّٰهَ، قالَ: فَقالَ لَهُ: لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللّٰهَ؟ قالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَمَرَ لِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، فَقالَ لِي: تَأَدَّبْتَ.

٩ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ! حَدَثَ بِآلِ فَرَجٍ حَدَثٌ؟ فَقُلْتُ: ماتَ عُمَرُ، فَقالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، حَتّىٰ أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعاً وَعِشْرِينَ مَرَّةً، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي! لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هٰذا يَسُرُّكَ لَجِئْتُ حافِياً أَعْدُو إِلَيْكَ، قالَ:

يا مُحَمَّدُ! أَوَلا تَدْرِي ماقالَ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي؟ قالَ: قُلْتُ: لا، قالَ: خاطَبَهُ فِي شَيْءٍ فَقالَ: أَظُنُّكَ سَكْرانَ،



گمان دارم امام جواد همچنان است که می گویند (یعنی طبق عقیدهٔ شیعه ضمیر مردم را می‌داند).

۷ ـ علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: مردمی از شیعه‌های دور دست، اجازهٔ ورود از امام جواد (ع) خواستند، به آنها اجازه داد وشرفیاب شدند و در یک مجلس، سی هزار مسئله پرسیدند و در سن ۱۰ سالگی بود که همه را پاسخ گفت. [۲۰۵]

۸ ـ از دعبل بن علی که شرفیاب حضور امام رضا (ع) شد و دستور داد چیزی به او دادند و آن را گرفت و حمد خدا نکرد و حضرت به او فرمود: چرا حمد خدا را نکردی؟ دعبل گوید: سپس خدمت امام جواد (ع) رسیدم ودستور داد چیزی به من دادند، و گفتم: الحمد لله، به من فرمود: که ادب شدی ـ یعنی از یاد آوری که امام رضا (ع) به تو کرده بود.

۹ ـ محمد بن سنان گوید: من شرفیاب حضور ابو الحسن (یعنی امام نهم " ع ") شدم، به من فرمود: ای محمد، تازه‌ای به آل فَرَج (خاندانی از طرفداران و کارمندان عالیرتبهٔ عباسیان) رخ داده؟ گفتم: عُمَر (بن فرج که حاکم مدینه بوده است) مُرد، فرمود: الحمد للّه، وتا بیست وچهار این جمله را شمردم، گفتم: ای آقای من، اگر می‌دانستم این خبر شما را شاد می‌کند، من پابرهنه می‌دویدم خدمت شما، فرمود:ای محمد، نمی‌دانی که او به پدرم محمد بن علی (ع) چه گفته؟ گفتم: نه، فرمود: در بارهٔ موضوعی، پدرم با او سخن گفت ودر پاسخ پدرم گفت: گمان دارم تو مستی.
پدرم گفت: بار خدایا اگر تو می دانی که من امروز تا شب

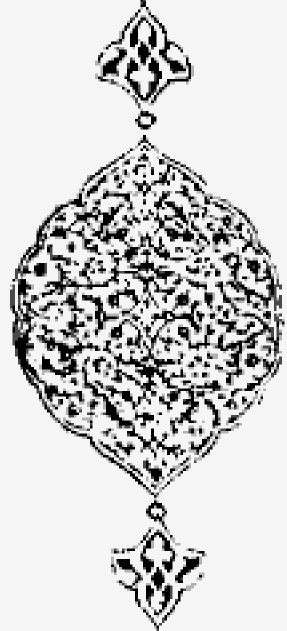


فَقالَ أَبي: اَللّٰهُمَ إنْ كُنتَ تَعْلَمُ أَنّي أَمْسَيْتُ لَكَ صائِماً فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ وَذُلَّ الأَسْرِ، فَوَاللّٰهِ إنْ ذَهَبَتِ الأيّامُ حَتّىٰ حُرِبَ مالُهُ وَما كانَ لَهُ ثُمَّ أُخِذَ أَسيراً وَهُوَ ذا قَدْ ماتَ لا رَحِمَهُ اللّٰهُ وَقَدْ أَدالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ وَما زالَ يُدِيلُ أَوْلِياءَهُ مِنْ أَعْدائِهِ.

١٠ ـ أَحْمَدُ بْنُ إدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ:

صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ وَصَلّىٰ بِنا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَواءً وَذُكِرَ أَنَّ السِّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كانَتْ يابِسَةً، لَيْسَ عَلَيْها وَرَقٌ، فَدَعا بِماءٍ وَتَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدْرَةِ فَعاشَتِ السِّدْرَةُ وَأَوْرَقَتْ وَحَمَلَتْ مِنْ عامِها.

١١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجّالِ. وَعَمْرِو بْنِ عُثْمانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَنِ الْمُطَرِّفِيِّ قالَ: مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ وَلِي عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلافِ دِرْهَمٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ذَهَبَ مالِي، فَأَرْسَلَ إلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: إذا كانَ غَداً فَأْتِنِي وَلْيَكُنْ مَعَكَ مِيزانٌ وَأَوْزانٌ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لِي: مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ وَلَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلافِ دِرْهَمٍ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كانَ تَحْتَهُ فَإذا تَحْتَهُ دَنانِيرُ فَدَفَعَها إلَيَّ.



١٢ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ وَالْحِمْيَرِيُّ، جَمِيعاً عَنْ إبْراهِيمَ بْنِ



برای تو روزه‌دار بودم به او مَزّهٔ غارت مال، وخواری اسیری را بچشان، به خدا چند روزی نگذشت که مالش را چپو کردند وهرچه داشت بردند و اورا اسیر کردند وهم اکنون مُرد، خدایش نیامرزد وخدا عزوجل از او انتقام کشید، وهمیشه خدا انتقام دوستانش را از دشمنانش می‌کشد. [۲۰۶]

۱۰ ـ از ابو هاشم جعفری که گفت: من نماز مغرب را باامام جواد(ع) در مسجد مسیب خواندم، برای ما در محل قبلهٔ مسجد نماز خواند بی‌انحراف از دیوار (یاآنکه وارد محراب نشد وبرابر ما ایستاد برای تنگی جا، یا مقصود این است که در وسط صف ایستاد) وگفت: درخت سدر خشکی در مسجد بود که برگ نداشت وامام(ع) آب خواست ودر زیر آن درخت وضوء گرفت وآمادهٔ نماز شد وآن درخت زنده شد وبرگ آورد، وهمان سال میوه داد.

۱۱ ـ از مُطَرِّفِی که گفت: امام رضا(ع) که درگذشت، چهار هزار درهم به من بدهکار بود ومن با خود گفتم: مالم از میان رفت، وسپس امام جواد(ع) به من پیغام داد که فردا نزد من بیا وبا خود سنگ و ترازو هم بیاور، ومن خدمت امام جواد(ع) رسیدم وآن حضرت به من فرمود: ابوالحسن(ع) در گذشت و ۴ هزار درهم به تو بدهکار بود؟

گفتم: آری. جانمازی که زیر پایش بود بلند کرد، وبه ناگاه اشرفی بسیاری زیر آن بود وآنها را به من داد.

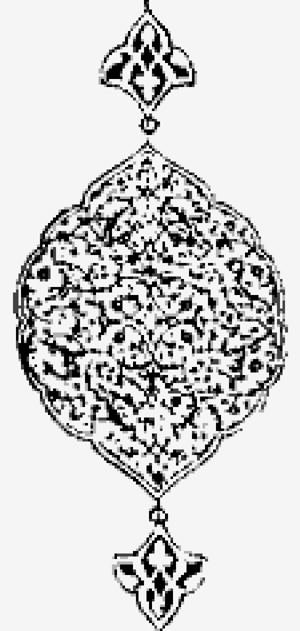
۱۲ ـ از محمد بن سنان، گوید: امام جواد بیست وپنج سال



مَهزيارَ، عَنْ أَخيهِ عَلِيّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ قالَ: قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرينَ سَنَةً وَثَلاثَةِ أَشْهُرٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً، تُوُفِّيَ يَوْمَ الثُّلُثاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرينَ وَمِائَتَيْنِ، عاشَ بَعْدَ أَبيهِ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً إلّا خَمْساً وَعِشْرينَ يَوْماً.

بابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِما السَّلامُ وَالرِّضْوانُ

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِلنِّصْفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشَرَةَ وَمِائَتَيْنِ، وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشَرَةَ وَمِائَتَيْنِ. وَمَضىٰ لِأَرْبَعٍ بَقينَ مِنْ جُمادَى الآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسينَ وَمِائَتَيْنِ، وَرُوِيَ أَنَّهُ قُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسينَ وَمِائَتَيْنِ وَلَهُ أَحَدٌ وَأَرْبَعُونَ سَنَةً وَسِتَّةُ أَشْهُرٍ، وَأَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الآخَرِ الَّذي رُوِيَ، وَكانَ الْمُتَوَكِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدينَةِ إِلىٰ سُرَّ مَنْ رَأىٰ، فَتُوُفِّيَ عَلَيْهِ السَّلامُ بِها وَدُفِنَ في دارِهِ، وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها: سَمانَةُ.



١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ خَيْرانَ الأَسْباطِيِّ قالَ: قَدِمْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ الْمَدينَةَ

وسه ماه و ۱۲ روز داشت که درگذشت، وفاتش روز سه شنبه ششم ذی حجه سال دویست وبیست هجری بود، بعد از پدرش ۱۹ سال جز ۲۵ روز زنده بود.

باب ولادت ابی الحسن علی بن محمد ـ نقی(ع)

در نیمهٔ ذی حجهٔ سال ۲۱۲ هجری متولد شده ودر روایتی است که در رجب سال ۲۱٤ متولد شده ودر ۲٦ جمادی الاخره سال ۲٥٤ از دنیا رفته، ودر روایتی است که در ماه رجب سال ۲٥٤ وفات کرد و ٤۱ سال و ٦ ماه عمر کرده و طبق موقعِ ولادتِ دیگر ٤۰ سال عمر کرده و متوکل آن حضرت را به همراه یحیی بن هرثمة بن اعین از مدینه به سر من رأی آورد و در آن جا وفات کرد و در خانهٔ خود به خاک سپرده شد و مادرش ام ولدی است به نام سمانه.

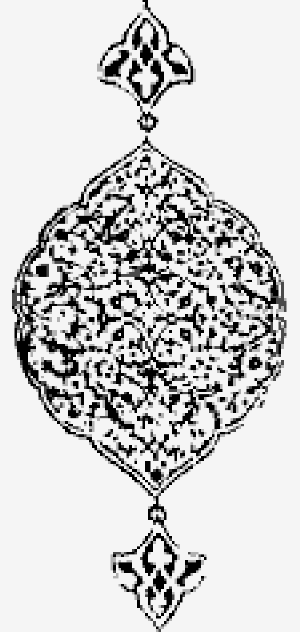
۱ ـ از خیرانی اسباطی، گوید: در مدینه خدمت ابوالحسن(ع) رسیدم، به من فرمود: چه خبری از واثق داری؟



فَقالَ لِي: ما خَبَرُ الْواثِقِ عِنْدَكَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، خَلَّفْتُهُ فِي عافِيَةٍ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النّاسِ عَهْداً بِهِ، عَهْدِي بِهِ مُنْذُ عَشَرَةِ أَيّام، قالَ: فَقالَ لِي: إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: إِنَّهُ ماتَ، فَلَمّا أَنْ قالَ لِي: إِنَّ النّاسَ، عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ، ثُمَّ قالَ لِي: مافَعَلَ جَعْفَرٌ؟ قُلْتُ: تَرَكْتُهُ أَسْوَأَ النّاسِ حالاً فِي السِّجْنِ، قالَ: فَقالَ: أَما إِنَّهُ صاحِبُ الأَمْرِ، ما فَعَلَ ابْنُ الزَّيّاتِ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، النّاسُ مَعَهُ وَالأَمْرُ أَمْرُهُ، قالَ: فَقالَ:

أَما إِنَّهُ شُؤْمٌ عَلَيْهِ، قالَ: ثُمَّ سَكَتَ وَقالَ لِي: لا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقادِيرُ اللّٰهِ تَعالىٰ وَأَحْكامُهُ، يا خَيْرانُ! ماتَ الْواثِقُ وَقَدْ قَعَدَ الْمُتَوَكِّلُ جَعْفَرٌ وَقَدْ قُتِلَ ابْنُ الزَّيّاتِ، فَقُلْتُ: مَتىٰ، جُعِلْتُ فِداكَ؟ قالَ: بَعْدَ خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيّامٍ.

۲ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ صالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، فِي كُلِّ الأُمُورِ أَرادُوا إِطْفاءَ نُورِكَ وَالتَّقْصِيرَ بِكَ، حَتّىٰ أَنْزَلُوكَ هٰذَا الْخانَ الأَشْنَعَ، خانَ الصَّعالِيكِ!! فَقالَ: هٰهُنا أَنْتَ يا ابْنَ سَعِيدٍ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ وَقالَ: انْظُرْ، فَنَظَرْتُ فَإِذا أَنا بِرَوْضاتٍ آنِقاتٍ وَرَوْضاتٍ باسِراتٍ، فِيهِنَّ خَيْراتٌ عَطِراتٌ وَ وِلْدانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ وَأَطْيارٌ وَظِباءٌ وَأَنْهارٌ تَفُورُ، فَحارَ بَصَرِي وَحَسَرَتْ عَيْنِي، فَقالَ:

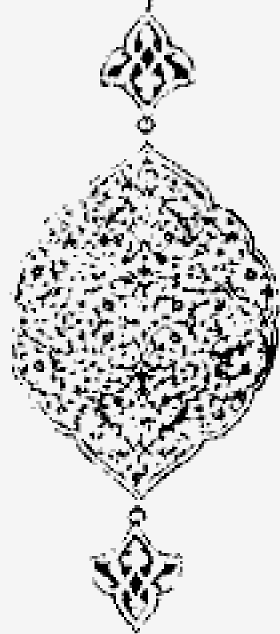




گفتم: قربانت، من او را در حال عافیت به جای گذاردم ومن از همهٔ مردم، به او دیدار نزدیک‌تری دارم، ده روز است که او را دیده‌ام، به من فرمود که: اهل مدینه می گویند، او مُرده، وچون گفت: مردم چنین گویند، دانستم که همین او مرده است، سپس به من فرمود که: جعفر چه کرد؟ (مقصود، متوکل عباسی است که جعفر بن معتصم باشد) گفتم: او را بدحال‌ترین مردم بجا گذاردم در زندان بود.

گوید: فرمود: اما او صاحب امر حکومت شده. ابن الزیات چه کرده؟ (وزیر واثق بوده) گفتم: قربانت، مردم با او داشتند وفرمان، فرمان او بود، گوید: فرمود: اما به راستی که او شوم بود برایش، گوید: سپس خموش شد و به من فرمود: به ناچار، مقدرات خدا تعالی و احکامش مجری می شوند، ای خیران، واثق مُرد، ومتوکّل به جای او نشست و ابن الزیات هم کشته شد، گفتم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامراء).

۴ ـ از صالح بن سعید گوید: خدمت ابوالحسن(ع) رسیدم وبه او گفتم: قربانت، در هر چیزی می خواهند نور شما را خاموش کنند و از قدر شما بکاهند، تا شما را در این سرای بدنام منزل داده‌اند که آن را سرای گدایان می نامند، فرمود: ای پسر سعید، تو در این جا باش.



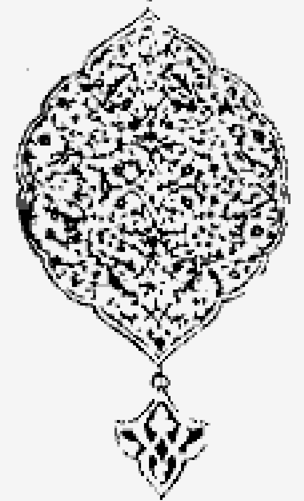
سپس به دست خود اشاره کرد و فرمود: نگاه کن، نگاه کردم و به ناگاه خود رادر باغستانهای خرم و فرح بخشی دیدم، باغستانهائی تازه و خرم در آنها حوریانی معطر و نوپسرانی بودند چون دُرّ صدف درخشان، پرنده، آهوان و نهرهای روان و جوشان بود. چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار ماند، فرمود: هرجا باشیم این



حَيْثُ كُنّا فَهٰذا لَنا عَتيدٌ، لَسْنا في خانِ الصَّعاليكِ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحاقَ الْجَلّابِ قالَ: اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ غَنَماً كَثِيرَةً، فَدَعاني فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبْلِ دارِهِ إِلىٰ مَوْضِعٍ واسِعٍ لا أَعْرِفُهُ، فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ، فَبَعَثَ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ وَإِلىٰ والِدَتِهِ وَغَيْرِهِما مِمَّنْ أَمَرَنِي، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الإِنْصِرافِ إِلىٰ بَغْدادَ إِلىٰ والِدِي وَكانَ ذٰلِكَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ تُقِيمُ غَداً عِنْدَنا ثُمَّ تَنْصَرِفُ، قالَ: فَأَقَمْتُ فَلَمّا كانَ يَوْمُ عَرَفَةَ أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَبِتُّ لَيْلَةَ الأَضْحىٰ فِي رِواقٍ لَهُ، فَلَمّا كانَ فِي السَّحَرِ أَتانِي فَقالَ: يا إِسْحاقُ! قُمْ، قالَ: فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذا أَنا عَلىٰ بابِي بِبَغْدادَ، قالَ: فَدَخَلْتُ عَلىٰ والِدِي وَأَنا فِي أَصْحابِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: عَرَّفْتُ بِالْعَسْكَرِ وَخَرَجْتُ بِبَغْدادَ إِلَى الْعِيدِ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطّاهِرِيِّ قالَ: مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُراجٍ خَرَجَ بِهِ وَأَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلاكِ، فَلَمْ يَجْسِرْ أَحَداً أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ، فَنَذَرَتْ أُمُّهُ ـ إِنْ عُوفِيَ ـ أَنْ تَحْمِلَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مالاً جَلِيلاً مِنْ مالِها.



وَقالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خاقانَ: لَوْ بَعَثْتَ إِلىٰ هٰذا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ فَإِنَّهُ لا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَةٌ يُفَرِّجُ بِها عَنْكَ.

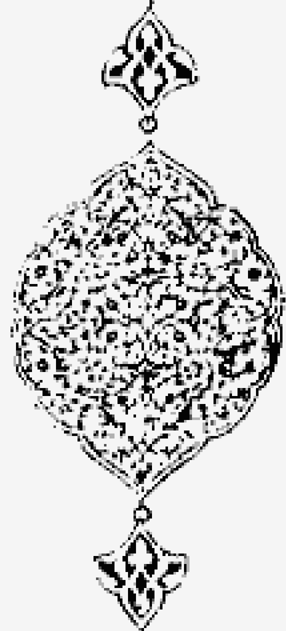


منظره برای ما آماده است، ما در سرای گدایان نیستیم.

۳ ـ اسحاق جلاب گوید: من برای ابوالحسن (ع)، گوسفند بسیاری خریدم، مرا خواست و از مهاربند منزلش به جای وسیعی برد که آن را نمی دانستم و نمی شناختم و طبق دستور او گوسفندها را به هر که فرموده بود بخش می کردم واز آنها برای ابی جعفر (پسر بزرگش محمد که پیش از آن حضرت مُرد ودر بَلَدْ مدفون است) ومادرش و برای جز آنها که دستور داده بود فرستاد، سپس از آن حضرت اجازه خواستم که به بغداد نزد پدرم بروم، این کار در روزِ ترویه بود، به من نوشت: فردا را نزد ما باش و سپس برگرد.

گوید: خدمت امام ماندم و چون روز عرفه شد نزد آن حضرت ماندم و شب عید قربان در آستانه‌ای که داشت خوابیدم وهنگام سحر نزد من آمد و فرمود: ای اسحاق، برخیز. گوید: برخاستم و چشم باز کردم و دیدم به در خانۀ خودم در بغدادم و نزد پدرم رفتم و در میان رفقای خود بودم، به آنها گفتم: من روز عرفه را در سامره گذراندم و برای روز عید به بغداد رسیدم.

۴ ـ از ابراهیم بن محمد طاهری، گوید: متوکل بر اثر دمل وزخم بزرگ و عمیقی که در آورد، بیمار شد و نزدیک مرگ رسید و احدی جرأت نکرد ابزار آهنی به او نزدیک کند و زخم او را عمل کند و مادرش نذر کرد،اگر خوب شد، پول بسیاری نزد ابوالحسن علی بن محمد (ع) فرستد از مال خودش و فتح بن خاقان به او (یعنی متوکل) گفت: کاش می فرستادی نزد این مرد (یعنی امام دهم ع) و از او پرسشی می کردی بی این نیست که نزد او دستوری باشد که





فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ.

فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشَّاةِ فَيُدافَ بِماءِ وَرْدٍ فَيُوضَعَ عَلَيْهِ.

فَلَمّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَأَخْبَرَهُمْ أَقْبَلُوا يَهْزَأُونَ مِنْ قَوْلِهِ.

فَقالَ لَهُ الْفَتْحُ: هُوَ وَاللّٰهِ أَعْلَمُ بِما قالَ وَأَحْضَرَ الْكُسْبَ وَعَمِلَ كَما قالَ، وَوَضَعَ عَلَيْهِ فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَسَكَنَ، ثُمَّ انْفَتَحَ وَخَرَجَ مِنْهُ ما كانَ فِيهِ وَبُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعافِيَتِهِ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشَرَةَ آلافِ دِينارٍ تَحْتَ خاتَمِها.

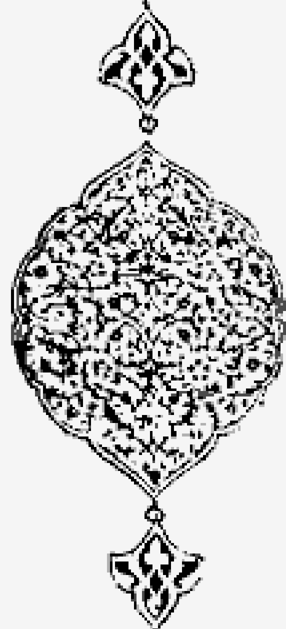
ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ فَسَعىٰ إِلَيْهِ الْبَطْحائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنَّ أَمْوالاً تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَسِلاحاً، فَقالَ لِسَعِيدٍ الْحاجِبِ:

أُهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَخُذْ ما تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الأَمْوالِ وَالسِّلاحِ وَاحْمِلْهُ إِلَيَّ.

قالَ إِبْراهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَقالَ لِي سَعِيدٌ الْحاجِبُ:

صِرْتُ إِلىٰ دارِهِ بِاللَّيْلِ وَمَعِي سُلَّمٌ فَصَعِدْتُ السَّطْحَ، فَلَمّا نَزَلْتُ عَلىٰ بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدّارِ، فَنادانِي: يا سَعِيدُ! مَكانَكَ حَتّىٰ يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ.

فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِي بِشَمْعَةٍ، فَنَزَلْتُ فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ وَقَلَنْسُوَةٌ مِنْها وَسَجّادَةٌ عَلىٰ حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمْ أَشُكَّ أَنَّهُ كانَ يُصَلِّي.



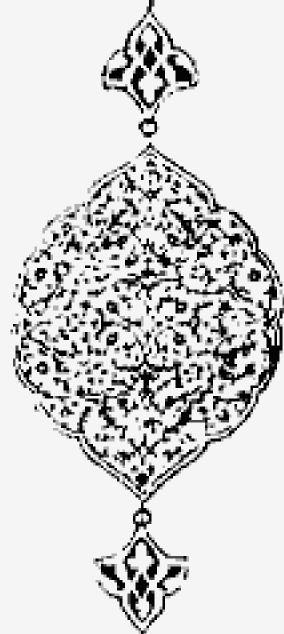


وسیلهٔ گشایش تو گردد، کسی نزد آن حضرت فرستاد و مرض او را شرح داد و فرستاده، این دستور را آورد که: از کسب گوسفند بگیرند و با گلاب حل کنند و بسایند (کسب را در کتب لغت به فشردهٔ روغن تفسیر کرده‌اند و مجلسی-ره- آن را پشکل‌های گوسفند دانسته که زیر پای آنها مالیده و در هم می شود) و بر آن دمل گذارند.

چون فرستاده، دستور را آورد و به آنها گزارش داد، آن را به باد مسخره گرفتند. فتح گفت: به خدا او داناتر است بدانچه گفته وکسب را حاضر کرد وبه دستور آن حضرت، کار کرد و آن را بر دمل گذاشت و متوکل را خواب گرفت و دردش آرام شد و سر باز کرد و آنچه در آن بود بیرون آمد و مژدهٔ سلامتی او را به مادرش دادند، و ۱۰ هزار اشرفی سر به مهر خودش برای امام(ع) فرستاد، ومتوکل از بیماری خود بهبود کامل یافت.

و بطحائی علوی (محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن(ع) که با پدر و جدش همه پشتیبان عباسیان بودند بر علیه دیگران از بنی هاشم- از مجلسی ره) نزد متوکل سخن‌چینی کرد که پول و اسلحه برای آن حضرت می فرستند و او به سعید حاجب دستور داد که شبانه به خانهٔ آن حضرت یورش‌بر و هر چه پول وأسلحه نزد او یافتی برگیر و برای من بفرست.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید حاجب گفت: من شبانه به خانهٔ آن حضرت رفتم ونردبان به همراهم بردم، سر بام رفتم و چون در تاریکی به یکی از پلکان‌ها سرازیر شدم نمی دانستم از کجا وارد خانه شوم، امام فریاد زد: ای سعید، به جای خود باش تا شمع بیاورند برای تو، طولی نکشید که شمعی آوردند و من فرود آمدم،





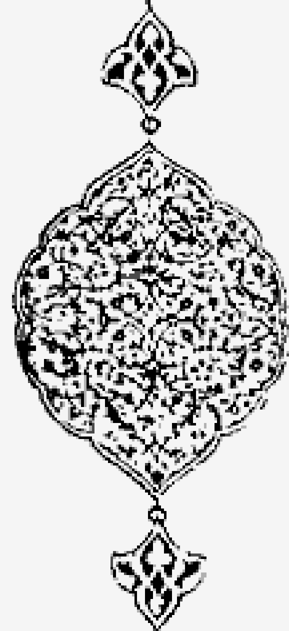
فَقالَ لِي: دُونَكَ الْبُيُوتَ، فَدَخَلْتُها وَفَتَّشْتُها فَلَمْ أَجِدْ فِيها شَيْئاً وَوَجَدْتُ الْبَدْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ وَكِيساً مَخْتُوماً وَقالَ لِي: دُونَكَ الْمُصَلّىٰ، فَرَفَعْتُهُ فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِي جَفْنٍ غَيْرِ مُلَبَّسٍ.

فَأَخَذْتُ ذٰلِكَ وَصِرْتُ إِلَيْهِ، فَلَمّا نَظَرَ إِلىٰ خاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَدْرَةِ بَعَثَ إِلَيْها فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ، فَأَخْبَرَنِي بَعْضُ خَدَمِ الْخاصَّةِ أَنَّها قالَتْ لَهُ:

كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمّا آيَسْتُ مِنْكَ إِنْ عُوفِيتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مالِي عَشَرَةَ آلافِ دِينارٍ فَحَمَلْتُها إِلَيْهِ وَهٰذا خاتَمِي عَلَى الْكِيسِ.

وَفَتَحَ الْكِيسَ الْآخَرَ فَإِذا فِيهِ أَرْبَعْمِائَةِ دِينارٍ فَضَمَّ إِلَى الْبَدْرَةِ بَدْرَةً أُخْرىٰ وَأَمَرَنِي بِحَمْلِ ذٰلِكَ إِلَيْهِ فَحَمَلْتُهُ وَرَدَدْتُ السَّيْفَ وَالْكِيسَيْنِ وَقُلْتُ لَهُ:

يا سَيِّدِي عَزَّ عَلَيَّ، فَقالَ لِي: سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

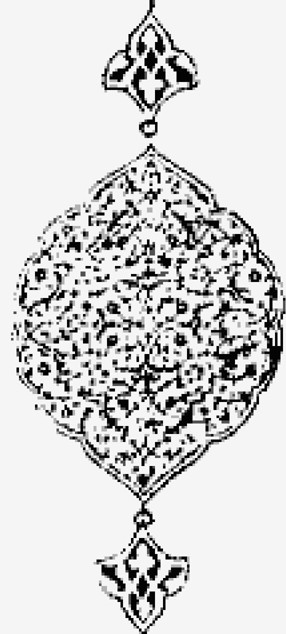


٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قالَ: قالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ كَتَبَ إِلَيْهِ: يا مُحَمَّدُ! أَجْمِعْ أَمْرَكَ وَخُذْ حِذْرَكَ، قالَ: فَأَنا فِي جَمْعِ أَمْرِي [وَ] لَيْسَ أَدْرِي ما كَتَبَ بِهِ



دیدم آن حضرت، جبه پشمینی پوشیده و کلاه پشمینی به سر نهاده و سجاده روی حصیر برابر او است و تردید نداشتم که مشغول نماز بوده.

به من فرمود: این اتاقها در اختیار تو، من به همهٔ اطاقها رفتم و باز رسیدم و چیزی نیافتم و یک کیسه اشرفی در خانهٔ او بود که مهر مادر متوکل بر سر آن زده بود و یک کیسهٔ دیگری هم سر به مهر بود و به من فرمود: این جانماز را هم بازرسی کن، من آن رابرداشتم و یک شمشیر غلاف کرده وبی آرایش زیر آن بود و آنها را برداشتم و نزد متوکل بردم و چون به مهر مادرش نگاه کرد او را خواست، نزد او آمد و یکی از خدمتکاران مخصوص به من گزارش داد که مادرش به او گفت: در بیماری تو من نذر کردم چون از تو نومید شده بودم که اگر سالم شدی، از مال خودم ۱۰ هزار اشرفی برای او بفرستم و آنها را فرستادم واین هم مهر من است که بر کیسه است و کیسهٔ دیگر را گشود و در آن چهار صد اشرفی بود و او یک کیسهٔ ۱۰ هزار اشرفی بر آنها افزود و به من فرمان داد که آن را برای امام برم، من آنها را بردم و آن شمشیر را با ۲ کیسه پرداختم و به آن حضرت گفتم: ای آقای من: بر من سخت است این مأموریت در بارهٔ شما، در پاسخ فرمود: «به زودی بدانند آن کسانی که ستم می کنند به چه سر انجامی خواهند رسید» (آیه آخر سوره شعراء). [۲۰۷]



۵ ـ از علی بن محمد نوفلی که گفت: محمد بن فرج به من گفت: ابوالحسن(ع) به او نوشته: ای محمد، کار و بار خود را گرد آور ودر حذر باش، گفت: من در جمع آوری کار خود بودم ونمی‌دانستم مقصود آن حضرت از این نامه چیست، تا آنکه فرستادهٔ

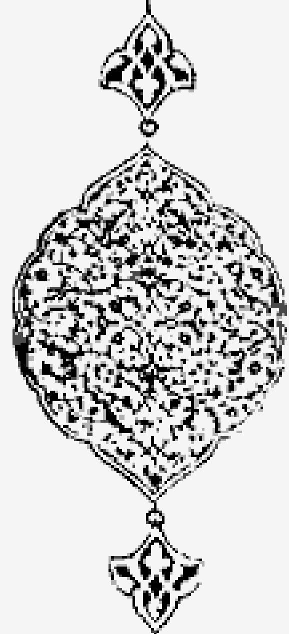


إِلَيَّ حَتَّىٰ وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيَّداً وَضَرَبَ عَلَىٰ كُلِّ ما أَمْلِكُ وَكُنْتُ فِي السِّجْنِ ثَمانَ سِنِينَ، ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السِّجْنِ كِتابٌ فِيهِ: يا مُحَمَّدُ لا تَنْزِلْ فِي ناحِيَةِ الْجانِبِ الْغَرْبِيِّ، فَقَرَأْتُ الْكِتابَ فَقُلْتُ: يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهٰذا وَأَنا فِي السِّجْنِ، إِنَّ هٰذا لَعَجَبٌ، فَما مَكَثْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قالَ: وَكَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِياعِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَما يَضُرُّكَ أَنْ لا تُرَدَّ عَلَيْكَ، فَلَمّا شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِياعِهِ وَماتَ قَبْلَ ذٰلِكَ.

قالَ: وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَكَتَبَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ يُشاوِرُهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أُخْرُجْ فَإِنَّ فِيهِ فَرَجَكَ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تَعالىٰ، فَخَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلّا يَسِيراً حَتّىٰ ماتَ.



٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ قالَ: رَأَيْتُهُ ـ يَعْنِي مُحَمَّداً ـ قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِي عَشِيَّةٍ وَقَدِ اسْتَقْبَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَاعْتَلَّ مِنْ غَدٍ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ عائِداً بَعْدَ أَيّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَقَدْ ثَقُلَ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ فَأَخَذَهُ وَأَدْرَجَهُ وَوَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.



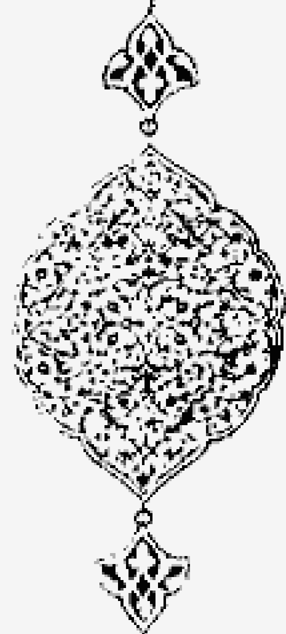
خلیفه آمد و مرا زیر زنجیر از مصر برد و هرچه داشتم، مهر و موم کرد و من هشت سال در زندان به سر بردم.

و سپس نامه‌ای از آن حضرت به من رسید که نوشته بود: ای محمد، در ناحیهٔ سمت غربی، منزل مکن، من نامه را خواندم و با خود گفتم: من در زندانم و به من این را نوشته است؟ این بسیار شگفت آور است و دیری نگذشت که مرا آزاد کردند و الحمد لله، گفت که: محمد بن فرج به آن حضرت نوشت و در بارهٔ مزرعه‌ها وآب وملک خود پرسش کرد.

در پاسخ او نوشت که: به زودی آنها را به تو بر گردانند واگر هم بر نگردانند، تو را زیانی نباشد و چون محمد بن فرج را به سامره خواستند، نامهٔ رَدّ املاک او را صادر کردند ولی پیش از دریافت آن، خودش مُرد.

گوید: احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت و از او خواست که به سامره رود و محمد بن فرج به امام نوشت و با او مشورت کرد، و امام در پاسخ او نوشت برو به سامره که برای تو گشایش است، انشاء الله تعالی و او به سامره رفت و جز اندکی نپائید که مرد.

۶ ـ ابو یعقوب گفت: من آن محمد (بن فرج) را پیش از مردنش در سامراء دیدم، شب هنگامی بود که جلو ابوالحسن (ع) آمده بود بر او نگریست و از فردا بیمار شد، پس از چند روز بیماریش به دیدار او رفتم و سنگین شده بود و به من گزارش داد که برای او جامه‌ای فرستاده (یعنی امام) و آن را گرفته و پیچیده و زیر سرش نهاد، گوید: در آن کفن شد.



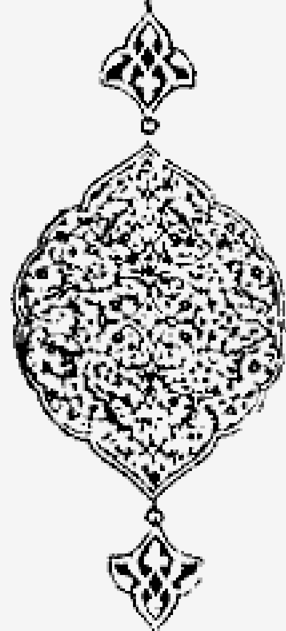


قالَ: فكُفِّنَ فِيهِ.

قالَ أَحْمَدُ: قالَ أَبُو يَعْقُوبَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ مَعَ ابْنِ الْخَضِيبِ فَقالَ لَهُ ابْنُ الْخَضِيبِ: سِرْ جُعِلْتُ فِداكَ، فَقالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقَدَّمُ، فَما لَبِثَ إِلاّ أَرْبَعَةَ أَيّامٍ حَتّىٰ وُضِعَ الدَّهَقُ عَلىٰ ساقِ ابْنِ الْخَضِيبِ ثُمَّ نُعِيَ. قالَ: وَرُوِيَ عَنْهُ حِينَ أَلَحَّ عَلَيْهِ ابْنُ الْخَضِيبِ فِي الدّارِ الَّتِي يَطْلُبُها مِنْهُ، بَعَثَ إِلَيْهِ لَأَقْعُدَنَّ بِكَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَقْعَداً لا تَبْقىٰ لَكَ باقِيَةٌ، فَأَخَذَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الأَيّامِ.

٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ: أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتابِ الْمُتَوَكِّلِ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثّالِثِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ فِي سَنَةِ ثَلاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ وَهٰذِهِ نُسْخَتُهُ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عارِفٌ بِقَدْرِكَ، راعٍ لِقَرابَتِكَ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ، يُقَدِّرُ مِنَ الأُمُورِ فِيكَ وَفِي أَهْلِ بَيْتِكَ ما أَصْلَحَ اللّٰهُ بِهِ حالَكَ وَحالَهُمْ وَثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَعِزَّهُمْ وَأَدْخَلَ الْيُمْنَ وَالأَمْنَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ، يَبْتَغِي بِذٰلِكَ رِضا رَبِّهِ وَأَداءَ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَفِيهِمْ وَقَدْ رَأىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمّا كانَ يَتَوَلاّهُ مِنَ الْحَرْبِ وَالصَّلاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذْ كانَ عَلىٰ ما ذَكَرْتَ مِنْ جَهالَتِهِ بِحَقِّكَ وَاسْتِخْفافِهِ بِقَدْرِكَ وَعِنْدَ[نا] ما قَرَفَكَ بِهِ وَنَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَراءَتَكَ مِنْهُ وَصِدْقَ نِيَّتِكَ فِي تَرْكِ مُحاوَلَتِهِ





احمد گوید: ابو یعقوب گفت: من ابوالحسن(ع) را با ابن الخضیب دیدم، ابن الخضیب به آن حضرت گفت: پیش برو قربانت، در پاسخ او فرمود: تو مقدم هستی، چهار روز بیشتر نشد که چوبهای شکنجه را به ساقهای ابن الخضیب بستند و سپس خبر مرگش اعلام شد. احمد گفته که: از او روایت شده است که چون ابن الخضیب در بارهٔ خانه‌ای که آن را از امام(ع) مطالبه می کرد سخت گیری نمود، امام به او پیغام فرستاد که من هر آینه به وسیلهٔ در خواست از خدای عز و جل تو را به روزی می نشانم که اثری از تو به جا نماند و خدا عز و جل ابن الخضیب را در همان روزها گرفتار کرد. [۲۰۸]

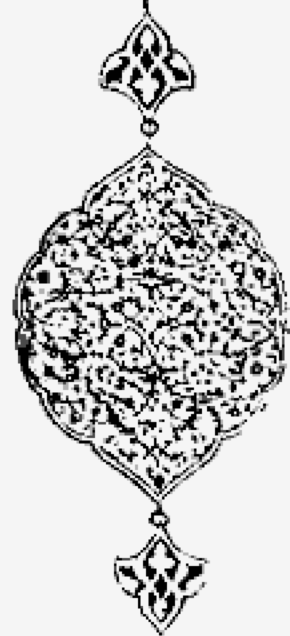
۷ ـ یکی از اصحاب گوید: من رو نویس نامه‌ای که متوکل به امام ابی الحسن سوم(ع) نوشته بود در سال ۲۴۳ از یحیی بن هرثمه گرفتم و این متن آن نامه است:

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، به راستی امیرالمؤمنین قدر تو را می داند و خویشی تو را منظور می دارد و حق تو را لازم می‌شمارد، هرچه برای اصلاح حال تو و خاندانت لازم باشد منظور می‌گردد و وسائل عزّت تو وعزّت آنها فراهم می شود و خوش بختی و آسودگی برای شما و آنها تأمین می گردد، و به دین کار خشنودی پروردگارش را می جوید و ادای آنچه بر او در بارهٔ شما و آنها واجب است و امیرالمؤمنین رأی داد که عبدالله بن محمد (از طرف متوکل والی بر جنگ و نماز بوده است در مدینه) طبق نظر شما که مرد نادانی است و قدر شما را سبک کرده است و شما را متهم به کاری کرده است که امیرالمؤمنین می داند از آن برکنار هستی و در نیت خود بر ترک طلب آن صادقی و خود را اهل آن نمی دانی، از حکومت و تصدی امر و جهاد و نماز مدینه معزول است



وَأَنَّكَ لَمْ تُؤَهِّلْ نَفْسَكَ لَهُ وَقَدْ وَلّىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ما كانَ يَلِي مِنْ ذٰلِكَ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ وَأَمَرَهُ بِإِكْرامِكَ وَتَبْجِيلِكَ وَالإِنْتِهاءِ إِلىٰ أَمْرِكَ وَرَأْيِكَ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى اللّٰهِ وَإِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذٰلِكَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتاقٌ إِلَيْكَ يُحِبُّ إِحْداثَ الْعَهْدِ بِكَ وَالنَّظَرَ إِلَيْكَ، فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيارَتِهِ وَالْمُقامِ قِبَلَهُ ما رَأَيْتَ شَخَصْتَ وَمَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوالِيكَ وَحَشَمِكَ عَلىٰ مُهْلَةٍ وَطُمَأْنِينَةٍ، تَرْحَلُ إِذا شِئْتَ وَتَنْزِلُ إِذا شِئْتَ وَتَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرْثَمَةَ مَوْلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشَيِّعِينَ لَكَ، يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ وَيَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ فَالأَمْرُ فِي ذٰلِكَ إِلَيْكَ حَتّىٰ تُوافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَما أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَوُلْدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَخاصَّتِهِ أَلْطَفُ مِنْهُ مَنْزِلَةً وَلا أَحْمَدُ لَهُ أُثْرَةً وَلا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرُ وَعَلَيْهِمْ أَشْفَقُ وَبِهِمْ أَبَرُّ وَإِلَيْهِمْ أَسْكَنُ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تَعالىٰ وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ.

وَكَتَبَ إِبْراهِيمُ بْنُ الْعَبّاسِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.



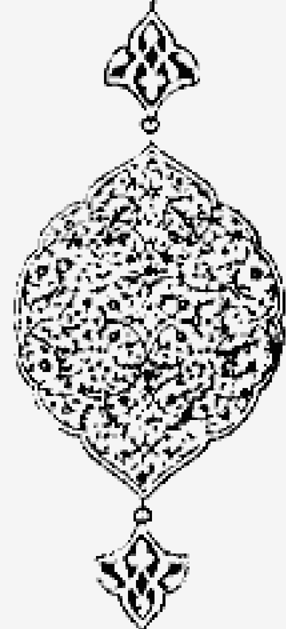
٨ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُثَنّىٰ يَعْقُوبُ بْنُ ياسِرٍ قالَ: كانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ: وَيْحَكُمْ قَدْ أَعْيانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضا، أَبىٰ أَنْ يَشْرَبَ مَعِي أَوْ يُنادِمَنِي أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هٰذا.



وامیرالمؤمنین منصب او را به محمد بن فضل واگذارد و به او فرمان داد: تو را گرامی دارد و احترام کند و به دستور تو و نظر تو کار کند با رعایت تقرب به خدا و تقرب به امیرالمؤمنین.

امیرالمؤمنین به تو مشتاق است و می خواهد با تو تجدید عهد کند و تو را ببیند و اگر برای دیدار او و اقامت در کنار او تا هر زمانی که به خواهی شادی، خودت و هر که را بخواهی از خاندان وابستگان وخدمتکاران واطرافیانت با مهلت و آرامش حرکت می‌کنید، هر وقت بخواهید بار میزنید و هر وقت بخواهید بار به زمین می‌گذارید وهر طور بخواهید راه طی می کنید و اگر دوست دارید یحیی بن هرثمه وابستهٔ امیرالمؤمنین هم با قشونی که دارد در خدمت شما باشند و با شما هم سفری کنند و بدرقهٔ شما باشند و هر جا بار زنید، بار زنند و هر طور راه بروید، راه بروند و در فرمان شما باشند تا به حضور امیرالمؤمنین برسید. زیرا هیچکدام از برادرانش وفرزندانش و خاندانش منزلتی پر مهرتر و مقام خانوادگی ارجمندتری نزد او از تو ندارد و او نسبت به آنان شما را از همه بیشتر منظور دارد و به شما مهربان‌تر و خوش رفتارتر و آسوده خاطرتر است از همهٔ آنها انشاء الله تعالی و السلام علیک و رحمة الله و برکاته، نگارش ابراهیم بن عباس و صلّی الله علی محمد و آله وسلم. [۲۰۹]

۸ ـ از یعقوب بن یاسر که گفت: متوکل همیشه می گفت: وای بر شما، کار ابن الرضا مرا درمانده و بیچاره کرد، از مَی‌خواری با من رو گردان است و از همنشینی من گریزان است و به من هیچ فرصتی در این کارها نداده، به او گفتند: اگر از خود او مقصودت را به دست نمی آوری، این برادرش موسی است که غرق بازی وقرین



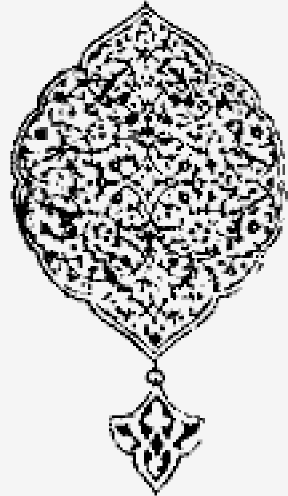


فَقالُوا لَهُ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ فَهٰذا أَخُوهُ مُوسىٰ قَصّافٌ عَزّافٌ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَتَعَشَّقُ، قالَ: ابْعَثُوا إِلَيْهِ فَجِيئُوا بِهِ حَتّىٰ نُمَوِّهَ بِهِ عَلَى النّاسِ وَنَقُولَ: ابْنُ الرِّضا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَأُشْخِصَ مُكَرَّماً وَتَلَقّاهُ جَمِيعُ بَنِي هاشِمٍ وَالْقُوّادُ وَالنّاسُ عَلىٰ أَنَّهُ إِذا وافىٰ أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً وَبَنىٰ لَها فِيها وَحَوَّلَ الْخَمّارِينَ وَالْقِيانَ إِلَيْهِ وَوَصَلَهُ وَبَرَّهُ وَجَعَلَ لَهُ مَنْزِلاً سِرِّيّاً حَتّىٰ يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ.

فَلَمّا وافىٰ مُوسىٰ تَلَقّاهُ أَبُو الْحَسَنِ فِي قَنْطَرَةِ وَصِيفٍ وَهُوَ مَوْضِعٌ يُتَلَقّىٰ فِيهِ الْقادِمُونَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَوَفّاهُ حَقَّهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ: إِنَّ هٰذا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ وَيَضَعَ مِنْكَ فَلا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذاً قَطُّ.

فَقالَ لَهُ مُوسىٰ: فَإِذا كانَ دَعانِي لِهٰذا، فَما حِيلَتِي؟ قالَ: فَلا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ وَلا تَفْعَلْ فَإِنَّما أَرادَ هَتْكَكَ، فَأَبىٰ عَلَيْهِ فَكَرَّرَ عَلَيْهِ.

فَلَمّا رَأىٰ أَنَّهُ لا يُجِيبُ قالَ: أَما إِنَّ هٰذا مَجْلِسٌ لا تَجْمَعُ أَنْتَ وَهُوَ عَلَيْهِ أَبَداً، فَأَقامَ ثَلاثَ سِنِينَ، يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ فَيُقالُ لَهُ: قَدْ تَشاغَلَ الْيَوْمَ فَرُحْ، فَيَرُوحُ فَيُقالُ: قَدْ سَكِرَ فَبَكِّرْهُ، فَيُبَكِّرُ فَيُقالُ: شَرِبَ دَواءً، فَما زالَ عَلىٰ هٰذا ثَلاثَ سِنِينَ حَتّىٰ قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ وَلَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ.



٩ ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ



ملاهی است، می خورد و می نوشد و عشق می ورزد، گفت: بفرستید و اورا بیاورید تا او را در برابر مردم به جای ابن‌الرضا نمایش دهم. به او نوشت و او را با احترام تمام به سامره آورد وهمهٔ رجال بنی هاشم و افسران و مردم به استقبال او رفتند و با او شرط شده بود که چون به سامره آید، زمینهائی به او واگذارد و خانه‌ای در آن برایش بسازد و می فروشان و کنیزان رامشگر را نزد او گرد آورد و با وصله و احسان کند و دستگاهی برای او فراهم سازد که متوکل خودش در آنجا به دیدار او رود.

چون موسی به سامره رسید، ابوالحسن(ع) در سر جسر وصیف که واردین را استقبال می کردند به استقبال او رفت و او را دیدار کرد و بر او سلام داد و حق او را ادا کرد و سپس به او گفت: این مرد تو را خواسته تا آبرویت را بریزد و تو را زبون کند، مبادا نزد او اعتراف کنی که هرگز نبیذ(شراب خرما) چشیدی.

موسی در پاسخ حضرت گفت: اگر برای این کار مرا خواسته چاره‌ای ندارم؟ فرمود: قدر خود را مکاه و گرد این کار مگرد، زیرا می خواهد تو را بی آبرو کند، موسی از سخن امام سر بر تافت و آن حضرت به او اصرار کرد و چون دید نمی پذیرد، فرمود: هلا تو با متوکل در چنین مجلسی هرگز گرد هم نیائید و سه سال موسی در سامره ماند، هر روز بامداد به دربار متوکل می رفت و به او می گفتند: امروز کار دارد، برو، روز دیگر می آمد، می گفتند: امروز مست است، فردا بامداد بیا، چون بامداد فردا می رفت می گفتند: امروز دوا خورده است و سه سال به همین منوال گذرانید تا متوکل کشته شد و او را با وی انجمنی فراهم نشد. [۲۱۰]

۹ ـ زید بن علی بن حسین بن زید گوید: من بیمار شدم

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ قالَ: مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلاً فَوَصَفَ لِي دَواءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذا وَكَذا يَوْماً فَلَمْ يُمَكِّنِّي، فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبابِ حَتّىٰ وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقارُورَةٍ فِيها ذٰلِكَ الدَّواءُ بِعَيْنِهِ فَقالَ لِي: أَبُو الْحَسَنِ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ: خُذْ هٰذَا الدَّواءَ كَذا وَكَذا يَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرِئْتُ، قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: قالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ: يَأْبَى الطّاعِنُ أَيْنَ الْغُلاةُ عَنْ هٰذَا الْحَدِيثِ.

باب مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِما السَّلامُ

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ [وَفِي نُسْخَةٍ أُخْرىٰ فِي شَهْرِ رَبِيعٍ الآخِرِ] سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَثَلاثِينَ وَمِائَتَيْنِ. وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمانِ لَيالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَمانٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَدُفِنَ فِي دارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها: حُدِيثٌ، [وَقِيلَ: سُوسَنُ].

١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُما قالُوا: كانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ خاقانَ عَلَى الضِّياعِ وَالْخَراجِ بِقُمْ فَجَرىٰ فِي مَجْلِسِهِ يَوْماً ذِكْرُ الْعَلَوِيَّةِ وَمَذاهِبِهِمْ وَكانَ شَدِيدَ

وپزشکی شبانه به بالینم آمد و دوائی برای من نسخه کرد، در همان شب که تا چند روز بخورم و برای من ممکن نشد، هنوز آن پزشک از در خانه بیرون نرفته بود که نصر(خادم امام دهم) یک شیشه از همان دواء را برای من آورد و به من گفت: ابوالحسن(ع) به تو سلام می رساند و می فرماید: از این دوا تا چندین روز بخور، من آن را گرفتم و نوشیدم و خوب شدم. محمد بن علی(راوی حدیث) گوید که: زید بن علی به من گفت: منکران امام از پذیرفتن این حدیث سر باز زنند، کجایند غُلات در زمینهٔ اینگونه حدیث؟ [۲۱۱]

باب ولادت ابی محمد- حسن بن علی (ع)

امام حسن عسکری(ع) در ماه رمضان (و در نسخهٔ دیگری است که در ماه ربیع الاخر) سال ۲۳۲ متولد شده و روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ که ۲۸ سال داشته، وفات کرده است و در خانهٔ همان خانه‌ای که در سر من رأی پدرش در آن به خاک رفته بود دفن شده و مادرش ام ولدی است که به او حدیث می گفتند(و گفته شد: سوسن).

۱ ـ حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و دیگران گفته‌اند: احمد بن عبیدالله بن خاقان بر املاک و خراج قم گماشته بود، روزی در مجلس وی سخن از علویان و مذاهب آنها به میان آمد، او مردی بود سخت دشمن خاندان پیغمبر، و با این حال گفت:



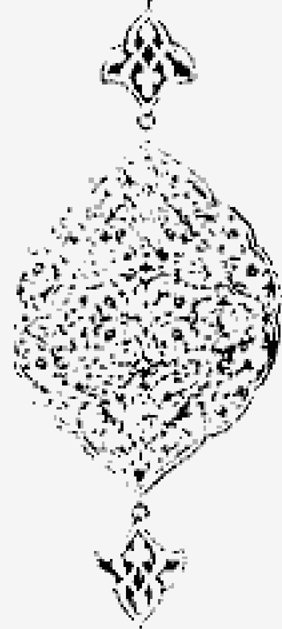
النَّصْبِ فَقالَ: ما رَأَيْتُ وَلا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ رَجُلاً مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الرِّضا في هَدْيِهِ وَسُكُونِهِ وَعَفافِهِ وَنُبْلِهِ وَكَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَبَنِي هاشِمٍ وَتَقْدِيمِهِمْ إِيّاهُ عَلىٰ ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَالْخَطَرِ وَكَذٰلِكَ الْقُوّادِ وَالْوُزَراءِ وَعامَّةِ النّاسِ، فَإِنِّي كُنْتُ يَوْماً قائِماً عَلىٰ رَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجّابُهُ فَقالُوا: أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنُ الرِّضا بِالْبابِ، فَقالَ بِصَوْتٍ عالٍ:

إِئْذَنُوا لَهُ، فَتَعَجَّبْتُ مِمّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكَنُّونَ رَجُلاً عَلىٰ أَبِي بِحَضْرَتِهِ وَلَمْ يُكَنَّ عِنْدَهُ إِلاّ خَلِيفَةٌ أَوْ وَلِيُّ عَهْدٍ أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطانُ أَنْ يُكَنّىٰ، فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ، حَسَنُ الْقامَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ، حَدَثُ السِّنِّ، لَهُ جَلالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قامَ يَمْشِي إِلَيْهِ خُطىً وَلا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هٰذا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَالْقُوّادِ، فَلَمّا دَنا مِنْهُ عانَقَهُ وَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَصَدْرَهُ وَأَخَذَ بِيَدِهِ وَأَجْلَسَهُ عَلىٰ مُصَلاّهُ الَّذِي كانَ عَلَيْهِ وَجَلَسَ إِلىٰ جَنْبِهِ مُقْبِلاً عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَيُفَدِّيهِ بِنَفْسِهِ وَأَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمّا أَرىٰ مِنْهُ إِذْ دَخَلَ [عَلَيْهِ] الْحاجِبُ فَقالَ: الْمُوَفَّقُ قَدْ جاءَ، وَكانَ الْمُوَفَّقُ إِذا دَخَلَ عَلىٰ أَبِي تَقَدَّمُ حُجّابُهُ وَخاصَّةُ قُوّادِهِ، فَقامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَبَيْنَ بابِ الدّارِ سِماطَيْنِ إِلىٰ أَنْ يَدْخُلَ وَيَخْرُجَ فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلاً عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ حَتّىٰ نَظَرَ إِلىٰ غُلْمانِ الْخاصَّةِ فَقالَ حِينَئِذٍ



من در سر من رأی مردی از علویان را چون حسن بن علی بن محمد ابن الرضا ندیدم و نشناختم از روش و آرامش و پارسائی وبزرگواری و ارجمندی او در نزد خاندانش و همه بنی هاشم و مقدم شمردن او بر پیرمردان و بزرگان خود و هم بر افسران ووزیران وعموم مردم، من یک روز بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم می نشست، به ناگاه دربانان او آمدند وگفتند ابو محمد ابن الرضا بر در خانه است با آواز بلند فریاد کرد به او اجازهٔ ورود بدهید.

من از آنها در شگفت شدم که دلیری کردند و مردی را در نزد پدرم با کنیه نام بردند، با این که در نزد او تنها خلیفه یا ولیّ‌عهد یا کسی که از طرف خلیفه دستور بود به کنیه نام برده می شد، مردی گندمگون خوش اندام، زیبا رو، خوش پیکر و تازه جوان در آمد و جلال و هیبتی داشت، تا نگاه پدرم به او افتاد برخاست و چند گامی جلو او رفت و من ندیده بودم که با کسی از بنی هاشم وافسران، چنین کند وچون به او نزدیک شد، او را در آغوش گرفت و روی و سینه‌اش را بوسید و دستش را گرفت و او را بر مسند خود نشانید و پهلوی او نشست و رو به او کرد و با سخن پرداخت و خود را قربان او می کرد و من از رفتار پدرم با او شگفت بودم که دربان آمد و گفت: موفق (برادرِ معتمد، خلیفه و رئیس ستاد او) آمده و شیوهٔ موفق این بود که چون نزد پدرم آمد، دربانان و افسران مخصوص،پیشتر می آمدند و از مجلس پدرم تا در خانه صف می‌بستند تا او می‌آمد و می‌رفت وپدرم پیوسته رو به ابی محمد داشت، با او گفتگو می‌کرد تا نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آن‌گاه به او گفت: خدا مرا قربانت کند اکنون، هر گاه میل



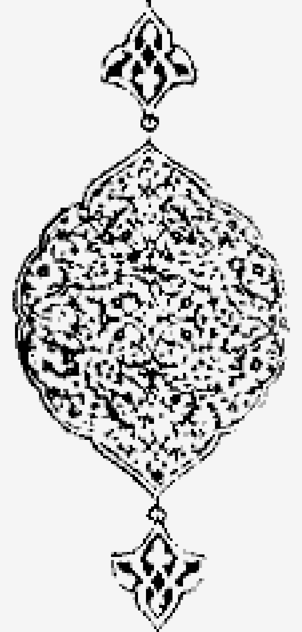


إذا شِئْتَ جَعَلَنِي اللّٰهُ فِداكَ.

ثُمَّ قالَ لِحُجّابِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السَّماطَيْنِ حَتّىٰ لا يَراهُ هٰذا ـ يَعْنِي الْمُوَفَّقَ ـ، فَقامَ وَقامَ أَبِي وَعانَقَهُ وَمَضىٰ، فَقُلْتُ لِحُجّابِ أَبِي وَغِلْمانِهِ: وَيْلَكُمْ، مَنْ هٰذَا الَّذِي كَنَّيْتُمُوهُ عَلىٰ أَبِي وَفَعَلَ بِهِ أَبِي هٰذا الْفِعْلَ، فَقالُوا: هٰذا عَلَوِيٌّ يُقالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضا فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً وَلَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذٰلِكَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِهِ وَأَمْرِ أَبِي وَما رَأَيْتُ فِيهِ، حَتّىٰ كانَ اللَّيْلُ وَكانَتْ عادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ فِيما يَحْتاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤامَراتِ وَما يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطانِ.

فَلَمّا صَلّىٰ وَجَلَسَ، جِئْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ فَقالَ لِي: يا أَحْمَدُ أَلَكَ حاجَةٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يا أَبَهْ فَإِنْ أَذِنْتَ لِي سَأَلْتُكَ عَنْها، فَقالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يا بُنَيَّ فَقُلْ ما أَحْبَبْتَ، قُلْتُ: يا أَبَهْ مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتُكَ بِالْغَداةِ فَعَلْتَ بِهِ ما فَعَلْتَ مِنَ الإِجْلالِ وَالْكَرامَةِ وَالتَّبْجِيلِ وَفَدَّيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَأَبَوَيْكَ؟

فَقالَ: يا بُنَيَّ ذاكَ إِمامُ الرّافِضَةِ، ذاكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضا، فَسَكَتَ ساعَةً، ثُمَّ قالَ: يا بُنَيَّ لَوْ زالَتِ الإِمامَةُ عَنْ خُلَفاءِ بَنِي الْعَبّاسِ مَا اسْتَحَقَّها أَحَدٌ مِنْ بَنِي هاشِمٍ غَيْرُ هٰذا وَإِنَّ هٰذا لَيَسْتَحِقُّها فِي فَضْلِهِ وَعَفافِهِ وَهَدْيِهِ وَصِيانَتِهِ وَزُهْدِهِ وَعِبادَتِهِ وَجَمِيلِ أَخْلاقِهِ وَصَلاحِهِ وَلَوْ رَأَيْتَ أَباهُ رَأَيْتَ رَجُلاً





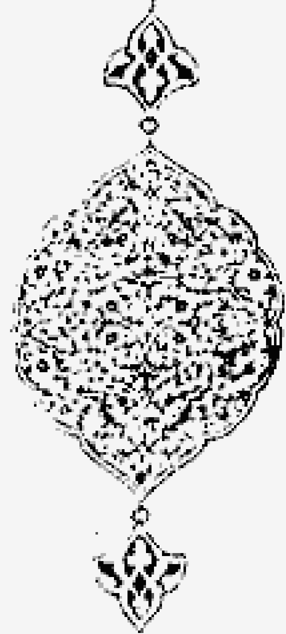
داشته باشید، وبه غلامان خود گفت: او را از پشت دو صف ببرید که این (یعنی موفق) او را نبینند. برخاست و پدرم هم برخاست، او را در آغوش گرفت و او رفت، من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما، این چه کسی بود که نزد پدرم او را با کنیه نام بردید و او هم به او چنین رفتار کرد؟

در پاسخ گفتند: این یک علوی است که او را حسین بن علی گویند و به ابن الرضا معروف است و شگفت من بر افزود و همیشه آن روز را گرفته و اندیشناک بودم در کار او و کار پدرم و آنچه در بارهٔ او دیده بودم تا شب رسید، شیوهٔ پدرم این بود که نماز عشاء را می خواند و می نشست به انتظار مشورتهای مورد نیاز شب و آنچه باید به خلیفه گزارش دهد.

چون نمازش را خواند و نشست، من آمدم بر او سلام کردم و برابرش نشستم و کسی نزد او نبود، به من گفت: احمد، کاری داری؟ گفتم: آری پدرجان، اگر اجازه می دهی از آن بپرسم، گفت: من به تو اجازه دادم فرزندجانم، هرچه خواهی بگو.

گفتم: پدرجان این مردی که امروز بامداد دیدم، با او آن رفتار پر از اجلال و احترام و تعظیم را کردی و قربان او می رفتی وپدر ومادرت را قربان او می کردی چه کس بود؟

ای پسرجانم، این امام رافضیان است، این حسن بن علی معروف به ابن الرضا است و ساعتی خاموش شد و سپس گفت: ای پسرجانم، اگر امامت از خلفاء بنی عباس برود، هیچ کس از بنی هاشم جز این مرد، شایسته و سزاوار آن نیست و این مرد برای فضل و پارسائی و روش نیک و خودداری و زهد و عبادت و اخلاق خوب وصلاح خود سزاوار آن است و اگر پدرش را دیده بودی،



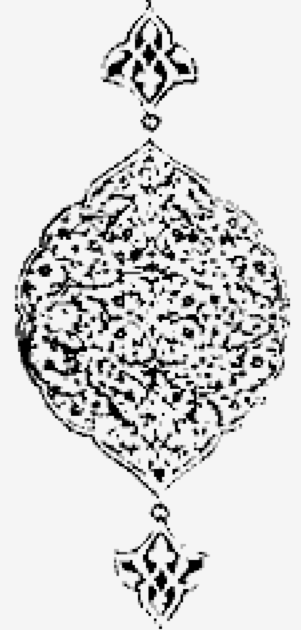


جَزْلاً، نَبِيلاً، فاضِلاً.

فَازْدَدْتُ قَلَقاً وَتَفَكُّراً وَغَيْظاً عَلىٰ أَبِي وَما سَمِعْتُ مِنْهُ وَاسْتَزَدْتُهُ فِي فِعْلِهِ وَقَوْلِهِ فِيهِ ماقالَ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَّا السُّؤالَ عَنْ خَبَرِهِ وَالْبَحْثَ عَنْ أَمْرِهِ فَما سَأَلْتُ أَحَداً مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَالْقُوّادِ وَالْكُتّابِ وَالْقُضاةِ وَالْفُقَهاءِ وَسائِرِ النّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غايَةِ الإِجْلالِ وَالإِعْظامِ وَالْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لَهُ عَلىٰ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَشايِخِهِ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَلا عَدُوّاً إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَالثَّناءَ عَلَيْهِ، فَقالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ: يا أَبا بَكْرٍ فَما خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟

فَقالَ: وَمَنْ جَعْفَرٌ فَتَسْأَلَ عَنْ خَبَرِهِ؟ أَوَ يُقْرَنُ بِالْحَسَنِ جَعْفَرٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ فاجِرٌ ماجِنٌ شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجالِ وَأَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ، خَفِيفٌ، قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ.

وَلَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطانِ وَأَصْحابِهِ فِي وَقْتِ وَفاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ما تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَما ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَمّا اعْتَلَّ بَعَثَ إِلىٰ أَبِي أَنَّ الرِّضا قَدِ اعْتَلَّ فَرَكِبَ مِنْ ساعَتِهِ فَبادَرَ إِلىٰ دارِ الْخِلافَةِ ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلاً وَمَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ ثِقاتِهِ وَخاصَّتِهِ فِيهِمْ نِحْرِيرٌ، فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دارِ الْحَسَنِ وَتَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَحالِهِ وَبَعَثَ إِلىٰ نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالإِخْتِلافِ إِلَيْهِ



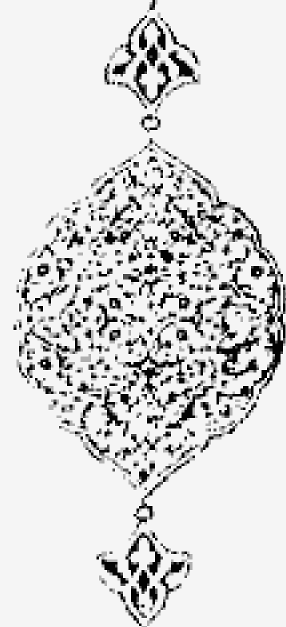


مردی بود دریا دل و خردمند و اصیل و راد و با فضل.

من از بیان پدرم، دل تنگ‌تر و اندیشناک‌تر شدم و خشمم بر پدرم افزوده شد و بر آنچه از او باز شنیدم و از کردار و گفتارش در بارهٔ او فهمیدم و پس از این هدفی نداشتم جز پرسش از اخبار او وکاوش در کار او و از هر کدام از بنی هاشم و افسران و نویسندگان و قضات و فقهاء و مردم دیگر پرسش کردم در نزد همهٔ مردم در نهایت اجلال و اعظام و محل رفیع و قول جمیل بود و او را بر همهٔ خاندانش و بر مشایخ مقدم می داشتند و او در نظرم بزرگوار آمد، چون از هیچ دوست و دشمنی در بارهٔ او جز از تمجید و ستایش نشنیدم، و یکی از اشعریین قم که حاضر مجلس او بود به او گفت: ای ابا بکر، خبر برادرش جعفر چه بود؟

در پاسخ گفت: جعفر کیست که از او خبر بپرسند و او را قرین حسن سازند؟ جعفر آشکارا مرتکب فسق می شد و هرزه و لاأبالی و می خوار بود و کوچکترین مردی بود که دیدم و بی‌آبروتر در نزد خود از همه کس، سبک بود و خود باخته.

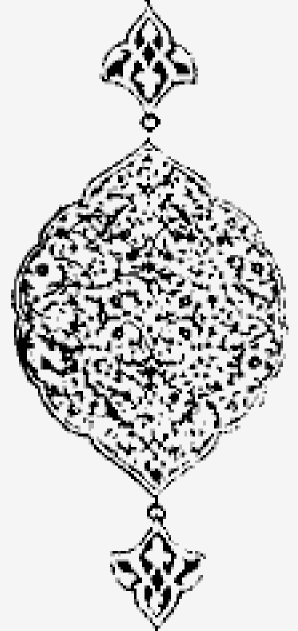
بر خلیفه و یارانش هنگام وفات حسن بن علی حادثه‌ای رخ داد که من از آن در شگفت شدم وگمان نداشتم چنین شود برای این که چون امام بیمار شد، خلیفه نزد پدرم فرستاد که ابن‌الرضا بیمار شده و پدرم همان ساعت سوار شد و به دار الخلافه شتافت و شتابانه برگشت و پنج تن از خادمان امیرالمؤمنین با خود داشت که همه مورد وثوق بودند و از خواص به شمار می رفتند و نحریر در میان آنها بود (که از خواص خادمان خلیفه بود) و به آنها دستور داد در خانهٔ حسن بمانند و خبر و حال او را خوب بفهمند و فرستاد نزد چند تن پزشک که نزد او رفت و آمد کنند و هر بام و شام او را معاینه





وَتعاهُدِهِ صَباحاً وَمَساءً، فَلَمّا كانَ بَعْدَ ذٰلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ أُخْبِرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ، فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِ دارِهِ وَبَعَثَ إِلىٰ قاضِي الْقُضاةِ فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْتارَ مِنْ أَصْحابِهِ عَشَرَةً مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَأَمانَتِهِ وَوَرَعِهِ فَأَحْضَرَهُمْ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلىٰ دارِ الْحَسَنِ وَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَيْلاً وَنَهاراً، فَلَمْ يَزالُوا هُناكَ حَتّىٰ تُوُفِّيَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَصارَتْ سُرَّ مَنْ رَأىٰ ضَجَّةً واحِدَةً وَبَعَثَ السُّلْطانُ إِلىٰ دارِهِ مَنْ فَتَّشَها وَفَتَّشَ حُجَرَها وَخَتَمَ عَلىٰ جَمِيعِ ما فِيها وَطَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ وَجاؤُوا بِنِساءٍ يَعْرِفْنَ الْحَمْلَ، فَدَخَلْنَ إِلىٰ جَوارِيهِ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُناكَ جارِيَةً بِها حَمْلٌ فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَوُكِّلَ بِها نِحْرِيرٌ الْخادِمُ وَأَصْحابُهُ وَنِسْوَةٌ مَعَهُمْ، ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذٰلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ وَعُطِّلَتِ الْأَسْواقُ وَرَكِبَتْ بَنُو هاشِمٍ وَالْقُوّادُ وَأَبِي وَسائِرُ النّاسِ إِلىٰ جَنازَتِهِ، فَكانَتْ سُرَّ مَنْ رَأىٰ يَوْمَئِذٍ شَبِيهاً بِالْقِيامَةِ.

فَلَمّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطانُ إِلىٰ أَبِي عِيسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلاةِ عَلَيْهِ، فَلَمّا وُضِعَتِ الْجَنازَةُ لِلصَّلاةِ عَلَيْهِ دَنا أَبُو عِيسىٰ مِنْهُ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلىٰ بَنِي هاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ وَالْعَبّاسِيَّةِ وَالْقُوّادِ وَالْكُتّابِ وَالْقُضاةِ وَالْمُعَدَّلِينَ وَقالَ: هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضا ماتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلىٰ فِراشِهِ حَضَرَهُ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَثِقاتِهِ فُلانٌ وَفُلانٌ وَمِنَ الْقُضاةِ فُلانٌ وَفُلانٌ وَمِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فُلانٌ وَفُلانٌ، ثُمَّ

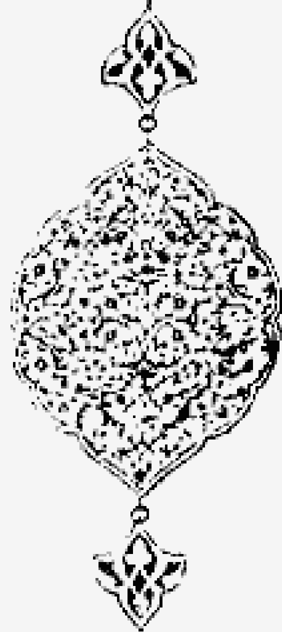




کنند. و چون دو سه روز گذشت، خبر آوردند که ناتوان شده ودستور به پزشکان رسید که در خانهٔ او بمانند و فرستاد قاضی القضات را احضار کرد و دستور داد ده تن از کسانی که میان اصحاب خود در دین و امانت و ورع به آنها وثوق دارد حاضر کند، آنها را حاضر کرد و همه را به خانهٔ حسن فرستاد و دستور داد شبانه روز در آن بمانند و آنجا ماندند تا آن حضرت وفات کرد و شهر سر من رأی یک پارچه شیون و عزاء شد و خلیفه فرستاد: خانهٔ او را بازرسی کردند و اتاقها را بازدید نمودند و هرچه در آنها بود مهر کردند و دنبال پسر او گشت و زنانی که آبستنی را می فهمیدند آوردند و کنیزان او را بازرسی کردند و یکی از آنها گفت: در یکی از کنیزان اثر حمل هست، او را در اطاقی زندانی کردند و نحریر خادم را با یارانش و چندتن زن بر او گماشتند.

بعد از آن به تجهیز امام پرداختند، وبازارها را بستند وبنی‌هاشم وافسران وپدرم به دنبال جنازهٔ او سوار شدند وشهر سر من رأی در آن روز، رستاخیز شد وچون او را آماده کردند، خلیفه، ابوعیسیٰ پسر متوکل را فرستاد که بر او نماز بخواند وچون جنازه را برای نماز به زمین نهادند، ابو عیسی نزدیک او رفت و رویش را باز کرد و او را به بنی هاشم از علویان و عباسیان وافسران ودفترداران وقاضیان وعدول، وانمود کرد وگفت: این حسن بن علی بن محمد بن‌الرضا است که به مرگِ خدائی در بستر خود مرده است و جمعی از خادمان امیرالمؤمنین و فلان و فلان از موثقین و قضات و فلان و فلان از پزشکها بر بالین او بودند.

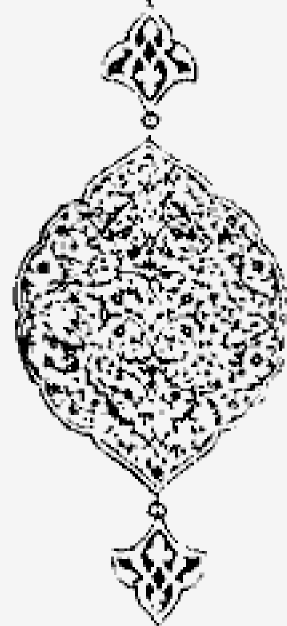
سپس روی آن حضرت را پوشید و دستور داد او را بردارند واز میان خانهٔ خودش او را برداشتند و در اطاقی که پدرش در آن





غَطّىٰ وَجْهَهُ وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ، فَلَمّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطانُ وَالنّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ وَكَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْمَنازِلِ وَالدُّورِ وَتَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيراثِهِ وَلَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وُكِّلُوا بِحِفْظِ الْجارِيَةِ الَّتِي تُوُهِّمَ عَلَيْها الْحَمْلُ لازِمِينَ حَتّىٰ تَبَيَّنَ بُطْلانُ الْحَمْلِ فَلَمّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِّمَ مِيراثُهُ بَيْنَ أُمِّهِ وَأَخِيهِ جَعْفَرٍ وَادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ وَثَبَتَ ذٰلِكَ عِنْدَ الْقاضِي، وَالسُّلْطانُ عَلىٰ ذٰلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ.

فَجاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلىٰ أَبِي فَقالَ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةَ أَخِي وَأُوصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينارٍ، فَزَبَرَهُ أَبِي وَأَسْمَعَهُ وَقالَ لَهُ: يا أَحْمَقُ! السُّلْطانُ جَرَّدَ سَيْفَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَباكَ وَأَخاكَ أَئِمَّةٌ لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذٰلِكَ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذٰلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ وَأَخِيكَ إِماماً فَلا حاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطانِ [أَنْ] يُرَتِّبَكَ مَراتِبَهُما وَلا غَيْرِ السُّلْطانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنَلْها بِنا، وَاسْتَقَلَّهُ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ وَاسْتَضْعَفَهُ وَأَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتّىٰ ماتَ أَبِي، وَخَرَجْنا وَهُوَ عَلىٰ تِلْكَ الْحالِ وَالسُّلْطانُ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ.



٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ: كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ أَبِي الْقاسِمِ إِسْحاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوٍ مِنْ



دفن بود به خاک سپردند و چون به خاک سپرده شد، خلیفه و مردم در مقام بازرسی از پسر او بر آمدند و در خانه‌ها و اطاقها بسیار گردش و بازرسی شد و از تقسیم ارث او خودداری شد و آنها هم که بر آن کنیزی که احتمال آبستنی داشت گماشته بودند، در کار خود بودند تا روشن شد که حملی در کار نیست وچون روشن شد که حملی در کار نیست، ارث او در میان مادرش وبرادرش جعفر تقسیم کردند ومادرش مدعی وصیت شد، ودعوی او نزد قاضی ثابت شد وخلیفه بنا بر این در جستجوی پسر او بود.

پس از این جعفر نزد پدرم آمد و به او گفت: مقام برادرم را به من بدهید و من هر سالی بیست هزار اشرفی به شما می دهم، پدرم او را راند وبه او بد گفت: وبه او گفت: ای احمق، خلیفه شمشیر کشیده است بر آن کسانی که معتقدند پدرت وبرادرت امامند تا آنها رااز این عقیده بر گرداند وبرای او ممکن نشده است، اگر تو نزد شیعیان پدر وبرادرت امام باشی نیازی به خلیفه ندارید که تو را به مرتبه آنها برساند و نه به غیر خلیفه واگر نزد آنها این مقام را نداشته باشی به وسیلهٔ ما آن را در نیابی و پدرم در این موقع او را زبون شمرد وناتوان دانست و دستور داد که او را نزد وی راه ندهند و تا پدرم مُرد، اجازهٔ ورود به او نداد و ما از سامره بیرون آمدیم و او بر این حال بود و هنوز هم خلیفه دنبال اثر پسر حسن بن علی در جستجو بود.

۲ ـ از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که گفت: ابو محمد به ابی القاسم اسحق بن جعفر زبیری بیست روز پیش از مرگ، معتز نوشت: در خانهٔ خود بنشین تا هر چه باید رخ



عِشْرِينَ يَوْماً: إلْزَمْ بَيْتَكَ حَتّىٰ يَحْدُثَ الْحادِثُ، فَلَمّا قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ: قَدْ حَدَثَ الْحادِثُ فَما تَأْمُرُنِي؟ فَكَتَبَ: لَيْسَ هٰذَا الْحادِثُ هُوَ الْحادِثَ الآخَرَ، فَكانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ ما كانَ.

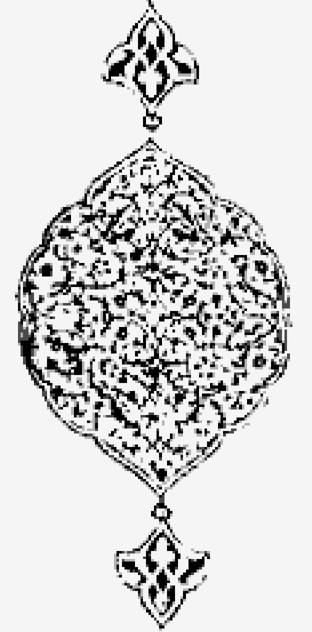
وَعَنْهُ قالَ: كَتَبَ إِلىٰ رَجُلٍ آخَرَ: يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ داوُدَ عَبْدُاللّٰهِ ـ قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَةِ أَيّامٍ ـ فَلَمّا كانَ فِي الْيَوْمِ الْعاشِرِ قُتِلَ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إبْراهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إبْراهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ:

ضاقَ بِنا الأَمْرُ فَقالَ لِي أَبِي: إمْضِ بِنا حَتّىٰ نَصِيرَ إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ ـ يَعْنِي أَبا مُحَمَّدٍ ـ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَماحَةٌ، فَقُلْتُ: تَعْرِفُهُ؟

فَقالَ: ما أَعْرِفُهُ وَما رَأَيْتُهُ قَطُّ، قالَ: فَقَصَدْناهُ فَقالَ لِي [أَبِي] وَهُوَ فِي طَرِيقِهِ: ما أَحْوَجَنا إِلىٰ أَنْ يَأْمُرَ لَنا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتا دِرْهَمٍ لِلدَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَةٌ أَشْتَرِي بِها حِماراً وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَمِائَةٌ لِلْكِسْوَةِ وَأَخْرُجُ إِلَى الْجَبَلِ، قالَ: فَلَمّا وافَيْنا الْبابَ خَرَجَ إِلَيْنا غُلامُهُ فَقالَ:

يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إبْراهِيمَ وَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَلَمّا دَخَلْنا عَلَيْهِ وَسَلَّمْنا قالَ لِأَبِي:





دهد و چون بُرَیْحه کشته شد به امام(ع) نوشت که حادثه‌ای رخ داد، اکنون چه می فرمائید؟ در پاسخِ او نوشت: منظور این حادثه، نبود، حادثه دیگری است و کار معتز چنان شد که شد.

و از هم او روایت شده که آن حضرت به مرد دیگری نوشت: ابن محمد بن داود به نام عبدالله کشته می شود، این نوشته ۱۰ روز پیش از کشتن او بود و چون روز دهم شد، کشته شد.

۳ ـ از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که گفت: کار بر ما سخت شد، پدرم به من گفت: ما را نزد این مرد یعنی ابا محمد (امام عسکری ع) ببر زیرا از او جود وبخششی به گوش می رسد، گفتم: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم وهرگز او را ندیدم.

گوید: ما آهنگ آن حضرت کردیم و پدرم در میان راه به من گفت: چه اندازه نیازمندیم که پانصد درهم به ما بدهد، دویست درهم برای جامه و دویست درهم برای ادای بدهکاری و صد درهم برای هزینهٔ زندگی، من هم با خود گفتم: کاش سیصد درهم برای من دستور می داد تا با صد درهم الاغی می خریدم و صد درهم را هزینه می‌کردم و صد درهم هم برای جامه مصرف می‌کردم وبه کوهستان می‌رفتم.

گوید: چون به در خانه رسیدیم، غلام آن حضرت نزد ما بیرون شد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد پسرش وارد شوند و چون نزد او رفتیم و بر او سلام دادیم، به پدرم گفت: ای علی، برای چه تا کنون از ما جدا بودی؟

در پاسخ گفت: ای آقای من، شرم داشتم که شما را به این وضع دیدار کنم و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلام او آمد و به



ياعَلِيُّ! ما خَلَّفَكَ عَنّا إِلىٰ هٰذَا الْوَقْتِ؟ فَقالَ:

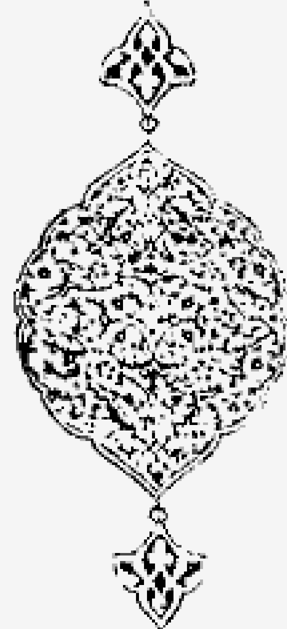
يا سَيِّدي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقاكَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحالِ، فَلَمّا خَرَجْنا مِنْ عِنْدِهِ جاءَنا غُلامُهُ فَناوَلَ أَبِي صُرَّةً فَقالَ: هٰذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتانِ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتانِ لِلدَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ، وَأَعْطاني صُرَّةً فَقالَ: هٰذِهِ ثَلاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمارٍ وَمِائَةً لِلْكِسْوَةِ وَمِائَةً لِلنَّفَقَةِ وَلا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلىٰ سُوراءَ، فَصارَ إِلىٰ سُوراءَ وَتَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ، فَدَخْلُهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينارٍ وَمَعَ هٰذا يَقُولُ بِالْوَقْفِ، فَقالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهِيمَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ! أَتُرِيدُ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هٰذا؟

قالَ: فَقالَ: هٰذا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنا عَلَيْهِ.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ قالَ:

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحارِثِ الْقَزْوِينِيُّ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ وَكانَ أَبِي يَتَعاطَى الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبَطِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

وَكانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يُرَ مِثْلُهُ حُسْناً وَكِبْراً وَكانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَاللِّجامَ وَالسَّرْجَ، وَقَدْ كانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرّاضَةَ، فَلَمْ يُمْكِنْ لَهُمْ حِيلَةٌ فِي رُكُوبِهِ، قالَ: فَقالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمائِهِ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ الرِّضا حَتّىٰ يَجِيءَ فَإِمّا أَنْ يَرْكَبَهُ وَإِمّا أَنْ

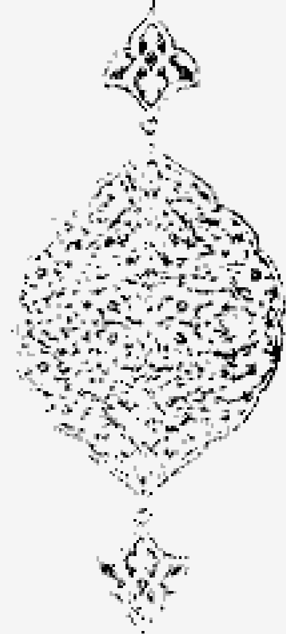




پدرم کیسه‌ای داد و گفت: این پانصد درهم است، ۲۰۰ درهم برای جامه و ۲۰۰ درهم برای بدهکاری و صد درهم برای هزینه و به من هم کیسه‌ای داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم آن را بهای الاغی بده و صد درهم برای جامه و صد درهم برای هزینهٔ زندگی و به کوهستان هم مرو، به سُوراء برو(سوری: شهری در اطراف حله و محلی در بغداد) و به سوری رفت و در آن جا زنی گرفت و امروز هزار اشرفی در آمد دارد و با این حال معتقد به وقف است(یعنی امامت به موسی کاظم ختم شده و آن حضرت: امام غائب قائم است).

محمد بن ابراهیم گوید: من به او گفتم: وای بر تو، دلیلی روشنتر از این می خواهی؟ در پاسخ من گفت: این امری است که ما بدان عادت کردیم و بر آن رفتیم(یعنی مسلک خانوادگی ما است).

۴ ـ احمد بن حارث قزوینی گفت: من با پدرم در سر من رأی بودم و پدرم در سر طویلهٔ ابی محمد(ع) بیطاری می کرد مستعین(عباسی) یک استری داشت که در بزرگی و زیبائی مانندش دیده نشده بود و از سواری دادن و دهنه و زین سر می تافت و همهٔ رام کننده‌ها گرد او فراهم شده بودند و برای آنها چاره‌ای در سوار شدن آن استر دست نداده بود.

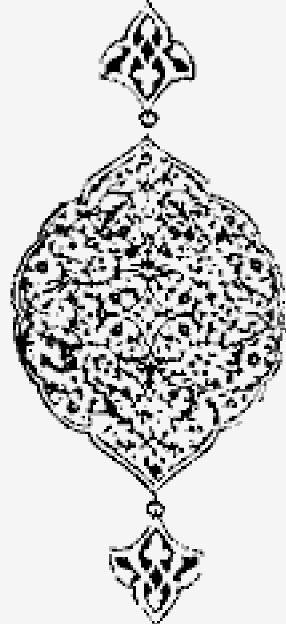


گوید: یکی از همنشینان او گفت: یا امیرالمؤمنین، نمی فرستی نزد حسن بن الرضا(ع) تا بیاید و او را وا داری سوار آن شود یا سوار می شود و رامش می کند و یا این استر او را می کشد و از او راحت می شوی، گوید: فرستاد نزد ابی محمد(ع) و او را خواست و پدرم هم با آن حضرت رفت، پدرم گفت: چون امام(ع) وارد خانه شد، من با او بودم، نگاهی بدان استر کرد که صحن خانه ایستاده



يَقْتُلَهُ فَتَسْتَرِيحَ مِنْهُ، قالَ: فَبَعَثَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ وَمَضىٰ مَعَهُ أَبِي فَقالَ أَبِي: لَمّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدّارَ كُنْتُ مَعَهُ فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ واقِفاً فِي صَحْنِ الدّارِ فَعَدَلَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ بِيَدِهِ عَلىٰ كَفَلِهِ، قالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَقَدْ عَرِقَ حَتّىٰ سالَ الْعَرَقُ مِنْهُ، ثُمَّ صارَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَقَرَّبَ، فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ! أَلْجِمْ هٰذَا الْبَغْلَ، فَقالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لأَبِي: أَلْجِمْهُ يا غُلامُ، فَقالَ الْمُسْتَعِينُ: أَلْجِمْهُ أَنْتَ، فَوَضَعَ طَيْلَسانَهُ ثُمَّ قامَ فَأَلْجَمَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلىٰ مَجْلِسِهِ وَقَعَدَ، فَقالَ لَهُ: يا أَبا مُحَمَّدٍ أَسْرِجْهُ، فَقالَ لأَبِي: يا غُلامُ أَسْرِجْهُ، فَقالَ:

أَسْرِجْهُ أَنْتَ فَقامَ ثانِيَةً فَأَسْرَجَهُ وَرَجَعَ، فَقالَ لَهُ: تَرىٰ أَنْ تَرْكَبَهُ؟ فَقالَ: نَعَمْ، فَرَكِبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَكَضَهُ فِي الدّارِ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ فَمَشىٰ أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ، ثُمَّ رَجَعَ وَنَزَلَ فَقالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ: يا أَبا مُحَمَّدٍ! كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ما رَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْناً وَفَراهَةً وَما يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلُهُ إِلاّ لأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، قالَ: فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ، فَقالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لأَبِي: يا غُلامُ خُذْهُ فَأَخَذَهُ أَبِي فَقادَهُ.



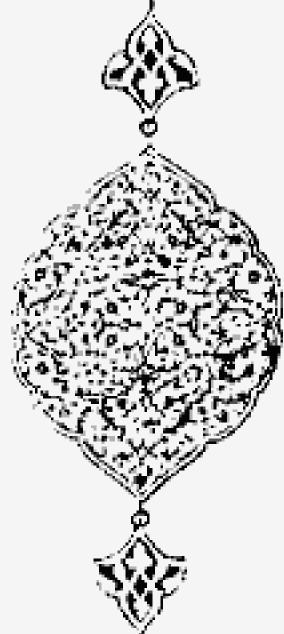
٥ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ راشِدٍ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: شَكَوْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ الْحاجَةَ، فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الأَرْضَ، قالَ: وَأَحْسَبُهُ غَطّاهُ بِمِنْدِيلٍ وَأَخْرَجَ خَمْسِمِائَةِ دِينارٍ،



بود وبه سوی او رفت و دست بر کفل آن استر نهاد.

گوید: من بدان استر نگاه کردم، دیدم عرق کرد تا عرق از او سرازیر شد و سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد و او هم به وی خوش آمد گفت و او را نزدیک خود نشانید و به او گفت: ای ابا محمد، این استر را دهنه بزن، امام(ع) به پدرم گفت:ای غلام برو او را دهنه بزن، مستعین به آن حضرت گفت: خودت او را دهنه بزن، امام روپوش خود را بر زمین نهاد و برخواست و او را دهنه زد و برگشت سر جای خود نشست و مستعین گفت:ای ابا محمد، او را زین کن و آن حضرت به پدرم گفت: ای غلام برو او را زین کن، مستعین گفت: خودت آن را زین کن، دو باره برخواست و او را زین کرد وبرگشت، مستعین گفت: به خود می‌بینی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: آری.

آن حضرت بر آن سوار شد و هیچ سرکشی نکرد و او را در میان حیاط خانه دوانید و آن را بروش تند و هموار وا داشت و بهترین راه را رفت و سپس برگشت و پیاده شد، مستعین به آن حضرت گفت: ای ابا محمد، آن را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیرالمؤمنین مانند آن استر در زیبائی و فربهی ندیده‌ام و مانند آن جز برای امیرالمؤمنین نشاید، گوید: در پاسخ امام، گفت: ای ابا محمد، امیرالمؤمنین آن رابه تو بخشید و آن حضرت به پدرم فرمود: ای غلام آن را بگیر، و پدرم آن را گرفت و برد.



۵ ـ از ابی هاشم جعفری که گفت: به ابی محمد (امام عسکری « ع ») از نیازمندی شکایت کردم، با تازیانهٔ خود زمین را خارید، گوید: و به گمانم دستمالی روی آن انداخت و پانصد اشرفی



فَقالَ: يا أَبا هاشِم خُذْ وَاعْذُرْنا.

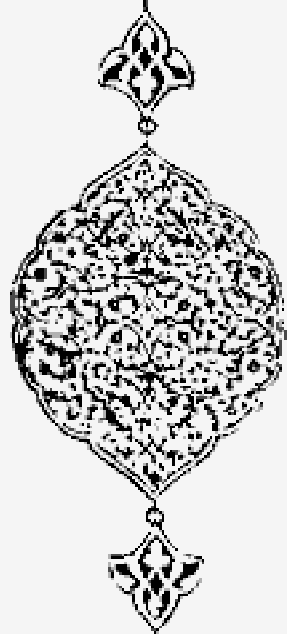
٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صالِح، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ الْمُطَهَّرِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقادِسِيَّةِ يُعْلِمُهُ انْصِرافَ النّاسِ وَأَنَّهُ يَخافُ الْعَطَشَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلامُ: امْضُوا فَلا خَوفٌ عَلَيْكُمْ إِنْ شاءَ اللّٰهُ فَمَضَوْا سالِمِينَ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمانِيِّ قالَ:

نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لا قِبَلَ لَهُ بِهِمْ، فَكَتَبَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ يَشْكُوهُ ذٰلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: تُكْفَوْنَ ذٰلِكَ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تَعالىٰ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ وَالْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلىٰ عِشْرِينَ أَلْفاً وَهُوَ فِي أَقَلِّ مِنْ أَلْفٍ فَاسْتَباحَهُمْ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ الْعَلَوِيِّ قالَ: حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نارْمَشَ وَهُوَ أَنْصَبُ النّاسِ وَأَشَدُّهُمْ عَلىٰ آلِ أَبِي طالِبٍ وَقِيلَ لَهُ:

إِفْعَلْ بِهِ وَافْعَلْ، فَما أَقامَ عِنْدَهُ إِلّا يَوْماً حَتّىٰ وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ وَكانَ لا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلالاً وَإِعْظاماً، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ أَحْسَنُ النّاسِ بَصِيرَةً وَأَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلاً.



٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قالَ: حَدَّثَنِي سُفْيانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضُّبَعِيُّ قالَ: كَتَبْتُ

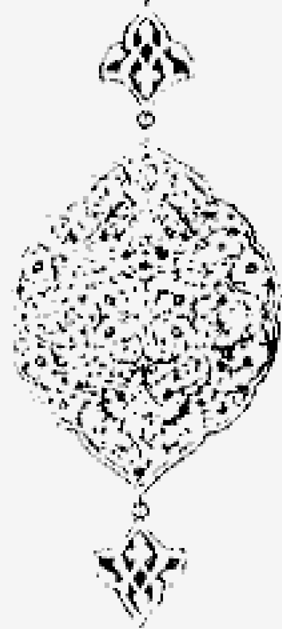


بر آورد و گفت: ای ابا هاشم، آن را بر گیر و ما را معذور دار.

۶ ـ از ابی علی مطهّر که در سال قادسیه (یعنی سالی که مردم از ترس تشنگی از سفر حج برگشتند) به آن حضرت نوشت و اعلام کرد که مردم از ترس تشنگی برگشته‌اند و او هم از تشنگی بیم دارد، آن حضرت در پاسخ وی نوشت: شما بروید و باکی بر شما نیست انشاء الله و به سلامتی رفتند و الحمد لله رب العالمین.

۷ ـ از علی بن حسن بن فضل یمانی که گفت: به جعفری از آل جعفر، خلق بسیاری حمله کرد که تاب مقاومت در برابر آنها نداشت و به ابی محمد نوشت و شکایت کرد از این موضوع و در پاسخش نوشت: از آنها دفاع می شود نسبت به شما انشاء الله تعالی و جعفری با یاران اندکی بدان‌ها حمله کرد و آن مردمی که از بیست هزار تن بیشتر بودند، به دست او تباه شدند با آنکه یاران او از هزار کمتر بودند. [۲۱۲]

۸ ـ از محمد بن اسماعیل علوی که گفت: ابو محمد نزد علی بن نارمش، زندانی شد که ناصبی‌ترین مردم بود و سختگیرترین آنان بود نسبت به آل ابی طالب وبه او سفارش شد که با آن حضرت چنین کن و چنین کن (یعنی او را شکنجه بده) یک روز بیشتر امام نزد او نماند که در برابر او، چهره بر خاک سائید واز احترام وتعظیم او، به روی آن حضرت دیده نمی‌انداخت و در برابرش سر به زیر بود، حضرت از نزد او بیرون شد و او از همهٔ مردم بیناتر به مذهب شیعه شده بود و در بارهٔ امام ستایشگرتر شده بود.



۹ ـ سفیان بن محمد ضبعی گوید: نامه به ابی محمد امام عسکری (ع) نوشتم و از آن حضرت از تفسیر ولیجه پرسیدم که

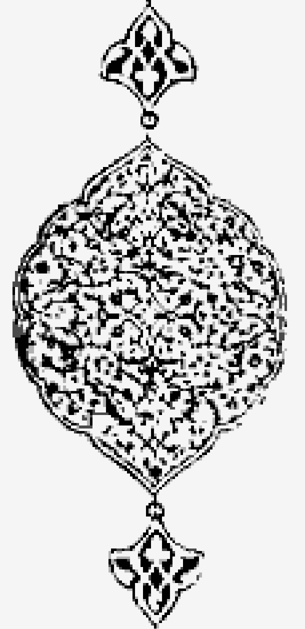


إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيجَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلا رَسُولِهِ وَلا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً)) قُلْتُ فِي نَفْسِي لا فِي الْكِتابِ: مَنْ تَرىٰ الْمُؤْمِنِينَ هٰهُنا فَرَجَعَ الْجَوابُ: الْوَلِيجَةُ الَّذِي يُقامُ دُونَ وَلِيِّ الأَمْرِ وَحَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ؟

فَهُمُ الأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللّٰهِ فَيُجِيزُ أَمانَهُمْ.

١٠ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قالَ: شَكَوْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ضِيقَ الْحَبْسِ وَكَتْلَ الْقَيْدِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: أَنْتَ تُصَلِّي الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ، فَأُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكُنْتُ مُضَيَّقاً فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنانِيرَ فِي الْكِتابِ فَاسْتَحْيَيْتُ، فَلَمّا صِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينارٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ: إِذا كانَتْ لَكَ حاجَةٌ فَلا تَسْتَحِي وَلا تَحْتَشِمْ وَاطْلُبْها فَإِنَّكَ تَرىٰ ما تُحِبُّ إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

١١ ـ إِسْحاقُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الأَقْرَعِ قالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نَصِيرٌ الْخادِمُ قالَ: سَمِعْتُ أَبا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غِلْمانَهُ بِلُغاتِهِمْ، تُرْكٍ وَرُومٍ وَصَقالِبَةَ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذٰلِكَ وَقُلْتُ: هٰذا وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ وَلَمْ يَظْهَرْ لأَحَدٍ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلا رَآهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هٰذا؟ ـ أُحَدِّثُ نَفْسِي بِذٰلِكَ ـ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ بَيَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَيُعْطِيهِ

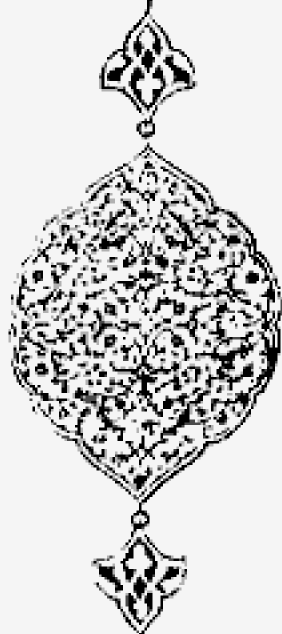




خدا می فرماید(۱۵ سوره توبه): «و نگرفتند در برابر خدا ونه رسولش ونه مؤمنان پشتیبانی» و در دل خود گفتم: و لی در نامه نوشته بودم که مقصود از مؤمنین در اینجا کیانند؟ جواب برگشت که: مقصود از ولیجه: کسی است که او را در برابر امام بر حق عَلَم می‌کنند و پیشوا می‌سازند وبا خود گفتی که مؤمنین کدامند در اینجا؟ مؤمنین همان امامان بر حق هستند که از طرف خدا به مردم سند امان می‌دهند و خدا امان آنها را امضاء می‌کند. [۲۱۳]

۱۰ ـ از ابو هاشم جعفری گوید: به ابی محمد(ع) شکایت کردم از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر، به من پاسخ نوشت که: تو امروز نماز ظهرت را در منزلت می خوانی، و هنگام ظهر مرا درآوردند و نماز را در منزل خود خواندم چنانچه امام(ع) فرمود، من در تنگی معیشت بودم و می خواستم در نامهٔ خود چند اشرفی از آن حضرت بخواهم شرمم آمد ولی چون به منزلم رسیدم صد اشرفی برای من فرستاد و نوشت: چون نیازی داری شرم مدار و ملاحظه مکن و آن را بخواه که دل خواه خود را بینی انشاء الله.

۱۱ ـ از ابو حمزه نصیر خادم گفت: بارها شنیدم که ابی محمد امام عسکری(ع) با غلامان خود به زبان آنها سخن می گفت، با ترکها ترکی و با رومیها رومی و با صقلبیها به زبان آنها، من تعجب کردم و گفتم: امام در مدینه متولد شده و تا پس از فوت ابوالحسن (امام نقی ع) به کسی عیان نشده و اُحدی او را ندیده وچگونه همهٔ زبانها را می داند؟ من با خود چنین می گفتم، آن حضرت به من رو کرد و فرمود: خدا تبارک و تعالی حجت خود را از همهٔ خلق دیگرش از هر جهت ممتاز می کند و به او علم هر زبانی

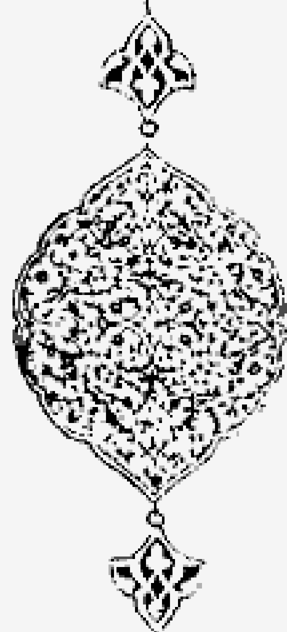




اللُّغاتِ وَمَعْرِفَةَ الأَنْسابِ وَالآجالِ وَالْحَوادِثِ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ.

١٢ ـ إِسْحاقُ، عَنِ الأَقْرَعِ قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الإِمامِ هَلْ يَحْتَلِمُ؟ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي بَعْدَما فَصَلَ الْكِتابَ: الإِحْتِلامُ شَيْطَنَةٌ وَقَدْ أَعاذَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ أَوْلِياءَهُ مِنْ ذٰلِكَ، فَوَرَدَ الْجَوابُ: حالُ الأَئِمَّةِ فِي الْمَنامِ حالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ لا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً وَقَدْ أَعاذَ اللّٰهُ أَوْلِياءَهُ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطانِ كَما حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ.

١٣ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ قالَ: اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي مَسْأَلَتانِ أَرَدْتُ الْكِتابَ فِيهِما إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقائِمِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذا قامَ، بِما يَقْضِي؟ وَأَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النّاسِ وَأَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لِحُمَّى الرُّبْعِ فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمّىٰ فَجاءَ الْجَوابُ: سَأَلْتَ عَنِ الْقائِمِ، فَإِذا قامَ قَضىٰ بَيْنَ النّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضاءِ داوُدَ عَلَيْهِ السَّلامُ لا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ وَكُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمَّى الرُّبْعِ فَأُنْسِيتَ، فَاكْتُبْ فِي وَرَقَةٍ وَعَلِّقْهُ عَلَى الْمَحْمُومِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ إِنْ شاءَ اللّٰهُ ((يا نارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلىٰ إِبْراهِيمَ)) فَعَلَّقْنا عَلَيْهِ ما ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَفاقَ.



١٤ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي إِسْماعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

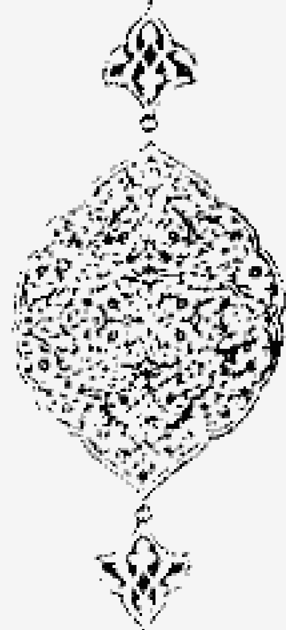


و علم نَسَبها و مرگها و حوادث آینده را می دهد و اگر چنین نباشد، میان حجت و امام با رعیت و مأموم فرقی نیست.

۱۲ ـ از اقرع، گوید: نوشتم به ابی محمد (امام عسکری ع) واز او پرسیدم امام(ع) محتلم می شود؟ و چون نامه تمام شد با خود گفتم: احتلام یک کار شیطانی است و محققاً خدا دوستان خود را از آن در پناه گرفته، در پاسخ به من رسید که: حال امامان در خواب چون حال آنها است در بیداری، خواب چیزی از وضع آنها را دیگر گون نکند و محققاً خدا دوستان خود را از دستبُرد شیطان پناه داده چنانچه با خود گفتی.

۱۳ ـ حسن بن طریف گوید: در سینهٔ من خطور کرد که دو مسئله را بنویسم به امام ابی محمد(ع) و از او بپرسم، و نوشتم و از آن حضرت پرسیدم که: چون امام قائم ظهور کند به چه حکم می‌کند ومجلس قضاوتش در میان مردم کجا است، ومی‌خواستم از آن حضرت بپرسم دربارهٔ داروئی برای تب نوبه ۲ روز نه یک روز، و از پرسش راجع به تب غفلت کردم.

در پاسخ نامه رسید که چون امام قائم قیام کند میان مردم به عِلم خود قضاوت کند مانند قضاوت داود(ع) و گواه نطلبد و تو می خواستی از علاج تب ربع بپرسی و فراموش کردی، در یک ورقه‌ای بنویس و به تبدار بیاویز که به اذن خدا بهبودی یابد انشاءالله «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»، پس آنچه را ابو محمد گفته بود به تبدار آویختم و خوب شد.

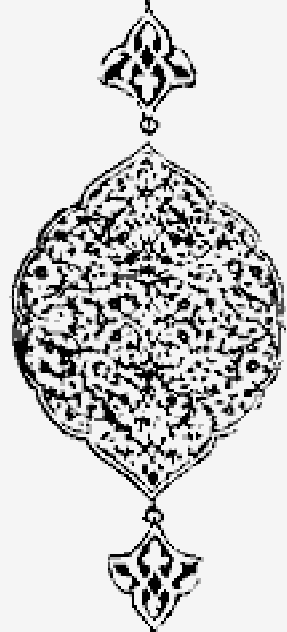


۱۴ ـ از اسماعیل بن محمد... گفت: نشستم سر راه ابی‌محمد



إِسْماعِيلَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ قالَ: قَعَدْتُ لأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَلَمّا مَرَّ بِي شَكَوْتُ إِلَيْهِ الْحاجَةَ وَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِي دِرْهَمٌ فَما فَوْقَها وَلا غَداءٌ وَلا عَشاءٌ. قالَ: فَقالَ: تَحْلِفُ بِاللّٰهِ كاذِباً وَقَدْ دَفَنْتَ مِائَتَي دِينارٍ، وَلَيْسَ قَوْلِي هٰذا دَفْعاً لَكَ عَنِ الْعَطِيَّةِ، أَعْطِهِ يا غُلامُ ما مَعَكَ، فَأَعْطانِي غُلامُهُ مِائَةَ دِينارٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ لِي: إِنَّكَ تُحْرَمُها أَحْوَجَ ما تَكُونُ إِلَيْها يَعْنِي الدَّنانِيرَ الَّتِي دَفَنْتَ، وَصَدَقَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكانَ كَما قالَ، دَفَنْتُ مِائَتَي دِينارٍ وَقُلْتُ: يَكُونُ ظَهْراً وَكَهْفاً لَنا فَاضْطُرِرْتُ ضَرُورَةً شَدِيدَةً إِلىٰ شَيْءٍ أُنْفِقُهُ وَانْغَلَقَتْ عَلَيَّ أَبْوابُ الرِّزْقِ فَنَبَشْتُ عَنْها فَإِذا ابْنٌ لِي قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَها فَأَخَذَها وَهَرَبَ فَما قَدَرْتُ مِنْها عَلىٰ شَيْءٍ.

١٥ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قالَ: كانَ لِي فَرَسٌ وَكُنْتُ بِهِ مُعْجَباً أُكْثِرُ ذِكْرَهُ فِي الْمَحالِّ فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً فَقالَ لِي: ما فَعَلَ فَرَسُكَ؟ فَقُلْتُ: هُوَ عِنْدِي وَهُوَ ذا هُوَ عَلىٰ بابِكَ وَعَنْهُ نَزَلْتُ، فَقالَ لِيَ: اسْتَبْدِلْ بِهِ قَبْلَ الْمَساءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلىٰ مُشْتَرِي وَلا تُؤَخِّرْ ذٰلِكَ، وَدَخَلَ عَلَيْنا داخِلٌ وَانْقَطَعَ الْكَلامُ فَقُمْتُ مُتَفَكِّراً وَمَضَيْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي فَأَخْبَرْتُ أَخِيَ الْخَبَرَ، فَقالَ: ما أَدْرِي ما أَقُولُ فِي هٰذا؟، وَشَحَحْتُ بِهِ وَنَفِسْتُ عَلَى النّاسِ بِبَيْعِهِ وَأَمْسَيْنا فَأَتانا السّائِسُ وَقَدْ



(امام عسکری ع)، چون بر من گذر می کرد به او از نیازمندی خود شکایت کردم و سوگند یاد کردم که یک درهم وبیشتر ندارم و چاشت و شام ندارم، گفت: تو به خدا سوگندِ دروغ می‌خوری، باآنکه صد اشرفی گنج کرده‌ای و زیر خاک نمودی، و این گفتار من برای ندادنِ عطا نیست، ای غلام آنچه با خود داری به او بده؛ غلام او صد دینار به من داد، سپس به من رو کرد وفرمود: تو در وقتی که نیازی به آنها داری از آنها محروم خواهی ماند، مقصودش آن اشرفیهای زیر خاک من بود، و درست هم فرمود و همچنان شد که فرمود، من ۲۰۰ دینار زیر خاک کردم و گفتم پشتوانه و پس انداز باشد برای ما، و برای هزینه بیچاره شدم و همهٔ درهای روزی به روی من بسته شد و روی آنها را گشودم، و بناگاه معلوم شد که پسرم جای آنها را دانسته و آنها را یکجا برداشته و گریخته وبه یک پولِ آن دستم نرسید.

۱۵ ـ علی بن زید... گفت: من اسبی داشتم و بدان می نازیدم و در هر جا از او سخن می گفتم، یک روز خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری ع) رسیدم، به من فرمود: اسبت چه شد؟ گفتم: آن را دارم و هم اکنون بر در خانهٔ شما است و از آن پیاده شدم، فرمود: تا شب نرسیده اگر خریداری پیدا کردی آن را عوض کن و تأخیر مکن، کسی بر ما وارد شد و رشتهٔ سخن را بریدیم و من اندیشناک برخاستم و به خانه‌ام رفتم و به برادرم گزارش دادم.

در پاسخ گفت: من نمی دانم در این باره چه بگویم، و از آن دریغم آمد و از فروشش به مردم رشک بردم، و چون شب کردیم نوکری که آن اسب را تیمار می کرد آمد و گفت: ای آقای من



صَلَّيْنا الْعَتَمَةَ فَقالَ: يا مَوْلايَ، نَفَقَ فَرَسُكَ فَاغْتَمَمْتُ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَنىٰ هٰذا بِذٰلِكَ الْقَوْلِ.

قالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَيّامٍ وَأَنا أَقُولُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَخْلَفَ عَلَيَّ دابَّةً إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ، فَلَمّا جَلَسْتُ قالَ: نَعَمْ، نُخَلِّفُ دابَّةً عَلَيْكَ، يا غُلامُ أَعْطِهِ بِرْذَوْنِي الْكُمَيْتَ، هٰذا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ وَأَوْطَأُ وَأَطْوَلُ عُمْراً.

١٦ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونَ قالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِي فِي قَتْلِ الْمَوالِي:

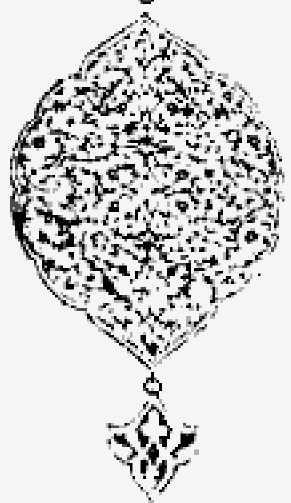
يا سَيِّدِي الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شَغَلَهُ عَنّا، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَهَدَّدُكَ وَيَقُولُ:

وَاللّٰهِ لَأُجْلِيَنَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ.

فَوَقَّعَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ بِخَطِّهِ:

ذاكَ أَقْصَرُ لِعُمْرِهِ، عُدَّ مِنْ يَوْمِكَ هٰذا خَمْسَةَ أَيّامٍ وَيُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السّادِسِ بَعْدَ هَوانٍ وَاسْتِخْفافٍ يَمُرُّ بِهِ، فَكانَ كَما قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

١٧ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي، وَكانَتْ إِحْدىٰ عَيْنَيَّ ذاهِبَةً وَالْأُخْرىٰ عَلىٰ شُرُفِ ذَهابٍ،





اسبت مُرد، مرا غم گرفت و دانستم که امام از گفتار خود این را در نظر داشت.

گوید: پس از آن خدمت ابی محمد (ع) رسیدم پس از چند روز، و با خود می گفتم: کاش به جای آن اسبی می داد، زیرا از گفتار او غمنده شدم، و چون نشستم، فرمود: آری یک چهار پا به جای آن به تو می دهم، ای غلام آن یابوی کمیت مرا به او بده، آن از اسب تو بهتر است و پشت هموارتری دارد و عمر درازتری.

۱۶ ـ احمد بن محمد گفت: چون مهتدی (محمد بن واثق بن معتصم که در سال ۲۵۵ با او بیعت شد و دست به کشتار غلامان تُرک زد و در سال آینده به او شوریدند و صالح بن وصیف بزرگترین سرداران مورد اعتماد او را کشتند و سرش را به در خانهٔ مهتدی آویختند برای خوار کردن و سبک کردن او، و او ندیده گرفت و پس از آن وی را به بدتر وضعی کشتند) دست به کشتار وابسته‌های خود زد، من به امام ابی محمد (ع) نوشتم: ای آقای من حمد خدا را که او را از ما به خود بازداشت، زیرا به من خبر رسیده که تو را تهدید می کرد و می گفت: من آنها را از روی زمین می رانم. در پاسخ من نگاشت: آن تهدید عمرش را کوتاه‌تر کرد، از امروز پنج روز به شمار و او روز ششم پس از خواری و زبونی که بر او گذرد کشته شود و چنان شد که امام فرمود.

۱۷ ـ محمد بن حسن بن شمون گوید: به ابی محمد (امام عسکری ع) نوشتم و درخواست کردم از او که برای درد چشمم به درگاه خدا دعا کند، یک چشمم رفته بود وچشم دیگرم در آستانهٔ

فَكَتَبَ إِلَيَّ: حَبَسَ اللّٰهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ فَأَفاقَتِ الصَّحِيحَةُ، وَوَقَعَ فِي آخِرِ الْكِتابِ آجَرَكَ اللّٰهُ وَأَحْسَنَ ثَوابَكَ، فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَلَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَداً ماتَ، فَلَمّا كانَ بَعْدَ أَيّامٍ جاءَتْنِي وَفاةُ ابْنِي طَيِّبٍ فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ.

١٨ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قالَ: قَدِمَ عَلَيْنا بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ يُقالُ لَهُ: سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ، يَتَظَلَّمُ إِلَى الْمُهْتَدِي فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَها إِيّاهُ شَفِيعٌ الْخادِمُ وَأَخْرَجَهُ مِنْها، فَأَشَرْنا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ أَمْرِها.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: لا بَأْسَ عَلَيْكَ، ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ فَلا تَتَقَدَّمْ إِلَى السُّلْطانِ وَالْقَ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ وَخَوِّفْهُ بِالسُّلْطانِ الأَعْظَمِ ـ اللّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ـ فَلَقِيَهُ فَقالَ لَهُ الْوَكِيلُ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ: قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ، أَنْ أَطْلُبَكَ وَأَرُدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ، فَرَدَّها عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوارِبِ وَشَهادَةِ الشُّهُودِ وَلَمْ يَحْتَجْ إِلىٰ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى الْمُهْتَدِي، فَصارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَفِي يَدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَها خَبَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ.

قالَ: وَحَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هٰذا قالَ: خَلَّفْتُ ابْناً لِي عَلِيلاً بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْها وَابْناً لِي آخَرَ أَسَنَّ مِنْهُ كانَ وَصِيِّي وَقَيِّمِي عَلىٰ عِيالِي وَفِي ضِياعِي، فَكَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ

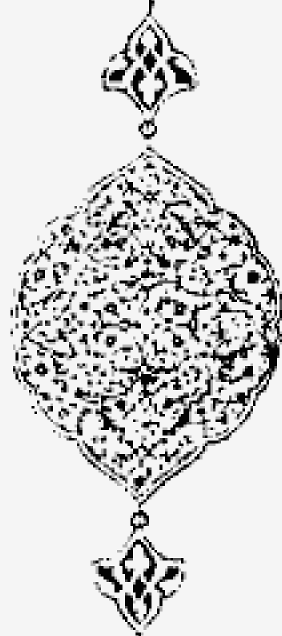


از میان رفتن بود، در پاسخ نوشت: خدا چشمت را برایت نگهدارد، آن چشم دردستم خوب شد ودر آخر نامه نوشته بود: خدا به تو أجر دهد و ثواب نیک، از این جمله غمنده شدم و ندانستم که کسی از خاندانم مُرده باشد، و چون چند روز گذشت خبر مرگ پسرم طیب به من رسید و دانستم که سر سلامتی برای او بوده است.

۱۸ ـ عمر بن مسلم گوید: مردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث نزد ما به سُرَّ من رأی آمد، برای تظلُّم به مهتدی دربارهٔ یک مزرعه‌ای که شفیع خادم از او به زور گرفته بود و او را از آن بیرون کرده بود و ما به او گفتیم که نامه‌ای به ابی محمد (امام عسکری ع) بنویسد و از آن حضرت خواستار هموار شدن کار خود را شود.

امام(ع) در پاسخ او نوشت: بر تو باکی نیست، مزرعهٔ تو به تو برگردد، پیش خلیفه مرو، برو نزد آن گماشتهٔ بر مزرعه و او را از سلطان أعظم بترسان از خدای پروردهٔ جهانیان، آن گماشته را دیدار کرد که مزرعه بدو سپرده شده بود، او گفت: هنگامی که تو از مصر بیرون شدی به من نوشت که تو را جستجو کنم و مزرعه را به تو برگردانم، و آن مزرعه را به حکم قاضی ابوالشوارب یعنی در حضور او با گواهی گواهان به او برگردانید و نیازی نشد که نزد مهتدی برود و مزرعه به خود او برگشت و در دست او بود و پس از آن خبری از او نشد.

گوید: همین سیف بن لیث برای من باز گفت که: من یک پسر بیماری از خود در مصر به جا گزاردم، وقتی بیرون آمدم و پسر بزرگتری از او که وصی و قیم من بود بر خانواده و بر مزرعهٔ من و نوشتم به ابی محمد(ع) و از خواستم که برای پسر بیمارم دعا کند، به من نوشت که پسر بیمارت خود خوب شده و آن پسر بزرگ





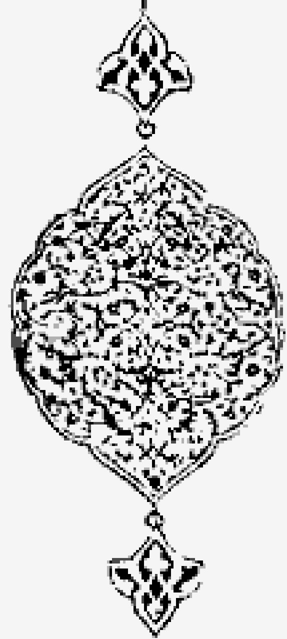
أسْأَلُهُ الدُّعاءَ لِابْنِي الْعَلِيلِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: قَدْ عُوفِيَ ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ وَماتَ الْكَبِيرُ وَصِيُّكَ وَقَيِّمُكَ فَاحْمَدِ اللّٰهَ وَلا تَجْزَعْ فَيَحْبَطَ أَجْرُكَ، فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ وَماتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

١٩ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقُشَيْرِيِّ مِنْ قَرْيَةٍ تُسَمّىٰ (قِيرَ)، قالَ: كانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَكِيلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدّارِ حُجْرَةً يَكُونُ فِيها مَعَهُ خادِمٌ أَبْيَضُ، فَأَرادَ الْوَكِيلُ الْخادِمَ عَلىٰ نَفْسِهِ فَأَبىٰ إِلّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ فَاحْتالَ لَهُ بِنَبِيذٍ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ثَلاثَةُ أَبْوابٍ مُغْلَقَةٍ، قالَ: فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قالَ: إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذا أَنَا بِالْأَبْوابِ تُفْتَحُ حَتّىٰ جاءَ بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ عَلىٰ بابِ الْحُجْرَةِ ثُمَّ قالَ: يا هٰؤُلاءِ! اتَّقُوا اللّٰهَ، خافُوا اللّٰهَ، فَلَمّا أَصْبَحْنا أَمَرَ بِبَيْعِ الْخادِمِ وَإِخْراجِي مِنَ الدّارِ.

٢٠ ـ إِسْحاقُ قالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الشّائِيُّ قالَ: ناظَرْتُ رَجُلاً مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوازِ، ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأىٰ وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقالَتِهِ فَإِنِّي لَجالِسٌ عَلىٰ بابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ دارِ الْعامَّةِ يَؤُمُّ الْمَوْكِبَ، فَنَظَرَ إِلَيَّ وَأَشارَ بِسَبّاحَتِهِ:

((أَحَدٌ أَحَدٌ فَرْدٌ)) فَسَقَطْتُ مَغْشِيّاً عَلَيَّ.

٢١ ـ إِسْحاقُ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي

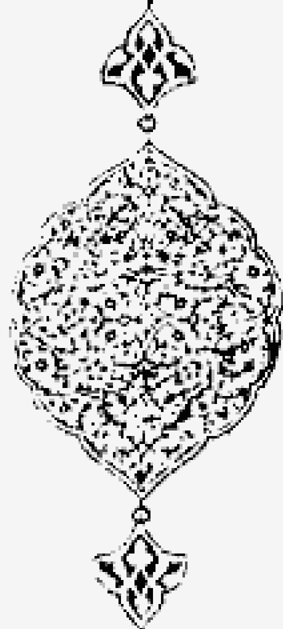




مرده است که وصی و قیّم تو بود، خدا را حمد کن و بی تابی مکن تا أجرِ تو بر باد رود و دنبال آن به من خبر رسید که پسرم از بیماری خود بهبودی یافته و آن پسر بزرگ من مرده است، در همان روزی که جواب ابی محمد(ع) به من رسیده بود.

۱۹ ـ یحیی بن قشیری از اهالی دهی به نام قیر گفت: ابی محمد (امام عسکری "ع") وکیلی داشت که در یک خانه اطاقی گرفته بود که در آن به سر برد، با او خدمتکار سفید پوستی بود، وکیل طمع در آن خادم کرد و او نپذیرفت جز با صرف نوشابهٔ خرما و برای او فراهم کرد و نزد او آورد و میان او و امام(ع) سه درِ بسته بود، و گوید: خود وکیل برایم باز گفت که: من بیدار ومتوجه بودم که ناگاه درها گشوده شد تا خود امام آمد و بر درِ اطاق ایستاد و فرمود: ای حاضران، از خدا بپرهیزید و از خدا بترسید و چون صبح شد دستور داد آن خدمتکار را فروختند و مرا از خانه بیرون کردند.

۲۰ ـ محمد بن ربیع شائی (سائی ـ تصحیح مجلسی ره) گفت: من با یک مردی از ثنویها(دو خدائی) در اهواز مناظره کردم و سپس به سر من رأی آمدم و از گفته‌های او چیزی به دلم چسبیده بود و من بر در خانهٔ احمد بن الخضیب نشسته بودم که أبومحمد (امام عسکری "ع") از دار الخلافه در روز موکب خلافتی (سان دیدن) بیرون آمد، به من نگاهی کرد و با انگشت سبابهٔ خود به من اشاره کرد که یگانه است، یگانه است، تنها است و من افتادم و از هوش رفتم.



۲۱ ـ از ابی هاشم جعفری که گفت: روزی خدمت ابو

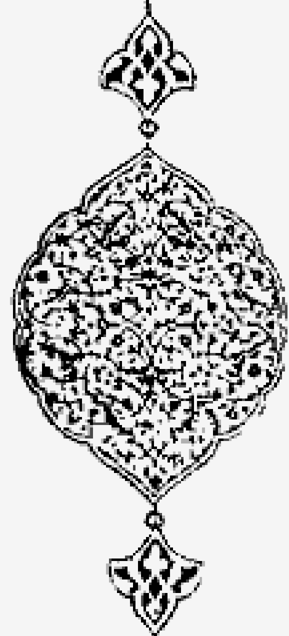


مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَوْماً وَأَنا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ ما أَصُوغُ بِهِ خاتَماً أَتَبَرَّكُ بِهِ، فَجَلَسْتُ وَأُنْسِيتُ ما جِئْتُ لَهُ، فَلَمّا وَدَّعْتُ وَنَهَضْتُ رَمىٰ إِلَيَّ بِالْخاتَمِ فَقالَ:

أَرَدْتَ فِضَّةً فَأَعْطَيْناكَ خاتَماً، رَبِحْتَ الْفَصَّ وَالْكَرا، هَنَّأَكَ اللّٰهُ يا أَبا هاشِمٍ، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللّٰهِ وَإِمامِيَ الَّذِي أَدِينُ اللّٰهَ بِطاعَتِهِ.

فَقالَ: غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ يا أَبا هاشِمٍ.

۲۲ ـ إِسْحاقُ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقاسِمِ أَبُو الْعَيْناءِ الْهاشِمِيُّ مَوْلىٰ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتاقَةً قالَ: كُنْتُ أَدْخُلُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَعْطَشُ وَأَنا عِنْدَهُ فَأُجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْماءِ، فَيَقُولُ: يا غُلامُ! اسْقِهِ، وَرُبَّما حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ فَأُفَكِّرُ فِي ذٰلِكَ فَيَقُولُ: يا غُلامُ! دابَّتَهُ.



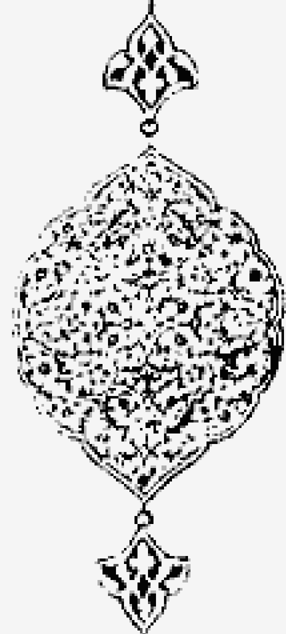
۲۳ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفّارِ قالَ: دَخَلَ الْعَبّاسِيُّونَ عَلىٰ صالِحِ بْنِ وَصِيفٍ وَدَخَلَ صالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ هٰذِهِ النّاحِيَةِ عَلىٰ صالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَما حَبَسَ أَبا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ لَهُمْ صالِحٌ: وَما أَصْنَعُ؟ قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ، فَقَدْ صارا مِنَ الْعِبادَةِ وَالصَّلاةِ وَالصِّيامِ إِلىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ، فَقُلْتُ لَهُما: ما فِيهِ؟ فَقالا: ما



محمد (امام عسکری " ع ") رسیدم و می خواستم از آن حضرت بپرسم از چیزی که با آن انگشتری بسازم برای تبرک، چون نشستم فراموش کردم که برای چه پرسشی آمدم، تا چون وداع کردم وبرخاستم، انگشتری به سوی من پرانید و فرمود: تو نقره می‌خواستی و ما انگشتری ساخته دادیم، نگین و دستمزد ساخت هم سود تو شد، ای ابا هاشم، بر تو گوارا باد، من گفتم: ای آقایم گواهی می دهم که تو به راستی ولیّ خدا هستی و آن امامی هستی که من خدا را بفرمان بری او می پرستم، فرمود: ای ابا هاشم، خدا تو را بیامرزد.

۲۲ ـ محمد بن قاسم، ابو العیناء هاشمی آزاد کردهٔ عبدالصمد بن علی گفت: من بارها خدمت امام ابی محمد (ع) می رسیدم و تشنه می شدم نزد آن حضرت و برای احترام او، از خواستن آب خودداری می کردم، خود آن حضرت می فرمود: ای غلام، به او آب بده و بسا که در دل می گرفتم که مرخص شوم و در آن اندیشه می کردم و امام(ع) می فرمود: ای غلام، مرکب او رابیاور.

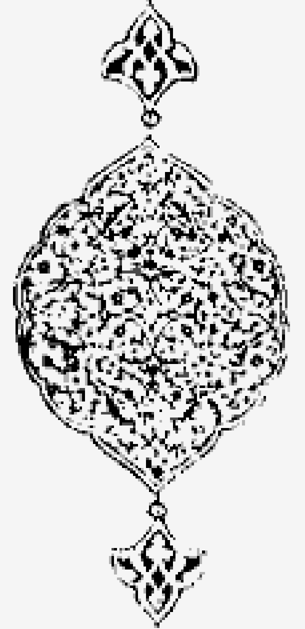
۲۳ ـ از علی بن عبدالغفار که گفت: عباسیها و صالح بن علی و دیگرانی که روی از آستانهٔ امام بر تافته بودند، نزد صالح بن وصیف رفتند وقتی که ابا محمد (امام عسکری " ع ") را در زندان انداخته بود، صالح در برابر آنها گفت: من چه کنم، دو مرد از بدترین کسانی که در اختیار داشتم به او گماشتم و هر دو بی نهایت خدا پرست و نماز گزار و روزه دار شده‌اند، من از آنها بازجوئی کردم که در او چه چیزی هست؟ هر دو گفتند: چه می گوئی در بارهٔ مردی که روز را روزه است و شب را همه در عبادت است، نه سخنی می گوید و نه به چیزی توجه دارد و چون ما به او نگاه





تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ، لا يَتَكَلَّمُ وَلا يَتَشاغَلُ، وَإِذا نَظَرْنا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرائِصُنا وَيُداخِلُنا ما لانَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنا، فَلَمّا سَمِعُوا ذٰلِكَ انْصَرَفُوا خائِبِينَ.

٢٤ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفِ قالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ بَعْضِ فَصّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصارىٰ أَنَّ أَبا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ بَعَثَ إِلَيَّ يَوْماً فِي وَقْتِ صَلاةِ الظُّهْرِ، فَقالَ لِي: افْصِدْ هٰذَا الْعِرْقَ. قالَ: وَ ناوَلَنِي عِرْقاً لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ما رَأَيْتُ أَمْراً أَعْجَبَ مِنْ هٰذا يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ وَلَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ وَالثّانِيَةُ عِرْقٌ لا أَفْهَمُهُ، ثُمَّ قالَ لِي: إِنْتَظِرْ وَكُنْ فِي الدّارِ، فَلَمّا أَمْسىٰ دَعانِي وَقالَ لِي: سَرِّحِ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ، ثُمَّ قالَ لِي: أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ، ثُمَّ قالَ لِي: كُنْ فِي الدّارِ، فَلَمّا كانَ نِصْفُ اللَّيْلِ أَرْسَلَ إِلَيَّ وَقالَ لِي: سَرِّحِ الدَّمَ. قالَ: فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِي الأَوَّلِ وَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ. قالَ: فَسَرَّحْتُ فَخَرَجَ دَمٌ أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ، قالَ: ثُمَّ قالَ لِي: إِحْبِسْ. قالَ: فَحَبَسْتُ. قالَ: ثُمَّ قالَ: كُنْ فِي الدّارِ، فَلَمّا أَصْبَحْتُ أَمَرَ قَهْرَمانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلاثَةَ دَنانِيرَ فَأَخَذْتُها وَخَرَجْتُ حَتّىٰ أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرانِيَّ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ.



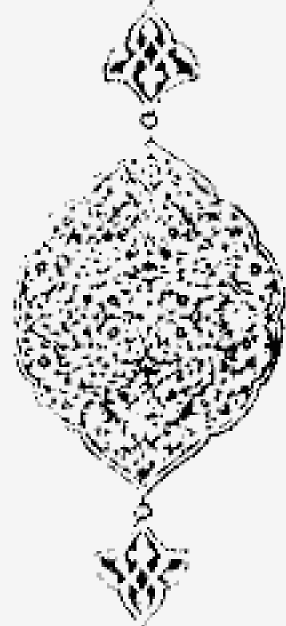
قالَ: فَقالَ لِي: وَاللّٰهِ ما أَفْهَمُ ما تَقُولُ وَلا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ



کنیم، بدن ما به لرزه آید و چنان ترسی در دل ما افتاد که خود را از دست می دهیم و چون واردین از صالح بن وصیف این گزارش را شنیدند، نومید برگشتند. [۲۱٤]

۲٤ ـ یکی از پزشکان نصرانی قشون که رگ می زد گفت که: یک روز ابو محمد (امام عسکری " ع ") هنگام نماز ظهر مرا خواست و گفت: این رگ را بزن و رگی به من نمود که از رگ‌های معمولی فصد نبود، با خود گفتم: چیزی از این شگفت آورتر ندیده‌ام، هنگام ظهر به من دستور رگ زدن می دهد و این وقت از نظر پزشکی موقع رگ زدن نیست و دوم این که رگی را به من نشان می دهد که آن را نمی فهمم، سپس به من فرمود: در خانه باش و انتظار بکش و چون شب شد، مرا خواست و فرمود: خون را باز کن، باز کردم و سپس فرمود: آن را ببند، بستم و باز هم فرمود: در همین خانه باش و نیمه شب باز مرا خواست و فرمود: خون را باز کن، باز من پیش از بار نخست در شگفت شدم و نخواستم از آن حضرت چیزی بپرسم، خون را باز کردم و این بار، خون سپیدی چون نمک بیرون آمد.

گوید: سپس به من فرمود: خون را بند کن، بند کردم و باز فرمود: در خانه باش و چون بامداد شد، به ناظر خرج خود، فرمود تا سه اشرفی به من داد، من آنها را گرفتم و نزد بختیشوع نصرانی رفتم و داستان را برای او گفتم.



گوید: گفت: من آنچه تو می گوئی نمی فهمم و آن را در هیچ کجای طب نمی دانم و در هیچ کتابی نخوانده‌ام و در این زمانه



الطِّبَّ وَلا قِرَاءَتُهُ فِي كِتابٍ وَلا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنا أَعْلَمَ بِكُتُبِ النَّصْرانِيَّةِ مِنْ فُلانٍ الْفارِسِيِّ فَأَخْرُجَ إِلَيْهِ. قالَ: فَاكْتَرَيْتُ زَوْرَقاً إِلَى الْبَصْرَةِ وَأَتَيْتُ الأَهْوازَ ثُمَّ صِرْتُ إِلىٰ فارِسَ إِلىٰ صاحِبِي فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ. قالَ: فَقالَ لِي: أَنْظِرْنِي أَيّاماً، فَأَنْظَرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقاضِياً. قالَ: فَقالَ لِي: إِنَّ هٰذا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هٰذا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً.

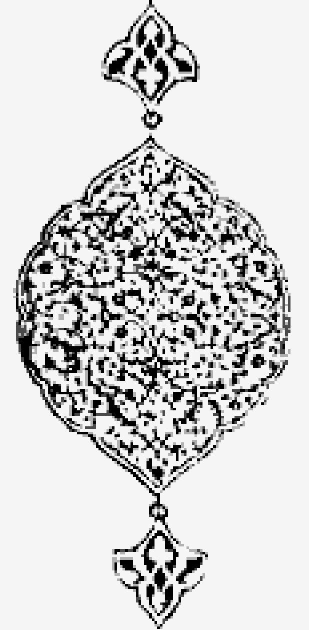
٢٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَشْكُو عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ دُلَفَ وَيَزِيدَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَمّا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كُفِيتَهُ وَأَمّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَلَهُ مَقاماً بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ، فَماتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَقَتَلَ يَزِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ حُجْرٍ.

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ: سُلِّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ نِحْرِيرٍ، فَكانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيهِ قالَ: فَقالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ:

وَيْلَكَ، إِتَّقِ اللّٰهَ، لا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ؟ وَعَرَّفَتْهُ صَلاحَهُ وَقالَتْ:

إِنِّي أَخافُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَقالَ: لَأَرْمِيَنَّهُ بَيْنَ السِّباعِ، ثُمَّ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ فَرُئِيَ عَلَيْهِ السَّلامُ قائِماً يُصَلِّي وَهِيَ حَوْلَهُ.

٢٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحاقَ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ

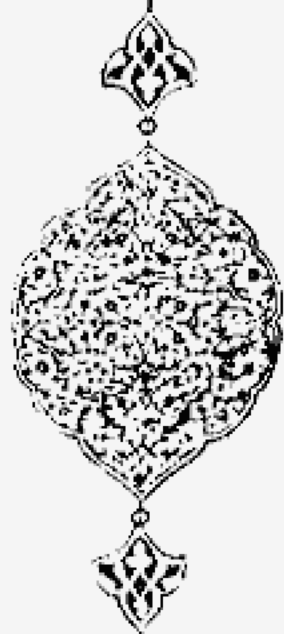




از فلان مرد فارسی داناتری به کتب نصرانیت نمی شناسم، برو نزد او، گفت: من یک قایقی کرایه کردم برای بصره و به اهواز آمدم واز آنجا به شیراز نزد آن یار خودم واین موضوع را به او گزارش دادم، گفت که: او به من گفت: چند روزی به من مهلت بده، او را چند روز مهلت دادم و نزد او آمدم و پاسخ خواستم، در پاسخ من گفت: این وضعی که تو از این مرد گزارش می دهی کاری است که حضرت مسیح در عمر خود یک بار کرده است.

۲۵ ـ محمد بن حجر به ابی محمد (امام عسکری ع) نوشت واز عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد، در پاسخ نوشت که: امّا عبدالعزیز نسبت به تو از او دفاع می شود، و امّا یزید به راستی برای تو و او در برابر خدا مقامی خواهد بود، پس عبدالعزیز مُرد و یزید محمد بن حجر را کشت.

۲۶ ـ یکی از اصحاب ما گفته است که ابو محمد (امام عسکری ع) را به نحریر (خادم پرستار باغ وحش و سگ چران خلیفه) واگذار کردند و او به آن حضرت تنگ می گرفت و او را آزار می کرد و زن نحریر به او گفت: وای بر تو از خدا بپرهیز، نمی دانی در خانهٔ تو کیست؟ وصلاح ومقام آن حضرت را به او گوشزد کرد و گفت: من می ترسم بر تو از طرف او.



در پاسخ زنش گفت: من او را میان درنده‌ها می اندازم، وسپس همین کار را کرد و دید آن حضرت در میان آنها ایستاده نماز می خواند و آن درنده‌ها در گرد او هستند.

۲۷ ـ از احمد بن اسحق که گفت: من خدمت ابی محمد (امام

أبي مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلامُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لأَنْظُرَ إِلىٰ خَطِّهِ فَأَعْرِفَهُ إذا وَرَدَ.

فَقالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قالَ: يا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلا تَشُكَّنَّ، ثُمَّ دَعا بِالدَّواةِ فَكَتَبَ وَجَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلىٰ مَجْرَى الدَّواةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَهُوَ يَكْتُبُ: أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذي كَتَبَ بِهِ. فَلَمّا فَرَغَ مِنَ الْكِتابَةِ أَقْبَلَ يُحَدِّثُني وَهُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمِنْدِيلِ الدَّواةِ ساعَةً، ثُمَّ قالَ: هاكَ يا أَحْمَدُ! فَناوَلَنِيهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَباكَ فَلَمْ يُقْضَ لِي ذٰلِكَ، فَقالَ: وَما هُوَ يا أَحْمَدُ؟

فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي! رُوِيَ لَنا عَنْ آبائِكَ أَنَّ نَوْمَ الأَنْبِياءِ عَلىٰ أَقْفِيَتِهِمْ وَنَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلىٰ أَيْمانِهِمْ وَنَوْمَ الْمُنافِقِينَ عَلىٰ شَمائِلِهِمْ وَنَوْمَ الشَّياطِينِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ.

فَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ: كَذٰلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنامَ عَلىٰ يَمِينِي فَما يُمْكِنُنِي وَلا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْها، فَسَكَتَ ساعَةً ثُمَّ قالَ:

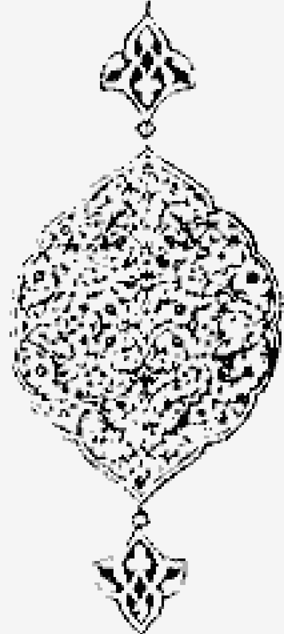
يا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقالَ: أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيابِكَ فَأَدْخَلْتُها فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيابِهِ وَأَدْخَلَها تَحْتَ ثِيابِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنىٰ عَلىٰ جانِبِيَ الأَيْسَرِ وَبِيَدِهِ الْيُسْرىٰ عَلىٰ جانِبِيَ الأَيْمَنِ



عسکری « ع ») رسیده و از او خواهش کردم که بنویسد تا من به خط او نگاه کنم و آن را بشناسم هر گاه به ما برسد، فرمود: بسیار خوب. سپس فرمود: ای احمد، به راستی خطی که به تو برسد از نظر قلم درشت و ریز باهم اختلاف یابد، تو تردید به خود راه مده، سپس دوات خواست و نوشت و قلم را که در دوات می زد آن را می‌کشید تا در دوات(یا برای آنکه مرکبش کم بوده یا برای آنکه در کار نبوده ـ از مجلسی ره). او که می نوشت من باخود گفتم: این قلمی که با آن می نویسد از او بخشش می خواهم و چون از نوشتن، دست کشید، به من رو کرد و با من گفتگو می کرد و قلم را به خشک کن دوات می مالید تا یک ساعت و پس از آن فرمود: بیا احمد، این را بگیر.

گفتم: قربانت، گاهی چیزی در نهادم می آید که از آن غمنده می‌شوم، من می‌خواستم از پدرت چیزی بپرسم، میسر نشد، فرمود: ای احمد، آن چیست؟ گفتم: ای آقایم، از پدرانت برای ما روایت شده است که خواب پیغمبران بر پشت است و خواب مؤمنان بر سر دست راست آنها است و خواب منافقان بر سر دست چپ است و خواب شیاطین بروی آنهاست؟ فرمود: آن چنین است.

گفتم: قربانت، هر چه تلاش می کنم که بر سر دست راستم بخوابم، برایم ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، ساعتی خاموش شد و سپس فرمود: ای احمد، نزدیک من بیا، نزدیک او رفتم، فرمود: دست‌های خود را زیر جامه‌هایت کن، من دست‌هایم را زیر جامه‌هایم کردم، آن حضرت دست خود را از زیر جامه‌هایش بر آورد ودر زیر جامه‌های من فرو کرد ودست راستش را به پهلوی چپم کشید ودست چپش را به پهلوی راستم کشید تا سه بار، احمد گفت: از



ثَلاثَ مَراتٍ، فَقالَ أَحْمَدُ: فَما أَقْدِرُ أَنْ أَنامَ عَلىٰ يَسارِي مُنْذُ فَعَلَ ذٰلِكَ بِي عَلَيْهِ السَّلامُ وَما يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْها أَصْلاً.

بابُ مَوْلِدِ الصّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ:

هٰذا جَزاءُ مَنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ فِي أَوْلِيائِهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقِبٌ فَكَيْفَ رَأىٰ قُدْرَةَ اللّٰهِ. وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمّاهُ ((م‌ح‌م‌د)) سَنَةَ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

٢ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَالْحَسَنُ إِبْنا عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيُّ ـ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ ـ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فارِسَ سَمّاهُ، قالَ: أَتَيْتُ سُرَّ مَنْ رَأىٰ وَلَزِمْتُ بابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَدَعانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ، فَلَمّا دَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ قالَ لِي:

آنگاه که امام با من این کار را کرده، دیگر نمی‌توانم بروی پهلوی چپم بخوابم و هیچ روی آن خوابم نمی‌برد. [۲۱۵]

باب ولادت حضرت صاحب علیه السلام

حضرت‌صاحب(ع)در نیمهٔ‌شعبان سال۲۵۵متولد شده‌است.

۱ ـ از احمد بن محمد که گفت: چون زبیری کشته شد (گویا از خاندان زبیر بوده و داستان وی و کشته شدن او به دست ما نیامده است. از مجلسی‌ره) این توقیع از ناحیهٔ امام ابی محمد (امام عسکری «ع») بیرون آمد که:

این است سزای آن کسی که به خدا افتراء بندد در بارهٔ دوستان او، او گمان می کرد مرا می کشد و من فرزندی ندارم، چگونه دید توانائی خدا را؟ و برای او فرزندی متولد شد که او را (م‌ح‌م‌د) نامید در سال ۲۵٦ (هجری قمری).

۲ ـ محمد و حسن پسران علي بن ابراهيم (محمد بن علی همدانی از وکلای ناحیهٔ مقدسه بوده ولی حسن برادرش در رجال نامی ندارد. از مجلسی‌ره) در سال ۲۷۹ گفتند که: محمد بن علی بن عبدالرحمن عبدی ـ از عبد قیس ـ از ضوء بن علی عجلی باز گفت از قول مردی از اهل فارس که نامش را برد، گفت: من آمدم به سر من رأی و ملازم در خانهٔ امام ابی محمد(ع) شدم و بی آنکه اجازهٔ ورود خواهم، مرا خواست و چون نزد او درآمدم وسلام دادم، به من



يا أَبا فُلانٍ كَيْفَ حالُكَ؟

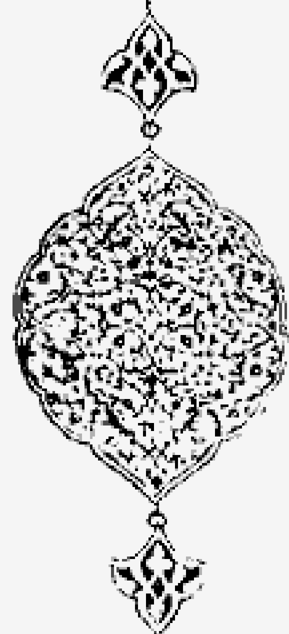
ثُمَّ قالَ لِي:

أُقْعُدْ يا فُلانُ.

ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَماعَةٍ مِنْ رِجالٍ وَنِساءٍ مِنْ أَهْلِي، ثُمَّ قالَ لِي: مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟

قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، قالَ: فَقالَ: فَالْزَمِ الدّارَ.

قالَ: فَكُنْتُ فِي الدّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوائِجَ مِنَ السُّوقِ وَكُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذا كانَ فِي دارِ الرِّجالِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَهُوَ فِي دارِ الرِّجالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنادانِي: مَكانَكَ لا تَبْرَحْ، فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَخْرُجَ وَلا أَدْخُلَ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جارِيَةٌ مَعَها شَيْءٌ مُغَطًّى، ثُمَّ نادانِي: أُدْخُلْ، فَدَخَلْتُ وَنادَى الْجارِيَةَ فَرَجَعَتْ فَقالَ لَها: إِكْشِفِي عَمّا مَعَكِ، فَكَشَفَتْ عَنْ غُلامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَكَشَفَتْ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذا شَعْرٌ نابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقالَ: هٰذا صاحِبُكُمْ، ثُمَّ أَمَرَها فَحَمَلَتْهُ فَما رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ: فَقُلْتُ لِلْفارِسِيِّ: كَمْ كُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ؟ قالَ: سَنَتَيْنِ، قالَ الْعَبْدِيُّ: فَقُلْتُ لِضَوْءٍ: كَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ؟ قالَ: أَرْبَعَ عَشَرَةَ سَنَةً، قالَ أَبُو عَلِيٍّ وَأَبُو عَبْدِاللّٰهِ: وَنَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدىٰ وَعِشْرِينَ سَنَةً.





گفت: ای أبا فلان، خالت چطور است؟ و سپس به من فرمود: ای فلانی بنشین، سپس از حال جمعی مردان و زنان خاندان من از من پرسش کرد، سپس فرمود: برای چه به این جا آمدی؟ در پاسخ گفتم: برای شوق خدمت کاری شما.

گوید: به من فرمود: پس در خانه بمان، من با دیگر خدمتکاران در خانهٔ آن حضرت به سر می بردم و سپس به مقامی رسیدم که برای آنها از بازار نیازمندیهایشان را خرید می کردم و بی اجازه بدان حضرت وارد می شدم هر وقت مردانی در خانه بودند. یک روز وارد بیرونی آن حضرت شدم که آمادهٔ پذیرائی از مردان بود و آن حضرت در آنجا بود و در اطاق یک حرکتی شنیدم، آن حضرت به من فریاد کرد: به جای خود باش، قدم فرامگزار، من جرئت نکردم که برآیم و نه درآیم و کنیزکی برابر من از اطاق بیرون شد و چیز سر پوشیده‌ای با او بود.

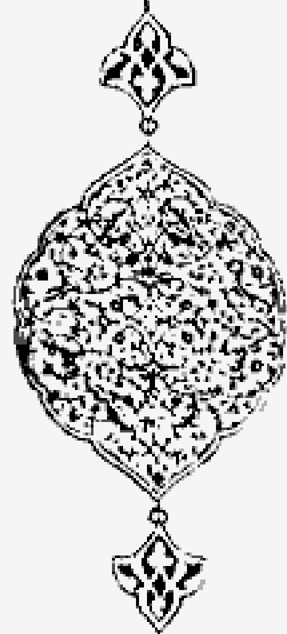
سپس فریاد کرد که: بیا درون، من به درون اطاق رفتم و آن کنیزک را آواز داد و برگشت و به او فرمود: از آنچه باخود داری پرده بردار، او سر پوش را بالا زد از روی پسر بچه سپیده و زیبا رخی، و شکم او را باز کرد و بناگاه دیدم یک رشته موی سبز نه سیاه از زیر گلویش تا نافش کشیده و به من فرمود: این صاحب الامر شما است، سپس به آن کنیزک فرمود: او را با خود بر، با خود برد و پس از آن دیگر تا ابو محمد وفات کرد او را ندیدم.

ضوء بن علی گوید: من به آن مرد فارسی گفتم: تو وقتی او را دیدی چند ساله به نظرت آمد؟ گفت: ۲ ساله، عبدی گوید: من به ضوء گفتم: تو اکنون او را چند ساله می دانی؟ گفت: ۱۴ ساله وأبوعلی و أبو عبدالله گفتند: ما اکنون او را ۲۱ ساله می دانیم.



٣ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَنْ غَيْرِ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا القُمِّيِّينَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ العامِرِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ غانِمِ الْهِنْدِيِّ قالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفَةِ بِقِشْمِيرَ الدّاخِلَةِ وَأَصْحابٌ لِي يَقْعُدُونَ عَلىٰ كَراسِيَّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ، أَرْبَعُونَ رَجُلاً كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الأَرْبَعَةَ: التَّوْراةَ وَالإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَصُحُفَ إِبْراهِيمَ، نَقْضِي بَيْنَ النّاسِ وَنُفَقِّهُهُمْ فِي دِينِهِمْ وَنُفْتِيهِمْ فِي حَلالِهِمْ وَحَرامِهِمْ، يَفْزَعُ النّاسُ إِلَيْنا: الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ، فَتَجارَيْنا ذِكْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْنا: هٰذا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنا أَمْرُهُ وَيَجِبُ عَلَيْنا الْفَحْصُ عَنْهُ وَطَلَبُ أَثَرِهِ، وَاتَّفَقَ رَأْيُنا وَتَوافَقْنا عَلىٰ أَنْ أَخْرُجَ فَأَرْتادَ لَهُمْ.

فَخَرَجْتُ وَمَعِي مالٌ جَلِيلٌ، فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً حَتّىٰ قَرُبْتُ مِنْ كابُلَ، فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ فَقَطَعُوا عَلَيَّ وَأَخَذُوا مالِي وَجُرِحْتُ جِراحاتٍ شَدِيدَةٍ وَدُفِعْتُ إِلىٰ مَدِينَةِ كابُلَ، فَأَنْفَذَنِي مَلِكُها لَمّا وَقَفَ عَلىٰ خَبَرِي إِلىٰ مَدِينَةِ بَلْخ وَعَلَيْها إِذْ ذاكَ داوُدُ بْنُ الْعَبّاسِ بْنِ أَبِي [الأَ]سْوَدِ، فَبَلَغَهُ خَبَرِي وَأَنِّي خَرَجْتُ مُرْتاداً مِنَ الْهِنْدِ وَتَعَلَّمْتُ الْفارِسِيَّةَ وَناظَرْتُ الْفُقَهاءَ وَأَصْحابَ الْكَلامِ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ داوُدُ بْنُ الْعَبّاسِ فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَجَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهاءَ فَناظَرُونِي فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي أَطْلُبُ هٰذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ، فَقالَ لِي: مَنْ هُوَ وَما اسْمُهُ؟

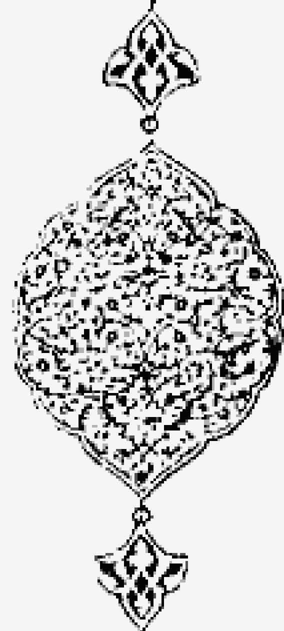




۳ ـ از محمد بن محمد عامری، از ابی سعید غانم هندی گوید: من در شهر هند، معروف به کشمیر داخلی بودم و اصحاب و شاگردانی داشتم که چهل تن کرسی نشینان دست راست پادشاه بودند، همه، چهار کتاب مهم: تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودند، ما قاضیان مردم بودیم و فقیه دینی آنان، در حلال و حرام برای مردم فتوی می دادیم و همهٔ مردم رو به ما داشتند، از پادشاه و پائین‌تر، در میان ما رسول خدا(ص) مورد گفتگو شد، گفتم: این پیغمبری که در این کتب نامبرده شده، وضعش بر ما نهان است و باید از او بررسی کنیم و دنبال او برویم، همه یک رأی و متفق شدند که من بیرون شوم و برای آنها جستجو کنم، من با پول بسیاری، بیرون آمدم و ۱۲ ماه راه نوردیدم تا به کابُل رسیدم و مردمی ترک سر راه بر من گرفتند و پولهای مرا بردند و چند زخم سخت برداشتم و به شهر کابُل افتادم و پادشاه آنجا، چون بر کار من مطلع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و حاکم آن، در آن زمان داود بن عباس بن ابی اسود بود، گزارش من به او رسید و دانست که من به جستجوی پیغمبر از هند آمدم و فارسی یاد گرفتم و با فقهاء ودانشمندان دینی مباحثه کردم.

داود بن عباس مرا در مجلس خود خواست و فقهاء را گرد آورد و با من بحث کردند و من به آنها اعلام کردم که از شهر خود در آمدم و دنبال این پیغمبری می گردم که او را در کتب یافتم، گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد نام او است، گفتند: او پیغمبر ما است که می جوئی، من از احکام او پرسیدم، پس به من اعلام کردند.

من گفتم به آنها که: می دانم محمد (ص) پیغمبر ما است ولی

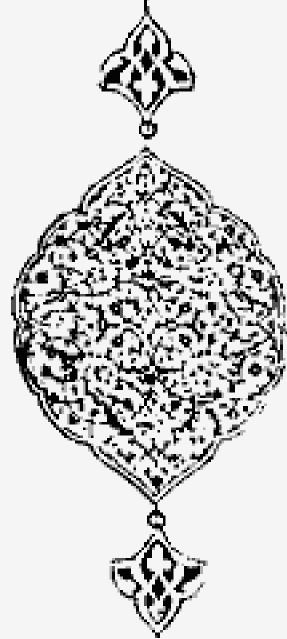




فَقُلْتُ: مُحَمَّدٌ، فَقالُوا: هُوَ نَبِيُّنا الَّذِي تَطْلُبُ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرائِعِهِ، فَأَعْلَمُونِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: أَنا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ وَلا أَعْلَمُهُ هٰذا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لا؟ فَأَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ لأَقْصُدَهُ فَأُسائِلَهُ عَنْ عَلاماتٍ عِنْدِي وَدَلالاتٍ، فَإِنْ كانَ صاحِبِي الَّذِي طَلَبْتُ، آمَنْتُ بِهِ.

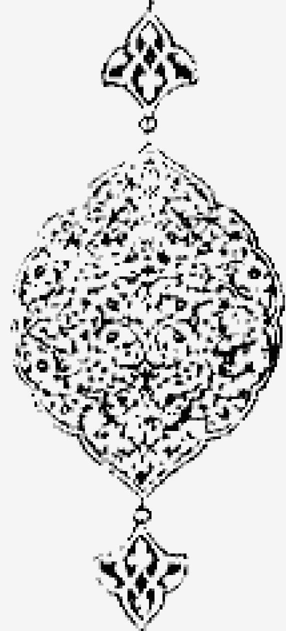
فَقالُوا: قَدْ مَضىٰ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: فَمَنْ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ؟ فَقالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قُلْتُ: فَسَمُّوهُ لِي فَإِنَّ هٰذا كُنْيَتُهُ؟ قالُوا:

عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عُثْمانَ وَنَسَبُوهُ إِلىٰ قُرَيْشٍ، قُلْتُ: فَانْسِبُوا لِي مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ فَنَسَبُوهُ لِي، فَقُلْتُ: لَيْسَ هٰذا صاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ، صاحِبِيَ الَّذِي أَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ، أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ وَزَوْجُ ابْنَتِهِ وَأَبُو وُلْدِهِ، لَيْسَ لِهٰذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الأَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ، قالَ: فَوَثَبُوا بِي وَقالُوا: أَيُّها الأَمِيرُ إِنَّ هٰذا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ، هٰذا حَلالُ الدَّمِ، فَقُلْتُ لَهُمْ: يا قَوْمُ أَنا رَجُلٌ مَعِي دِينٌ مُتَمَسِّكٌ بِهِ لا أُفارِقُهُ حَتّىٰ أَرىٰ ماهُوَ أَقْوىٰ مِنْهُ، إِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هٰذا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَها اللّٰهُ عَلىٰ أَنْبِيائِهِ وَإِنَّما خَرَجْتُ مِنْ بِلادِ الْهِنْدِ وَمِنَ الْعِزِّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَباً لَهُ، فَلَمّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صاحِبِكُمُ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ الْمَوْصُوفُ فِي الْكُتُبِ فَكُفُّوا عَنِّي، وَبَعَثَ الْعامِلُ إِلىٰ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ، فَدَعاهُ فَقالَ لَهُ: ناظِرْ هٰذَا الرَّجُلَ





این شخص را نمی دانم که او است یا نه، محل اورا به من بنمائید تا نزد او بروم واز نشانه‌ها وعلائمی که برای او نزد من است باز پرسم، اگر همان سرور من است که اورا می‌جویم به او ایمان می آورم، گفتند: خودش از دنیا رفته، گفتم: وصی و خلیفهٔ او کیست؟ گفتند: ابو بکر، گفتم: نامش را بگوئید، این که کنیهٔ او است؟ گفتند: عبدالله بن عثمان و نسب او را تا قریش بر شمردند، گفتم: نسب محمد پیغمبر خود را بر شمارید، او را هم برشمردند، گفتم: این مقصود من نیست که می‌جویم، آنکه من می‌جویم، خلیفهٔ او، برادر دینی وپسر عمّ نژادی وشوهرِ دختر وپدرِ اولاد او است، این پیغمبر، در روی زمین نژادی ندارد جز از فرزندانِ این مردی که جانشین او است. گوید: همه به من پریدند و گفتند: ایها الامیر، این مرد از شرک بیرون نشده و به کفر گرائیده، این خونش حلال است، به آنها گفتم: ای مردم، من مردی هستم و به کیشی چسبیده‌ام و از آن جدا نشوم تا درست‌تر از آن را بدانم، من وصف این مرد را در کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرو فرستاده دیده‌ام و همانا از بلاد هند بدر آمده‌ام و از مقامی که داشتم، دست برداشتم در جستجوی او و چون از وضع پیغمبر شما بازرسی کردم که شما یاد کردید. آن پیغمبری نبود که در کتب الهیه توصیف شده، از من دست بدارید، حاکم نزد مردی فرستاد به نام حسین بن اشکیب، او را خواست و گفت: تو با این مرد هندی مناظره کن، حسین به او گفت: أصلحک الله، فقهاء و دانشمندان خدمت شما هستند و آنها داناتر و بیناترند به مناظره. در پاسخش گفت: چنانچه می گویم تو با او مناظره کن و با او تنها باش و به او مهرورزی کن، حسین ابن اشکیب پس از گفتگوی با او گفت: به راستی همان را که می جوئی همین پیغمبری



الْهِنْدِيَّ، فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، عِنْدَكَ الْفُقَهاءُ وَالْعُلَماءُ وَهُمْ أَعْلَمُ وَأَبْصَرُ بِمُناظَرَتِهِ، فَقالَ لَهُ: ناظِرْهُ كَما أَقُولُ لَكَ وَاخْلُ بِهِ وَالْطُفْ لَهُ.

فَقالَ لِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ بَعْدَما فاوَضْتُهُ: إِنَّ صاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هٰؤُلاءِ وَلَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَما قالُوا، هٰذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَوَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَهُوَ زَوْجُ فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قالَ غانِمٌ أَبُو سَعِيدٍ: فَقُلْتُ: اللّٰهُ أَكْبَرُ! هٰذَا الَّذِي طَلَبْتُ، فَانْصَرَفْتُ إِلىٰ داوُدَ بْنِ الْعَبّاسِ فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! وَجَدْتُ ماطَلَبْتُ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ. قالَ: فَبَرَّنِي وَوَصَلَنِي، وَقالَ لِلْحُسَيْنِ: تَفَقَّدْهُ.

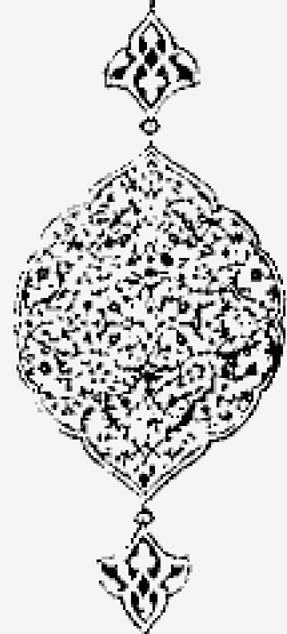
قالَ: فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتّىٰ آنَسْتُ بِهِ وَفَقَّهَنِي فِيما احْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلاةِ وَالصِّيامِ وَالْفَرائِضِ. قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنّا نَقْرَأُ فِي كُتُبِنا أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاتَمُ النَّبِيِّينَ لا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلىٰ وَصِيِّهِ وَوارِثِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ، لا يَزالُ أَمْرُ اللّٰهِ جارِياً فِي أَعْقابِهِمْ حَتّىٰ تَنْقَضِيَ الدُّنْيا، فَمَنْ وَصِيُّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ؟ قالَ: الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ ساقَ الْأَمْرَ فِي الْوَصِيَّةِ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ صاحِبِ



است که اینها برایت وصف کرده‌اند ولی حقیقت در بارهٔ جانشین او چنین نیست که اینان گفته‌اند، این پیمبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او هم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است و هم او شوهر فاطمه، دختر محمد (ص) است و پدر حسن و حسین دو سبط محمد (ص).

غانم ابو سعید گوید: گفتم: الله اکبر، همین است که می‌جستم و نزد داود بن عباس برگشتم و گفتم: ایها الامیر، آنچه را می‌جستم یافتم و من گواهم که لا اله الا الله و گواهم که محمد (ص) رسول خدا است، گوید: او هم به من نیکی کرد و صله داد و به حسین گفت: از او دلجوئی کن.

گوید: من نزد او می رفتم تا به او انس گرفتم و او هرچه را بدان نیازمند بودم از نماز و روزه و واجبات به من فهمانید، گوید: به او گفتم: ما در کتب خود می خوانیم که محمد (ص)، پایان پیغمبران است و پس از او پیغمبری نیست و کار دین پس از وی با وصی او است و با وارث و جانشین پس از او و سپس به وصی پس از وصی و پیوسته امر خدا در نسل آنها جاری است تا دنیا به سر آید، وصی وصی محمد کیست؟ گفت: حسن، پس از او حسین، دو پسر محمد (ص) و سپس اوصیاء را شمرد تا رسید به صاحب الزمان (ع) وسپس بدانچه رخ داده بود در بارهٔ امام قائم به من اطلاع داد و برای من مقصدی نبود جز جستجوی از ناحیهٔ امام قائم (ع)، ابو سعید به قم آمد و با اصحاب ما بر جای نشست تا سال ٢٦٤ و با آنها رفت تا رسید به بغداد و یک رفیقی هم از اهل سند که همکیش او بود با وی همراه بود.

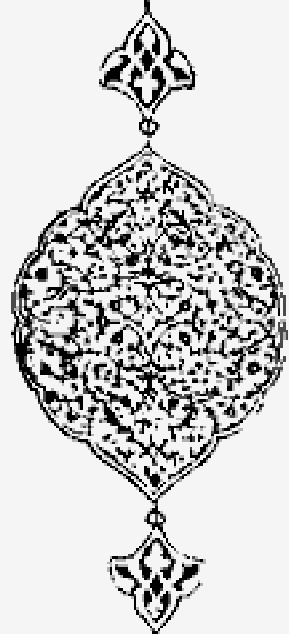


راوی گوید: غانم برایم باز گفت که: برخی اخلاق رفیق



الزَّمانِ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ أَعْلَمَنِي ما حَدَثَ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلاّ طَلَبُ النّاحِيَةِ فَوافىٰ «قُمْ» وَقَعَدَ مَعَ أَصْحابِنا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَخَرَجَ مَعَهُمْ حَتّىٰ وافىٰ بَغْدادَ وَمَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السِّنْدِ كانَ صَحِبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ. قالَ: فَحَدَّثَنِي غانِمٌ قالَ: وَأَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلاقِهِ فَهَجَرْتُهُ، وَخَرَجْتُ حَتّىٰ سِرْتُ إِلَى الْعَباسِيَّةِ أَتَهَيَّأُ لِلصَّلاةِ وَأُصَلِّيَ وَإِنِّي لَواقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيما قَصَدْتُ لِطَلَبِهِ إِذا أَنا بِآتٍ قَدْ أَتانِي فَقالَ: أَنْتَ فُلانٌ؟ ـ اسْمُهُ بِالْهِنْدِ ـ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقالَ: أَجِبْ مَوْلاكَ فَمَضَيْتُ مَعَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِيَ الطُّرُقَ حَتّىٰ أَتىٰ داراً وَبُسْتاناً فَإِذا أَنا بِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ جالِسٌ، فَقالَ: مَرْحَباً يافُلانُ ـ بِكَلامِ الْهِنْدِ ـ كَيْفَ حالُكَ؟ وَكَيْفَ خَلَّفْتَ فُلاناً وَفُلاناً؟ حَتّىٰ عَدَّ الأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ فَسَأَلَنِي عَنْهُمْ واحِداً واحِداً، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِما تَجارَيْنا كُلَّ ذٰلِكَ بِكَلامِ الْهِنْدِ.

ثُمَّ قالَ: أَرَدْتَ أَنْ تَحِجَّ مَعَ أَهْلِ قُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ ياسَيِّدِي، فَقالَ: لا تَحِجَّ مَعَهُمْ وَانْصَرِفْ سَنَتَكَ هٰذِهِ وَحُجَّ فِي قابِلٍ، ثُمَّ أَلْقىٰ إِلَيَّ صُرَّةً كانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقالَ لِي: إِجْعَلْها نَفَقَتَكَ وَلا تَدْخُلْ إِلىٰ بَغْدادَ إِلىٰ فُلانٍ سَمّاهُ، وَلا تُطْلِعْهُ عَلىٰ شَيْءٍ، وَانْصَرِفْ إِلَيْنا إِلَى الْبَلَدِ، ثُمَّ وافانا بَعْضُ الْفُتُوحِ فَأَعْلَمُونا أَنَّ أَصْحابَنا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ وَمَضىٰ نَحْوَ خُراسانَ فَلَمّا كانَ فِي قابِلٍ، حَجَّ وَأَرْسَلَ إِلَيْنا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طَرَفِ خُراسانَ فَأَقامَ بِها مُدَّةً، ثُمَّ ماتَ رَحِمَهُ اللّٰهُ.

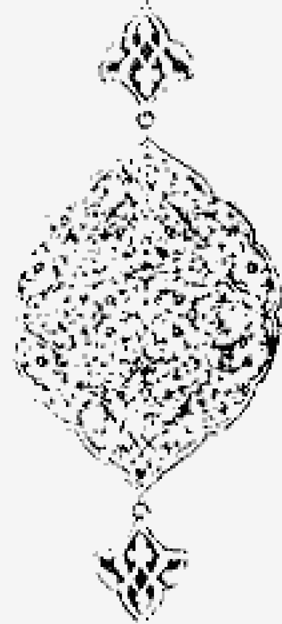




خود را زشت دانستم و او را ترک گفتم و بیرون شدم تا رسیدم به عباسیه (دهی بوده در نهر شاهی) و برای نماز آماده می شدم و ایستاده بودم و در مقصدی که دنبالش آمدم، اندیشه می‌کردم به ناگاه یک ناشناسی آمد و به من گفت: تو فلانی هستی؟ نام هندی او را برد، گفتم: آری، او گفت: مولای خود را پاسخ گو. با او رفتم و پیوسته از راهی به راهی مرا برد تا به خانه و بستانی در آمد و به ناگاه دیدم آن حضرت نشسته و به من فرمود: به زبان هندی که خوش آمدی ای فلان، فلان و فلان را در چه حالی گذاشتی تا چهل کس همکاران مرا نامبرد و از هر کدام آنها احوال پرسید.

و سپس آنچه را ما در بارهٔ آن گفتگو کرده بودیم به من گزارش داد و این همه را به زبان هندی سخن گفت، سپس گفت: خواستی با قُمّیها به حج بروی؟ گفتم: آری ای آقای من، فرمود: با آنها به حج مرو امساله را برگرد و سال آینده به حج برو، سپس کیسهٔ پولی که جلوش بود برای من انداخت و فرمود: این را هزینهٔ خود ساز و در بغداد نزد فلانی، نام او را برد، مرو و او را از چیزی مطلع مکن، و با ما به بلد برگشت (این جمله از کلام عامری است- از مجلسی ره).

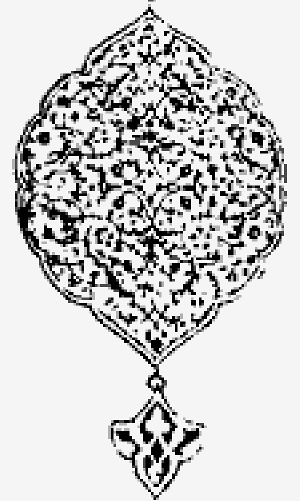
سپس پاره گشایش‌ها (یعنی از معنویات مانند ملاقات امام وغیره- از مجلسی‌ره) برای ما رخ داد (برخی پیکهای حجاج به ما برخوردند - بعض الفیوج - تصحیح مجلسی‌ره) و به ما خبر دادند که یاران ما از عقبه برگشتند و به حج نتوانستند بروند و ابو سعید به خراسان رفت و در سال آینده به حج رفت و از طرف خراسان برای ما هدیه‌ای فرستاد و مدتی در خراسان اقامت کرد و سپس وفات کرد، رحمه الله.



٤ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَأَبا صدام وَجَماعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِيما فِي أَيْدِي الْوُكَلاءِ وَأَرادُوا الْفَحْصَ، فَجاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلىٰ أَبِي الصَّدام فَقالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ، فَقالَ لَهُ أَبُو صِدام: أَخِّرْهُ هٰذِهِ السَّنَةَ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ[ابْنُ النَّضْرِ]: إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنامِ وَلا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ وَأَوْصىٰ إِلىٰ أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمّادٍ وَأَوْصىٰ لِلنّاحِيَةِ بِمالٍ وَأَمَرَهُ أَنْ لا يُخْرِجَ شَيْئاً إِلّا مِنْ يَدِهِ إِلىٰ يَدِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ.

قالَ: فَقالَ الْحَسَنُ: لَمّا وافَيْتُ بَغْدادَ إِكْتَرَيْتُ داراً فَنَزَلْتُها فَجاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلاءِ بِثِيابٍ وَدَنانِيرَ وَخَلَّفَها عِنْدِي فَقُلْتُ لَهُ:

ما هٰذا؟ قالَ: هُوَ ما تَرىٰ، ثُمَّ جاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِها وَآخَرُ حَتّىٰ كَبَسُوا الدّارَ، ثُمَّ جاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحاقَ بِجَمِيعِ ما كانَ مَعَهُ فَتَعَجَّبْتُ وَبَقِيتُ مُتَفَكِّراً فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةُ الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلامُ إِذا مَضىٰ مِنَ النَّهارِ كَذا وَكَذا فَاحْمِلْ ما مَعَكَ، فَرَحَلْتُ وَحَمَلْتُ ما مَعِيَ وَفِي الطَّرِيقِ صُعْلُوكٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلاً فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَنِي اللّٰهُ مِنْهُ، فَوافَيْتُ الْعَسْكَرَ وَنَزَلْتُ، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنِ احْمِلْ ما مَعَكَ فَعَبَّيْتُهُ فِي صِنانِ الْحَمّالِينَ، فَلَمّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيزَ إِذا فِيهِ أَسْوَدُ قائِمٌ فَقالَ:





۴ ـ از سعد بن عبدالله که گفت: پس از وفات ابو محمد (امام عسکری " ع ") حسن بن نضر و اُبا صِدام و جمعی در بارهٔ وجوهی که در دست وکلاء بود گفتگو کردند ودر مقام بررسی برآمدند وحسن بن نضر نزد اُبا صِدام آمد و گفت: من می خواهم بروم به حج، اُبو صِدام به او گفت: امسال را پس انداز. حسن در پاسخ او گفت: من خواب پریشان می بینم و ناچارم از رفتن و به احمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد و پولی هم برای ناحیهٔ مقدسه وصیت کرد و سفارش کرد که آن وجه را ندهد مگر به دست خود در دست امام بگذارد وقتی ظاهر شد.

راوی گوید که: حسن گفت: چون من به بغداد رسیدم، خانه‌ای اجاره کردم و در آن فرود آمدم و یکی از وکلاء آمد وجامه‌هائی و اشرفیهائی نزد من گذاشت، من گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که می بینی و دیگری هم مانند آنها را آورد ودیگری هم آورد تا خانه را پر کردند، سپس احمد بن اسحاق آمد وهرچه با خود داشت آورد، من در شگفت شدم و در اندیشه افتادم ونامهٔ آن مرد (یعنی صاحب الزمان از راه تقیه، این تعبیر را کرده است ـ از مجلسی ره) به من رسید که:

چون چنین و چنان از روز گذشت هر چه با خود داری بیاور، من هرچه همراه بود بار زدم و کوچ کردم و در راه دزدهای راهبر عرب بودند و شصت تن بودند، من از آنها گذشتم و خدا مرا سالم داشت از آنها و به سامره رسیدم و منزلی گرفتم و نامه‌ای به من رسید که هرچه با خود داری بیاور، من آنها را در سبدهای سر بستهٔ حمالها جا دادم و چون به آستانهٔ خانهٔ آن حضرت رسیدم، دیدم یک سیاهی در آنجا ایستاده، گفت: تو حسن پسر نضری؟ گفتم:

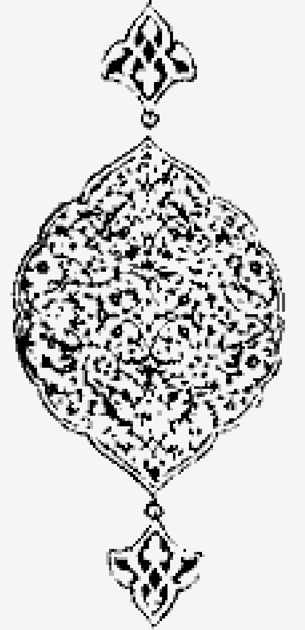


أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قالَ: أُدْخُلْ، فَدَخَلْتُ الدّارَ وَدَخَلْتُ بَيْتاً وَفَرَّغْتُ صِنانَ الْحَمّالِينَ وَإِذا فِي زاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْزٌ كَثِيرٌ فَأَعْطىٰ كُلَّ واحِدٍ مِنَ الْحَمّالِينَ رَغِيفَيْنِ وَأُخْرِجُوا وَإِذا عَلَيْهِ سِتْرٌ فَنُودِيتُ مِنْهُ: ياحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ! إِحْمِدِ اللّٰهَ عَلىٰ ما مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ وَلا تَشُكَّنَّ، فَوَدَّ الشَّيْطانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ وَأَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ وَقالَ: خُذْها فَسَتَحْتاجُ إِلَيْهِما فَأَخَذْتُهُما وَخَرَجْتُ، قالَ سَعْدٌ: فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ وَماتَ فِي شَهْرِ رَمَضانَ وَكُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ.

٥ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَوَيْهِ السُّوَيْداوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ قالَ: شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مالٌ جَلِيلٌ، فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشَيِّعاً، فَوَعَكَ وَعْكاً شَدِيداً، فَقالَ: يابُنَيَّ! رُدَّنِي، فَهُوَ الْمَوْتُ وَقالَ لِي: إِتَّقِ اللّٰهَ فِي هٰذا الْمالِ وَأَوْصىٰ إِلَيَّ فَماتَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي:

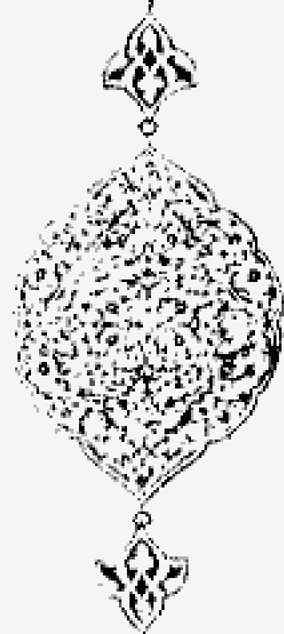
لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِيَ بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ، أَحْمِلُ هٰذا الْمالَ إِلَى الْعِراقِ أَكْتَرِي داراً عَلَى الشَّطِّ وَلا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَيْءٍ وَإِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوُضُوحِهِ [فِي] أَيّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْفَذْتُهُ وَإِلّا قَصَفْتُ بِهِ، فَقَدِمْتُ الْعِراقَ وَاكْتَرَيْتُ داراً عَلَى الشَّطِّ وَبَقِيتُ أَيّاماً، فَإِذا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيها: يامُحَمَّدُ! مَعَكَ كَذا





آری، گفت: در آی، من به خانه در آمدم و به اطاقی رفتم وسبدهای حمالها را خالی کردم و دیدم در گوشهٔ خانه نان بسیاری است و به هر حمالی دو گرده داد و آنها رفتند و به ناگاه دیدم در اطاقی پرده‌ای آویخته و فریادی به من رسید که: ای حسن بن نضر، خدا را حمد کن بر این منتی که بر تو نهاده و تردید به خود راه مده، شیطان دُوست دارد که تو در شک افتی و دو جامه برای من بیرون داد و فرمود: آنها را بگیر که به زودی نیازمند می شوی، من آنها را گرفتم و بیرون آمدم، سعد گوید: حسن بن نضر برگشت و در ماه رمضان مُرد و در آن دو جامه کفن شد.

۵ ـ محمد بن ابراهیم بن مهزیار گفت: پس از درگذشت أبی‌محمد (امام عسکری " ع ")، من اندر شک شدم، وجوه بسیاری نزد پدرم فراهم شده بود، آنها را بار کرد و سوار کشتی شد و من هم به بدرقه او رفتم و تب و درد سختی گرفت و به من گفت: ای پسرجانم، مرا برگردان، این مرگ است که گریبان مرا گرفته و به من گفت: در بارهٔ این مال از خدا بپرهیز و به من وصیت کرد و مُرد، من با خود گفتم: پدرم به چیز بی اساس و نا در است مرا وصیت نمی کرد. من این وجه را به عراق می برم وخانه لب شط کرایه می‌کنم و به کسی هم خبری از آن نمی دهم و اگر برای من چیزی روشن شد مانند روزگار امام ابی محمد (ع) این مال را می‌پردازم واگر نه با آن عیش و نوش می کنم، به عراق آمدم و خانه‌ای کنار شط گرفتم و چند روزی ماندم به ناگاه یک نامه‌ای با پیکی به من رسید که در آن نوشته بود:



ای محمد، با تو این اندازه وجه است و در میان، چنین و چنان



وَكَذا فِي جَوْفِ كَذا وَكَذا، حَتّىٰ قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ ما مَعِيَ مِمّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقِيتُ أَيّاماً لا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَاغْتَمَمْتُ.

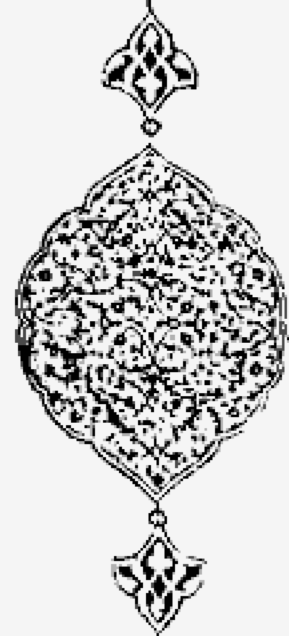
فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقَمْناكَ مَكانَ أَبِيكَ فَاحْمِدِ اللّٰهَ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ النَّسائِيِّ قالَ: أَوْصَلْتُ أَشْياءَ لِلْمَرْزَبانِيِّ الْحارِثِيِّ فِيها سِوارُ ذَهَبٍ، فَقُبِلَتْ وَرُدَّ عَلَيَّ السِّوارَ، فَأُمِرْتُ بِكَسْرِهِ، فَكَسَرْتُهُ فَإِذا فِي وَسَطِهِ مَثاقِيلُ حَدِيدٍ وَنُحاسٍ أَوْ صُفْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ وَأَنْفَذْتُ الذَّهَبَ فَقُبِلَ.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْفَضْلِ الْخَزّازِ الْمَدائِنِيِّ مَوْلىٰ خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطّالِبِيِّينَ كانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكانَتِ الْوَظائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَمّا مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ فَوَرَدَتِ الْوَظائِفُ عَلىٰ مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ وَقُطِعَ عَنِ الْباقِينَ، فَلا يُذْكَرُونَ فِي الذّاكِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوادِ مالاً فَرُدَّ عَلَيْهِ وَقِيلَ لَهُ:

أَخْرِجْ حَقَّ عَمِّكَ مِنْهُ وَهُوَ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ، وَكانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ ضَيْعَةٌ لِوُلْدِ عَمِّهِ، فِيها شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَها عَلَيْهِمْ،

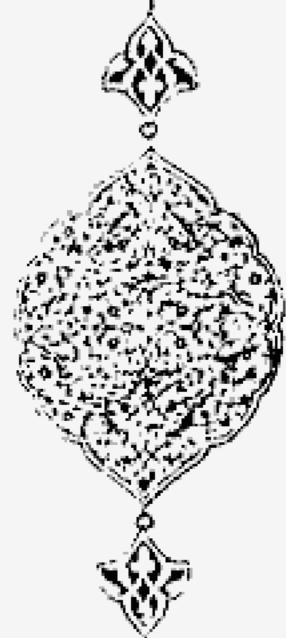




است و همه آنچه با من بود که خودم هم درست نمی دانستم شرح داده بود و آن مال را به آن فرستاده پرداختم و چند روزی ماندم وسَری به من بلند نشد، غم مرا گرفت تا برای من نامه‌ای آمد که: ما تو را به مقام پدرت گماشتیم. خدا را سپاسگزار.

۶ ـ از ابی عبدالله نسائی، گفت: چیزهائی از طرف مرزبانی حارثی رسانیدم که در میان آنها یک دست بند طلا بود، همه پذیرفته شد و آن دست بند طلا برگشت به من، و به من دستور دادند آن را بشکنم، شکستم، در میانش چند مثقال آهن و مس بود یا قلع بود وآنها را در آوردم و طلا را فرستادم و پذیرفته شد.

۷ ـ از فضل خزار مداینی، آزاد کردهٔ خدیجه دختر محمد أبی جعفر(امام جواد " ع ") گفت که: مردمی از اهل مدینه از اولاد ابی طالب عقیده به مذهب حق داشتند و حقوق معینی در وقت معین برای آنها می رسید و چون ابو محمد(امام عسکری " ع ") در گذشت، جمعی از آنها از عقیده به فرزندِ او امام قائم(ع) برگشتند وآن حقوق و مقرری برای همانهائی رسید که بر عقیدهٔ امامت فرزند او بر جا مانده بودند و از دیگران قطع شد و نامی در نامبردگان ندارند و الحمد لله رب العالمین.



۸ ـ علی بن محمد، گوید: مردی از اهل سواد مالی به ناحیه داد و بر او برگشت و به او گفته شد: حق عمو زادگان خود را که چهارصد درهم است از آن بدر کن، مزرعه از عمو زادگان آن مرد در دست او بوده و در آن شرکتی داشته و حق آنها را نگهداشته و ما حساب کردیم و معلوم شد آنچه از این مال از آن عمو زاده‌هایش

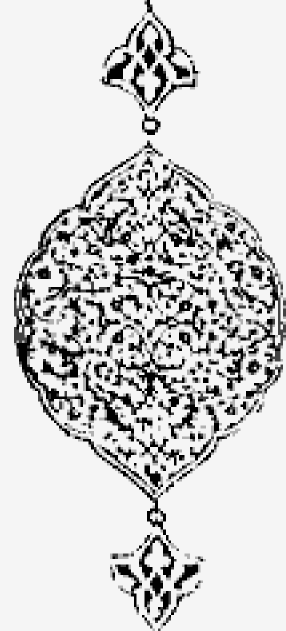


فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِي لِوُلْدِ عَمِّهِ مِنْ ذٰلِكَ الْمالِ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَأَخْرَجَها وَأَنْفَذَ الْباقِي فَقُبِلَ.

٩ ـ الْقاسِمُ بْنُ الْعَلاءِ قالَ: وُلِدَ لِي عِدَّةُ بَنِينَ فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَأَسْأَلُ الدُّعاءَ فَلا يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ، فَماتُوا كُلُّهُمْ، فَلَمّا وُلِدَ لِي الْحَسَنُ إِبْنِي كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعاءَ فَأُجِبْتُ:

يَبْقىٰ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ بْنِ صالِحٍ قالَ: [كُنْتُ] خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ بِبَغْدادَ فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَأَقَمْتُ اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ يَوْماً وَقَدْ خَرَجَتِ الْقافِلَةُ إِلَى النَّهْرَوانِ، فَأُذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الأَرْبَعاءِ وَقِيلَ لِي: أُخْرُجْ فِيهِ، فَخَرَجْتُ وَأَنَا آيِسٌ مِنَ الْقافِلَةِ أَنْ أَلْحَقَها، فَوافَيْتُ النَّهْرَوانَ وَالْقافِلَةُ مُقِيمَةٌ، فَما كانَ إِلاّ أَنْ أَعْلَفْتُ جِمالِي شَيْئاً حَتّىٰ رَحَلَتِ الْقافِلَةُ، فَرَحَلْتُ وَقَدْ دَعا لِي بِالسَّلامَةِ فَلَمْ أَلْقَ سُوءً وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.



١١ ـ عَلِيٌّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَباحِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الشّاشِيِّ قالَ: خَرَجَ بِي ناصُورٌ عَلىٰ مَقْعَدَتِي فَأَرَيْتُهُ الأَطِبّاءَ وَأَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مالاً فَقالُوا: لا نَعْرِفُ لَهُ دَواءً، فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعاءَ فَوَقَّعَ عليه السلام إِلَيَّ: أَلْبَسَكَ اللّٰهُ الْعافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنا فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ، قالَ: فَما أَتَتْ عَلَيَّ جُمْعَةٌ حَتّىٰ عُوفِيتُ وَصارَ مِثْلَ راحَتِي، فَدَعَوْتُ طَبِيباً مِنْ أَصْحابِنا وَأَرَيْتُهُ إِيّاهُ، فَقالَ: ما عَرَفْنا

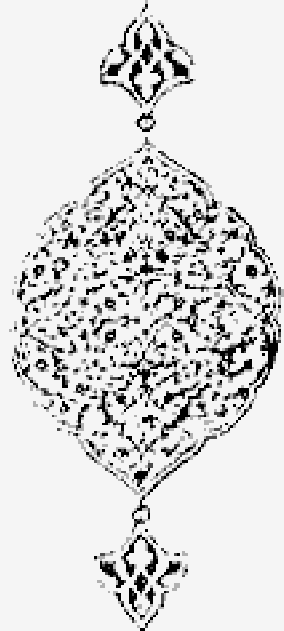


بود، همان چهارصد درهم است و آن را جدا کرد و باقی را فرستاد وقبول شد.

۹ ـ قاسم بن علاء گوید: برای من چند تا پسر متولد شد، من می نوشتم و برای آنها خواهش دعا می کردم و در بارهٔ آنها چیزی به من نوشته نمی شد، همهٔ آنها مردند و چون پسرم حسن متولد شد، نامه نوشتم و خواهش دعا کردم به من جواب داده شد که: می ماند و الحمد لله.

۱۰ ـ از اُبی عبدالله بن صالح گفت: (بودم) که سالی از سالها به بغداد رفتم و اجازهٔ خروج خواستم، به من اجازه داده نشد و ۲۲ روز ماندم تا کاروان به نهروان رفت و برای روز چهارشنبه به من اجازهٔ خروج داده شد و گفته شد، در آن روز بیرون برو، من بیرون شدم ولی از رسیدن به کاروان نومید بودم و چون به نهروان رسیدم، دیدم کاروان در آنجا مانده است و بیش از این نشد که من شترانم را قدری علوفه دادم که کاروان کوچید و من هم کوچیدم وبرای من دعای سلامت کرده بود وبدی ندیدم و الحمد لله.

۱۱ ـ محمد بن یوسف شاشی گوید: در مقعد من زخمی پیدا شد و آن را به پزشکان نشان دادم و پولی خرج کردم و گفتند: ما داروئی برای درمان آن نمی شناسیم و نامه‌ای نوشتم و خواهش دعا کردم و به من پاسخ آمد: که خدا جامهٔ سلامتی در برت کند و تو را با ما در دنیا و آخرت همراه سازد، گوید: جمعه بر من نگذشت که خوب شدم و مانند کف دستم شد و یک پزشکی از هم مذهبان خود را خواستم و به او نشان دادم و گفت: ما برای این درد دوائی

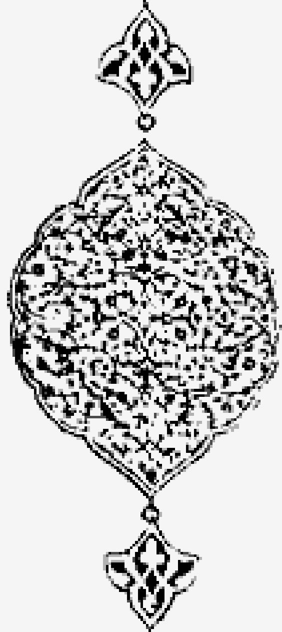




لِهٰذا دَواءٌ.

١٢ ـ عَلِيٌّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمانِيِّ قالَ: كُنْتُ بِبَغْدادَ فَتَهَيَّأَتْ قافِلَةٌ لِلْيَمانِيِّينَ فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَها، فَكَتَبْتُ أَلْتَمِسُ الإِذْنَ فِي ذٰلِكَ، فَخَرَجَ: لاتَخْرُجْ مَعَهُمْ فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خَيْرَةٌ وَأَقِمْ بِالْكُوفَةِ، قالَ: وَأَقَمْتُ وَخَرَجَتِ الْقافِلَةُ فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةُ فَاجْتاحَتْهُمْ. وَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْماءِ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَراكِبِ الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ فَما سَلِمَ مِنْها مَرْكَبٌ، خَرَجَ عَلَيْها قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ يُقالُ لَهُمُ الْبَوارِجُ فَقَطَعُوا عَلَيْها، وَزُرْتُ الْعَسْكَرَ فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ وَلَمْ أُكَلِّمْ أَحَداً وَلَمْ أَتَعَرَّفْ إِلىٰ أَحَدٍ وَأَنا أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَراغِي مِنَ الزِّيارَةِ إِذا بِخادِمٍ قَدْ جاءَنِي فَقالَ لِي: قُمْ، فَقُلْتُ لَهُ:

إِذَنْ إِلىٰ أَيْنَ؟ فَقالَ لِي: إِلَى الْمَنْزِلِ، قُلْتُ: وَمَنْ أَنا؟ لَعَلَّكَ أُرْسِلْتَ إِلىٰ غَيْرِي، فَقالَ: لا، ما أُرْسِلْتُ إِلاّ إِلَيْكَ، أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْراهِيمَ، فَمَرَّ بِي حَتّىٰ أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ ثُمَّ سارَّهُ، فَلَمْ أَدْرِ ما قالَ لَهُ، حَتّىٰ أَتانِي جَمِيعُ ما أَحْتاجُ إِلَيْهِ وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلاثَةَ أَيّامٍ وَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي الزِّيارَةِ مِنْ داخِلٍ فَأَذِنَ لِي فَزُرْتُ لَيْلاً.



١٣ ـ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ يَزِيدَ الْيَمانِيُّ قالَ:

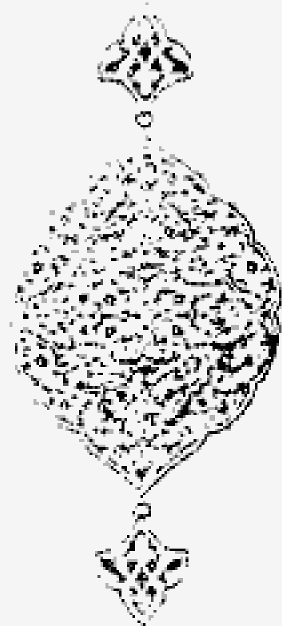


نمی شناسیم.

۱۲ ـ علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم و یک کاروانی از یمنی‌ها آمادهٔ بیرون رفتن شدند و من خواستم با آنها بروم و نوشتم و در خواست اذن کردم برای رفتن و جواب رسید با آنها مرو که در رفتن با آنها برای تو خوبی نیست، در کوفه بمان.

گوید: ماندم و کاروان رفت و تیرهٔ حنظله بر آنها تاختند و آنها را بر انداختند و نوشتم و اجازه خواستم سوار کشتی شوم، به من اجازه ندادند و از حال کشتیهائی پرسیدم که در آن سال به دریا رفته بودند، معلوم شد هیچکدام سالم نماندند و یک دسته از مردم هند که به آنها بوارح می گفتند، بر آنها تاخته بودند و همه را برده و چپو کرده بودند.

گوید: من به زیارت وی به سامره رفتم و هنگام غروب به در خانه آمدم و با کسی سخن نگفتم و خود را به کسی معرفی نکردم، پس از انجام زیارت در مسجد نماز می خواندم که خادمی آمد و گفت به من: برخیز، گفتم: اکنون برای کجا؟ به من گفت: برویم منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید تو به دنبال دیگری فرستاده شدی، گفت: نه، من فرستاده نشدم جز به دنبال تو، تو علی بن الحسین فرستادهٔ جعفر بن ابراهیم هستی مرا برد تا وارد منزل حسین بن احمد کرد و سپس با او رازی گفت که من ندانستم چه گفت: تا آنکه هرچه نیاز داشتم برای من آوردند و سه روز نزد او ماندم و از او اجازه گرفتم که از درون، زیارت کنم و به من اجازه داد و شبانه زیارت کردم.



۱۳ ـ حسن بن فضل بن یزید یمانی گفت: پدرم به خط خود،



كَتَبَ أَبِي بِخَطِّهِ كِتاباً فَوَرَدَ جَوابُهُ ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّي فَوَرَدَ جَوابُهُ.

ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهاءِ أَصْحابِنا، فَلَمْ يَرِدْ جَوابُهُ فَنَظَرْنا فَكانَتِ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قِرْمِطِيّاً.

قالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ:

فَزُرْتُ الْعِراقَ وَوَرَدْتُ طُوسَ وَعَزَمْتُ أَنْ لا أَخْرُجَ إِلّا عَنْ بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِي وَنَجاحٍ مِنْ حَوائِجِي، وَلَوِ احْتَجْتُ أَنْ أُقِيمَ بِها حَتّىٰ أُتَصَدَّقَ.

قالَ: وَفِي خِلالِ ذٰلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمُقامِ وَأَخافُ أَنْ يَفُوتَنِي الْحَجُّ.

قالَ: فَجِئْتُ يَوْماً إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقاضاهُ، فَقالَ لِي:

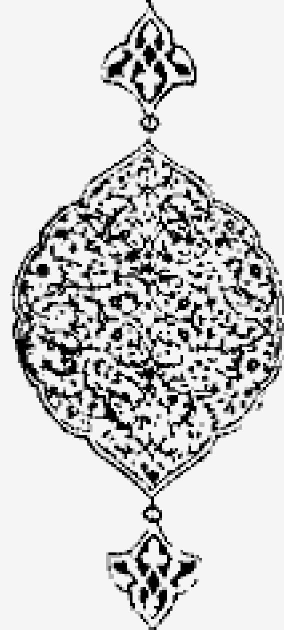
صِرْ إِلىٰ مَسْجِدِ كَذا وَكَذا وَإِنَّهُ يَلْقاكَ رَجُلٌ.

قالَ: فَصِرْتُ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَلَمّا نَظَرَ إِلَيَّ ضَحِكَ وَقالَ:

لا تَغْتَمَّ فَإِنَّكَ سَتَحِجُّ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ وَتَنْصَرِفُ إِلىٰ أَهْلِكَ وَوُلْدِكَ سالِماً.

قالَ: فَاطْمَأْنَنْتُ وَسَكَنَ قَلْبِي وَأَقُولُ ذا مِصْداقُ ذٰلِكَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قالَ: ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ فَخَرَجَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ فِيها دَنانِيرُ وَثَوْبٌ



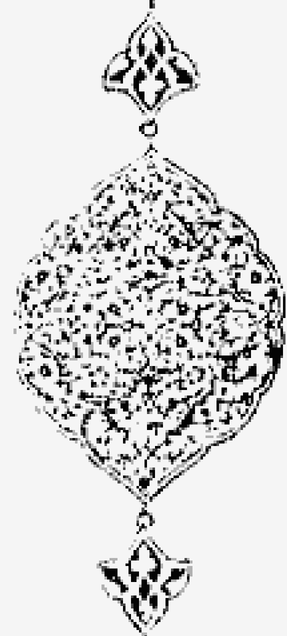


نامه‌ای نوشت و جوابش رسید وسپس من به خط خود نامه‌ای نوشتم وجوابش رسید، سپس یکی از فقهای هم‌مذهب ما با خط خود نامه‌ای نوشت وجوابش نرسید، وما تأمل کردیم وعلت بی جواب ماندن نامه‌اش، این بود که آن مرد به مذهب قرمطیها پیوسته بود. [۲۱۶]

حسن بن فضل گوید: من از عراق دیدن کردم و به طوس رفتم و تصمیم گرفتم، بیرون نروم مگر این که وضع من کاملاً روشن شود و حوائج من بر آورده گردد، گرچه در آنجا بمانم تا به گدائی بیفتم، گوید: در این میان از ماندن در آنجا دل تنگ شدم و ترسیدم که حج من فوت شود.

گوید: روزی آمدم نزد محمد بن احمد و از او درخواستی کردم و او گفت: برو به مسجد کذائی و در آنجا مردی با تو ملاقات می کند. گوید: من بدان مسجد رفتم و مردی نزد من وارد شد و چون به من رسید، خندید و گفت: غم مخور که امسال به حج میروی و تن درست نزد خاندانت و فرزندانت بر می گردی، گوید: من آسوده شدم و دلم آرام شد و می گفتم: این مصداق آن است، و الحمد لله. [۲۱۷]

گوید: سپس من به سر من رأی رفتم و یک کیسهٔ سر بسته برای من آمد که در آن چند اشرفی بود و یک جامه‌ای، من غمگین شدم و گفتم با خود که: پاداش من نزد این مردم همین است، نادانی ورزیدم و آن را بر گردانیدم و نامه‌ای نوشتم و آن که نامه را از من گرفت، اشاره‌ای به من نکرد و سخنی در بارهٔ آن نگفت، سپس در دنبال آن از این کار به سختی پشیمان شدم و با خود گفتم که: من برای بر گردانیدن بر مولای خود کافر شدم و نامه‌ای نوشتم و پوزش خواستم از کار خودم و گناه به گردن گرفتم و از آن آمرزش





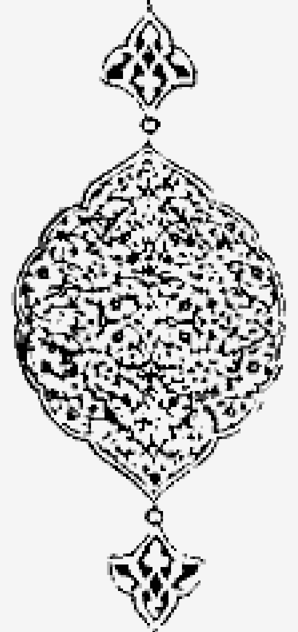
فَاغْتَمَمْتُ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: جَزائِي عِنْدَ الْقَوْمِ هٰذا وَاسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُها وَكَتَبْتُ رُقْعَةً وَلَمْ يُشِرِ الَّذي قَبَضَها مِنّي عَلَيَّ بِشَيْءٍ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيها بِحَرْفٍ ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ نَدامَةً شَدِيدَةً وَقُلْتُ فِي نَفْسِي:

كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلىٰ مَوْلايَ، وَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي وَأَبُوءُ بِالإِثْمِ وَأَسْتَغْفِرُ مِنْ ذٰلِكَ وَأَنْفَذْتُها وَقُمْتُ أَتَمَسَّحُ.

فَأَنا فِي ذٰلِكَ أُفَكِّرُ فِي نَفْسِي وأَقُولُ: إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنانِيرُ لَمْ أَحْلُلْ صِرارَها وَلَمْ أُحْدِثْ فِيها حَتّىٰ أَحْمِلَها إِلىٰ أَبِي فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنّي لِيَعْمَلَ فِيها بِما شاءَ.

فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ: أَسَأْتَ إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ أَنّا رُبَّما فَعَلْنا ذٰلِكَ بِمَوالِينا وَرُبَّما سَأَلُونا ذٰلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ وَخَرَجَ إِلَيَّ أَخْطَأْتَ فِي رَدِّكَ بِرَّنا فَإِذا اسْتَغْفَرْتَ اللّٰهَ، فَاللّٰهُ يَغْفِرُ لَكَ، فَأَمّا إِذا كانَتْ عَزِيمَتُكَ وَعَقْدُ نِيَّتِكَ أَلّا تُحْدِثَ فِيها حَدَثاً وَلا تُنْفِقَها فِي طَرِيقِكَ، فَقَدْ صَرَفْناها عَنْكَ، فَأَمّا الثَّوْبُ فَلا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ.

قالَ: وَكَتَبْتُ فِي مَعْنَيَيْنِ وَأَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثّالِثِ وَامْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذٰلِكَ، فَوَرَدَ جَوابُ الْمَعْنَيَيْنِ وَالثّالِثُ الَّذي طَوَيْتُ مُفَسَّراً وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ، قالَ: وَكُنْتُ وافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْراهِيمَ النَّيْسابُورِيَّ بِنَيْسابُورَ عَلىٰ أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ وَأُزامِلَهُ، فَلَمّا وافَيْتُ بَغْدادَ بَدا لِي فَاسْتَقَلْتُهُ وَذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيلاً، فَلَقِيَنِي ابْنُ

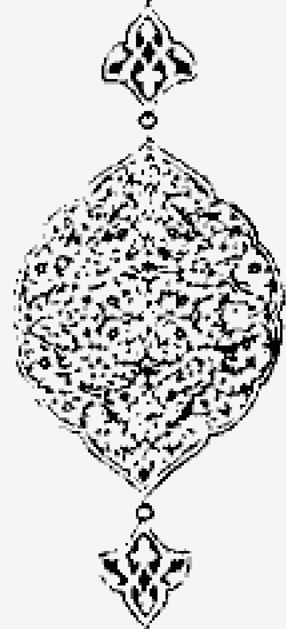




خواستم و آن را فرستادم و برخاستم و از پشیمانی، دست به هم مالیدم، من در این کردار بودم و با خود اندیشه می کردم که اگر اشرفیها به من برگشت، کیسهٔ آنها را باز نمی کنم و با آن کاری نمی کنم تا آنها را به پدرم برسانم زیرا او از من بدانها داناتر است تا هر کار می خواهد با آنها بکند، پس برای آن فرستاده‌ای که کیسهٔ اشرفی را برای من آورده بود این نامه آمد:

تو بد کردی که به آن مرد اطلاع ندادی، ما با برخی از دوستان خود این کار را می کنیم و عطیه‌ای جزئی به آنها می دهیم و بسا که خودشان هم درخواست می کنند و منظور از آن تبرک است و به من نامه رسید که تو خطا کردی در برگردانیدن احسان ما، از خدا آمرزش بخواه و خدا تو را می آمرزد و اما اگر نیت و تصمیم تو این است که با آنان کاری نکنی و هزینهٔ راه خود نسازی، ما هم آن را از تو باز گرفتیم و اما جامه را لازم داری برای آنکه در آن محرم شوی. گوید: من در دو مقصود نامه نوشتم و خواستم در سومی هم بنویسم و دست باز گرفتم، از بیم آنکه از آن بدش آید، پاسخ هر دو مقصود به من رسید وشرح همان سومی هم که ننوشته بودم رسید و الحمد للّٰه.

گوید: من با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در همان نیشابور وعده کرده بودم که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم و چون به بغداد رسیدیم، پشیمان شدم و از او عذر خواستم و رفتم دنبال جستجوی یک هم کجاوه، ابن الوجنا به من برخورد، پس از این که من برای کرایه کردن شتر به او مراجعه کرده بودم و او بد داشت که وارد این کار شود، ولی اکنون به من گفت: من دنبال تو می گشتم، به من دستور رسید (از طرف امام عصر «ع» ـ از تفسیر





الْوَجْناءِ - بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي فَوَجَدْتُهُ كارِهاً - فَقالَ لِي: أَنا فِي طَلَبِكَ، وَقَدْ قِيلَ لِي: إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعاشَرَتَهُ وَاطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً وَاكْتَرِ لَهُ.

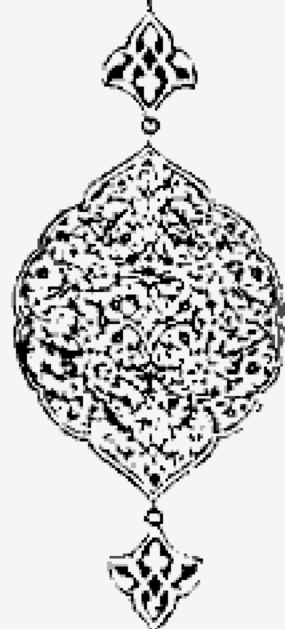
١٤ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قالَ:

شَكَكْتُ فِي أَمْرِ حاجِزٍ، فَجَمَعْتُ شَيْئاً، ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ.

فَخَرَجَ إِلَيَّ:

لَيْسَ فِينا شَكٌّ وَلا فِيمَنْ يَقُومُ مَقامَنا بِأَمْرِنا، رُدَّ ما مَعَكَ إِلىٰ حاجِزِ بْنِ يَزِيدَ.

١٥ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صالِحٍ قالَ: لَمَّا ماتَ أَبِي وَصارَ الأَمْرُ لِي، كانَ لأَبِي عَلَى النّاسِ سَفاتِجُ مِنْ مالِ الْغَرِيمِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ فَكَتَبَ: طالِبْهُمْ وَاسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ، فَقَضانِي النّاسُ إِلاّ رَجُلٌ واحِدٌ كانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أُطالِبُهُ فَماطَلَنِي وَاسْتَخَفَّ بِيَ ابْنُهُ وَسَفِهَ عَلَيَّ، فَشَكَوْتُ إِلىٰ أَبِيهِ فَقالَ:



وَكانَ ماذا؟ فَقَبَضْتُ عَلىٰ لِحْيَتِهِ وَأَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَسَحَبْتُهُ إِلىٰ وَسَطِ الدّارِ وَرَكَلْتُهُ رَكْلاً كَثِيراً، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ بِأَهْلِ بَغْدادَ وَيَقُولُ: قُمِّيٌّ رافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ والِدِي، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ

مجلسی‌ره) که او (یعنی حسن بن فضل) با تو صحبت کند و باید به خوشی با او رفتار کنی و برای او هم کجاوه تهیه کنی و برای او شتر کرایه کنی. [۲۱۸]

۱۴ ـ از حسن بن عبدالحمید، گوید: من در کار «حاجز» به‌شک افتادم (یعنی تردید پیدا کردم که او هم از وکلای امام قائم است یا نه؟ واین خبر دلالت دارد که از وکلاء بوده است، وشیخ صدوق هم در «کمال‌الدین» در روایت از محمد بن عبدالله کوفی در شمارهٔ کسانی که به او رسیده است از مطّلعین بر معجزات امام عصر(ع) وکسانی که او را دیده‌اند از وکلاء بغداد عُمَری وپسرش وحاجز ومحمد بن صالح همدانی ودیگران را شمرده است) وچیزی جمع کردم وبه سامراء رفتم وبرای من فرمانی رسید که: در بارهٔ ما شکّی نیست ونه در بارهٔ کسانی که به دستورِ ما قائم‌مقام ما هستند، آنچه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن.

۱۵ ـ محمد بن صالح گوید: چون پدرم مُرد و کار به دست من افتاد، برای پدرم بر مردم سفته‌هائی بود از مال امام عصر(ع)، من به آن حضرت نوشتم و به او اطلاع دادم. در پاسخ نوشت: از آنان مطالبه کن و بدهی آنها را دریافت کن، همهٔ مردم آنها را به من پرداختند جز یک مردی که سفته‌ای به مبلغ چهارصد اشرفی داشت، من نزد او رفتم و از او مطالبه کردم و او امروز و فردا کرد و نداد و پسرش به من اهانت کرد، و نادانی و سفاهت بر من نمود واز او به پدرش گله کردم و او گفت: چه شده است؟ من هم ریش او را گرفتم و پایش را کشیدم و او را به میان صحن خانه آوردم و او را خوب زیر لگد انداختم، پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه کرد و می گفت: یک قمی رافضی پدر مرا کشت، و جمع بسیاری

مِنْهُمُ الْخَلْقُ فَرَكِبْتُ دابَّتِي وَقُلْتُ: أَحْسَنْتُمْ يا أَهْلَ بَغْدادَ، تَمِيلُونَ مَعَ الظّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ، أَنا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمَذانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَهٰذا يَنْسِبُنِي إِلىٰ أَهْلِ قُمْ وَالرَّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَمالِي. قالَ: فَمالُوا عَلَيْهِ وَأَرادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلىٰ حانُوتِهِ حَتّىٰ سَكَّنْتُهُمْ وَطَلَبَ إِلَيَّ صاحِبُ السَّفْتَجَةِ وَحَلَفَ بِالطَّلاقِ أَنْ يُوَفِّيَنِي مالِي حَتّىٰ أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ.

١٦ـ عَلِيٌّ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَالْعَلاءِ بْنِ رِزْقِ اللّٰهِ، عَنْ بَدْرٍ غُلامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قالَ: وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَأَنا لا أَقُولُ بِالإِمامَةِ أُحِبُّهُمْ جُمْلَةً، إِلىٰ أَنْ ماتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ فَأَوْصىٰ فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشَّهْرِيُّ السَّمَنْدُ وَسَيْفُهُ وَمِنْطَقَتُهُ إِلىٰ مَوْلاهُ فَخِفْتُ إِنْ أَنا لَمْ أَدْفَعِ الشَّهْرِيَّ إِلىٰ «إِذْكُوتَكِينَ» نالَنِي مِنْهُ اسْتِخْفافٌ فَقَوَّمْتُ الدّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَالْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينارٍ فِي نَفْسِي وَلَمْ أُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً فَإِذا الْكِتابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِراقِ: وَجِّهِ السَّبْعَمِائَةِ دِينارٍ الَّتِي لَنا قِبَلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ.

١٧ـ عَلِيٌّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ قالَ: وُلِدَ لِي وَلَدٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طُهْرِهِ يَوْمَ السّابِعِ فَوَرَدَ: لا تَفْعَلْ، فَماتَ يَوْمَ السّابِعِ أَوِ الثّامِنِ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ: سَتُخْلَفُ غَيْرَهُ وَغَيْرَهُ تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ وَمِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً، فَجاءَ كَما قالَ. قالَ: وَتَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ وَوَدَّعْتُ النّاسَ



از مردم بغداد به سر من ریختند و من هم به مرکب خود سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد، آفرین بر شما، از یک ظالمی بر علیه مظلوم غریبی طرفداری می کنید، من مردی همدانی و سنّی هستم و این شخص مرا قمی و رافضی می خواند تا حق مرا و مال مرا ببرد، گوید: همه به او هجوم کردند و می خواستند به دُکّان او بریزند و من آنها را آرام کردم و بدهکار را نزد من آوردند و او به طلاق زنش سوگند خورد که بدهی مرد را بپردازد تا من مردم را از سر او باز گردانیدم و از خانهٔ او بیرون کردم. [۲۱۹]

۱۶ ـ از بدر غلام احمد بن حسن، گفت: من به شهرستان جبل رفتم (که میان بغداد و آذربایجان بوده) و معتقد به امامت نبودم و لی به طور کلی ائمه را دوست داشتم تا این که یزید بن عبدالله مُرد و وصیت کرد که یابوی سمند او را با شمشیر و کمربندش به مولای او (صاحب الزمان) بدهم و من ترسیدم که اگر سمند را به اذکوتکین (یکی از امرای ترک دولت عباسی) ندهم، مرا آزار دهد وزبون کند، من آن سمند را با شمشیر و کمربند به هفتصد اشرفی طلا در پیش خود قیمت کردم و به احدی نگفتم، بناگاه از عراق نامه‌ای برای من آمد که هفتصد اشرفی را که در نزد تو است از بابت بهای سمند و شمشیر و کمربند بفرست.

۱۷ ـ علی از کسی که برای او باز گفته که: پسری برای من آمد و نوشتم و اجازه خواستم تا در روز هفتم او را ختنه کنم، جواب آمد که: مکن، و در همان روز ۷ یا ۸ مُرد، و مُردن او را نوشتم، جواب آمد: به زودی دیگری و دیگری به جای او بیایند، اولی را احمد بنام و دومی را جعفر، و همچنان که فرموده بود آمدند، گوید:

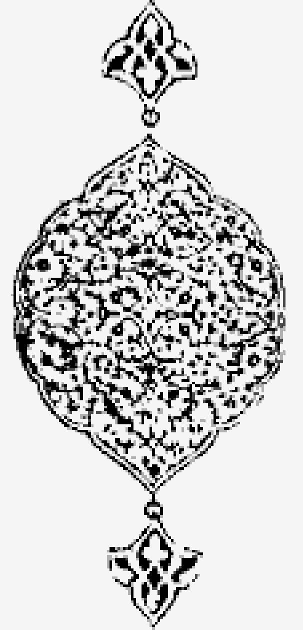


وَكُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ: نَحْنُ لِذٰلِكَ كارِهُونَ وَالأَمْرُ إِلَيْكَ، قالَ: فَضاقَ صَدْرِي وَاغْتَمَمْتُ وَكَتَبْتُ: أَنا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَالطّاعَةِ غَيْرَ أَنّي مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِي عَنِ الْحَجِّ، فَوَقَّعَ: لا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحِجُّ مِنْ قابِلٍ إِنْ شاءَ اللّٰهُ، قالَ: وَلَمّا كانَ مِنْ قابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ، فَوَرَدَ الإِذْنُ، فَكَتَبْتُ: أَنّي عادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبّاسِ وَأَنا واثِقٌ بِدِيانَتِهِ وَصِيانَتِهِ، فَوَرَدَ: الأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَدِيلُ، فَإِنْ قَدِمَ فَلا تَخْتَرْ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ الأَسَدِيُّ وَعادَلْتُهُ.

١٨ ـ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ قالَ: أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْداسَ بْنَ عَلِيٍّ مالاً لِلنّاحِيَةِ وَكانَ عِنْدَ مِرْداسٍ مالٌ لِتَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ فَوَرَدَ عَلَىٰ مِرْداسٍ:

أَنْفِذْ مالَ تَمِيمٍ مَعَ ما أَوْدَعَكَ الشِّيرازِيُّ.

١٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى الْعُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ قالَ: لَمّا مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمالٍ إِلىٰ مَكَّةَ لِلنّاحِيَةِ، فَاخْتُلِفَ عَلَيْهِ فَقالَ بَعْضُ النّاسِ: إِنَّ أَبا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ مَضىٰ مِنْ غَيْرِ خَلَفٍ وَالْخَلَفُ جَعْفَرٌ، وَقالَ بَعْضُهُمْ: مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ، فَبَعَثَ رَجُلاً يُكَنّىٰ بِأَبِي طالِبٍ فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَمَعَهُ كِتابٌ، فَصارَ إِلىٰ جَعْفَرٍ وَسَأَلَهُ عَنْ بُرْهانٍ، فَقالَ: لا يَتَهَيَّأُ فِي هٰذا الْوَقْتِ، فَصارَ إِلَى الْبابِ وَأَنْفَذَ الْكِتابَ إِلىٰ أَصْحابِنا فَخَرَجَ إِلَيْهِ:



من آماده برای رفتن به حج بودم، با مردم خدا حافظی کردم و سر راه بودم که به من رسید: ما از این سفر تو خوش نداریم ولی اختیار با تو است، گوید: دلم تنگ شد و غمگین شدم ولی نوشتم: من مطیع و شنوا ولی از نرفتن به حج غمگینم، پاسخ رسید که: دلتنگ مباش زیرا در سال آینده به حج می روی انشاألله، گوید: چون سال آینده شد نوشتم و اجازه خواستم، و اجازه رسید و نوشتم: من با محمد بن عباس همکجاوه شدم و به دیانت او وثوق دارم و به خود داری او، جواب رسید: اسدی خوب همکجاوه‌ای است، اگر آمد بر او کسی را مقدم مدار، اسدی آمد و من با او همکجاوه شدم. [۲۲۰]

۱۸ ـ حسن بن علی علوی گفت: مجروح مالی برای ناحیهٔ مقدسه به مرداس بن علی سپرد، و مالی هم از تمیم بن حنظله به حساب ناحیهٔ مقدسه نزد او سپرده بود، به مرداس رسید که: مال تمیم را با آنچه شیرازی (یعنی همان مجروح) به تو سپرده است بفرست.

۱۹ ـ از حسن بن عیسی عریضی ابی محمد گوید: چون ابو محمد (امام عسکری ع) در گذشت مردی از اهل مصر مالی آورد به مکه برای ناحیهٔ مقدسه و در موضوع آن مال اختلاف شد، برخی مردم گفتند که: ابا محمد (ع) در گذشته و فرزندی به جای خود نگذاشته و همان جعفر جانشین او است، و برخی گفتند: به جای ابو محمد (ع) فرزندی مانده است، و مردی را به نام ابی طالب به سامراء فرستاد و نامه‌ای با او بود و نزد جعفر رفت و از او دلیل امامت را خواست، در پاسخ گفت که: اکنون فراهم نمی شود، رفت به در خانهٔ صاحب‌الزمان و آن را به یکی از اصحاب ما رسانید، در جوابش بیرون آمد که: خدا به تو اجر دهد برای رفیق تو، او مُرده



آجَرَكَ اللّٰهُ فِي صاحِبِكَ، فَقَدْ ماتَ وَأَوْصىٰ بِالْمالِ الَّذِي كانَ مَعَهُ إِلىٰ ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِما يَجِبُ، وَأُجِيبَ عَنْ كِتابِهِ.

٢٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ:

حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةَ شَيْئاً يُوصِلُهُ وَنَسِيَ سَيْفاً بِآبَةَ، فَأَنْفَذَ ما كانَ مَعَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

ما خَبَرُ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيتَهُ؟.

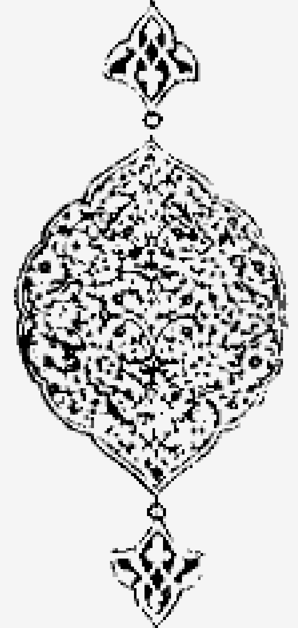
٢١ ـ الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ، عَنْ أَبِيهِ قالَ:

بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلىٰ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُمْ خادِمانِ وَكَتَبَ إِلىٰ خَفِيفٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ فَخَرَجَ مَعَهُمْ فَلَمّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ شَرِبَ أَحَدُ الْخادِمَيْنِ مُسْكِراً.

فَما خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتّىٰ وَرَدَ كِتابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ بِرَدِّ الْخادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَعُزِلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

٢٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ [أَحْمَدَ بْنِ] أَبِي عَلِيِّ بْنِ غِياثٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قالَ: أَوْصىٰ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بِدابَّةٍ وَسَيْفٍ وَمالٍ وَأُنْفِذَ ثَمَنُ الدّابَّةِ وَغَيْرُ ذٰلِكَ وَلَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ فَوَرَدَ: كانَ مَعَ ما بَعَثْتُمْ سَيْفٌ فَلَمْ يَصِلْ ـ أَوْ كَما قالَ ـ .

٢٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شاذانَ النَّيْسابُورِيِّ قالَ:



است و به یک شخص امینی دربارهٔ مالی که با او است وصیت کرده است تا چنانچه لازم باشد (بما یحب:دوست داشته خ ل) با آن عمل کند و از نامهٔ او هم پاسخ داده شده بود.

۲۰ ـ علی بن محمد گفت: مردی از اهل آبه (شهری است نزدیک ساوه و شهری است در آفریقا) چیزی با خود آورده بود که برساند و یک شمشیر از آن را در آبه فراموش کرده بود و آنچه را آورده بود تحویل داد و به او نوشت که از شمشیری که در آبه فراموش کردی چه خبری است؟.

۲۱ ـ حسن بن خفیف از پدرش که گفت: (امام قائم ع) خادمانی برای مدینهٔ پیغمبر فرستاد (شاید مقصود مملوک های خود وپدرش بوده که آنها را فرستاده در مدینه ساکن شوند و از تعقیب و جلب توجه حکومت در امان باشند یا برای خدمت مسجد و ضریح مقدس فرستاده ـ از مجلسی ره) و با آنها دو خدمت کار بود (یعنی دو نفر اجیر برای سرپرستی آنها ـ از مجلسی ره) و به خفیف نوشت که با آنها برود و چون به کوفه رسیدند یکی از دو خادم مَی نوشید و مست کرد و هنوز از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای رسید تا آن خادمی که مَی خواری کرده برگردد و از کار برکنار گردد.

۲۲ ـ از احمد بن حسن که گفت: یزید بن عبدالله وصیت کرد یک چهارپا و یک شمشیر و پولی به ناحیهٔ مقدسه فرستاده شود، بهای چهارپا و دیگر چیزها را فرستادند و شمشیر را نفرستادند، در پاسخ رسید که: با آنچه فرستادید شمشیری هم بوده است ونرسیده ـ یا چنانچه فرموده باشد. [۲۲۱]

۲۳ ـ از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گفت: نزد من



اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً وَبَعَثْتُها إِلَى الأَسَدِيِّ وَلَمْ أَكْتُبْ مالِي فِيها، فَوَرَدَ: وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ لَكَ مِنْها عِشْرُونَ دِرْهَماً.

٢٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ قالَ:

كانَ يَرِدُ كِتابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي الإِجْراءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قاتِلِ فارِسٍ وَأَبِي الْحَسَنِ وَآخَرَ.

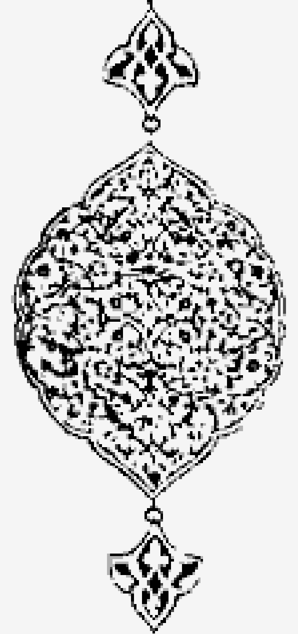
فَلَمّا مَضى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَرَدَ اسْتِينافٌ مِنَ الصّاحِبِ لِإِجْراءِ أَبِي الْحَسَنِ وَصاحِبِهِ وَلَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ.

قالَ:

فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ فَوَرَدَ نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذٰلِكَ.

٢٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صالِحٍ قالَ: كانَتْ لِي جارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَباً بِها فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلادِها، فَوَرَدَ: اسْتَوْلِدْها وَيَفْعَلُ اللّٰهُ مايَشاءُ، فَوَطِئْتُها فَحَبَلَتْ، ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَماتَتْ.

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: كانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنّاحِيَةِ وَكَتَبَ بِذٰلِكَ وَقَدْ كانَ قَبْلَ إِخْراجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ مالاً لِإِبْنِهِ أَبِي الْمِقْدامِ، لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ [ا] فَكَتَبَ إِلَيْهِ: فَأَيْنَ الْمالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ



پانصد درهم بیست کم جمع شد، و ناگوارم بود از پانصد کمتر بفرستم، از خودم بیست درهم بر آن افزودم و فرستادم نزد اسدی، واز مال خود نامی نبردم، و در پاسخ من رسید: پانصد درهمی که بیست درهم آن از تو بود رسید.

۲۴ ـ حسین بن محمد اشعری گوید: نامه‌های امام عسکری(ع) در اجراء امور به جُنید می‌رسید که فارس را کشته بود (فارس پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است، کشی گوید: نصر بن صباح در بارهٔ او گفته که: متهم و غالی‌مذهب بوده است، وفضل بن شاذان در برخی کتب خود گفته: فارس بن حاتم از دروغگویان معروف وهرزه بود وامام عسکری دستور قتلِ او را صادر کرد و جُنید او را کشت. از مجلسی ره) و هم به ابی‌الحسن ودیگری ؛ چون امام عسکری(ع) در گذشت، دستور اجراء از طرف صاحب‌الأمر(ع) برای ابی‌الحسن وآن رفیق دیگرش تجدید شد و در بارهٔ جُنید خبری نرسید، من از این غمگین شدم (که مبادا منحرف شده باشد) وپس از آن خبرِ مُردنِ جنید رسید.

۲۵ ـ از محمد بن صالح گوید: من کنیزکی داشتم که با آن خوش داشتم و نوشتم و اجازهٔ همبستری و استیلاد از او را خواستم. پاسخ رسید که: از او فرزند بخواه و خدا هر چه خواهد کند، من بااو همبستر شدم و آبستن شد و سپس بچه بارش رفت و خودش هم مُرد.

۲۶ ـ علی بن محمد گفت: ابن العجمی ثلث خود را برای ناحیهٔ مقدسه مقرر کرد و سند آن را نوشت(و آن را به ناحیه نگاشت ـ از مجلسی ره) و پیش از به در کردن ثلث، مالی به پسرش ابی‌المقدام داده بود و کسی از آن خبری نداشت، به او نوشته شد

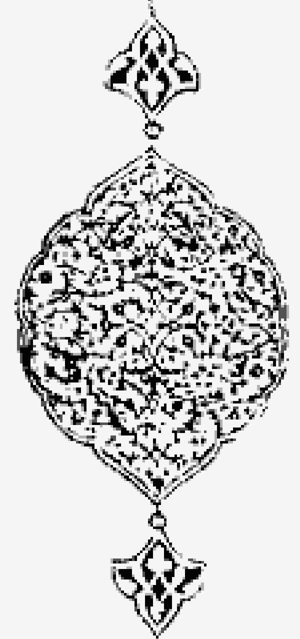


لِأَبِي الْمِقْدامِ.

٢٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عِيسَى بْنِ نَصْرٍ قالَ: كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَناً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّكَ تَحْتاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمانِينَ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيّامٍ.

٢٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هارُونَ بْنِ عِمْرانَ الْهَمَدانِيِّ قالَ: كانَ لِلنّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِينارٍ فَضِقْتُ بِها ذَرْعاً، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لِي حَوانِيتُ اشْتَرَيْتُها بِخَمْسِمِائَةٍ وَثَلاثِينَ دِيناراً قَدْ جَعَلْتُها لِلنّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينارٍ، وَلَمْ أَنْطِقْ بِها، فَكَتَبَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ: اقْبِضِ الْحَوانِيتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينارٍ الَّتِي لَنا عَلَيْهِ.

٢٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: باعَ جَعْفَرٌ فِيمَنْ باعَ صَبِيَّةً جَعْفَرِيَّةً كانَتْ فِي الدّارِ يُرَبُّونَها، فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ وَأَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَها، فَقالَ الْمُشْتَرِي: قَدْ طابَتْ نَفْسِي بِرَدِّها وَأَنْ لا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِها شَيْئاً، فَخُذْها، فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النّاحِيَةِ الْخَبَرَ فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِي بِأَحَدٍ وَأَرْبَعِينَ دِيناراً وَأَمَرُوهُ بِدَفْعِها إِلىٰ صاحِبِها.



٣٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قالَ: كانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَماءِ رُوز حسنى وَآخَرُ مَعَهُ فَقالَ لَهُ: هُوَ ذا يَجْبِي الْأَمْوالَ وَلَهُ وُكَلاءُ وَسَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلاءِ فِي النَّواحِي وَأَنْهىٰ ذٰلِكَ إِلىٰ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ

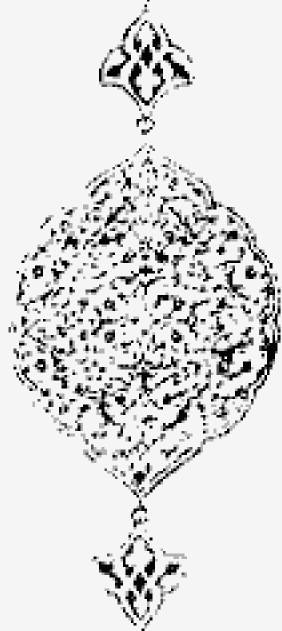


که: آن مالی که برای ابی‌المقدام کنار گذاشتی چه شد؟ [۲۲۲]

۲۷ ـ از ابی عقیل عیسی بن نصر گوید: علی بن زیاد صیمری نامه نوشت و کفنی خواهش کرد، بدو پاسخ نوشت که تو در سال هشتاد نیازمند کفن خواهي شد و او در سال هشتاد مُرد وچند روز قبل از مرگش کفن برای او فرستاده شد.

۲۸ ـ از محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت: من پانصد اشرفی به ناحیه بدهکار بودم و کار بر من تنگ شد و با خود گفتم: دکّانهائی دارم که به ۵۳۰ دینار خریده‌ام و آنها را به بهای ۵۰۰ دینار بدهی خود به ناحیه واگذارم و سخنی در این باره به زبان نیاوردم، پس به محمد بن جعفر نوشت: آن دکّانها را از محمد بن هارون به عوض ۵۰۰ دینار طلا که از او می خواهیم دریافت کن (محمد بن جعفر همان اسدی است که گذشت ـ از مجلسی ره).

۲۹ ـ علی بن محمد گفت: جعفر (کذّاب) در ضمن کسانی که فروخت دختر بچه‌ای از اولاد جعفر بن ابی طالب را که زیر سرپرستی و پرورش خانهٔ امام عسکری بود فروخت، یکی از علویین نزد خریدار فرستاد و او را از این موضوع مطلع کرد، خریدار گفت: من آن را به دلخواه بر می گردانم ولی پولی که داده‌ام در برابر او کم نمی کنم، او را ببر، آن علوی رفت به اهل ناحیه گزارش داد وبرای خریدار ٤١ اشرفی فرستادند و به او دستور دادند که آن را به صاحبش رد کند ـ یعنی به سرپرست او از خاندان جعفر.



۳۰ ـ حسین بن حسن علوی گفت: مردی از ندیمان روزحسنی و دیگری به همراه او بود که به وی گفت: هم اکنون او (یعنی صاحب‌الامر ع) خراج می‌گیرد و پولها را جمع می‌کند

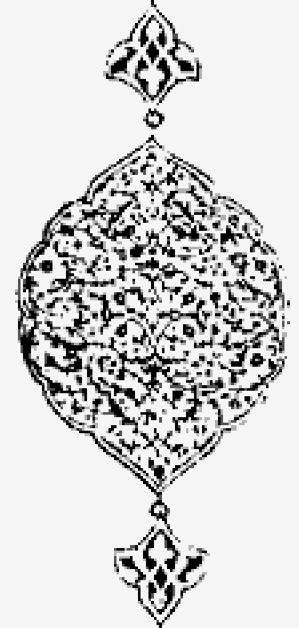


سُلَيْمانَ الْوَزِيرِ، فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ، فَقالَ السُّلْطانُ: أُطْلُبُوا أَيْنَ هٰذا الرَّجُلَ فَإِنَّ هٰذا أَمْرٌ غَلِيظٌ، فَقالَ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ سُلَيْمانَ:

نَقْبِضُ عَلَى الْوُكَلاءِ، فَقالَ السُّلْطانُ: لا، وَلٰكِنْ دُسُّوا لَهُمْ قَوْماً لا يَعْرِفُونَ بِالأَمْوالِ، فَمَنْ قَبَضَ مِنْهُمْ شَيْئاً قُبِضَ عَلَيْهِ.

قالَ: فَخَرَجَ بِأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلىٰ جَمِيعِ الْوُكَلاءِ أَنْ لا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً وَأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذٰلِكَ وَيَتَجاهَلُوا الأَمْرَ، فَانْدَسَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لا يَعْرِفُهُ وَخَلا بِهِ فَقالَ: مَعِيَ مالٌ أُرِيدُ أَنْ أُوصِلَهُ، فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: غَلِطْتَ، أَنا لا أَعْرِفُ مِنْ هٰذا شَيْئاً، فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ وَمُحَمَّدٌ يَتَجاهَلُ عَلَيْهِ، وَبَثُّوا الْجَواسِيسَ وَامْتَنَعَ الْوُكَلاءُ كُلُّهُمْ لِما كانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ.

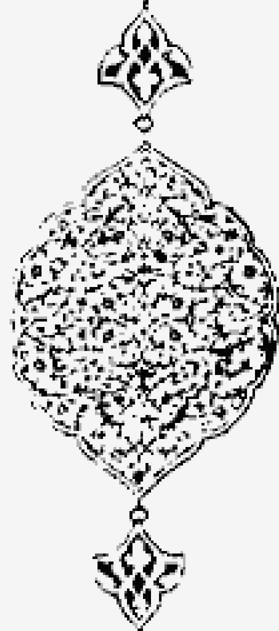
٣١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ: خَرَجَ نَهْيٌ عَنْ زِيارَةِ مَقابِرِ قُرَيْشٍ وَالْحِيرَ[ةِ] فَلَمّا كانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرَ الباقْطائِيَّ فَقالَ لَهُ: إِلْقَ بَنِي الْفُراتِ وَالْبُرْسِيِّينَ وَقُلْ لَهُمْ: لا يَزُورُوا مَقابِرَ قُرَيْشٍ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يَتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زارَ فَيُقْبَضَ [عَلَيْهِ].





و وکلائی دارد و همهٔ وکلاء را در هر کجا بودند برای او نام بردند واو این خبر را به عبیدالله بن سلیمان وزیر رسانید و وزیر قصد کرد همهٔ وکلاء را بگیرد، خلیفه هم گفت که: جستجو کنید تا این مرد کجا است؟ این کار بسیار سختی است، عبیدالله بن سلیمان گفت: ما همهٔ وکلاء را می گیریم، خلیفه گفت: نه، مردم ناشناسی را برای آنها جا بزنید با پولی، هر کدام پول را به عنوان سهم امام(ع) گرفتند او را بگیرید ؛ گوید: دستوری بیرون آمد که: بهمهٔ وکلاء ابلاغ شود که چیزی از کسی نگیرند و از آن سرباز زنید و انکار کنید امر امام را، و مردی برای محمد بن احمد به قالب زدند که او را نمی شناخت و با او خلوت کرد و گفت: من مالی دارم و می خواهم آن را به امام(ع) برسانم، محمد گفت: غلط رفتی من چیزی در این باره نمی دانم، و پیوسته با او نرمی و ملاطفت می کرد و محمد خود را به نادانی می زد و جاسوسانی پراکنده کردند، همهٔ وکلاء طبق دستوری که به آنها رسیده بود خودداری کردند.

۳۱ ـ علي بن محمد گفت: غدقنی رسید از زیارت مقابر قریش (مشهد امام کاظم و امام جواد(ع) در بغداد) و از زیارت حائر حسینی، و چون چند ماهی گذشت وزیر (خلیفه) باقطانی را خواست و گفت: برو بنی فرات و برسیها را دیدار کن و بگو به زیارت مقابر قریش نروند، خلیفه دستور داده است که هر که به زیارت رود بازرسی شود و او را بگیرند. [۲۲۳]





بابُ ما جاءَ فِي الإثْنَيْ عَشَرَ وَالنَّصِّ عَلَيْهِمْ عَلَيهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ داوُدَ بْنِ الْقاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيهِ السَّلامُ قالَ:

أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيّ عَلَيهِ السَّلامُ وَهُوَ مُتَّكِيءٌ عَلىٰ يَدِ سَلْمانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّباسِ فَسَلَّمَ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ فَجَلَسَ.

ثُمَّ قالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثِ مَسائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ ما قَضىٰ عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْياهُمْ وَآخِرَتِهِمْ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرىٰ عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعٌ سَواءٌ، فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ: سَلْنِي عَمّا بَدا لَكَ، قالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذا نامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسىٰ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمامَ وَالْأَخْوالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ إِلَى الْحَسَنِ فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ



باب آنچه دربارهٔ دوازده امام رسیده و نصّ برآنها (ع)

۱ - از أبی هاشم داود بن قاسم جعفری از ابی جعفر دوم (امام جواد " ع ") فرمود: امیرالمؤمنین (ع) آمد و حسن بن علی همراهش بود و به دست سلمان تکیه داده بود و به مسجد الحرام در آمد وبرنشست، به ناگاه مردی خوش قواره و خوش‌لباس آمد و بر امیرالمؤمنین (ع) سلام داد و آن حضرت جواب سلام او را داد وخدمت حضرت نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین، من از تو سه مسئله می پرسم، اگر پاسخ آنها را به من دادی می دانم که این مردم در کار تو مرتکب خلافی شدند، که مسئول آنند، در دنیا و آخرت خود آسوده نیستند و اگرنه می‌دانم که تو با آنها برابری و امتیاز نداری. علی (ع): هرچه می خواهی از من بپرس.

آن مرد عرض کرد : به من بگو:

۱ - مردی که میخوابد، روحش به کجا می رود؟

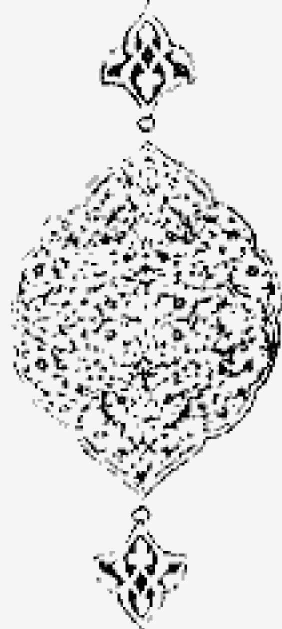
۲ - یاد آوری و فراموشی چگونه به مرد رخ می دهند؟

۳ - چگونه‌فرزند به‌عموها ویادائی‌های‌خود،مانند می‌شود؟

امیر المؤمنین (ع) رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد، پاسخ او را بده، امام حسن (ع) پاسخش را داد، آن مرد گفت:

من گواهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا و همیشه به آن گواهی می دادم.

و گواهم که‌محمد رسول‌خدا (ص) وهمیشه‌بدان گواه‌بوده‌ام.

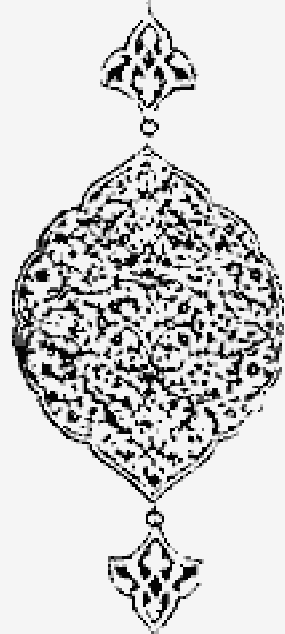




أُجِبْهُ، قالَ: فَأَجابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذٰلِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْقائِمُ بِحُجَّتِهِ ـ وَأَشارَ إِلىٰ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ ـ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِها وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقائِمُ بِحُجَّتِهِ ـ وَأَشارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخيهِ وَالْقائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَأَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدُ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلىٰ مُوسىٰ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَأَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ وَأَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لا يُكَنّىٰ وَلا يُسَمّىٰ حَتّىٰ يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَالسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ.

ثُمَّ قامَ فَمَضىٰ، فَقالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ:

يا أَبا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ؟



فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ فَقالَ: ما كانَ إِلاّ أَنْ وَضَعَ



و گواهم که تو وصی رسول خدائی و قائم به حجت او هستی ـ واشاره به امیرالمؤمنین (ع) کرد ـ و همیشه بدان گواه بوده‌ام.

و گواهم که تو هم وصی او هستی وقائم به حجت او ـ و اشاره به حسن (ع) کرد ـ .

و گواهم که: حسین بن علی (ع) وصی برادر خود و قائم به حجت او است بعد از او.

و گواهم بر علی بن الحسین (ع) که او قائم به امامت حسین (ع) است پس از او.

و گواهم بر محمد بن علی (ع) که او است قائم به کار امامت علی بن الحسین (ع).

و گواهم بر جعفر بن محمد (ع) که او است قائم به کار امامت محمد (ع).

و گواهم بر موسی (ع) که او است قائم به کار امامت جعفر بن محمد (ع).

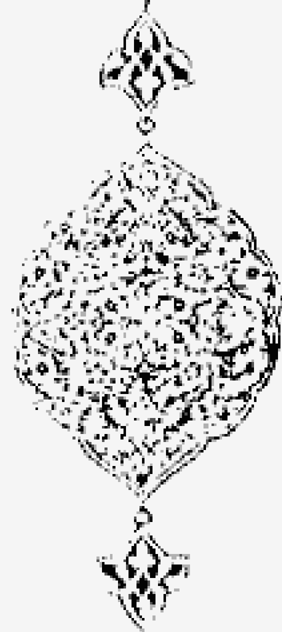
و گواهم بر علی بن موسی (ع) که او است قائم به کار امامت موسی بن جعفر (ع).

و گواهم بر محمد بن علی (ع) که او است قائم به امامت علی بن موسی (ع).

و گواهم بر علی بن محمد (ع) که اوست قائم به امامت محمد بن علی (ع).

و گواهم بر حسن بن علی (ع) که او است قائم به کار امامت علی بن محمد (ع).

و گواهم به مردی که فرزند حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا امر امامت پدید گردد و پر کند آن را از عدالت چنانچه پر





رِجْلَهُ خارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ فَما دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللّٰهِ؟ فَرَجَعْتُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَعْلَمْتُهُ، فَقالَ: يا أَبا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟

قُلْتُ: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ.

قالَ: هُوَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلامُ.

٢ ـ وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَبِي هاشِمٍ مِثْلَهُ سَواءً.

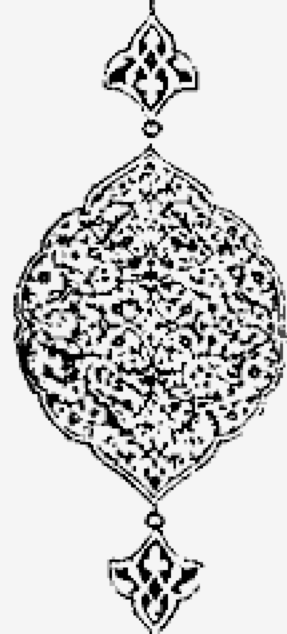
قالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: يا أَبا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنَّ هٰذا الْخَبَرَ جاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قالَ:

فَقالَ: لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْحَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ. وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صالِحِ بْنِ أَبِي حَمّادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صالِحٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ أَبِي لِجابِرِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الأَنْصارِيِّ:

إِنَّ لِي إِلَيْكَ حاجَةً، فَمَتىٰ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْها؟

فَقالَ لَهُ جابِرٌ: أَيَّ الأَوْقاتِ أَحْبَبْتَهُ.



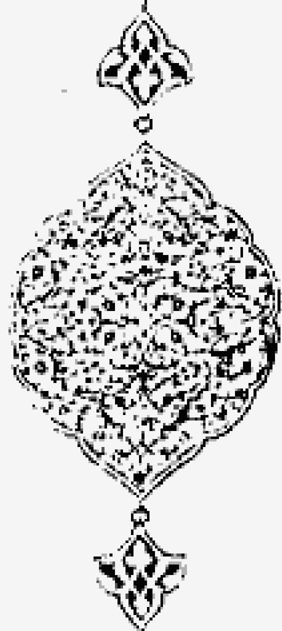


شده است از ستم و خلاف، درود بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت وبرکات خدا، سپس بر خاست و رفت، امیرالمؤمنین فرمود: ای ابا محمد دنبالش برو ببین کجا می رود، حسن بن علی(ع) بیرون شد وپس از آن گفت: نشد جز این که پای خود را از مسجد بیرون نهاد ومن ندانستم به کجای زمین خدا رفت و برگشتم نزد امیرالمؤمنین و به او آگاهی دادم، فرمود: ای ابا محمد، او را می شناسی؟ گفتم: خدا ورسولش وامیرالمؤمنین داناترند،فرمود:او خضر(ع)بود. [۲۲۴]

۲ ـ محمد بن یحیی باز گفت: از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله از ابی هاشم، به مانند آن حدیث اول و با آن برابر.

محمد بن یحیی گوید: من به محمد بن حسن گفتم: ای ابا جعفر، دوست داشتم این خبر از غیر احمد بن ابی عبدالله روایت شده بود، در پاسخ گفت: او ده سال پیش از سر گردانی خود، این حدیث را به من باز گفت. [۲۲۵]

۳ ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من به تو نیازی دارم، کی بر تو هموار است که من با تو خلوت کنم و از آن نیاز خود بپرسم؟ جابر به او گفت: هر وقت تو دوست داری، یک روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر، به من از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه(ع) دختر رسول خدا(ص) دیدی گزارش بده و از آنچه که مادرم به تو گزارش داد که در آن لوح نوشته است، در پاسخ او گفت: من خدا را گواه می گیرم که یک روز در زندگی رسول خدا(ص) نزد مادرت فاطمه رفتم و او را به ولادت حسین(ع) مبارک باد گفتم، ودر دستش لوح سبزی دیدم که به گمانم از زمرد بود و در آن





فَخَلا بِهِ فِي بَعْضِ الأَيّامِ فَقالَ لَهُ: ياجابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَما أَخْبَرَتْكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذٰلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ؟ فَقالَ جابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلىٰ أُمِّكَ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ فِي حَياةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهَنَّيْتُها بِوِلادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْها لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتاباً أَبْيَضَ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَها: بِأَبِي وَأُمِّي يابِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ماهٰذا اللَّوْحُ؟

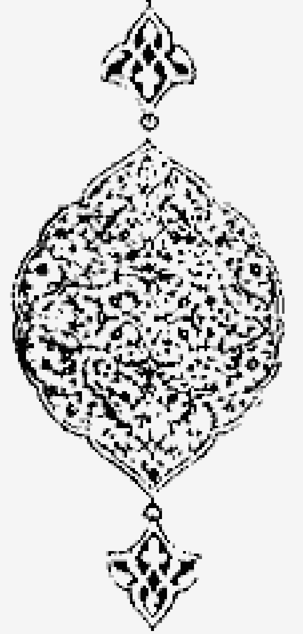
فَقالَتْ: هٰذا لَوْحٌ أَهْداهُ اللّٰهُ إِلىٰ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنَيَّ وَاسْمُ الأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِي، وَأَعْطانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذٰلِكَ.

قالَ جابِرٌ:

فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ.

فَقالَ لَهُ أَبِي:

فَهَلْ لَكَ يا جابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قالَ: نَعَمْ، فَمَشىٰ مَعَهُ أَبِي إِلىٰ مَنْزِلِ جابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رِقٍّ، فَقالَ: ياجابِرُ! أُنْظُرْ فِي كِتابِكَ لأَقْرَأَ [أَنا] عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ، فَقَرَأَهُ أَبِي فَما خالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً، فَقالَ جابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنِّي هٰكَذا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً:



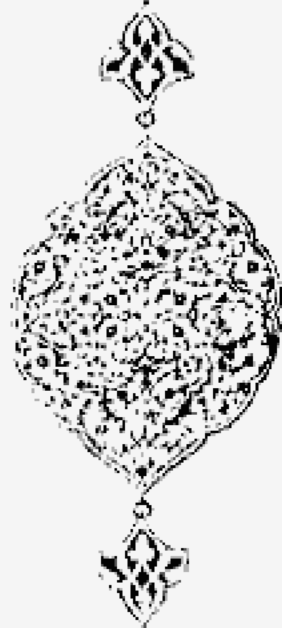


نوشتهٔ سپیدی به مانند رنگ آفتاب بود، به او گفتم: پدرم و مادرم قربانت، ای دختر رسول خدا(ص)، این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خدا آن را به رسول خود هدیه کرده و در آن است نام پدرم و نام شوهرم و نام دو پسرم و نام امامان از فرزندانم و پدرم برای مژدگانی، آن را به من داده است، جابر گوید: مادرت فاطمه(ع) آن را به دست من داد و آن را خواندم و از آن رو نویس کردم، پدرم به او گفت: ای جابر، می‌توانی آن را به من بنمائی؟ گفت: آری، پدرم با او به خانهٔ جابر رفت و او صحیفه‌ای از پوست آهو(از برگ کاغذ) در آورد، پدرم فرمود: ای جابر، در نوشتهٔ خود نگاه کن تا من آن را بخوانم، جابر در نسخهٔ خود نظر داشت و پدرم آن را خواند و یک حرف، اختلاف نداشت. جابر گفت: من خدا را گواه می گیرم که به راستی همچنین دیدم که در لوح نوشته بود:

به نام خدای بخشایندهٔ مهربان

این نامه‌ای است که از خداوند عزیز حکیم برای محمد(ص) بنده و نور و سفیر و حجاب و دلیل حضرت او، روح الامین آن را از نزد رب العالمین آورده است، ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار ونعمت‌های مرا شکر گزار و لطفهای مرا انکار مدار، به راستی، منم، من که خدایم، نیست شایستهٔ پرستشی جز من که شکنندهٔ جباران وانتقام‌جو برای ستمکشان و سزادهٔ روز رستاخیزم، به راستی منم خدا، نیست شایستهٔ پرستشی جز من، هر که جز فضل مرا امید دارد و جز از عدل من ترسد، او را چنان کیفری دهم که هیچکدام از جهانیان را چونانه کیفر ندهم، پس مرا بپرست و همان بر من توکل کن، به راستی، من پیغمبری گسیل نکردم که روزگارش را به پایان



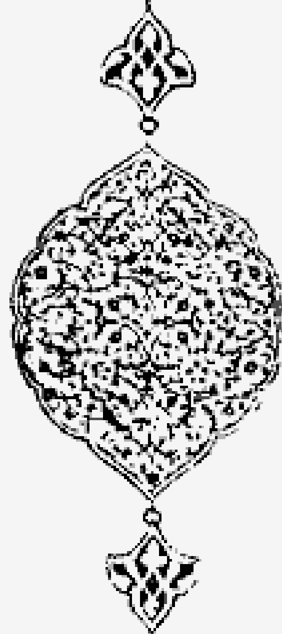


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هٰذا كِتابٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعالَمِينَ: عَظِّمْ يامُحَمَّدُ أَسْمائِي وَاشْكُرْ نَعْمائِي وَلا تَجْحَدْ آلائِي، إِنِّي أَنَا اللّٰهُ لاإِلٰهَ إِلاّ أَنا قاصِمُ الْجَبّارِينَ وَمُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللّٰهُ لاإِلٰهَ إِلاّ أَنا، فَمَنْ رَجىٰ غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذاباً لاأُعَذِّبُ بِهِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ فَإِيّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيّامُهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلاّ جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الأَنْبِياءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الأَوْصِياءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَسِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَجَعَلْتُ حُسَيْناً خازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَأَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التّامَّةَ مَعَهُ وَحُجَّتِيَ الْبالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَأُعاقِبُ:

أَوَّلُهُمْ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيائِي الْماضِينَ وَابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ، الْباقِرُ عِلْمِي وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي. سَيَهْلَكُ الْمُرْتابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرّادُّ عَلَيْهِ كَالرّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي: لأُكْرِمَنَّ مَثْوىٰ جَعْفَرٍ وَلأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْياعِهِ وَأَنْصارِهِ وَأَوْلِيائِهِ،



رسانم وعمرش به سر آید جز آنکه برای او وصیی مقرر ساخته‌ام، به راستی، من تو را بر پیغمبران، برتری دادم و وصی تو را بر همهٔ اوصیاء برتری نهادم و تو را به دو شیر- بچه‌ات - ارجمند ساختم و به دو دختر زاده‌ات حسن و حسین، حسن را پس از پدرش کان دانش نمودم و حسین را گنجبان وحی خویش، او را به شهادت گرامی داشتم و به سر انجام سعادتش وا داشتم، پس او بهتر شهید است و از همهٔ شهیدان بلند پایه‌تر، من کلمهٔ تامهٔ خود را همراه او کردم و حجت رسای خویش را نزد او نهادم به وسیلهٔ خاندان او پاداش دهم و کیفر نهم. اول آنان: علی سید عابدان و زیور دوستان گذشتهٔ این سامان. دوم: پسرش همانند جدّ ستوده‌اش محمد، شکافندهٔ دانشم و معدن حکمتم، محققاً هلاک شوند آنان که شک کنند در بارهٔ:

سوم آنها جعفر: آنکه او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، گفتار بر جای من است که: هر آینه گرامی دارم ایستگاه جعفر را و او را در بارهٔ پیروان و یاران، و دوستانش شاد سازم، پس از وی.

چهارمشان: موسی است که اندر آشوبی دچار است (که بر او روا شود آشوبی خ‌ل که درگیر دو برگزیندش برای خود آشوبی خ‌ل) سخت و نابینا و تار، زیرا رشتهٔ قرارداد من نبرد و حجت من نهان نماند و به راستی دوستانم از جام سر شار بنوشند، هر که یکی از آنها را منکر باشد، محققاً منکر نعمت من است و هر که یک آیه از کتاب مرا بر گرداند بر من افتراء بسته، وای بر افتراء بندهای منکر، در هنگام سر آمدن مدت موسی(ع) بنده و دوستم. [۲۲۶]

وای بر کسانی که افتراء بستند و منکر شدند. پس از در گذشت موسی(ع)، دوست من و برگزیدهٔ‌من، حجت:

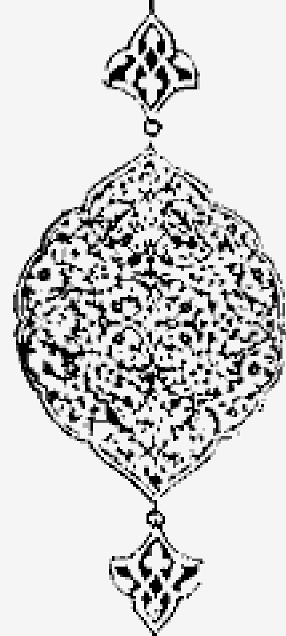
پنجم: علی(ع) را که ولی و ناصر من است و آن کس است



أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسىٰ فِتْنَةٌ عَمْياءُ حِنْدِسٌ لأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لا تَخْفىٰ وَأَنَّ أَوْلِيائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الأَوْفىٰ، مَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتابِي فَقَدِ افْتَرىٰ عَلَيَّ.

وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ مُوسىٰ، عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخِيَرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَناصِرِي وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَأَمْتَحِنُهُ بِالإِضْطِلاعِ بِها، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَناها الْعَبْدُ الصّالِحُ إِلىٰ جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي:

لأُسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي، لا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلاّ جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْواهُ وَشَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النّارَ، وَأَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَناصِرِي وَالشّاهِدِ فِي خَلْقِي وَأَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِيَ إِلىٰ سَبِيلِي وَالْخازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ، وَأُكْمِلُ ذٰلِكَ بِابْنِهِ ((م ح م د)) رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمالُ مُوسىٰ وَبَهاءُ عِيسىٰ وَصَبْرُ أَيُّوبَ، فَيُذَلُّ أَوْلِيائِي فِي زَمانِهِ وَتُتَهادىٰ رُؤُوسُهُمْ كَما تُتَهادىٰ رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّنَّةُ فِي نِسائِهِمْ،





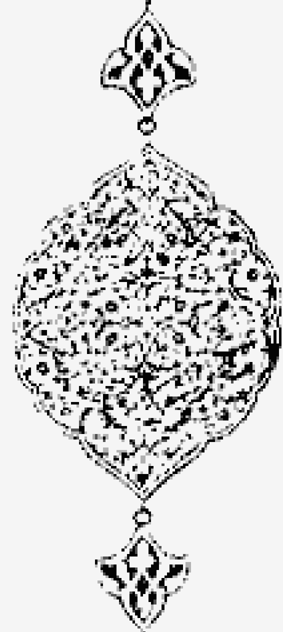
که من بارهای وظائف نبوت را به دوش او نهم و او را به اطلاع کامل بدانها بیازمایم، دیو گردن فرازی، او را بکشد، در شهری که آن را بندهٔ شایسته‌ای ساخته، به خاک رود (مقصود از عفریت در اینجا مأمون است و مقصود از بندهٔ شایسته: ذوالقرنین است که طوس را ساخته- از مجلسی‌ره-) در کنار بدترین آفریده‌هایم (یعنی هرون الرشید) گفتار من این است که او را به پسرش :

ششم آنها: محمد (امام جواد " ع ") شاد کنم که جانشین او است، پس از وی و وارث دانش او است، پس معدن علم و جایگاه سِرّ من باشد بر خلق من، بنده‌ای به او معتقد نشود جز آنکه بهشتش جای سازم و شفاعت او را در هفتاد کس از خاندانش که سزاوار دوزخ باشند بپذیرم، و سر انجام سعادت را نصیب پسر او:

هفتم: علی (امام نقی " ع ") را که ولی و ناصر من است و گواه من است در خلق من و امین من است بر وحی من و از او بر آور، آنکه به راه و کیش من دعوت کند و گنجبان دانش من باشد:

هشتم حسن (امام عسکری " ع ") را و کامل گردانم این سلسلهٔ امامت را به پسر او:

نهم (از اولاد حسین " ع ") که م‌ح‌م‌د باشد و رحمت بر جهانیان و دارای کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب است، در دوران او دوستانم خوار شوند و سر آنها را دشمنان به هم پیشکش کنند چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هم پیشکش نمایند، آنها را بکشند و بسوزانند و در ترس باشند، مرعوب و هراسان و زمین از خونشان رنگین گردد، وای وای و شیون در میان زنان آنها فاش و آشکار شود، آنان به راستی دوستان من باشند و به وسیلهٔ آنها دفع کنم هر فتنهٔ پیچیده و تاری را وبرای آنها بردارم زمین لرزه‌ها و

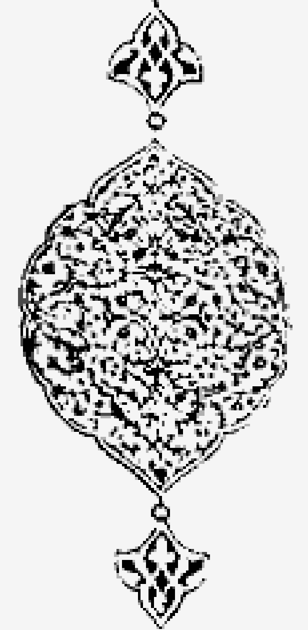




أُولٰئِكَ أَوْلِيائي حَقّاً، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ وَأَدْفَعُ الآصارَ وَالأَغْلالَ، أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

قالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنِ سالِمٍ: قالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلّا هٰذا الْحَدِيثَ لَكَفاكَ، فَصُنْهُ إِلّا عَنْ أَهْلِهِ.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ، عَنْ أَبانِ بْنِ أَبِي عَيّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ. وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ. وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ [أَبانِ] ابْنِ أَبِي عَيّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيّارِ يَقُولُ: كُنّا عِنْدَ مُعاوِيَةَ: أَنا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبّاسٍ وَعُمَرُ بْنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسامَةُ بْنُ زَيْدٍ، فَجَرىٰ بَيْنِي وَبَيْنَ مُعاوِيَةَ كَلامٌ فَقُلْتُ لِمُعاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَنا أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذا اسْتُشْهِدَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَسَتُدْرِكُهُ يا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ



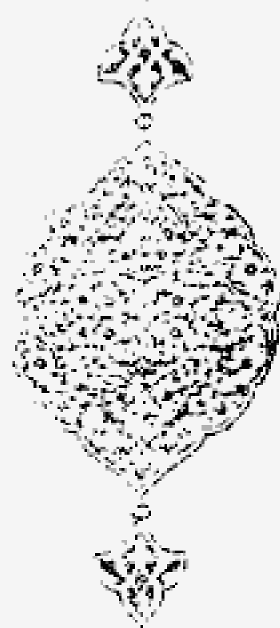


بارهای سنگین و زنجیر گران را، آنانند که خاص بر آنها است صلوات از پروردگار آنها، به همراه رحمت و مهر و آنانند هم آن هدایت شده‌ها.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابو بصیر گفت: اگر در عمر خود جز این حدیث را نشنوی، برای تو بس است، آن را از جز اهلش نگهدار.

٤ ـ از سلیم بن قیس، گوید: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم می فرمود: ما نزد معاویه بودیم، من بودم و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید، میان من و معاویه سخنی شد، من به معاویه گفتم که: من از رسول خدا(ص) شنیدم می‌فرمود:

من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان اولی است و چون علی شهید شود، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان اولی است سپس پسرم حسین پس از او به مؤمنان از خودشان اولی است وچون شهید شود، پسرش علی بن الحسین بر مؤمنان از خودشان اولی است، ای علی تو محققاً اورا درک می‌کنی(شهادت علی «ع» در سال چهل هجری بوده وولادت امام سجاد در سال ۳۸ هجری بوده است) سپس پسرش محمد بن علی اولیٰ است به مؤمنان از خودشان، و ای حسین تو اورا درک می‌کنی وسپس توئی که از نژاد خود ۱۲ امام آوری و کامل کنی(سپس آنها را تا ۱۲ امام کامل کرد، این جمله از کلام عبدالله بن جعفر است ـ از مجلسی ره) که همه از اولاد حسین باشند.





عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَسَتُدْرِكُهُ يا حُسَيْنُ ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إماماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.

قالَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَاسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدَاللّٰهِ بْنِ عَبّاسٍ وَعُمَرَ بْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعاوِيَةَ، قالَ سُلَيْمٌ: وَقَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْ سَلْمانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدادِ وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ، عَنْ حَنانِ بْنِ السَّراجِ، عَنْ داوُدَ بْنِ سُلَيْمانَ الْكِسائِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قالَ:

شَهِدْتُ جَنازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ ماتَ وَشَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويِعَ وَعَلِيٌّ جالِسٌ ناحِيَةً.

فَأَقْبَلَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ [الْوَجْهِ] بَهِيٌّ، عَلَيْهِ ثِيابٌ حِسانٌ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ هارُونَ، حَتّىٰ قامَ عَلىٰ رَأْسِ عُمَرَ فَقالَ:

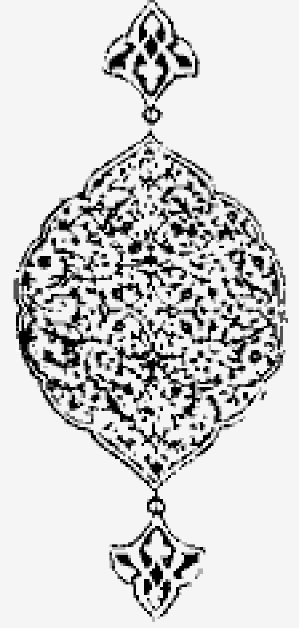
يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْتَ أَعْلَمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ بِكِتابِهِمْ وَأَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟

قالَ: فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ.

فَقالَ: إِيّاكَ أَعْنِي، وَأَعادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ.

فَقالَ لَهُ عُمَرُ: لِمَ ذاكَ؟

قالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتاداً لِنَفْسِي، شاكّاً فِي دِينِي.





عبدالله بن جعفر گوید: من، حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن اُم سلمه بن زید را برای گفتار خود، به گواهی طلبیدم ودر حضور معاویه برای من گواهی دادند، سلیم گوید: من این حدیث را از سلمان و اُبو ذر ومقداد هم شنیدم و گفتند: ما آن را از رسول خدا(ص) شنیدیم.

۵ ـ از اُبی الطفیل، گوید: من حاضر بودم سر جنازهٔ ابو بکر در روزی که مُرد و حضور داشتم هنگامی که با عُمَر بیعت شد، در آن روز علی(ع) در گوشه‌ای نشسته بود، که یک جوان یهودی زیباروی، ارجمند با جامه‌های خوب از فرزندان هرون وارد شد ورفت تا بالای سر عُمَر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین، تو دانشمندترین این امت هستی به کتابشان و امر پیغمبرشان؟ گوید: عُمَر سر به زیر انداخت، پس آن جوان یهودی گفت: من با تو هستم و آن گفته را بازگو کرد.

عُمَر گفت: برای چه؟

جوان یهودی: من نزد تو آمدم برای خود راهی بجویم و در دین خود به شک افتاده‌ام.

عُمَر: برو به این جوان بچسب.

جوان یهودی: این جوان که به او رهنمائی کنی کیست؟

عُمَر: این علی بن ابی طالب، پسر عم رسول خدا(ص) است واین پدرِ حسن و حسین، دو پسر رسول خدا(ص) است و این شوهر



فَقالَ: دُونَكَ هٰذا الشّابَّ.

قالَ: وَمَنْ هٰذا الشّابُّ؟

قالَ: هٰذا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهٰذا أَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهٰذا زَوْجُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: أَكَذاكَ أَنْتَ؟

قالَ: نَعَمْ.

قالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلاثٍ وَثَلاثٍ وَواحِدَةٍ.

قالَ: فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَقالَ: يا هارُونِيُّ! ما مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً؟

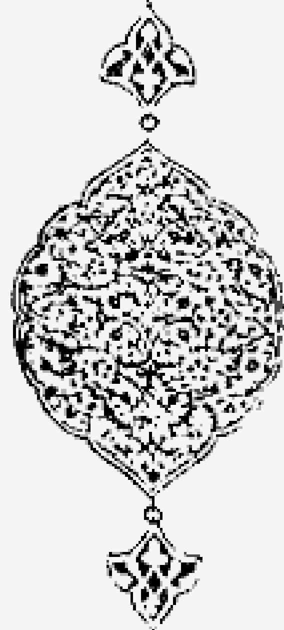
قالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي، سَأَلْتُ عَمّا بَعْدَهُنَّ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عالِمٌ.

قالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ: فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِلٰهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ، لَئِنْ أَنا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ ما تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَلَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي؟

قالَ: ما جِئْتُ إِلّا لِذاكَ.

قالَ: فَسَلْ.

قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ؟ وَأَوَّلِ عَيْنٍ فاضَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، أَيُّ عَيْنٍ هِيَ؟ وَأَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَأَجابَهُ أَمِيرُ



دختر رسول خدا(ص) است.

جوان یهودی، رو به علی(ع) آورد و گفت: آیا تو چنین هستی؟

علی(ع): آری، من چنین هستم.

جوان یهودی: من می خواهم از شما سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله بپرسم.

علی(ع) با تبسم تلخی: ای هرونی، چرا نگفتی هفتا.

جوان یهودی: من سه تا از شما می پرسم، اگر به من پاسخ دادی، از آنچه دنبال آنها است می پرسم و اگر آنها را ندانی، من می‌دانم که میان شماها دانشمندی نیست.

علی(ع): من تو را به خدائی که می پرستی سوگند می دهم، اگر من در هرچه خواهی پاسخ تو را بدهم، کیش خود را می گذاری و در کیش من در می‌آئی؟

جوان یهودی: من نیامدم مگر برای همین.

علی(ع): پس بپرس از آنچه خواهی.

جوان یهودی: به من گزارش ده:

۱ ـ از نخست چکهٔ خونی که بر روی زمین چکید، چه چکه‌ای بود؟

۲ ـ نخست چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید، چه چشمه‌ای بود؟

۳ ـ نخست چیزی که بر زمین جنبید، چه بود؟

علی (ع) به او پاسخ داد.

جوان یهودی: مرا از سه دیگر آگاه ساز:

۱ ـ بگو بدانم، محمد را چند رهبر دادخواه در دنبال است؟

۲ ـ در چه بهشتی جایگزین است؟



الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ.

فَقالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلاثِ الأُخَرِ، أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمْ لَهُ مِنْ إِمامٍ عَدْلٍ وَفِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَمَنْ ساكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ؟

فَقالَ: يا هارُونِيُّ! إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِماماً عَدْلاً، لا يَضُرُّهُمْ خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلافِ مَنْ خالَفَهُمْ وَإِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبالِ الرَّواسِي فِي الأَرْضِ، وَمَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أُولٰئِكَ الإِثْنا عَشَرَ الإِمامُ الْعَدْلُ.

فَقالَ: صَدَقْتَ، وَاللّٰهِ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ إِنِّي لأَجِدُها فِي كُتُبِ أَبِي: هارُونَ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَأَمْلاهُ مُوسىٰ عَمِّي عَلَيْهِ‌السَّلامُ.

قالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْواحِدَةِ، أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ؟ وَهَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟

قالَ: يا هارُونِيُّ! يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلاثِينَ سَنَةً، لا يَزِيدُ يَوْماً وَلا يَنْقُصُ يَوْماً، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هٰهُنا ـ يَعْنِي عَلىٰ قَرْنِهِ ـ فَتُخْضَبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذا.

قالَ: فَصاحَ الْهارُونِيُّ وَقَطَعَ كُسْتِيجَهُ وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ وَصِيُّهُ، يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَلا تُفاقَ وَأَنْ تُعَظَّمَ وَلا تُسْتَضْعَفَ.

قالَ: ثُمَّ مَضىٰ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ‌السَّلامُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعالِمَ الدِّينِ.



۳ ـ به همراهش در بهشت او، چه کس نشیمن دارد؟

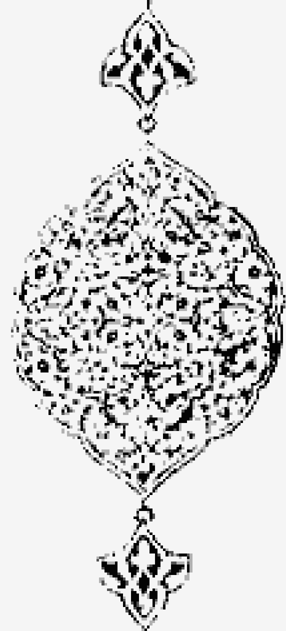
علی(ع): ای هارونی، به راستی برای محمد ۱۲ تن رهبر وپیشوای دادخواه در دنبال است که هر که آنان را وا نهد و بدان‌ها نگراید برایشان زیانی ندارد و از پایهٔ آنها نکاهد و از هر که با آنها وارونه باشد نهراسند و به راستی، آنان در کیشهای خود از کوههای افراشته بر زمین بر جاتر باشند، نشیمنگاه محمد در بهشتی است که این دوازده رهبر دادگستر، با وی باشند.

جوان یهودی: سوگند بدان خدا که نیست شایان پرستشی بااو که راست گفتی، به راستی، من در نوشته‌های پدرم هارون که بادست خود نوشته و موسی عمویم به وی در خوانده، چنین یافتم، اکنون به من گزارش بده از آن یکی، به من بگو که: وصیّ محمد چند سال زنده باشد پس از وی و آیا بمیرد و یا کشته شود؟

علی(ع): ای هارونی، پس از وی سی سال بپاید که نه روزی افزاید و نه بکاهد. سپس به او در اینجا ـ یعنی بر تار کش ـ زخمی زنند و این ریش او از این خون سر او، رنگین گردد.

جوان یهودی (هارونی): فریادی کشید و دست برد و کستی خود را برید (رشته‌ای که یهودان روی جامه و زیر زنار بندند) و می‌گفت: من گواهم که: نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد و گواهم که محمد بنده و فرستادهٔ او است و به راستی تو وصیّ او هستی و باید در فراز همه باشی و نه در نشیب کسی وبزرگوارت شمرند و نه ناتوان (و لا تستصغر خ ل و نه کوچک).

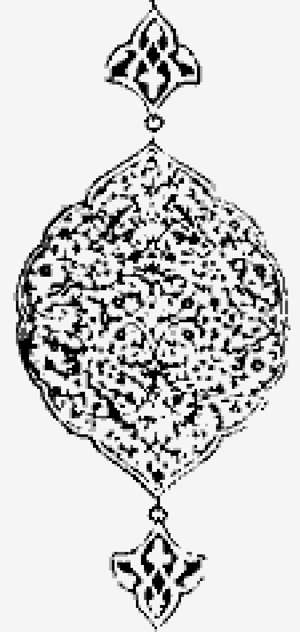
گوید: سپس علی او را به خانهٔ خود برد و معالم دین را به او آموخت. [۲۲۷]





٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ، عَنْ عَمْرِ[و] بْنِ ثابِتٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِما السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَقامَهُمْ أَشْباحاً فِي ضِياءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَهُمُ الأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشّابِ، عَنِ ابْنِ سَماعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِباطٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الإِثْنا عَشَرَ الإِمامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ، وَرَسُولُ اللّٰهِ وَعَلِيٌّ هُما الْوالِدانِ عَلَيْهِما السَّلامُ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ راشِدٍ ـ وَكانَ أَخا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لأُمِّهِ ـ وَأَنْكَرَ ذٰلِكَ، فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقالَ: أَما إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كانَ أَحَدَهُمْ.



٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ. وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْراهِيمَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي هارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قالَ: كُنْتُ حاضِراً لَمّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَماءِ يَهُودِ يَثْرِبَ وَتَزْعَمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمانِهِ حَتّىٰ رُفِعَ إِلىٰ عُمَرَ فَقالَ لَهُ: يا عُمَرُ! إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ

۶ ـ از أبی حمزه، گوید: از علی بن الحسین(ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی که خدا آفرید محمد و علی و یازده تن از فرزندانش را از نور بزرگواری خود و آنها را نمونه‌هائی در پرتو نور خود بر پا داشت، او رامی پرستیدند پیش از آفرینش خلق، خدا را تسبیح می کردند وتقدیس می‌نمودند و هم آنهایند امامان از فرزندان رسول خدا(ص).

۷ ـ از زراره، گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: ۱۲ امام از خاندان محمد(ص) همه مربوط به عالم غیب هستند و از فرزندان رسول خدا(ص) و از فرزندان علی(ع) هستند و رسول خدا(ص) وعلی(ع) باشند همان دو والد، علی بن راشد برادر مادری علی بن الحسین(ع) چیزی گفت و منکر این کلام شد، امام باقر(ع) فریاد سختی زد و فرمود: هلا پسر مادر خودت هم یکی از آنها است(مقصود امام سجاد(ع) است).

۸ ـ از ابی سعید خدری گوید: من حضور داشتم که ابو بکر مُرد و عمر خلیفهٔ او شد، یکی از بزرگان یهود یثرب آمد که یهود معتقد بودند او دانشمندترین اهل زمان خود است تا خود را به عمر رسانید و به او گفت:

ای عمر، من نزد تو آمدم و قصد مسلمانی دارم، اگر از آنچه از تو بپرسم به من پاسخ دهی تو داناترین یاران محمدی به قرآن وسنّت و هر آنچه من می خواهم از تو بپرسم. گوید که عمر گفت:

من در این پایه نیستم ولی تو را رهنمائی کنم به کسی که او

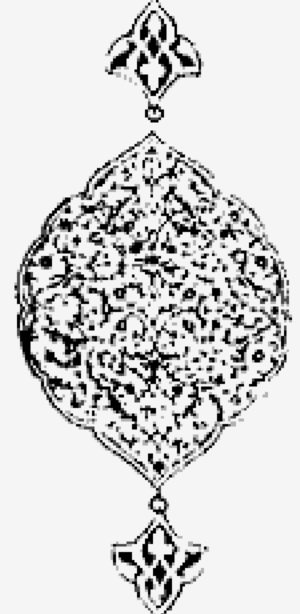


الإِسْلامَ، فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ ما أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، قالَ: فَقالَ لَهُ عُمَرُ: إِنِّي لَسْتُ هُناكَ، لٰكِنِّي أُرْشِدُكَ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنا بِالْكِتابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ ما قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ، وَهُوَ ذاكَ ـ فَأَوْمَأَ إِلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فَقالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: يا عُمَرُ! إِنْ كانَ هٰذا كَما تَقُولُ فَما لَكَ وَلِبَيْعَةِ النّاسِ! وَإِنَّما ذاكَ أَعْلَمُكُمْ؟! فَزَبَرَهُ عُمَرُ.

ثُمَّ أَنَّ الْيَهُودِيَّ قامَ إِلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ: أَنْتَ كَما ذَكَرَ عُمَرُ؟

فَقالَ: وَما قالَ عُمَرُ؟ فَأَخْبَرَهُ، قالَ: فَإِنْ كُنْتَ كَما قالَ، سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْياءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِي دَعْواكُمْ خَيْرُ الأُمَمِ وَأَعْلَمُها صادِقِينَ وَمَعَ ذٰلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمُ الإِسْلامِ، فَقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَعَمْ، أَنا كَما ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ، سَلْ عَمّا بَدا لَكَ أُخْبِرُكَ بِهِ إِنْ شاءَ اللّٰهُ، قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلاثٍ وَثَلاثٍ وَواحِدَةٍ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ: يا يَهُودِيُّ! وَلِمَ لَمْ تَقُلْ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ؟

فَقالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلاثِ، سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَإِلّا كَفَفْتُ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هٰذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الأَرْضِ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ، فَقالَ لَهُ: سَلْ عَمّا بَدا لَكَ يا يَهُودِيُّ.





داناتر ملت ما است به قرآن و سنت و هر چه می خواهی بپرسی، او همین است، و اشاره به علی(ع) کرد.

یهودی: اگر این مرد چنان است که تو می گوئی تو را چه رسد که بیعت مردم را بپذیری؟ با این که این مرد داناتر از همهٔ شماها است.

عمر در برابر این اعتراض به او درشتی کرد وگفت: به تو چه؟ آن یهودی برخاست و نزد علی(ع) رفت.

یهودی رو به علی(ع): آیا تو چنانی که عمر گفت؟

علی(ع): عمر چه گفت؟

یهودی به او گزارش داد و گفت: اگر تو چنانی که گفته است من از چیزهائی از تو پرسش کنم که می خواهم بدانم یکی از شما مسلمانان آنها را می داند تا من بدانم شما در دعوی این که بهترین ملت‌هائید وداناترِ ملتهائید و راستگوئید و با این وضع من هم در دین اسلام شما در آیم.

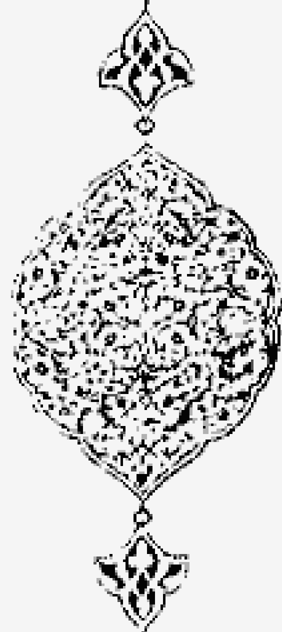
علی(ع): آری، من چنانم که عمر گفته است به تو، از هر چه خواهی بپرس، من به تو گزارش می دهم انشاءالله.

یهودی: به من گزارش بده از سه‌تا و سه‌تا و یکی.

علی(ع): ای یهودی چرا نمی‌گوئی به من گزارش بده از هفتا؟ یهودی: اگر تو از سه‌تای نخست به من پاسخ دهی از تو از آنها که بجا مانده بپرسم و اگر نه، دم بندم، واگر تو از این هر هفت به من پاسخ درست دهی داناترین مردم روی زمین وبرتر آنان وسرور بر همهٔ مردم باشی.

علی(ع): بپرس از هر چه خواهی ای یهودی.

یهودی: ۱ ـ به من گزارش بده از نخست سنگی که بر روی

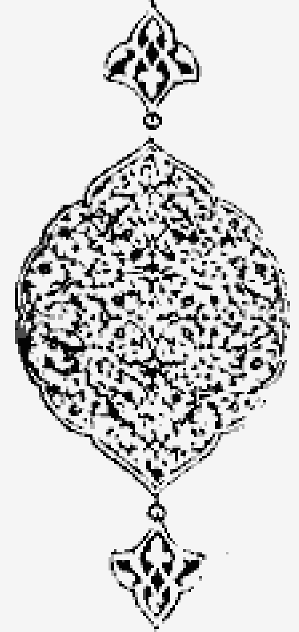




قالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبِعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الأَرْضِ؟ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ.

ثُمَّ قالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ كَمْ لَها مِنْ إِمامِ هُدىً؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَأَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ لِهٰذِهِ الأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِماماً هُدىً مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّها وَهُمْ مِنِّي، وَأَمّا مَنْزِلُ نَبِيِّنا فِي الْجَنَّةِ فَفِي أَفْضَلِها وَأَشْرَفِها جَنَّةِ عَدْنٍ، وَأَمّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيها فَهٰؤُلاءِ الإِثْنا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمُّهُمْ وَجَدَّتُهُمْ وَأُمُّ أُمِّهِمْ وَذَرارِيهِمْ، لا يُشْرِكُهُمْ فِيها أَحَدٌ.

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ الأَنْصارِيِّ قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ وَبَيْنَ يَدَيْها لَوْحٌ فِيهِ أَسْماءُ الأَوْصِياءِ مِنْ وُلْدِها، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقائِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ، ثَلاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.



١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ أَرْسَلَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ إِثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَكُلُّ وَصِيٍّ

زمین نهاده شده است؟ ۲ ـ نخست درختی که بر زمین کاشته شده؟ ۳ ـ نخست چشمه‌ای که بر زمین جوشیده است؟

امیر المؤمنین(ع) به او گزارش داد و سپس آن یهودی گفت: ۱ ـ به من گزارش بده که در این ملت اسلام چند تن رهبر و امام بر حق باشد؟ ۲ ـ پیغمبر شما در کجای بهشت نشیمن دارد؟ ۳ ـ چه کسانی در جایگاه ویژهٔ او در بهشت همراه او باشند؟

علی(ع): برای این امت اسلامی دوازده رهبر و امام بر حق است از نژاد پیغمبر خودشان که همه از منند و جایگاه پیغمبر ما در بهشت در بهترین و شرافتمندترین بخش آن است که بهشت عدن است، و اما کسانی که در آن جایگاه ویژه‌ای به همراه اویند ۱۲ امامند که از نژاد اویند با مادرشان و مادر مادرشان و فرزندانشان کسی در آنجا با آنها شریک نیست. [۲۲۸]

۹ ـ از جابر بن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه(ع) وارد شدم و پیش او لوحی بود که در آن نام امامان از فرزندانش بود، من بر شمردم که ۱۲ تن بودند که پایانشان امام قائم(ع) بود، سه محمد داشتند و سه علی. [۲۲۹]

۱۰ ـ از ابی حمزه از امام باقر(ع) فرمود: به راستی خدا محمد(ص) را به جن و انس فرستاده و پس از وی ۱۲ امام مقرر داشته، برخی گذشته‌اند و برخی مانده‌اند، در هر وصی و امام روش و برنامه‌ای بوده است، و روش اوصیائی که پس از محمدند(ص)

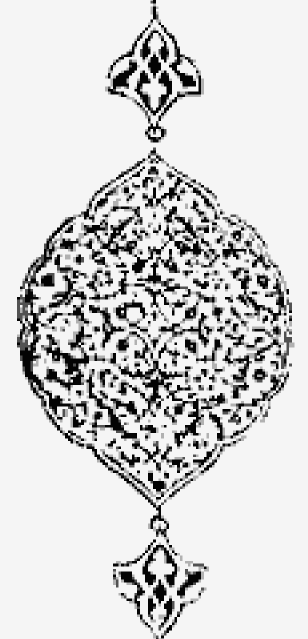


جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَالأَوْصِياءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلىٰ سُنَّةِ أَوْصِياءِ عِيسىٰ وَكانُوا إِثْنَيْ عَشَرَ وَكانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلىٰ سُنَّةِ الْمَسِيحِ.

١١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ. وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لِابْنِ عَبّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَلِذٰلِكَ الأَمْرِ وُلاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقالَ ابْنُ عَبّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قالَ: أَنا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.

١٢ ـ وَبِهٰذَا الإِسْنادِ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّها تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ وَلِوُلْدِهِ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي.

١٣ ـ وَبِهٰذَا الإِسْنادِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْماً: لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ [مُحَمَّداً] رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماتَ شَهِيداً، وَاللّٰهِ لَيَأْتِيَنَّكَ، فَأَيْقِنْ إِذا جاءَكَ، فَإِنَّ الشَّيْطانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ، فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ فَأَراهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ لَهُ:





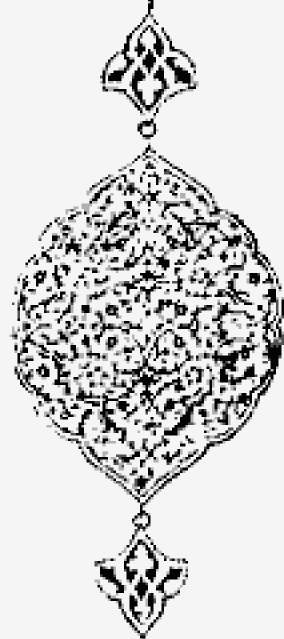
روش اوصیاء عیسی است که ۱۲ تن بودند و خود امیرالمؤمنین به روش عیسی زیست. [۲۳۰]

۱۱ ـ امام جواد(ع) فرمود: امیرالمؤمنین به ابی عباس فرمود: به راستی شب قدر در همه ساله هست و محققاً در این شب کار همهٔ سال فرود می شود و پس از رسول خدا برای انجام این کار سرپرستانی باشد. ابن عباس گفت: آنها کیانند؟ فرمود: من و یازده تن از نژاد من که امامان مربوط با فرشته‌هایند.



۱۲ ـ رسول خدا(ص) به یارانش فرمود: معتقد شوید به شب قدر، شب قدر پس از من از آن علی بن ابی طالب و ۱۱ تن فرزندان او است.

۱۳ ـ به راستی یک روز امیر المؤمنین(ع) به ابی بکر فرمود(۱٦٤ سوره آل عمران): «گمان مبر آن کسانی که در راه خدا کشته شدند مُرده‌گانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی می خورند» من گواهم که محمد(ص) رسول خدا شهید از دنیا رفت، به خدا نزد تو آید، چون نزد تو آید یقین کن که او است زیرا شیطان نتواند خود را به جای او در خیال کسی جا زند(متمثل شود خ ل)، علی(ع) دست ابی بکر را گرفت و او را برد و پیغمبر(ص) را به او نمود، پیغمبر به او فرمود: ای ابا بکر ایمان آور به علی(ع) و به یازده تن



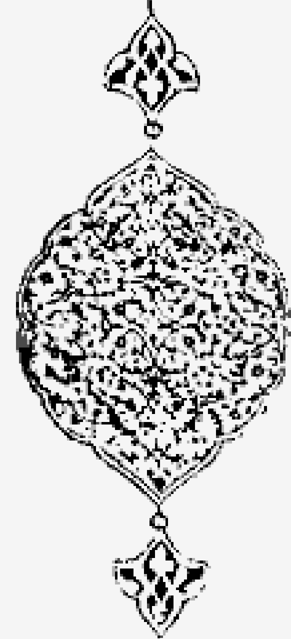


يا أبا بَكْرٍ، آمِنْ بِعَلِيٍّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ ، إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلاَّ النُّبُوَّةَ وَتُبْ إِلَى اللّٰهِ مِمّا فِي يَدِكَ، فَإِنَّهُ لا حَقَّ لَكَ فِيهِ، قالَ: ثُمَّ ذَهَبَ فَلَمْ يُرَ.

١٤ ـ أَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِاللّٰهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَماعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِباطٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الإِثْنا عَشَرَ الإِمامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ هُما الْوالِدانِ.

١٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِما السَّلامُ، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ.

١٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَبانَ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَحْنُ إِثْنا عَشَرَ إِماماً مِنْهُمْ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ ثُمَّ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ.



١٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ، عَنْ عَمْرِ[و] بْنِ ثابِتٍ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي وَاثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يا عَلِيُّ زِرُّ الأَرْضِ ـ يَعْنِي



فرزندان او که مانند من باشند جز در نبوت و به درگاه خدا باز گرد از آنچه به ناحق در دست گرفته‌ای زیرا تو را در آن حقی نیست، گوید: سپس پیغمبر رفت و دیدار نشد.

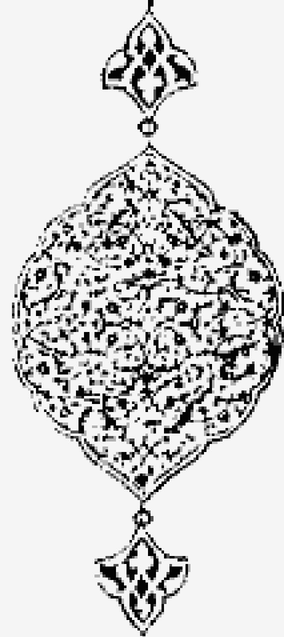
۱۴ ـ از زراره گوید: شنیدم امام باقر(ع) می فرمود: دوازده تن امام از خاندان محمد(ص) همه مربوط با فرشته‌اند، و زادهٔ رسول خدا و فرزندان علی بن ابی طالبند(ع) پس رسول خدا(ص) وعلی(ع) هر دو پدر باشند.

۱۵ ـ از ابی بصیر از امام باقر(ع) فرمود: پس از حسین(ع) نُه امام باشند و نهمین آنها قائم(ع) آنها است.

۱۶ ـ از زراره از امام باقر(ع) گوید: شنیدم که می فرمود: ما ۱۲ امام هستیم که از آنها است حسن و حسین و سپس امامان از نژاد حسین(ع).

۱۷ ـ از امام باقر(ع) که فرمود: رسول خدا(ص) فرموده است:

به راستی من و ۱۲ تن از فرزندانم به همراه تو، زر(رست) زمین هستیم (یعنی میخها و کوههای آن) به ما خداوند زمین را میخ کوب

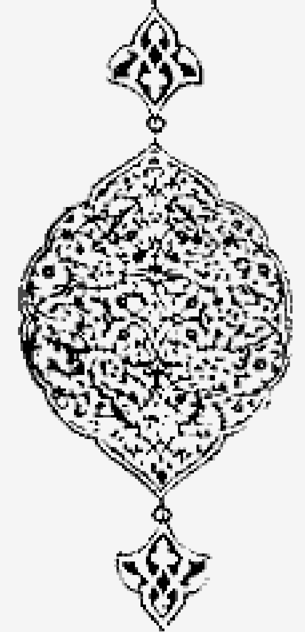




أَوْتادُها [وَ] جِبالُها ـ بِنا أَوْتَدَ اللّٰهُ الأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِها، فَإِذا ذَهَبَ الإِثْنا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي ساخَتِ الأَرْضُ بِأَهْلِها وَلَمْ يُنْظَرُوا.

١٨ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مِنْ وُلْدِي إِثْنا عَشَرَ نَقِيباً، نُجَباءُ، مُحَدَّثُونَ، مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلأُها عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً.

١٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الأَصَمِّ، عَنْ كَرّامٍ قالَ: حَلَفْتُ فِيما بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي أَنْ لا آكُلَ طَعاماً بِنَهارٍ أَبَداً حَتّىٰ يَقُومَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ لِلّٰهِ عَلَيْهِ أَنْ لا يَأْكُلَ طَعاماً بِنَهارٍ أَبَداً حَتّىٰ يَقُومَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؟ قالَ: فَصُمْ إِذاً يا كَرّامُ، وَلا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ وَلا ثَلاثَةَ التَّشْرِيقِ وَلا إِذا كُنْتَ مُسافِراً وَلا مَرِيضاً فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا قُتِلَ عَجَّتِ السَّماواتُ وَالأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهِما مِنَ الْمَلائِكَةِ، فَقالُوا: يا رَبَّنا ائْذَنْ لَنا فِي هَلاكِ الْخَلْقِ حَتّىٰ نَجِدَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الأَرْضِ بِما اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ، وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِمْ: يا مَلائِكَتِي وَيا سَماواتِي وَيا أَرْضِي اسْكُنُوا، ثُمَّ كَشَفَ حِجاباً مِنَ الْحُجُبِ فَإِذاً خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَاثْنا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَأَخَذَ بِيَدِ فُلانٍ الْقائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ،





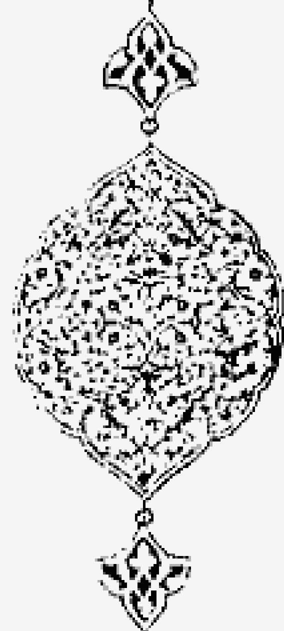
کرده تا به مردمش فرو نریزد چون ۱۲ تن فرزندانم از زمین بروند، زمین اهلش را فرو برد و به دیده نیاید (به آنها مهلتی داده نشود خ ل).

۱۸ ـ رسول خدا (ص) فرمود: از فرزندانم ۱۲ نقیب (امام مسئول) باشند که نجیب و مربوط با فرشته و دارای علم لدنی هستند و آخر آنان قائم است که زمین را پر از داد کند چنانچه پر از بیداد شده است.

۱۹ ـ کرّام، گفت: من با خود سوگند یاد کرده‌ام که در روز خوراکی به دهن نگیرم هرگز (روزه باشم) تا قائم آل محمد (ص) ظهور کند، و خدمت امام صادق (ع) رسیدم و به آن حضرت گفتم:

مردی از شیعیان شما برای خود برعهدهٔ خود گرفته است که هرگز در روز چیزی نخورد تا قائم آل محمد (ص) ظهور کند، فرمود:

اگر چنین نذری کردی، ای کرّام همه را روزه دار جز در روز عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق (۱۱ ـ ۱۲ ذیحجه در منی) و جز هنگام سفر و بیماری. به راستی چون حسین (ع) کشته شد آسمانها و زمین و هر آنچه در آنها است با فرشته‌ها نالیدند و گفتند: پروردگارا به ما اجازه ده تا این خلق را نابود سازیم و همه را از روی زمین بر اندازیم، برای این روائی که روا دانستند از حرمت تو و کشتار برگزیده‌هایت، خدا چنین وحی کرد: ای فرشتهای من، ای آسمانهای من، ای زمین من، آرام باشید ؛ سپس پرده‌ای از پرده‌ها را بالا زد و بناگاه پشت آن محمد بود و ۱۲ امام که وصی اویند ودست فلانی که در میان آنها قائم است گرفت و تا سه بار فرمود:





فَقالَ: يا مَلائِكَتِي وَيا سَماواتي وَيا أَرْضِي! بِهٰذا أَنْتَصِرُ [لِهٰذا] ـ قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ.

٢٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي طالِبٍ، عَنْ عُثْمانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ سَماعَةَ بْنِ مِهْرانَ قالَ: كُنْتُ أَنا وَأَبُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرانَ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ، فَقالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرانَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَحْنُ اثْنا عَشَرَ مُحَدَّثاً، فَقالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقالَ أَبُو بَصِيرٍ: لٰكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ.

بابٌ فِي أَنَّهُ إِذا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ. وَعَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيم، عَنْ أَبِيهِ، جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ عِمْرانَ أَنِّي واهِبٌ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً مُبارَكاً، يُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَيُحْيِي



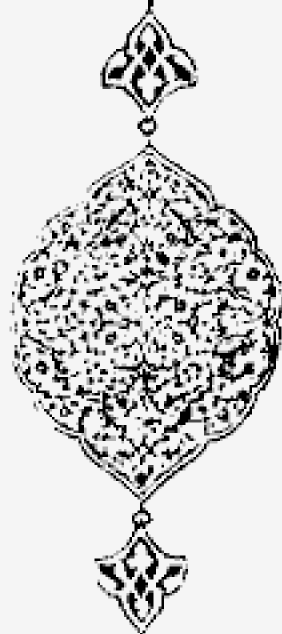
ای فرشته‌هایم، ای آسمانهایم، ای زمینم، به این است که انتقام کشم برای این (حسین شهید ع).

۲۰ ـ از سماعة بن مهران، گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران آزاد کردهٔ امام باقر (ع) در منزل آن حضرت بودیم در مکه، محمد بن عمران گفت: من از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: ما ۱۲ تن مربوط با فرشته هستیم، ابو بصیر به او گفت: تو از امام صادق (ع) به گوش خود شنیده‌ای؟ و یک بار، دو بار، او را سوگند داد که او شنیده است، ولی خود ابو بصیر گفت: من آن را از امام باقر (ع) شنیده‌ام. [۲۳۱]



باب در اینکه هرگاه گویند در آن مرد چیزی هست و در خودِ او نباشد و در فرزند و یا فرزند زادهٔ او باشد، پس همان است که گفته‌اند در او است





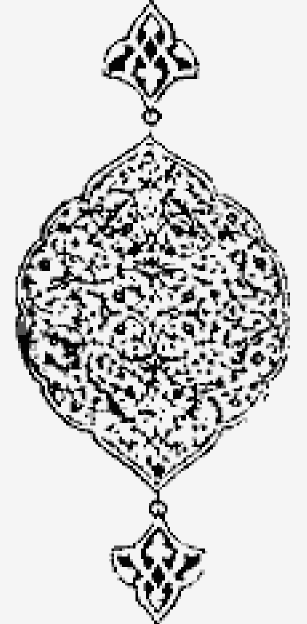
۱ ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک وتعالی به عمران وحی کرد که من به تو یک پسر درست و با برکت می دهم که کور مادر زاد و پیس را درمان کند و مُرده را به اذن خدا زنده کند و او را رسول بر بنی اسرائیل سازم، عمران این را به زن خود حنّه، که مادر مریم بود باز گفت، پس چون آبستن شد پیش



الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَجاعِلُهُ رَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ، فَحَدَّثَ عِمْرانُ امْرَأَتَهُ «حَنَّةَ» بِذٰلِكَ وَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ، فَلَمّا حَمَلَتْ كانَ حَمْلُها بِها عِنْدَ نَفْسِها غُلاماً، فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ: ((رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها أُنْثىٰ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنْثىٰ)) أَيْ لا يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولاً، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ)) فَلَمّا وَهَبَ اللّٰهُ تَعالىٰ لِمَرْيَمَ عِيسىٰ كانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرانَ وَوَعَدَهُ إِيّاهُ، فَإِذا قُلْنا فِي الرَّجُلِ مِنّا شَيْئاً وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلا تُنْكِرُوا ذٰلِكَ.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذانَ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: إِذا قُلْنا فِي رَجُلٍ قَوْلاً فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلا تُنْكِرُوا ذٰلِكَ، فَإِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَفْعَلُ ما يَشاءُ.

٣ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلٍ أَوْ بِجَوْرٍ وَيُنْسَبُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ قامَ بِهِ، فَيَكُونُ ذٰلِكَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ هُوَ.



خود بار خود را پسری می دانست، و چون زائیدش گفت: پروردگارا به راستی من او را دختر زائیدم، نیست پسر بمانند دختر، یعنی دختر رسول خدا نشود، که خدا عز و جل می فرماید (۳۲ سوره آل عمران): «و خدا داناتر بود بدانچه زائیده»، چون خدا تعالی عیسی را به مریم داد او همانی بود که به عمران مژده داده بود و با او وعده کرده بود، چون بگوئیم در مردی از ماها چیزی هست و آن چیز در فرزند یا فرزندان او هم باشد شما منکر آن نباشید (و آن را دروغ نشمارید).

۲ ـ از امام صادق (ع) فرمود: چون بگوئیم که در مردی چیزی هست و در او نباشد و در فرزند یا فرزند زادهٔ او باشد آن را منکر نشوید، زیرا خدا تعالی می کند هر چه می خواهد.

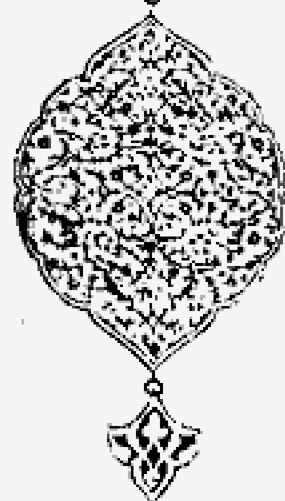
۳ ـ ابی خدیجه گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: گاه باشد که برای مردی شهرتی پدید آید از نظر دادپژوهی، یا ستم کشی، و به او نسبت عدالت یا ستم دهند و خود او چنین نیست، واین صفت در پسرش و یا پسر پسرش، پس از او با دید آید و آن همان ارزیابی در پدر و نیا است.



بابُ أَنَّ الأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ قائِمُونَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ هادُونَ إِلَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قالَ: أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ إِنْ أَنا لَقِيتُكَ أَنْ لا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتّىٰ أَعْلَمَ أَنَّكَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لا، فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَأَقَمْتُ ثَلاثِينَ يَوْماً، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ فَقالَ: يا حَكَمُ! وَإِنَّكَ لَهٰهُنا بَعْدُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِما جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ، فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهَنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَقالَ: بَكِّرْ عَلَيَّ غُدْوَةً الْمَنْزِلَ.

فَغَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: سَلْ عَنْ حاجَتِكَ، فَقُلْتُ: إِنِّي جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ نَذْراً وَصِياماً وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ إِنْ أَنا لَقِيتُكَ أَنْ لا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتّىٰ أَعْلَمَ أَنَّكَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لا، فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ، رابَطْتُكَ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعاشَ، فَقالَ: يا حَكَمُ! كُلُّنا قائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ، قُلْتُ: فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ؟ قالَ: كُلُّنا نَهْدِي إِلَى اللّٰهِ، قُلْتُ: فَأَنْتَ صاحِبُ



باب در اینکه همهٔ ائمه(ع) به دستور خدا تعالی بر سر کارند وبه سوی او رهبرند

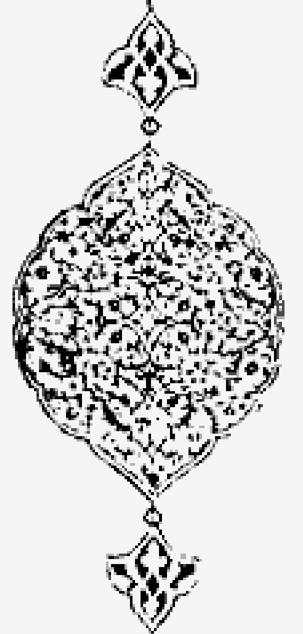
۱ ـ از حکم بن ابی نعیم که گفت: من نزد امام باقر(ع) رفتم و او در مدینه بود، پس به او گفتم: من در میان رکن و مقام(در مسجدالحرام) نذر کردم که اگر تو را دیدار کردم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که قائم آن محمد(ص) توئی یا نه؟ امام(ع) هیچ پاسخی به من نداد، من سی روز در مدینه ماندم، پس روزی آن حضرت در راه جلوی من در آمد و فرمود: ای حکم، باز که تو در اینجائی؟ در پاسخ گفتم: آری من به شما از آنچه برای خدا بر گردن نهاده‌ام گزارش دادم، شما مرا نه دستوری دادید و نه غدقنی نهادید و نه پاسخی فرمودید، فرمود: فردا بامداد مرا در خانه دیدار کن، من بامدادان نزد آن حضرت رفتم، فرمود: بپرس از نیازمندی خود، گفتم: من برای خدا بر گردن خود نذری نهاده‌ام از روزه وصدقه در میان رکن و مقام که اگر شما را دیدار کردم، از شهر مدینه بیرون نروم تا بدانم که شما قائم آل محمد(ص) هستید یا نه، اگر شما او باشید آمادهٔ جهاد و ملازم شما باشم، و اگر نباشید در زمین بگردم و جستجوی روزی کنم؟ فرمود: ای حکم، ما همه قائم به امر خدا هستیم و به دستور او بر سر کاریم، گفتم: توئی مهدی؟ فرمود: ما همه به خدا رهبری کنیم، گفتم: شما آن امام شمشیر زن



السَّيْفِ؟ قالَ: كُلُّنا صاحِبُ السَّيْفِ وَوارِثُ السَّيْفِ، قُلْتُ: فَأَنْتَ الَّذي تَقْتُلُ أَعْداءَ اللّٰهِ وَيُعِزُّ بِكَ أَوْلِياءَ اللّٰهِ وَيُظْهِرَ بِكَ دِينَ اللّٰهِ؟ فَقالَ: يا حَكَمُ! كَيْفَ أَكُونُ أَنا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْساً وَأَرْبَعِينَ [سَنَةً]؟! وَإِنَّ صاحِبَ هٰذا الأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْداً بِاللَّبَنِ مِنِّي وَأَخَفُّ عَلىٰ ظَهْرِ الدّابَّةِ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقائِمِ فَقالَ: كُلُّنا قائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ، واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ، حَتّىٰ يَجِيءَ صاحِبُ السَّيْفِ، فَإِذا جاءَ صاحِبُ السَّيْفِ جاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذي كانَ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ الْقاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ سِنانٍ قالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيهِ السَّلامُ: ((يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)) قالَ: إِمامِهِمُ الَّذي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَهُوَ قائِمُ أَهْلِ زَمانِهِ.



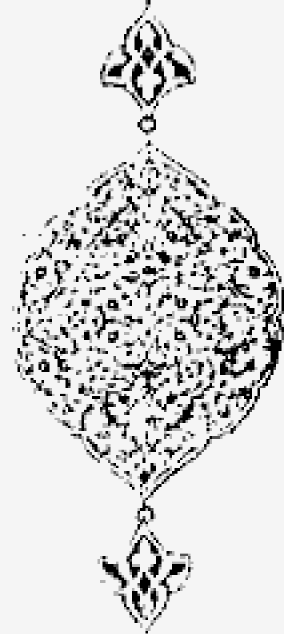


هستید؟ فرمود: همهٔ ما شمشیر زن هستیم و وارث تیغ پیغمبر (ص)، گفتم: شمائید که دشمنان خدا می کشید و دوستان خدا در سایهٔ شما عزیز می‌شوند وبه وسیلهٔ شما دین حق خدا پیروز می شود؟ فرمود: ای حکم، چگونه من او هستم؟ با این که به چهل و پنج سالگی رسیدم و به راستی که صاحب‌الامر (ع) به دوران شیر خوارگی از من نزدیک تر و بر پشت زین از من چالاک تر است.

۲ ـ از ابی خدیجه از امام صادق (ع) که پرسش شد از قائم (ع)، و در پاسخ فرمود: ما همه قائم به امر خدا هستیم، یکی پس از دیگری تا آنکه شمشیردار بیاید، و چون امام شمشیردار آمد، به دستوری آید جز اینکه بوده است. [۲۳۲]



۳ ـ از عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق (ع) گفتم (۲۸ سوره اسراء): «روزی که بخوانیم هر مردمی را با رهبرشان» فرمود: مقصود همان رهبری است که در میان آنها است و او امام قائم اهل زمان آنها است.



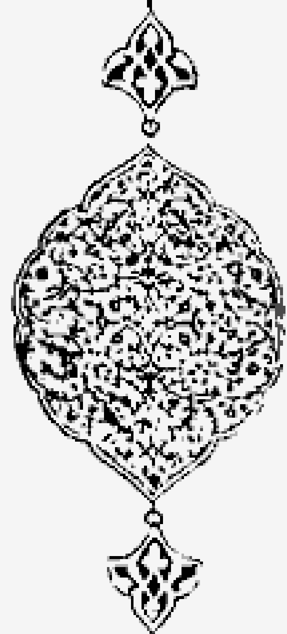


بابُ صِلَةِ الإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عامِرٍ بِإِسْنادِهِ رَفَعَهُ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ الإِمامَ يَحْتاجُ إِلىٰ مافِي أَيْدِي النّاسِ فَهُوَ كافِرٌ، إِنَّما النّاسُ يَحْتاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الإِمامُ، قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ((خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِها)).

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمانَ النَّحّاسِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ وَيُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ قالا: سَمِعْنا أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: مامِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ إِخْراجِ الدَّراهِمِ إِلَى الإِمامِ وَإِنَّ اللّٰهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدِّرْهَمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ، ثُمَّ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَقُولُ فِي كِتابِهِ: ((مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً)) قالَ: هُوَ وَاللّٰهِ فِي صِلَةِ الإِمامِ خاصَّةً.

٣ ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ مُعاذٍ صاحِبِ الأَكْسِيَةِ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مافِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حاجَةٍ بِهِ إِلىٰ ذٰلِكَ، وَما كانَ لِلّٰهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّما هُوَ لِوَلِيِّهِ.



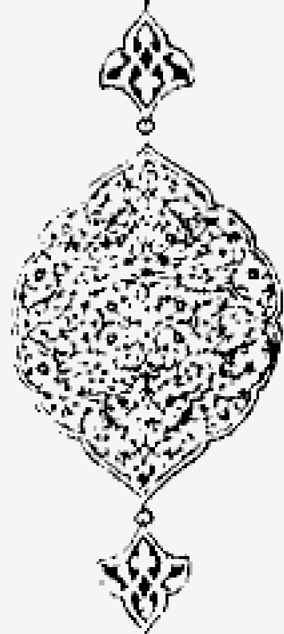


باب صله و دهش به امام (ع)

۱ ـ امام صادق (ع) فرمود:

هرکه گمان برد که امام نیازمند است بدانچه در دست مردم است او کافر است، همانا مردم نیاز دارند که از آنها چیزی را بپذیرد، خدا عزوجل می‌فرماید (۱۰٤ سوره توبه): «بگیر از دارائی آنها صدقه تاآنها را پاکیزه کنی وباآن بپرورانی». [۲۳۳]

۲ ـ امام صادق (ع) می فرمود: چیزی نزد خدا از دادن پول به امام(ع) محبوبتر نیست، به راستی خدا یک درهم را در بهشت چون کوه اُحُد سازد، سپس فرمود: خدا تعالی در کتاب خود فرماید (۲٤۶ سوره بقره): «کیست آن کسی که وام دهد به خدا وامی نیکو و خدا او را برایش بسیار چند برابر سازد» فرمود: به خدا آن دربارهٔ صلهٔ به امام است. [۲۳٤]



۳ ـ از معاذ جامه دار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی خدا از آفریدهٔ خود آنچه به قرض خواسته در اثر حاجت نبوده است، هر حقی از آن خدا است همانا به ولی او تعلّق دارد.

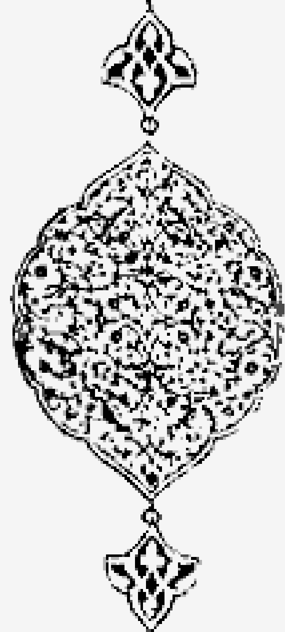


٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ)) قالَ: نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الإِمامِ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: قالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: يا مَيّاحُ! دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الإِمامُ أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أُحُدٍ.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ رِجالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الإِمامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفَي أَلْفِ دِرْهَمٍ فِيما سِواهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِنِّي لَآخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ وَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مالاً، ما أُرِيدُ بِذٰلِكَ إِلاّ أَنْ تَطَهَّرُوا.



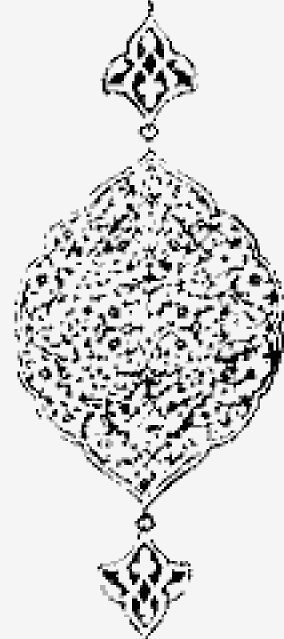


۴ ـ از اسحاق بن عمار که گفت: پرسیدم از امام کاظم(ع) از قول خدا عز و جل (۱۱ سوره حدید): «کیست آن که وام دهد به خدا، وام نیکو تا برای او چند برابرش کند و از آن او باشد مُزد ارجمندی» در پاسخ فرمود: دربارۀ صلۀ به امام نازل شده است.

۵ ـ از حسن بن میّاح از پدرش که امام صادق (ع) فرمود: ای میّاح درهمی که به امام رسد وَزْنش از کوه اُحُد بزرگتر است.

۶ ـ امام صادق (ع) فرمود: یک درهم که به امام برسد بهتر است از هزار هزار درهم در جز آن از راه‌های خیر و احسان.

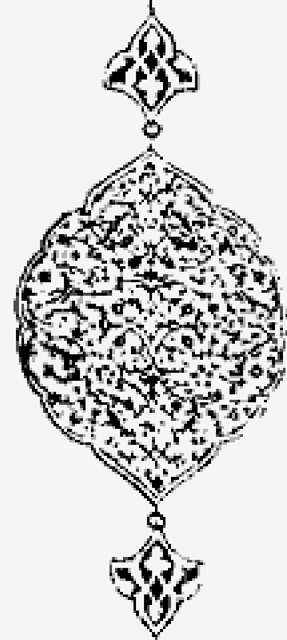
۷ ـ از ابن بکیر گوید: شنیدم از امام صادق (ع) می فرمود: به راستی من از یکی از شماها چند درهم را می پذیرم با این که در شهر مدینه دارائی من از همه بیشتر است، من با پذیرش آن نمی‌خواهم جز اینکه شما پاک بشوید.





بابُ الْفَيْءِ وَالأَنْفالِ وَتَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَما يَجِبُ فِيهِ

إنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ جَعَلَ الدُّنْيا كُلَّها بِأَسْرِها لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلائِكَةِ: ((إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً)) فَكانَتِ الدُّنْيا بِأَسْرِها لآدَمَ وَصارَتْ بَعْدَهُ لأَبْرارِ وُلْدِهِ وَخُلَفائِهِ، فَما غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْداؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَةٍ سُمِّيَ فَيْئاً وَهُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةٍ وَحَرْبٍ، وَكانَ حُكْمُهُ فِيهِ ما قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ)) فَهُوَ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِقَرابَةِ الرَّسُولِ، فَهٰذا هُوَ الْفَيْءُ الرّاجِعُ وَإِنَّما يَكُونُ الرّاجِعُ ما كانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ فَأُخِذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ، وَأَمّا ما رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجَفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ فَهُوَ الأَنْفالُ، هُوَ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ خاصَّةً، لَيْسَ لأَحَدٍ فِيهِ الشِّرْكَةُ وَإِنَّما جَعَلَ الشِّرْكَةَ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ لِمَنْ قاتَلَ مِنَ الْغَنائِمِ أَرْبَعَةَ أَسْهُمٍ وَلِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَالَّذِي لِلرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُهُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ: ثَلاثَةٌ لَهُ وَثَلاثَةٌ لِلْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ.

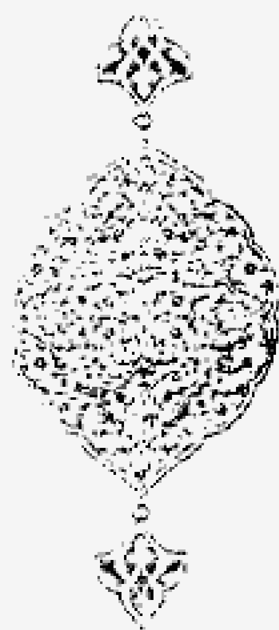




باب در فيء وأنفال وتفسير خمس ومقررات آن وآنچه خمس در آن واجب است

به راستی خدا تبارک و تعالی همهٔ دنیا را سراسر از آن خلیفهٔ خود ساخته، چون به فرشته‌ها گفته (۲٤ سوره بقره): «به راستی من در زمین خلیفه‌ای گذارم» همهٔ دنیا سراسر از آدم بود و پس از وی از آن نیکان از نژادش گردید که جانشینهای او بودند، پس آنچه را دشمن از آنها به زور گیرد و سپس به آنها برگردد آن را فيء نامند، وآن مالی است که به غلبه و جنگ بدانها برگردد و حکمش همان است که خدا تعالی فرموده است (٤۲ سوره انفال): «وبدانید که همانا آنچه را بهره گرفتید از هر چیزی، به راستی از آنِ خدا است خمسِ آن واز آن رسول و از آنِ ذی‌القربی ویتیمان ومستمندان وابن السبیل» پس آن از خدا و رسول و خویشان رسول، پس این همان فیءاست که بدانها برگشته است و این که برگشته است همان چیزی است که به دست دیگران افتاده و با شمشیر از آنها گرفته شده است. [۲۳۵]

و اما آنچه بدانها برگردد بی این که نیروئی بدان تاخته باشند آن انفال است و ویژهٔ خدا و رسول است و کسی در آن شریک نیست، و همانا شرکت در چیزی است که روی آن نبرد شده است وبرای جنگ‌جویان چهار بخش از بهره غنیمت مقرر شده است وبرای رسول یک سهم که آن را شش سهم کند و سه از آنِ او باشد و سه دیگر از یتیم و مستمند و ابن السبیل، ولی اُنفال به اینَ روش نیست





وَأَمَّا الأَنْفالُ فَلَيْسَ هٰذِهِ سَبِيلُها، كانَتْ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاصَّةً، وَكانَ «فَدَكُ» لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاصَّةً، لأَنَّهُ فَتَحَها وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُما أَحَدٌ فَزالَ عَنْها اسْمُ الْفَيْءِ وَلَزِمَها اسْمُ الأَنْفالِ وَكَذٰلِكَ الآجامُ وَالْمَعادِنُ وَالْبِحارُ وَالْمَفاوِزُ هِيَ لِلإِمامِ خاصَّةً، فَإِنْ عَمِلَ فِيها قَوْمٌ بِإِذْنِ الإِمامِ فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْماسٍ وَلِلإِمامِ خُمْسٌ وَالَّذِي لِلإِمامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمْسِ وَمَنْ عَمِلَ فِيها بِغَيْرِ إِذْنِ الإِمامِ، فَالإِمامُ يَأْخُذُهُ كُلَّهُ لَيْسَ لأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ، وَكَذٰلِكَ مَنْ عَمَرَ شَيْئاً أَوْ أَجْرىٰ قَناةً أَوْ عَمِلَ فِي أَرْضٍ خَرابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صاحِبِ الأَرْضِ فَلَيْسَ لَهُ ذٰلِكَ فَإِنْ شاءَ أَخَذَها مِنْهُ كُلَّها وَإِنْ شاءَ تَرَكَها فِي يَدِهِ.

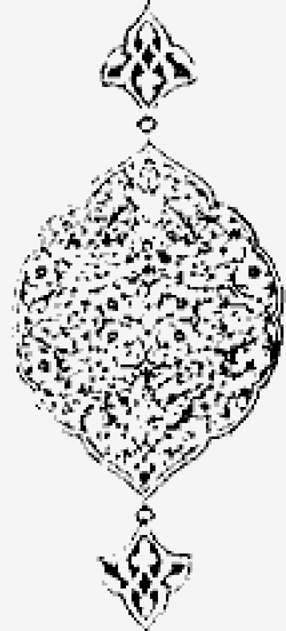
١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ، عَنْ أَبانِ بْنِ أَبِي عَيّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: نَحْنُ وَاللّٰهِ الَّذِينَ عَنَى اللّٰهُ بِذِي الْقُرْبىٰ، الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللّٰهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ: ((ما أَفاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَالْمَساكِينِ)) مِنّا خاصَّةً وَلَمْ يَجْعَلْ لَنا سَهْماً فِي الصَّدَقَةِ، أَكْرَمَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ وَأَكْرَمَنا أَنْ يُطْعِمَنا أَوْساخَ ما فِي أَيْدِي النّاسِ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّاءِ، عَنْ



وویژهٔ خودِ رسول است و فدک از آن خود پیغمبر بود، زیرا شخص او و امیرالمؤمنین(ع) بر آن دست یافتند و دیگری با آنها نبود، پس نام فيء نداشت وهمان انفال بود، وهمچنین است نیزارها ومعادن ودریاها وبیابانهای بی‌سکنه یعنی فلاتها که همه از آن امام است، اگر مردمی به اجازهٔ امام در آنها کار کردند چهار پنجم درآمد آن را به کارمزد می‌برند ویک پنجم را به امام می دهند، وآنچه از امام باشد جاری مجرای خمس است(یعنی شش سهم شود) وهرکه بی اجازهٔ امام در آنها کار کند برای امام رواست که همهٔ درآمد او را بگیرد وکسی را در آن حقی نیست، وهمچنان است هرکه چیزی را آبادان کند یاقناتی روان سازد یا در زمین بائری بی اجازهٔ صاحب زمین کار کند، اورا چنین حقی نباشد، واگر صاحب زمین خواهد همه را از او بستاند واگر خواهد آن را به دست او وانهد. [۲۳۶]

۱ ـ از سلیم بن قیس گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمود: ما هستیم به خدا که خداوند قصد کرده از کلمهٔ ذی القربی، آنان که خداوند آنهارا مقرون به خود وپیغمبرش ساخته وفرموده(۷ سوره حشر): **«آنچه خداوند به رسول خود فیْ داده است از اهل قریه‌ها پس از آن خدا است و از رسول است و از ذی القربی و یتیمان و مستمندان»** از ما به خصوص، و برای ما از زکاة سهمی نداده است، خدا پیغمبر خود را گرامی داشته و ما را هم گرامی داشته که به ما بخوراند چرکین های آنچه را در دست مردم است. [۲۳۷]



۲ ـ محمد بن مسلم، از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا



أبانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ)) قالَ: هُمْ قَرابَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْخُمُسُ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلَنا.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: الْأَنْفالُ ما لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ، أَوْ قَوْمٌ صالَحُوا، أَوْ قَوْمٌ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ، وَكُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ وَبُطُونُ الْأَوْدِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ لِلْإِمامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشاءُ.

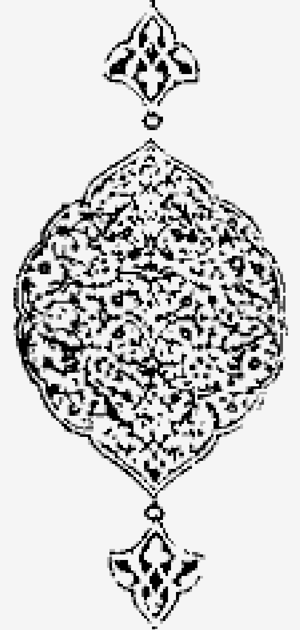
٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنِ الْعَبْدِ الصّالِحِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْياءَ:

مِنَ الْغَنائِمِ وَالْغَوْصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعادِنِ وَالْمَلاحَةِ، يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هٰذِهِ الصُّنُوفِ الْخُمُسُ، فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللّٰهُ تَعالىٰ لَهُ، وَيُقْسَمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْماسُ بَيْنَ مَنْ قاتَلَ عَلَيْهِ وَوَلِيَ ذٰلِكَ.

وَيُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ:

سَهْمٌ لِلّٰهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللّٰهِ وَسَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ وَسَهْمٌ لِلْيَتامىٰ وَسَهْمٌ لِلْمَساكِينِ وَسَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبِيلِ.





تعالی (٤١ سوره انفال): «وبدانید هرآنچه غنیمت بردید از هرچه باشد پس خمس آن به راستی از آنِ خدا است واز رسول واز ذی‌القربی» فرمود: آنان خویشان رسول خدایند، خمس از خدا است واز رسول واز ما.

[٢٣٨]

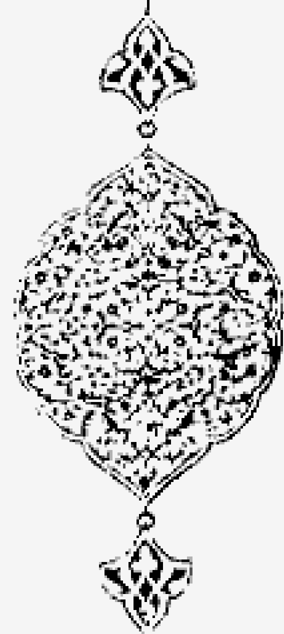
٣ ـ از حفص بن بختری از امام صادق (ع) فرمود: انفال، هر دست‌آوردی است که به زور لشکر گرفته نشده، یا چیزی است که مردمی به وجه مصالحه داده‌اند، یا به دست خود داده‌اند، و هر زمین بائر بی کشت و زرع، و ته رودخانه‌ها، و آن از آن رسول خدا (ص) و پس از او از امام (ع) است به هر مصرف خواهد برساند.

٤ ـ از امام کاظم (ع) فرمود: خمس در پنج چیز است: از غنیمت، و از غوص، و از گنجها که بجویند، و از معادن، و از نمکزارها، و از همهٔ این انواع خمس دریافت شود و برای کسی باشد که خدا تعالی برای او مقرر ساخته، و چهار قسمت دیگر غنیمت میان کسانی که برای آن نبرد کرده‌اند و در کار آن بوده‌اند پخش شود، و خمس شش سهم شود:

١ ـ سهم خدا ٢ ـ سهم رسول خدا ٣ ـ سهم ذی القربی

٤ ـ سهم یتیمان ٥ ـ سهم مستمندان ٦ ـ سهم ابناء السبیل

سهم خدا و سهم رسول خدا (ص) پس از وی از آنِ اُولی‌الامر است به وراثت پس او را سه سهم باشد، دو سهم ارثی و یک سهم قسمی از طرف خدا، و نیم خمس بالتمام از آن او است و نیم





فَسَهْمُ اللّٰهِ وَسَهْمُ رَسُولِ اللّٰهِ لأُولِي الأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وِراثَةً، فَلَهُ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ:

سَهْمانِ وِراثَةً وَسَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلاً وَنِصْفُ الْخُمْسِ الْباقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسَهْمٌ لِيَتاماهُمْ وَسَهْمٌ لِمَساكِينِهِمْ وَسَهْمٌ لأَبْناءِ سَبِيلِهِمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتابِ وَالسُّنَّةِ مايَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ.

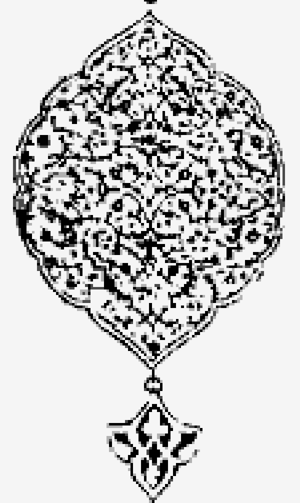
فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوالِي وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنائِهِمْ كانَ عَلَى الْوالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَإِنَّما صارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ لأَنَّ لَهُ ما فَضَلَ عَنْهُمْ وَإِنَّما جَعَلَ اللّٰهُ هٰذَا الْخُمْسَ خاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَساكِينِ النّاسِ وَأَبْناءِ سَبِيلِهِمْ، عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقاتِ النّاسِ تَنْزِيهاً مِنَ اللّٰهِ لِقَرابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَرامَةً مِنَ اللّٰهِ لَهُمْ عَنْ أَوْساخِ النّاسِ.

فَجَعَلَ لَهُمْ خاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مايُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَالْمَسْكَنَةِ وَلا بَأْسَ بِصَدَقاتِ بَعْضِهِمْ عَلىٰ بَعْضٍ.

وَهٰؤُلاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُمُ الْخُمْسَ هُمْ قَرابَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فَقالَ:

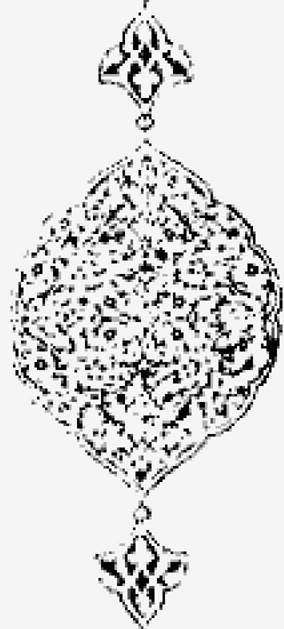
((وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ))

وَهُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْفُسُهُمْ، الذَّكَرُ مِنْهُمْ وَالأُنْثىٰ، لَيْسَ





دیگرش از آن خاندان او است، یک سهم از یتیمان آنها و یک سهم از مستمندان آنها و یک سهم برای ابناء السبیل از آنان طبق قرآن و سنت بر آنها تقسیم شود تا اندازه‌ای که در مدت یک سال بی نیاز گردند، اگر چیزی از آن فزون آید به امام تعلق دارد، و اگر گنجایش ندارد یا کم آید از هزینهٔ سال آنان، بر امام است از خود بر آنان انفاق کند به اندازه‌ای که بی نیاز شوند بدان، و همانا بر او لازم گردیده که هزینهٔ آنها را بدهد برای آنکه هر چه از آنها فزون آید از او است و همانا خداوند که این سهم خمس را خاص خاندان پیغمبر کرده است و به مستمندان و ابناء سبیل مردم دیگر نداده در عوض صدقه‌ها و زکاة مردم است که از سادات دریغ داشته، برای آنکه خدا آنان را به واسطه خویشی با پیغمبر منزه دارد و آنها را خدا ارجمند شمارد از چرک مال مردم، پس نزد خود برای آنها حق مخصوصی مقرر داشته، به اندازه‌ای که آنها را بی نیاز کند از این که در معرض خواری و زبونی در آیند و باکی ندارد که خودشان به هم صدقه دهند و اینان که خدا برای آنها خمس مقرر کرده همان خویشان پیغمبرند که خدا آنها را در قرآن یاد کرده و فرموده (۲۱۴ سوره شعراء): «و بیم بده تبار نزدیکان خود را» و آنان فرزندان عبدالمطلبند خودشان از مرد و زن، کسی از خانواده‌های قریش و از عرب با آنها نیست، و موالی و وابسته‌هایشان در این خمس با آنها شرکت ندارند، و زکاة مال مردم دیگر برای موالی و وابسته‌های آنان حلال است و آنها با دیگر مردم برابرند، و هر کس مادرش از بنی هاشم است و پدرش از دیگر مردم صدقه بر او حلال است و از خمس حقی ندارد، زیرا خدا تعالی می فرماید (۶ سوره احزاب): «آنها را به پدرانشان منسوب دارید» و برای امام است برگزیدهٔ مال





فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بُيُوتاتِ قُرَيْشٍ وَلا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ وَلا فِيهِمْ وَلا مِنْهُمْ فِي هٰذَا الْخُمْسِ مِنْ مَوالِيهِمْ.

وَقَدْ تَحِلُّ صَدَقاتُ النّاسِ لِمَوالِيهِمْ وَهُمْ وَالنّاسُ سَواءٌ وَمَنْ كانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَأَبُوهُ مِنْ سائِرِ قُرَيْشٍ فَإِنَّ الصَّدَقاتِ تَحِلُّ لَهُ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمْسِ شَيْءٌ لأَنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَقُولُ:

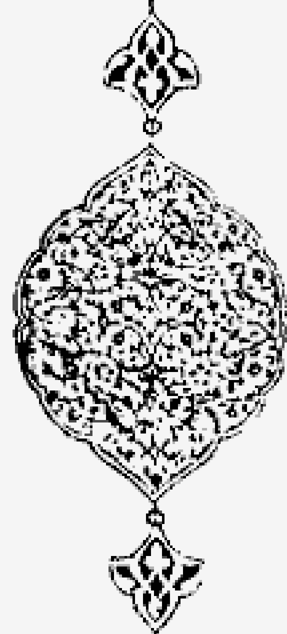
((أُدْعُوهُمْ لآبائِهِمْ)).

وَلِلإِمامِ صَفْوُ الْمالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هٰذِهِ الأَمْوالِ صَفْوَها: الْجارِيَةَ الْفارِهَةَ وَالدّابَّةَ الْفارِهَةَ وَالثَّوْبَ وَالْمَتاعَ بِما يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذٰلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَقَبْلَ إِخْراجِ الْخُمْسِ وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذٰلِكَ الْمالِ جَمِيعَ ما يَنُوبُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمّا يَنُوبُهُ.

فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَقَسَمَ الْباقِيَ عَلىٰ مَنْ وَلِيَ ذٰلِكَ.

وَإِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوائِبِ شَيْءٌ، فَلا شَيْءَ لَهُمْ.

وَلَيْسَ لِمَنْ قاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الأَرَضِينَ وَلا ما غَلَبُوا عَلَيْهِ إِلاّ مَا احْتَوىٰ عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ.



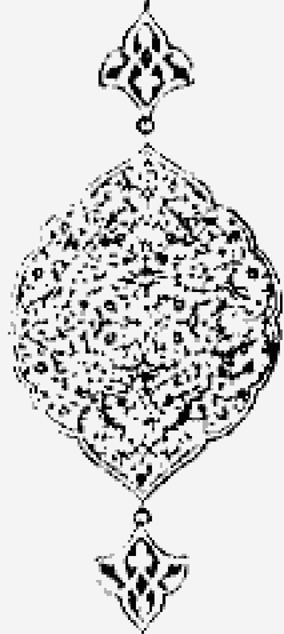
وَلَيْسَ لِلأَعْرابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ وَإِنْ قاتَلُوا مَعَ الْوالِي لأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صالَحَ الأَعْرابَ أَنْ يَدَعَهُمْ فِي دِيارِهِمْ



غنیمت و او را شاید که زبدهٔ اموال را بردارد، چون کنیز زیبا، و باکش خوب، و جامه و متاع چنانی که دوست دارد و می خواهد، از آن او است پیش از قسمت غنیمت و پیش از اخراج خمس، و او حق دارد که با مال غنیمت هر خرجی که برای او رخ دهد جبران کند و بدون قسمت آن از آن مصرف نماید، مانند آن که برای تألیف قلوب بدهد یا خرج دیگری که پیش آمد کند، و اگر پس از آن چیزی بماند خمسش را بیرون کند و آن را به اهلش قسمت کند، و آنچه بماند قسمت کند بر کسانی که متصدی جنگ و گرفتن غنیمت شدند، و اگر پس از مصارف لازمه چیزی نماند، چیزی طلب ندارند.

زمین به هیچ وجه از آن لشکر فاتح نیست و حقی به آنچه در تصرف آوردند ندارند مگر خصوص آنچه در میدان جنگ باشد، و بیابان نشین‌های عرب از غنیمت سهم نبرند گر چه با امام در جبههٔ نبرد شرکت کنند، زیرا رسول خدا(ص) با اعراب بیابان پیمان بست که آنها را در دیار خود بگذارد و از هجرت معاف دارد به شرط آنکه اگر دشمنی بر رسول خدا(ص) تاخت آورد، رسول خدا(ص) آنها را بسیج کند و به جبهه ببرد تا به سود او بجنگند و از غنیمت هم سهم نبرند، و سنت پیغمبر(ص) در بارهٔ آنها و دیگران مجرا است. [۲۳۹]

و زمین‌هائی که به زور قشون اسلام گرفته شده است همه وقف است و به دست کسی واگذار است که آن را آباد کند و زنده نگهدارد و بر سر آن بماند به قرار دادی که والی در حدود توانائی او با وی بندد، از حق نیمهٔ درآمد یا یک سوم یا دو سوم و به هر اندازه که به مصلحت آنان باشد و بدانها زیان نباشد و چون همهٔ هزینه از

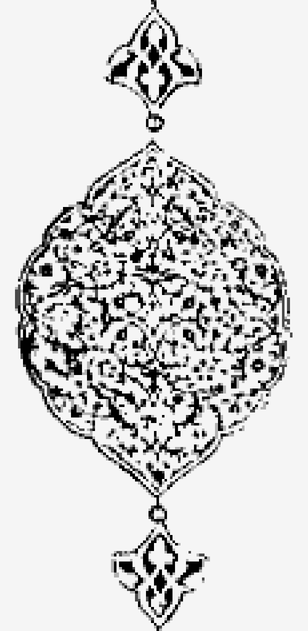




وَلا يُهاجِرُوا، عَلىٰ أَنَّهُ إِنْ دَهَمَ رَسُولَ اللّٰهِ مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ فَيُقاتِلَ بِهِمْ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَسُنَّتُهُ جارِيَةٌ فِيهِمْ وَفِي غَيْرِهِمْ وَالْأَرَضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنْوَةً بِخَيْلٍ وَرِجالٍ فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُها وَيُحْيِيها وَيَقُومُ عَلَيْها عَلىٰ ما يُصالِحُهُمُ الْوالِي عَلىٰ قَدْرِ طاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ: النِّصْفِ[أ]و الثُّلُثِ[أ]و الثُّلُثَيْنِ وَعَلىٰ قَدرِ مايَكُونُ لَهُمْ صَلاحاً وَلا يَضُرُّهُمْ.

فَإِذا أُخْرِجَ مِنْها ما أُخْرِجَ، بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمّا سَقَتِ السَّماءُ أَوْ سُقِيَ سَيْحاً وَنِصْفَ الْعُشْرِ مِمّا سُقِيَ بِالدَّوالِي وَالنَّواضِحِ فَأَخَذَهُ الْوالِي، فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَها اللّٰهُ عَلىٰ ثَمانِيَةِ أَسْهُمٍ لِلْفُقَراءِ وَالْمَساكِينِ وَالْعامِلِينَ عَلَيْها وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقابِ وَالْغارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ، ثَمانِيَةَ أَسْهُمٍ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ فِي مَواضِعِهِمْ بِقَدْرِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ بِلا ضِيقٍ وَلا تَقْتِيرٍ.

فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ رُدَّ إِلَى الْوالِي، وَإِنْ نَقَصَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ وَلَمْ يَكْتَفُوا بِهِ كانَ عَلَى الْوالِي أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ حَتّىٰ يَسْتَغْنُوا، وَيُؤْخَذُ مابَقِيَ مِنَ الْعُشْرِ، فَيُقْسَمُ بَيْنَ الْوالِي وَبَيْنَ شُرَكائِهِ الَّذِينَ هُمْ عُمّالُ الْأَرْضِ وَأَكَرَتُها، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِباؤُهُمْ عَلىٰ ما صالَحَهُمْ عَلَيْهِ وَيُؤْخَذُ الْباقِي فَيَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ



درآمدش بیرون شود، از درآمد خالص اول زکاة بیرون شود و آن ده یک است از آنچه به آب باران عمل آید (دیم) و یا آب بر آن روان شود و به جریان آب سیر آب گردد و نیم دهم است (۵ر۰) از آنچه به وسیلهٔ چرخ دولاب و شتران آبکش آبیاری شود و آن را امام می ستاند و در مصارف هشتگانه‌ای که خدا مقرر کرده است صرف می کند از برای:

۱ ـ فقراء.

۲ ـ مستمندان.

۳ ـ کارمندان خود زکاة.

٤ ـ برای تألیف قلوب.

۵ ـ آزاد کردن بنده‌ها.

٦ ـ پرداخت بدهکاری وام داران.

۷ ـ در راه خدا از هزینهٔ جهاد و پل سازی ودیگر امور خیریه.

۸ ـ برای رفع حاجت مسافران در راه مانده تا به وطن خود رسند.

این هشت سهم است که به آنها پخش می شود هر کدام در جای خود به اندازه‌ای که تا یک سال بی نیاز باشند بی تنگی در زندگی و بر خود سخت گرفتن و اگر پس از همهٔ این مصارف چیزی فزون آید به امام(ع) برگردد و اگر کم آمد و به اندازهٔ کفایت نباشد باید امام به اندازه‌ای که آنها را شاید از خود کم بود آن را بپردازد و به هر کس به اندازهٔ نیاز و حاجت او بدهد. **[۲٤۰]**

و پس از اخراج عشر زکوة، آنچه بماند میان امام و شرکای او که کارگران زمین و مایه و پایه درآمدآنند تقسیم شود و سهم آنان را چنانچه با آنها قرار داده بپردازد و باقی مانده را خود بردارد



أرزاقُ أعْوانِهِ عَلىٰ دِينِ اللّٰهِ وَفي مَصْلَحَةِ ما يَنُوبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الإِسْلامِ وَتَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وُجُوهِ الْجِهادِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعامَّةِ، لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذٰلِكَ قَلِيلٌ وَلا كَثِيرٌ.

وَلَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ: الأَنْفالُ.

وَالأَنْفالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بادَ أَهْلُها وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْها بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ وَلٰكِنْ صالَحُوا صُلْحاً وَأَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلىٰ غَيْرِ قِتالٍ وَلَهُ رُؤُوسُ الْجِبالِ وَبُطُونُ الأَوْدِيَةِ وَالآجامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لا رَبَّ لَها.

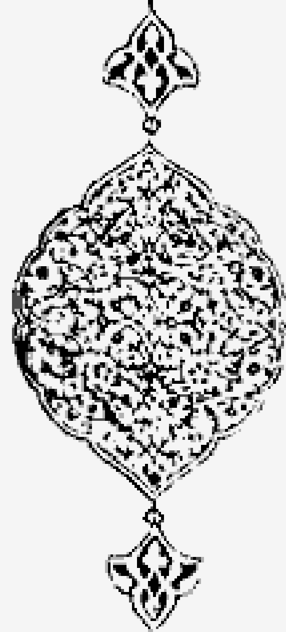
وَلَهُ صَوافِي الْمُلُوكِ ما كانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ، لأَنَّ الْغَصْبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَهُوَ وارِثُ مَنْ لا وارِثَ لَهُ يَعُولُ مَنْ لا حِيلَةَ لَهُ.

وَقالَ: إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الأَمْوالِ إِلّا وَقَدْ قَسَمَهُ وَأَعْطىٰ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ: الْخاصَّةَ وَالْعامَّةَ وَالْفُقَراءَ وَالْمَساكِينَ وَكُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النّاسِ.

فَقالَ: لَوْ عُدِلَ فِي النّاسِ لاسْتَغْنَوْا.

ثُمَّ قالَ: إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلىٰ مِنَ الْعَسَلِ وَلا يَعْدِلُ إِلّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ.

قالَ:



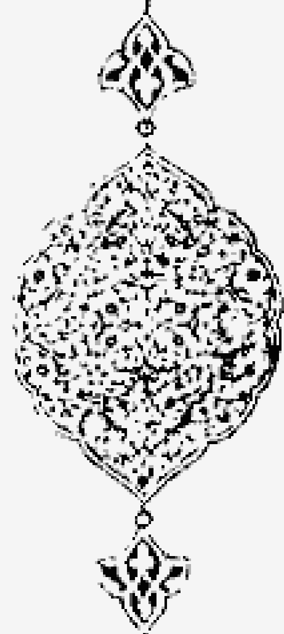


تا در پس تأمین کارگران زمین روزی یاران او باشد برای حفظ دین خدا و صرف کند در آنچه برای او پیش آمد کند از نظر تقویت اسلام و تقویت دین در راههای جهاد و جز آن از آنچه مصلحت عموم در آنست، خود والی از آن چیزی ندارد، نه کم و نه بیش.

و برای امام بعد از خمس، حق در انفال است، انفال: هر زمین بائری است که صاحبانش نابود شده‌اند و هر زمینی که بی رنج نَبَرْد و قشون کشی به دست آمده و خود صاحبانش آن را بر وجه صلح به دست خود امام واگزاردند.

و از آن امام است: سر کوهها و ته رودخانه‌ها و نیزارها و هر زمین بائری که صاحب ندارد و از آن او است اموال خاصهٔ پادشاهان کفار که مغلوب اسلام شوند (از اموال منقوله و غیر منقوله ـ از مجلسی‌ره ـ) آنچه در دست ایشان باشد و از مالک معین غصب نکرده باشند، زیرا هر مال غصبی باید به مالکش بر گردد، و امام وارث هر کسی است که وارثی ندارد، امام نانده هر کسی است که چاره‌ای ندارد و فرمود: خدا هیچ مالی را وا نگذارد مگر آن که آن را قسمت بندی کرده و به هر ذی حقی، حق او راداده از خاصه (یعنی امام و بنی هاشم ـ از مجلسی ره ـ) و عامهٔ مردم دیگر و بی نوایان و مستمندان و هر قسمی از مردم، پس فرمود: اگر در میان مردم به عدالت رفتار می شد، همه بی نیاز می‌شدند، سپس فرمود: عدالت از عسل شیرین‌تر است و عدالت نکند مگر کسی که عدالت را خوب بداند (اشاره است به این که نظام مردم در معاش و معاد، درست نشود مگر به وجود امام عادل و عالم به هر آنچه خلق بدان نیاز دارند ـ از مجلسی‌ره ـ).

فرمود: شیوهٔ رسول خدا (ص) این بود که صدقات و زکات





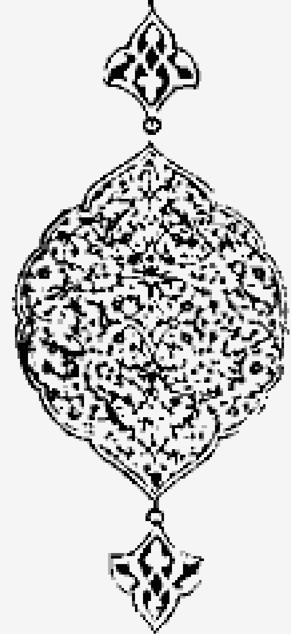
وَكانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ صَدَقاتِ الْبَوادِي فِي الْبَوادِي وَصَدَقاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ وَلا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلىٰ ثَمانِيَةٍ حَتّىٰ يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمْناً وَلٰكِنْ يَقْسِمُها عَلىٰ قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنافِ الثَّمانِيَةِ عَلىٰ قَدْرِ ما يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ، لَيْسَ فِي ذٰلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ وَلا مُسَمًّىً وَلا مُؤَلَّفٌ، إِنَّما يَضَعُ ذٰلِكَ عَلىٰ قَدْرِ ما يَرىٰ وَما يَحْضُرُهُ حَتّىٰ يَسُدَّ فاقَةَ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ وَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذٰلِكَ فَضْلٌ عَرَضُوا الْمالَ جُمْلَةً إِلىٰ غَيْرِهِمْ وَالْأَنْفالُ إِلَى الْوالِي وَكُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ فِي أَيّامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلىٰ آخِرِ الْأَبَدِ وَما كانَ افْتِتاحاً بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ واحِدَةٌ، لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قالَ:

الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكافىٰ دِماؤُهُمْ وَيَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْناهُمْ.

وَلَيْسَ فِي مالِ الْخُمْسِ زَكاةٌ، لِأَنَّ فُقَراءَ النّاسِ جُعِلَ أَرْزاقُهُمْ فِي أَمْوالِ النّاسِ عَلىٰ ثَمانِيَةِ أَسْهُمٍ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ.

وَجَعَلَ لِلْفُقَراءِ ـ قَرابَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ نِصْفَ الْخُمْسِ فَأَغْناهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقاتِ النّاسِ وَصَدَقاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيِّ الْأَمْرِ.

فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَراءِ النّاسِ وَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَراءِ قَرابَةِ



بیابان نشین‌ها را در همان بیابان نشین‌ها تقسیم می کرد و زکوة شهری‌ها را میان شهری‌ها و مصارف هشتگانه را برابر منظور نمی‌کرد که به هر مصرفی درست یک هشتم را بدهد ولی آن را به حساب هر کدام از مصارف هشتگانه که در دسترس او بود و در برابر او بود تقسیم می کرد و مصرف می نمود به اندازه‌ای که هزینهٔ یک سال آنها را بس باشد، در این باره، دستور معینی نبود و نه اندازهٔ مضبوط و نامبرده و نه ثبت شده‌ای در کتب، همانا به اندازه‌ای که رأی او بود و در مصرفی که حاضر بود صرف می کرد تا هر گونه نیازمندی هر قومی را بر آورد و اگر در این میانه، چیزی از حاجت مندی محل، فزون می شد، آن را بر دیگران عرضه می کرد.

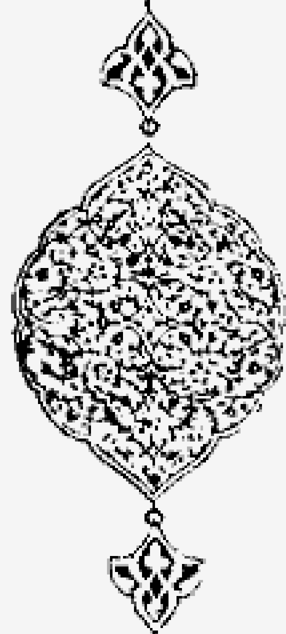
و انفال، با پیشوا است(که پیغمبر و امام باشد) و هم چنان هر زمینی که در زمان پیغمبر(ص) فتح شده است تا آخر ابد و آنچه به نیروی قشون اسلام فتح شده چه به دعوت حکام جور بوده یا امام عادل، زیرا تعهد پیغمبر(ص) در اولین و آخرین یکی است برای آنکه رسول خدا(ص) فرمود: مسلمانان همه برادرند و خونشان برابر است و تعهد پسترین و کوچکترین آنها در عهدهٔ همه است، در مال خمس که به مستحق آن داده شود زکاتی نیست زیرا معاش مردم فقیر و بی نوا در اموال مردم مقرر شده طبق سهام هشتگانه و برای فقرای خویشان پیغمبر نیمی از خمس مقرر شده است و آنها را بدان از صدقات مردم و از صدقات پیغمبر و امام بی نیاز ساخته، پس نه فقیری از مردم بجا مانده و نه فقیری از خویشان پیغمبر(ص) جز آنکه بی نیاز شده و دیگر فقیری وجود ندارد و از این رو بر دارائی پیغمبر و امام زکاتی نیست زیرا فقیر و نیازمندی وجود ندارد ولی بر عهدهٔ آنها است مخارج پیش آمدهائی که برای آنها رخ می دهد از



رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا وَقَدِ اسْتَغْنىٰ، فَلا فَقِيرَ، وَلِذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلىٰ مالِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْوالِي زَكاةٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مُحْتاجٌ وَلٰكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْياءُ تَنُوبُهُمْ مِنْ وُجُوهٍ، وَلَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ كَما عَلَيْهِمْ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا أَظُنُّهُ السَّيّارِيَّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ قالَ: لَمّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ رَآهُ يَرُدُّ الْمَظالِمَ فَقالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ما بالُ مَظْلَمَتِنا لا تُرَدُّ؟ فَقالَ لَهُ: وَما ذاكَ يا أَبَا الْحَسَنِ؟ قالَ: إِنَّ اللّٰهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمّا فَتَحَ عَلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَدَكَ وَما والاها، لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

((وَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ)) فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ هُمْ؟ فَراجَعَ فِي ذٰلِكَ جَبْرَئِيلَ وَراجَعَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ رَبَّهُ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ أَنِ: ادْفَعْ فَدَكَ إِلىٰ فاطِمَةَ عَلَيْها السَّلامُ، فَدَعاها رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقالَ لَها: يا فاطِمَةُ! إِنَّ اللّٰهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكِ فَدَكَ.



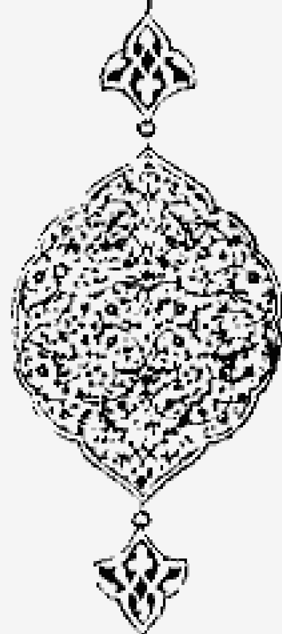
فَقالَتْ: قَدْ قَبِلْتُ يا رَسُولَ اللّٰهِ مِنَ اللّٰهِ وَمِنْكَ، فَلَمْ يَزَلْ وُكَلاؤُها فِيها حَياةَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَلَمّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْها وُكَلاءَها، فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ



چند جهت (چون پذیرائي واردين و كم بود نفقهٔ اهل خمس و.و.) و برای آنها است از بابت این وجوه مصارف بودجه‌هائی (چون هدایای وفود و اموال خاصهٔ ملوک - ازمجلسی ره - چنانچه مخارجی هم به عهدهٔ آنها است. [۲۴۱]

۵ - از علی بن اسباط گوید: چون ابو الحسن موسی (امام کاظم " ع ") نزد مهدی عباسی آمد، دید در کارِ رسیدگی به مظالم است و آنها را به صاحبان حق بر میگرداند، فرمود: ای امیرالمؤمنین، چه شده است که مظلمهٔ ما و حقی که از ما برده‌اند بر نمی گردد؟ گفت: ای ابا الحسن، این چیست؟ فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی فدک و حومهٔ آن را برای پیغمبر خود گشود و آن را بی‌رنج و قشون‌کشي و ایلغار اسب سوار و شتر سوار به دست پیغمبر انداخت، خدا بر پیغمبر خود این آیه را فرو فرستاد (۲۸ سوره اسراء): «بده به ذی القربی حقش را»، پیغمبر ندانست که ذی القربی کیانند و در بارهٔ آن به جبرئیل مراجعه کرد و جبرئیل به پروردگارش مراجعه کرد و خدا به او وحی کرد که فدک را به فاطمه (ع) بده، رسول خدا (ص) فاطمه را خواست و به او فرمود: ای فاطمه، به راستی که خدا به من دستور داده است تا فدک را به تو بدهم. عرض کرد: یا رسول الله، پذیرفتم از تو و از خدا، و همیشه تا رسول خدا (ص) زنده بود، وکلای فاطمه (ع) در آن بودند و آن را به تصرف داشتند و چون ابو بکر متصدی کار شد، وکلای فاطمه (ع) را از آن بیرون کرد و فاطمه نزد او رفت و درخواست کرد که آن را به وی بازپس دهد، به او گفت: یک سیاه یا سرخ بیاور که گواهی دهد فدک از آن تو است، فاطمه (ع) امیر المؤمنین





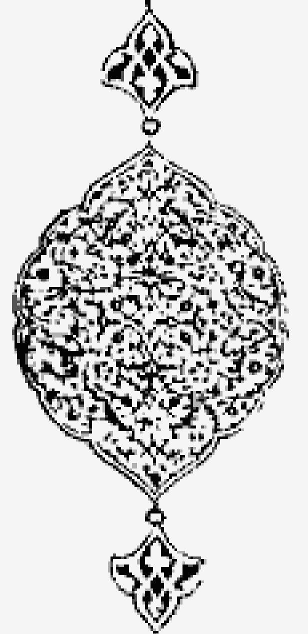
يرُدَّها عَلَيْها، فَقالَ لَها: إئْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكِ بِذٰلِكَ، فَجاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدا لَها، فَكَتَبَ لَها بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ، فَخَرَجَتْ وَالْكِتابُ مَعَها فَلَقِيَها عُمَرُ فَقالَ: ما هٰذا مَعَكِ يابِنْتَ مُحَمَّدٍ؟ قالَتْ: كِتابٌ كَتَبَهُ لِيَ ابْنُ أَبِي قُحافَةَ، قالَ: أَرِينِيهِ.

فَأَبَتْ، فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِها وَنَظَرَ فِيهِ، ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ وَمَحاهُ وَخَرَقَهُ، فَقالَ لَها:

هٰذا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكِ بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ فَضَعِي الْحِبالَ فِي رِقابِنا.

فَقالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ: يا أَبَا الْحَسَنِ حُدَّها لِي، فَقالَ: حَدٌّ مِنْها جَبَلُ أُحُدٍ، وَحَدٌّ مِنْها عَرِيشُ مِصْرَ، وَحَدٌّ مِنْها سَيْفُ الْبَحْرِ، وَحَدٌّ مِنْها دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ، فَقالَ لَهُ: كُلُّ هٰذا؟ قالَ: نَعَمْ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هٰذا كُلُّهُ، إِنَّ هٰذا كُلَّهُ مِمّا لَمْ يُوجِفْ عَلىٰ أَهْلِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ، فَقالَ: كَثِيرٌ، وَأَنْظُرُ فِيهِ.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: الأَنْفالُ هُوَ النَّفْلُ، وَفِي سُورَةِ الأَنْفالِ جَدْعُ الأَنْفِ.



٧ ـ أَحْمَدُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنِ الرِّضا عَلَيْهِ

و ام ایمن را آورد و گواهی دادند که فدک از آن فاطمه(ع) است.

ابو بکر، نامه‌ای نوشت و به دست فاطمَه داد و دستور داد کسی متعرض آن نشود، فاطمه(ع) از منزل ابی بکر بیرون شد ونامه با او بود، عُمَر به او برخورد و گفت: ای دختر محمد، این چیست که با خود داری؟ گفت: نوشته‌ای که پسر ابی قحافه به من داده است، گفت: آن را به من بنما و آن حضرت نخواست که به او بنماید و آن را از دست فاطمه(ع) ربود و خواند و سپس آب دهان بر آن انداخت و آن را پاک کرد و درید و به فاطمه(ع) گفت: این را پدرت بزور قشون نگرفته است و اسب سوار و شتر سواری برای گرفتن آن نرانده است، تو ریسمان به گردن ما ببند.

مهدی به آن حضرت عرض کرد: ای ابو الحسن، حدود فدک را به من بگو، فرمود: حدی به کوه اُحُد، حدی به عریش مصر، حدی به سیف البحر، حدی به دومة الجندل، گفت: همهٔ اینها است؟ فرمود: آری یا امیر المؤمنین، همهٔ اینها، این همه است که رسول خدا(ص) بر سر مردم، آن قشونی نکشیده است و اسب سوار و شتر سواری نرانده است.

مهدی گفت: سر زمین بسیاری است، من در بارهٔ آن تأملی می کنم. [۲۴۲]

۶ ـ از محمد بن مسلم گوید: از امام باقر(ع) شنیدم می‌فرمود:

انفال، همان عطای الهی است و در سورهٔ انفال بریدن بینی است(یعنی بینی دشمنان ما بریده شود و خوار و زبون شوند).

۷ ـ از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا(ع)، گوید:

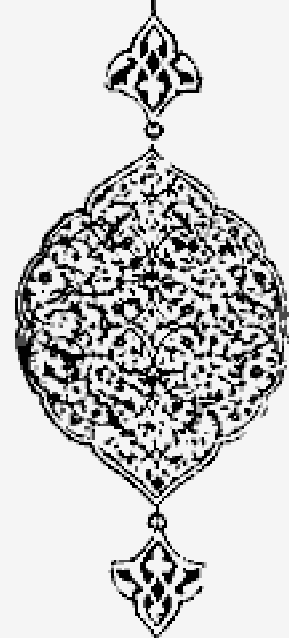


السّلامُ قالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ)) فَقِيلَ لَهُ: فَما كانَ لِلّٰهِ فَلِمَنْ هُوَ؟

فَقالَ: لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَما كانَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ لِلإمامِ، فَقِيلَ لَهُ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كانَ صِنْفٌ مِنَ الأَصْنافِ أَكْثَرَ وَصِنْفٌ أَقَلَّ، مايُصْنَعُ بِهِ؟ قالَ: ذاكَ إِلَى الإمامِ، أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ أَلَيْسَ إِنَّما كانَ يُعْطِي عَلىٰ ما يَرىٰ؟ كَذٰلِكَ الإمامُ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي ابْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصاصِ وَالصُّفْرِ، فَقالَ: عَلَيْها الْخُمْسُ.

٩ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: الإمامُ يُجْرِي وَيُنَفِّلُ وَيُعْطِي ماشاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهامُ وَقَدْ قاتَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيباً وَإِنْ شاءَ قَسَمَ ذٰلِكَ بَيْنَهُمْ.



١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حَكِيمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عِيسىٰ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ: ((وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ

پرسش شد از تفسیر قول خدا عز و جل (۴۳ سوره انفال): «و بدانید که هر آنچه را از غنیمت برید از هرچه پس به راستی از آن خدا است خمس آن و از رسول و از ذی القربی» به او عرض شد: آنچه از آن خدا است، از کیست؟ فرمود: از رسول خدا(ص) است و آنچه هَم از رسول خدا است(ص) از آن امام است، به او عرض شد: بفرمائید اگر صنفی از اصناف، بیشَتر باشد و صنفی کمتر با آنچه باید کرد؟ فرمود: اختیار آن با امام است نمی دانی که رسول خدا(ص) چه می‌کرد؟ آیا نبود که عطا می کرد به هر طور صلاح می دید؟ امام همین طور است.

وجوب خمس در معادن

۸ ـ از محمد بن مسلم که از امام باقر(ع) پرسش شد از معادن طلا و نقره و آهن و قلع و مس زرد(مفرغ).

فرمود: بر همهٔ اینها خمس واجب است.

در خمس غنیمت

۹ ـ از زراره که گفت: امام تصرف می کند و برای خود بر می دارد و عطا می کند هر چه را خواهد، پیش از سهم بندی غنیمت و محققاً رسول خدا(ص) به همراه قومی جنگید و از غنیمت به آنها بهره‌ای نداد و اگر خواهد همه را میان آنها قسمت می کند. [۲۴۳]

۱۰ ـ از حکیم مؤذن ابن عیسی گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا تعالی (۴۳ سوره انفال): «بدانید هر آنچه را غنیمت بردید از هر چیزی پس خمس آن برای خدا واجب است و برای رسول



مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ)) فَقالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِمِرْفَقَيْهِ عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَشارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قالَ: هِيَ وَاللّٰهِ الإِفادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ إِلاّ أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا.

١١ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ سَماعَةَ قالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْخُمْسِ فَقالَ: فِي كُلِّ ما أَفادَ النّاسَ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ.

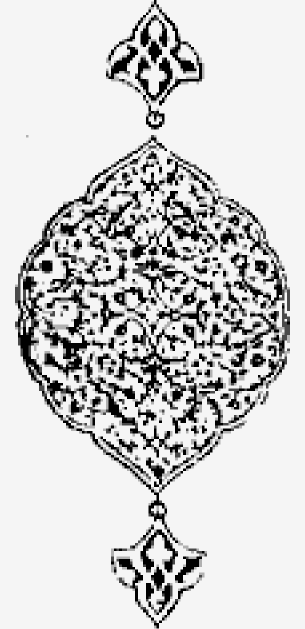
١٢ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدَ قالَ:

كَتَبْتُ: جُعِلْتُ لَكَ الْفِداءَ، تُعَلِّمُنِي مَا الْفائِدَةُ وَما حَدُّها رَأْيَكَ ـ أَبْقاكَ اللّٰهُ تَعالىٰ ـ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيانِ ذٰلِكَ لِكَيْلا أَكُونَ مُقِيماً عَلىٰ حَرامٍ لا صَلاةَ لِي وَلا صَوْمَ، فَكَتَبَ: الْفائِدَةُ مِمّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجارَةٍ مِنْ رِبْحِها وَحَرْثٍ بَعْدَ الْغَرامِ أَوْ جائِزَةٍ.

١٣ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْخُمْسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَؤُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ، فَكَتَبَ: بَعْدَ الْمَؤُونَةِ.

١٤ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ:

كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلىٰ شَهادَةِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، فَإِنَّ لَنا خُمُسَهُ وَلا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ





و برای ذی القربی» امام دو دست از زانوی خود برداشت و با آن اشاره کرد و سپس فرمود: مقصود از غنیمت به خدا فائدهٔ روز به روز است جز این که پدرم شیعهٔ خود را از بابت آن حلال کرده تا حلال‌زاده شوند. [۲۴۴]

۱۱ ـ از سماعه که گوید: از ابو الحسن(ع) پرسیدم از خمس، فرمود: در هر چیزی که مردم را فائده باشد از کم و بیش، خمس هست.

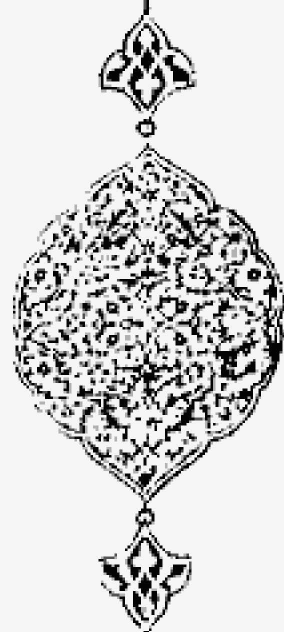
۱۲ ـ از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید، گوید: نوشتم: قربانت شوم، به من بیاموز که فائده چیست؟ و اندازهٔ آن کدام است؟ رأی شما چیست؟ خدایت باقی بدارد که منت نهی بر من به بیان این مطلب، تا در حرام زندگی نکنم و نه نماز داشته باشم و نه روزه. در پاسخ نوشت: فائده، آن چیزی است که به تو رسد در بازرگانی از سود آن و در کشت و کار بعد از مخارج آن یا جائزه‌ای که به دست تو رسد. [۲۴۵]

۱۳ ـ از ابن ابی نصر گفت: نوشتم به ابی جعفر(ع) خمس را پیش از مؤونه و مخارج بیرون کنم یا بعد از آن؟

در پاسخ نوشت بعد از آن. [۲۴۶]

۱۴ ـ از امام باقر(ع) فرمود:

هرچه از غنیمت که برای دعوت به شهادت لااله الاّ الله محمداً رسول الله بر سر آن نبرده شده است پس به راستی که خمس آن از آن ماست و روا نیست بر أحدی که از خمس، چیزی بخرد تاآنکه



شَيْئاً حَتّىٰ يَصِلَ إِلَيْنا حَقُّنا.

١٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ نافِعٍ قالَ: طَلَبْنا الإِذْنَ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَرْسَلْنا إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنا: ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ، فَدَخَلْتُ أَنا وَرَجُلٌ مَعِي، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ: أُحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ، فَقالَ: نَعَمْ.

فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ أَبِي كانَ مِمَّنْ سَباهُ بَنُو أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَلا يُحَلِّلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلا كَثِيرٌ وَإِنَّما ذٰلِكَ لَكُمْ، فَإِذا ذَكَرْتُ [رَدَّ] الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، دَخَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ ما يَكادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي ما أَنا فِيهِ.

فَقالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمّا كانَ مِنْ ذٰلِكَ وَكُلُّ مَنْ كانَ فِي مِثْلِ حالِكَ مِنْ وَرائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذٰلِكَ.

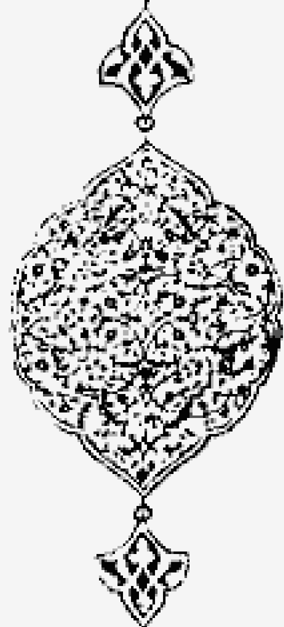
قالَ: فَقُمْنا وَخَرَجْنا فَسَبَقَنا مُعَتِّبٌ إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُمْ: قَدْ ظَفَرَ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ نافِعٍ بِشَيْءٍ ما ظَفَرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ قِيلَ لَهُ: وَما ذاكَ؟ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ، فَقامَ اثْنانِ فَدَخَلا عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقالَ أَحَدُهُما: جُعِلْتُ فِداكَ، إِنَّ أَبِي كانَ مِنْ سَبايا بَنِي أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذٰلِكَ قَلِيلٌ وَلا كَثِيرٌ وَأَنا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ فِي



حقّ مارا به ما برساند. [۲۴۷]

۱۵ ـ از عبد العزیز بن نافع گفت: اجازهٔ ورود بر امام صادق (ع) خواستیم و کس نزد آن حضرت فرستادیم، نزد ما فرستاد که دو نفر، دو نفر وارد شوید، من با مردمی که همراهم بود، خدمت آن حضرت رفتیم، من به آن مرد گفتم که: می خواهم تو از آن حضرت اجازه بگیری(أن تحل: راه پرسش را باز کنی خ ل نسبت به اموال خود حلالیت طلبی خ ل) گفت: بسیار خوب و به آن حضرت گفت: قربانت، پدرم از آنها بود که بنی امیه او را اسیر کردند و من می دانم که بنی امیه حق نداشتند که چیزی را برای کسی حرام کنند و نه حلال کنند و از آنچه در دستشان بود کم و بیشی ذی حق نبودند و همانا اختیارش به دست شما بود و چون من در خاطر می آورم که آنچه را دارم رد کنم، به من حالتی دست می‌دهد که نزدیک است دیوانه شوم از آنچه در آن گرفتارم.

امام به او فرمود: بر تو حلال باد هر آنچه از این راه بوده است و هر کس هم حالش به مانند تو است در دنبال من بر او هم هرچه از این راه است حلال باد، گوید: ما بر خاستیم و بیرون آمدیم و مُعَتِّب(خادم امام صادق « ع ») پیش از ما رفت نزد آن جمعی که در انتظار نشسته بودند برای اجازه از طرف امام صادق (ع) و به آنها گفت: عبد العزیز بن نافع به چیزی دست یافت که هرگز احدی به مانند آن دست نیافته است، به او گفته شد: آن چه چیز است؟ و در پاسخ برای آنها شرح داد. پس دو تن برخاستند وخدمت امام صادق (ع) رسیدند، ویکی از آنها گفت: قربانت، به راستی پدر من از اسیران بنی امیه بود و من به خوبی می دانم که بنی امیه کم یابیش، حقی در کار مردم نداشتند و من دوست دارم که





حِلٍّ، فَقالَ: وَذاكَ إِلَيْنا ؟ ما ذاكَ إِلَيْنا، ما لَنا أَنْ نُحِلَّ وَلا أَنْ نُحَرِّمَ.

فَخَرَجَ الرَّجُلانِ وَغَضِبَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: أَلا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلانٍ ؟

يَجِيئُنِي فَيَسْتَحِلُّنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمَيَّةَ، كَأَنَّهُ يَرىٰ أَنَّ ذٰلِكَ لَنا! وَلَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلِيلٍ وَلا كَثِيرٍ إِلَّا الأَوَّلَيْنِ فَإِنَّهُما غَنِيا بِحاجَتِهِما.

١٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُناسِيِّ قالَ: قالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النّاسِ الزِّنا ؟

قُلْتُ: لا أَدْرِي جُعِلْتُ فِداكَ، قالَ: مِنْ قِبَلِ خُمُسِنا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِلَّا شِيعَتَنا الأَطْيَبِينَ، فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمِيلادِهِمْ.

١٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ قالَ: قالَ لِي أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّٰهُ طاعَتَنا، لَنا الأَنْفالُ وَلَنا صَفْوُ الْمالِ.

١٨ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ رِفاعَةَ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ لا وارِثَ لَهُ وَلا مَوْلىٰ، قالَ: هُوَ مِنْ أَهْلِ هٰذِهِ الآيَةِ: ((يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفالِ)).



شما مرا از این باره حلال کنید.

در پاسخ فرمود: واین با ماست؟ این با ما نیست، ما را نرسد که حلال کنیم یا حرام کنیم، آن دو مرد بیرون شدند وامام صادق (ع) خشمگین شد وأحدی آن شب خدمت آن حضرت نرسید مگر آنکه امام صادق (ع) با او آغاز سخن کرد و فرمود: شما تعجب نمی کنید از فلانه کس، آمده است و نسبت بدانچه بنی امیه کردند، از من حلالیت می خواهد، گویا به نظرش می رسد که این کار با ما است و در آن شب کسی کم یا بیش سودی به دست نیاورد جز همان دو مرد نخستین، زیرا آن دو تن حاجت روا شدند. [۲۴۸]

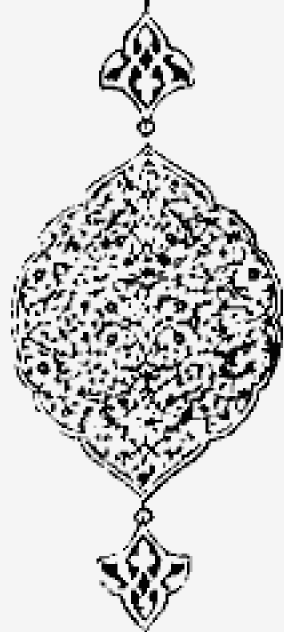
۱۶ ـ از ضریس کناسی، گوید که: امام صادق (ع) فرمود: از کجا مردم به کار زنا وارد می شوند؟

گفتم: قربانت، من نمی‌دانم.

فرمود: از بابت خمس ما اهل بیت، جز شیعیان حلال زادهٔ خود ما، که خمس بر آنها حلال شده به خاطر آنکه حلال زاده باشند.

۱۷ ـ از امام صادق (ع) که می فرمود: ما مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده است، انفال، از ما است و بر گزیدهٔ مال از ما است.

۱۸ ـ از ابان بن تغلب از امام صادق (ع) در بارهٔ مردی که بمیرد و نه وارثی دارد و نه آزاد کننده‌ای، فرمود: او از اهل این آیه است که خدا فرموده است (۱ سوره انفال): «از تو پرسند از انفال» [۲۴۹]

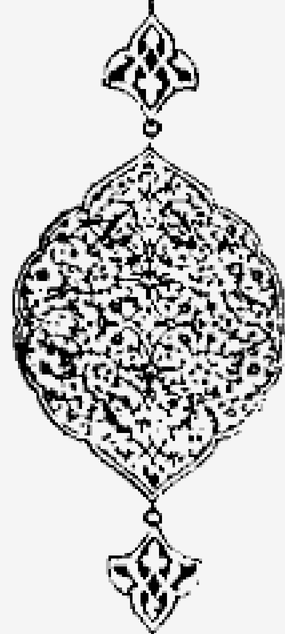




١٩ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْكَنْزِ، كَمْ فِيهِ؟ قالَ: الْخُمْسُ، وَعَنِ الْمَعادِنِ كَمْ فِيها؟ قالَ: الْخُمْسُ وَكَذٰلِكَ الرَّصاصُ وَالصُّفْرُ وَالْحَدِيدُ، وَكُلَّما كانَ مِنَ الْمَعادِنِ يُؤْخَذُ مِنْها ما يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

٢٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ صَبّاحِ الأَزْرَقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِما عَلَيْهِما السَّلامُ قالَ: إِنَّ أَشَدَّ ما فِيهِ النّاسُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَنْ يَقُومَ صاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولُ: يا رَبِّ خُمْسِي، وَقَدْ طَيَّبْنا ذٰلِكَ لِشِيعَتِنا لِتَطِيبَ وِلادَتُهُمْ وَلِتَزْكُوَ وِلادَتُهُمْ.

٢١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: سَأَلْتُهُ عَمّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْياقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ وَعَنْ مَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ما فِيهِ؟ قالَ: إِذا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِيناراً فَفِيهِ الْخُمْسُ.



٢٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ قالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ: يا سَيِّدِي! رَجُلٌ دُفِعَ إِلَيْهِ مالٌ يَحِجُّ بِهِ، هَلْ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ الْمالِ حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمْسُ؟ أَوْ عَلىٰ ما فَضَلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ.

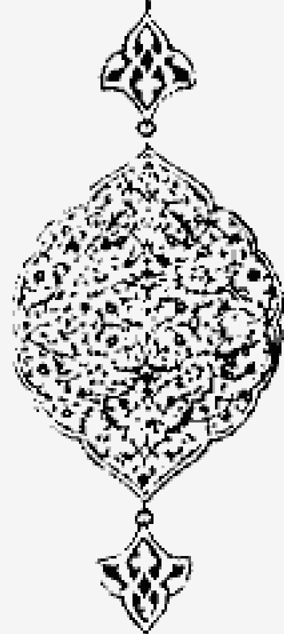


۱۹ ـ از حلبی از امام صادق (ع) که گنج چه دارد؟ فرمود: خمس، معادن چه دارند؟ فرمود: خمس، وهمچنین است قلع و مس زرد معدنی(مفرغ) و آهن و هر آنچه از معدنیها محسوب باشد، از آن گرفته شود آنچه از طلا و نقره گرفته می شود.

۲۰ ـ امام باقر(ع) یا امام صادق (ع) فرمود: به راستی سخت‌تر چیزی که مردم در روز رستاخیز بدان گرفتارند این است که صاحب خمس بر پای ایستد و گوید: پروردگارا، خمس من (یعنی داد خواهی کند در درگاه خدا از کسی که خمس را نداده یا به نا حق گرفته و خورده است) و ما آن را برای شیعیان خود گوارا و حلال کردیم تا حلال زاده باشند و تا نسل آنها پاک باشد.

۲۱ ـ از محمد بن علی، گوید: از ابو الحسن (ع) پرسیدم از آنچه از دریا بر آرند از لؤلؤ و از یاقوت و زبرجد و از معادن طلا ونقره، که چه اندازه حق خمس در آن است؟

فرمود: چون بهای آن یک دینار (اشرفی ۱۸ نخودی طلا) رسد، خمس دارد. [۲۵۰]



۲۲ ـ علی بن مهزیار گوید: به او نوشتم: ای آقایم، مردی است که به او مالی داده‌اند تا با آن حج کند، آیا در اصل این مالی که برای او داده‌اند تا بحج رود، وقتی به دست او رسید خمس واجب است و یا آنکه اگر از هزینهٔ او زیاد آمد، در آن زیادی خمس هست؟ در جواب نوشت که: خمس بر او نیست. [۲۵۱]



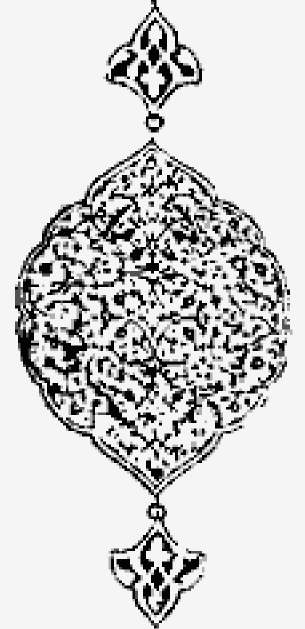
٢٣ ـ سَهلُ بْنُ زِيادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قالَ: سَرَّحَ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ بِصِلَةٍ إِلىٰ أَبِي، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي: هَلْ عَلَيَّ فِيما سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمْسٌ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: لا خُمْسَ عَلَيْكَ فِيما سَرَّحَ بِهِ صاحِبُ الْخُمْسِ.

٢٤ ـ سَهلٌ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمدانِيِّ قالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيارَ كِتابَ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِيما أَوْجَبَهُ عَلىٰ أَصْحابِ الضِّياعِ نِصْفُ السُّدْسِ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ عَلىٰ مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَؤُونَتِهِ نِصْفُ السُّدْسِ وَلا غَيْرُ ذٰلِكَ، فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنا فِي ذٰلِكَ فَقالُوا: يَجِبُ عَلَى الضِّياعِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ، مَؤُونَةِ الضَّيْعَةِ وَخَراجِها لا مَؤُونَةِ الرَّجُلِ وَعِيالِهِ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

بَعْدَ مَؤُونَتِهِ وَمَؤُونَةِ عِيالِهِ وَ[بَعْدَ] خَراجِ السُّلْطانِ.

٢٥ ـ سَهلٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنّىٰ قالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ قالَ:

كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجّارِ فارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوالِيَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ يَسْأَلُهُ الإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، إِنَّ اللهَ واسِعٌ كَرِيمٌ، ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوابَ وَعَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ، لا يَحِلُّ مالٌ إِلاّ مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنا عَلىٰ دِينِنا وَعَلىٰ عِيالاتِنا وَعَلىٰ مَوالِينا وَما

۲۳ ـ از علی بن الحسین بن عبد ربه، گفت که امام رضا(ع) یک صله‌ای برای پدرم روانه کرد، پس پدرم به آن حضرت نوشت: آیا در آنچه شما برای من فرستادید، خمس واجب است؟

در پاسخ به او نوشت: بر تو خمس واجب نیست در آنچه صاحب خمس برای تو روانه کرده است.

۲۴ ـ از ابراهیم بن محمد همدانی، گفت: من به امام هادی(ع) نوشتم که: علی بن مهزیار نامهٔ پدرت را برای من خوانده که آنچه را بر صاحبان مزارع واجب دانسته، نصف یک ششم است، پس از رد مخارج ونوشته است کسی که درآمد مزرعه‌اش، کفایت مخارج او را نکند، نصف یک ششم وجز آن بر او نیست وکسانی که نزد ما هستند، در معنی مضمون این نامه اختلاف دارند، گویند: در درآمد مزارع وباغات، خمس بعد از اخراج مخارج است ومقصود از مخارج، مخارج خودِ مزرعه است وخراج و مالیاتی که باید داد، نه مخارج خود شخص وعیال او، امام در پاسخ نوشت که: یعنی پس از مخارج خود وعیالش وبعد از خراج سلطان. [۲۵۲]

۲۵ ـ محمد بن زید طبری گوید: مردی از بازرگانان فارس که از پیروان امام رضا(ع) بود، به آن حضرت نامه‌ای نوشت و در بارهٔ خمس، اجازه خواست، در پاسخ او نوشت که:

بسم الله الرحمن الرحیم به راستی خدا واسع است و کریم، بر هر کاری ضامن ثواب است و بر تنگ نظری غم و اندوه، هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خدایش حلال کرده است و به راستی، خمس کمک ما است بر دین ما و بر عیالات ما و بر دوستان ما ووسیلهٔ بذل و بخشش ما است و حفظ آبروی ما از کسی که از او بیم داریم، آن را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم

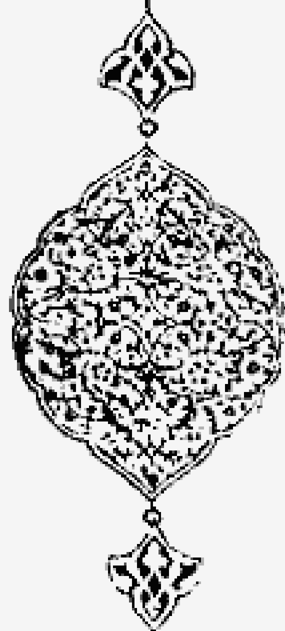


نَبْذِلُهُ وَنَشْتَري مِنْ أَعْراضِنا مِمَّنْ نَخافُ سَطْوَتَهُ، فَلا تَزْوُوهُ عَنّا وَلا تُحَرِّمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعاءَنا ماقَدَرْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ إِخْراجَهُ مِفْتاحُ رِزْقِكُمْ وَتَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ وَما تُمَهِّدُونَ لأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فاقَتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلّٰهِ بِما عَهِدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجابَ بِاللِّسانِ وَخالَفَ بِالْقَلْبِ، وَالسَّلامُ.

٢٦ـ وَبِهٰذا الإِسْنادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قالَ: قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُراسانَ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمْسِ.

فَقالَ: ما أَمْحَلَ هٰذا، تُمْحِضُونا بِالْمَوَدَّةِ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَزْوُونَ عَنّا حَقّاً جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنا وَجَعَلَنا لَهُ وَهُوَ الْخُمْسُ، لانَجْعَلُ، لانَجْعَلُ، لانَجْعَلُ لأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ.

٢٧ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيْهِ السَّلامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَكانَ يَتَوَلّىٰ لَهُ الْوَقْفَ بِقُمْ، فَقالَ: ياسَيِّدِي! إِجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلافٍ فِي حِلٍّ، فَإِنِّي أَنْفَقْتُها، فَقالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ، فَلَمّا خَرَجَ صالِحٌ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلىٰ أَمْوالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَيْتامِهِمْ وَمَساكِينِهِمْ وَفُقَرائِهِمْ وَأَبْناءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ: إِجْعَلْنِي فِي حِلٍّ، أَتَراهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ: لاأَفْعَلُ، وَاللّٰهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْ ذٰلِكَ سُؤالاً حَثِيثاً.



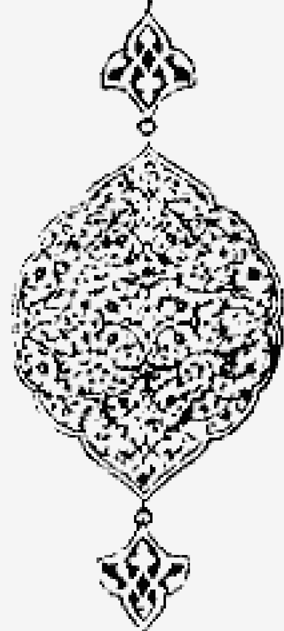


نسازید تا آنجا که می توانید، زیرا پرداخت خمس، کلید روزی شما است ومایهٔ پاک شدن گناهان شما و ذخیره‌ای است که برای روز بی‌نوائی خود پس انداز کنید، مسلمان کسی است که برای خدا بدانچه او را عهده‌دار کرده وفا کند و بر عهد خود بپاید، مسلمان نیست کسی که به زبان پذیرا است و به دل مخالف است، و السلام.

۲۶ ـ از محمد بن زید گفت: مردمی از خراسان نزد امام رضا(ع) آمدند و از آن حضرت خواهش کردند که آنان را از خمس معاف کند.

در پاسخ آنها فرمود: چه بسیار این درخواست شما محال است(خدعه آمیز است خ ل) به زبان با ما اظهار دوستی می کنید و حق ما را از ما دریغ می دارید که خدا آن را برای ما مقرر داشته است و ما را برای آن گذاشته است که آن همان خمس است. قرار ندهیم، قرار ندهیم، قرار ندهیم هیچکدام از شما را در حلیت.

۲۷ ـ علی بن ابراهیم از پدرش، گفت: من نزد امام جواد(ع) بودم که صالح بن محمد بن سهل نزد آن حضرت آمد و او در قم برای آن حضرت متصدی وقف بود وبه آن حضرت عرض کرد:ای آقای من، مرا از ده هزار حلال کن که من آن را خرج کردم، به او فرمود: بر تو حلال، وچون صالح بیرون رفت، ابو جعفر(ع) فرمود: یکی از این مردم بر اموال آل محمد وأیتام ومستمندان آنها وفقرایشان وأبنای سبیلشان بر می‌جهد وآن را می‌خورد ومی‌برد وسپس نزد من می‌آید ومی‌گوید: مرا حلال کن. آیا به نظر تو می‌پندارد که من می‌گویم: حلالت نمی کنم؟ به خدا که در روز رستاخیز، خداوند فوراً از آنها بازخواست می کند. [۲۵۳]

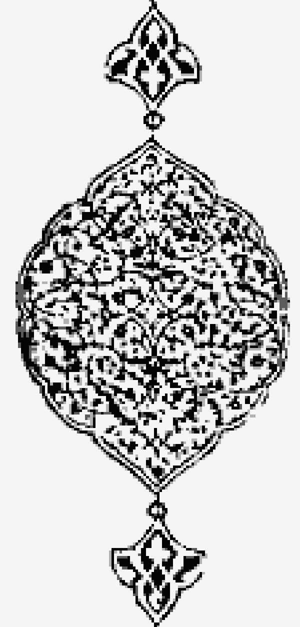




٢٨ ـ عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْعَنْبَرِ وَغَوْصِ اللُّؤْلُؤِ، فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: عَلَيْهِ الْخُمُسُ.

كَمَلَ الْجُزْءُ الثّانِي مِنْ كِتابِ الْحُجَّةِ [مِنْ كِتابِ الْكافِي] وَيَتْلُوهُ كِتابُ الإِيمانِ وَالْكُفْرِ.





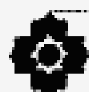


۲۸ ـ از حلبی، گفت: پرسیدم از امام صادق (ع) از عنبر وغواصی لؤلؤ؟

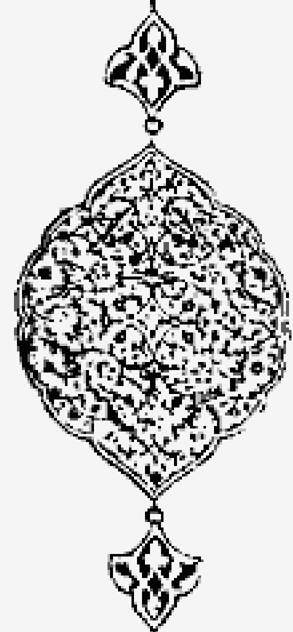
فرمود: خمس، بر آن است.

پایان جزء دوم از کتاب حجت(از کتاب کافی) و دنبال آن کتاب ایمان و کفر است و الحمد لله رب العالمین و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

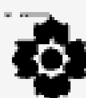


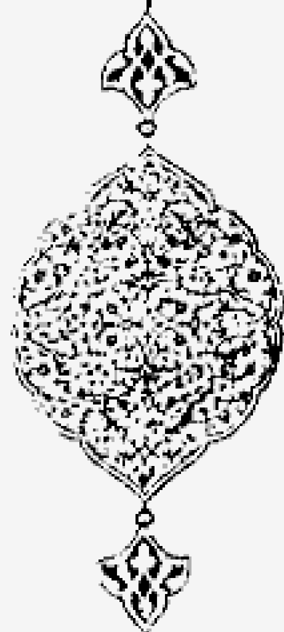
اصول کافی



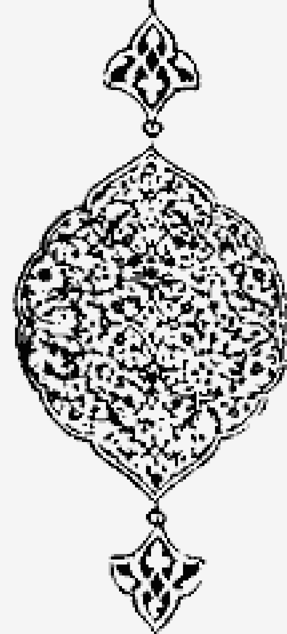


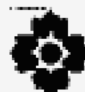


شرح‌ها




اصول کافی



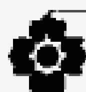




[شرحهای کتاب حجت]

[۱] از مجلسی(ره) ـ در کتاب غیبت شیخ و کمال الدین صدوق چنین است: گوید به امام باقر(ع) گفتم که علی(ع) می فرمود: تا هفتاد بلا و گرفتاری است، و بسی می فرمود: پس از بلا و گرفتاری گشایش و آسودگی است هفتاد گذشت و ما گشایش و آسودگی ندیدیم، امام فرمود: ای ثابت به راستی خدا وقت این امر را ـ تا آخر حدیث، مقصود ظهور حق و غلبهٔ بر باطل است به دست یکی از ائمه نه خصوص ظهور امام ۱۲ در سال هفتادم یعنی هفتاد هجری، یا هفتاد از غیبت امام مهدی(ع) گرچه اولی اظهر است و این از امور بدائیه است که مکرر تحقیق آن گذشت، مؤید اینکه مبدأ از هجرت است این است که امام حسین(ع) در حدود هفتادم در مقام اخذ حق خود برآمد و ظهور امر امام رضا و کاندیدا شدن او برای خلافت از طرف مأمون اندکی پس از ۱۴۰ بود. انتهی.

من می گویم: این شرح درست نمی آید روی حساب تواریخ مشهوره، زیرا شهادت امام حسین(ع) در سال ۶۱ بود و رفتن امام رضا(ع) به خراسان در سال ۲۰۰ و ممکن است مبدأ تاریخ را برای هفتاد و صد و



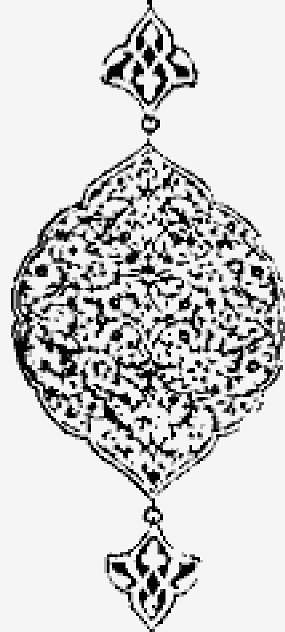


چهل بعثت دانست و آغاز نهضت حسین(ع) هم سالها پیش از مرگ معاویه بوده است زیرا از آن تاریخ مردم کوفه با آن حضرت مراسله داشتند، و دومی هم اشاره به خروج زید بن علی باشد که در سال ۱۲۲ هجری بوده و از بعثت صد و سی و پنج می شود و به مضمون خبر نزدیک است. پایان، نقل از مجلسی.

ظهور امام قائم(ع) و تشکیل یک حکومت عادله در سراسر محیط بشریت

در اینجا این نکته باید مورد توجه باشد که منظور از این که امام عصر عجل اللّٰه فرجه دنیا را پُر از عدل و داد می کند چنانچه پُر از ظلم و جور است، ایجاد یک وضع جبر در عمل و سلب اختیار از بشر نیست؛ زیرا در این صورت تکلیف از مجرای خود بیرون می رود و در حقیقت تکلیفی در میان نیست بلکه پُر شدن دنیا از عدالت و خیر و سعادت بر اساس زندگی همین بشر خود مختار است و اقامهٔ چنین حکومتی نیازمند یک تحول اخلاقی و علمی و مغزی است در محیط بشریت.

بررسی این مسئله از نظر تحول مغزی بر اساس فلسفهٔ نشوء و ارتقاء یا بر اساس سیر تکامل بشری دور نمای بسیار بعیدی دارد، گرچه مورد اعتماد کامل علمای این فن است زیرا مثلاً اگر وزن معمولی بشر امروز را که در این همه پرتگاه ستم گرفتار است و در این منجلاب فساد اخلاقی غوطه ور است طبق تحقیق دانشمندان یک کیلو بدانیم درست معلوم نیست معدل آن در یک جامعهٔ انسانی که همه افرادش وظیفه شناس و عادل و پرهیزکار و پارسا باشند باید چه اندازه باشد، و مثلاً در طی چند هزار سال وزن مغز انسان کنونی به این اندازه خواهد رسید؟ و توجه این موضوع به یک تحول اخلاقی و علمی عمیق در سراسر بشریت بیشتر است.





فرضیهٔ تحقق یک حکومت عادلهٔ انسانی در جهان از دیر زمانی در اندیشهٔ حکماء و دانشمندان وجود داشته و افلاطون آن را در جمهوریت معروف خود در تحول فلسفی عالم بشری پنداشته است، البته پرورش درست و دانش واقع بین پایه و مایهٔ این تحول است، اسلام نهضت خود را بر اساس خردمندی و پرورش اجتماعی بسیار دقیق و مؤثر و علم و دانش صحیح استوار کرد:

۱ - پی ریزی انس و الفت بشر با یکدیگر در اجتماع نماز مقرون به یک شرائط انسانی بر اساس آرامش و تعقل و پاکی و نظافت:

الف ـ در هر شبانه روزی پنج نوبت برای اهل یک کوی و برزن.

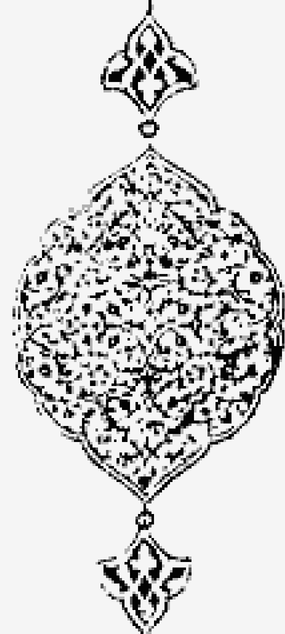
ب ـ در هر هفته یک نوبت برای مردم یک بخش ـ در شعاع بیش از صد کیلو متر مربع ـ به عنوان نماز جمعه.

ج ـ در هر سال چند نوبت برای محیط هر چه وسیعتر تا حد امکان ـ در اجتماع اعیاد اسلامی و جشنهای مذهبی.

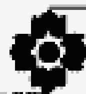
د ـ برای سراسر مردمی که تابع مقررات اسلام باشند از هر جا و هر کس در حج.

۲ ـ تنظیم اجتماعات بشری در همهٔ مراحل با پرورش و آموزش مؤثر و ترغیب به تحصیل دانش از هر جا و هر کس و در هر حال.

این برنامهٔ جامع و مؤثر اسلام در محیط عرب در مدت کمی که بیست سال بود تحولی شگرف و شگفت انگیز پدید کرد و در اواخر دوران رسالت، امت عرب از نظر عمومی به کلی از وضع جاهلیت بر کنار شدند و در شمار یک مردم متمدن و تحصیل کرده و مؤدب و پرورش یافته درآمدند و در موقع بر خورد با مردم متمدن و تحصیل کردهٔ پارس و روم و مصر نظیر به نظیر امتیاز خود را بر آنها محرز کردند.



اگر این وضع آموزش و پرورش عمومی اسلام در سراسر بشریت





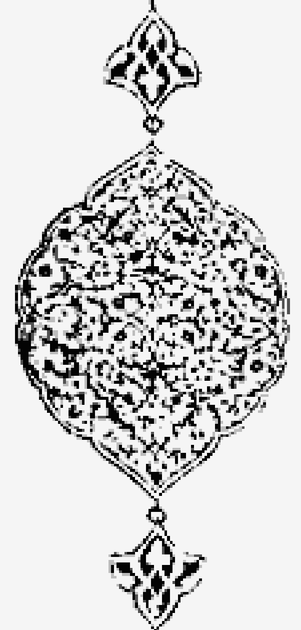
مرتب پیشرفته بود و حکومت اسلامی پیغمبر دچار کودتا و ارتجاع عرب نشده بود و به طور سالم در جهان بسط یافته بود زمینه داشت که در مدت هفتاد سال یک حکومت عادلهٔ بشری در سراسر جهان تشکیل شود، زیرا بشریت دانشمند و تحصیل کردهٔ سائر کشورها زودتر به مقررات پاک و سادهٔ اسلام می‌گروید.

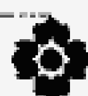
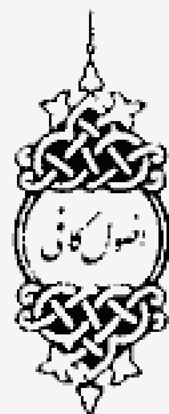
پیروی نجاشی امپراطور حبشه از اسلام و تصدیق هرقل نسبت به حقیقت اسلام هنگام ورود دعوت‌نامهٔ پیغمبر گواه این مدعا است، ولی متأسفانه یک دستهٔ ارتجاعی نیرومند در مرکز اسلام به وجود آمد و حکومت اسلامی را سخره کرد و انحرافی از مسیر تعلیمات اصولی اسلام پدید شد و از همان روز اول بروز این ارتجاع دستهٔ مصلحان به رهبری علی(ع) در برابر آن ایستادگی کردند.

سلمان فارسی معاون اول این دستهٔ اصلاح طلب بود این دسته با کوشش خستگی ناپذیر پی گیری می کردند که این دستهٔ ارتجاعی را سر کوب کنند و اسلام را به روش اصلی و پاک خود بر گردانند، رهبران این دسته امامانِ خاندان پیغمبر و علی(ع) بودند و زمینهٔ این موفقیت در فترت زوال حکومت عربی و ارتجاعی بنی امیه و تشکیل حکومت بنی عباس فراهم شد، ولی بی انضباطی پیروان تشیع که از آن به کشف اسرار و افشای نقشه های انقلاب تعبیر شده است نگذاشت تحول اساسی به وجود آید و حکومت جانشین بنی امیه به حساب یک حکومت بشری و انسان پرور تشکیل گردد و این زمینه که از دست رفت دیگر برای تشکیل یک حکومت عادلهٔ بشری نمی شد موقعی را به مردم آن روز نشان داد.

این تقریبی است از مضمون این خبر راجع به سیر تاریخ اسلام و سرانجام آن.

البته رقمهائی که در این روایات آمده است بسیار مبهم است هم از



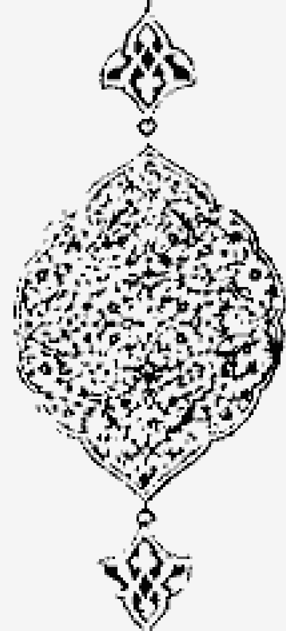



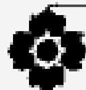
نظر مقیاس و هم از نظر مبدأ و آغاز، زیرا کلمهٔ هفتاد و صد و چهل ممیز ندارد که مقصود، سال است یا ماه یا قرن و.و.. چنانچه مبدأی هم به دست نداده که از هجرت است یا بعثت یا مبدأ دیگر، و شرح منصوصی هم در دست نبوده و از این رو میان شیخ الطائفه و مثلاً مرحوم مجلسی در تطبیق آن اختلاف روشنی به وجود آمده است و این گونه اخبار اشاره به اسراری است که فهم آن بسی غامض است.

[۲] از مجلسی(ره) - " کذب الوقاتون " یعنی بر سبیل حتم و این منافات با اخبار بدائیه ندارد و ممکن است مقصود از کذب همان حصول بداء باشد و به توهم مردم دروغ در آید و نسبت دروغ به ائمه دهند نه آنکه ائمه در حقیقت دروغگو باشند، پس ممکن است " کذب " مجهول باب تفعیل خوانده شود.

شیخ در کتاب غیبت گوید: وقت ظهور امام به طور تفصیل برای ما معلوم نیست بلکه نهان است تا خدا اجازهٔ فرج دهد، سپس این اخبار و امثال آن را آورده و گفته توجیه این اخبار بر فرض صحت آنها این است که خدا موعدهای مذکوره در این اخبار را مقرر کرده و بر حسب پیش آمدها صلاح تغییر کرده و به تأخیر افتاده تا به موعد حتمی و آنچه دربارهٔ زیاد شدن عمر به دعاء و صلهٔ ارحام، یا کم شدن آن برای ستم و قطع رحم و جز آن روایت شده است همین معنا را دارد و خدا گر چه هر دو را می داند ولی مانعی ندارد که یک معلومی شرط داشته باشد و دیگری بی شرط باشد و این جمله نزد عدلیه مورد اتفاق است، و اخباری که لفظ بداء دارد بر آن حمل شود و عیان گردد که معنای بداء نزد عدلیه همان نسخ است در مواردی که نسخ روا است و تغییر شروط است در مورد اخبار از کائنات.

زیرا بدا در لغت به معنی ظهور است و مانعی ندارد که برای ما از افعال خدا چیزی عیان شود که خلاف انتظار و فهم ما باشد، و اما آنکه گوید





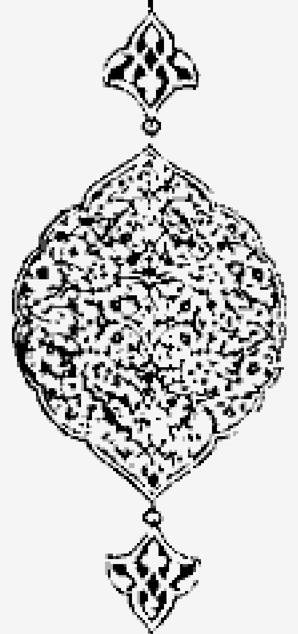


خدا چیزی را نداند جز بعد از وجود آن محققاً کافر است و از توحید خارج است و فضل بن شاذان از محمد بن علي از سعدان از ابی بصیر روایت کرده که گوید به آن حضرت گفتم برای این امر قراری است که وسیلهٔ راحت تن ما باشد و در آن به نهایت رسد؟ فرمود: آری، ولي شما اسرار را فاش کردید و خدا بر آن افزود، و توجیه آن و امثال آن همان است که گفتیم مصلحت تغییر کند و باعث تأخیر امر گردد تا وقت دیگری، نه اینکه برای خدا چیزی آشکار شود که ما بدان معتقد نیستیم و آن را روا ندانیم خدا از آن بسیار بسیار برتر است.

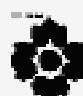
اگر اعتراض شود که امکان تغییر مصلحت و عدم تحقق مفاد این اخبار باعث شود که از همهٔ اخبار به واسطهٔ این احتمال سلب اعتماد شود پاسخ دهیم که اخبار بر دو قسم است:

قسمی که گزارش آن تغییر پذیر نیست، زیرا ما می دانیم که مورد خبر قابل تغییر نیست چون اخبار از صفات خدا و از امور گذشته و اخبار از پاداش مؤمن.

و قسم دیگری که تغییر پذیر است، زیرا ممکن است به حسب شروط مصلحت آن تغییر کند چون اخبار از حوادث آینده مگر قطعیت آن را بدانیم و از این رو بسیاری از پیش گوئیها مقرون به حتم شده است، و از اینجا دانستیم که تغییر پذیر نیست و برای ما قطعی شده‌اند، انتهی کلام شیخ قدس سره و آن در نهایت متانت و درستی است و همهٔ اشکالات وارده در این اخبار را حل می کند. پابان نقل از مجلسی(ره).



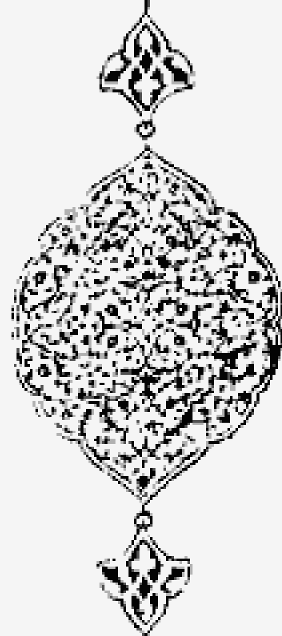
من می گویم گفتار مجلسی مورد اعتراض است خصوص در این جمله که " المراد بالکذب انه یحصل فیه البداء " زیرا تعبیر از حصول بدا به لفظ کذب از نظر ادبی یعنی چه؟ این استعمال بر وجه حقیقت است یا مجاز یا استعاره یا کنایه و قرینهٔ این استعمال خلاف حقیقت چیست؟.

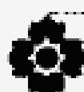



اگر مقصود بداء باشد و بداء در این مورد معنی داشته باشد چرا به خود همان لفظ بداء تعبیر نشده و تعبیر از یک حقیقت آن هم در مقام تعلیم عمومی به لفظ کذب بسی زشت و ناهنجار است، و باز اگر گفته می شد این کذب است و کذب مصلحت آمیز است باز مطلب روشن‌تر بود گرچه کذب مصلحت آمیز هم در این مورد معنی ندارد و موضوع تقیه هم در اینجا تطبیق نمی شود، زیرا پس از تسلیم به وجود امام غائب و اظهار عقیده به ظهور آن حضرت دیگر در تعیین وقت چه تقیه‌ای فرض می شود، و به هر حال این تعبیر بسیار مبهم و نا روا است.

و اما موارد اعتراض در کلام شیخ الطائفه بسیار است و از آن جمله خلط اخبار بداء به اخبار وارده در این باب و درج این اخبار در موضوع کلی بداء، و ما در باب بداء بیان کردیم که بدا در مقام علم ذاتی است و ربطی به این گونه موارد ندارد و در ضمن شرح خبر اول باب بیان کردیم که موعدهای مذکوره در این اخبار بررسی اوضاع اجتماعی بشر و زمینه سنجی تکامل خرد و دانش اخلاق بشر است برای تشکیل یک حکومت عادله وتحمل آن زیرا تا بشریت در یک سطح تعقل ودانش عمومی عدالت‌خواه و عدالت‌پسند در نیاید، تشکیل حکومت عادلهٔ بشری در سراسر جهان به رهبری امام قائم عجل الله فرجه میسر نیست، زیرا عقده یا فرضیهٔ ظهور امام قائم قلب ماهیت بشری به ماهیت فرشته‌ای و غریزهٔ خلقی اطاعت و ترک گناه نیست، فرضیهٔ جبر مطلق و کنترل همهٔ افراد(اگر امکان داشته باشد) نیست بلکه مقصود تشکیل یک اجتماع بشری عادله بر اساس اختیار و آزادی است و این امر با تکامل کلی و عمومی خرد و دانش بشری میسر است و راه آن پرورش و آموزش معنوی و مؤثر در روحیه بشر است که بی‌تردید اصلاح وضع اقتصادی بشر مقدمهٔ لازم و حتمی آن است.

بی تردید تشکیلات پاک و بی زائدهٔ اسلام و قرآن به طوری که



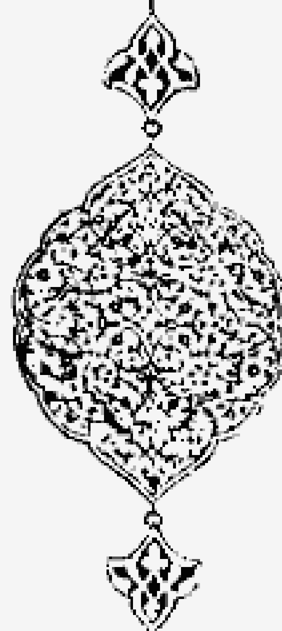


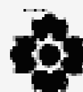


شخص پیغمبر اجراء کرد بهترین وسیلهٔ این پرورش است از نظر اخلاق و دانش و اقتصاد، یک تعقل عمومی انسانی بهترین مؤید این روش قرآنی است ولی بشریت در بالا رفتن از این گردنه بسیار دشوار تکامل همیشه در معرض خستگی توقف یا انحراف و ارتجاع است.

این اخباری که موعدهائی بیان کرده اشاره به زمینه‌سنجیهای تاریخ دارد و یا به تعبیر دیگر بشریت در هر دوره‌ای که به طور عمومی در جریان یک تربیت کلی قرار گرفته و در معرض یک تحولی درآمده است مورد امتحان و آزمایش واقع شده، و تا کنون با اینکه بسیار بسیار پیش رفته و پله‌های زیادی از نردبان تکامل را بالا رفته است، ولی در مورد هر آزمایشی از نظر موفقیت قطعی و نهائی رفوزه شده و تو سری خورده و عقب گرد کرده و باز از نظر دیگر به پیش رفت خود ادامه داده و مشغول تحصیل انسانیت شده و به آموزش و پرورش خود ادامه داده است مثلاً از نظر تنظیم یک آمار سطحی و بررسی فکر عمومی در تاریخ اسلام تدبر در این فهرست کوتاه و مختصر مفید است.

	درجات تعقل عمومی بشر و همبستگی اجتماعی	دوران‌ها: توقف یا انحراف
پیدایش اسلام	۱	
رواج تبلیغات اسلام از سال ٤ بعثت	۵	
بیعت عقبهٔ کبری و هجرت	۱۵	
فتح مکه و سقوط نیروی مخالفت قریش	۴۰	
حجة الوداع و وحدت جزیرة العرب زیر پرچم توحید اسلامی	۶۰	



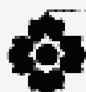




انقلاب سقیفه و بروز خلاف		توقّف ارتجاعی
شورش بر عثمان و حکومت علی(ع)	تجدید نیروی تعقل و وحدت اسلامی	
تسلط بنی امیه		انحراف
تزلزل حکومت بنی امیه و تأسیس دانشگاه امام باقر و امام صادق(ع)	تجدید نیرو	
تأسیس دولت عباسی	۶۵	
تسلط منصور و کشتار دانشمندان و آزادی خواهان اسلامی		توقف
نضج تمدن اسلامی در پرتو فعالیت شیعه و برامکه	تجدید نیرو	
جهش امین ولی عهد مأمون دنبال شهادت امام رضا(ع) و نابودی حسن بن سهل		توقف
ورود ترک‌ها در دربار عباسی و تسلط آنان بر حکومت اسلامی		انحراف
قیام حکومت‌های شیعه و شیعه مآب در اطراف حکومت اسلامی	تجدید نیرو	

ما این جدول را در اینجا ختم می کنیم زیرا نسبت به ما بعد از این تاریخ بیشتر جنبهٔ اجتماعی و تاریخی دارد و به مضمون احادیث باب کمتر ارتباط دارد با خواهش توجه به این نکته که این جدول برای تأمل و اندیشه تنظیم شده است.

و مقصود این است که چون تشکیل یک حکومت عادلهٔ عمومی بشری به رهبری امام قائم عجل الله فرجه بر پایهٔ اختیار و آزادی همین بشر





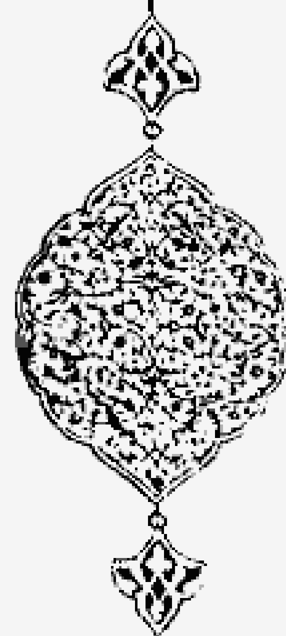
پیش بینی شده است و آن صد در صد با روحیهٔ عمومی و خردمندی و دانش‌پژوهی عموم بشر سر وکار دارد و بشریت از این نظر در وضع نامحدود و در معرض توقف و بلکه انحراف است به این ملاحظه نمی توان برای ظهور امام و تشکیل چنین حکومتی وقتی محدود و معین شناخت و باید اخبار این باب را از روی دقت در این مطلب بررسی کرد.

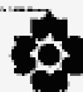
[۳] از مجلسی(ره) - " واعدهم ثلاثین یوماً " بدانکه خدا تعالی در سوره بقره فرمود «و اذ واعدنا موسی اربعین لیلةً» (وقتی که با موسی وعدهٔ چهل شب گذاشتیم) و در سوره اعراف آیه ۱۴۲ می فرماید:(با موسی وعدهٔ سی شب گذاشتیم و به ده دیگرش تکمیل کردیم و میقات پروردگارش چهل شب کامل شد)

مفسرین در بیان آن اختلاف کردند:

بعضی گفته اند زمان وعده همان چهل بوده و خدا آن را به سی و ده تقسیم کرده برای آنکه سی شب برای روزه و عبادت بوده و ده شب برای مناجات و نزول الواح تورات.

برخی گفته اند موسی با قوم وعدهٔ سی شب گذاشت برای ارفاق با آنان و سپس ده شب بر آن افزود و این تخلف وعده نیست زیرا سی در ضمن چهل وجود دارد و اخبار بسیاری از طرق ما و مخالفین بر این معنی دلالت دارند، بنابر این، این از اخبار بدائیه بوده که در واقع مدت میقات چهل بوده و موسی سی شب خبر داده و سپس بر آن افزوده برای امتحان قوم خود و سخت گیری در تکلیف آنان یا خدا به موسی چهل شب وعده داده و به او دستور داده که سی شب به قوم خود خبر دهد که در کتاب محو و اثبات است برای آنچه ذکر کردیم، و امام بدان استشهاد کرده است به اینکه روا است در امر قائم خبری از کتاب محو و اثبات به شما بدهیم و آن موضوع تغییر کند و خلاف آن ظاهر شود و شما بدین وسیله ما را تکذیب







نکنید و بگوئید صدق الله زیرا خبر از کتاب محو و اثبات بوده و مشروط به شرطی بوده که نظر بدان خدا راست گفته و هر که هم از طرف خدا خبر داده راست گفته گر چه به واسطهٔ عدم تحقق شرطش واقع نشده و دو اجر برند، یکی برای ایمان به راست بودن آن و یکی برای ثبات در ایمان بعد از ظهور خلاف... پایان نقل از مجلسی(ره).

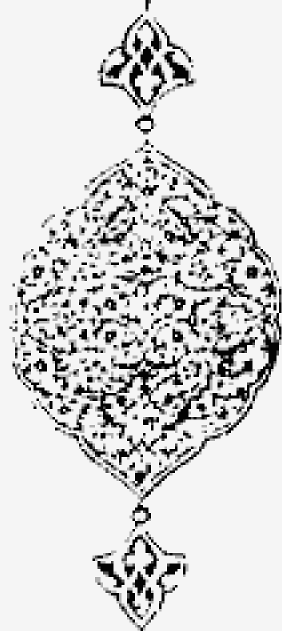
ولی آنچه به نظر می رسد این است که منظور حدیث نفی تعیین وقت است به طور مطلق و مؤکد و به آیه استشهاد می کند بر همین نفی تعیین وقت، و مقصود این است که تعیین وقت مایهٔ فساد و تباهی است چنانچه تعیین وقت در میعاد موسی سبب گوساله پرستی قوم او شد.

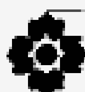
و دنبالهٔ حدیث راجع به وظیفهٔ شیعه در مورد اخبار مختلفه است، و منظور این است که اگر حدیث ما طبق حدیثی باشد که پیشتر از ما شنیدید آن را تصدیق کنید، و اگر حدیثی از ما شنیدید مخالف حدیثی که پیش از آن بوده باز هم تصدیق کنید و تردید به خود راه ندهید زیرا حدیث دوم بیان ناسخ است یا تقیید و تخصیص است یا یکی از آنها برای تقیه است، دلیل:

۱ ـ اینکه اگر مقصود مطابقت حدیث با واقع و مخالفت آن با واقع بود باید گفته شود«فجاء ما حدثناکم به و جاء خلاف ما حدثناکم به» و کلمهٔ علي لازم نبود بلکه منافي مقصود بود و ذکر کلمهٔ علي در اینجا دلیل می شود که فاعل جاء به خود حدیث بر می گردد و ما بعد علی حدیث دیگری است که این دو گاهی با هم موافقند و گاهی مخالف و این تطبیق بر اختلاف حدیثین حمل می شود نه بر ظهور خلاف حدیث واحد.

۲ ـ اگر مقصود عذر از خلف وقتی است که تعیین شده جداً با صدر حدیث که به طور مطلق و مؤکد وقت گزاری را تکذیب می کند مخالف می شود و در حقیقت تصدیق وقت گزاران می شود و بیان عذر تخلف وقت آنان.

۳ ـ آنکه سابقاً گفتیم بداء بر این موارد تطبیق نمی شود و نمی توان






این گونه احادیث را به عنوان بداء توجیه کرد.

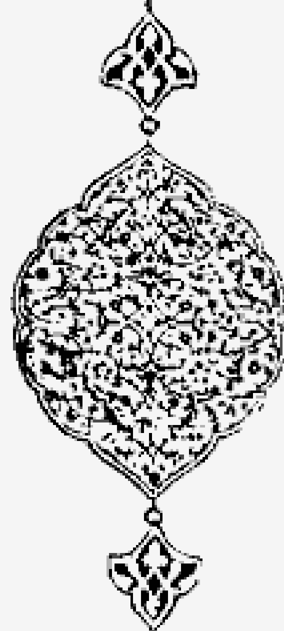
[٤] از مجلسی(ره) - گوید در این حدیث اشکالی است و آن این است که اگر این حدیث در اواخر عمر امام کاظم(ع) از آن حضرت صادر شده باشد باز تا دویست کسری قابل توجهی دارد، زیرا وفات آن حضرت در ۱۸۳ است و اگر پیش از آن باشد اشکال واردتر است و جواب از آن به چند وجه ممکن است:

۱ - تعبیر به دویست به روش اقل حساب است که از کسر به تمام تعبیر می کنند در صورتی که بیش از نیم باشد و در اینجا صدهٔ دوم را تمام به حساب آورده است.

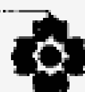
۲ - مبدأ از بعثت باشد که کسر بسیار کم می شود و قابل مسامحه است.

۳ - مراد تربیت در گذشته و آینده باشد به قرینهٔ تعبیر به لفظ مضارع " تربی " و مبدأ هجرت باشد که می رسد به ظهور امام رضا و ولایت عهد و سکه زدن به نام او که در سال ۲۰۰ بوده و نسبت به شیعه فرج و گشایش مهمی رو داد و اگر مقصود فرج کامل باشد بداء در آن واقع شده.

٤ - مدت تربیت از سابق و لاحق اعتبار شود و مبدأ، شهادت امام حسین باشد که شیعه در نهایت گرفتاری واقع شدند و نیاز شدیدی به تسلیت و وعدهٔ فرج داشتند و ۲۰۰ بعد از آن آغاز امامتِ امام غائب است و آغاز غیبت صغری که هشتم ربیع الاول سال ۲٦۰ هجری است و از این تاریخ آرزو بخش شیعه است که امام از دست رفته و غائب شده و امید به فرج در هر بام و شام فراهم گردیده است، این وجه و دو وجه اول دیگر در خاطر من آمد، آنها را دریافت کن و قدر بدان و کمتر کسی متعرض این اشکال و حل آن شده است. پایان نقل از مجلسی(ره).



من می گویم: اگر مقصود از ابوالحسن امام هشتم باشد، این اعتراض



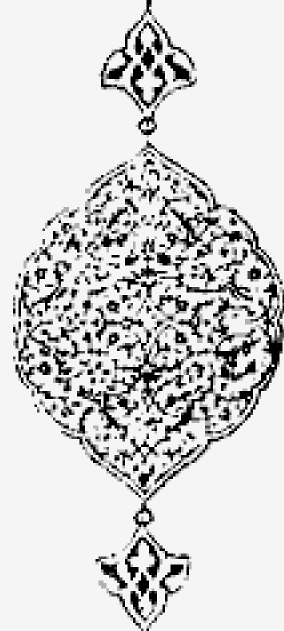

به کلی ساقط است و پرورش به آرزومندی خاص شیعه است و مایهٔ موقعیت مهم و شایان تحسین اسلامی آنها است چنانچه تاریخ آیندهٔ این حدیث آن را تأیید کرد و در ضمن این حدیث هم به آن اشاره شده است و این پرورش بر پایهٔ آرزو و آرمان راز بزرگ و مهم نهضت اسلام و تعلیمات قرآن مجید است از دو نظر:

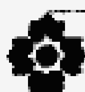
۱ ـ آرزومندی و آرمان یا به تعبیر امروزی و ایده وهدف پایهٔ پرورش اجتماعی درست و پیش‌رو و پی‌گیر است زیرا وقتی بشر بر اساس آرزو و ایده قدم در میدان زندگی نهاد، برای سیر زندگی خود می تواند هر چه هدف را عالی و بلند در نظر گیرد، و نیرو و کوشش و پیروزی انسان در مبارزهٔ زندگی به تناسب هدف و ایده‌ای است که برای خود در نظر می گیرد.

تعلیمات اسلام از نظر اتخاذ هدف عالی و ایدهٔ جنبش آور بی نظیر است، درجات معنویه و هدف های عمومی در پرورش اسلام صحیح و تعلیمات قرآن تا حد لا نهایت و اعماق نامرئی روح پران بشر تنظیم شده است.

۲ ـ ایده‌آل و آرزومندی است که یک فرد بشر را از جلد کوچک خود بیرون می کشد و او را متوجه هم نوع و ملتفت دنیای وسیع و جهان پهناور بیرون از او می کند و با دیگران مربوط و ممزوج می نماید و حس اجتماع و مدنیت بشری را آشکار می سازد.

ایده و آرمان در بشر تا لا نهایت دامنه دارد، وصال یک معشوق، سرپرستی یک خانواده، ادارهٔ یک محله، خدمت به یک شهرستان، رهبری یک حزب، تشکیل یک حکومت، تحصیل سعادت ابدی، رسیدن به نعمت پایدار بهشت، درک رضوان حق، و.و... اینها همه مراتب آرزومندی و ایده‌آلی بشر است که هر کدام به نوبت خود و در خور اهمیت خود یک نوع نیروی کوشش و تلاش و فداکاری در بشر به وجود می آورد و او را در روش



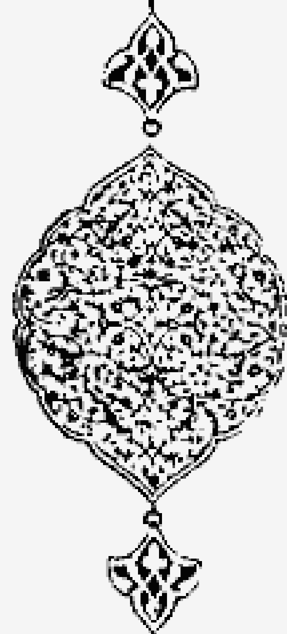


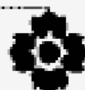

زندگی انسانی و مردانه‌ای وارد می کند، و انسان وقتی جوهر خود را از دست می دهد و پاک باخته می شود که در زندگی ایده و آرمان و آرزومندی ندارد و نومیدی و تیرگی نهاد بر او چیره شده و دل و درون او را به کلی تهی کرده و به قول آن شاعر کدوی بی بار شده ـ سری که عشق ندارد کدوی بی بار است.

بهترین پرورش نوع بشر این است که بر اساس ایده و آرزومندی باشد و امید به آینده را در نهاد او هر چه بیشتر تقویت کند و مشتعل سازد، قرآن مجید در روش پرورش خود، این پایهٔ اساسی را تشریع و تبلیغ کرد و سراسر قرآن مجید از بشارت و مژده و تلقین امید و ایجاد هدف و آرزوی بلند در نهاد بشر مملو است و روش ائمه معصومین ادامهٔ همین شیوهٔ درست قرآن مجید بوده که در این خبر بدان اشاره شده است و می فرماید: از آغاز نهضت اسلام شیعه با آرزوهای بلند انسانی پرورش یافته.

مردمی که دنبال دنیا و لذتهای موهوم آن می روند و به جاه و مقام و تاج و تخت و منصب و پول و ملک و.و... سر خوشند درونی تهی از ایده و آرزومندی های عالی و بشری دارند، اینها غرائزی پست و تاریک حیوانی است که بر آنها چیره شده و آنها را از راه بشریت منحرف کرده است روحیهٔ تیره و زبون آنها در رتبهٔ موشان و مورچگان و سگان تنزل کرده است، آنان پلنگ نهاد و گرگ منش و موش طبع و مورچه صفت شده‌اند، همین خصال بر خلیفه‌های پست بنی عباس و طرف داران آنها غلبه کرده بود.

آنها آرزوی بلند و ایدهٔ بشر پرور انسانی نداشتند و جز انجام ضرورات زندگی حیوانی چیزی نمی فهمیدند، اینها یک موجودات زود گذر و دم بادی بودند که زندگی آماده و حاضری به آنها داده شده بود، و در عین حالی که یقطین یکی از پیروان بنی عباس به این نقد زود گذر و فانی اظهار



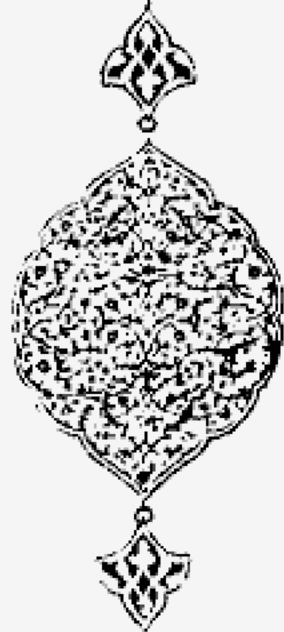



خرسندی می نماید و می گوید برای ما هر چه گفتند به دست داریم و به شما هر چه وعده می دهند وجود خارجی ندارد، پسر ارجمندش محمد پیرو امام کاظم و پروردهٔ روش تشیع در پاسخ می گوید ما پرورده های آرزوهای بلند و امیدواران ایده‌های بزرگیم که باید تلاشها و کوششها کنیم تا بدان برسیم.

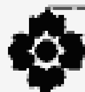
اگر مقصد قرآن و حقیقت اسلام و مسلمانی همین بود که شما دارید و ما هم در فاصلهٔ اندکی به همان می رسیدیم که اسلام مغز و معنویتی نداشت «و لیظهره علی الدین کله» تحقق نمی یافت بلکه همهٔ مردم از اسلام دست می کشیدند زیرا آرمان بلند بشری خود را در آن نمی یافتند ـ و این جملهٔ پُر معنای از این خبر مؤید نظریه‌ای است که در مقدمهٔ ج ۱ این کتاب تقریر کردیم و گفتیم موضوع تشیع در سیر اسلام و در دوران تمدن وسیع اسلامی مایهٔ امید ـ واری بشریت و مورد اعتماد نیروی عمومی خرد انسانی بوده و اگر از میان می رفت اسلام تباه می شد و به دنبال آن بشریت در معرض خطر نابودی می افتاد.

[۵] از مجلسی(ره) ـ ملوک آل فلان یعنی بنی عباس، یعنی امید ما این بود که حکومت بنی امیه جای خود را به دولت شما بدهد و نشد.

یا مذاکره در شدت و نیروی ملوک عباسی بوده و یا در نقشهٔ برانداختن آنها. (انما هلک الناس) مقصود کسانی است که در دولت باطل قبل از سرآمدن دورهٔ آن شوریدند، چون زید و محمد و ابراهیم و دیگران، (لهذا الامر) یعنی برای غلبه حق یا برانداختن دولت باطل، (فلو قد بلغوها) یعنی اهل حق یا اهل دولت باطل. پایان کلام مجلسی(ره).



من می‌گویم مضمون این خبر مؤید بیانی است که در شرح خبر ۲ نمودیم و گفتیم موضوع تشکیل یک حکومت عادله به سرپرستی امام معصوم با حفظ طبع انسانی و اختیار و آزادی نازمند یک رشد عقلی و علمی عمومی است و تا جامعهٔ بشری به آن نرسد نمی توان انتظار تحقق چنین حکومتی را





داشت و شتاب نمود.

[٦] این خطبه که گویا نطق افتتاحیهٔ علی(ع) باشد بعد از تصدی خلافت اسلامی و زمامداری خود به منزلهٔ گزارش وضع عمومی و اعلام خطر است، می فرماید در مدت کوتاه پس از فوت پیغمبر(ص) همهٔ رنج هائی که آن حضرت در روش معنوی تربیت جامعهٔ عرب و بشر کشید از میان رفت و جامعهٔ عرب در وضع اسلامی خود دچار یک ارتجاع دقیق و عمیق و ریشه داری شد، پیغمبر اسلام با تعلیمات قرآن مجید و استفاده از وحی برای اصلاح جامعهٔ عرب و سپس همهٔ بشر در محو اخلاق و اوضاع جاهلیت کوشید و نقشه های اصلاحی خود را یکی پس از دیگری در معرض اجراء گزارد بدین شرح مختصر:

۱ - توحید کلمه زیر پرچم لا اله الاّ الله .

۲ - پرورش علمی وعملی ونظامی وانتظامی وائتلافی ومشورتیو..و.. در جامعهٔ منظم نماز یومیه و جمعه و اعیاد.

۳ - الغاء امتیازات نژادی و اعلان تساوی حقوق بشری.

٤ - الغاء اشرافیت و امتیازات در نکاح و محو بدعت های امتیاز پرستی دوران جاهلیت.

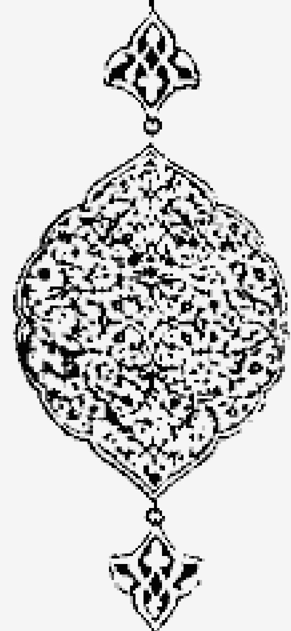
٥ - تشویق به کار و کوشش و تولید ثروت.

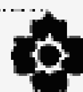
٦ - تنظیم قوانین توزیع ثروت طبق حوائج و استحقاق افراد در تشریع زکاة و خمس و نفقات.

۷ - الغاء وضع طبقاتی با تربیت همهٔ مردم در صحنهٔ عبادت خدای واحد.

۸ - غدقن اکید از جمع و احتکار و پس انداز ثروت در قوانین متعدده.

۹ - محو تعصب و پیروی از احساسات خشک و خطرناک.






۱۰ - محو خرافات و پرورش جامعه بر پایهٔ حقیقت جوئی و واقع بینی.

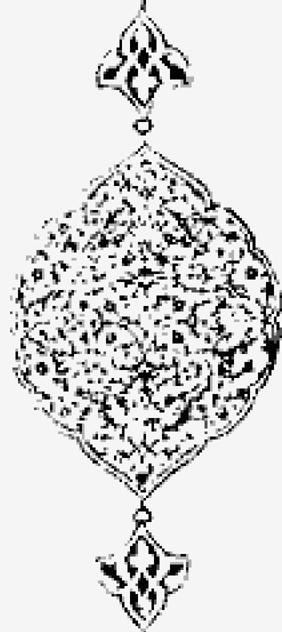
پیروی از برنامهٔ اسلام وابسته به پای بندی به مقررات قرآن طبق فهم درست و حفظ دستورهای آن بود که عترت و خاندان خود را مسؤول آن دانسته و زمام امور را بدانها سپرده بود.

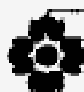
ولی توطئهٔ مغرضین که کودتای سقیفه را به وجود آورد مسیر پرورش قرآنی را منحرف کرد و این برنامه را متوقف ساخت و آداب و عادات جاهلیت را زیر پردهٔ اسلامیت زنده کرد و جامعه را دچار ارتجاع سر سام آوری نمود و وضع در دوران دوم: زمامداری عثمان به همان اسلوب جاهلیت برگشت، و چون امیرالمؤمنین خواست آنها را به روش حق اسلام برگرداند نبرد داخلی آغاز شد و همان کشمکش و ستیزه های دوران پیغمبر به حال خود برگشت.

از مجلسی(ره) - " و لیسبقن سباقون " ظاهر این است که مراد از کسانی که عقب ماندند و سپس پیش تاختند، کسانی هستند که بعد از فوت پیغمبر(ص) از نصرت آن حضرت دست باز گرفتند و به دیگران گرائیدند یا در شک افتادند با اینکه در اسلام خوش سابقه بودند و یا نبودند، و سپس خدا آنها را به راه راست و روشن رهبری کرد و در نبردها او را یاری کردند و از آن حضرت فرمان بردند و آنها را بسیار پیش تاز خوانده است نظر به سابقهٔ درخشان آنها یا نظر به سرانجام نیک آنها.

و مقصود از دسته دوم کسانیند که سوابق اسلامی خود را زیر پا نهادند برای تقصیر دربارهٔ او، چون طلحه و زبیر و امثال آنها که در زمان پیغمبر سوابق خوبی داشتند و در آغاز حکومت آن حضرت هم اظهار خوش بینی کردند و سپس برگشتند. پایان کلام مجلسی.

ولی ظاهر این است که مقصود آن حضرت آینده است و در این





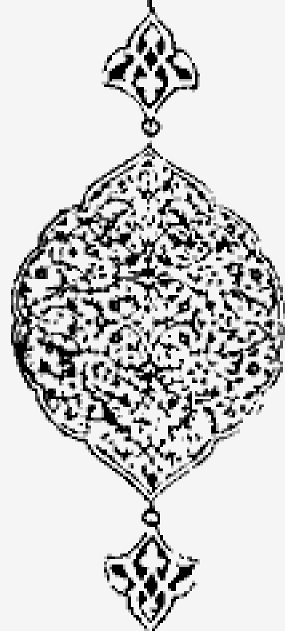


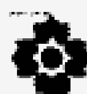
جمله فرمول انقلاب ملی و مؤثر را بیان می کند، می فرماید برای اقامهٔ حکومت عادله و زنده کردن حقائق اسلام باید مردم دین دار و علاقمند که طبقهٔ پائین مجتمع اسلامی هستند قیام کنند و پیش بروند و حکومت فاسد و ستم کار خود را از میان ببرند، چنانچه نهضت اسلام هم بر همین اساس برپا شد، در بدو دعوت اسلام مردمان پست و غلامان رنج کش دور دائرهٔ اسلام جمع شدند تا طبقهٔ حاکمه و اشراف عرب را زیر نفوذ قانون کشیدند.

[۷] از مجلسی(ره) ـ این خبر دلالت دارد که مقصود این است که هر کسی را به نام امام زمانش می خوانند و به او منسوب کنند و با او محشور گردد، و در سرانجام او شریک است و هر که عارف به امام زمانش باشد و معتقد به او است غیبت او برایش زیانی ندارد.

[۸] از مجلسی(ره) ـ مشهور میان مفسرین این است که این آیه در بارهٔ کسی است که برای خدا شریک و یا فرزند مدعی باشد، ولی آیه عام است و شاید مورد خبر یکی از افرادش باشد بلکه عمدهٔ آنها باشد .

[۹] از مجلسی(ره) ـ " فواحش " یعنی همهٔ گناهها و زشتیهای عیان و نهان، زیرا مردم جاهلیت زنای نهانی را گناهی نمی شمردند و از عیان آن جلو گیری می کردند و خدای سبحان از هر دو حالش غدقن فرموده، و گفته اند عیان کردار اعضاء است و نهان کردار دل، و ظاهر خبر این است که مراد از هرزگی‌های عیان گناهانی است که ظاهر قرآن دلالت بر حرمت آن دارد و مقصود از هرزگی های نهان و درونی آنها است که ائمهٔ هدی(ع) از تأویل فواحش در بطن قرآن بیان کردند که آن ولایت و پیروی از پیشوایان جور است که آن هرزه‌ترین هرزگیها است و وسیلهٔ همهٔ هرزگی ها است و حاصل آنکه هر چه در قرآن وارد است از ذکر فواحش و خبائث و محرمات و منهیات و عقوبات آنها تأویل و باطنش رهبران ستم کارند و هر که پیرو آنها است، یعنی دعوت مردم را به خود از پیش خود و فرمان روائی بر آنها و

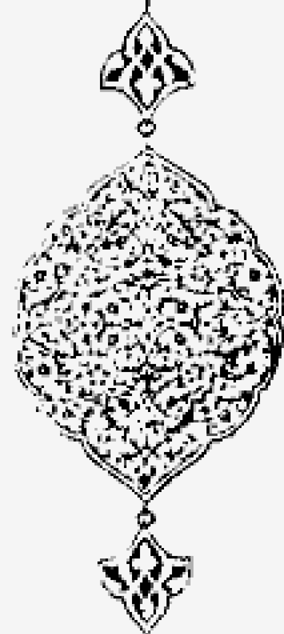


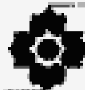



گمراه کردن آنها(و دربار این گونه حکم روایان فاحشه خانه محسوب است که مردم بدان دعوت می شوند) و سپس پذیرش مردم از آنها و گردن نهادن به فرمان آنها و دوستی آنها هم پذیرش هرزگی است و به منزلهٔ پذیرش دعوت یک زن فاحشه و رفتن دنبال او است.

و هر جا در قرآن ذکر صالحات و طیبات و محللات و اوامر و ثواب آنها است، تأویل و باطنش امامان بر حق و پیروان آنها است، یعنی دعوت آنها به خود طبق دستور خدا و ارشاد و هدایت مردم و پذیرش مردم از آنها و طاعت آنها و دوستی آنها چنانچه در بسیاری از روایات به طور مفصل از ائمه نقل شده.

و به طور کلی باید گفت خدا تعالی دستور داده به ایمان و اسلام و یقین و تقوی و ورع و نماز و زکاة و حج و روزه و سائر طاعات، و نهی کرده از کفر و نفاق و شرک و زنا و شرب خمر و قتل نفس و مانند آنها از فواحش، و ائمه‌ای آفریده که داعی به همهٔ خیرات‌اند و خود به همه عمل کنند و جلو گیر از همهٔ منکراتند و خود ترک آنها کنند و آنان پایه و اصل همهٔ خیرات‌اند و این خیرات در وجود آنها مجسم شده و با آنها متحد شده و جان آنها گردیده و آنها کالبد آن خیرات شدند مانند نماز که در وجود امیرالمؤمنین به حد کمال مجسم شده و جانِ او گردیده چون روح نسبت به جسد و آن حضرت آمر و آموزگار آن است و داعی بدان، و به این جهات او را صلوٰة تعبیر کرده‌اند چنانچه در تفسیر قول خدا تعالی(٤٥ سوره عنکبوت): «به راستی نماز باز می دارد از هرزگی و کار زشت» وارد شده که مقصود از صلوٰة، امیرالمؤمنین(ع) است و امامان از فرزندانش و این با ظاهر آیه منافات ندارد، چون ظاهر و باطن هر دو مقصودند، و خدا فرموده است:(٩٠ سوره نحل): «به راستی خدا امر کند به عدالت و احسان و بخشش به خویشان» و آنها از نظر بطن قرآن همان عدل و







احسان‌اند، نظر به جهات پیش و این منافات با ظاهر قرآن ندارد و خدا مردمی آفریده که پیشوای ستم و مروّج جهنم باشند و آنها مایهٔ همهٔ هرزگی ها و کفر و شرک و گناه‌اند و اینها جان آنان شده و آنان کالبد آن گردیدند و مروّج آن، و دوستی آنها باعث همهٔ آن گناهان است، و به این نظر کفر و شرک و فواحش در بطن قرآن به آنها اطلاق شده و ظاهر آن هم مراد است. پایان نقل از مجلسی(ره).

[۱۰] در وسائل ارتباط از طبرسی چند وجه نقل شده است:

۱ ـ پیوست ها که با هم داشتند.

۲ ـ خویشاوندی ها که بدان با هم مهربانی می کردند.

۳ ـ عهدهای مودت و دوستی که با هم منعقد می نمودند.

٤ ـ اعمال و کردار متبادلی که وسیلهٔ پیوست آنها با هم بود.

۵ ـ اسباب نجاتی که در نظر داشتند.

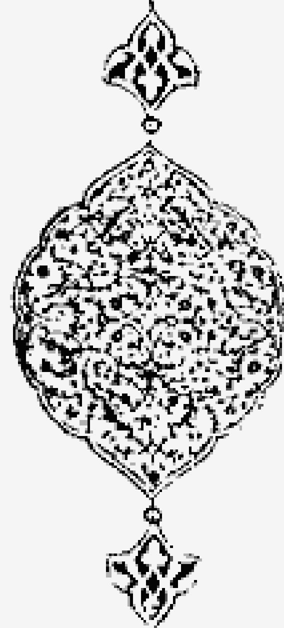
ظاهر آیه با همه سازگار است و سزاوار است حمل بر عموم شود.

[۱۱] از طبرسی(ره) ـ یعنی خدا یار و یاور مؤمنان است در هر چه نیاز دارند و در آنچه مایهٔ بهیِ کیش و زندگی دنیا و دیگر سرای آنها است و ولایت مؤمنان از سه راه است:

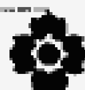
۱ ـ سرپرستی آنان از نظر کمک در استوار کردن دلیل و برهان برای رهبری آنان که خود فرماید(۱۷ سوره محمد):(و آن کسانی که به راه آمدند خدا به راهنمائی آنان بیفزاید).

۲ ـ سرپرستی در کمک دادن به آنها در برابر دشمنانشان به پیروزی کیش آنها بر کیش دشمنان آنها.

۳ ـ سرپرستی آنان به دادن ثواب بر فرمان‌بردن و پاداش در برابر کارهای شایسته وخوب.



«یخرجهم من الظلمات الی النور» یعنی از تاریکی‌های گمراهی و



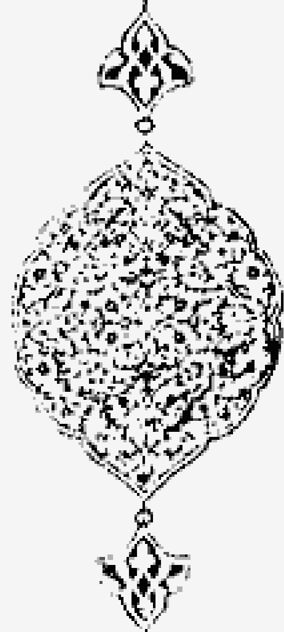


کفر به پرتو هدایت وایمان زیرا گمراهی و کفر جلوگیر دریافت حق باشند چونان که تاریکی جلوگیر دریافت دیدنی‌ها است و روش برآوردن آنها این است که آنان را رهنمائی کند ودلیل بر روش حق را برای آنها برپا دارد وآنها را بدان تشویق کند ولطفی به آنها فرماید که گرایش آنها به کردار حق نیرومند شود.

«والذین کفروا أولیائهم الطاغوت» یعنی سرپرست کارهایشان طاغوت است واین کلمهٔ مفردی است که معنی جمع دهد ومقصود از آن، شیطان است وگفته‌اند: مقصود سرورانِ گمراه کننده‌اند.

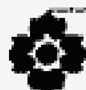
«یخرجهم من النور الی الظلمات» یعنی از نور ایمان وطاعت وهدایت به تاریکی‌های کفر وگناه وضلالت، یعنی آنها را اغواء کنند و بدان بخوانند واین خود ردّ قائلین به جبر است که بدین آیه استدلال کنند. وگویند ایمان مؤمن کار خدا است زیرا اگر چنین معنی داشت باید بگویند کفر کافر هم کار شیطان است در برابر خدا با اینکه آنها هر دو را فعل خدا می‌دانند، اگر اعتراض شود که چطور آنها را از نور ایمان درآرند بااینکه در آن وارد نبوده‌اند؟ جواب از دو راه است:

۱ - مقصود این است که در زمینه وآمادگی فطری ایمان بودند و آنها را از آن منحرف نموده وبه کفر کشانده‌اند واین مانند این است که پسری گوید: پدرم مرا از ارث خود بیرون کرد، وجلوگیری از دخول را به بیرون کردن تعبیر کند واز این باب است قول خدا سبحانه در داستان یوسف (آیهٔ ۳۷): «من ترک کردم کیش مردمی را که ایمان به خدا نیارند» با اینکه هرگز در آن وارد نبوده است.



۲ - اینکه این آیه دربارهٔ کسانی است که مسلمان باشند و از اسلام برگردند و مرتد شوند.

و اُولی أقوی است، انتهی.



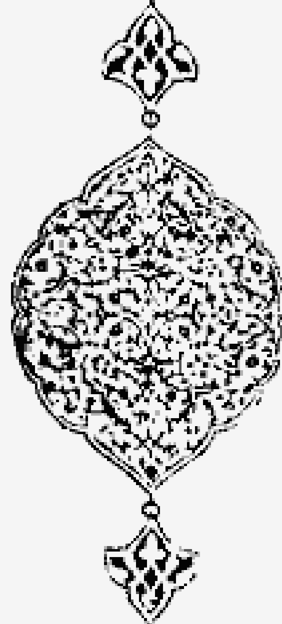


مجلسی(ره) گوید در تفسیر عیاشی بعد از قول او «الی الظلمات» زیادتی دارد و آن این است:

گوید: گفتم مگر مقصود از آن کفار نیست، چون خدا فرماید «و الذین کفروا» گوید امام در جواب فرمود: کافر چه نوری دارد که از آن بر آید و به ظلمات در آید، همانا مقصود این است که آنها در پرتو اسلام بودند، یعنی فطرت اسلام زیرا هر نوزادی به فطرت خدا شناسی و اسلام زائیده شود، یا منظور آیه جمعی است که پیش از مرگ پیغمبر(ص) مسلمان بودند و پس از وی برگشتند از اسلام به وسیلهٔ پیروی از سرکشان و پیشوایان گمراهی، و امام استدلال کرده که آیه در بارهٔ آنها است به اینکه باید نوری داشته باشند تا آنها را از آن بیرون برند و وجوه دیگر ناجور و زور است و آیه در بارهٔ اینها نازل شده چنانچه "مجاهد" در میان مفسیرین آن را برگزیده و تفسیر عیاشی هم مؤید آن است.

و نکته اینکه نور را به لفظ مفرد آورده و ظلمات را به لفظ جمع این است که دین حق و راه حق یکی است و آن راه راست است که کوتاه‌ترین خط پیوست میان هر فرد است و نقطهٔ سعادت ابدی ولی دین‌های باطل و پرتگاه‌های گمراهی بسیار است و در هر دو طرف این خط مستقیم نورانی است که کیش قویم است و از همهٔ کیشهای باطل بر کنار است.

[۱۲] از مجلسی(ره) ـ رعیت مردمی باشند که پیروی از امامی دارند، آن امام نیکو کار باشد یا بد کردار، "فی الاسلام" قید رعیت است یعنی در ظاهر اسلام، "کل امام جائر" یعنی هر کدام از ائمهٔ جور باشد نه مقصود همهٔ آنها باشد که حکم روی پیروی از کل آنها آمده باشد، و گفته‌اند که پیروی یک امام جائر در حکم پیروی همهٔ امامان جور است...، (کلّ امام عادل) هم همین معنی را دارد، یعنی هر امام بر حقی در هر زمانی یا مقصود تصدیق به همهٔ امامان حق است به این که معتقد باشد هیچ زمانی از







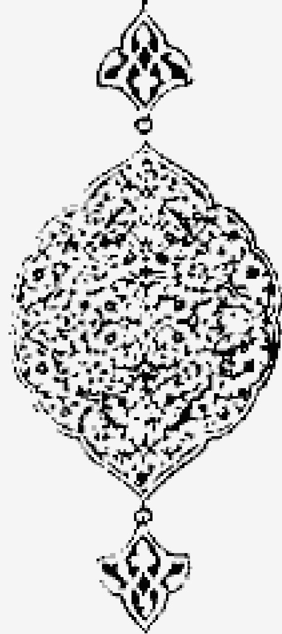
وجود امام بر حقی تهی نیست که واجب الاطاعه است و به همهٔ امور دین دانا است خواه به عنوان پیغمبر باشد یا وصی از دوران آدم تا انقراض عالم و رفع تکلیف، " فی انفسها " یعنی ستم و بدی آنها به دیگری نرسد و ظالم بر خود باشد، یا مقصود این است که ستم آنها به امام سرایت نکند و به انکار حق او نکشد یا به وسیلهٔ انکار شرعی که پیغمبر آورده ستم به پیغمبر(ص) نشود بلکه ستم بر خود باشد یا بر یک دیگر و بسا که حمل شده بر عدم اصرار بر کبیره یا بر اینکه توفیق توبه یابد...، پایان نقل از مجلسی(ره).

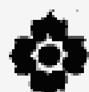
این دو روایت بلکه همهٔ روایات این باب از نظر توجه به امور اجتماعی و سنجش آنها با وظیفهٔ فردی از نظر انجام وظیفه و مخالفت از مهمات اخبار مذهب‌اند و از آنها مطالب بسیار قابل توجه و بیدار کننده‌ای استفاده می شود:

۱ ـ رسیدن به سعادت مادی و معنوی در جامعه بشری به نیروی فرد امکان پذیر نیست بلکه وابسته به تعاون و همکاری عمومی است واین تعاون وهمکاری بر پایهٔ نظم و جریان قوانین و دستورات اجتماعی عادلانه‌و درست میسر است و نظم و جریان درست قانون وابسته به یک نیروی فرماندهی عادلانه و اخلاص در فرمان بری صادقانه است، نیروی فرماندهی عادلانه همان معنی امامت و پیشوائی است که از نظر اسلامی تفسیر شده است به:

ریاست عامه در امور دین و دنیا:

اسلام و مسلمانی عبارت از اظهار التزام به دو اصل توحید و رسالت است و این التزام به منزلهٔ شناسنامه و تعهد تابعیت به شمار می‌رود و وحدت ملی اسلام و تشکیل اجتماعی مسلمین بر پایهٔ آن پدیدار می گردد و دنبال آن فروع هشتگانهٔ معروف از نماز و روزه و حج و جهاد و زکاة و خمس و امر به معروف و نهی از منکر به حساب وفاداری بر این تعهد و تابعیت اسلامی وظیفهٔ مسلمانی است، از این التزام و این اعمال یک نظم اجتماعی مقرر می شود که‌از آن به‌مسلمانی‌تعبیر شده‌و‌به‌عنوان‌اسلام‌در قرآن مجید معرفی‌شده:







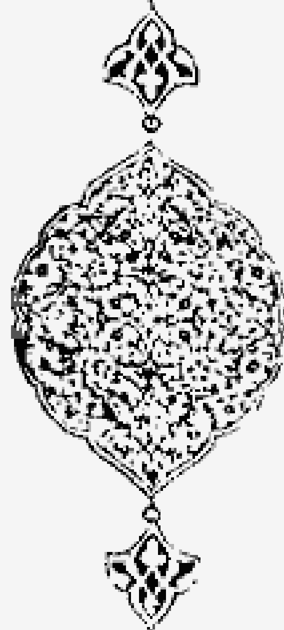
ان الدین عند الله الاسلام:

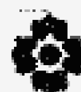
مسلمانی از نظر اصل تشکیل و تابعیت توحید و رسالت و از نظر فروع دین هشتگانهٔ نامبرده یک سازمان اجتماعی است و مشکل یک ملیت دینی است یعنی مسلمانی باید بر یک اجتماعی تطبیق شود و از این رو در اخبار از آن به سازمان تعبیر شده است.

بُنِيَ الاسلام علی خمس:

اسلام سازمانی است که بر پنج پایه بنیاد شده است.

نمی توان تنها مسلمان بود و تنها به مسلمانی زیست و تنها مسلمانی داشت، آری ایمان عبارت از یک وجدان و عقیده‌ای است که در دل هر فرد محقق می شود و نتیجهٔ فردی دارد که عبارت از رسیدن به ثواب و رضوان الٰهی و درک فیوضات معنویه روحیه است در این جهان و در دیگر سرای که آخرت است و رکن و مشکل سازمان اسلام پیشوای عادل و بلکه معصوم است که رهبر جامعهٔ اسلامی و مجری قانون درست و واقعی اسلام باشد، بنابر این در مسلمانی یک وظیفهٔ اجتماعی وجود دارد که زمینه و رکن و شرط تحقق سازمان اسلام است و از آن به ولایت تعبیر شده، یعنی تعهد پیروی از پیشوای درست کار و با تقوی و ثابت قدم در تقوی که از این نظر باید معصوم باشد، زیرا پایداری در تقوی و درست کاری بی صفت عصمت میسر نیست و مورد اطمینان جامعه نیست، بنابر این اول وظیفهٔ مسلمانی شناختن امام و رهبر درست کار و تعهد همکاری با او است برای اجرای صحیح قوانین اسلام و اگر رهبر و پیشوای جامعهٔ اسلامی امام عادل و درست کار نباشد سازمان اسلام در معرض خطر انحراف و سقوط است و مقاصد اصلی اسلام که عبارت از عدالت و احسان است محقق نمی شود.





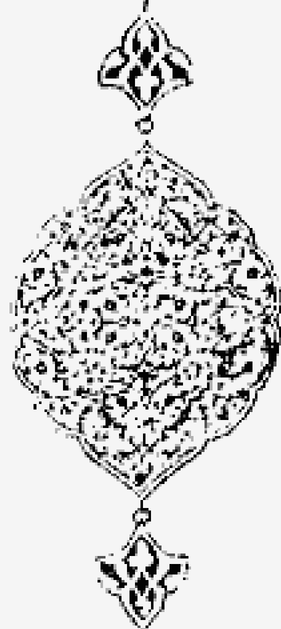


بیان اصل مطلب:

نظام پرورش اسلامی که در فروع هشت گانهٔ معروفهٔ دین پی ریزی شده است دو هدف درجهٔ اول دارد و یک هدف نهائی. دو هدف درجهٔ اول آن عبارت است از:

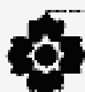
۱ - اصلاح اخلاقی و تولید روحیه و نهاد خوب و خیرجو در افراد و به عبارت دیگر، پندار نیک، یا به تعبیر حکماء حکمت عملی و تربیت اخلاقی که در قرآن مجید از آن به لفظ "تزکیه" تعبیر شده است و در وصف پیغمبر مکرر این جمله یاد آور شده «یعلمهم الکتاب و یزکیهم» (آموزش قرآن و پرورش روح پاک در افراد) مثلاً نماز برای اجتماع و الفت و نظم و آرامش و وقار و صف بندی و انضباط و.و..، زکاة برای ایجاد حسن تعاون عمومی و خلق سخاوت و روزه برای ریاضت و اعتماد به نفس و تسلط بر شهوات و صبر بر ناگواری‌ها و حج برای ورزیدگی در سفر و الفت با همهٔ اصناف بشر و رفع وحشت از برخورد با جمعیت‌ها.

۲ - پرورش اجتماعی و هماهنگی و همکاری و تعاون عمومی به وسیلهٔ اجتماع در نماز پنج گانه و جمعه و اعیاد و ایجاد برابری در زندگی عمومی به وسیلهٔ زهد پیشوا و متصدیان ادارهٔ امور و دستگیری از مستمندان با توزیع عادلانهٔ ثروت و تشویق به کار و کوشش نسبت به همهٔ افراد و جلوگیری از سوء استفاده نسبت به هر کس و در هر مقام و از احتکار سرمایه به هر عنوان.



هدف عالی و نهائی اسلام:

پدید آوردن روح ایمان در همهٔ افراد و توجه آنها به آرمانهای بلند خدا پرستی و درک سعادت معنوی و تقرب به حق و سر فرازی در نزد





وجدان و نوع انسان.

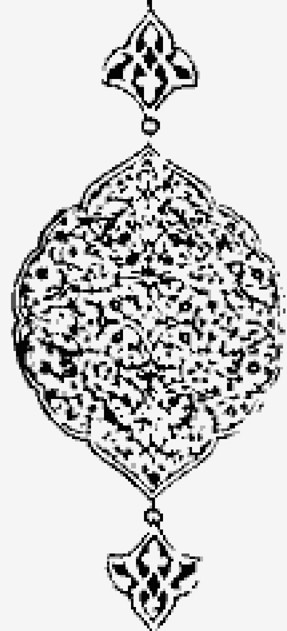
اگر جامعهٔ اسلام را به یک درخت مانند نمائیم طبق تعبیر قرآن مجید که فرموده «و مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة» فروع دین تنهٔ آن درخت است و اخلاق پاک شاخ و برگ آنند و نظم و عدالت عمومی گل خوشبو و زیبای آن است و ایمان ثمرهٔ نهائی آن است.

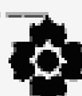
و اگر آن را به یک دستگاه تولید نور تشبیه کنیم که خدا می فرماید «کمشکوٰة فیها مصباح» سازمان ظاهری اسلام که از شهادتین و فروع دین بنیاد می‌شود به منزلهٔ چراغ‌دان است و اخلاق پاک شیشهٔ تابناک آن است و نظم و عدالت عمومی پرتو درخشان آن است و ایمان شعلهٔ چراغ فروزان آن.

اگر به درخت تشبیه شود باغبان دلسوز و دانشمند می خواهد، و اگر به دستگاه تولید نور مانند شود نیاز به مهندس کاردان و آزموده دارد، این باغبان و این مهندس همان امام عادل و بلکه معصوم و مصون از نادانی و خطاء است بنابر این نخست وظیفه مسلمانی توجه به امام و پیشوای عادل و بلکه معصوم است زیرا با وجود او این شجرهٔ اسلام بارور می شود و این دستگاه تولید نور ایمان می کند و اگر او نباشد و همهٔ سازمان ظاهری اسلام بر پا باشد مانند درختی است که بار ندهد یا یک کارخانهٔ درست و کاملی برای برق که به کار نیفتد و روشنی ندهد، درخت بی بار و کارخانهٔ بی نور چه ارزشی دارد.

عدم توجه به امام و پیشوای عادل و معصوم بر دو وجه است:

اول ـ توجه به پیشوا و رهبر جائر که در اخبار روی کلمهٔ جائر تکیه شده. معنی جائر یعنی خلاف کار، خلاف کاری یک مفهومی و سیعتر از ستمکار و ظالم دارد و مقصود این است که رهبری نتواند چرخ بزرگ ادارهٔ اجتماع اسلامی را درست به راه برد یا برای این که علم او رسا نیست یا برای اینکه سودجوئی او مانـع است یا برای این که اطرافیان بدی دارد که






نمی‌گذارند امور دینی و قوانین آن مو به مو اجراء شود یا برای این که خطا کار است و اشتباه می کند، اینها همه موجب خلاف کاری است و امام جائر به هر یک از این جهات و بر همه و بر دو جهت و بیشتر صدق می کند، اکنون توجهی به متن حدیث چهار این باب بفرمائید که:

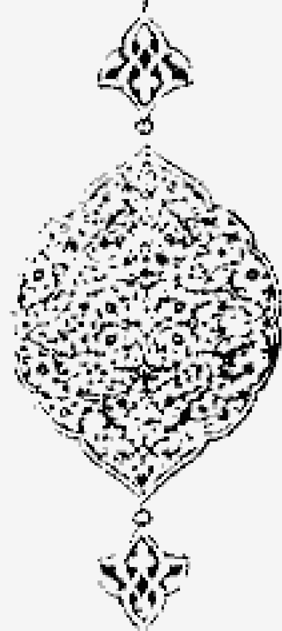
" لأعذبنَّ کل رعیةٍ فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله

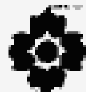
" هر فرد رعیت و فرمانبر و محکوم به دستور که در محیط یک کشور اسلامی باشد، گو اینکه خود مسلمان نباشد مانند کفاری که در پناه یک حکومت اسلامی زندگی می کنند و گردن زیر حکومت و تسلط و فرمان روائی یک پیشوای جائر یعنی خلاف کار بگذراند که از طرف خدا منصوب نباشد محکوم به عذاب شدید خدا هستند.

گرچه از نظر شخص خود و کردار خود نیکو کار و متقی باشند و وظائف فردی دینی خود را مو به مو اجراء کرده باشند، و بلکه شخص خودشان هم دارای ملکهٔ اخلاق خوب و نیکو کاری و تقوی باشند.

در اینجا توجه به دو نکته بسیار مهم است، یکی مسؤولیت محیط، وقتی کسی افتخار دارد که در یک محیط اسلامی، در یک کشور اسلامی زندگانی می کند، این افتخار همراه با تحمل یک مسؤولیت بزرگی است و آن حفظ محیط اسلامی است و درک این مطلب که مسؤول مسلمانی همه افراد این محیط است، او نمی تواند به این قناعت کند که من وسائل دارم خودم مسلمانی می کنم و با مسلمانی دیگران کار ندارم، مسجد می سازم و سجاده در آن می اندازم و نماز می خوانم و.و.. هر کس هر کاری می خواهد بکند، نه اگر این شخص گردن زیر بار حکومتی دارد که او دیندار و عادل نیست به هر نام و عنوان که خوانده شود خوب توجه کنید می فرماید: " کل امام جائر لیس من الله " .

تعبیر به کل در اینجا به حساب کل افراد نیست زیرا یک فرد با کل



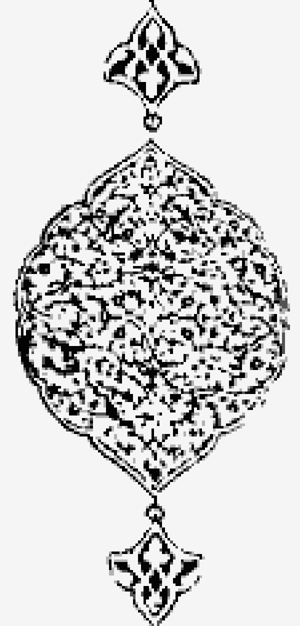




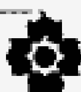
افراد امام جائر سروکار ندارد، یک فرد یک عمر محدود دارد با یکی و دوتا فرض کن تا ده‌تا پیشوا سروکار دارد بلکه منظور از کل در اینجا، یعنی هر پیشوای جائری که ملت را به دنبال خود می کشاند به هر عنوان و هر لقب و هر نام که خوانده شود زیرا عنوان و لقب پیشوایانی که ملتی را بدنبال خود می کشانند از نظر ادوار تاریخ و عرف مناطق و ملتها فرق می کند، مانند خسرو، قیصر، امپراطور، خلیفه، صاحب، تبع و..و..

معنی لفظ کل در اینجا به این اعتبار است یعنی هر کسی در محیط اسلامی دنبال هر گونه پیشوای جائر و خلاف‌کاری برود مستحق عذاب است، منظور از خلاف‌کار یعنی آن پیشوائی که نمی تواند ملت را از نظر قوانین اسلامی رهبری کند یا برای آنکه آن قوانین را نمی داند یا برای آنکه سودجوئی می کند و شهوت خودخواهی بر او غالب است وخوشگذرانی‌و..و.. می‌نماید یا برای آنکه در معرض خطا و اشتباه است یا برای آنکه اطرافیان بدی دارد، یا برای آنکه مسخر سیاست ما فوقی است اینها و امور دیگر همه علت خلاف‌کاری است و میزان همان خلاف‌کاری است، تسلیم شدن به پیشوا و رهبر خلاف‌کار موجب استحقاق عذاب سخت خداوند است.

گرچه خود شخص مو به مو وظائف خود را انجام دهد و از نظر اعمال خود خوش کردار و تقوی شعار باشد و مقدس و نماز شب خوان باشد زیرا گردن نهادن او به حکومت خلاف‌کار مایهٔ تسلط آن خلاف‌کار است، و تسلط خلاف‌کار موجب بروز همهٔ بدکاری‌ها و ستمها و هرزگی‌ها و شهر نوها است و این مرد خوش‌کردار و مقدس و تقوی شعار هم شریک همهٔ این جنایت‌ها و هرزگی‌ها است که در محیط حکومت این حاکم خلاف‌کار و پیشوای جائر به وجود آمده است.



ای خوانندهٔ عزیز خوب فکر کن، و "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل" بلکه چنین فردی هر چه مقدس‌تر و تقوی شعارتر و




خوش کردارتر باشد عذاب او و مسؤولیت او بیشتر است، زیرا موافقت و اطاعت او از چنین پیشوای خلاف کاری در تقویت او مؤثرتر است، وای، وای.

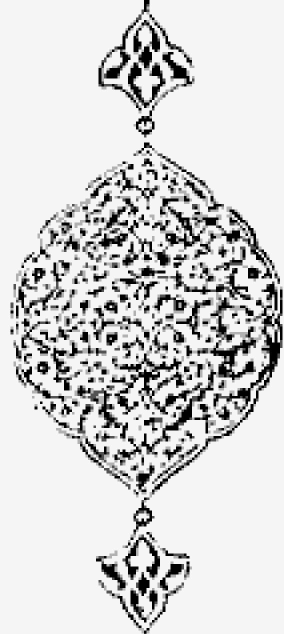
دوم ـ صرف نظر از پیشوا و زندگی فردی و جنگلی پیشه کردن، اگر در این زمانه فرض شود که شخص مسلمانی در یک گوشهٔ از دنیا افتاده باشد که تحت تسلط حکومتی نباشد و توجه به امام عادلی هم نداشته باشد، این می شود مصداق کسی که بمیرد و امام بر حق را نشناسد که به عنوان دنبالهٔ باب اول مورد بحث شده است.

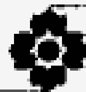
[۱۳] از مجلسی(ره) ـ می گویم فرق میان دو باب این است که در اولی مقصود اخبار وارده در حکم به بطلان عبادت کسی است که امام را نشناسد و حکم به اینکه اهل آمرزش و رحمت نیست و در اینجا حکم شده که مردن او چون مردن جاهلیت است و کفر، و چون نتیجهٔ هر دو یکی بوده آن را از باب اول دانسته.

و ظاهر آن است که چون اخبار این باب دارای تعبیرات همانند هستند و نزد مخالفین هم مشهورند، آنها را باب جدائی ساخته و گر نه اینها هم در عنوان باب اول واردند. پایان نقل از مجلسی(ره).

ولی طبق تحقیقی که گذشت معلوم شد که موضوع اخبار باب گذشته غیر از موضوع اخبار این باب است، آنها در موضوع پیروی از امام جائر است و اخبار این باب در موضوع عدم معرفت امام و ترک رجوع به رهبر بر حق و عادل اگر چه این هر دو در عنوان عدم تمسک به امام بر حق با هم شریکند و به این حساب مرحوم کلینی این باب را از باب اول دانسته.

ولی چنانکه بیان کردیم این عنوان را دو قسمت کرده و قسمت اول را در اخبار باب گذشته بیان کرده و برای این قسمت دوم بابی جدا کرده و اخبار آن را در آن درج کرده و توجه به این نکته لازم است که بی امام مردن بر چند وجه است:







۱ ـ قصور از معرفت امام برای آنکه وجوب امام شناسی به او ابلاغ نشده و یا امام به او معرفی نشده باشد مانند کسی که بعد از فوت امام سابق و قبل از اعلام امام بعد مرده باشد.

۲ ـ اهمال و تقصیر در تحصیل معرفت امام.

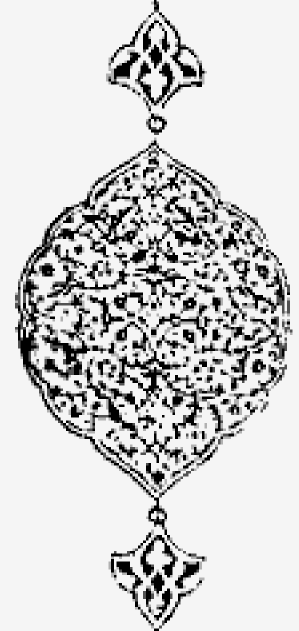
۳ ـ عدم رجوع به امام از نظر مسامحه در انجام امور دینی .

٤ ـ عدم رجوع به امام بر حق از نظر خصومت و عناد یا برای طرفداری از امام جائر.

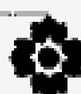
و نمی توان همهٔ این اقسام را محکوم به کفر و هلاکت دانست چنانچه کسانی که در زمان جاهلیت مرده‌اند نمی توان همه را مستحق عذاب و محروم از نجات دانست.

زیرا در مورد عدم حجت نسبت به افراد از نظر اعمال و نیات و طرز رفتار و متوجه بودن و نبودن و جستجو کردن و نکردن حالات و احکام مختلفی است، این است که در این اخبار مردن با عدم معرفت امام در حکم مردن دورهٔ جاهلیت شمرده شده و مردن دوران جاهلیت نسبت به افراد یک حکم نداشته.

[١٤] از مجلسی(ره) ـ جاهلیت جهلاء ـ جوهری گفته است اینکه گویند این در جاهلیت جهلاء بوده، کلمهٔ جهلاء تأکید جاهلیت است که از آن باز گرفته شده برای تأکیدش چنانچه گویند: وقد واقد یعني فروزش فروزان، یا وهج واهج به همین معنی، یا لیلة لیلاء شب بسیار شب، یا یوم ایوم، انتهی.



مقصود سائل در اینجا این است که تعبیر از مردن کسی که خود را در زیر تربیت امام ننهاده و بی امام بسر برده به مردن جاهلیت بر وجه حقیقت است، و در این زمانی که نظام ظاهر اسلام زیر سرپرستی یک حاکم جور و یک سازمان دینی پر آوازهٔ دوران عباسی از آنور جبل الطارق تا اواسط



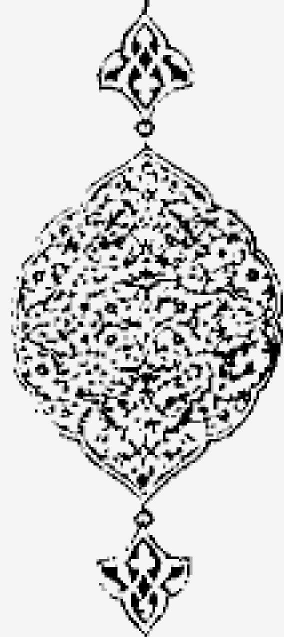


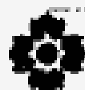
چین را زیر پرچم خود دارد و در همه جا صوت اذان بلند است و مساجد بیشمار پر از نمازخوان است و احکام و حدود و مقررات ملیون‌ها مردم به نام اسلام و قرآن اداره می شود، و هزارها حوزهٔ قرائت قرآن و تعلیم آموزش قرآن و حدیث وجود دارد، و نظم و امنیت نسبی در سراسر محیط اسلام زیر لوای قرآن بر قرار است.

آیا در چنین دورانی به محض اینکه کسی امام بر حق را که خود در ضمن این نظام وسیع اسلامی زند گی می کند نشناسد به طور حقیقت مانند کسی مرده است که پیش از بعثت پیغمبر در محیط جزیرة العرب وحشی و بُت پرست و بی نظم در محیط یک مشت مردم خون‌خوار و درنده که از همه آداب و شؤون بشری بر کنار بوده‌اند مرده است؟

و یا اینکه مقصود پیغمبر از این بیان این است که مردن نادان به امام شبیه مردن جاهلیت است، و آن هم از نظر صرف ترک معرفت امام و گر نه در این دوران مردی که سراسر قرآن را خوانده و ظاهرش را دانسته و همیشه در محراب عبادت یا دکان تجارت یا در خدمت تعلیم و آموزش مردم یا در میدان جهاد با کفار بسر برده چگونه با یک مرد نادان بُت پرست خون‌خوار و سوسمارخوار بیابان گرد دوران جاهلیت برابر است و هیچ امتیازی از این همه مظاهر اسلامی و تمدن بشری کسب نکرده است.

امام(ع) در پاسخ او می فرماید: مقصود پیغمبر از مرگ جاهلیت نظر به عالم پس از مرگ دارد نه به زندگی در این جهان، البته از نظر زند گی و حیات در این جهان نمی توان یک فرد مسلمان دوران حکومت عباسی را با یک فرد دوران جاهلی و بلکه با یک فردی که در حکومت متمدن روم هم زند گی کرده برابر دانست، زیرا نظم و انضباط و امنیت و آداب انسانی این حکومت اسلامی از نظر ظاهر و ادارهٔ امور دنیا بسیار قابل توجه و دل‌پسند است.







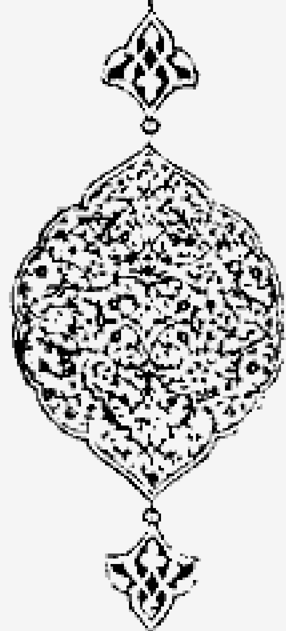
ولی این آثار ظاهری اسلام است و نتائج دنیوی سازمان اسلام که بر همان پیکره و دور نمای او بار می شود. این استفاده‌ها معنیش این است که همه زیر سایهٔ اسلام زندگی می کنند همه درون ساختمان اسلام از دست‌برد و یورش راهزنان و از سرما و گرمای کشنده آسوده‌اند.

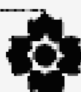
ولی اینها ربطی به نتائج و ثمرات معنویه و اخلاقیه و نور ایمانی که روحیهٔ خوش سر انجام فرد را بنیاد می کند ندارد؛ این جامعهٔ پر آوازه و خوش ظاهر برای دنیا و زندگی دنیا سودمند است و از نظر مرگ و پس از آن که هر فردی باید به روحیهٔ ایمان متکی باشد و از آن بهره‌مند گردد اگر در زیر سرپرستی امام بر حق نباشد و او را نشناسد وضع او از نظر روحیه بدین سه وجه است:

۱ ـ کفر ـ یعنی اگر با امام بر حق ستیزه کرده و مخالفت ورزیده و یا از امام و پیشوای جائر طرفداری کرده است و از روی دل به حکم او گردن نهاده کافر میرد.

۲ ـ نفاق ـ اگر طرفداری از حکومت جور نکرده و اظهار مخالفت با امام بر حق هم ننموده ولی بر اثر مسامحه و اهمال دنبال حق نرفته و در مقام جهاد و مبارزه با باطل بر نیامده و امروز و فردا کرده و به حساب اینکه ببینیم چه می شود گذرانیده، این روحیهٔ نفاق آمیزی دارد و منافق مرده است، البته نفاق درجاتی دارد که شاید بعضی از درجات آن مشمول رحمت حق شود چنانچه خدا می فرماید(۲٤ سوره احزاب): «تا خدا مخلصان را به اخلاص خود پاداش دهد و منافقان را عذاب کند یا از آنها توبه‌پذیر گردد به درستی که خدا پر آمرزنده و مهربان است.»

۳ ـ ضلالت و گمراهی ـ این درجه خفیف‌تر است نسبت به جاهل قاصر و یا مستضعف است که وسیلهٔ امام شناسی برای او فراهم نبوده و دستش بدامن امام بر حق نرسیده و شخص گمراه هم از نظر این که برای






درک حق تلاش کرده یا نکرده خوش کردار زیسته یابد کردار تا چه اندازه دربارهٔ خود و دیگران ستم کرده یا نکرده و ضیعات مختلفی دارد.

[۱۵] از مجلسی(ره) ـ " دان الله " یعنی بپرستد خدا را یا معتقد امور دینی گردد بدون سماع از صادق یعنی معصوم، اشاره است به قول خدا تعالی(۱۱۹ سوره توبه): «اَیا کسانی که گرویدید از خدا بپرهیزید و به همراه راست‌گویان باشید» و شنیدن اعم است از اینکه با واسطه باشد یا بی واسطه (البته) در برخی نسخه‌ها با باء یک نقطه و تاء دو نقطه است، یعنی به طور قطع، جوهری گفته ماافعله بتة و البتة، یعنی تصمیم قطعی است و برگشت ندارد و در بعضی نسخ به تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در زیر ـ به معنی گم شدن و گم کاه.

[۱۶] از مجلسی(ره) ـ ظاهر علی بن عبیدالله است به لفظ مصغر طبق گفتهٔ عمدة الطالب و مقاتل الطالبیین،صاحب عمده گوید: علی بن الحسین(ع) را شش پسر بود:

۱ ـ محمد باقر

۲ ـ عبد الله باهر

۳ ـ زید شهید

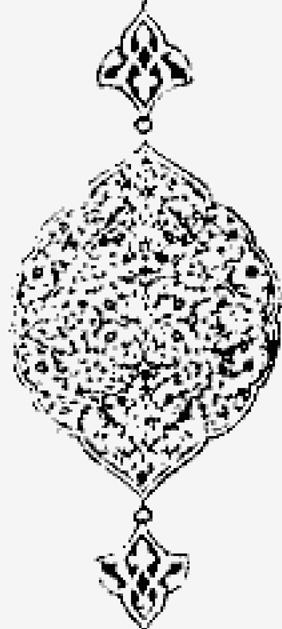
٤ ـ عمر اشرف

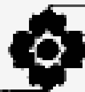
۵ ـ حسین اصغر

٦ ـ علی اصغر

سپس گفته از حسین اصغر پنج پسر به جا ماند به نام عبیدالله اعرج و عبدالله و علی و ابی محمد الحسن و سلیمان، سپس گفته از عبدالله یک پسر ماند به نام جعفر و او هم پسری داشت که او را عبیدالله بن عبدالله می خواندند.

سپس گفته به جای عبیدالله الاعرج ٤ پسر ماند به نام جعفر حجت و

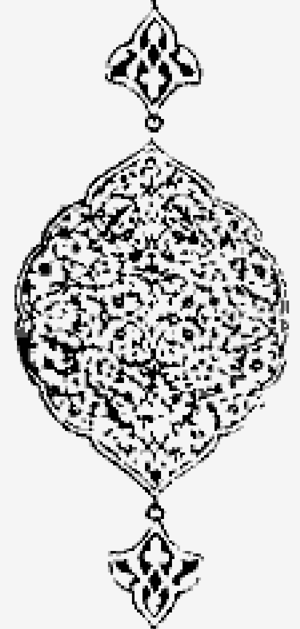




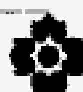


علي صالح و محمد جواني و حمزه مجلس‌الوصيه، و فرزندان علي صالح پسر عبيدالله اعرج در عراق رياست داشتند و کنيهٔ او ابوالحسن و مادرش ام ولد بود، او کوفي و با ورع است و اهل فضل و زهد با همسرش ام سلمه دختر عبدالله بن الحسين بن علي ملقب به الزوج الصالح بودند، و علي بن عبيدالله مستجاب‌الدعوه بود و محمد بن ابراهيم طباطبا که در کوفه بود او را وصي خود نمود و در صورت عدم قبول يکي از دو فرزندش محمد يا عبيدالله را وصي نمود و او خود نپذيرفت و اجازهٔ قبول به دو فرزند خودش هم نداد که بپذيرند و خروج کنند و نسل او از دو پسر بود، عبيدالله دوم و ابراهيم بن علي. انتهى.

و صاحب مقاتل ضمن بيان حادثهٔ خروج ابوالسرايا در کوفه در دوران مأمون گفته است که چون ابوالسرايا شورش کرد به نام محمد بن ابراهيم دعوت مي کرد ولي محمد سخت بيمار شد و ابوالسرايا وقتي به بالين او رسيد که جان مي داد به او دستور داد که وصي معين کند، او گفت اگر اختلاف کردند وصي من علي بن عبيدالله است زيرا من روش او را آزمودم و ديانتش را پسنديدم و زبانش بند آمد و مُرد، و چون به خاک رفت جلسه کردند براى تعيين امام و ابوالسرايا گزارش داد که او علي بن عبيدالله را وصي خود کرده است و محمد بن محمد بن زيد از جا جست که جواني نو رس بود و نطقي ايراد کرد و نسبت به علي بن عبيدالله اظهار رضايت کرد و خواست با او بيعت کند نپذيرفت و گفت من از راه نکول ترک قبول نکنم بلکه مي ترسم شغل امامت مرا از کارهاى پسندتر و بهتر از نظر عاقبت باز دارد، تو خود به کار امامت پرداز و بني عم را دور خود جمع کن ما رياست را به تو واگذارديم تو نزد ما پسنديده‌اى و پيش ما مورد وثوقي. انتهى.



من مي گويم ظاهراً زيديه اين لواحق را به او افتراء بسته‌اند، زيرا او اجلّ از اين است که امامي بتراشد يا بى اجازهٔ امام خروج و شورش را اجازه




کند. نجاشی در فهرست گوید: علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین(ع) ازهد و اعبد آل أبی طالب بود در زمان خود و از اصحاب مخصوص امام کاظم و امام رضا بود و با شیعهٔ امامیه مربوط بود و چون محمد بن ابراهیم طباطبا خواست که ابوالسرایا با او بیعت کند نپذیرفت و کار را به محمد بن محمد بن زید بن علی رد کرد.

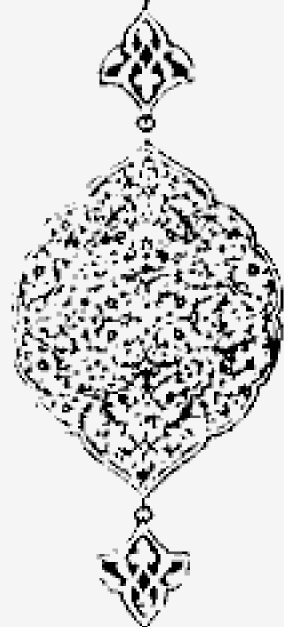
و از کشی نقل شده که خودش به عیادت امام رضا رفت و امام رضا از او تجلیل و احترام فراوان کرد و زنش ام سلمه در پشت پرده بود و محل جلوس امام رضا را نشان کرد و بعد از خروج از مجلس جای آن حضرت را بوسید و بدان تبرک جست.

[۱۷] مجلسی(ره) گوید: "ضِعف" به معنی مثل است و مقصود این است که عقاب آنها دو برابر است، و شاید مقصود این باشد که عذاب آنها سه برابر است بنابر اینکه ضعف دو چندان باشد، ولی اگر ضعف دو چندان باشد باید عقاب چهار برابر باشد تا معنی تثنیه صدق کند، فتدبّر.

[۱۸] مجلسی(ره) ـ المنکر لهذا الامر ـ استفهام انکاری است، یعنی سائل اظهار عقیده کرده که منکران از بنی هاشم مانند منکران دیگر نیستند و امام هم او را تصدیق کرده و فرموده: نسبت به بنی هاشم منکر نگو که شامل جاهل باشد بلکه جاحد بگو که انکار با علم و عقیده است یعنی بر همهٔ بنی هاشم امامت ما معلوم است و هر کدام انکار کنند انکار زبانی است و برای جلب منفعت یا حب ریاست است.

ابو الحسن در ضمن روایت کنیهٔ علی بن اسمٰعیل میثمی است(که یکی از راویان حدیث است) و توجه به آیهٔ سورهٔ یوسف برای بیان این است که انکار بر جهل و نادانی صدق می کند.

[۱۹] علت اینکه منکران امامت از خاندان بنی هاشم دو گناه دارند این است که:







۱ ـ حجت نسبت به آنها کامل‌تر و روشن‌تر است، چنانچه به همین واسطه خداوند بر گناه زنان پیغمبر(ص) عذاب مضاعف اعلام کرده است و فرموده(۳۰ سوره احزاب): (ای زنان پیغمبر هر کدام شما مرتکب هرزگی شود و گواه بر آن اقامه گردد عذاب او مضاعف باشد) یعنی دو برابر دیگران.

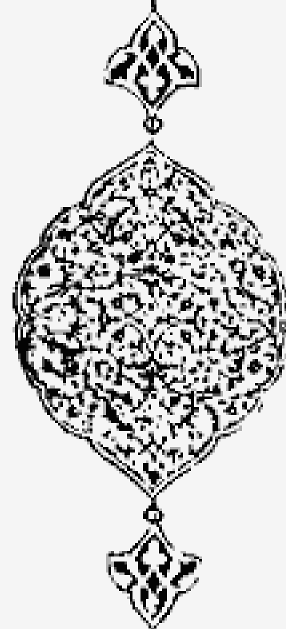
۲ ـ برای اینکه نعمت وجود امام در خاندان آنها مقتضی شکر گزاری و قدر دانی بیشتری است و انکار او ناسپاسی زشت‌تری است و موجب مزید عقاب است.

و علت اینکه محسنان آنان دو ثواب دارند این است که:

۱ ـ به شرائط و مقررات و آداب اعمال داناترند و آنها را بهتر از دیگران انجام می دهند.

۲ ـ در کار خیر پیش قدمند و هر امر خوبی را اول آنها می کنند و دیگران به آنها باید پیروی کنند، هم اجر اصل عمل را دارند و هم اجر تعلیم آن را به دیگران و تشویق دیگران نسبت بدان چنانچه به همین ملاحظه خدا در قرآن برای نیکو کاران از زنان پیغمبر هم دو اجر اعلام کرده است و می فرماید(۳۱ سوره احزاب): (هر کدام شما برای خدا عبادت کند و از پیغمبر شنوائی داشته باشد و کار خوب کند ـ میان خود و خدا ـ به او دو اجر عطا کنیم) یعنی ثوابش دو برابر دیگران است.

[۲۰] از مجلسی(ره) در زیر حدیث ۱ ـ و دلالت دارد بر وجوب کفائی طلب معرفت امام بر دورهای از بلد امام که جمعی از آنها بکوچند برای تشخیص امام تازهٔ پس از امام، و دلالت دارد که باید شخص او را بشناسند و مجرد علم به وجود غیر معین او کافی نیست، این در صورت قدرت است و در صورت عدم قدرت بر تعیین شخص همین علم به وجود اجمالی او کافی است، چنانچه زراره عمل کرد بعد از موت امام صادق(ع)

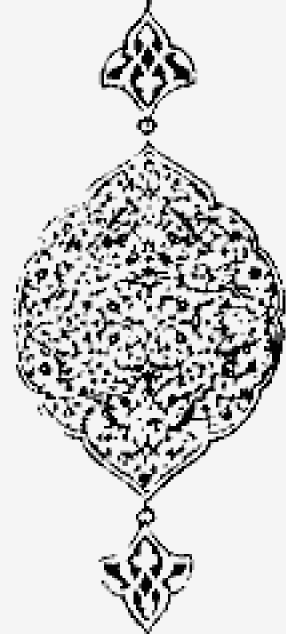




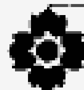
چنانچه در حال جستجو و انتظار تعیین او به وسیلهٔ نمایندگان هم همین کافی است، و به همین اندازه از مردن مانند مردن جاهلیت به درآیند، این در صورتی است که بداند هر زمانی امامی دارد و اما اگر آن را نداند و جستجو از اصل وجود امام بر او واجب باشد و حجت بر او تمام نباشد مشکل است، و اما قول خدا سبحانه «فلولا نفر...» الخ طبرسی گفته در معنای آن چند وجه گفته‌اند:

۱) ـ باید از هر قبیله‌ای برای جهاد بیرون روند و جمعی هم با پیغمبر(ص) بمانند تا این جمعی که مانده‌اند قرآن و سنن و فرائض و احکام را از پیغمبر یاد بگیرند، و چون دسته‌های اعزامی برگردند هر چه از قرآن پس از مسافرت آنها نازل شده و آن بازماندگان یاد گرفته‌اند به آنها که برگشته‌اند یاد بدهند، بگویند خدا بعد از شما به پیغمبر شما قرآنی نازل کرده و ما آن را یاد گرفتیم، و این دسته‌های اعزامی هم آن را یاد بگیرند و این است معنی قول خدا «و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» یعنی قرآن را به آنها بیاموزند و آنها را بیم دهند بدان، شاید بر حذر شوند و بر خلاف آن عمل نکنند ـ از ابن عباس و دیگران.

امام باقر(ع) فرمود: این دستور در وقتی رسید که مردم بسیار شده بودند و خدا فرمان داد که طائفه‌ای بکوچند و طائفه‌ای بمانند برای یاد گرفتن دین، و جهاد به نوبت بود.



۲) ـ یاد گرفتن دین و بیم دادن وظیفهٔ همان دسته‌ای است که کوچ کنند و خدا آنها را به چیز فهمی تشویق کرده تا برگردند و آنها که به جا مانده بیم دهند، و معنی بینائی در دین این است که به وسیلهٔ آنچه خدای عز و جل به آنها می نماید از غلبه بر مشرکان و نصرت دین بینا شوند و قوم کفار خود را در برگشت بیم دهند از نبرد با آنها و به آنها گزارش دهند از پیروزی پیغمبر و مؤمنان، و آنها را بیم دهند از نبرد با مسلمانان و آنها در



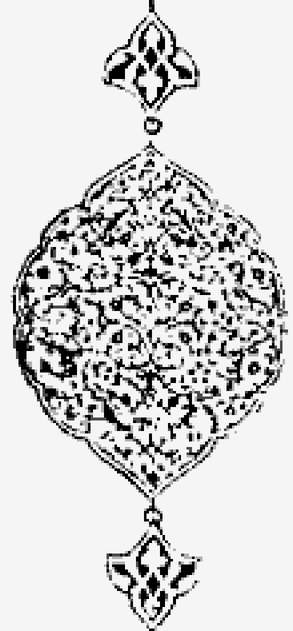

حذر شوند از جنگیدن با پیغمبر و بترسند از آنکه بر سر آنها آید آنچه بر سر کفار جنگنده با مسلمانان آمده.

۳) ـ وظیفهٔ آموختن فقه متوجه به کوچ کننده‌ها است و مقصود این است که همهٔ مؤمنان نمی توانند که از وطن خود کوچ کنند و گرد پیغمبر آیند برای آموختن امور دین، و وطن خود را خالی کنند ولی باید از هر ناحیه طائفه‌ای کوچ کنند تا سخن آن حضرت را بشنوند و دین را از او بیاموزند و سپس به قوم خود برگردند و برای آنها بیان کنند و آنها را بیم دهند.

و از جبائی نقل شده است گوید: مقصود از کوچ در اینجا مسافرت برای طلب علم است و آن را نفر و کوچ تعبیر کرده برای اینکه آن جهاد با دشمنان دین است. انتهی.

ولی بیانی که امام(ع) در این حدیث برای آیه کرده است باید پیروی شود و منافاتی با تفسیرها ندارد، زیرا ممکن است مقصود این باشد که کوچ برای تحصیل علم به شخص امام داخل مضمون آیه است، بلکه از مهمترین موارد آن است و منافاتی با عموم آیه راجع به طلب علوم لازم دیگر ندارد و راجع به همان معنی سوم می شود، و به این آیه برای حجیت خبر واحد هم استدلال شده و این خبر مشعر است که تا امام زنده است تحصیل علم نسبت به امام آینده واجب نیست، پایان نقل از مجلسی(ره).

آنچه در اینجا باید مورد توجه باشد این است که معرفت امام از اصول است و نسبت به آن تحصیل علم قطعی لازم است و وجوب معرفت امام عینی است، ولی معرفت سائر احکام وجوب کفائی دارد و در آن تحصیل علم قطعی لازم نیست بلکه به دلیل معتبر اکتفاء می شود، و اگر بخواهیم از این آیه استفادهٔ هر دو حکم را بنمائیم باید وجوب آن شامل وجوب عینی و کفائی هر دو باشد و تفقّه که موضوع حکم است شامل علم قطعی و ظن معتبر هر دو باشد.






در اینجا باید یک جامعی بین دو وجوب در میان آورد و یک جامعی بین دو قسم معرفت و تفقّه و این بحث به میان می آید که هیئت «لولا نفر» از نظر افادهٔ وجوب می تواند به هر دو معنی دلالت کند و مادهٔ فقاهت شامل علم و ظن هر دو می شود و این عموم بر وجه حقیقت است یا عموم مجاز، و قرینهٔ این مجاز چیست.

چون در این اخبار آیه نفر به وجوب بحصیل علم به امام تطبیق شده است معلوم است که وجوب عینی نسبت به تحصیل علم قطعی و معرفت یقینی نسبت به امام از آن مقصود است و وجوب کفائی و معرفت ظنی که در احکام فرعی بدان اکتفاء شده مورد تردید است که مشمول آیه باشد.

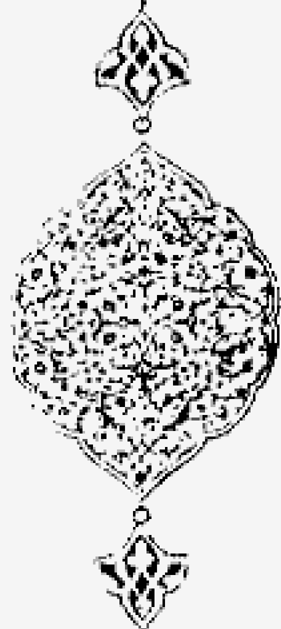
آنچه مسلم است این است که آیه راجع به دعوت برای جهاد و کوچیدن برای میدان نبرد است به دو دلیل:

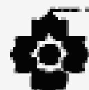
اول ـ آنکه خود کلمهٔ نفر در کوچیدن برای جهاد و نبرد به کار می رفته و به همین جهت جبائی هم که آیه را به مسافرت برای تحصیل علم تفسیر کرده ناچار شده آن را تشبیه بدان کند و گفته خروج در طلب علم به نفر تعبیر شده است برای آنکه متضمن مجاهده با دشمنان دین است و معلوم نیست که مقصودش این است که لفظ در آن به طور مجاز استعاره استعمال شده یا از نظر مشاکله یا به اعتبار جعل مصداق.

دوم ـ اینکه سیاق آیات بر این دلالت دارد زیرا می فرماید:

(۱۲۰ سوره توبه): «نباید اهل مدینه و اعراب اطراف آن از رسول خدا(ص) جدائی ورزند و از جان خود در زمینهٔ جان او دریغ کنند زیرا تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا نکشند و گامی بر زمین نگذارند که مایهٔ خشم کفار باشد و دستی به دشمن نیندازند جز اینکه کار شایسته‌ای برای آنها ثبت شود، به راستی خدا مزد نیکو کاران را ضایع نکند».

(۱۲۱): «و هیچ هزینه خرد و درشتی نکنند و دشتی را زیر پا






نکنند جز آنکه برای آنها ثبت شود تا خدا بدانها پاداش دهد بهتر از آنچه می کرده‌اند».

(۱۲۲): «همهٔ مؤمنان شیوه ندارند که کوچ کنند» الخ.

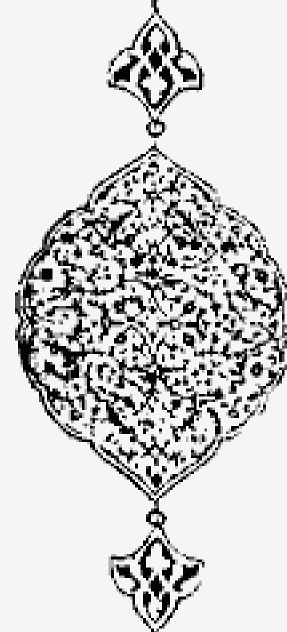
(۱۲۳): (اُیا کسانی که ایمان آوردید، نبرد کنید با آنها که در پهلوی شما و در جوار شمایند از کفار و باید از شما احساس سختگیری کنند و بدانید که خدا با متقیان است).

آنچه از ملاحظهٔ مجموع این آیات استفاده می شود این است که آیه نفر شامل دو قسمت است:

قسمت اول آن یک گزارشی است از وضع واقعی و عمومی مسلمانان که می فرماید عادت مؤمنین نیست که همه و همه بکوچند، این یک واقعیتی است که علل متعددی دارد مثل این که در همهٔ آنان روح اخلاص وجود ندارد که دل از وطن و زندگی بردارند و رنج غربت را هموار کنند، مثل اینکه امکان سفر و کوچ به جبههٔ مبارزه برای همه میسر نیست، مثل اینکه اگر همه و همه بخواهند بکوچند سرزمین‌های اطراف بی سکنه می شود و در مدینه اجتماع تحمل نا پذیری به وجود می آید.

منظور این است که صدر آیه گزارشی است از یک واقعیت ثابت و در مقام بیان حکمی نیست.

و قسمت دوم آیه بیان حکم و وظیفه‌ای است بر اساس این وضع عمومی و آن عبارت از این است که باید از هر قبیله جمعی در جبههٔ مبارزهٔ اسلام باشند، یعنی دور پیغمبر باشند تا جهاد کنند و آمادهٔ دفاع باشند و در عین حال قرآن یاد بگیرند و در دین بصیر شوند و به وطن برگردند و دیگران را تعلیم دهند.



در آن تاریخ مرکز فعالیت اسلام عبارت از حاضر بودن در دور پیغمبر بوده و مرکزیت وجود پیغمبر جامع جهاد و تحصیل علم و تحصیل

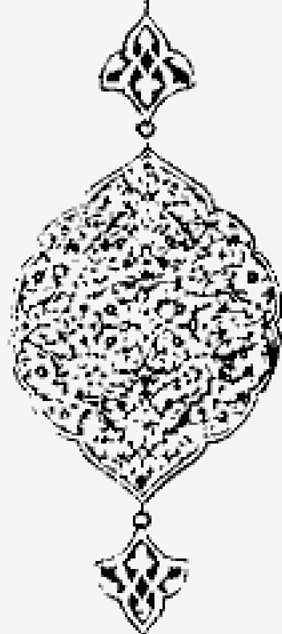


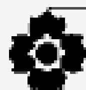


بصیرت در دین و همه چیز بوده است و منظور آیه این است که بر عموم لازم است رابطهٔ خود را با پیغمبر به وسیلهٔ کوچ جمعی حفظ کنند، و از این تعبیر استفاده می شود یک تکلیف عمومی از نظر حفظ مرکزیت اسلام و حفظ رابطه با آن مرکز.

مثل این که از نظر قانون اساسی حفظ مشروطیت بر همهٔ افراد کشور واجب است و معنای آن این است که باید یک مجلس شوری برپا کرد که ناظر بر اصلاح و اجراء امور کشور باشد و وسیلهٔ آن انتخاب یک عده نماینده گان درست و کاردان است که مورد اعتماد باشند، و در این مورد بر هر کس یک جور فعالیت واجب است، تا این موضوع محقق شود یکی باید تبلیغ کند یکی باید پول مصرف کند یکی باید در تشکیل انجمن شرکت کند یکی باید قبول مسؤولیت نماینده گی کند یکی باید نظارت بر درستی انجام انتخابات و حفظ صندوق‌های رأی داشته باشد و نتیجهٔ مجموع این فعالیتها به وجود آمدن یک مجلس شورای ملی درست است.

بنابر این می توان گفت: معنی آیهٔ نفر وجوب حفظ مرکزیت اسلام و اجراء امور اسلامی است از نظر دفاع و فرهنگ و تعلیمات عمومی و این موضوع بر همهٔ مکلفین واجب عینی است، ولی هر فردی از نظر امکان و قدرت خود به یک عملی که در خور او است باید این وظیفه را انجام دهد، یکی خدمت پیغمبر باشد و قرآن را تعلیم بگیرد و آن یکی که میتواند آن را بنویسد و آن یکی که می تواند آن را برای دیگران تفسیر کند و آن یکی که می تواند در جبههٔ جهاد فعالیت کند و آن دیگری پس از دریافت احکام اسلامی به وطن برگردد و به تعلیم آنها که در وطن مانده‌اند بپردازد و جمعی هم در وطن بمانند برای عمران و آبادی و حفظ مراکز زندگی خود و تولید ثروت و زراعت برای حفظ بنیهٔ اقتصاد جامعهٔ اسلامی، و البته این امر چون به طبع خود حاصل بوده است، آیه، مردم را مکلف کرده به اجراء یک وظیفهٔ





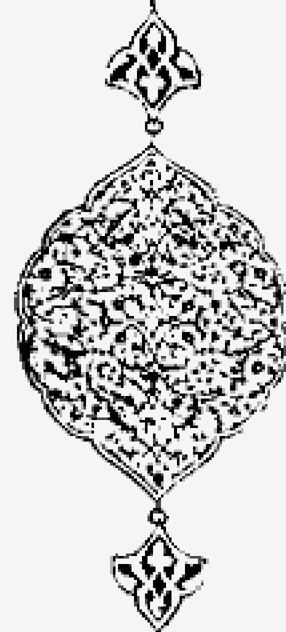


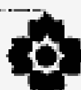
اجتماعی که عبارت از کوشیدن در دفاع از اسلام و فهمیدن امور دین و تبلیغ آن به دیگران است و این تکلیف اجتماعی بر همه واجب عینی است، ولی هر کس باید به اندازهٔ قدرت خود در انجام آن فعالیت کند و در صورتی که این امر اجتماعی ترک شود آنها که در انجام وظیفهٔ مقدور و مربوط به خود کوتاهی کرده‌اند گناه‌کار و مستحق کیفرند.

و چون در دوران ائمه حفظ مرکزیت مذهب و اجراء تعلیمات حقهٔ وابستهٔ به وجود و تعیین امام معصوم است باید به دنبال او شتافت و در صورتی که وفات کرد به دنبال جانشین او شتافت و این وظیفه برای جمعی به همان انتظار انجام می شود و برای جمعی به سفر کردن و جستجو کردن انجام می شود و آنها که در طلب معرفت امام وقت در سفرند به وظیفهٔ خود عمل کردند و اهل نجاتند چنانچه امام آنها را مشمول آیهٔ (۱۰۰ سوره نساء) دانسته، و مهاجر فی سبیل اللّٰه شناخته و آنها که در وطن به انتظار خبر تعیین امام نشسته و بیش از آن قدرت ندارند به وظیفهٔ خود عمل کرده‌اند، و اگر در این حال بمیرند اهل نجات هستند، منظور این است که مقصود آیهٔ نفر با دو آیهٔ پیش از آن و بعد از آن بیان یک تکلیف مهم اجتماعی است که عبارت از حفظ مرکزیت اسلام است که دو رکن اساسی دارد:

یکی دفاع از آن در برابر دشمنان به یاری پیغمبر اسلام و گرد آمدن اطراف او برای تشکیل نیروی دفاعی.

و دیگری اجراء فرهنگ اسلام به آموختن قرآن و تعلیمات پیغمبر و نشر و تبلیغ آن در سراسر محیط اسلامی و در این موضوع بر هر فردی واجب عینی است که به اندازهٔ قدرت خود انجام وظیفه کند و این غیر از تکلیف شخصی افراد است نسبت به جهاد و تحصیل علم راجع به اصول و فروع که هر کدام حکمی نسبت به حال خود دارد، و کوچ برای تعیین شخص امام در شمار همان انجام حفظ مرکزیت دین و مذهب است که





مقصود از آیهٔ نفر است.

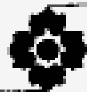
اکنون می ماند صورت شدت تقیه که مانع از دست رسی به امام است که در قسمت دوم این حدیث مورد سؤال شده است.

[۲۱] از مجلسی(ره) ـ مراد این است که رسیدن امر امامت به امام حسین(ع) به آیات و اخبار متواتره ثابت است، و پس از حسین(ع) طبق آیهٔ نامبردهٔ اولوالارحام معلوم می شود که خلافت و امامت از آن پسر بزرگتر است و این قانون کلی به عبدالله افطح نقض نمی شود که امام صادق(ع) بر او مقدم شد با اینکه او خرد سال‌تر بود، زیرا او معیوب و نادان آشکاری بود. پایان.

[۲۲] از مجلسی(ره) ـ این خبر دلالت دارد بر فضل عجم بر عرب در ایمان، چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارند که من در کتاب کبیر(بحارالانوار) نقل کرده‌ام.

[۲۳] از مجلسی(ره) ـ انهم رووا ـ مقصود واقفیه‌اند که می گفتند دلیل امام رضا به مرگ امام کاظم همان خبر سعید است که یک شاهد است، و به قول او مرگ امام ثابت نمی شود. و چون آن مرد جریان اخبار سعید را به آن حضرت داد تصدیق کرد و این دلیل درستی آن است، و ظاهر این است که سعید از خدمت کاران هر دو امام بوده و بعضی او را خواهر زادهٔ صفوان بن یحیی دانسته‌اند.

و اما طلاق ام فروه، آنچه را دربارهٔ آن از پدر دانشمند خود شنیدم که از اساتیدش نقل می کرد این است که ام فروه از زوجات امام کاظم(ع) بوده و طلاق او بعد از موت امام کاظم(ع) بنابر این بوده که آن حضرت از طرف پدرش وکیل طلاق او بوده است چنانچه در سابق گذشت که امام کاظم(ع) امر زنهای خود را به او تفویض کرد و علمی که مناط حکم شرعی است علم از اسباب ظاهره است نه علمی که از راه الهام و مانند آن حاصل شود.





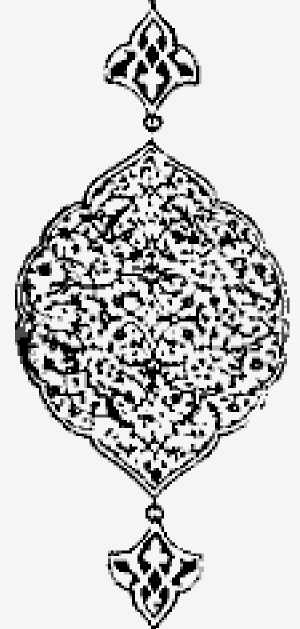
اگر گفته شود: این طلاقی که پس از علم به موت فسادش کشف شود چه فائده‌ای دارد؟ جواب گویم کارهای ائمه(ع) بلندتر از آن است که خِرَد کوتاه ما بدان رسد، و بسا مصلحتی در آن دیده که نمی دانیم، و بسا گفته‌اند شاید آن حضرت به ام فروه خبر مرگ امام را داده و اجراء طلاق از روی تقیه بوده تا پس از گذشتن عدهٔ وفات بتواند شوهر کند زیرا نمی شده ترتیب اثر به علم نهانی کنند و مایهٔ سرزنش مخالفین بوده و در تعجیل تزویج او و بیرون رفتن از خانهٔ امام مصلحتی بوده.

من گویم که به نظرم می آید که ممکن است حکم ازدواج ائمه(ع) هم حکم ازواج نبی(ص) باشد که پس از وفات آنان تزویج زنان آنها روا نباشد مگر به اجراء طلاق و خروج از این حریم امامت و این گونه طلاق بعد از وفات(به دست امام بعد) انجام می شود، چنانچه امیرالمؤمنین پس از وفات پیغمبر(ص) می توانست عایشه را طلاق داده و از ام المؤمنینی بیرون کند و شاید سبب طلاق این بوده که امام می دانسته در ترک تزویج از او اطاعت نمی کند، و ممکن است مقصود از تطلیق معنی لغوی باشد، یعنی او را از خانه بیرون کرد چون عنوان زوجیت زائل شده و در عدهٔ وفات حق سکنیٰ ندارد و بسا که " طلعتها " (او را بیرون کردم) خوانده شده و این مخالف ضبط نسخه‌ها است و روی هم رفته این از مشکلات اخبار است و وجوهی که ذکر شد دلپذیر نیست.

من می گویم: دلیلی نیست که ام فروه زوجهٔ امام کاظم(ع) باشد و شاید زوجهٔ خود امام رضا یا یکی از منسوبان آن حضرت بوده است.

[۲٤] از مجلسی(ره) ـ امام این جواب را در خور فهم سائل گفته و گر نه او به الهام الٰهی مطلع بوده بلکه هنگام مرگ و غسل و دفن بالین امام حضور داشته، چنانچه اخبار دربارهٔ آن وارد است.

[۲۵] از مجلسی(ره) ـ این خبر دلالت دارد که علی(ع) در زمان






حیات پیغمبر هم امامت داشته، و این منافات ندارد که رعیت پیغمبر هم باشد مانند پیغمبراتی که معاصر پیغمبر اولوالعزم بودند(چون لوط در زمان ابراهیم‌ع) چنانچه بدان اشاره کردیم و اصحاب ما در این باره اختلاف دارند و بیشتر بر این عقیده‌اند که امامت هر امامی پس از فوت امام سابق است، و برخی گفته‌اند همهٔ ائمه در هر زمانی واجب‌الطاعه هستند، ولی یکی ناطق است و دیگران خاموش.

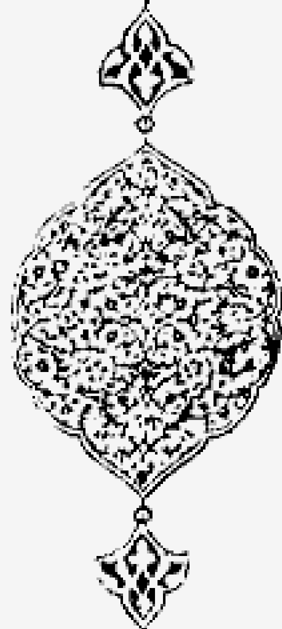
[۲۶] یعنی عیسی(ع) از گهواره حجت خدا بود و این پسر من اکنون سه سال دارد ـ از مجلسی(ره).

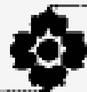
[۲۷] از مجلسی(ره) ـ در قاموس است که غلام خماسی یعنی پنج وجب قد، و سداسی و سباعی نگویند زیرا در شش وجبی مرد باشد و گاهی بر پنج ساله هم اطلاق می شود و امام جواد(ع) در هنگام تصدّی امامت، ۹ ساله بوده است.

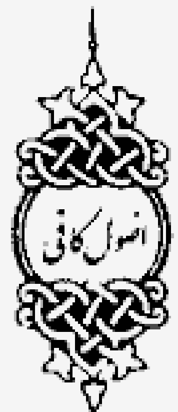
[۲۸] کمتر از پنج سال اشاره به امام قائم(ع) است که به اتفاق تواریخ آینده هنگام وفات امام حسن عسکری کمتر از پنج سال داشته.

[۲۹] چون پیروی علی(ع) در آغاز دعوت پیغمبر سبب اختصاص او شد به امامت و بلکه در همان روز پیغمبر وصایت او را اعلام کرد، این دلیل می شود که مقام امامت در سن کم میسر است.

مجلسی(ره) گوید: این حدیث دلالت دارد که عُمْرِ علی(ع) در آغاز بیعت او با پیغمبر نه سال بوده، و آنچه از ابواب تاریخ آیندهٔ این کتاب استفاده شود این است که ۱۰ سال بوده و با هم منافات ندارند زیرا سابقاً گفتیم که از نظر حساب گاهی کسر را بیندازند و گاهی واحد کاملی به حساب گیرند، در این روایت نه سال، کسر را انداخته، و در روایات باب تاریخ به حساب سال تمام در نظر گرفته، و به هر حال میان خاصه و عامه در عمر آن حضرت موقع قبول دعوت اختلاف است:







۱ ـ هفت سال ، چنانچه در روایت عیاشی است.

۲ ـ ده سال.

۳ ـ هشت سال.

٤ ـ دوازده سال.

۵ ـ سیزده سال.

٦ ـ پانزده سال.

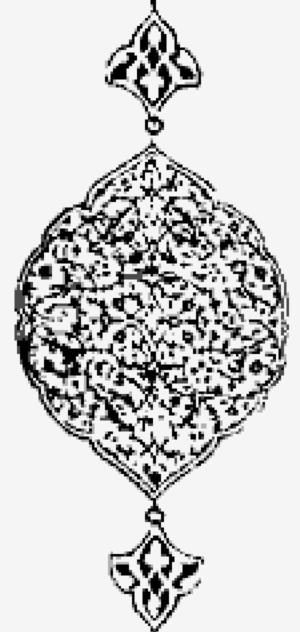
و قول ۱۰ سال با تواریخ سازگارتر است، زیرا مشهور است که ٦۳ سال عمر کرده ؛ و ۳۰ سال پس از پیغمبر زیسته و از بعثت تا وفات پیغمبر هم ۲۳ سال بوده و باقی می ماند ۱۰ سال (٦۳ = ۱۰ + ۲۳ + ۳۰) و به هر حال در سبقت ایمان او روایات خاصه و عامه متواتر است:

ابن ابی الحدید گوید: اساتید متکلمِ ما اختلاف ندارند در اینکه اول کس در اسلام علی بن ابی طالب بوده جز نادری از بصریان، ولی امروز مقرر است پیش همه که او در ایمان بر همه پیش است و خود امیرالمؤمنین(ع) همیشه این موضوع را اظهار می داشت و بدان افتخار می کرد، و آن را دلیل افضلیت خود می دانست و بدان تصریح می کرد و مکرر می فرمود: منم صدیق اکبر و فاروق اول، پیش از ابی بکر اسلام آوردم و پیش از آنکه او نماز بخواند نماز خواندم.

محمد بن قتیبه در کتاب معارف خود این کلام را از آن حضرت نقل کرده است و او در کار خود مورد اتهام نیست و شعری هم در این موضوع از آن حضرت نقل شده که مطلعش این است: محمد النبی اخی و صنوی(محمد پیغمبر " ص " برادر و همنژاد من است) و حمزة سیدالشهداء عمی، و در ضمن این اشعار گوید:

سبقتکم الی الاسلام طراً: به همهٔ شماها در اسلام پیشی گرفتم یکسره.

غلاماً ما بلغت اوان حلمی: در حالی که هنوز به بلوغ نرسیده بودم.

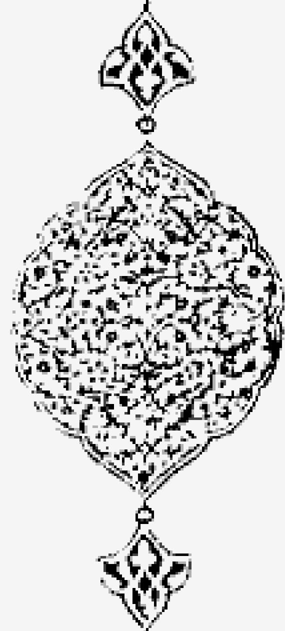




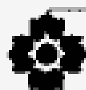

شیخ مفید(ره) در کتاب فصول گفته: امت اسلامی متفق‌اند که امیرالمؤمنین اول مردی است که رسول خدا(ص) را اجابت کرده، و احدی از اهل علم خلاف آن نگفته جز اینکه عثمانی‌ها در ایمان آن حضرت از نظر خرد سالی اعتراض کردند و گفته‌اند در آن حال بالغ نبوده تا از روی معرفت باشد و ایمان ابی بکر از روی معرفت بوده، و اعتراف تقلیدی با اقرار از روی یقین و معرفت برابر نیست، و از این اعتراض به چند وجه جواب داده:

۱ ـ قبول نداریم که در این حال کودک باشد و روایاتی ذکر کرده که دلالت دارند بر اینکه در اول قبول اسلام ۱۵ سال داشته.

۲ ـ اگر قبول کنیم که خردسال بوده و هفت سال داشته، خردسالی منافات با کمال عقل ندارد و وجوب تکلیف منوط به بلوغ نیست، و به اتفاق اهل نظر و تعقل بلوغ شرط احکام شرعیه است نه عقلیه، با اینکه خدا در داستان یحیی فرموده: (ما به او حکم نبوت دادیم و هنوز کودک بود) و داستان عیسی فرمود: (گفت من بندهٔ خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده) و خردسالی این دو پیغمبر مانع کمال عقل و حکمتی که خدا به آنها داده نبود، و اگر عقل آن را محال می دانست در هر کس و در هر حال محال بود، و مفسران جز نادری اتفاق دارند که گواه یوسف در آنجا که می فرماید: «و شهد شاهد من اهلها: گواهی از خاندان خود زلیخا گواهی داد» کودک خردسالی بود در گهواره که خدا او را به زبان آورد تا یوسف از هرزگی تبرئه کند و تهمت را از او بردارد.



۳ ـ اگر ایمان او از روی معرفت و کمال نبود رسول خدایش بدان نمی ستود و آن را فضیلت او نمی شمرد، و چون رسول خدا آن را فضل او شمرده و به فاطمه(ع) فرموده: تو خرسند نیستی که شوهرت دادم به اقدم همه در ایمان، چنانکه فرمود: اول کس از این امت که بر سر حوض وارد



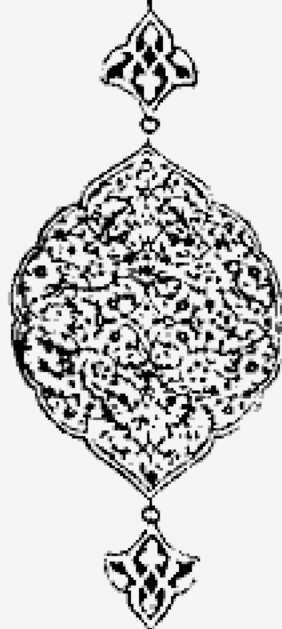


شود اول کس باشد که اسلام آورده و آن علی بن ابی طالب است، و هم فرمود:

فرشته‌ها بر من و علی هفت سال صلوات فرستادند زیرا جز من و او کسی از مردها نماز نمی خواند، و مانند این روایات، و از اینجا ثابت شد که ایمان او از روی یقین و معرفت بوده نه صرف تقلید و تلقین، خصوص که پیغمبر آن را ایمان و اسلام نامیده و آنچه بچه از راه تقلید و تلقین اظهار دارد به طور مطلق اسلام و ایمان نیست.

٤ - خود امیرالمؤمنین سابقهٔ اسلام خود را مدح خود دانسته و از مفاخر خود شمرده و بر دشمنان خود بدان احتجاج کرده و در مقامهای چندی آن را مکرر کرده، و اگر ایمان او چنانچه ناصبی‌ها گویند معتبر نبود،روا نبود که آن را مدح خود داند و عبادت نامد و بدان ببالد و خود را بدان بر ابی بکر و عمر برتری دهد و به ناچار مخالفان او بر او اعتراض می کردند، و چون چنین اعتراضی نکردند و قبول کردند دلیل بر فساد گفتار ناصبی‌ها است.

۵ - پیغمبر، علی(ع) را در حالی دعوت با اسلام کرد که کار خود را نهان می داشت و از دشمن می هراسید، اگر به علی(ع) از همه جهت اعتماد داشت این اعتماد دلیل بر کمال عقل و شایستگی علی(ع) است، و اگر به او اعتماد نداشت به حفظ اسرار و انضباط تام در امر اسلام در این صورت تقصیر کرده است و خلاف حکمت و تدبیر عمل کرده و پیغمبر از این نقصان و هر نقصانی مبرّا است و خدامقام او را اجلّ شمرده و گفتار کسانی که به او چنین نسبت‌ها دادند دروغ شمرده ؛ در این صورت مقصود ناصبی‌ها از طعن در ایمان علی(ع) عیب کردن رسول(ص) و نکوهش از افعال او و توصیف او است به عبث و تفریط ، به طور خلاصه ترجمه شد.



[۳۰] از مجلسی(ره) - از این حدیث ظاهر می شود که غسل دهندهٔ

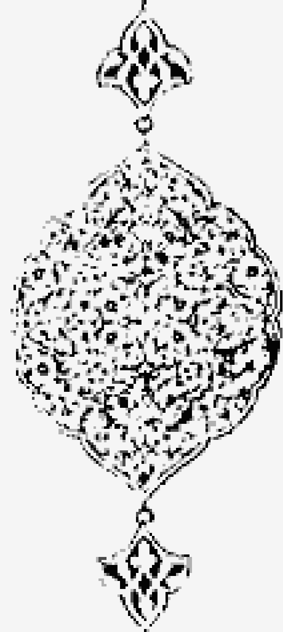


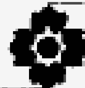

او جبرئیل و فرشته‌ها بودند، چون در روایت است که او در چاه (جُب) بالین یوسف آمد، و شاید از راه تقیه باشد: یا از سُنّی‌ها، به قرینهٔ اینکه راوی از عامه است و یا از شیعه‌های کم‌خِرَد چنانچه حکم به بهتریِ آنان از امام هم یا از راه تقیه است، یا برای خاطر شیعه‌های کم‌خِرَد است زیرا ائمه از ملائکه بهترند با اینکه حضور شخص امام را نفی نکرده و حضور فرشته‌ها با حضور او مخالفت ندارد.

و شیخ صدوق و دیگران روایت کرده‌اند که امام رضا(ع) در بغداد حاضر شد و پدرش را غسل داد و کفن پوشانید و به خاک سپرد و از ابو صلت هروی هم روایت کرده‌اند که امام جواد(ع) در خراسان حاضر شد روز وفات امام رضا(ع) و او را غسل داد و بر او نماز خواند.

و از هرثمة بن اعین هم روایت کرده‌اند و در ضمن روایت اخیر است که حضرت رضا(ع) به هرثمه فرمود که: مأمون به تو رو کند و به تو گوید: ای هرثمه مگر شما معتقد نیستید که امام را جز امام غسل ندهد پس علی بن موسی الرضا را که پسرش محمد در بلاد حجاز است و ما در طوس هستیم کدام امام غسل داد، تو در پاسخ او بگو: ما معتقدیم که باید امام را امامی غسل دهد که بعد از او است و اگر یک متجاوزی تعدی کرد و امام را غسل داد امامت امام باطل نشود که متجاوزی او را غسل داده و باطل نشود امامت امامی که بعد از او است به خاطر اینکه از غسل پدر غایب بوده است، و اگر ابوالحسن علی بن موسی الرضا در مدینه مرده بود پسرش محمد او را آشکارا و عیان غسل می داد و اکنون هم در واقع او را غسل می دهد ولی نهانی. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم از این روایت ظاهر می شود که در اینجا یک حکم قانونی است و آن عبارت از این است که تصدی وظیفهٔ غسل و دفن و کفن امام با امامی است که جانشین او است و کسی حق تقدم بر او ندارد مانند





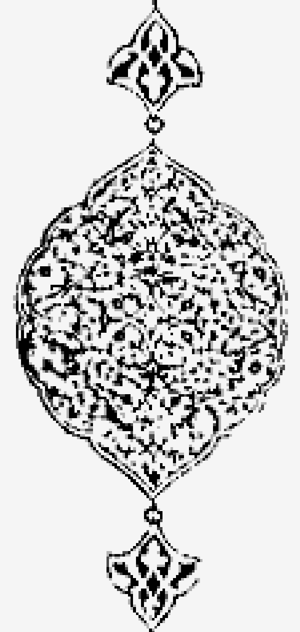


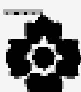
اولویت اولیاء هر میتی بدو نسبت به دیگران، و یک حکم تشریفاتی و واقعی است که باید امامِ بعد در مراسم تجهیز امام گذشته حضور داشته باشد، یا به طور آشکارا و یا به طور نامعلوم، چنانچه استفاده می شود حکم تقدم اولیاء میت در تجهیز او حقی است مستقل و شرط صحت اعمال نیست، و اگر کسی به زور متصدی تجهیز میتی شد و او را بدون اجازه و دستور اولیاء غسل داد و کفن پوشید و خاک کرد صحیح است، گرچه از نظر عدم رعایت حق اولیاء میت گناه کرده و حق آنها را برده است.

[۳۱] از مجلسی(ره) - شاید مقصود از علم اول علوم انبیاء و اوصیاء پیشین است و از علم آخر علوم خاتم‌الانبیاء یا مقصود از علم اول علم به مبدأ و اسرار توحید و علم بدانچه گذشته و آنچه در نشأهٔ نخستین بوده و علم به شرایع و احکام، و مقصود از علم آخر علم به احوال معاد و بهشت و دوزخ و پس از مرگ و جز آنها و اوّلی اظهر است.

و تعبیر بصائر که گوید «علم الاول و علم الاخر» مؤید آن است، و در برخی روایات علم اول را رسول خدا(ص) دانسته، و علم آخر را علم امیرالمؤمنین، و در آخر روایت به عطف استدلال کرده است بر مغایرت روح با ملائکه.

[۳۲] از مجلسی(ره) - اخذ شربة - گفته‌اند این اشاره است به مادهٔ غذائی که نطفه از آن بسته شود و آن را از آن زیر عرش دانسته برای اینکه ملکوتی و خوش گوار و پاک است و از پاکی به پاکی رسد و ملک همان است که بر آن غذا گماشته است و آن را به کمال لائق بدان می رساند و تا چهل روز سخن نشنود برای آنکه هنوز در مرحلهٔ گیاهی است و حس حیوانی در آن دمیده نشده و بعد از آن کلام نفسانی الهامی شنود، و شاید امام در شکم مادر کلام حسی را هم بشنود پیش از آنکه گوش برآرد چون مردم دیگر، و نوشتن میان دو دیده کنایه از ظهور نور دانش و ولایت است در






پیشانی او بلکه در سراپای او چنانچه فرماید: نورشان از برابر و سمت راست بشتابد و میان اخبار تناقضی نیست(از نظر اینکه در برخی تعبیر شده به کتابت در بازو) و اطلاق کلمه بر ارواح کامله در عرف کتب منزله و زبان انبیاء شایع است چنانچه راجع به مسیح آمده و منارهٔ نور، نیروی حدس و فِراسَت و هوش او است چنانچه خدا عز و جل فرماید(۷۵ سوره حجر): (به راستی در آن آیاتی است برای هوشمندان)، انتهی.

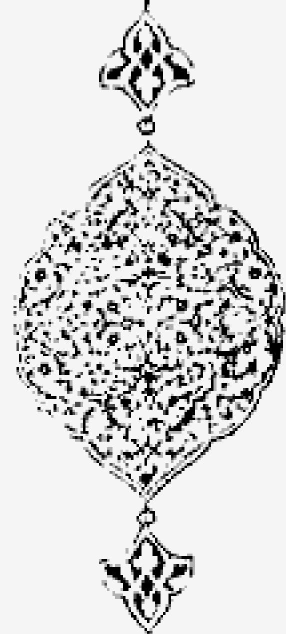
من گویم: انکار آب در آسمان بر پایهٔ اعتقاد به قواعد فلاسفه است و مقصود از منار چنانچه در برخی اخبار بیاید فرشته‌ای است، و برخی اخبار آن را روح‌القدس دانسته‌اند و گفته‌اند مقصود این است که قلب امام مهبط الهامات ربانی و افاضات الهیه است.

[۳۳] از مجلسی(ره) - جریان طلا از دو دست او کنایه از درخشیدن و صفا و فروزش آنها است.

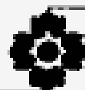
[۳٤] از مجلسی(ره) - ظاهر این است که مختون تفسیر مطهر است، زیرا اطلاق تطهیر بر ختان شایع است و کلینی باب ختان را به باب تطهیر عنوان کرده، و از امام صادق(ع) روایت کرده است که رسول خدا فرمود:

اولاد خود را روز هفتم تطهیر کنید که خوش‌تر و پاک‌تر و برای روئیدن مو مؤثرتر است، تا آنکه می گوید: محتمل است مقصود پاکی از خون و کثافات باشد.

« لایجنب »، شهید ثانی آن را به معنی عدم احتلام دانسته و گفته از خواص امام است که محتلم نشود چنانچه در بعض اخبار است، و ممکن است مقصود ظاهر آن باشد نه به معنی اینکه غسل بر او واجب نیست بلکه به این معنی که پلیدی جنابت ندارد. انتهی.



می گویم: مؤید معنی اول است که از امام رضا(ع) این خبر نقل شده

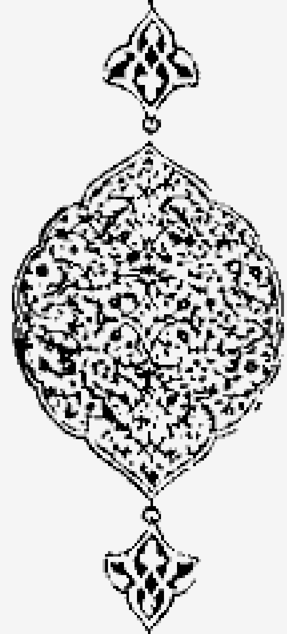


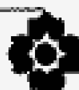


و به جای لا یجنب، لایحتلم فرموده است. و مؤید معنی دوم است آنچه در اخبار بسیاری وارد است که چون پیغمبر در خانهٔ همه را از طرف مسجد بست و درِ خانهٔ علی(ع) را باز گذاشت، فرمود(طبق روایت امام رضا ع): برای احدی نشاید که در این مسجد جنب شود مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از خاندان من باشد، زیرا او از من است.

" یری من خلفه " ممکن است مِن در هر دو جمله حرف جر باشد(می بیند از پشت سر چنانچه می بیند از برابر) در این صورت مفعول محذوف است، یعنی هر چیز را، و ممکن است موصول باشد و مفعول(می بیند کسی را که در پشت سر او است چنانچه می بیند کسی را که در برابر او است) و ظاهر این است که رؤیت در جملهٔ اول که راجع به پشت سر است به معنی علم است، زیرا دیدن حقیقی منوط به شرائط آن است و چون رؤیت در علم مجازاً استعمال شود به اعتبار تشبیه به رؤیت بصری به یک مفعول تعلق گیرد چنانچه در گفتار امیرالمؤمنین(ع) گذشت که فرمود: لم أکن لأعبد ربّاً لم اره، و سپس فرمود: لم تره العیون به مشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب به حقائق الایمان، و نمونهٔ آن بسیار است.

و اینکه گفته‌اند خدا برای امام ادراکی در فضا آفریند چنانچه در آخرت گویائی در دست و پا آفریند، یا اینکه شعاع دیدهٔ امام از برابر او منعکس شود مانند انعکاس او از آینه و پشت سر را نمایش دهد تکلفاتی است که مورد حاجت نیست و قول به اینکه دیده آنچه را در برابر او نیست درک می کند از باب خرق عادت و معجزه بر پایهٔ این است که شروط رؤیت عادی است، و جائز است خدا خرق عادت کند و دیدن را در جز چشم از اعضای دیگر بیافریند و آنچه در برابر بیننده نباشد ببیند، و همانا این سخن بر اصول اشاعره درست آید که رؤیت خدا را تجویز کنند و اما بنابر اصول مقررهٔ معتزله و امامیه این احتمال درست نیاید و اللّٰه اعلم به حقیقة الحال.





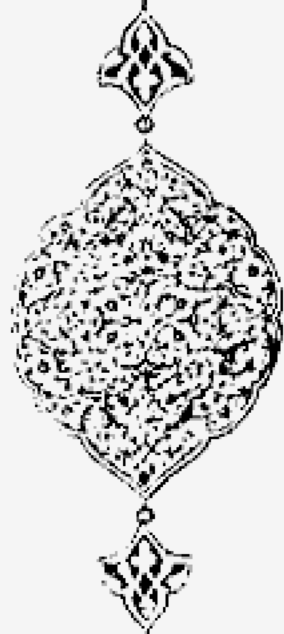


پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم ما در باب نفی رؤیت از خدا شرائط امکان رؤیت را بیان کردیم و برابر با دیده بودن از شرائط رؤیت نیست و رؤیت آنچه در پشت سر است محال ذاتی نیست و به وسیلهٔ انکسار شعاع یا نفوذ نور از جسم کثیف که امروز به وسیلهٔ علمی محقق شده است ممکن است و ابتناء آن بر اصول اشاعره در باب دعوی رؤیت حق درست نیست.

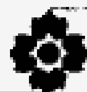
[۳۵] از مجلسی(ره) ـ انّ اللّٰه خلقنا، یعنی بدن‌های ما را از علیین آفریده، عِلّیّ به کسر عین و لام با تشدید و یاء با تشدید، مبالغه در عالی است یعنی بسیار بسیار بلند، و برخی گفته‌اند علیون نام آسمان هفتم است، و بعضی آن را نام دفتر فرشته‌های نگهبانِ کردار خوب بندگان دانند، و برخی هم گفته‌اند علیین بلندترین مکان، اشرفِ مراتب، اقرب مقامات به خدا است و این معنی در اینجا مناسب‌تر است. پایان نقل مجلسی(ره).

ظاهر این است که علیین بالاترین درجات ماده است، و ائمه دارای روح فوق ماده‌اند، و ظاهراً مقصود از آن همان روح القدس است که روح مخصوص به انبیاء و اوصیاء است چنانچه در بیان ارواح گذشت، و روح ایمان و سائر ارواح مخصوص به مؤمنان که شیعهٔ ائمه‌اند در عالی‌ترین اُفُق ماده است که همان علیین است و به اعتبار اینکه روح شیعیان هم‌اُفُق پیکر ائمه است، با هم نزدیکی دارند و به هم محبت دارند و دل شیعه به ائمه متوجه است.



[۳٦] از مجلسی(ره) ـ انّ اللّٰه خلقنا، یعنی ارواح ما را آفرید، و مقصود ارواح محمد و اوصیاء او است. من نور عظمته، معنی نوری که دلالت بر کمال بزرگی و قدرت او دارد. ثمّ صوّرَ خلقنا، ناظران در این خبر تصویر خلق را به آفرینش ابدان اصلیه تعبیر کرده‌اند.

ولی گمان من این است که مقصود خلق کالبدهای مثالی است شبیه



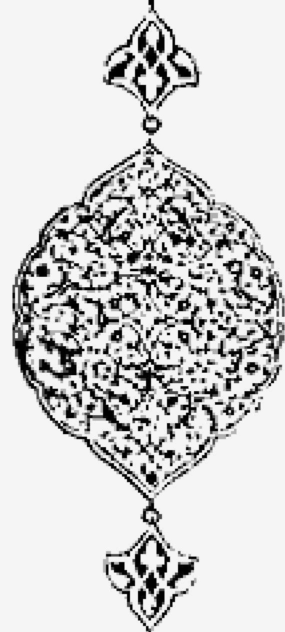

به ابدان اصلیه که صورت خلق و نمونهٔ آنها است و دلالت دارد که ائمه پیش از آفرینش اجساد مادی پاک خود و پس از مفارقت از آن و بلکه از آن و بلکه با آن تعلق به اجساد مثالی دارند، چنانچه برای ما بعد از مردن اجساد مثالی باشد که ارواح ما بدان آویزد چنانچه در کتاب جنائز بیاید و به این وسیله بسیاری از اعتراضات وارده بر این اخبار حل شود و بر آن دلالت دارد.

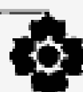
قول او که: فکنّا خلقاً و بشراً نورانیین، خلق از روح است و بشریت از کالبد مثالی که در صورت بشر است و هر دو نورانیند چون هر دو جسمی لطیف و از عالم ملکوتند، بنابر این که روح هم جسم است و بنابر این که مجرد است، نورانی بودنش کنایه از برکنار بودن او است از ظلمت هیولا و پذیرش او از انوار قدسیه و افاضه‌های ربانیه. مثل الذی خلقنا، یعنی از آنچه ارواح ما را از آن آفریده است.

بعضی از افاضل گفته تعلق تصویر به ابدان در برابر ارواح با اینکه ارواح هم جسم هستند بنابر این است که ابدان دیدنی هستند به خلاف ارواح که مانند فرشته و جن نامرئی هستند، و مقصود از طینت ماده است و زیر عرش مقام علیین است و عرش عبارت از اعلا علیین است، این حدیث دلالت دارد به برتری ائمه از انبیاء و برابری شیعه با انبیاء، و مقصود به ناس اولی انسان حقیقی است و به دومی انسان معمولی(یعنی یک سر و دو پا) و همج پشه در باد است. پایان کلام مجلسی(ره).

من می گویم: در این حدیث کلمهٔ خلق آمده است و کلمهٔ تصویر و کلمهٔ طینت، خلق از نور است و تصویر از طینت، خلق همان فیض ایجاد است که پرتو عظمت و نیروی خدا است و تصویر و قالب گیری این فیض وجود است در ماده که وجود در حیز است، ماده دارای اعماقی است از وجود که تا کنون مراتبی از آن کشف شده است:

۱ ـ ماده عنصری معروف در فلسفهٔ قدیم که عبارت است از:







۱) آب ۲) خاک ۳) هوا ٤) آتش.

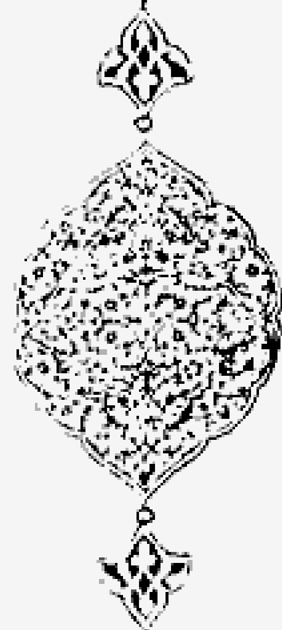
قرن‌ها دانشمندان جهان اینها را عناصر بسیطهٔ عمقی عالم می دانستند و روی آن صدها فریضه و قانون علمی تصویر کرده بودند.

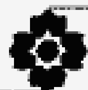
۲ ـ عناصر گازی ـ که دانشمندان عصر جدید بدان پی بردند، چون اکسیژن و هیدروژن و آزت و کربون و سدیم و.و... و معروف است که نود و چند عنصر بسیط گازی کشف شده و ثابت شده که عناصر اربعه ترکیبات این عناصر گازی می باشند.

۳ ـ عناصر هسته‌ای که از انفجار اتم کشف شده، چون الکترون و پروتون و.و...

در این میان مسائل نور و حرارت و تشعشعات هم هنوز حل نشده که عمقی از ماده هستند یا آثار خواص آنند، و شاید علم در آینده اعماق دیگری از ماده کشف کند، هر یک از این اعماق ماده در محیط خود هم کالبدی دارند و هم می توان از آنها کالبدی ساخت، و همان کالبد در عالم گازی و اتمی و هسته‌ای نورانی و تا آنجا لطیف است که به دیده درک نشود و روح انسانی موجودی است در عمق عمیق‌تری از این مراحل ماده که به وسیلهٔ ابزار علمی تا کنون کشف نشده است.

و البته ارواح عالیه تعلق به مراحل عمیق‌تری از ماده دارند و هرچه ماده عمیق‌تر باشد فراز گیری و تشعشع و انفجار آن بیشتر و وسیع‌تر است. شما اگر یک متر مکعب آب را مرکز اعتبار کنید و آن را به وجود بخار تبدیل کنید و سپس آن بخار را به الکتریسیته تبدیل کنید و سپس آن الکتریسیته را به نوری که کارخانهٔ برق ظاهر می کند تبدیل کنید و آن نور را به امواج نامرئی حامل صوت و صور تلویزیونی و از آن مرحله آن را به اتم و اعماق اتم برسانید، یک دائرهٔ بسیار وسیع و فضائی دور این مرکز یک متر مربع آب به وجود می آید که از وسیع‌ترین و عمیق‌ترین درجات آن ـ که



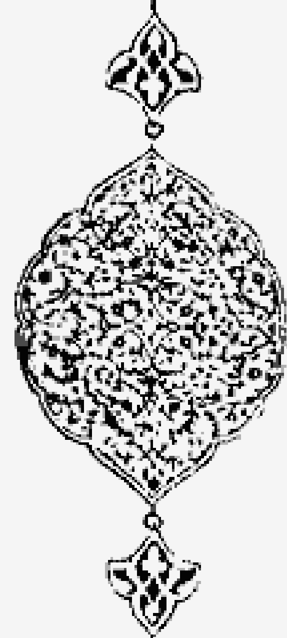


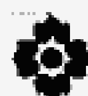


می توان گفت بشر هنوز آن را نفهمیده است - به عرش تعبیر می شود.

تصویر آفرینش ائمه را باید در آنجا جست، یعنی وجود امام در مراحل تکامل خود آن مرتبه از وجود خود را درک کرده است و شیعیان ائمه که در سیر تکامل روحی دنبال آنها هستند مرحلهٔ پائین‌تری را درک کردند و تصور و نقشهٔ وجود آنها در مرحله‌ای است که از آن تعبیر به طینتِ امام شده است و موجودات دیگر در همان مراحل تاریک و بستهٔ خود متوقفند و سیر صعودی ندارند بلکه سیر آنها در دائرهٔ محدودی است مانند یابوی عصارخانه که عمری می‌چرخد ولی به دور نقطهٔ محدود و تنگی، و مراتب معنوی دریافت عمق هستی نسبت به در صنفی و شخصی موقعی از افکار و اندیشه‌های او فهمیده شود که این افکار و اندیشه‌ها در آینه عمل و کردار و گفتار و صنف و شخص هر ملت منعکس و نموده شود.

روح مثالی و برزخی چه در ائمه و چه در سائرین عبارت از یک کالبد جدا از حقیقت وجود او نیست که مانند کندوی زنبور عسل تهیه شده باشد و روح چون ملکهٔ زنبور عسل بپرد و در آن درآید یا از آن برآید بلکه عبارت از یک عمق متوسطی از وجود هر انسانی است که با او پدید آید و با او باشد، و در این جهان به طور غیر محسوسی فعالیت دارد و در درون وجود مبهم انسانی نقاشی‌ها می کند و خیالها می بافد و کاریکاتورها رسم می کند و خوابها جلوه می دهد و در موقعی که پوستهٔ تن از هستی وجود انسانی دور افتاد و گویند مرد ظهور بیشتری دارد و عجیب است که مرحوم مجلسی(ره) در تنگنای فهم این گونه اخبار خود را در سایر اصطلاحات نامفهوم حکماء و فلاسفه می کشاند و بر خلاف ذوق خود با آنها هم‌نفس می شود و در اینجا مثل اینکه کالبد مثالی را یک موضوع جدا از وجود انسانی به حساب می آورد و می خواهد بگوید روح بشری چون ملکهٔ زنبوران عسل از کندوئی به کندوئی جا به جا شده و می شود و این خود اعتراف به یک نوع از تناسخ







نامرئی است که همهٔ اشکالات تناسخ در آن وارد است.

مفاد این اخبار نظر به مراحل زمانی وجود ائمه و شیعه ندارد که در زمانی چنین بوده و در زمانی چنان است، بلکه نظر به مقامی دارد که فوق زمان است.

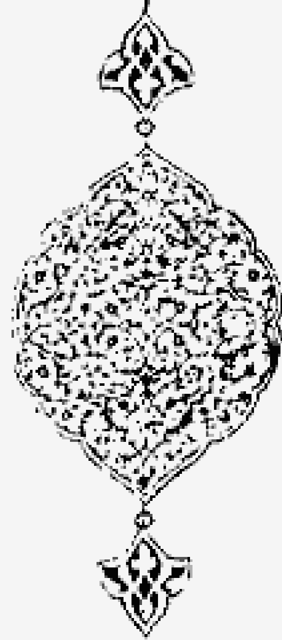
مقصود این اخبار تحلیل و تجزیهٔ مراتب معنوی افراد کامله و قریب‌الکمال انسانی است که از نظر دریافت عمق وجود خود تا اعلا علیین و یک درجه پائین‌تر از آن رسیده‌اند.

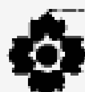
[۳۷] از مجلسی(ره) ـ و اظهر نزد من این است که «غیرنا» اهل البیت دنبالهٔ جملهٔ سابق است و مقصود این است که همهٔ انبیاء و فرشته‌ها از یک طین و یک روحند جز ما خاندان که از ده طین و دو روح هستیم و جملهٔ سؤال و جواب با امام کاظم(ع) در این میان معترضه است ولی بیشتر شارحین «غیرنا» را دنبالهٔ جواب سؤال گرفته‌اند و گفته‌اند مقصود این است که «جبلت» خلق جز ما خاندان است و خلق ما جبلت ندارد.

شیخ بهائی گفته: یعنی مادهٔ بدن ما جبلت نام ندارد بلکه طینت است زیرا از ده طینت آفریده شده، محدث استرآبادی گفته: توضیح مقام این است که خدا هر پیغمبر و فرشته‌ای که آفریده از یک روح است و یک طینت از آن هر پیمبری است، و فرشته را در طینت نیاورده چون تن مادی ندارد.

ابو صامت از راویان امام باقر و امام صادق(ع) است و ظاهراً شرح طینت‌ها را از یکی از این دو امام نقل کرده است.

یکی از محققان گفته: گویا علم انبیاء را به نهر تعبیر کرده برای اینکه مانند یک دیگرند، در یکی مایهٔ زندگی روح است و در دیگری مادهٔ زندگی تن و از آن به نور تعبیر کرده برای پرتو دادن آن، و علم دانشمندان پائین‌تر را نور نور خوانده چون شعاع علم انبیاء است و چون دو لبهٔ نهر







نگهدار آنند و گرد آن را دارند تا آب به قرارگاه خود برسد که دل پیغمبر(ص) است یا وصی او، و طینت‌های بهشتی از ملکوتند و طینت‌های زمینی از عالم ملک که از آمیختن آنها بدن خاتم‌الانبیاء و خاندانش آفریده شده به خلاف انبیاء و فرشته‌ها که آنها از یک طینت آفریده شده‌اند چنانچه آنان تنها یکی از دو روح را دارند. این کلمات بر پایهٔ اصول و اصطلاحاتی است که او پذیرفته و خود داند که چه گفته.

[۳۸] از مجلسی(ره) - مما خلقنا، یعنی از آنچه بدن‌های ما از آن آفریده شده و در این عبارت اختصاری است که از گفته‌های پیش معلوم است و محتمل است که مقصود این باشد که ابدان ما از اعلا علیین خلق شده، و قلوب شیعه‌های ما هم از آن خلق شده که بدن ما خلق شده، و این معنی اظهر است، و بدان که مفسرین در تفسیر علیین اختلاف دارند:

۱ - آن درجات عالیه‌ای است که گرد آن جلالت است.

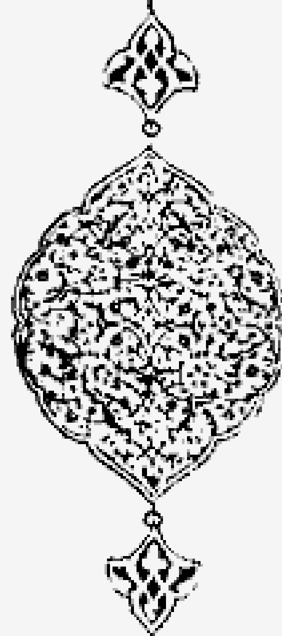
۲ - آسمان هفتم است.

۳ - سدرة المنتهی.

٤ - بهشت است.

۵ - لوحی است از زبرجد سبز زیر عرش آویخته و کردار آنان در آن نوشته است.

فرّاء گفته: یعنی فراز بر فراز تا آنجا که پایان ندارد، و مقصود این است که نوشتهٔ کردارشان یا آنچه در آن نوشته شود در علیین است، یعنی در دفتر اعمال آنها است یا آنکه دفتر اعمالشان در این جاهای شریف است، و به این معنی آخری در آیه مضاف حذف شده، یعنی «ما ادریٰک ما علیین» این بیاناتی است راجع به تفسیر آیهٔ کریمه، و اما وجه استشهاد بدان در این حدیث بر دو وجه است:



۱) به مناسبت اینکه دفتر اعمالشان در جائی است که گِلِ آنها از





آن برداشته شده است.

۲) مقصود از کتاب اعمال آنها همان روح آنها است که علوم آنان در آن نقش بندد.

در تفسیر «سِجّین» هم اقوالی است:

۱ - زمین هفتم.

۲ - فروتر از آن.

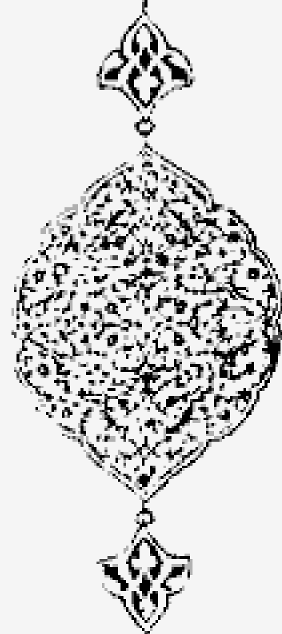
۳ - چاهی در دوزخ.

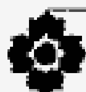
در صحاح گوید سِجّین محلی است که دفترِ فاجران در آن است، ابن عباس گفته: دفترهای آنان، ابوعبیده گفته: سِجّین از سجن است چون فسیق از فسق، و استشهاد به آیه طبق دو وجه گذشته است.

[۳۹] از مجلسی(ره)، از حسن بن علی(ع) - به درستی وارد است که در ضمن خطبه‌ای که برای مردم ایراد کرد فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا مودت ما را واجب کرده بر هر مسلمانی و فرموده(۲۲ سوره شوری): (بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی دربارهٔ خویشان و هر که حسنه‌ای به دست آرد برایش در آن بیفزائیم) به دست آوردن حسنهٔ دوستی ما خاندان است. و اسماعیل بن عبدالخالق هم از امام صادق(ع) روایت کرده که این آیه دربارهٔ ما نازل شده است.

[٤۰] از مجلسی(ره) - فالمؤمن غریب، یعنی ظاهر شد که درست است گفتار پیغمبر که فرمود: مؤمن غریب است، یعنی کم‌یاب است و کمتر کسی یابد که با او انس گیرد و اُنسش با خدا و اولیاء خدا است.

[٤۱] از مجلسی(ره) - مقصود این است که خطاب در کلمهٔ «جاؤوک» متوجه به امیرالمؤمنین است به قرینه‌ای که فرمود: و رسول خدا برای آنها آمرزش می خواست، زیرا التفات از خطاب به غیبت و سپس عود به خطاب بسیار در کلمات عرب نادر و کم‌یاب است، و تعبیر هم از







هم‌پیمانیِ آنها در غصب خلافت به مشاجره به اعتبار یکی از وجوه زیر است:

۱ ـ مقصود از تشاجر هم‌کاری در جریان امر است چنانچه بعضی گفته‌اند.

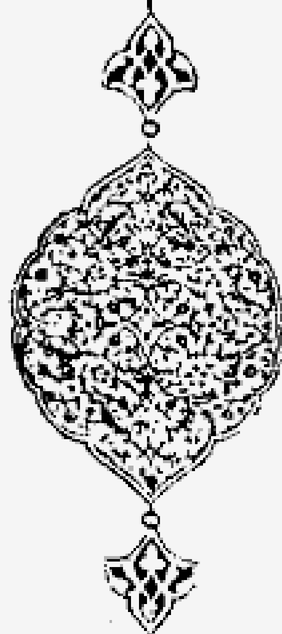
۲ ـ این تشاجر و ستیزه پیش از عقد پیمان میان آنها رخ داده است و سپس دربارهٔ آن متفق شدند.

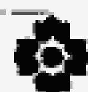
۳ ـ یا مقصود زمینهٔ ستیزه و تشاجر آنها با مؤمنان است زیرا مطلب مهم است و آنها با هم‌دستی برای غصب خلافت در مقام ستیزه با مؤمنان برآمده‌اند.

٤ ـ مقصود امام این است که این پیمان ناروای آنان ستم بر خود آنها است و به وسیلهٔ آن در مقام ستیزه با خدا و رسول و مؤمنان برآمده‌اند که امر امامت را از بنی هاشم بگردانند، و مقصود این است که به وسیلهٔ این پیمان نزاع میان آنها با خدا و رسول و مؤمنان پدیدار شده است.

[٤٢] از مجلسی(ره) ـ مشهور میان مفسران این است که مقصود پیروی از احسن، گفتار است، و پیرویِ احسن گفتار عبارت از ترک تصرف در آن است به کم و زیاد کردن از نظر نقل به معنی، و این تصرف مخالف با تسلیم است، و محتمل است که مقصود این باشد که احسن اتباع را دارند یعنی به بهترین وجهی پیروی می کنند، و این معنی بهتر بر بیان امام(ع) منطبق است.

[٤٣] مقصود این است که صورت حج و طواف به خانهٔ کعبه در زمان جاهلیت هم معمول بوده، ولی هدف از حج، اجتماع مؤثر در اصلاح امور بشر است که پایهٔ آن تحصیل دانش و تعاون در امور اجتماعی است به رهبری پیشوای عادل و درست کار، و این مردم از روح و هدف حج بر کنارند و به همان صورت و پیکرهٔ عمل متوجهند، و این عمل آنها با طواف مردم کافر در زمان جاهلیت یکی است.






[٤٤] چون ولایت شرط صحت عمل است، حج بی ولایتِ امام همان انجام عمل دوران جاهلیت محسوب است.

[٤٥] از مجلسی(ره) ـ هم ألطف بصبياننا، یعنی برای ما عیان شوند به قصد خدمت بر کودکان، و این منافات ندارد با آنچه گذشت که امام فرشته را معاینه نمی کند، زیرا که این حمل می شود بر عدم معاینه هنگام حدیث گفتن نه در هر حال، یا مقصود عدم معاینه است به صورت اصلیه یا در اکثر اوقات. پایان نقل از مجلسی(ره).

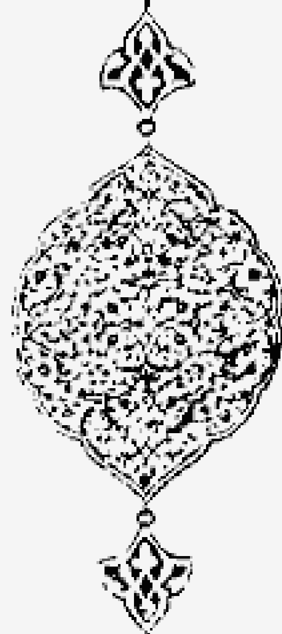
من می گویم در آنجا شرحی راجع به ارتباط فرشته‌ها با بشر درج شد که بهتر است مورد مراجعه و تدبّر واقع شود و حمل احادیث عدم معاینه بر حال حدیث گفتن و جواز معاینه در غیر آن بسیار بعید و ناجور است.

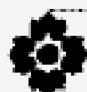
[٤٦] از قاموس ـ زغب، پرهای ریز و نرم و پرهائی که اول بار درآید، این خبر با صراحت دلالت دارد که فرشته‌ها جسمند و پر دارند چنانچه مورد اتفاق مسلمانها است، بر خلاف فلاسفه و پیروان آنها ـ از مجلسی(ره).

[٤٧] بنابر نسخه:سبحاً، بعضی گفته‌اند مقصود این است که آن پرها را به رشته می کشیدند و برای حفاظت به گردن کودکان می آویختند ـ از مجلسی(ره).

[٤٨] از مجلسی(ره) ـ مضمون این روایت از متواترات است و باب ثعبان در مسجد کوفه معروف بوده، و گویند بنی امیه مدتها فیلی بر آن در بستند تا نام آن را بگردانند و باب الفیل معروف شد، ثعبان ماری کُلُفت و دراز است.

[٤٩] از مجلسی(ره) ـ اجد منصور بن جمهور الخ، یعنی دریافت می کنم که منصور بن جمهور امیری است که به دستور کسی نیست و مستبدّانه کار می کند، و این خبر را از امام(ع) در ضمن پیشگوئی‌ها شنیده







بود، منحور بن جمهور از طرف بنی امیه والی کوفه شد، یزید بن ولید بعد از عزل یوسف بن عمر در سال ۱۲۶ پس از وفات امام باقر(ع) او را به حکومت کوفه گماشت که ۱۲ سال از وفات امام باقر(ع) گذشته بود.

[۵۰] از مجلسی(ره) ـ مقصود از جملهٔ اخیر دو چیز است:

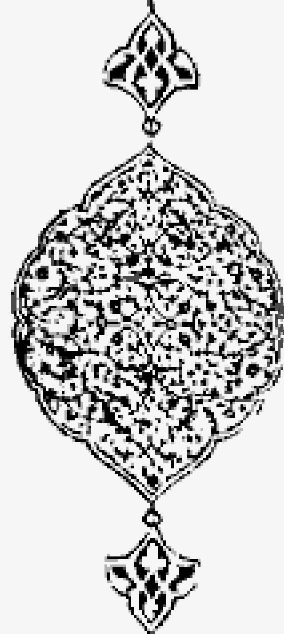
۱ ـ اینکه فضیلت و مقام امام باقر و پدرانش(ع) که سالم و امثال او بدان عقیده داشتند مانع نیست که به فرزندان آنها هم همان مقام داده شود.

۲ ـ آگاهی بر اینکه امامت محقق نشود مگر با شرائطی که از آن جمله علم به احوال خلق و دعاوی آنها است و دانستن حق از باطل آنها، تا بتواند به حکم داود و سلیمان قضاوت کند و حق را به صاحبش برساند برای رد بر سالم و هم‌عقیده‌های او که معتقد به امامت زید شده بودند و او دارای این اوصاف نبود.

[۵۱] از مجلسی(ره) ـ بدان که ظاهر این اخبار این است که چون امام قائم(ع) ظهور کند بدانچه در هر واقعه‌ای خودش می داند حکم می کند نه طبق گواه، و امّا امامان پیش از او گاهی طبق ظاهر حکم می کردند و گاهی هم آنچه را از واقع می دانستند به تدبیر عیان می کردند، چنانچه امیرالمؤمنین در بسیاری از موارد می کرد، این اختلاف روش از قبیل نسخ و تبدل حکم نیست تا اعتراض شود که پس از پیغمبر ما نسخی نباشد بلکه به یکی از دو اعتبار است:

۱ ـ نسبت به بعضی موراد از باب تقیه است(چنانچه در افطار روزهٔ امام صادق نقل شده که فرمود: می دانستم ماه رمضان است و افطار کردم زیرا افطار یک روز از ماه رمضان و جبران آن به قضاء بهتر است از اینکه گردن زده شود).

۲ ـ اختلاف اوضاع و احوال جامعه زیرا ممکن است پیغمبر(ص) به امام دستور داده باشد که در صورتی که مردم بپذیرند و ایجاد تفرق و






برگشت از دین نگردد طبق واقع حکم کند و در غیر این صورت به ظاهر حکم کند، یا گفته شود خدا به هر امامی وظیفهٔ مخصوصی داده چنانچه در خبر صحیفهٔ نازلهٔ از آسمان گذشت، و چون همهٔ اینها را پیغمبر با هم خبر داده است نسخ محسوب نیست زیرا نسخ حکم تازه‌ای است بر خلاف استمرار حکم پیش که اظهار شده.

شیخ مفید قدس سره در کتاب المسائل گفته‌اند:

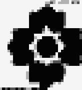
برای امام روا است که به علم خود حکم کند چنانچه به ظاهر گواهی شاهدان حکم می کند و وقتی مشهودٌ علیه را بر خلاف مضمون شهادت بداند گواهی گواهان را باطل می سازد و به رأی همان حکمی را که طبق واقع خدا به او اعلام کرده می دهد، و من معتقدم که روا است خدا از امام حقیقت را نهان دارد و او به ظاهر حکم کند، گرچه بر خلاف واقع محفوظ نزد خدا تعالی باشد و روا است که خدا گواهان راست گو و دروغ گو را به او بفهماند و حقیقت بر او مکشوف گردد، جریان امور در این مورد وابسته به الطاف و مصالحی است که جز خدا نمی داند و معتقدان به امامت معصوم را در اینجا سه قول است:

۱ - برخی را گمان این است که احکام ائمه(ع) همیشه طبق ظاهر است نه طبق آنچه از طرف خدا می دانند.

۲ - برخی معتقدند که احکام آنها طبق واقع است و به ظواهری که در معرض خلاف هستند اعتبار نکنند.

۳ - برخی را عقیده همان است که من گفتم، و خاندان بنی نوبخت(ره) در این موضوع عقیدهٔ روشنی از خود اظهار نکرده‌اند که بتوان به طور یقین آن را به آنان نسبت داد.

شیخ جلیل امین الدین ابو علی طبرسی طاب مرقده در کتاب اعلام‌الوری گفته است: اگر اعتراض شود که اجماع مسلمین بر این است که





پس از رسول خدا(ص) پیغمبری نیست و شما شیعهٔ امامیه گوئید که چون امام قائم(ع) ظهور کند این احکام را اجراء کند:

۱) از اهل کتاب جزیه نپذیرد ـ با اینکه جزیهٔ اهل کتاب در قرآن ثبت است.

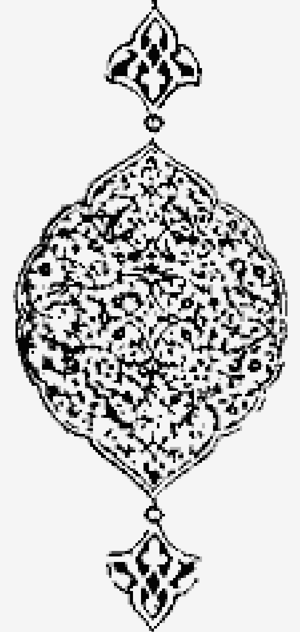
۲) هر کس بیست سال داشته باشد و در دین فقیه نباشد او را بکشد ـ با اینکه حرمت قتل نفس محترم در قرآن ثبت است.

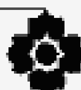
۳) فرمان دهد تا مساجد و مشاهد مشرّفه را خراب کنند ـ با اینکه ساختمان مساجد و حفظ آنها مضمون کتاب و سنت است.

٤) او به حکم داود قضاوت کند و از مدعی گواه نجوید ـ با اینکه بیّنه در قرآن معتبر شناخته شده و سنت پیغمبر است که بر مدعی بیّنه لازم است.

و از این قبیل احکام منسوب به قائم که در اخبار معتبرهٔ شما مندرج است، و اثبات این روش برای قائم سبب نسخ شریعت و ابطال احکام آن می شود و شما قائم‌مقام نبوت را ثابت دانید، گرچه لفظ آن را به زبان نیاورید، از این اعتراض چه جوابی دارید؟ جواب این است که آنچه را برشمردی در مذهب امامیه ثابت نیست، مثلاً:

دلیلی نیست که قائم(ع) از اهل کتاب جزیه نپذیرد و هر بیست ساله‌ای که در دین فقیه نباشد بکُشد و اگر خبری بدین مضمون باشد مورد اعتماد نیست، و امّا هدم مساجد و مشاهد ممکن است مخصوص به آن قسمت باشد که بر اساس تقوی و نیّت خدا پرستی ساخته نشده باشد و این موضوع مشروع است و خود پیغمبر هم بدان عمل کرده، و امّا آنچه روایت شده است که به حکم آل داود قضاوت کند و گواه نخواهد این هم قطعی نیست و قابل تردید است و اگر هم درست باشد تأویلش این است که به علم خود عمل می کند در آنچه می داند و چون امام یا حاکم چیزی را بداند باید



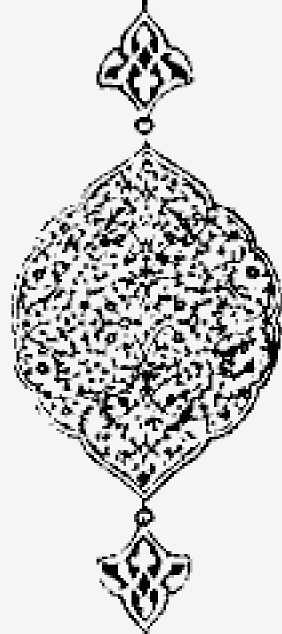


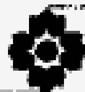

بدانچه می داند حکم کند و از آن پرسش نکند و در این مورد نسخ شریعت نشده است.

به علاوه آنچه معترض گفته که امام قائم(ع) خبر را ترک می کند و گوش به گواهی نمی دهد اگر درست هم باشد نسخ قانون شرع نیست زیرا نسخ در آنجا است که دلیل آن پس از دلیل حکم منسوخ آید و با آن همزمان نباشد، و اگر دلیل حکم مخالف همزمان حکم متروک باشد ناسخ آن محسوب نشود گرچه مخالف معنای آن باشد، و از این رو ما اتفاق داریم که اگر خدا سبحانه فرماید احکام تعطیل در شنبه را تا فلان وقت مراعات کنید و سپس رعایت نکنید، این حکم به عدم رعایت نسخ نیست زیرا دلیل رافع همزمان دلیل مثبت حکم رعایت است، چون این حکم کلی درست باشد و ما می دانیم که پیغمبر(ص) به ما اعلام کرده است که قائم از اولادش را واجب است پیروی کرد هرچه حکم کند باید پذیرفت، در این صورت اگر ما درک وجود و ظهور امام قائم را کردیم و او احکامی مخالف احکام پیش به ما نمود این عمل به حکم ناسخ نیست زیرا نسخ شامل موردی که دلیل مخالف همزمان حکم سابق باشد نمی شود. پایان نقل از مجلسی(ره).

در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

۱ . احکامی که روی عنوان خاصی تشریع شده است ووضع زمان وحال مکلفین در حساب شرائط آن محسوب می‌شوند و به‌وسیلهٔ ارتفاع عنوان یا تحول اوضاع موضوع آنها از میان می‌رود، بسیاری از موارد مذکوره در کلام شیخ مفید(ره) از این قبیل است مثل جزیهٔ اهل کتاب، جزیه در حقیقت یک مال الصلحی است که طبق عقد قرارداد وفق مصالح ومقتضیات زمان است اگر روزی امام صلاح ندید که عقد و پیمان جزیه با کافر کتابی بندد ویا او به‌وضع دیگری عمل کرد هیچ ربطی به‌نسخ ندارد ومخالفت باقرآن واحکام باقیهٔ دین نشده است تا محتاج به‌این تکلفات باشد، مثل اینکه

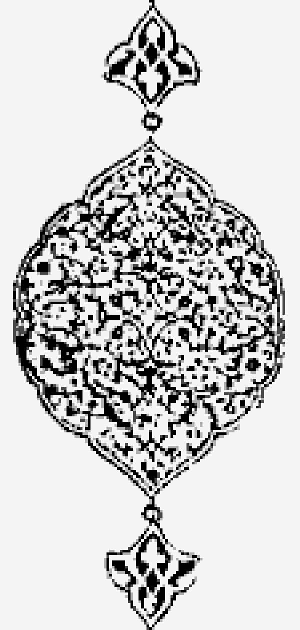


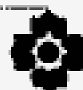



پیغمبر اسلام هنگام هجرت به‌مدینه بایهودِ مدینه عقد وپیمان صلح بست وقرارداد مالی هم درضمن آن بود وبعد از اینکه یهود آن را نقض کردند دیگر زمینه‌ای برای تجدید آن به‌وجود نیامد و این از باب نسخ احکام نبوده ومثل اینکه پیغمبر در آخر ایام زندگی خود وتسلطِ کامل بر جزیرةالعرب تجدید عقد جزیه را با اهل کتاب در جزیرةالعرب ملغیٰ کرد واین مضمون جزء مهمات نصوص وصایت آن حضرت ضبط است که:

(لایجتمع فی جزیرة العرب دینان) دو دین در محیط جزیرةالعرب جمع نشوند، یعنی جزیرةالعرب تنها باید مسلمان نشین باشد و یهود و نصاری در صورت عدم قبول اسلام از آن بیرون رانده شوند، این نص وصایت پیغمبر اسلام در آخرین ایام زندگانی او مورد اتفاق است و عمر در اجرای آن پا فشاری بسیاری کرد واین اصل محفوظ بود ودر این دوره‌های اخیر دولت سعودی آن را نقض کرد و به وسیلهٔ عقد پیمان نفتی با شرکت آرامکو جمعی کفار مسیحی را در سرزمین جزیرةالعرب مستقر ساخت در اینجا این اعتراض پیش می‌آید: دولتی که به‌نام دین و به‌عنوان امر به‌معروف و نهی از منکر و به‌استناد احادیث مبهم و قابل تفسیری قبور امامان شیعه را خراب می‌کند ودر مسجدالحرام ومسجدالنبی وسائل مزاحمت حجاج را فراهم می‌سازد که مثلاً روی خاک(تربت) سجده نکنند ودست ولب به‌ضرائح وقبور نرسانند وفلان زیارتنامه را نخوانند یا فلان کتاب را با خود نداشته باشند، چگونه این اصل مسلّم اسلامی واین وصیت صریح پیغمبرِ اسلام را نقض کرده و خارج از اسلام را بر اراضی زر خیز جزیرةالعرب مسلط نموده است.

۲ . موضوع کشتن بیست ساله‌ای که مسائل دین را یاد نگرفته است که به‌تفقّه در دین تعبیر شده، تفقّه در دین از نظر تعبیر قرآن فهم واعتقاد به‌دین است و با وجود وسائل تبلیغ ورفع عذر هر کس در سن بیست سال





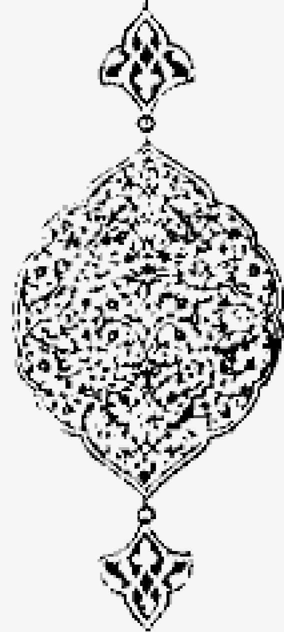

دین را نفهمیده وبا آن آشنا نشده جز معاند ومخالف اسلام نیست واگر از نظر مقررات اسلامی محکوم به اعدام شود، نقض قانون قرآن واسلام نباشد ودر این عصر هم محکمه نافذ و مطاع اسلامی وجود ندارد وگر نه بسیاری از بیست ساله‌ها که در محیط اسلام شلنگ می‌زنند محکوم به کفر وارتداد ومستحق اعدامند.

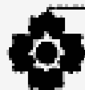
۳ . موضوع هدم مساجد ومشاهد از دو نظر است:

(۱) از نظر اینکه اینها اعتبار معبد دارند ووسیلهٔ اقامهٔ جمعه وجماعت هستند وبا ظهور امام قائم که همهٔ افراد مسلمین از زن ومرد مقید به جمعه وجماعت می‌شوند دیگر هیچ ساختمانی نمی‌تواند افراد نمازخوان واجتماعات جمعه را در خود جای دهد این که این ساختمان‌ها بی استفاده می‌شود و امام قائم(ع) آنها را خراب می‌کند وبه‌جای آن میدان‌های وسیع وآماده برای اقامهٔ جمعه وجماعت می‌سازد.

(۲) بسیاری از مساجد ومشاهد طبق هندسهٔ اسلامی ساخته نشده است و بلکه به‌هم‌چشمی با کلیساهای مسیحی ساخته شده وکلیساهای مسیحی هم به‌هم‌چشمی با معابد بت پرستان ساخته شده است وچون بررسی عمیقی به‌میان آید برخی مساجد ومشاهد همان نقشهٔ ساختمانهای بت پرستان وتجدید هیکلها ومعابد بت پرستان روم ویونان است وبا وضع عبادت عمومی وسادهٔ اسلامی مناسبتی ندارد واگر حکومت نافذ واسلامی واقعی بر پا شود آن را خراب می‌کند.

یا به‌تعبیر شیخ بزرگوار طبرسی غالب مساجد موجوده بر خلاف تقوی ودستور خداوند سبحان بنا شده وغرض بانیان آن قربت ومحض انجام عبادت نبوده است ودرشمار مسجد ضرارند که پیغمبر اسلام دستور خراب کردن آن را صادر نمود وقرآن به‌وضع بلیغی از آن مسجد نکوهش وانتقاد کرد(۱۰۷ سوره توبه): (وآن کسانی که مسجدی بر گرفتند وساختند





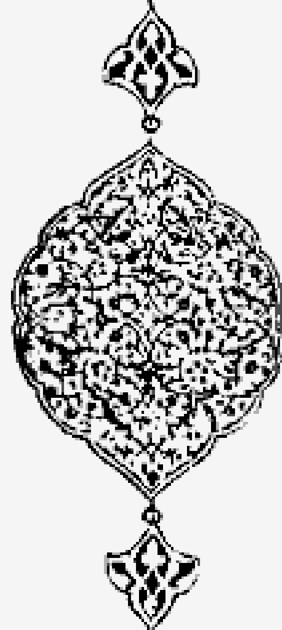


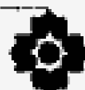
به‌منظور زیان به‌جامعهٔ اسلامی واز راه کفر ورزیدن وبرای تفرقه میان مسلمانان وبه حساب کمینگاه وتوطئه‌خانه برای کسانی که با خدا و رسولش در نبردند از دوران پیشین وباز هم سوگند می‌خورند که ما جز نیت خیر ونیکی نداریم با اینکه خدا گوه است که آنها دروغ می‌گویند).

در اینجا بهتر است نقشه وهندسهٔ مسجد سازی پیغمبر را نقل کنیم وداستان ساختمان مسجد ضرار وهدف آن وسرانجام آن را هم نقل کنیم.

راجع به‌قسمت اول، در سیرهٔ ابن هشام ج ۱ ص ۲۹۸ گوید: رسول خدا(ص) به‌ابوایوب انصاری وارد شد واز میدانی که جلو خانهٔ او بود پرسش کرد که از کیست؟ معاذ بن عفراء گفت: یا رسول‌اللّٰه آن از آن سهل وسهیل دو فرزند یتیم عمرو است که در کفالت من هستند، من آنها را برای شما راضی می‌کنم، آن را مسجد خود ساز؛ ورسول خدا(ص) دستور داد در آن مسجدی ساختند وپیغمبر در خانهٔ ابوایوب بود تا مسجد واطاق‌های سکنای آن ساخته شد، رسول خدا(ص) برای تشویق مسلمانان به‌دست خود در آن کار می‌کرد ومهاجر وانصار در ساختمان آن شرکت کردند وبدان عادت نمودند.

در بعضی اخبار است که دیواری با یک خشت ونیم دور مسجد کشید به ارتفاع یک قامت، چون هوا گرم شد به درخواست مسلمانان ستونهائی از تنهٔ درخت خرما در آن نصب کردند وروی آن چوب بستی ساختند که آفتاب بر چهرهٔ حاضران مسجد نتابد، وچون زمستان رسید وباران بارید، نمازگزاران از چکیدن باران بر سر خود در حال نماز شکایت کردند ودرخواست کردند که پیغمبر اجازه دهد سقفی برای مسجد بسازند که باران بر سر آنها نریزد، آن حضرت اجازه نداد وفرمود: نه، همان سایبانی باشد چون سایبان موسی(ع)؛ منظور پیغمبر از این سادگی مسجد دو چیز بوده است: اول، اینکه ساختمان مسجد تا حد قدرت عمومی ساده ومختصر باشد

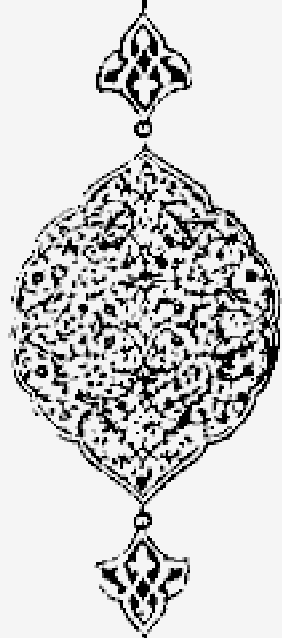





که همهٔ طبقات مردم با آن اُنس گیرند وآن را در عهدهٔ خود شناسند وعظمت بنای مسجد مردم را به‌خود مشغول نکند و از هدف ومقصد مسجد که عبادت وآموزش وپرورش است باز ندارد.

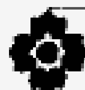
دوم، آنکه مردم مسجد را به حساب یک مرکز عمومی بدانند وخود را به‌حساب یک سرباز و دانش‌آموز که باید آماده باشد در هر حالی وبه‌هر وضعی انجام وظیفه کند وبرای انجام وظیفه عبادت وآموزش امور دین وسائل راحت وآسایش وتجمل در نظر نگیرد، زیرا این وسائل برای عموم وبرای همه وقت فراهم نیست واگر مسلمانان بدان عادت می‌کردند ـ مانند امروز ـ در صورت عدم وجود آن دست از انجام وظائف خود می کشیدند ومثلاً می‌گفتند شرائط تکلیف موجود نیست.

و در قسمت دوم: سیرهٔ ابن هشام ج ۵ ص ۳۴۱ چنین می‌گوید: رسول خدا(ص) از جنگ تبوک برگشت وآمد تا رسید به ذی‌اوان که شهری بود در مسافت یک ساعت راه تا مدینه، اصحاب مسجد ضرار در وقتی که آمادهٔ سفر برای تبوک می‌شد آمده بودند خدمت آن حضرت ودرخواست کرده بودند که: یارسول اللّٰه! ما مسجدی ساختیم در کنار شهر مدینه برای بیماران وحاجتمندان وبرای شبهای بارانی وشبهای زمستانی وما دوست داریم که شما بیائید در آن نمازی بخوانید(به اصطلاح امروز آنرا افتتاح کنید ومقصودشان ترویج مسجد بوده وتشویق مردم برای جمع شدن در آن وتکمیل توطئه‌ای که در نظر داشتند).



پیغمبر در جواب فرمود: من در سر سفر هستم ودر کار آماده کردن قشون تبوکم، یا هرچه فرمود واضافه کرد که: اگر انشاءاللّٰه برگشتیم نزد شما می‌آئیم وبرای شما در آن نماز می‌خوانیم وچون در هنگام مراجعت به ذی‌اوان رسید گزارش آن مسجد به وی داده شد.

رسول خدا(ص) مالک بن دخشم را از بنی‌سالم بن عوف ومعن بن





عدی را از بنی عجلان خواست وفرمود: بروید به این مسجدی که اهل آن ستمکارند وآنرا ویران کنید وبسوزانید وآنها شتافتند تا به قبیلهٔ بنی‌سالم بن عوف تبار مالک بن دخشم رسیدند ومالک به معن گفت: به من مهلت بده تا از خانه‌ام آتشی بیاورم، وبه خانهٔ خود رفت وشاخهٔ خرمائی را شعله‌ور ساخت وبه دست گرفت وباهم دویدند تا وارد آن مسجد شدند ودر حالی که مردمِ آن در وی جمع شده بودند آنرا سوزانیدند وویران کردند وجمعیتِ آن پراکنده شدند ودر بارهٔ آنها آیات معروفهٔ قرآن نازل شد که:

«وآن کسانی که مسجدی برپا کردند برای زیان وکفر وتفرقهٔ مسلمانان» تاآخر داستان وآنها که این مسجد را بنا کردند دوازده تن بودند:

۱ ـ خذام بن خالد از بنی عبید بن زید، یکی از خاندانهای تیرهٔ عمرو بن عوف که از خانهٔ او مسجد شقاق جدا شده بود.

۲ ـ ثعلبة بن حاطب از بنی امیة بن زید.

۳ ـ معتب بن قشیر از بنی ضبیعة بن زید.

٤ ـ ابو حبیبة بن ازعر از بنی ضبیعة بن زید.

۵ ـ عباد بن حنیف برادر سهل بن حنیف از بنی عمرو بن عوف.

٦ ـ جاریة بن عامر.

۷ ـ مجمع بن جاریة بن عامر.

۸ ـ زید بن جاریة بن عامر.

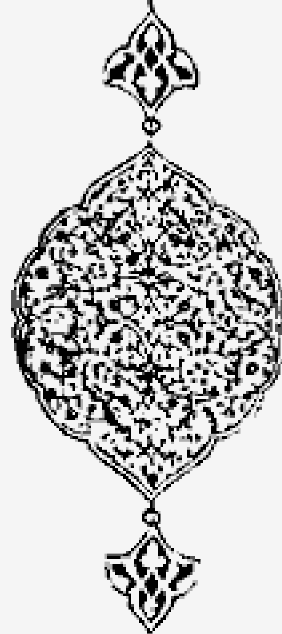
۹ ـ نبتل بن حارث از بنی ضبیعة.

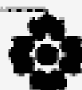
۱۰ ـ بحزج از بنی ضبیعة.

۱۱ ـ بجاد بن عثمان از بنی ضبیعة.

۱۲ ـ ودیعة بن ثابت از بنی امیة تیرهٔ ابی لبابة بن عبدالمنذر.

از شدت عملی که پیغمبر راجع به‌ویران کردن مسجد ضرار از خود نشان داد و از انتقاد شدید قرآن نسبت بدان، به‌خوبی روشن است که قصد





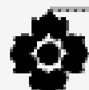

وهدف هر کاری تا چه اندازه دربارهٔ آن مؤثر است.

۴ ـ موضوع قضاوت آل داود که مضمون این اخبار است:

مسئلهٔ قضاوت در موارد نزاع و اختلاف یکی از مهمات مسائل اجتماعی ودینی است زیرا وحدت و آرامش و خوشبینی در میان افراد جامعه پایه و مایهٔ حسن تفاهم وهمکاری ویاری در امور زندگی است و این در صورتی است که نزاع و اختلافی در میان نباشد، نزاع و اختلاف بر پایهٔ جهل و نادانی به‌حق است، یا بر پایهٔ طمع و زورگوئی وفساد اخلاق و این هر دو پایه قابل اصلاح و از میان برداشتن هستند، بااجرای یک برنامهٔ تعلیمات عمومی، ممکن است همهٔ افراد به‌حقوق وحدود خود واقف شوند و از این راه اختلافی به‌میان نیاید و با پرورش عمومی و صحیح و برنامهٔ اقتصادی خوبی می‌توان فساد را ریشه کن کرد و بنا بر این انتظار یک اجتماعی که نزاع در آن نباشد بی‌جا نیست و با ریشه‌کن شدن نزاع و اختلاف، موضوع قضاوت از میان برداشته می‌شود، توسعه دادگستری و پهن کردن دستگاه قضائی یکی از نشانه‌های شیوع فساد در اجتماع ومخصوصاً در هیئت حاکمه‌است.

در حقیقت قوهٔ قضائیه برای کوتاه کردن وبریدن نزاع است ولی وضع دادگستری امروز بر اساس تولید نزاع و ادامه دادن به‌آن است زیرا جمع کثیری به‌نام کارمندان اداره و وابسته‌های قضائی از وکیل و وزیر از این دستگاه استفاده می‌کنند ومسلّم است که در اسلام اساس قضاوت روی بیّنه وقسم بوده زیرا در محیط جهل و بی‌سوادی که در عربستان حکم‌فرما بوده جز بااین دو اصل برای رفع دعاوی بااصل دیگری نمی‌توان قضاوت را اجراء کرد.

این دو اصل هم ساده و هم درمیان مردم عرب از دوران جاهلیت معمول ومورد توجه بودند وپیغمبر هم از آنها استفاده کرد و آنها را امضاء نمود ومی‌توان گفت:موضوع بیّنه ویمین به‌عنوان یک وضع عرفی ومعمول



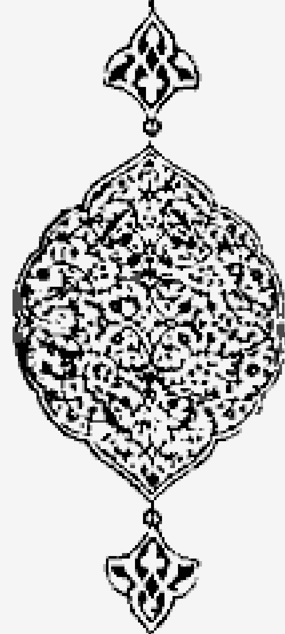


برای رفع نزاع مورد امضاء شارع اسلام گردیده و اسلام آنرا به‌خصوص تشریع نکرده و بنابر این اگر یک اصل واقع بین‌تری در میان مردم به‌وجود آید، بااین اصل امضائی منافات ندارد وبه‌هر حال نه وجود اصل دستگاه قضائی در جوهر مسلمانی دخالتی دارد و نه وسائل اجرای آن، منظور تشخیص وتعیین هرچه دقیق‌تر حق و واقع است.

در این صورت موضوع عدم حاجت امام قائم در فصل دعاوی به‌بیّنه وعدم مراجعه به‌آن به‌هیچ وجه نسخ حکمی نیست وچنانچه در صورتی که در جامعه اسلامی زیرا سرپرستی امام قائم موضوع نزاع و اختلاف میان افراد به‌کلی ریشه کن شود ودستگاه قضائی از بن ملغی گردد نسخی ومخالفتی بااحکام اسلام نشده است.

در دستگاه داود وسلیمان وسائلی برای تشخیص حق و واقع میان دوطرف دعوی معروف بوده‌است که بعضی مانند کرامت و اعجاز بوده‌است مانند زنجیر معروف عدالت داودی که طرفین برابر آن می‌رفتند وهر کس حق می‌گفته دستش به‌آن می‌رسیده وهر که خلاف حق می‌گفته دستش به‌آن نمی‌رسیده واگر امام زمان بدین طریق حق وباطل را تشخیص دهد موضوع غیر قابل قبولی نیست.

[۵۲] سید بن طاووس (ره) در کتاب (طرائف) از ابن الخطیب اُعلم علمای اشعریّه نقل کرده است که در کتاب اربعین خود گفته: علی(ع) اُعلم صحابه است زیرا در اصل آفرینش خود در نهایتِ هوش وفهم واستعداد برای درک علم، ومحمد(ص) اُفضل فضلا واُعلم علما بوده وعلی(ع) نهایت حرص را در طلب علم داشته، ومحمد(ص) هم نهایت حرص را در تعلیم او داشته.



وبا این حال علی(ع) از کودکی در دامن محمد(ص) زیسته ودر مردی خود داماد او شده وهمه وقت در خدمت او بوده ومعلوم است شاگرد





بسیار تیزهوش وحریص به آموزش و استاد در نهایت فضل وحریص به آموختن وبا این پیش‌آمد که این شاگرد از زمان کودکی پیوسته در خدمت این استاد بوده ودر هر وقت از او استفاده کرده به درجات عالیهٔ علم نائل شده، این یک بیان اجمالی است برای اثبات اینکه علی(ع) اُعلم صحابه بوده است.

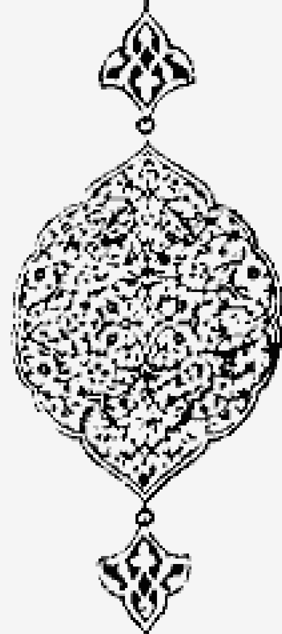
ولی ابو بکر در دوران پیری خدمت پیغمبر رسید وآن وقت هم نمی توانست همیشه آن حضرت را ملاقات کند، شبانه روزی یک بار مدت کمی خدمت او می‌رسید وعلی(ع) در کودکی خدمت او بود وگفته‌اند علم در کودکی چون نقش در حجر ثابت می ماند وعلم در بزرگسالی چون نقش در کلوخ زود از دست می‌رود، واز آنچه گفتیم ثابت شد که علی(ع) از ابی‌بکر اُعلم بوده است. انتهی ـ نقل از مجلسی(ره).

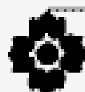
من می‌گویم که: از این حدیث چنین معلوم می‌شود که در زمان امام صادق(ع) مردم بی‌انصافی از طرف حکومت‌های وقت بر علیه ائمه تبلیغ می‌کردند ودر نزد مردم عوام آنهارا به جهالت وبلکه ضلالت متهم می‌نمودند.

[۵۳] از مجلسی(ره) ـ اثر جبرئیل: یعنی جائی که در آن می‌ایستاد واجازه می‌گرفت که نزد رسول خدا(ص) رود وآن محل تاکنون معروف است و دری که نزدیک آن است باب جبرئیل گویند، یا محل مخصوصی در خانهٔ آنها بوده که معروف به محل جبرئیل بوده یا جای پای او مانند مقام ابراهیم در خانه وجود داشته است.

[۵۴] از مجلسی(ره) ـ خود عامّه هم از طرق بسیاری روایت کرده‌اند که علی با حق است وحق با علی هرجا بچرخد، وابن ابی الحدید آنرا صحیح دانسته وبه طرق بسیاری روایت کرده‌اند که پیغمبر فرموده: قضاوت کننده‌ترین شما علی است.

[۵۵] از مجلسی(ره) ـ ابن عبدالبر در کتاب (استیعاب) از جمعی







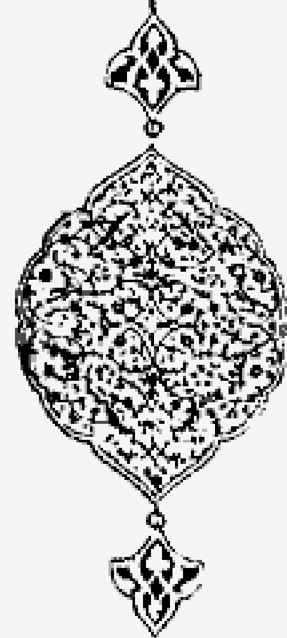
از روات ومحدثین نقل کرده است اُحدی از صحابه نگفته است: «سلوني» جز علی بن ابی طالب(ع).

[٥٦] از مجلسی(ره) ـ سلمة بن کهیل و حَکَم، هر دو زیدی مذهب بودند واز فقهای عامه‌اند واخبار بسیاری از عامه در لعن ومذمت آنها وارد شده است.

[٥٧] از مجلسی(ره) ـ «فانّه منهم» یعني از آزاد شدگان یا از بندگان آنها است که از آنها محسوب شود یا از خواص و عارفان به اسرار آنها است.

[٥٨] از مجلسی(ره) ـ در بصائر الدرجات از عمیر کوفی است که معني «حدیثنا صعب لایحتمله» الخ این است که به ما روایت رسیده: خدا تبارک وتعالی وصف نشدني است ورسول او وصف نشدني است ومؤمن هم وصف نشدني است، هرکه حدیث آنهارا فهمیدنی داند آنها را محدود کرده وهرکه آنهارا در حد گنجاند آنها را وصف و اندازه کرده وهرکه آنها را به حد کامل وصف و اندازه کند آنان را در علم خود گنجانیده وباید از آنها اُعلم باشد.

مفضل گوید که: امام باقر(ع) فرمود: به راستی حدیث ما صعب ومستصعب، و ذکوان و اجود است، فهم آنرا نتواند فرشته‌ای مقرّب ونه پیغمبری مرسل ونه بنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است، صعب آن است که هنوز در ترکیبی در نیامده است(بسیط مطلق) مستصعب آن است که از او در وقتی دیده شود باید گریخت.



و (ذکوان) هوش مؤمنان است و (اجود) آن چیزی است که از پیش وپس چیزی بدان نیاویزد وآن قول خدا است که احسن الحدیث را نازل کرده است، اُحسن الحدیث همان حدیث ما است که اُحدی از آفریده‌ها آنرا نتواند به حد کمال بفهمد وتحمل کند تا آنرا در اندازه‌ای بگنجاند زیرا هرکه




چیزی را در اندازهٔ فهم خود بگنجاند باید از آن بزر گتر باشد.

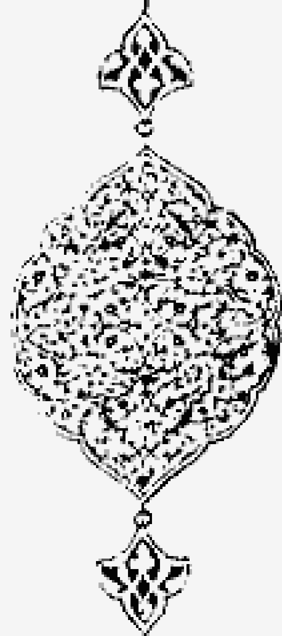
ما در کتاب کبیر (بحار الأنوار) شرح کردیم، این احادیث بیشتر در غرائب شئون ائمه واحوال نادرهٔ آنها ومعجزات آنها است وبرخی از آن در غوامض علوم مبدأ ومعاد است ومشکلات قضا وقدر وامثال آن که عقول از درک آن عاجز است. پایان نقل از مجلسی(ره).

در اینجا باید گفت: موضوع دشواری حدیث وعدم فهم آن از چند وجه است:

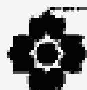
۱ - به اعتبار موضوع بحث آن حدیث که راجع به علم ماوراء الطبیعة وبیان مطالبی است که علم ودانش مادی بدان رسا نیست وبه اصطلاح دانشمندان امروز با لابراتوار نمی‌توان آنرا تحلیل وتجزیه کرد وبا فرمولهای وسیع ومعروف شیمی وفیزیک نمی‌توان آنرا در مورد آزمایش آورد وبه صورت یک قضیهٔ حل شده وعلمی ومادی درآورد.

البته می‌توان گفت: همهٔ مسائل مخصوصهٔ دینی از نظر عقیده وایمان از این قبیل است واین مسائل از اصل وجود وثبوت خدا وصفات ثبوتیه وسلبیهٔ او آغاز می‌شود وبه مسئلهٔ نبوت(ارتباط نامرئی با خداوند بی‌واسطه یا به واسطهٔ فرشته واستماع سخن خدا) وبه معنویت امامت وولایت وحقیقت مرگ وبرزخ ومعاد وبهشت ودوزخ به پایان می‌رسد ومقصود از عدم تحمل عدم فهم است.

بنابر این خلاصهٔ معنی احادیث این باب روی این حساب این است که داستان ما وامامت وولایت ما که از عالم فوق طبیعت وماوراء ماده است در فهم اُحدی نمی‌گنجد، زیرا هر فهمی محدود است ومی‌تواند امور مادی ومحدود را از نظر کنه وحقیقت در خود بگنجاند واین امور برای هیچکس بطور کنه وحقیقت مفهوم نیست.



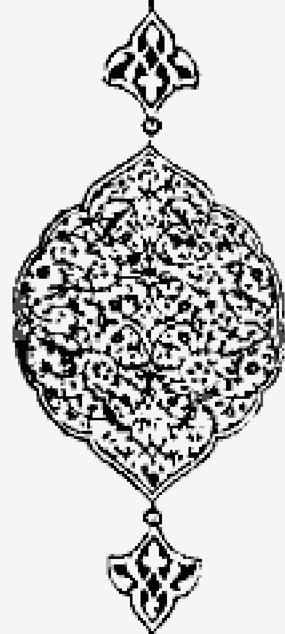
قسمت اول حدیث ۵ باب و دو حدیثی که مجلسی(ره) در شرح



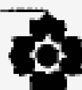

حدیث ۱ نقل کرده است این معنی را دارد وبه همین معنی مسائل غامض توحید ونبوت ومعاد را شامل است ومقصود ردّ اعتراض معروف مادیین است که از همان تاریخ سر زبانها بوده است وآن این است که حقیقت ودانش واقعی منحصر به همانی است که در لابراتوارها حل می‌شود وبا اصول آزمایش وفرمولهای فیزیک وشیمی می‌توان آنرا دریافت وجز اینها نه حقیقتی هست ونه می‌توان بدان معتقد شد وآنرا علم شمرد.

وحاصل جواب ائمه در این اخبار از این اعتراض این است که مسائل مبدأ ونبوت وامامت وولایت فوق فهم وادراک بشری است وفوق گنجایش فرمولهای فیزیک وشیمی ولابراتوار است وممکن نیست به کنه وحقیقت در این مراحل وارد شوند وگرنه باید اینها از موضوع آن مسائل بزرگتر باشند تا بتوانند آنرا در خود بگنجانند وبطور کلّی حیطهٔ فهم وتصور وعلم که پهناورترین فضاهای ادراک شمرده شده است کوچکتر از آن است که این حقائق در آن بگنجد.

واین موضوع را در روایت بصائر و روایت مفضل به خوبی روشن کرده که می‌فرماید: هر که رسول را از نظر وصف رسالت ومقام وحي يا ائمه را از نظر مقام ولایت وارتباط به ماوراء ماده بطور کامل بتواند وصف کند ودر ادراک خود بگنجاند چنانچه یک برهان هندسی یا فرمول فیزیک یا شیمی را وصف می‌کند ودر ادراک خود می‌گنجاند باید بدان‌ها احاطهٔ علمی داشته باشد ودر نتیجه باید از آنها داناتر باشد ودر عبارت روایت مفضل توضیح بیشتری داده می فرماید: «لأنّ من حدّ شیئاً فهو أکبر منه» هر که چیزی را بتواند در اندازه گیرد باید از او بزرگتر باشد، واین اصل از نظر مادی هم درست است که ظرف باید از مظروف بزرگتر باشد واگر مسئله‌ای به حقیقت در ظرف علمِ بشری بگنجد بشر از آن بزرگتر است.



در اینجا باید روی سخن را به مادیین کرد وگفت: در همین عالم ماده




بسیاری از مسائل هنوز در علم بشر نگنجیده‌اند وبصورت مسائل لاینحل و اُصم بجا مانده واین دلیل است که فهم بشری حتی از احاطه به همهٔ مسائل مادیّه هم کوچک‌تر است واز این مسائل باید مسائل زیر را در شمار آورد:

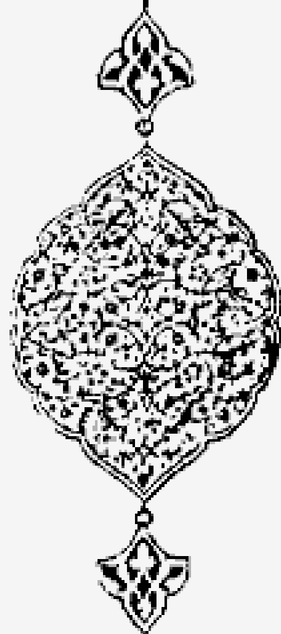
الف ـ مسئلهٔ فضا، هنوز علم امروزی نتوانسته است در برابر این سؤال جوابِ آزمایش شده وقطعی بدهد که: آیا فضا نهایت دارد یا لانهایت است؟ واین خود یکی از مسائل اُصمّ علمی است.

ب ـ مسئلهٔ پیدایش حیات درماده.

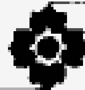
ج ـ مسئلهٔ اصل حقیقت ماده وقوه که یکی هستند یا دوتا وکدام اصل هستند وکدام اثر.

نامفهوم ماندن این مسائل به روش علمی امروزه یعنی از نظر فرمولهای معروف فیزیک وشیمی ولابراتوار به همین جهت است که فهم بشری از حقیقت عمیق ووسیع همین مسائل عالیه ماده هم کوچک‌تر وتنگ‌تر است ونمی‌تواند به آنها احاطه کند.

۲ ـ از نظر اختلاف درجات فهم وخرد بشری وعدم تناسب حقائق عالیه با فهم‌های پست وتاریک تاآنجا که قابل فهم وادراک می‌باشند، بررسی مسائل علمی وحقائق از این نظر بسیار قابل توجه وهم بسیار روشن است، اگر ما مسائل معمولی انسانی را طبقه‌بندی کنیم ودرجات فهم یک فرد بشر را از دوران نوزادی تابرسد به سنّ کمال ومردی وپیری باآنها تطبیق کنیم، این موضوع به خوبی روشن است، مثلاً مسائل جنسی را از درک لذّتِ دیدن یک روی زیبا تاآمیزش کامل همبستری، مسائل اقتصادی را از اجرت برداشتن یک گام تا احاطه به اقتصاد وسیع یک ملت ششصد میلیونی چینِ بزرگ مثلاً از تملک یک دینار ایرانی تا سرمایه‌های میلیاردی امریکای شمالی.



از این مقایسه روشن است که یک فرد بشر در هر دورانی مسائل معمولی انسانی را تا اندازهٔ معیّنی می‌تواند درک کند ومثلاً فهم احساسات





عشق ودرک لذّتِ هم‌آغوشی با یک زن زیبا برای یک کودک دوساله امری است ممتنع وبه نظر او چنین حقیقتی معدوم ومحال است.

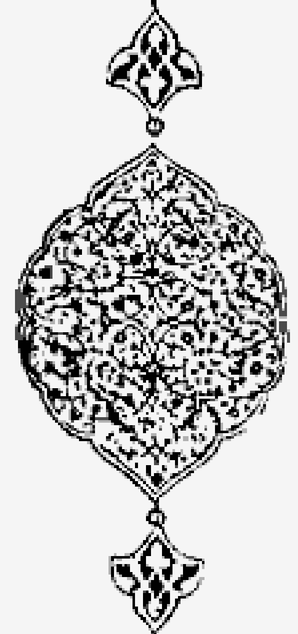
چنانچه از نظر سنجش این مسائل با افکار عمومی هم می‌توان گفت: بشر به صدها دسته وطبقه تقسیم می‌شوند وهرکدام مسائل بشری را تا یک اندازه می‌توانند بفهمند ودرجهٔ بالاتر از آن نسبت به آنها هیچ حقیقت ووجودی ندارد.

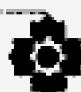
آری، ممکن است آنها از ملاحظهٔ آثار آن یک ایمان اجمالی بدان پیدا کنند وبدانند که چنین چیزی هست.

در این احادیث، درک حقائق ماوراء ماده را مخصوص افکار عالیه وپروریده مخصوصی می‌داند که برخی به فطرت پرورده و پاکند چون نفوس فرشته‌ها وپیغمبران وامامان معصوم وبرخی به ریاضت وپرورش چون نفوس مؤمنان امتحان داده.

در حدیث ۱ و ۲ وقسمت اخیر حدیث ۵ باب، بیان این معنی را نموده است که بسیاری از تعلیمات عالیهٔ قرآن وعترت معصومین از خور فهم تنگ وتاریک مردم برتر است ونمی‌توانند آنرا بفهمند وتنها نفوس عالیه وپاک انبیاء وفرشتگان ومؤمنان امتحان داده می‌توانند بفهمند ودرک کنند ومردم دیگر فقط به اعتبار ظهور وآثار معجزات می‌توانند بدان اعتقاد اجمالی داشته باشند.

در حدیث دوم به نکتهٔ باریک‌تری توجه شده است ومی‌فرماید: هر فردی از بشر، عقلی وادراکی وفهمی مخصوص به خود دارد وچنانچه ظاهر جسمانی هر فرد از نظر آواز ورنگ وشکل وقیافه ممتاز است، خاصیت روحی افراد هم چنین است وسلمان مقامی از درک حقائق دارد که اُبی‌ذر برادر ایمانیِ او نداشته واگر آنچه را او می‌فهمید به اُبی‌ذر عرضه کند نمی‌تواند درک کند واو را کافر می‌داند، بنابر این شاهکار یک رهبر اجتماعی این



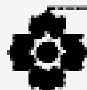



است که بتواند مسائلی را که مورد نیاز ودرخور فهم عمومی است درک کند وبوسیلهٔ آن، مردم را باهم مربوط سازد وپیوست دهد.

از مجلسی(ره) ـ «ما في قلب سلمان» یعنی از مراتب معرفت خدا ومعرفت پیغمبر(ص) وائمه(ع) وجز آن از آنچه در سابق گفتیم، اگر سلمان چیزی از آن‌را به اُبی‌ذر می‌گفت نمی‌فهمید وحمل بر دروغ و ارتداد می‌کرد، یا مقصود علوم واعمال غریبه‌ای است که اگر اظهار می‌کرد آنرا حمل بر سحر می‌نمود وسلمان را می‌کشت یاآنرا فاش می‌کرد ووسیلهٔ قتل سلمان می‌شد.

و کشی به اسناد خود از جابر از امام باقر روایت کرده است که: اُبوذر به سلمان وارد شد واو مشغول پخت دیگ غذا بود، در این میان که باهم حدیث می‌کردند، دیگ کپ شد روی زمین واز آب ودانش چیزی نریخت، اُبوذر بسیار تعجب کرد وسلمان آنرا گرفت وروی اجاق نهاد وبار دیگر هم این موضوع تکرار شد، اُبوذر هراسان از نزد سلمان بیرون شد، دمِ در با اُمیرالمؤمنین(ع) برخورد واندیشناک بود، وچون چشم اُمیرالمؤمنین(ع) به او افتاد، فرمود: ای اُبوذر چرا از نزد سلمان بیرون شدی وچرا هراسناکی؟ عرض کرد: یا اُمیرالمؤمنین! من دیدم سلمان چنین وچنان کرد واز آن در تعجب شدم. امیر المؤمنین(ع) فرمود: ای اُباذر! اگر سلمان آنچه داند به تو بازگوید، خواهی گفت: خدا کشندهٔ سلمان را رحمت کند، سلمان بابِ خدا است در زمین، هرکه او را بشناسد مؤمن است ومنکرِ او کافر است، سلمان از ما خاندان است. وخود سلمان در خطبه‌ای گفته است: به من علمِ بسیاری داده‌اند واگر هرچه می‌دانم بگویم، طائفه‌ای گویند دیوانه است وطائفهٔ دیگر گویند: بارخدایا قاتل سلمان را بیامرز.

من گویم: از اینجا ظاهر شد که مقصود همان است که اول گفتیم وبعضی گفته‌اند: این برای آن است که علم نهان دسترس دونان نیست،




مدرک آن دقیق است ورسیدن بدان دشوار، فحول دانشمندان را بدان دسترسی نیست تاچه‌رسد به سست‌فهمان وبرای همین جمهور مردم را باید به همان ظاهرِ شرع ومجملات آن مورد خطاب ساخت نه اسرار واعماق آن زیرا فهمشان از درک آن کوتاه وحوصلهٔ آنها از تحمل آن نارسا است. انتهی.

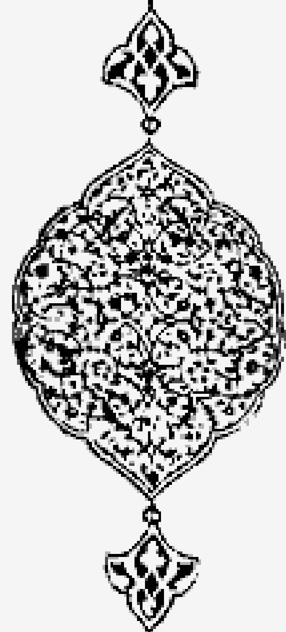
من می گویم: بلکه ظاهر این است که هر فردی از بشر علمی درک تواند که دیگری از آن درماند خصوص مقرّبان حق چنانچه کشی به اسناد خود از ابی‌بصیر روایت کرده است که: شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: ای سلمان اگر علمِ تو به اُبی‌ذر نموده شود کافر گردد، ای مقداد اگر علمِ تو به سلمان نموده شود کافر گردد.

۳ ـ می‌توان گفت: یکی از اسرار نهفتهٔ علوم ائمه همان احترام عمومی واقتصاد عمومی بشریت بوده است که اساس تعلیمات پیغمبر اسلام بود، پیغمبر اسلام در نهضت خود دو هدف عمومی داشت:

(۱) وحدت بشری در زیر یک پرچم حکومت سراسری که شعار آن لااله الاّ الله بود.

(۲) لغو هرگونه امتیازِ طوائفی وبرتری نژادی وتبعیض نژادی که مانع اتحاد حقیقی وهمکاری اقتصادی بشر است، از این رو در اولین روز تسلط خود بر عربستان وسقوط قدرت قریش ویهود که اساس اختلاف طبقاتی وامتیازات نژادی محیط عربستان بودند یعنی روز فتح مکه وتسلیم شدن سران قریش، پیغمبر اسلام جلوی خانهٔ کعبه ایستاده وآن خطبهٔ معروفهٔ طلائی خودرا خواند و در صدر آن وحدت بشری را اعلام نمود: لااله الاّ الله وحده وحده وحده.

ودر ذیل آن هرگونه امتیازات موهوم نژادی را الغاء کرد وفرمود: همهٔ شما از خاک آفریده شدید وهیچ عربی را بر غیر عرب برتری نیست جز به تقوی وفضل، وچون زمام امور به دست علی(ع) افتاد، اقتصاد عمومی را مورد



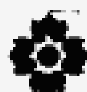


توجه ساخت وبر آنها که از برکت نیروی اسلام سرمایهٔ فراوان اندوخته بودند مانند طلحه و زبیر خرده گرفت وبیت المال را میان همهٔ مسلمانان از هر نژادی ویا هر مقامی برابر توزیع کرد وهمین اصل زندگی وکار برای همه که اساس اقتصاد اسلامی است برای مسلمانان آن روز قابل تحمل نبود ولذا در حکومت او اخلال کردند تا او را شهید نمودند.

٤ ـ در ذیل حدیث ٥ می‌فرماید: «ثم أُطلق اللّٰه لسانهم ببعض الحق» در این میان جمعی اظهار حق کنند وگرچه به دل باور ندارند واین جمع منافقانند که ثمرهٔ وجود آنها حفظ حق ودفاع از اولیاء خدا است وشاید این جمله اشاره به نهضت‌ها وشورش‌های ضد حکومت جَور بنی‌امیّه وبنی‌عباس باشد که سردمداران بعضی از آنها گرچه به حقیقت مذهب بی‌عقیده بودند ولی چون بوسیلهٔ آنها از ائمهٔ حق وپیروان آنها دفاع می‌شد وجود آنها این مصلحت ضمنی را داشت که اگر نبودند خدا در روی زمین پرستیده نمی‌شد وفساد حکومتهای جائر پایه واساس اسلام را ویران می‌کرد.

[٥٩] از نهایه ـ یعنی دعای آنان فرا گیرد هر که دنبال آنها است، مقصود این است که به آنها احاطه می‌کند وآنها را از شرّ دشمنان باز می‌دارد ونگه می‌دارد ـ نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: ظاهراً مقصود این است که دعوت اسلامی از جامعهٔ مسلمانان همه کسانی که در جبههٔ مخالف آنها باشد فرا می‌گیرد وبر مخالفان اسلام غلبه می‌کنند واین بیان از پیغمبر مطابق مضمون آیه است که می فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» وبه این معنی مناسب‌تر است که علت جملهٔ سابق ذکر شود ومقصود این است که تو به جامعهٔ مسلمانان بچسب واز آن دست مکش زیرا دیگران هم دیر یا زود بدان خواهند پیوست ودعوت اسلامی دیگران را هم فرا خواهد گرفت وپایگاه ثابت وبرجای بشریت همان جامعهٔ مسلمانی است ولفظ دعوت هم با این معنی مناسب‌تر است بلکه کلمهٔ





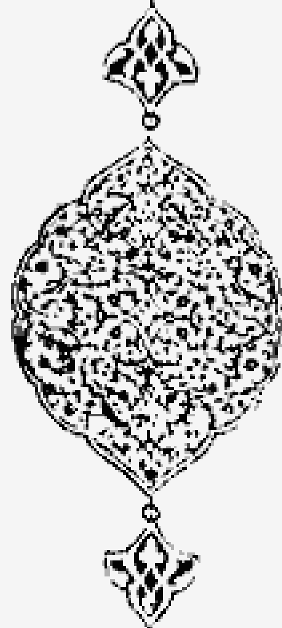
احاطه و «وراءهم» مؤیّد آن است وتأمل در مفردات این جملهٔ طلائی وترکیب وارتباط آن با جملهٔ پیش وبلکه جملهٔ بعد از آن قرینهٔ قطعیّه است برای این معنی وعجب این است که چگونه اساتید فن بدان متوجه نشدند.

[٦٠] قوله: «اخلاص العمل للّٰه» یعنی پاک داشتن عمل از ریاء و سمعه واغراض فاسده، نصیحت ائمهٔ مسلمین یعنی خلوص اعتقاد به آنها ودوست داشتن آنها وپیروی از آنها در همهٔ گفتار وکردارشان، در نهایه گفته: دین نصیحت برای خدا ورسولش وقرآنش وائمهٔ مسلمانان وهمهٔ مسلمانان است.

نصیحت، کلمه‌ای است که دلالت بر خیراندیشی منصوح دارد وآنچه از معانی در زیر این کلمه جمع است با کلمهٔ دیگری نمی‌توان تعبیر کرد واصل نصح در لغت به معنی خلوص وپاکی است معنی نصیحت برای خدا اعتقاد به یگانگی او ونیّت اخلاص در عبادت او است، نصیحت برای قرآن تصدیق بدان وعمل بر طبق آن است ونصیحت رسول تصدیق به نبوّت او وپیروی از امر ونهی او است، ونصیحت ائمهٔ مسلمانان این است که در امور حق از آنها پیروی کند ودر صورتی که خلاف بروند رأی به شورش بر آنها ندهد، ونصیحت نسبت به همهٔ مسلمانان، ارشاد آنها است به مصالحشان. انتهی.

من می‌گویم: چون امام در نظر صاحب نهایه، پیشوای عرفی مسلمانان است چه بر حق باشد وچه ناحق، نصیحت ائمه را اینطور تفسیر کرده که بر پیشوای حق وناحق هر دو تطبیق شود.

در نهایه گفته: مکرر در حدیث ، کلمهٔ ذمّه وذمام آمده است واین هر دو به معنی پیمان و امان‌دادن وضمانت وحرمت وحق باشند وأهل ذمه نامیده شدند برای آنکه در پیمان وامان مسلمانان وارد شدند واز این باب است «یسعی بذمتهم أدناهم» یعنی هر گاه یک فرد قشون اسلام به دشمن عهد امان



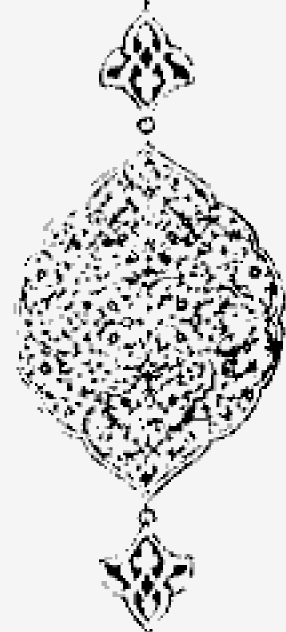


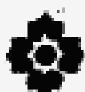

داد بر همه مجری است ومسلمانان حق ندارند آنرا نقض کنند وعهد او را بشکنند. انتهی. پایان نقل از مجلسی(ره).

باید گفت: این خطبهٔ کوتاه و پرمعنای پیغمبر اسلام در شمار همان جوامع الکلم(کلیّات سخنرانی) است که پیغمبر اسلام بدان می بالد ومی‌فرماید: «أوتیت جوامع الکلم» وسر تشکیلات درست یک اجتماع وجامعه مؤثر ونافذ وپاینده در آن مندرج است واز این چند جمله برنامهٔ یک وحدت بشری در سراسر روی زمین می‌توان استخراج کرد، از نظر تبلیغ وپرورش وتشکیلات. واین خطبهٔ پیغمبر یک دورنما وظاهر اسلامی دارد که ظاهر بنیان اسلام بدان فریفته شدند ومانند ابن اثیر در نهایه آنرا بر حکومتهای قلأبی بنی‌امیه و بنی‌عباس تطبیق کرده ویک حقیقت وواقعیتی دارد که سر یک اجتماع عادلی بشری در آن مندرج است وآن را در ضمن حدیث ۲ توضیح داده‌اند.

[٦١] از مجلسی(ره) ـ مقصود از جماعت مسلمین همان امامان بر حقّند وکسانی که بدانها گرویدند زیرا آنها به یک روش وعقیده‌اند که در آن اختلافی نیست چنانچه در معانی‌الاخبار از صدوق نقل شده است از امام صادق(ع) که پرسیدند از رسول خدا(ص) که جماعت امّت کیانند؟ فرمود: جماعت امّتم اهل حقّند گرچه اندک باشند وفرقه ودسته‌بندی‌ها اُهل باطلند گرچه بسیار باشند وروایت دیگر از عبدالله بن یحیی علوی آن را به رسول خدا(ص) رسانیده که از آن حضرت سؤال شد: جماعت امّت چیست؟ فرمود: آنها که بر حق باشند گرچه ده باشند. و در روایت دیگر مردی نزد امیرالمؤمنین(ع) آمد وگفت: مرا خبر ده از سنت وبدعت، هر آن چیزی است که بعد از او پدیدار گردیده است، جماعت اهل حقّند وگرچه کم باشند وفرقت اهل باطلند وگرچه بسیار باشند.

[٦٢] از مجلسی(ره) ـ رفیق اعلیٰ همان کسانند که خدا بدان‌ها



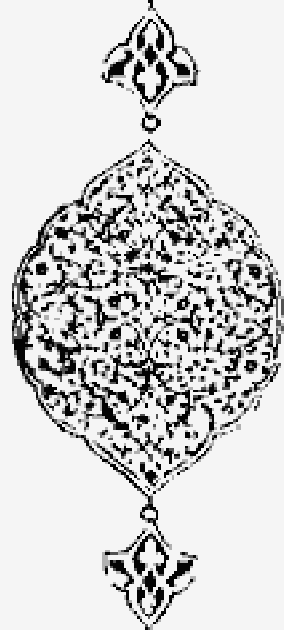



نعمت بخشیده است از پیمبران وصدّیقان وشهداء ونیکان وچه خوب رفیقانی هستند آنان. در نهایه گوید: در دعا آمده است که: «أَلحقني بالرّفيق الأعلىٰ» مقصود از رفیق جمع پیمبرانند که ساکن اعلیٰ علّیّین باشند.

[٦٣] از مجلسی(ره) - قسمت بالسویّه این است که به شریف ووضیع از غنیمت واز بیت المال برابر بدهد به شمارهٔ هر سری و روش پیغمبر(ص) همین بود وخلفاء جَور پس از آن حضرت برای به دست آوردن دل سران واشراف، آنرا تغییر دادند وآنها را طرفدارِ خود ساختند ومردم گرد آنها فراهم شدند ودست از رهبر وپیشوای خود برداشتند.

وچون امیرالمؤمنین(ع) والی بر مردم شد روش رسول خدا را زنده کرد وآنرا به‌کار بست وبیشتر مردم(یعنی کارگزاران عرب) از آن هراس کردند زیرا با شیوهٔ بیهودهٔ دیگران دمساز شده بودند وروش رسول خدا(ص) را فراموش کرده بودند وطلحه وزبیر وهمقطارانشان به علی(ع) شوریدند وآن حضرت عذر خواست که شرافت به دینداری و پرهیزکاری است که مایهٔ برتری در دنیا نیستند مرد شایان آنها در دیگر سرا است، مردم در دنیا همه نیازمندی‌های برابر دارند وهزینهٔ برابر خواهند وپیغمبر در غنائمِ حنین و هوازن بطور استثنائی به برخی سرانِ بانفوذِ عرب بهرهٔ بیشتری داد وبرای مصلحت وقت وخصوصیتِ مورد، وبوسیلهٔ آن دلِ منافقان را به اسلام گرم کرد واز انصار که شریک غنیمت بودند جلب رضایت وموافقت نمود با اینکه ممکن است این زیادی از بهرهٔ خود آن حضرت واز سهم خمس آل محمد داده شده باشد.

عدالت در رعیّت حکم به حق در میان مردم است وترک طرفداری نسبت به هرکس باشد وانتقام برای مظلوم وستمدیده از ظالمِ ستمکار واجراء حدود ومجازات بر خلافکاران بدون مسامحه وچشم‌پوشی، وچون این دو اصل یعنی تقسیم وتوزیع برابر ودادگستری میان مردم باشد، امام باک ندارد از



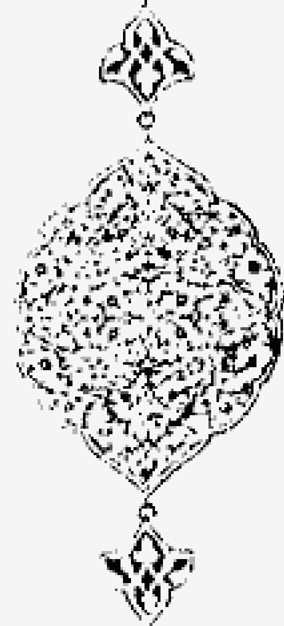



خشم دیگران وبرگشتن آنها از دین وپراکنده شدن از آن و رفتن هر کدام به سوئی چنانچه امیر المؤمنین(ع) باکی نداشت که طلحه وزبیر وعایشه به مکّه رفتند وبر او شوریدند و روش حق وعدالت را به خاطر آنها از دست نداد وبا آنها نبرد کرد وبعضي گفته‌اند: مقصود این است که چون حق امام و رعیت میان آنها ادا شود نظام احسن اجتماع محقق گردد ودیگر ضرر ندارد که هرکس به این در زند یا آن در زند وبه این سو رود یا آن سو رود، هرکجا خواهد رود وهرکار خواهد کند. پایان نقل از مجلسی(ره).

در اینجا باید به این نکات متوجه شد:

۱ - آنکه نظام درست اجتماعی که می‌ماند ومی‌باید بر اساس دو اصل اجتماعی باید پی‌ریزی شود:

الف - توزیع عادلانهٔ ثروت: درآمد اجتماع هرچه باشد باید میان همهٔ افراد برابر تقسیم شود ونیازمندی‌های آنان بطور مساوی در نظر گرفته شود زیرا همهٔ مردم از نظر نیازمندی‌های زندگی همسر برابرند وتفاوتی ندارند از نظر وسائل خوردن وخوابیدن وراحت وجواب گفتن به زن وفرزند وحوائج دیگر مانند هم هستند، نمی‌شود یکی آنقدر بخورد که از خوردن ناراحت شود ویکی از گرسنگی ناراحت باشد، البته اگر توزیع وتقسیم ثروت وبهره از آن نسبت به افراد جامعه برابر گردید نتیجه‌اش این است که تولید ثروت هم رو به افزایش می‌گذارد وهمهٔ مردم در تولید ثروت شرکت می‌نمایند.



اُولاً برای آنکه درک می‌کنند هرچه ثروت بیشتر باشد سهم بیشتری به آنها عاید می‌گردد، وثانیاً درک می‌کنند که در تولید ثروت همه باآنها همدست هستند وهرچه در محیط زندگی همکار ورفیق بیشتر باشد حسّ رقابت ونشاط بیشتر می‌شود وکار بهتر پیش می‌رود، این یک خاصیت محسوسی است در نوع انسان از خرد و کلان، یک کودک تنها نمی‌تواند درس بخواند یاآنکه مسافتی بدود ولی اگر با عدهٔ همسالان خود وارد کار

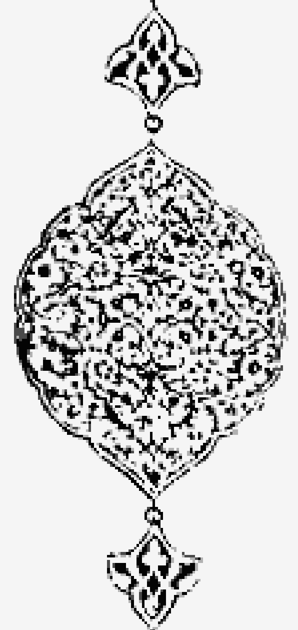



درس‌خواندن یا دویدن واقسام ورزشهای سخت شد بی‌خودانه وبا عشق وعلاقهٔ مفرط کار می‌کند.

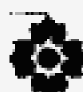
ب ـ عدالت و دادگستری میان همهٔ افراد: ترک کار وترک تولید ثروت که عاطفهٔ هر بشری است همه وهمه ناشی از ستم و بی‌دادگری است، یک ظالم و زورگو به دیگری فشار آورده ومال او را برده، دزدیده، کلاه برداری کرده، و..و..و..، از راه استفاده از نتیجهٔ کار وکوشش دیگران نشسته وخورده وخوابیده وعیش کرده وحسّ کارگری خودرا از دست داده وبدتر اینکه زن وفرزند وخاندانی تشکیل داده وآنها را به همین وضع مفسده‌بار وستمکاری پرورش داده تا کار به جائی رسیده که کارهای شخصی خودرا هم به دیگران واگذاشته وبه این وسیله طبقات آقا و نوکر و..و.. بوجود آمده است.

این مفاسد طبقاتی همه از ظلم و بی‌دادگری سرچشمه گرفته است واگر ریشهٔ ظلم و بی‌دادگری از جامعه‌ای کنده شود، بی‌تردید بیکاری وبیماری هم از میان می‌رود، بعلاوه ستم وبیداد از جهات دیگر هم مایهٔ تولید فسادند.

مثلاً بر اثر ستم راهزنی وسائل ارتباط میان شهرها قطع می شود وآذوقه به مردم نمی‌رسد وگرسنگی مردم را به همه راهی می‌کشاند واز میان می‌برد بواسطهٔ تصاحب سرمایه‌های کلان واحتکار آن وسیلهٔ کسب وکار عمومی از میان می‌رود ومردم گرسنه وبیمار ونیازمند می‌شوند وبه هر فسادی رو می کنند تا کار به جائی می‌رسد که زنان آبرومند برای کمترین وننگین‌ترین زندگی به هرزگی وفساد کشانده می‌شوند وفاحشه خانه‌ها و شهرِنوها بوجود می آید، بنابر این اصل درست جامعه رشید وپیشرو این دو چیز است: تقسیم برابر، وجامعهٔ دادگستر.



۲ ـ پس از برقراری این دو اصل باید از جهات دیگر به مردم آزادی





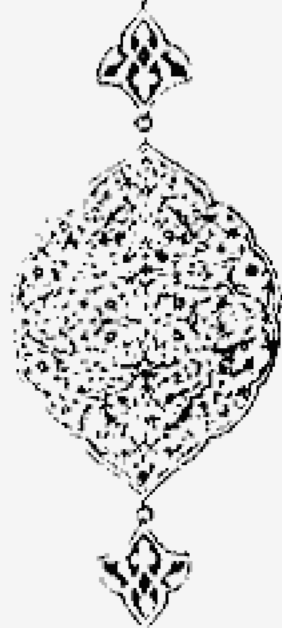
داده شود وآزادی مردم از جهاتِ دیگر ضرر و زیانی به اجتماع عادلانه وپیشرو ندارد واین برای دو ملاحظه است:

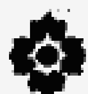
اول آنکه در یک اجتماع عادلانه مردم به طبعِ خود خیرجو و خوش‌اخلاق وشرافتمند وراستگو وپارسا بار می‌آیند وپس از احراز عدالت وبرابری در معیشت عوامل خیر ونیکوکاری وخوش‌رفتاری بر مردم غلبه می‌کند وآزادی آنها را به خیر وخوبی می‌کشاند نه شر وفساد.

ودوم اینکه آزادی در عقیده ونظر بهترین وسیلهٔ پیشرفت جامعه است ودر سایهٔ یک نظم عادلانه وزندگی با رفاه باید افراد خاصیت وجوهر خودرا نشان دهند وبه سوی ترقّی وپیشرفت گرایند واین مقصود حاصل نشود جز به اینکه در خود حسّ آزادی کامل درک کنند ومانعی سر راه خود به نظر نیاورند واختناق وسلب آزادی افراد به هر نام وهر رنگ مایهٔ رکود وعقب گرد جامعه می‌شود.

[٦٤] از مجلسی(ره) ـ ظاهر این است که این خطبه طولانی بوده وشامل ذکر فضائل اهل بیت وتعیین امام از آنها بوده است، چنانچه از اخبار دیگر بر می‌آید، وچون نصب امام از خاندان عصمت زمینهٔ شورش منافقانی بوده که بدان راضی نبودند و هم‌پیمان شده بودند تا امر امامت را از خاندان او بگردانند، به انصار دستور داده بود که سلاح برگیرند برای جلوگیری از شورش.

[٦٥] از مجلسی(ره) ـ این حدیث نبوی با تفسیرش از طرق عامه هم روایت شده است، مسلم به سند خود، در باب خطبهٔ جمعه از جابر بن عبدالله از پیغمبر(ص) روایت کرده که فرمود در آخر خطبه: من اولیٰ هستم از هر مؤمنی از خودش، هرکه مالی را بجا گذارد از آن خاندان او است وهرکس وامی یا ضیاعی(زن وفرزند وآب وملک بی سرپرست) بجا گذارد بر عهدهٔ من است وسر وکارش بامن است.





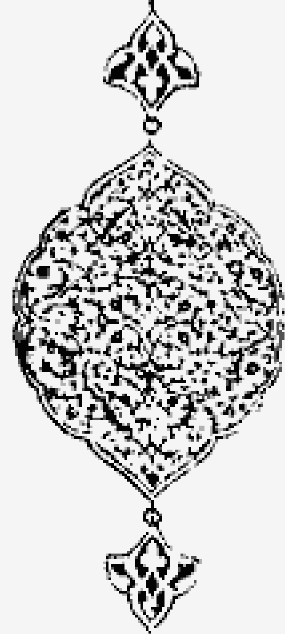

آبی گوید: اولیٰ از ولی است به معنی نزدیکی، یا مالکیت چنانچه در قول خدا تعالی است(٦٢ سوره انعام): «سپس برگردانده شوند به سوی خدا مالک به حق آنان» یا از ولایت است به کسر واو که ولیّ یتیم ومقتول از آن مشتق است یعنی متصدّی کار آنها واز این ماده است والی شهر ؛ یااز وَلایت به فتح است به معنی نصرت که از آن گرفته شده است قول خدا تعالی(١١ سوره محمد): «برای اینکه خدا ناصر آنها است که ایمان آوردند».

در نهایه گفته: در حدیث است که: هرکه ضیاعی بجا گذارد سروکارش بامن است، ضیاع به معنی عیال است وآن مصدر ضاع یضیع است وعیال را به مصدر تعبیر کرده.

واگر ضِیاع به کسر ضاد خوانده شود جمع ضایع(بی سرپرست) باشد چون جیاع جمع جائع(گرسنه) در مغرب گفته: در حدیث است که: هرکه مالی بجا گذارد عصبه‌اش آنرا ارث برند هرکه باشند وهرکه وامی یا ضیاعی بجا گذارد ـ وروایت شده ضیعه‌ای ـ باید به من رجوع کند که من مولی وسرپرست آنم، هر دو تعبیر به تقدیر حذف مضافی است یا تعبیر به مصدر شده از باب مبالغه ومعنی این است که هرکه عیال بی‌سرپرست یا اولاد صغاری که در معرض از میان رفتن هستند بجا گذارد باید نزد من آید که من ولی وکفیل آنهایم واز بیت المال خرج آنها را می‌دهم. انتهی.

مجلسی(ره) گوید: بسا توهّم شود که کفالت وضمانت پیغمبر(ص) برای وام بدهکاری که مرده است منافات دارد با آنچه در اخبار خاصّه وعامّه وارد شده است که آن حضرت برمرده‌ای که بدهکار بود نماز نمی‌خواند ومی‌فرمود: شما به رفیق خود نماز بخوانید، ودر اخبار ما این جمله هم آمده که تا یکی از اصحاب او ضامن بدهکاری میّت گردد.

وجواب داده‌اند که این ترک نماز در صدر اسلام وموقع کمیِ بودجه بوده وضمانت دیون بعد از توسع در بیت المال وفتوحات وغنائم بوده است






ومؤیّد آن است آنچه از طرق عامه رسیده که مردهٔ بدهکار را نزد آن حضرت می‌آوردند، می‌فرمود: برای بدهکاریِ خود چیزی دارد؟ اگر می گفتند دارد، بر او نماز می‌خواند وچون خدا پیروزیها نصیب او کرد.

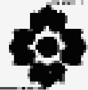
فرمود: «أنا أولیٰ بالمؤمنین من أنفسهم» هرکه بمیرد ووامی داشته باشد، به عهدهٔ من است وهرکه مالی بجا گذارد از آنِ ورثهٔ او است. پایان نقل مجلسی(ره).

در اینجا دو موضوع را باید دانست:

الف - بیان اصل حدیث نبوی معروف «أنا أولیٰ بالمؤمنین من أنفسهم» که طبق آیهٔ کریمهٔ(٦ سوره مبارکهٔ احزاب) وارد شده است که می فرماید: «پیغمبر اولیٰ است به مؤمنان از خودشان وأزواجش مادران آنهایند...» این مضمون برای چند مقصد از چند نظر گفته می‌شود:

١ - به قصد اظهار مهر و دوستی از نظر اخلاقی که منظور اظهار دوستی ومهر باشد تاآنجا که نسبت به دیگری از خود او مهربان‌تر باشد وچون حبّ ذات روشن‌ترین وکامل‌ترین غریزهٔ بشری است و مهرورزی پیغمبر خاتم نسبت به امّت وبلکه نوع بشر نمونهٔ کامل نوع دوستی وبشر خواهی است، این حقیقت در این جملهٔ شیوا وممجز مآب ادا شده است که پیغمبر مؤمنان را از خودشان بیشتر دوست دارد ونسبت به آنها مهر می‌ورزد ودر این صورت این جمله از نظر اخلاقی ادا شده است ویک درس عالی وپرمعنای عشق ومحبت عاقلانه وبرکنار از دوستی‌ها وعشق‌هائی که از تمایلات جنسی برخاسته می‌شود به نوع بشر وخصوص سروران ورهبران بشریت می‌دهد.

وجملهٔ «وأزواجه أمّهاتهم» - ازواج او هم مادرِ مؤمنان است، با این معنی بسیار مناسبت دارد ونتیجه این است که مهر پیغمبر به مؤمنان بیش از خودِ آنها است بخودشان، و زنانِ محترمِ آن حضرت هم برای آنها تا اندازهٔ





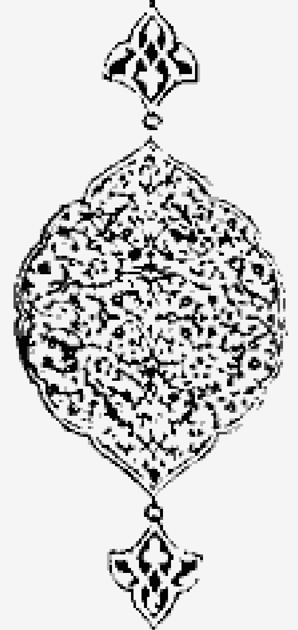
یک مادر مهربانند ومی‌توان گفت پس از دوستی به خود، دوستی ومهری از مادر نسبت به فرزند عمیق‌تر وآتشین‌تر نیست وبدین جهت برای ازواجِ طاهره دوستی درجهٔ دوم را به حدّ کامل بیان کرده.

چنانچه در جای دیگر می‌فرماید(۱۲۹ سوره توبه): «هرآینه برای شما آمد رسولی از خودتان که بر او ناگوار است رنج کشیدن شما، بر شما حرص می‌خورد، به مؤمنان بسیار دل‌سوز وبسیار مهربان است».

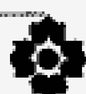
در این صورت این عبارت یک معنای اخلاقی بسیار عالی وآسمانی دارد ولی حکمی وحقّی از آن استفاده نمی‌شود وصرف گزارش از یک واقعیتی است که لوازم اخلاقی دارد.

۲ ـ به قصد بیان حکم ووظیفه از نظر حقوقی به منظور تعهدات وانشاء حقّی در زمینه‌های بلا حق وبی‌مسئولیت از نظر افراد، مانند حال مرگ که فردِ فاقد هر حق ومسئولیتی است یا حال عجز از انجام وظیفه وتعهد که زمینهٔ سلب مسئولیت فرد است.

وبه عبارت دیگر جعل حقوق وتعهداتی که به هیچ وجه با حقوق وتعهدات مقرره وثابتهٔ خود فرد مزاحمت ومخالفتی نداشته باشد، طبق توجیه وتطبیقی که امام صادق از این عبارت در این روایت فرموده است که می است، زیرا تبعیت وپیروی از اسلام وپیغمبر را وسیلهٔ کافی برای آسودگی خود از نظر زندگی خود وعیال خود تشخیص داده‌اند.



بنابر این اصل رشتهٔ سخن به اینجا می‌کشد که پیغمبر وامام باچه اعتباری این مسئولیت اجتماعی مهم را بعهده شناخته‌اند پرداخت وام هر بدهکار، کفالت ایتام هر درگذشته، ادارهٔ امور پهناور ومختلفی که مسئولی ندارد و.. و.. کار بسیار دشوار ونیاز به بودجهٔ فراوان وسرشار دارد، واین اموری که با همهٔ این تشکیلات وسیع ودقیق ودامنه‌دار امروز در دولتهای پیشرو ومترقّی که اموری که زمامداران وپیشوایان را شکسته وآنهارا به

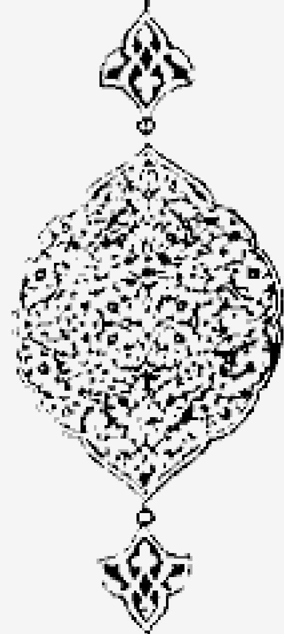



بحران‌های لرزاننده کشانده است بااینکه دامنهٔ مسئولیت آنها دارای این رقم درشت وتعهد وام هر بدهکاری که ندارد بدهد، یا فرض کن هر بدهکاری که بمیرد ونداشته باشد وام خود را بدهد نیست، آیا این تعهد وانجام آن هم جزء معجزات وامور فوق‌الطبیعهٔ پیغمبر وامام است یا اینکه اجرای نظام حقیقی مسلمانی طبق مقررات قرآن به‌طبع خود اجتماعی بار می‌آورد که به‌پیشوا امکان می‌دهد چنین مسئولیتی را در عهده شناسد واجراء کند.

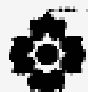
نظام حقیقی قرآن در یک محیط بشری اجراء نشده وحکومت پیغمبر اسلام هم که دورهٔ بسیار کوتاهی در محیط بسیار کوچکی به کار افتاده درست برای ما روشن نیست که چگونه اجراء می‌شده وآیا این نتیجه را به‌مردم نشان داده است یا نه؟

واگر کلمهٔ «ضیاع» که بعد از کلمهٔ دین واقع شده است چنانچه ظاهر استعمالات آن است به‌معنی زمین مزروعی باشد و بدین قرینه مال به‌معنی منقول تفسیر شود ممکن است از این تعبیر استفاده کرد که زمین در تصرف حکومت اسلامی است وسهمی از درآمد آن بودجهٔ این تعهدات عمومی به‌حساب آمده است، خصوص اگر گفته شود مطلق دیون میت در عهدهٔ پیشوا است واز اموال او که به‌ورثه تعلق می گیرد استیفاء نمی شود چنانچه از ظاهر این عبارت استفاده می‌شود مگر آنکه گفته شود این تقابل به‌اعتبار وضع شخص واحد نیست بلکه تقسیم اشخاص است.

به این معنی که هر کس بدون مال وبا بدهکاری بمیرد بدهکاری او به‌عهدهٔ پیغمبر است، وهر کس ترکهٔ مالی به‌جا گذارد وبدهکاری ندارد مالش از آنِ وارث است، ولی کسی که بمیرد وهم دین دارد وهم مال تکلیف دیگری دارد که از آیهٔ ارث استفاده می‌شود وآن این است که دین او از مال ادا می‌شود وباقی آن را ورثه می‌برد.



۳ ـ مقصد بیان تسلط پیغمبر باشد از نظر حق حکومت وپیشوائی

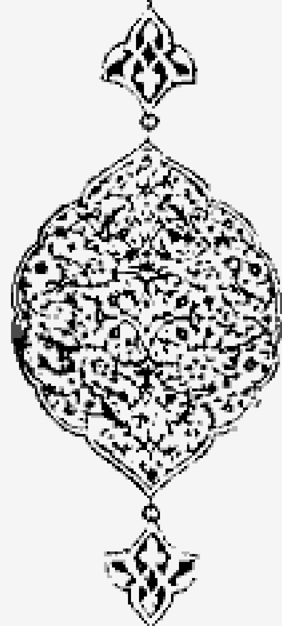




به‌منظور جعل حق ولایت پیشوا بر افراد ودر مقام بیان ولایت اجباری پیغمبر اسلام است بر عموم افراد مانند ولایت پدر وجد بر فرزند صغیر خود ومقصود این است که حکم وارده‌ٔ پیغمبر وامام در هر موضوعی بر خواست واراده‌ٔ فرد رعیت مقدم است وافراد محکوم به‌حکم پیغمبر وامامند ودر برابر فرمان فرماید: مقصود پیغمبر(ص) از این عبارت این است که چون مؤمنی بمیرد و دَینی از او بماند یا زمینه‌ٔ وظائف ومسئولیت‌های دیگری که اگر خودش زنده بود باید آن‌ها را انجام دهد، در این صورت آن تعهدات ومسئولیتها به عهده‌ٔ شخصِ پیغمبر وامام است، او باید دَینِ مؤمنِ مرده را بپردازد واز زن وبچه ومزرعه وباغ بی‌سرپرست او سرپرستی کند.

و از این جمله یک مسئولیت عمومی زمامدار وپیشوای جامعه نسبت به افراد استفاده می شود بدون اینکه افراد در برابر آن مسئولیت وتعهد متقابلی داشته باشند وبنا بر این، این عبارت که دلالت بر یک حقّ تسلّط عامی از طرف پیغمبر وامام نسبت به عموم افراد دارد به هیچ وجه با دلیل حقوق خاصّه وتسلط افراد بر مال وجان خود مخالفتی ندارد ونتیجه این است که فرد هرچه دارد از خودش وهرچه ندارد ونتواند پیشوا ضامن وعهده‌دارِ او است.

وگویا یهود هم همین معنی را از اعلامیهٔ پیغمبر(ص) فهمیدند و دل به مسلمانی دادند زیرا این نظام صد در صد به سود فرد تمام می‌شود وسلطهٔ پیشوای اسلام بر فرد منحصر به همان مقررات الٰهیّه می‌گردد که قرآن تشریع کرده است واز نظر حقوق وسلطه بر افراد پیشوای اسلامی تنها نماینده‌ٔ خدا است وباید همان مقررات الٰهیّه را بر افراد تطبیق کند وطبق دستور قرآن از آنها وجوه مالی دریافت کند وآنها را محکوم به جهاد واجراء حقوق نماید.



واز نظر مجازات هم صرفاً آنها را به همان مجازاتها وحدود مقرّرهٔ الٰهیّه مأخوذ داند، در این صورت اینکه می‌فرماید: مردی که مالی ندارد بر خود تسلط ندارد ومردی که نفقه وخرج به زن وفرزند ندهد بر آنها تسلطی



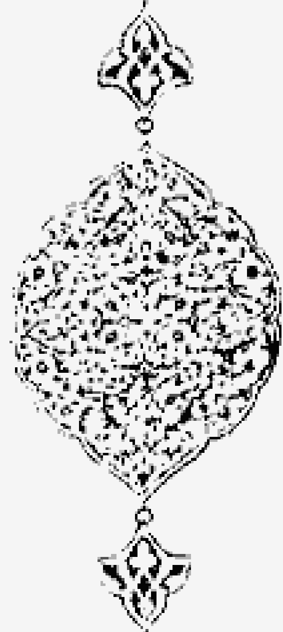


ندارد واز آنها امر ونهی نتواند. یک تنظیری است برای پیشوای اسلامی ومقصود این است که ولایت وسلطهٔ پیشوا به همین اصل مسئولیت او در برابر افراد تکیه دارد وچون پیشوا مسئول همهٔ اموری است که زندگی فرد بدان مربوط است در صورتی که فرد از انجام آن درماند باید پیشوا آنرا به انجام رساند.

واگر پیشوا این مسئولیت را در عهدهٔ خود نداند یا نتواند ولایت وپیشوائی ندارد چنانچه مردِ ندار بر خود هم تسلطی ندارد وبر زن وفرزند خود که نان‌خورِ او هستند در صورتی که هزینهٔ آنها را ندهد تسلطی ندارد.

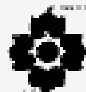
وبنا بر این بیان، این مورد از نظر تنظیر به حساب حکم عرفی است یعنی حال مردِ ندار و نفقه‌نده به نان‌خوار خود در عرف مردم چنین است ومنظور این نیست که در این دو مورد بیان حکم شرعی کرده باشد ونتیجه‌ای که بعد از این بیان گرفته است:

فرموده: پیغمبر وامیر المؤمنین وهر که بعد از آنها است(یعنی امام بحق بوده است) این عهدهٔ مسئولیت را نسبت به افراد مردم در عهدهٔ خود شناخته‌اند واین نظام اقتصادی سودمند بوده است که یهود را نسبت به اسلام فریفته وآنها را که مردمی وارد در امور اقتصادی هستند به مسلمانی کشانیده ودستور او از خود هیچ گونه اختیاری ندارند واین عبارت به‌این معنی با قول خدا تعالی(۷ سوره حشر): «آنچه رسول به‌شما داد برگیرید وآنچه را برای شما قدغن کرد وانهید» تطبیق می‌شود، ونتیجه اینکه پیغمبر وامام اختیار دارند وولی مطلق واجباری همهٔ افرادند وحکم آنها نسبت به‌هر فردی نافذ است ودر این صورت باید تدبّری در اندازهٔ حکم‌روائی کرد از جهات مختلفه.



مثلاً اگر مال کسی را تملّک کنند وزن کسی را طلاق دهند، یا زنی را بی کسب اجازه به‌شوهر دهند آیا مشمول این اختیارات هست یا نه.

مثلاً این اختیار وحکم‌روائی تا آنجا است که به‌سود افراد باشد یا





آنکه برای آنها زیان نداشته باشد مانند حد ولایت اجباری پدر وجد بر فرزند صغیر خود، یا آنکه مقید به‌این شرط هم نیست، واگر بر ضرر فرد هم باشد بر او نافذ است چنانچه از اولویت نسبت به خود فرد می‌توان فهمید.

از اینکه بعد از نقل امام از وی راجع به‌معنی این عبارت پرسش شده فهمیده می‌شود که مفهوم عبارت روشن نبوده واستفادهٔ سلطهٔ حکومت مطلقه از این عبارت چنانچه ظاهر آن است مستبعد بوده واز این رو امام(ع) آن را بر وجه سابق توجیه کرده است، و به‌هر حال فهم این معنای سوم از عبارت با عمومی که از اولویت بر نفس استفاده می شود از نظر حقوقی در فقه مورد قبول واقع نشده است به این معنی که پیغمبر وامام حق ندارند بدون اجازه ملک کسی را تصرف کنند ویا زن کسی را طلاق دهند وزنی را بی اجازهٔ او به‌شوهر دهند، ولی نفوذ حکم واحکام پیغمبر وامام در مقام قضاوت وامور عامهٔ اجتماعی تا حدی مسلّم است.

ب ـ در بیان دو نظیری که امام ذکر کرده است:

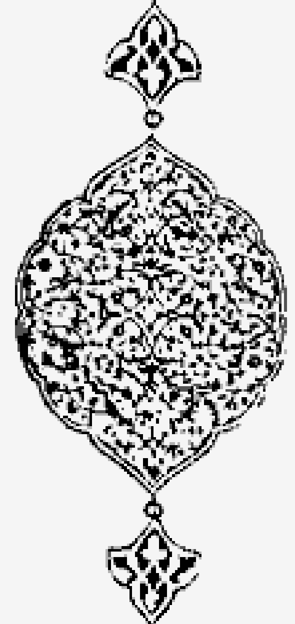
اول مردی که مالی ندارد بر خود ولایت ندارد، ودوم مردی که به‌عیال خود نفقه ندهد بر آنها امر ونهی نتواند ـ مجلسی(ره) در بیان جملهٔ اول ٤ توجیه دارد:

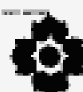
١ ـ شاید کنایه باشد از اینکه مردِ ندار در پیش خود سرافکنده وسرزنش خورنده است.

٢ ـ برای او ممکن نیست خود را بر نوافل وآداب انفاق واداء دیون وامور دیگری که بی‌مال میسر نیست وادارد.

٣ ـ برخی گفته‌اند بی‌مال برای آن بر خود ولایت ندارد که از خود نمی خورد وهمانا ولایت از آن بخشندهٔ نعمت است.

٤ ـ گفته شده معنی عدم ولایت او بر خود این است که در صورت نداشتن ولایت بر ادای بدهکاری خود ندارد در صورتی که از آن عاجز است.







و راجع به قسمت دوم چنین گفته است ـ وولایت نداشتن بر عیال به‌امر ونهی برای آن است که ممکن نیست برایش که آنها را دستور دهد در خانه نشینند واز خروج آنها جلوگیری کند، چون باید تحصیل روزی نمایند یا برای او ممکن نیست آنها را امر کند به‌صرفه جوئی ونهی کند از چیز دادن به‌دیگران چون مالی به‌دست آنها ندارد. پایان نقل از مجلسی(ره).

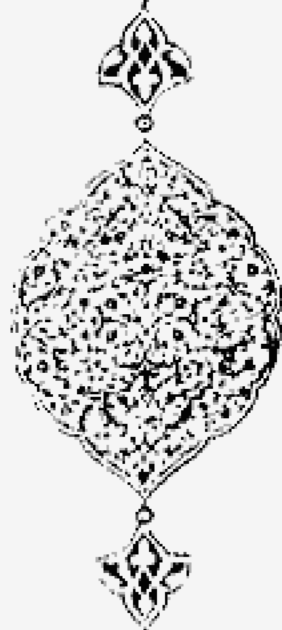
ولی آنچه در این مورد باید بحث شود این است که آیا این دو مثال را امام به حساب بیان حکم شرعی آورده است ومقصود این است که مردی که مال ندارد مسلوب‌الولایه است نسبت به‌خود، یا مردی که نفقه به‌زن وفرزند ندهد شرعاً حق امر ونهی آنها ندارد یا چنانچه در سابق بیان شد این دو نظیر را امام از نظر عُرف بیان کرده برای اثبات وتوضیح مقصود خود وظاهر همین معنی اخیر است چنانچه بیان شد، در این صورت معنی سادهٔ آنها روشن است:

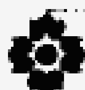
۱ ـ کسی که مالی ندارد از خود اختیاری ندارد.

۲ ـ مردی که به‌عیال خود خرجی ندهد فرمان او را نمی‌برند ـ ودر این صورت گزارش یک واقعیت عرفی است از باب مثال، ومنظور بیانِ یک حکم شرعی نیست زیرا از نظر شرعی وقانونی تسلط مرد بر خود در صورت نداشتن مال هیچ کم وکاستی پیدا نمی‌کند، ودرصورتی که نفقه به‌عیال خود ندهد احکام خاصی به‌او تعلق گیرد نه آنکه حقّ او به کلی ساقط شود ومثلاً زوجهٔ او خود مختار وآزاد گردد.

[٦٦] از مجلسی(ره) ـ فساد، صرف در گناه است واسراف زیاده روی در خرج، گو که در راه حق باشد ـ ان لم یقضه ـ فرض محالی است یا منظور از امام اعم از امام بر حق وامام ناحق است.

[٦٧] از مجلسی(ره) ـ شهید ثانی در روضه گفته: هر سرزمینی به‌جنگ گرفته شده وهنگام فتح بائر بوده وهر زمینی که در تصرف مسلمانی





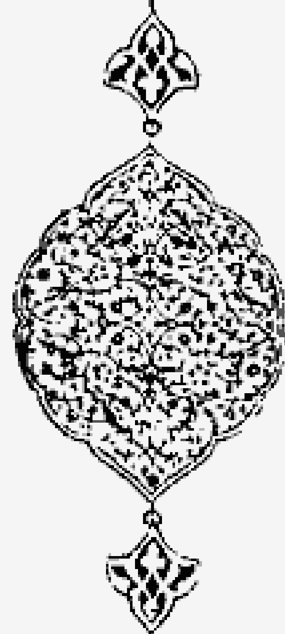

نبوده از امام است واحیاء آن روا نیست مگر به اجازهٔ امام با حضور وی ودر زمان غیبت احیای آن روا است.

ودر حکم آن است زمین مملوکی که صاحبانش از میان رفته‌اند واگر سابقاً در تصرف مسلمان معلومی بوده از او است وبعد از او از ورثهٔ او است واگر هم بائر شود از ملک او به‌در نرود وبعضی گفته‌اند اگر موات وبائر شد دیگری می تواند آن را احیاء کند وحق سابق زائل می‌گردد به‌دلیل صحیحهٔ ابوخالد کابلی، واین قول اقوی است ـ تا اینکه پس از نقل تمام کلام شهید ـ خود می فرماید:

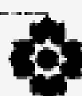
من می گویم ظاهر این خبر این است که شرط ملک به‌احیاء اسلام است بلکه ظاهرش این است که احدی مالک زمین نمی شود، بلکه تا آن را آباد دارد به‌آن حق اولویت دارد وخود زمین از آن امام است. پایان نقل از مجلسی(ره).

[۶۸] از مجلسی (ره) ـ مقصود از حق خدا یا خراج است(مالیات که به امام بدهد) یا زکاة وخمس واجب.

[۶۹] از مجلسی(ره) ـ ظاهر روایت این است که زکاة بر امام واجب نیست واین خلاف مشهور است واینکه فرموده است (لایبیت) الخ دلیل عدم وجوب آن است زیرا زکاة غلات از آغاز رسیدن آن واجب شود وپرداخت آن بماند تا پس از برداشت آن ولازم آید که مدتی مسئول این حق به‌سر برد وهمچنان در زکاة گاو وگوسفند وشتر ممکن است در چراگاه دور دستی باشند وپرداخت به‌تأخیر افتد، وممکن است مقصود این باشد که همهٔ دنیا از آن امام است وهمهٔ مردم رعیت اویند وحق لازم بر امام بیش از اینها است واو همه را بپردازد ویک شب هم پس نیندازد.



[۷۰] از مجلسی(ره) ـ یخرق ـ یعنی دریده وحفر کرده، بعضی این جمله را حمل به‌استعاره مرکب کرده‌اند وگفته‌اند مقصود این است که این



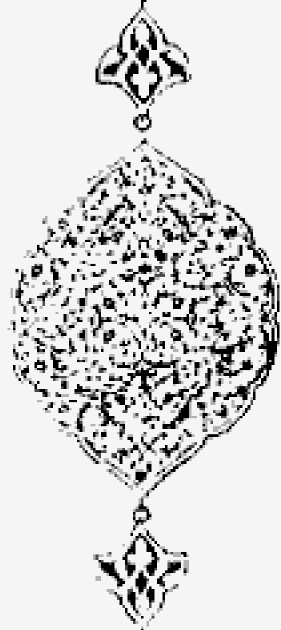

نهرها به قدرت خدا پدید شدند رد بر فلاسفه که آنها را به نیروی طبیعت نسبت دهند ودر بسیاری از نسخه‌ها جیحان به‌الف است ودر بعضی هم جیحون به‌واو ضبط شده.

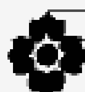
در نهایه است که سیحان وجیحان دو نهرند در عواصم نزد مصیصه وطرسوس، در قاموس گفته سیحان نهری است در شام ونهر دیگری در بصره وسیحون نهری است در ماوراءالنهر ونهر دیگر در هند وگفته جیحون نهر خوارزم است وجیحان نهر شام وروم ومعرّب جهان است.

بدان که در روایت هشت نهر گفته وهفت نهر را نام برده ویکی را به‌زبان نیاورده برای آنکه نیاز به‌شرح نداشته واز این رو فرموده است برخی از آنها این است، وبعضی سیحان را نام دو نهر دانسته ونهر شام وبصره را به‌حساب گرفته‌اند وهر دو را مقصود دانسته‌اند از باب استعمال لفظ مشترک در هر دو معنی خود واین دور است، وشاید یکی را راویان انداخته‌اند ویا عبارت جیحان وجیحون بوده است ویکی از نسّاخ یا روات یکی را تکرار دانسته وانداخته است وبنابر این شرح تمام است. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم نهرهای روی زمین در قارات جهان بسیار است وشاید اکتفای امام(ع) به‌این هشت نهر از جهت این بوده که در آن تاریخ نهرهای دیگر قارهٔ آفریقا وآمریکا واندونزی و.و... معروف نبوده‌اند ویا از جهت اینکه در اطراف آنها کسی سکونت نداشته ومورد استفاده نبوده‌اند.

[٧١] از مجلسی(ره) ـ مقصود از فیْ در اینجا انفال است برای آنکه خدا فرماید(٦ سوره حجر): «آنچه را خدا بهره رسولش کند از آنان (یعنی کفار) که شما اسب وشتر برای تصرف آن نرانده‌اید» یعنی صاحبانش به‌دست خود آن را به‌رسول خدا(ص) واگذاردند، ودر آن داخل شود هر جا صاحبانش منقرض شدند وکف رودخانه‌ها ونیزارها وسر کوهها ومقصود از غنیمت یاخمس آن است از نظر بیان فرد مخصوصی بعد از عموم یا آن







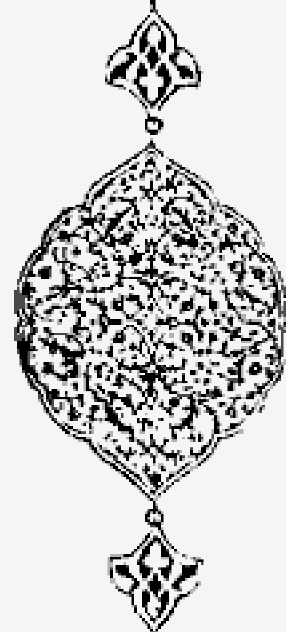
غنیمتی که در جهاد بی اذن امام به‌دست امام به‌دست آید، زیرا بنابر مشهور همهٔ آن از آن امام است.

یا مقصود برگزیدهٔ غنیمت است یا مقصود این است که اختیار همهٔ غنیمت وتقسیم آن مانند خمس با امام است وگویا نزاع میان آن دو لفظی بوده است.

زیرا پیغمبر(ص) وبعد از او امام(ع) به‌خود مردم ومالشان اولیٰ هستند ومی‌توانند در همهٔ آنها تصرف کنند، ولی امام جز در همان چیزهای مخصوصی که ابومالک گفته تصرف نکند یا گفته شود که معنی اینکه زمین از امام است این است که مردم به اجازه وتسلیم وحکم او در آن تصرف کنند زیرا امام(ع) هنگام تسلط خود مخالفان را از آن برانند وشیعه هم به وسیلهٔ ولایت ودستور او در اموال خود تصرف کنند.

هر چه را حکم دهد از آنها نیست وبر آنها روا نیست وباید دست از آن بردارند وآنچه را هم حکم دهد از آنها است زکاة وخمس وحقوق دیگری از آنها دریافت کند وآنها چون بنده‌های او باشند وزیر فرمان اویند وحکمش بر خودشان ومالشان روا است واز آنها مالیات ودستمزد می‌گیرد واین منافات ندارد که همهٔ آنها به‌حکم امام مال آنها باشد چنانچه بودن زمین از خدا منافات ندارد که به‌همین معنی از امام باشد ومنافات ندارد که املاک از آن صاحبان خود باشند به‌معنی دیگری ومخالف با این قاعده نیست که طبق آیات واخبار مردم بر مال خود مسلطند وبدانچه دارند از دیگران اولیٰ هستند وبا احکام دیگر مانند فروش وخرید واجاره وصلح وقرض ومعاملات دیگر مخالفت ندارد. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم ملک وضع احاطه به چیزی است که از آن تعبیر می شود به در بر داشتن، یا در دست داشتن، ومی توان آن را به ظرف ومظروف تنظیر کرد.





مالک دارا و حاوی مملوک خود است وبه‌این نظر احاطه ودارندگی اشیاء تحققها واعتبارهای گوناگونی دارند می‌گوئیم خدا مالک جهان است، پیغمبر وامام مالک زمین هستند، فلانی مالک جامه یا این خانه یا این ده است.

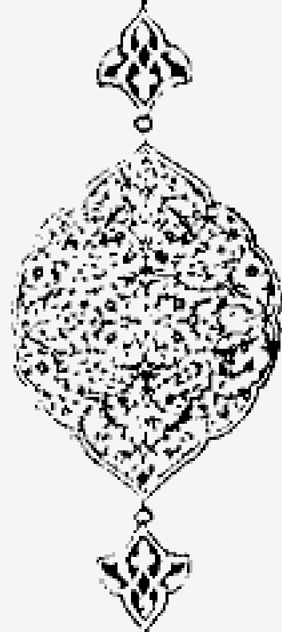
خدا جهان را دارد یعنی قیوم آن است، وجهان به نیروی او پاید واز آفرینش او برآید این حکایتی است از یک نحو احاطهٔ قیومی که در تصور واعتبار بشری نگنجد وآثار بسیاری دارد که در آخرین مراحل آن این پرسش طرح می شود که:

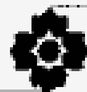
اگر خدا خواهد جهان را(به‌دیگری که هنوزش مادر عدم نزائیده است ودر رحم امتناع گیر است وخواهد بود) بفروشد می‌تواند؟

البته جواب این فرضیه محال وممتنع مثبت وگویا است وآن این است که:آری می‌تواند.

پیغمبر وامام هم همهٔ زمین را وآنچه در آن است مالکند وآن را دارند به‌نیروی خلافت الٰهیه، یعنی صاحب اختیار آنند از طرف خدا، وخداوند به‌وسیلهٔ آنها همه گونه آثار مالکیت خود را که در رتبهٔ امکانی قابل اجراء است می‌تواند اظهار کند ودر مراحل بسیار عادی ومعمولی آن این پرسش باز به‌میان می‌آید که آیا می‌توانند آن را بفروشند یا هر جزء از آن را در تصرف تام خود گیرند؟ باز هم در این فرض ممکن که واقع نمی‌شود جواب مثبت وگویا است که: آری می‌توانند.

مردم عادی هم مالک ودارای چیزی می‌شوند که در شرائط ومقررات مخصوصی وبا اسباب معینی به‌تصرف وملک خود در می‌آورند، این یک ملکیت قراردادی وبه اعتبار صحت آثار خاصه‌ای است که جنبهٔ حقوقی دارد ونظر شرایع وملتها در آن تفاوت دارد وبه‌زبان علمی وفقهی از این مراتب به‌ملکیت طولی تعبیر شده وگرچه این تعبیر هم رسا نیست ولی برای توضیح







بیشتری نظیری می‌آوریم، فرض کن گلدانی بوتهٔ گلی دارد وعنکبوتی بر آن بوتهٔ گل تاری تنیده است گلدان مالک گل وبوتهٔ عنکبوت است وگل مالک عنکبوت است وعنکبوت هم مالک تار، اگر قیمومیت خدا به گلدان تنظیر شود ومالکیت امام به گل ومالکیت معمولی به‌مالکیت عنکبوت برای تار نمونه‌ای از وضع این مالکیتها که روی هم استوارند به دست می آید.

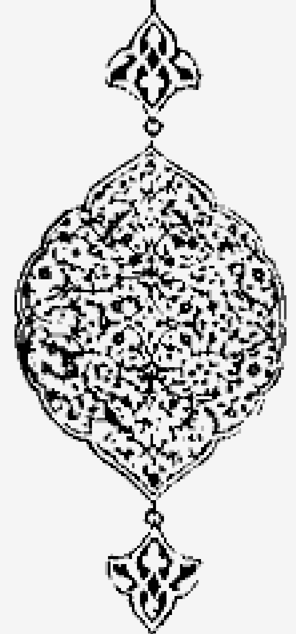
اکنون این بحث به میان می آید که پیمبر یا مثلاً امام از نظر مالکیت ویا ازدواج ویا اختیارات حقوقی نسبت به‌املاک وافراد چه موقعیتی دارد مثلاً می‌تواند مال دیگری را بی اجازهٔ او بفروشد یا زنی را بی اجازهٔ او به‌شوهر بدهد یا نه؟

در اینجا باید گفت چون حقوقی که اساس زندگی اجتماعی افراد است بر پایهٔ تشریع واعتبارات مقرری استوار است این گونه حقوق واعتبارات خاصه، حقوقی وولایتی برای امام وپیغمبر جعل نشده است واز این نظر کاملاً وضع او عادی وبا سائرین برابر است وبه همین مناسبت از نظر حقوقی با سائر مردم یکسان زندگی می کند وفرقی ندارد مگر از آن جهت که مقام ریاست او حکم می کند مانند ولایت بر صغار ومجانین وآنها که از ادای حقوق لازمه امتناع می‌کنند ویا در اجرای امور اجتماعی که مسئول وذی‌حق خاصی ندارد وبه‌عهدهٔ پیشوا وزمام‌دار است.

[۷۲] از مجلسي(ره) ـ الاّ سياسة الليل، يمني پاسباني مردم در شب وبی‌خوابی ونگهبانی آنها، وگفته‌اند مقصود ریاضت کشیدن برای تدبیر امور مردم وتنظیم معاش ومعاد آنها است به‌علاوه از عبادت بدنیه برای خدا.

در نهایه گفته سیاست قیام برای اصلاح چیزی است وسیاحت نهار ریاضت روزه است برای دعوت وجهاد وکوشش در حوائج مؤمنان برای رضای خدا، وبعضی گفته‌اند مقصود روزه است.

مقصود از ظلام در اینجا گویا همان ظلم است، در قاموس گفته است



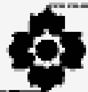
مظلِمه به کسر لام وظلام چیزی است که مرد آن را به‌ظلم بگیرد.

[۷۳] از مجلسی(ره) ـ گویم این بیان امیرالمؤمنین وجه جمع میان اخبار مختلفهٔ وارده دربارهٔ روش ائمه است(ع) وهم اخباری که در مدح تجمل وآراستن خود وارد شده است ودر ضمن از ژنده‌پوشی وجامه‌های پشمین در بر کردن به‌حساب یک سنت دینی منع کرده‌اند چنانچه بدعت صوفیا نیست.

[۷٤] از مجلسی(ره) ـ لم سمی امیرالمؤمنین، یعنی این نام‌گذاری از مردم بوده یا از خدا یا پرسش او می‌رسانده است که از مردم بوده، امام پاسخ داده که از خدا بوده است وپاسخ مهمتری هم بدان افزوده برای آگاهی از اینکه دانستن سبب نام‌گذاری سود بسیاری ندارد چنانچه خدا در پاسخ پرسش از وضع ماه نو بیان کرده است با اینکه از خود پاسخ سبب آن هم دانسته می‌شود زیرا گذاردن این نام از خدا معنایش این است که از طرف خدا برای سیاست مردم گماشته شده وخلیفهٔ خدا است در زمین، این است سبب نام‌گذاری او به‌امیرالمؤمنین.

وظاهر خبر این است که این نام در قرآن بوده وآن را انداختهاند ویسا تأویل شده است به‌اینکه در آیه مقصود است گرچه مذکور نیست برای اختصار واکتفاء به‌جزء اعظم از مقصود و دور بودن این تأویل نهان نیست وسخن در این باره در کتاب قرآن بیان می‌شود انشاءالله تعالی. پایان نقل از مجلسی(ره).

[۷۵] از مجلسی(ره) ـ ظاهر این است که ضمیر (بِهِ) در آیه به قرآن برمی‌گردد چنانچه مفسرین گفته‌اند وتطبیق آن بر ولایت از دو راه است: ۱ ـ مقصود از آن آیاتی است که دربارهٔ ولایت نازل شده یا مقصود عمدهٔ آیات قرآن است زیرا بیشترِ قرآن دربارهٔ آنها ودشمنان آنها نازل شده است.

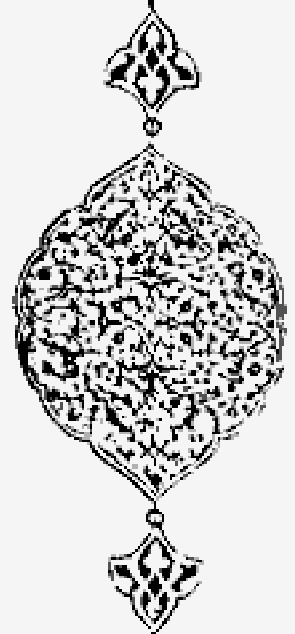



۲ ـ مقصود این است که انذار کامل به‌وسیلهٔ قرآن همانا با نصب امام است که خود آن را نگهدارد ومعنای آن را بفهماند چنانچه پیغمبر(ص) فرمود: از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآیند، ومؤید وجه اول است آنچه علی بن ابراهیم از پدرش از حسان از امام صادق(ع) روایت کرده در تفسیر قول خدا: «و انه لتنزیلُ من ربِّ العالمین نزَّل بهِ الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین» فرمود: یعنی روز غدیر ولایت برای امیرالمؤمنین نازل شد.

بعضی از افاضل گفته است چون خدا خواست خویش را به بنده‌ها بشناساند تا او را بپرستند وشناخت او چنانچه می‌خواست جز با اسباب فراهم نمی شد که پیغمبران واوصیاء بودند، زیرا بدانها شناخت درست وپرستش کامل پدید می شد نه دیگران، وپیدایش پیغمبران ووصیان فراهم نمی شد جز به‌آفرینش آفریده‌های دیگر تا مایهٔ اُنس وپایهٔ زند گی آنها باشند.

از این رو دیگر خلق را آفرید وآنها را فرمان داد تا پیغمبر ودوستانش را بشناسند وپیروی کنند واز دشمنانش بیزاری جویند واز هر چه آنها را از این راه دور دارد تا بهرهٔ نعمت خود را ببرند وبه‌هر کدام شناخت خود را به‌اندازه‌ای بخشید که پیغمبران واوصیاء را شناسند ومقام آنها را دانند وبرتری آنها را به‌خودشان پذیرند وچون هر یک از محمد(ص) وعلی(ع) جان دیگری هستند درست است که هر چه از آن یکی است به‌دیگری نسبت دهند چون همه را دارا است وفضائل کل را جویا است، از این رو تأویل آیات به‌آن دو مخصوص است وبه‌خاندان آنها که نژاد یکدیگرند وکلمهٔ جامعه برای این تأویل آورده است که لفظ (ولایت) باشد زیرا این کلمه شامل معرفت ودوستی وپیروی وآنچه را بایستند می‌باشد. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم: چون سر وحقیقت اسلام وقرآن ولایت وپیروی از امام عادل وپیشوای درست کار است که بتواند در جامعهٔ بشری یک حکومت عامهٔ







واحده تشکیل دهد، در اینجا از نظر تعبیر نزول بر قلب که محل اسرار است اشاره بدین معنی شده است.

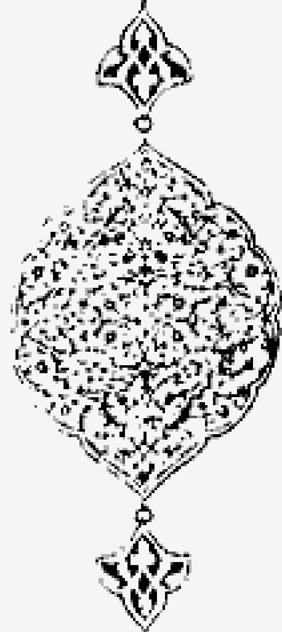
[۷۶] از مجلسی(ره) ـ «انا عرضنا الامانة» این آیه از متشابهات است ومفسران وروایات در بیان آن اختلاف دارند به‌وجوهی:

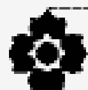
۱ ـ امانت مطلق تکالیف است ومقصود عرض آنها است بر اهل آسمانها وزمین وجبال، یعنی تعریف اهمیت آن واِبای اهل آنها، یعنی از ترس امتناع ورزیدند از خیانت در امانت وتحمل مسئولیت خلاف کاری در آن، واز این میان انسان ستم کار ونادان این مسئولیت را به گردن گرفت و گناه ورزید وامانت الٰهیه را نگهداری نکرد.

۲ ـ عرض امانت یعنی مقابله وسنجش آن با آسمانها وزمین وجبال ومقصود این است که از همهٔ اینها بزرگتر است، وآنها از ضعف در برابر آن ترسیدند آن را حمل کنند ولی انسان از ظلم ونادانی آن را قبول کرد ومسئول شد.

۳ ـ بیضاوی گفته مقصود از امانت طاعت است به‌اعتبار عظمت آن ومنظور این است که تا آنجا بزرگ است که اگر بر این اجرام عظام عرضه شود وشعور داشته باشند از پذیرش آن بترسند وکنار روند وانسان سست پیکر وناتوان آن را پذیرفت تا به‌خیرِ دارین رسد، ولی او ستمکار است که حقش را ادا نکرد وبه‌سرانجام بدکاریِ خود نادان است.

یعنی از نظر اغلب افراد چنین است وطبرسی هم قریب همین معنی را گفته که مقصود این است که اگر آسمانها وزمین وجبال عقل داشتند وامانت بر آنها عرضه می‌شد که عبارت از وظائفِ اصول وفروعِ دین باشد ومختار بودند در رد وقبول با این پیکر بزرگ وسختی ونیرومندی از حملِ آن امتناع می‌کردند برای ترس از تقصیر در ادای حقش، ولی انسان ناتوان آن را حمل کرد وبه‌واسطهٔ ظلم وجهلش ترسی به‌خود راه نداد وکلامِ ابن عباس هم که







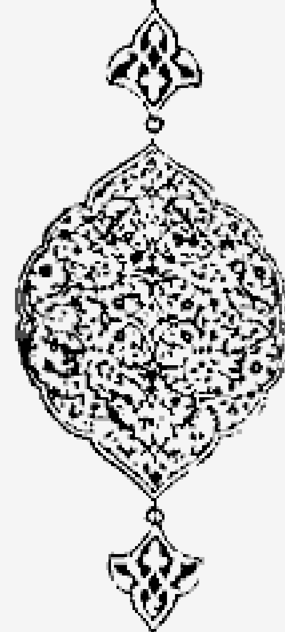
گفته: امانت بر آسمان وزمین‌ها عرضه شد واز آن امتناع کردند، همین معنی را دارد.

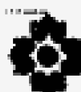
۴ ـ مقصود از عرض واباء معنی لغوی آنها نیست بلکه کنایه از تعظیم شأن امانت است نه مقصود حکایت از گفتگوی با جماد، عرب هم می‌گوید: من با منزل وخانه سخن گفتم وجواب ندادند، ومقصود زبان حال است چنانچه گویند فلانی دروغی گوید که کوه نپذیرد.

وخدا هم فرموده است(۱۱ سوره سجده): «به آسمان وزمین گفت خواه یا ناخواه بیائید، گفتند به‌دلخواه آمدیم» خطاب نافهم روا نیست ومقصود از امانت بنابر این دلائل خدا شناسی است که در آفرینشِ آنها سپرده شده وآنها اظهار کردند وانسانِ کافر آنها را کتمان کرد برای آنکه ستم ورزید.

۵ ـ برخی گفته‌اند خدا شعور به این اجسام داد وبه‌آنها فرمود: من فریضه‌ای دارم وبهشت را برای فرمان‌بران ودوزخ را برای خلاف‌کاران آفریدم. گفتند ما مسخریم برای همان که ما را آفریدند، تحمل فریضه نکنیم وثواب وعقابی نجوئیم، وچون خدا آدم(ع) را آفرید این موضوع را بدو عرضه کرد واو پذیرفت وبه‌خود ستم کرد که تحمل مشقت نمود ونادانی کرد نسبت به‌سرانجام خود.

۶ ـ گفته‌اند مقصود از امانت عقل وتکلیف است ومقصود از عرض آن بر آسمان وزمین وکوه سنجش استعداد آنها است ومنظور از اباء آنها طبع عدم لیاقت وآمادگی آنها است وحمل انسان لیاقت واستعداد او است ومقصود از ظلومی وجهولی انسان قوهٔ غضب وشهوت او است ودر این صورت حمل بر او درست است زیرا فائدهٔ عقل تسلط بر این دو قوه است وحفظ آنها از تعدی وتجاوز از حد، ومقصود اصلی تکلیف تعدیل وشکستن شور آنها است.






۷ ـ مقصود از امانت اداء امانت است که ضد خیانت باشد یا قبول امانت است

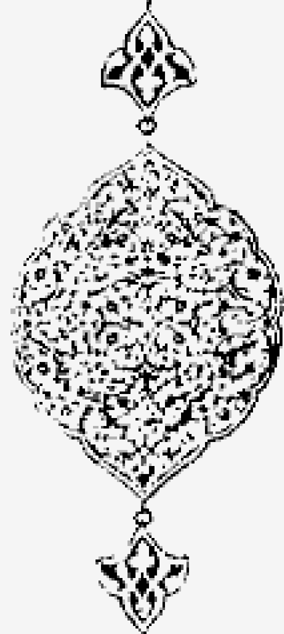
وتصحیح دنبالهٔ آیه به‌یکی از وجوه گذشته است.

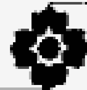
۸ ـ مراد از امانت، امامت وخلافت کبری است وحمل آن ادعای ناحق آن است، ومقصود از انسان ابوبکر است، اخبار بسیاری به این معنی وارد است که من در کتاب امامت ودیگر کتب بحارالانوار نقل کردم واین خبر بر آن دلالت دارد وبه‌اسناد بسیاری از امام رضا(ع) نقل شده که فرمود: امانت همان ولایت است وهر کس آن را به‌ناحق ادعا کند کافر است.
ومرحوم مجلسی(ره) پس از نقل شواهد دیگری برای تأیید معنی هشتم می گوید: حق این است که همهٔ این تفسیرها در آیه وارد است از نظر بطون آن.
پایان نقل از مجلسی(ره).

من می گویم: نظر مجلسی این است که همهٔ این معانی هشت‌گانه را در مضمون آیه مندرج سازد وآیهٔ کریمه را بر همه منطبق داند از نظر اینکه اینها بطون آیه محسوبند، ولی این نظر از جهاتی مورد اعتراض است:

۱ ـ اینکه این معانی از نظر مفهوم جمله‌ها ومفردات آیهٔ شریفه برخی با برخی مخالفند، مثلاً یکی امانت را موضوع عرضه دانسته ویکی خیانت در امانت را ویکی عرضه را به معنی تقابل گرفته ویکی به معنی پیشنهاد وآیا ممکن است معنی یک آیه از نظر بطون آن با هم مخالف باشد؟

۲ ـ اینکه اعتبار تفسیرهای مختلف در ضمن یک آیه از نظر ظاهر وباطن در بیانات ائمهٔ معصومین درست است که به باطن قرآن آشنا هستند وبسا یک معنی که درخور فهم عمومی نیست بیان می‌کنند واین نسبت به همان تفسیر هشتم که امانت به‌ولایت تطبیق شده است درست می‌آید، ولی نسبت به تفسیرهای دیگر حمل بر بطون درست نیست مگر آنکه یک معنی جامعی در نظر گرفته شود که شامل همه باشد واین معنی جامع را بیان






نکرده، واگر وجود داشته باشد خود تفسیر دیگری است.

ولی ممکن است گفته شود مقصود از امانت در اینجا همان روح انسانی است زیرا چیزی که به‌طور مطلق شایسته است امانت خدا باشد روح بشریت است زیرا:

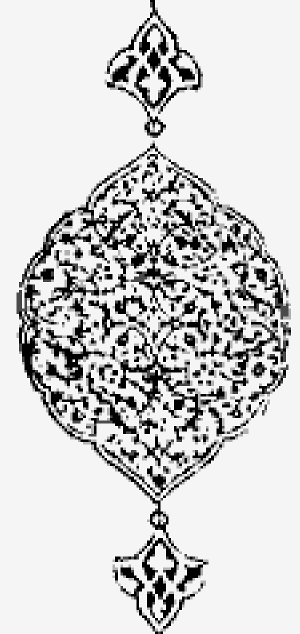
الف ـ امانت معمولاً در چیز مورد اهتمام به کار می‌رود وچیزی که از نظر مقام الٰهی در موجودات امکانیه بسیار اهمیت دارد همان روح بشریت است.

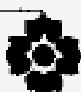
ب ـ امانت سپردهٔ عزیزی است که اختصاص به‌امانت سپار دارد، واین روح بشری است که خدا از آنِ خود دانسته وفرموده: «ونفخت فیه من روحی» از روح خودم در آدم دمیدم.

ج ـ امانت گذار معمولاً برای خاطر جمعی امانت را به‌دست خود در موردِ مطمئنی می‌سپارد واین تعبیر خاص دربارهٔ آدم است که می‌فرماید: «او را به‌دست خود آفریدم وخود در او روح دمیدم».

د ـ ظاهر امانت این است که به صاحبش برگردد وروح بشری است که در سیر خود باید به‌مقام الٰهی صعود کند وبه‌حضرت ربوبی برگردد: «اِنّا لله واِنّا الیهِ راجعون».

ودر صورتی که مقصود از این امانت روح بشریت باشد بیان آیه کاملاً رسا ومفهوم است ومقصود این است که روح عالیه بشریت به‌آسمانها وزمین وکوه با آن پیکرهٔ بزرگ عرضه شده، یعنی افاضهٔ این مقام عالیِ هستی از مقام فعلیتِ مطلقه به‌همهٔ موجودات یک نسبت دارد ولی هیچ پیکرهٔ مادی نتوانسته این روح بزرگ انسانی را در خود بگنجاند، عرضه از نظر عمومیت افاضه است واباء از نظر فقدان صلاحیت پذیرش واین نشانهٔ قصور ذاتی این موجودات است از قبول نیروی سیر کمالی که خاصهٔ نوع انسانی است واین روح بشریت است که در مرتبهٔ کمال خود به‌مقام ولایت می‌رسد ودر حقیقت





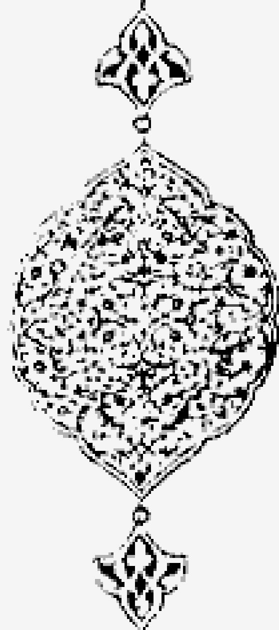


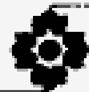
منظور از آن همان صورت کاملهٔ آن است که در آدم(ع) دمیده شد وبه وسیلهٔ آن مقام خلافت الٰهیه را دارا گردید ودر افراد دیگر سایه ونمونه‌ای بیش نیست وهمان روح پاک آدم(ع) است که در سیر کمالی خود در مقام عالی ولایت معنویهٔ ائمهٔ معصومین تمرکز یافته وپرتو آن علاقه پیروی وایمانی است که در دل مؤمنان پدید گردد وآنها را به‌دنبال ائمه کشاند.

در حقیقت ولایت از نظر مرکزیت خود قائم به‌باطن امام است واز نظر پرتو وتابش خود شعلهٔ فروزان ایمانی است که در دل پیروان ائمهٔ معصومین جلوه‌گر شده وآنها را به‌دوستی وپیروی ائمه رهبری کرده است.

وتوصیف انسان به‌ظَلوم وجهول از نظرِ صفت نوعیهٔ او است که با وجود استعداد پذیرش این نور مقدس ودرک این مقام عالی پشت‌ِپا به‌سعادت خود می‌زند واستعداد خود را هدر می‌دهد ودر تاریک‌خانهٔ عالم ماده می‌ماند تا آنجا که از مقام انسانیت سقوط می‌کند وچنانچه سرچشمهٔ بشریت ویا خورشید ولایت از کاملترین شخصیات می‌تابد ودیگران را در پرتو خود می‌گیرد، ظلمتکدهٔ ماده هم منبع وغاری دارد که امواج ظلمتِ گمراهی وجهالت از آن اوج می‌گیرد وپراکنده می شود وآن معاندین با مقام ولایت ونقطهٔ مخالف سعادت بشری است، چون معاندین پیغمبران واوصیاء که مظاهر مقام ولایت هستند مانند شخص ابوبکر مثلاً که اول غاصب خلافت اسلامیه است.

[۷۷] از مجلسی(ره) ـ آیه در سورهٔ مائده چنین است: «واگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند وتقوی داشتند بدکرداری آنها را جبران می‌کردیم وآنها را به‌بهشت می‌بردیم ـ ۶۶ ـ واگر تورات وانجیل وآنچه را از پروردگارشان به‌آنها نازل شده بر جا می‌داشتند از بالای سر واز زیر پا روزی بر می‌گرفتند» بر پا داشتن تورات وانجیل این است که از نظر عبارت ومعنی آنها را منحرف نسازند وآنچه راجع به‌بشارت رسول خاتم وجز آن در آن





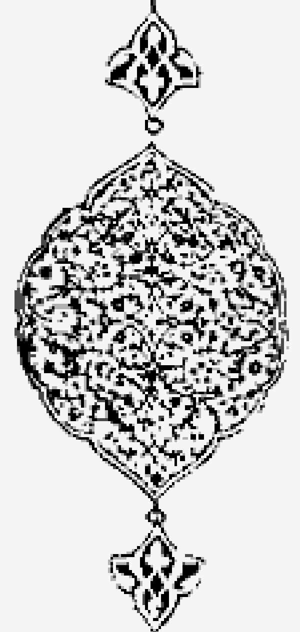


است به‌درستی منتشر کنند وبه‌احکام آنها عمل کنند ومقصود از «ماانزل» کتابهائی است که پیش از آن نازل شده زیرا تکلیف دارند آنها را تصدیق کنند، یا مقصود از آن قرآن است.

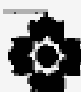
وظاهر این است که ولایت تفسیرِ همان «ماانزل» است واین تفسیر بنابر این که مقصود قرآن باشد واضح است زیرا ولایت در قرآن نازل است بلکه اکثر قرآن راجع به‌آن است چنانچه ذکر شد، یا آنکه اقامهٔ «ماانزل» وابسته به آن است زیرا اقامهٔ قرآن در لفظ ومعنی جز به‌وسیلهٔ ولایتِ ائمه درست نشود زیرا ائمه نگهدار قرآن وعالم به‌معنای آنند وبنابر اینکه «ماانزل» کتب سابقه هم باشد درست است زیرا ولایت رسول وخاندانش به‌همهٔ پیغمبران ودر همهٔ کتب آسمانی بوده چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد.

[۷۸] از مجلسی(ره) ـ هکذا اُنزِلت، ظاهرش این است که این آیه چنین بوده، وبسا تأویل شود به‌این که مقصود این بوده یا مقصود عمده این است زیرا اطاعت در سائر امور فراهم نشود جز به‌وسیلهٔ آن.

[۷۹] از مجلسی(ره) ـ ممکن است آزار موسی هم راجع به‌همان وصایت برای هارون بوده ؛ بیضاوی گفته است خدا او را از آنچه دربارهٔ او گفتند تبرئه کرد وآن این بود که قارون زنی را تحریک کرد تا بگوید با من زنا کرده وخدا او را حفظ کرد، ومردم او را به‌قتل برادرش هارون متهم کردند چون او را با خود برد به‌طُور ودر همان جا مُرد، فرشته‌ها او را حمل کردند تا بنی اسرائیل او را دیدند، ویا اینکه بنی اسرائیل او را به‌عیب تنی متهم می‌دانستند چون برص وخدا او را تبرئه کرد (به‌طور اختصار نقل شد).



[۸۰] از مجلسی(ره) ـ از امام صادق(ع) فرمود قریش شهر مکه را محترم می‌شمردند وبه‌محمد(ص) بی حرمتی در آن را روا می‌داشتند واز این راه فرمود: «لا اقسم بهذا البلدوانْت حِلٌ بهذا البلد» مقصود این است که تو



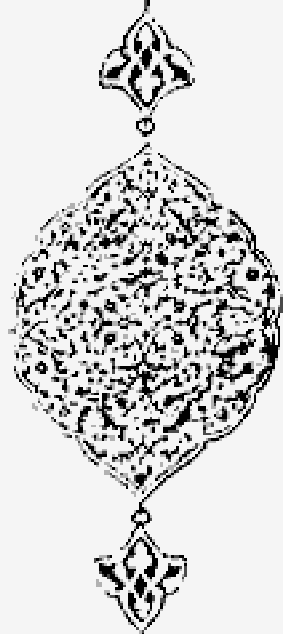


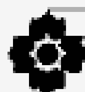
را بی حرمت کردند در آن وتو را دروغگو شمردند وبه‌تو دشنام دادند با اینکه هیچکدام کشندهٔ پدر خود را هم در آن تعقیب نمی کردند، واز نظر پیروی آثار ماههای حرام نسبت به‌شهر مکه، امنیت را در آن مراعات می‌کردند وآن را بست می‌شمردند ولی نسبت به‌رسول خدا(ص) در آن بی‌حرمتی روا داشتند که از دیگران روا نمی داشتند وخدا آن را بر آنها عیب شمرد وهم از آن حضرت است که مقصود از والد وولد، آدم(ع) است وپیغمبران واوصیاء وپیروان از فرزندانش.

در این خبر والد را امیرالمؤمنین تأویل کرده وولد را ائمهٔ طاهرین(ع) واین یکی از توجیهاتِ آیه است واز بطون آن به آنها سوگند یاد کرده از نظر احترام وشرافت.

[۸۱] از مجلسی(ره) ـ شاید مقصود این است که آنچه دربارهٔ امیرالمؤمنین وائمه نازل شده است از آیات محکمات است ولی آن کسانی که دل آنها کجی دارد دنبال متشابهات می‌روند وآنها را به‌ائمهٔ خود تأویل می‌کنند با اینکه تأویل متشابهات را جز خداوند وائمه(ع) نمی دانند، یا اینکه در این بطنِ آیه ضمیر «منه» به‌پیروان ومذکورین در کتاب بر می‌گردد.

ومقصود این می شود که برخی از پیروان قرآن آیات محکمه‌اند وبرخی دیگر متشابهه، وممکن است «من» دلالت بر سبب کند ومقصود این باشد که به‌سبب قرآن دو دسته مسلمان پدید شدند ودستهٔ متشابه‌جو اعمال بد وزشت خود را تأویل وتفسیر کردند یا مقصود تشبیه ائمه است به‌آیات محکمه وتشبیه شیعهٔ آنها به پیرو آیات محکمه وتشبیه دشمنانشان به‌آیات متشابهه از نظر این که وضع آنها در نظر مردم وپیروانشان مشتبه بود واز نظر فتنه ودنیا طلبی وبه‌حساب تأویل کردار زشت آنان دنبال آنها رفتند وشاید معنی اول اظهر باشد واین حدیث خود از متشابهات احادیث است وتأویلش را جز خدا وراسخان در علم ندانند. پایان نقل از مجلسی(ره).







ممکن است گفته شود بطن آیه همان کتاب تکوینی خدا است که صفحهٔ آفرینش است وسراسر موجودات که گوید:

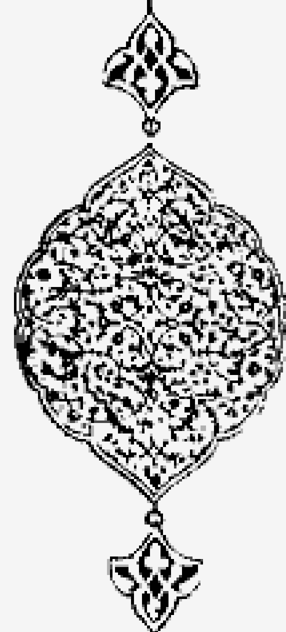
به‌نزد آنکه جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب وجوهرش چون حروف است
مراتب جمله آیات وقوف است
ز آن هر جمله‌ای چون سورهٔ خاص
یکی الحمد باشد دیگر اخلاص

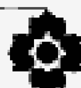
چنانچه در کتاب تدوینی قرآن مجید آیاتی است که دلالت روشن بر مقصود دارد وآیاتی است که دلالت آنها مبهم ومورد تردید واشتباه است در کتاب تکوینی هم همین طور است، بعضی وجودات پاک ونشانه‌های روشن وتابناکند که به خوبی از وحدت ویگانگی وقدرت ونیرو وسائر صفات الٰهیه حکایت می‌کنند وبعضی موجودات هستند که غبار ظلمت وماده وگرد اوهام بر آنها نشسته وتیره وتار شده‌اند واز گفتار وکردار آنها تیره‌گی وآلودگی می‌بارد.

وبنابر این آیات محکمه کتاب تکوینی حق، پیغمبران واوصیاء هستند که در میان آنها ائمهٔ معصومین خورشیدهای درخشنده‌ای باشند واز نظر جلوه وتابش خود همه را تحت‌الشعاع نمودند ودر پرتو نور نبوت خاتم اندرند وبا آن یک نمود دارند.

وآیات متشابههٔ کتاب تکوینی حق دشمنان انبیاء واوصیاءاند که در میان آنها دشمنان ائمه از همه تیره وتارتر وبد کردارترند واز قول وعمل آنها شبهه‌های عمیق تراویده که تا هنوز خلق در آن سرگردانند.

[۸۲] چون پایه ومایهٔ جنگ زورگوئی واستفاده جوئی از دیگران است وبه زبان امروزی از آن به کلمهٔ استعمار تعبیر می‌شود واین ستم





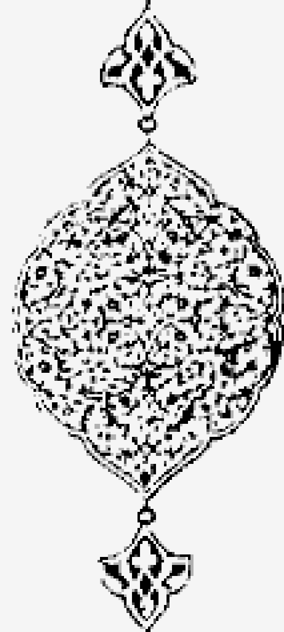


واستفاده‌جوئی از نظر نادانی به‌قانون عدالت یا طمع‌ورزی به‌دسترنجِ دیگران است ومبارزهٔ اسلام با شرک بر همین اساس آغاز شد ودنباله پیدا کرد، سران قریش به‌زورِ شمشیر وقلدری دسترنج مردم را به‌سود خود می‌ربودند ومردم دیگر هم از راهِ نادانی به‌دستور عدالت وداد به‌همدیگر ستم می‌کردند تا آنجا که همدیگر را می‌کشتند ودارائیِ همدیگر را می‌ربودند.

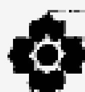
اسلام از دو نظر در مقام دفاع برآمد وسرمایه‌داران عربستان که مشرکین ویهود بودند در هراس افتادند وبرای حفظ سرمایه‌های خود وحفظ نفوذ وآقائی خود در هر روز یک بهانه وتوطئهٔ عوام‌فریبی درست می‌کردند ومردم عوام ونادان را بر ضد پیغمبر اسلام می‌شورانیدند وجنگ وخون‌ریزی برپا می‌کردند.

پس از وفات پیغمبر(ص) هم سران قریش وسران قبائل با هم توطئه کردند ودر مقام برآمدند که قانون اسلام را به‌سود خود در میان مردم اجرا کنند وآن را وسیلهٔ جمع وغارت مال دیگران سازند وبه‌وسیلهٔ آن بر دیگران سلطنت وآقائی کنند واین خود جوهر اختلاف آنها با علی وائمهٔ دیگر بود که هدف آنها عدالت عمومی وبهره‌مندیِ عمومی بود وخود در کنار مردم وبا مردم ودر سطح دیگر مردم زندگی می‌کردند.

این است که امام می‌فرماید: اساس وپایهٔ صلح عمومی ودائم در میان بشریت این است که مردم در حقیقت مذهب شیعه وارد شوند وپیشوایان وسران بشر به‌شیوهٔ علی زندگی کنند تا بتوانند عدالت را میان افراد استوار سازند وریشهٔ جنگ را براندازند.



[۸۳] از مجلسی(ره) ـ یعنی گمراهی این امت پس از پیغمبر خود مطابق بود با آنچه از امت‌های گذشته سرزد از ترک خلیفهٔ برحق وپیروی از گوساله از سامریِ ناحق ومانند آن. گفت: یا رسول‌الله مقصود یهود ونصاری است؟ فرمود: مقصودم کیست؟ شمائید که اسلام را بند بند از هم جدا





می‌کنید اول چیزی که از دین خود نقض می‌کنید امانت است وآخرش نماز. ومحتمل است که مقصود مطابق بودن احوال خلفای جور است با هم در شدت وفساد. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: مقصد کلی آیهٔ کریمه، بیان یک اصل اجتماعی وتاریخی است که امروز بسیار مورد اهمیت است وآن خلق وراثت وتقلید ملتها است از گذشتگان در آداب واخلاق عمومی که نتیجهٔ تأثیر تربیت وتأثیر محیط پرورش عمومی است.

مردم جاهلیت که با وضع زندگانی عشائری از تاریخ بسیار عمیقی بار آمده بودند از نظر عقیده واخلاق به بُت‌پرستی وحُب جاه ومال وغارت ومفاسد بسیاری خو گرفته بودند که تعلیمات قرآن مجید به‌کندی در آنها تأثیر می‌کرد واین حقیقت در این آیه وبا این بیان مختصر ورسا تعبیر شده است وبر وضع ارتجاعی دورهٔ خلافت خلفاء ثلاثه تطبیق شده است.

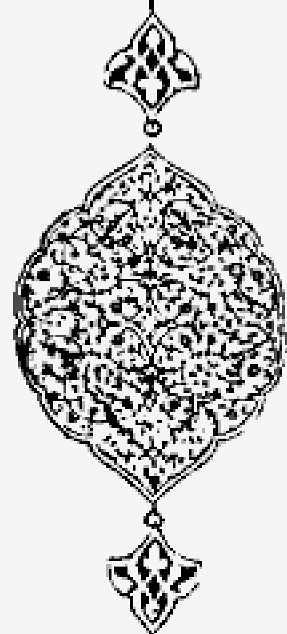
[۸٤] از مجلسی(ره) ـ طبرسی گفته یعنی قول را برای آنها شرح نمودیم وبیان کردیم از ابن‌عباس ومعنایش این است که آیه‌ای بعد از آیه‌ای آوردیم وبیانی دنبال بیانی واخبار امتهائی که هلاک شدند به‌آنها گزارش دادیم تا یادآور شوند یا آنکه اندیشه کنند وحق را بفهمند وبه‌هوش آیند.

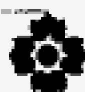
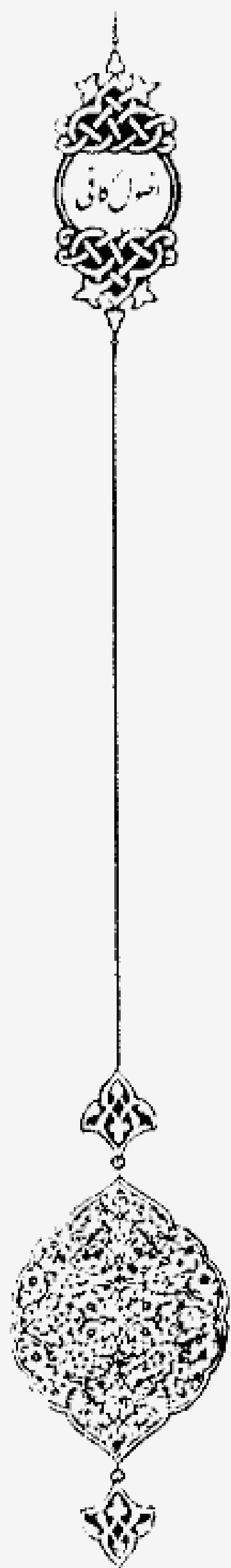
بیضاوی گفته یعنی قرآن را دنبال هم نازل کردیم تا تذکر پیوسته باشد یا نظم آن را مرتب کردیم تا دعوت قرین حجت باشد وپند پیوست موعدت واندرز هماهنگ عبرت.

من گویم تأویل امام(ع) دو وجه دارد:

۱ ـ آنکه مقصود این باشد که قول هر امامی دربارهٔ نص به‌امام دیگر صادر شده و«الی الامام» یعنی کار خود را به‌امام دیگر واگذارده.

۲ ـ مقصود از قول حکم باشد یعنی احکام معارف برای نصب امام وحجتی دنبال امام وحجت دیگر پیوسته بوده است از زمان آدم ابوالبشر(ع) تا



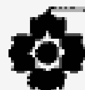
انقراض دنیا.

[۸۵] از مجلسی(ره) ـ بنابر تفسیری که از آیه فرموده است: این آیه دلالت بر امامت وجلالت قدر آنها دارد ودلیل است که معیار در هدایت یافتن پیروی آنها است در عقائد واعمال واقوال وهر که با آنها در این باره مخالفت کند در شقاق ونفاق است.

[۸۶] از مجلسی(ره) ـ قوله من بلغ ـ اکثر مفسرین آن را عطف به ضمیر خطاب «انذرکم» دانسته وخطاب را متوجه حاضران گرفته و«من بلغ» را عبارت از غائبان ومعدومان در حال خطاب، ولی به‌تفسیر امام«من بلغ» در مقام فاعل قرار دارد وعطف است بر ضمیر مرفوع «انذر» یعنی من شما را به‌قرآن بیم دهم وهر که رسد از امامان شما را با آن بیم دهد.

[۸۷] ولم یکن له عزم ـ گویا بر این حمل شود که اهمیت فراوانی بدان نداد واظهار شادمانی وخرمی به‌اندازهٔ پیغمبران اولوالعزم دیگر از خود نشان نداد با اینکه بدو شایسته بود ودر این جا ترک اولی کرد زیرا مقام عصمت ونبوت وجلالتش مانع از این است که به او نسبت داده شود وحی خدا را نپذیرفته باشد وبه‌قضای او راضی نشده باشد.

[۸۸] از مجلسی(ره) ـ اخبار در تفسیر صراط به‌ائمه(ع) وولایتشان بسیار است، مقصود از صراط راه است که مردم را به‌مقصودشان می‌رساند، وائمه(ع) راه راست به‌سوی خدایند که به‌خدا وطاعت وقرب ورضایت او نتوان رسید جز به‌ولایت آنان وعقیده به‌امامت وطاعتشان، وصراط در آخرت صورت ومجسمهٔ این صراط است وهر که در دنیا بر این راه حق استقامت کند از آن صراط آخرت بگذرد وآسوده به‌بهشت رود چنانچه صدوق علیه‌الرحمه در معانی‌الاخبار به‌سند خود از مفضل روایت کرده که از امام صادق(ع) پرسیدم از صراط، وآن حضرت فرمود: آن طریق به‌معرفت خدا عزوجل است وآن دو صراط است، یکی صراط در دنیا ویکی صراط در



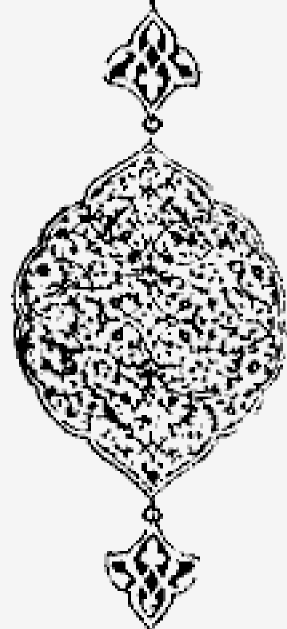

آخرت، امّا صراطی که در دنیا است همان امام است که واجب‌الاطاعه است وهر که او را بشناسد وبدو اقتداء کند از صراطی که در آخرت جسر روی دوزخ است بگذرد، وهر که در دنیا او را نشناسد از صراط آخرت بلغزد ودر آتش پرتاب شود، وقول خدا که: «بچسب بدانچه به تو وحی شده» یعنی به همهٔ آن که عمده‌اش ولایت علی(ع) وامامان دیگر است زیرا به‌وسیلهٔ آنها دیگر آنچه وحی شده درست شود از نظر گفتار وکردار وتبلیغ زیرا بر دین حقی باشی که عمدهٔ آن ولایت است از تبلیغ آن کوتاهی مکن واز دعوت مردم بدان برای ترس از جمع منافقان.

[۸۹] از مجلسی(ره) ـ آیه چنین است: «چه بد است آنچه خود را بدان فروختند که کفر ورزند بدانچه خدا فرو فرستاده از راه طغیان وستم نسبت بدانچه خدا فرو فرستد از فضل خود بر هر که خواهد از بندگانش وگرفتار شدند به‌خشم اندر خشم، واز آنِ کافرین است عذاب دردناک».

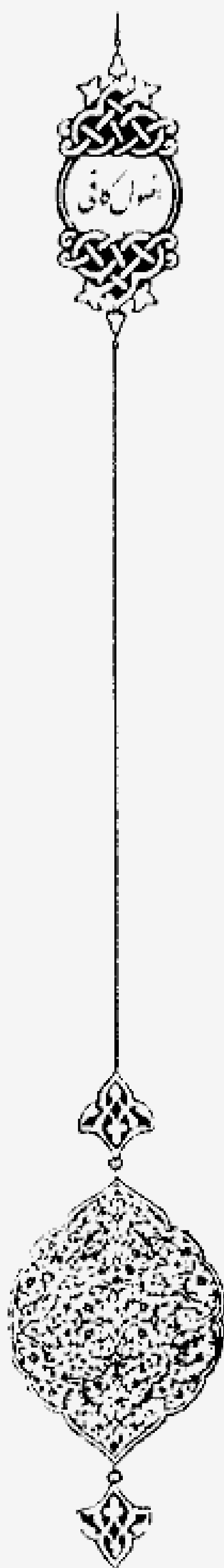
از مجلسی(ره) ـ این آیه در سیاق بیان احوال یهود است، واگر در نزول آیه کلمهٔ «فی علی» بوده است دلالت دارد که منکران ولایت علی(ع) چون یهودند از نظر انکار قرآنی که خدا نازل کرده است، واگر منظور تأویل آیه باشد دربارهٔ علی(ع) وجه دومی دارد وآن این است که ظاهر آیه دربارهٔ یهود است وباطنش در همگانِ آنها که منکر دستور خدا هستند دربارهٔ علی(ع) زیرا آیاتی که دربارهٔ جمعی نازل است اختصاص بدانها ندارد بلکه در امثال واشباه آنها تا قیامت صدق می‌کند. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: مقصود این است که چون آیه به‌عنوان مخالفت با «ماانزل الله» یهود را نکوهش کرده، این نکوهش دربارهٔ هر مخالفتی صادق است وگر نه اجراء حکم در غیر مورد نزول خود به‌مجرد شباهت قیاس است.

[۹۰] از مجلسی(ره) ـ این روایت دلالت دارد بر اینکه دشمنان نسبت بدانچه از قرآن که دربارهٔ علی(ع) تلاوت می‌نموده است شک داشتند







خدا به‌آنها جواب داده است که قرآن معجزه است ونتواند که از غیر خدا باشد وآنچه هم دربارهٔ علی است از حضرت او است.

ظاهر خبر این است که کلمهٔ «فی علی» با آن نازل شده است وبرخی تأویل کرده‌اند که مقصود بیان خلافتِ آن حضرت است با توضیح از طرف پیغمبر، نه اینکه لفظ علی(ع) در نزول بوده است.

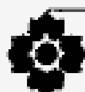
[۹۱] از مجلسی(ره) ـ گویا از خبر چیزی افتاده باشد ونام آن حضرت در هر دو آیه بوده است وبه‌واسطهٔ افتادن قسمتی از خبر قسمت آیهٔ اول به آخر آیهٔ دوم متصل شده است واین بسیار اتفاق می‌افتد وممکن است در مصحفِ ائمه چنین بوده است.

[۹۲] از مجلسی(ره) ـ در باب تسلیم همین کتاب، گذشت که خطاب در «جاوُوکَ» و «یُحَکِّمُوکَ» که در آیهٔ پیش از این آیه است راجع به علی(ع) است واینجا اشاره کرده که این وعظ هم دربارهٔ او است.

[۹۳] از مجلسی(ره) ـ سِلم، اسلام است واستسلام وانقیاد، وولایت در ضمن آنها است بلکه از اعظم اجزاءِ آنها است. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم سِلم در اصل لغت به‌معنی سازش است در برابر حرب به معنی جنگ، واسلام هم به‌همین معنی باز گرفته شده است، یعنی دینی است که وسیلهٔ اُلفت واتحاد وترک اختلاف وجنگ است وراه آن ولایت امامان بر حق است که بدون غرض دنیوی مردم را رهبری کنند، ولی پیشوایان خودخواه واستفاده‌جو برای استعمار واستثمار مردم میان آنها اختلاف وتفرقه وبلکه جنگ به وجود می‌آورند تا به‌ناحق بر آنها آقائی کنند، واین جمله در سیاستِ استعماری شایع است که :تفرقه‌انداز وآقائی کن، واین روش همهٔ حاکمان جور بوده وهست.

[۹۴] از مجلسی(ره) ـ از ولایت آنان به‌زندگی دنیا تعبیر شده زیرا مایهٔ فراهم ساختن وبه‌دست آوردن آن است واز این رو بدبختان آن را





به‌دوستداری پیشوای بر حق برگزیدند زیرا امام بر حق برابر توزیع می‌کرد ودیگران، بزرگان واشراف را مقدّم می‌داشتند وآنها به‌آنها رو کردند وبدانها نیرومند شدند وولایت آن حضرت را آخرت تعبیر کرده است زیرا سبب زندگی جاویدان دیگر سرای است که هم بهتر وهم پاینده‌تر است.

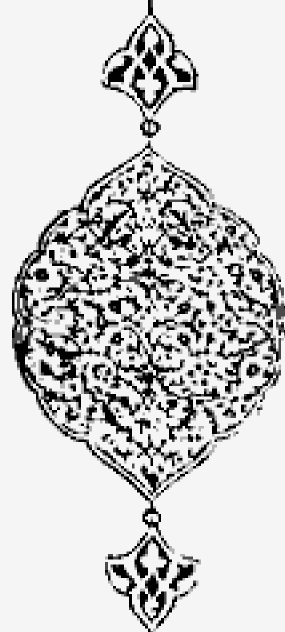
[۹۵] از مجلسی(ره) ـ این آیه در سورهٔ بقره است بدین روش: «**وهر آینه به موسی کتاب دادیم وپس از وی به‌دنبالش رسولانی فرستادیم وبه‌عیسی بن مریم بینات دادیم وبا روح‌القدس او را تأیید کردیم، پس آیا هر آنگاه رسولی برای شما بیاورد آنچه را دلخواه شما نیست سربزرگی کنید ودسته‌ای را دروغگو شمارید ودسته‌ای را بکشید**».

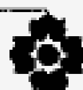
ظاهر خطاب با یهود است واگر مقصود امام نزول با این عبارت باشد وجه آن گذشت که سببش دشمنیِ آنان با علی(ع) بود وبرای آنکه حامیِ دین وحافظ ملت مسلمین بود می‌خواستند او را از میان ببرند.

[۹۶] از مجلسی(ره) ـ مخطوطة، یعنی نوشته شده واین تصریح است در تنزیل با این تعبیر وتأویل به‌اینکه مقصود ثبت شرح وتفسیر آیه است، یا مقصود نوشتن در کتابی است که نزد ائمه است جز قرآن بعید است. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: دعوی صراحت خبر که آیهٔ قرآن به‌این لفظ بوده است ابعد است.

[۹۷] از مجلسی(ره) ـ به‌طور خلاصه، پیش از این داستان دو برادر است یکی مؤمن ودیگری کافر، آن کافر را دو باغِ آباد بود وناسپاسیِ خدا کرد، وآن مؤمن تُهی‌دست بود وبه‌اندرز وی پرداخت وسودی نبخشید وبه‌دنبال ناسپاسیِ او آتش در باغش افتاد وهمه را سوخت وویران کرد واو انگشت پشیمانی به‌دندان گزید وچاره‌ای نتوانست وآرزو کرد که کاش کفر نورزیده بود.





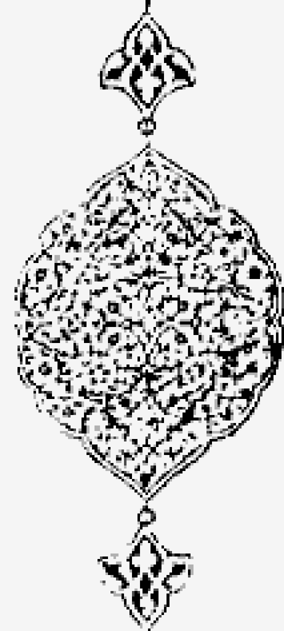


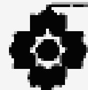
شاید مقصود این است که منظور مثلهائی که خدا زده است داستان سرائی نیست بلکه برای آگاهیِ امت اسلامی است تا از بدکرداری کناره کنند وبه‌خوشرفتاری گرایند ونمونهٔ بزرگ این داستان همان داستان پیشوائی امت است که غصب خلافت کردند وبا ستمکارانِ در آن هم‌داستان شدند، یا برای آنکه آنان را پند واندرز دادند ونپذیرفتند تا عَذاب دنیا وآخرت بر آنها فرود آمد.

[۹۸] از مجلسی(ره) ـ شک نیست که ولایت امیرالمؤمنین(ع) پایهٔ استقامت بر دین یگانه‌پرستی است.

[۹۹] از طبرسی در تفسیر اصل آیهٔ: «وچون خوانده شود بر آنها آیات ما آشکارا» در حلال وحرام وسائر دستورات «بگویند آنها که امید به‌دیدار ما ندارند» یعنی ایمان به‌قیامت وزنده شدن ندارند وبیم از کیفر ما وامید در ثواب ما ندارند «بیاور برای ما قرآنی جز این که تلاوت کنی یا آن را عوض کن» یعنی خلاف آنچه می خوانی باشد، وفرق میان دو پیشنهاد این است که آوردن دیگری با خود آن جمع می‌شود ولی تبدیلش تنها به‌رفع آن است. وگفته‌اند معنی تبدیلش، تغییر احکام آن است از حلال وحرام ومقصودشان این بوده که تکلیف از آنها ساقط باشد وهرچه خواهند بکنند، «بگو ای محمد مرا نرسد که از پیش خود آن را تبدیل کنم» زیرا آن معجزه است ومن خود نتوانم مانند آن را بیاورم من نتوانم پیروی کنم جز آنچه به‌من وحی رسد، انتهی.

من می‌گویم تأویل امام(ع) از این تفسیر پُر دور نیست زیرا عمده چیزی که مشرکان ومنافقان بد داشتند همان ولایت علی(ع) بود برای آنکه بسیار از آنها اسیر کرده بود وکشته بود ومقصودشان این بود که یا آیات فضل علی(ع) در قرآن نباشد یا قرآنی باشد که ذکری از علی(ع) در آن نباشد.







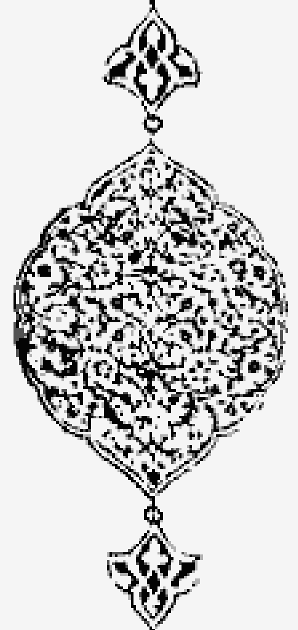
[۱۰۰] از طبرسی(ره) ـ در اینجا پرسش برای سرزنش است یعنی بهشتیان به‌دوزخ سرکشند وبه‌دوزخیان گویند چه چیز شما را به‌دوزخ بُرد؟ پاسخ دهند ما نماز پنجگانه نمی‌خواندیم چنانچه شرع دستور داده بود، این دلالت دارد که به‌جا نیاوردن وظیفهٔ لازم سزای نکوهش و کیفر آورد، زیرا سزاواری خود را برای کیفر وابستهٔ ترک نماز ساختند، وباز هم دلالت دارد که کفار مسئول عبادات شرعیه هستند، انتهی.

حَلَبه، چند اسب است که در مسابقهٔ اسب‌دوانی شرکت دارند وهر کدام از یک جا باشند واز یک اصطبل برنیایند، ودر نزد عرب ده بودند چنانچه در نصاب گفته است:

ده اسبند در تاختن هر یکی را
به‌ترتیب نامی است روشن نه مشکل
۱ ـ مجلی ۲ ـ مصلی ۳ ـ مصلا و ٤ ـ تالی
۵ ـ چه مرتاح و ٦ ـ عاطف ۷ ـ خطی و ۸ ـ مؤمل
بدین ده دو دیگر تو الحاق میکن
یکی هست فاشور ودیگر چه فسکل

نهم را لطیم هم خوانند ودهم را سکیت بر وزن زبیر ودر نام پاره‌ای از اینها اختلاف است ووجه نام‌گذاریِ آنها هم مفصل است، مرحوم مجلسی پس از بیان آنها گوید:

آنچه را امام در تفسیر کلمهٔ مصلین یاد کرده است تفسیر متین ودرستی است، زیرا نسبتِ کیفر با خلال در اصول دین سزاوارتر است از فروع، وتفسیر آیهٔ بعد از آن هم که می‌گوید: «ما به‌مسکینان خوراک نمی‌دادیم» از نظر اهل بیت به‌همین معنی برمی‌گردد زیرا مقصود ندادن حقوق آنها است از خمس ووجوه دیگر واصل جواب این است که ما پیرو ائمه نبودیم و به آنها اعتناء نداشتیم.







[۱۰۱] از مجلسی(ره) ـ جمله‌ای از آیهٔ ۹۰ آل عمران به‌آخر این آیه افزوده شد که: «لَنْ تُقْبَلَ تَوبَتُهُم» باشد برای آگاه کردن بر اینکه مورد نکوهش در هر دو آیه یکی است وهر کدام مفسر دیگرند و «لَنْ تُقْبَلَ تَوبَتُهَم» به‌جای «لَم یَكُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم» آمده است.

[۱۰۲] از مجلسی(ره) ـ ومن یرد فیهِ بالحاد ـ یعنی در مسجدالحرام که ذکر آن در آیهٔ پیش شده است که فرمود: «به‌راستی کسانی که کافرند جلو گیرند از راه خدا واز مسجدالحرام که ما آن را برای همهٔ مردم مقرر داشتیم به‌طور برابر چه کسانی که در آن مقیم باشند وچه آنها که از بیابان آیند وهر که وارد آن شود به‌الحاد وبه‌ظلم به‌او عذاب دردناکی بچشانیم» طبرسی گفته مقصود از مسجدالحرام تمام حرم است وبعضی گفتند خود همان مسجدی است که مردم در آن نماز می‌خوانند، در معنی الحاد هم در این مورد اختلاف است:

۱ ـ مقصود شرک وپرستش جز خدا است.

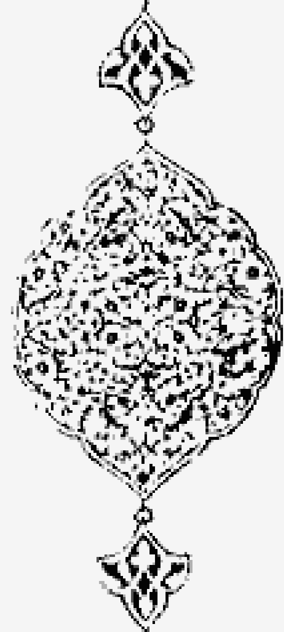
۲ ـ حلال شمردن حرام وارتکاب گناهان است.

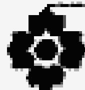
۳ ـ هر چه خدا نهی کرده تا برسد به‌دشنام دادن به‌خادم مسجد زیرا گناه در آنجا بزرگتر است.

۴ ـ دخول در حرم است بی احرام. انتهی.

وموردی که امام در این روایت برای الحاد وظلم بیان کرده بزرگترین مصداق است زیرا متضمن شرک وکفر وستم به‌رسول وخاندان او است وآوردن کلمهٔ ظلم بعد از کلمهٔ الحاد نکته‌ای دارد که از این حدیث ظاهر می شود.

[۱۰۳] از مجلسی(ره) ـ این آیه در سورهٔ مؤمن است(۱۷ سوره مؤمن) وپیش از آن گوید: «به‌راستی کسانی که کافرند به‌آنها جار کشند که دشمنی خدا بزرگتر از دشمنی شما است مر خود را آنگاه که به‌ایمان دعوت

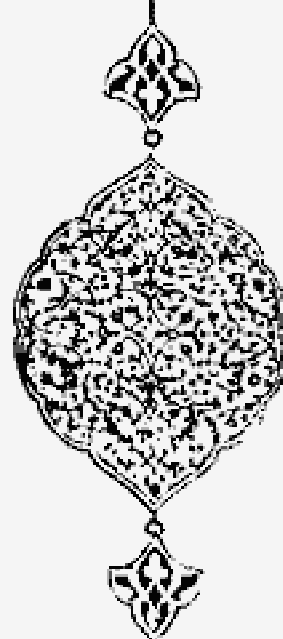






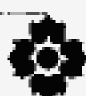
شدید و کفر ورزیدید، گویند پروردگارا میراندی ما را دو بار وزنده کردی دو بار ما به‌گناه خود اعتراف داریم، آیا راهی برای بیرون شدن هست؟ ۲۷ این برای آن است که...الخ» ظاهر این است که نساخ کلمهٔ ذُلکم را ذلک کردند واین اشاره به‌عذابی است که دارند واهل ولایت ممکن است در تنزیل بوده وممکن است مقصود تأویل باشد به‌این بیان که شرک ظاهر پرستش بُت معمولی است وشرک باطن به‌پیروی از خلیفهٔ ناحق زیرا خلیفهٔ ناحق را با خدا شریک کردند واز او فرمان بردند وبه‌همین جهت در بسیاری از اخبار ترک ولایت به‌شرک تعبیر شده است.

[۱۰۴] از بیضاوی ـ شما دربارهٔ رسول گفتار مختلف دارید وآن این است که یک‌بار می‌گفتند شاعر است ویک‌بار می‌گفتند جادوگر است ویک‌بار می‌گفتند دیوانه است یا اختلاف داشتند دربارهٔ قرآن یا در قیامت یا در دیانت ونکته اینکه در اینجا سوگند به‌راه‌های مختلف آسمان خورده است این است که اختلاف آنها را در دوری از هم به‌اختلاف راه‌های آسمانی تشبیه کند، «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ» یعنی منصرف شود از رسول یا قرآن یا ایمان هر که منصرف باشد، واز طبرسی(ره) هم مجلسی(ره) قریب به‌همین مضمون را در تفسیر آیه نقل کرده وسپس گفته است آنچه امام در تفسیر آیه در اینجا بیان کرده به‌مضمون این تفسیرها نزدیک است زیرا اقوالِ مختلفِ آنها دربارهٔ پیغمبر(ص) سبب شد که ولایت را نپذیرفتند با اینکه در باب ولایت هم چیزهای مختلف گفتند وهر که از قول رسول واز ولایت رو گرداند از همهٔ خیرات معنویه که یکی از آنها بهشت است برگردید ونومید شد.



[۱۰۵] از مجلسی(ره) ـ عقبه، راه در کوه است وآن را استعاره آورده از آزاد کردن بنده واطعام مردم که جهاد با نفس است وسخت است.

وبنابر تأویل امام(ع) عقبه استعاره است برای پذیرفتن ولایت چون سختی دارد وآن را آزاد کردن بنده دانسته زیرا ولایت سبب آزاد شدن از




عذاب خدا است وبه‌طور مبالغه خود آن است وهمچنین است نسبت به‌اطعام. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: چون پذیرفت ولایت از طرف عموم مسلمین وسیله می‌شد که سراسر جهان مسلمان شوند واسلام حقیقی بر اساس عدالت عمومی قرآن به‌همهٔ مردم آزادی می‌داد وهمه را از احتیاج و گرسنگی نجات می‌داد پس ولایت امام عادل که رمز تشکیل حکومت عادلهٔ کامله است در راه پیشرفت وترقّی بشر گردنه بس سخت ودشوار است که تا کنون طی نشده است ونتیجهٔ بسیار مهم دارد که عبارت از آزادی عموم افراد بشر است از هر گونه بردگی وبندگی مادی ومعنوی، ونتیجهٔ یک زندگانی آزاد وتوأم با عدالت وتساوی حقوق نسبت به‌عموم بشر این است که اقتصاد متساوی ومترقی بر قرار می‌شود وهر عاجزی چون مستمند ویتیم از گرسنگی نجات پیدا می‌کند.

[۱۰۶] از مجلسی(ره) ـ «قَدَمَ صِدْقٍ» یعنی مزد خوب ومقام بلند به‌واسطهٔ کرداری که پیش فرستاده‌اند وبهترین آن ولایت ائمهٔ معصومین است.

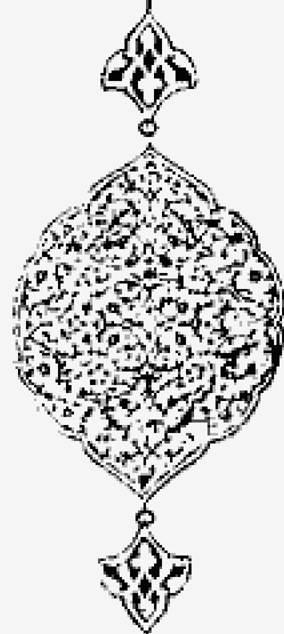
[۱۰۷] از طبرسی(ره) ـ که دربارهٔ شش تن هم‌نبرد در روز بدر نازل شده است:

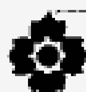
۱ و ۲ ـ حمزه کشندهٔ عتبه از مشرکین.

۳ و ٤ ـ علی(ع) کشندهٔ ولید از مشرکین.

۵ و ٦ ـ عبیدة بن حارث عمو زادهٔ پیغمبر(ص) کشندهٔ شیبه از مشرکین.

ابوذر سوگند به‌خدا یاد می‌کرد که دربارهٔ آنها نازل شده است وبعضی گفته‌اند مقصود از دو خصم، اهل قرآن واهل کتاب باشند وبعضی مطلق مؤمنان ومطلق کافران دانسته‌اند.







[۱۰۸] این روایت با سند ومتن با ضمیمه در اولش گذشت.

[۱۰۹] آیهٔ اول مضمون دعای حضرت نوح(ع) است - از طبرسی است که مقصود از بیت او خانهٔ او است، وبعضی آن را مسجد او دانسته وبرخی کشتی او، وبعضی گفته‌اند خانهٔ محمد است وبرای عموم مؤمنین ومؤمنات از امت محمد(ص)، مقصود از بیت گاهی ساختمان است وگاهی انساب شریفه، چنانچه شاعر گفته:

آنکه برافراشت بلند آسمان   خانهٔ ما ساخت عزیز وکلان

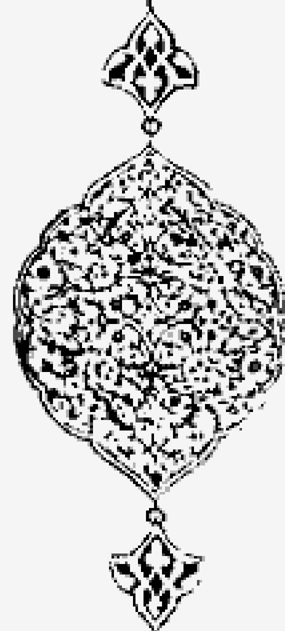
مجلسی شواهد بسیاری آورده که بیت بر خاندان اطلاق شده است وسپس گوید: در این خبر وجوهی آید:

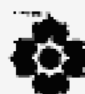
۱ - مقصود از بیت همان بیت معنوی باشد یا اهل بیت چنانچه دانستی، وبیوت انبیاء همه یکی است که آن را برای خلافت کبری ساخته وآن بیت عزت وشرف وکرامت واسلام وایمان ونبوت وامامت وطهارت است واهلش یک سلسله‌اند که خدایشان از هم آفریده است وهر که پیرو آنها باشد در خانهٔ آنها است وبا آنها است وولایت شعاران شیعه در این بیتند ودعای نوح شامل آنها است.

۲ - مقصود این است که چون مقصد نوح از «مَنْ دَخَلَ بَيْتِي» دخول در ولایت او واهل بیت او است هر که داخل در ولایت ائمه گردد داخل در اهل شده ودعای وی را مشمول گردیده.

۳ - ولایت به فتح واو باشد به‌معنی امامت وخلافت یعنی هر که امام شود در خانهٔ انبیاء است یعنی در منزلت ومقام آنها است که ریاست عامهٔ در دین ودنیا است وقید به‌مؤمن برای اخراج غاصب خلافت است.

[۱۱۰] از مجلسی(ره) - گویا در این خبر فضل را به‌پیغمبر تفسیر کرده ورحمت را به‌ائمه(ع) یا هر دو را به‌همه، زیرا آنان فضل ورحمت خدایند وشاید هم همه نعم مقصود باشد وذکر آنها برای بیان افضل افراد فضل






ورحمت است.

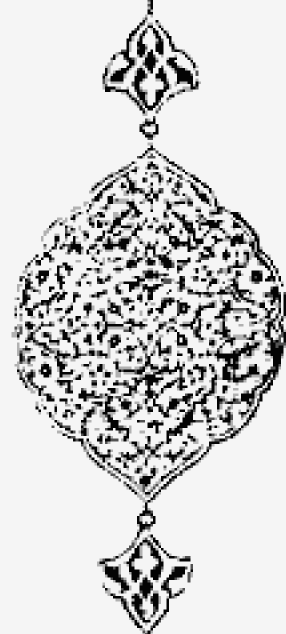
[۱۱۱] از مجلسی(ره) ـ ضمیر عنهم در آخر خبر راجع به‌شیعهٔ امامیه است.

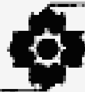
[۱۱۲] از مجلسی(ره) ـ رازی در تفسیر خود گفته که محمد بن عباس سی حدیث در تفسیرش آورده از خاص وعام که این آیه دربارهٔ علی(ع) نازل شده است.

[۱۱۳] از مجلسی(ره) ـ به‌طور خلاصه ـ این آیه در داستان باب حِطّهٔ بنی اسرائیل است که مأمور شدند هنگام ورود در شهر یا معبد تواضع کنند وطلب آمرزش نمایند وپوزش طلبند ومخالفت کردند وبر آنها عذاب سختی نازل شد تا آنکه می‌گوید تأویلش بر پایهٔ سخن گذشته است که داستانهای قرآن برای یادآوری وپند این امت است.

و در اخبار متواتره از طرق خاصه وعامه وارد است که پیغمبر(ص) فرمود: خاندان من نمونهٔ باب حِطّه‌اند در بنی اسرائیل، وچونانکه بنی اسرائیل دستور یافتند در برابر آن تواضع کنند وسر باز زدند وکیفر شدند همچنان پیمبر دستور داد در ولایت امیرالمؤمنین وائمه درآیند وبرای آنها فروتنی وفرمانبری کنند وبه‌همین جهت فرمود: من شهر دانشم وعلی درِ آن است، وعمل نکردند ووظیفه را با پیروی پیشوایان ستم دگرگون ساختند واز اطاعت خاندان پاک رو برتافتند ودر دنیا وآخرت معذب شدند.

[۱۱٤] از مجلسی(ره) ـ پس از بیان تفسیر آیه گوید آنچه امام در این حدیث از نظر تنزیل یا تأویل آیه بیان کرده با آنچه مفسرین گفته‌اند نزدیک است زیرا ستم به‌خاندان محمد(ص) به باز داشتن آنها بود از امامت که خدا بر ایشان مقرر کرده بود وهمین خود ستم به پیغمبر وهمهٔ مردم بود وکفر به ائمه وانکار ولایتشان کفر به‌خدا ورسول است وشاید کلمهٔ «کفروا» که در حدیث ترک شده برای بیان این است که عطف تفسیری است.






[۱۱۵] در حدیث ۲۸ این باب به‌سند دیگر گذشت.

[۱۱۶] به‌سند دیگری از ابن اذینه در حدیث ۲۱ باب گذشت ـ از مجلسی(ره).

[۱۱۷] از مجلسی(ره) ـ ظاهر این است که در قرائت ائمه ؛ مأمونون ؛ آمده واخبار بسیاری گذشت در باب عرض اعمال که بنا به قرائت مشهوره هم مؤمنین به‌ائمه تفسیر شده، وممکن است مقصود این باشد که مؤمنین در اینجا در مقابل کافرین نیست که شامل هر مؤمنی شود، بلکه مراد مؤمنین کامل است که مأمون از خطأ ومصون ومعصوم از زلل باشند وآنها همان ائمه هستند.

[۱۱۸] از مجلسی(ره) ـ قُرّاء سبعه خوانده‌اند این راه بر من راست است که صراط مرفوع است با تنوین وعلی جار ومجرور به‌فتح لام.

طبرسی گفته: یعقوب ـ صراط علی ـ به‌طور صفت وموصوف قرائت کرده وآن مطابق روایت ابی‌رجاء وابن‌سیرین وقتاده وضحّاک ومجاهد وقیس‌بن‌عباده وعمروبن‌میمون است واز امام صادق هم روایت شده، انتهی.

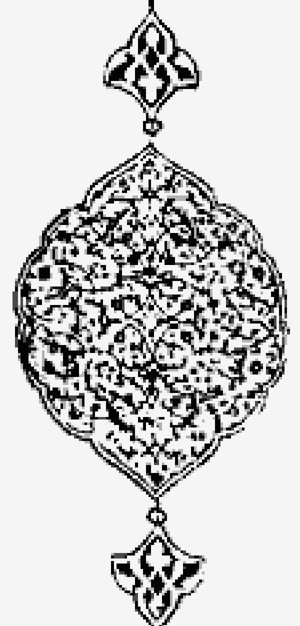
من می‌گویم: گویا از خبر چنین فهمیده وآن بعید است وظاهر آن است که صراط علی به‌طور اضافه است.

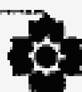
[۱۱۹] از مجلسی(ره) ـ از امام رضا(ع) هم روایت شده که مقصود از مساجد ائمه‌اند ولی مفسرین در تفسیر مساجد در این آیه بیاناتی دارند:

۱ ـ مقصود، ساختمانهائی است که برای عبادت ساخته شده، پاره‌ای از اخبار ما هم بر آن دلالت دارد.

۲ ـ مقصود، هفت عضوی است که بر آن سجده شود چنانچه از امام نهم روایت شده.

۳ ـ مقصود، خود نمازها است ـ ولی این تأویل به‌ائمه که در این







روایت است دو وجه دارد:

الف ـ مقصود خانه‌ها ومشاهد آنها باشد که خدا آنها را محل سجده یعنی خضوع وتذلل وعبادت ساخته است وبنابر این مضافی حذف شده است ومقصود بیوت ائمه است واین وجه شامل بقعه‌های مشرفه دیگر هم می‌شود وذکر خصوص آن از باب اشرف افراد است.

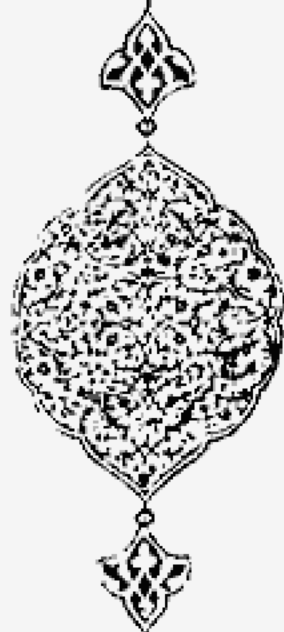
ب ـ مقصود خود ائمه باشند به‌اعتبار اینکه بیوت معنویه هستند یا به‌اعتبار اینکه اهل وصاحب مساجدند به‌طور حقیقت.

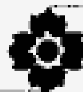
[۱۲۰] بنابر این که «علی بصیرة» متعلق به «ادعوا» باشد، پیروی کامل ومطلق وشرکت در دعوت الی الله قرینه می‌شوند که مقصود از پیروان در دعوت ائمهٔ معصومین وجانشینان بر حق پیغمبر است زیرا شرکت در دعوت الی الله با بصیرت وبینائی جز با مقام دانش وعصمت مخصوص به‌امیرالمؤمنین وخاندان پاکِ او میسَّر نیست.

[۱۲۱] از مجلسی(ره) ـ این آیه در داستان قوم لوط است وضمیر «فیها» به‌قریه‌های قوم لوط برمی‌گردد ومقصود از مؤمنان پیروان لوطند وبه‌این آیه استدلال شده است که ایمان واسلام یکی است وامّا تأویل امام(ع) بر همان پایه است که پیش گفتیم که نزول داستانها برای یادآوری این امت است ومقصود راندن آنها است از کردار ناشایست امتهای گذشته.

واین بیان مورد نزول آیه است برای تطبیق بر خاندان پیغمبر یا بیان مصداق آن است در این امت زیرا هرچه در امتهای پیشین بوده در این امت هم هست، ونظیر این واقعه بیرون رفتن علی(ع) وخاندان او است از شهر مدینه.

زیرا چون خدا خواست شهر لوط را ویران کند، لوط وخاندانش را از آن بیرون بُرد وآنها را عذاب کرد، وچون خواست مردم مدینه را در خشم گیرد برای ستم وکفر وناسپاسی بر خاندان پیغمبر(ص) امیرالمؤنین وخاندانش را از آن بیرون بُرد وبدبختی ظاهری ومعنوی آنها را فرا گرفت،







وبنابر این ممکن است ضمیر «فیها» به‌مدینه برگردد.

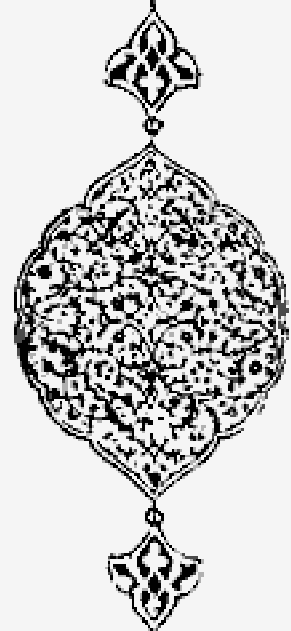
محققی گفته است یعنی آنها که با لوط از شهر او بیرون شدند واز عذاب نجات یافتند از آل واهل بیت محمد(ص) بودند، زیرا آل وتبار هر بزرگواری پیروان اویند وپرهیزکاران وفرمانبران هر امتی تبار پیغمبر ووصی او محسوبند وگرچه از او به‌حسب مسافت دور باشند، زیرا در اینجا خانهٔ گِلی وخشتی منظور نیست وخانهٔ زنان وکودکان منظور نیست بلکه مقصود خانهٔ تقویٰ وایمان وخاندان نبوت وحکمت وفرقان است.

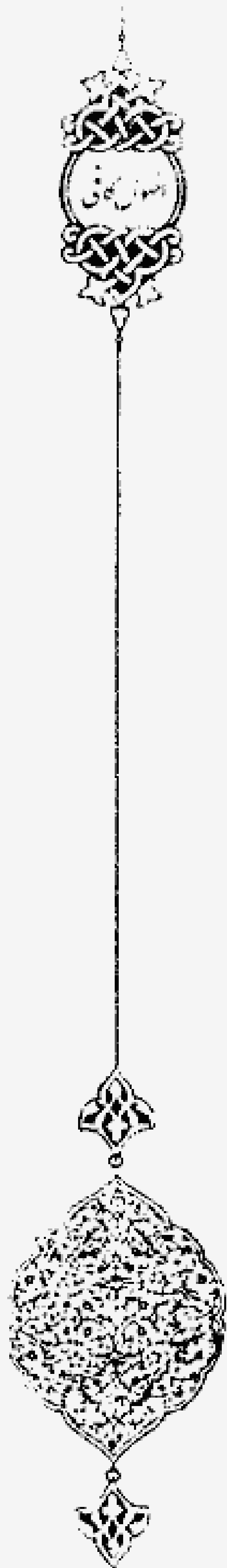
[۱۲۲] از طبرسی در تفسیر آیهٔ «فَلَمّا رَأَوهُ زُلفَةً» یعنی عذاب را در روز بدر نزدیک دیدند یا عیان دیدند وگفته‌اند مقصود آینده است وبیان وضع روز قیامت که کفار عذابی را که برای آنها آماده شده ببینند، واین گفتهٔ بیشتر مفسرین است ومقصود از «ما تدعون» این است که این عذابی است که بدان شتاب می‌کردید واز خدا می‌خواستید خدا آن را زودتر برساند، ابن‌زید گفته است.

حاکم ابوالقاسم حسکانی از علمای عامه به‌اسانید صحیحه از شریک از اعور روایت کرده است که چون ببینند آن مقام قُربی که علی‌بن‌ابی طالب(ع) نزد خدا دارد سیاه شود روی آن کسانی که کافر شدند.

[۱۲۳] از مجلسی(ره) ـ در تفسیر شاهد ومشهود، ده قول است که آنها را نقل کرده وسپس گفته است: ولی ظاهرِ این خبر این است که شاهد پیغمبر(ص) است برای آنکه گواهی داد به امامت امیرالمؤمنین(ع) وبه‌فضل وکرامت او، وعلی(ع) آن کس است که این گواهی دربارهٔ او از طرف پیغمبر ادا شده است.

[۱۲۴] مقصود از این جار بعد از روز قیامت است که بهشتیان با دوزخیان مصاحبه کنند وبه‌آنها گویند: ما بهشتیها به‌وعده‌های خدا رسیدیم، آیا شما هم به‌وعیدهای او رسیدید؟.



[۱۲۵] از مجلسی(ره) ـ تفسیر ایمان در این آیه به‌امیرالمؤمنین مبالغه است برای کمال آن حضرت در ایمان ودعوت بدان وبرای آنکه رکن اعظم ایمان ولایت او است وگویا عین ایمان شده است یا مضافی در تقدیر است یعنی ایمان قبول ولایت امیرالمؤمنین است زیرا آن عمدهٔ اجزاء ایمان است ومستلزم اجزاء دیگر است وبر همین معنی است تعبیر از دیگران در برابر آن حضرت به‌کفر وفسق وعصیان.

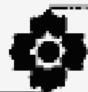
[۱۲۶] از مجلسی(ره) ـ علوم انبیاء به‌اوصیاء سپرده شده است وهرچه از علم آنها در کتابشان نیست نزد وصی آنها است.

[۱۲۷] از مجلسی(ره) پس از بیان تفسیر آیه گوید که: ظاهر شد که داستان سجود فرشته‌ها برای آدم وامتناع ابلیس گرچه در بسیاری از موارد قرآن یاد شده است چون بقره، طه، الاعراف، بنی‌اسرائیل وکهف؛ ولی مقصود در اینجا همان است که در بنی‌اسرائیل است چون به‌آیهٔ رؤیا پیوست است که یاد کردیم وتفسیر امام بر آن به‌خوبی تطبیق می‌شود. پایان نقل از مجلسی(ره).

من گویم: ولی آیه‌ای که در این حدیث است از سورهٔ مبارکهٔ طه است چون کلمهٔ «ابیٰ» در آخر آن است ودر سورهٔ بنی‌اسرائیل کلمهٔ «ابیٰ» ندارد.

وارتباط آیهٔ نازله با خواب پیغمبر مربوط به‌این است که موقع خواب وموقع نزول آیه با هم مربوط باشند نه اینکه آیهٔ نقل خواب با آیهٔ سجده بر آدم نزدیک به‌هم باشند.

[۱۲۸] از مجلسی(ره) ـ طاعت خدا ورسول گرچه به حسب لفظه عام است، ولی یا مورد نزول آن خصوص ولایت است یا اینکه آنچه را اصل واساس آن است بیان کرده زیرا طاعتشان بی ولایت پذیرفته نیست وجز به‌وسیلهٔ آنکه حافظ شریعت است دانسته نشود زیرا وسیلهٔ علم به‌احکام





ووظائف دینی امام است وترک متابعت او مایهٔ هلاک است.

[۱۲۹] این از غرائب تفسیر است ولی با سندهای بسیار روایت شده ودر بعضی بئر معطله را به‌امام غائب(ع) تفسیر کرده، وشاعر در این باره سروده است:

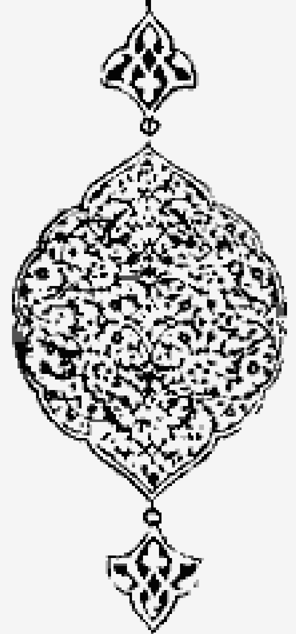
چاه تعطیل وکاخ کنگره‌دار　　　مثل طرفه‌ای زآل محمد
کاخ آن مجد بی نهایت آنها است　　　چاه آن علم بی زوال مؤبد

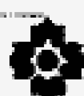
به‌طور خلاصه از مجلسی(ره).

[۱۳۰] از مجلسی(ره) ـ مفسرین گفته‌اند این کلام بر سبیل فرض محال ادا شده، مقصود از آن تهییج رُسُل ونومید ساختن کفار است وتعیین تکلیف امت... ابن‌عباس گفته: این خطاب نسبت به شخص پیغمبر تأدیب است ونسبت به‌دیگران تهدید.

واز امام باقر(ع) روایتی طبق تفسیر همین حدیث نقل کرده است وسپس گفته تأویلی که امام کرده نسبت به‌مخاطبین انسب است ومع ذلک غرض نومید ساختن امت است از شرکت در ولایت وامامت وتهدید در ترک آن واز آن تعبیر به‌شرک کرده برای اعلام به‌اینکه ترک ولایت یا تشریک در آن به‌منزلهٔ شرک بر خدا است، وممکن است مقصود از شرک اعم باشد وشرک در ولایت فرد خفی است که امام آن را توضیح داده است.

[۱۳۱] از طبرسی(ره) ـ در تفسیر این آیه یعنی نعمت خدا را در خود درک می‌کنند که آنها را آفریده وعقل کامل داده وانواع نعمتها در دسترس آنها گذارده وسپس منکرند که این نعمتها از خدا است وآنها را به‌بُتها نسبت دهند واز آنها تشکر کنند، وگفته‌اند مقصود این است که نعمت وجود محمد را می‌شناسند واو را تکذیب می‌کنند. مجلسی(ره) گفته است: نعمت را به‌ولایت تفسیر کرده برای آنکه بزرگترین نعمت است نسبت به‌بندگان، زیرا به‌وسیلهٔ آن مصالح دنیای آنها منظم شود.






[۱۳۲] از مجلسی(ره) ـ پس از ذکر دنبال آیه واشاره به «واجعلنا للمتقین اماما» می‌گوید تطبیق آنها بر امام روشن است وتطبیق آنها بر غیر امام نیازمند تکلف شدیدی است.

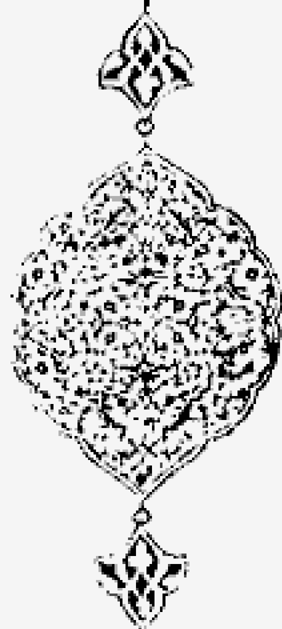
[۱۳۳] از مجلسی(ره) ـ آیات در سورهٔ لقمان چنین است:

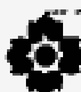
(۱۴): «وسفارش کردیم انسان را نسبت به‌والدینش، مادرش او را بارداری کند وسستی بر سستی افزاید وتا دو سال از شیر باز دارد، که باید شکر کنی ای انسان برای من وبرای والدین خود، سرانجام به‌سوی من است».

(۱۵): «واگر با تو ستیزه کردند که آنچه را ندانی شریک من گردانی پیروی از آنها مکن، ودر دنیا با آنها خوش‌زی وپیروی از روش کسی کن که به‌سوی من باز گردد، سپس برگشت شما همه به‌سوی من است وآگاهتان کنم بدانچه کردید».

وپس از نقل تفسیر آن از بیضاوی گوید: تأویل وارد در خبر از غریب‌ترین تأویلات است وبر فرض صدور آن از ائمه(ع) از بطون عمیقه است واز ظاهر پُردور است وعلمش نزد کسی است که از او صادر شده «هما اللذان ولدا العلم» یعنی آنانکه علم مردم از آنها سرزده وبه‌وسیلهٔ آنها دانش یافتند ومیراث آنها پس از مرگ حکمت است وحق آنها بر انسان حق زندگانی روح است زیرا زندگی روح به‌دانش وحکمت است وهر که ندارد مرده است میان زنده‌ها، وحق پدر ومادر جسمانی زندگی جسم است که به‌مرگ پایان پذیرد ولی آن جاوید بماند، میراث اینان مالی است که فانی شود وجز در این چند روزهٔ دنیا بهره ندهد ومیراث آنان دانش وحکمت است که تا ابد بپایند وبمانند، پس پدران روحانی به‌ذکر وشکر وطاعت سزاوارترند والدلیل علی ذلک گفته‌اند دو وجه دارد:

۱ ـ آنکه دلیل بر اینکه سرانجام به سوی خدا است این دو پدر روحانی هستند.







۲ ـ اینکه کیفیت بازگشت به‌خدا را این دو پدر روحانی به‌تو می‌آموزند ورهبر تو به‌خدای تواند.

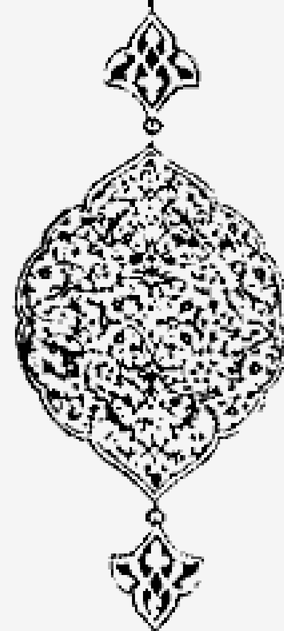
من می‌گویم ممکن است مقصود این باشد که لفظ والدین دلالت دارد بر این تفسیر وآن را تقریب می‌کند زیرا والدین در پدر ومادر مجاز تغلیب است وآن بهتر از مجاز در اصل کلمه نیست که والدین در معلم ومربی دینی استعمال شده باشد ولی حمل کلمهٔ والدین به‌این معنی مشکل است از نظر تصریحی که در آیه راجع به‌مادر است ودلیل است بر اینکه مقصود از آن والدین جسمانی است ودفع این اعتراض به‌وجوهی است:

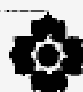
۱ ـ جملهٔ راجع به مادر معترضه باشد برای بیان اهم بودن حق معلم از پدر ومادر، زیرا اشاره دارد که پرورش آنها در زمان کمی است نسبت به‌تن، ولی اثر پرورش معلمِ روح تا ابد است، وآموزش از مهد تا لحد است ودر آخرت هم به‌شفاعت ونجات از دوزخ وأنس مؤبد است.

۲ ـ مقصود از والدین در اول آیهٔ پدر ومادر باشد ومقصود از والد یک معلم روحی باشد به تقدیر عطف یا فعل.

۳ ـ ظاهر آیه راجع به پدر ومادر باشد وباطن آن راجع به‌والدین روحانی به‌طور کنایه چون وجوب رعایت حق والدین جسمانی که وسیلهٔ محدود برای زندگی کوتاهی هستند مستلزم وجوب رعایت حق والدین روحانی چون پیغمبر وعلی است که وسیلهٔ نامحدود برای نعمت بی‌حساب معنوی از آغاز هستی تا ابد هستی. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: صدر آیهٔ ۱۴ تا «ان اشکر لی» راجع به‌پدر ومادر است، ومقدمه است برای بیان مقصود که وجوب شکر خدا ومعلم روحانی است، می‌فرماید: ما سفارش لازم را دربارهٔ پدر ومادر به‌ایشان دادیم ومخصوصاً مادر که رنج بیشتری برای فرزند تحمل می‌کند، این یک حکم خانوادگی وقانون مربوط به‌اصلاح عائله است وسپس آن را تفسیر می‌کند به‌یک حکم





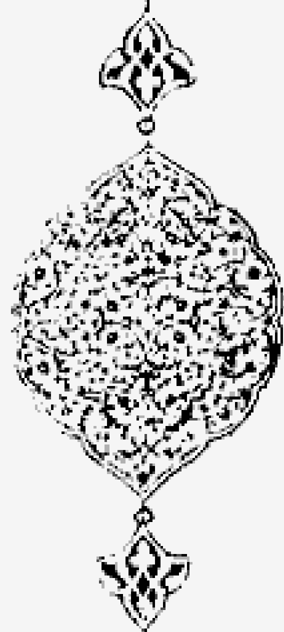


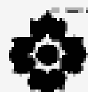
کلی واجتماعی که باید نتیجهٔ این حکم خصوصی وخانوادگی باشد وآن رعایت وقدر دانی از خدا آفرینندهٔ هرچه هست وپدید آورندهٔ پدر ومادری که سفارش آنها شده است، واز وسیلهٔ ارتباط با خدا ونمایندهٔ او در محیط زندگی فرد که پیغمبر خدا ووصی پیغمبر باشد، ودر اینجا یک تحول سه مرحله‌ای با مراحل سه‌گانه‌ای برای انسان تعیین شده است که هر کدام نتیجه وتفسیر مرحلهٔ سابق خود هستند وبه‌هم مربوطند وهر سابقی مقدم بر لاحق است:

۱) ـ پیدایش انسان ونشو ونمای خاندانی وجسمانی او که به‌وسیلهٔ پدر ومادر وپرورش ونوازش آنها است واین دوران پیدایش انسان از نظر عائله وپدر ومادر وخانواده تا سن دو سالگی است که کودک شیرخوار است، تا این مدت است که کودک صد در صد در پرورش خالص پدر ومادر می‌گذراند وتأثیر محیط وعوامل دیگر در او ناچیز است ولی پس از اینکه دو سال تمام بر او گذشت واز شیر مادر بریده شد زندگی او عوض می‌شود وبا محیط عمومی سر وکار پیدا می‌کند واز چند جهت زیر تأثیر عوامل خارج واقع می‌شود:

اول از نظر خوراک وجامه ووضع معیشت، ودوم از نظر مناظر ودیدنیها وشنیدنیها وهرچه در این سن ادراک می‌کند که البته در روح او اثربخش است وروحیهٔ مخصوص او را پایه‌گذاری می‌کند وبسا تحویل کودکستان داده می‌شود ودیگر به‌کلی ارتباط خانوادگی وپدر ومادری او پایان می‌پذیرد.

و ممکن است کلمهٔ باء در «بوالدیه» باء الصاق باشد ومنظور این باشد که ما دربارهٔ انسان سفارش کردیم از دورانی که با پدر ومادر است ومنظور این باشد که در این دوران خاندانی خالص کودک باید مراعات کامل تحسین وپرورش او منظور گردد چنانچه در تعلیمات اسلام برای پیدایش یک کودک سعادتمند از آغاز زناشوئی که زمینهٔ پیدایش او چیده



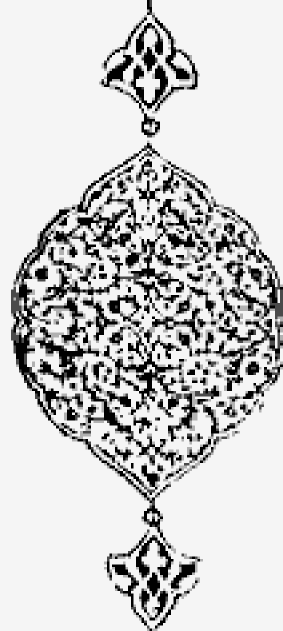


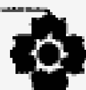


می‌شود تا آغاز بروز حمل ودوران آبستنی وزایش وشیرخوارگی دستور بسیاری وارد شده است که البته هر کدام به‌موقع خود در حسن پیدایش او تأثیر بسزائی دارد.

۲) - پرورش در محیط عمومی که از سن دو سالگی آغاز می شود، واگر چه کودک در سنین اول این دوره در دامن دایه ومربی است ولی از همهٔ اوضاع محیط کسب روحیه می‌نماید ودر حقیقت شعور لاداعي در این سالهای اول عمر او مستقر می گردد وگرچه خودش بدان متوجه نیست وچنانچه از این سن دو سالگی زبان جامعه‌ای را که در آن نشو ونما می‌کند می‌آموزد ودر روح او ملکهٔ لغت محیط زندگی ثابت می‌شود وبا عدم توجه پس از اندک مدتی یک استاد زبان در محیط خود می‌گردد همچنان وضع دیگر معمول در محیط زندگی او در روح او نقش می‌بندد ودر آن استاد می‌شود.

اگر در محیط خداجوئی وعبادت باشد خداجو وعبادت‌دوست می‌شود، واگر در محیط رقص وساز وآواز باشد طالب آن بار می‌آید، واگر در محیط دروغ وفریب باشد همان روحیه را پیدا می‌کند، واگر در محیط راستی ودرستی وامانت باشد همان روحیه را پیدا می‌کند ووضع کودک در این دورهٔ دوم تفسیر وتأویل همان دوران خانوادگی محض او است، در صورتی که پدر ومادر مسلمان داشته وبا روحیهٔ ایمان او را پدیدار کرده‌اند، در این دوره باید بر اساس مسلمانی ودر محیط مسلمانی پرورش یابد که از شکر خدا آغاز می‌شود واول درس شکر خدا معرفت وشناسائی حضرت او است، بعد از شناسائی خدا توجه به‌طریق پرستش او است که تشکر از معلمان روحی است واز شکرگزاری پیغمبر وامام آغاز می‌شود واول درس شکر آنان معرفت وشناسائی آنها است واز سیاق جملهٔ «ان اشکر لی ولوالدیک» فهمیده شود که مقصود اصلی از این جمله غیر از همان صرف سفارش پدر ومادر وسفارش امور خانوادگی است.





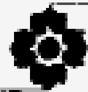
در دوران کودکی محض وپرورش در دامن مادر وشیرده خود فرد به‌هیچوجه مورد توجه وتکلیف نیست ودفاع از منافع ومضرات او به‌او مربوط نیست زیرا نه توانی دارد ونه چیزی می‌داند، ولی در دوران دوم که وارد محیط واجتماع می‌شود بتدریج نسبت به‌حفظ منافع ودفاع از زیان‌ها مسئولیت درک می‌کند وبزرگترین خطری که وجود فرد را در این دوره تهدید می‌کند کارهای جاهلانه ومسخر شدن زیر یوغ ستمکاران واوهام وخرافات است که شرک در رأس آنها واقع است واین خطر به‌دو اصلِ جهل وبی‌سوادی وتسلط خرافات واوهام که موجب بردگی است خلاصه می‌شود که در انجا به‌این جملهٔ مختصر ورسا وکامل تعبیر شده است «وإن جاهداكَ علىٰ أن تُشرِكَ بي ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْم».

۱ - شرک به‌خدا.

۲ - جهل ونادانی.

اعتماد به‌خدا است که به‌هر فرد نیروی استقلال واعتماد به‌نفس می‌دهد ودر فرد وجدان شخصیت به‌بار می‌آورد واو را از هر گونه بردگی وتسخیر دیگری آزاد می‌کند وپایهٔ این عقیده این است که هیچ نیروئی بر انسان تسلط ندارد جز همان نیروی معنوی که قائم به‌وجدان شخصی او است، واین عقیده انسان را در برابر هر توهم وهر زوری نیرومند ومبارز می‌سازد واز سخرهٔ اوهام وخرافات آزاد می‌کند واز تسلط جباران زمینی رهائی می‌بخشد ودر اینجا بیان شده است که اعتقاد به‌هرگونه مؤثری جز خدا بر اساس جهل ونادانی است ودر ضمن انسان را موظف کرده است به مبارزه با هر نیروی اهریمنی که با اساس علم ودانش واعتقاد به‌خدای یگانه مخالف است ودعوت به‌فساد وتباهی می‌کند وانسان آزاد را به‌بردگی می‌کشاند وآن از نظر اعتقادی دو چیز است:

۱ - جهل ونادانی.





۲ ـ شرک به‌خدای واحد جهانی.

واز نظر اخلاقی دو چیز است:

۱ ـ شهوت وهوس وخودکامی.

۲ ـ خشم وپرخاش وتهور در زندگانی.

واز نظر مادی وعمومی دو چیز است:

۱ ـ زر وپول ونمایشات خیره کن دنیوی.

۲ ـ زور وقلدری وستم بر افراد بشر.

واز نظر پیشوائی ورهبری دو شخصیت استفاده‌جو است که در هر اجتماعی با هم کمک کنند وزمام امور را به‌دست گیرند وشاید منظور کمترین میزان توطئه‌های ضد انسانی باشد.

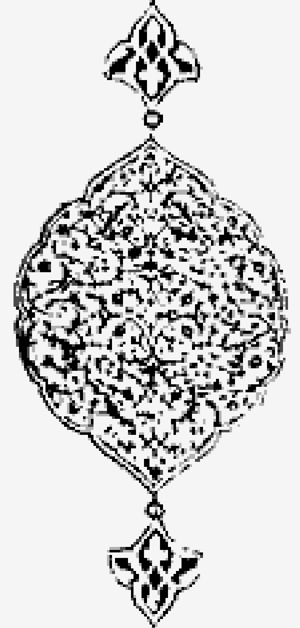
واین توطئه در جامعهٔ اسلامی با اندیشه وهمدستی دو نفر انجام شد که در این روایت از آنها به‌زادهٔ حنتمه ورفیقش تعبیر شده است.

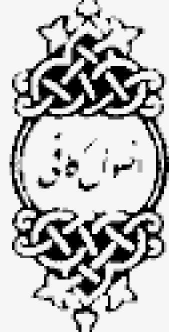
۳) ـ مرحلهٔ تکامل فرد است وسرانجام معنوی او که عبارت از وجدان شخصیت کامل است واز آن به‌این جمله تعبیر شده است که «وَ اِلَیَّ المَصیر» اجتماع برای فرد یک گذرگاهی بیش نیست که چند صباحی در آن وارد است وبه‌ناچار آن را ترک می کند وبه‌یک سرانجام مبهم وناپیدا وابدی منتقل می‌شود که در ضرب‌المثل معروف از آن تعبیر شده است که:

هر کسی گورش جدا است، ودر اینجا هر فردی به‌سرنوشت شخصی خود سپرده شده است که در پرورش صحیح رجوع به‌حق است، واین تفسیر زندگانی صحیح اجتماعی است که فرد بتواند از آن به‌خدا برسد واز مجموع این برنامهٔ قرآنی این فرمول به‌دست می‌آید که:

«خانواده، فردی را به اجتماع تحویل می‌دهد واجتماع باید فرد را به‌خدا تحویل دهد».

[۱۳۴] از مجلسی(ره) ـ این آیه در سورهٔ ابراهیم چنین است:





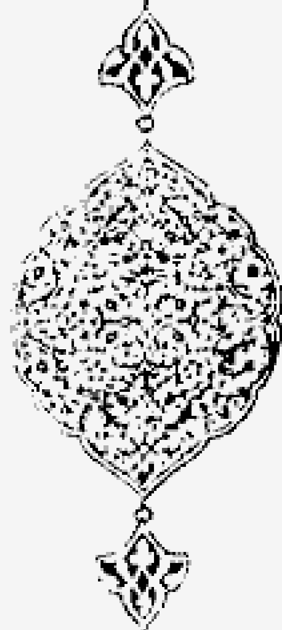
«نمی بینی خدا چطور مثل می‌زند؟ سخن پاک چون درختی خوب است که ریشه‌اش بر جا است وشاخه‌اش در سما است، بیاورد میوهٔ خود را در هر وقتی به‌اذن پروردگارش، خدا برای مردم مثلها می‌زند شاید یادآور شوند، ومَثَلِ سخن ناپاک چون درخت بدی است که از روی زمین برآمده ودوامی ندارد».

طبرسی گفته: کلمهٔ طیبه توحید است یا هر کلامی که خدا بدان ستوده شود، تا آنکه گوید: بعضی درخت خوب را به‌نخلهٔ خرما تفسیر کرده‌اند وبعضی شجرهٔ طیبه را مؤمن دانسته‌اند.

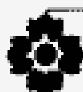
کلمهٔ ناپاک کلمهٔ شرک است ویا هر سخن گناه‌منش، ودرخت بد درخت حنظل است، ودر روایت امام باقر خاندان بنی امیه است. به‌طور خلاصه نقل شد.

[۱۳۵] از مجلسی(ره) ـ لأنّها سُلِبَت ـ یعنی نفس مسلوب‌الایمان است زیرا ایمان او چون بی‌ایمانی است، یا آنکه همان ایمان به‌رسول(ص) هم از او سلب می‌شود در این وقت زیرا ایمان به‌اوصیاء وانبیاء دیگر نداشته.

[۱۳۶] از مجلسی(ره) ـ تحقیق این است که هر که گناهی کند واز آن دل نکند او را بدان باز کشد ودر آن فرو رود وبه بزرگتر از آن تن دردهد تا گناهانش فراگیرد وهمهٔ دلش را بربایند وطبع او گناه‌دوست گردد وگناه را خوب شمارد وپندارد جز آنها لذت وخوشی نباشد وجلوگیر از آنها را دشمن دارد وهر که او را اندرز دهد دروغگو شمارد چنانچه خدا تعالی گوید: «سرانجام بد کرداران این است که آیات خدا را دروغ شمارند» تا اینکه گوید دور نیست انکار امامت امیرالمؤمنین(ع) از آن گناهان باشد که انسان را گناه‌گیر کند ومایهٔ خلود در دوزخ گردد.



[۱۳۷] از مجلسی(ره) ـ مورد پرسش ابوعبیده استطاعت واختلاف مردم نسبت به‌آن است که تحقیق آن در باب جبر واختیار وخود





باب استطاعت گذشت، این آیه در سورهٔ هود است که فرموده است: «اگر پروردگارت می‌خواست مردم را یک ملت می‌ساخت ولی همیشه مختلف هستند».

طبرسی گفته: یعنی آنها را یک ملت ویک کیش می‌نمود وهمه مسلمان وخوب بودند، یعنی آنها را به‌مسلمانی وامی‌داشت ودل آنها را برای آن مسخر می‌کرد ولی این واداری وزور بر مسلمانی با تکلیف منافی است زیرا مقصود از آن استحقاق ثواب است ودر صورت الجاء استحقاقی نیست، خدا خواسته ایمان آنها اختیاری باشد تا مستحق ثواب گردند واز این رو همیشه در دین اختلاف دارند.

وبعضی گفته‌اند در رزق ووضع زندگی اختلاف دارند ویک دیگر را مسخر هم می‌کنند جز آنکه خدایش رحم کند از مؤمنان که اختلاف نکنند وبر حق متحد شوند.

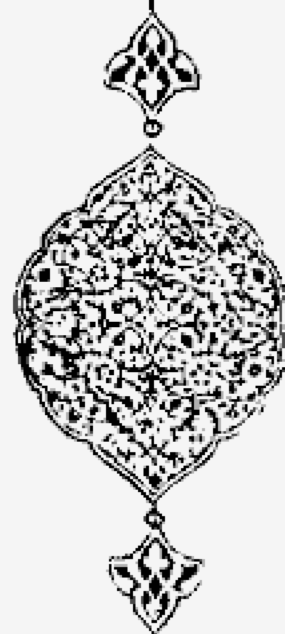
«ولذلک خلقهم» را چند معنی کردند:

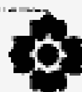
۱ - آنان را برای رحمت آفریده.

۲ - آنها را برای اختلاف آفریده، یعنی وضع آنها خواهی نخواهی به اختلاف کشیده شده است واین لام دلالت بر عاقبت دارد نه آنکه هدف از آفرینش، اختلاف بوده است.

۳ - آنها را برای اتحاد واجتماع بر حق آفریده است چنانچه فرموده: «من جن وانس را نیافریدم جز برای عبادت» ، انتهی.

ولی آنچه امام در این حدیث فرموده لذلک را اشاره به‌رحمت گرفته است یعنی خدا همهٔ مردم را برای رحمت آفریده چنانچه علی بن ابراهیم به‌سند خود از ابی‌الجارود روایت کرده که امام باقر(ع) فرمود: همیشه در دین اختلاف دارند جز آنکه پروردگارت رحمش کند یعنی آل محمد وپیروانشان، خدا تعالی می‌فرماید برای آن خلقشان کرده یعنی رحمت که در





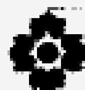
دین اختلاف ندارند.

در ضمن گوید «هُم شیعتنا» را به شیعه تفسیر کرده است زیرا آنها بهره از علم امام که نمونهٔ رحمت خدا است ببرند وعلم امام برای آنها رحمت است وبرای دیگران هم گرچه به‌طبع خود رحمت است ولی چون از آنها بهره نبرند برای آنها غضب شود، ومقصود از «کل شيءٍ» یا هر محل قابلی است که شیعه باشند یا عام است ومخصوص شیعه شده است از نظر اینکه دیگران خود را از آن خارج کرده واز آن بهره نبرند.

[۱۳۸] بدان که این آیهٔ اخیره در سورهٔ اعراف است وپس از داستان مفصل موسی است که فرموده است: «موسی از قومش هفتاد مرد برای میقات ما برگزید وچون لرزش آنها را برگرفت (ومردند) گفت پروردگارا کاش پیش از این آنها را کشته بودی ومرا هم، تو به کردار سفیهان ما ماها را هلاک می‌کنی، این جز آزمایشی از خودت نیست که هر که را خواهی گمراه کنی وهر که را خواهی رهنمائی کنی، تو سرپرست ما هستی، ما را بیامرز، وبه‌ما ترحم کن تو بهترین آمرزنده‌ای».

(۱۵۶): «بنویس برای ما در این دنیا حسنه ودر آخرت هم حسنه، ما به‌تو باز گشتیم وپناه بردیم، خدا فرمود عذاب از من است به‌هرکه خواهم آن را برسانم ورحمت من هر چیز را فراگیرد، محققاً آن را بنویسم برای آن کسانی که تقوی دارند وزکاة بدهند وآن کسانی که به‌آیات ما بگروند».

(۱۵۷): «آنان که پیروی کنند از رسول نبی امی آنکه او را دریابند نوشته شده در نزد خود در تورات وانجیل آنها را امر به‌معروف کند واز منکر باز دارد وطیبات را بر ایشان حلال کند وخبائث را برا آنها حرام کند وبار سنگین را از دوش آنها بنهد وآن زنجیرهای گرانی که بر دوش آنها است، پس آن کسانی که به‌او بگروند واو را کمک دهند ویاری کنند وپیروی کنند از نوری که به او فرستاده شده (قرآن) هم آنان رستگارانند».



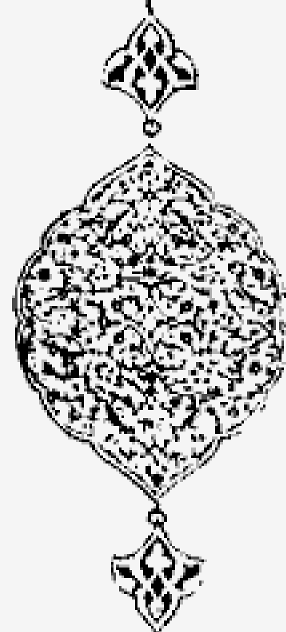

من گویم از سیاق آیات دور نیست که مقصود از عذاب که در عذاب اصیب است شامل عذاب صوری ومعنوی باشد که از شورش رهبران ضلالت وخذلان وسلب توفیق ناشی از آنان برخیزد وهمچنان رحمت شامل رحمتهای عیان ونهان مادی ومعنوی گردد که در دنیا شامل هر چیز است، ورحمتهای معنویه از وسائل هدایت که برای همه است ولی مؤمنان از آن بهره‌مند شوند، ولی هدایت‌های خاصه از آن مؤمنان است ورحمت‌های آخرت هم اکثرش مخصوص مؤمنان است وعمدهٔ آن ومایهٔ آن امام است وطاعت او وعلمی که از او دریافت شود واز این جهت آن را به‌امام تفسیر کرده است.

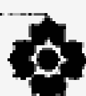
قوله: ولاية غير الامام ـ بیان مفعول «يتقون» است که محذوف است، یعنی کسانی که خود را از ولایت امام ناحق باز دارند، وبا تفسیر آن به‌شرک منافات ندارد زیرا این هم فرد نهانی شرک است وشک نیست که پیرو امام ناحق متقی نیست زیرا تقوی به‌اطاعت وپیروی از حق است وپیروی ناحق با تقوی مخالف است، از مجلسی(ره).

[۱۳۹] از مجلسی(ره) ـ ولايتنا ـ تفسیر عمل صالح است ومقصود این است که عمل صالح سخن خوب را بالا می‌برد وسخن خوب کلمهٔ اخلاص ودعا وهمهٔ ذکرها است وبالا رفتن آن رسیدن به‌محل رضا وپذیرش است، یعنی عمل صالح که ولایت است سخن خوب را پذیرا می‌گردد، وممکن است که ولایت تفسیرِ همان سخن خوب باشد ومقصود این باشد که در ولایت اقرار هم لازم است.

[۱۴۰] از مجلسی(ره) ـ ابن عباس گفته «أوفوا بعهدي» یعنی در پیروی از محمد(ص)، «اوف بعهدكم» یعنی در برداشتن بارهای گران از دوش شماها وبرداشتن زنجیرها از دست وپای شما.

آنچه در این خبر ذکر شده است عمدهٔ اجزاء پیمان است که اصول دین است وبه‌ذکر ولایت اکتفاء کرده چون مستلزم اجزاء دیگر است، بلکه






مستلزم فروع دین است زیرا ولایت وپیروی از ائمه متضمن هر طاعت وترک هر حرام است وداعی به‌آن است زیرا ولایت حقیقی محقق نیست مگر بدان، برای ولایت درجاتی است چنانچه برای بهشت درجاتی است وهر درجه از ولایت موجب درجه‌ای است از بهشت وبا اینکه خطاب در این آیه به‌بنی اسرائیل است که می‌فرماید:

«ای بنی اسرائیل بیاد آرید نعمتی را که به‌شما عطا کردم ووفا کنید به‌عهد من تا به‌عهد شما وفا کنم» با این تفسیر منافات ندارد برای اینکه:

۱ - خطاب متوجه آن بنی اسرائیل است که معاصر پیغمبر(ص) بودند وطرف خطاب قرآن شدند.

۲ - تورات هم شامل لزوم ایمان به‌همهٔ رُسُل وکتب الٰهیه است خصوص اقرار به‌پیغمبر خاتم وآنچه آورد واین موضوع ولایت داخل در پیمان وعهدی است که از آنها گرفته شده است.

پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: این آیه در مقام مذاکرات مهمی است که قرآن با یهود داشته است، یهود در محیط مدینه وبلکه در سراسر عربستان نیروی مهم سرمایه‌داری بودند ودر تاریخ هجرت ونزول قرآن وآغاز دعوت اسلامی انحصارات مالی واقتصادی سرزمین عربستان را در اختیار داشتند، یهود از آغاز ملیت خود با پول وزر سروکار داشته ودر حقیقت طلاپرست بودند وحادثهٔ گوساله‌پرستی وقیام سامری در میان آنها رمز همین خلق فطری آنها بود وچه خوش سروده است حافظ شیرازی:

چون سامری مباش که زر دید وچون خری
موسی بهشت واز پی گوساله می‌رود

یهود عربستان با مهارت سرمایه‌داری خود همهٔ سران قبائل عرب را که در محیط دسترس آنان بود با خود داشتند ومزدور خود ساخته بودند



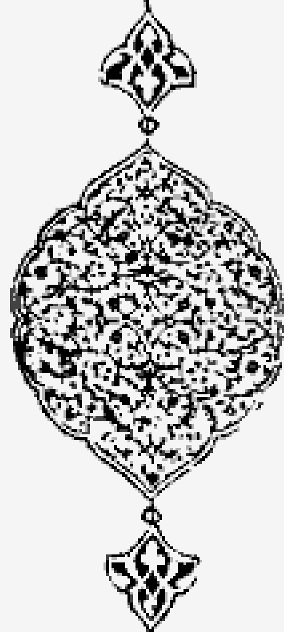
وبه‌وسیلهٔ با خود داشتن آنها دسترنج همهٔ مردم را می‌ربودند وبه‌سران دست‌نشاندهٔ قبائل عرب هم سهمی می‌دادند وبه‌عبارت دیگر یهود یک‌دستهٔ استعمارگر ماهر سرزمین عربستان بودند که در یمن ویثرب به‌خصوص نفوذ کاملی داشتند.

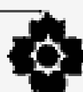
در حقیقت پول وبانگ سراسر عربستان که‌وسیلهٔ تجارت وکسب وجلب منافع عموم مردم بود در دست اینها بود، در آغاز هجرت پیغمبر به‌مدینه وتوجه قبائل یثرب به‌آن حضرت نقشه کشیدند که پیغمبر را هم مانند سائر سران عرب با خود همدست وهمداستان سازند واز نفوذ او هم برای غارت وچپاول مردم استفاده کنند وبه‌همین مناسبت با او عهدنامهٔ صلح مفصلی امضاء کردند که در سیرهٔ ابن‌هشام ضبط شده است ومن آن را در ۲۳ ماده در مقدمهٔ جلد دوم شرح خصال صدوق علیه‌الرحمه ترجمه کرده‌ام ولی پس از بررسی وضع اسلام واطلاع بر اقتصاد عمومی اسلام ودقتی که اسلام در توزیع ثروت کرده وبه‌حد کافی از مطامع سرمایه‌داری جلوگیری نموده است وبه‌خصوص ربا وبانک‌داری را بوجه شدیدی تحریم نموده یهود درک کردند که نفوذ اسلام سرمایه‌داری آنها را کاملاً تهدید می‌کند وبه‌غارت وچپاول آنها نسبت به‌دسترنج ومنافع عمومی خاتمه می‌دهد.

وبا اینکه کاملاً درستی وصحت اسلام ومقررات قرآن را می‌فهمیدند ولی عشق پول وطلا ولیره جلو سران یهود سدی بود از پذیرش اسلام وهم‌آهنگی با عموم مردم، در عین حالی که سرمایه‌داران بزرگ یهود که ملایان یهود در ردیف آنها بودند به‌سختی با اسلام مبارزه می‌کردند کارگران وبینوایان یهود تا آنجا به‌اسلام علاقه پیدا کردند برای روشن شدن این موضوع داستان حویصه ومحیصه بسیار قابل توجه است.

سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۳ .

ابن اسحاق گوید: رسول خدا(ص) این دستور را صادر کرد که:






«بر هر کدام از رجال یهود دست یافتید او را بکشید»

محیصة بن مسعود جهش کرد بر ابن‌سنینه واو را کشت ـ ابن‌هشام گوید ابن‌سبینه ـ واو مردی از بازرگانان یهود بود که با آنان آمیزش ومعامله داشت، در این وقت هنوز حویصة‌بن‌مسعود برادر محیصه اسلام را نپذیرفته بود وبزرگتر از محیصه بود وچون محیصه، ابن سبینه را کشت حویصه او را کتک می‌زد وبه‌او می‌گفت: ای دشمن خدا او را کشتی؟ به‌خدا چه بسیار پیه در شکم تو از مال او موجود است. محیصه در پاسخ او می‌گفت: به‌خدا کسی دستور کشتن او را به من داده است که اگر دستور کشتن تو را هم به‌من بدهد گردن تو را می‌زنم، گوید به‌خدا سرآغاز اسلام حویصه همین بود که به‌برادرش گفت: تو را به‌خدا اگر محمد دستور بدهد مرا بکشی خواهی کشت؟ در پاسخ او گفت: آری به‌خدا اگر مرا مأمور کند گردنت را بزنم می‌زنم، او گفت: به‌خدا دینی که تو را به‌این پایه رسانیده است شگفت‌آور است، آن را به‌حویصه اعلام کن.

ابن اسحاق گفته است: این داستان را یکی از وابسته‌های بنی‌حارثه از دختر محیصه برایم بازگفت ومحیصه در این باره این شعر را سرود:

زاد مامم گفت گر دستور قتلش را بگیرم

تارکش را بردرم با تیغ خون‌آشام بران

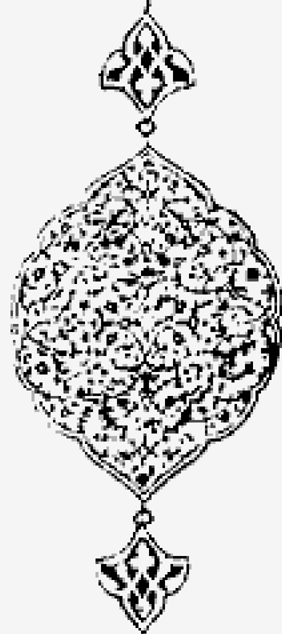
تیغ تیزی چون نمک بی رنگ وصقیل

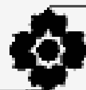
می کشد بی شک چه پائین آورم آن را به‌خصمان

خوش ندارم من تو را گردن زنم اندر اطاعت

ور زمأرب تا به بصری را برآرم زیر فرمان

نتیجه اینکه مغز مبارزهٔ یهود با اسلام بر اساس اقتصاد بود وعدالت وتحدیدی که اسلام از سرمایه‌داری می‌کرد با منافع استعماری یهود سازگار نبود وآن مرجعی که این حقیقت اسلامی را اجراء می‌کرد خلافت حَقّهٔ







اسلامی بود که به‌وجود امیرالمؤمنین وائمهٔ معصومین محقق می‌شد ودر این صورت تفسیر این آیه که مهمترین اتمام حجتهای قرآن است با یهود، ومی‌توان گفت آخرین سخن مسالمت‌آمیز قرآن است با آنها به‌ولایت امیرالمؤمنین وائمهٔ معصومین بسیار به‌جا است زیرا شعار مهم اقتصادی حکومت ائمه این دو جمله بود:

۱ ـ قسمت بالسویه ـ یعنی توزیع ثروت بر همهٔ مردم برابر با هم = لغو حکومت زر بر بشر.

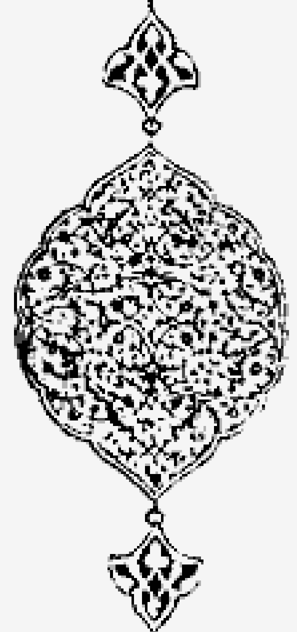
۲ ـ عدالت در رعیت ـ یعنی غدقن از هرگونه اعمال نفوذ وخودسری وتوسری = لغو حکومت زور بر بشر.

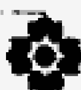
وهمین دو جمله هم سبب مخالفت یهود با اسلام بود، زیرا حکومت ونفوذ در یهود با سران پول پرست وسرمایه‌دار آنها بود وعموم مردم از خود هیچ نداشتند ومسخر پول‌دارها وملایان خود بودند.

[۱۴۱] از مجلسی(ره) ـ قوله «لا یملکون الشفاعة الاّ من» ـ این استثناء ممکن است از شفیعان باشد ویا شفاعت شده‌ها ویا از هر دو زیرا ملک شفاعت این سه وجه را دارد، وطبرسی آن را به‌معنی اعم حمل کرده وگفته: یعنی قدرت بر شفاعت ندارند، نه شفاعت کنند ونه شفاعت شوند در وقتی که اهل ایمان همدیگر را شفاعت کنند وعهد ایمان واقرار به‌یگانگی خدا است وتصدیق پیغمبران او، وبعضی گفته‌اند شهادت به‌یگانگی خدا وبیزاری از توان ونیرو است در برابر خدا.

«وُد» ـ بنابر این تفسیر دوستی امام است، ممکن است مقصود از «الذین آمنوا» ائمه باشند که خدا دوستی آنها را در دل مؤمنان نهاده یا مقصود خود مؤمنان باشند که دوستی ائمه را به‌آنها داده است.

وتفسیر «لُد» ـ به کفار، برای سرسختی ولجاجت آنها است دربارهٔ ولایت علی(ع).






[۱۴۲] از بیضاوی گفته است: در «ما أُنذِرَ اباؤُهُم» سه وجه است:

۱ ـ آنکه (ما) نافیه باشد، ومقصود این باشد که پدرانشان انذار نشده‌اند، یعنی پدران نزدیک آنها که در دوران فترت بوده‌اند.

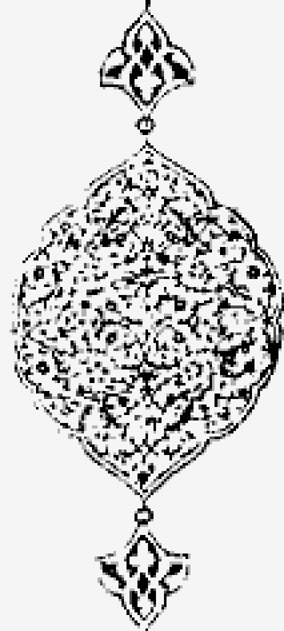
۲ ـ (ما) موصوله باشد ومفعول دوم تنذر باشد، یعنی بیم دهی آنها را بدانچه بیم داده شدند پدرانشان در دوران قدیم.

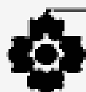
۳ ـ (ما) مصدریه باشد وبه‌تأویل مصدر مفعول مطلق تنذر باشد، یعنی بیم دهی آنها را به‌همان بیم دادن پدرانشان، واین مطابق تفسیر این حدیث است.

[۱۴۳] از مجلسی(ره) ـ به‌آیهٔ دهم استدلال شده است به‌اینکه تکلیف به‌مالایطاق جائز است وحق این است که تکلیف به‌امر ممتنع بالذات گرچه عقلاً جائز است ولی واقع نشده به‌دلیل استقراء، واخبار به‌وقوع چیزی یا عدم آن منافات با قدرت بر آن ندارد مانند اخبار خدا از عملی که بنده در آینده به‌اختیار خود می‌کند وبا علم به‌اینکه انذار فائدهٔ عملی ندارد برای اتمام حجت است ودرک فضیلت رسالت، پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: تکلیف جدی به‌مالایطاق از نظر عقل زشت است وصدور آن از خدای حکیم محال است ومورد آیه موضوع امتناع بالاختیار است که منافات با قدرت واختیار ندارد واز باب تکلیف بمالایطاق نیست.

[۱۴۴] از مجلسی(ره) ـ سپس امام شاهدی از قرآن آورده که مقصود از نور امام است وآن در سورهٔ تغابن است به‌این لفظ: «آمنوا باللّٰهِ ورسولِهِ والنّورِ الذی انزلنا» وتغییر عبارت آیه یا از نُسّاخ وروات است یا از خود امام که نقل به‌معنی کرده یا درمصحف آنان چنین بوده، ومفسرین نور را به‌قرآن تفسیر کرده‌اند وآن حضرت آن را به‌امام تأویل کرده است چون در آیات دیگر مانند آیهٔ انّما ولیکم اللّٰه وآیهٔ اولوالامر، امام همردیف پیغمبر آمده است وکلمهٔ انزال با آن منافات ندارد زیرا قرآن دربارهٔ رسول هم انزال تعبیر





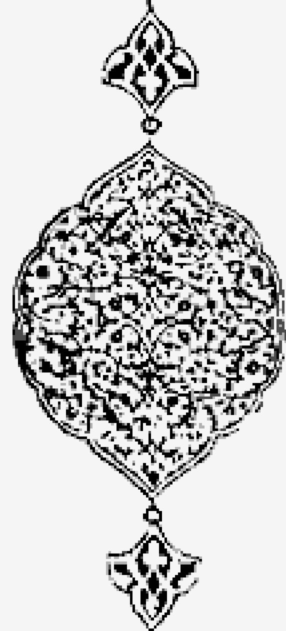


کرده ودر شأن او فرموده (۱۰ سوره طلاق): «به تحقیق خدا نازل کرده بر شما ذکری، رسولی» چون نور پیغمبر ووصی را از پشت آدم به‌پشت عبدالمطلب فرود آورده ودر آنجا دو نیمه شدند ونیمی به‌عبدالله منتقل شده ونیمی به‌ابی‌طالب وچنانچه خدا تعالی دربارهٔ علی(ع) فرموده: «ونوری که فرو فرستادیم با او» وبه‌تعبیر دیگر خدا پس از بالا بردن آنان به‌ملأ اعلی ومشرّف ساختنشان به‌مقام قاب قوسین او ادنی آنها را از آن درجهٔ بلند به‌معاشرت با خلق فرود آورده برای هدایت آنها.

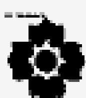
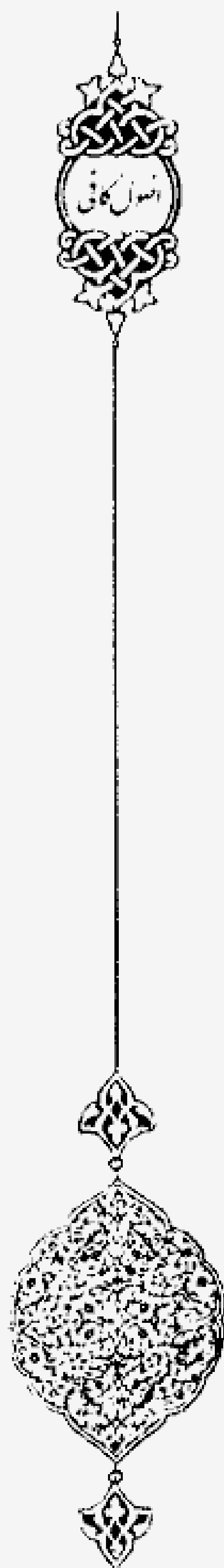
وبه علاوه امام همان حقیقت قرآن است که معانی بلند آن در باطن او نقش است وامام قرآن زنده وناطقی است در برابر این قرآن که نقوشی است یا آنچه بر زبان گفته شود که الفاظی است واز این جهت امیرالمؤمنین(ع) در چند مورد فرموده: منم کلام الله الناطق.

قوله تعالی: «وَاللّٰهُ مُتِمُّ نورِهِ» : ولایة القائم ـ برگشت به‌اتمام تفسیر آیهٔ اول است که راوی برای شتاب در پرسش از آیهٔ دیگر سخن آن حضرت را قطع کرده، قوله امّا هذا الحرف، یعنی «بولایة علی» در دنبال آیه یا تمام جملهٔ «والله متم نوره ولایة القائم ولو کره الکافرون بولایة علی» وبسا مقصود این است که این تفسیر در حین نزول بیان شده است نه اینکه در لفظ قرآن بوده است.

[۱۴۵] از مجلسی(ره) ـ بدانکه میان مفسرین شهرت دارد که این آیات دربارهٔ عبدالله بن اُبی وهمدستان او نازل شده، واین منافات ندارد که در منافقان همکار آنان نیز صدق کند زیرا خصوصیت مورد، حکم را تخصیص نمی‌دهد وبه‌علاوه ممکن است برخی آیات دو بار نازل شده باشد وبه‌علاوه، چندان اعتمادی به‌شأن نزولهای منقول از مفسران عامه نیست.



[۱۴۶] از بیضاوی ـ مُکِب، یعنی کسی که هر ساعت بلغزد وبرو درافتد برای دشواری راه ویدی آن وکجی آن وگفته شده است که مقصود از

مُکِب، نابینا است که پایش میلنگد وبه‌زمین می‌افتد ومقصود از سَوِی، آدم بینا است که راه را درست می‌بیند وبی‌لغزش راه می‌رود.

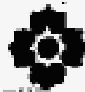
[۱۴۷] از مجلسی(ره) ـ اینکه فرمود گفتند محمد کذاب است، تفسیر شاعر است، زیرا مقصود از شاعر کسی است که با هر نیرنگ دروغ را رواج می‌دهد که یکی وزن وقافیه است وبناچار باید پایهٔ سخن آنان بر این باشد که گفتارش از خیالات شعریه وامور باطله است وساخته شده زیرا در اینکه قرآن شعر به‌معنای نظم معمولی نیست هیچکس شک نداشته.

قطع وتین ، بریدن رگ دل است یا گردن زدن.

[۱۴۸] از مجلسی(ره) ـ «قلت هذا تنزیل» یعنی کلمهٔ «بوصیک» هم نازل شده؟ وتأویلات گذشته در این می‌آید، زیرا تکذیب در امر وصی تکذیب به‌موصی است.

[۱۴۹] از مجلسی(ره) ـ من گویم: شک نیست در اینکه کسانی که دربارهٔ ائمه(ع) ستم کردند بدترین فجار وکفارند، قوله: یعنی امیرالمؤمنین، ظاهر این است که کلمهٔ هذا در آیه اشاره به امیرالمؤمنین(ع) است وآن باطن آیه است ویا اشاره به‌عذابی است که مترتّب بر ترک ولایت است ومقصود از تنزیل در اینجا تأویل است چنانچه در نمونه‌های گذشته بیان شد، وممکن است در قرائت ائمه بعد از هذا کلمهٔ امیرالمؤمنین موجود باشد.

[۱۵۰] از مجلسی(ره) ـ تفسیر روزی به‌ولایت، تفسیر کردن روزی است به روزی روحانی، یا مقصود معنی اعم است وفرد اشرف آن را که ولایت است یادآور شده به خصوص زیرا آن اصل ومایهٔ سائر علوم ومعارف است وهیچ علم ومعرفتی به دست نیاید جز به وسیلهٔ همان ولایت وپیروی ائمه واستفاده از سرچشمهٔ سرشار علوم آنها وزیادتی حرث را به کثرت منافع دنیویه تفسیر کرده یا به اعم از آن واز علوم ومعارفی که از ائمه نشر شده وآخرت را به رجعت ودولت قائم(ع) تفسیر کرده برای آنکه اکثر آیات





بعث وقیامت به دولت قائم ورجعت تأویل شده چون از مقدمات آن است.

[۱۵۱] از مجلسی(ره) ـ شیعه را به اخذ میثاق اختصاص داده برای آنکه آنان پذیرفته‌اند، زیرا ظاهر اخبار این است که پیمان در عالم ذر بر همهٔ خلق عرضه شده ولی شیعه پذیرفته‌اند ودیگران نپذیرفته‌اند، جوهری گفته: ذره جمع ذر است که به معنی مورچه‌های خرد است وآنها را به ذر تشبیه نموده است برای خردی اجزائی که موقع میثاق روح به آنها تعلق گرفته واین هنگامی بوده که در صلب آدم بودند ویا پس از آنکه از آن برآمدند چنانچه تفصیل آن در کتاب ایمان وکفر بیاید، پایان نقل از مجلسی(ره).

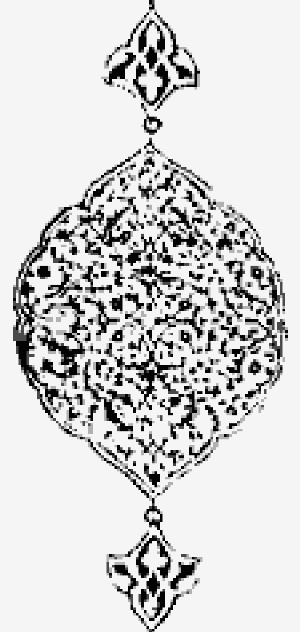
ظاهراً مقصود از ذره همان اجزاء اولیهٔ ماده است که هر موجودی از ترکیب آنها پدید گردد ومقصود از اخذ میثاق استعداد خیر وفهم وتعقلی است که در پاره‌ای از ذرات هست ودر پاره‌ای نیست وسبب اختلاف فهم افراد بشر اختلاف ذره‌های ساختمان مغزی آنها است.

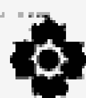
[۱۵۲] از مجلسی(ره) ـ بدانکه محدثین را عقیده بر این است که چون خدا به کردار وعقیدهٔ بنده‌ها آگاه بود در متن واقع ومی دانست کدام خوب است وکدام بد، تنها را طبق آن آفرید نه بر خلاف آن.

محدث استرآبادی(ره) گفته است: مقصود خلق تقدیر است نه خلق تکوین، ومحصول مقام این است که خدا از دو طینت خوب وبد تنهائی مقدر کرد واوراح را مکلف ساخت ووضع ارواح عیان شد وبرای هر روحی تن شایسته آن را تقدیر کرد.

مقصود از ظلال عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر است وهمانا عالم مثال را تعبیر به‌سایه کرده است برای آنکه تابع این عالم است وبا آن موافق است ووجه شباهت نسبت به دو معنی دیگر هم قریب به‌همین است.

[۱۵۳] از این حدیث استفاده می‌شود که عنوان امت پیغمبر خاتم وامت اسلامی اختصاص به‌همان شیعه دارد که از روی حقیقت پیغمبر را





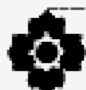
شناخته‌اند، وعلی(ع) را شناخته‌اند، زیرا عقیدهٔ نبوت ومقررات اسلام وابسته به‌عقیدهٔ امامت است ومنکران امامت، پیغمبر را به حقیقت مقام نبوت نشناخته‌اند واو را یک رهبر عادی فهمیده‌اند.

[۱۵٤] از مجلسی(ره) ـ مشهور میان متکلمین این است که خلق ارواح بر اجساد مقدم نیست ولی اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه ارواح پیش از ابدان خلق شده است واز نظر عقل مانعی ندارد ودلیلهائی که بر نفی آن آورده‌اند مورد اعتراض است وگفتار در این باره در کتاب کفر وایمان بیاید انشاءالله.

کان في النار، یعنی در میان اهل دوزخ بوده وطینت او طینت دوزخیان بوده است، پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: تحدید تقدیم آفرینش ارواح بر ابدان به مدت معینی که دو هزار سال یا بیشتر از آن در اخبار تعبیر شده است بسیار مبهم ونامفهوم است زیرا معلوم نیست مقصود تقدم خلق عالم ارواح است بر عالم ابدان، یعنی عالم قوه به عالم ماده به این فاصله معین، یا مقصود تقدم روح هر شخص معینی است بر بدن او به این فاصله معین؟ وچون خلق ابدان به مدت نامعلومی تدریجی است مفهوم درستی برای تعیین این فاصله نیست ودر صورتی که مقصود تقدم خلق عالم روح بر عالم ماده باشد، تحدید به دو هزار سال چه مفهومی می‌دهد در حالی که سال جز اعتباری در مقدار گردش اوضاع مادی از ماه وخورشید وافلاک نیست ودر صورتی که این منظومهٔ شمسی ومجموعهٔ فلکی نباشد چگونه اندازه‌گیری به سال مفهوم است، همین خود یک نقطهٔ ضعف روشنی است برای این گونه اخبار، وبه علاوه تقدم خلق روح بر بدن با نص قرآن مخالف است که می‌فرماید:

(۱۲ سوره مؤمنون): «وهر آینه آفریدیم انسان را از فشرده‌ای از گِل» (۱۳): «سپس او را نطفه‌ای ساختیم در قرارگاهی محکم» (۱٤):



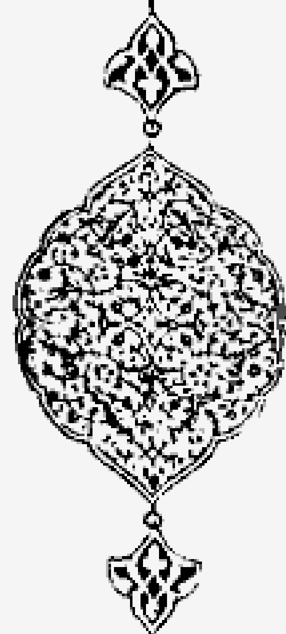

«سپس آن نطفه را علقه آفریدیم واز آن علقه مضغه آفریدیم پس از آن مضغه استخوان آفریدیم وپس گوشت بدان برآوردیم وسپس او را آفریدهٔ جدیدی پدیدار کردیم» از این آیه بخوبی روشن است که پدیدهٔ روح هر فرد انسان پس از اتمام شدن خلقت بدن است در رحم، دلالت این آیهٔ قرآن بر حدوث روح بعد از بدن روشن‌تر از این اخبار است واین اخبار مخالف قرآن است، وقطع نظر از از ادلّهٔ عقلیه که اقامه شده است بر امتناع تقدم آفرینش روح بر بدن، قرآن هم بر آن دلالت روشن دارد واین اخبار نامفهوم ومبهم ومتشابه هستند.

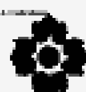
[۱۵۵] یعنی امام به‌وضع درونی ودرجهٔ روحیهٔ مردم دانا است وهر که را بیند ویا آواز او را شنود می‌فهمد چه عقیده وایمانی دارد وچه می‌فهمد وچه استعداد وآماد گی دارد وتا چه حد توانائی درک حقائق را دارد وباید به او با چه زبانی سخن گفت وچه پرده‌ای از حقیقت را برای او برداشت وطبق عقیده وایمان ودرجهٔ استعداد او با او سخن می گوید واو را می‌آموزد.

بنابر این ممکن است به یک سؤال جوابهای مختلف دهد وهمه در جای خود درست باشد از نظر نیروی ادراک سؤال کننده، فرض سه نفر به این ترتیب:

۱ ـ کودک ۲ ـ یک مرد بی سواد ۳ ـ یک دانشجوی کامل طبیعی، می‌پرسند از شما که یک مهندس عالی مقام بلورسازی هستید این شیشه چیست؟ البته شما که یک مهندس عالی مقام شیمی دان هستید، در برابر این یک سؤال از سه سؤال کنندهٔ فوق یک جواب نخواهید داد بلکه حتماً سه جواب مختلف می‌دهید وخود را هم بسیار هوشمند واستاد می‌دانید.

[۱۵٦] از مجلسی(ره) ـ بدانکه در اینجا اشکال مشهوری است که شهید ثانی وجمعی آن را ایراد کرده‌اند وآن این است که بنا به گفتهٔ کلینی در تاریخ حمل وولادت پیغمبر که اولی در ۱۱ ـ ۱۳ ذی حجه باشد ودومی





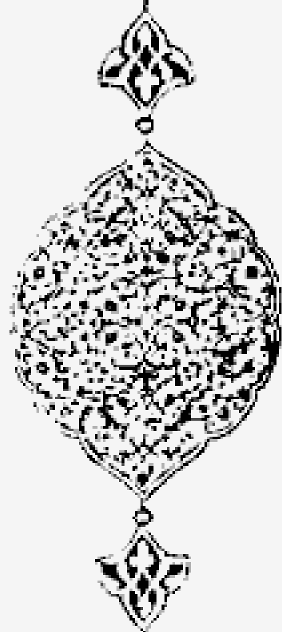

در ۱۲ ربیع‌الاول، لازم آید که مدت حمل آن حضرت یا سه ماه باشد یا یک سال و سه ماه با اینکه فقهای امامیه اتفاق دارند که مدت حمل کمتر از شش ماه وبیش از یک سال نتواند بود واحدی از علما این وضع غیر عادی حمل را از خصائص آن حضرت نشمرده‌اند.

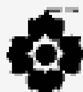
جواب این اشکال این است که این تاریخ بر اساس قانون نسییُ است که در جاهلیت معمول بوده وخدا تعالی آن را غدقن کرد وفرمود(سوره توبه): «همانا نسییُ (یعنی تأخیر حج از ذی حجه) فزودنی است در کفر».

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه از مجاهد نقل کرده که مردم جاهلیت هر دو سال حج را در یکی از ماهها انجام می‌دادند، دو سال در ذی‌حجه ودو سال در محرم وبه همین ترتیب تا آخر ماههای عربی وحج عرب پیش از حجة الوداع پیغمبر در ذی‌قعده واقع شد وسپس پیغمبر در سال آینده در خود ذی‌حجه انجام حج نمود ودر خطبهٔ خود فرمود:

«هلا زمانه چرخید تا بدان وضعی رسید که خدا آسمانها وزمین را آفرید، سال ۱۲ ماه است وچهار ماهش حرام است سه ماه پی در پی ذوالقعده وذوالحجه ومحرم وچهارم ماه رجب در میان جمادی وشعبان» مقصودش این بود که شهرهای حرام بجای خود برگشته وحج به‌ذی‌حجه رسیده ونسییُ ملغی شده وپس از این مقدمه در ضمن بیان مفصلی نتیجه می‌گیرد که حج عرب در سال حمل پیغمبر در جمادی الثانیه بوده ومدت حمل از نه ماه تا ده ماه بوده است.

[۱۵۷] از مجلسی(ره) ـ آنچه به خاطر می‌رسد این است که چون مقصود از خلق آدم پیغمبر وائمه(ع) بودند خدا آدم(ع) را از گِل پاک آفرید تا قابل باشد که این اشخاص مقدس از آن برآیند وآن گِل را در پدران ومادرانی خوب پرورش داد تا به حد کمال رسید در عبدالله وعبدالمطلب واین دو وجود مقدس را از آنها آفرید.







وشاید مقصود از حفظ نور وجا به جا شدن آن در اصلاب طاهره وارحام مطهره کنایه از انتقال این قابلیت واستکمال این استعداد بوده است وآنچه وارد شده است که کمال وفضل آنها به واسطهٔ اشتمال بر این انوار بوده است به این توجیه درست می‌آید وآنچه از اخبار هم شبیه این خبر است چنین توجیه می‌شود وخدا می‌داند حقائق این اسرار را با حجج اخیارش.

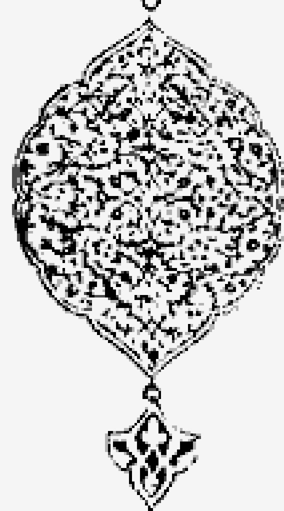
محدث استرآبادی(ره) گفته: معلوم است که دو مجرد یکی نگردد ویک مجرد هم تقسیم پذیر نیست وممکن است مقصود از روح در اینجا یک ابزار جسمانی باشد که نورانی است ومنزه از کثافت بدنیه است.

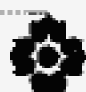
یکی از افاضل گفته: مقصود از خلق دو روح بی تن خلق دو وجود مجرد است واز یکی کردن آنها تعلق هر دو است به یک کالبد مثالی نورانی لاهوتی ومقصود از تفریق آنها تعلق هر کدام از آنها است به یک بدن شهوی جسمانی.

[۱۵۸] از مجلسی(ره) ـ اگر اعتراض شود که چگونه درست باشد گواه بودن آنان بر آفرینش مخلوقات با اینکه خدا می‌فرماید(۵۱ سوره کهف): «من آنها را گواه نگرفتم به آفرینش آسمانها وزمین ونه به آفرینش خودشان».

جواب گوئیم که با این آیه منافات ندارد بلکه این آیه مؤید مضمون آن حدیث است، زیرا ضمیر در «ما أَشْهَدْتُهُم» به شیطان وذریهٔ او برگردد یا به مشرکان به دلیل اینکه دنبال آن فرماید: «من ستمکاران را کمک خود نگیرم» واین منافات ندارد که خدا رهبران به حق را گواه آفرینش خلق سازد.

[۱۵۹] از مجلسی(ره) ـ چون نور الانوار عبارت از محمد(ص) ومنظور از انوار اوصیاء معصوم اویند ونور او همان قرآن است که بیان هر چیزی است، درست باشد که گفته شود اوصیاء به وسیلهٔ قرآن پرتو یافتند.



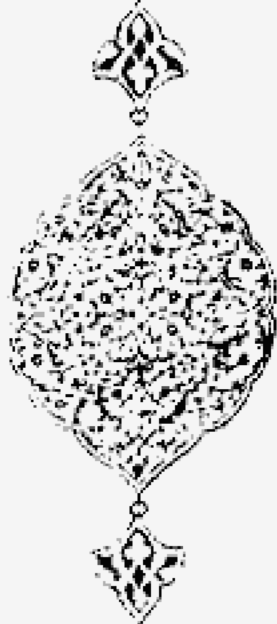




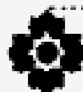
[۱۶۰] از مجلسی(ره) ـ اشباح جمع شبح است وآن نمونهٔ دور نمای انسان وجز آن است ومقصود از آن یا کالبدهای مثالی است ومنظور از بی‌روحی این است که روح حیوانی نداشته یا منظور سلب مطلق روح مجرد ومادی است که جسم لطیف باشد تا درست آید، زیرا تا روح به تن نپیوسته خودش موجودی جدا است که از یک نظر روح است واز یک نظر کالبد، آنها کالبدهای نورانی بودند که روح دیگری بدانها پیوسته نبود.

بنابر این ظل النور یعنی سایه‌ای که خود نورا است وممکن است اضافه در هر دو عبارت لامیه باشد یعنی از نور خدا بودند واین معنای باریکی است وبه روش حکماء نور را در اینجا به عقل تفسیر کنند.

[۱۶۱] از مجلسی(ره) ـ این معجزات مشهور آن حضرت است که خاص وعام روایت کردند وبی‌سایه بودنش یا برای این بوده که خدا نوری در گرد او می‌آفریده یا از نور تن او بوده که به پرتو خورشید برابری می‌کرده چنانچه روایت کرده‌اند در شب تار از او نوری می‌درخشید، عایشه گفته شبی جامهٔ رسول خدا را می‌دوختم وسوزن از دستم افتاد وهرچه آن را جستم نیافتم ورسول خدا وارد شد وسوزن در پرتو نور روی او هویدا گردید... ومقصود از سجود سنگ ودرخت سجدهٔ احترام است نه سجدهٔ عبادت، واداي آن به‌خم شدن آنها در برابر پیغمبر(ص) بوده.



[۱۶۲] از مجلسی(ره) ـ اینکه در این حدیث معراج را دو بار دانسته منافات با روایت صفار وصدوق(ره) ندارد که در بصائر وخصال از صباح مزنی از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند که پیغمبر(ص) را صد وبیست بار به‌آسمان بردند وهر باری نبود مگر آنکه خدا عزوجل وحی کرد در آن به پیغمبر دربارهٔ علی(ع) وائمه بیشتر از آنچه دربارهٔ فرضه‌ها وحی کرد وسفارش نمود، زیرا به‌چند وجه ممکن است دو مضمون را باهم جمع کرد وسازش داد:




۱ ـ دو بار در مکه بوده وباقی (۱۱۸) در مدینه.

۲ ـ دو بار تا عرش بوده وباقی تا آسمان.

۳ ـ دو بار با تن بود وباقی با روح ـ وشاید این روشن‌تر باشد.

٤ ـ دو بار معراجی بوده که از آن به‌امت گزارش داده وباقی محرمانه بوده وماجرای آن فاش نشده.

کما قال الله تعالی، یعنی در سورة النجم که می‌فرماید:

(۵): «به او آموخت شدید القویٰ » ـ صاحب نیروهای سخت ـ بیضاوی گفته مقصود فرشته‌ای است نیرومند از هر جهت وآن جبرئیل است.

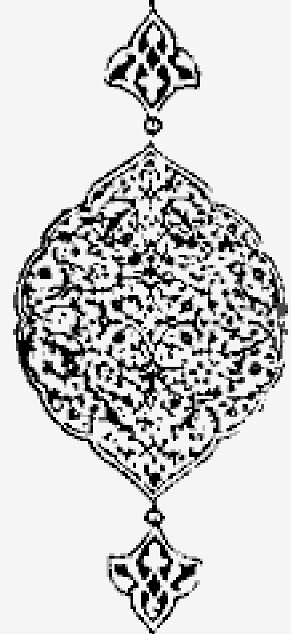
(٦): «توان‌داری است» یعنی خردمندی راد ودرست فهم «که استوار شد» یعنی به‌صورت واقعی خود که خدایش چنان آفریده برخاست ـ وگفته شده یعنی به‌نیروی خود بر آنچه گماشته شد چیرگی کرد.

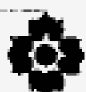
(۷): «و او» یعنی جبرئیل «در کرانه‌ای هرچه بالاتر بود».

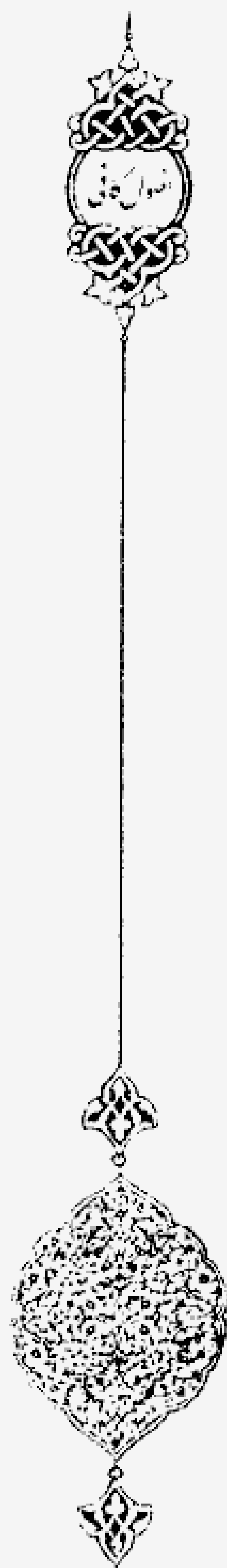
(۸): «سپس نزدیک شد به پیغمبر پس سرازیر شد» ـ تا به‌او درآویخت ـ این مجسم کردن وضع بالا بردن او است پیغمبر را، و گفته شده است مقصود این است که جبرئیل از افق اعلی سرازیر شد تا به‌رسول خدا نزدیک گردید وبی آنکه از جای خود بجنبد او را بالا برد(وبه عبارت ساده از همان جا که بود دست انداخت وپیغمبر را بالا برد) واین بیانِ شدت نیروی او است، زیرا تَدَلّیٰ همین معنی را می‌دهد.

(۹): «پس بود» جبرئیل نسبت به‌محمد «بمانند قابِ قوسین یا نزدیکتر» ـ یعنی بلکه نزدیکتر ـ مجسم کردن اندازهٔ پیوست او است به محمد(ص) وامکان گوش گرفتن آن حضرت وحی او را که می‌آورد برای از میان برداشتن دوری فاصله که مایهٔ اشتباه است.

(۱۰): پس «وحی صادر کرد» جبرئیل «به‌بندهٔ او» یعنی بندهٔ خدا «آنچه را وحی آورده بود» یا مقصود این است که بعد از این مقدمات







«خدا وحی کرد به‌بندهٔ خود آنچه را وحی کرد».

وگفته‌اند همهٔ این ضمیرها به‌خدا بر می‌گردد ومقصود از شدیدالقویٰ خداوند است چنانچه در وصف خود فرموده است (۵۸ سوره ذاریات): «او است رزّاق وصاحب نیروی محکم» ونزدیک شدن به‌او از نظر بالا بردن درجهٔ او است وتدلی به‌وی کنایه از جذب او است به سراسر هستی او به‌آستان قدس الٰهی. انتهی.

جوهری گفته: گویند میان آن دو قاب قوس فاصله است یعنی به‌اندازهٔ یک کمان ـ در این حدیث آن را به‌فاصلهٔ میان سر دستهٔ کمان تا سرِ آن تفسیر کرده ومبهم است ومنطبق با لغتی که نقل شد نیست وشاید مقصود فاصلهٔ سرِ کمان تا وسط آن یا دستگیرهٔ آن باشد.

مقصود از حجاب پردهٔ معنوی فاصل میان ممکن وواجب است که مانع وصول به‌کُنه واجب است وآنچه را تواند شناخت به‌اعتبار تناسب واستعداد او است واین امکان چون پرده‌ای میان او وحق افتاده است که با تابش هرچه بیشتر نور حق در آن نتواند کُنه ذات را دریابد وچون شعاع دیده‌رُبا جلوه کند، چون برقی جهنده، واز آمیزش این پرتو وجود واجب به‌سر حد امکان رنگی تیره برآید که به‌زبرجد نماید بمانند شیشه‌ای که در پشت آن نور باشد(شیشهٔ معمولی که تار است).

به‌طور خلاصه نقل شد ومجلسی پس از شرح حدیث گوید:

یک فائدهٔ مهم:

بدانکه این دو خبر از اخباری هستند که دلالت بر معراج پیغمبر دارند آیات در این زمینه بسیار است واخبار از طریق خاصه وعامه متواتر است واز امام صادق(ع) روایت شده که هر که چهار چیز را منکر باشد شیعهٔ ما نیست:

۱ ـ معراج. ۲ ـ سؤال وجواب در قبر. ۳ ـ خلق بهشت ودوزخ. ۴ ـ شفاعت.




واز امام رضا(ع) است که هر که معراج را دروغ داند رسول خدا(ص) را دروغگو شمرده وآیات واخبار دلالت دارند که آن حضرت به‌مسجد بیت‌المقدس عروج کرده واز آنجا به‌آسمان بالا رفته در یک شب با تن شریف خود وانکار اصل معراج یا تأویلش به‌معراج روحانی یا خواب، ناشی از جهات زیر است:

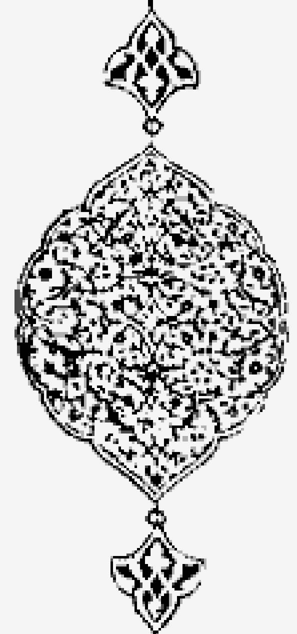
۱ - کمی مطالعه واطلاع از آثار ائمهٔ اطهار(ع).

۲ - بی دینی وسستی عقیده وایمان.

۳ - فریب خوردن از وسوسه‌های فلسفه‌مآبان ومدعیان حکمت.

من گمان ندارم در هیچ یک از اصول مذهب این اندازه خبر وارد باشد ونمی‌دانم سبب چیست که بعضی مدعی دانستن اصول دیگر مذهبند وآن را پذیرفته‌اند ودر این مقصد اسنی درمانده‌اند وسزا است که به‌آنها گفت(۸۵ سوره بقره): «آیا به‌برخی از کتاب ایمان دارید وبه‌برخی کافرید؟» وعذری که آورند از نظر اینکه آسمانها رخنه بردار نیستند نزد خردمندان پوچ است وآنچه در این باره بدان تمسک کنند جز شبهات وهمیه نباشد با اینکه این شبهه‌ها تنها دلالت دارند بر عدم امکان رخنه در فلک محیط به‌همهٔ اجسام.

وقول به‌معراج مستلزم آن نیست واگر اینگونه شکوک وشبهات مانع قبول مدلول اخبار متواتره باشد روا است در همهٔ آنچه از ضروریات دین است درمانده شد ومن بسیار در شگفتم از پاره‌ای متأخرین اصحاب خودمان که چرا در امثال این حقائق دچار سستی وکاستی شدند وبا آنکه مخالفان مذهب با اخبار کم ونارسا وسستی ایمان رد آن را روا ندانسته وبه‌تأویل آن رخصت نداده‌اند وآنان با اینکه پیرو ائمهٔ اطهارند وچند برابر مخالفان در این موضوع اخبار درست دارند، پیرو اندکی از سفهاء مخالفان شده وبه‌گفتار آنان در میان گفتهٔ شیعهٔ دیندار چسبیده‌اند، اعاذنا الله وسائر المؤمنین من تسویلات

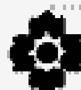


المضلین. سپس مرحوم مجلسی گفتار شارح مقاصد را در اثبات معراج جسمانی نقل کرده و گوید امام رازی آنان در تفسیر خود برای اثبات معراج جسمانی مبالغه کرده ودلیلها آورده از آن جمله این است که:

فلک اعظم از اول شب تا پایان آن نزدیک نیم دوره طی می‌کند ودر هندسه ثابت است که نسبت قطر دائره به محیط نسبت ۱ است به ۳ر۱٤ ونسبت نیم قطر هم به‌نیم دائره چنین است، وچون در یک شب حرکت به‌مقدار نیم دائره امکان پذیر است به‌مقدار نیم قطر که از زمین تا عرش باشد ممکن‌تر است واین برهانی است قاطع بر اینکه سیر از مکه تا فراز عرش در ثلث شب ممکن است وامکان آن در تمام شب روشن‌تر است.

وپس از بیان مثل دیگر برای سرعت حرکت از نظر طلوع آفتاب، گوید اگر از نظر عقل بالا رفتن تن مادی مستبعد آید پائین آمدن جسم لطیف چون جبرئیل هم مستبعد است واگر آن را ممتنع دانیم طعن در نبوت همهٔ پیغمبران زنیم وقول به ثبوت معراج فرع عقیده به نبوت است، وچون این سرعت حرکت در ذرات خود ممکن است در تن محمد(ص) هم ممتنع نباشد زیرا اجسام مانند هم باشند، ونتیجهٔ همهٔ این مقدمات امکان معراج است نهایت اینکه تعجب دارد واین تعجب مخصوص به‌معراج نیست بلکه در همهٔ معجزات است مثل اینکه عصا ماری شود وهفتاد هزار بار ریسمان وچوب را ببلعد وباز عصا شود بهمان کوچکی که بود ومعجزات دیگر هم چنین است، می‌ماند دلیل بر وقوع آن، واهل تحقیق گفته‌اند دلیل بر آن قرآن است وخبر:

اما قرآن قول خدا(۱ سوره اسراء): «منزه باد آنکه شبانه بندهٔ خود را از مسجدالحرام به‌مسجد اقصی برد» وبنده اسم تن وروح با هم است وباید معراج به‌همهٔ تن وروح باشد. واما خبر، حدیث مروی در صحاح است وآن مشهور است ودلالت دارد بر رفتن آن حضرت از مکه تا بیت‌المقدس وسپس





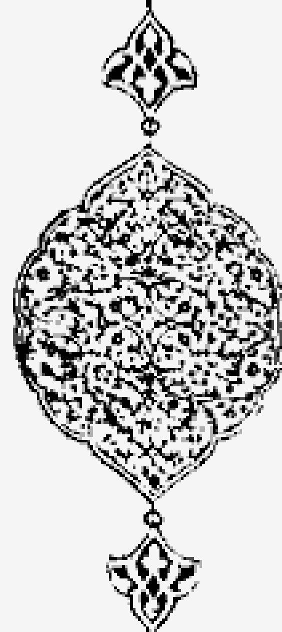
از آنجا تا آسمانها، به‌طو خلاصه به‌پایان رسید. پایان نقل از مجلسی(ره).

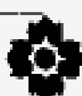
من می گویم: معراج در زمان گذشته وتا قرن نوزدهم که هنوز علوم جدید پدید نشده وبشر بر شناسائی اجزاء ماده واعماق فضا به‌واقع بینی نپرداخته بود وتقلید از همان فلسفه گیج کوتاه ونارسای یونانیان می‌کرد بسیار مشکل وبلکه محال به‌نظر میرسید وبسیاری از فلاسفهٔ اسلامی که دنبال افکار نادرست یونانیان رفته بودند در اینگونه مسائل درمانده بودند.

ودر معاصرین مرحوم مجلسی ودوران پیش از او فلسفهٔ یونانی در محیط اسلامی نفوذ به‌سزائی داشته واساتیدی چون میرداماد وملاّصدرا به‌جا گذاشته بود واینان در موضوع معراج به‌دست وپا افتاده بودند وگویا گِله وشکایت مجلسی از این طبقه باشد.

ولی امروز بسیاری از مشکلات از میان برداشته شده است واین محال ممکن گردیده وبشر به اسراری از اعماق فضا پی برده است وتا مسافتی از آن را که ماوراء جو زمین است پیموده ودانسته که در کُرات بالا هم وضع عناصر وهوا مشابه زمین است، فقط عروج نیاز به‌وسیله دارد واین وسیله از طرف خدا در اختیار پیغمبر(ص) گذاشته شد.

آنچه در موضوع معراج پیغمبر اسلام مورد توجه است همین توجه انسان است به‌فضا وزمینه سازی برای تسخیر کره‌های آسمانی. معراج از نظر فلسفهٔ دینی یک سیر ارتقاء عمومی است که در زبان اسلام نماز را برای هر فرد مؤمن معراج شمرده است «الصلوٰة معراج المؤمن» وهر فرد بشری که به‌مقام نبوت ورسالت رسد بناچار او را معراجی باشد که رمز نهایت قرب او است به‌حضرت خداوندی، والبته انبیاء ورسل در وضع معراج خود تفاوت داشته‌اند وانچه مخصوص پیغمبر اسلام است موضوع فضاپیمائی وآسمان گردی است که به‌عنوان یک نمونهٔ عالی سیر ارتقاء بشری در تعلیمات اسلام ابتکار شده است.





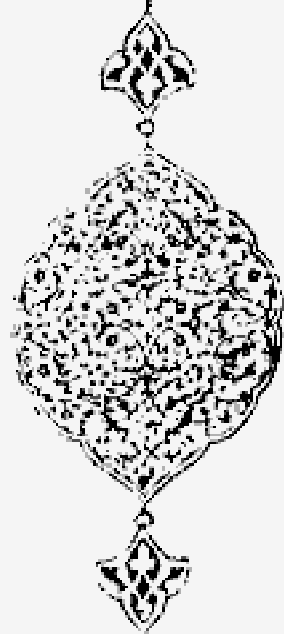

[۱٦۳] از مجلسی(ره) - ولهم تبدل السیئات، یعنی این مزیت مخصوص به‌شیعه است وآن یا علاوه بر وعده است ویا تتمهٔ همان وعده است وشاید اشاره باشد به‌قول خدا تعالی(۷۰ سوره فرقان): «جز آنکه باز گردد وبگرود وکار شایسته کند، آنان را خدا دیگر گون سازد بدکرداری‌هایشان را به‌خوش کرداری».

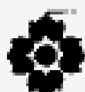
ومقصود این است که دیگر گون کردن بدکرداری به‌خوش‌کرداری که در این آیه است ویژهٔ شیعه است زیرا عقیده به ولایت جزء ایمان است یا کار شایسته همان است چنانچه در خبر رسیده است.

[۱٦٤] از مجلسی(ره) - اندرون، این پرسش برای تشویق به‌گوش کردن جواب وکشف از اندازهٔ فهم آنها بوده وبرخی گفته‌اند برای تعریف مقام خود بوده است که خدا به‌او چنین دانش عمیقی داده است.

فیها اسماء الجنه، یعنی کتابی که در آن این نام‌ها بوده یا کنایه از علم او است به‌نام آنان تا به‌جائی که مانند نوشته در مشت او است یا نامهٔ در دست او است تا اینکه می‌فرماید بمانند این روایت در احادیث مخالفان هم هست.

ترمذی از عبدالله بن‌عمرو بن‌عاص روایت کرده است که پیغمبر(ص) نزد ما بیرون آمد ودو کتاب با خود داشت دربارهٔ آنکه در دست راستش بود فرمود:این کتابی است از طرف پرورد گار جهانیان ودر آن است نام‌های اهل بهشت با نام پدر وقبیلهٔ آنها که حساب آنان بسته شده ودر آن فزودن وکاستی نیست هر گز، ودربارهٔ آنکه در دست چپش بود فرمود: این کتابی است از طرف پرورد گار جهانیان، در آن نام‌های دوزخیان است با نام پدر وقبیلهٔ آنها وحساب آنها بسته شده ودر آنها فزایش وکاستی نیست هر گز، وسپس آنها را انداخت وفرمود: از این امر بند گان فراغت حاصل شده، دسته‌ای در بهشتند ودسته‌ای در دوزخ فروزان.







[١٦٥] در اینجا برنامهٔ دین اسلام را در پنج قسمت تشریح کرده است:

١ ـ علم قد فصله، دانش مشروح وفهمیدنی راجع به‌عقائد حقه واصول ومبانی مذهبی.

٢ ـ دیانت روشن وهویدا، از مقررات قانونی وحقوق مدنی وآنچه در اجرای عدالت لازم است، مانند احکام قضاء واملاک وغیره.

٣ ـ فرائض واجبه، از نماز وروزه وحج وسائر فروع دین که اجتماع اسلامی بر اساس آن تشکیل میشود.

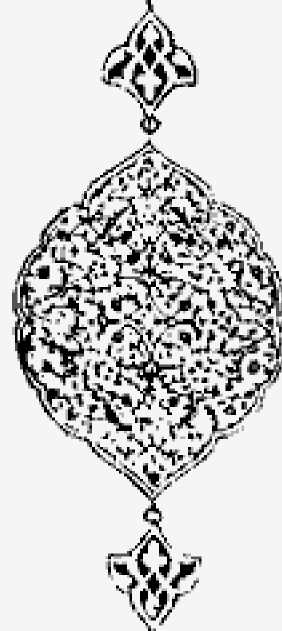
٤ ـ حدود ومقررات مجازات عمومی از نظر ارتکاب خلاف از جنحه وجنایت ومخالفت سایر قوانین.

٥ ـ معلومات عمومی از تاریخ واطلاعات جوی وزمین شناسی وغیره.

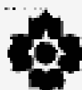
[١٦٦] از مجلسی(ره) ـ مناره به‌معنی چراغگاه است که در اینجا مقصود از آن اوصیاء است وبرافراشتن اعلامش کنایه از اقامهٔ دلیل واضح است بر خلافت وامامت آنان.

[١٦٧] از مجلسی(ره) ـ این خبر چند توجیه دارد:

١ ـ آنچه به‌خاطر من رسیده وبه‌نظر من روشن‌تر است وآن این است که مقصود از سؤال این است که ابوطالب حجت وامام بود بر رسول خدا(ص)؟ امام جواب داد: نه، به‌علت اینکه او امانت نگهدار پیغمبر بود ووصایای سلف را به‌او داد نه اینکه خود به‌او وصیت کرد وپیغمبر را خلیفهٔ خود ساخت تا حجت بر او باشد، او چون امینی بود که امانت را به‌صاحبش رسانید. سائل مقصود امام را نفهمید وگفت: دادن وصایا مستلزم این است که حجت بر او باشد وسؤال اول را تکرار کرد.



امام جواب داد که دادن وصیت به‌عنوان ردّ امانت مستلزم این معنی نیست بلکه منافی آن است وقوله «مات من یومه» معنی روز دفع وصیت



مُرد، نه روز اقرار به‌نبوت (یا روز اقرار به‌نبوت خ‌ل) وشاید متعلق به‌هر دو باشد ومقصود اقرار ظاهری باشد که دیگران دانستند.

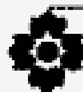
۲ - سؤال از این باشد که پیغمبر دربارهٔ ابوطالب مسئولیتی دارد ودر هدایت او تقصیر کرده یا نه؟ امام جواب داد: ابوطالب مؤمن مُرد، زیرا او خود حامل وصایای سلف بود برای پیغمبر وچگونه بی‌ایمان بود؟ سائل گفت: در این صورت مسئولیت هر دو بیشتر است زیرا با دلیل روشن ابی‌طالب مسلمان نشده؟ امام فرمود: مسلمان شد واز دنیا رفت.

۳ - بعضی افاضل در توضیح سؤال دوم گفته: مقصود این است که اگر ابوطالب حجت بر پیغمبر بود نباید وصایا را به او داده باشد وباید نزد خودش باشد. پایان نقل از مجلسی(ره).

ولی آنچه به‌نظر می‌رسد این است که مقصود از جواب سؤال دوم این است که اگر ابوطالب پیرو پیغمبر بود وپیغمبر بر او حجت وامام بود نباید وصیت از دست او به‌پیغمبر برسد، زیرا نمی‌شود رعیت امام وحجت، حامل وصیت به‌او باشد وبنابر این تا زمانی که وصایا را به پیغمبر تسلیم نکرد در جزء رعایا وتابعین آن حضرت در نیامد وبه‌تکلیف خود عمل می‌کرد، وچون سائل از جواب دوم فهمید که ابوطالب از نظر دینی در تابعین پیغمبر اسلام وارد نشده سؤال سوم را طرح کرد که در این صورت ابوطالب از نظر مسلمانی چه وضعی دارد وخلاصه مسلمان از دنیا رفته یا نه؟

امام جواب داد: آری ابوطالب مسلمان از دنیا رفته ولی در مسلمانی ادامهٔ زندگی نداده، زیرا همان روزی که وصایا را به‌پیغمبر داده ورسماً وارد مسلمانی شده است از دنیا رفته ونتیجه اینکه ابوطالب مسلمان وتابع پیغمبر مرده است ولی در مسلمانی زیست نکرده.

حاصل اینکه یک بار حال ابوطالب از نظر مقررات اسلامی مورد بررسی واقع میشود که بر اساس اقرار علنی به ادای شهادتین واجراء مقررات



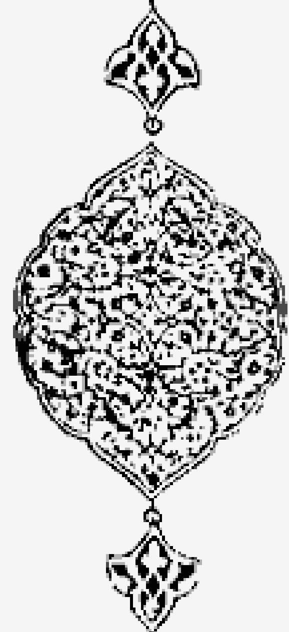

اسلامی از نظر نماز وسائر فروع دین است، چون مسلمانی تشکیلاتی است که تابعیت آن با ادای شهادتین محرز میشود وملیت آن با عمل به فروع دین معروفه، در این صورت گفته میشود: ابوطالب یک مسلمان سری ودر حال تقیه بوده است ولی تطبیق شرائط تقیه بر حال ابوطالب مورد اشکال وبسیار پیچیده است. ویک بار از نظر مقام معنوی او که خود رتبهٔ بیشتری داشته ودر حالی بوده که تبعیت اسمی از اسلام نداشته به‌این معنی که رتبه بالاتری از مسلمان معمولی دوران خود داشته مانند حضرت یحیی که مبشّر به‌نبوت عیسی بود ولی خودش در آئین تورات زندگی می‌کرد وادای وظیفهٔ الٰهیه می‌نمود، این حدیث در مقام اثبات چنین رتبه‌ای است برای ابوطالب ودر عین حال نمی‌توان گفت ابوطالب نامسلمان از دنیا رفته است این است که می‌فرماید همان روزی که تابعیت اسلام را پذیرفت از دنیا رفت وما شرح مفصلی دربارهٔ مقام ابی‌طالب در مقدمهٔ جلد دوم شرح وترجمهٔ خصال نوشتیم به‌آنجا رجوع شود.

[۱۶۸] از مجلسی(ره) ـ عبدالمطلب این جمله را از روی تعجب می‌گفت از انبیاء به‌او خبر نبوت پیغمبر وتسلط او بر شرق وغرب رسیده بود ولی متوجه شده بود که بداء ممکن است وشاید این اخبار در لوح محو واثبات باشد.

[۱۶۹] مجلسی(ره) در شرح این حدیث دو قطعه شعر از عبدالمطلب نقل کرده است:

خدایا ندارم امیدی به‌جز تو
جلو گیرشان از غرقگاه خود تو
بود دشمن کعبه خود دشمن تو
نگردد چیره به مکر وفن تو

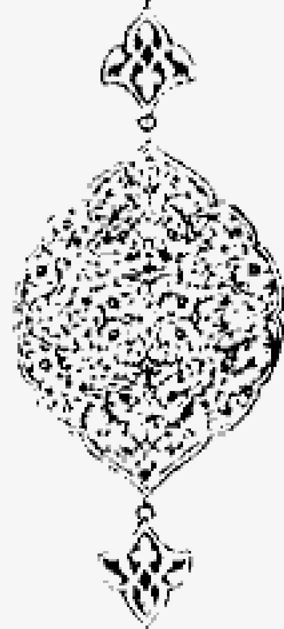
*****

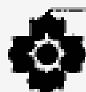




ایا مدعی خوب آمد بکوشم
هر آنچه تو گوئی من آن را نیوشم
بر این خانه پروردگاری است دافع
زِهر کس که آید به قصد فجایع
چه تبع بیاورد لشکر به سویش
هم از حمیر از تبار عمویش(آل ارم)
زِقصد ستم گشت نابود جر هم
پس از طسم واز جشم ویاران سر گم
چنین است مزد ستمکار کعبه
که امر خدا نیست چون امر بنده
خدا را همه خانه زادیم دهری
زِدوران برهام ماه سپهری
خدا جوی باشیم ودر ما است شیوه
رحم پروری و وفا بی کریوه
خدا را زِما بوده پیوسته حجت
که دفع بلا کرده با او ز امت
به هر دور ما را است طوری تقدم
به دینداری ودر عجم نیز مردم
چه دوران رسد در فراز نهایت
ز ما راد مردی بر آید به رأیت
بیارد کتابی به آیات روشن
احادیث هر امتی زان مبین

[۱۷۰] از مجلسی(ره) ـ بنابر معنی اول که (فرشته بر او نازل شده) اشاره است بدانچه در کتب خاصه وعامه وارد است که در دوران



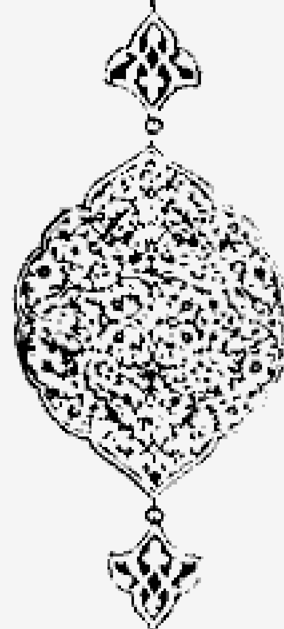




کودکی فرشته‌ها آمدند وسینهٔ او را شکافتند ودلش را شستشو کردند تا آنکه گوید علی(ع) در نهج‌البلاغه آن حضرت را چنین وصف کرده«هر آینه از دورانی که از شیر بریده شد خدا بزرگترین فرشته را قرین او کرد تا او را در شب وروز به راه مکارم برد واخلاق خوش در او پرورد» به عقیدهٔ من آن حضرت از روزی که متولد شد پیغمبر بود وبه‌او وحی می‌شد وبه‌شریعت خود عمل می‌کرد وهمانا بعثت او به‌مردم در چهل سالگی بود.

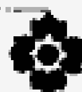
[۱۷۱] از مجلسی(ره) ـ وصف او به‌سپیدی کنایه از یمن وسعادت است واشاره است به‌نوری که در روی آن حضرت بود. ابراز رخش باران طلبد، یعنی به‌آبروئی که نزد خدا دارد وگویا اشاره باشد به‌آنچه شهرستانی در کتاب ملل ونحل خود آورده است در بیان نظر محصلین عرب در بیان حال عبدالمطلب گوید: از آنچه دلیل است بر اینکه رسالت پیغمبر وشرف نبوت او را می‌دانسته این است که مردم مکه گرفتار خشک‌سالی سختی شدند وسالها ابر بر آنها نبارید.

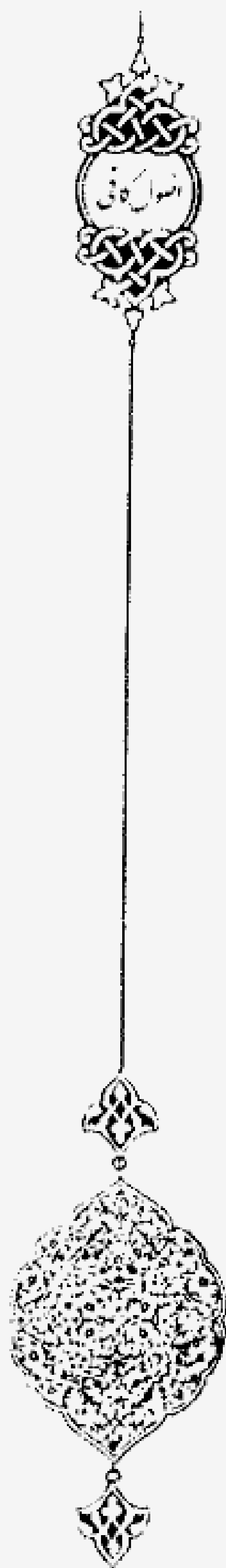
عبدالمطلب به‌فرزندش ابوطالب دستور داد مصطفی را که شیرخواره ودر قنداق بود حاضر کرد واو را سر دست گرفت وبرابر کعبه ایستاد وبه‌آسمانش انداخت وگفت: پروردگارا به‌حق این پسرک به‌ما باران کامل ودنباله‌دار وسیل آسائی بده، ساعتی نشد که ابر آسمان را پوشید وبارید تا به‌جائی که دربارهٔ مسجد نگران شدند وابوطالب این شعر را در وصف پیغمبر سرود.



[۱۷۲] از مجلسی(ره) ـ حساب جمل به‌جیم مضمومه ومیم مفتوحه، یعنی حساب ابجد(حساب ابجد یک شمارهٔ معروف حروفی است منظم از آحاد وعشرات ومئات به‌این ترتیب:

ا = ۱	ب = ۲	ج = ۳	د = ٤	ه = ۵
و = ٦	ز = ۷	ح = ۸	ط = ۹	ی = ۱۰





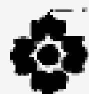
ک = ۲۰	ل = ۳۰	م = ۴۰	ن = ۵۰	س = ۶۰
ع = ۷۰	ف = ۸۰	ص = ۹۰	ق = ۱۰۰	ر = ۲۰۰
ش = ۳۰۰	ت = ۴۰۰	ث = ۵۰۰	خ = ۶۰۰	ذ = ۷۰۰
ض = ۸۰۰	ظ = ۹۰۰	غ = ۱۰۰۰		

این حساب ابجد ورمز حروف برای شماره‌ها از دوران بسیار قدیم حسابی معمول ومورد توجه بوده است ودر ترتیب تنظیم حروف ورمز بودن هر حرفی برای شمارهٔ معینی روشهای بسیاری وضع شده است که پایه ومایهٔ علم عمیق واسرار آمیز اعداد است وبرای خود طریقهٔ ابجدی هم از نظر رمزبندی حروف نسبت به‌شماره‌ها روش‌های متعددی است که معمول‌تر از همهٔ همین روشی است که ثبت شد وبه‌این طریق حروف ابجد رمز کاملی است برای مراتب اعداد وتا هر جا بالا رویم می‌توانیم از حروف برای رمز عدد استفاده کنیم واین طریقهٔ شماره گذاری با حروف نزد منجمین وزیج‌شناسان بسیار معمول بوده است وارقام خود را چه در کتب زیج وچه در تقویم‌های عربی با حروف ثبت می‌کرده‌اند.

از احادیث اسلام ابی‌طالب معلوم می‌شود حساب به‌حروف وروش معمول ابجدی در جزیرةالعرب ودر میان این مردم بی‌سواد وامی هم وارد شده وبدان آشنا بودند وچون عربهای جاهلیت وخصوص مردم مکه وقریش از راه بازرگانی با ایران وشام وحبشه ومصر مربوط بودند واز راه مذهبی ونژادی هم با یهود ونصاری مربوط ومخلوط بودند، بناچار این روش حساب حروفی را از این ملت‌های حسابگر ودرس خوانده آموخته بودند ومی‌دانستند گرچه خواندن ونوشتن نمی‌توانستند).

برگشت به شرح ـ مجلسی (ره) ـ برای شرح حدیث اسلام ابی‌طالب به‌حساب جمل وجوهی ذکر شده است:

۱ ـ صدوق در معانی الاخبار از محمد بن‌مظفر از محمد بن‌احمد





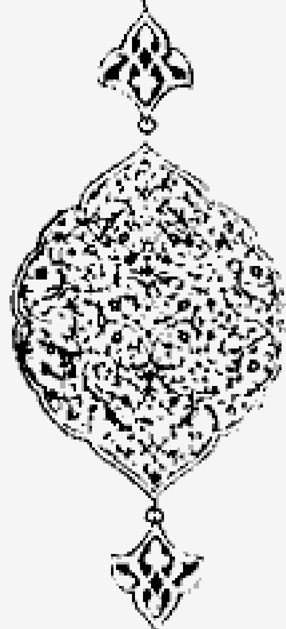
داودی از پدرش باز گفته که من نزد ابی‌القاسم حسین بن‌روح بودم مردی معنی این خبر را از او پرسید که «عباس به‌پیغمبر گفت: عمویت ابوطالب اسلام آورد به‌حساب جمل وبه‌دست خود ۶۳ متشکل کرد» در پاسخش گفت:

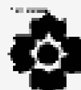
مقصودِ او اظهار عقیده بوده است که الله، احد، جواد، ـ معبود، یگانه، بخشنده ـ تفسیرش این است که: ا ۱ + ل ۳۰ + ه ۵ + ا ۱ + ح ۸ + د ٤ + ج ۳ + و ٦ + ا ۱ + د ٤ = ۶۳.

این تفسیر را یکی از افاضل عصر سابق بعید دانسته وبدان اعتراض کرده ولی این اعتراض مخالف ادب ومقام نائب خاص امام قائم(ع) است.

۲ ـ مقصود از این حدیث بیان وضع وجست ابوطالب بوده است در حال ادای شهادتین، یعنی ابوطالب در حال ادای شهادتین چهار انگشت دست خود را خوابانید وبا انگشت سبابه مردانه اشاره کرد وکلمهٔ شهادت را ادا کرد واین شکل از دست در عرف عرب نشانهٔ شمارهٔ ۶۳ بوده است ومقصود از حساب جمل حساب عقود است.

وروایت ابن شهرآشوب مؤید آن است که در مناقب خود از حسن در ضمن خبری طولانی روایت کرده که: چون مرگ ابوطالب در رسید پیغمبر را طلبید وگریست وگفت: ای محمد من از دنیا می‌روم وغمی جز غم تو ندارم، تا اینکه گوید: پیغمبر فرمود: عمو جانم تو از آزار دشمنان بر من غم داری واز کیفر پروردگارم بر خودت غم نداری؟ گفت: ای محمد مرا دعوت کردی وتو امین هستی وبا انگشت خود ۶۳ را متشکل کرد، انگشت کوچک ودیگری که پهلوی آن است بست وابهام را بر انگشت میانه گره کرد وبا انگشت شهادت اشاره کرد ومی‌گفت: لااله الاّ الله، محمّد رسول الله علی برخاست وگفت: الله اکبر بدانکه تو را به‌راستی برای نبوت مبعوث کرده شفاعت را شامل حال عمویت کرد واو را به‌وسیلهٔ تو رهنمائی نمود، پس






جعفر برخاست (رو به‌پدر کرد) وگفت: هر آینه تو در بهشت آقای ما شدی چنانچه در دنیا آقای بر ما بودی، وچون ابوطالب درگذشت، این آیه نازل شد(۵۶ سوره عنکبوت): «ای بندگانم که گرویدید، به‌راستی زمین من پهناور است، پس مرا بپرستید».

۳ ـ با این عدد اشاره به‌دو کلمه (لا و الا) کرده که حروف آنها ۶۳ است زیرا پایهٔ توحید بر نفی اثبات است.

۴ ـ مقصود ابوطالب وهم امام صادق دستور تقیه ونهان کردن اسلام ابوطالب بوده ومقصود از ۶۳ سج است که به‌معنی نهان کن باشد وعدد آن به‌حساب ابجد ۶۳ می‌شود.

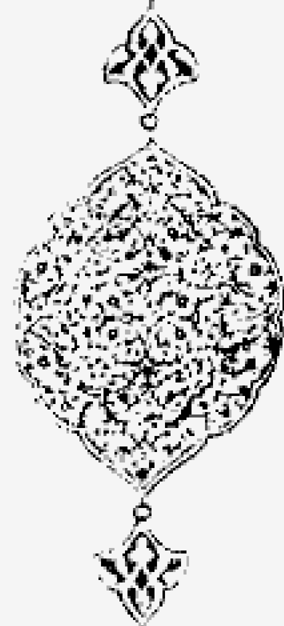
۵ ـ مقصود این است که ابوطالب به ۶۳ زبان اظهار ایمان کرده است.

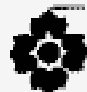
۶ ـ مقصود امام از بیان ۶۳ اشاره به‌عمر ابوطالب است در موقعی که ایمان آورد.

۷ ـ مقصود این است که ابوطالب ۶۳ قصیده در مدح پیغمبر گفته که هر کدام دلیل قاطع بر ایمان او است ـ این را یکی از افاضل گفته.

فائده ـ چون در ضمن حل حدیث نامی از حساب عقود یعنی حساب با انگشتان برده شد وحل بسیاری از اخبار نیاز به‌دانستن آن دارد من خواستم آن را در اینجا بیان کنم:

بدان که قدماء (انگشتان را به‌جای چرتک امروزی برای سرعت در عمل محاسبه به‌کار می‌بردند) به‌هیجده صورت متشکله از ۵ انگشت دست راست تا شمارهٔ ۹۹ را اداء می‌کردند و ۱۸ صورت متشکله مشابه آنها از دست چپ از شمارهٔ ۱۰۰ تا شمارهٔ ۹۰۰۰ را اداء می‌کردند وصورت مجموعی هم برای رمز ۱۰۰۰۰ داشتند وبا این وضع از ۱ تا ۱۰ هزار را به‌سرعت شماره می‌دادند وسپس هر یک از این اشکال عددی را بیان کرده







است هر که خواهد بدان رجوع کند.

من گویم حل بعضی اشعار وادبیات هم به‌دانستن این عقود نیازمند است چون شعر معروف فردوسی:

کف جود محمود والاتبار نه اندر نه آمد سه اندر چهار

که ظاهراً آن را شعری گرفته است که در کامل مبرد به‌زبان عربی وارد است.

[۱۷۳] از مجلسی(ره) ـ ظاهر خبر این است که نماز بر آن حضرت به‌همین ذکر آیه انجام شده وتکبیر ودعای دیگری نداشته وبه‌دو وجه تأویل شده:

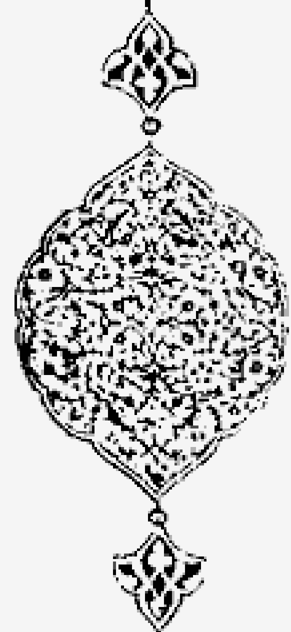
۱ ـ اینکه این آیه را پیش از نماز می‌خواندند.

۲ ـ اینکه بعد از هر تکبیر می‌خواندند.

یکی از افاضل خبر را چنین معنی کرده که ۱۰ نفر اولیه از خویشان نزدیک وبنی‌هاشم بودند که برای بازدید جنازه آمدند وسپس با علی(ع) بیرون شدند وعلی بعد از آن وپیش از نماز برای آمادگی آیه را به‌تنهائی خوانده، وسائر مردم می‌خواندند نماز را چنانچه بر جنازه‌های دیگر می‌خواندند ونماز بر آن حضرت فرادی ادا شده وعلی(ع) با هر دسته‌ای نماز را تکرار کرده است.

من می‌گویم آنچه برایم روشن‌تر است این است که امیرالمؤمنین با سائر معصومین وخواص فرشته‌ها وخواص اصحابش نماز میت را بر آن حضرت خواند واین نماز عمومی برای تقیه ومصلحت بوده وبه‌منظور اینکه مخالفان در آن تقدم نجویند وآن را مدرک غصب خلافت نکنند چنانچه امامت بر نماز از راه تقلب در زندگی آن حضرت مدرک خود کردند.

چنانچه طبرسی در احتجاج از سلیم بن‌قیس هلالی از سلمان فارسی(ره) روایت کرده که چون امیرالمؤمنین(ع) پیغمبر را غسل داد وکفن





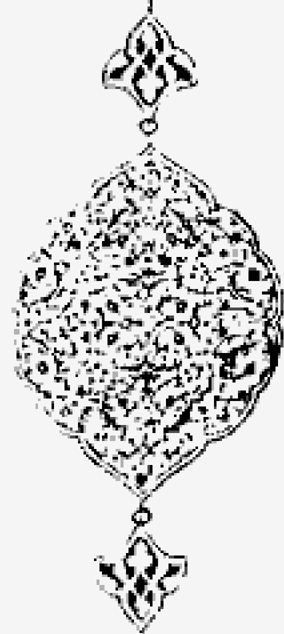
کرد مرا با اباذر ومقداد وفاطمه وحسن وحسین(ع) سرِ جنازه برد وخود جلو ایستاد وما دنبالش صف بستیم وبر آن حضرت نماز خواند وعایشه هم درون حجره بود نفهمید وجبرئیل چشمش را بست سپس ده ده از مهاجرین وانصار وارد کرد بر او نماز خواندند ورفتند تا همه بر او نماز خواندند.

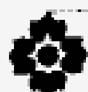
[۱۷٤] از مجلسی(ره) ـ اخذ میثاق نسبت به‌ربوبیت ونبوت محمد(ص) وولایت علی(ع) است که در سائر روایات است، وان یصبروا هم مورد اخذ میثاق است واشاره است به‌قول خدا سبحانه(۲۰۰ سوره آل عمران): «ایا کسانی که ایمان آوردید شکیبا باشید ودر برابر دشمن بایستید ومرزداری کنید (در جلو کفّار) واز خدا بپرهیزید تا شاید رستگار شوید» در روایت از امام صادق است که صبر کنید بر مصائب ومصابره کنید، یعنی مدارا کنید با مخالفان با مراعات تقیه ومرتبط باشید بر امامی که از او پیروی می‌کنید.

[۱۷۵] از مجلسی(ره) ـ گویا دنبالهٔ این دعا را کلینی حذف کرده واین دلیل نمی‌شود که صلوات بر پیغمبر بی صلوات بر آل روا باشد چنانچه توهُّم شده.

[۱۷٦] از مجلسی(ره) ـ در نزد اهل مدینه معروف است که چشم انداختن به‌قبر آن حضرت مایهٔ کوری است واگر چیزی در ضریح افتد دستمالی به‌چشم کودکی ببندند واو را وارد کنند تا آن را درآورد.

اینکه فرمود: دوست ندارم ـ معنی کراهت دارد ولی علتی که بیان کرده دلیل بر حرمت است واز فقهای ما در این باره حکم صریحی ندیدم ـ رآه یصلي مقصود این است که با کالبد مثالی ایستاده ونماز می‌خواند. در اخبار بسیاری است که پیغمبر وائمه، بلکه پیغمبران دیگر بعد از مردن احوال غریبی دارند که بر خلاف دیگران است: گوشت آنها برزمین حرام است وتن آنها به‌آسمانها بالا میرود.





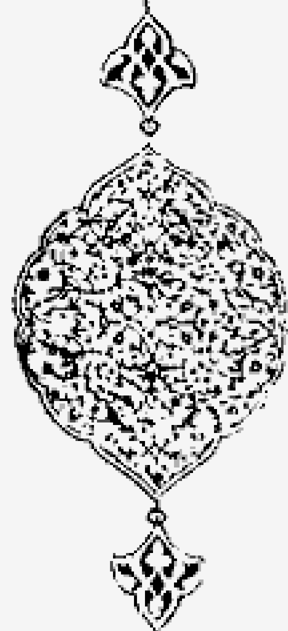


[۱۷۷] از نهایه گفته است که در حدیث است که پیغمبر(ص) فرمود: دو گنج سرخ وسپید به‌من داده شده، سرخ: کشور شام است وسپید: کشور فارس، وهمانا فارس را سپید گفتند برای آنکه سپید اندام بودند وبیشتر پولشان نقره بود چنانچه غالب مردم شام سرخ رو بودند وبیشتر پولشان طلا بود.

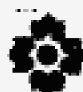
من می‌گویم: از اخبار برآید که کاخ‌های فارس سپید بود وکاخ‌های شام سرخ.

[۱۷۸] از مجلسی(ره) ـ گویا این حدیث از باب آینده بود ونسخه‌نویسان به‌اشتباه آن را در این باب درج کرده‌اند وبسا گفته‌اند که مناسبت آن با این باب بیان این بوده که پس از پیغمبر به‌زودی فاطمه(ع) درگذشت وراه ستم بر امیرالمؤمنین برای دشمنانش هموار شد چنانچه بخاری در صحیح خود در بحث از غزوهٔ خیبر روایت کرده که تا فاطمه زنده بود علی نزد مردم آبروئی داشت وچون فاطمه از دنیا رفت مردم از او روی برتافتند وبناچار با ابی‌بکر صلح کرد.

[۱۷۹] از مجلسی(ره) ـ صدّیقه، یعنی بسیار راست می‌گفت وبه‌خوبی آنچه را پدرش بیان می‌کرد باور می‌داشت ودر همهٔ گفتار وکردارش راستگو بود واین معنی عصمت است وتردیدی در عصمت وی نیست زیرا مشمول آیهٔ تطهیر است که به‌اجماع خاصه وعامه دربارهٔ آنها نازل شده است.



[۱۸۰] از مجلسی(ره) ـ منع ارث، مقصود غصب فدک است، وخلاصهٔ گفتار دربارهٔ آن این است که: خدا فدک را پس از فتح خیبر بهرهٔ پیغمبر ساخت وصاحبانش آن را به‌وی واگذار کردند بی‌نبرد وقشون کشی واز آنِ خودش بود وآن را به‌فاطمه(ع) بخشید ونمایندگان فاطمه از طرف وی آن را در تصرف گرفتند، وچون ابوبکر خلافت را به‌زور گرفت فدک را هم به‌زور متصرف شد وفاطمه به‌دادخواهی نزد او آمد، وابوبکر از وی شهود



بخشش خواست واو امیرالمؤمنین وحسنین وام‌ایمن را که پیغمبر برای او گواه بهشت شده بود به‌گواهی حاضر کرد، او گواهی اهل بیت را به‌تهمتِ جلب نفع رد کرد و ام‌ایمن را به‌بهانهٔ نقصان شهادت، سپس فاطمه آن را به‌عنوان ارث مطالبه کرد، ودعوی ارث را هم با استناد به‌یک خبر مجعول مخالف قرآن که عبارت از:

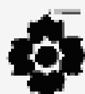
نحن معاشر الانبیاء لا نُوَرِّث ـ ما گروه پیغمبران ارث برده نشویم وهرچه از ما بماند صدقه باشد ـ رد کرد.

فاطمه بر او وعمر خشم کرد وبا آنها ترک مکالمه کرد وبه‌علی(ع) وصیت کرد او را شب دفن کند که آنها در جنازه‌اش شرکت نکنند، وچون خلافت به عمر بن‌عبدالعزیز رسید آن را به‌اولاد فاطمه رد کرد، سپس یزید بن‌عبدالملک آن را به‌زور گرفت، وسفّاح آن را به‌حسن بن‌حسن بن‌علی بن‌ابی‌طالب باز گردانید، وسپس منصور آن را ربود، ومهدی آن را بازپس داد، وسپس هادی آن را گرفت، وسپس مأمون آن را برگردانید؛ وما می‌گوئیم خطای ابی‌بکر وعمر در این قضیه از چند وجه آشکار است:

۱ ـ فاطمه(ع) معصومه بود وباید او را در دعوی خود تصدیق کند، وعصمت او از دلائل گذشته ثابت شد.

۲ ـ از تتبُّع در آثار تردید نمی‌ماند که امیرالمؤمنین(ع) فدک را حق فاطمه می‌دانسته واکثر اهل خلاف هم به‌آن اعتراف دارند وخود روایت کردند که برای او گواهی داد، واز اخبار بسیاری از فریقین ثابت است که علی از حق جدا نیست وحق از علی جدا نیست وحق با او می‌چرخد هر جا بچرخد، وابن‌ابی‌الحدید ودیگران به‌درستی این خبر معترفند، هیچ خردمندی شک دارد در صحت دعوائی که فاطمه سیدةُالنساء در آن مدعی باشد وامیرالمؤمنین ودو سید جوانان بهشت گواه آن باشند؟.

۳ ـ از فاطمه(ع) بَیِّنه خواست که ذی‌الید بود، با اجماع مسلمانان بر





این که بَیِّنه با مدّعی است نه منکر که به‌او قسم متوجه است.

٤ ـ گواه زوج را رد کرد با اینکه زوجیّت مانع گواهی نیست.

٥ ـ گواهی حسنین را به‌دست‌آویز جز نفع یا خُردسالی رد کرد، وشک نیست که امیرالمؤمنین از آنها به‌احکام داناتر بود واگر آنها مقبول‌الشهاده نبودند، در محضر دعوی نمی‌آوردشان، وهمین است کلام دربارهٔ ام‌ایمن.

٦ ـ گو اینکه گواهی جز علی(ع) قبول نبود، چرا قسم جزو بَیِّنه نخواست با اینکه شارح ینابیع گفته است ثبوت دعوی مالی به‌یک شاهد با قسم مذهب خلفاء اربعه است.

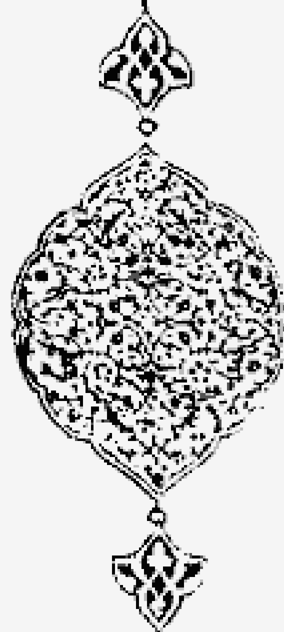
٧ ـ آن خبری که بدان تمسک کرد مجعول است، چون مخالف قرآن است، وخود پیغمبر فرمود: خبر مخالف قرآن را بدور اندازید.

[١٨١] از مجلسی(ره) ـ این خبر دلالت دارد که کلمهٔ تزویج با من متعدی می‌شود به‌مفعول دوم چنانچه در زبان اکثر فقهاء همچنین است در صیغ نکاح، ولی از کتب لغت استفاده شود که بی‌واسطه هم متعدی است ودر قرآن هم چنین وارد شده که می‌فرماید: «زوجناکها».

[١٨٢] از مجلسی(ره) ـ اصحّ اقوال در محل دفن فاطمه(ع) همین است.

[١٨٣] کفو از نظر حکم کلی اسلام همان مسلمانی است، ولی منظور از این حدیث همسری در مقام عصمت وفضیلت معنویه است.

از مجلسی(ره) ـ این حدیث دلالت دارد بر افضلیت امیرالمؤمنین(ع) از پیغمبران اولوالعزم جز پیغمبر ما(ص)، اگر بگوئی که: دلالت ندارد بر برتری از نوح وابراهیم زیرا آنها اجداد فاطمه(ع) بودند وخویشی مانع از زواج با آنها است، در جواب گویم: ظاهر حدیث کفویت است با قطع نظر از خویشی وقرابت چنانچه تصریح به‌آدم بر آن دلالت دارد با اینکه کسی قائل



به‌فرق میان اولوالعزم نیست، وبسا که به‌این حدیث استدلال شود که فاطمه(ع) هم افضل از آنها است ولی خالی از اعتراض نیست، زیرا ممکن است که کفو بودن مشروط به افضلیت زوج باشد بلکه ظاهر این است، وشاید سخنی نباشد در اینکه امیرالمؤمنین از فاطمه(ع) افضل است گرچه همه از یک نورند، والله اعلم به‌حقائق احوالهم وانوارهم واسرارهم.

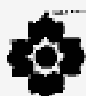
[۱۸٤] از مجلسی(ره) ـ لم افهمه، در نسخه‌های ما چنین است وبنابر این ضمیر قال در پیش از «فرفع یده» به‌آن زبیری برگردد ومقصود این است که آن زبیری هم این معجزه را برای مردم نقل کرده است ولی در روایت بصائر، لم یفهمه وارد است وآن درست‌تر است.

[۱۸۵] از مجلسی(ره) ـ یکی از اهل تأویل گفته است: این دو شهر کنایه از دو رتبهٔ عالم مثال است که یکی بر دنیا مقدم است وآن شهر شرقی است ویکی بعد از آن است وآن شهر غربی است، وبا روی آهنین کنایه از صلابت وعدم امکان ورود به‌آنها است جز از درهای آنها، وبسیاریِ زبانها در آنها کنایه از اختلاف خلائق است در سلیقه‌های خود تا آنجا که شماره نشود، وحجت بودن آن حضرت وبرادرش روشن است چون آنان امامِ همهٔ خلقند. انتهی.

[۱۸٦] از مجلسی(ره) ـ بر این تأویل ممکن است معنی «وَصَّینا» این باشد که او را وصی نمودیم به‌سبب والدینش، ومعنی «حُسْناً» این باشد که ملازم باش نیکی را چنانچه گفته‌اند، ولی بعید است وبنا به قرائت «حَسَناً» به‌فتح حاء وسین این تفسیر موجه است، در مجمع‌البیان گفته: اهل کوفه «احساناً» خوانده‌اند ودیگران «حسناً».

[۱۸۷] از مجلسی(ره) ـ مژده از طرف خدا ورسولش بر پایهٔ اختیار بوده نه دستور، تا ردّش موجب ردّ بر خدا ورسول باشد.

«حتّیٰ اذا بَلَغَ اَشُدَّه» ـ یعنی تن وخردش نیرومند گردد.





«بَلَغَ اَربَعِينَ سَنَةً» ـ لازم نیست که گذشت چهل سال مصادف با آغاز امامت آن حضرت باشد زیرا امامت حسین(ع) پس از گذشت چهل وهفت سال از عمرش بوده با اینکه تطبیق آن با امام حسین(ع) بطن آیه است ولازم نیست که از همه جهت تطبیق کند.

وبعضی گفته‌اند که آغاز چهل سال از بلوغ اَشُد است که مصادف وفات رسول خدا(ص) بوده واین تکلّفی است که نیازی بدان نیست.

«اَوزِعْني» ـ یعنی به‌من الهام کن، ومقصود از نعمت، نعمتِ امامت ونبوت است.

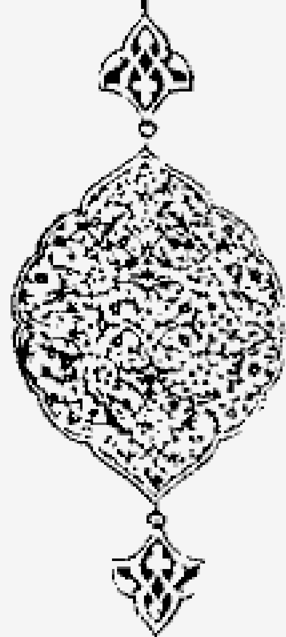
«وَ اَن اَعْمَل صالِحاً» ـ بیضاوی گفته: نکره‌آوردن صالحاً برای تعظیم یا تعمیم در جنس است.

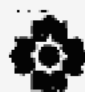
«وَ اَصْلِح لي في ذُرِّيَّتي» ـ یعنی برای من شایستگی ساری در نژادم مقرر فرما که در آنها ثابت باشد.

من گویم بنا به‌تأویل امام کلمهٔ في برای تبعیض آمده است، یعنی بعضی از نژادم، واین اظهر است.

الاّ عیسی بن مریم ـ شاید این از تصحیف نسخه‌نویسان یا راویان باشد زیرا در اکثر اخبار معتبره به‌جای عیسی، یحیی آمده است ودر اخبار معتبره مدت حمل عیسی نُه ساعت وبلکه سه ساعت ذکر شده است.

[۱۸۸] از مجلسی(ره) ـ ظاهر خبر این است که از حساب ستارگان واوضاع فلکیه پیش‌آمد شهادت حسین(ع) را دانسته واینکه آنها دلالت بر حوادث دارند واخبار در این باره بسیار است که من در کتاب کبیر نقل کردم واین منافات ندارد با غدقن از مردم دیگر از اندیشه در نجوم وحکم بدان، زیرا از جمع بین اخبار معلوم می‌شود علم نجوم از آن پیغمبران واوصیاء است ویکی از طرق تحصیل علم است برای آنها نسبت به‌حوادث ومردم دیگر احاطه بدان نتوانند، واز این راه از دنبال کردن آن واخبار طبق آن ممنوع







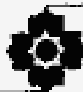
شده اند.

[۱۸۹] از مجلسی(ره) ـ در خرائج وجرائح از ابن‌الاعرابی روایت کرده است از سفینه آزاد کردهٔ رسول خدا(ص) گوید: من برای جهاد رفتم، ودر دریا کشتی شکست وآن کشتی با هرچه در آن بود غرق شد، من برهنه با تیکه‌ای پارچه که به‌کمر بسته بودم به‌تخته پاره چسبیدم وآن تخته پاره مرا در کنار کوهی که میان دریا بود انداخت وچون بر آن بالا رفتم وپنداشتم از دریا خلاص شدم، موجی آمد ومرا ربود وچند بار هم موج مرا برد وآورد تا آنکه یک بار از موج گریختم ودر کنار دریا دویدم وموج به‌من نرسید.

خدا را به‌سلامتی خود سپاس گفتم، در این میان که راه می‌رفتم بناگاه شیری مرا دید ونعره برآورد وبه‌سوی من آمد تا مرا بدرد، من دست به‌آسمان برداشتم وگفتم: بار خدایا من بندهٔ تو وآزاد کردهٔ پیغمبر توأم، مرا از غرق نجات دادی آیا شیر خود را بر من چیره کنی؟

به من الهام شد که گفتم: ای درنده، من سفینه، آزاد کردهٔ رسول‌خدایم، رسول‌خدا را در آزاد کردهٔ او رعایت کن، به‌خدا سوگند که آن شیر نعره را کنار گذارد ومانند گربه‌ای آمد وروی خود را یک بار به‌این ساق من مالید ویک بار به‌آن ساق من وخوب به‌روی من نگاه کرد وسپس پشت خود را خم کرد واشاره کرد که سوار شو، من به‌پشت او سوار شدم واو دوید وشتابانه مرا به‌جزیره‌ای رسانید که پُر بود از درخت ومیوه وچشمهٔ آبِ گوارا که من به‌هراس افتادم.

در آنجا ایستاد وبه‌من اشاره کرد که فرود آی، من فرود آمدم وآن شیر برابرم ایستاد وبه‌من نگاه می‌کرد، من از آن میوه‌ها برگرفتم وخوردم وآب نوشیدم تا سیراب شدم وبرگی گرفتم لنگ خود ساختم وبا برگ دیگر خود را پوشاندم وبرگی هم که مانند توشه‌دان بود از آن میوه‌ها پُر کردم وآن پارچه‌ای که با خود داشتم با آب تر کردم که هنگام نیاز آن را بفشارم واز





آن بنوشم، وچون از کارهای خود فارغ شدم آن شیر نزد من آمد وپشت خود را خم کرد وبه‌من اشاره کرد که سوار شو، من سوار شدم واز راهی جز آن راهی که آمده بودم مرا به‌سوی دریا برد.

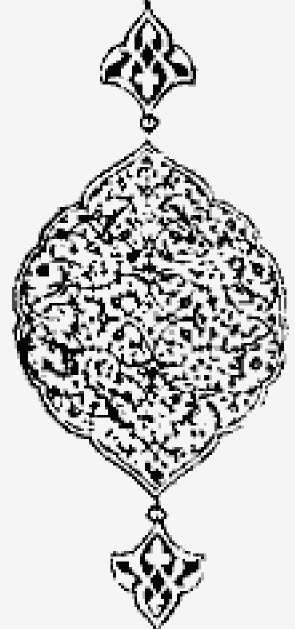
چون کنار دریا رسیدم دیدم یک کشتی در دریا روان است، من خود را به‌اهل آن کشتی نمودم آنها گرد آمدند وآواز به‌تسبیح ولا اله الاّ اللّه بلند کردند که دیدند مردی سوار بر شیری است وفریاد زدند: ای جوان تو کیستی، آدمی‌زاده‌ای یا پری؟

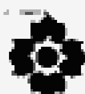
گفتم: من سفینه آزاد کردهٔ رسول‌خدایم، این شیر حق رسول‌خدا را درباره‌ام رعایت کرده وچنین کرده که می‌نگرید، چون نام رسول‌خدا(ص) را شنیدند بادبان را فرو کشیدند ودو مرد را در یک قایق کوچک به‌سوی من روانه کردند وجامه با آنها فرستادند، آنها نزد من فرود آمدند ومن هم از شیر پیاده شدم وآن شیر در گوشه ایستاد ونگاه می‌کرد تا من چه می کنم، جامه‌ها را نزد من انداختند وگفتند: آنها را دربر کن، ومن آنها را پوشیدم. ویکی از آنها گفت به‌دوش من سوار شو تا تو را به‌قایق برم، شیر از من سزاوارتر به‌رعایت حرمت رسول‌خدا نباشد.

من رو به‌آن شیر کردم وگفتم: خدایت از طرف رسول‌خدا(ص) پاداش نیک دهد، دیدم که اشکهایش بر گونه‌اش روان شد، از جا نجنبید تا من سوار قایق شدم وهر ساعت به‌دنبال من نگاه می‌کرد تا از او نهان شدیم.

ابو الحارث ـ در زبان عرب از کنیه‌های شیر است.

قوله لا تثیروها ـ یعنی آن را پدیدار نکنید وفاش مسازید، این حدیث دلالت دارد که حیوانات شعور دارند وبرخی از آنها دوست خاندانند وآنها را می‌شناسند، وممکن است در این موقع خدا به‌آنها الهام کند که چه‌کار کنند وبه‌او شعوری داده که سخن فضه را دریافته ودلالت بر اینکه آنچه خاصه وعامه گفته‌اند که اسب بر تن آن مظلوم تاخته‌اند اصلی ندارد.





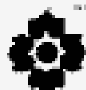
[۱۹۰] از مجلسی(ره) ـ گفته‌اند اینها زنان جن یا ارواح گذشته بودند که مجسم شدند وروی هم این خبر مشوش است هم از نظر لفظ وهم از نظر معنی.

[۱۹۱] از مجلسی(ره) ـ صدوق علیه‌الرحمه در عیون از سهل بن‌قاسم بوشنجانی روایت کرده که گفت: امام رضا(ع) در خراسان به‌من فرمود: میان ما وشما خویشی است، گفتم: ایها الامیر آن از چه راه است؟ فرمود: چون عبدالله بن‌عامر بن کریز خراسان را گشود به‌دو دختر از یزدگرد بن‌شهریار پادشاه عجمان دست یافت وهر دو را نزد عثمان فرستاد وعثمان یکی را به‌حسن(ع) بخشید ودیگری را به‌حسین(ع)، وهر دو در زائیدن نزد آنها مردند.

وآن که همسر حسین بود، علی بن الحسین(ع) را آورده بود ویکی از ام‌ولدهای پدرش حسین(ع) او را پرستاری کرد ودر دامنش بزرگ شد وجز او را به‌مادری نمی‌شناخت وسپس دانست کنیزک او است ومردم او را مادرش می‌نامیدند ومی‌پنداشتند با مادر خود تزویج کرده است وپناه بر خدا با این کنیزک بدین شرح تزویج کرده بود وسببش این بود که آن حضرت با یکی از زنان خود درآمیخت ورفت غسل کند وآن پرورش دهنده خود را دیدار کرد، امام به‌او فرمود: اگر دلت می‌خواهد به‌من بگو واز خدا بترس، گفت: آری او را تزویج کرد ومردم گفتند مادر خود را تزویج کرده.

من می‌گویم: این خبر درست‌تر به‌نظر می‌آید، زیرا اسیر کردن فرزندان یزدجرد باید پس از کشته شدن واز میان رفتن او باشد که در زمان عثمان بود گرچه بیشتر بلاد او در زمان عمر فتح شد ولی خودش با خاندانش به‌خراسان گریخت، گرچه ممکن است در فتح قادسیه یا نهاوند برخی فرزندانش اسیر شده باشند ولی بعید است.

به‌علاوه شک نیست که تولد علی‌بن‌الحسین از این بانو در ایام خلافت

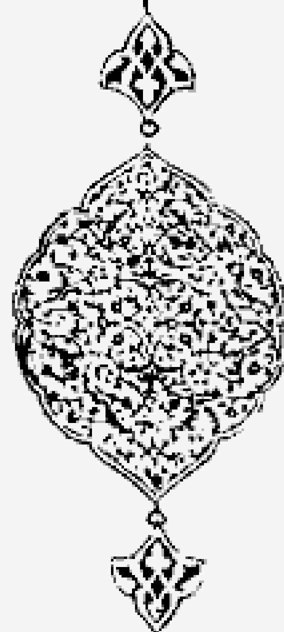



امیرالمؤمنین(ع) بوده است بلکه ۲ سال پیش از شهادت آن حضرت بوده(که در سال چهلم هجرت بود) وفرزند دیگر هم از آن حضرت نیاورده است چنانچه نقل شده، واگر در زمان عمر باشد و تا بیش از بیست سال فرزندی نیاورده باشد بعید است ودور نیست که عمر در این روایت تصحیف عثمان باشد والله یعلم.

[۱۹۲] ابن بابویه: این اشاره است به‌اینکه از این حدیث تا آخر باب در نسخه‌ای بوده که صدوق محمد بن‌بابویه داشته است، زیرا از روی تتبع روشن شده است که نسخه‌هائی را که شاگردان کلینی بی واسطه یا به‌واسطه روایت کرده‌اند مختلف بوده وافاضل متأخرین از روی آنها نسخه‌ها را با هم مقابله کرده‌اند ومورد اختلاف را با اشاره به‌نسخه معین کرده‌اند ـ از مجلسی(ره).

[۱۹۳] از مجلسی(ره) ـ فلم یلبث ان مضی، این دلالت دارد که وفات علی‌بن‌الحسین(ع) پیش از وفات جابر بوده واین منافات دارد با تاریخ وفات آنها که گذشت زیرا وفات امام(ع) در سال ۹٤ یا ۹۵ بوده، ووفات جابر بنابر همهٔ اقوال پیش از سال ۸۰ بوده، آری این درست است به‌اعتبار اکثر نسخه‌های کافی که وفات امام را در سال ۷۵ نوشته‌اند بنابر قولی که وفات جابر پیش از آن باشد ولی دانستی که آن تصحیف است ومخالف تواریخ مضبوطه است ومحتمل است غلط در تاریخ وفات جابر باشد زیرا مستند به‌خبر معصوم نیست گرچه مورد اتفاق فریقین است.

[۱۹٤] از مجلسی(ره) ـ ذکر النبی فی ذلک الکتاب، یعنی در کتاب هود از محمد به ح و م تعبیر شده که حروفش کاسته است، یعنی دو حرفش که میم اول ودال آخر باشد کم است ووجه تعبیر از امیرالمؤمنین(ع) به‌کتاب وقرآن در سابق گذشت وتعبیر از فاطمه(ع) به‌شب به‌اعتبار عفت ونهانی او است از مردم به‌ظاهر ومعنی.

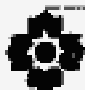




یخرج منها ـ مقصود بدون واسطه است ومقصود از مرد حکیم اول امام حسن(ع) است واز دومی امام حسین(ع) واز سومی علی بن‌الحسین، واین تفسیر از بطون آیهٔ کریمه است که لازمهٔ ظاهر آن است وبه‌دلالت التزامی بر آن دلالت دارد زیرا نزول قرآن در شب قدر برای هدایت مردم است وبرای اینکه احکام دین را بدانند وبر راه حق استوار گردند از نظر گفتار وکردار تا روز قیامت، واین میسر نگردد جز با وجود امامی در هر زمانی که همهٔ احکام دین وجز آن را از ظاهر وباطن قرآن بداند واین مقصود همانا محقق شد به‌نصب امیرالمؤمنین(ع) به‌امامت والهام همهٔ حقیقت قرآن به‌وی تا مصداق کتاب مبین باشد وبا ازدواج او با فاطمهٔ زهرا سیدهٔ زنان جهانیان تا آنکه امامان نگهدار دین متین تا روز قیامت از آنها متولد شوند، پس ظاهر قرآن وباطن آن مطابق وملازم همدیگرند.

[۱۹۵] از مجلسی(ره) ـ قوله «اِنْ هِیَ»، بیان گفتار خدا است وحاصل کلام برمی‌گردد بدانچه بارها گذشته است که آیات شرک ظاهرشان دربارهٔ بُت‌های معمولی است وباطنشان دربارهٔ خلفاء وحکم گزاران ناحق است که خود را شریک رهبران حق دانسته وبه‌جای آنان نشسته‌اند پس قول خدا(۱۹ سوره نجم): «آیا شما ملاحظه می‌کنید لات وعزی را ومنات سومین بُت دیگر را» در باطن قرآن مقصود از لات اولی است واز عزی دومی واز منات سومین همان سومی لعین که نام امیرالمؤمنین را به‌ناشایسته بر آنها نهادند وهم آنها را به‌ناحق خلیفهٔ رسول‌الله وصدیق وفاروق وذی‌النورین وامثال آن گفتند ومردم نادان را به‌این نام‌های بی‌مورد فریفتند وگمراه کردند.

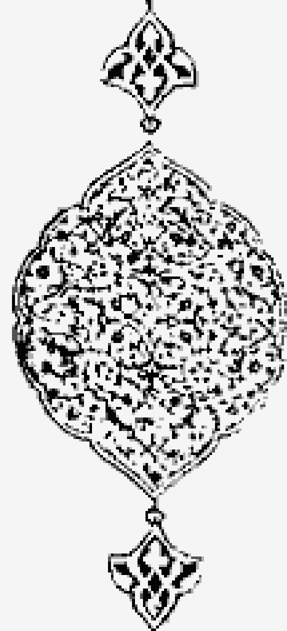
وتوضیح آن این است که خدا قرآن را تنها برای مردمِ معاصرِ پیغمبر نازل نکرده است وبرای همانها که در وقت خطاب حاضر بودند بلکه این قرآن برای همهٔ مردم است تا روز حساب وچون آیه‌ای دربارهٔ داستانی یا حادثه‌ای نازل شده باشد در همهٔ اشباه وامثال آن جاری است، وآنچه در یک

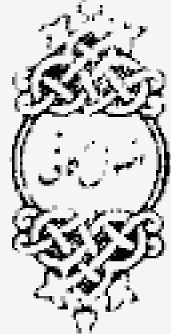



زمانی دربارهٔ پرستش بُتها وطاغوتها نازل شده که در آن زمانه بیشترِ مردم بُت‌پرست ومجسّمه‌پرست بودند(برای عدول آنها از دلیل عقل ونقل که دلالت بر بطلان آن بُتها داشته ودلالت بر وجوب طاعت پیغمبر می‌کرده که از عبادت آنها غدقن می‌فرموده است).

همچنان مضمون این آیات جاری است در مردمی که طاعت امامان بر حق را واگذارده وپیشوایان ناحق را به‌جای آنان گماشته‌اند واز آنها فرمان می‌برند زیرا از عقل ونقل رو برتافته وپیروی از هوی وهوس کرده‌اند واز نصوص پیغمبر اسلام بگذرند وبه‌این حاکمان ناحق پیوندند برای اینکه دورانشان طولانی است گویا اصل این بیان نهی از بُت‌پرستی باشد وظاهر آیات مثلی است دربارهٔ آنها، پس این آیات کریمه به‌تمام معنی دلالت دارند بر بطلان عبادت بُتها وطاعت سرکشان وطواغیت وپیروی نکردن از پیغمبر(ص) وبه‌التزام دلالت دارند بر بطلان رهبران ضلالت وترک پیروی از امامان بر حق واینها مثلهائی باشند که در موارد خود تا روز قیامت صدق کنند.

وبنابر این ظاهراً اکثر آیات قرآن ضرب‌المثل است وباطن آن مقصود از نزول قرآن است چنانچه خداوند سبحان فرماید: «خدا برای مردم مثلها می‌زند تا شاید بیندیشند» وبا این شرحی که ما بیان کردیم لازم نیست سائر آیات وارده در این سیاق بر این بطن صدق کند وبسا به‌فکر خود فشار آورده وگفته‌اند در تفسیر آیهٔ: «أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثىٰ» آیا برای شما پسر آید وبرای او دختر ـ(که در سیاق این آیات است) که این استفهام دلالت بر انکار دارد وطرف خطاب این آیه از نظر بطن آن همان منافقانی هستند که در خانهٔ کعبه با هم پیمان بستند وبه‌این استناد کردند که محمد ابتر است وبلاعقب، زیرا پسرِ دختر پسر نیست وخدا آنها را در اینجا تکذیب کرد ودر سورهٔ کوثر هم فرمود: «به‌راستی بدخواه تو است که ابتر وبلاعقب است».

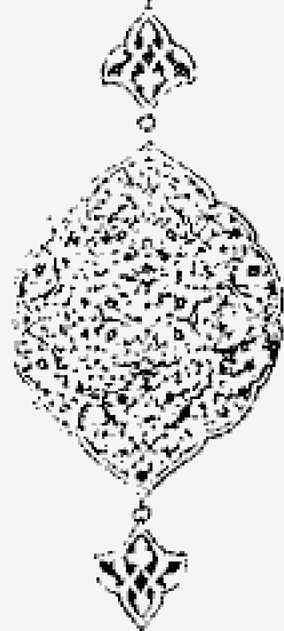


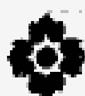



من می‌گویم: ممکن است از نظر بطن آیه انثی بر خود آن نامردها اطلاق شده باشد، زیرا طبع مادگی در اکثر آنها ساری بود به‌ویژه در دومی چنانچه در تفسیر آیهٔ (۱۶۶ سوره‌نساء): «نمی‌خوانند جز او مگر ماده‌ها را» رسیده است که هر که جز علی بن‌ابی‌طالب(ع) خود را امیرالمؤمنین بخواند وبه‌این لقب راضی شود، گرفتار آن درد بد ملعون است، یا آنکه اطلاق اناث بر آنها از نظر تشبیه بوده که همه زن صفت بوده‌اند زیرا در بیشتر نبردها رو بگریز داشتند واز انجام امور خلافت درمانده بودند تا به‌جائی که عمر گفت: همهٔ مردم از عمر فقیه‌ترند تا برسد به‌دوشیزه‌های پشت پرده. واما ظاهر آیه را گفته‌اند دربارهٔ انکار گفتار مشرکین است که می‌گفتند فرشته‌ها دختران خدایند واین بُتها محل ماده‌پریانی است که دختران خدایند، یا پیکره‌ای برای فرشته‌هایند - از بیضاوی است.

[۱۹۶] از مجلسی(ره) - اقامت سه روز برای این بوده که تعجیل او، جلب نظر مردم نکند وبه‌مقصد او پی نبرند، ومقصود از شیخ اسود گویا همان فضل بن سوار است وفلان بن فلان فلانی یعنی موسی بن‌جعفر علوی مثلاً.

[۱۹۷] از مجلسی(ره) - تبین في الارض، یعنی معنی آنها عیان شده است وبه‌مضمون آنها عمل شده، وشاید در هوا ماندن کنایه باشد از عدم ظهور معنی آنها در زمین وعملی نشدن آنها زیرا راجع به‌احوال آینده‌ها هستند که در آخرالزمانند، یا مقصود این است که از لوح محفوظ به‌بیت‌المعمور نازل شده‌اند یا به‌آسمان دنیا یا در برخی صحف ولی هنوز به‌زمین نرسیده‌اند وبه‌امام قائم(ع) نازل می‌شوند وکلمهٔ ینزل علیه مؤید آن است، واین نَسخ نیست زیرا پیغمبر خبر داده که در زمان امام قائم امور تازه‌ای پدید شود به‌اعتبار تغییر زمان ومقتضیات احوال واحکامی که برداشته شوند موقت بوده‌اند وپیغمبر به‌موقت بودنشان خبر داده است، یا مضمون آنها






احکامی باشد که جز در آن زمان مصداقی ندارند وبر او نازل شود آنچه پیش از او نازل نشده ودستوراتی آید که پیش از آن برای کسی نیامده است.

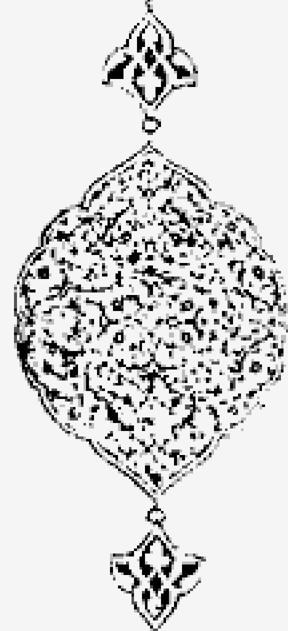
[۱۹۸] از مجلسی(ره) ـ نحن اهل البیت، یعنی ما خاندان کتاب وحکمت ونبوتیم وامام این دو کلمهٔ اخیر را به‌مضمون این جمله ادا کرده است وممکن است در دوتای اولی مقصود همین باشد، یعنی کلمهٔ لا اله الاّ الله تا آخر.

وممکن است مقصود این باشد که کلمهٔ سومی، ما ائمه هستیم زیرا ائمه کلمات حسنیٰ برای خدایند واهل بیت بدل نحن است.

وممکن است مقصود این باشد که ما هستیم، مقصود از اهل‌البیت در آیهٔ تطهیر، وقوله بسبب، متعلق بهر سه جمله است یعنی اتصال شیعه به‌ما به‌وسیلهٔ پیروی آنها است از ما.

[۱۹۹] از مجلسی(ره) ـ جعفر همان برمکی معروف است، برامکه، وزیران هارون بودند ودولت بزرگ ومعروفی داشتند وسبب نابود شدن آنها در حقیقت این بود که برای زندانی کردن وکشتن امام کاظم کوشیدند واز نظر ظاهر داستان عباسه بود.

خلاصهٔ این داستان چنانچه مسعودی در مروج‌الذهب یادآور شده این است، گوید: کسی که اخبار برامکه را می‌دانست یادآور شد که: چون یحیی بن‌خالد بن‌برمک ودو پسرش فضل وجعفر ودیگران از برمکیان رسیدند بدان مقام از حکومت وبدان نهایت از ریاست، وکارها همه به‌کام آنها می‌گشت تا آنجا که گفتند: همهٔ روزگارشان عروسی وشادی پی‌گیر وزوال ناپذیر است، رشید به‌جعفر بن‌یحیی گفت: عزیزم در روی زمین طلعتی نیست که من بدان مأنوس ودل‌داده‌تر وبهره‌ورتر باشم از دیدار تو، وعباسه خواهرم در دلم جائی دارد که کمتر از این نیست ومن در کار خود اندیشه کردم ودیدم نه دل از تو می‌توانم برداشت ونه از او، ونقشه‌ای به‌نظر آوردم که مایهٔ فراهم شدن شادی

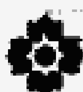


ودرهم پکیدن لذت وآرامش من باشد.

در پاسخ گفت: یا امیرالمؤمنین خدا به‌تو توفیق دهد وتو را در همه کار به‌راه درست بدارد، گفت: من تو را با او زن وشوهر کردم تا همنشيني ونگاه واجتماع شما در مجلس من روا باشد ولی به کار دیگری نکشد، جعفر در آغاز نپذیرفت ولی اورا وادار به‌قبول کرد وحاضران وغلامان وخدمتکاران مخصوص را هم گواه آن نمود واز او عهد وپیمان الٰهی گرفت که با عباسه همنشینی نکند وبا او خلوت ننماید ودر زیر یک سقف با هم نباشند جز آنکه هارون با آنها باشد وجعفر به‌او قول داد وبرای او قسم خورد وجعفر هم در این خصوص دیده از او برگرفت وچهره از او درهم کشید برای بیم از هارون‌الرشید ووفا به‌عهد وپیمان او. وعباسه به‌او نامه‌ای نوشت وخواستار وصال او شد، جعفر به‌فرستادهٔ او تندی کرد واو را تهدید کرد، باز نامه نوشت وباز جعفر او را رد کرد.

وچون عباسه از او به کلی نومید شد نزد مادر جعفر رفت واو چندان دور اندیش نبود وبا هدایا وملاطفات وجواهرات فراوان دل او را به‌دست آورد تا وقتی فهمید چون کنیزی فرمان‌بر است وچون مادری مهربان، مقصود خود را به‌او گوش‌زد کرد وبا او وارد گفتگو شد واز این راه درآمد که اگر میان او وجعفر وصلتی شود برای آنها چه سرانجام خوبی دارد وپسرش جعفر به‌افتخار دامادی خلیفه درآمده است وبه‌فکر او تلقین کرد که اگر این وصلت فراهم گردد او واولادش از زوال نعمت وسقوط مقام در امان شوند ودیگر از شوکت خود برکنار نگردند، مادر جعفر او را اجابت کرد وبه‌او وعده داد که به‌یک نیرنگی جعفر را حاضر کند.

یک روز رو به‌جعفر کرد و گفت: پسر جانم، یک کنیزک را برایم وصف کرده‌اند که در کاخ شاهان پرورش یافته واز ادب ومعرفت وظرافت وشیرینی وزیبائی بی‌نظیر وقامت رعنا وخصال پسندیده دارد، دیدهٔ روزگار

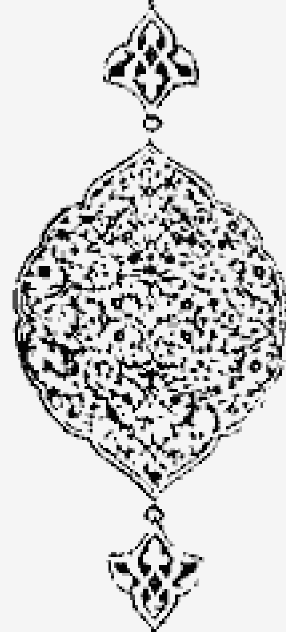


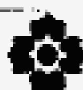


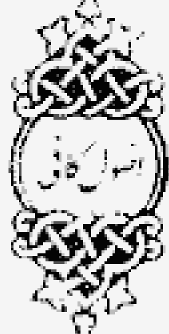
ماننداش را ندیده ومن تصمیم گرفتم او را برای تو بخرم وبا آقای او وارد گفتگو شدم وکار نزدیک به‌اتمام است.

جعفر از سخن مادرش به‌خوبی استقبال کرد ودل بدان داد ونفسش برای آن سرکشی کرد ومادرش هم او را امروز وفردا کرد وانتظار داد تا شوقش سخت شد وشهوتش فزون گردید، وبه‌مادر در این باره اصرار فراوان می‌کرد، وچون درک کرد که عنان صبر از دستش بدررفته وبی‌تاب شده به‌او گفت: در فلانه شب من او را به‌تو پیش‌کش می‌کنم وفرستاد وعباسه را خبر کرد تا خود را برای چنین شبی آماده کند، ودر آن شب نزد جعفر رفت، وآن شب جعفر از نزد هارون به‌منزل آمد وهنوز مستی شراب در سرش بود وبرای خاطر آن شب آماده شده بود، چون به‌خانه درآمد از کنیزک پرسید و اتاق او را به‌وی نشان دادند واو بیهشانه بر او وارد شد، از همه جا بی‌خبر به‌او درآمد واز او کام گرفت، وقتی کار تمام شد عباسه به‌او گفت: نیرنگ دختران ملوک را چه‌طور دیدی؟ گفت: کدام دختران پادشاهان را می‌گوئی؟ جعفر خیال می‌کرد که او یکی از دختران رومی است، عباسه به‌او گفت: من کنیزک تو عباسه دختر مهدی هستم، تا این سخن را شنید از جا پرید، دیگر مستی از او رفته بود وخِرَدَش به‌سرش آمده بود، ورو به‌مادرش کرد وگفت: تو مرا به‌بهای پستی فروختی وبه‌درّهٔ عمیقی انداختی، ببین آخر کارم به‌کجا خواهد کشید.

عباسه از آنجا برگشت وآبستن بود وپسری زائید وخادمی را به‌نام ریاش وپرستاری به‌نام قره بر او گمارد، وچون از فاش شدن راز خود ترسید، آن کودک را با دو خادمش به‌مکه فرستاد ودستور داد او را بپرورند ومدتی دراز گذشت که جعفر وبرادر وپدرش کار مملکت هارون را قبضه کرده بودند وزبیده زن هارون‌الرشید نزد او مقامی بس عالی داشت که در حرم‌سرای او بی‌همتا بود ویحیی بن‌برمک بازرس حرم‌سرای هارون بود وآنان را از





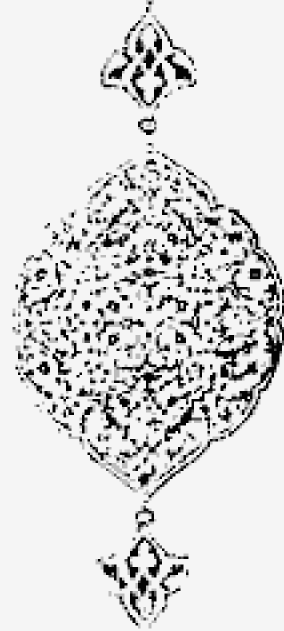


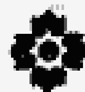
خدمتِ خدمتکاران باز می‌داشت وزبیده از این موضوع به‌هارون شکایت کرد، رشید به‌یحیی گفت: چرا زبیده از تو شکایت دارد؟ در پاسخ گفت: امیرالمؤمنین مرا امین حرم‌سرا دانسته وتدبیر کاخ را به‌من واگذارده، نه به‌خدا گفتهٔ زبیده را دربارهٔ من نپذیر، رشید گفت: من دیگر سخنی در این باره نگویم.

یحیی در کنترل خادمان قصر سخت‌گیری کرد وزبیده را بیشتر در فشار گرفت تا آنجا که شب در خانهٔ خادمان را قفل می‌کرد وکلیدها را به‌منزل خود می‌برد وام‌جعفر یعنی زبیده از این موضوع سخت درمانده وبی‌چاره شد، ویک روز نزد رشید رفت وگفت: چرا یحیی همیشه مرا از ملاقات خَدَم منع می‌کند ورعایت حُرمت مرا نمی‌کند؟ رشید به‌او گفت: یحیی در نزد من نسبت به‌حرم‌سرا مورد بدبینی وتهمت نیست، گفت: اگر چنین بود جلو پسرش را می‌گرفت که مرتکب این خلاف نشود، گفت: چه خلافی؟ به‌او گزارش داد وداستان عباسه وجعفر را به‌او گفت.

هارون دست وپای خود را گم کرد وپشیمان شد وبه‌زبیده گفت: برای این سخن دلیل داری وگواهی در میان هست؟ گفت: چه دلیلی بهتر از فرزند هست؟ پرسید: فرزند کجا است؟ گفت: اینجا بود ولی چون از فاش شدن آن ترسید، او را به‌مکه فرستاده است، گفت: جز شخص تو کسی این موضوع را می‌داند؟ در پاسخ گفت: در کاخ هیچ کنیزکی نیست که آن را نداند، هارون از این موضوع صرف نظر کرد وآن را نادیده گرفت وقصد حج کرد وجعفر را هم با خود برد.

عباسه به‌خادم وپرستار نوشت که آن طفل را به‌یمن ببرند، وچون هارون به‌مکه رسید یک بازرس موثقی گماشت که از امر کودک ودایه وخادم بررسی کند وحقیقت موضوع را فهمید، وچون حج را انجام داد وبرگشت در دل گرفت که برامکه را از میان بردارد.







مدتی در بغداد ماند وسپس به‌انبار رفت وچون روزی رسید که تصمیم گرفت به‌کشتن جعفر، سندی بن‌شاهک را خواست وبه‌بغداد فرستاد ودستور داد که خانه‌های برمکیان ودفترداران وبستگان وخویشان آنها را محاصره کند ومحرمانه زیر نظر بگیرد وکسی را از آن مطلع نکند تا خودش به‌بغداد آید واین کار را هم به‌کسان مورد وثوق بسپارد.

سندی این دستور را اجراء کرد ورشید وجعفر روزی در انبار به‌خوشی با هم گذرانیدند وچون جعفر از نزد رشید بیرون می‌آمد رشید تا پای رکاب او را بدرقه کرد، ورشید برگشت وبر تخت نشست ودستور داد اسباب عیش را از برابر او برداشتند وجعفر به منزل خود رفت وهنوز اثر می در سر او بود وابی‌دکار طنبوری را با ابن‌شیخ کاتب خود دعوت کرد وکنیزان خود را پشت سرش نشانید تا بزنند وبخوانند وابودکار هم این اشعار را می‌سرود:

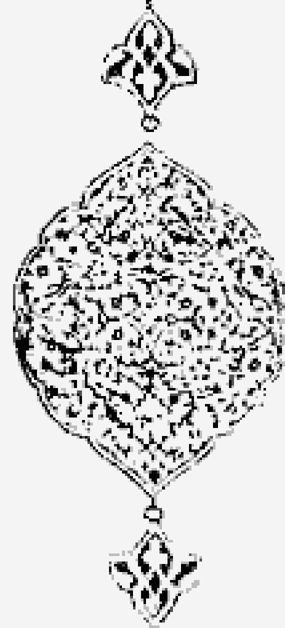
مردمان از ما چه خواهند   مردمان از ما نخواهند
هم آنها جز همین نیست   که سر ما بدانند

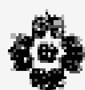
ورشید در همان ساعت یاسر خادم را خواست وبه‌او گفت: ای یاسر من تو را برای کاری انتخاب کردم که فرزندانم محمد وعبدالله وقاسم اهلیّت آن را ندارند، ومن تو را برای انجام آن نیرومند واقدام کن می‌دانم، باید نظر مرا بر جا داری وحذر کنی از مخالفت امر من که مایهٔ سقوط مقام تو است در نزد من.

یاسر گفت: یا امیرالمؤمنین اگر دستور بدهی در برابرت شمشیر را از روی شکم فرو کنم واز پشتم برآورم خواهم کرد، هر فرمانی داری به‌من بده که می‌بینی من بدان می‌شتابم.

گفت: تو جعفر بن یحیی برمکی را می‌شناسی؟

من جز او کسی را نمی شناسم یا امیرالمؤمنین، چون منی جعفر را نمی‌شناسد؟





تو ندیدی وقتی رفت من او را بدرقه کردم؟

چرا، دیدم.

هین الساعه برو ودر هر حالی باشد سر او را برای من بیاور.

زبان یاسر بند آمد ولرزه بر اندامش افتاد وبی خودانه ایستاد وپاسخی نداشت بدهد.

من قبلاً به‌تو نگفتم نباید خلاف امر من کنی؟

چرا یا امیرالمؤمنین، ولی موضوع از اینها مشکل‌تر است ودوست داشتم مرده باشم وامیرالمؤمنین مرا چنین دستوری ندهد.

گفت: این سخنان را بگذار وبرای اجرای دستورِ من شتاب کن.

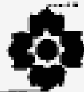
یاسر آمد وبر جعفر وارد شد واو را از دستور خلیفه آگاه کرد، وپس از مذاکراتی او را پشت چادر هارون برد وگردن زد وسپس هارون گردن خودِ یاسر را هم زد وبه‌استیصال برامکه پرداخت.

[۲۰۰] از مجلسی(ره) ـ مخلوع لقب امین برادر مأمون وزادِ زبیده دختر جعفر بن‌منصور دوانیقی است، هارون برای امین بیعت گرفت وپس از وی برای مأمون وکشور را میان آنها قسمت کرد، از حلوان(خانقین) تا آخر مشرق اسلامی را به‌مأمون داد واز آنجا تا آخر مغرب اسلامی که به‌جبل‌الطارق می‌رسید به‌امین واگذاشت، وپس از مأمون قاسم فرزند کوچکتر خود را ولیّ عهد کرد واو را مؤتمن لقب داد وجزیره ومرزها وعواصم را به‌او واگذارد.

وامین را مخلوع گفتند برای آنکه چون کار بر او سخت شد خود را خلع کرد، ویا سران لشکر وی او را خلع کردند، وطاهر ذوالیمینین سرفرماندهی قشون مأمون او را کشت وسرش را برای مأمون فرستاد.

[۲۰۱] از مجلسی(ره) ـ مقصود از منزلی که فضل در آن کشته شده سرخس است، چنانچه در تاریخ کامل گوید.

[۲۰۲] از مجلسی(ره) ـ مقصود از این هارون بن‌مسیب والی مدینه





است ومحمد بن‌جعفر پسر امام صادق است که او را دیباج لقب داده بودند واز ائمهٔ زیدیه است که در مکه خروج کرد، در عیون روایت کرده از اسحق بن‌موسی که گفت: چون عمویم محمد بن‌جعفر در مکه خروج کرد مرا برای بیعت با خود دعوت کرد ونام امیرالمؤمنین بر خود نهاد وبه‌خلافت با او بیعت شد وامام رضا(ع) نزد او رفت وگفت: عموجان پدر وبرادرت را تکذیب مکن، این کار تمام نمی‌شود، من به‌همراه محمد بن‌جعفر به‌مدینه رفتم وطولی نکشید که جلودی آمد وبا او بر خورد واو را شکست داد وبه او امان داد واو هم جامهٔ سیاه(شعار عباسیان) به‌بر کرد وبه‌منبر برآمد وخود را خلع کرد وگفت: این امر از آن مأمون است ومن در آن حقی ندارم سپس برای خراسان رفت ودر جرجان مُرد.

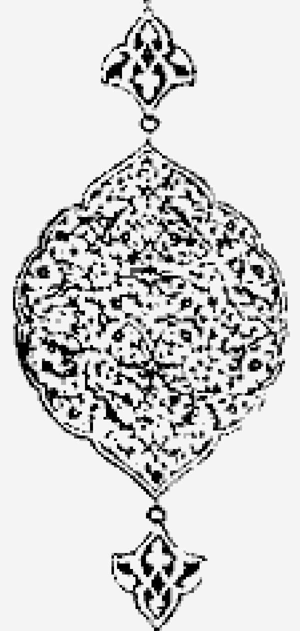
[۲۰۳] این علی بن خالد زیدی بوده وچون این معجزه را از امام محمدتقی دیده است به‌مذهب امامیه گرائیده ـ از مجلسی(ره).

[۲۰۴] از مجلسی(ره) ـ این کار را وسوسهٔ شیطان تعبیر کرده چون بر او معلوم شد که امام(ع) بدان راضی نیست یا برای ترس از شهرت وبرای تقیه ویا برای اینکه عمل مطلوبی نیست، واز ائمهٔ سابق هم نقل نشده است.

[۲۰۵] از مجلسی(ره) ـ این حدیث مورد اعتراض است از این نظر که اگر هر سؤال وجوابی یک بیت به‌حساب آید که پنجاه حرف است سی هزار سؤال وجواب از سه ختم قرآن بیشتر است وچگونه در یک مجلس ممکن است که انجام شود، واگر گفته شود اکثر جوابها به کلمهٔ لا ونعم ادا شده یا به‌معجزه انجام شده در سؤالات این اختصار متصور نیست وجواب از این اعتراض به‌چند وجه ممکن است:

۱ ـ حمل بر مبالغه در شماره، زیرا شمارش در این مورد بعید است.

۲ ـ سؤالات بسیاری در خاطر مردم بوده وبه یک جواب همه قانع





می‌شدند.

۳ ـ بیانات جامعی فرموده که از آن جواب سی هزار مسئله درک می‌شده است واین وجه خوبی است.

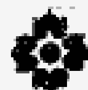
٤ ـ مقصود از یک مجلس یعنی یک دوره مجالس معین مثلاً در منی یا در مدینه گرچه در چند روز طول کشیده وتجدید شده است.

[۲۰٦] از مجلسی(ره) ـ عمر بن فرج والی مدینه بود وخود فرج از وابسته‌های آل‌یقطین بود.

مسعودی گوید: در سال ۲۳۳ هجری متوکل بر عمر بن‌فرج خشم کرد واو از دفترداران عالی‌رتبه بود واز او پول وجواهراتی به‌مبلغ صد وبیست هزار اشرفی گرفت واز برادرش صد وپنجاه هزار اشرفی گرفت وبا عمر برای پس دادن دهاتش به ده هزار درهم مصالحه کرد وبار دوم بر او خشم کرد وفرمان داد به‌او پس گردنی بزنند وروی شماره ٦۰۰۰ پس گردنی زدند وجبهٔ پشمی به‌او پوشاندند واز او درگذشت وبار سوم بر او خشم کرد واو را به‌بغداد آوردند ودر آنجا ماند تا مرد.

صاحب مقاتل گوید: متوکل، عمرو بن فرج رخجی را بر مکه ومدینه والی کرد وخاندان ابی‌طالب(ع) را از تعرض درخواست از مردم منع کرد ومردم را هم از ا حسان به آنان منع کرد واگر خبر می‌رسید که کسی دربارهٔ آنها احسانی کرده به‌سختی او را عقوبت وغرامت می‌کرد وکار هاشمیین به‌جائی رسید که چند تن به‌یک پیراهن نیاز داشتند ووقت نماز آن را به‌هم می‌دادند برای ادای نماز وآن را کنار می‌گذاشتند وسرباز وبرهنه بسر می‌کردند تا متوکل کشته شد وپسرش منتصر به‌عکس او هاشمیین را مورد لطف ونوازش ساخت.

[۲۰۷] از مجلسی(ره) ـ فتح بن خاقان ترکی، آزاد کردهٔ متوکل از همه کس بر او مسلطتر ونزدیک‌تر بود وپیشتر بود وبا این مقام خیر وشری

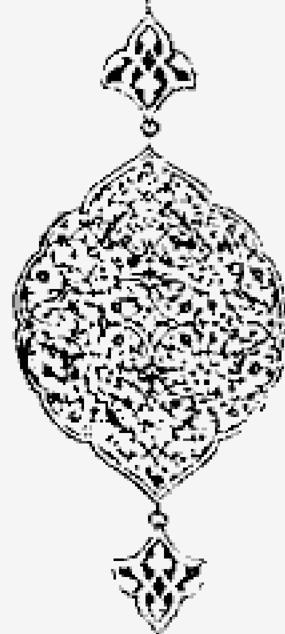



برای کسی نداشت وبهره‌ای از علم وادب داشت وکتابی در انواع ادب به‌نام بستان تألیف کرد.

[۲۰۸] از مجلسی(ره) - ابن الخضیب از افسران متوکل بود وچون متوکل کشته شد ومنتصر به‌جای او نشست او را وزیر خود نمود وعبدالله بن‌یحیی بن خاقان را ترک گفت وچون پس از ٦ ماه منتصر درگذشت احمد بن‌الخضیب تدبیر کرد تا ترک‌ها وموالی را متفق نمود بر اینکه از اولاد متوکل خلیفه نشوند تا مبادا خون پدر را طلب کنند ونوادهٔ معتصم را که احمد مستعین باشد خلیفه نمودند ودر کامل گفته: در همان سال ۲٤۸ که مستعین خلیفه شد، موالی بر احمد بن‌خضیب خشم کردند ومال خودش واولادش را مصادره کردند.

[۲۰۹] از مجلسی(ره) - یحیی بن هرثمه نامه را به‌مدینه برد وپیش از شرف‌یابی حضور امام با بریحه که از حضرت شکایت کرده بود تماس گرفت وبا هم خدمت امام رسیدند ونامهٔ متوکل را به‌او دادند(وبا این همه وعدهٔ آزادی که در نامه است) آن حضرت سه روز از آنها مهلت گرفت وچون پس از سه روز به‌خانهٔ خود آمد دید اسبها را زین کرده‌اند وبارها را بسته‌اند واز همه کار سفر فارغ شده‌اند(این است معنی آزادی در زبان متوکل دیکتاتور وهم‌قطاران او).

می‌گوید: چون امام علی نقی(ع) با یحیی بن هرثمه وارد سرَّ من رأیٰ شد، متوکل روز ورود روی آن حضرت نهان کرد وآن حضرت در یک سرای معروف به‌سرای گداها منزل کرد وآن روز را در آنجا بسر برد تا متوکل خانه‌ای برای او آماده کرد(واین است رسم متوکل‌ها در پذیرائی از مهمان عزیزی که او را با آن گرمی واظهار اشتیاق ودوستی دعوت می‌کنند).



[۲۱۰] در این حدیث دومعجزه است، یکی اِخبار از عدم اجتماع موسی ومتوکل در این مدت طولانی، ودیگری تأثیر آن حضرت در عدم



ملاقات میان این دو وباطل شدن نقشهٔ تبه کارانهٔ متوکل.

[۲۱۱] از مجلسی(ره) ـ در ارشاد وخرائج ودیگر کتب زید بن‌علی بن‌حسین بن‌زید ثبت شده وهمان درست، وحسن(به‌جای حسین) که در بیشتر نسخه‌ها است تصحیف است، واین زید همان است که نسّابه بوده ومرد فاضلی بوده است وکتاب مقاتل ومبسوط را در علم نسب تألیف کرده است ویک سلسلهٔ بزرگی از سادات بدو می‌رسند، وپدرش علی از فرزندان حسین ذی‌الدمعه است پسر زیدشهید زادهٔ زین‌العابدین(ع).

در عمدةالطالب گفته: حسین ذی‌العبرة به‌ابی عبدالله کنیه داشت مادرش ام‌ولد بود ودر آخر عمرش کور شد ودختر خود را به‌مهدیِ عباسی به‌زنی داد.

قوله «بلیل» صفت دواء است یعنی دواء در شب، مقصود این است که باید در شب مصرف شود مانند طریفل مثلاً، وبعضی از شرّاحِ تصحیف‌کن دواء را به کلمهٔ بلیل اضافه کرده وباء را جزء کلمه دانسته‌اند.

در قاموس گوید: بلیل، باد سردی است با تری. انتهی.

من می‌گویم: ممکن است یک تصحیف‌کن دیگر آن را دواء بلیله شرح کند که آن دواء معروفی است.

[۲۱۲] از مجلسی(ره) ـ آل جعفر بیان جعفری است ومقصود این است که از خاندان جعفر طیّار(رضی الله عنه)، وبرخی گفتند مقصود جعفر بن‌متوکل است زیرا مستعین هر کدام از اولاد متوکل را که احتمال می‌داد مدعی خلافت می‌شوند کشت، وجمعی از امراء طرفدارِ آنها را هم کشت ولشکری برای قتل جعفری فرستاد که مردی بود از اولاد جعفر بن متوکل وشیعه شده بود وخود را جعفری نامیده بود نسبت به‌امام جعفر صادق(ع) به‌اعتبار مذهب وچون لشکر او را محاصره کردند به‌امام شکایت کرد واز او خواهش کرد برای دفع آنان دعا کند وامام این جواب را به‌او نوشت. انتهی:





من نمی‌دانم که او رحمه‌الله این شرح را از روی حدس گفته یا در کتابی دیده که به‌دست من نرسیده.

[۲۱۳] از مجلسی(ره) ـ الذین یؤمنون، از امان آمده است نه از ایمان، پایان نقل از مجلسی(ره).

اصل ایمان هم از مادهٔ امان است وخود ایمان هم در هر مرتبه‌ای که باشد همراه با یک مرتبه‌ای از امانت وامنیت است درجه کمتر از ایمان مایهٔ امان از عذاب است برای خود مؤمن ومایهٔ امنیت است برای هر کس با او ارتباط دارد، زیرا کمترین درجات ایمان شخص را از هرگونه خیانت وناراستی ودزدی وهرگونه تعدی به‌مال وعرض وناموس دیگران جلوگیری می‌کند، ومؤمن یعنی امان وامنیت برای محیط زندگی خود وفرد کامل مؤمن که امام برحق است در محیط ولایت خود امنیت وسیع ودامنه‌داری ایجاد می‌کند که هر کس در آن وارد شود از طرف خدا در امان است.

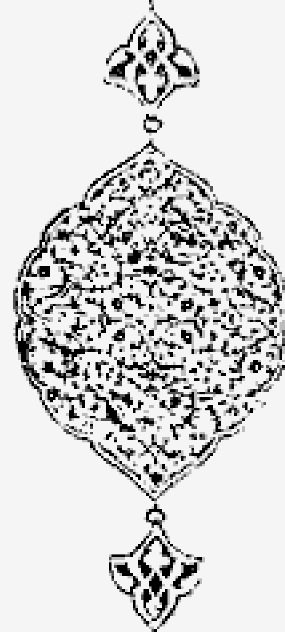
[۲۱٤] از مجلسی(ره) ـ در ارشاد چنین است که واردین به‌صالح بن‌وصیف درخواست کردند که به‌آن حضرت تنگ بگیرد وبه‌او ارفاق نکند ومقصود از عبارت وارد در این کتاب هم همین است.

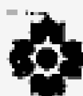
در ارشاد بعد از کلمه امر عظیم ـ گوید: سپس دستور داد آن دو گماشته را حاضر کردند واز آنها پرسید: وای بر شما، دربارهٔ این مرد چه نظر دارید، وآنها در پاسخ همان گزارش را دادند.

[۲۱۵] از مجلسی(ره) ـ قوله علی اقفیتهم ـ برای توجه آنان به‌آسمان در انتظار وحی.

علی ایمانهم ـ برای رو داشتن به‌قبله وتکیه کردن باشرف از دو پهلو وبرای پیروی از سنت.

علی شمائلهم ـ برای اینکه به‌گفتهٔ شرع اعتمادی ندارند وبه‌گفتهٔ پزشکان تکیه زنند که خوابیدن بر پهلوی چپ سودمندتر است زیرا آنها





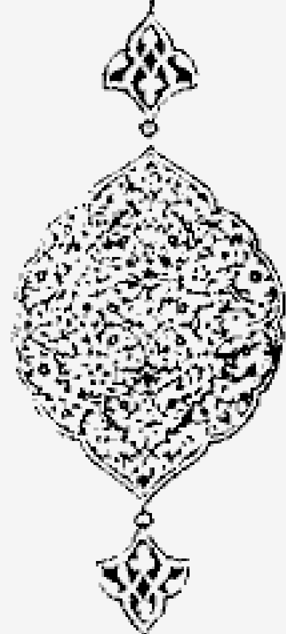

گویند: باید نخست کمی بر پهلوی راست خوابید تا غذا به‌قعر معده رود وسپس خواب درازی بر پهلوی چپ کرد تا کبد روی معده افتد ومانند لحاف آن را در زیر گیرد وبا گرمیِ نیرومندِ خود گرمش کنند، وچون هضم کامل شد باز به‌پهلوی راست خوابید تا بهتر شیرهٔ آن به کبد سرازیر شود.

[۲۱۶] از مجلسی(ره) ـ قرامطه یک دسته‌ای بودند که محمد بن‌اسماعیل بن‌جعفر الصادق(ع) را امام می‌دانستند در ظاهر، ولی در باطن ملحد بودند ومنکر شریعت، زیرا بیشتر محرمات را تجویز می‌کردند ونماز را همان به‌اطاعتِ امام تفسیر می‌کردند، وزکاة را به‌همان پرداختِ خمسِ مال به‌امام، وروزه را به‌نگهداریِ اسرار، وزنا را عبارت از فاش کردن آن می‌دانستند وآنها را به‌نام قرمطی خواندند برای آنکه یکی از رؤسای آنها در آغاز کار خط مقرمط می‌نوشت وبدان منسوب شدند.

[۲۱۷] از مجلسی(ره) ـ قوله وزرت، ظاهر این است که مقصود بیان این باشد که پیش از آن برای زیارت امام رضا(ع) به‌طوس رفته بوده است واقامهٔ او در عراق وتصمیم برای حج بعد از آن بوده است چنانچه از عبارات بعد معلوم می‌شود، ونسخهٔ ارشاد و کمال‌الدین صدوق علیه‌الرحمه هم بر این معنی دلالت دارند.

تقاضای او از ابی‌جعفر دربارهٔ پاسخ نامهٔ او بوده است که به‌ناحیهٔ مقدسه نوشته بود.

قوله الا عن بینة عن امري، مقصود روشن شدن واطمینان کامل به‌وجود امام قائم است یا علم به‌اینکه آن حضرت او را پذیرفته ودر شمار شیعیان خود محسوب داشته ویا اطمینان از صدور جواب نامه مقصودش بوده است.



محمد بن احمد که در این خبر نامبرده شده از سفرای معروف امام نیست ولی از پاره اخبار ظاهر می‌شود که جز نواب معروف جمعی دیگر هم





بوده‌اند که توقیعاتی به‌وسیلهٔ آنها برای شیعه می‌رسیده است، وعبارتِ ارشاد چنین است:

«روزی نزد محمد بن احمد آمدم که در آن روز سفیر بود واز او درخواست کردم» وبنابر روایت صدوق از ابی‌جعفر، محمد بن‌عثمان بن‌سعید عمری است که دومین از سفراء ونواب خاصه است زیرا سفراء معروف چهار تن بودند:

۱ ـ ابوعمرو عثمان بن سعید عمری، وچون از دنیا رفت پسرش.

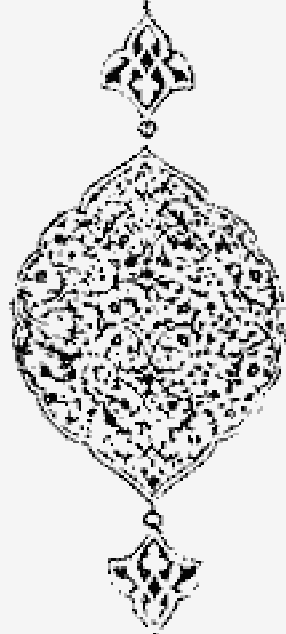
۲ ـ ابوجعفر محمد بن عثمان به‌جای او نشست، وچون او هم درگذشت.

۳ ـ ابوالقاسم حسین بن روح از خاندان نوبخت به‌جای او نشست، وچون او درگذشت.

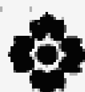
٤ ـ ابوالحسن علی بن محمد سمری رضی‌الله عنهم اجمعین به‌جای او نشست ومدت سفارت آنان وغیبت صغری در حدود ۷۰ سال بود که یک‌سال از آن کسر می‌شود.

طبرسی در اعلام‌الوری گفته: مدت غیبت صغری هفتاد وچهار سال بوده است، وگویا او آغاز را از ولادت امام قائم(ع) دانسته.

[۲۱۸] از مجلسی(ره) ـ در کمال الدین چنین است، گوید: من نزد ابن‌وجنا رفتم واز او خواستم که برای من شتر کرایه کند وهمکجاوه‌ای بجوید، دیدم خوش ندارد که این کار را بکند وسپس پس از چند روز دیگر به‌او برخوردم، به‌من گفت: چند روز است به‌دنبال تو می‌گشتم، به‌من نوشته‌اند که برای تو شتر کرایه کنم وهمکجاوه‌ای بجویم، حسن برای من بازگفت که در این سال به‌ده دلالت ومعجزه واقف شدم والحمدلله رب العالمین.



[۲۱۹] از مجلسی(ره) ـ والغریم، کنایه از امام قائم(ع) است وبرای تقیه به‌این تلفظ از آن حضرت تعبیر شده، ودر ارشاد وارد است که: من





مال الغریم، یعنی صاحب‌الامر(ع). شیخ ایده‌الله گفته است این رمزی است که از قدیم میان شیعه معروف بوده وبه عنوان تقیه بدان خطاب می‌شده است.

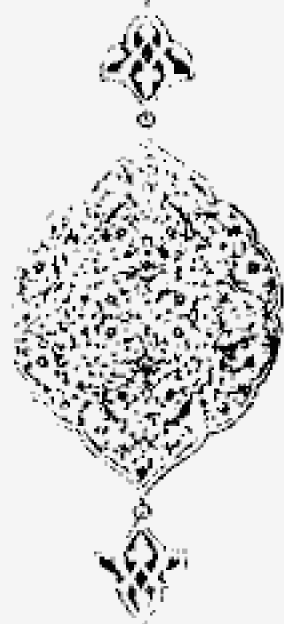
من می‌گویم که: غریم به‌بستانکار وبدهکار هر دو اطلاق می‌شود ومقصود در اینجا همان معنی اول است زیرا اموال آن حضرت در دست وعهدهٔ مردم بوده است، وممکن است مقصود معنی دوم باشد زیرا کسی که قرض او بالا گیرد از مردم نهان می‌شود وروی می‌پوشد، وگویا آن حضرت از نظر غیبت وپنهانی غریم وبدهکار به مردم است یا به‌اعتبار اینکه او مدیون تعلیم علوم ومعارف است به‌مردم وبرای تقیه نمی‌تواند این دَین امامت خود را ادا کند واز مردم روی نهفته است وگویا به‌مردم بدهکاری دارد.

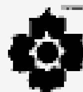
همدان در اکثر نسخ به‌دالِ بی نقطه است که با سکونِ میم نام قبیله‌ای است از یمن، وبا فتحِ میم وذالِ نقطه‌دار شهری است معروف.

[۲۲۰] از مجلسی(ره) ـ اسدی محمد بن جعفر بن محمد اسدی کوفی است که ساکن ری بوده است وبه‌او محمد بن ابی‌عبدالله می‌گفتند. نجاشی گفته: ثقه‌ای است صحیح‌الحدیث جز آنکه از ضعفا نقل می‌کرده وقائل به‌جبر وتشبیه بوده، وشیخ گفته: یکی از ابواب است، ودر کمال‌الدین گفته است که: او از آن وکلائی است که بر معجزات صاحب‌الزمان(ع) واقف شده است واو را دیده است.

من می‌گویم: نسبتِ او به‌جبر وتشبیه برای این است که اخبار داله بر آنها را روایت کرده، واین در بزرگواریِ او ضرر ندارد.

[۲۲۱] از مجلسی(ره) ـ از طبری در دلائل‌الاعجاز به‌سند خود که آن را به‌احمد دینوری می‌رساند، گوید: من از اردبیل برگشتم به‌دینور به‌قصد حج ویکی دو سال پس از درگذشت امام عسکری(ع) بود ومردم سرگردان بودند، شیعه نزد من گردآمدند وگفتند: ۱۶ هزار اشرفی از مال دوست‌داران نزد ما جمع شده ومی‌بایست آن را به‌همراه تو بفرستیم تا در آنجا که باید

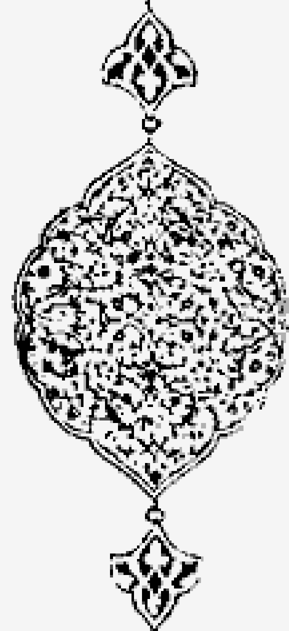


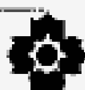


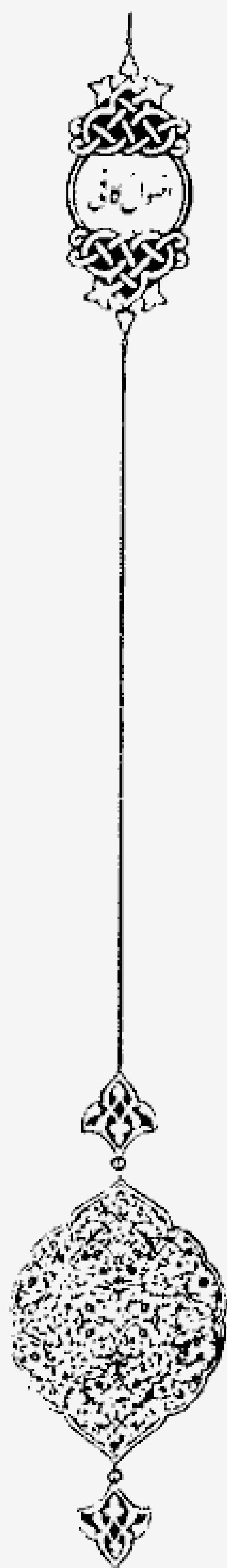


مصرف گردد وتحویل شود، گوید: من گفتم: ای مردم امروز روز سرگردانی است وباب امام عصر را نمی‌شناسیم، گفتند: ما تو را برای بردن این مال برگزیدیم برای وثوقِ به‌تو وکَرَمِ تو، تو بکوش که آن را از دست ندهی مگر با دلیلی، واین اموال را در کیسه‌هائی که به‌نام صاحبانش مهر بود نزد من آوردند ومن آن را برداشتم وآمدم تا کرمانشاه که احمد بن‌حسن بن‌حسن در آنجا بود، نزد او رفتم وسلام دادم، چون مرا دید شاد شد، یک کیسه که هزار اشرفی در آن بود به‌من داد با چند بسته جامه‌های الوان تیره‌دار که نمی‌دانستم در میان آنها چیست، به‌من گفت: اینها را هم با خود ببر ولی بی‌دلیل تحویل مده، چون به‌بغداد رسیدم هدفی نداشتم جز تشخیص نائبِ امام(ع) وبرای من باقطانی واسحقِ‌احمر وابوجعفر عمری را نام‌بردند، ومن نزد باقطانی واسحق‌احمر رفتم وبه‌آنها گزارش دادم، دلیلی نیاوردند پس از آن رفتم نزد ابوجعفر، شیخی بود متواضع، در اطاق کوچکی روی نمدی نشسته بود، به‌او سلام کردم وجواب داد وچون او را از وضعیت خبر دادم گفت: اگر دوست داری که این مال به‌کسی برسد که می‌خواهی برو به‌سامره واز خانهٔ ابن‌الرضا پرسش کن واز فلان بن‌فلان وکیل ـ در این تاریخ خانهٔ ابن‌الرضا به‌وجود اهلش آبادان ومعمور بود ـ تو در آنجا آنچه را خواهی بجوئی.

گوید: به‌سامره رفتم وآن خانه را جستم واز آن وکیل پرسیدم، دربانان گفتند: در خانه کاری دارد واکنون بیرون می‌آید، پس از ساعتی بیرون آمد، ومن برخاستم به‌او سلام دادم واو دست مرا گرفت وبه‌خانهٔ خود برد واز حال من ومقصود من پرسید وبه‌او گفتم که: مالی از سوی کوهستان آوردم ونیاز دارم آن را طبق دلیلی رسانده باشم، گفت: بسیار خوب. سپس برای من خوراکی آورد وگفت: این را بخور واستراحت کن، گوید: من خوردم وخوابیدم وهنگام نماز برخاستم نماز خواندم ورفتم لب شط غسل کردم وزیارت کردم وبرگشتم به‌خانهٔ آن مرد وماندم تا یک‌چهارم شب





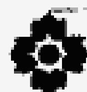


گذشت وسپس او آمد ونوشتهٔ لوله‌کرده‌ای با خود داشت که در آن نوشته بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، احمد بن‌محمد دینوری آمد وشانزده هزار اشرفی در چنین وچنین کیسهٔ سربسته آورد: کیسهٔ فلان بن فلان این قدر است، واز فلان بن فلان این قدر اشرفی است، تا همهٔ کیسه‌ها را شمرد وکیسهٔ فلان بن فلان ذراع هم با ۱۶ اشرفی در میان آنها است، واز ذکر این جمله شیطان به‌من وسوسه کرد(چون از آن اطلاعی نداشتم) باز گفتم: مولای من بدان از من داناتر است، ومن نام یک یک کیسه‌ها ونام صاحبش را خواندم تا به‌آخرِ آن رسیدم، پس یادآور شده بود که از کرمانشاهان از نزد احمد بن‌حسن مادرائی برادر صواف کیسه آورده که در آن هزار دینار طلا است با چنین وچنین بسته از جامه‌ها که جامه‌ای از فلانی است وجامه‌ای از فلانی، وهمه جامه‌ها را با نسب ورنگش شرح داد، گوید: من حمد وشکر خدا را کردم که بر من مِنّت گذاشت وشک را از دلم برد، ودستور داد هرچه آوردی به‌آنجا تحویل بده که ابوجعفر عمری فرماید.

گوید: برگشتم به‌بغداد ونزد عمری رفتم وسه روز رفتن وبرگشتنم طول کشیده بود، چون مرا دید به‌من گفت: چرا نرفتی؟ گفتم: ای آقای من، من اکنون از سرّمن رأی برگشتم، وداستان خود را به‌او می‌گفتم که نامه‌ای از مولای ما صاحب‌الزمان به‌ابوجعفر رسید با صورتی، چون صورتی که به‌من داده بودند که همهٔ پول وجامه در آن بیان شده بود ودستور رسیده بود که همهٔ آنچه ذکر شده تحویل ابی‌جعفر محمد بن‌احمد بن‌جعفر قطان قمی گردد، ابوجعفر فوراً جامه دربر کرد وبه‌من گفت: هرچه همراه داری بردار ببریم منزل قطان.

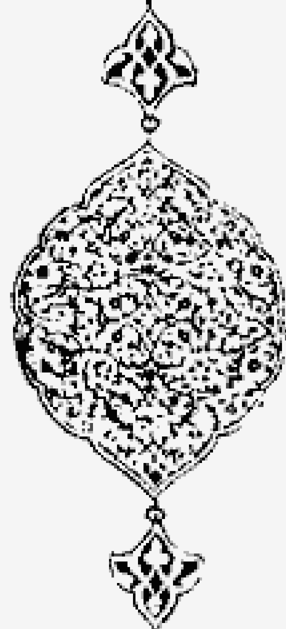
گوید: همه را برداشتیم وبردیم منزل قطان وآنها را به‌وی تحویل داد، گوید: من به‌حج رفتم وچون به‌دینور برگشتم مردم نزد من جمع شدند ومن

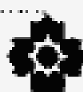




آن طومار را آوردم که وکیل امام عصر برای من آورده بود وآن را برای مردم خواندم، وچون نام کیسهٔ ذراع را شنید، افتاد واز هوش رفت وما او را معالجه کردیم تا به‌هوش آمد وسجدهٔ شکر برای خدا به‌جا آورد وگفت: الحمدلله که بر من مِنّت نهاد ومرا هدایت کرد، اکنون دانستم که زمین خالی از حجت نماند، این کیسه را به‌خدا این ذراع به‌من داد وجز خدا عزوجل احدی از آن مطلع نبود، گوید: من بیرون آمدم وبعد از آنکه روزگاری گذشت ابوالحسن مادرائی را دیدم وبه‌او خبر دادم وبرای او خواندم آن طومار را، گفت: سبحان‌الله، من در چیزی شک نکردم وشک نداشته باش که خداوند عزوجل زمین خود را از حجت تهی نگذارد وبدان که چون اذکوتکین با یزید بن‌عبدالله در شهر زور جنگید وبلاد او را گرفت وبر خزینه‌های او دست انداخت مردی بود که گفت: یزید بن‌عبدالله فلان اسب با فلان شمشیر را نذر آستانِ امام‌زمان کرده بود وگفت: من همهٔ خزائن یزید بن‌عبدالله را به‌تدریج به‌او تحویل دادم وآن اسب وشمشیر را نگه‌داشتم به‌امید اینکه از او باز گیرم وبه‌امام(ع) برسانم واو به‌سختی آنها را از من خواست ومن ناچار شدم آنها را به‌بهای ۱۰۰۰ اشرفی در گردن گرفتم وپول را شمردم وبه‌خزینه‌دارِ خود سپردم وبه‌او سفارش کردم اینها را نگهدار واگر خودِ من هم بدان نیازمند شدم از آن دریغ‌دار، وسپس اسب وشمشیر را تحویل دادم وبه‌توسط ابوالحسن‌اسدی از ناحیهٔ مقدسه از من آن ۱۰۰۰ اشرفی مطالبه شد وچون برای مطالبه نزد من آمد، من در انجام امور مردم بودم وبسیار نشست تا حاجت او را پرسیدم وگفت: محرمانه است، من به‌خادم گفتم: درخزانه جائی برای ما آماده کرد وبه خزانه رفتیم واو نامهٔ کوچکی از امامِ زمان به‌من نشان داد که در آن نوشته بود:

ای احمد بن الحسن آن هزار اشرفی که از بابت بهای اسب وشمشیر از ما نزد تو است به‌ابوالحسنِ اسدی بپرداز.






من به‌خاک افتادم وسجدهٔ شکر کردم که به‌من مِنّت نهاد ودانستم که او به‌حق حجت خدا است.

[۲۲۲] از مجلسی(ره) ـ قبل اخراجه، یعنی بعد از نذر وپیش از فرستادن ثلث ـ ظاهر لفظ ثلث وصیت است ولی وصیت در زمان حیات موصی مانع تصرفات نیست واز قرینه مطالبهٔ سهم آنچه به ابی‌المقدام رد کرده است، مرحوم مجلسی آن را حمل بر نذر منجر کرده.

[۲۲۳] خرج ـ یعنی از ناحیه دستور رسید، ومقصود از مقابر قریش مشهد امام کاظم وجواد(ع) است، وحیره حائر حسین(ع) است، گفته‌اند مقصود از این وزیر ابوالفتح جعفر بن‌فرات است... بنی‌فرات وفراتی‌ها یک خاندانی از وزراء شیعه‌مذهب بودند، وگفته‌اند ابوالفتح فضل بن‌جعفر بن‌فرات از وزراءِ بنی عباس است واو همان کسی است که سندِ خطبهٔ شقشقیه را تا امیرالمؤمنین(ع) تصحیح کرده، وآن را از پدرانش واز مردمان ثقه از ادباء ودانشمندان پیش از ولادت سید رضی(ره) نقل کرده است.

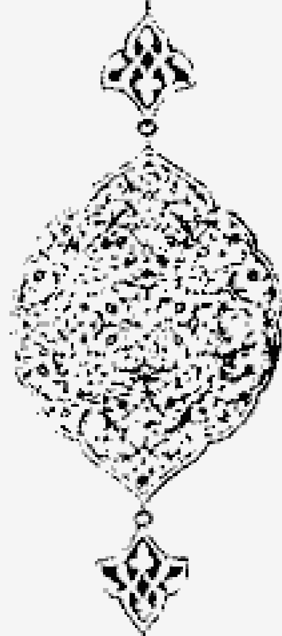
من می‌گویم: بنی فرات بسیارند وبسیاری از آنها به مقامِ وزارت رسیدند ویکی از آنها ابوالحسن محمد بن‌علی بن‌فرات است که وزید معتضد ومکتفی است.

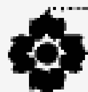
۲ ـ علی بن موسی بن فرات وزیر مقتدر است، سال ۲۹۹ او را وزیر ساخت.

۳ ـ علی بن محمد بن فرات که باز وزیر مقتدر بود پس از دو وزیر که در این میانه گذشتند وپس از آن هم وزیران بسیاری برای خود گرفت وباز هم هنگامِ کشته شدن او وزیرش بود.

٤ ـ ابوالفتح فضل بن جعفر بن موسی بن فرات بود.

مقتدر در نبردی کشته شد که میان او ومونس خادم در باب شماسیه درگرفت، از مسعودی است که ابوالفتح هنگام سوار شدن مقتدر برای نبردی







که در آن کشته شد طالع را دید ومقتدر از او پرسید: چه وقت است؟ گفت: وقت زوال، مقتدر از او چهره درهم کشید وخواست بیرون نرود ولی سواران مونس بر او نمایان شدند وبه‌او مهلت ندادند وهمان آخرین دوران او بود.

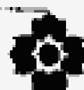
گفته است هر ششمي از خلیفه‌های عباسي یا کشته شده یا خلع شده، ششمینِ نخست محمد بن هارون بود که خلع شد، وششمینِ دوم مستعین بود وششمینِ سوم مقتدر، سپس قاهربالله خلیفه شد وپس از یک سال ونیم و ٦ روز چشمهای او را میل کشیدند وپس از او راضي‌بالله محمد بن‌جعفر مقتدر در سال ۳۲۲ خلیفه شد و ۷ سال جز ۲۲ روز خلافت کرد وباز هم ابوالفتح فضل بن‌جعفر بن‌فرات را وزیر خود نمود پس از چند وزیر دیگر وپس از او متقي‌بالله ابراهیم بن‌مقتدر به‌خلافت رسید در سال ۳۲۹، مسعودی چنین ذکر کرده، وبرس،یک دهی است میان کوفه وحله.

گفته‌اند همین پیشآمد وپیشآمد سابق سبب غیبت کبری شد از سال ۳۲۹ (از مجلسی ره).

[۲۲٤] از مجلسی(ره) ـ انّ القوم، یعنی ابابکر وکمک‌کاران ویارانش. ما قضی علیهم، یعنی محکوم به‌بطلانند یا سزاوار دوزخند ودر کمال‌الدین جواب سؤالات را چنین بیان کرده است:

اما اینکه پرسیدی وقتی آدم می‌خوابد روحش کجا می‌رود؟ پاسخش این است که روح او وابسته به‌باد است وبادش وابسته به‌هواء است تا گاهی که صاحبش برای بیدار شدن بجنبد، اگر خدا اجازه دهد که این روح به‌صاحبش برگردد هوا آن باد را بکشد وآن باد هوا را وروح برگردد در پیکر صاحبِ خود بیارامد، واگر خدای تعالي اجازهٔ برگشتن روح را ندهد، هوا باد را بکشد وباد روح را بکشد وببرد وتا روز رستاخیز به‌صاحبش برنگردد.

دربارهٔ یاد وفراموشی که گفتي، بدان که دل هر کس در درجي است وبر آن سرپوشي واگر آن کس در این هنگام صلوات بر محمد وخاندانش



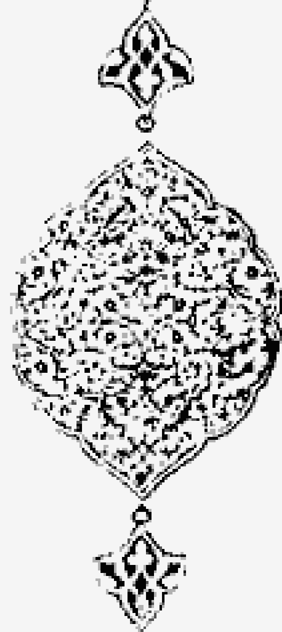

بفرستد کاملاً آن سرپوش از آن درج برداشته شود ودل پرتو گیرد وآن مرد بیاد آرَد آنچه را فراموش کرده واگر صلوات بر محمد وخاندانش نفرستد یا از آن کم نهد آن سرپوش بر آن درج بچسبد ودل تار گردد وآنچه در یاد است فراموش شود.

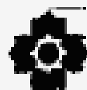
واما آنچه دربارهٔ نوزاد گفتی که مانند عموها ودائی‌های خود شود بدان که چون مرد با همسر خود درآمیزد با دلی آرام ورگ‌های آسوده وتنی برکنار از پریشانی نطفه در درون رحم جای گیرد وفرزند مانند پدر ومادر برآید واگر مرد بر زنِ خود درآید ودلش آرام نباشد ورگ‌ها نیاسوده باشد نطفه پریشان گردد وبلغزد واگر بر رگی افتد که از عم است مانند عم گردد واگر بر رگی از رگ‌های دائی افتد فرزند به‌مانند دائی برآید.

[۲۲۵] از مجلسی(ره) ـ مقصود از احمد بن ابی‌عبداللّٰه، احمد بن‌خالد برقی است که از افاخمِ محدثین وثقات است وکتب بسیاری تألیف کرده که از آن همه جز محاسن نمانده است، شیخ ونجاشی گویند: اصل او از کوفه است وجدش محمد بن‌علی را یوسف بن‌عمرو پس از شهادت زید بن‌علی به‌زندان انداخت(به‌جرم همکاری در شورش با زید علی‌الظاهر) وسپس او را کشت، خالد کودکی خردسال بود وبه‌همراه پدرش عبدالرحمن به‌برفرود قم گریخت ودر آنجا ماندند واو خودش ثقه است ولی از ضعفاء بسیار روایت کند تا آنکه گوید: منظور از حیرت وسرگردانی که در این حدیث به‌او نسبت داده‌اند چند وجه است:

الف ـ مقصود خرافت دوران پیری باشد.

ب ـ مقصود سرگردانی او پس از اخراج از قم باشد به‌حکم احمد بن‌محمد بن‌عیسی شیخ محدثین قم که او را برای کثرت روایت اخبار ضعیفه از قم بیرون کرد وپس از آن هم از او درگذشت وبا او آشتی کرد واز او عذر خواست.







ج ـ مقصود از حیرت یعنی حیرت شیعه در امر امامت پس از وفات امام عسکری وقبل از ظهور دلائل وثبوت امامت حجة بن‌الحسن(ع).

[۲۲۶] قوله لان خیط فرضی، یا بیان سبب انتخاب موسی(ع) است چنانچه از اعلام استفاده می‌شود یا بیان چیزی است که کلمهٔ فتنه بر آن دلالت دارد برای ابطال توقف امامت به‌آن حضرت که واقفیان مدعی شدند.. مقصود از فتنه قول برخی از شیعه است به‌توقف بر امام صادق(ع) وآنها فرقهٔ ناووسیه‌اند، ویا قول بسیاری از شیعه به‌توقف بر امام کاظم(ع) وبنابر بعضی از وجوهِ گذشته اشاره به‌وقایع زمان هارون‌الرشید است از ظلم او وزندان کردن امام(ع).

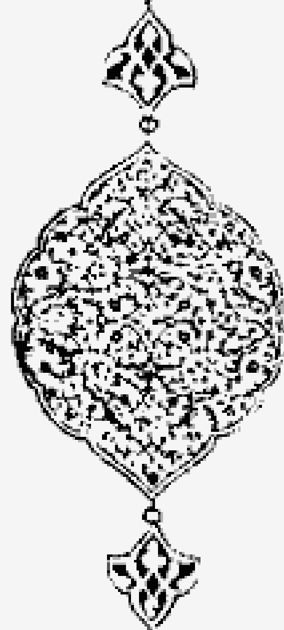
خیط، رشته‌ای است که لؤلؤ وجواهر دیگر را بدان کشند وپیوست بودن ائمه را به‌یکدیگر ووجوب اطاعت از آنان بدان مانند کرده است برای آنکه بدین‌وسیله اختران بروج امامت وگوهرهای درج آن بهم‌پیوسته‌اند چنانچه در قرآن از آن به‌حبل تعبیر کرده وفرموده: «واعصموا بحبل الله» وبعضی خیط را همان قرآن دانسته‌اند ولی معنی اول با کلمهٔ فرض مناسب‌تر است.

[۲۲۷] از مجلسی(ره) ـ معالم دین قواعد کلی وعمومی است که از آنها بر حال جزئیات ره‌یابی شود واستدلال گردد.انتهی.

من گویم: اگر واقعاً مقصود از معالم دین همین باشد، باید گفت که آن علم اصول فقه است فتدبر.

[۲۲۸] از مجلسی(ره) ـ اُمُّهُم یعنی فاطمه(ع)، وجَدَّتُهُم یعنی خدیجه(ع).

[۲۲۹] از مجلسی(ره) ـ قوله من ولدها، یعنی یازده تن آنان فرزند اویند وشماره راجع به‌همهٔ امامان است.



قوله ثلاثه منهم، یعنی از فرزندان فاطمه سه علی‌نام بود، نه از همهٔ ائمه





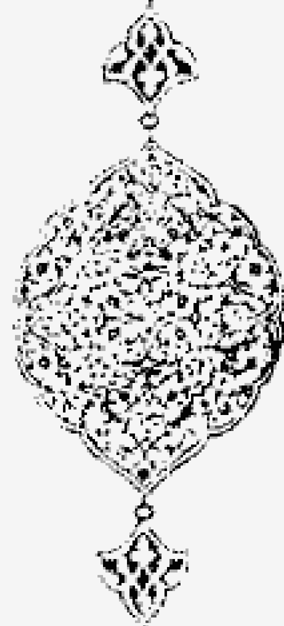
که چهار علی‌نام باشند، وظاهر این است که نسخه‌نویسان تصحیف کرده‌اند زیرا در روایت صدوق در کمال‌الدین وعیون وفقیه ودر روایت شیخ در غیبت به‌همین سند خود این حدیث از جابر نقل شده است ودر کتب دیگر هم نقل شده وبه‌جای سه علی‌نام، چهار علی‌نام ضبط شده است.

[۲۳۰] از مجلسی(ره) - وکل وصی، یعنی هر کدام از اوصیای محمد را برنامهٔ مخصوص است، وگفته شده مقصود اوصیاء همهٔ پیغمبران است از هبةالله تا امام قائم(ع) ولی معنی اول روشنتر است.

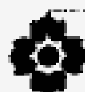
کل وصی جرت به سُنّه، یعنی به‌روش وبرنامه‌ای دستور داشته که از آن تجاوز نمی‌توانسته، اختلاف روش امامان معصوم(ع) روشن است، برخی در کار عبادت به‌سر برده وبرخی به‌نشر دانش پرداخته، برخی کمتر تقیه کرده وبرخی بیشتر، برخی مبارزه را تا نبرد کشانده و برخی به‌سازش ومصالحه گذرانده، اخباری گذشت که امامان کاری نکرده ونکنند جز طبق سفارش از طرف خدا عزوجل ودستور او واز آن درنگذرند وبه‌شمارهٔ آنان فرمان‌های سر به‌مهر از آسمان فرود شده وهر کدام بدان کار می‌کردند که زیر مهر ویژهٔ او بوده.

علیٰ سُنَّة اوصیاء عیسیٰ، یعنی از نظر شمارش به‌روش آنان بوده‌اند یا در همان ستم‌کشی وتقیه از سرکشان.

علیٰ سُنَّة المسیح، یعنی علی بود که چون مسیح مردم در بارهٔ او سه دسته شدند برخی او را خدا دانستند وپرستیدند وبرخی او را خطاکار وکافر پنداشتند واو را کشتند وبرخی به‌درستی او را امام ورهبر پس از پیمبر خواندند، یا آنکه روش زندگی او در رضایت وجامه وعبادت چون عیسی بوده است.



[۲۳۱] از مجلسی(ره) - یک‌بار، دو بار، تردید از راوی است وسوگند برای تأکید بوده ویا برای اینکه دیگران بدانند که درست است.

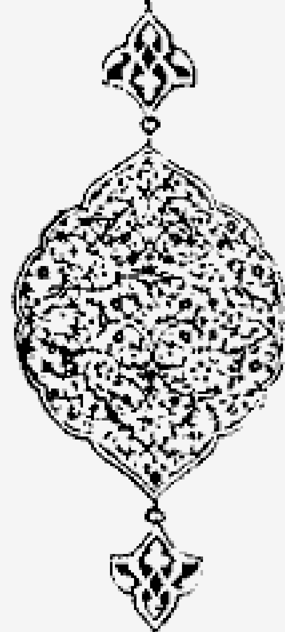


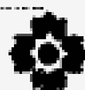

[۲۳۲] غیر الذی کان، از قبیل خروج به‌زور شمشیر وحکم بر طبق آنچه داند واعدام مانع‌الزکاة وبریدن دست‌های بنی شیبه وجلوگیری از ناودان‌های سرراه وهرچه به‌راه زیان دارد وغدقن از مناره‌ها ومحراب‌های دربسته ودیگر چیزها که در روایت رسیده که آن حضرت خواهد کرد ـ از مجلسی(ره).

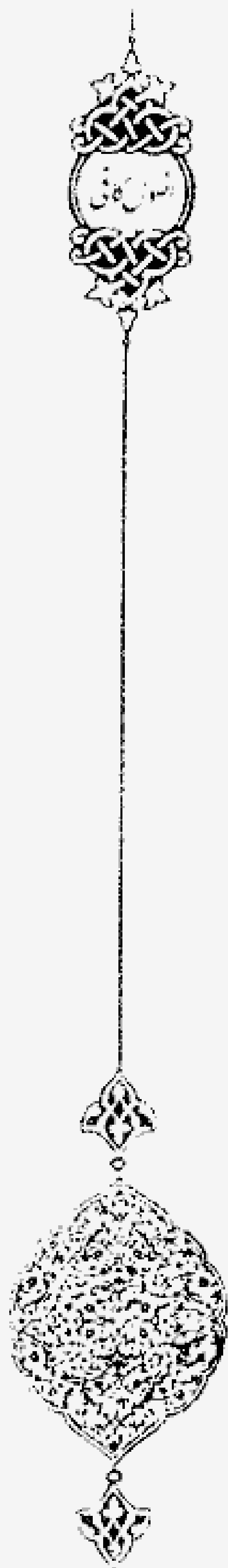
[۲۳۳] از مجلسی(ره) ـ فهو کافر، یعنی ناشناس به‌مقام فضل امام(ع) که می‌تواند کوه را طلا کند با دعای خود، اینجا کفر در برابر ایمان کامل است یا مقصود اینکه امام را در نزد خود تا این حد خوار وزبون داند.

ویحتاجون، یعنی برای آمرزش وبالا رفتنِ درجه وفزون شدن حسنات وجبران سیئات، مقصود از صدقه در این آیهٔ شریفه یا زکاة است یا اعم از صدقهٔ واجب ومستحب چنانچه روایت شده که این آیه دربارهٔ کسانی نازل شده است که از غزوهٔ تبوک برجا نشستند وچون توبه کردند وخدا توبهٔ آنها را پذیرفت این دربارهٔ آنها نازل شد چون پس از آزادی به‌حضرت رسول(ص) گفتند: یارسول‌الله این دارائی است که مایهٔ تخلف ما از جهاد است، آنها را به‌فقراء بده وما را پاک کن، در این صورت استدلال به‌این آیه از این نظر است که در صورتی که صدقه‌ای که به‌مستحق داده شود این منزلت را دارد صرف خمس وهدیه به‌امام به‌طریق اولی چنین است، وممکن است مقصود از صدقه در آیه مطلق ایثار مالی باشد در راه خدا وشامل صلهٔ به‌امام وخمس هم بشود وبنابر این استدلال بدان ظاهر است(استدلال امام بدان در این مورد دلالت بر عموم معنا دارد).

تطهیر ضد تنجیس است وتزکیه ضد کاستن وتنقیص، اوّلی در خود انسان است ودومی در مال، یا مقصود تطهیر از گناه ومال دوستی وبخل است، وتزکیه یعنی وسیلهٔ فزایش حسنات ورفع درجات به‌مقامات مخلصین، از آیه معلوم شود که سود صدقه به‌دهنده رسد نه رسول وامام(ع).





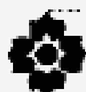


[۲۳۴] از مجلسی(ره) ـ آن را چون کوه اُحُد سازد، یعنی برای آنکه می‌دهد ودر اینجا تشبیه معقول به‌محسوس شده است ومقصود این است که ثوابِ این کار میان دیگر کارهای شایسته چون کوه اُحُد است در برابر پیکره‌های دیگر، یا مقصود این است که دادن یک‌درهم به‌دست امام چون دادن یک کوه اُحُد پول است به‌دست دیگران، ودادن وجه به‌امام ممکن است اعم از صله به‌خود امام باشد وشامل دادن زکاة وصدقات دیگر به‌او بشود زیرا او بهتر به‌مصرفِ واقعی می‌رساند، ومفید وابوالصلاح با امکان آن واجب دانند ودر صورت دسترسی نداشتن به‌خود امام باید به فقیه جامع‌الشرائط داده شود.

من ذا الذي يقرض الله ـ بیضاوی قرض‌الحسنه را گفته: یعنی قرض مقرون به‌اخلاص ودل‌خوش، یا قرض از مال حلال، وبرخی قرض‌الحسنه را مجاهده وانفاق در راه خدا دانسته‌اند.

[۲۳۵] از مجلسی(ره) ـ قوله ره «حيث يقول» تعلیل از این نظر است که خلیفهٔ شخص کسی است که جانشین‌او وبه‌جای او است وهاء برای مبالغه است واین دلالت دارد که امام را روا است در زمین هرگونه خواهد تصرف کند چنانچه خدا را سزد که در آن تصرف کند.

«ثمّ صار لأبرارِ ولده» زیرا که آنها هم نیز خلفای خدایند، راغب در مفردات خود گفته است: فییٔ وفیئه برگشت به‌وضع پسندیده‌ای است، خدا فرموده است: «حتى يفيئ الى امر الله» تا برگردد به‌پیروی دستور خدا، وباز فرموده: «فان فائت فاصلحوا بينهما» اگر برگشت کرد وبه‌سرِ صلح باحق آمد میان آنها را اصلاح کنید واز اینجا است که گویند: «فاء الظل» سایه برگشت، وفییٔ به‌سایهٔ بعدازظهر گویند که برگشت سایهٔ بعدازظهر است، خدا فرموده است(۵۰ سوره نحل): «آیا نبینند آنچه را خدا آفریده است از هرچیزی که برگردد سایه‌اش». گفته‌اند غنیمت بهره‌ای است که رنج فییٔ را نداشته، خدا هم فرموده است(۷ سوره حشر): «آنچه خدا به رسولش از اهل

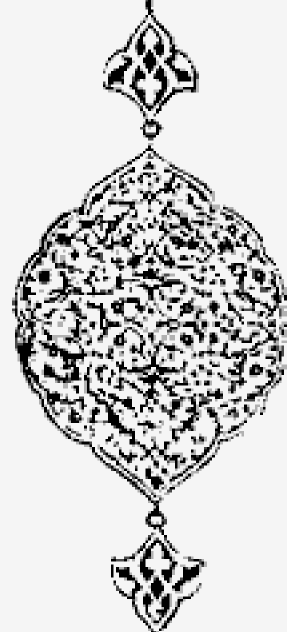


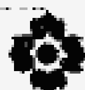

قریه‌ها فیئ داده است» وفرموده است(۵۰ سوره احزاب): «وآنچه ملکت شده از کسانی که خدا فیئ تو نموده» وفرموده است(٦ سوره حشر): «وآنچه خدا از آنها فیئ رسول ساخته پس هر چه را که اسب‌سوار وشترسوار دنبالش نراندید». برخی گفته‌اند اینها را فییٔ گویند به‌مانندی سایه برای آگاهی از اینکه شریف‌ترین کالای جهان چون سایه‌ای است که زودگذر است.

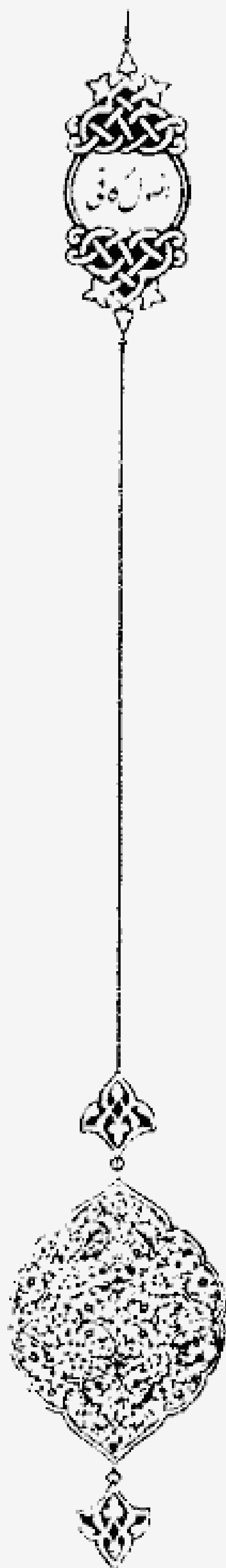
در نهایه گوید: در حدیث ذکر فییٔ در موارد مختلفی مکرر شده است وآن مالی است که از کفار به‌دست مسلمانان افتد بی جنگ وجهاد، واصل فییٔ رجوع است، وگویا در اصل مال آنها بوده وسپس به‌آنها برگشته است واز اینجا است که به‌سایهٔ بعدازظهر فییٔ گویند زیرا که آن از جانب مغرب به‌سوی مشرق برمی‌گردد. انتهی.

مجلسی(ره) گوید: من می‌گویم آنچه مصنف در معنی کلمهٔ فییٔ گفته مخالفِ گفتهٔ لغوی‌ها وظاهر آیات است واخبار، چون خدا فرماید(٦ سوره حشر): «آنچه را خدا از آنان فییٔ رسول سازد پس هرچه را اسب‌سوار وشترسوار بر آن نراندید ولی خد رسُل خود را بر هرچه خواهد مسلط سازد وخدا بر هر چیز توانا است» وفرماید خدا سبحانه(۷ سوره حشر): «آنچه را خدا از اهل قریٰ فییٔ رسول خود کند پس از آن خدا است..الخ».

وشیخ در تهذیب به‌سند خود از امام صادق(ع) روایت کرده است دربارهٔ غنیمت که خمسش بیرون شود وهرچه ماند میان قشونی که بر سرِ آن جنگیده وآن را به‌دست آورده پخش کنند، واما فییٔ وانفال مخصوص رسول‌خدا(ص) باشند، وباز ضمن حدیث مفصّلی از آن حضرت که فرمود: هر زمین ویران وهر تهِ رودخانه‌ای همه از فییٔ وانفال است که از آن خدا ورسول او است وهر جا خواهد مصرف کند، واز آن حضرت است در حدیث طولانی نیز که فرمود: فییٔ آن اموالی است که خون‌ریزی بر سر آن نشده





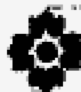


وانفال هم بمانند آن است ودر رتبهٔ او است. پایان نقل از مجلسی(ره).

من می‌گویم: مرحوم کلینی(ره) فیئ را به‌معنی باز پس گرفته دانسته است وبه‌این معنی بر همان چیزهائی راست آید که حکومت اسلامی به‌حق آن را از دیگران گرفته است وکلمهٔ (أفاء) در آیات مذکوره نسبت به‌خدا دارد ومعنایش این است که آنچه را از دیگران باز پس گرفته وبه‌پیغمبر داده وهر سببی که خدا فراهم کند برای رسیدن مالی به‌پیغمبر گو اینکه به‌دلِ صاحبان آن اندازد که آن را از روی دلخواه به‌آن حضرت دهند، این تعبیر درست باشد وآنچه اهل لغت در این باره گفته‌اند از استعمالات فقهاء واهل حدیث ومفسران گرفته‌اند ومعلوم نیست که اصل لغت را نقل کرده باشند، آنچه مهم است تحقیق این مطلب است که کلمهٔ فیئ نسبت به‌این اموال یک اصطلاح دینی است ودر اصلِ لغت به‌معنی همان رجوع است وزبان شرع به‌این مناسبت آن را نام اموالی گذاشته که به‌نیروی خود از دست دیگران بازگرفته است وچهار سهمی که به‌قشون غنیمت‌ستان داده شده به‌عنوان کارمزد است واز نظر اسلام مزد کارگر تا این پایه افزایش یافته است.

[۲۳۶] از مجلسی(ره) ـ در تفسیر آیهٔ خمس محقق اردبیلی گفته است که در مجمع‌البیان گفته: لغت غنیمت آن است که از کفار گرفته شود از اموال حرب، یعنی آنچه را از کفار گرفتید به‌زور. وبیان هر دو کوتاه است، مقصود این است که مرداز غنیمت در اینجا غنائم میدان جنگ است که آن یکی از هفت چیزی است که خمس بدان تعلق گیرد نزد اکثر اصحاب ما، وآن هفت عبارت است از:

(۱) غنیمت دارالحرب (۲) سود بازرگانی وزراعت کاری وصنعت پس از هزینهٔ سال برای صاحبش به‌وجه متعارف ولائق به‌حال او بی‌اسراف وتنگ گرفتن در معاش (۳) معادن (٤) گنج (٥) آنچه به‌غواصی از دریا برآورند (٦) حلال مخلوط به‌حرام، در صورتی که اندازه





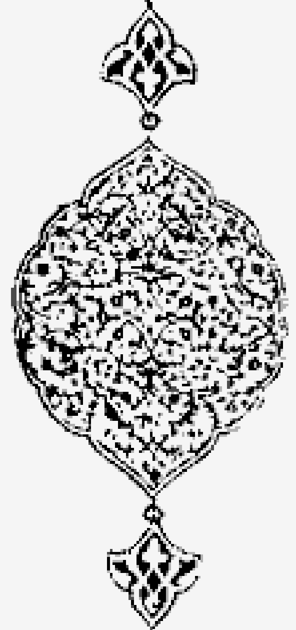
ومالک آن را نداند (۷) زمینی که کافر ذمی از مسلمانی بخرد.

وحلبی میراث وهبه وهدیه وصدقه را به‌آنها افزوده است، وشیخ عسل کوهی وگندم کوهی را به‌آن افزوده، وعلاّمه ومحقق صمغ ومانند آن را بدان افزودند، ومستحق خمس همانهایند که ذکر شد، آن را شش قسمت کنند، سهم خدا وسهم رسول وسهم ذی‌القربی از آنِ امام است آن را هر جا خواهد صرف کند، ودر حال عدم وجود پیغمبر از آنِ امام جانشین او است ونصف دیگرش از آنِ سه دسته نامبرده از بنی هاشم است طبق روایات اهل بیت(ع) واز امیرالمؤمنین هم روایت شده است که مقصود یتیمان ما ومستمندان ما وابن‌السبیل ما است، خمس احکامی دارد که از کتب فقه دانسته شود.

آنچه در اینجا سزا است که بیان شود مضمون آیه است که دلالت دارد بر وجوب خمس در غنیمت جنگ از هرچه که بر آن چیزی گفته شود، منقول باشد یا غیر منقول، در کشّاف گفته است: تا برسد به‌سوزن ونخ، زیرا متبادر از لفظ غنیمت در اینجا همین است ودو تأیید هم دارد اول تفسیر مفسرین ودوم اینکه آیهٔ پیش وپس آن دربارهٔ جنگ است چون تعبیر به‌یوم‌الفرقان دارد که مقصود روز امتیاز حق است از باطل به‌وسیلهٔ غلبهٔ مسلمانان بر مشرکان در روز بدر، وچون به «یومَ التقیٰ الجمعان» یعنی روز برخورد دو دستهٔ مسلمان ومشرک به‌یکدیگر در سرِ چاه‌های بدر، ودلالت آیه بر وجوب خمس از چند وجه است:

۱ ـ تأکیدی که از اعلموا یعنی بدانید فهمیده شود، زیرا منظور تنها دانستن نیست بلکه دانستن برای به‌کار بستن است زیرا تنها دانستن سودی ندارد بلکه وبال فزاید، ومعلوم است که در این امور منظور صرفِ دانستن نیست.

۲ ـ تقیید حکم به‌ایمان که فرماید: «اِن کنتم آمنتم بِاللّٰه» وبدانچه از پیروزی در روز بدر نازل شد که فرمود: «وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان»






وجزای این شرط به‌قرینهٔ سابق محذوف است که: «فاعلموا انَّ ما غنمتم من شيٌ» باشد که از جنس ماقبل است به‌قرینهٔ همان ماقبل، ولی با توجه به‌اینکه مقصود صرف علم نیست بلکه عملی که طریق عمل است چنانچه گذشت.

۳ ـ ذکر جملهٔ خبریهٔ: «انَّ لِلّهِ خُمسَه».

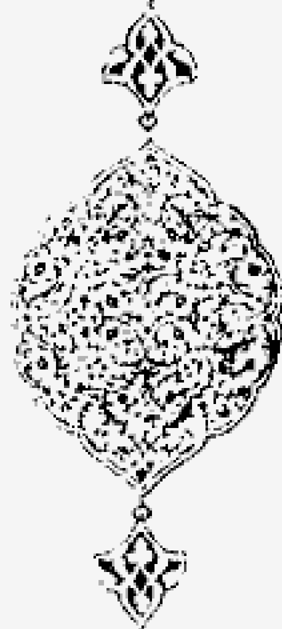
٤ ـ تکرار کلمهٔ انَّ در «انَّ ما غنمتم» ودر «انَّ لِلّهِ خمسه».

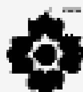
۵ ـ حذف خبر ـ چونکه انَّ للّٰه خمسه به‌تأویل مصدر می‌رود وحکم یک کلمه دارد که مبتدا است وخبر او محذوف است وتقدیرش این است که فتخمیسه للّٰه واجب، یاحق، وممکن است آن را خبر دانست ومبتدا مخذوف باشد به‌این تقدیر که:

فالحکم ان للّٰه خمسه چنانچه گفته شده بلکه این بهتر است ومجموع خبر«انَّ» اولیه است ودخول کلمهٔ فاء در خبر برای این است که اسم ان موصول است.

پس از اینکه دلالت آیه بر وجوب روشن شد باید گفت: دلالت بر وجوب خمس دارد در هر غنیمتي که به‌دست آید، وکلمهٔ غنیمت در لغت بلکه در عرف نیز مطلق فائده باشد، وبرخي اخبار هم مؤید این عموم است مانند روایت تهذیب به‌سند خودش از امام صادق(ع) گوید: به‌آن حضرت گفتم: «واعلموا انَّ ماغنمتم من شيٌ...» الآیه، یعنی چه؟ فرمود: به‌خدا مقصود از آن فائدهٔ روز به‌روز است جز اینکه پدر شیعیان ما را از آن معاف کرده است تا پاک باشند، ولی ظاهر این است که کسی بدان قائل نیست زیرا پاره‌ای از علماء موضوع، آیه را به‌همان غنیمتِ جنگ مخصوص دانسته‌اند چنانچه دانستي، وبرخي هم معادن وکنوز را بدان افزوده‌اند، وبعضي تا هفت چیز آن را توسعه داده‌اند که ذکر شد، واند کی از علماء پاره‌ای از فوائد را به‌آنها پیوسته‌اند که ما بدان اشاره کردیم.

سپس گفته است(ره): آری در مجمع‌البیان گوید: پس از آنچه ما



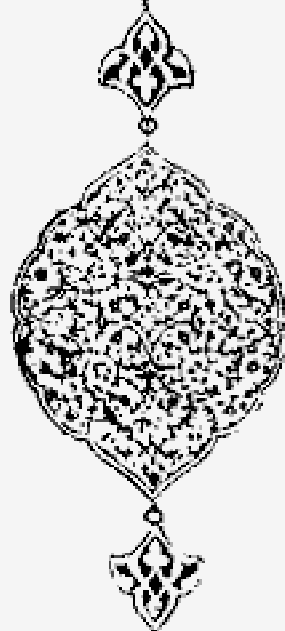




نقل کردیم از او در معنی غنیمت طبق نظر جمهورِ مفسرین در معنی لغوی غنیمت، که برخی از اصحاب ما خمس را در هر فائده‌ای واجب دانسته که به‌دست انسان آید از کسب وسود اورگانی ودر کنوز ومعادن وغوص وجز آن از آنچه در کتب نام‌برده‌اند، وممکن است برای آن به‌همین آیه استدلال کرد زیرا در عرف لغت غَنِم وغنیمت بر همهٔ اینها صادق است، وظاهر این است که مقصودِ او وجوب خمس، همان هفت چیز است چون آن را به‌اصحاب نسبت داده، ومعنی آن همهٔ اصحاب یا اکثر آنها است وقول به‌وجوب خمس در هر فائده‌ای از هیچ کدام نیست علی‌الظاهر، وباز گفته: در کتب مذکور است واین عموم در کتب نیست وگویا مقصودش استدلال برای فقه شیعه است به‌آیهٔ شریفه در برابر عامه که آن را مخصوص به‌غنائمِ دارالحرب دانند واین اختصاص درست نیست.

قوله: فهو الانفال، اشاره است به‌قول خدا تعالی(۱ سوره انفال): «از تو پرسند از انفال، بگو انفال از آن خدا است ورسولش».

[۲۳۷] از طبرسی(ره) - ابن عباس گفته است که: «ما افاء الله علی رسوله من اهل القریٰ» دربارهٔ اموال کفار اهل قریٰ نازل شده است که بنوقریظه وبنوالنضیر باشند که در خودِ مدینه بودند ودربارهٔ فدک که در سه‌میلی مدینه بوده ودربارهٔ خیبر ودهات عرینه وینبع که آنها را خدا خاص رسولِ خود کرد تا هرچه خواهد با آنها بکند وگزارش کرد که همه از آنِ او است، چون مردمی گفتند: چرا آنها را قسمت نکنی؟ واین آیه نازل شد. وگفته شده است که آیهٔ نخست دربارهٔ خصوص اموال بنی‌النضیر است وآیهٔ دوم در اموالی است که بی‌نبرد به‌دست آمده است، وگفته‌اند هر دو آیه در یک موضوع است وآیهٔ دوم بیان مصرف وتقسیم همان مورد آیهٔ اول است.



ودر این آیه اشاره است که تدبیر امّت با پیغمبر است وامامانی که جانشین اویند وبرای همین صاحب اختیاری، پیغمبر اموال یهود خیبر را

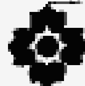
تقسیم کرد وخودشان را آزاد کرد وبنی‌النضیر وبنی‌قینقاع را تبعید کرد واموال منقول آنها را به‌خودشان داد، ولی مردان بنی‌قریظه را کشت وبچه‌ها وزنهایشان را اسیر کرد واموالشان را بر مهاجرین تقسیم کرد وبر اهل مکه منت نهاد وآنها را آزاد کرد.

[۲۳۸] از مجلسی(ره) ـ لنا، یعنی از بنی هاشم یا مخصوص خودِ اوصیاء است زیرا تصرف در خمس حق آنها است وسایر اصناف جیره‌خوار امامند وبه‌آنها برای نفقه عطا میدهد.

[۲۳۹] از مجلسی(ره) ـ قوله وما غلبوا الاّ مااحتویٰ علیهِ العسکر، ظاهرش این است که اموال غیر حاضر در جبهه از غنائم محسوب نیست ومختص به‌امام است ویا از عموم مسلمانان است واین خلاف مشهور است مگر اینکه گفته شود اگر قشون آنها را به‌زور گرفته باشند در مضمون مااحتواه‌العسکر داخل است وگر نه جزء انفال است، وممکن است گفت معنی «مااحتویٰ علیه العسکر» این است که در تصرف او آید نه آنکه در خصوص میدان جنگ باشد وآنچه نهفته وزیر زمین گنج شده باشد از غنیمت بیرون است واین وجه نزدیک به‌فهمی است.

اَعراب، بادیه نشینانند وگفته‌اند مقصود عموم کسانیند که نام مسلمانی بر خود نهاده، ولی معنای آن را به‌خوبی درک نکرده ووصف نتوانند وعدم شرکت آنها در غنیمت با شرکت در نبرد قولی است مشهور ولی ابن‌ادریس آنها را شریک در غنیمت داند. پایان نقل از مجلسی.

من می‌گویم: آنچه ابن‌ادریس گفته درست‌تر به‌نظر آید، زیرا محرومیتِ بادیه‌نشینان از لوازم ومتعلقات قانون وجوب هجرت بوده است برای تشویق آنان به‌اجتماع آنان در دارالهجره وشرکت در پرورش وآموزش پیغمبر وحمایت از مراکز اسلام که نو بنیاد بود وهر ساعت در معرض هجوم کفار قریش بود وهم به‌حساب ضعف بنیهٔ مالی مردمِ مدینه ومرکز اسلام ولی

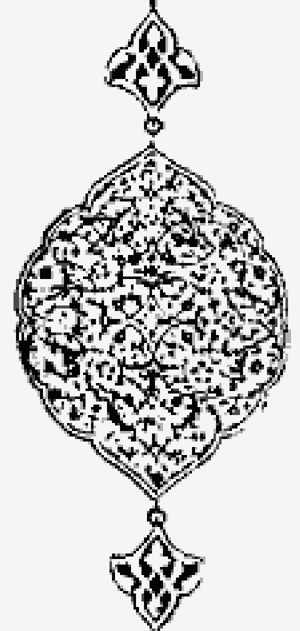




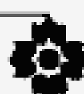
پس از فتح مکه قانونِ هجرت ملغی شد وپیغمبر فرمود: لا هجرة بعد الفتح وبا ملغی شدن قانون هجرت این گونه معاهدات مربوط به‌آن‌هم به‌پایان رسیده است.

[۲۴۰] از مجلسی(ره) ـ فاذا اخرج منها ما اخرج، اشاره به‌اخراج مصارف تولید درآمد اراضی است واصحاب در این باره اختلاف دارند، شیخ در مبسوط وخلاف گفته است: همهٔ مخارج به‌عهدهٔ صاحب مال است نه فقراء، ودر خلاف آن را به‌اصحاب نسبت داده واز یحیی بن سعید بر آن دعوی اجماع شده است جز عطا وجمعی از متأخرین هم آن را اختیار کرده‌اند چون شهید ثانی در فوائدالقواعد وشیخ در نهایه گفته: همهٔ مخارج از درآمد برداشت می‌شود واین قول از مفید وابن‌ادریس وفاضلین وشهید است ودر منتهی آن را به‌اکثر اصحاب نسبت داده است ولی اولی اقوی است واین عبارت صریح در این مقصود نیست زیرا ممکن است هر دو فعل مجهول خوانده شود ومقصود این باشد که چون خدا هرچه را خواست از زمین برآورد، پایان نقل از مجلسی(ره).

ولی اظهر همان وجوب زکاة است بعد از مخارج تولید زیرا مخارج تولید حکم درآمد ندارد وبه‌علاوه از نظر اقتصادی حفظ اصل سرمایهٔ کار بر همه‌چیز مقدّم است وشاید حکّام وخلفاء جور بودند که از نظر ستم بر متصدیان اراضی از اخراج موٌنه به‌نفع خود مضایقه می‌کردند واگر اخباری هم بر عدم آن دلالت دارد مناسب است که حمل بر تقیه شود وعبارت حدیث هم ظهور روشنی در این معنی دارد وحمل آن بر آن معنی که مجلسی(ره) گفته رکیک وبدون معارض اقوی است، انتهی.

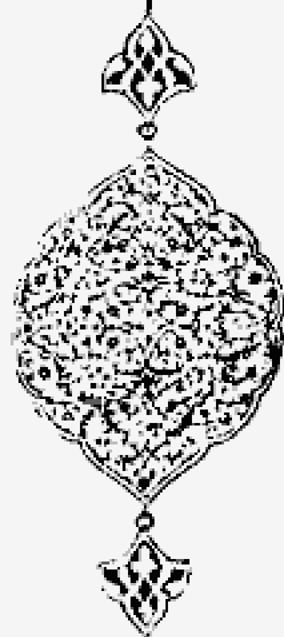


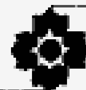
فی مواضعهم، متعلق به‌تقسیم است ومقصود از آن عدم جواز نقل زکاة است از محلی به‌محل دیگر با وجود مستحق، یا منظور این است که زکاة را به‌دست مستحق برسانند واو را برای دریافت آن احضار نکنند.




[۲٤۱] این روایت جامع ومفیدی است در مقام بیان نظم کلی اقتصاد اسلامی واعتبار حقوقی که در آن تشریع شده وهم بودجه بندی کلی وجزئی نظر عموم مردم واز نظر دستگاه رهبری جامعه ومطالب زیر از آن به‌خوبی استفاده می‌شود:

نکته یکم ـ زکاة به‌عنوان یک حق اجتماعی تشریع شده است برای رفع فقر عمومی زیرا در اجتماع است که کارگران به‌وجود می‌آیند وسرمایه در آن به کار می‌افتد ومردمِ علیل وپیر وناتوان ومستمند وفقیر در اجتماع انسانی بمانند حاشیه ومرز جامعه هستند وجامعه مسئول ادارهٔ آنها است وبقای اجتماعی در دِه یا شهر یا بیابان نیازمند یک اموری است که مسئول معینی ندارد وهمه باید در انجام آن کمک کنند، چون راه‌سازی وپل‌سازی ودفاع از دشمن که به‌عنوان سبیل‌اللّٰه تعبیر شده است، زکاة در تشریعات اسلام بودجه‌ای است که برای ادارهٔ ناتوانان ومستمندان واجراء امور عمومی معین شده است وبه‌این مناسبت هرچه کار ودرآمدی که تولید محصولات کند به‌اجتماع نزدیکتر باشد ونیاز آن به‌جامعه بیشتر باشد، در آن سهم بیشتری برای زکاة اعتبار شده است. زکاة در مقررات اسلام یک مراتب مختلفی دارد وبر یک نظر اقتصادی اجتماعی دقیقی تشریع شده است ودر دو قسمت محصولات کشاورزی ودام‌پروری اعتبار شده است زیرا این دو قسمت هستند که درآمد حقیقی اجتماع را تشکیل می‌دهند وسائر درآمدهای اجتماعی مانند محصول صنعتی وکارخانجات بر آنها وابسته‌اند وباید مادهٔ خامِ خود را از آنها آماده کنند، در این زمانه پاره‌ای صنایع به‌وجود آمده است که مادهٔ خام آن همان خاک ویا سنگ است چون بلور سازی وسیمان مثلاً محصولات آنها جزء حوائج درجهٔ اول وعمومیِ اجتماع انسانی نیست بلکه می‌توان گفت محصولات آنها تجملی است ودر درجهٔ دومِ حاجتمندی است برای آن که حوائج درجهٔ اول جامعهٔ انسانی همان غذا ولباس است که بدون آنها زندگانی






اجتماعی وتمدن میسّر نیست وغذا ولباس انسانی محصول کشاورزی ودام‌پروری است وبه‌این جهت شرع اسلام از نظر محصولات کشاورزی چهار محصول عمده را در نظر گرفته وبر آن زکاة بسته است: ۱ - گندم ۲ - جو ۳ - انگور ٤ - خرما. واز نظر دام‌پروری سه نوع حیوان عمومی وحلال گوشت ومورد استفاده را منظور داشته است: ۱ - شتر ۲ - گاو ۳ - گوسفند.

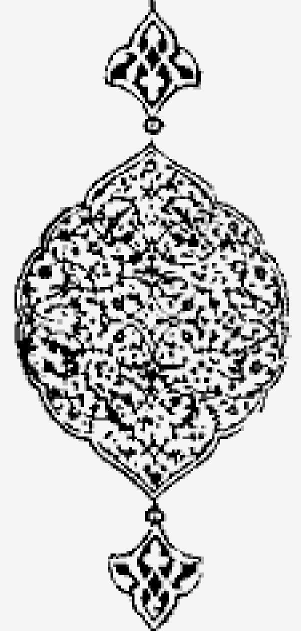
در حقیقت رقم کلی درآمد زکاة از این هفت قسمت به‌دست می‌آید والبته در باب زکاة، پول طلا ونقره هم مورد توجه شده است برای جلوگیری از احتکار پول وتولید رکود در بازار داد وستد، ومقرر شده است که اگر کسی پولِ رایج طلا ونقره را تا یک سال نگهدارد ودر جریان معامله واستفاده قرار ندهد باید زکاة آن را بپردازد واین در حقیقت جریمه‌ای است که به‌حبس پول رایج تعلق می‌گیرد وبرای اینکه روشن شود زکاة، یک حق اجتماعی است، تأمل در مراتب متعددهٔ تنازلی زکاة بجا است.

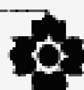
زکاة در شرع اسلام از حد اکثر صدی ده(عُشر) وتا کمترین رقم صدی یک(یک‌صدم) تشریع شده است، و در این میان مراتب بسیار دیگر هم وجود دارد که نیازمند دقت فراوان است:

۱ - صدی ده در اسلام حد اکثر سهم زکاة است وآن در غلاتی است که نیازمند به‌آبیاری نباشند وخرج وهزینهٔ آب به‌آنها تعلق نگیرد ودر اخبار آن را به‌دو تعبیر ادا کرده است:

الف - آنچه از آسمان سیرآب شود یا آسمان آن را سیرآب کند(ما سقت السماء) که آن را محصول دیمی گویند ودر بسیاری از سرزمین‌هائی که رطوبت هوا دارند مانند اطراف مدیترانه وسائر دریاها ودر بسیاری از مناطق کوهستانی همهٔ انواع محصول ویا قسمتی از آنها به‌همان رطوبت باران ونم هوا رشد می‌کنند ونیازمند آبیاری نیستند.

ب - زمین‌هائی که آب رودخانه وکاریز بر آنها روان می‌شود






وآبیاری آنها نیاز به کار دیگری ندارد، یا آنکه در ته‌نشین نهرها کشت شود مانند کنارهٔ نیل مصر که چون آبِ آن فرو نشیند در کفِ آن به‌تدریج کشت می‌کنند وبا همان نمِ زمین زراعت می‌رسد.

در این موارد که کشت وکار غلات هزینهٔ آبیاری ندارد میزان زکاة صدی ده است وآن بیشتر اندازهٔ زکاتی است که در اسلام مقرر شده است ودر حکم آن است زمین‌هائی که مدتی به‌آب باران تر می‌شوند ومدتی هم به‌جریان آبِ رود وکاریز واگر جریان رود وکاریز هزینه‌ای بردارد برای سدبندی وپاک‌گیری کاریز ظاهر آن است که به‌حسب نسبت از درآمد برداشت می‌شود مگر آنچه خودِ زارع متصدی باشد.

۲ ـ صدی پنج که نیم عُشر است وآن در زمین‌هائی است که باید به‌وسیلهٔ استخراج آب آنها را آبیاری کرد ودر زمان سابق دو وسیله معمول بوده که در اخبار بدان تصریح شده است:

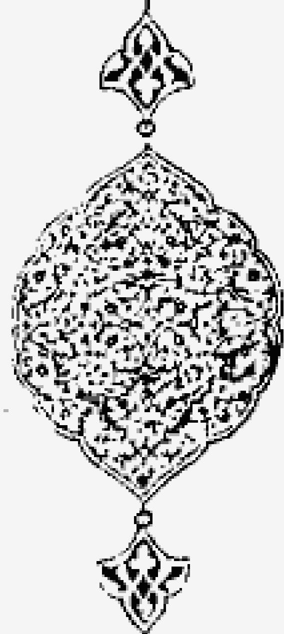
الف ـ دوالیب، که چرخ‌های آبکشی که به‌وسیلهٔ پابو ومانند آن می‌چرخیده‌است وآب بیرون می‌آورده وتا کنون هم در کنار نهرهای فرات ودجله از آن استفاده می‌شود.

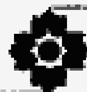
ب ـ دلوهای بزرگی که به‌چرخی بندند وبه‌وسیلهٔ گاو یا شتر با آن آب از چاه یا نهر درآورند وکشت کنند ودر حکم آن است ماشین‌های آب‌کشی که امروزه اختراع شده وبه‌وسیلهٔ آنها از چاه یا نهرها آب بالا می‌آورند.

در این موارد سهم زکاة صدی پنج است، وصدی پنج آن برای هزینهٔ آبیاری کسر شده است.

۳ ـ صدی دو نیم، که در زکاة پول طلا ونقره است که از ۲۰۰ درهم ۵ درهم می‌دهد.

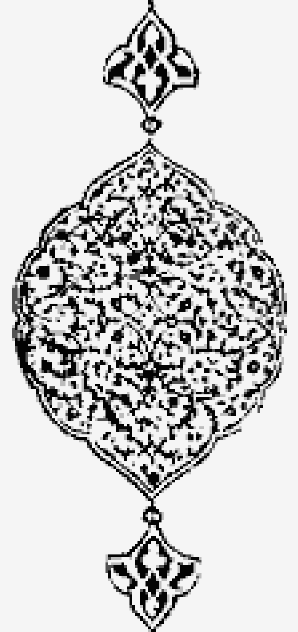
۴ ـ صدی یک که کمترین حد زکاة است وآن در آخرین نصاب

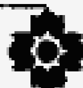
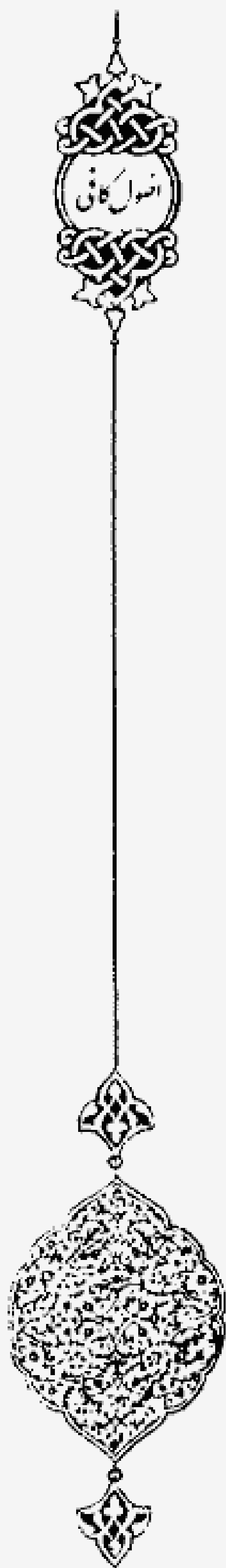





گوسفند است که وقتی از ۵۰۰ بیشتر شد از هر صد گوسفند یک گوسفند زکاة داده می‌شود، ودر زکاة چهار نصاب کمتر گوسفند ودر زکاة شتر وگاو که نصاب‌های متعدد دارد از میزان صدی ۱۰ وبلکه صدی ۵ که زکاة غلات است کمتر اعتبار شده است واین برای آن است که رمه‌های صحراچر این دامها که تمام سال در بیابان می‌چرند وبه‌این واسطه زکاة به‌آنها تعلق دارد از غلات به‌اجتماع حاجت ونیاز کمتری دارند، زیرا زمین زراعتی باید در یک محیط اجتماعی باشد تا بهره بدهد وکارگران بسیار لازم دارد، ولی رمه‌های بیابانی در سرزمین‌های دور دست وبا کارگران کمتری اداره می‌شوند ونیاز آنها به‌جامعه کمتر است وبه‌همین نظر بهرهٔ کمتری را جامعه از آنها مستحق می‌شود.

نکتهٔ دوم ـ از بیانات گذشته روشن شد که زکاة حق اجتماعی است وقانون عدالت حکم می‌کند که هر کس مال زکوی دارد وشرائط مقررهٔ زکاة در او جمع است به‌جامعه مدیون است وبدهکار است نسبت به‌اندازهٔ مقرر زکاة مانند آنچه را به کارگر زراعت در برابر مزد کار وابزار بدهکار است وظیفهٔ او است که خود دنبال بستانکار برود وبه‌او بپردازد واگر نپرداخت حق مردم را خورده است وبرده است مانند بدهکاری که پولی وام گرفته وندهد، وادای زکاة وصرف آن در مصارف مقرره هیچ گونه افتخاری جز همان تصفیه حساب بدهکاری ندارد، والبته چون صرف زکاة در مصارف خود یک امر عمومی واجتماعی است وفرد تنهائی نمی‌تواند از عهدهٔ آن چنانچه شاید برآید باید این زکاة به‌بیت‌المال مسلمین و زیر نظر پیغمبر یا امام(ع) پرداخت شود تا بهتر به‌مصرف برود، ودر صورتی که پیغمبر نباشد وامام هم در دسترس نباشد اگر حکومت اسلامی جامع‌الشرائطی وجود داشته باشد به‌او پرداخت می‌شود ودر درجهٔ چهارم به‌شخص فقیه قادر بر صرف در مصارف ودر درجهٔ پنجم خود صاحب‌مال زکوی می‌تواند متصدی صرف آن



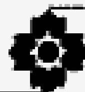



در مصارف مقرره بشود.

نکتهٔ سوم ـ خمس یک حق پیشوائی ورهبری است وبودجهٔ خاندان امامت است که باید به‌او پرداخت شود برای مخارج دربار امامت واز این روایت استفاده می‌شود که علت وجوب خمس در بسیاری از موارد این است که اصل مال از پیغمبر وامام است، وچون کسی آن را به‌دست آورد چهار قسمتِ آن به‌عنوان مزدِ کار به‌او تعلق دارد ویک قسمت را به‌مالک آن می‌پردازد، مانند غنیمت جنگ وغوص ومعدن واستخراج کنوز، در این موارد اصل مال از آنِ پیغمبر یا امام است زیرا کافر مالک نمی‌شود واموال بی‌صاحبِ مخصوص که در تهِ دریاها ودرون کوه‌ها وزمین‌ها است یا گنج‌های سپرده مفقودالمالک همه از آنِ پیغمبر وامام هستند به‌حکم ولایت وخلافت عامه از طرف خداوند، وچون کسی بر آنها دست یابد چهار سهم به‌جوینده واگذار شده است برای ارفاق وتشویق مردم به‌جستجوی از این اموال خداداده ویک قسمت به‌مالکِ آن ادا می‌شود.

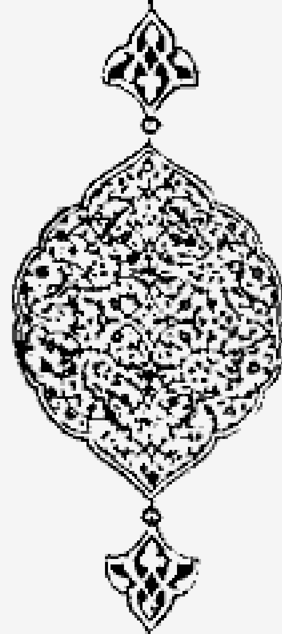
وخمس مال مخلوط به‌حرام هم از این بابت است زیرا آن سهم حرام مفقودالمالک است وتعیین آن در خمس از نظر ارفاق است، وخمس زمینی که ذمی از مسلم می‌خرد برای این است که امام متصدی امنیت محیطی است که ذمی در آن آسوده زندگی می‌کند زیرا کافر گو اینکه ذمی باشد در وطن مسلمانان بیگانه است وباید حق امنیت بدهد وبهای استفاده از آب وخاک وطن اسلامی را به‌رئیس مسلمانان بپردازد.

نکتهٔ چهارم ـ در اسلام نکات بسیار دقیق اقتصادی سنجیده شده است وبه‌جای مالیات‌های تصاعدی که امروزه در دنیا معمول است ومی‌گویند درآمد هرچه بالا برود مالیاتِ آن بیشتر است، اسلام حق زکاة را تنازلی تشریع کرده است ودر نصاب‌های متعددی که برای گاو وشتر وگوسفند بسته شده هرچه سرمایه بالا می‌رود حق زکاة آن پائین می‌آید واین بزرگترین




راز تشویق به‌ازدیاد درآمد و فزودن ثروت را دربر دارد.

نکتهٔ پنجم ـ موضوع نظر اسلام در اراضی بسیار قابل توجه است زیرا که اسلام سرزمین‌های وسیعی که از ملت‌های بزرگ روم وفرس وقبائل یهود وقبط ومصر در تصرف آورده وطبق تحقیق مورّخان هنوز هم معمورهٔ این بلاد به‌اندازهٔ معمورهٔ دوران فتوحات اسلامی نرسیده است، همه را در حکم وقف قرار داده واز قابلیت ملک اختصاصی بیرون کرده وبا اندک دقتی می‌توان گفت که شرع اسلام ملکیت زمین را الغاء کرده است وآن را فقط وسیلهٔ استفادهٔ عمومی قرار داده وبه‌تعبیر دیگر آن را وقف عام ابدی اعتبار کرده ونه‌ملک قشون فاتح دانسته ونه‌قابل تملک دیگران ودقت در این عبارت بجا است که می‌فرماید: همهٔ زمین‌ها که به‌زور از کفار دریافت شده است موقوفه است وبه‌کسی واگذار است که آن را آباد وزنده نگهدارد، یعنی سند ثبت این املاک کشت وکار وبهره‌برداری از آنها است وکلیهٔ سرزمین‌های متصرفی اسلام را در زمان خود پیغمبر وهمهٔ حکومت‌های اسلامی آینده چه حق وچه ناحق مشمول این حکم دانسته وبه‌وسیلهٔ عموم این حکم همهٔ زمین‌ها را مال عموم شناخته واین حکم شامل کلیهٔ زمین‌های ایران باستان از حدود انطاکیهٔ شام تا اوساط چین، واز جبال پیرنه تا وین در اطریش، وتمام شمال آفریقا تا جبل‌الطارق می‌شود، زیرا همهٔ این سرزمین‌ها که در تاریخ فتوحات اسلامی غالباً از هم‌اکنون معمورتر وآبادتر بودند وبه‌زرو قشون اسلام فتح شدند وبه‌تصرف اسلام درآمدند «فهی موقوفه» وهمهٔ اینها وقف عام اسلامی است وباید سهم درآمد آن پس از حق عمومی جامعه که زکاة است وپس از حق کارگر که طبق پیمان خصوصی با پیشوای اسلامی معین می‌شود همهٔ آن صرف رفاه عموم گردد ومخصوصاً این تأکید بسیار مورد توجه است که می‌فرماید:«لیس لنفسه من ذلک قلیل ولا کثیر» دیناری از درآمدِ این املاک از آنِ امام ورهبر نیست.





نکتهٔ ششم ـ مسئولیت امام وپیغمبر است در برابر مردمی که راهِ چاره ندارند وزندگیِ آنها معطل است می‌فرماید:«یعول من لا حیلة له» پیشوا باید به‌کسانی که چاره ووسیلهٔ زندگی ندارند بمانند پدری توجه کند وآنها را عیال ونان‌خوار خود بداند، یا کار به‌آنها بدهد ودستمزد ویا آنکه نان وهزینهٔ زندگی به‌آنها بدهد.

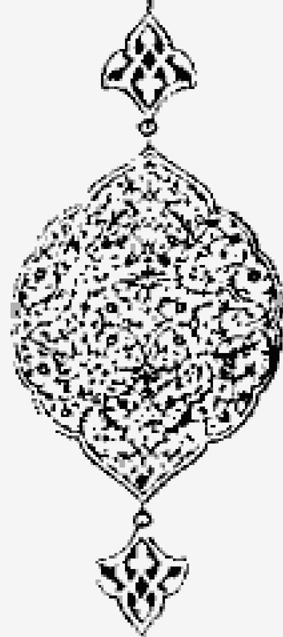
[۲٤۲] از مجلسی(ره) ـ مهدی، محمد بن عبدالله سومین خلیفهٔ عباسی است.

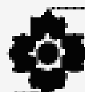
«مظلمه» چیزی است که به ناحق وستم از کسی بگیرند.

«و ماذاک یا اباالحسن» یعنی این چه سخنی است که می‌گوئی(مثل اینکه از این شکایت اظهار شگفتی وتجاهل کرد).

«و ما والاها» یعنی هرچه نزدیک وتابع آن است، یعنی حومهٔ مربوطه بدان یا مقصود این است که هرچه مانند آن است از نظر موضوعیت برای حکم که با قشون گرفته نشده بلکه بوجه مسالمت‌آمیز به‌دست پیغمبر(ص) آمده است.

در اینجا اعتراضی است وآن این است که سورهٔ حشر که آیهٔ فیئ در آن است در مدینه نازل شده وآیهٔ: «آتِ ذا القربیٰ حقَّه» در سورهٔ اسراء است وآن پیش از هجرت در مکه نازل شده وچگونه توان گفت که بعد از آن باشد با اینکه معلوم است اعطای فدک در مدینه بوده است وجواب آن این است که: گاهی در سوره‌های مکیه آیاتی مندرج است که در مدینه نازل شده وتوصیف به‌مکی ومدنی بودن مبنی بر غالب آیات است ومؤید آن است که طبرسی(ره) در مجمع‌البیان گفته است: سورهٔ بنی‌اسرائیل همه‌اش مکی است، وبرخی پنج آیهٔ آن را جدا دانسته‌اند واز آن‌جمله است «وآت ذا القربیٰ حقه»، این را از حسن نقل کرده وابن‌عباس بر این پنج آیه ۳ آیهٔ دیگر افزوده است(وبهتر حمل بر تعدد نزول است، از مترجم).





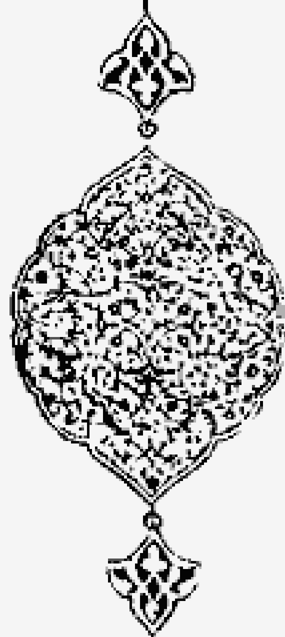


«ایتینی بأُسود او احمر» ـ کنایه از این است که یک شاهد از هر ملتی بیاور، عرب باشد یا عجم. در نهایه گفته است: بُعثت الی الاحمر والاسود، یعنی بر عرب وعجم مبعوث شدم، زیرا غالباً رنگ عجم‌ها سرخ است وسفید ورنگ عرب‌ها گندم گون است وسبزه.

«هذا لو یوجف علیه» ـ گویا آن ملعون استهزاء وتمسخر کرده وبه‌تعبیر فارسی گفته:(مگر مال پدرت بوده است) وخدا ورسول وقرآن را مسخره کرده است ویا مقصودش این است که پدرت دربارهٔ آن زحمتی نکشیده که مستحق آن باشد وآن را به‌تو بدهد، وگویا نه معنی «ما افاء اللّٰه» را فهمیده ونه معنی «ولکن اللّٰه یسلط رسله» را، ویا خود را به‌نادانی زده.

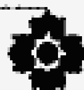
«فضعی الحبال» ـ در برخی نسخ باحاء بی نقطه است، یعنی ریسمان به‌گردن ما ببند وما را نزد حاکمی ببر، این را از روی تحقیر وبیان درماندگیِ فاطمهٔ زهراء گفته یا نتیجهٔ واگذاری فدک به‌فاطمه بیان کرده ومقصودش این است که اگر فدک را به‌تو رد کنند فردا ریسمان به‌گردن ما می‌گذاری وما را بنده وبردهٔ خود می‌کنی، یا اگر چیزی را که پدرت بی‌زحمتِ قشون‌کشی به‌دست آورده از خود بدانی باید ما را هم بندهٔ خود بدانی. وبرخی گفته‌اند که مقصودش این است که: تو می‌خواهی بدین وسیله ما را مسخَّر کنی وهرگز نتوانی زیرا ما قدرت را در دست داریم.

ودر برخی نسخ با جیمِ نقطه‌دار است، یعنی کوه‌ها را به‌گردن ما بگذار در سزای کاری که کردیم، یا وضع جبال کنایه از گناه ووزر است ومقصود این است که گناهِ آن را به‌گردن ما حساب کن، واین نوعی دیگر از استهزاء وتمسخر وتعجیز وبازی با مقرراتِ دین است.



«عریش» هر سایه‌بانی است، ودر اینجا مقصود آغاز خانه‌های کشور مصر است.

«سِیف» (بر وزن قیف) کنارهٔ دریا وکنارهٔ وادی است، وبیشتر کلمهٔ





سیف را در کنارهٔدریای عمان ودریای مغرب استعمال می کنند.

«دومة الجندل» را اهل لغت به‌ضم دال خوانند ومحدثین به‌فتحِ آن ولی آن غلط است، ابن‌درید گفته است: نام قلعه‌ای است که ۱۵ منزل از مدینه دور است و ۱۰ منزل از کوفه(یعنی در شرق مدینه است به‌سمت کوفه، این مسافت از مصر تا ۱۰ منزلیِ کوفه است از غرب به‌شرق واز مدینه تا کنار دریای سرخ وگوشه‌ای از مدیترانه) وظاهر این است که امام فرموده: همهٔ این مساحت از انفال است وقشون‌کشی برای تسخیر آن نشده است، نه اینکه معنی لفظ فدک است، زیرا مشهور این است که فدک نام دهی است وخود حدیث هم بدان اشاره دارد که فرمود: اینها است که قشون‌کشی بدان نشده، وهم فرموده:«فدک وما والاها» یا آنکه فدک مجازاً بر همه اطلاق شده است.

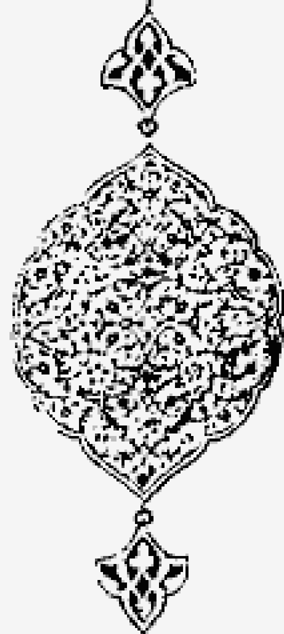
[۲۴۳] از مجلسی(ره) ـ مقصود از قوم، بیابان گردها هستند(که با آنها شرط کرده بود حق غنیمت نداشته باشند) ولی اگر خواهد به‌همان سهمی کمتر از غنیمت بران یا برابر آنان می‌دهد.

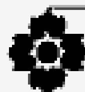
[۲۴۴] از مجلسی(ره) ـ این حدیث دلالت دارد که مطلق فوائد داخل در حکم آیه است ومشهور میان اصحاب وجوب خمس است در سود بازرگانی وصنعت وکشت وکار وجز آنها سوای میراث و هبه و صداق ولی پس از بیرون کردن مخارج سال خود وعیالش.

بعضی از متأخرین گفته‌اند: خمس درآمد تجارت وزراعت وکسب در زمان غیبت بالتمام یا خصوص سهم امام ساقط است.

وبعضی گفته‌اند همهٔ خمس درآمد تجارت وزراعت وکسب در زمان غیبت سهم امام است وسهم سادات ندارد، واین مسئله در نهایت اشکال است زیرا اباحهٔ بعضی از ائمه در بعضی ازمنه وبرای بعضی مصالح دلیل بر سقوط در هر زمانی نمی‌شود وخصوص با وجود دلالت اخبار بسیاری بر عدم اباحه وظاهراً مقصود از اخبار، اباحه برای رفع حرج سه مورد است:

۱ ـ در مورد مناکح ـ یعنی کنیزانی که حکومتهای جائر در جنگ







با کفار بگیرند وهمهٔ آنها یا خمس آنها مال امام است، واگر ادا نکنند به‌دست شیعه که برسد برای آنها مباح است.

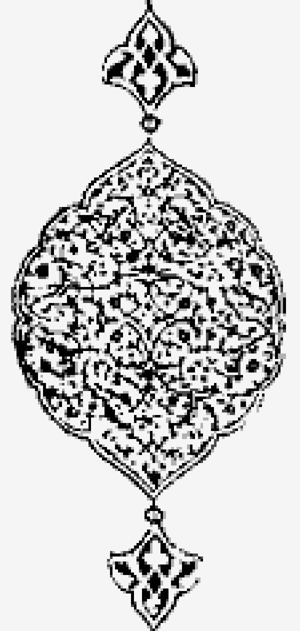
۲ ـ در مورد مساکن ـ هرگاه خلفای جور در زمین‌های متعلق به‌امام بی‌اجازهٔ او تصرف کنند وبه‌دست شیعه برسد برای آنها مباح است.

۳ ـ در مورد تجارت‌های مخالفین ائمه که خمس ندهند واز مال آنها به‌دست شیعه برسد تدارک خمس آنها واجب نیست وبرای شیعه حلال است، به‌طور خلاصه ترجمه شد.

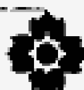
[۲۴۵] از مجلسی(ره) ـ گویا طرف نامه، امام هادی یا امام جواد یا امام رضااست(ع).

غرامت چیزی است که باید پرداخت شود، ومقصود این است که خمسِ درآمد کشت وکار بعد از وضع خرج آن است ویا بعد از وضع آن ووضع مخارج سال است برای خودش وعیالش، ودر این حدیث جائزه را هم مورد وجوب خمس دانسته واین دلالت دارد بر مذهب ابوالصلاح که در هبه وجائزه هم خمس را واجب دانسته.

[۲۴۶] از مجلسی(ره) ـ مقصود از مؤونه، خرج سالِ خود وعیال او است اگر پرسش از خمس درآمد باشد وخرج کارکرد در مَعدن است، اگر مقصود خمس معدن باشد وهمچنان است غوص وکنز ولی اوّلی اُظهر است، وبدان که مذهب اصحاب این است که خمس در درآمد واستفاده‌ها واجب است هرگاه از خرج سال خود وعیالش فزون آید وبر آن دعوی اجماع شده است از بسیاری علماء، واخبار دالّه بر اینکه خمس پس از مؤونه است بسیار است ولی لفظ سال در آنها نیست ودعوی اجماع بر آن شده است وشاید مستند آنها فهم عرفی باشد.



وظاهر این است که مقصود از سال کامل ۱۲ ماه است نه سال زکاة که به‌دخول در ماه ۱۲ محقق می‌شود، ومقصود از مخارج هر خرجی است که برای خود وعیال واجب‌النفقه دارد یا برای دیگران چون مهمان وهدیه وصِلِه به‌برادران یا چیزی که ظالم به‌طور قهر از او بگیرد ویا با او قرارداد کند



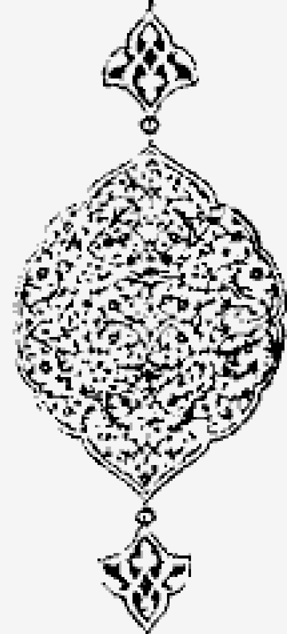


ویگیرد وهم پرداخت حقوق لازم به‌نذر و کفاره وغیره ومخرج ازدواج وآنچه برای خود بخرد از وسائل سواری و کنیز وجامه ومانند آن وباید لایق به‌حال او باشد بحسب عادت، واگر اسراف کند باید زیادی را خمس دهد، واگر بر خود تنگ گیرد برای او حساب شود(ولی در این صورت به‌نفع او محسوب نیست) واگر مستطیع شود در سالی مخارج سفر حج او جزء مؤونهٔ او است ودر دروس تصریح کرده که قرض گذشته وقرض همان سال هم جزء مؤونه است.

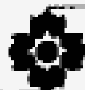
[۲۴۷] از مجلسی(ره) ـ این حدیث دلالت دارد بر عدم جواز خرید مالی که خمس آن را نداده‌اند مگر اینکه خریدار خمسش را ادا کند، وفهمیدی که اکثر اصحاب نسبت به‌زمان غیبت آن را استثناء کرده وحکم کرده‌اند به‌مباح بودن آن در زمان غیبت.

[۲۴۸] از مجلسی(ره) ـ وظاهر این است که دریغ آن حضرت از حلال کردن جز دو نفر اول برای تقیه و کتمان مطلب بوده است یا برای آنکه آنان از روی حقیقت توبه کار ودست‌بردار از کار خود نبودند یا آنکه از اهل معرفت به‌مقام امامت نبودند یا اهل حاجت وبی‌چاره نبودند.

[۲۴۹] از مجلسی(ره) ـ مقصود از مولی مطلق وابسته است اعم از آزاد کننده وضامن جریره، ومقصود از وارث اعم از نسبی وسببی است وبا فقدان همه امام ارث را می‌برد واین از انفال است.



[۲۵۰] ابوالحسن در این حدیث ممکن است امام کاظم(ع) باشد که ابوالحسن اول است ممکن است ابوالحسن دوم باشد، این روایت دلالت دارد که حد نصاب در غوص ودر معادن هر دو یک دینار است، وسابقاً خلاف در این دو را شناختی، وبزنطی به‌سند صحیح روایت کرده است که من از ابوالحسن(ع) پرسیدم از آنچه از معدن استخراج شود کم یا بیش چیزی باید بدهد، فرمود: حقی در آن نیست تا برسد بدانچه زکاة در آن واجب است که بیست دینار(اشرفی طلا) باشد وبسیاری از اصحاب به‌مضمونش عمل کرده‌اند ونصاب معادن را ۲۰ دینار دانسته‌اند، وممکن است





اخراج خمس از یک دینار که از این حدیث بیست ویک باب استفاده می‌شود حمل بر استحباب شود، ونصاب بیست برای وجوب است پس از یک دینار تا ۱۹ دینار خمس مستحب دارد واز بیست دینار تا بیشتر خمسش واجب است.

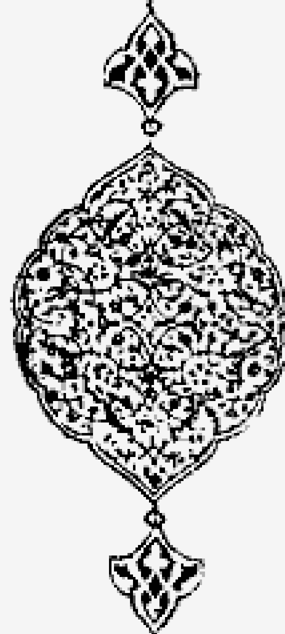
[۲۵۱] از مجلسی(ره) ـ ممکن است که طرف سؤال حضرت رضا(ع) یا امام جواد یا هادی باشد واین روایت با وجوب خمس در ارباح مکاسب به‌قول مطلق منافات دارد مگر آنکه حمل شود به‌صورتی که مازاد از مؤونه ومخارج سال نداشته باشد. پایان نقل از مجلسی(ره).

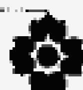
من می‌گویم موضوع تعلق خمس به‌مازاد از مخارج سال عنوان جدائی است از مورد سؤال ونفی خمس از عطیه برای حج به‌این عنوان هیچ منافاتی با وجوب خمس در آن به‌عنوان اینکه سود کسب وکار است ندارد.

[۲۵۲] از مجلسی(ره) ـ کتاب ابیک، این اشاره است به‌نامهٔ مفصلی که آن را در تهذیب به‌سند صحیح از علی بن‌مهزیار روایت کرده که امام جواد(ع) در سال ۲۲۰ هـ ق به‌او نوشته ودر آخرش فرموده است: واما آنچه از مزارع وغلات در هر سال واجب شده است نیم شش یک است نسبت به‌کسی که درآمدِ مزرعهٔ او کفایت مخارج او را دارد و آنکه درآمدِ مزرعه‌اش به‌مخارجش نرسد بر او نیم شش یک ووجوه دیگری نیست.

«فاختلف من قبلنا» ـ یک طرف اختلاف را نقل کرده وطرف دیگرش از آن ظاهر شود وآن همانی است که امام(ع) نوشته است وهمانا امام ازحق خود که خمس است به‌نیم شش یک اکتفاء کرده است برای تخفیف بر شیعه در دوران تسلط مخالفین چنانچه در پاره‌ای اوقات همهٔ خمس را به‌شیعه بخشیده‌اند، به‌همین جهت ودر ضمنِ همین نامهٔ مفصل نوشته که:

به‌راستی همهٔ دوستانِ من که از خدا خواستارم صلاح آنها را یا بعضی آنها در آنچه بر آنها واجب است تقصیر کنند من آن را دانستم ودوست داشتم که آنها را پاک کنم وتزکیه نمایم بدانچه راجع به‌خمس در این سال عمل کردم، تا آنکه فرماید:







من در هر سال خمس را بر آنها واجب نکنم وهمانا بر آنها واجب دانم زکاتی را که خدا بر آنها فرض کرده است وهمانا در امسال بر آنها واجب کردم خمس را در خصوص طلا ونقره‌ای که سال بر آن گذشته وآن را واجب ندانستم بر آنها در کالا وظرف وحیوانات سواری وخدمت کار ونه در سود بازرگانی ونه درآمد مزرعه وباغ جز آن قسم از مزرعه‌ای که به‌زودی برای تو شرح دهم برای تخفیف بر دوستانم وجبران آنچه سلطان از اموال آنها می‌چاپد ومی‌برد وبرای گرفتاریهائی که بر آنها رخ می‌دهد، واما در خصوص غنیمت وفائده پس خمس بر آنها در هر سال واجب است، تا آخر خبر. شیخ حسن(صاحب معالم) نورَّ اللّه ضریحه، در منتقی پس از نقل این خبر گفته است:

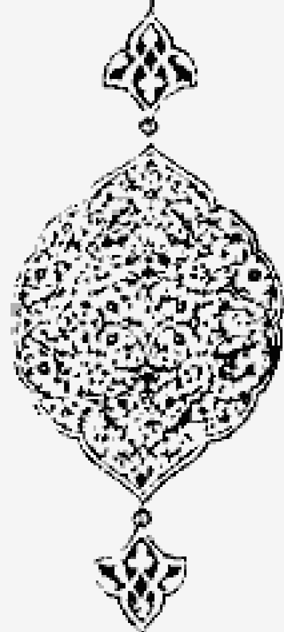
من می‌گویم در ظاهر این حدیث چند اشکال است که برخی در آن تردید کرده‌اند وما آنها را مفصل نقل کنیم وآنها را حل کنیم:

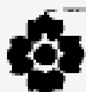
۱ ـ شأن ائمه این است که حفظ شرع کنند وبدانچه پیغمبر(ص) به‌آنها سپرده حکم کنند ونتوانند پس از انقطاع وحی وسد باب نسخ، احکام را تغییر دهند وبنابر این چگونه درست آید که در این حدیث فرماید: در این سال واجب کردم، وآن را در هر سال بر آنها واجب نکنم، وهمچنان عبارات دیگری که دلالت دارند که امام به‌هرچه خواهد حکم کند.

۲ ـ اینکه فرماید بر آنها واجب ندانم جز زکاتی را که خدا بر آنها فرض کرده است، منافات دارد با اینکه بعد فرماید، واما خمس غنائم وفوائد در هر سال بر آنها واجب باشد.

۳ ـ اینکه فرماید بر آنها واجب دانم خمس امسال را در طلا ونقره‌ای که سال بر آن گشته است، خلاف معهود است زیرا گذشت سال در وجوب زکاةِ طلا ونقره معتبر است نه در خمسِ آن وهم اینکه فرماید: من بر آنها واجب ندانم خمسِ در کالا وآینه ودوابّ وخدم را، زیرا تعلّقِ خمس به‌این چیزها غیر معروف است.

۴ ـ وجه در اکتفاء به‌یک دوازدهم روشن نیست با اینکه مورد حکم







یک پنجم است که خمس باشد نسبت به‌درآمد زراعت.

پس بدان که اشکال اول بر پایهٔ اتفاق متأخرین است بر اینکه همهٔ انواع خمس در مصرف برابرند وتقسیم به‌سهمِ امام وسهمِ سادات می‌شوند وما از آنها دلیلِ آن را می‌خواهیم، ودر صحت این برابری اعتراض داریم با اینکه اخباری که در این باب بدان استدلال کنند بر خلاف این وحدت مصرف اعلام دارند بلکه دلیل بر ا ختلاف مصرف باشند مانند خبر ابی‌علی بن‌راشد وبه‌جمعی از قدماء هم فتوائی نسبت دهند که باید ناظر بدان باشد ودر خبری هم که راوی مجهولی دارد تصریح بدین اختلاف شده است ومؤید خبر صحیح است وچون احتمال اختلاف در مصرف به‌میان آمد وبلکه راه آن روشن شد که ممکن است بعضی از انواع خمس مخصوص به‌خود امام باشد باید گفت: این حدیث هم دلیل بر آن است وشاهد آن است ودر این صورت نسبت ایجاب ونفي وجوب به‌آن حضرت اشکالي ندارد زیرا حق دارد در مال خود به‌هر طور خواهد تصرف کند بگیرد یا ببخشد بنابر این اشکال چهارم هم مرتفع شود وآن هم جزئی از اشکال اول است واشکال به‌اینکه امام چرا به‌همان نیم شش یک اکتفاء کرده است بر تقدیر این است که همه از آن خودِ او نباشد.

[۲۵۳] از مجلسی(ره) ـ «وکان یتولّیٰ له الوقف» در نسخ این کتاب واکثر نسخه‌های تهذیب والمقنعه«له الوقف» دارد وبنابر این صالح بن‌محمد از وکلای آن حضرت بوده است بر اوقافی که در قم داشته وبا این باب مناسبتی ندارد مگر از نظر عمومِ جواب، ولی در پاره‌ای از نسخه‌های تهذیب کلمهٔ«له» ندارد واو را به‌عنوان متولی اوقاف معرفی کرده است وممکن است مورد سؤال از خمس باشد که موضوع این باب است.

« عشرة آلاف » یعنی ده هزار درهم، وممکن است مقصود ده هزار دینار باشد، وظاهراً اظهار حلیت به‌او از راه تقیه بوده است.

